

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مَجْلِسُ

مَقَاتِلُ أَعْلَامِ مَجْلِسِ

ترجمه آیت الله هشتروندی تبریزی

بازنویسی و تحقیق: علی اکبر رنجبران تهرانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مَحَنُ الْأَبْرَارِ

ترجمه و شرح مقتل بحار الأنوار

تالیف: علامه محمد باقر مجلسی

مترجم: مرحوم آیت الله هشتروddy تبریزی

بازنویسی و تحقیق: علی اکبر رنجبران تهرانی

مِخْنُ الْأَبْرَارِ، ترجمه و شرح مقتل بحار الأنوار

تحقیق و تدوین: علی اکبر رنجبران تهرانی

طراح جلد:

صفحه آرا: محبوبه بقایی

ناشر:

نوبت چاپ: اول، ۱۳۸۸

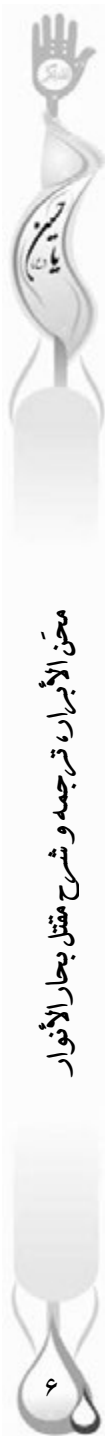
شابک:

قیمت:

مراکز پخش:

فهرست و نمایه‌ها

مقدمه	۴۵
مقدمه مصحح	۴۷
۱. کتاب شریف بحارالانوار و مؤلف گرانقدرش	۴۷
علامه محمد باقر مجلسی قدس سره	۴۷
ولادت	۴۷
خاندان	۴۷
مقام علمی	۴۹
شخصیت معنوی	۴۹
اوضاع سیاسی	۵۲
سالشمار	۵۲
منزلت اجتماعی	۵۲
مسلک علمی	۵۳
لقب «علامه»	۵۳
شیخ الاسلام اصفهان	۵۴
اساتید	۵۴
شاگردان	۵۵
تألیفات	۵۶
وفات	۵۷
کتاب شریف بحارالانوار	۵۷
موضوع	۵۸
ارزش و اعتبار	۵۸



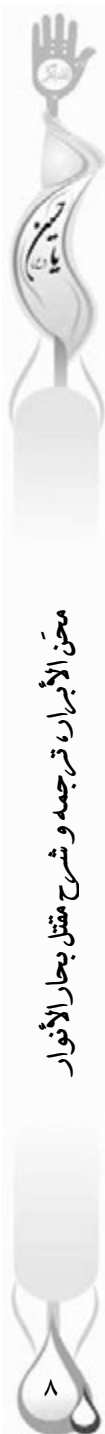
انگیزه نگارش	۵۸
شیوه بیان مطالب	۶۰
تاریخ تألیف	۶۰
تعداد مجلدات	۶۱
منابع بحارالانوار	۶۱
اعتبار منابع	۶۲
شرح و مستدرک کتاب	۶۳
ترجمه	۶۳
مهمترین اثر	۶۴
دیگر فعالیت‌ها	۶۴
چاپ	۶۵
۲ - شرح حال مترجم ارجمند	۶۵
۳ - تحقیق و بازنویسی	۶۷
مقدمه مترجم	۶۹
در آمدی بر مقتل	۷۱
باب اول: نصّ و تصریح به امامت امام حسین (ع)	۷۹
وصیت امام حسن (ع)	۸۱
وصیت امام حسن (ع) به محمدبن حنفیه در امامت امام حسین (ع)	۸۳
انذار محمدبن حنفیه	۸۶
ادب محمد بن حنفیه	۸۷
امامت امام حسین (ع) از زبان محمد بن حنفیه	۸۸
توضیح اشکالات روایت	۸۸
باب دوم: جمله‌ای از معجزات باهره و آیات ظاهره آن حضرت	۹۱
شفای بیمار پسی به دست امام حسین (ع)	۹۳
زنده شدن مرده توسط امام حسین (ع)	۹۴
آگاهی امام (ع) از اعمال انسان	۹۵
عاقبت عمل نکردن به امر امام (ع)	۹۶
اخبار امام حسین (ع) از امور پنهان	۹۶



- مشورت با امام حسین(ع)..... ۹۸
- داستان فطرس ملک ۹۸
- اطاعت امراض از امام حسین(ع) و شفای بیمار ۹۹
- اعجاز امام حسین(ع) در مگه..... ۱۰۰
- کسی طاقت شنیدن فضائل اهل بیت را ندارد ۱۰۱
- سخن گفتن شیرخواره به فرمان امام حسین(ع) ۱۰۲
- اعجاز امام حسین(ع) از انبیای گذشته بالاتر است ۱۰۳
- پرده برداشتن از عناد اولی و دومی ۱۰۳
- دست امام حسین(ع) در دست جبرئیل ۱۰۶
- عذر ابن عباس و محمد بن حنفیه در یاری نکردن امام حسین(ع) ۱۰۷
- پیاده رفتن امام حسین(ع) به خانه خدا ۱۰۷
- عنایت امام حسین(ع) به دوستان خود ۱۰۸
- اخبار امام حسین(ع) از واقعه کربلا ۱۰۹
- بارش باران با دعای امام حسین(ع) ۱۱۰
- اجابت سریع دعای حضرت ۱۱۱
- نور گلو و پیشانی امام حسین(ع) ۱۱۲
- پرستاری جبرئیل از امام حسین(ع) ۱۱۲

باب سوّم: مکارم اخلاق، تاریخ ولادت و شهادت سالار شهیدان ۱۱۳

- تواضع امام حسین(ع) ۱۱۵
- ادای قرض بدهکار ۱۱۶
- بستن زبان طعن بوسیله احسان ۱۱۶
- ادب اتفاق در سیره امام حسین(ع) ۱۱۷
- زخمی بر دوش امام حسین(ع) ۱۱۹
- کیفیت اتفاق در سیره امام حسین(ع) ۱۱۹
- عفو و گذشت امام حسین(ع) ۱۲۰
- دلیری امام حسین(ع) در استیفای حق خود ۱۲۱
- مردن در عزّت بهتر از حیات در ذلت است ۱۲۱
- جفای روزگار و اهل دنیا ۱۲۴
- اشعار امام حسین(ع) هنگام حرکت به سوی نینوا ۱۲۵
- خوف خدا در سیمای امام حسین(ع) ۱۲۷
- حجّ امام حسین(ع) ۱۲۷



- ۱۲۷ مناجات با خدا بر مزار حضرت خدیجه (س)
- ۱۳۱ غرور دنیای فانی
- ۱۳۲ امام حسین(ع) دیر زبان گشود
- ۱۳۲ حکمت دیر سخن گفتن امام حسین(ع)
- ۱۳۳ داستان امام حسین(ع) و غلام غمگین
- ۱۳۴ شباهت امام حسین(ع) به رسول خدا(ص)
- ۱۳۴ پاسخ امام حسین(ع) به هدیه کنیزش
- ۱۳۵ سبب عطای فراوان امام حسین(ع) به شعرا
- ۱۳۶ تحفه روزه دار
- ۱۳۶ گذشت امام حسین(ع)
- ۱۳۷ رد نکردن سائل
- ۱۳۸ فوائد نزدیک شدن به اهل بیت(ع)
- ۱۳۸ عبادت امام حسین(ع)
- ۱۳۸ احسان به قدر معرفت باید نمود
- ۱۴۰ جواب سؤالی که عمر بن خطاب از پاسخ آن عاجز شد
- ۱۴۱ آنچه در امام حسین(ع) است عزت است نه تکبر
- ۱۴۲ شیر خوردن امام حسین(ع)
- ۱۴۲ بحثی در تاریخ ولادت و شهادت امام حسین(ع)
- ۱۴۴ لعن کردن امام حسین(ع) در نماز میت منافق
- ۱۴۴ علت برخواستن امام حسین(ع) برای جنازه ای که تشیع می شد
- ۱۴۵ شفای بیماری امام حسین(ع)

باب چهارم: احتجاجات امام حسین(ع) با معاویه و دوستان او..... ۱۴۷

- ۱۴۹ امام حسین(ع) بر فراز منبر شام
- ۱۵۴ غضب امام حسین(ع) در مقابل مردان ملعون
- ۱۵۵ استخبار امام حسین(ع) از احوال مروان ملعون و استفسار آن
- ۱۵۶ خواستگاری معاویه ملعون از بنی هاشم برای یزید ملعون
- ۱۵۸ جواب امام حسین(ع) به مروان ملعون جهت خواستگاری معاویه
- ۱۶۱ پاسخ غلام آزاد شده بنی هاشم به مروان لعین
- ۱۶۱ علت زیادی اولاد بنی امیه و زودسفید شدن شارب آنها
- ۱۶۲ پر پشت بودن محاسن بنی هاشم
- ۱۶۴ برآوردن حاجت اعرابی



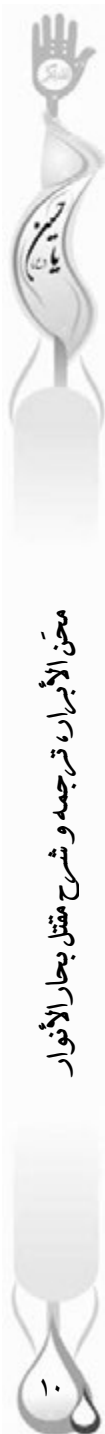
مشورت نمودن معاویه با اصحاب خود درباره امام حسین (ع).....	۱۶۵
پاسخ امام حسین (ع) به جسارت مروان ملعون	۱۶۶
اگر صد پسر داشته باشم نام همه را علی می گذارم	۱۶۸
وحشت از وجود امام حسین (ع) در مدینه	۱۶۸
نامه معاویه ملعون به امام حسین (ع)	۱۶۹
جواب امام حسین (ع) به معاویه ملعون	۱۷۰
معاویه قاتل اصحاب رسول خدا (ص) و شیعیان علی (ع)	۱۷۱
ادعای برادری معاویه با زیادبن ابیه	۱۷۲
قتل عام شیعیان به دست زیادبن ابیه	۱۷۲
فراهم نبودن زمینه برای جهاد با معاویه ملعون	۱۷۳
مکر معاویه بر امام حسین (ع) اثر ندارد	۱۷۴
علت قتل عام شیعیان علی (ع)	۱۷۴
ضلالت و اضلال معاویه	۱۷۵
پاسخ اطرافیان معاویه به نامه امام حسین (ع).....	۱۷۶
اقرار معاویه لعین به فضائل اهل بیت (ع)	۱۷۶

باب پنجم: ذکر آیات تأویل شده به امام حسین (ع) و بیان خونخواهی ایشان..... ۱۷۹

چگونگی تأویل آیات قرآن کریم	۱۸۱
صلح امام مجتبی (ع) و قیام امام حسین (ع) در تأویل آیات قرآن	۱۸۲
یاری امام حسین (ع) یک تکلیف بود اگرچه همه کشته می شدند	۱۸۴
امام زمان (ع) ولی خون امام حسین (ع) و منتقم اوست	۱۸۵
سوره فجر را در نماز زیاد بخوانید	۱۸۷
آوارگی امام حسین (ع) از وطن خود در تأویل آیات	۱۸۸
اطلاع ابراهیم (ع) با علم نجوم بر مصایب امام حسین (ع)	۱۸۸
به کدامین گناه کشته شدند؟!	۱۸۹

باب ششم: عوض خداوند در مقابل شهادت امام حسین (ع)..... ۱۹۳

الطاف الهی در شهادت امام حسین (ع)	۱۹۵
دلیل شفا نبخشیدن تربت برای بعضی	۱۹۶
تقصیر ما در تأثیر نداشتن تربت	۱۹۸
مصلحت بر آورده نشدن حاجت	۱۹۹
مراد از حساب نشدن روزهای زیارت در حساب عمر	۲۰۰



امامت در فرزندان حسین(ع) است ۲۰۱

باب هفتم: اخبار پروردگار متعال از شهادت آن حضرت ۲۰۳

داستان آگاهی حضرت زکریا(ع) از شهادت امام حسین(ع) ۲۰۵

فلسفه خلقت حضرت یحیی (ع) ۲۰۶

خبر شهادت امام حسین(ع) در تورات ۲۰۷

شعری نوشته بر دیوار کلیسای روم ۲۰۸

شعری که سیصد سال قبل بعثت بر روی سنگی نوشته بودند ۲۰۹

شعری که با خون بر روی دیوار نوشته شد ۲۱۰

حسین(ع) بر روی سینه رسول خدا(ص) ۲۱۰

داستان آرزوی ابراهیم(ع) در ذبح اسماعیل(ع) ۲۱۱

شرح معنای «فدا» در روایت و اشکالات آن ۲۱۳

جواب علامه مجلسی از اشکال روایت ۲۱۴

مراد از اسماعیل در آیه قرآن کیست؟ ۲۱۶

اسماعیل بن حزقیل پیامبر(ع) به همراه منتقمین خون حسین(ع) ۲۱۷

جبرئیل شهادت امام حسین(ع) را به پیامبر (ص) خبر می دهد ۲۱۸

خوشا به حال تو ای تربت! ۲۱۹

بول کردن امام حسین(ع) بر بدن پیامبر(ص) در کودکی ۲۱۹

سوار شدن بر پشت پیامبر(ص) در هنگام نماز ۲۱۹

خبر شهادت حسین(ع) به پیامبر(ص) ۲۲۰

پنج مسمار به نام نامی پنج تن آل عبا علیهم السلام بر کشتی نوح(ع) ۲۲۱

خونی که از مسمار حسین(ع) می چکد ۲۲۲

جبرئیل سرزمین طف را به پیامبر(ص) نشان می دهد ۲۲۳

راز گفتن پیامبر (ص) با علی(ع) درباره شهادت حسین(ع) ۲۲۳

ناراحتی فاطمه(س) از حمل امام حسین(ع) ۲۲۴

چگونه آیه احقاف بر امام حسین(ع) حمل می شود ۲۲۴

خداوند پیامبر(ص) را از تولد حسین(ع) راضی می گرداند ۲۲۵

پیامبر(ص) فاطمه(س) را از تولد حسین(ع) راضی نمود ۲۲۶

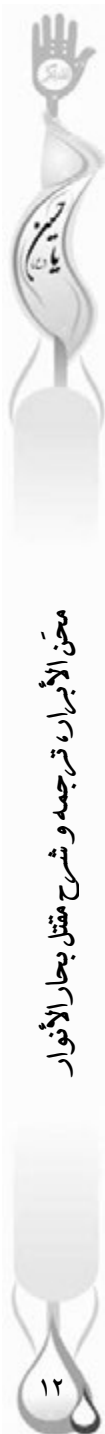
حسین(ع) فقط از انگشت ابهام پیامبر(ص) شیر مکید و بس ۲۲۷

جواب از شبهه پیرامون ناراحتی پیامبر(ص) از ولادت حسین(ع) ۲۲۸

بشارت رسول خدا(ص) به فاطمه(س) در تولد حسین(ع) ۲۳۱

علت گریستن پیامبر(ص) در سجده نماز را، امام حسین(ع) می پرسد ۲۳۱

- ۲۳۲ عقیده زائران حسین (ع)
- ۲۳۲ معامله پیامبر (ص) با زائر حسین (ع) در قیامت
- ۲۳۳ ویژگی های زائران قبر امام حسین (ع)
- ۲۳۳ زائران حسین بن علی (ع) در عرصات قیامت
- ۲۳۳ وحی مستقیم الهی پیرامون امام حسین (ع) بر قلب پیامبر (ص)
- ۲۳۴ حسین (ع) آقای همه شهیدان است
- ۲۳۵ تعبیر خواب ام الفضل توسط پیامبر (ص)
- ۲۳۶ خاک سرخی که جبرئیل نزد پیامبر (ص) آورد
- ۲۳۶ سفر رسول خدا (ص) در چشم به هم زدنی به سوی کربلا
- ۲۳۷ خونین گشتن تربتی که در نزد ام سلمه بود
- ۲۳۷ اشعاری که پیش از بعثت در شهادت امام حسین (ع) سروده شد
- ۲۳۸ معراج پیامبر (ص) و حوری های بهشتی در میان سب
- ۲۳۸ نطفه فاطمه (س) از میوه بهشتی است
- ۲۳۹ تربتی که در شیشه در نزد ام سلمه بود
- ۲۴۰ اخبار جبرئیل به پیامبر (ص) در چگونگی شهادت حسین (ع)
- ۲۴۱ ملاطفت پیامبر (ص) با حبیب بن مظاهر در کودکی
- ۲۴۲ گذار حضرت آدم (ع) از کربلا
- ۲۴۳ لعن حضرت آدم (ع) بر قاتل امام حسین (ع)
- ۲۴۳ کشتی نوح از فراز کربلا می گذرد
- ۲۴۳ نوح (ع) قاتل امام حسین (ع) را لعن می کند
- ۲۴۴ گذار ابراهیم (ع) از سرزمین کربلا
- ۲۴۴ اسب ابراهیم (ع) در لعن قاتل امام حسین (ع) با ابراهیم هم نوا می شود
- ۲۴۵ گوسفندان حضرت اسماعیل (ع) از آب فرات نخوردند!
- ۲۴۶ گذر حضرت موسی (ع) از سرزمین کربلا
- ۲۴۶ لعن حضرت موسی (ع) بر قاتل امام حسین (ع)
- ۲۴۷ گذر قالی سلیمان (ع) از زمین کربلا
- ۲۴۷ نفرین حضرت سلیمان (ع) بر قاتل امام حسین (ع)
- ۲۴۷ عیسی (ع) با حواریون از کربلا می گذرد
- ۲۴۸ لعن کردن عیسی (ع) بر قاتل امام حسین (ع)
- ۲۴۸ جاری شدن اسامی آل عبا (ع) بر زبان حضرت آدم (ع)
- ۲۴۹ جبرئیل از غربت و عطش می گوید
- ۲۵۰ جامه های بهشتی برای امام حسن و امام حسین (ع)

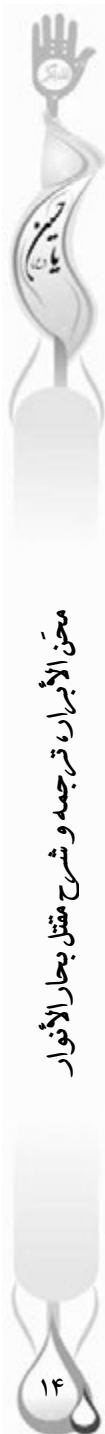


- ۲۵۱ رنگ لباسهای بهشتی حسنین (ع)
- ۲۵۳ گریه جبرئیل به هنگام شادی حسنین (ع) و اخبار از شهادتشان
- ۲۵۳ علت سبز بودن لباس امام حسن (ع) و سرخ بودن لباس امام حسین (ع)
- ۲۵۴ تعبیر خواب ام‌الفضل توسط رسول خدا (ص)
- ۲۵۴ بول نمودن امام حسین (ع) بر جامه پیامبر (ص)
- ۲۵۵ تسلی ملائکه آسمان بر ساحت مقدس پیامبر (ص)
- ۲۵۶ تربتی که جبرئیل برای پیامبر (ص) آورد
- ۲۵۷ گذر علی (ع) در صفین از سرزمین کربلا
- ۲۵۷ علی (ع) خاک کربلا را در دستان پیامبر (ص) بویید
- ۲۵۸ پیامبر (ص) مصایب حسنین (ع) را می‌بیند
- ۲۵۹ حسنین (ع) بر فراز منبر کنار رسول خدا (ص)
- ۲۵۹ رسول خدا (ص) بر فراز منبر از شهادت حسنین (ع) خبر می‌دهد
- ۲۶۰ چگونه مزد رسالت را دادند؟
- ۲۶۱ صاحبان علم سیاه در قیامت
- ۲۶۲ علمی سیاه‌تر در عرصه قیامت
- ۲۶۲ صاحبان علم نورانی در عرصه قیامت
- ۲۶۳ تفاوت دو علم سیاه در قیامت
- ۲۶۴ تفاوت ثقل اکبر و ثقل اصغر
- ۲۶۶ توضیح علت اخبارهای متفاوت غیبی در شهادت امام حسین (ع)
- ۲۶۷ اولین روضه‌خوان مصایب امام حسین (ع)
- ۲۶۸ مقام و منزلت مرثیه خوان

باب هشتم: اخبار رسول خدا (ص)، امیر المؤمنین و امام حسین (ع) از واقعه عاشورا .. ۲۷۱

- ۲۷۳ مراسم نام‌گذاری امام حسن و امام حسین (ع)
- ۲۷۴ گریستن پیامبر (ص) بر قنடைه امام حسین (ع)
- ۲۷۶ توضیح شباهت منزلت علی (ع) با منزلت هارون (ع)
- ۲۷۸ عبور امیر المؤمنین (ع) از سرزمین کربلا
- ۲۷۸ خواب امیر المؤمنین درباره سید الشهداء (ع)
- ۲۸۰ شهرت کربلا در آسمان
- ۲۸۰ گذر عیسی بن مریم (ع) از کربلا
- ۲۸۱ سخن گفتن آهوان کربلا با عیسی بن مریم (ع)
- ۲۸۲ دعا و گریه امیر مؤمنان برای حسین (ع)

۲۸۳.....	خبردار شدن ابن عباس از شهادت حسین (ع)
۲۸۳.....	حال و هوای مدینه در روز عاشورا
۲۸۴.....	ندای حضرت خضر(ع) و نزول روح الامین در روز عاشورا
۲۸۵.....	خوشبویی خاک کربلا
۲۸۵.....	داستان هرثمه
۲۸۶.....	برو تا ناله استغاثه ما را نشنوی
۲۸۸.....	اخبار غیبی امیرمؤمنان(ع) به سعد ملعون
۲۸۸.....	شکایت رسول خدا(ص) از دشمنان عترت
۲۹۰.....	اخبار غیبی امیرمؤمنان(ع) درباره دو سردار لشکر عمر سعد ملعون
۲۹۱.....	ثواب زیارت امام حسین(ع) مساوی نود حج رسول خدا(ص) با عمره‌های آن است
۲۹۲.....	پیامبر(ص) جای شمشیرها بر بدن حسین(ع) را می‌بوسد
۲۹۳.....	زندگی بدون امام حسین(ع) پست است
۲۹۴.....	کلامی در چگونگی اسوه بودن امام حسین(ع)
۲۹۶.....	پایداری و ثبات قدم امام حسین(ع) از زبان پدر
۲۹۶.....	اخبار غیبی امیر مؤمنان به براء بن عازب و حسرت براء
۲۹۷.....	یاران امیرمؤمنان قاتل امام حسین(ع) را می‌شناختند
۲۹۷.....	اخبار غیبی امام حسین(ع) از عاقبت عمر سعد ملعون
۲۹۸.....	تعبیر خواب هند جگرخوار توسط رسول خدا(ص)
۳۰۰.....	گفتگوی زهرای مرضیه(س) و رسول خدا(ص) درباره حسین(ع)
۳۰۱.....	اوصاف زائرین کربلا
۳۰۲.....	مقام شهادت
۳۰۳.....	جایگاه شفاعت امیرمؤمنان(ع) و حضرت زهرا(س) در قیامت
۳۰۴.....	مقام زائران امام حسین(ع)
۳۰۶.....	گشودن آب مشرعه توسط امام حسین(ع) در جنگ صفین
۳۰۷.....	حسین(ع) بر سینه پیامبر(ص) هنگام رحلت ایشان
۳۰۷.....	اشعار امیر مؤمنان(ع) برای امام حسین(ع)
۳۰۷.....	سفارش به آداب اجتماعی
۳۰۸.....	انتخاب میان رضای خالق و سخط مخلوق
۳۰۹.....	به جا آوردن شکر منعم
۳۱۰.....	در دنیا خرم و دلتنگ مباش
۳۱۱.....	فردا را به دیروز قیاس کن!
۳۱۲.....	اخبار غیبی از واقعه کربلا در اشعار امیر مؤمنان(ع)



- خونخواهی امام عصر(ع) از قاتلین اهل بیت(ع) ۳۱۵
بی وفایی و بی بقایی دنیا ۳۱۵
امام(ع) مظهر دین است ۳۱۶
دانستن بطون و حقایق قرآن فخر اهل بیت(ع) است ۳۱۷

باب نهم: عظمت مصیبت آن بزرگوار و بیان ردّ کشته نشدن آن حضرت ۳۱۹

- علّت تعظیم مصیبت عاشورا ۳۲۱
حسین(ع) به منزله همه آل عباس ۳۲۲
چرا اهل سنت روز عاشورا را مایه برکت می دانند؟ ۳۲۴
عظمت گناه کسانی که قاتل به کشته نشدن امام حسین(ع) بودند ۳۲۵
سرگذشت انسانهای مسخ شده ۳۲۶
امام صادق(ع) غلو کنندگان را لعن می کند ۳۲۷
زمان ذلّت مسلمانان ۳۲۷
اعتقاد به کشته نشدن امام حسین(ع) کفر است ۳۲۸
استدلال قائلین به کشته نشدن امام حسین(ع) و بطلان آن ۳۲۸

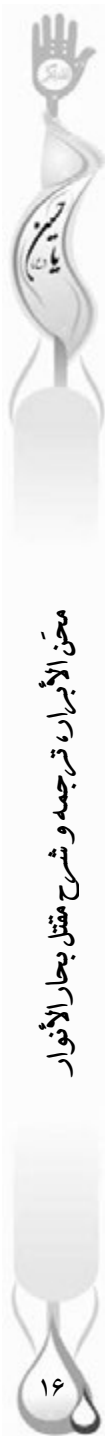
باب دهم: علّت ابتلاء اولیاء الهی ۳۳۳

- جواب شبهه ای در کشته شدن امام حسین(ع) و مغلوب شدن ایشان ۳۳۵
آنچه نواب اربعه می گویند از امام زمان(ع) است ۳۴۱
تفاوت ابتلای انبیاء و اوصیاء با مردم ۳۴۲
ابتلای حضرت ایوب(ع) و گمان اشتباه مردم ۳۴۴
هر که قربش بیش بلایش بیشتر ۳۴۵
علّت ابتلای حضرت ایوب(ع) و انبیای عظام ۳۴۵
اعتقاد به واجب اطاعت بودن امام به تنها کافی نیست ۳۴۷
علّت مغلوب شدن ظاهری اهل بیت(ع) ۳۴۹
تطبیق فعل امام با علم الهی ۳۴۹
تسلیم اهل بیت(ع) در مقابل تقدیر الهی ۳۵۰
فلسفه مصائب اهل بیت(ع) ۳۵۱

باب یازدهم: ثواب گریه کردن بر مصیبت امام حسین(ع) و ائمه(ع) ۳۵۳

- گریستن و گریاندن در مصائب ائمه(ع) ۳۵۵

- آمرزش گناهان به خاطر گریستن بر مصائب اهل بیت (ع) ۳۵۶
- نفس مهموم غصه‌های اهل بیت تسبیح است ۳۵۶
- مؤمن با یاد حسین (ع) اشک می‌ریزد ۳۵۶
- معنای «أنا قتیل العبرة» ۳۵۷
- حزن مصائب و زیارت امام حسین (ع) غم را از دل می‌برد ۳۵۸
- ثمر اشک بر مصائب اهل بیت (ع) بهشت است ۳۵۸
- تنها گریه بر حسین (ع) مکروه نیست ۳۵۹
- سبب گریه هر مؤمن ۳۶۰
- زمانی که امام صادق (ع) یاد حسین (ع) می‌کند ۳۶۱
- شناخت امام حسین (ع) نسبت به زائران و عزاداران خود ۳۶۱
- ثواب گریستن بر مصائب امام حسین (ع) و اهل بیت (ع) ۳۶۲
- ثواب برپایی مجالس اهل بیت (ع) ۳۶۳
- ثواب شعر خواندن در مصیبت امام حسین (ع) ۳۶۴
- احوال معنوی مجلس شعر امام حسین (ع) ۳۶۵
- هتک حرمت اهل بیت (ع) در ماه محرم ۳۶۶
- داغ عاشورا بر دل اهل بیت (ع) ۳۶۶
- سیره امام کاظم (ع) در ماه محرم ۳۶۷
- آداب روز عاشورا ۳۶۷
- دعای حضرت زکریا (ع) در روز محرم ۳۶۸
- حرمت اهل بیت (ع) را در ماه محرم رعایت نکردند ۳۶۹
- اگر خواستی بر چیزی بگیری بر مصائب امام حسین (ع) بگری ۳۶۹
- شعار یاوران مهدی (عج) ۳۷۰
- عصر عاشورا از آسمان خون بارید ۳۷۰
- ثواب گریه کننده و زائر امام حسین (ع) ۳۷۰
- ثواب لاعن قاتلان حسین (ع) ۳۷۰
- اگر می‌خواهی ثواب شهدای کربلا نصیب تو شود ۳۷۱
- با حزن اهل بیت محزون و با شادی آنان شاد باشید ۳۷۱
- گریه زنان خانه امام صادق (ع) بر مصائب امام حسین (ع) ۳۷۲
- آنگونه که میان خود مرثیه می‌خواندید بخوان! ۳۷۳
- ثواب گریاندن مردم با اشعار امام حسین (ع) ۳۷۳
- مراد از «رقة» در کلام امام صادق (ع) به هارون مکفوف ۳۷۴
- ثواب اشک بر اهل بیت (ع) اندازه ندارد ۳۷۵



- جایگاه شیعیان در علم ازلی خداوند ۳۷۶
- پیامبر (ص) عقیل را به دو جهت دوست می داشت ۳۷۷
- ثواب گریاندن بر مصائب اهل بیت (ع) ۳۷۸
- ثواب کسی که خود را شبیه گریه کنندگان نماید ۳۷۸
- ثواب گریستن و گریاندن و خود را شبیه گریه کنان کردن ۳۷۸
- جایگاه کسی که از ترس دشمنان مخفیانه ذکر مصیبت امام حسین (ع) می کند ۳۷۹
- سفارش اهل بیت (ع) به ملک الموت به هنگام احتضار گریه کننده بر حسین (ع) ۳۸۰
- گریه عوالم و ملائک بر مصائب اهل بیت (ع) ۳۸۱
- اشک بر امام حسین (ع) آتش جهنم را خاموش می کند ۳۸۱
- محبت بر سر حوض کوثر ۳۸۲
- گریه کننده امام حسین (ع) سیراب از کوثر می شود ۳۸۳
- سیرابی از حوض کوثر به اندازه معرفت ۳۸۳
- امیرمؤمنان (ع) بر سر حوض کوثر دشمنان را می راند ۳۸۳
- چرا بعضی از دشمنان و منافقان تا کنار حوض کوثر راه می یابند؟ ۳۸۴
- درون قبر امام حسین (ع) ۳۸۶
- عنايات خاصه امام حسین (ع) به گریه کنندگان ۳۸۷
- چه کسانی بر حسین فاطمه (س) می گریند؟! ۳۸۸
- قیامت گریه کنندگان بر حسین (ع) ۳۸۸
- عاقبت منکر ثواب گریه بر امام حسین (ع) متنبه شد ۳۸۹
- علت برتری امت محمد (ص) در سؤال موسی بن عمران (ع) ۳۹۲
- مراد از عاشورا در کلام خدا و ثواب اعمال در آن ۳۹۳

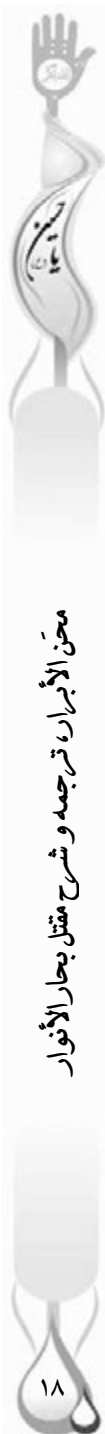
باب دوازدهم: فضائل و منزلت یاران امام حسین (ع) ۳۹۵

- علت شجاعت و بی باکی یاران امام حسین (ع) ۳۹۷
- امام حسین (ع) پرده از منازل اخروی اصحاب خویش برداشت ۴۰۰
- سخنان امام سجّاد (ع) به فرزند حضرت عباس (ع) ۴۰۰
- روزهای سخت بر اهل بیت (ع) ۴۰۱
- مقام و منزلت حضرت عباس (ع) ۴۰۱
- آرزوی شهیدان ۴۰۲

باب سیزدهم: جایگاه قاتل امام حسین (ع) و ثواب لعن بر قاتلان ایشان ۴۰۳

- ذکری که باید به هنگام یاد امام حسین (ع) بر زبان جاری کرد ۴۰۵

- ۴۰۵..... سلام بر حسین(ع) و لعن بر قاتلین کفاره بعض گناهان
- ۴۰۶..... عذاب قاتل امام حسین(ع)
- ۴۰۷..... قاتل امام حسین(ع) شریرترین امت و کافر به نبوت
- ۴۰۷..... خدا و پیامبران بر دشمنان اهل بیت(ع) لعن می فرستند
- ۴۰۸..... ای موسی! هر که را بخواهی می آمرزم مگر قاتل حسین(ع)
- ۴۰۹..... وقتی حسین(ع) را یاد نمودی سه مرتبه بگو
- ۴۰۹..... عذاب اخروی قاتل امام حسین(ع)
- ۴۰۹..... جایگاه ویژه در جهنم برای قاتلان امام حسین(ع) و حضرت یحیی(ع)
- ۴۱۰..... پیامبران لعن بر قاتل امام حسین(ع) را به امت خود امر می کردند
- ۴۱۲..... وای بر قاتل حسین(ع)
- ۴۱۲..... هر که حیات و ممات رسول خدا(ص) را می خواهد
- ۴۱۳..... قاتلان امام حسین(ع) و حضرت یحیی(ع) ولد زنا بودند
- ۴۱۳..... توجه گریه آسمان بر شهادت حضرت یحیی(ع) و امام حسین(ع)
- ۴۱۴..... یاد لبان تشنه امام حسین(ع) به هنگام نوشیدن آب
- ۴۱۵..... یهود امت پیامبر(ص)
- ۴۱۶..... انتقام حضرت مهدی(عج) از قاتلین حسین(ع)
- ۴۱۶..... اهمیت لعن بر دشمنان امام حسین(ع)
- ۴۱۷..... کبوتری که لعن بر قاتلان امام حسین(ع) می کند
- ۴۱۸..... انتخاب عمر سعد ملعون بر سر دو راهی
- ۴۱۹..... نصایح «کامل» به عمر سعد
- ۴۲۱..... جواب عمر سعد ملعون به «کامل»
- ۴۲۲..... اخبار غیبی راهب مسیحی از وقایع کربلا
- ۴۲۴..... مقدار عذاب قاتل امام حسین(ع)
- ۴۲۴..... شهادت «کامل» به دست ابن زیاد ملعون
- ۴۲۵..... ای موسی! برایم مغفرت نما
- ۴۲۶..... ای موسی! گناه هر گنهکاری را می بخشم مگر قاتل حسین(ع)
- ۴۲۶..... خداوند قاتل امام حسین(ع) را معرفی می کند
- ۴۲۷..... عذاب قاتلان حسین(ع) از لسان پروردگار
- ۴۲۷..... بدن گریه کننده بر حسین(ع) بر دوزخ حرام است
- ۴۲۸..... حرام زادگی یزید و زیاد بن ابیه
- ۴۲۹..... تشابه در پدر زیاد و دستور عایشه
- ۴۲۹..... حرام زادگی سعد ملعون



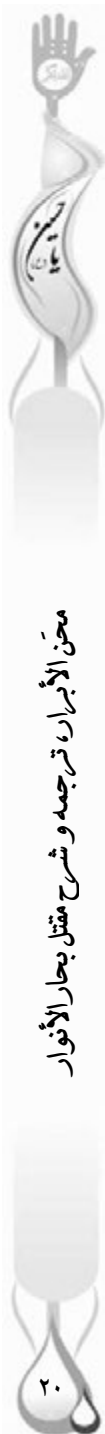
- نزع سعد و معاویه بر سر خلافت ۴۳۰
حرام زادگی زیاد ملعون از زبان عمرو بن عاص ملعون ۴۳۱
ادعای ابوسفیان ملعون بر پدری زیاد ۴۳۲
داستان ادعای برادری معاویه با زیاد ۴۳۲
حاکم شدن زیاد ملعون بر کوفه و بصره و جنایات او ۴۳۵

باب چهاردهم: بیان مصیبت‌های امام حسین(ع) و اهل بیت و یاران ایشان ۴۳۹

فصل اول: مصادر مقتل بحار الأنوار و تاریخ کربلا به روایت امام صادق(ع) ۴۴۳

- منابع مقاتل بحار الأنوار ۴۴۵
نصیحت معاویه به پسرش یزید ۴۴۶
سفارشات معاویه به یزید درباره امام حسین(ع) ۴۴۷
به حکومت رسیدن عتبه در مدینه از سوی یزید ۴۴۸
گفتگوی امام حسین(ع) با عتبه ۴۴۸
نامه عتبه به یزید ۴۴۹
جواب یزید به نامه عتبه ۴۴۹
وداع امام حسین(ع) با قبر رسول خدا (ص) ۴۴۹
رسول خدا(ص) در خواب امام حسین(ع) ۴۵۰
خروج امام حسین(ع) با اقوام خویش از مدینه ۴۵۰
عبدالله بن عمر به دنبال امام حسین(ع) ۴۵۱
وداع عبدالله بن عمر با امام حسین(ع) ۴۵۱
منزل تعلیه و تفسیر امام(ع) برای بشیرین غالب ۴۵۱
خواب دیدن امام حسین(ع) در منزل عذیب و گفتگو با علی اکبر ۴۵۲
گفتگو با ابوهرم در منزل رهیمه ۴۵۲
اعزام شدن حرّ برای مقابله با امام حسین(ع) ۴۵۳
ملاقات حرّ با امام حسین(ع) و وقت نماز ظهر ۴۵۴
اشعار امام حسین(ع) در جواب حرّ ۴۵۵
منزل قطقطانیه و ملاقات امام(ع) با عبدالله بن حرّ حنفی ۴۵۶
هر کس استغاثه ما را بشنود و... ۴۵۷
ورود به کربلا ۴۵۷
سرداران لشکر کفر و تعداد لشگریان ۴۵۷
سختگیری ابن زیاد و فرستادن شمر به کنار عمر سعد ۴۵۸
نامه ابن زیاد به عمر سعد ۴۵۸

گفتگوی امام حسین(ع) با اصحاب و یارانش در شب عاشورا	۴۵۹
جواب اهل بیت و یاران امام حسین(ع) به آن جناب در شب عاشورا	۴۶۰
پاسخ زهیر بن قین به امام حسین(ع)	۴۶۱
تشکر امام حسین(ع) از یاران و اصحاب و امر به کندن خندق و آوردن آب	۴۶۱
اشعار امام حسین(ع) در شب عاشورا	۴۶۲
آخرین آب در شب عاشورا	۴۶۳
آرایش سپاه امام حسین(ع)	۴۶۴
دعای سریع الاجابه امام(ع) در جواب جسارت پسر ابوجویریه	۴۶۴
دعای سریع الاجابه امام(ع) در جواب جسارت تمیم بن حصین	۴۶۵
جسارت محمد بن اشعث و جواب امام حسین(ع)	۴۶۵
دعای سریع الاجابه امام(ع) در حق محمد بن اشعث	۴۶۶
نصیحت یزید بن حصین به لشکر دشمن به اذن امام(ع)	۴۶۷
احتجاج امام حسین(ع) بالشکر دشمن با معرفی خود	۴۶۸
جواب دشمنان به سخنان امام حسین(ع) در روز عاشورا	۴۷۰
تأثیر سخنان امام حسین(ع) در حرّ و توبه آن بزرگوار	۴۷۱
رجز خوانی و کارزار حرّ بن یزید	۴۷۲
امام حسین(ع) بر بالین حرّ	۴۷۲
رجز خوانی و مبارزه زهیر بن قین	۴۷۳
رجز خوانی و دلاوری حبیب بن مظاهر	۴۷۴
رجز خوانی و کارزار ابو عروه غفاری	۴۷۵
رجز خوانی و مبارزه قاری قرآن، بریر بن خضیر	۴۷۶
رجز خوانی و مبارزه مالک بن انس کاهلی	۴۷۷
رجز خوانی و شجاعت زیاد بن مهاصر	۴۷۸
رشادت و جنگ وهب بن وهب	۴۷۹
ممانعت امام(ع) از کارزار مادر وهب	۴۸۰
رجز خوانی و مبارزه هلال بن حجاج	۴۸۰
کیفیت رجز خوانی و شهادت علی اکبر(ع)	۴۸۴
رجز خوانی و کارزار قاسم بن الحسن(ع)	۴۸۵
هنگامه غربت و تنهایی امام حسین(ع)	۴۸۶
اصابت تیر به گلولی مبارک	۴۸۶
شهادت امام حسین(ع) به دست سنان بن انس ملعون	۴۸۷
ذوالجناح بر در خیام حرم	۴۸۷



ورود سر مبارک به مجلس عیدالله ملعون ۴۸۸
به درک واصل شدن خواننده اشعار در مجلس عیدالله به دست آن ملعون ۴۸۹
جسارت و بحث عیدالله بن زیاد با اهل بیت امام (ع) ۴۸۹

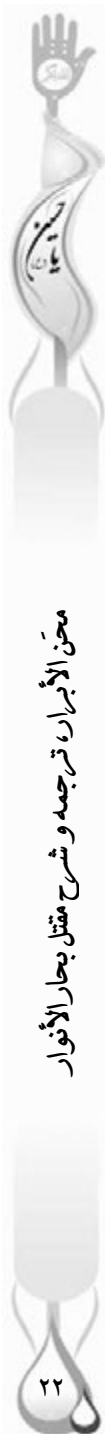
فصل دوم: بیرون رفتن امام حسین (ع) از مدینه به سوی مکه ۴۹۱

بیعت شیعیان با امام حسین (ع) برای جنگ با معاویه ۴۹۳
وجه نصیحت معاویه به یزید ۴۹۴
امر یزید بر بیعت گرفتن ولید از امام حسین (ع) ۴۹۶
تدبیر امام حسین (ع) برای رفتن به خانه ولید ۴۹۷
گفتگوی امام حسین (ع) با ولید در خصوص بیعت ۴۹۷
جسارت مروان بن حکم به امام (ع) در مجلس ولید ۴۹۸
مشورت ولید با مروان بن حکم درباره بیعت گرفتن از حسین (ع) ۴۹۹
ملاقات امام (ع) با ولید به روایت لهوف ۵۰۰
درگیری در مجلس ولید ۵۰۱
بیعت گرفتن ولید برای یزید به روایت مناقب ۵۰۱
جواب ولید به درخواست مروان برای کشتن امام حسین (ع) ۵۰۲
روبرو شدن امام حسین (ع) با مروان در کوچه‌های مدینه ۵۰۴
فرار کردن عبدالله بن زبیر از مدینه به سوی مکه ۵۰۵
خروج شبابه امام حسین (ع) از مدینه به سوی مکه ۵۰۶
گفتگو و وداع محمد حنفیه با امام حسین (ع) ۵۰۶
احتراز ولید از آلوده شدن دستش به خون حسین (ع) ۵۰۸
امام حسین (ع) در مناجات با قبر رسول خدا (ص) ۵۰۸
دست نیافتن ولید به امام حسین (ع) ۵۰۹
مناجات با خدا در حرم پیامبر (ص) ۵۰۹
به خواب دیدن رسول خدا (ص) به هنگام زیارت بقعه مبارک ۵۱۰
ای جد بزرگوار! مرا به پیش خود ببر ۵۱۱
خواب امام حسین (ع) به منزله وحی است ۵۱۲
توضیح افزوده شدن درجات امام حسین (ع) با شهادت ایشان ۵۱۲
قرب امام حسین (ع) ثمر شهادت آن سرور ۵۱۳
مقامات حاصل از قرب معنوی امام حسین (ع) ۵۱۵
وداع امام حسین (ع) با قبر مادرش فاطمه (س) و برادرش امام حسن (ع) ۵۱۷
نصایح محمد بن حنفیه به امام حسین (ع) ۵۱۷

جواب امام حسین (ع) به محمد حنفیه و امر به ماندن او در مدینه	۵۱۸
نامه امام حسین (ع) به محمد بن حنفیه	۵۱۹
علت همراه نشدن محمد حنفیه با امام (ع) از زبان امام صادق (ع)	۵۲۰
آه و ناله مخدرات بنی هاشم به هنگام خروج امام (ع) از مدینه	۵۲۱
نزول ملائکه برای یاری امام حسین (ع)	۵۲۴
تشرّف جنیان برای نصرت امام حسین (ع)	۵۲۵
پاسخ امام حسین (ع) در یاری رساندن جنیان	۵۲۵
جنیان سر به امر امام (ع) فرو آوردند	۵۲۶
وداع امام حسین (ع) با امّ سلمه به هنگام خروج از مدینه	۵۲۷
نشان دادن کربلا و محلّ شهداء به امّ سلمه	۵۲۸
تربت کربلا نزد امّ سلمه	۵۲۹
رفتن امام حسین (ع) به مکه از راه متعارف	۵۲۹
حیله و تزویر عبدالله بن زبیر	۵۳۱
اهل کوفه در منزل سلیمان بن صرد برای تدبیر بیعت با امام (ع)	۵۳۲
نامه اهل کوفه به امام حسین (ع)	۵۳۳
رسیدن پیکهای کوفیان به امام حسین (ع) در مکه	۵۳۴
تعداد نامه‌های رسیده به امام حسین (ع) و جواب ایشان	۵۳۵
نامه‌ای دیگر از اهل کوفه به امام حسین (ع)	۵۳۵
متن نامه چند تن از کوفیان به امام حسین (ع)	۵۳۶
نامه رسمی امام (ع) به اهل کوفه بعد از اصرار آنها	۵۳۷

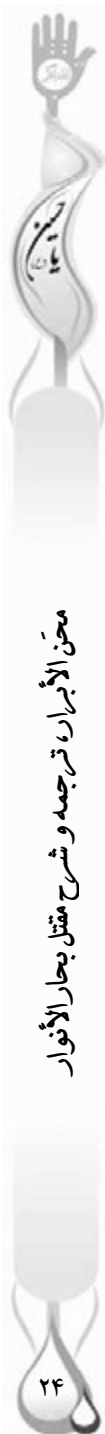
فصل سوّم: حرکت مسلم بن عقیل از مکه به سوی کوفه

ثواب گریستن بر مسلم بن عقیل	۵۴۳
فضائل و مناقب و نسب مسلم بن عقیل	۵۴۴
دوست داشتن عقیل از دو جهت	۵۴۶
اعزام شدن مسلم از سوی امام حسین (ع) به شهر کوفه	۵۴۷
نامه مسلم بن عقیل در میانه راه به امام حسین (ع)	۵۴۸
جواب امام حسین (ع) به نامه مسلم	۵۴۹
تفأل دوباره حضرت مسلم	۵۵۰
ورود مسلم به شهر کوفه	۵۵۰
تعداد بیعت کنندگان با مسلم	۵۵۱
نامه مسلم برای آمدن امام حسین (ع) به کوفه	۵۵۱



- قبول امام حسين (ع) برای حرکت به سوی کوفه ۵۵۱
- تحركات نعمان والي کوفه در برابر بيعت اهل کوفه با مسلم ۵۵۱
- مخالفت و سعایت عبدالله بن مسلم لعین در برابر نعمان ۵۵۲
- تدبیر یزید لعین در مقابل حوادث کوفه ۵۵۳
- پیشنهاد سرحون آزاد شده معاویه برای حاکم کوفه ۵۵۴
- نامه سرحون به عبيدالله بن زیاد ۵۵۵
- نامه امام حسين (ع) به بزرگان بصره ۵۵۶
- جمع کردن یزید بن مسعود اقوام و عشیره خود را برای یاری امام (ع) ۵۵۶
- دعوت یزید بن مسعود برای جهاد با یزید و یاری حسين (ع) ۵۵۸
- پاسخ حماسی بنو حنظله به یزید بن مسعود ۵۶۰
- پاسخ قبیله بنی سعد و بنی عامر به یزید بن مسعود ۵۶۱
- نامه یزید بن مسعود به امام حسين (ع) ۵۶۲
- تجليل امام (ع) از مقام یزید بن مسعود ۵۶۴
- یزید بن مسعود به یاری امام حسين (ع) ۵۶۵
- خیانت منذر بن جارود نسبت به سلیمان فرستاده امام (ع) ۵۶۵
- شهادت فرستاده امام (ع) به بصره به دست عبيدالله ۵۶۵
- نامه امام (ع) به دو تن از بزرگان بصره و جواب آنها ۵۶۵
- خطبه ابن زیاد در مسجد بصره و حرکت به سوی کوفه ۵۶۶
- ورود عبيدالله بن زیاد به کوفه ۵۶۷
- مشبه شدن وجود نحس ابن زیاد با وجود مقدس امام حسين (ع) ۵۶۷
- خطبه ابن زیاد در مسجد کوفه در تهدید مسلم و مردم ۵۶۸
- مشبه شدن ابن زیاد ملعون با امام حسين (ع) به روایت شيخ مفيد ۵۶۹
- ممانعت از ورود ابن زیاد به دارالاماره ۵۶۹
- خطبه عبيدالله بن زیاد در مسجد کوفه به روایت شيخ مفيد ۵۷۱
- توضیح مثلي معروف در خطبه ابن زیاد ۵۷۱
- تهدید و ارباب بزرگان کوفه از سوی ابن زیاد ۵۷۳
- مخفی شدن مسلم در خانه هانی بن عروه ۵۷۴
- اجیر شدن معقل برای جاسوسی ابن زیاد ۵۷۴
- نفوذ معقل منافق از طریق مسلم بن عوسجه ۵۷۵
- ورود معقل جاسوس به حضور مسلم ۵۷۷
- ورود مسلم به خانه هانی و بيعت مردم با او ۵۷۷
- ممانعت هانی از خروج مسلم برای جنگ با ابن زیاد ۵۷۸

- ۵۷۸..... ورود ابن زیاد به خانه هانی جهت ملاقات شریک بن اعور
- ۵۷۹..... لو رفتن نامهٔ مسلم به امام حسین (ع)
- ۵۷۹..... علت خارج نشدن مسلم از پشت پرده برای قتل ابن زیاد
- ۵۸۰..... تفحص ابن زیاد از هانی بن عروه
- ۵۸۱..... فرستادن ابن زیاد در پی آوردن هانی
- ۵۸۲..... رفتن هانی به دارالاماره نزد ابن زیاد
- ۵۸۳..... گفتگوی میان هانی و ابن زیاد
- ۵۸۴..... ظاهر شدن جاسوسی معقل لعین برای هانی
- ۵۸۵..... درخواست هانی از ابن زیاد دربارهٔ مسلم
- ۵۸۶..... مهمان نوازی هانی و وفاداری او
- ۵۸۷..... پا درمیانی مسلم با هلی میان هانی و ابن زیاد
- ۵۸۸..... پایمردی هانی بن عروه در تسلیم نکردن مهمان خویش
- ۵۸۹..... حمله ابن زیاد به هانی بن عروه
- ۵۸۹..... حبس شدن هانی بن عروه
- ۵۸۹..... دفاع حسان بن اسماء از هانی
- ۵۹۰..... لشگرکشی عمرو بن حجاج برای خونخواهی هانی
- ۵۹۰..... خبر رساندن زنده بودن هانی توسط شریح قاضی
- ۵۹۱..... دوّمین خطبه ابن زیاد در مسجد کوفه
- ۵۹۲..... فرار ابن زیاد از مسجد کوفه به دارالاماره
- ۵۹۲..... رسیدن خبر حبس هانی به مسلم
- ۵۹۲..... دستور مسلم برای جمع شدن یارانش
- ۵۹۳..... جمع آمدن و شورش یاران مسلم در کوفه
- ۵۹۴..... تدبیر ابن زیاد برای پراکنده کردن یاران مسلم
- ۵۹۵..... سران قبائل اقوام خود را در یاری مسلم سست کردند
- ۵۹۵..... یاران مسلم در اندک زمان یاران ابن زیاد شدند
- ۵۹۶..... پراکنده ساختن باقی یاران اندک مسلم
- ۵۹۷..... پراکنده شدن یاران بی وفای کوفه از کنار مسلم
- ۵۹۷..... غربت و تنهایی مسلم در کوچه های کوفه
- ۵۹۸..... ورود مسلم به خانه طوعه
- ۵۹۹..... ورود فرزند خیانت کار طوعه به منزل طوعه
- ۶۰۱..... جستجوی ابن زیاد از عدم تحرّک مسلم و یارانش
- ۶۰۱..... جمع آوری سران قبائل در مسجد به حضور ابن زیاد



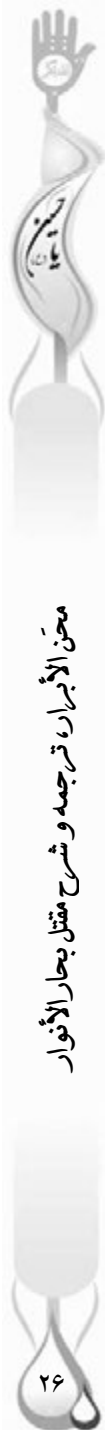
- خطبه خواندن ابن زیاد در جمع سران قبائل ۶۰۳
- دیده‌بان گذاشتن ابن زیاد در کوفه ۶۰۴
- خیانت پسر طوعه ۶۰۴
- خواب دیدن مسلم عمومی خویش علی(ع) را ۶۰۵
- کارزار و مبارزه مسلم با ایادی ابن زیاد ۶۰۶
- رجز خوانی مسلم ۶۰۷
- مبارزه شجاعانه مسلم با بکر بن حمران لعین ۶۰۷
- بارش سنگ و آتش از پشت بامها بر سر مسلم ۶۰۸
- رجز خوانی مسلم میان کوچه ۶۰۸
- امان محمد بن اشعث برای مسلم ۶۰۹
- کمک خواستن ابن اشعث از ابن زیاد برای جنگ با مسلم ۶۱۰
- اقرار دشمنان به شجاعت مسلم ۶۱۰
- عدم توانایی دشمنان در برابر مسلم و توسل به امان دادن ۶۱۱
- امان دادن ابن اشعث به مسلم ۶۱۲
- به روایت لهوف مسلم تسلیم امان نشد ۶۱۴
- کندن چاه برای به دست آوردن مسلم ۶۱۴
- رجز خوانی و مبارزه مسلم در جواب امان دشمن ۶۱۵
- دست یافتن دشمنان بر مسلم و گریستن وی ۶۱۶
- سبب گریستن مسلم ۶۱۷
- درخواست مسلم از ابن اشعث برای پیغام رساندن به امام حسین(ع) ۶۱۷
- ورود مسلم به دارالاماره و نقض امان او ۶۱۸
- تشنگی مسلم بر در دارالاماره ۶۱۹
- روبرو شدن دلیرانه مسلم با ابن زیاد ۶۲۱
- وصیت مسلم به عمر بن سعد لعین ۶۲۲
- بازگو کردن عمر سعد وصایای مسلم را به ابن زیاد ۶۲۳
- جواب ابن زیاد در قبال وصایای مسلم ۶۲۳
- تهمتهای ابن زیاد به مسلم و پاسخهای دندان شکن مسلم ۶۲۴
- جسارت ابن زیاد به خاندان عترت و امر به قتل مسلم ۶۲۶
- شهادت مسلم بر بام دارالاماره ۶۲۶
- سلام ندادن مسلم به ابن زیاد ۶۲۷
- جسارتها و تهمتهای ابن زیاد به مسلم ۶۲۷
- حال مسلم به هنگام شهادت ۶۲۸



۶۲۸.....	لرزان شدن قاتل مسلم از دیدن مردی سیاه و مهیب
۶۲۹.....	حالات مسلم قبل از شهادت او
۶۳۰.....	اشعار مسلم به هنگام شهادت
۶۳۲.....	شفاعت ابن اشعث ملعون برای نجات هانی
۶۳۳.....	چگونگی شهادت مظلومانه هانی
۶۳۴.....	شهادت هانی به دست غلام ابن زیاد
۶۳۴.....	اشعار عیدالله بن زبیر در شأن مسلم و هانی
۶۳۷.....	پاسخ قبیله هانی در قبال شهادت او
۶۳۷.....	به غارت رفتن زره و شمشیر مسلم
۶۳۸.....	نامه ابن زیاد به یزید به همراه سرهای مطهر مسلم و هانی
۶۳۹.....	جواب یزید در نامه ابن زیاد و قتل مسلم و هانی
۶۴۰.....	سفارش یزید به ابن زیاد درباره امام حسین (ع)

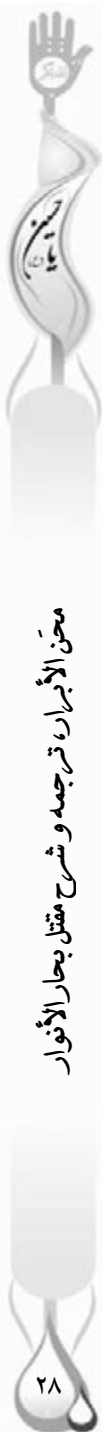
فصل چهارم: حرکت امام حسین (ع) از مکه به سوی عراق..... ۶۴۳

۶۴۵.....	زمان خروج امام حسین (ع) از مکه و مدت اقامت در مکه
۶۴۶.....	خطبه امام حسین (ع) هنگام خروج از مکه
۶۵۰.....	مراد از گرگهای بیابان در خطبه امام (ع)
۶۵۳.....	بدل نمودن حج به عمره مفرده و علت خروج از مکه
۶۵۳.....	دلای کوفیان با امام حسین (ع) و شمشیرهایشان علیه او
۶۵۳.....	جنود آسمان تحت اختیار امام حسین (ع)
۶۵۵.....	مأموریت عمرو بن سعید برای کشتن امام حسین (ع) در مکه
۶۵۶.....	درخواست محمد حنفیه برای نرفتن امام (ع) از مکه به کوفه
۶۵۶.....	علت خروج از مکه از زبان امام (ع)
۶۵۷.....	امر رسول خدا (ص) به امام حسین (ع) در عالم رؤیا
۶۵۸.....	ممانعت ابن عباس و عبدالله بن زبیر از خروج امام (ع) از مکه
۶۵۹.....	جواب امام حسین (ع) در ممانعت عبدالله بن عمر
۶۶۰.....	اصرار ابن عباس و جواب امام حسین (ع)
۶۶۰.....	چرا اهل و عیال را به همراه می‌بری؟
۶۶۱.....	شکایت حضرت زینب (س) از ابن عباس
۶۶۱.....	رو به رو شدن فرزددق با امام حسین (ع) بیرون مکه
۶۶۲.....	فرزددق: دل مردم با تو و شمشیرشان علیه توست
۶۶۳.....	مانع شدن یحیی بن عاص با لشگرش از حرکت امام (ع) به کوفه



- ۶۶۴..... جواب امام(ع) به یاوه‌های یحیی بن عاص
- ۶۶۴..... نامه عبدالله بن جعفر به امام حسین(ع)
- ۶۶۵..... درخواست امان نامه از عمرو بن سعید توسط عبدالله بن جعفر
- ۶۶۵..... امان‌نامه حاکم مکه برای امام حسین(ع)
- ۶۶۵..... جواب حضرت به امان نامه عمرو بن سعید
- ۶۶۶..... همراهی دو فرزندان حضرت زینب(س) با امام حسین(ع)
- ۶۶۶..... تصرف امام حسین(ع) در اموال دولت یزید هنگام برخورد با قافله‌ای
- ۶۶۶..... درخواست امام(ع) از مصاحبت شترداران و کرایه شترهایشان
- ۶۶۷..... روبرو شدن با بشر بن غالب در «ذات عرق»
- ۶۶۷..... دل‌هایشان با حسین(ع) و شمشیرهایشان علیه او
- ۶۶۷..... خواب امام(ع) در منزل ثعلبیه و نقل آن برای علی اکبر
- ۶۶۸..... سؤال اباهره از امام حسین(ع) درباره خروج از وطن
- ۶۶۸..... جواب امام حسین(ع) به اباهره درباره خروج از وطن
- ۶۷۰..... رسیدن خبر خروج امام حسین(ع) به سوی عراق توسط والی مدینه
- ۶۷۰..... روبرو شدن یکی از حاجیان با امام(ع)
- ۶۷۱..... ظلم بنی امیه و نامه‌های کوفیان علت هجرت امام حسین(ع)
- ۶۷۲..... ملاقات طرماح بن حکم با امام حسین(ع)
- ۶۷۲..... خیرخواهی طرماح برای امام حسین(ع)
- ۶۷۲..... خلف وعده نکردن امام حسین(ع) با وعده کوفیان
- ۶۷۳..... شتافتن طرماح برای یاری امام حسین(ع)
- ۶۷۳..... رسیدن خبر حرکت امام(ع) به ابن زیاد و آرایش لشکر دشمن
- ۶۷۴..... نامه امام حسین(ع) در منزل حاجز به اشراف کوفه
- ۶۷۵..... قیس بن مسهر حامل نامه امام(ع) و دستگیری او
- ۶۷۵..... قیس بن مسهر نامه امام حسین(ع) را از بین برد
- ۶۷۶..... درخواست ابن زیاد از قیس بن مسهر
- ۶۷۶..... دلیری قیس بر فراز منبر کوفه
- ۶۷۷..... شهادت قیس بن مسهر
- ۶۷۸..... ملاقات عبدالله بن مطیع با امام حسین(ع) در مسیر کوفه
- ۶۷۸..... ممانعت عبدالله بن مطیع از حرکت امام(ع) به سوی کوفه
- ۶۷۹..... منع آمد و شد در شهر کوفه و محاصره راه‌ها
- ۶۸۰..... دعوت امام حسین(ع) از زهیر بن قین
- ۶۸۱..... تاثیر همسر زهیر در سعادت او

- ۶۸۱..... خیرخواهی زهیر نسبت به همسرش
- ۶۸۲..... وداع زهیر با همسرش
- ۶۸۲..... اخبار غیبی سلمان از زبان زهیر
- ۶۸۴..... سخنانی که زینب(س) از هاتف غیب شنید
- ۶۸۵..... تعقیب چند نفر به دنبال امام حسین(ع)
- ۶۸۵..... استفسار تعقیب کنندگان از احوال کوفه
- ۶۸۶..... تعقیب کنندگان خبر کوفه را به امام دادند
- ۶۸۷..... باخبر شدن امام حسین(ع) از شهادت مسلم و هانی
- ۶۸۸..... پایداری فرزندان مسلم
- ۶۸۸..... سکوت حضرت در پاسخ به پرسش اصحاب
- ۶۸۸..... ملاقات امام حسین(ع) با فرزدق و خبردار شدن از کوفه
- ۶۸۹..... اشعار امام حسین(ع) بعد از شنیدن خبر شهادت مسلم
- ۶۹۰..... دستور امام: مشکها را پر کنید
- ۶۹۰..... گریستن امام حسین(ع) در شهادت عبدالله بن یقطر
- ۶۹۰..... برداشتن بیعت از اصحاب بعد از اخبار کوفه
- ۶۹۱..... پراکنده شدن بسیاری از مردم از نصرت امام
- ۶۹۱..... علت خبر دادن حضرت از شهادت مسلم و هانی و پراکنده شدن مردم
- ۶۹۲..... تعداد اولیه اصحاب امام حسین(ع)
- ۶۹۲..... عاقبت نصرت نکردن امام حسین(ع)
- ۶۹۴..... عطوفت امام حسین(ع) با دختر مسلم
- ۶۹۴..... بعد از پراکنده شدن یاران بی وفا
- ۶۹۵..... اصرار پیرمرد بنی عکرمه برای انصراف امام(ع)
- ۶۹۵..... پاسخ حضرت به درخواست انصراف از رفتن
- ۶۹۶..... سر نیزه‌ها بسان نخلستان
- ۶۹۷..... روبه رو شدن امام حسین(ع) با لشکریان حرّ
- ۶۹۷..... معنی یعسوب
- ۶۹۷..... وجه تشبیه نیزه‌ها به یعسوب و علم‌ها به پر مرغان
- ۶۹۹..... سیراب نمودن لشکر حرّ و اسبهای آنها
- ۶۹۹..... آب دادن امام به علی بن طعان و اسب او با دست مبارک
- ۷۰۱..... نصایح امام به لشکر حرّ به هنگام نماز ظهر
- ۷۰۱..... سکوت لشکر حرّ در برابر امام(ع)
- ۷۰۱..... نماز خواندن حرّ به امامت امام حسین(ع)

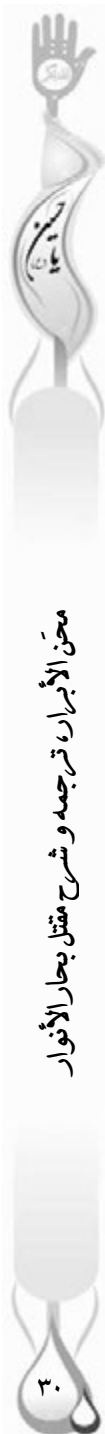


سخنرانی امام(ع) بعد از نماز عصر برای لشگر حرّ	۷۰۲
پاسخ حرّ به سخنرانی امام(ع)	۷۰۳
نشان دادن نامه‌ها به حرّ و لشگریان او	۷۰۳
حرّ: من نامه ننوشته‌ام و مأمورم	۷۰۳
ممانعت از برگشتن امام(ع) و یارانش	۷۰۳
خطاب قهرآمیز امام(ع) به حرّ	۷۰۴
احترام حرّ به حضرت زهرا(س)	۷۰۴
نزاع و گفتگو میان امام(ع) و حرّ	۷۰۴
خیرخواهی حرّ برای امام حسین(ع)	۷۰۵
سخنان امام(ع) در جواب خیرخواهی حرّ	۷۰۵
طرماع پیشقراول لشگر امام(ع)	۷۰۷
عبدالله بن حرّ و یاری نکردن امام(ع)	۷۱۰
امام حسین(ع) خود به خیمه عبدالله بن حرّ می‌رود	۷۱۰
جایی برو که صدای استغاثه ما را نشنوی	۷۱۱
ندامت عبدالله بن حرّ بر کرده خود	۷۱۱
سؤال علی اکبر از استرجاع پدر	۷۱۲
همراهی سایه به سایه لشگر حرّ با کاروان امام حسین(ع)	۷۱۳
پیک ابن زیاد به همراه نامه برای حرّ	۷۱۴
متن نامه ابن زیاد به حرّ	۷۱۴
مأمور ابن زیاد در کنار حرّ	۷۱۴
شناسایی پیک توسط اصحاب امام حسین(ع)	۷۱۴
اصرار حرّ بر فرود آمدن امام(ع) در زمین بی آب و علف	۷۱۵
پیشنهاد زهیر برای مقابله با حرّ	۷۱۵
پاسخ امام(ع) به پیشنهاد زهیر	۷۱۶
خطبه امام(ع) در روز دوم محرم زمان ورود به کربلا	۷۱۶
پاسخ زهیر به خطبه جانسوز امام(ع)	۷۱۷
پاسخ هلال بجلی به خطبه امام(ع)	۷۱۸
جواب بریر به سخنان جانسوز امام(ع)	۷۱۸
سید بن طاووس و تاریخ ورود امام(ع) به کربلا	۷۱۹
پیشنهاد زهیر برای فرود آمدن در کربلا	۷۱۹
نامه به بزرگان کوفه به هنگام نزول در کربلا	۷۱۹
ضرورت قیام علیه حاکم جور	۷۱۹

- ۷۲۰ گلابیه امام حسین (ع) از عادت پیمان شکنی اهل کوفه
- ۷۲۱ خبر شهادت قیس بن مصهر پیک امام (ع) به کوفه
- ۷۲۱ دلداری هلال بجلی به امام حسین (ع)
- ۷۲۲ اظهار وفاداری بریر بن خضیر
- ۷۲۳ اشکهای جانسوز امام حسین (ع) با نگاه به اهل و فرزندان خویش
- ۷۲۴ مردم بنده دنیاوند
- ۷۲۴ سؤال امام (ع) از زمین کربلا و استعاذه ایشان
- ۷۲۵ نامه امام حسین (ع) به حبیب بن مظاهر
- ۷۲۵ ممانعت خویشان حبیب از نصرت امام حسین (ع)
- ۷۲۶ خواهش همسر حبیب برای نصرت امام حسین (ع)
- ۷۲۷ درخواست همسر حبیب از او به هنگام دیدن امام حسین (ع)
- ۷۲۷ ایثار و فداکاری غلام حبیب بن مظاهر در نصرت امام (ع)
- ۷۲۸ نامه امام حسین (ع) به محمد حنفیه هنگام ورود به کربلا
- ۷۲۹ رؤیای صادقه امام حسین (ع) در بطن عقبه
- ۷۲۹ نامه ابن زیاد به امام حسین (ع)
- ۷۲۹ جواب امام حسین (ع) به نامه ابن زیاد
- ۷۳۰ مأمور شدن عمر سعد به قتل امام حسین (ع)
- ۷۳۰ عمر سعد در دو راهی ملک ری یا قتل با امام حسین (ع)
- ۷۳۱ اشعار عمر سعد در انتخاب حکومت ری و عزم برگشتن امام حسین (ع)
- ۷۳۴ پاسخ هاتف غیبی به اشعار کفرآمیز عمر سعد

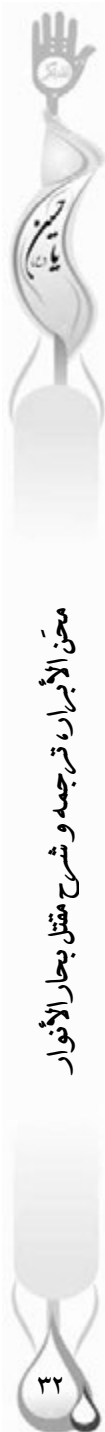
فصل پنجم: حرکت لشکر ابن زیاد به کربلا و بیان احتجاجات امام حسین (ع) ۷۳۵

- ۷۳۷ ورود عمر سعد با چهار هزار سرباز به کربلا
- ۷۳۷ حیا کردن سران لشکر عمر سعد از روبرو شدن با امام (ع)
- ۷۳۷ کثیر شعبی در فکر قتل غافلگیرانه امام (ع)
- ۷۳۸ حراست ابوتمامه از جان امام در مقابل سوء قصد کثیر شعبی
- ۷۳۹ قره بن قیس حامل پیام عمر سعد به امام حسین (ع)
- ۷۴۰ نصیحت حبیب بن مظاهر به قره بن قیس
- ۷۴۰ نامه عمر سعد از کربلا به ابن زیاد در کوفه
- ۷۴۱ جواب ابن زیاد به نامه عمر سعد
- ۷۴۱ ابن زیاد مردم را در مسجد کوفه جمع کرد
- ۷۴۱ تعریف ابن زیاد از بنی امیه در دعوت به جنگ با حسین (ع)



- ۷۴۲..... اولین ناصر ابن زیاد
- ۷۴۳..... فرستادن ابن زیاد به دنبال شیب ربعی
- ۷۴۴..... اعزام ۳۰ هزار لشکر به کربلا توسط شیب ربعی
- ۷۴۴..... تعداد لشکریان کفر در کربلا
- ۷۴۵..... وجه تسمیه ربیعون که برای قتال آمده بودند
- ۷۴۷..... دعوت حبیب از قبیله بنی اسد برای یاری حسین(ع)
- ۷۴۸..... اجابت جوانی از بنی اسد در پاسخ به دعوت حبیب
- ۷۴۹..... همراهی نود نفر از جوانان بنی اسد با حبیب
- ۷۴۹..... مانع شدن ازرق از یاری کردن جوانان بنی اسد
- ۷۵۰..... بستن آب به سوی امام حسین(ع) و یارانش
- ۷۵۱..... آب آوردن حضرت عباس(ع) از شریعه در روز هفتم محرم
- ۷۵۲..... علت نامیده شدن حضرت عباس(ع) به سقا
- ۷۵۲..... گفتگوی امام حسین(ع) با عمر بن سعد لعین
- ۷۵۳..... عذرهای عمر سعد و پیشنهادات امام حسین(ع)
- ۷۵۴..... دستور ابن زیاد و برای بستن آب در روز هفتم محرم
- ۷۵۵..... جسارت عبدالله بن حصین و عاقبت نفرین امام
- ۷۵۶..... ملاقات دوباره امام حسین(ع) با عمر سعد
- ۷۵۶..... نامه عمر سعد به ابن زیاد و درخواست انعطاف نسبت به امام حسین(ع)
- ۷۵۶..... پاسخ شمر به نامه عمر سعد در حضور ابن زیاد
- ۷۵۷..... ابن زیاد نظر شمر را پسندید و او را به کربلا فرستاد
- ۷۵۷..... نامه ابن زیاد به عمر سعد به همراه شمر
- ۷۵۸..... گفتگو و جدال میان عمر سعد و شمر ملعون
- ۷۶۰..... امان نامه شمر برای فرزندان ام البنین در روز تاسوعا
- ۷۶۰..... قضیه امان نامه به روایت سید بن طاووس
- ۷۶۱..... توضیح شبهه قرابت شمر با ام البنین
- ۷۶۲..... آماده شدن لشکر عمر سعد برای حمله در روز تاسوعا
- ۷۶۳..... دلهره حضرت زینب از تحرکات دشمن
- ۷۶۳..... امام حسین(ع) خواب خویش را برای خواهر خویش بازگو می کند
- ۷۶۴..... اخبار عباس(ع) از نزدیک شدن لشکر دشمن به امام حسین(ع)
- ۷۶۴..... تفتیش عباس(ع) از اراده دشمن
- ۷۶۵..... مشورت حضرت عباس(ع) با امام حسین(ع) درباره جنگ
- ۷۶۵..... مهلت خواستن امام حسین(ع) برای شب عاشورا

- ۷۶۶..... عمر سعد لعین شب عاشورا را مهلت داد
- ۷۶۶..... عمرو بن حجاج عمر سعد را راضی کرد تا شب عاشورا را مهلت دهد
- ۷۶۷..... سخنان شب عاشورای امام حسین (ع) با یارانش
- ۷۶۹..... برداشتن بیعت از عهده یاران و همراهان در شب عاشورا
- ۷۶۹..... جواب اصحاب امام حسین (ع) در رخصت دادن ایشان
- ۷۶۹..... اظهار وفاداری حضرت عباس (ع) در شب عاشورا در جمع اصحاب
- ۷۷۰..... برداشتن بیعت از فرزندان عقیل
- ۷۷۰..... جانثاری فرزندان عقیل و اظهار وفاداری
- ۷۷۰..... اظهار وفاداری مسلم بن عوسجه در شب عاشورا و در جمع یاران
- ۷۷۱..... ابراز وفاداری زهیر در شب عاشورا و در جمع یاران
- ۷۷۲..... وفاداری و ایستادگی محمد بن بشر نسبت به امام حسین (ع)
- ۷۷۳..... پشیمانی سی و دو نفر از لشکر عمر سعد و ملحق شدن به امام در شب عاشورا
- ۷۷۳..... فلسفه برداشتن بیعت در شب عاشورا
- ۷۷۷..... همراهان بی وفا در منزل زباله امام را رها کردند
- ۷۸۰..... نظافت و خوشبو کردن امام حسین (ع) در شب عاشورا
- ۷۸۰..... مطایبه بریر با عبدالرحمن در شب عاشورا
- ۷۸۲..... بی تابی حضرت زینب (س) در شب عاشورا
- ۷۸۲..... امام حسین (ع) خواهر خویش را دلداری می دهد
- ۷۸۳..... امام حسین (ع) بر بالین خواهر از هوش رفته و دلداری او
- ۷۸۴..... امام حسین (ع) خواهر خود را به خیمه امام زین العابدین (ع) می برد
- ۷۸۴..... تثبیت نمودن وضعیّت خیمه ها در مقابل هجوم دشمن
- ۷۸۶..... بی تابی امّ کلثوم و دلداری امام حسین (ع) به ایشان
- ۷۸۶..... امام حسین (ع) سفارش به زنان اهل حرم
- ۷۸۶..... علّت همراه بردن زن و فرزند به سوی کربلا در گفتار ابن طاووس
- ۷۸۷..... به دنبال آب گشتن دختران و اطفال در روز تاسوعا
- ۷۸۷..... شیرخواره برادر در آغوش زینب (س)
- ۷۸۸..... زینب (س) به دنبال آب برای شیرخواره برادر
- ۷۸۹..... جوشش غیرت اصحاب از ناله عطش کودکان
- ۷۹۰..... بریر و همراهان در سر شریعه فرات و ذکر لب تشنه حسین (ع)
- ۷۹۱..... ستیز بریر و همراهانش برای رساندن آب به حرم
- ۷۹۲..... موفقیت بریر در رساندن آب به حرم
- ۷۹۳..... ریختن آب مشک بریر بر روی زمین و تشنگی دوباره کودکان



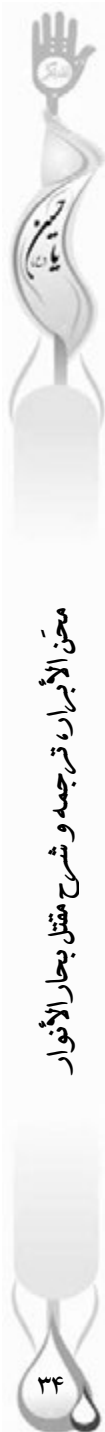
- ۷۹۴..... خواب امام حسین(ع) در شب عاشورا به هنگام سحر
- ۷۹۵..... تلاوت آیات قرآن در شب عاشورا از لبان مبارک امام حسین(ع)
- ۷۹۶..... جسارت ضحاک به تلاوت امام حسین(ع) و جواب بریر به او
- ۷۹۶..... تعداد اصحاب امام حسین(ع)
- ۷۹۷..... چینش اصحاب امام حسین(ع) به هنگام جنگ
- ۷۹۸..... دعای امام حسین(ع) در آغاز جنگ
- ۷۹۹..... جسارت شمر به امام حسین(ع)
- ۷۹۹..... پاسخ امام(ع) و مسلم بن عوسجه به جسارت شمر
- ۸۰۰..... امر امام(ع) به بریر برای نصیحت دشمن
- ۸۰۰..... پاسخ دشمن به نصایح بریر
- ۸۰۲..... خطبه امام حسین(ع) در آغاز جنگ
- ۸۰۳..... عمر سعد اجازه سخن و موعظه به امام حسین(ع) نداد و خود را به نفهمی زد
- ۸۰۴..... امام حسین(ع) سوار بر شتر شد و به نصیحت دشمن پرداخت
- ۸۰۵..... در کشتن من انصاف به خرج دهید
- ۸۰۵..... ملاحظه نسبت مرا کنید و در کشتن من تعجیل نکنید
- ۸۰۶..... جواب شمر به نصایح امام حسین(ع) و خود را به نفهمی زدن
- ۸۰۸..... جواب حبیب بن مظاهر به گستاخی شمر
- ۸۰۹..... امام حسین(ع) در حالی که بر شتر خود سوار بود باز موعظه فرمود
- ۸۰۹..... آیا شما نبودید که به من نامه نوشتید
- ۸۰۹..... سرداران دشمن خود را به نفهمی زدند
- ۸۱۲..... هلهله دشمن در برابر سخن گفتن امام حسین(ع)
- ۸۱۲..... شکمهای شما از حرام پر شده است که گوش نمی دهید
- ۸۱۲..... لشکریان با سخنان امام حسین(ع) ساکت شدند
- ۸۱۳..... خطبه بلیغ امام حسین(ع) بعد از سکوت دشمن
- ۸۱۷..... شما ما را دعوت نمودید
- ۸۱۷..... آنچه اکنون دارید به برکت یاری و کمک ماست
- ۸۱۸..... بیعت ما را از روی جهل شکستید
- ۸۱۸..... شما گمراه شدگان شیطان و گنه کار هستید
- ۸۱۹..... بی وفایی ارث شما کوفیان است
- ۸۲۰..... لعنت خدا بر شما پیمان شکنان
- ۸۲۰..... ما عزت را بر ذلت بر می گزینیم
- ۸۲۱..... غالب شویم یا مغلوب پیروزیم



مرگ دولتی است که به هر سرایی وارد می‌شود	۸۲۱
بعد از شهادت ما اندکی بیش باقی نمی‌مانید	۸۲۲
نفرین امام حسین(ع) بر لشکریان دشمن	۸۲۲
خواستن امام حسین(ع) عمر سعد را و خبر دادن از عاقبت سرنوشتش	۸۲۳
بر افروخته شدن عمر سعد از گفتار امام(ع) و اعلان جنگ	۸۲۴
اشاره به استجابت دعای امام(ع) و گرفتار شدن عمر سعد به دست مختار	۸۲۴
گفتگوی حرّ با عمر سعد در ابتدای نبرد	۸۲۶
کناره‌گیری حرّ از لشکر عمر سعد	۸۲۶
اضطراب و تحیر حرّ در رفتن به سوی حسین(ع)	۸۲۷
حرّ در میهمانی امام حسین(ع)	۸۲۸
پذیرش توبه حرّ	۸۲۸
نصایح حرّ به لشکریان عمر سعد	۸۲۹
تیرهای جفا پاسخ نصایح حرّ	۸۳۰

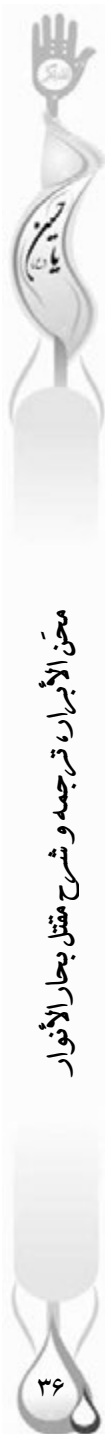
فصل ششم: کیفیت قتال و شهادت اصحاب آن حضرت

عمر سعد اولین پرتاب کننده تیر به لشکر حسین(ع)	۸۳۳
کشته شدن اصحاب امام حسین(ع) با اولین تیراندازی دشمن	۸۳۳
فرمان جهاد از سوی امام حسین(ع)	۸۳۴
نفرین امام حسین(ع)	۸۳۴
آمدن ملک نصرت برای یاری امام حسین(ع)	۸۳۵
اولین مبارز از لشکر عمر سعد لعین در مصاف عبدالله بن عمیر	۸۳۶
حمله دسته جمعی دشمن به سرکردگی عمرو بن حجاج	۸۳۷
گرفتار شدن عبدالله بن خوزه به نفرین امام(ع)	۸۳۸
شهادت حرّ به روایت ارباب مقاتل	۸۳۹
علت نامیده شدن حرّ به اولین شهید کربلا	۸۳۹
کشته شدن یزید بن سفیان و لشکریان عمر سعد به دست حرّ	۸۴۱
رجزهای حرّ	۸۴۱
شهادت حرّ در آغوش امام حسین(ع)	۸۴۳
اشعاری در مدح حرّ	۸۴۳
بشارت آسمانی برای حرّ و تقریر امام(ع)	۸۴۵
داستان حرّ بن یزید به روایت ابو مخنف	۸۴۶
شهادت فرزند حرّ	۸۴۷



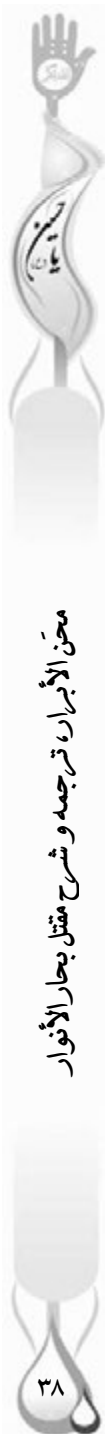
- ۸۴۸..... رجزهای حرّ در مقابل امام حسین(ع)
- ۸۵۲..... شهادت حرّ به روایتی دیگر
- ۸۵۲..... وداع یاران امام(ع) با ایشان قبل از شهادت
- ۸۵۳..... کیفیت شهادت بریر
- ۸۵۴..... مباحله بریر با یزید بن معقل
- ۸۵۵..... رجز خوانی قاتل بریر
- ۸۵۸..... عتاب عمومی بحیر بابت قتل بریر و پشیمان شدن آن ملعون
- ۸۶۰..... رشادت امّ دهب
- ۸۶۱..... رجزهای وهب بن عبدالله
- ۸۶۱..... وداع حماسی وهب با مادرش
- ۸۶۲..... رجزهای وهب بعد از وداع با مادر و همسر
- ۸۶۳..... تشویق امّ وهب برای جانفشانی فرزندش در میدان
- ۸۶۳..... امام حسین(ع) امّ وهب را از میدان نبرد باز گرداند
- ۸۶۴..... شهادت همسر وهب در کنار بدن شوهرش
- ۸۶۴..... اولین شهید زن در کربلا
- ۸۶۴..... شهادت و کارزار وهب بن عبدالله به روایتی دیگر
- ۸۶۵..... رجز خوانی عمرو بن خالد و شهادت او
- ۸۶۷..... رجز خوانی فرزند عمرو بن خالد و شهادت او
- ۸۶۸..... شهادت و رجز خوانی سعد بن حنظله
- ۸۶۹..... رجز خوانی و شهادت عمیر بن عبدالله
- ۸۷۰..... هنرنمایی و رجز خوانی مسلم بن عوسجه
- ۸۷۱..... کارزار و رجز خوانی نافع بن هلال بجلی
- ۸۷۲..... جسارت و هتاکی عمرو بن حجاج
- ۸۷۳..... شهادت مسلم بن عوسجه در گیر و دار جنگ
- ۸۷۳..... امام حسین(ع) بر بالین مسلم بن عوسجه
- ۸۷۴..... گفتگوی مسلم بن عوسجه و حبيب بن مظاهر هنگام شهادت مسلم
- ۸۷۵..... فضائل و دلیر مردی مسلم بن عوسجه از زبان دشمن
- ۸۷۶..... حمله گروهی لشکر عمر سعد با لشکریان امام(ع)
- ۸۷۶..... تعرّض عمر سعد به خیام حرم
- ۸۷۷..... به آتش کشیدن خیام اهل بیت در ظهر عاشورا
- ۸۷۸..... یادآوری وقت نماز ظهر توسط ابو ثمامه صیداوی
- ۸۷۸..... دعای امام حسین(ع) در حق ابو ثمامه

- ۸۷۸..... اقامه نماز در ظهر عاشورا
- ۸۷۹..... شهادت سعید بن عبدالله در دفاع از نماز امام حسین (ع)
- ۸۸۰..... ابن نما: نماز را به اشاره و فرادی خواندند
- ۸۸۰..... شهادت و رجز خوانی عبدالرحمن یزنی
- ۸۸۱..... اذن جهاد عمرو بن قرطه و رجز خوانی او
- ۸۸۲..... تو در قیامت پیش روی من به بهشت خواهی رفت!
- ۸۸۲..... «جون» غلام ابوذر در محضر امام حسین (ع)
- ۸۸۳..... وفاداری و حق شناسی جون
- ۸۸۳..... رجز خوانی جون
- ۸۸۵..... شهادت جون و آمدن امام حسین (ع) به بالین او
- ۸۸۵..... جان نثاری عمرو بن خالد صیدوای
- ۸۸۶..... عزم حنظله بن سعد برای یاری حسین (ع)
- ۸۸۷..... تمجید امام حسین (ع) از نصایح حنظله بن سعد
- ۸۸۸..... وداع حنظله با امام خویش
- ۸۸۸..... شهادت سوید بن عمرو
- ۸۸۹..... وداع یحیی بن سلیم در یاری حسین (ع)
- ۸۸۹..... مبارزه یحیی بن سلیم
- ۸۹۰..... رجز خوانی و شهادت حره بن ابی قره
- ۸۹۱..... رجز خوانی و شهادت مالک بن انس
- ۸۹۲..... رجز خوانی و دلیرمردی عمرو بن مطاع
- ۸۹۳..... رجز خوانی و مبارزه حجاج بن مسروق مؤذن امام حسین (ع)
- ۸۹۵..... رجز خوانی زهیر بن قین
- ۸۹۶..... سرخونین زهیر در آغوش امام حسین (ع)
- ۸۹۷..... سعید بن عبدالله در میدان کارزار
- ۸۹۸..... جایگاه حبیب بن مظاهر در میان یاران حسین (ع)
- ۸۹۸..... ملاقات حبیب بن مظاهر با میثم تمار و اخبار غیبی آن دو
- ۸۹۹..... اخبار غیبی رشید هجری
- ۹۰۰..... مکانت حبیب بن مظاهر از منظر شیخ کشی...
- ۹۰۰..... مزاح و مطایبه حبیب با بریر در روز عاشورا
- ۹۰۲..... رجزهای حبیب بن مظاهر
- ۹۰۳..... قاتلان حبیب بن مظاهر و عاقبت شوم آن
- ۹۰۴..... رجز خوانی و مبارزه هلال بن نافع



- نوجوانی در میدان یاری حسین(ع) به امر مادر خویش ۹۰۵
- امیری حسین و نعم الامیر ۹۰۶
- سر بریده نوجوان در آغوش مادرش ۹۰۶
- رجز خوانی و حمله مادر نوجوان کربلا به دشمن ۹۰۷
- رجز خوانی و جان نثاری جناده بن حرث ۹۰۷
- رجز خوانی عمرو بن جناده ۹۰۸
- رجز خوانی و شهادت عبدالرحمن بن عروة ۹۰۹
- وفاداری عابس و غلامش شوذب ۹۱۰
- ترس لشکر عمر سعد از شجاعت عابس ۹۱۱
- شهادت ناجوانمردانه عابس ۹۱۱
- نصرت و شهادت عبدالله و عبدالرحمن غفاری ۹۱۲
- شهادت غلام ترکی امام حسین(ع) ۹۱۴
- امام حسین(ع) بر بالین غلام خویش ۹۱۴
- دعای امام(ع) بدرقه تیرهای یزید بن زیاد ۹۱۵
- رجز خوانی و شهادت ابو عمرو نهشلی ۹۱۶
- دلاوری و نبرد یزید بن مهاجر ۹۱۶
- جسارت محمد بن اشعث و نفرین سریع الاجابه امام(ع) ۹۱۷
- جسارت شمر بن ذی الجوشن به امام(ع) ۹۱۸
- رؤیای صادق پیامبر(ص) و امام حسین(ع) ۹۱۸
- استشهاد امام صادق(ع) به خواب رسول خدا(ص) برای زمان تعبیر خواب ۹۱۸
- شهادت سیف بن ابی الحرث و مالک بن عبدالله ۹۱۹
- وداع تک تک یاران با امام حسین(ع) برای حضور در نبرد ۹۱۹
- تنها ماندن امام حسین(ع) با خانواده اش ۹۱۹
- خطاب پیامبر(ص) بر شهدای احد ۹۲۰
- عبدالله بن مسلم اولین شهید از اهل بیت امام حسین(ع) ۹۲۱
- نسب عبدالله بن مسلم و چگونگی شهادت او ۹۲۲
- شهادت محمد بن مسلم ۹۲۲
- خروج جعفر بن عقیل برای مبارزه و رجز خوانی او ۹۲۲
- نبرد و رجز خوانی عبدالرحمن بن عقیل ۹۲۴
- شهدای دیگر از فرزندان عقیل ۹۲۵
- محمد بن ابی سعید بن عقیل ۹۲۵
- جعفر بن محمد بن عقیل ۹۲۵

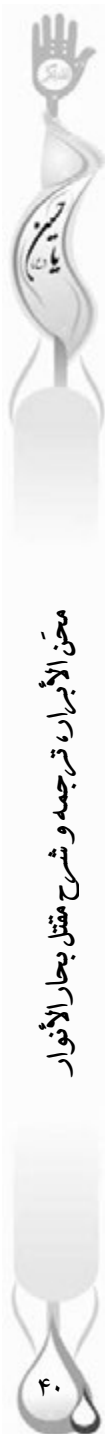
- ۹۲۶..... علی بن عقیل
- ۹۲۶..... جنگ و رجز خوانی محمد بن عبدالله بن جعفر
- ۹۲۷..... رجز خوانی و مبارزه عون بن عبدالله بن جعفر
- ۹۲۷..... قاتل عون بن عبدالله
- ۹۲۷..... عبیدالله بن عبدالله بن جعفر
- ۹۲۸..... شهادت قاسم بن الحسن
- ۹۲۸..... تحقیقی درباره ازدواج قاسم بن الحسن
- ۹۲۹..... زندگانی حسن بن حسن (حسن مثنی)
- ۹۲۹..... زنده ماندن حسن بن حسن در کربلا
- ۹۳۰..... خواستگاری حسن بن حسن از دختران امام حسین (ع)
- ۹۳۰..... عزاداری فاطمه دختر امام حسین (ع) در مرگ شوهرش
- ۹۳۳..... اذن میدان خواستن قاسم از امام حسین (ع)
- ۹۳۴..... قاسم سوار بر اسب برای حمله به دشمن
- ۹۳۵..... قاتل در کمین قاسم
- ۹۳۵..... استغاثه قاسم
- ۹۳۶..... قاسم زیر سم اسبان
- ۹۳۶..... امام حسین (ع) بر بالین برادرزاده خویش
- ۹۳۷..... رجز خوانی و مبارزه عبدالله بن حسن
- ۹۳۹..... شهادت ابوبکر بن حسن (ع)
- ۹۳۹..... کارزار و رجز خوانی احمد بن حسن (ع)
- ۹۴۲..... رجز خوانی و مقتل ابوبکر بن علی (ع)
- ۹۴۳..... رجز خوانی عمر بن علی (ع)
- ۹۴۴..... انتقام کشی عمر بن علی (ع) از قاتل برادرش ابوبکر بن علی (ع)
- ۹۴۵..... سنّ شریف عثمان بن علی (ع)
- ۹۴۶..... شهادت و رجز خوانی جعفر بن علی (ع)
- ۹۴۷..... پیکار و رجز خوانی عبدالله بن علی (ع)
- ۹۴۸..... سنّ شریف عبدالله و جعفر فرزندان علی (ع)
- ۹۴۸..... سفارش عباس بن علی (ع) به دو برادر خود عبدالله و جعفر
- ۹۴۸..... محمد اصغر فرزند علی (ع)
- ۹۴۹..... ابراهیم بن علی (ع)
- ۹۴۹..... عبیدالله بن علی (ع)
- ۹۴۹..... تحقیقی پیرامون عبیدالله بن علی



- ۹۵۴..... سیمای عباس بن علی(ع)
۹۵۵..... علمداری سپاه امام حسین(ع)
۹۵۵..... قاتلان عباس
۹۵۵..... ناله‌های ام البنین در سوگ فرزنداناش
۹۵۸..... پیکار و رجزخوانی عباس به هنگام آب آوردن برای خیم
۹۶۰..... فرار دشمنان از مقابل عباس و در کمین نشستن آنها
۹۶۰..... قطع شدن دست راست عباس بن علی(ع)
۹۶۰..... قطع شدن دست چپ عباس بن علی(ع)
۹۶۱..... شهادت حضرت عباس
۹۶۱..... اشعار امام حسین(ع) بر بالین حضرت عباس
۹۶۲..... اذن جنگ خواستن عباس از برادر خویش به روایتی دیگر
۹۶۲..... جواب امام حسین(ع) به برادرش عباس
۹۶۳..... اندکی آب برای کودکان فراهم کن!
۹۶۳..... حرکت و حمله عباس به سوی شریعه فرات
۹۶۴..... یاد تشنگی اهل حرم میان آب و فرات
۹۶۴..... ضربه نوفل لعین بر دست راست عباس(ع)
۹۶۴..... قطع شدن دست چپ و آماج تیر بر مشک و سینه عباس
۹۶۴..... امام حسین(ع) شتابان بر بالین عباس
۹۶۵..... شهادت حضرت عباس(ع) به روایتی دیگر
۹۶۶..... حضرت عباس(ع) در توصیف امام سجاد(ع)
۹۶۶..... سخت‌ترین روزها بر رسول خدا(ص)
۹۶۷..... سخت‌ترین روزها بر سیدالشهداء(ع)
۹۶۷..... عباس طائر بهشتی
۹۶۷..... قرب عباس به خدا
۹۶۸..... سخت‌ترین ساعت امام حسین(ع) در روز عاشورا
۹۶۸..... جلالت عباس در کلام امام حسین(ع)
۹۶۹..... ترجمه علمای رجال درباره عباس(ع)
۹۶۹..... عباس فرزند فاطمه زهرا(س)!
۹۷۰..... ادب عباس و برادرانش نسبت به امام حسین(ع)
۹۷۱..... قصه ازدواج علی(ع) با ام البنین
۹۷۱..... عزم میدان عباس به روایت عوالم
۹۷۲..... نصیحت عباس(ع) به لشکر دشمن



۹۷۲	صدای العطش کودكان اهل حرم
۹۷۳	دلیرمردی عباس در جنگ با دشمنان
۹۷۳	رجزهای عباس (ع)
۹۷۴	ورود عباس به آب فرات و یادآوری عطش حسین (ع)
۹۷۸	استغاثه عباس به برادرش حسین (ع)
۹۷۹	خواهشهای عباس از برادرش حسین کنار نهر علقمه
۹۸۰	بازگشتن امام حسین (ع) از کنار علقمه و مواجهه با سکینه خاتون
۹۸۱	ناله جانسوز زینب در شهادت عباس
۹۸۲	عاقبت شوم قاتل عباس (ع)
۹۸۳	کارزار در رجزخوانی قاسم بن حسین (ع)
۹۸۳	دلیرمردی و مبارزه علی اکبر (ع)
۹۸۴	سیمای علی اکبر (ع)
۹۸۴	دعای امام به هنگام روانه کردن علی اکبر (ع)
۹۸۵	احتجاج امام (ع) با عمر سعد به هنگام جانثاری علی اکبر (ع)
۹۸۶	دلسوزی دشمن برای جوان امام حسین (ع)
۹۸۷	عطش علی اکبر (ع)
۹۸۷	جواب امام حسین (ع) در قبال آب خواستن علی اکبر (ع)
۹۸۷	علت طلب آب کردن علی اکبر (ع) با علم نبودن آب
۹۸۸	علت مکیدن زبان علی اکبر (ع)
۹۸۹	عکس العمل عمر سعد در برابر شجاعت علی اکبر (ع)
۹۹۰	به درك واصل شدن طارق و برادر و فرزندش بدست علی اکبر (ع)
۹۹۱	شکافته شدن سر علی اکبر (ع)
۹۹۱	استغاثه علی اکبر (ع) به پدر
۹۹۲	شهادت علی اکبر (ع) به روایت ابوالفرج
۹۹۳	زینب (س) سراسیمه بر سر نعش علی اکبر (ع)
۹۹۳	بازگرداندن زینب (س) به خیمه ها
۹۹۳	جوانان بنی هاشم بیایید
۹۹۴	تأثیر شهادت علی اکبر بر رخسار امام حسین (ع)
۹۹۵	قاتلان علی اکبر (ع) به روایت شیخ مفید
۹۹۵	شهادت فرزندان جعفر طیار و عقیل
۹۹۵	اولین شهید از خاندان بنی هاشم و تحقیق آن
۹۹۷	احوال و نسب علی اکبر (ع)

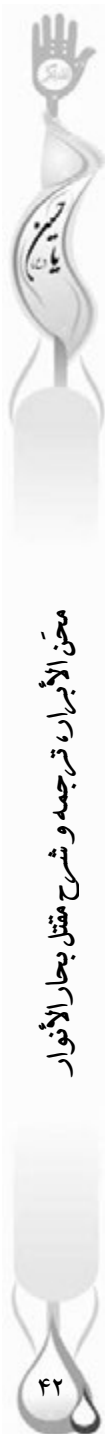


اذعان معاويه ملعون به مقام علی اکبر(ع).....	۹۹۷
ادّعی طالبیون درباره منزلت علی اکبر(ع).....	۹۹۷
تحلیل اقرار معاویه درباره منزلت علی اکبر(ع).....	۹۹۸
خساست بنی امیه و سخاوت بنی هاشم.....	۹۹۸
تحقیق حال پیرامون وداع زنان اهل حرم.....	۹۹۹
تحقیق درباره وداع امام حسین(ع) با اهل حرم.....	۱۰۰۱

فصل هفتم: کیفیت قتال و شهادت امام حسین(ع)..... ۱۰۰۳

شهادت طفلی از خیمه گاه امام حسین(ع).....	۱۰۰۵
خروج امام سجّاد(ع) برای یاری پدر.....	۱۰۰۶
ممانعت امام حسین(ع) از ورود امام سجّاد(ع).....	۱۰۰۶
فریاد استغاثه امام حسین(ع).....	۱۰۰۶
ناله اهل حرم از استغاثه امام(ع).....	۱۰۰۷
وداع امام حسین(ع) با علی اصغر.....	۱۰۰۷
گلوی نازنین علی اصغر هدف تیر حرمله.....	۱۰۰۷
دفن کردن امام حسین(ع) بدن علی اصغر را.....	۱۰۰۹
شهادت علی اصغر به روایت دیگر.....	۱۰۰۹
زنان حرم هراسان به سوی بدن غرق خون علی اصغر.....	۱۰۱۰
علی اصغر در آغوش امّ کلثوم.....	۱۰۱۱
مراثی ام کلثوم در شهادت علی اصغر.....	۱۰۱۲
پیام گلوی بریده به سکینه خاتون.....	۱۰۱۳
وداع امام حسین(ع) با زنان اهل بیت.....	۱۰۱۴
مدح امام حسین(ع) درباره رباب و سکینه.....	۱۰۱۵
شهادت علی اصغر به روایت ابوالفرج.....	۱۰۱۶
وداع امام حسین(ع) با زنان حرم به روایتی دیگر.....	۱۰۱۷
غربت و تنهایی امام حسین(ع) و سخن گفتن با شهدا.....	۱۰۱۸
وداع امام حسین با اهل خيام و رفتن به جنگ و پیکار.....	۱۰۲۰
سخنان حضرت زینب با امام حسین(ع) هنگام وداع.....	۱۰۲۱
سفارشهای امام حسین(ع) به خواهرش زینب.....	۱۰۲۲
اشعار امام حسین(ع) به هنگام ورود به میدان نبرد.....	۱۰۲۴
امام حسین(ع) خود را در رجزهایش معرفی می کند.....	۱۰۳۳
مبارزه طلبیدن امام حسین(ع).....	۱۰۳۵

- ۱۰۳۶..... رجز خوانی امام حسین (ع) به هنگام مبارزه و نبرد
- ۱۰۳۶..... سخن تمیم بن قحطبه و پاسخ امام حسین (ع) در میدان کارزار
- ۱۰۳۷..... تحریک یزید ابطحی برای نبرد با حسین (ع) و کشته شدنش بدست امام
- ۱۰۳۸..... مبارزه طلبیدن امام و به درک واصل کردن آنها
- ۱۰۳۸..... سه راه پیشنهادی امام حسین (ع) به عمر سعد در میدان مبارزه
- ۱۰۳۹..... برافروخته و قدرتمند شدن هر چه بیشتر امام (ع) در میدان نبرد
- ۱۰۴۰..... تعداد کشته شدگان بدست امام حسین (ع)
- ۱۰۴۰..... ورود امام حسین (ع) به شریعه فرات برای نوشیدن آب
- ۱۰۴۱..... آب نخوردن ذوالجناح به احترام امام حسین (ع)
- ۱۰۴۱..... حيله دشمن برای آب نياشامیدن امام (ع)
- ۱۰۴۳..... وداع دگر بار امام با اهل حرم بعد از خروج از شریعه
- ۱۰۴۳..... عکس العمل عمر سعد در مقابل شجاعت امام حسین (ع)
- ۱۰۴۴..... تقسیم لشکر برای جنگ با حسین (ع)
- ۱۰۴۴..... چهار هزار تیرانداز مشغول تیرباران امام (ع)
- ۱۰۴۴..... حمله دشمن به خیمه ها و فریاد امام حسین (ع)
- ۱۰۴۶..... جسارت دشمن و دعای سریع الاجابه امام (ع) به هنگام عطش
- ۱۰۴۶..... نامه فاطمه دختری از دختران امام حسین (ع) در مدینه به محضر پدر
- ۱۰۴۷..... امام حسین (ع) نامه دختر خویش را خواند
- ۱۰۴۸..... تیر ابو الحتوف ملعون بر پیشانی امام (ع)
- ۱۰۴۸..... فرار دشمن از حمله های امام حسین (ع)
- ۱۰۴۹..... بارش تیرهای دشمن بر بدن امام (ع) و نفرین امام
- ۱۰۵۰..... زخمهای بدن امام حسین (ع) به روایات ارباب مقاتل
- ۱۰۵۱..... اصابت سنگی بر پیشانی مبارک و تیر سه شعبه به سینه
- ۱۰۵۱..... پاشیدن خون بدن به سوی آسمان
- ۱۰۵۲..... تجرّی مالک بن یسر و نفرین امام (ع)
- ۱۰۵۲..... پیچیدن عمامه به جای کلاه خود
- ۱۰۵۲..... کلاه خود امام (ع) در خانه مالک بن یسر ملعون
- ۱۰۵۲..... اجابت شدن نفرین امام (ع)
- ۱۰۵۳..... دویدن عبدالله بن حسن به سوی قتلگاه
- ۱۰۵۳..... دفاع عبدالله بن حسن از عموی خویش
- ۱۰۵۳..... بریدن شدن دست عبدالله بن حسن
- ۱۰۵۴..... شهادت عبدالله بن حسن با تیر حرمله



- قصه شمر بر آتش زدن خیمه‌ها و فریاد امام(ع) ۱۰۵۴
- جامه کهنه پوشیدن امام حسین(ع) ۱۰۵۴
- به غارت رفتن لباسهای کهنه امام(ع) ۱۰۵۵
- بدن امام در کربلا کشف عورت نگردید ۱۰۵۵
- به زمین افتادن امام(ع) از روی زین ۱۰۵۶
- بیرون دویدن زینب از خیمه‌ها ۱۰۵۶
- هجوم همه جانبه لشکر بر بدن خسته امام(ع) ۱۰۵۶
- ضربات وحشیانه سنان ملعون ۱۰۵۷
- دستور عمر سعد برای کشتن امام(ع) ۱۰۵۷
- سرنوشت نکبت‌بار انس بن مالک ۱۰۵۸
- جراحات امام(ع) به روایت ابن شهر آشوب و محمد بن ابی طالب ۱۰۵۸
- فریاد و استغاثه حضرت زینب به هنگام شهادت برادر ۱۰۵۹
- فرمان سنان به خولی برای کشتن امام(ع) ۱۰۵۹
- شمر در کنار بدن خونین امام حسین(ع) ۱۰۶۰
- شمر همان سنگ سفید ابلق در گفتار پیامبر (ص) ۱۰۶۱
- دستور عمر سعد به خولی برای کشتن امام(ع) ۱۰۶۲
- همدستی شمر و سنان در قتل امام(ع) ۱۰۶۲
- جسارت و توهین شمر به هنگام کشتن امام(ع) ۱۰۶۲
- سرباز زدن سنان از کشتن امام(ع) به روایتی ۱۰۶۲
- معرفت شمر به جایگاه امام حسین(ع) و کشتن امام با دوازده ضربه ۱۰۶۳
- ذوالجناح در حمایت از امام حسین(ع) ۱۰۶۴
- دگرگونی آسمان و زمین زمان شهادت امام(ع) ۱۰۶۵
- روایت هلال بن نافع از شهادت امام حسین(ع) ۱۰۶۵
- عطش امام به هنگام شهادت ۱۰۶۵
- غارت لباسهای امام حسین(ع) و غارتگران ملعون ۱۰۶۶
- صدای هاتف آسمانی در مدینه بعد از شهادت امام حسین(ع) ۱۰۶۸
- زمان فرج و انتقام حزن حسین(ع) ۱۰۶۹
- فریاد فردی ناشناس میان لشکر دشمن بعد شهادت حسین(ع) ۱۰۶۹
- آن فریاد کننده در میان دشمن؟ ۱۰۷۰
- عاق امام حسین(ع) و اهل بیت چه کسی است؟ ۱۰۷۰
- برکات زیارت امام حسین(ع) ۱۰۷۱
- بازگشت ذوالجناح در فرازهایی از زیارت ناحیه مقدسه ۱۰۷۱

۱۰۸۰.....	اشعار سید بحر العلوم در رثای حسین(ع)
۱۰۸۱.....	کیفیت شهادت امام حسین(ع) از زبان امام باقر(ع)
۱۰۸۲.....	رسیدن خبر شهادت امام(ع) به خیمه ها
۱۰۸۲.....	سبقت و پیشی از هم برای غارت خیمه ها
۱۰۸۳.....	دفاع زنی از دشمن در برابر غارتگری ها
۱۰۸۳.....	به آتش کشیدن خيام
۱۰۸۴.....	نجابت ذوالجناح
۱۰۸۴.....	گریه ها و ناله های جانسوز امّ کلثوم و زنان حرم
۱۰۸۵.....	فهرست منابع تحقیق:

مقدمه



مقدمه مصحح

۱. کتاب شریف بحار الانوار و مؤلف گرانقدرش

نام کامل کتاب «بحار الانوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار عليهم السلام» است. این کتاب گرانسنگ توسط علامه مجلسی، مولی محمدباقر بن محمد تقی تألیف شده است، در ابتدای سخن لازم است تا مروری بر حیات شریف ایشان داشته باشیم و در ادامه نیز مروری بر کتاب بحار الانوار خواهیم داشت.

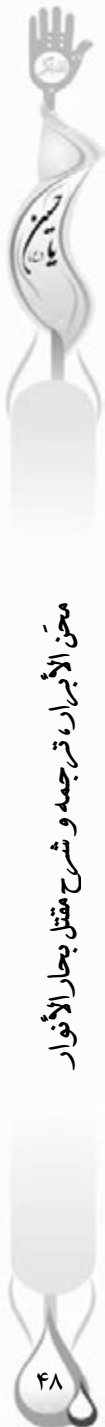
علامه محمد باقر مجلسی قدس سره

ولادت

محمدباقر بن محمد تقی بن مقصود علی مجلسی، معروف به علامه مجلسی و مجلسی ثانی در سال ۱۰۳۷ هجری در شهر اصفهان دیده به جهان گشود.

خاندان

خاندان علامه مجلسی از جمله پرافتخارترین خاندان‌های شیعه در قرون اخیر است. در این خانواده نزدیک به یکصد عالم وارسته و بزرگوار دیده می‌شود و از نزدیکان علامه پس از بررسی، تنها علم و فضل مشاهده می‌کنیم:



۱. جد بزرگ علامه، عالم بزرگوار حافظ، ابونعیم اصفهانی صاحب کتاب‌هایی چون «تاریخ اصفهان» و «حلیة الأولیاء» است.
۲. پدر علامه، مولی محمدتقی مجلسی، معروف به مجلسی اوّل (۱۰۰۳ - ۱۰۷۰ هـ.ق) صاحب کرامات و مقامات معنوی و روحی بلند است. او محدّث و فقیهی بزرگ است و کتاب‌هایی نیز تألیف نموده است.
- محمدتقی مجلسی شاگرد شیخ بهایی و میرداماد است. او در علوم مختلف اسلامی تبخّر داشته و در زمان خویش مرجعیّت تقلید را به عهده داشته است. وی در کنار مرجعیّت، از اقامه نماز جمعه و جماعت نیز غفلت نمی‌کرد و امام جمعه اصفهان بود.
- از جمله پرورش‌یافتگان مکتبش می‌توان به: علامه مجلسی (که بیشترین استفاده را از پدر خویش برده است)، آقا حسین خوانساری و ملا صالح مازندرانی اشاره نمود.
۳. علامه دو برادر داشت که آنها نیز مردانی متقی و زاهد بودند، به نام‌های ملا عزیزالله و ملا عبدالله، که برای تبلیغ و نشر علوم اهل بیت علیهم‌السلام به هندوستان رفت و ساکن آنجا گردید.
۴. خاندان علامه مجلسی نه تنها مردانی عالم و دانشمند به جامعه تحویل داده، بلکه زنان این خاندان نیز پا به پای مردان خویش قدم برداشته‌اند.
- علامه مجلسی چهار خواهر داشت که آنان نیز هر یک دارای تألیفات و تحقیقات ارزنده‌ای در علوم اسلامی می‌باشند. از جمله تألیفات آنان می‌توان به: شرح کافی، المشتربات فی الرجال، شرح شرایع الإسلام، شرح مطالع و شرح قصیده دعبل خزائی، اشاره نمود.
- همسران این زنان عالم و بزرگوار نیز از علمای بزرگ بودند. کسانی همچون ملا صالح مازندرانی، ملا میرزای شیروانی، ملا علی استرآبادی و میرزا محمد فسایی.
۵. علامه مجلسی دارای پنج پسر بود که همگی از محضر علم و معارف پدر بهره‌مند شدند و به مدارجی بالا دست یافتند.
۶. دامادهای علامه هم که پنج نفر بودند، از طلاب و فضلاء آن زمان بودند و علامه با عنایتی خاص نسبت به دامادها، دختران خویش را به ازدواج آنان در می‌آورد.
- علاوه بر اینها خاندان‌های بزرگی از علمای آن عصر مرتبط با علامه مجلسی بودند، مانند

وحید بهبهانی، بحر العلوم، طباطبایی بروجردی، میرزا عبدالله افندی صاحب ریاض العلماء، شهرستانی و... .

مقام علمی

علامه مجلسی آنچنان شهرتی در علوم مختلف اسلامی دارد که محتاج هیچ بیان و توضیحی نیست. نام علامه مجلسی چون آفتابی بر آسمان فقاقت و اجتهاد می درخشد. علامه مجلسی از جمله بزرگانی است که از جامعیت خاصی برخوردار بود. او در علوم مختلف اسلامی مانند تفسیر، حدیث، فقه، اصول، تاریخ، رجال و درایه سرآمد عصر بود. نگاهی اجمالی به مجموعه عظیم بحار الأنوار این نکته را بخوبی آشکار می سازد. این علوم در کنار علوم عقلی همچون فلسفه، منطق، ریاضیات، ادبیات، لغت، جغرافیا، طب، نجوم و علوم غریبه از او شخصیتی ممتاز و بی نظیر ساخته است. نظری گذرا به «کتاب السماء و العالم» در بحار الانوار این جامعیت را به خوبی نمایان می سازد.

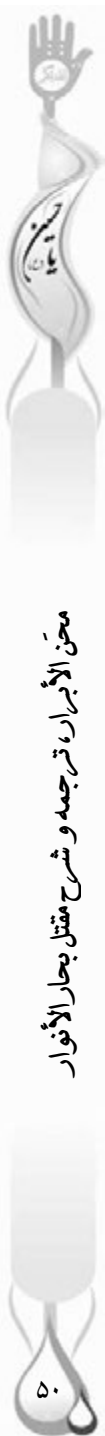
برخی علامه مجلسی را در طول تاریخ اسلامی از حیث جامعیت در علوم و فنون گوناگون بی نظیر دانسته اند.

علامه ریزینی و نکته سنجی های بسیار زیبایی پیرامون روایات مشکل دارد. بیان های علامه در ذیل روایات و آیات قرآن بسیار دقیق و زیبا است و کمتر می توان در آنها خطا و اشتباهی یافت.

علامه مجلسی، علاوه بر علوم چون روایات اهل بیت علیهم السلام در فقه نیز تبحری بالا داشته، گرچه اکثر مجلدات فقهی بحار مجال پاکتویس شدن نیافته است.

شخصیت معنوی

علمای دین نه تنها از استاد خود درس علم و دانش می آموزند، بلکه سیر و سلوک



معنوی خویش را زیر نظر اساتید عارف بالله سپری می‌نمایند. علامه مجلسی همزمان با طی مدارج علمی و سریع‌تر از آن مدارج معنوی و کمالات روحی را پیمود، تا آنجا که مصداق واقعی «عالم ربّانی» گشت.

این ادّعا با مروّری بر خانواده‌ای که ایشان در دامن آن پرورش یافت و سجایای اخلاقی که از ایشان به ظهور رسیده است، روشن می‌شود.

آقا احمد نواده وحید بهبهانی در کتاب «مرآة الأحوال» می‌نویسد: از بعضی ثقات شنیدم که آخوند ملا محمد تقی - مجلسی اوّل - نقل کرده که در شبی از شب‌ها بعد از نماز و تهجّد و گریه و زاری به درگاه قادر متعال، خود را به حالتی دیدم که دانستم هر چه از درگاه احدیّت مسألت کنم، البته به اجابت مقرون، و عنایت خواهد شد و فکر می‌کردم که چه از خدا بخواهم، امر دنیوی یا اخروی؟ که ناگاه صدای گریه محمدباقر - مجلسی دوّم - از گهواره بلند شد، من گفتم؛ الهی به حق محمد و آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله این طفل را مروّج دین و ناشر احکام سیّد المرسلین گردان و او را به توفیقات بی‌نهایت خود موفّق کن.

سپس آقا احمد می‌گوید: و مسلّم است که این خوارق عادات که از آن بزرگوار به ظهور رسیده، نیست مگر از دعای چنین بزرگوار^۱.
از جمله خصائص بارز اخلاقی علامه می‌توان به این موارد اشاره نمود:

۱ - یاد خداوند:

شاگرد گرانقدر او «سیّد نعمت‌الله جزائری» در مورد استاد خود گفته است: علامه هیچگاه از یاد خدا غافل نبود و تمام اعمالش را با قصد قربت انجام می‌داد.

۲ - زیارت:

علامه به «زیارت» ائمه هدی علیهم‌السلام اهمیت فراوان می‌داد و با وجود مشکلات آن زمان و امکانات بسیار ابتدایی برای مسافرت، چندین بار به زیارت ائمه عراق، بقیع و مشهد مقدّس نائل شد و هر بار مدّتی طولانی در جوار آن بزرگواران سکنی گزید. او چند بار نیز به حجّ

۱. مختاری، رضا، سیمای فوزانگان: ۲۲۳.

خانه خدا مشرف شد.

۳ - توسل:

توجه خاص به توسل به معصومین علیهم السلام باعث گردید علامه مجلسی پیرامون ادعیه و زیارات مطالب فراوانی در بحارالانوار بیاورد و بجز آن، چند کتاب مستقل نیز در موضوع ادعیه و زیارت تألیف نماید از جمله: «زاد المعاد» که مرجعی مهم در کتب ادعیه متأخر است و «تحفة الزائر» و ترجمه‌هایی از زیارت جامعه کبیره و دعای سمات و...

۴ - زهد و پارسایی:

یک ویژگی بسیار مهم در زندگی این بزرگ مرد، زهد و پارسایی و ساده زیستی اوست. علامه در عهد صفوی می‌زیست و شیخ‌الاسلام حکومت صفوی بود و در یک کلام، تمام امکانات دولت در اختیار او بود، اما با همه اینها زندگی شخصی علامه در نهایت زهد و سادگی سپری می‌شد. بعضی از دوستان ناآگاه و دشمنان مغرض خواسته‌اند از ایشان شخصی درباری بسازند، در حالی که زهد و ساده زیستی وی در طول زندگانش گواه بر کذب این مدعاست و تاریخ زندگانی ایشان را به گونه دیگر ثبت کرده است که مجال پرداختن به آن نیست.^۱

۵ - تواضع:

تواضع علامه مجلسی از دیگر خصائص اوست. علامه هیچگاه به مقام اجتماعی و بالا و پایین بودن موقعیت یا سن افراد نگاه نمی‌کرد. او از سید علی خان مدنی، شارح گرانقدر صحیفه سجاده مطالب فراوانی در بحار آورده است و می‌دانیم که سید علی خان پانزده سال کوچکتر از علامه بوده و از حیث مقام و منزلت اجتماعی هم به او نمی‌رسید. خلاصه اینکه جمع شدن همه این خصائص روحی و کمالات معنوی با علم و دانش گسترده علامه، از او شخصیتی ممتاز ساخته بود که در تاریخ مثل و مانند برای او دشوار پیدا می‌شود.

۱. در رابطه با این شبهات و پاسخ آن می‌توانید به کتاب محقق گرانقدر علی دوانی مراجعه نمایید.

اوضاع سیاسی

علمای بزرگوار شیعه در طول تاریخ با وجود فشارها و محرومیت‌ها و اختناق‌های فراوان زحمات ارزنده‌ای کشیده و آثاری گرانبها به یادگار نهاده‌اند. آنان با خون دل خوردن‌ها و زحمات طاقت‌فرسا نهال تشیع را آبیاری نمودند و این میراث عظیم پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را به ما رساندند. در این بین هر گاه اوضاع نسبتاً مساعدی فراهم می‌شد و فشارها بر علیه شیعیان کم می‌شد، شاهد شکوفایی بی‌نظیر فقها و علما و فیلسوفان شیعه هستیم.

از جمله این موقعیت‌ها عصر شیخ مفید و شیخ طوسی را در حکومت آل‌بویه می‌توان برشمرد. همچنین دوره صفویه و زمان علامه مجلسی شاهدی صادق بر این گفتار است. علامه مجلسی با عنایت به انتساب شاهان صفویه به تشیع و اینکه آنان خود را منسوب به ائمه اطهار علیهم‌السلام می‌دانستند، بیشترین استفاده را در جنبه‌های مختلف نمود. تألیف بزرگترین دائرة‌المعارف حدیث شیعه در غیر چنین زمانی و با عدم امکانات اقتصادی بسیار دشوار می‌نمود.

سالشمار

علامه مجلسی در زمان شاه عباس اول که مردی با سیاست و با کفایت و در عین حال، مردی سنگدل و بی‌رحم بود متولد شد.

زمانی که شاه صفی پس از او به حکومت رسید، عراق از قلمرو حکومت ایران جدا شد. پس از شاه صفی، شاه عباس دوم که نه سال داشت، به حکومت رسید و در مجلس تاجگذاری او بود که علامه از او خواست شراب خواری و فروش آن و برخی اعمال منکر دیگر ممنوع شود. او هم به توصیه‌های علامه عمل کرد، اما رفته رفته، او نیز چون دیگر شاهان آلوده شراب و... شد.

منزلت اجتماعی

علامه مجلسی در میان مردم از نفوذ بی‌سابقه‌ای برخوردار بود. او با علم سرشار و نفوذ



معنوی و بیان سحرانگیز خود مردم را از میخانه و قهوه‌خانه‌ها به مساجد کشاند و در عهد او مساجد از رونق خاصی برخوردار بودند. خصوصا در ماه مبارک رمضان و شب‌های قدر جمعیت بی‌سابقه‌ای به مساجد روی می‌آوردند.

علامه در سلاطین صفوی هم نفوذ بالایی داشت. او که سیاستمداری مقتدر بود، با تدبیر خویش در زمان سلاطین بی‌کفایت صفوی کشور را از حمله و تجاوز دشمنان حفظ نمود. دقیقا پس از وفات علامه مجلسی بود که کشور دچار هرج و مرج شد و افغان‌ها به ایران حمله کردند و حکومت صفویه را سرنگون نمودند. او با استفاده از اقتدار اجتماعی و سیاسی خویش بسیاری از نسخه‌های کمیاب کتب قدما را استنساخ کرد و میراث عظیمی از تشیع را از نابودی نجات داد.

مسلك علمى

علامه مجلسی روشی معتدل ما بین اصولی و اخباری داشت. او در عین اینکه محدثی بزرگ بود به علوم عقلی هم توجهی خاص داشت.

او از جمله بزرگانی است که علوم عقلی همچون فلسفه را خوانده و از اساتید این علوم محسوب می‌گشت و در عین حال همه چیز را در منبع و سرچشمه وحی یافت و تمام همت خویش را به نشر روایات معصومین علیهم‌السلام اختصاص داد. تنها حساسیت علامه به انحرافات در دین بود. او که در زمان خویش شیوع صوفیگری را می‌دید، دست به مبارزه‌ای قاطعانه با تصوف زد و در این مسیر با استعانت از اهل بیت علیهم‌السلام به پیروزی چشمگیری نائل شد.

لقب «علامه»

علامه، محمدباقر مجلسی این لقب پرافتخار را از بزرگانی همچون وحید بهبهانی، علامه بحر العلوم و شیخ اعظم انصاری اخذ کرده است. این بزرگان که هر یک دریایی متلاطم از علوم و معارف اسلامی هستند، با دیدن مقام و منزلت علامه مجلسی این لقب را در مورد او

به کار بردند و به حقّ او علامه عصر خویش بود.

شیخ الاسلام اصفهان

علامه مجلسی در سال ۱۰۹۸ از سوی شاه سلیمان صفوی به سمت شیخ الاسلامی اصفهان منسوب شد. شیخ الاسلام بالاترین و مهمترین منصب دینی و اجرایی در آن عصر بود. او قاضی و حاکم در مشاجرات و دعاوی بود. تمام امور دینی زیر نظر مستقیم او انجام می‌گشت و تمام وجوهات به محضر او فرستاده می‌شد. شیخ الاسلام سرپرستی درماندگان و یتام و... را نیز بر عهده داشت.

نکته مهم در اینجا آن است که علامه این منصب را با اصرار و التماس شاه پذیرفت و در همان مجلس، شاه چند بار کلمه التماس را بر زبان آورد تا علامه راضی به پذیرفتن این منصب گردد. علامه تا پایان عمر خویش عهده‌دار این وظیفه مهم بود.

اساتید

متأسفانه با آنکه اطلاعات ما در مورد زندگی علامه مجلسی فراوان است، پیرامون اساتید او اطلاع کمی در دست داریم. البته مشایخ روایت علامه را می‌شناسیم اما اینکه علامه محضر درسی چه کسانی را درک کرده مبهم است.

از جمله اساتید و مشایخ نقل علامه‌اند:

۱. پدرش محمدتقی مجلسی (متوفای ۱۰۷۰ هجری) که استاد علامه در علوم نقلی بوده است.
۲. مرحوم آقا حسین خوانساری (متوفای ۱۰۹۸ هجری)، فرزند آقا جمال که استاد علامه در علوم عقلی بوده است.

این دو بزرگوار اساتید علامه هستند، اما مشایخ نقل او:

۳. مولا محمد صالح مازندرانی (متوفای ۱۰۸۶ هجری)

۴. ملا محسن فیض کاشانی (متوفای ۱۰۹۱ هجری)

۵. سیدعلی خان مدنی صاحب شرح معروف بر صحیفه سجّادیه (متوفای ۱۱۲۰هـ).

۶. شیخ حرّ عاملی مؤلف کتاب وسائل الشیعه (متوفای ۱۱۰۴هـ).

لازم به ذکر است که این دو تن علاوه بر اجازه‌هایی که به علامه داده‌اند از ایشان اجازه هم گرفته‌اند، بنابراین جزء شاگردان علامه نیز محسوب می‌گردند.

شاگردان

بیش از یک‌هزار نفر از طلاب و دانش پژوهان از محضر پر فیض علامه مجلسی استفاده نموده‌اند. علامه اجازه‌های فراوانی نیز به شاگردان خویش داده است.

از جمله شاگردان علامه‌اند:

۱. سید نعمت‌الله جزائری

۲. جعفر بن عبدالله کمره‌ای اصفهانی

۳. زین العابدین بن شیخ حرّ عاملی

۴. سلیمان بن عبدالله ماحوزی بحرانی

۵. شیخ عبدالرزاق گیلانی

۶. عبدالرضا کاشانی

۷. محمدباقر بیابانکی

۸. میرزا عبدالله افندی اصفهانی مؤلف محترم ریاض العلماء

۹. سیدعلی خان مدنی مؤلف گرانقدر ریاض السالکین (شرح صحیفه سجّادیه)

۱۰. شیخ حرّ عاملی

۱۱. ملاّ سیمّا، محمد بن اسماعیل فسایی شیرازی

۱۲. محمد بن حسن، فاضل هندی

و....

تألیفات

علامه مجلسی عمری بسیار پر برکت داشت. او در عمر ۷۳ ساله خویش بیش از یکصد کتاب به زبان فارسی و عربی نوشت که تنها یک عنوان آن بحارالانوار است با ۱۱۰ جلد، و عنوان دیگر مرآة العقول با ۲۶ جلد. حدود ۴۰ کتاب نیز به ایشان نسبت داده شده است. اولین تألیف علامه را کتاب «الأوزان و المقادیر» یا «میزان المقادیر» دانسته‌اند که در سال ۱۰۶۳ تألیف شده. آخرین تألیف ایشان هم کتاب «حقّ الیقین» است، مربوط به سال ۱۱۰۹ هجری، یعنی یک سال قبل از وفات ایشان.

برخی کتب علامه عبارتند از:

۱. بحارالانوار، که یک مجموعه بزرگ روایی و تاریخی است و در ضمن آن تفسیر بسیاری از آیات قرآن کریم هم آمده است.
۲. مرآة العقول، شرح کافی ثقة الاسلام کلینی است در ۲۶ جلد.
۳. ملاذ الأخیار، شرح تهذیب شیخ طوسی است در ۱۶ جلد.
۴. الفرائد الطریفة، شرح صحیفه سجّادیه است.
۵. شرح أربعین حدیث، که از بهترین کتب در این موضوع می‌باشد.
۶. حقّ الیقین، در اعتقادات است و به زبان فارسی نوشته شده. علامه چندین کتاب کلامی دیگر نیز دارد.
۷. زاد المعاد، در اعمال و ادعیه ماهها (فارسی).
۸. تحفة الزائر، در زیارات (فارسی).
۹. عین الحیاء، شامل مواعظ و حکم برگرفته از آیات و روایات معصومین علیهم السلام (فارسی).
۱۰. صراط النجاة.
۱۱. حلیة المتقین، در آداب و مستحبات روزانه و در طول زندگی (فارسی).
۱۲. حیاة القلوب در تاریخ پیامبران و ائمه علیهم السلام در سه جلد (فارسی).
۱۳. مشکاة الأنوار، که مختصر حیات القلوب است (فارسی).



۱۴. جلاء العیون در تاریخ و مصائب اهل بیت علیهم السلام (فارسی).

۱۵. توقیعات امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف، همراه با ترجمه آنها.

۱۶. کتب فراوانی بعنوان ترجمه احادیث خاصّ مانند ترجمه توحید مفضّل و... .

۱۷. کتبی در موضوع ترجمه ادعیه و زیارات همچون زیارت جامعه کبیره و دعای سمات و... .

۱۸. رساله‌های فراوان فقهی که به جهت اختصار از آنها نام نمی‌بریم، کتاب‌هایی نیز در موضوعات مختلف از قبیل تفسیر، رجال، تراجم و... از علامه به یادگار مانده است. نکته قابل توجه در آثار علامه مجلسی آن است که ایشان اکثر عناوین کتبش را کتاب‌های فارسی تشکیل می‌دهد و این نکته توجه علامه را به هدایت جامعه خویش که فارسی زبان بودند، به خوبی نشان می‌دهد. (گرچه کتب عمده و منبع، همچون بحارالانوار و مرآة العقول عربی هستند).

وفات

چراغ عمر علامه مجلسی پس از ۷۳ سال نور افشانی در شب ۲۷ رمضان سال ۱۱۱۰ هجری در شهر اصفهان خاموش گشت و جهان از فیض وجود این عالم گرانمایه محروم شد. علامه هنگام مرگ کارهای نیمه تمامی داشت که موفق به اتمام آنها نشد، از قبیل تکمیل بحارالانوار، نوشتن مستدرک البحار و... گرچه پس از ایشان شاگردان و ادامه دهندگان این راه پر فروغ خدمات ارزشمندی ارائه نمودند، اما جای خالی یک عالم فرزانه را هیچکس و هیچ چیز پر نمی‌کند.

کتاب شریف بحارالانوار

بعد از معرفی مؤلف این اثر شگرف و نفیس جا دارد، تا بیان مجملی هم درباره‌ی کتاب داشته باشیم:

موضوع

دائرة المعارف بزرگ حدیث، شامل کلیه مباحث اسلامی از تفسیر قرآن و تاریخ گرفته، تا فقه و کلام و

ارزش و اعتبار

این کتاب از عمده ترین و گسترده ترین جوامع حدیثی شیعه است که روایات کتب حدیث را با تبویب و نظم نسبتاً کاملی جمع نموده است. علامه مجلسی در تفسیر و شرح روایات از منابع مختلف لغت، فقه، تفسیر، کلام، تاریخ، اخلاق و... استفاده کرده است.

علامه برای جمع آوری مطالب این کتاب به جهت امکانات فراوانی که در اختیار داشته، بهترین و معتبرترین نسخه های موجود از هر کتاب را به دست آورده است. مجلسی در نقل مطالب بسیار دقیق عمل کرده و تقطیع در این کتاب جایگاهی ندارد. همچنین امانت در نقل و شیوه نقل مطالب دقیقاً رعایت شده است. در مجموع بحار الانوار کتابخانه ای جامع از کتب و تألیفات معتبر شیعی است که مطالب آن با نظم منطقی در کنار هم چیده شده است. در این کتاب مکررات نیز حذف شده و تنها آدرس موارد مشابه ذکر گردیده است.

انگیزه نگارش

مرحوم مجلسی پس از آموختن کتب روایی مشهور به دنبال کتب و مراجع دور افتاده رفت. این اصول به خاطر بی اعتنائی به آنها و توجه زیاد بزرگان به کتب مشهور از قبیل کتب اربعه و... مهجور مانده بودند و سال ها کسی سراغ آنها را نمی گرفت. علامه که اوضاع را چنین دید، عده ای را برای یافتن این کتب به شهرها و کشورهای مختلف اسلامی گسیل داشت و با همت و پشتکار او مقدار زیادی از این کتب پیدا شد.



علامه مجلسی پس از مطالعه این منابع مهم و پی بردن به ارزش آنها نهایت سعی خویش را برای نسخه‌برداری و تکثیر این کتب نمود. به همین جهت است که هم اکنون نسخه‌های خطی فراوانی از کتب مختلف اسلامی از قرن ۱۱ و ۱۲ هجری در دست است.

علامه شاگردان خود را نیز تشویق می‌کرد به طوری که مثلاً از سید نعمت‌الله جزائری که از شاگردان میرز علامه مجلسی است، دهها کتاب موجود است که به خط خویش آنها را استنساخ نموده است.

علامه مشکل مهمی در این کتب یافت و آن تنوع فراوان عناوین کتاب‌ها و تنوع موضوعات بود به طوری که گاهی یافتن مطلب و موضوع دلخواه در آنها کاری بسیار مشکل و خسته کننده می‌شد.

از سویی بیم آن می‌رفت که پس از چند سال یا چند دهه دوباره گرد غربت بر این کتب بنشیند و زحمات علامه و معاصرانش عقیم بماند و احتمالاً تمام نسخه‌های این کتب نابود گردد. به خاطر این مسائل بود که علامه مجلسی کمر همت بست، تا «بحارالانوار» را تألیف نماید و این میراث و گنجینه عظیم را برای همیشه جاودان سازد.

از طرفی علامه همه چیز را در روایات و سنت نبوی و علوی می‌دید، لذا با آنکه در علوم مختلف قدم برداشت و راه‌های گوناگون علمی را سپری نمود، دوباره به سراغ اهل بیت علیهم السلام و سخنان آنان آمد. او خود در مقدمه بحار چنین می‌گوید:

«من در آغاز جوانی بر دانش آموزی در انواع علوم حریص بودم و مدتی از عمر خویش را در استفاده از این دانش‌ها سپری کردم، ولی پس از اندیشه در ثمرات این علوم و تأمل در علم سودمند برای آخرت دریافتم که زلال علم تنها از سرچشمه وحی و روایات اهل بیت علیهم السلام به دست می‌آید...»

بدین سان علامه که علوم عقلی و نقلی گوناگون عصر خویش را خوانده و در هر یک از آنها استادی توانمند بود وجهه نظر خویش را معطوف به کلمات گهربار معصومین علیهم السلام نمود و تمام تلاش خود را در حفظ و تعلیم و تعلم آنها صرف کرد.

علامه با این اقدام بی‌نظیر دهها هزار روایت ارزشمند را از خطر نابودی نجات داد.

شیوه بیان مطالب

کتاب بحارالانوار به کتاب‌های متعدّد تقسیم شده که هر موضوع کلی یک کتاب است. هر کتاب نیز دارای ابواب کلی است و زیر مجموعه هر باب کلی باب‌های جزئی قرار دارد. برخی ابواب جزئی نیز دارای فصل‌هایی است که زیر مجموعه آنها هستند. شیوه چینش مطالب در بحار بسیار متأثر از کتاب کافی است، البته تفاوت‌هایی هم در این بین دیده می‌شود. از جمله علامه برخی ابواب و کتب را برای اولین بار مطرح کرده، مانند «کتاب السماء و العالم» و تاریخ انبیاء و ائمه علیهم‌السلام.

در هر موضوع نیز ابتدا آیات قرآن مرتبط با آن موضوع آمده است. در صورت لزوم، توضیح و تفسیری هم برای آیات بیان شده که بیشتر استفاده علامه از تفسیر «مجمع البیان» طبرسی و «مفاتیح الغیب» فخر رازی است. پس از آن روایات هر باب به تفصیل آمده است. روایات با ذکر سند کامل و مأخذ ذکر شده است.

روایات تکراری از یک یا چند منبع آدرس داده شده و اختلافات در سندها یا متن روایات مشابه در کتب گوناگون تذکر داده شده است. در بسیاری موارد علامه مجلسی با عنوانی مانند «بیان» توضیحات و شرح‌هایی بر روایات زده که بسیار از حیث مطالب و موضوعات متنوع است، به طوری که جمع‌آوری این شرح‌ها و بیان‌ها خود چند جلد کتاب ارزشمند می‌شود.

تاریخ تألیف

ابتدای نوشتن بحار در سال ۱۰۷۰ هجری بود و تا سال ۱۱۰۳ هجری ادامه یافت. البته مجلّدات بحار به ترتیب تألیف نگشت، بلکه کاملاً متفرّق آماده شدند، مثلاً در سال ۱۰۷۷ هجری جلد دوم بحار تمام شد و پس از آن جلد پنجم و سپس یازدهم آماده گشت. جلد دهم در سال ۱۰۷۹ هجری به اتمام رسید و پس از آن جلد نهم کامل شده و جلد

سوم نیز در سال ۱۰۸۰ به اتمام رسید.

آخرین مجلد بحار نیز جلد چهاردهم آن بود که در سال ۱۱۰۳ هجری کامل گشت. (این ارقام مجلدات بر اساس ترتیب ۲۵ جلدی علامه است.)

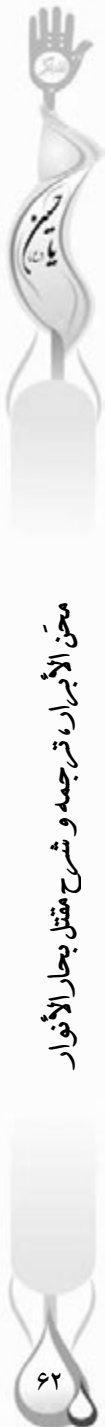
تعداد مجلدات

بحارالانوار توسط مؤلف در ۲۵ جلد تنظیم شد. البته به جهت طولانی شدن جلد ۱۵ این جلد به ۲ مجلد تقسیم شد و رقم مجلدات بحار به ۲۶ رسید. دارالکتب الاسلامیه همین ۲۶ جلد را در ۱۱۰ جلد چاپ نموده که جلد ۵۴ - ۵۶ آن فهرست‌ها و آدرس‌های کتاب می‌باشد. متأسفانه علامه مجلسی فرصت پاکتویس قسمت دوم جلد ۱۵ تا پایان کتاب را نیافته است. (به جز جلد ۱۸ و ۲۲).

این مجلدات توسط میرزا عبدالله افندی، صاحب ریاض العلماء که از شاگردان علامه بوده پاکتویس شده است. به همین خاطر شیوه نگارش این مجلدات با بقیه کتاب بسیار متفاوت است و برخی عناوین باب‌ها خالی است و روایتی در آنها دیده نمی‌شود. توضیحات و بیان‌های علامه نیز در این قسمت از کتاب کاهش چشمگیری دارد.

منابع بحارالانوار

پیرامون منابع نقل علامه در بحار، توضیحاتی در مقدمه کتاب آمده است. ایشان در فصل اول از مقدمه نام ۳۷۵ کتاب را به عنوان مصادر بحار آورده و به آثاری دیگر با کلماتی چون «و غیره» و «و سایر آثاره» اشاره نموده است. این منابع از حیث تنوع موضوعات بسیار گسترده‌اند و شامل کتب حدیث، فقه، اصول، تفسیر، رجال، انساب، تاریخ، کلام، فلسفه و لغت می‌شوند. به خاطر اشتهار کتب اربعه علامه از آنها مطالب فراوانی نقل نکرده است. (به جز کافی



که بیش از ۳۵۰۰ مورد به آن استناد شده، والا مثلاً از من لایحضره الفقیه کمتر از یکصد مورد نقل دارد).

در بین منابع، به جز کتاب «شهاب الأخبار» بقیه کتب کاملاً شیعی است. (علامه قاضی نعمان بن محمد صاحب دعائم الإسلام را هم شیعه می‌داند).
بیشترین ذکر علامه مجلسی از کتب اهل سنت به جهت تأیید یا توضیح روایات است، یا برای ردّ روایات عامّه.

میزان استفاده علامه مجلسی از منابع مختلف یکسان نیست. ایشان برای حدود ۸۰ منبع از مصادر بحار اسم رمز مشخص کرده که این کتب در حقیقت منابع اصلی بحار هستند.
بعضی کتب مانند طب الرضا علیه السلام، توحید مفضل، مسائل علی بن جعفر علیه السلام، فهرست شیخ منتجب الدین و کتاب أهلیلجه به طور کامل در متن بحار آمده‌اند.
علامه به جز این منابع از دیگر کتب بسیار کم استفاده کرده و در بیشتر موارد، آن کتب را در توضیح و شرح روایات استفاده نموده است.

علامه از برخی منابع ذکر شده در ابتدای کتاب اصلاً استفاده نکرده، مانند کتاب‌های «جمل العلم و العمل» و «المقنع» سید مرتضی و «منتقى الجمان» و بسیاری از آثار ابن طاووس (شاید علامه قصد استفاده از آنها را داشته اما به جهت مشکلات و موانع اتمام بحار و اتمام شرح بر مجلدات آن، موفق به این کار نشده است).

اعتبار منابع

علامه مجلسی با دقت و وسواس بسیار به اعتبار و عدم اعتبار منابع خویش می‌نگریست. او در فصل دوم از مقدمه بحار بحثی مفصل در اعتبار منابع و نسخه‌های کتب آورده است. از جمله اینکه:

بسیاری از این کتب انتسابشان به مؤلفین بسیار مشهور است، به طوری که علامه نیازی به بحث پیرامون اعتبار آنها ندیده است. برخی کتب چون احتجاج و غررالحکم که اسناد



روایات را حذف کرده‌اند، چون روایاتشان مطابق دیگر کتب بوده معتبر دانسته شده‌اند.

از کتبی مانند عوالی الآلی و تنبیه الخواطر که روایات شیعه و سنی را مخلوط کرده‌اند، بسیار کم استفاده شده.

روایات برخی کتب همچون کتاب قاضی نورالله شوشتری چون در منابع مشهورتر عینا آمده از آن منابع نقل شده است.

از کتاب‌های مصباح الشریعه و دیوان امام علی علیه‌السلام بسیار کم نقل شده، چرا که سند ندارند و شباهت آنها به کلام معصوم علیه‌السلام کم است.

علامه صحیح‌ترین و معتبرترین نسخه‌ها را در حد امکان به دست آورده، بنابر این شهادت به صحت و اعتبار مصادر مورد استفاده‌اش در بحار داده است. البته این به معنی قبول تمام روایات آن کتب نیست، چنان که علامه نیز گاهی در «بیان»‌های خویش به ضعف برخی روایات اشاره دارد.

شرح و مستدرک کتاب

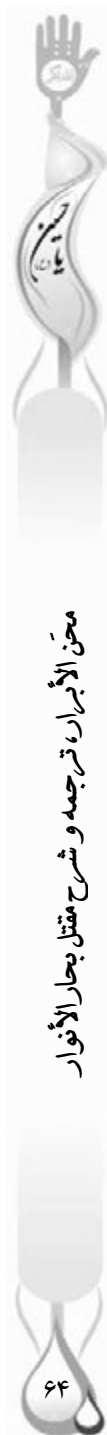
آنچنان که از سخنان علامه روشن می‌شود، ایشان در ضمن تألیف بحار تصمیم به نوشتن شرحی بدیع و جامع بر بحار داشته است. همچنین قسمت «بیان» علامه در ۱۳ مجلد از بحار بسیار کم است و روشن است که علامه فرصت نوشتن آنها را پیدا نکرده است.

مجلسی روایاتی نیز در دست داشته که در بحار نیاورده و بنا داشته آنها را همراه با روایات جدیدی که بدست می‌آورد در کتابی مستقل بعنوان «مستدرک البحار» جمع نماید که متأسفانه اجل به او مهلت نداد.

ترجمه

ترجمه‌های زیادی از بحار موجود است از جمله:

۱. ترجمه‌ای توسط یکی از علمای هندوستان برای شاهزاده سلطان محمد بلند اختر.



۲. ترجمه‌ای با نام «عین الیقین» از حاج شیخ محمدتقی آقاجانی اصفهانی، متوفای ۱۳۳۲ هجری.

۳. «کشف الأسرار» از سید اسماعیل موسوی زنجان‌ی.

۴. «بنادر البحار»، که ترجمه و تلخیص بحار است از سیدعلی نقی فیض الاسلام متوفای ۱۴۰۶ هجری (مترجم نهج البلاغه و صحیفه سجّادیه).

۵. ترجمه برخی قسمت‌های بحار مانند توحید مفضلّ توسط خود علامه.

تذکره: برخی از این ترجمه‌ها از یک یا چند مجلد بحار به صورت پراکنده است.

۶. محن الأبرار ترجمه مقتل جلد ده بحار الانوار (بر اساس کتب رحلی)، کتاب حاضر.

۷. ترجمه جلد ده بحار توسط مفتی میرمحمدعبّاس.

۸. ترجمه جلد ده بحار توسط میرزا محمدعلی مازندرانی ساکن شمس آباد اصفهان.

۹. ترجمه بحار الانوار به زبان اردو در سه جزوه: «مجالس الأبرار» در احوال

حضرت زهرا علیها السلام و «محاسن الأبرار» در احوال امام حسن علیهما السلام و «مصائب الأبرار» در احوال امام حسین علیهما السلام، نوشته سید حامد حسین بن سید حسین فیض آبادی جنفوری با تقریظ سید ابوالحسن محمدبن علی بن صفدر رضوی کشمیری، طبع ۱۳۱۱ هجری.

۱۰. «مصائب الأبرار» ترجمه جلد ده بحار الانوار به زبان اردو نوشته حکیم سیدحسین متخلّص به «گریان».

مهمترین اثر

مهمترین و معروفترین اثری که پیرامون بحار الانوار تاکنون تألیف شده، کتاب ارزشمند «سفینه البحار» است که توسط محدث کبیر حاج شیخ عباس قمی (متوفای ۱۳۵۹ هـ) تدوین شده است.

دیگر فعالیت‌ها

پیرامون این اثر ارزشمند اقدامات فراوان دیگری صورت گرفته که شامل ترجمه‌های

فراوان، تلخیص‌های متنوع، معجم‌های گوناگون و به شکل‌های مختلف و مستدرکاتی هستند که به جهت اختصار از ذکر نام آنها خودداری می‌کنیم.

چاپ

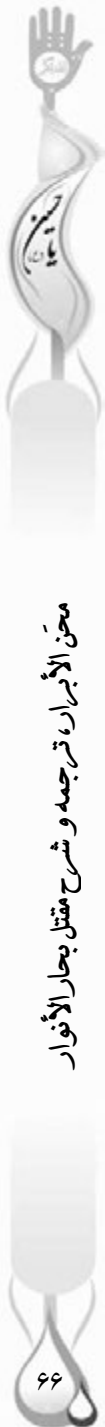
۱. کتاب بحارالانوار اولین بار در ۲۵ جلد رحلی منتشر شد. این چاپ سنگی معروف به کمپانی است.

۲. چاپ دیگر این کتاب توسط دارالکتب الاسلامیه در ۱۱۰ جلد تهیه شده است. از این چاپ به دفعات مکرر افست شده و چاپ موجود در بازار همین نسخه است. در یک چاپ از مؤسسه آل‌البیت علیهم‌السلام که افست همان چاپ اسلامی است فهرست‌های بحار که جلد ۵۴ و ۵۶ بوده به آخر کتاب منتقل شده، بنابر این شماره مجلدات از ۵۴ به بعد با چاپ اسلامی متفاوت شده است.

۲ شرح حال مترجم ارجمند

کتاب محن الأبرار که ترجمه مقتل جلد ۱۰ بحارالانوار علامه مجلسی می‌باشد، اثر بسیار ارزشمند آیت‌الله شیخ حسن بن عبدالله بن علی هشترودی تبریزی قدس سره است، که در هشترود از توابع تبریز به دنیا آمد. متأسفانه تاریخ توگد ایشان در دست نیست. ایشان از شاگردان بزرگ شیخ اعظم مرتضی انصاری قدس سره می‌باشد که عمری را در نجف اشرف به فراگیری علوم دینی سپری نمود و از خرمین علم بزرگانی، همچون شیخ انصاری خوشه چید. چنانچه حاصل این ایام تقریراتی بود که ایشان در درس مرحوم شیخ به رشته تحریر در آورده بودند. در این رابطه می‌توان به تقریراتی چون «اجتهاد و تقلید» در اصول فقه، و «کتاب الصلاة و الزکاة و الصوم» در فقه، و همچنین مباحثی از «فروع النذر و الوقف» که شرح شرایع می‌باشند، اشاره کرد که همگی تقریرات مرحوم شیخ بوده است.

جایگاه مرحوم شیخ انصاری قدس سره وراء توصیف و بیان است و مکانت علمی ایشان نیاز



به توضیح ندارد. بر کسی پوشیده نیست که حوزه‌های علمی سالیانی است که وامدار نبوغ و معنویت این فعل یگانه می‌باشند و علمای اعلام تا حال حاضر دنباله رو این مکتب فکری و علمی بوده‌اند و هستند.

ارائه مکتبی جدید در محافل علمی، و رساندن علوم اهل بیت علیهم السلام به عرصه‌ای نو، و پویا نگه داشتن فقه و اصول، و شاگردپروری ممتاز ایشان، زبانزد همگان است. تا آنجا که صدها فقیه و دانشمند فرزانه از کرسی درس او بر خواستند که هر کدام مجتهدی مسلم و عالمی متبحر بودند.

مترجم کتاب حاضر نیز به درس این فقیه کم‌نظیر تشرف حاصل نمود و به مقام منیع فقاہت و اجتهاد نائل آمد که به تعبیر سید محسن امین «عالمی فاضل بود که توفیق درک درس شیخ اعظم را یافته بود» و البته ملاحظه کتاب حاضر این مطلب را بر اهل فن پوشیده نمی‌گذارد و طرح مباحث علمی و حل مشکلات حدیثی در خلال ترجمه، گویای تراوش علمی این شخصیت است.

بعد از چندی از عتبات عالیات مراجعت نموده و با کوله باری از معارف اهل بیت علیهم السلام رحل اقامت به تبریز افکند و در آنجا به ترویج صحیح علوم و معارف اسلامی همت گماشت و کتاب حاضر از ثمرات عمر با برکت این فقیه گرمی در همان سال‌های سکونت در تبریز است. ایشان پس از سال‌ها نوکری بر آستان امام زمان علیهم السلام، پس از بازگشت از سفر زیارت عتبات عالیات در سال ۱۳۰۴ هجری قمری در شهرستان «کرد» سر به دامان ارباب خود حسین بن علی علیهم السلام نهاده و به دیار باقی شتافت. بدن مطهرش در همانجا به خاک سپرده شد، خداوند او را با اولیائش محشور فرماید.

کتابی که پیش رو دارید، ترجمه مقتل بحار می‌باشد. جلد ۱۰ بحار طبق کتب رحلی، در احوال حضرت زهرا علیها السلام و امام مجتبی علیهم السلام و سیدالشهدا علیهم السلام است که مترجم فقط بخش زندگی نامه امام حسین علیهم السلام را ترجمه نموده است. به چاپ ۱۱۰ جلدی موسسه الوفا بیروت، بخشی از آن در مجلد ۴۴ و بخشی در مجلد ۴۵ می‌باشد.



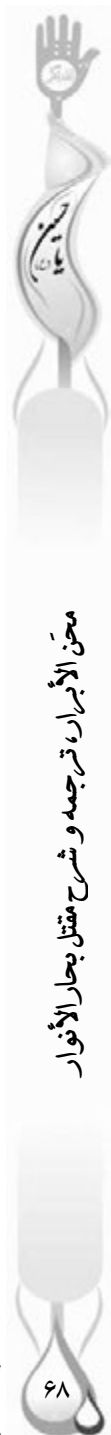
مترجم ترجمه این کتاب را در اواخر عمر خویش در ذیقعدہ و یا ذیحجّہ سال ۱۲۹۲ ه‍.ق شروع نموده و جلد اول آن را در ماه صفر ۱۲۹۴ ه‍.ق و جلد دوم آن را در سال ۱۲۹۵ ه‍.ق به پایان رسانده است.

۳ تحقیق و بازنویسی

روش مترجم در ترجمه چنین است که هر کجا نیازی به توضیح می‌بیند و یا اشکال و شبهه‌ای در متن احساس می‌کند، توضیحی با عنوان «مترجم می‌گوید» شروع و با عنوان «انتهی» پایان می‌دهد. همچنین از مقاتلی که در دست داشته و مصنف به آنها استناد نکرده، مانند مقتل ابی‌مخنف، و یا مقاتلی که محل استناد مصنف بوده، ولی مطلب مورد نظر مترجم از آنها نقل نشده، مطالبی را در توضیحات خود آورده است.

بر اساس تتبعی که از کتابخانه‌های آیت‌الله مرعشی نجفی قدس سره و آستانه مقدسه قم انجام گرفت، مشخص گردید این کتاب دارای دو نسخه خطی می‌باشد. یک نسخه آن در زمان مؤلف استنساخ شده است و تاریخ پایان نگارش جلد اول آن ذیقعدہ ۱۲۹۴ ه‍.ق و جلد دوم آن در سال ۱۲۹۵ ه‍.ق بوده است. این نسخه معتبر که به نظر مترجم رسیده، تاریخ اولین چاپ آن معلوم نیست، آنچه معلوم است این است که این نسخه، توسط «موسسه مطبوعاتی علمی» به چاپ رسیده است. نسخه دیگر که تاریخ پایان نگارش جلد اول آن سال نهم رمضان ۱۳۱۱ ه‍.ق و جلد دوم آن دوازدهم جمادی الاول ۱۳۱۲ ه‍.ق می‌باشد که به خط غلامعلی خوشنویس تحریر شده است و ناشر آن مشخص نیست.

در این کتاب با ملاحظه دو نسخه موجود اصل کتاب بازنویسی شد. دلیل این کار نشر قدیمی و قصور جمله‌بندی‌ها در رساندن مطالب بود. لازم به ذکر است که تا جایی که امکان داشته از تغییر و یا اضافه نمودن کلمات و جمله‌ها خودداری شده است و در اکثر متن با حفظ اصل کلمات، ترکیب جمله تصحیح شده است. بدین ترتیب بازنویسی صورت گرفته است، تا حد امکان نوشته مترجم به حال خود باقی بماند.



مصادر کتاب که مصنف یا مترجم به آنها اشاره کرده‌اند در پاورقی استخراج شده است، مگر منابعی که به دست نرسید، مانند «منتخب المراثی» در کلام مترجم، یا مطالبی که به محل آنها پی برده نشد.^۱

اللَّهُمَّ عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنِيبُ وَابْعَثْ ثَوَابَ هَذِهِ الْبِضَاعَةِ الْمُزْجَاةِ إِلَى رَوْضَةِ أُسْتَاذَيْنِ الْوَاصِلَيْنِ آتَيْيَ اللَّهُ الشَّيْخَ عَبْدِ الْكَرِيمِ الْحَقِّ شَنَاسَ الطَّهْرَانِيِّ وَ الشَّيْخَ عَلِيِّ السَّعَادَتِ بَرُورِ الطَّهْرَانِيِّ.

علی اکبر رنجبران تهرانی
در جوار کریمه‌ی اهل بیت علیهم السلام
قم مقدسه اردیبهشت ۱۳۸۳ هـ ش
مطابق با ربیع الأول ۱۴۲۵ هـ ق

زمزم اندیشه

zamzameandishe.ir

۱. مطالب یاد شده در این مقدمه از این منابع به دست آمد: (۱) زندگینامه علامه مجلسی، تحقیق مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (منبع اصلی مقدمه، با حذف و اضافات)؛ (۲) علامه آقا بزرگ تهرانی، الذریعه فی تصانیف الشیعه ۳: ۲۱ و ۴: ۳۷۵ و ۱۹: ۳۷۵ و ۲۰: ۱۶۰ و ۲۱: ۷۴؛ (۳) سید محسن امین، اعیان الشیعه ۵: ۱۵۰ (۴) دوانی علی، علامه مجلسی بزرگمرد علم و دین.

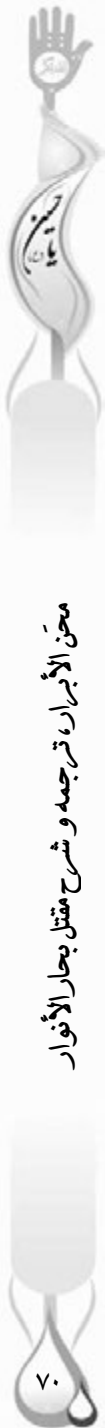
مقدمه مترجم

حمد و سپاس بی حدّ و انتها و شکر و ثنای بی عدّ و احصاء، سزاوار خداوند قادر متعالی است که از کرم عمیم و منّ قدیم خود گروه پیغمبران و سلسله پیشوایان دین مبین را برای ارشاد عامیان و هدایت عالمیان از کتم عدم به وجود آورده، به زیب و زینت نبوّت و زیور خلعت رسالت آراسته، به سوی بندگان خود فرستاده است که ایشان را از قعر دریای جهالت و ضلالت به ساحل دانایی و هدایت رسانند و آن صدره نشینان بارگاه قرب و وصال و سربازان مسالک اطاعت و امتثال، به جهت اجرای اوامر و نواهی حتمیه و احکام و شرایع الزامیه الهیه، هر یکی به قدر بلندی رتبت و مکان و علوّ درجت و شأن خود، به هزار قسم محنت و بلا و مصیبت و عنا را مبتلا گشته که:

هر که در این بزم مقرب تر است جام بلا بیشترش می دهند

و درود بی غایات و تحیات بی نهایات و صلوات زاکیات و تسلیمات متوالیات، لایق و سزاوار پیغمبری است که وجود با جود اوست، غرض اصلی از آفرینش عالم و مقصود اوّلی از ایجاد بنی آدم، اعنی سیّد کاینات و افضل مخلوقات و اشرف موجودات، حبیب خداوند عالمیان و خاتم جمیع پیغمبران، زینت زمین و آسمان، احمد محمود، برگزیده خالق معبود، ابوالقاسم محمّد بن عبدالله جان جهانیان و روح همه عالمیان.

بر وجود پاک آن پسندیده خداوند منّان و آل اطهار و فرزندان ابرار آن برگزیده قادر مختار درود باد، که ایشانند آفتاب فلک امامت و خلافت، و ماهتاب برج وصایت و وراثت،



و منزهند از نقایص خطا و نسیان، و مطهرند از غوایل مناهی و عصیان، به نصّ صریح آیه قرآن، خصوصاً بر سرور سروران و لنگر زمین و زمان و قطب دایره امکان، شیر خالق یزدان، ولیّ پروردگار عالمیان، وصیّ بلا فصل خاتم پیغمبران، فارس میدان شجاعت، آفتاب فلک امامت، حامی شریعت، هادی ملت بیضا، اعنی علی مرتضی.

أَسْأَلُكَ يَا مَنْ تَعَزَّزَ بِالْعِزِّ وَ الْبَقَاءِ وَ قَهَرَ عِبَادَهُ بِالْمَوْتِ وَ الْفَنَاءِ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الْبِرَّةَ الْأَتْقِيَاءَ وَ أَوْصِيَاءَهُ الْغُرَّ الْمَيَامِينَ الْأَزْكَيَاءَ وَ تَعْضِبُ عَلَيَّ أَعَادِيهِمُ الْكُفْرَةَ الْأَدْعِيَاءَ وَ الْفَجْرَةَ الْأَشْقِيَاءَ وَ تُلْعُنُ عَلَيَّ ظَالِمِيهِمْ وَ غَاصِبِيهِمْ وَ قَاتِلِيهِمْ مِنْ أَوْلَادِ الْحَرْبِ وَ الزُّنَا.

و بعد چنین گوید اقلّ الوری علما و عملاً و اکثرهم جرماً و زللاً، غریق بحر معاصی، ابن عبدالله محمد حسن العاصی، که بر ارباب فطانت و کیاست و اصحاب ذکاوت و فراست، مخفی و مستور نیست، اینکه جلد دوم مجلد عاشر کتاب مستطاب «بحار الانوار» در نقل اخبار ائمه اطهار علیهم السلام، از جهت حسن نظم و ترتیب و اشتمالش، به نقل اخبار مصایب جلیله و معجزات باهرة عجیبه، و سایر غرایب احوال خامس عترت طیّبه علیه السلام، اعنی نور دیده رسول خدا صلی الله علیه و آله و میوه دل علی مرتضی علیه السلام و سرور سینه فاطمه زهرا علیها السلام، شهید بیابان کربلا در میان کتب مصایب علما ممتاز و بی مانند و مثالست.

پروانه افکار طالبان در آرزوی وصال شمع شبستان بدایعش، جان شیرین می باخت و عندلیب اوهام عاشقان، در تمنای دیدار گل گلعدار عجایش به هزار زبان نغمه حسرت می نواخت و دیده راغبان در اشتیاق توتیای غرایش، به فرو ریختن اشک امید می پرداخت و سرمستان خاطر اقران، در خیال تماشای عذرای مضامینش، هر ساعت گردن شوق می افراخت و شهباز اذهان همگنان، در جای صید مرغهای لطیفش، هر لحظه نظر حسرت می گماشت؛ لکن به جهت عربیت الفاظ و کلمات و اشکال و اعضاء عبارات وی، دست اکثر طالبان، به جیب خوبان مضامین کلماتش نمی رسید. بعضی از برادران دینی و اخلاّی روحانی از این بنده حقیر عاصی خواهش نموده که لباس عربیت را از بر و دوش لئالی مضامین وی برداشته، به خلعت فاخر لغت فارسی مخّلع سازم.

چون اجابت مسئول برادر دینی از جمله لوازم ایمان و اطاعت خداوند رحمان بود، در



اواخر سال نود و دو بعد از هزار و دویست هجرت، با وجود اختلال بال و کثرت اشتغال و پریشانی احوال و طلاطم امواج فتن و تهاجم افواج محن، ترجمه را با ترتیب کتاب مستطاب قرار دادم و از جهت ایجاز و اختصار، ترک اسانید اخبار وی نمودم، با اکتفا به بعضی از مکررات احادیث آن و در مقام مناسب، بعض اخبار دلسوز از کتب مقاتل علما با اشاره به الحاق وی، ذکر خواهم نمود، و آن را به «مَحَنُ الْأَبْرَارِ» در ترجمه مقتل بحار^۱ نامیده کردم،

أَسْأَلُ اللَّهَ الرَّؤُوفَ الرَّحِيمَ أَنْ يَجْعَلَهُ خَالِصًا لِرُجْهِهِ الْكَرِيمِ وَ دُخْرًا وَ ذَخِيرَةً لِيَوْمِ فَقْرِي وَ فَاقِي وَ ثِقَةً وَ عُدَّةً لَأَوَانِ شِدَّتِي وَ حَاجَتِي وَ لِحَوْلٍ وَ لِقُوَّةٍ إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ أُنِيبُ.

در آمدی بر مقتل

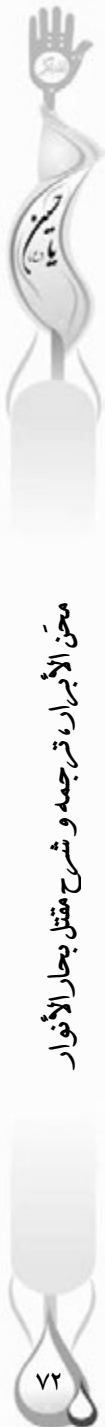
پیش از شروع به ترجمه کتاب مستطاب، در این باب برای پند و موعظه و تذکره، چند فایده که بیان آنها خالی از فایده نیست، ذکر باید بشود که شاید ناظران را مایه توفیق و سبب سعادت و رستگاری گردد.

فایده اوّل

فایده اوّل آنست که در میان علمای امامیه و کتب فقهای اثنا عشریه از جمله بدیهیات اولیه و واضحات هستیه می باشد که مسامحه در ادله سنن و کراحت بی اشکال جایز است به این معنی خبری که به مضمون وی در واجبات و محرّمات عمل نمی توان نمود، عمل نمودن در مندوبات و مکروهات جایز است و این را به سه وجه استدلال کرده اند:

اوّل: به دلیل اجماع که نقل آن در کلمات علمای اجلّه به سر حدّ استفاضه رسیده است، چنانکه شهید اوّل^۱ در کتاب ذکر فرموده است که در نزد اهل علم تسامح در احادیث فضایل جایز و بی اشکال است.^۱ مرادش از فضایل، اگر فضایل و مناقب ائمه باشد، آن وقت مدخلیت به مقام ندارد و شاید منشأ تسامح در احادیث فضایل، آن کلام مشهور بوده باشد

۱. شهید اوّل، الذمیری: ۶۸؛ عبارت شهید چنین است: «لکن احادیث الفضائل یتسامح فیها عند اهل العلم».



که می گویند: الْمَدْحُ مَا شَهِدَتْ بِهِ الْأَعْدَاءُ؛ و اگر مرادش مستحبات باشد، نقل اجماعش در این مقام فایده خواهد داد و از دیگران نیز نقل اجماع بر مطلب مذکور کرده اند، لکن عبارات اکثر ایشان صراحت در دعوی اجماع ندارد، اما اصل مطلب فی الجمله بی اشکال جایز است.

دوم: دلالت عقل بر حسن احتیاط است به اتیان آنچه خبر ضعیف دلالت بر استحباب وی می کند و ترک آنچه بر کراهت دلالت دارد، لکن این حکم عقلی در آن وقت می باشد که احتمال حرمت ذاتی در مضمون خبر ضعیف نبوده باشد و الا عقل را حکم بر اتیان مضمون وی نمی شود، چنانکه این شرط در میان اصحاب در این باب مشهور و معروف است. سوم: اخباریست که حاصل مضمون آنها این است که اگر ثوابی از برای عمل نمودن به عملی برسد، به امید آن ثواب، همان عمل را بکند، آن ثواب را به او می دهند، اگر چه در واقع چنین نبوده باشد.

این سه وجه که ذکر در استحباب عمل شدند، بی اشکال جاریست و در کراهت عمل نیز جاری کرده اند، خواه از روی تنقیح مناط در غیر از دلیل اول و دوم، و خواه از این بابت که ترک مکروه مندوبست، چنانکه مذهب بعضی بر آنست؛ اگر چه اصل مطلب محل اشکال است و جماعتی از علما از اینها به قصص و حکایات و مرثی سیدالشهدا علیه السلام و سایر ائمه هدی علیها السلام تعدی کرده اند؛ لکن اشکال در این نیست که آن سه وجه مذکور دلالت بر آن ندارد، اما اجماع منقول پس معقد و محل وی مندوبات و مکروهاتست، منتهای امر در فضایل و مناقب ائمه هدی علیها السلام نیز جاری می باشد، اما در قصص و حکایات و مرثی، پس ثبوت اجماع محصل و منقول معلوم نیست.

اما دلیل عقل؛ پس عدم دلالت وی بر مدعا پر واضح است، زیرا که حسن احتیاط در آنست که چنین اخبار را ترک نمایند و اعتنا بر آنها نکنند، مگر در مقام مواظ و نصایح که اکثر اخبار ضعیف در آنها به اخبار صحاح، و دلالت عقل و براهین عقلیه و نقلیه مؤید است، غایت امر تفاوت در میان آنها و اخبار ضعیف، تفاوت در میان اجمال و تفصیل است.

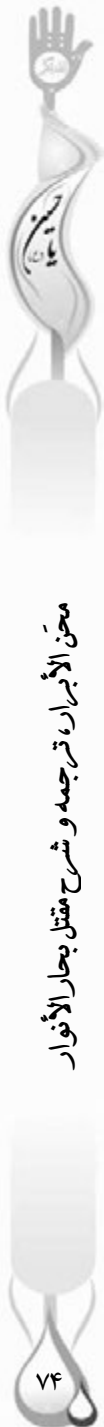


و اما دلالت اخبار؛ پس در نزد عالم دانای خبیر پر واضح است که آنها ربط به حکایات و مراثی ندارند، زیرا که نقل کردن اینکه فلان مصیبت بر جناب سیدالشهدا علیه السلام در زمین کربلا رخ نمود، دخل به مسأله اجر و ثواب ندارد، بلی! اخبار متواتره دلالت واضحه دارد بر اینکه گریاندن و گریستن در عزا و مرثیه آن حضرت ثواب بسیار و اجر بیشمار دارد و آنها منزلست بر مصائب واقعیّه آن حضرت و مرثیه خوانی در مصیبت آن معدن فتوّت و کرامت، که به حسب اصل لغت، عبارت از ذکر محاسن و محامد میّت است.

و دعوی جمعی از علما مبنی بر نفی فرق میان اخبار مندوبات و مراثی، حجّت نمی‌شود، مگر اینکه دلیلی معتبر بر مدّعی خود بیاورند، چنانکه عمل علما حجّت و برهان نمی‌شود، مگر اینکه کاشف از اجماع بوده باشد؛ بلی! قدر یقینی از نقل اخبار ضعاف و غیر معتبره در مراثی، آن اخباریست که در کتب معتبره علمای معتبرین بوده باشد، مانند کتب شیخ بزرگوار شیخ مفید، و شیخ صدوق و فاضل مجلسی صاحب بحار و امثال آن بزرگواران رحمهم الله، نه کتب بی سوادان و بی‌پرهیزان و شعرای بی‌مذهب و ایمان که غالب اخبار کتب ایشان از مخترعات و مجعولات خودشان است، یا منقول از کتب امثال ایشان است، خصوصا اکثر آنها منافی اخبار کتب معتبره علماست، بلکه کذب آنها آشکارتر از آن است که بر عوام مخفی و مستور باشد، کجا مانده بر خواص.

مرثیه خوانی در این زمان بسیار بی‌رونی شده است و هر بی‌سوادی چند حدیث دروغی از کتب دروغگویان با چند شعر باطل از اشعار شعرای بی‌ایمان یاد گرفته است، برای جیفه این دنیای فانی، دست از سعادت ابدی برداشته، مشغول مرثیه خوانی گشته و حال آنکه مذهب مرثیه خوانی از مناصب جلیله است.

از بس که اخبار مصایب آن حضرت از جمله مشکلات اخبار و تعارض در میان آنها بسیار و اخبار کاذبه سیر و تواریخ در آنها بیشمار است، لهذا باید مرثیه خوان از جمله افاضل علما و اعظم فضلا بوده باشد، تا نیک و بد و صحیح و دروغ اخبار این باب را به محک ذهن و قوّاد خود بسنجد که سبب اضلال عوام نباشد، زیرا که در اکثر اخبار سیر و تواریخ



اخباری هست که مایهٔ بد اعتقادی عوام خلق می‌باشد، چنانکه فاضل مجلسی قدس سره در دیباچهٔ «جلاء العیون» خود اشاره بر این مطلب نموده است و عبارات آن بزرگوار در کتاب مذکور چنانست که فرموده است:

«و آنچه در این باب به عربی و فارسی در سلک تعریف در آورده‌اند، بعضی ناقص و ناتمامست و بعضی را از کتب سیر و مخالفان اخذ نموده‌اند که اعتماد را نمی‌شاید، و بسا باشد که برای جمعی که مایهٔ وافر از علم نداشته باشند، ضرر عظیم نماید و موجب خلل در عقاید ایمانی گردد»^۱ انتهی.

عجب است از اهل این روزگار، هرگز بهره و نصیبی از علم و فهم ندارند، مگر لفظ روایت را به نقوش و شکل وی بنویسند، کتاب‌ها تالیف و تصنیف می‌نمایند و اخبار سیر و تواریخ مخالفان و بد اعتقادان را در آن جمع می‌کنند، بلکه به آن اکتفا نمی‌کنند، به خیال فاسد خود قصه‌ها و حکایت‌ها جعل و اختراع می‌سازند، و به فکرهای فاطر و باطل میان متعارضات اخبار را جمع می‌نمایند.

عجبت از این است که امید ثواب در این کار شنیع خود دارند! و مرثیه خوان‌های این زمان^۲، دست از اخبار کتب معتبرهٔ علما برداشته‌اند و همت خود را به نقل اکاذیب کتب چنین کسانی بی‌سر و پا نموده‌اند و اخبار معتبرهٔ علما را در زاویهٔ نسیان گذاشته‌اند، نزدیک است که از میان مردم بالمرهٔ برداشته شوند.

أَعَاذَنَا اللَّهُ مِنْ شَرِّ أَنْفُسِنَا الْإِمَارَةِ بِالسُّوءِ وَ جَعَلْنَا وَ جَمِيعَ الْمُؤْمِنِينَ مِنَ الَّذِينَ إِمْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلْإِيمَانِ وَ وَقَفْنَا لَتَرْكِ مُتَابَعَةٍ وَسَاوِسِ الشَّيْطَانِ.

فایده دوم:

در جواز خواندن و ذکر نمودن اشعاری که به زبان حال اهل بیت رسالت انشاء کرده‌اند.

۱. علامه مجلسی، *جلاء العیون*: ۳؛ همچنین علامه مجلسی در ادامه فرموده‌اند: «و این شکسته در کتاب بحار الانوار آنچه که متعلق به احوال شریفهٔ ایشان است، در چندین مجلد استیفاء کرده‌ام و در کتاب حیوة القلوب نیز اکثر آنها بر وجه اختصار مذکور است.

۲. ناظر به زمان خود مترجم است.



تحقیق کلام در این مقام آن است که، «لسان حال» که در لغت فارسی به «زبان حال» تعبیر می‌شود، عبارت است از دلالت حالت چیزی یا شخصی به چیز دیگر، مانند دلالت شاهد حال بر رضا و کراهت و حال عبارت است از کیفیت و حالت انسان و مانند آن.

بسا باشد که حالت انسان کاشف از بعضی چیزها می‌شود که تکلم بر آن نمی‌کند، لکن حالت او دلالت بر آن می‌نماید، مانند دوست و صدیق انسان، از مشاهده حالات او یقین می‌کند که اگر در فلان مال او تصرف نماید راضی و خشنود می‌گردد، مانند دلالت دیوار خانه و بنا بر بنا، که حالت و کیفیت آنها دلالت بر مهارت و استادیت بنای آنها می‌نماید، و عکس وی؛ چنانکه زمین و آسمان دلالت بر وجود خالق مَنان و قادر یزدان می‌کنند که بی‌شریک و بی‌مانند است که آنها را به دست قدرت قاهره خود، خلق و ایجاد نموده است و تعبیر نمودن از این حالت مذکوره با نصب قرینه، بی‌شک صحیح و راست خواهد شد، چنانکه بگویند: «این فلک الافلاک بسیط، به لسان حال و زبان احوال می‌گویند که ما را کسی آفریده است که قادر است بی‌همتا و حکیمی است بی‌مانند»؛ بلکه در آیات کلام مجید خداوند حمید، اشاره بر این مطلب هست چنانکه می‌فرماید:

﴿فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا وَكَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ﴾^۱

یعنی خداوند عالمیان به زمین و آسمان فرمود: از روی رضا و رغبت یا از روی کراهت بیایید! و آنها گفتند: آمدیم در حالی که اطاعت‌کننده هستیم - بنابر قول تکوینی -

﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ﴾^۲

و هیچ چیز نیست مگر اینکه تسبیح و تقدیس به حمد و ثنای خداوند عالمیان می‌نماید - بنابر اینکه مراد تسبیح تکوینی بوده باشد -

﴿يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلْ امْتَلَأَتْ وَتَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ﴾^۳

یعنی روزی که به دوزخ می‌گوییم آیا پر شدی؟ جهنم در جواب می‌گوید: جای زیادت

۱. فصلت: ۱۱.

۲. اسراء: ۴۴.

۳. قی: ۳۰.



ندارد. - بنابر استفهام انکاری و مراد قول تکوینی است -

قول تکوینی قولی است که به لسان حال، بلکه به زبان حال مرادفست و در اخبار ائمه انام از این قبیل تعبیرات بیشمار است، و در کلمات فصحا و بلغا و علما مانند اینها بی حد و احصاء است، چنانکه سید بن طاووس در آخر کتاب لهوف از زبان حال منازل شهیدان دشت بلا، تعبیرات بسیار به سخنان دلسوز و جانگداز کرده است که ذکر آنها در این مقام به طول می‌انجامد، هر کس می‌خواهد آخر کتاب آن سید بزرگوار را ملاحظه نماید.^۱

باری ظاهراً در بعض صور زبان حال، با تصریح به آن و دلالت حالت بر وی اشکال نداشته باشد، و صور زبان حال بسیار است، به ذکر بعضی از آنها حکم باقی معلوم و مشخص می‌باشد.

مثلاً اگر بگوید: زبان حال جناب امام حسین علیه السلام ناطق به این مقال بود که «ای گروه جفاکار! جگر من از تشنگی کباب و دل من از بسیاری عطش آتش گرفته است، یک جرعه آبی به این تشنه لب بدهید»، یا از زبان حال جناب زینب خاتون علیها السلام بگوید که «زبان حالش به این مقال جان سوز مترنم بود، که ای برادر بزرگوار! ما را در میان این گروه اشرار به امید که می‌گذاری؟ و یتیمان بی کس و غریب خود را به که می‌سپاری؟ و ایشان را در وقت تشنگی و گرسنگی کدام کسی ترحم می‌نماید؟» و امثال این سخنان.

مؤید این مقال، ورود این نحو کلمات در اشعار و مراثنی علمای اخیار بیشمار است و ظاهراً در چنین جور سخنانی که از زبان حال اهل بیت اطهار علیهم السلام گفته شوند با تصریح بر آن اشکال نباشد، چنانکه اشکال در این نیست که اگر تصریح به آن نکنند و چنین ذکر کنند که سامع خیال نماید که از روی روایت می‌گویند، دروغ خواهد شد - بنابر وجهی که در محل خود مقرر است -

و همچنین است در بیان شجاعت و مبارزات جناب امام حسین علیه السلام، یا سایر شهدا و شجاعت آن حضرت، حال را به نوعی تقریر و بیان کند که در اخبار تصریح بر آن نداشته

۱. سید بن طاووس، *اللهوف*: ۲۰۳.



باشد و در واقع منافات با حقیقت امر نشود؛ لکن نگویید که فلان مقدار لشکر کفار را به سوی دارالبوار فرستاد، مگر از روی خبری که در کتب معتبره محققین و مدققین علمای اخبار روایت شده باشد.

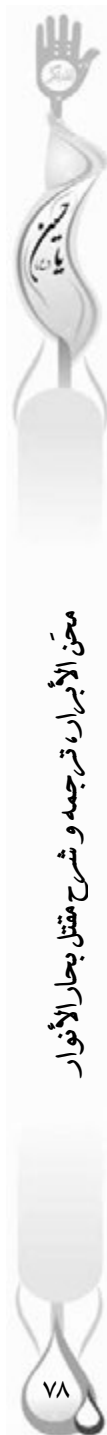
آدم دیندار باید در هر مقام از احتیاط دست نکشد و اگر شخصی بیان دلسوزی خود یا سایر شیعیان را نماید و بگوید: دل من و سایر شیعیان در مصیبت آن امام زمان بریان و دیده ایشان گریان و جگرها کباب و دیده‌ها پر آب و پلکهای چشم زخم‌دار است و مانند اینها، به اشعار فارسی و عربی و ترکی و بیاتی‌ها، بی‌عیب و اشکالست؛ لکن سینه‌نیهایی که در این زمان ورد زبان مردمانست، که قصه‌ها و حکایت‌ها از زبان اهل بیت درست کرده‌اند که اسم و رسم از مضامین آنها در اخبار نیست، بی‌اشکال دروغ است و اگر زبان حال هم باشد باز معیوبست، زیرا که تصریح به آن نمی‌کنند که از زبان حالست و سامعان را گمان این است که از روی روایت گفته شده‌اند و آنکه در زبان بعضی از مردم معروفست که می‌گویند جای این بود که جناب زینب خاتون علیها السلام مثلاً چنین بفرماید، اگر حالت آن خاتون مکرمه دلالت بر آن دارد عیب و اشکال ندارد و اگر نه پس پرهیز از آن لازم است.

فایده سوّم:

کسی که در مرثیه‌خوانی به دروغ‌گویی مشهور و معروف باشد و همیشه عادت او به دروغ گفتن جاری شده باشد، در مجلس چنین کسی نشستن بسیار مشکل است، زیرا که اجتماع نمودن به مجلس او اعانت به اثم و عدوان است. چنانکه بسیاری از اخبار به این مطلب دلالت دارند و اجیر نمودن چنین کسان اشکال بسیار دارد.

فایده چهارم:

در حرام بودن غنا خصوصاً در مرثیه و قرآن و دعائست؛ و حرمت غناء از جمله بدیهیات واضحه و ضروریات لایحه می‌باشد و اخبار در حرمت وی از متواترات است، لکن در اصل



غناء و موضوع آن اختلاف بسیار دارند که مقام را گنجایش تحقیق آنها نیست، لکن در نزد علمای محققین غناء عبارت است از:

«خوانندگی و سرود اهل فسق و باطل، خواه تحریک صوت نماید یا نه، و خواه باعث سرور و حزن خواننده و گوش دهنده باشد یا نه موجب کراهت، خواه به آواز بلند باشد یا آهسته و زمزمه، خواه در ضمن اشعار باطله باشد یا در ضمن اشعار و کلمات نصیحت و مواعظ و قرآن و دعا و مراثی بوده باشد.»

بلکه جماعتی از محققین علما تصریح کرده‌اند که حرمت غناء در اینها بیشتر است، چنانکه شیخ بزرگوار شیخ مرتضی الانصاری^۱ در کتاب مکاسب خود فرموده است:

«اشکالی در حرمت غناء در قرآن و دعا و مراثی نیست، هم چنین اشکالی در زیادتی عقاب وی در اینها نیست، زیرا که غناء در آنها معصیت در مقام اطاعت و استخفاف و اهانت بر قرآن و دعا و مراثی است.»^۱

عجب است از بعض ارباب مقاتل، که مطلبی از روی خواب خود نقل کرده است و تجرّی بر جواز غناء در مراثی نموده است، و حال آنکه خواب، اعتبار و اعتنا در نزد علما ندارد و احکام این فواید را از کتاب علمای اعلام به سلک تحریر در آوردم، الآن شروع به ترجمه کتاب مستطاب جناب عالم و فاضل کامل فاضل مجلسی می‌نمایم.

أَعْلَى اللَّهِ دَرَجَتُهُ وَ جَزَاهُ اللَّهُ عَنِ الْإِسْلَامِ وَ أَهْلِهِ خَيْرَ الْجَزَاءِ بِجَاهِ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الْأَتْقِيَاءِ الْأَرْكَيَا عَصَى اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلَهُ.

مصنّف (ره) فرموده است: که باب‌های چندی است که اختصاص به تاریخ جناب حسین بن علی علیه‌السلام دارند.

باب اول: نصّ و تصریح به امامت حسین علیه السلام

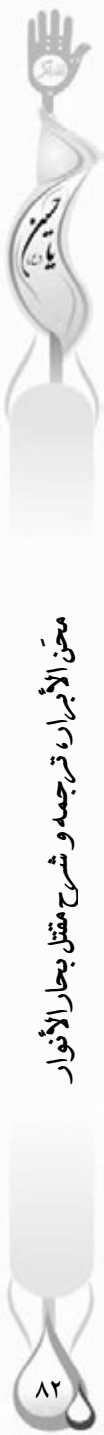


کلینی در کتاب اعلام الوری به سند معتبر خود از هارون بن وصیت امام حسن (ع) جهمه روایت کرده است که گفت: از جناب امام محمد باقر علیه السلام شنیدم که فرمود چون هنگام وفات جناب امام حسن علیه السلام نزدیک شد، برای جناب امام حسین علیه السلام فرمود: ای برادر! تو را وصیت می‌نمایم که چون من از دنیا رحلت می‌کنم مرا غسل ده و کفن نما، بعد از آن جنازه مرا به نزد قبر جدّ بزرگوارم رسول خدا صلی الله علیه و آله ببر، تا اینکه عهد خود را با آن حضرت تازه نمایم، بعد از آن مرا به نزد قبر مادرم فاطمه زهرا ببر، بعد از آن برگردان به سوی قبرستان بقیع و در آنجا دفن کن، تا آخر خبر.^۱

مترجم گوید: دلالت این خبر شریف بر امامت آن حجّت خداوند عالمیان، از این باب است که مذهب علمای امامیه و فقهای اثنا عشریه بر آن است که امام را غسل و تکفین و دفن نمی‌کند مگر امام، چنانکه در بعض باب‌ها مذکور خواهد شد، ان شاء الله انتهى.

باز کلینی قدس سره در همان کتاب به سند خود از امام جعفر صادق علیه السلام روایتی نقل کرده است که به حسب متن خالی از اشکال و اغلاق نیست، برای تسهیل ترجمه باید لفظ شریف خبر مذکور را ذکر نمایم، بعد از آن به ترجمه وی پردازم، چنانکه بنای مترجم در

۱. فضل بن حسن طبرسی، اعلام الوری: ۲۱۵.



همه جا بر آن است که اگر در متن روایت اشکال بوده باشد و به وجوه کثیره محتمل باشد، اول لفظ آن را نقل کنم بعد از آن در ترجمه وی احتمالات را ذکر نمایم.

قَالَ لَمَّا حَضَرَتِ الْحَسَنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْوَفَاةُ، قَالَ يَا قَتْبَرُ! انْظُرْ هَلْ تَرَى وَرَاءَ بَابِكَ مُؤْمِنًا مِنْ غَيْرِ آلِ مُحَمَّدٍ؟
فَقَالَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَابْنُ رَسُولِهِ أَعْلَمُ!
قَالَ امْضِ فَادْعُ لِي مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ.

قَالَ فَاتَيْتُهُ فَلَمَّا دَخَلْتُ عَلَيْهِ قَالَ هَلْ حَدَّثَ إِلَّا خَيْرٌ؟
قُلْتُ أَجِبْ أَبَا مُحَمَّدٍ! فَعَجَلَ عَنِ شِسْعِ نَعْلِهِ، فَلَمْ يُسَوِّهِ فَخَرَجَ مَعِيَ عَدُوًّا، فَلَمَّا قَامَ بَيْنَ يَدَيْهِ سَلَّمَ، فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ اجْلِسْ فَلَيْسَ يَغِيبُ مِثْلُكَ عَنْ سَمَاعِ كَلَامِ يَحْيَى بِهِ الْأَمْوَاتُ وَيَمُوتُ بِهِ الْأَحْيَاءُ! كُونُوا أَوْعِيَةَ الْعِلْمِ وَ مَصَابِيحَ الدُّجَى، فَإِنَّ ضَوْءَ النَّهَارِ بَعْضُهُ أَضْوَأُ مِنْ بَعْضٍ، أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ جَعَلَ وَلَدَ إِبْرَاهِيمَ أَيْمَةً وَ فَضَّلَ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَ أَتَى دَاوُدَ زُبُورًا وَ قَدْ عَلِمْتَ بِمَا اسْتَأْثَرَ اللَّهُ مُحَمَّدًا صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ، يَا مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ! إِنِّي لَا أَخَافُ عَلَيْكَ الْحَسَدَ وَ إِنَّمَا وَصَفَ اللَّهُ تَعَالَى بِهِ الْكَافِرِينَ، فَقَالَ ﴿كُفَّارًا حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ﴾^۱ وَ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لِلشَّيْطَانِ عَلَيْكَ سُلْطَانًا، يَا مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ! أَلَا أُخْبِرُكَ بِمَا سَمِعْتُ مِنْ أَبِيكَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِيكَ؟
قَالَ بَلَى!

قَالَ سَمِعْتُ أَبَاكَ يَقُولُ يَوْمَ الْبَصْرَةِ مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَبْرِنِي فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ فَلْيَبْرِنِ مُحَمَّدًا، يَا مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ! لَوْ شِئْتُ أَنْ أُخْبِرَكَ وَ أَنْتَ تُطْفِئُ فِي ظَهْرِ أَبِيكَ لِأَخْبَرْتُكَ، يَا مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ! أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَ وَفَاةِ نَفْسِي وَ مُفَارَقَةِ رُوحِي جِسْمِي، إِمَامٌ مِنْ



بَعْدِي وَ عِنْدَ اللَّهِ فِي الْكِتَابِ الْمَاضِي وَرِاثَةُ النَّبِيِّ أَصَابَهَا فِي وَرِاثَةِ أَبِيهِ
وَأُمِّهِ، عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ خَيْرُ خَلْقِهِ فَاصْطَفَى مِنْكُمْ مُحَمَّدًا وَ اخْتَارَ مُحَمَّدًا
عَلِيًّا وَ اخْتَارَنِي عَلِيًّا لِلْإِمَامَةِ وَ اخْتَرْتُ أَنَا الْحُسَيْنَ.

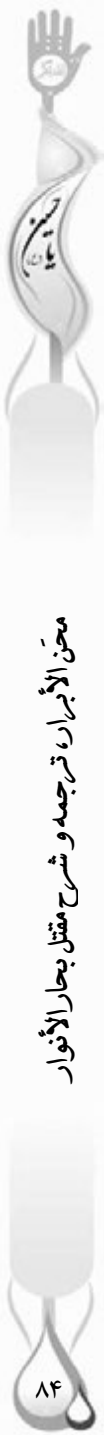
فَقَالَ لَهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ: أَنْتَ إِمَامِي وَ سَيِّدِي وَ أَنْتَ وَسَيِّلَتِي إِلَى
مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ اللَّهُ لَوَدِدْتُ أَنَّ نَفْسِي ذَهَبَتْ قَبْلَ أَنْ أَسْمَعَ مِنْكَ هَذَا
الْكَلَامَ، أَلَا وَ إِنَّ فِي رَأْسِي كَلَامًا لَا تَنْزِفُهُ الدَّلَاءُ وَ لَا تُغَيِّرُهُ بَعْدُ الرِّيَّاحُ،
كَالْكِتَابِ الْمُعْجَمِ فِي الرَّقِّ الْمُنْمَمِ، أَهْمُ بِإِبْدَائِهِ فَأَجِدُنِي سُبِقْتُ إِلَيْهِ
سَبْقَ الْكِتَابِ الْمُنْزَلِ وَ مَا جَاءَتْ بِهِ الرُّسُلُ وَ إِنَّهُ لَكَلَامٌ يَكِلُ بِهِ لِسَانُ
النَّاطِقِ وَ يَدُ الْكَاتِبِ وَ لَا يَبْلُغُ فَضْلُكَ وَ كَذَلِكَ يَحْزِي اللَّهُ الْمُحْسِنِينَ وَ
لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ؛ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَعْلَمُنَا عِلْمًا وَ أَثَقَلْنَا حِلْمًا وَ أَقْرَبَنَا مَنْ
رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رَحِمًا، كَانَ إِمَامًا قَبْلَ أَنْ يُخْلَقَ وَ قَرَأَ الْوَحْيَ قَبْلَ أَنْ
يَنْطِقَ وَ لَوْ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّ أَحَدًا خَيْرٌ مِنَّا مَا اصْطَفَى مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَلَمَّا
اخْتَارَ مُحَمَّدًا وَ اخْتَارَ مُحَمَّدٌ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ إِمَامًا وَ اخْتَارَكَ عَلِيٌّ بَعْدَهُ وَ
اخْتَرْتَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَكَ، سَلَمْنَا وَ رَضِينَا بِمَنْ هُوَ الرِّضَا وَ بِمَنْ نَسَلُمُ
بِهِ مِنَ الْمُشْكَلَاتِ.^۱

ملخص ترجمه ظاهر روایت این است که چون هنگام وفات
جناب امام حسن علیه السلام در رسید، آن حضرت به قبر فرمود: نظر نما
به پشت در، آیا مؤمنی می بینی که از آل محمد نباشد؟، یعنی کسی
دیگر باشد.

قبر عرض نمود: خدا و رسول خدا و فرزند رسول او بهتر می دانند.
حضرت فرمود: برو محمد بن علی را به نزد من بطلب - یعنی
محمد بن حنفیه را -.

قبر می گوید: من به نزد محمد بن حنفیه آمدم، چون مرا دید

۱. فضل بن حسن طبرسی، اعلام الوری: ۲۱۶.

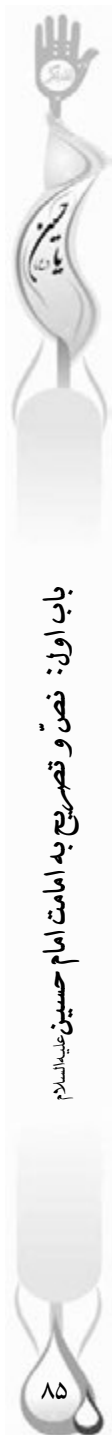


فرمود: رخ نداده است مگر خیر و امر نیکو، گویا از روی تفأل این کلام را فرمود.

قنبر عرض کرد: امر ابو محمد را اجابت نما! - یعنی جناب امام حسن علیهما السلام -

پس به نهایت تعجیل برخواست، بی آنکه بند نعلین خود را ببندد و در همه جا دوید تا به خدمت آن حضرت رسید، سلام نمود.

آن حضرت فرمود: بنشین! مانند تو کسی سزاوار نیست که از شنیدن کلامی که مرده‌ها به سبب شنیدن آن زنده و زنده‌ها مرده می‌باشند غایب شود؛ صندوقهای علم و دانایی، و چراغهای تاریکی ضلالت و گمراهی باشید، یعنی از یاد گرفتن علوم دینیّه و معارف حقّیه، از کسانی که بالاتر و داناتر از شما بوده باشند خجالت ننمایید و از یاد گرفتن علوم دانایان عار نورزید. به درستی که روشنی ساعات یک روز مختلف می‌باشد، روشنی بعضی آنها از بعض دیگر بیشتر می‌شود، غرض آن جناب از این سخن دفع شبهه و رفع اشتباهی است که در خیال اکثر جهّال جای گرفته و در نفوس بسیاری از عامیان موجود است که تفاوت در بزرگی و جلالت شأن را در میان فرزندان یک پدر نمی‌دانند، و فرق در عزّت و بزرگواری در میان خویشان و اقارب - که از یک اصل و پدر باشند - نمی‌فهمند، از جهت حسد و غرور باطنی و مکر و وساوس شیطانی، کوچک و نادان ایشان، برای بزرگ و دانایشان را اطاعت و فرمان برداری نمی‌نماید. چنانکه کشتن هابیل برادر خود قابیل، و حسد بردن فرزندان یعقوب به برادر خود یوسف، شاهد این حال و گواه این مقال است، و جناب امام حسن علیهما السلام خواست که دفع این اشتباه باطل را به تمثیل و تشبیه پرواضح و آشکار سازد و ردّ چنین خیال



فاسد را به تنظیر هویدا نماید، برای محمد بن حنفیه فرمود: آیا ندانسته‌ای که خداوند عالمیان فرزندان حضرت ابراهیم علیه السلام را پیشوایان و پیغمبران نمود و بعضی ایشان را به بعض دیگر تفضیل و ترجیح داد، چنانکه فرموده است:

﴿وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ﴾^۱
﴿وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا﴾^۲

یعنی برای ابراهیم اسحق و یعقوب علیهم السلام را عطا نمودیم، از روی تفضّل و زیادتى بر دعای ابراهیم که اسحق را از ما طلبیده بود، یعقوب را که فرزند اسحق است به دعای او زیاده نمودیم، و همه را صالحان و نیکوکاران کردیم.

بعضی ایشان را به امر خود برای دیگران پیشوایان نمودیم.
﴿وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ وَآتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا﴾^۳
بعضی از پیغمبران را بر بعضی ایشان تفضیل و ترجیح دادیم و برای داود علیه السلام زبور را عطا کردیم.

حضرت فرمود: ای محمد! به تحقیق دانسته‌ای که به چه چیز خداوند عالم پیغمبر خود محمد صلی الله علیه و آله را برگزید و اختیار نمود؟ یعنی به علم و فضل و نیکوکاری، نه به نسبت هاشمی که دیگران از خویشان اطاعت و انقیاد آن حضرت نکنند و بگویند ما نیز از فرزندان هاشم هستیم؛ ای محمد بن علی! به درستی من برای تو از حسد نمی‌ترسم! زیرا که خداوند عالمیان در قرآن کافران را به حسد وصف کرده است و فرموده است:

۱. انبیاء: ۷۲.

۲. سجده: ۲۴.

۳. اسراء: ۵۵.

انذار محمدبن حنفیه

﴿كُفَّارًا حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ﴾^۱

وَلَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لِلشَّيْطَانِ عَلَيْكَ سُلْطَانًا خِداً شَيْطَانُ رَا به تو راهی و
سلطنتی نداده است، - یا مراد دعا است، که خدا شیطان را به تو
مسلط نفرماید؛ ای محمد! می‌خواهی که برای تو از آنچه پدرت در
شان تو فرموده است خبر دهم؟
محمد عرض کرد: بلی!

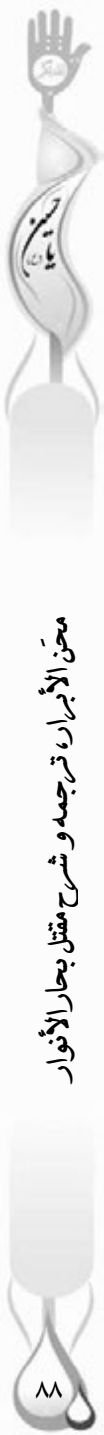
فرمود: شنیدم از پدرت که در روز جنگ بصره فرمود: هر کس
می‌خواهد و دوست دارد که در دنیا و آخرت مرا نیکویی نماید، باید
به فرزندم محمد نیکویی کند. اگر بخواهم تو را از آنچه واقع شده
است، در هنگامی که تو در پشت پدرت نطفه بودی، هر آینه خبر
می‌دهم؛ ای محمد! مگر ندانسته‌ای که حسین علیه‌السلام بعد از وفات من و
مفارقت روح من از بدنم، امام و پیشواست - یعنی بر تو و همه اهل
عالم - وارث بودن او از جدّ بزرگوار خود، در نزد خدا در لوح
محفوظ نوشته و مقدر بوده است. او به آن منصب وراثت از پدر و
مادر خود رسیده است، یا این وراثت او را از پدر و مادر زیاده نموده
است، یا وارث بودن از پیغمبر را بر وارث بودنش از پدر و مادر متفرّع
ذکر کرده است؛ و بنابر اختلاف نسخ و مراد، حضرت فرمود: چون خدا
دانست که شما گروه بنی هاشم بهترین مردمانید، محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله را از
میان شما برگزید و بر پیغمبری خود پسندید، و محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله
علی علیه‌السلام را بر وصایت و امامت اختیار نمود، و علی علیه‌السلام مرا برای
امامت امت پسندید و من حسین علیه‌السلام را بر امامت اختیار نمودم.
چون محمدبن حنفیه این سخنان را از آن حضرت شنید، عرض

۱. بقره: ۱۰۹.



کرد: تو امام و پیشوای منی! تو بر همه کس امامی و تویی وسیله من ادب محمد بن حنفیه به سوی محمد علیه السلام! به خدا سوگند هر آینه دوست می‌داشتم که جان من از بدنم مفارقت می‌نمود، پیش از آنکه این سخن را از تو بشنوم؛ آگاه باش ای مولای من! به درستی در سر من در مناقب و فضایل تو کلامی هست، مانند آب دریایی است که دلوها آن را به کشیدن تمام نمی‌کنند و به آخر نمی‌رسانند و هرگز بادهای به وزیدن آن را تغییر نمی‌دهند، گویا کنایه باشد از اینکه از غایت شیرینی و کثرت و از بسیاری وضوح، به قلت ذکر ذاکرین از خاطرهای دانایان فراموش نمی‌شود، چنانکه آب بسیار صاف شیرین به سبب وزیدن بادهای به آن تغییر نمی‌کند، گویا مراد از بادهای شبهات اعدا و وساوس اشکیا بوده باشد. یعنی مناقب و فضایل تو به شبهات دشمنان دین مبین تغییر و تبدیل نخواهند یافت، آن کلام که در نعت توست، مانند کتابتی است که در صحیفه بیضا بی نقطه و اعراب است، و این کنایه است از اینکه مناقب و فضایل آن حضرت که محمد آن را یاد گرفته است، از رموز و اسرار است، که دست بی‌خردان و نادانان به دامن آنها نمی‌رسد. یا مراد این است که آن کلام مانند کتاب نقطه دار و اعراب است که از غایت وضوح آن به هیچ کسی مخفی و مستور نمی‌باشد.

پس عرض کرد: هر وقتی که قصد و اراده می‌نمایم که آن کلام را اظهار و بیان کنم خود را می‌یابم که به بیان آن، کتاب خداوند عالمیان و کتب همه پیغمبران که تو به آنها داناتری، از همه سبقت و پیشی گرفته است. به درستی کلامی است که از بیان و تقریر آن زبان فصحا و دانایان لال و دست نویسندگان عاجز است که هرگز بیان و



نوشتن آن را تمام نمی‌توانند بکنند. خداوند عالمیان به نیکوکاران چنین جزا می‌دهد و حول و قوَّت نیست مگر از خدا.

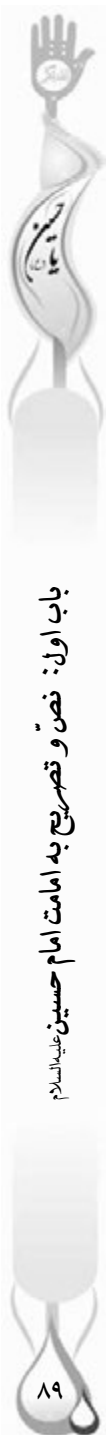
امامت امام حسین (ع) از زبان محمد بن حنفیه
پس عرض کرد که حسین علیه‌السلام از ما داناتر است و علمش از ما بیشتر و حلمش از ما زیادتر است و از ما به جهت خویشی و قرابت به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نزدیکتر است. آن جناب پیش از آنکه خلق شود، در علم خدا یا در عالم ارواح پیش از خلقت بدن امام و پیشوا بود، و وحی خدا را هنگامی که هنوز در میان مردم به عادت مقررّه کودکان سخنگو نشده بود خواند، و اگر می‌دانست که کسی بهتر از ما بود محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله را از ما به رسالت خود اختیار نمی‌نمود.

چون خدا محمد را به پیغمبری و رسالت خود پسندید و آن حضرت علی علیه‌السلام را بر امامت از میان امت پسندید و اختیار نمود و تو را علی علیه‌السلام اختیار فرمود و تو حسین علیه‌السلام را اختیار کردی، پس قبول کردیم و به امامت کسی راضی شدیم که او خود رضا و خوشنود است و ولایت کسی را قبول داریم که به سبب او از ابتلا به مشکلات ایمن و سالم می‌باشیم.

توضیح اشکالات
این است حاصل ترجمه روایت شریفه، لکن در دو فقره روایت اشکال هست، مصنف قدس سره اشکال هر یکی را به چند وجه توجیه فرموده است:

فقره اول: قول آن جناب است که فرموده **يَا قَبْرُ! انْظُرْ هَلْ تَرَى** تا آخر.

وجه اول: آن است که مراد آن بزرگوار از امر به نظر کردن قنبر، یا نظری است به چشم ظاهر، یا نظری است به دیده بصیرت و باطن. بنابر اینکه قنبر از جمله کسانی بود که بعضی از اسرار غریبه و



علوم عجیبه را از اهل بیت طاهره یاد گرفته بود؛ گویا مراد آن حضرت این بود که کسی دیگر را غیر از قنبر به طلب محمد بن حنفیه بفرستد و مراد قنبر از جواب خود چنین می باشد که احتیاج به نگاه کردن ندارد و تو به علم لدنی می دانی که کسی نیست.

وجه دوم: آن است که احتمال دارد مراد از مؤمن ملک الموت بوده باشد که شاید به صورت بشر آمده باشد و از قنبر می پرسید تو او را می بینی یا نه؟ قنبر عرض کرد که من کسی را نمی بینم! تو به آنچه می فرمایی دانا و عالم هستی.

فقره دوم: قول آن حضرت است به محمد بن حنفیه: فَلَيْسَ يَغِيبُ مِثْلَكَ عَنْ سَمَاعِ كَلَامٍ يَحْيِي بِهِ الْأَمْوَاتُ وَيَمُوتُ بِهِ الْأَحْيَاءُ.

وجه اول: آن است که چون مراد از کلام مذکور، نص بر امامت جناب امام حسین علیه السلام است، پس هر کس امامت آن جناب را تصدیق کند و قبول نماید، پس او بعد از وفات زنده است، و اگر قبول نکند پس در حالت حیات از مردگانست.

وجه دوم: آن است که هر کس جاهل و نادان و گمراه و بی ایمان باشد، از زمره مردگان محسوب است که از حیات ظاهری او از برای خود و دیگران نفعی و فایده ای نیست و تصدیق امامت آن جناب سبب معرفت و دانایی است که باعث حیات مرده جهل و ضلالت است و هر کس انکار امامت آن بزرگوار نماید، سبب جهل و گمراهی خود را ایجاد کرده است، مانند مرده است اگر چه بسیار در دنیا زنده باشد.

وجه سوم: آن است که مصنف قدس سره از دیگری نقل کرده است که مراد از موت، احیا موت ارادی است، یعنی کسی که امامت آن

بزرگوار را قبول نماید، دست از لذائذ این نشئه فانی بر دارد و دامن همّت خود را به گرد و غبار چند روز زندگانی دنیوی آلوده نکند، این نوع ترک دنیا نوعی مفارقت و جدائی از این عاریت سراسر است و محض حیات و زندگانی در آخرت است.

مترجم می گوید: اخبار نصّ و تصریح بر امامت آن جناب از حدّ شماره فزون و از عدّ و احصا بیرون است. مصنّف قدس سره جمله ای از آنها را در ابواب گذشته در جلد اوّل این کتاب مستطاب ذکر فرموده است، هر کس بخواهد که بر آنها اطلاع بهم رساند باید رجوع بر آن باب ها نماید انتهى.

زمزم اندیشه

zamzameandishe.ir

باب دوم: جملہ ای از معجزات باہرہ و آیات ظاہرہ آن حضرت



در کتاب بصائر الدرجات و دعوات راوندی از صالح بن میثم مرویست که گفت: من و عبابه بن ربیع به نزد زنی از قبیله والیه رفتیم که او را حبابه والیه می گفتند، به تحقیق پیشانی او از بیساری سجود پینه دار شده و پوست افکنده بود و عبابه به آن زن صالحه عرض نمود که ای حبابه! این رفیق من فرزند برادر توسست و اشاره کرد به سوی من خبابه.

فرمود: کدام برادر من؟

عرض کرد: صالح بن میثم.

فرمود: به خدا سوگند به راستی فرزند برادر من است.

صالح می گوید: پس روگردانید به سوی من فرمود: ای پسر شقای بیمار پیسی به
برادر! آیا می خواهی تو را از حدیثی خبر دهم که از جناب امام دست امام حسین (ع)
حسین علیه السلام می دانم؟

عرض کردم: بلی! ای عمّه.

فرمود: من بسیار به زیارت آن بزرگوار می رفتم تا اینکه در میان دو دیده من پیسی به هم رسید و این ناخوشی به من بسیار گران گردید، از این جهت چند روز از زیارت آن حضرت باز ماندم، پس از سبب دیر کردن من پرسیده بود که چه چیز به خبابه عارض شده است؟



عرض کرده بودند که در میان دو دیده او پیسی پیدا شده است.
پس به اصحاب خود فرمود: برخیزید برویم به نزد او، آن
حضرت با اصحاب گرامی خود به خانه من تشریف آورد، در حالی
که در سجده گاه خود بودم.

فرمود: ای خبابه چه چیز تو را از زیارت من منع کرده است؟
عرض کردم: یا بن رسول الله! این حادثه که به من رخ داده است.
فرمود: مقنعه خود را بالا بزن.

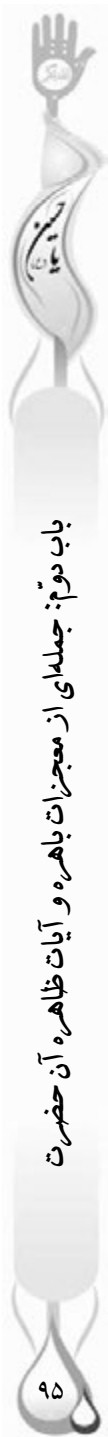
چون مقنعه را برداشتم آب دهان مبارک خود را به آن موضع
افکند، فرمود: ای خبابه! شکر خدا کن که مرض تو را دفع نمود!

پس سر خود را به سجده گذاشتم و شکر خدا را بجا آوردم.
فرمود: سرت را از سجده بردار و به آینه خود نظر نما، چون به
آینه نظر کردم اثری از آن ناخوشی نیافتم و حمد خدا را بجا آوردم.^۱
به روایت دعوات راوندی حضرت فرمود: ما و شیعیان بر دین
حق و فطرت اسلام هستیم و سایر مردم از آن دورند.

زنده شدن مرده توسط
امام حسین(ع)
در خرائج از یحیی بن امّ الطویل روایت کرده است که روزی در
خدمت جناب امام حسین علیه السلام نشسته بودیم، ناگاه جوانی گریه کنان
از در درآمد، آن حضرت از سبب گریه او پرسید، عرض کرد: در
این ساعت مادرم از دنیا رحلت نمود و وصیتی نکرد و مال بسیار
داشت، مرا امر کرد که کاری نکنم تا تو را خبر نمایم.

حضرت فرمود: برخیزید تا به نزد آن زن صالحه برویم؛ پس
برخواستیم تا به در خانه رسیدیم که آن زن در آنجا مرده افتاده بود،

۱. محمد بن حسن صفار، *بصائر الدرجات*: ۲۷۰؛ قطب الدین راوندی، *الدعوات*: ۶۵؛ این
روایت را مصنف از رجال کشی کمی جلوتر نقل کرده است که مترجم به دلیل پرهیز از
تکرار نیاورده است. ر. ک: محمد بن عمر کشی، *رجال الکشی*: ۱۱۵.



آن حضرت در دم در خانه ایستاد و دعا نمود که خداوند عالم آن زن را زنده نماید و هر چه خواهد وصیت کند.

همان ساعت از برکت دعای آن حضرت آن زن زنده گردید! برخاست و نشست، در حالتی که شهادت می‌گفت، چون نظرش به جمال باهرالنور آن بزرگوار افتاد عرض کرد: ای مولای من! داخل خانه شو و مرا به هر چه می‌خواهی امر نما.

پس حضرت داخل خانه گردید، در روی بالینی نشست، فرمود: خدا تو را رحمت کند! وصیت کن.

عرض کرد: یا بن رسول‌الله! فلان قدر مالی در فلان مکان دارم، ثلث وی تعلق به تو دارد، به هر که می‌خواهی از دوستان خود بده و دو ثلث وی برای فرزند من می‌باشد، اگر می‌دانی که از دوستان و شیعیان توس و اگر از مخالفان است همه آن مال برای توس و مخالفان را در مال مؤمنان حقی نیست.

پس از آن حضرت خواهش نمود که او را نماز بکند و مباشر تجهیز و دفن او گردد، اینها را گفت و جان خود را تسلیم جهان آفرین نمود.^۱

آگاهی امام (ع) از اعمال انسان

و نیز در همان کتاب از جابر جعفی روایت کرده است که جناب امام زین‌العابدین علیه‌السلام فرمود: روزی یکی از اعراب به مدینه آمد که جناب امام حسین علیه‌السلام را امتحان و اختبار نماید و امامت آن حضرت را بداند، زیرا که جمله‌ای از دلایل امامت و معجزات آن حضرت را در نزد آن اعرابی ذکر نموده بودند؛ در میان راه خود را به استمناء جنب نمود، با حالت جنابت وارد بر آن حضرت شد، آن جناب فرمود: ای اعرابی! آیا حیاء نمی‌کنی از اینکه به حالت جنابت به

۱. قطب الدین راوندی، الخرائج و الجرائح ۱: ۲۴۵.



خدمت امام خود وارد می‌شوی؟ فرمود: شما گروه اعراب در وقت دخول خود به خدمت امام استمناء می‌کنید!!

اعرابی عرض کرد: به مطلب خود رسیدم، یعنی اعجاز تو را دیدم، پس از خدمت آن حضرت بیرون رفت و غسل کرد، باز به خدمت آن بزرگوار برگشت و چند مسأله که داشت از آن جناب پرسید.^۱

و ایضا در کتاب مذکور به سند خود از جناب امام جعفر صادق علیه‌السلام روایت است که آن حضرت از پدران خود نقل نمود، هر وقتی که جناب امام حسین علیه‌السلام غلامان خود را پی‌کاری می‌خواست بفرستد، به ایشان می‌فرمود که در فلان روز بیرون روید و در فلان روز بیرون نروید. اگر مخالفت گفته من نماید دزدان سر راه شما را خواهند گرفت.

ایشان وقتی بگفته آن حضرت، در روزی که از بیرون رفتن ایشان منع کرده بود مخالفت کردند، در همان روز بیرون رفتند، چون قدری از مدینه دور شدند جمعی از دزدان به سر ایشان ریختند، همه را به قتل رساندند، مالی که داشتند بردند.

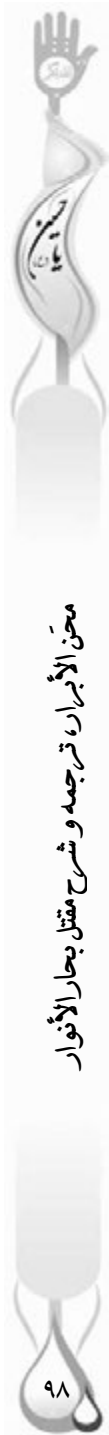
چون این خبر به آن بزرگوار رسید فرمود: من ایشان را ترسانیده بودم، از من قبول نکردند، به این بلا دچار شدند.

پس حضرت بر خواست به نزد والی مدینه تشریف برد، چون والی آن حضرت را دید عرض کرد: خبر کشته شدن غلامان تو به من رسید، خدا تو را به عوض ایشان جزا کرامت فرماید.

احبار امام حسین (ع) حضرت فرمود: من تو را به کشندگان ایشان دلالت می‌نمایم!، دست شدت بر ایشان بند نما و از گریبان ایشان دست بر ندار.

۱. همان: ۲۴۶.

والی عرض نمود: یا بن رسول الله! تو مگر ایشان را می شناسی؟
حضرت فرمود: بلی! ایشان را می شناسم! مانند شناختن تو، و این یکی از ایشان است و اشاره نمود به دست معجزنمای خود به سوی مردی که در پیش روی والی ایستاده بود.
آن مرد عرض کرد: از کجا مرا قصد کردی و از کجا دانستی که من یکی از قاتلان غلامان تو هستم؟
حضرت فرمود: اگر من راست و درست امر را به تو بگویم مرا تصدیق می کنی؟
آن مرد عرض نمود: بلی! به خدا سوگند البتّه تو را تصدیق خواهم نمود.
حضرت فرمود: بیرون رفتی در حالتی که فلان و فلان با تو همراه بودند و نام همه را ذکر نمود و فرمود: چهار نفر ایشان از موالی والی مدینه بودند، باقی ایشان از لشکرهاي مدینه بودند.
والی به آن مرد گفت: قسم به پروردگار این قبر منور و صاحب این منبر، باید به من راست بگویی و اگر راست نگویی همه گوشت بدن تو را با تازیانه فرو می ریزم.
آن مرد گفت: به خدا سوگند حسین علیه السلام دروغ نفرمود، هر آینه راست و صدق قضیه را بیان فرمود، گویا با ما همراه بوده است و همه کار ما را مشاهده کرده است.
پس والی همه ایشان را حاضر نمود و حقیقت امر را از ایشان پرسید، ایشان به کرده خود اقرار و اعتراف کردند، پس والی گردن ایشان را زد.^۱
و نیز در همان کتاب روایت کرده است که روزی مردی به خدمت



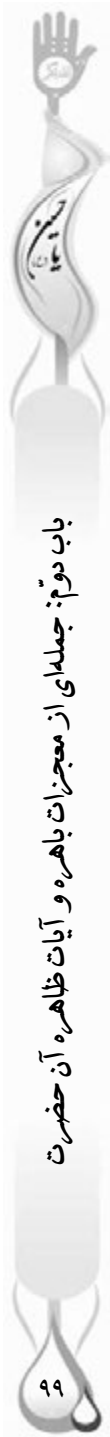
مشورت با امام
حسین (ع)

جناب امام حسین علیه السلام آمد، در تزویج زنی با آن جناب مشورت کرد که مال بسیار داشت و آن مرد نیز صاحب دولت و مالدار بود، حضرت فرمود: دوست ندارم که آن را تزویج نمایی؛ آن مرد بفرموده آن بزرگوار مخالفت نمود، همان زن را به حباله نکاح خود در آورد. چندان نگذشت آن مرد فقیر و محتاج شد و مالش از دست او رفت. حضرت روزی فرمود که من مصلحت تو را در تزویج آن زن ندیدم و تو را به آن آگاه نمودم، اکنون او را طلاق ده، خداوند عالم بهترین را به تو قسمت می نماید و فلان زن را به حباله نکاح خود در آور. پس آن مرد بفرموده حضرت عمل نمود، چندین نگذشت غنی و بی نیاز گردید و اولادی از پسر و دختر از آن زن نیکوخت متولد شد و خوبی ها و نیکی ها از آن زن نسبت به آن مرد به ظهور آمد.^۱

داستان فطرس ملک

و نیز در کتاب مذکور مرویست که چون جناب امام حسین علیه السلام از مادر متولد شد، خداوند عالمیان جبرئیل امین را امر نمود که برای تهنیت و مبارک بادی جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله به زمین فرود آید، با گروه بیشماری از ملائکه در هنگام فرود آمدن خود از جزیره ای گذشت. در آنجا ملکی بود «فطرس» نام، خداوند عالم روزی او را به امری مأمور نمود و در اتیانش تأخیری از او سرزد، از این جهت بال های او فرو ریخت و به همان جزیره افتاده بود و هفتصد سال بود که در آنجا به خدا عبادت می کرد، چون جبرئیل امین را با آن شوکت و جلال دید که به زمین نازل گشته است پرسید: کجا می خواهی بروی؟

گفت: به سوی محمد صلی الله علیه و آله.



فطرس گفت: مرا با خود به خدمت آن حضرت ببر، شاید دعایی در حقّ من بکند.

پس جبرئیل فطرس را به همراه خود آورد و حال او را به عرض حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسانید، حضرت فرمود: به فطرس بگو که خود را به این مولود بمالد.

پس فطرس خود را به گهواره و قنطاق اطهر جناب امام حسین علیه السلام مالید، همان ساعت از برکت آن بزرگوار خداوند عالم بالهای او را به او عطا فرمود، با جبرئیل امین به سوی آسمان بالا رفت.^۱

در مناقب از زرارة بن اعین روایت کرده است که گفت: روزی از جناب امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که از پدران خود نقل می کرد، که روزی جناب امام حسین علیه السلام به عیادت مریضی که به تب شدید مبتلا بود تشریف برد. همین که آن حضرت از در خانه او داخل شد تب از آن مریض مانند مرغ پرواز نمود، اثری از آن نماند. آن شخص عرض کرد: راضی شدم به آنچه خدا به شما عطا کرده است، به راستی تب از شما می گریزد!

حضرت فرمود: خداوند عالمیان هیچ چیزی خلق نکرده است مگر اینکه آن را امر کرده است که برای ما اطاعت نماید.

کسانی که در آن مجلس حاضر بودند روایت کرده اند در آن وقت در حالی که کسی را نمی دیدیم صدایی شنیدیم، که می گفت لَیْکَ.

حضرت فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام تو را امر کرده است بر اینکه نزدیک نشوی، مگر به دشمن او و یا به کسی که گناهکار بوده باشد تا اینکه کفّاره گناهش بشوی و این شخص گناهکار نیست. همان



شخص عبدالله بن شداد بن هادی بود.^۱

اعجاز امام حسین (ع)
در مکه

شیخ طوسی در تهذیب به سند خود از جناب امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که زنی در مسجد الحرام مشغول طواف خانه کعبه بود و در پشت سرش مردی بود، همین که آن زن دست خود را در هنگام طواف بیرون آورد، آن مرد دست خود را به بالای دست آن زن گذاشت، در همان ساعت دست مرد به دست زن چسبیده گردید، هر چه زور داد که دست خود را ردّ نماید نتوانست، مردم چون این را دیدند طواف را قطع کردند و از هر طرف به سر ایشان گرد آمدند، والی را خبر دادند؛ امر به احضار فقها نمود، بعضی از ایشان فتوی داد بر اینکه باید دست مرد را قطع کرد، زیرا که او خیانت کرده است، زن را گناهی نیست.

والی گفت: کسی از فرزندان حضرت محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله

در اینجا هست؟

مردم گفتند: بلی! امشب حسین بن علی علیه السلام داخل مکه شده است.

پس والی حضرت را طلبید، چون آن جناب حاضر شد والی

عرض کرد: بین اینها به چگونه بلایی مبتلا گردیده اند!

آن بزرگوار روی مبارک خود را به سوی خانه کعبه برگردانید و

دست های معجزنمای خود را به درگاه خداوند عالمیان برداشت،

زمان طولی دعا نمود، پس به سوی ایشان برگشت دست مرد را از

بازوی زن جدا فرمود!

پس امیر مکه عرض کرد: آیا آن مرد را عقاب نمایم یا نه؟

حضرت فرمود: نه.^۲

۱. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب (ع) ۴: ۵۱؛ محمد بن عمر کشی، رجال الکشی: ۸۷.

۲. شیخ طوسی، التهذیب ۵: ۴۷۰.

مترجم می‌گوید: شاید سبب طول دادن آن حضرت به دعا، آن باشد که همه حاضران را معلوم گردد که جدا شدن دست ایشان از برکت دعای آن فرزند رسول عالمیان گردید، نه به قضای اتفاقیه انتهى.

در مناقب از عبدالعزیز روایت کرده است که روزی جماعتی به خدمت جناب امام حسین علیه السلام آمدند، عرض کردند: برای ما فضایل و مناقب خود را ذکر نما.

آن حضرت فرمود: شما را طاقت شنیدن فضایل ما نیست، پس از من دور شوید تا بعضی از آنها را به یکی از شما اشاره نمایم، پس اگر طاقت شنیدن آن نمود شما را نیز ذکر می‌کنم.

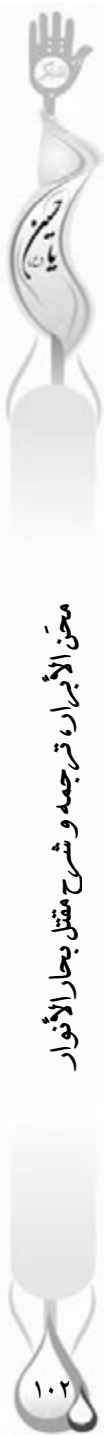
پس ایشان دور شدند، آن حضرت مشغول به ذکر فضایل و مناقب خود برای یکی از ایشان گردید تا اینکه آن شخص افتاد مدهوش گردید و واله و حیران شد و جواب به کسی نمی‌داد و با دیگری سخن نمی‌گفت، چون دیگران حالت آن شخص را مشاهده نمودند از خدمت آن حضرت برگشتند و بجای خود رفتند.^۱

به سند معتبر صفوان بن مهران از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است دو مرد در زمان جناب امام حسین علیه السلام با یکدیگر در خصوص زنی و فرزندان او منازعه و مخاصمه می‌نمودند، و هر یکی از ایشان ادعا می‌کرد که این زن و فرزندش از من است.

در آن حالت جناب امام حسین علیه السلام به نزد ایشان رسید، از سبب مخاصمه ایشان پرسید، چون مطلب خود را به خدمت آن بزرگوار عرض کردند، بر مدعی اول فرمود: بنشین!

آن مرد نشست و کودک کی که در باب او منازعه می‌کردند

۱. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب (ع) ۴: ۵۱.

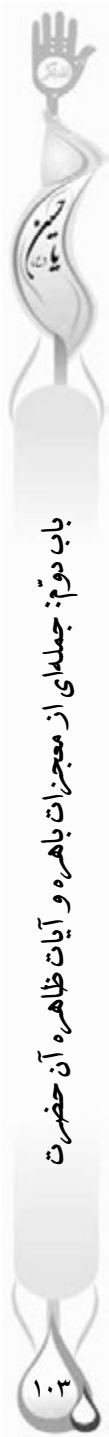


شیرخواره بود، آن حضرت به زن مذکور فرمود: ای زن! صدق این قضیه را برای من نقل کن، پیش از آنکه خداوند عالمیان هتک سر کند و آبروی تو را بر دارد و پرده تو را بدرد و رسوا نماید. آن زن عرض کرد: این مرد که نشسته است من زن او هستم و این فرزند از اوست و آن دیگری را نمی شناسم.

سخن گفتن شیرخواره به فرمان امام حسین (ع) فرمود که این زن چه می گوید؟ تو به قدرت خدا سخن بگو! آن پسر همان ساعت به قدرت خدا به سخن آمد!! عرض کرد: پدر من این مرد نیست که نشسته است! بلکه پدر من فلان شبان از فلان قبیله است. آن حضرت حکم فرمود که زن را سنگسار نمودند، دیگر آن پسر با کسی سخن نگفت.^۱

از اصبع بن نباته مرویست که روزی به خدمت جناب امام حسین علیه السلام عرض کردم: ای سید و مولای من! از تو از چیزی سؤال می کنم که آن را یقین دارم و می دانم که از اسرار و رازهای نهان خداوند عالمیان است، و تو صاحب آن سر هستی. فرمود: ای اصبع! آیا می خواهی ببینی که چگونه رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد قبا صاحب ناکسی و دناست و پستی را مخاطبه نمود، که عبارت از اوّلی بوده باشد؟

اصبع عرض کرد: این است مراد و مقصود من! حضرت فرمود: برخیز! اصبع می گوید: در آن وقت من و آن حضرت در کوفه بودیم،



اعجاز امام حسین (ع)
از انبیای گذشته بالاتر
است

ناگاه خود را پیش از یک چشم زدن در مسجد قبا دیدم، پس آن حضرت به سوی من نگاه کرد، تبسم نمود و فرمود: ای اصبع! خداوند عالمیان باد را به حضرت سلیمان مسخر نمود که در چاشت یک ماه راه می پیمود و در پسین یک ماه؛ به ما زیاده از آن عطا فرموده است - یعنی به یک چشم زدن زیاده از او راه رفتیم - به طرفه العین از کوفه به مسجد قبا که در مدینه است رسیدیم، بی اعانت باد!

اصبع می گوید: عرض کردم راست فرمودی ای فرزند رسول خدا! حضرت فرمود: ماییم کسانی که علم کتاب پیش ماست و بیان آنچه در کتاب است و نزد کسی از خلق خدا نیست، زیرا که ماییم محلّ رازهای پنهان خدا، پس تبسم نمود، فرمود: ماییم آل الله و ماییم وارثان رسول خدا صلی الله علیه و آله

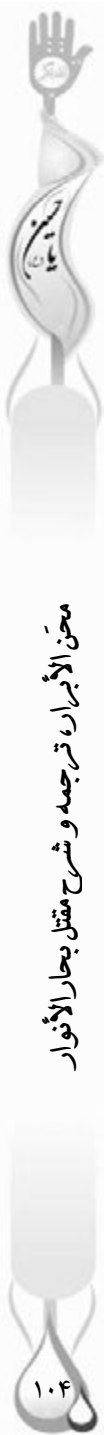
اصبع می گوید: عرض کردم خدا را در مقابل این نعمت ها حمد می کنم.

پرده برداشتن از عناد
اولی و دومی

حضرت فرمود: داخل شو! چون داخل مسجد قبا شدم ناگاه نظر من به رسول خدا صلی الله علیه و آله افتاد که عبا دور خود پیچیده است و دیدم امیر مؤمنان علیه السلام از گریبان اعسر گرفته است، دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله انگشت مبارک خود را به دندان مبارک خود گرفته، به اولی خطاب فرمود: تو و اصحاب تو اهل بیت مرا بعد از من بسیار بد حفظ و مراعات کردید!، بر شما باد لعنت خدا و لعنت من.^۱

مترجم می گوید: مراد از «اعسر» کسی است که در عداوت و دشمنی خود شدید و سخت گیر باشد، یا کسی است که شوم و بد کردار بوده باشد و در اینجا از جهت تقیه از اولی تعبیر می کردند، و تبسم کردن آن

۱. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب (ع) ۴: ۵۳.



حضرت به روی اصیغ شاید وجهش آن باشد که چون اصیغ به یک چشم زدن خود را با آن حضرت در مسجد قبا دید، احتمال داشت که اضطراب جزئی در دلش پیدا شده باشد، حضرت تبسمی فرمود و آن سخنان را ذکر نمود، تا دل اصیغ فی الجمله آرام بگیرد انتهى.

مترجم باز می گوید: ظاهر سؤال از قضیه معروفی بود که در میان امیرالمؤمنین علیه السلام و اولی واقع شد که شیخ بزرگوار شیخ صفار و دیگران به سندهای بسیار از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند که آن حضرت فرمود: چون اولی غصب خلافت امیرمؤمنان حضرت امیر علیه السلام نمود، روزی به غاصب مذکور فرمود: آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله

تو را امر نکرد که پیوسته در اطاعت من بوده باشی؟
آن ملعون عرض کرد: رسول خدا مرا چنین امری نکرد!! و اگر چنین بود من اطاعت تو را می کردم!

حضرت فرمود: اگر الحال رسول خدا صلی الله علیه و آله را بینی و تو را به اطاعت من امر نماید قبول می کنی و اطاعت مرا می نمایی؟
عرض کرد: بلی!

حضرت امیر علیه السلام فرمود: با من بیا به سوی مسجد قبا، چون به مسجد قبا رسیدند اولی دید که حضرت رسول صلی الله علیه و آله ایستاده است نماز می گذارد، چون آن حضرت از نماز فارغ شد جناب امیرمؤمنان علیه السلام عرض کرد: یا رسول الله! اولی انکار می کند که تو او را به اطاعت من امر فرموده ای!

حضرت رسول صلی الله علیه و آله به اولی فرمود: من مکرر تو را به اطاعت او امر کرده ام، برو و او را اطاعت کن!

اولی از مشاهده این حالت بسیار ترسید و برگشت، در اثنای راه به دومی ملاقات نمود، دومی از حالت پریشانی او پرسید، اولی قصّه را نقل نمود و گفت: رسول خدا مرا چنین فرمود، دومی گفت: هلاک شوند امّتی که چون تو احمقی را والی خود کردند، مگر نمی دانی اینها از سحر بنی هاشم است،^۱ چون این قضیه در نظر اصبح غریب و عجیب بود خواست از جهت اطمینان خاطر خود از جناب امام حسین علیه السلام پرسد، آن حضرت به اعجاز خود همان ساعت نظیر آن قضیه را به او نشان داد.

مراد از «آل الله» گروهی است که ایشان را خداوند عالمیان به اعانت دین خود مخصوص کرده است و ایشان را به رازهای پنهان خود مختصّ فرموده است و محلّ اسرار خود کرده است؛ چنانچه خویشان شخصی، معین و یاور و محلّ اسرار می باشند. چون امّّه ما علیه السلام در اعانت دین مبین و اطلاع به رازهای پنهان خداوند کریم به نهایت رسیده اند، لهذا ایشان را به آل الله تعبیر می کنند، چنانکه در روایت مذکور گذشت انتهی.

مصنّف قدس سره در باب احادیث متفرقه از این کتاب مستطاب روایت کرده است که در هنگام بیرون رفتن جناب امام حسین علیه السلام از مکه معظمه به سوی زمین عراق، عبدالله بن زبیر ملعون بسیار در صورت ظاهر اصرار داشت که آن حضرت ترک سفر عراق نماید.^۲

ابوسعید گفته است که شنیدم جناب امام علیه السلام روی خود را به

۱. دیلمی، *ارشاد القلوب* ۲: ۲۶۴؛ شیخ مفید، *الاختصاص*: ۲۷۲ با سه سند؛ محمد صفار، *بصائر الدرجات*: صص ۲۷۴ - ۲۷۶ - ۲۷۷ - ۲۷۸ با پنج سند؛ قطب الدین راوندی، *الخروانج و الجوانح* ۲: ۸۰۶ با سه سند؛ ابن شهر آشوب، *مناقب آل اُبی طالب* (ع) ۲: ۲۵۹.

۲. ابن شهر آشوب، *مناقب آل اُبی طالب* (ع) ۴: ۵۲.

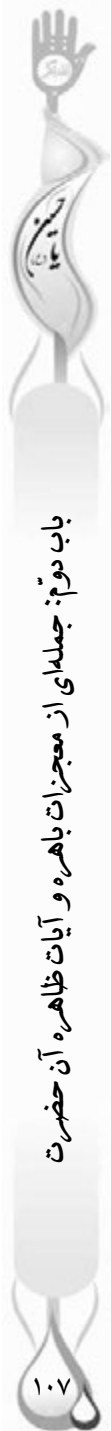
سوی پسر زبیر گردانید و فرمود: این مرد می گوید به مانند کبوتری از کبوتوران حرم باش! من اگر کشته شوم در حالتی که میان من و حرم مقدار وسعت میان دو دست - در وقت گشودن آنها - بوده باشد، بهتر است از آنکه مقدار یک و جب باشد و اگر در کنار نهر فرات کشته شوم بهتر است از اینکه در حرم کشته شوم.

به روایت دیگر فرموده: اگر در تلّ ریگ سرخ کشته شوم بهتر است از کشته شدن در مکه و به روایت دیگر فرمود: یا بن زبیر! اگر در کنار نهر فرات مدفون باشم بهتر است از دفن شدن در آستانه کعبه.^۱ مترجم گوید: مقصود آن حضرت خبر دادن از کشته شدن خود در زمین کربلا و از کشته شدن عبدالله بن زبیر در مکه معظمه بود، آن حضرت به اعجاز خود آن بدکردار را خبر داد که تو را در مکه می کشند، اما آن بی ادراک نفهمید، یا خود را به تجاّهل زد. گفته آن حضرت به ظهور در پیوست که پسر زبیر را در مکه کشتند انتهی.

دست امام حسین (ع) در دست جبرئیل
در کتاب تخریج به سند خود از هبیره بن مریم مرویست که شنیدم از عبدالله بن عباس می گفت که دیدم جناب امام حسین علیه السلام را پیش از آنکه به سوی عراق متوجّه شود، در در کعبه ایستاده است که دست مبارکش در دست جبرئیل بود و جبرئیل مردم را ندا می نمود: بیایید به سوی بیعت خدا! یعنی بیعت آن جناب که در حقیقت بیعت خدا بود.^۲

مترجم گوید: شناختن پسر عباس جبرئیل را، شاید به اشاره آن جناب بوده باشد یا به قراین خارجیّه دیگر انتهی.

۱. ابن قولویه قمی، کامل الزیارات: ۷۲.
۲. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب (ع): ۴: ۵۲.



عذر ابن عباس و
محمّد بن حنفیه در یاری
نکردن امام حسین (ع)

مرویسست که عبدالله بن عباس را مردم مذمت و سرزنش می کردند که ترک یاری جناب امام حسین علیه السلام نمودی! جواب داد و عذر آورد که اصحاب جناب امام حسین علیه السلام که در پیش روی او شهید شدند، نه یک مردی به ایشان زیاد می شد و نه کسی از ایشان کم می گردید، ایشان را پیش از آنکه در خدمت آن حضرت شهید شوند به نام ایشان و نام پدر ایشان می شناختیم.^۱

و نیز جناب محمد بن حنفیه فرمود: اصحاب جناب امام حسین علیه السلام را به نام خود و نام پدران خود نوشته بودند.^۲

مترجم می گوید: این عذر از ابن عباس و جناب محمد حنفیه، عذری است که زبان طعن مردم نادان را می بندد، لکن در نزد خدا مشکل است قبول شود و الا باید تقدیر تکلیف را ساقط نماید و مذهب جبریه ثابت شود انتهی.

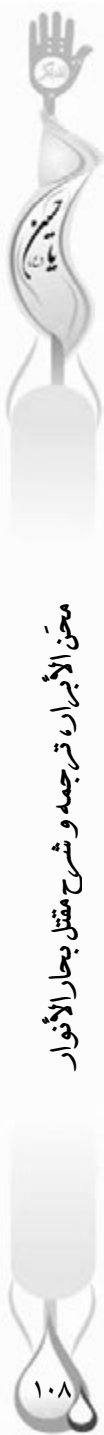
پیاده رفتن امام
حسین (ع) به خانه خدا

در کتاب نجوم از کتاب دلائل حمیری مرویسست که جناب امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: سالی جناب امام حسین علیه السلام پیاده عازم مکه معظمه گردید، در راه پاهای مبارک آن حضرت ورم نمود، یکی از موالیان آن حضرت عرض کرد که کاش سوار شوی که آماس قدم های مبارکت ساکن گردد.

حضرت فرمود: هرگز سوار نمی شوم، لکن چون نزدیکی این منزل می رسم، مرد سیاه رنگی پیش روی تو می آید و روغنی با او خواهد بود، آن روغن را از او بخر و در قیمت مضایقه مکن، یعنی به هر قیمت بفروشد بگیر.

۱. همان.

۲. همان.



آن مرد عرض کرد: پدر و مادرم فدای تو باد، در پیش روی ما منزلی نیست که کسی در آن بوده باشد و آن روغن را بفروشد. حضرت فرمود: بلی هست! آن مرد پیش از رسیدن به آن منزل پیدا خواهد شد.

چون یک میل راه رفتند آن مرد سیه چهره پیدا شد، آن حضرت به غلام خود فرمود: این است همان مرد که در نزد توست، روغن را از او بخر و قیمتش را بده.

چون آن مرد به نزد غلام سیاه آمد که روغن را بخرد، آن غلام گفت: این را از برای که می خری؟

گفت: برای جناب امام حسین علیه السلام

آن غلام روغن را داد و خودش نیز متوجه خدمت آن حضرت عنایت امام حسین (ع) به دوستان خود

گرددید، چون به خدمت آن جناب رسید عرض کرد: یا بن رسول الله! من از دوستان تو هستم، این روغن را از شما قیمت نمی گیرم و لکن استدعا می کنم که دعا نمایی خداوند عالمیان مرا پسری بی عیب کرامت فرماید که دوستدار شما اهل بیت علیهم السلام رسالت شود. به درستی من زن خود را در حالتی گذاشتم که درد زائیدن او را گرفته بود.

حضرت فرمود: به منزل خود برگرد که خداوند عالمیان پسری بی عیب و نقصان برای تو کرامت فرمود.

پس غلام به خانه خود برگشت، چون دید زنش پسری زائیده است که همه اعضای او درست و بی عیب است، باز به خدمت آن جناب آمد و به جهت ولادت فرزند خود دعای خیری به آن حضرت نمود، پس حضرت روغن را به قدم های مبارک خود مالید، در

ساعت ورمش زایل شد!^۱

مصنّف قدس سره فرموده است این حکایت در باب معجزات جناب امام حسن علیه السلام نیز گذشت.^۲ و کافی از معجزات جناب امام حسن علیه السلام نقل کرده است.^۳ مصنّف فرموده است صدور این قضیه بی زیادتی و نقصان برای هر دو بزرگوار بسیار بعید است، ظاهراً از معجزات جناب امام حسین علیه السلام بوده باشد و اختلاف و تصحیف از نسّاخ باشد.

باز در کتاب دلائل الامامه طبری به سند خود از حذیفه روایت کرده است که روزی در حال حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله از جناب امام حسین علیه السلام که هنوز کودک بود شنیدم که می فرمود: هر آینه به خدا سوگند، طاغیان بنی امیه به کشتن من جمع خواهند شد و سر کرده لشگرشان عمر بن سعد خواهد شد، حذیفه می گوید: عرض کردم این را رسول خدا صلی الله علیه و آله به تو خبر داده است؟

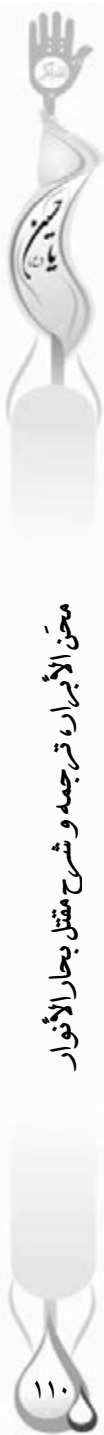
فرمود: نه! یعنی خودم می دانم، حذیفه می گوید: سخن آن بزرگوار را به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کردم، فرمود: علم من علم اوست و علم او علم من است، ما می دانیم چیزی را که هنوز به وجود نیامده است و آنچه شدنی هست، پیش از واقع شدنش می دانیم.^۴

۱. کتاب الدلائل به نقل از احمد بن موسی بن طاووس، *فرج المهموم*: ۲۲۶؛ ثقة الاسلام کلینی، *الکافی* ۱: ۴۶۳، در کتاب کافی این روایت وارد شده است لکن کلینی رحمه الله علیه بجای حسین بن علی، حسن بن علی، ثبت نموده است و طبق قواعدی که در اصول درایه الحدیث مضبوط است زیادی کلمه یا حروف اولی است.

۲. علامه مجلسی، *بحار الانوار* ۴۳: ۳۲۴ باب پانزده، به نقل قطب الدین راوندی ر. ک: قطب الدین راوندی، *الخروج و الجوائح* ۱: ۲۳۹.

۳. ثقة الاسلام کلینی، *الکافی* ۱: ۴۶۳.

۴. محمد بن جریر طبری، *دلائل الامامة*: ۷۵.



بارش باران یا دعای
امام حسین (ع)

در عیون معجزات سید مرتضی (ره)، به سند خود از امام جناب
جعفر صادق علیه السلام، روایت کرده است که روزی اهل کوفه از
بی بارانی به خدمت جناب امیر مؤمنان علیه السلام شکایت کردند و عرض
نمودند که از برای ایشان از خدا طلب باران نماید.

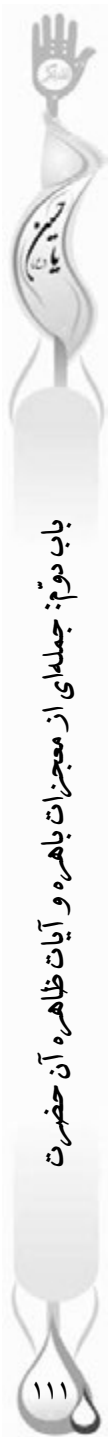
جناب امیر مؤمنان علیه السلام به نور دیده خود جناب امام حسین علیه السلام
فرمود: برخیز! از برای ایشان از خدا طلب باران نما.

پس به امر امیر مؤمنان علیه السلام آن حضرت برخاست، حمد و ثنای الهی
را بجا آورد و صلوات بر جد بزرگوار خود رسول خدا فرستاد عرض
کرد: اللَّهُمَّ مُعْطِيَ الْخَيْرَاتِ وَ مُنْزِلَ الْبَرَكَاتِ أَرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْنَا مِدْرَارًا
وَ اسْقِنَا غَيْثًا مَعْرَارًا وَ اسْعَا غَدَقًا مُجَلَّلًا سَحَابًا سَفُوحًا فِجَاجًا تُنْفَسُ بِهِ
الضَّعْفَ مِنْ عِبَادِكَ وَ تُخَيِّي بِهِ الْمَيِّتَ مِنْ بِلَادِكَ آمِينَ رَبَّ الْعَالَمِينَ.

یعنی ای خداوندی که عطا کننده خیرات و نازل کننده برکاتی،
به سوی ما ابری بسیار ریزنده بفرست و ما را به باران بسیار بشمار
جاری شونده بر روی زمین سیراب نما که همه اطراف را گیرنده
باشد، تا اینکه به سبب وی ضعف و احتیاج بندگان خود را دفع
نمایی و با وی زمین مرده را از بلاد خود زنده سازی.

همین که آن حضرت از این دعای فصیح و بلیغ فارغ گردید،
ناگاه خداوند عالمیان بی مهلت باران بسیار شدیدی کرامت فرمود و
مردی از اعراب از نواحی کوفه وارد کوفه گردید و گفت: گذشتم
از رودخانه‌ها و تل‌ها، که بعضی از آنها به بعضی دیگر موج می‌زد.^۱
مترجم گوید: گویا مراد آن باشد که باران رحمت آنقدر بارید که
موج رودخانه‌ها و دره‌ها به تل‌های بلند می‌رسید، یا اینکه مراد این است

۱. شیخ حسین عبدالوهاب، عیون المعجزات: ۵۶؛ شبیه همین روایت در شیخ صدوق، من
لا یحضره الفقیه ۱: ۵۳۵.



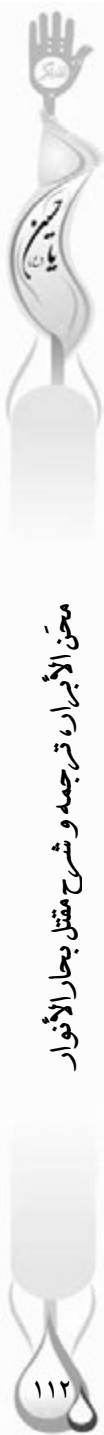
که از همه بیابان‌ها آب‌ها جاری می‌شدند و رودخانه‌ها موج می‌زدند انتهی.
در همان کتاب، از عطا ابن سایب از برادر خود روایت کرده
است که گفت: من در روز جنگ جناب امام حسین علیه‌السلام حاضر
بودم - یعنی روز عاشورا ناگاه مردی از قبیله بنی تمیم از لشکر پسر
سعد ملعون بیرون آمد که نام آن ملعون عیدالله بن جویره بود، فریاد
نمود: یا حسین علیه‌السلام!

حضرت فرمود: چه می‌گویی؟

آن شقیّ عرض کرد: بشارت باد تو را به آتش دوزخ!
حضرت فرمود: چنین نیست که می‌گویی، بلکه من به سوی
خداوند بخشنده الطاف کننده و نزد پیغمبر شفاعت کننده مطاع
می‌روم و از حالت نیکویی به حالت بهتر و نیکوتر منتقل می‌شوم؛
حضرت فرمود: تو کیستی؟
آن حرام زاده عرض کرد: منم پسر جویره.

پس حضرت دست مبارک خود را به سوی آسمان بلند نمود، به
مرتبه‌ای که سفیدی زیر بغل آن حضرت دیده شد و گفت:
پروردگارا! این مرد را به سوی آتش جهنّم بکش.

آن ملعون چون سخن حضرت را شنید خشمناک گردید؛ به آن
بزرگوار حمله نمود، همان ساعت اسبش مضطرب شد و لغزید، آن
حرام زاده از پشت وی غلطید پایش در رکاب مانده و سر نحسش به
زمین رسید، اسبش از مشاهده این حالت رم نموده و به هر طرف
دویدن گرفت، سر آن ملعون را به هر سنگ و کلوخ می‌زد، ساق و
ران نحس نجس آن حرام‌زاده از بدنش جدا شد و طرف دیگرش در
رکاب ماند، پس روح پلیدش در آتش دوزخ به پیشوایان کافران



خویش ملحق شد.^۱

نور گلو و پیشانی امام حسین(ع)
از بعض کتب معتبره منقولست که چون جناب امام حسین علیه السلام
در جای تاریک و ظلمانی می نشست، مردم آن حضرت را در آن
تاریکی می شناختند! به جهت نور پیشانی و گلوی مبارکش که مانند
ماه تابان روشنی می درخشید، از بس که رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن دو
جا بسیار می بوسید.^۲

پرستاری جبرئیل از امام حسین(ع)
و نیز مرویست که روزی جبرئیل امین به سوی زمین فرود آمد، دید
که فاطمه زهرا علیها السلام خوابیده و جناب امام حسین علیه السلام در گهواره خود
گریه می کند، پس جبرئیل به تسلی دادن و مشغول کردن آن بزرگوار به
سخنان شیرین و خنده آمیز مشغول شد، که هر مادر مهربان در وقت
ساکن نمودن طفل خود از گریه، سخنان خنده آمیز می گوید.
چون جناب فاطمه زهرا علیها السلام از خواب خود بیدار گردید، صدای
کسی را شنید که با جناب امام حسین علیه السلام سخن می گوید، به هر
طرف نگاهی نمود کسی را ندید و این حکایت را به خدمت
رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد.

فرمود که آن شخص جبرئیل است.
مصنّف(ره) فرموده است که جمله ای از معجزات آن حضرت در
باب های گذشته مذکور شد و بسیاری از آنها در باب شهادت آن
بزرگوار خواهد آمد ان شاء الله، خصوصا در باب وقایع متاخره از
شهادت آن فرزند عزیز پسندیده خداوند عالمیان.

۱. شیخ حسین عبدالوهاب، عبود المعجزات: ۵۷.

۲. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب(ع) ۷۵:۴.

باب سوّم: مكارم اخلاقه، تاريخ ولادت و شهادت سالار شهيدان



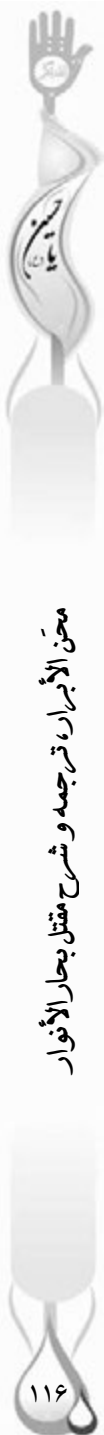
از غایت تواضع و نیکویی خصال، و بزرگواری آن جناب، تواضع امام حسین(ع) آنست که روزی از نزد جماعتی از مساکین می گذشت که ریزه های نان را به روی عبای خود ریخته بودند و می خوردند، آن حضرت به ایشان سلام داد و ایشان آن بزرگوار را به طعام خود تکلیف نمودند، اجابت دعوت ایشان نموده در نزد ایشان نشست و فرمود: اگر طعام شما از صدقات نمی شد هر آینه از وی تناول می کردم، و فرمود: من اجابت دعوت شما را نمودم، شما نیز اجابت دعوت مرا نمایید - یعنی به خانه من برای مهمانی بیایید - و ایشان برخاستند با آن جناب به منزل او رفتند.

به کنیز خود فرمود: هر چه که ذخیره نموده ای برای مهمان های بزرگان بیرون آور، پس ایشان از طعام آن حضرت تناول نمودند و جامه های نیکو به ایشان کرامت نمود و امر فرمود درهم های بیشمار به ایشان بدهند.

به روایت عیّاشی آن حضرت از طعام ایشان تناول نمود و فرمود که خداوند عالمیان متکبران را دوست نمی دارد.^۱

در مناقب از عمرو بن دینار منقول است که روزی جناب امام حسین علیه السلام به خانه اسامه بن زید تشریف برد، در حالتی که اسامه

۱. محمد بن مسعود عیّاشی، تفسیر العیّاشی ۲: ۲۵۷: ۱۵.



بسیار ناخوش بود، حضرت او را اندوهناک دید که می گفت: و
اغماه!، پرسید: ای برادر! سبب اندوه تو چیست؟
عرض کرد: قرض من است که شصت هزار درهم بوده باشد.

ادای قرض بدهکار

حضرت فرمود: قرض تو بر من است - یعنی من آن را ادا می نمایم -
عرض کرد: می ترسم بمیرم.

حضرت فرمود: نمی میری تا آن را ادا می کنم!، پس قرض اسامه
را که شصت هزار درهم بود پیش از وفات او ادا نمود.

آن بزرگوار می فرمود: بدترین خصلت های پادشاهان ترس و
واهمه از دشمنان، و سختی و قساوت قلب بر ضعیفان و بخل در
هنگام عطا بر محتاجان است.^۱

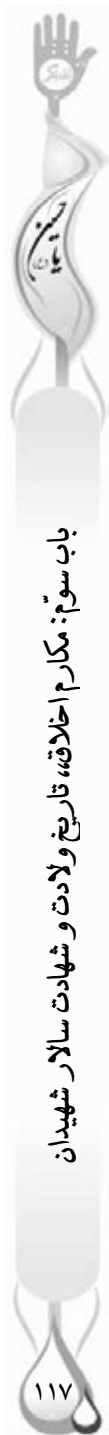
بستن زبان طعن بوسیله
احسان

در کتاب انس المجالس مرویست که روزی فرزددق شاعر به
خدمت جناب امام حسین علیه السلام آمد، در آن ایامی که مروان ملعون او
را از مدینه طَیِّبه بیرون کرده بود. آن حضرت چهارصد دینار به فرزددق
شاعر کرامت نمود، بعضی در این باب اعتراض به آن حضرت کردند
که فرزددق شاعری فاسق است، سزاوار زجر و اذیت و ناامیدی بود،
نه لایق احسان و کرامت!

آن حضرت فرمود: بهترین مال تو آن است که حفظ آبروی
خود را به وی نمایی و عرض خود را به آن نگاهداری، حضرت
فرمود: جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله جزای نیکو به کعب بن زهیر
کرامت نمود و در خصوص عباس بن مرداس فرمود: زبان طعن او را
از من ببرید - یعنی به صله و احسان -^۲

۱. ابن شهر آشوب، مناقب آل أبي طالب (ع) ۴: ۶۵.

۲. همان.



در مناقب مروی است که روزی یکی از اعراب به مدینه وارد شد، از مردم سؤال نمود که کریم‌ترین و سخی‌ترین مردم کیست؟ حسین(ع) گفتند: حسین بن علی علیه‌السلام.

پس داخل مسجد شد، دید آن حضرت مشغول نماز است، در برابر آن حضرت ایستاد این اشعار را در مدح آن بزرگوار انشاء نمود:

لَمْ يَحِبِّ الْآنَ مَنْ رَحَاكَ وَمَنْ حَرَّكَ مِنْ دُونِ بَابِكَ الْحَلَقَهُ
أَنْتَ جَوَادٌ وَأَنْتَ مُعْتَمِدٌ أَبُوكَ قَدْ كَانَ قَاتِلَ الْفَسَقَةِ
لَوْ لَا الَّذِي كَانَ مِنْ أَوَائِلِكُمْ كَانَتْ عَلَيْنَا الْحَجِيمُ مُنْطَبِقَهُ

یعنی هرگز ناامید نمی‌شود کسی که امید به جود و کرم تو در این ساعت گرفته باشد و کسی که حلقه در تو را زده و حرکت داده باشد؛ تو کریم و صاحب جود و سخا هستی و دادرس و محل اعتماد بیچارگانی؛ به تحقیق پدرت کشنده فاسقان بود. اگر نبود کسی که از اوائل و پیشینیان شماست - که عبارت از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله یا امیر مؤمنان علیه‌السلام بوده باشد - هر آینه دوزخ احاطه کننده ما و محل و مقر ما می‌گردید، به سبب هدایت او از آتش جهنم نجات یافتیم.

چون آن حضرت سلام نماز را گفت و فارغ گردید، به قبر فرمود: آیا از مال حجاز چیزی مانده است؟

قبر عرض کرد: بلی! چهار هزار دینار مانده است.

حضرت فرمود: آنها را حاضر نما! به تحقیق به نزد ما کسی آمده است که سزاوارتر است به آن از ما؛ پس آن حضرت برخاست به خانه خود تشریف آورد و ردای مبارک خود را از دوش شریفش برداشت، آن چهار هزار دینار را بر آن پیچید، دست معجزنمای خود



را از شکاف در بیرون آورد از جهت اینکه آن را اندک می‌شمرد و
از آن مرد حیا می‌کرد!!، آن مال را با ردای مبارک خود به اعرابی
داد و این ابیات را در مقام عذرخواهی انشاء نمود:

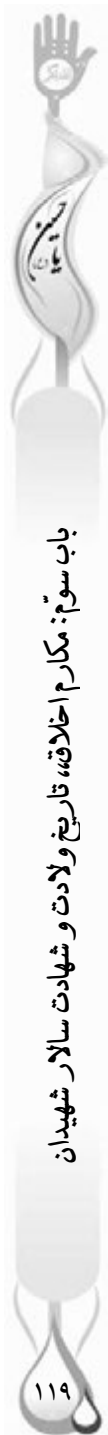
خُذْهَا فَإِنِّي إِلَيْكَ مُعْتَذِرٌ وَ اعْلَمْ بِأَنِّي عَلَيْكَ ذُو شَفَقَةٍ
لَوْ كَانَ فِي سَيْرِنَا الْعِدَاةَ عَصَا أَمْسَتْ سَمَانًا عَلَيْكَ مُنْذِفَقَةً
لَكِنَّ رَبِّبَ الزَّمَانِ ذُو غَيْرٍ وَ الْكَفُّ مِنِّي قَلِيلَةُ النَّفَقَةِ

یعنی آنها را بگیر، به درستی من برای تو عذر آور هستم، و
عذرخواهی از تو می‌نمایم و بدان که من برای تو صاحب شفقت و
مهربانی هستم؛ اگر در زندگانی و رفتار ما در این روز، قوت و
ریاست ظاهری و عادی می‌بود، - چنانکه در واقع هست - آسمان
عطا و بخشش ما برای تو ریزنده می‌شد، لکن حوادث روزگار
صاحب تغییر و تبدیل است و دست من به عادت زمان قلیل النفقه است.
یعنی گردش این روزگار دون و عادت چرخ بوقلمون، به این
وجه جاری و واقع است، که عزت‌ها در آن متغیر و متبدل است و در
حقیقت این سخنان از آن حضرت شکایت است، که شجره ملعونه
بنی‌امیه اشقیا را - که عبارت از معاویه حرام زاده بوده باشد - به
شجره طاهر نبویه ترجیح دادند.

پس آن اعرابی آن زرها را با ردای مبارک آن حضرت گرفت و
مشغول گریه و زاری گردید، حضرت فرمود: شاید تو عطای ما را
کم و اندک شمردی؟

عرض کرد: نه عطای تو بزرگ است! آن را اندک نشمردم و
لکن گریه من از آن جهت است که چگونه خاک، جود و سخای تو





را خواهد خورد. یعنی گریه می‌نمایم بر اینکه تو با این جود و کرم
بمیری و تو را در میان خاک پنهان کنند.^۱

در مناقب از شعیب بن عبدالرحمن خزاعی روایت کرده است،
بعد از شهادت جناب امام حسین علیه‌السلام در معرکه کنار فرات، علامت
زخمی در پشت مبارک آن حضرت یافتند، که شباهت به زخم
شمشیر و نیزه نداشت، از جناب امام زین العابدین علیه‌السلام پرسیدند.
فرمود: این زخم از جهت آن است که شب‌ها انبان آرد و نان و
طعام و سایر اموال را بر پشت مبارک خود می‌گرفت، به خانه بیوه
زنان و یتیمان و مسکینان می‌برد.^۲

و نیز در مناقب روایت کرده است که عبدالرحمن سلمی به یکی
از فرزندان آن حضرت سوره حمد را تعلیم نمود، چون آن سوره را
در نزد پدر بزرگوار خود خواند، آن حضرت هزار دینار پول و هزار
جامه زیبا و خلعت گرانمایه در برابر آن برای عبدالرحمن کرامت
فرمود و دهن او را از درّ و جواهر پر قیمت پر کرد.

بعضی در این باب بر آن حضرت اعتراض نمودند که جزای
تعلیم یک سوره این قدر نبود! بلکه بسیار اندک بود.
حضرت فرمود: این مال در مقابل عطای آن کم است،- یعنی در
برابر تعلیم سوره حمد - و این دو بیت را انشاء فرمود:

إِذَا جَادَتِ الدُّنْيَا عَلَيْكَ فَجُدْ بِهَا عَلَى النَّاسِ طُرًّا قَبْلَ أَنْ تَنْفَلَتْ
فَلَا الْجُودُ يُغْنِيهَا إِذَا هِيَ أَقْبَلَتْ وَلَا الْبُخْلُ يُقْبِيهَا إِذَا مَا تَوَلَّتْ

یعنی زمانی که دولت و مال و منال و جاه و جلال دنیا برای تو

۱. همان.

۲. همان: ۶۶.



رخ نمود و هجوم آورد، پس تو با وی بر همه کس جود و سخاوت کن، پیش از آنکه از دست تو برود و روگردان شود، زیرا هنگامی که دنیا به سوی تو اقبال نماید و رو آورد، جود و کرم مال آن را فانی نمی کند و زمانی که از تو روگردان شود و پشت برگرداند، بخل و سختی، مال و دولت دنیا را باقی و پایدار نمی گذارد.^۱

عفو و گذشت امام حسین(ع)

صُولی در ضمن روایتی از جناب امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که روزی در میان جناب امام حسین علیه السلام و محمد بن حنفیه کلامی شکایت آمیز و کدورت خیز واقع و جاری گردید، چون از همدیگر با آن کدورت جدا شدند، جناب محمد بن حنفیه به خدمت آن جناب نوشت: اَمَّا بَعْدُ، ای برادر! پدر من و تو علی علیه السلام است و تو را از جهت پدر زیادتی و فضیلتی بر من نیست! چنانکه مرا نیز از جهت پدر بر تو زیادتی نیست! و مادر تو فاطمه زهرا علیها السلام دختر رسول خداست، اگر همه روی زمین از طلا پر شود و مادر من مالک آن طلا گردد، با وجود این به فضایل و مناقب مادرت نمی رسد و با او برابری نمی تواند بکند، پس هنگامی که نامه مرا بخوانی به سوی من تشریف آور که تو به نیکی و احسان و عفو و غفران سزاوارتری. سلام خداوند عالمیان و رحمت و برکات او بر تو باد.

چون آن معدن فتوت و کرامت نامه محمد را خواند همان ساعت برخاست به منزل او روانه شد و او را از خود راضی و خشنود فرمود، دیگر در میان ایشان کدورتی واقع نگردید.^۲

۱. همان، همچنین دیلمی، ارشاد القلوب ۱: ۱۳۸؛ علی بن ابی طالب(ع)، دیوان امام علی(ع):

۶۲.

۲. همان.



در مناقب، از بسیاری دلیری و شجاعت آن جناب روایت کرده است که روزی در میان او و حاکم مدینه ولید بن عتبه در خصوص مزرعه‌ای منازعه واقع شد. آن حضرت عمامه ولید را از سرش برداشت، بگردنش افکند و او را بر زمین زد.

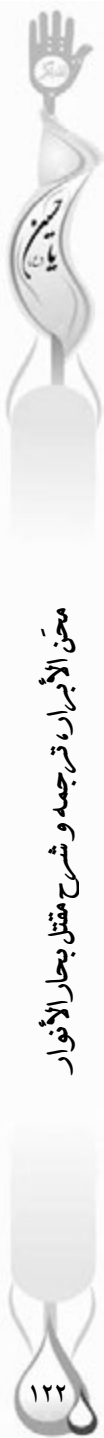
مروان بن حکم گفت: به خدا سوگند مانند امروز جرأت مردی را بر امیر خود، مثل جناب امام حسین علی‌السلام بر ولید ندیده بودم.

ولید بر مروان بر آشفت و گفت: به خدا سوگند این سخن را برای تعصّب و خیرخواهی من بر زبان خود نراندی و لکن بر حلم و بردباری من در مقابل غضب و خشم حسین علی‌السلام حسد بردی و خواستی که میان من و او فتنه بر پا نمایی، به درستی مزرعه مال حسین علی‌السلام است و حقّ به جانب اوست.

آن معدن فتوّت و سخاوت فرمود: مزرعه را به تو دادم ای ولید! و از مجلس برخاست و مزرعه را به ولید کرامت فرمود.^۱

باز از شجاعت و جوانمردی آن بزرگوار روایت کرده است که در روز جنگ عاشورا، جمعی از اشقیای لشکر عمر بن سعد حرام زاده، صدا زدند: یا حسین! به حکم فرزندان عمّ خود نازل شو، یعنی بر یزید پلید و پسر زیاد عنید بیعت نما.

حضرت فرمود: به خدا سوگند هرگز این نخواهد شد و هرگز مانند ذلیل به ذلّت و خواری دست خود را به دست شما نخواهم داد و مانند گریختن بندگان و عاجزان از پیش روی شما نخواهم گریخت، یا مانند اقرار و اعتراف بندگان، اقرار و اعتراف بر فرمان برداری شما نخواهم نمود و اطاعت گفته شما نمی کنم.



بعد از این سخن، به مردانگی و جوانمردی، لشگر اشقیا را ندا نمود که ای بندگان عاصیان خدا! به درستی من به پروردگار خود و پروردگار شما پناه می‌برم، از هر متکبر جباری که به روز جزا و حساب ایمان نیاورد^۱ و فرمود: مردن در عزت و جوانمردی بهتر و نیکوتر است از زندگانی در ذلت و خواری.
در روز کشته شدن خود می‌فرمود:

الْمَوْتُ خَيْرٌ مِنْ رُكُوبِ الْعَارِ وَالْعَارُ أَوْلَى مِنْ دُخُولِ النَّارِ
وَاللَّهُ مَا هَذَا وَهَذَا جَارِي

و در بعض نسخه‌ها «وَاللَّهُ مِنْ هَذَا وَهَذَا جَارِي»^۲ است، یعنی کشته شدن با عزت و جوانمردی بهتر از تحمل عار و شنار و صبر کردن بر ذلت و خواری است - که عبارت از بیعت یزید پلید و فرمان برداری پسر زیاد عنید است - و تحمل کردن بر ذلت عار و شنار نیکوتر است از داخل شدن به آتش دوزخ.^۳
گویا مراد آن بزرگوار از این کلام معجزنما آن است که اگر کار مردی مردد و دایر شود میان اینکه کشته شود با عزت و شجاعت قلب و مردانگی، و میان زندگی که پیوسته در ذلت اطاعت حکم دونان و فرمان برداری رذیلان بوده باشد، چنان کشته شدن که مخالف امر خدا نباشد بهتر و خوشتر است از چنین زندگی که همیشه در ذلت و خواری بوده باشد.

۱. (إِنِّي غَدْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ يَوْمَ الْحِسَابِ) مخاض: ۲۷.

۲. علی بن عیسیٰ اربلی، کشف الغمّة ۲: ۳۲.

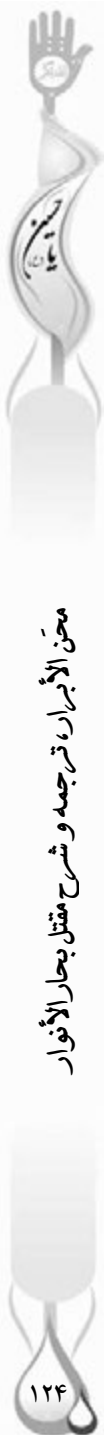
۳. ابن شهر آشوب، مناقب آل أبي طالب (ع) ۴: ۶۸؛ و همچنین درباره اشعار نگاه کنید به فضل بن حسن طبرسی، اعلام الوری: ۲۹۸ و علی بن عیسیٰ اربلی، کشف الغمّة ۲: ۳۲.

بلی! اگر کار عاقل دانا منحصر باشد به اینکه با ترک کردن مخالفت امر خداوند عالمیان متحمل سرزنش جاهلان و طعن نمودن نادانان شود، یا تحمل سرزنش ایشان نکند و آتش جهنم را به طعن زدن ایشان ترجیح دهد و خود را جهنمی کند، هرگز عاقل آتش جهنم را به سرزنش جاهلان و بی‌خردان ترجیح نمی‌دهد. نه مانند معاویه و امثال آن ملعون که در وقت مردن خود تابوت آتشین را مشاهده نمودند و یقین به دخول آتش دوزخ کردند و آن را اختیار نمودند و اقرار و اعتراف بر ولایت و حقیقت امیرمؤمنان علیه‌السلام و وصی بلافصل پیغمبر آخرالزمان نکردند، و گفتند: النَّارُ لَا الْعَارُ! اما کار جناب امام حسین علیه‌السلام دایر شده بود در اینکه در راه رضای خدا با عزت و بزرگواری کشته شود، یا بیعت به یزید پلید نماید و بر ذلت و خواری زندگی سازد، - که در حق آن جناب مخالف رضای خدا بود - کشته شدن را اختیار نمود، چنانکه کار بزرگان و پیشوایان دین مبین است.

احتمال دارد که مراد آن حضرت از مصراع سوّم آن بوده باشد که به خدا سوگند این ذلت و خواری برای زندگانی چند روز دنیای

۱. سخنی است که دومی به هنگام مرگ به زبان آورد. روزی که او به حالت احتضار بود به فرزند خود عبدالله رو کرد و گفت: برو و امیرمؤمنان را به نزد من بیاورد عبدالله گفت چگونه او را می‌طلبی و حال که در امر زعامت چند نفر را در شوری شریک او قرار دادی؟ او گفت: ای پسر من از رسول خدا (ص) شنیدم که می‌فرمود: در جهنم تابوتی از آتش است که دوازده نفر از اصحاب در آن قرار دارند، سپس رو به اوّلی کرد و فرمود: بر حذر باش که اوّلین آنها باشی و رو به معاذ بن جیل کرد و گفت: بترس که دومی آنها باشی، و رو به من فرمود و گفت: بترس که سومین آنان باشی! سپس گفت: ای عبدالله تابوت را می‌بینم که اوّلی و معاذ در آن قرار دارند و یقین دارم سومین آنها من می‌باشم. عبدالله علی (ع) را آورد. دومی گفت: علی! آیا از جانب خود و فاطمه مرا حلال می‌کنی؟ امیر مؤمنان (ع) فرمود: در نزد مهاجرین و انصار را قرار به حقیقت من و فاطمه نما و حق را به اهلش باز گردان تا تو را عفو نمایم.

دومی روی خود را به دیوار کرد و گفت: (التار یا امیرالمؤمنین لا العار). سیدهاشم بحرانی، مدنیة المعاجر ۲: ۹۵.



فانی بر من جاری نخواهد شد، بلکه کشته شدن با جوانمردی و عزّت جاری خواهد شد؛ یا مراد این است: به خدا سوگند نه ذلّت و خواری بر من جاری می‌شود، نه دخول آتش، بلکه این هر دو بر فاسقان جاری می‌گردد.

بنابر نسخه «من هذا» محتملست مراد آن حضرت این بوده باشد که خداوند عالمیان از کشیدن عار و تحمل ذلّت و شنار و داخل شدن به آتش دوزخ، مرا پشت و پناه است. خدا توفیق داده است که کشته شدن در راه رضای او را بر ذلّت و خواری اختیار نمایم و در آخرت در بهشت جاودانی لذّت برم.

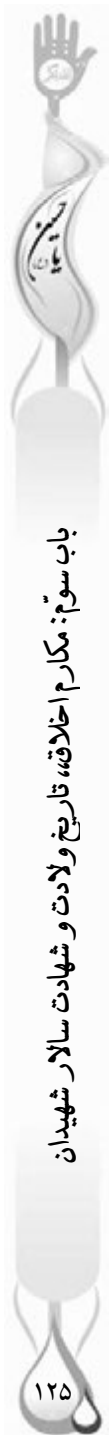
فرزند نباته گفته است: حسین علیه‌السلام بزرگواری بود که کشته شدن را با عزّت زندگانی جاودانی دانست و زندگی در ذلّت و خواری را کشته شدن همیشگی می‌دید.^۱

جفای روزگار و اهل دنیا
در حلیه مسطور است که محمّد بن حسن روایت کرده است که چون لشکر اشقیا آن امام سّعدا را از هر طرف احاطه نمودند و دانست که آن گروه کافران با آن برگزیده خداوند عالمیان جنگ نمایان خواهند کرد، به اصحاب گرامی خود فرمود:

قَدْ نَزَلَ مَا تَرَوْنَ مِنَ الْأَمْرِ وَإِنَّ الدُّنْيَا قَدْ تَغَيَّرَتْ وَتَنَكَّرَتْ وَأَدْبَرَ
مَعْرُوفُهَا وَاسْتَمَرَّتْ حَتَّى لَمْ يَبْقَ مِنْهَا إِلَّا كَصَبَابَةِ الْإِنَاءِ وَإِلَّا خَسِيسٌ
عَيْشٍ كَالْمَرْعَى الْوَيْبِلِ، أَلَا تَرَوْنَ الْحَقَّ لَا يُعْمَلُ بِهِ وَالْبَاطِلَ لَا يُتَنَاهَى
عَنْهُ؟ لِيَرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ اللَّهِ وَإِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً وَ
الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَمًا.

یعنی امری و بلایی نازل شده است که شما می‌بینید و مشاهده

۱. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب (ع) ۴: ۶۸؛ ابن ابی الحدید معتزلی، شرح نهج البلاغه ۳: ۶۸.



می‌نمائید، به درستی که دنیا تغییر و تبدیل یافته و برگشته است، و نیکی و احسان وی از ما رو گردان شده است و در این رو گردانی مستمر و برقرار است که دیگر روی نیکویی بسوی ما نخواهد آورد و عادتش بدین قرار است که پیوسته از اهل خود رو گردان می‌باشد، تا اینکه از زندگانی وی برای ما باقی نمانده است، مگر قدرقلیلی و زمان اندکی مانند آب کم و رطوبت اندکی که در ته کوزه بعد از ریخته شدن آب وی باقی مانده و مگر زندگی بدی که با ذلت و خواری می‌باشد که هیچ گونه خوبی و نیکویی در آن زندگی نخواهد شد. چنین زندگانی مانند زندگانی در چراگاه بد آب و هواست که هیچ طراوت و نیکی در آن نباشد، مگر اذیت بسیار و رنج بیشمار.

مگر نمی‌بینید که حق و راستی را کسی عمل نمی‌کند و از باطل کسی پرهیز نمی‌سازد؛ باید مؤمن عاقبت اندیش و سعادت کیش، راغب ملاقات خداوند عالمیان بوده باشد، به درستی من نمی‌بینم مرگ را مگر سعادت، و زندگانی با گروه ظالمان را مگر ملال و اذیت و پریشانی خاطر.^۱

مترجم می‌گوید: این خطبه شریفه به تغییر جزئی در عبارت وی درباره ورود آن حضرت به زمین کربلا خواهد آمد ان شاء الله انتهی.

مروست که چون آن حضرت متوجه زمین نینوا گردید به آن ابیاتی تمثّل نمود که مردی از قبیله اوس در جواب پسر عموی خود انشاء کرده بود، که او را از یاری حضرت رسول صلی الله علیه و آله منع می‌کرد و می‌ترسانید، وی می‌گفت: به یاری جناب رسول خدا بیرون نرو که کشته خواهی شد، آن مرد این ابیات را در جواب او خواند:

اشعار امام حسین (ع)
هنگام حرکت به سوی
نینوا

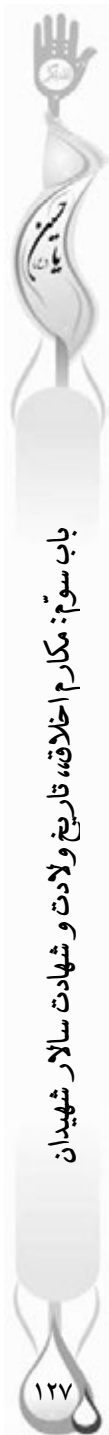
۱. مناقب: همان؛ علی بن عیسی اربلی، کشف الغمّة ۲: ۳۲؛ ورام بن ابی فراس، مجموعه ورام ۲: ۱۰۲.



سَاءَ مَضَى فَمَا بِالْمَوْتِ عَارٌ عَلَى الْفَتَى
إِذَا مَا نَوَى خَيْرًا وَجَاهَدَ مُسْلِمًا
وَوَاسَى الرَّجَالَ الصَّالِحِينَ بِنَفْسِهِ
وَفَارَقَ مَذْمُومًا وَخَالَفَ مُجْرِمًا
أَقْلَدُّ نَفْسِي لَا أُرِيدُ بَقَاءَهَا
لَنَلْقَى خَمِيسًا فِي الْهِجَاكِ عَرْمَرَمًا
فَلِنْ عِشْتُ لَمْ أُرْغَمْ وَإِنْ مِتُّ لَمْ أُلَمَّ
كَفَى بِكَ ذُلًّا أَنْ تَعِيشَ فَتُرْغَمَا

یعنی به زودی به یاری رسول خدا (صلی الله علیه و آله) خواهیم رفت؛ با مرگ، به جوانمرد عار و سرزنش روا و سزاوار نخواهد شد و کسی را نمی‌رسد که به کسی که به مردانگی در راه حق کشته شود مذمت و طعن نماید، هنگامی که نیت خیر و نیکی کرده باشد و در حالتی جهاد کند که مسلمان است و به جان عزیز خود برای مردم نیکوکار مواسات و بخشش می‌نماید و از کسی که معیوب و مذمومست و کسی که در امر دین خود به ضلالت و گمراهی راه می‌رود جدایی می‌نماید و مخالفت طریقه گناهکار بدکردار می‌نماید از همه مردم پیشی و سبقت می‌نمایم و نفس خود را در روز جنگ مقدم می‌سازم، من بقاء نفس خود را نمی‌خواهم که در دنیا چند روز زنده باشد، آن را در هنگام مبارزت مقدم می‌سازم، تا اینکه نفس من به لشکر بيشمار در روز کارزار ملاقات نماید؛ پس اگر کشته نشدم و زنده برگشتم ذلیل و خوار نمی‌شوم و اگر مردم ملامت کرده نمی‌باشم و در ذلت و خواری تو کفایت می‌کند اینکه زنده باشی و بینی تو به خاک ذلت و سرزنش مردم مالیده شود.^۱

۱. ابن شهر آشوب، مناقب آل ائمه (طالب‌الرح) ۴: ۶۹ و ۴: ۹۶؛ شیخ صدوق، الامالی: ۱۵۴؛ شیخ مفید، الارشاد ۲: ۸۱



مصنف قدس سره فرموده است که لشکر را «خمیس» می گویند، از جهت اینکه در هنگام کارزار پنج گروه می باشند؛ «مقدمه» - یعنی پیش جنگ - و «قلب لشکر» و «میمنه» و «میسره» و «ساق».

مترجم می گوید: شاید «جناح» عبارت از ساق لشکر است و الا شش گروه باشند انتهی.

در مناقب گفته است که از زهد آن حضرت است که روزی عرض کردند: ترس تو از پروردگار خود چه بسیار بزرگ و بیشمار است! امام حسین (ع) خوف خدا در سیمای فرمود: کسی در روز قیامت ایمن نمی شود مگر اینکه از خداوند عالمیان در دنیا ترسان شود.

مروست که آن بزرگوار بیست و پنج مرتبه پیاده حج نمود و حال آنکه اسبهای نجیش را در خدمت او می کشیدند.

صاحب عیون المحاسن روایت کرده است که روزی آن حضرت با آنس به سر قبر جناب خدیجه کبری علیها السلام آمد، گریه بر آن جناب غالب گردید! انس را فرمود: از من دور شو!

انس می گوید: من از آن بزرگوار پنهان شدم و در مکان خلوتی نشستم، پس نماز آن حضرت بسیار طول کشید، شنیدم که به این آیات با خداوند عالم مناجات می نمود:

يَا رَبِّ يَا رَبَّ أَنْتَ مَوْلَاهُ فَارْحَمْ عَبْدًا إِلَيْكَ مَلْجَاؤُهُ

ای پروردگار من! تویی سیّد و مولای او، پس رحم نما به بنده حقیر ذلیل که پناه او به سوی توست.

يَا ذَا الْمَعَالِي عَلَيْكَ مُعْتَمِدِي طُوبَى لِمَنْ كُنْتَ أَنْتَ مَوْلَاهُ
طُوبَى لِمَنْ كَانَ خَائِفًا أَرْقًا يَشْكُو إِلَى ذِي الْجَلَالِ بَلَوَاهُ



ای صاحب و بلندی‌ها! اعتماد و پناه من برای توست، مرجبا و گوارا باد برای کسی که تو مولای او بوده باشی و غیر تو را به مولایی نپسندد، و گوارا باد برای کسی که ترسان از غضب تو بوده باشد، شب تا سحر از ترس تو بیدار باشد، پیوسته دردهای پنهان و آشکار خود را به درگاه ایزد متعال صاحب عزّت و جلال شکایت کند، که عبارت از خداوند لایزال و کریم بی‌مانند و مثالست و حاجات خود را بجز درگاه عزّت تو نیاورد.

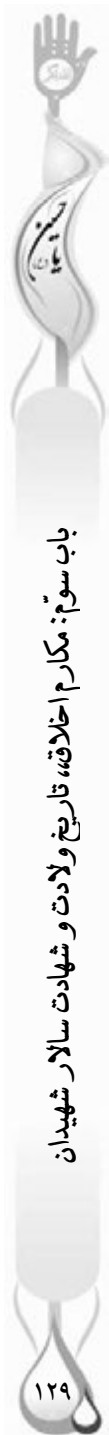
وَمَا بِهِ عِلَّةٌ وَلَا سَقَمٌ أَكْثَرَ مِنْ حُبِّهِ لِمَوْلَاهُ

یعنی هیچ علت و ناخوشی از برای او - یعنی خود آن بزرگوار - بیشتر از محبت بر مولا و آقای خود نیست، یعنی محبت و دوستی آفایش چنان غالب و مستولی گشته که جسم او را بخور و بدنش را علیل کرده که سایر ناخوشی‌ها و علت‌ها در مقابل وی مضمحل و معدوم گشته است.

إِذَا اشْتَكَى بَثُّهُ وَ غُصَّتْهُ أَجَابَهُ اللَّهُ ثُمَّ لَبَّاهُ
إِذَا ابْتَلَا بِالظَّلَامِ مُبْتَهَلًا أَكْرَمَهُ اللَّهُ ثُمَّ أَدْنَاهُ

هنگامی که حزن و اندوه خود را شکایت و اظهار نماید خداوند عالم جواب می‌دهد و قبول می‌فرماید؛ هنگامی که او را به تاریکی شب ظلمانی مبتلا کرد، در حالتی که تضرع و زاری نماید، خدا او را گرامی می‌دارد و به مقام قرب و منزلت خود می‌رساند.

۱. شبی از شبها امام سجّاد(ع) دست به پرده کعبه آویخته بودند و این بیت شعر را در ضمن اشعار دیگری می‌خواندند مصرع دوم «أَكْرَمَهُ رَبُّهُ وَ لَبَّاهُ» آمده است، فخرالدین طریحی، مجمع البحرین ۴: ۲۳۲؛ همچنین این بیت شعر در دیوان منسوب به امیرمؤمنان علی(ع) آمده است و به جای «أَدْنَاهُ»، «لَبَّاهُ» آمده است، علی بن ابی طالب(ع)، دیوان امام علی(ع): ۴۰.



احتمال دارد که مراد این باشد که چون بنده مولای خود را امتحان و اختیار نماید تا بداند که قدر و منزلت خود در نزد مولای خود در چه مقام است، در حالتی که در تاریکی شب تاریک تضرع و زاری نماید که ملاحظه نماید در مقابل تضرع او از فضل و احسان مولای خود چیزی به او می‌رسد یا نه؟، در این هنگام خداوند عالم فضل خود را شامل حال بنده خود می‌فرماید و او را گرامی می‌دارد و قدر و منزلتش را در نزد خود ظاهر می‌کند.

گویا وجه اول مراد بوده باشد، مؤید وی روایتی است که ابیاتی را جناب امام زین العابدین علیه السلام نقل کرده‌اند که این بیت را در آن چنین نقل شده است:

إِذَا خَلَا فِي الظَّلَامِ مُبْتَهَلًا أَكْرَمَهُ اللَّهُ ثُمَّ أَذْنَاهُ

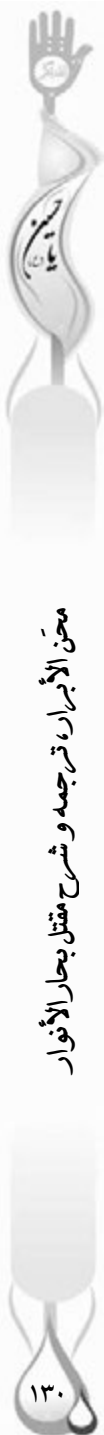
انس می‌گوید: چون آن حضرت این مناجات را با قاضی الحاجات نمود، ناگاه صدای هاتفی را شنیدم که در مقابل جواب آن حضرت این ابیات را ذکر فرمود:

لَبَّيْكَ عَبْدِي وَأَنْتَ فِي كَنَفِي وَكَلَّمَا قُلْتَ قَدْ عَلِمْنَاهُ

ای بنده گرامی من! تو را اجابت نمودم و دعای تو را قبول کردم و تو در پشت و پناه منی و هر چه گفתי قبول کردیم و آن را دانستیم.

صَوْتُكَ تَشْتَاقُهُ مَلَائِكَتِي فَحَسْبُكَ الصَّوْتُ قَدْ سَمِعْنَاهُ

صدای تو را ملائکه من مشتاق و آرزومندند! پس تو را چنین صدایی کفایت می‌کند که ملائکه من مشتاق وی بوده باشند، به تحقیق به گوش لطف و مهربانی آن را شنیدیم.



دُعَاكَ عِنْدِي يَجُولُ فِي حُجُبٍ فَحَسْبُكَ السَّيْرُ قَدْ سَفَرْنَا

یعنی دعای تو به حجابات عزّت و جبروت، و مقامات عظمت و ملکوت می‌رسد، که پرده‌های ردّ و کم لطفی دامن گیر وی نگردد، پس در لطف و مرحمت کفایت می‌کند، اینکه پرده را از میان خود و تو گشودیم.

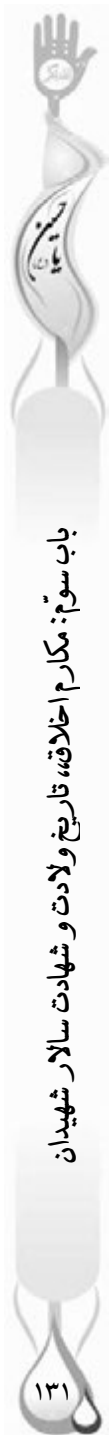
لَوْ هَبَّتِ الرِّيحُ مِنْ جَوَانِبِهِ خَرَّ صَرِيعاً لِمَا تَعَشَّاهُ

مصنّف قدس سر در توجیه این کلام شریف دو وجه ذکر فرموده است:
اول: اینکه ضمیر «جَوَانِبِهِ» به سوی «دعا» راجع است، یعنی دعای تو در بلندی مقام قرب خداوند به جایی رسیده است که اگر مرد صاحب شعور و عقل و روح می‌شد، هر آینه از تجلّیات انوار جلال خداوندی و احاطه اشراقات ربّانی مدهوش و بیخود می‌گردید و مانند کسی که از هر طرف باد تندی او را گرفته باشد بی‌خود به زمین می‌افتاد.

دوم: ضمیر «جَوَانِبِهِ» از باب التفات به خود جناب امام حسین علیه السلام راجع است، یعنی از بسیاری عبادت و خضوع و نهایت محبّت و خشوع جسم مبارکش در ضعف به مرتبه‌ای رسیده است که اگر بادی بر او بوزد هر آینه بی‌اختیار به زمین خواهد افتاد.

سَلِّني بِلا رَغْبَةٍ وَلا رَهَبٍ وَلا حِسَابٍ إِنِّي أَنَا اللَّهُ

یعنی هر چه دلت می‌خواهد و به خاطرت خطور می‌نماید از من سؤال نما، بی‌اعراض و ناامیدی و بی‌خوف و خجالت و بی‌حساب و نهایت؛ به درستی منم خداوند عالمیان که در عطای من حسابی و



اندازه‌ای نمی‌باشد، چنانکه عطای محتاجان چنین است.^۱

در مناقب، این بیت را به آن حضرت نسبت داده است:

يَا أَهْلَ لَذَّةِ دُنْيَا لَا بَقَاءَ لَهَا إِنَّ اغْتِرَارًا بِظِلِّ زَائِلٍ حُمَقٌ

ای کسانی که به لذت مال و منال و جاه و جلال گرویده و مغرور شده‌اید، دوام و بقا را در این چند روز دنیای فانی بی‌اعتبار، راهی نیست و عاقبتش فانی و زوال است و مانند سایه درختی است که به زودی در گذرد، به درستی مغرور شدن به سایه‌ای که صفتش زوال و فناست، جهالت و حماقت است.^۲

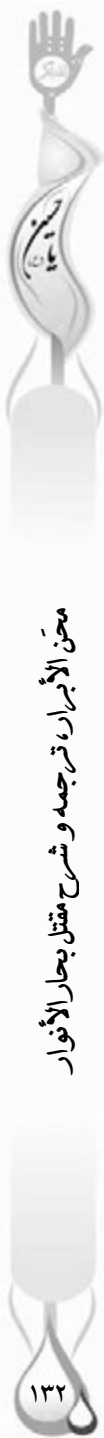
و نیز این ابیات از آن جناب روایت شده است:

سَبَقْتُ الْعَالَمِينَ إِلَى الْمَعَالِي بِحُسْنِ خَلِيقَةٍ وَعُلُوِّ هِمَّةٍ
وَلَا حَاجَ حِكْمَتِي نُورُ الْهُدَى فِي لَيْالٍ فِي الضَّلَالَةِ مُذْلَهَمَةٍ
يُرِيدُ الْجَاهِلُونَ لِيُطْفِئُوهُ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّهُ

یعنی بر همه عالمیان، به جهت حسن و خوبی خلق و طبیعت و بلندی همت درخشنده، سبقت نمودم و پیشی گرفتم، و به سبب حکمت‌های بی‌پایان من نور هدایت و درستکاری در تاریکی‌های شب‌های ضلالت و گمراهی هویدا و نمایان و تابان شد. منکران حق اراده دارند که نور هدایت را خاموش نمایند، خداوند عالمیان ابا و امتناع می‌نماید و نمی‌خواهد، مگر اینکه آن نور درخشنده و تابنده را تمام کند و نمی‌گذارد که به دامن ضلالت واپسین جهالت جاهلان

۱. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب (ع) ۴: ۶۹.

۲. همان.



خاموش گردد.^۱

امام حسین (ع) دیر
زبان گشود

در مناقب حفص بن غیاث از جناب امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که روزی جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله برای نماز برخواست و حضرت امام حسین علیه السلام در پلهوی آن حضرت ایستاده بود که به تبعیت او تکبیر بگوید، چون جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله تکبیر گفت، جناب امام حسین علیه السلام به جهت اینکه به حسب ظاهر دیر به سخن آمد، تبعیت نکرده تکبیر را درست ذکر ننمود و جواب آن حضرت را نداد، بار دیگر رسول خدا صلی الله علیه و آله برای یاد دادن آن بزرگوار تکبیر گفت، باز آن جناب جواب تکبیر نگفت، تا اینکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله شش دفعه تکبیر را تکرار نمود، در مرتبه هفتم جناب امام حسین علیه السلام به تبعیت جدّ بزرگوار خود تکبیر گفت.

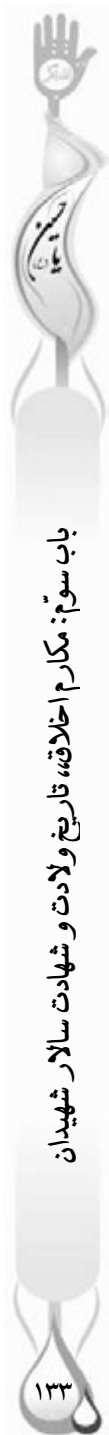
جناب امام جعفر صادق علیه السلام می فرماید: این شش تکبیر سنت شد که با تکبیرة الاحرام هفت تکبیر می شود.^۲

حکمت دیر سخن گفتن
امام حسین (ع)

مترجم می گوید: سنت بودن این شش تکبیر، برای خاطر شریف جناب امام حسین علیه السلام گردید، و بر بزرگواری آن جناب دلالت می کند که قرب و منزلتش در نزد خدا بزرگتر و عظیم تر بوده است و اینها که از ایشان صادر می شدند، مانند دیر سخن گفتن و تکبیر را مانند رسول خدا صلی الله علیه و آله نگفتن، تا به دفعه هفتم، خالی از حکمت نبود؛ چنانکه بر همه مردم ظاهر شد که خاطر آن جناب در نزد خدا و رسول او چه مقدار عزیز بود که به جهت آن بزرگوار چنین سنتی تا روز قیامت جاری گردید.

۱. همان ۴ : ۷۳.

۲. مناقب، همان، شیخ طوسی، التهذیب ۲ : ۶۷؛ شیخ صدوق، علل الشرائع ۲ : ۳۳۱ : ۱.



خدا هدایت نماید کسانی را که از روی نادانی و جهالت به مانند این روایت زبان طعن می گشایند و می گویند: باید این روایت - نعوذ بالله - صحیح نباشد، زیرا که چگونه می شود که جناب امام حسین علیه السلام تکبیر را درست و صحیح نمی تواند بگوید و حال آنکه از حکم و مصالح، غافل و بی خبر است، أَعَاذَنَا اللَّهُ مِنْ شَرِّ أَنْفُسِنَا اِنتَهَى.

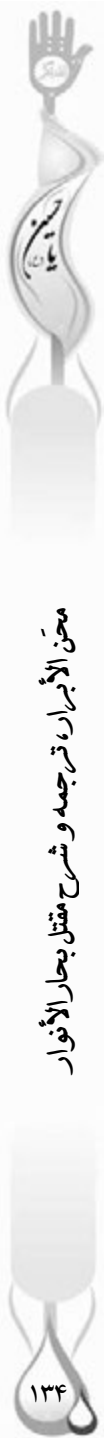
و نیز در کتاب مذکور مرویست که جناب امام حسین علیه السلام داستان امام حسین (ع) فرمود: صحیح است در نزد من گفته جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرموده است که بهترین اعمال بعد از نماز، ادخال سرور و شادی به قلب مؤمن است، به چیزی که گناه در آن نباشد.

حضرت فرمود: به درستی روزی دیدم که غلامی با سگی طعام می خورد، من اعتراضی در این باب به آن غلام کردم و از سبب آن پرسیدم.

گفت: یا بن رسول الله! به درستی من مغمومم، می خواهم او را شاد نمایم، شاید شادی او موجب شادی من گردد، به درستی مالک من یهودی است، می خواهم از دست او نجات یابم و از او جدا شوم. آن حضرت چون این سخن را از آن غلام شنید دویست دینار با خود برداشت، برای قیمت غلام به نزد صاحب او آمد، چون آن حضرت در باب خریدن غلام با آن مرد سخن آغاز نمود، آن عاقبت به خیر عرض کرد: که غلام را به گام های مبارکت که با آنها به خانه من آمده ای بخشیدم و این بستان خود را نیز به غلام بخشیدم و قیمت او را به تو دادم و برای او از تو قیمت نمی گیرم.

حضرت فرمود: من همان مال را به تو هبه کردم!

آن مرد عرض کرد: مال را قبول دارم و آن را به غلام هبه کرده ام!



حضرت فرمود: من غلام را آزاد کردم و اینها را نیز به او بخشیدم.
زن آن مرد عرض کرد: من مسلمان شدم و مهر خود را به شوهر
بخشیدم.
شوهرش گفت من نیز دین اسلام را قبول نمودم و خانه خود را به
زن خود دادم.^۱

شباहत امام حسین (ع) در جامع ترمذی مسطور است که پسر زیاد ملعون، به چوب
دست نحس خود، بعضی بی ادبی ها نسبت به سر جناب امام
حسین علیه السلام نمود و آن حرام زاده می گفت: سر بریده را با این خوبی و
حسن و بها ندیده بودم.

انس در آنجا حاضر بود، گفت: چون آن جناب شبیه ترین مردم
و بنی هاشم به رسول خدا صلی الله علیه و آله بود.^۲

مترجم می گوید: این روایت را نقل به معنی ترجمه کردم، نخواستم
تصریح نمایم به صریح حرکت پسر زنازاده زیاد بدبنیاد انتهی.^۳

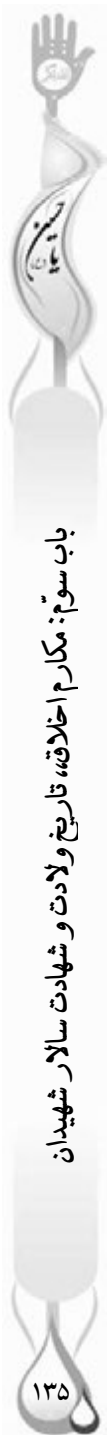
پاسخ امام حسین (ع) به هدیه کنیزش در کشف الغمه از انس روایت کرده است که روزی در خدمت
جناب امام حسین علیه السلام نشسته بودم، ناگاه کنیزی از کنیزان برگزیده
عالمیان، یک دسته ریحان به عنوان تحفه خدمت آن حضرت آورد،
آن حضرت فرمود: تو آزادی برای رضای خدا! پس کنیز خود را به
جهت تحفه و تحیت یک دسته ریحان آزاد نمود.

عرض کردم: کنیزی که یک دسته ریحانی که هرگز قدر و
قیمت ندارد به خدمت تو می آورد او را در برابر وی آزاد می نمایی؟

۱. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب (ع) ۴: ۷۵؛ محدث نوری، مستدرک الوسائل ۱۲: ۳۹۸: ۱۴۴۰۷.

۲. مناقب آل ابی طالب (ع) ۴: ۷۵، همان.

۳. رحمت خداوند بر مترجم قسری باد! زیرا که جا دارد شیعیان با دیدن عین عبارت قالب
تهی کنند.



حضرت فرمود: خدا ما را چنین تأدیب فرموده است و امر نموده است، چنانکه می‌فرماید:

﴿وَ إِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوها﴾^۱

یعنی هنگامی که به هدیه‌ای تحیت داده شدید، پس بهتر از آن را هدیه و تحیت دهید، یا مانند آن را ردّ نمایید.

و بهتر از تحفه این کنیز، آزاد کردن اوست.^۲

مرویسست که روزی آن جناب به برادر خود جناب امام حسن علیه‌السلام گفت: یا حسن! دوست دارم که زبان تو برای من می‌شد و قلب من برای تو می‌بود.^۳

مترجم می‌گوید: شاید مراد این است، دوست دارم که فصاحت و بلاغت تو در من می‌بود و سخاوت من در تو می‌بود؛ گویا ظهور هر یکی از آن دو صفت مراد باشد، نه حقیقت وجود آن دو صفت، زیرا که در حقیقت هر دو صفت بلاغت و سخاوت، در هر دو بزرگوار به حدّ نهایت رسیده بود اثنهی.

مرویسست که روزی جناب امام حسن علیه‌السلام چنین به امام حسین علیه‌السلام نوشت که آن حضرت را در آن نوشته ملامت کرده بود، در خصوص بسیاری عطای او به شعرای جناب امام حسین علیه‌السلام. در جواب آن حضرت نوشت: ای برادر! تو از من بهتر می‌دانی که نیکوترین مال آن است که آبروی مرد را نگاه دارد.^۴

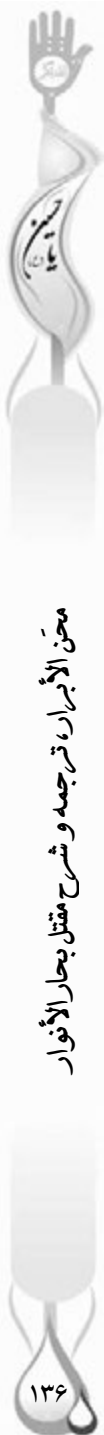
مترجم می‌گوید: شاید سبب ملامت جناب امام حسن علیه‌السلام آن

۱. نساء: ۸۶

۲. علی بن عیسیٰ اربلی، کشف الغمّة ۲: ۳۱.

۳. همان.

۴. همان.



بزرگوار را، آن است که می‌خواست عذر او را به جاهلان اظهار نماید، که به جهت خست نفس و نادانی خودشان جناب امام حسین علیه السلام را در آن باب بسیار عیب می‌گرفتند و گرنه از امام چیزی سر نمی‌زند که سزاوار ملامت بوده باشد انتهی.

تحفه روزه‌دار

در کشف الغمّه مرویست که عبدالله بن زبیر و اصحاب او جناب امام حسین علیه السلام را برای طعام خوردن با ایشان دعوت نمودند، آن حضرت فرمود: من روزه هستم و لکن تحفه روزه‌دار را می‌خواهم. عرض کردند: تحفه روزه دار چیست؟ فرمود: عُود و مجمره است.^۱

گذشت امام حسین (ع)

باز در همان کتاب منقولست که یکی از غلامان آن حضرت تقصیری کرد که مستوجب عقوبت شده بود، حضرت فرمود که او را بزنند، آن غلام عرض کرد: ای مولای من! ﴿وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظِ﴾.^۲ حضرت فرمود: دست از او بردارید!

چون دست برداشتند باز عرض کرد: ﴿وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ﴾.^۳

حضرت فرمود: از سر تقصیر تو گذشتم و تو را عفو نمودم!

عرض کرد: ﴿وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾.^۴

حضرت فرمود: تو را آزاد نمودم و دو برابر آنچه بیشتر می‌دادم بتو مقرر کردم!

از فرزندق شاعر منقولست که بعد از مراجعت خود از کوفه با جناب امام حسین علیه السلام ملاقات نمودم، فرمود: ای ابافراس! از کوفه

۱. همان.

۲. آل عمران: ۱۳۴.

۳. همان.

۴. همان.

چه خبر داری؟

فرزدق می گوید: عرض نمودم صدق کار ایشان را عرض کنم؟

حضرت فرمود: بلی! راست را می خواهم!

عرض کردم: دل های اهل کوفه با توست، یعنی در دل تو را می خواهند و اما شمشیر ایشان به یاری و نصرت بنی امیه است، ظفر و نصرت از خداست.

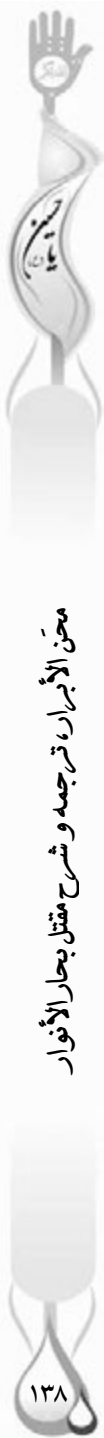
آن جناب فرمود: راست گفتی، مردم روزگار بندگان مال دنیا هستند و دین را بی فایده و لغو به زبان خود جاری می سازند که فایده بر آن مترتب نمی شود و دین را در ظاهر رعایت نمایند، به قدری که امر معاش ایشان به خوبی بگذرد و در حفظ دین زندگانی و مال ایشان را ضرر نرسد. هنگامی که مقام امتحان به میان آمد و دین و دنیا با همدیگر معارض شد، آن وقت دینداران بسیار اندک می باشند و اکثر ایشان دنیا را به دین خود مقدم دارند و از اعانت دین دست می کشند.^۱

و از کلام آن حضرت است که فرموده است: طالب حاجت از رد نکردن سائل تو - یعنی سائل - آبروی خود را از تو حفظ نکرد و آبرویش را به سؤال و اظهار حاجت در نزد تو ریخت، باید تو آبروی خود را به رد کردن او نریزی و روی خود را به قضای حاجتش گرامی داری.^۲

باز فرموده است که هر کس به جانب ما بیاید یکی از چهار خصلت و فایده از او فوت نمی شود: اوّل آنها آیه محکمه است، گویا عبارت از علم به آیات محکّمات قرآن است، زیرا که علم قرآن در نزد ایشان است و دیگران را حظّی و نصیبی در آن نیست.

۱. علی بن عیسی اربلی، کشف الغمّة ۲: ۳۲؛ ابن ابی الحدید معتزلی، شرح نهج البلاغه ۷: ۲۴۹.

۲. همان.



فوائد نزدیک شدن به
اهل بیت علیهم السلام

دوم قضیه عادلّه است، گویا مراد علم به کیفیت احکام و عمل به آنها است که قضیه مستقیمه است، کسی که به خدمت آن بزرگواران برسد به جمیع آنچه در آنها به حسب شرع آیین رسول امین صلی الله علیه و آله معتبر است، مطلع و خبردار خواهد شد. سوم برادر دینی و صدیقی حقیقی، که رفاقت او موجب سعادت دنیا و آخرت می باشد و سبب اکتساب منافع دنیویّه و اخرویّه می گردد. چهارم مجالست علما و دانایان که موجب سعادت ابدی است.^۱

عبادت امام حسین (ع)

در تتمّات مصباح از کتاب عقد مرویست که از جناب امام زین العابدین علیه السلام پرسیدند: چه بسیار کم است فرزندان پدر بزرگوار تو! حضرت فرمود: من تعجب دارم چگونه از آن بزرگوار متولد شده ام و حال آنکه در هر شبانه روز هزار رکعت نماز می خواند!!^۲

صاحب جامع الاخبار از کتاب مقتل آل رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده است: به درستی یکی از اعراب، روزی به خدمت جناب امام حسین علیه السلام آمد، عرض کرد: یا بن رسول الله! من ضامن دیه کامله شده ام و از ادای وی عاجز هستم، با خود گفتم که از کریم ترین مردم سؤال می کنم و گمان ندارم که کسی از اهل بیت رسالت علیهم السلام، کریم تر بوده باشد.

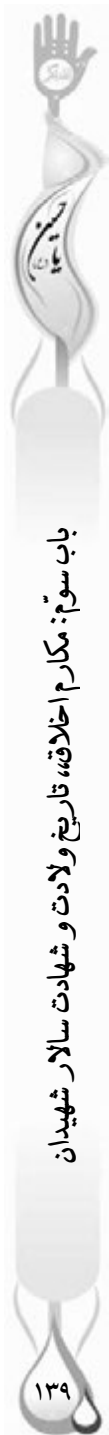
احسان به قدر معرفت
باید نمود

حضرت فرمود: سه مسئله از تو می پرسم که یکی را جواب دهی ثلث مال را می دهم، اگر دو تا را جواب گفتی دو ثلث آن را می دهم و اگر هر سه را جواب گفتی همه آن مال را می دهم؛

اعرابی عرض نمود: یا بن رسول الله! آیا مثل تو بزرگواری که از

۱. همان.

۲. سیدبن طاووس، فلاح السائل: ۲۶۹؛ سیدبن طاووس، اللهوف: ۹۴.



اهل بیت علم و شرف هستی از مثل من جاهلی مسئله سؤال می کند؟
حضرت فرمود: بلی! شنیده‌ام از جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله که
می فرمود: معروف و احسان به قدر معرفت باید نمود.

اعرابی عرض کرد: پیرس از هر چه می خواهی، اگر دانستم و
جواب دادم زهی فخر است و اگر ندانم از تو یاد می گیرم، حول و
قوّت نیست مگر از خدا.

حضرت فرمود: کدام یکی از اعمال نیکوتر و افضل است؟
اعرابی عرض کرد: ایمان به خدا.

حضرت فرمود: از مهالک به چه چیز نجات حاصل می شود؟
اعرابی عرض کرد: با وثوق و اعتماد به خدا.
حضرت فرمود: زینت مرد با چه چیز است؟

اعرابی گفت: به علم که با حلم و بردباری بوده باشد.
حضرت فرمود: اگر این نداشته باشد با کدام چیز زینت یابد؟
عرض کرد: با توانگری و مالی که در آن سخاوت و مروّت
داشته باشد.

حضرت فرمود: اگر این هم نداشته باشد زینت او در چه چیز است؟
اعرابی عرض کرد: فقر و پریشانی که با وی صبر داشته باشد.
حضرت فرمود: اگر این هم نداشته باشد؟

اعرابی عرض کرد: صاعقه‌ای از آسمان فرود آید او را بسوزاند،
زیرا که چنین کسی سزاوار این است و جز این را اهلیّت ندارد!.

حضرت خندید! کیسه زری به سوی اعرابی انداخت که هزار
دینار طلا در آن داشت و انگشتر مبارکش را به او داد که قیمت
نگینش دویست درهم بود، حضرت فرمود: ای اعرابی! این طلا را به

قرض داران خود بده و این انگشتر را در نفقه خود خرج کن.
اعرابی آنها را گرفت و گفت: خدا بهتر می‌داند که رسالت و
امامت خود را در کجا قرار می‌دهد.^۱

جواب سؤالی که عمر
بن خطاب از پاسخ آن
عاجز شد

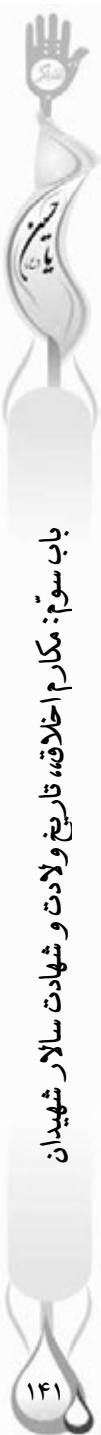
مصنّف از بعضی مؤلفات علمای امامیه روایت کرده است که
ابوسلمه نقل کرده است که من سالی با عمر بن خطاب به عزم حجّ
بیرون رفتم، چون به ابطح رسیدیم ناگاه دیدیم یکی از اعراب به نزد
ما آمد، به عمر گفت: یا امیر المؤمنین! من از منزل خود به عزم حجّ
بیرون آمدم و احرام بستم، در راه به تخم نعامه مرغ- یعنی شتر مرغ-
دچار شدم و آنها را چیدم، در آتش پختم و خوردم خوردم، پس چه
چیز بر من واجب و لازم گشته است؟

عمر گفت: به خاطر من در جواب این مسئله چیزی نمی‌رسد!! بنشین
شاید خدا مشکل تو را به یکی از اصحاب محمد رسول خدا صلی الله علیه وآله
حلّ نماید، یعنی بلکه یکی از دانایان اصحاب آن حضرت بیاید
جواب مسئله تو را بگوید.

ابوسلمه می‌گوید: ناگاه دیدیم امیر مؤمنان علیه السلام لنگر زمین و آسمان،
با جناب امام حسین علیه السلام که در عقب آن حضرت بود وارد شد.
عمر گفت: ای اعرابی! این علی بن ابی طالب است، برخیز مسأله
خود را از او بپرس، پس اعرابی برخاست به خدمت آن حضرت
آمد، مسأله را از آن حضرت پرسید.

فرمود: ای اعرابی! مسأله خود را از این جوان بپرس که در نزد تو
حاضر است، - یعنی جناب امام حسین علیه السلام -
اعرابی گفت: هر یکی از شما مرا به دیگری حواله می‌نماید و

۱. تاج الدین شعیری، جامع الأخبار: ۱۳۷.



رجوع می‌دهید؟!

مردم گفتند: وای بر تو ای اعرابی! این فرزند رسول خداست،
مسأله خود را از او بپرس.

پس اعرابی قصه خود را به خدمت آن حضرت عرض کرد، آن
جناب فرمود: آیا شتر داری؟

عرض کرد: بلی!

حضرت فرمود: به عدد آن چند تخمی که خورده‌ای شتر ماده از
شترهای خود جدا کن، آنها را با چند عدد شتر نر بزَن و مخلوط نما،
هر قدر از آنها متولد شود آن را برای قربانی خانه خدا بفرست.

عمر چون این را از آن حضرت شنید عرض کرد: یا حسین! بلکه
شترها بچه نیاوردند، یا سقط کردند!

آن جناب فرمود: یا عمر! شاید آن تخم‌ها هم ضایع و لق می‌شدند!

عمر عرض نمود: یا حسین! راست گفתי و نیکوکاری نمودی.

پس جناب امیر مؤمنان علیه‌السلام برخاست آن حضرت را به سینه

خود چسبانید فرمود:

﴿ذُرِّيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾^{۲۱}

در کنز جامع الفوائد منقول است که مردی به آن حضرت عرض
نمود که در تو اندکی تکبر مشاهده می‌شود!

آنچه در امام حسین(ع)
است عزّت است نه
تکبر

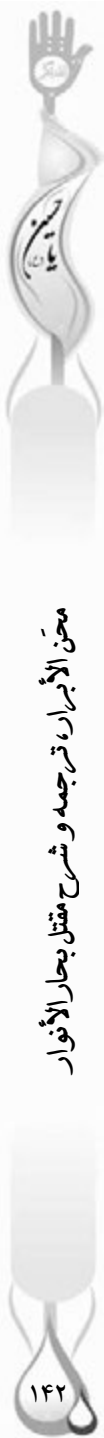
حضرت فرمود: همه بزرگی و کبریا مخصوص ذات خداوند

عالمیان است که واحد است، شریکی ندارد و آنچه در من دیده

شود عزّت و بزرگواری است، چنانکه خدا فرموده است:

۱. آل عمران: ۳۴.

۲. شیخ عبدالله بحرانی، عوالم العلوم ۱۷: ۶۰: ۲.



﴿وَلِلَّهِ فَلَّةٌ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ﴾^{۱ و ۲}

شیر خوردن امام
حسین (ع)

در کافی به سند خود از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: جناب امام حسین علیه السلام هرگز از زنی شیر نخورد، نه از مادرش فاطمه زهرا علیها السلام و نه از زن دیگر! جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله گاه گاه به نزد آن بزرگوار تشریف می آورد، انگشت ابهام معجزنمای مبارکش را به دهان مبارک جد بزرگوارش جناب امام حسین علیه السلام می گذاشت، از انگشت مبارک جد بزرگوارش آنقدر می مکید که دو روز و سه روز برای او کفایت می نمود، محتاج به شیر و چیز دیگر نمی شد. پس گوشت مبارکش در روزگار کودکی از گوشت و خون بدن مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله رویده شد و پرورش یافت، در شش ماه از مادر خود متولد نشده است مگر عیسی بن مریم علیه السلام و حسین بن علی علیه السلام.^۳

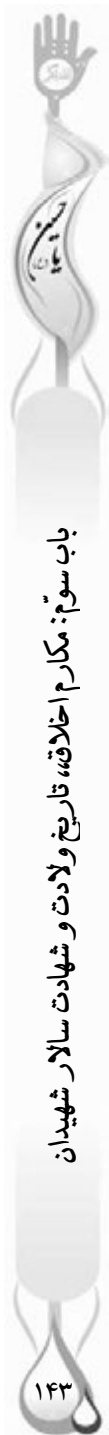
بحثی در تاریخ ولادت
و شهادت امام
حسین (ع)

مترجم می گوید: مصنف تفسیر در روز و ماه ولادت آن حضرت روایات بسیار در این باب ذکر نموده است که با همدیگر اختلاف بیشمار دارند، حاصل آنها این است: اعتقاد بعضی در تاریخ روایات ولادت با سعادت و میمنت آن حضرت آن است که در سال چهارم هجرت که سال جنگ خندق است، در پنجم ماه شعبان متولد شد. بعضی را گمان این است که در اواخر ماه ربیع الاول متولد شده است.

۱. منافقون: ۸.

۲. سید شرف الدین حسینی، تأویل الآیات الظاهرة: ۶۷۰.

۳. ثقة الاسلام کلینی، الکافی ۱: ۴۶۴: ۴؛ ابن قولویه قمی، کامل الزیارات ۵۶: ۴؛ سید شرف الدین حسینی، تأویل الآیات الظاهرة: ۵۶۳؛ در ادامه این حدیث وارد شده است: «به روایت دیگری زبان در دهان آن حضرت می گذاشتند و از زبان رسول خدا (ص) شیر می مکیدند و رشد می کردند و از هیچ زنی شیر نخوردند»، مترجم جهت اختصار ترجمه ننموده است.

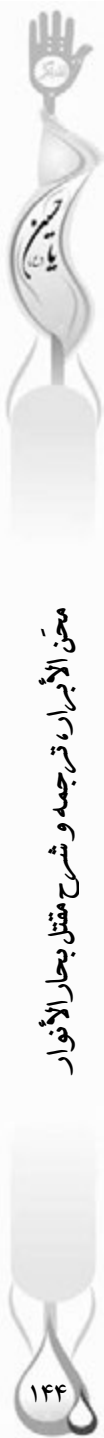


بعضی پنجم جمادی الأولى گفته است؛ اشهر در میان علمای شیعه آن است که در سوّم ماه شعبان متولّد شد و اختلاف بسیار در مدّت عمر شریف آن بزرگوار در میان علمای اهل سنّت و علمای اهل شیعه واقع است.

بعضی را گمان آن است که عمر شریفش در هنگام شهادتش پنجاه سال بود، بعضی دیگر پنجاه و شش سال گفته است و بعضی پنجاه و هفت سال و پنج ماه گفته است و در ماه شهادتش اختلاف ندارند، بلکه اعتقاد همه علمای خاصّه و عامّه بر آن است که در دهم ماه محرّم واقع شده، لکن اختلاف ایشان در این است که روز جمعه یا شنبه یا دوشنبه است، هر یکی را قائلست.

ابوالفرج در مقاتل خود گفته است که روز جمعه دهم ماه محرّم به درجه شهادت رسید و گفته است آنچه علماء اهل سنّت گفته‌اند که روز دوشنبه به درجه رفیع شهادت رسید باطل است و چیزی است که بی‌سند و بی‌روایت بر آن قائل شده‌اند، زیرا که به حساب هندی از جمیع زیجات استخراج و استنباط نموده‌ایم، که اوّل ماه محرّم سال شهادتش روز چهارشنبه بود، پس روز شهادتش روز جمعه می‌باشد نه روز دوشنبه؛ و فرموده است: این دلیل صحیح و برهان واضح است که روایت با وی موافقت دارد و عدد اصحاب آن حضرت در باب شهادتش ذکر خواهد شد ان شاء الله انتهی.^۱

۱. مدارک بحث: ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب (ع) ۴: ۷۶؛ ابن نما حلی، مئیر الأحزان: ۱۶؛ ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبین: ۸۴؛ فضل بن حسن طبرسی، اعلام الوری: ۲۱۴؛ علی بن عیسی ارملی، کشف الغمّه ۲: ۳ و ۴۰ و ۵۳؛ سید بن طاووس، اللّهُوف: ۱۳؛ شیخ طوسی، مصباح المتّجهّد: ۸۲۶ و ۸۵۲؛ سید بن طاووس، اقبال الأعمال: ۶۸۹؛ شیخ مفید، الإرشاد ۲: ۲۷؛ شیخ طوسی، التّهذیب ۶: ۴۱؛ ثقة الاسلام کلینی، الکافی ۱: ۴۶۱.



لعن کردن امام
حسین (ع) در نماز
میّت منافق

در کافی به سند خود از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده
است که یکی از منافقان به درک اسفل نیران واصل گردید و جناب
امام حسین علیه السلام برای مشایعت جنازه آن لعین بیرون آمده بود و در
راه به یکی از دوستان و موالیان خود ملاقات نمود، حضرت فرمود:
کجا می روی؟

عرض کرد: از مشایعت جنازه این منافق می گریزم که نماز بر آن
نکنم!

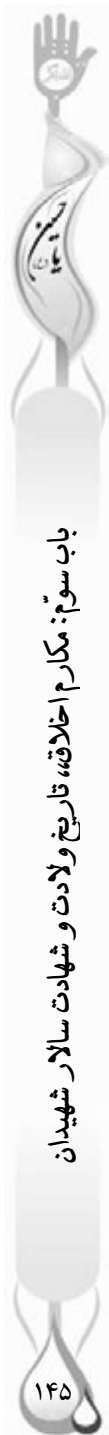
حضرت فرمود: با من بیا، چون بر پای ایستادم که به جنازه او
نماز کنم تو در جانب راست من بایست، هر دعائی که من بخوانم
تو آن را به تبعیت من بخوان، چون ولیّ آن میّت درخواست که نماز
نماید و تکبیر گفت، آن حضرت در جانبی ایستاد و گفت: اللَّهُ أَكْبَرُ
اللَّهُمَّ الْعَنْ فُلَانًا عَبْدَكَ أَلْفَ لَعْنَةٍ مُوْتَلَفَةٍ غَيْرِ مُخْتَلَفَةٍ اللَّهُمَّ اخْرِ عَبْدَكَ
فِي عِبَادِكَ وَبِلَادِكَ وَأَصْلِهِ حَرًّا نَارَكَ وَأَذْفُهُ أَشَدَّ عَذَابِكَ فَإِنَّهُ كَانَ
يَتَوَلَّى أَعْدَائَكَ وَيُعَادِي أَوْلِيَاءَكَ وَيُغِيضُ أَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّكَ.^۱

علّت برخواستن امام
حسین (ع) برای
جنازه‌ای که تشییع
می شد

باز در کتاب مذکور مرویست که روزی جناب امام حسین علیه السلام
در جایی نشسته بود، ناگاه جنازه‌ای از نزد آن حضرت گذرانیدند؛
مردم چون جنازه را دیدند برخواستند، حضرت فرمود: روزی جناب
رسول خدا صلی الله علیه و آله در راهی نشسته بود، ناگاه جنازه یهودی را
آوردند، چون رسول خدا صلی الله علیه و آله در راه همان جنازه نشسته بود
کراهت داشت که جنازه یهودی از بالای سر مبارکش بگذرد، از این
جهت برخواست.^۲

۱. ثقة الاسلام کلینی، الکافی ۳: ۱۸۸؛ ۲: شیخ طوسی، التهذیب ۳: ۱۹۷؛ ۲۵.

۲. ثقة الاسلام کلینی، الکافی ۳: ۱۹۲؛ شیخ طوسی، التهذیب ۳: ۴۶؛ ۱۳۲.



مترجم می‌گوید: گویا مراد آن بزرگوار از نقل آن حکایت آن است که برخاستن مردم از برای جنازه بی‌وجه و بی‌سند است و آنکه شنیده‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله از برای جنازه برخاست، وجهش همان بود که مذکور گردید، یا شاید همان جنازه از جنازه منافقان بوده است که برخاستن امام حسین علیه السلام برای وی، مانند جنازه یهودی روا نبود، مگر در صورت مذکور انتهی.

و نیز در کافی به سند خود از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که سالی جناب امام حسین علیه السلام از مدینه طَیِّبه به عزم عمره مفرده به سوی مکه معظمه روانه گردید. در راه مریض شد، خبر ناخوشی آن بزرگوار در مدینه به پدر بزرگوارش امیرمؤمنان علیه السلام رسید، پس آن حضرت به طلب جناب امام حسین علیه السلام از مدینه بیرون رفت. در منزل «سُقیا» به فرزند گرامی خود رسید و او را در آنجا ناخوش یافت. آن حضرت فرمود: ای فرزند گرامی! چه ناخوشی داری؟

عرض نمود: سرم بسیار درد می‌کند. پس همان ساعت امیرمؤمنان علیه السلام شتری طلبید و آن را نحر نمود و امر نمود که سرمبارک جناب امام حسین علیه السلام را تراشیدند و آن حضرت را به سوی مدینه برگردانید، چون مرض آن حضرت زایل شد، دوباره به عزم حج عمره بیرون رفت و آن را بجا آورد.^۱

۱. ثقة الاسلام کلینی، الکافی ۴: ۳۶۹؛ نعمان بن محمد تمیمی، دعائم الاسلام ۱: ۳۳۵.

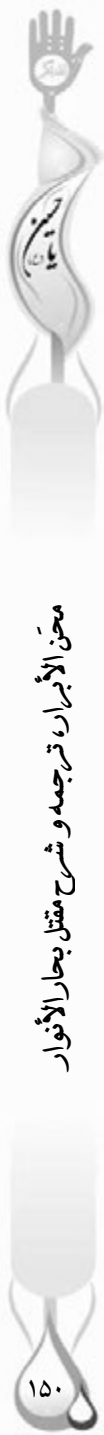
باب چہارم: احتجاجات امام حسین علیہ السلام با معاویہ و دوستان او



در مناقب و احتجاج از موسی بن عقبه روایت است که روزی به معاویه گفتند: مردم چشم خود را به سوی حسین علیه السلام افکنده‌اند، یعنی آن جناب را سزاوار خلافت می‌دانند؛ کاش رخصت دهی که بر منبر برود و خطبه‌ای بخواند، زیرا که در زبانش سنگینی و ماندگی هست. چون مردم در خطبه خواندن او عجزی مشاهده نمایند ایشان را معلوم و مشخص می‌شود که او را لیاقت بر خلافت امت نیست.

آن ملعون گفت: ما این گمان را به برادرش حسن نیز نمودیم، پیوسته در نظر مردم عظیم شد و روز به روز در دیده ایشان بزرگواری پیدا نمود، یعنی گمان نمودیم که چون در بالای منبر خطبه بخواند، مردم را معلوم می‌شود که حسن علیه السلام را چندان فضل و علم نبوده است؛ در حق او مشتبه شده‌اند، ما به این گمان او را امر کردیم که در منبر خطبه بخواند، بلکه از نظر مردم قدر و منزلتش رو به پستی بگذارد. چون بر منبر رفت و خطبه خواند از بسیاری فصاحت و بلاغت خود، ما را رسوا نمود و در نظر مردم عظمت و بزرگی پیدا کرد.

چون مردم شام زیاد اصرار نمودند، معاویه به ناچار جناب امام حسین علیه السلام را عرض کرد: یا ابا عبدالله! کاش بر منبر بروی و خطبه‌ای ادا نمایی.



چون آن حضرت بالای منبر تشریف برد، حمد و ثنای الهی را
بجا آورد و صلوات بیشمار بر جدّ بزرگوار خود فرستاد، ناگاه در
بالای منبر شنید که مردی از اهل مجلس می گوید: کیست اینکه در
منبر نشسته خطبه می خواند؟

آن حضرت فصاحت و بلاغت و دانایی و امامت خود را در
ضمن کلامی از او آشکار نمود که خود را به آن مرد نشان داد و
غرض خود را در آن نشان دادن حاصل نمود، چنانکه به منزله مثل
است که می گویند: «به یک کرشمه دو کار کرد» فرمود:

نَحْنُ حِزْبُ اللَّهِ الْعَالِيُونَ وَعَتَرَةُ رَسُولِ اللَّهِ الْأَقْرَبُونَ وَ أَهْلُ بَيْتِهِ
الطَّيِّبُونَ وَ أَحَدُ الثَّقَلَيْنِ الَّذِينَ جَعَلَنَا رَسُولُ اللَّهِ ثَانِي كِتَابِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ
تَعَالَى، الَّذِي فِيهِ تَفْصِيلُ كُلِّ شَيْءٍ، ﴿لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لَا
مِنْ خَلْفِهِ﴾^۱ وَ الْمَعُولُ عَلَيْنَا فِي تَفْسِيرِهِ وَ لَا يُطِئُنَا تَأْوِيلُهُ، بَلْ نَتَّبِعُ
حَقَائِقَهُ فَأَطِيعُونَا فَإِنَّ طَاعَتَنَا مَفْرُوضَةٌ إِذْ كَانَتْ بِطَاعَةِ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ
مَقْرُونَةً،

قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ
مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ﴾^۲

وَ قَالَ: ﴿وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَ إِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ
يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَ لَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا
قَلِيلًا﴾^۳

وَ أَحَذَّرَكُمْ الْأَصْغَاءَ إِلَى هُتُوفِ الشَّيْطَانِ بِكُمْ ﴿إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ
مُبِينٌ﴾^۴، فَتَكُونُوا كَأَوْلِيَاءِ الَّذِينَ قَالَ لَهُمْ:

۱. فصلت: ۴۲.

۲. نساء: ۵۹.

۳. نساء: ۸۳.

۴. بقره: ۱۶۸ و ۲۰۸ و ...

﴿لَا غَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّي جَارٌ لَّكُمْ فَلَمَّا تَرَأَتِ الْفِئَتَانِ
نَكَصَ عَلَى عَقَبَيْهِ وَقَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِّنْكُمْ﴾^۱
فَتَلَقَوْاَ لِلسُّيُوفِ ضَرْبًا وَلِلرَّمَاكِ وَرَدًّا وَلِلْعُمْدِ حَطْمًا وَلِلسَّهَامِ
غَرَضًا ثُمَّ لَا يُقْبَلُ مِنْ نَفْسٍ ﴿إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ
فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا﴾^۲

یعنی مائیم حزب خداوند عالمیان، یعنی یاوران دین خدا، که ما را فرستاده است که دین او را در همه عالمیان آشکار و هویدا نمائیم و بر همه کس غالب و قاهر شویم و عترت رسول خدائیم که از همه خلق به آن حضرت نزدیکتریم و اهل بیت او هستیم که پاک و پاکیزه هستیم و از هر عیب و رجس مطهریم و مائیم یکی از دو ثقل که رسول خدا صلی الله علیه و آله ما را ثانی کتاب خداوند عالمیان، و تالی وی نموده است، که در آن کتاب تفصیل همه چیز و بیان همه حکم و احکام است، دست باطل از پیش روی و از عقبش نمی رسد و اعتماد و ملجاء در تفصیل احکام و تفسیر آیات و بیان مشکلات وی بر ماست و به جز ما دست دانایی به تفاسیر آیاتش نمی رسد.

در تأویل آن مانده و معطل نمی شویم و ما را به شک و ریب نمی اندازد، بلکه بر حقایق وی اطلاع داریم، بر مقاصد و دقایق وی تابع هستیم؛ چون خداوند عالمیان ما را بر همه کس چنین تفضیل و ترجیح داده است و علم قرآن و بیان احکام سنت پیغمبر آخر الزمان نزد ماست، پس فرمان برداری ما بر همه عالمیان لازم و واجب است، پس بر اوامر و نواهی ما اطاعت و انقیاد نمائید، به درستی طاعت ما مفروض و واجب است، زیرا که خداوند عالمیان طاعت ما را در

۱. انفال: ۴۸.

۲. انعام: ۱۵۸.

قرآن مقرون و نزدیک به طاعت خود و رسول خود نموده است و فرموده است:

﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾^۱

یعنی مراد از صاحبان امر شما مائیم، پس اگر در حکم چیزی منازعه و شک نمودید، آن را بر خدا و رسول او ردّ نمایید، یعنی به آنچه در قرآن و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله هست تابع شوید، یعنی بیان احکام قرآن و سنت رسول را کسی غیر از ما نمی داند، چنانکه می فرماید: اگر ردّ و رجوع نمایند چیزی را که نمی دانند و در آن شک می کنند، هر آینه آن را کسانی از ایشان می دانند، که از مأخذ خود جواب را بیرون می آورند و فرمود: اگر فضل و رحمت خدا شامل حال شما نباشد هر آینه بر وسواس شیطان تابع می شوید، مگر قلبی از شما.

ای گروه حاضران! شما را به راه پرهیزگاری هدایت می نمایم و شما را از گوش دادن به صدای فتنه انگیز شیطان می ترسانم که پیوسته دام فتنه و فساد بر شما گسترده است. به درستی شیطان دشمن نمایان است بر شما، پس اگر بر وسواس شیطان گوش دهید هر آینه مانند اولیای او می شوید، که در روز جنگ بدر ایشان را گرویده اکاذیب خود نمود و ایشان را به اباطیل خود جرأت داد و بر ایشان - که تابعان ابی سفیان بودند - گفت: امروز کسی از مردم بر شما غالب نخواهد شد، - یعنی کسی از مسلمانان - به درستی من بر شما پناه و امان دهنده هستم؛ چون ایشان را با این دروغها گرویده خود نمود و به مقام مقاتله رسول خدا صلی الله علیه و آله آورد و دید که دو لشکر، مشاهده

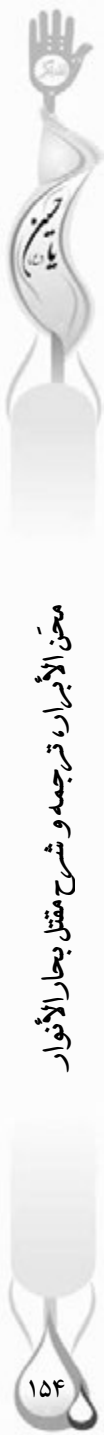
یکدیگر نمودند و با همدیگر در آویختند و جبرئیل با گروه ملائکه از آسمان به یاری رسول خداوند عالمیان فرود آمد، به عقب خود برگشت و رو به گریز نهاد و بر فریفتگان خود گفت: به درستی من از شما بریء و بی زارم.

پس اگر شما نیز تابع وساوس شیطان لعین بوده باشید و گرویده اکاذیب آن ملعون و فریفته اباطیل او شوید، پس او را ملاقات می‌نمایید و به ضرب شمشیرها و به طعن نیزه‌ها و شکسته شدن استخوان‌ها با عمودها و نشانه شدن به تیرها مبتلا می‌شوید، چون تابع شیطان بوده باشید، تا هنگام ابتلا به عقوبات دنیا و آخرت پیوسته فریفته اکاذیب او می‌شوید، دیگر از چنین نفسی که پیوسته در طغیان خود باقی باشد، ایمان آوردنش بعد از دیدن بلا و مشاهده کردن غضب خدا - که پیش از آن ایمان به آن نیاورده بود - قبول نمی‌شود؛ یا ایمان آورد و لکن کار نیکو و عمل ننموده باشد و پیوسته عمر خود را به ارتکاب معاصی و لهو و لعب و مناهی گذارنیده باشد باز ایمانش پذیرفته نمی‌شود.

چون معاویه حرام زاده فصاحت و بلاغت آن برگزیده خدا را مشاهده نمود ترسید که مردم آشفته آن حضرت گردند و از خواب غفلت بیدار شوند، عرض کرد: یا ابا عبدالله! بس است، به تحقیق در وصف و نعت خود مبالغه کردی یا فصاحت و بلاغت خود را آشکار نمودی.^۱

مترجم می‌گوید: اشاره نمودن آن جناب به قضیه جنگ بدر

۱. احمد بن علی طبرسی، *الإحتجاج* ۲: ۲۹۸؛ ابن شهر آشوب، *مناقب آل أبي طالب* (ع) ۴: ۶۷؛ همین خطبه با تفاوت اندکی درباره امام حسن (ع) وارد شده است شیخ طوسی، *الأملی*: ۱۲۱ و ۶۹۱ ج: ۱۸۸ و ۱۴۶۹؛ شیخ مفید، *الأملی*: ۳۴۸؛ ۴؛ علی بن یوسف حلی، *العدد القویه*: ۳۴.



تعريض و تعبير و سرزنش و طعن بر معاويه ملعون است، که پدر ملعونش ابوسفیان سبب اجتماع لشکر کافران بر مقاتله رسول خداوند عالمیان بود و گروهی از طاغیان بنی امیه در آنجا حاضر بودند و با لشکر اسلام جنگ می کردند و به دست ایشان کشته گردیدند. شاید مراد آن حضرت از شیطان، معاویه بن ابی سفیان بوده باشد که پیوسته مردم را از دین حق به راه ضلالت و گمراهی می کشید و اباطیل جاهلیت را در میان امت رسول خدا صلی الله علیه و آله رواج می داد انتهى.

غضب امام حسین (ع)
در مقابل مردان ملعون

و نیز در همان کتاب از محمد بن سایب مرویست که روزی مروان بن حکم بی ایمان، به جناب امام حسین علیه السلام عرض کرد: اگر فخر شما به فاطمه علیها السلام نباشد و مفاخرت به فرزندی او نداشته باشید، دیگر به چه فضیلت و منقبت بر ما فخر می کنید که آن فضیلت و منقبت بر ما نبوده باشد؟ یعنی جز این فضیلت بر ما ندارید که فرزند فاطمه زهرا علیها السلام، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله هستید!!

چون آن بزرگوار این سخن از آن حرام زاده بد کردار را شنید، با شدت غیظ و غضب از جای خود برخاست و آن حضرت در مقام غضب بسیار سخت گیر و دلیر بود!، به دست مبارک خود از حلق نحس آن ملعون گرفت و فشرد و عمامه او را به گردن نجس آن حرام زاده پیچید، تا اینکه آن ملعون بی خود به زمین افتاد، دست از او برداشته روی مبارک خود را به سوی جماعت قریش گردانید و فرمود: شما را سوگند می دهم به خداوند عالمیان که از شما جز این خواهش ندارم که اگر من راست بگویم شما تصدیق مرا بکنید و از حق نگذرید و به صدق گفته من گواهی دهید، فرمود: آیا در روی زمین دو نفر حبیبی سراغ دارید که در نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله از من



و برادرم حسن علیه السلام محبوب تر بوده باشند؟ و غیر از من و برادرم حسن علیه السلام در پشت زمین کسی را دانسته‌اید که فرزند دختر پیغمبر خدا بوده باشد؟

حاضران همه عرض کردند: نه! یعنی آنچه فرمودید به صدق وی گواهی داریم!

فرمود: به درستی من در روی زمین کسی را نمی‌دانم که ملعون پسر ملعون بوده باشد جز این و پدرش که طرید و بیرون کرده و مغضوب رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند! یعنی مروان و پدر بی‌ایمان او؛ حضرت به آن شقیّ فرمود: ای مروان! به خدا سوگند در میان جابرس و جابلق - که یکی از آنها در افق مشرق و دیگر در افق مغرب است - دو نفر مردی سراغ ندارم که خود را به دین اسلام بسته و نسبت داده باشند و با خدا و رسول او و اهل بیت رسول او دشمن تر از تو و پدر تو بوده باشند، و علامت صدق و گفتار من در حق تو آن است که چون در اینجا آتش غضب در سینه پرکینه تو شعله ور گردد ردای تو از دوشت می‌افتد، پیش از آنکه از این مجلس بیرون روی.

راوی خبر چنین می‌گوید: به خدا سوگند مروان از همان مجلس بر نخواست مگر اینکه خشمناک گردید و ردای نحس او از دوش نجسش بر زمین افتاد و فرموده آن حضرت ظاهر و هویدا گردید.^۱

در تفسیر عیاشی به سند خود از امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که چون مروان بن حکم داخل مدینه شد در روی سریر بر پشت خود خوابید و این آیه را تلاوت نمود:

استخبار امام حسین (ع) از احوال مروان ملعون و استفسار آن

۱. احمد بن علی طبرسی، الإحتجاج ۲: ۲۹۹؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل انبی طالب (ع) ۴: ۵۱.

﴿رُدُّوْا إِلَى اللَّهِ مَوْلِيَهُمْ الْحَقَّ أَلَا وَلَهُ الْحُكْمُ وَهُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ﴾^۱

یکی از غلامان آن حضرت در آنجا حاضر بود، چون به خدمت آن جناب رسید حضرت از او پرسید که مروان در هنگام ورود خود به مدینه چه گفت؟

عرض کرد: در بالای سریر خود استلقا کرد و این آیه را خواند: رُدُّوْا إِلَى اللَّهِ تا آخر آیه.

حضرت فرمود: به خدا سوگند من و اصحاب من به سوی بهشت بر می گردیم و مروان و اصحاب او به آتش خواهند رفت و بازگشت ایشان جهنم است.^۲

مترجم می گوید: بعید نیست که مقصود آن لعین از خواندن این آیه، تعریض و طعن بر جناب امام حسین علیه السلام و اصحاب آن بزرگوار بوده باشد، به جهت کشته شدن عثمان بی ایمان، یا از جهت دیگر انتهی.

در مناقب مذکور است که روزی جناب امام حسن علیه السلام، عایشه دختر عثمان را خواستگاری نمود. مروان ملعون از تزویج آن حضرت ابا و امتناع کرد و گفت: او را به عبدالله بن زبیر تزویج می نمایم؛ چون جناب امام حسن علیه السلام از دنیا رحلت نمود معاویه ملعون به مروان لعین که از جانب معاویه به ملک حجاز حاکم بود نوشت که امّ کلثوم دختر عبدالله بن جعفر را برای یزید پلید خواستگاری نماید، چون نامه آن ملعون به مروان لعین رسید به نزد جناب عبدالله آمد، خبر مضمون نامه معاویه را به خدمت آن بزرگوار عرض نمود.

خواستگاری معاویه
ملعون از بنی هاشم
برای یزید ملعون

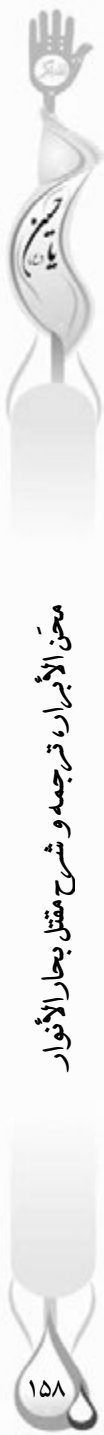
۱. انعام: ۶۲.

۲. محمد بن مسعود عیاشی، تفسیر العیاشی ۱: ۳۶۲: ۲۰.

جناب عبدالله فرمود: صاحب اختیار آن دختر، مولای ما جناب امام حسین علیه السلام است و آن بزرگوار خالوی اوست.

این خبر به جناب امام حسین علیه السلام رسید، فرمود: از خداوند عالم در امر این دختر خیر می‌طلبم، خدایا! کسی را از آل محمد صلی الله علیه و آله برای این دختر میسر و نصیب نما که پسندیده تو بوده باشد و رضای تو در آن بشود.

چون مردم در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله جمع شدند، مروان ملعون آمد در پهلوی جناب امام حسین علیه السلام نشست و در خدمت آن جناب جماعتی از بزرگان و اشراف نشسته بودند، مروان ملعون به سخن گفتن آغاز نمود و عرض کرد: امیرمؤمنان! - یعنی معاویه بن ابی سفیان علیه اللعنة والنیران - مرا امر کرده است که این خویشی را با شما بنمایم و قدر و مهر او را به اختیار پدرش واگذار کنم و این قرابت سبب صلح در میان دو قبیله شود، - یعنی بنی هاشم و بنی امیه - و قرض پدرش را ادا نمایم و عرض نمود: یا حسین! این را بدان، به سبب دامادی و قرابت یزید کسانی که به شما غبطه و حسد می‌نمایند بیشتر خواهند شد، از کسانی که به جهت این قرابت به یزید غبطه و حسد می‌برند و عجب است از یزید با آن بزرگی و جلال، چگونه مهر قرار می‌دهد و حال آنکه یزید کفو کسی می‌باشد که او را کفو و مانند نبوده باشد!! احتمال دیگر در عبارت آن ملعون می‌رود که یزید کفو نیست که او را کفو و مانند ندارد!! و گفت: یزید کسی است که به آب نیکو و بهای رخسار خود، ابر را سیراب می‌نماید!!، پس یا ابا عبدالله! به خوبی و نیکویی جواب مرا ردّ نما و اجابت خواستگاری فرما.



جواب امام حسین(ع)
به مروان ملعون جهت
خواستگاری معاویه

چون آن حضرت سخنان دروغ آمیز و کفرخیز آن حرام زاده را شنید، فرمود: حمد و ثنا مر خداوندی را سزااست که ما را به دوستی خود اختیار نموده است و ما را برای دین خود پسندیده است و ما را به همه عالمیان تفضیل داده است و بر همه خلق حجت کرده است، فرمود: ای مروان! به تحقیق سخنانی که گفتی همه را شنیدم، آنچه گفتی که مهر دختر عبدالله را به اختیار پدرش واگذار نموده‌ام، به هر قدر برسد قبول دارم، پس به جان خود سوگند اگر ما به این قرابت و خویشی راضی شویم و اراده نماییم، هرگز در قدر صداق او از سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله تجاوز نمی‌کنیم و آن مقدار مهری که در دختران و زنان خود سنت کرده است - که عبارت از دوازده اوقیه است که چهار صد و هشتاد درهم می‌باشد - زیاده را راضی نمی‌شویم.

اما آنچه گفتی که قرض پدرش را ادا می‌کنم، کدام وقتی و زمانی این حرکت از بنی‌هاشم به ظهور آمده است که دختران ما در هنگام تزویج قرضهای ما را ادا کرده باشند، تا این دختر نیز به تزویج خود ادای قرض پدر خود نماید.

اما این قرابت سبب صلح در میان این دو قبیله باشد، هرگز چنین نخواهد شد، زیرا که عداوت ما با شما برای رضا و خشنودی خداوند عالمیان است که رضای او در آن است که شما را دشمن بداریم و هرگز به جهت امورات دنیای خود با شما مصالحه و دوستی نکنیم و به جان خود سوگند یاد می‌کنم سبب صلبی و قرابت بطنی، ما را از دوستی مانند شما عاجز کرده است که سبب دوستی و مصالحه در میان ما و شما نمی‌شود، پس قرابت مصاهری و دامادی چگونه سبب دوستی و صلح خواهد گردید.

اما تعجب تو از اینکه چگونه یزید مهر قرار می‌دهد در تزویج خود، پس بهتر و بزرگتر از یزید و پدر و جدّ یزید در تزویج خود مهر قرار داده است. یزید را پیش از این روز هر کس کفو و مانند بود، امروز نیز کفو او همان کس است که پیشتر بود؛ امارت باطله او بر شأن او چیزی نیافزوده است، یعنی پیشتر کفو یزید از دختران عرب کسی بود که شأن و رتبت نداشته باشد، بلکه چیزهای دیگر نیز در او بوده باشد که مردمان نیکوکاران و پرهیزگاران از آنها نفرت و دوری می‌کردند، لکن سزاوار یزید و کفو آن عنید می‌گردید.

اما آنچه گفتی که ابر از آب جمال روی یزید سیراب می‌باشد؛ بدان که از روی مبارک رسول خداست که ابر از جمال روی مبارکش آب می‌خورد و سیراب می‌گردید، - یعنی نه روی نحس نجس یزید پلید است که اثر کفر و نفاق از رویش ظاهر و هویدا است -

اما آنچه گفتی که غبطه کنان بر ما از غبطه کنان بر یزید به جهت این قرابت و خویشی و تزویج بیشتر می‌شود؛ بلی! به سبب آن قرابت اهل جهالت و ضلالت بر ما غبطه می‌خورند و بر یزید به جهت این قرابت، - اگر به ظهور آید - اهل عقل و علم و کیاست غبطه می‌نمایند، یعنی بر فرض تزویج باید یزید مفاخرت نماید که با فرزندان و خویشان رسول خداوند عالمیان قرابت و خویشی کرده است، نه ما فخر کنیم که به یکی از طاغیان و دونان بنی‌امیه قرابت نمودیم، پس آن حضرت بعد از سخنان چند دیگر، روی مبارک خود را به سوی حاضران گردانید و فرمود: همه شما گواه باشید بر اینکه من امّ کلثوم دختر عبدالله بن جعفر را، بر پسر عمویش قاسم بن محمد بن جعفر، در مقابل چهار صد و هشتاد درهم تزویج نمودم و

مزرعه خود که در مدینه است - یا فرمود که در زمین عقیق است - برای آن دختر بخشیدم، هر سال مداخل و غله وی موازی هشت هزار دینار طلا می‌باشد؛ ان شاء الله برای نفقه او و شوهرش در مداخل مزرعه کفایت و غنا می‌شود.

چون مروان این سخنان را از آن نور دیده رسول خداوند عالمیان شنید، رنگ روی نحسش متغیر گردید و گفت: ای فرزندان هاشم! بر ما مکر نمودید و خیال و اراده ندارید مگر دشمنی و عداوت با بنی‌امیه را.

آن حضرت کار او را با جناب امام حسن علیه‌السلام به مروان یادآوری نمود، هنگامی که خود آن جناب عایشه دختر عثمان را خواستگاری نمود و مروان از تزویج آن حضرت امتناع نمود و گفت به عبدالله بن زبیر تزویج می‌کنم، یعنی این حرکت و فعل من در مقابل حرکت و فعل تو واقع شد. حضرت فرمود: یا مروان! کجاست جای مکر و حيله؟ یعنی مکر و حيله در کار بد تو است نه در کار ما!، هنگامی که تزویج مردی صلاح نشود، آن را مکر نمی‌گویند. مروان گفت:

أَرَدْنَا صِهْرَكُمْ لِنَجِدَ دُودًا قَدْ أَخْلَقَهُ بِهِ حَدَثُ الزَّيْمَانِ
فَلَمَّا جِئْتُكُمْ فَجَبَّهْتُمُونِي وَ بُحْتُم بِالضَّمِيرِ مِنَ الشَّنَانِ

یعنی قرابت و دامادی شما را اراده نمودیم، تا اینکه محبت و مودت خود را تازه نمایم و به غایت و انتها رسانیم، که به تحقیق آن را حوادث روزگار کهنه و پوسیده نموده بود، پس چون من به این خیال به نزد شما آمدم، پس دست ردّ و منع بر پیشانی من گذاشتید و از دشمنی و عداوت، آنچه در دل خود داشتید آشکار نمودید.



چون «ذکوان» آزاد کرده بنی هاشم آن را از مروان بی ایمان شنید، جواب آن ملعون را به این چند بیت رد نمود:

أَمَاطَ اللَّهُ مِنْهُمْ كُلَّ رِجْسٍ وَ طَهَّرَهُمْ بِذَلِكَ فِي الْمَثَانِي
فَمَا لَهُمْ سِوَاهُمْ مِنْ نَظِيرٍ وَلَا كُفُوَ هُنَاكَ وَلَا مَدَانِي
أَتَجْعَلُ كُلَّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ إِلَى الْأَخْيَارِ مِنْ أَهْلِ الْجَنَانِ

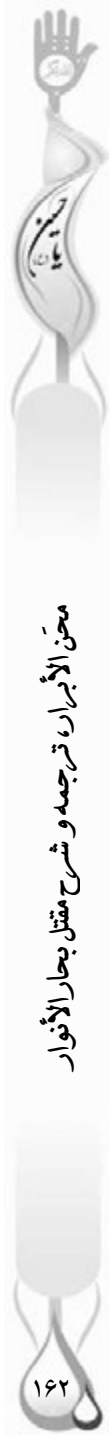
یعنی خداوند عالمیان از اهل بیت خاتم پیغمبران هر بدی و گناه را دور و کنار نموده است و از این بدیها در صریح آیه قرآن، تصریح بر طهارت و نطافت ایشان فرموده است، در میان همه کاینات برای آن بزرگواران نظیری و مانندی نیست و کسی بر ایشان در قرب و منزلت نزدیک نیست.

ای مروان! آیا از انصاف و عدالت است که هر جبار عنیدی را بر چنین جماعتی که از اهل بهشت بهترند نسبت دهی و هم دوش و برابر نمایی؟!^۱

در مناقب از محاسن برقی روایت کرده است که روزی عمرو بن عاص حرام زاده بر جناب امام حسین علیه السلام عرض نمود: چه سبب دارد که اولاد ما از اولاد شما گروه بنی هاشم زیادتر بوده باشد؟
حضرت جواب داد:

بُغَاثُ الطَّيْرِ أَكْثَرُهَا فِرَاحًا وَأُمُّ الصَّقْرِ مَقْلَاتٌ نَزُورُ
یعنی بغاث مرغها - که عبارت از مرغ مردار و لاشه خوارست -
هرگز صید و شکار نمی کند، جوجه و بچه وی از سایر مرغها - که
مرغ زیرک و شکاری بوده باشد - بسیارتر است، و مادر صقر - که

۱. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب (ع) ۴: ۳۷.



شهباز شکاریست - اولادش اندک و بسیار کم است .

آن لعین عرض کرد: چرا سفیدی و پیری به شارب‌های ما گروه بنی‌امیه زودتر رخ می‌دهد از شارب‌های شما که دیرتر سفید می‌شوند؟ حضرت فرمود: چون دهان زنان بنی‌امیه بد بو می‌باشند! در هنگام جماع دهان ایشان به شارب‌های شما نزدیک می‌شوند، بوی بد آنها شارب‌های شما را سفید می‌نمایند.

این معنی بنابر آن است که نسخه روایت چنین بوده باشد: إِنَّ نِسَاءَكُمْ نِسَاءً بَخِرَةً فَإِذَا دَنَا أَحَدُكُمْ مِنْ امْرَأَتِهِ نَهَكَتَهُ وَ إِنْ نَهَكَتَهُ، «نَهَكَتَهُ» بوده باشد - چنانکه مصنف ^{قدس سره} این را اقرب به صواب دانسته‌اند - آن وقت مراد این است که چون دهان زنان شما بدبو و متعفن می‌باشند، دهان خود را نزدیک دهان شما می‌نمایند، که شوهرهای خود را - که عبارت از شماست - ملاحظه کنند، که شراب خورده است یا نه، در آن هنگام بوی بد دهان‌های ایشان، شارب‌های شما را زود سفید می‌نمایند، و از مفهوم کلام شریف آن حضرت مستفاد می‌شود که دهان زنان بنی‌هاشم خوشبو و خوش عطر می‌شوند، به جهت خوبی عطر دهان ایشان شارب‌های ایشان دیرتر سفید می‌شوند.

پرپشت بودن محاسن بنی‌هاشم
آن ملعون عرض کرد: چه وجه دارد که موی ریش شما انبوه و بسیار می‌باشد و ریش‌های ما کم مو و اندک می‌شوند؟

آن حضرت فرمود:

﴿وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاتَهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبِثَ لَا يَخْرِجُ إِلَّا نَكِدًا﴾^۱

یعنی زمین پاک و پاکیزه که شوره زار نباشد و خاکش نیکو باشد، علف و نبات وی به قدرت پروردگار خود خارج می شود و زمین خبیث و شوره زار بیرون نمی آید نبات و علف وی، مگر اندکی و کمی.

یعنی محل روییدن و جای بیرون آمدن محاسن شریف بنی هاشم مانند زمین پاک و پاکیزه است که موی آنها انبوه و نیکو می باشد و جای بیرون آمدن ریش نحس بنی امیه مانند زمین خبیث و شوره زار است که موی آنها بیرون نمی آید مگر اندکی.

چون معاویه ملعون مشاهده نمود که آن حضرت جواب سؤال آن بد طینت را به نوعی می دهد که موجب فضیحت و رسوایی طاغیان بنی امیه می باشد، به عمرو بن عاص ملعون گفت: تو را سوگند می دهم به آن حقی که در گردن تو دارم دیگر سخن نگو و ساکت باش! به درستی حسین فرزند علی بن ابی طالب است، یعنی در جواب عاجز نمی شود و مغلوب نمی گردد.

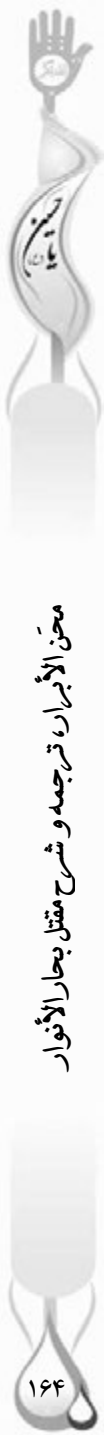
حضرت فرمود:

إِنْ عَادَتِ الْعُقْرُبُ عُدْنَا لَهَا وَ كَانَتِ التَّلُ لَهَا حَاضِرَةً
قَدْ عَلِمَ الْعُقْرُبُ وَ اسْتَيْقَنَتْ أَنْ لَا لَهَا دُنْيَا وَ لَا آخِرَةٌ

یعنی اگر عقرب به سوی ما برگردد ما نیز به سوی وی بر می گردیم و کفش بر کوبیدن سرش آماده است، که اگر اصرار نماید سرش را با کفش می شکنیم. به تحقیق عقرب دانسته است و یقین کرده است که نه دنیا دارد و نه آخرت^۱.

مرادش از عقرب همان ملعونست که اراده داشت به سؤالات

۱. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب (ع) ۴: ۶۷.



خود آن حضرت را خجالت دهد و لطایف کلام شریف آن معدن فصاحت و بلاغت، بر کسی که به نکات معانی و لطایف بیانیّه عالم باشد مخفی و مستور نمی ماند.

و نیز در مناقب مسطور است روزی اعرابی از معاویه ملعون حاجتی می طلبید و در قضای حاجت او مسامحه می نمود، در آن هنگام جناب امام حسین علیه السلام وارد مجلس آن بدفرجام گردید، معاویه از جواب اعرابی اعراض نمود و با حضرت امام حسین علیه السلام مشغول صحبت گردید، آن اعرابی از بعض حاضران پرسید که این شخص که بود که وارد مجلس شد، با معاویه مشغول صحبت گردید؟ گفتند: حسین بن علی علیه السلام است.

بر آوردن حاجت اعرابی آن اعرابی عرض نمود: ای فرزند دختر رسول خدا! در خصوص قضای حاجت من با معاویه سخنی بفرمای که حاجت مرا بر آورد. پس آن حضرت به معاویه فرمود که حاجت اعرابی را بر آور، چون بنابه فرموده آن جناب خواهش اعرابی را روا نمود، اعرابی گفت:

أَتَيْتُ الْعِشْمِيَّ فَلَمْ يَجِدْ لِي إِلَى أَنْ هَزَّهُ ابْنُ الرَّسُولِ
هُوَ ابْنُ الْمُصْطَفَى كَرَمًا وَ جُودًا وَ مِنْ بَطْنِ الْمُطَهَّرَةِ الْبُتُولِ
وَ إِنَّ لِهَاشِمٍ فَضْلًا عَلَيْكُمْ كَمَا فَضَلَ الرَّبِيعُ عَلَى الْمُحُولِ

آدمم به سوی درخت خشک فاسدی که بلکه از آن منفعت به دست من بیاید - یعنی معاویه که آن ملعون را به درخت خشک تشبیه می کند - پس سخاوتمی نکرد و منفعتی برای من نرسانید، تا اینکه آن درخت خشک را فرزند گرامی رسول خدا صلی الله علیه و آله حرکت داد که بی شک و اشکال، فرزند پیغمبر مصطفی صلی الله علیه و آله و پسندیده و

برگزیده است، از حیثیت سخاوت و کرم، کریم و جواد است و از بطن مطهره بتول عذرا علیها السلام است.

ای معاویه! به درستی گروه بنی هاشم را بر شما که نسل امیه هستید آنقدر فضیلت و منقبت و زیادتى هست، چنانکه زمین گلزار و فصل بهار را، فضیلت و زیادتى بر زمین خشک خالی بی علف و بی ثمر و بر فصل خزان هست.

معاویه به اعرابی خطاب نمود: من تو را عطا نمودم و حاجت تو را بر آوردم، حسین را مدح و ثنا می کنی؟!۱

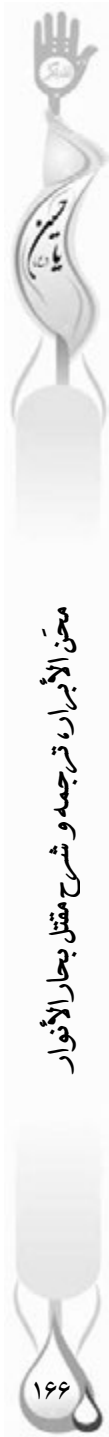
اعرابی پاک طینت و نیکو سیرت به معاویه ملعون گفت: ای معاویه! برای من از حق و مال آن بزرگوار عطا نمودی و حاجت مرا به گفته او بر آوردی، یعنی تو را هیچ حقی در میان نیست تا مستوجب مدح و ثنا بوده باشی!۱

در کتاب عقد از اندلسی مرویست که روزی معاویه ملعون در خصوص جناب امام حسین علیه السلام با مروان بن حکم مصلحت و مشورت نمود، مروان حرام زاده گفت: مصلحت تو در آن است که حسین را از مدینه بیرون نمایی و همیشه در شهر شام در نزد خود نگاه داری و راه اهل عراق را بر او ببندی، تا دست ایشان به حسین نرسد.

معاویه گفت: به خدا سوگند این را نگفتم مگر برای مصلحت کار خود، که می خواهی از چنگ او رها شوی و آسوده گردی و مرا به اذیت های او مبتلا نمایی، پس اگر در وقت ابتلا به اذیت های او صبر نمایم، هر آینه صبر کرده ام به چیزی که آن را ناخوش و مکروه می دارم و اگر در مقابل اذیتش به او بدی نمایم، هر آینه قطع

مشورت نمودن معاویه با اصحاب خود درباره امام حسین (ع)

۱. همان: ۸۱



رحم کرده‌ام؛ پس کسی را فرستاد سعید بن عاص را حاضر نمود و در خصوص آن جناب مشورت نمود.

سعید بی‌سعادت گفت: به خدا سوگند تو را ترس از حسین برای خود نیست، لکن ترس تو از او برای فرزندت یزید است و هرگز نترس، زیرا که در برابر حسین کسی را خلیفه می‌نمایی که بر حسین خوب مقابل و حریف است، اگر کشتی بگیرد با پسر التبه پسر ت او را بر زمین زند و اگر به مقام جنگ بیاید، هر آینه فرزندت غالب خواهد شد. حسین را به حال خود بگذار و دست از او بردار و او را مانند درخت خرمايي حساب کن که هر قدر در این بلاد آب بخورد و سر به سوی هوا بلند نماید هرگز به آسمان نخواهد رسید. یعنی چنانکه درخت خرما در این بلاد آب بسیار می‌خورد و سر خود را به هوا بلند می‌نماید و به آسمان نمی‌رسد، همچنین است حال حسین، هر چند آرزوی خلافت و طلب بلندی و رفعت نماید، هرگز به آرزوی خود نخواهد رسید.^۱

پاسخ امام حسین(ع) به جسارت مروان ملعون در تفسیر فرات بن ابراهیم مذکور است، هنگامی که مروان بی‌ایمان در مدینه حاکم بود، روزی برای مردم خطبه‌ای خواند، بسیار ناسزاها نسبت به امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه‌السلام ذکر نمود و کفر خود را ظاهر و آشکار کرد، چون از منبر فرود آمد و به منزل خود رفت جناب امام حسین علیه‌السلام تشریف آورد و از سخنان کفرآمیز آن کافر عنید، آن حضرت را خبر دادند؛ پرسید آیا در آن وقت برادرم حسن علیه‌السلام در مسجد حاضر نبود؟

عرض کردند: بلی! حاضر بود.

۱. همان.

فرمود: جواب مروان را نداد و چیزی نگفت؟

عرض کردند: نه!

پس آن حضرت غضب آلود و خشمناک از جای برخاست به نزد مروان حرام زاده آمد، فرمود: ای فرزند زن کبود چشم دباغ کننده پوست ها! و ای پسر زن ملخ خوار! تو را چنین شأن و رتبت هست که نسبت به علی بن ابی طالب علیه السلام ناسزا بگویی؟

آن حرام زاده گفت: تو کودکی عقل و کمال نداری!

حضرت فرمود: می خواهی خبر بدهم از آن چیزی که در مذمت تو و کفر و الحاد تو و بنی امیه و اصحاب کافران توست؟ - یعنی از آن آیاتی که در مذمت و کفر و الحاد تو و بنی امیه نازل شده است - و از آن آیاتی که در مدح و بزرگواری علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده است؟ به درستی که خداوند عالمیان می فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا﴾^۱

به درستی این آیه در شأن علی علیه السلام و شیعیان او نازل شده است، یعنی کسانی که ایمان آورده اند به خدا و روز جزا، و عمل های نیکو و صالح کرده اند، زود است خداوند رحمان برای ایشان در دل ها مودت قرار دهد. باز می فرماید:

﴿فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِكَ لِنُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ﴾^۲

یعنی این است و جز این نیست، آن را به زبان تو آسان و سهل نمودیم، تا اینکه با وی برای پرهیزکاران بشارت بدهی. به درستی بشارت داد به آن پیغمبر عربی به علی بن ابی طالب علیه السلام، پس مراد

۱. مریم: ۹۶.

۲. همان: ۹۷.

خدا از پرهیزکاران آن جناب و شیعیانش بوده است.^۱

اگر صد پسر داشته باشم نام همه را علی می‌گذارم

در کافی روایت کرده است که معاویه ملعون مروان لعین را حاکم مدینه نمود و قرار گذاشت که از بیت المال به جوانان قریش عطایی مقرر نماید، که به هر یکی چیزی مفروض کند.

جناب علی بن الحسین علیه السلام می‌فرماید: من به نزد مروان آمدم، از من پرسید نام تو چیست؟

گفتم: علی بن الحسین علیه السلام.

پرسید: نام برادرت چیست؟

گفتم: علی!

آن ملعون گفت: علی! علی!! پدرت نمی‌خواهد که پسران خود را به نام دیگر نامیده نماید مگر به علی؟! پس برای من چیزی مقرر نمود، به خدمت پدرم برگشتم و سخن مروان را به خدمت آن جناب عرض نمودم، فرمود: وای و عذاب و شدت از جانب من به پسر زن کبود چشم دَبَاغ کننده پوست‌ها باد!، هرگاه مرا صد پسر زاییده شود هر آینه دوست دارم که برای هر یکی از ایشان نام نگذارم مگر «علی».^۲

وحشت از وجود امام حسین(ع) در مدینه

شیخ کشی روایت کرده است که مروان ملعون در هنگام حکومت خود در مدینه طَبِیْه نامه‌ای به معاویه نوشت که عمرو بن عثمان مرا خبر داد که گروهی از اهل عراق و بزرگان و اشراف حجاز به نزد حسین بن علی بسیار تردد می‌نمایند و عمرو گفت: من از خروج حسین ایمن نیستم و می‌ترسم فتنه بر پا نماید و نوشت: من جستجو

۱. فرات بن ابراهیم کوفی، تفسیر فرات: ۲۵۳.

۲. ثقة الاسلام کلینی، الکافی ۶: ۱۹: ۷.

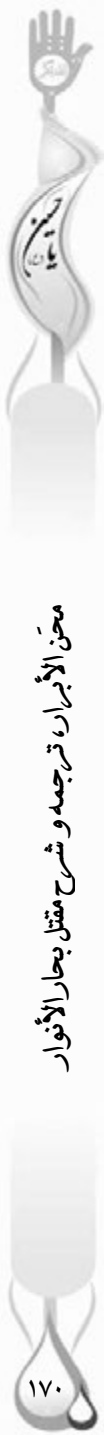
نمودم از آنچه عمرو خبر داده بود، هنوز حسین در این ایام اراده و خیال خروج ندارد، لکن من ایمن نیستم، این کارها را برای روز دیگر آماده می‌کند. یعنی برای روزی که تو از دنیا رحلت نمایی و می‌خواهد با یزید فتنه بر پا نماید، پس هر چه در این امر رأی تو می‌باشد و مصلحت بدانی برای من بنویس والسلام.

چون نامه مروان به معاویه رسید در جواب نوشت: اما بعد، به تحقیق نامه تو به من رسید و آنچه را در آن نوشته بودی فهمیدم، زنه‌ار از اینکه به حسین متعرض بشوی! و هرگز تو را کاری با او نباید باشد، تا اینکه حسین متعرض تو نشده باشد، و ما در این خیال نیستیم که بر حسین متعرض شویم، مادامی که که وفا به بیعت ما می‌کند و در پادشاهی ما منازعه نکند، البته متعرض او نشو والسلام.

و نامه دیگر به خدمت جناب امام حسین علیه السلام به این مضمون نوشت: به تحقیق چیزها از تو به من رسیده است، اگر آنها که از تو به من رسیده است حق باشد گمان من در حق تو آن است که به جهت خشنودی و رضای من آنها را ترک می‌کنی و مرتکب چیزی نمی‌شوی که موجب کراهت من بوده باشد، البته آنها را ترک نما!، قسم به وجود خداوند عالم هر کس با خدا عهد و پیمانی کرده باشد سزاوار است که به آن عمل نماید و وفا به عهد خود کند، پس اگر آنچه از تو به من رسیده است باطل و دروغ باشد، پس سزوارترین مردمانی به اینکه چنین چیزها از تو صادر نشود و سرزنند.

نفس خود را موعظه کن و بر خود پند ده! و یادآوری نما جزای بدی‌ها را و ثواب نیکوکاری را! و به عهد و پیمان خدا وفا نما! هنگامی که تو مرا ناخوش و مکروه داری و در مقام منازعه باشی،

نامه معاویه ملعون به امام حسین (ع)



من نیز تو را ناخوش و مکروه می‌دارم و با تو در مقام جنگ می‌باشم و اگر تو مرا مکر و حيله نمایی من نیز بر تو مکر و حيله می‌نمایم، پس از چنین کاری که موجب نفاق باشد دوری نما، و پرهیز نما از اینکه جمعیت این امت را مبدل به پراکندگی بکنی و باعث تفرقه و نفاق در میان ایشان باشی، و پرهیز کن از اینکه این امت به دست تو بر فتنه و بلا مبتلا شوند. به تحقیق کارهای مردم را دانسته‌ای و ایشان را آزموده‌ای، که ایشان در سر عهد و پیمان خود نمی‌ایستند و وفا به آن نمی‌کنند، پس بر نفس خود و دین خود و امت محمد رحم کن، و بی‌خردان و جاهلان و کسانی که حقیقت اسرار را نمی‌دانند تو را بازی ندهند.

جواب امام حسین (ع) (چون نامه آن ملعون به خدمت جناب امام حسین علیه السلام رسید در جواب نوشت: اما بعد، به تحقیق نامه تو به من رسید و در آن یاد نموده بودی که امری چند از من به تو رسیده است که تو آنها را از من نمی‌پسندی و مرا به غیر آنها سزاوار می‌دانی؛ ای معاویه! نیک و بد کار مرا تو نمی‌دانی، زیرا که نیک‌ها را غیر از خدا نمی‌داند و به حقایق آنها نمی‌رسد، مگر خداوند عالم؛ و اما آنچه نوشته بودی که از من به تو چیزهایی رسیده است، پس به تحقیق آنها را نگفته‌اند، مگر کسانی که پیوسته تو را تملق می‌کنند و کار ایشان سخن چینی است؛ و من با تو در مقام جنگ و منازعه نیستم، لکن به خدا سوگند در ترک محاربه تو از خدا می‌ترسم و گمان ندارم که خدا به ترک محاربه تو از من راضی باشد و دوستی و مصالحه مرا با تو خوش گردد و عذر را در این باب قبول نماید، بی‌آنکه عذری داشته باشم و هرگز راضی نمی‌شود که تو را در این خلافت باطله و حکومت

جواب امام حسین (ع)
به معاویه ملعون

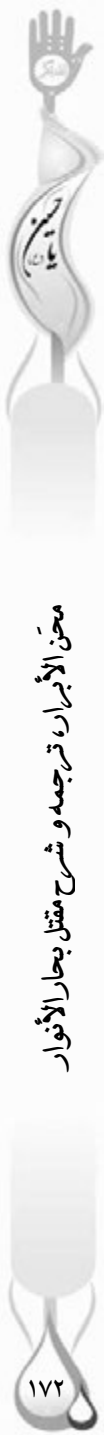
فاسده بگذارم و با تو و کسانی که بر مسلمانان جور و ستم می نمایند و از راه راست حقّ به سوی ضلالت و گمراهی عدول کنندگانند و یاری کنندگان ظالمان و دوستان شیاطین هستند، ترک جنگ نمایم و آشنایی کنم.

یعنی اگر شرط محاربه موجود باشد و مردم به یاری من اجتماع نمایند، باید با تو جنگ و محاربه نمایم و هرگز با تو صلح نکنم، زیرا آن وقت خدا را از ترک محاربه تو خوش نمی آید؛ یا مراد آن حضرت این است که خدا از مسلمانان راضی و خشنود نیست که محاربه تو را ترک کرده اند و بی عذر با تو در مقام صلح هستند، بلکه تو را نصرت و اعانت می نمایند، و نوشت: آیا تو کشنده حجر بن عدیّ کندی نیستی؟!

کشنده گروهی هستی که ایشان پیوسته نمازگزاران و عابدان بودند و ظلم و ستم را دوست نمی داشتند و بدعت های اهل بدعت را بزرگ می شمردند و ناخوش می گرفتند و در راه رضای خدا از ملامت ملامت کنندگان نمی ترسیدند، پس تو چنین کسانی را از روی ظلم و عدوان کشتی، بعد از آنکه برای ایشان سوگندهای مغلظه خورده بودی و پیمان های محکم بسته بودی که ایشان را به چیزهایی که میان تو و ایشان پیشتر واقع شده بود و به جهت کینه هایی که در دل تو از ایشان وجود داشت، مؤاخذه نمایی؟

آیا تو کشنده عمرو بن حمق صاحب رسول خدا صلی الله علیه و آله، بنده شایسته خدا نیستی؟ که بسیاری عبادت جسم او را ضعیف و لاغر نموده بود و رنگ و رویش را زرد کرده بود و مانند چنین کسی را کشتی؟! بعد از آنکه او را به عهدها و پیمان ها و سوگندها ایمن و

معاویه قاتل اصحاب رسول خدا (ص) و شیعیان علی (ع)



مطمئن نموده بودی، که اگر آن عهد و ایمنی را به مرغی می‌دادی
هر آینه از سرکوه به نزد تو فرود می‌آمد، با وجود این عهد و پیمان،
به سبب جرأت تو به معصیت و مخالفت خدا و سبک و حقیر
شمردن عهد و پیمان خود، آن عابد زاهد را کشتی!.

ادعای برادری معاویه آیا تو نیستی که مدعی شدی بر اینکه زیاد بن سمیه که در فراش
بازید بن‌آبیه
غلام ثقیف متوکل شده بود، فرزند پدر توست؟! به گمان اینکه پدرت
با سمیه زنا کرده بوده است و زیاد از نطفه پدرت به وجود آمده
است! و حال آنکه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده است که فرزند به
فراش لاحق می‌شود، یعنی به شوهر زن زانیه ملحق می‌باشد و بر زانی
سنگ می‌زنند، پس فرموده رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را ترک نمودی و
دانسته سنت او را تغییر دادی و تابع خواهش نفس خود گردیدی،
بی آنکه از جانب خدا بر کرده خود دلیل و برهانی داشته باشی؛ بعد
از آنکه زیاد را به فرزند پدر خود لاحق نمودی آن را بر عراقین -
که کوفه و بصره است - مسلط کردی، و آن ملعون دست و پای
مسلمانان را قطع نمود و دیده‌های ایشان را کور کرد و ایشان را در
شاخه‌های درخت خرما به دار کشید، گویا تو هرگز از این امت
نیستی و ایشان از تو نبودند.

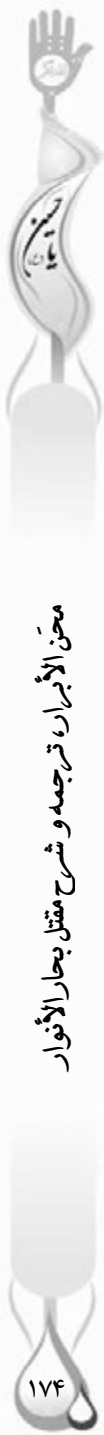
قتل عام شیعیان به دست آیا تو آن نیستی که زیاد بن سمیه برای تو نوشت که قبیله حُضرم
زیاد بن‌آبیه
در دین علی علیه‌السلام هستند و آن را حق می‌دانند! و تو در جواب نوشته
او نوشتی، هر که را در دین علی بدانی او را بکش و آن ملعون به امر
تو ایشان را به انواع سیاست و اذیت به قتل آورد و گوش و بینی
ایشان را برید و حال آنکه والله دین علی علیه‌السلام همان دینی است که
به جهت جاری نمودن و آشکار کردن وی، آن بزرگوار پیوسته به

امر خداوند جبار و حکم احمد مختار، بر پدر تو و بر تو شمشیر زد، تا دین خدا را که دین علی علیه السلام است، ظاهراً با زور بازوی خود به گردن تو و پدرت بار کرد، به ناچار اسلام را ظاهر کردید و به برکت دین علی علیه السلام در مجلس امارت نشسته و مسلمانان را مشتهبه کرده‌ای، که تو یکی از ایشان.

اگر شمشیر علی علیه السلام نبود و دین اسلام را نمی‌گشود و تو و پدرت به ظاهر اسلام نمی‌آوردید، شرافت و منزلت تو و پدر تو همان کاری بود که در ایام گذشته داشتید، که هر سال در زمستان به عزم تجارت به متاع اندکی به سوی یمن می‌رفتید و در تابستان از فلفل و پوست و غیر آنها به سرمایه کمی بار می‌کردید، از مکه به سوی شام می‌رفتید و از این دو سفر چیز اندکی به دست می‌آوردید و به مشقت و تنگی گذران می‌نمودید و خداوند عالمیان به زور و بازوی علی علیه السلام، شما را از رنج گرسنگی و مشقت و رذالت چنین تجارتی غنی نمود.

و در نامه خود نوشته بودی که بر خود و دین خود و بر ائمت محمد صلی الله علیه و آله رحم نمایم و از پراکنده کردن جماعت ایشان و بر پانمودن فتنه در میان ایشان پرهیز کنم، به درستی که من فتنه و بلایی بر این ائمت بزرگتر از حکومت و امارت تو نمی‌دانم و هیچ صلاحی و خوبی برای نفس و دین خود و ائمت محمد صلی الله علیه و آله بهتر از محاربه و جهاد تو نمی‌دانم، پس اگر شرایط جهاد تو برای من موجود باشد و با تو جهاد نمایم، پس اطاعت خدا نموده‌ام و به سوی خدا تقرّب کرده‌ام. مترجم می‌گوید: مقصود آن حضرت بیان این است که جهاد کردن با تو از جمله واجبات است، بر فرض محال اگر بعد از حصول شرایط، جهاد تو را ترک نمایم، ترک واجب کرده‌ام و معلوم

فراهم نبودن زمینه برای جهاد با معاویه ملعون



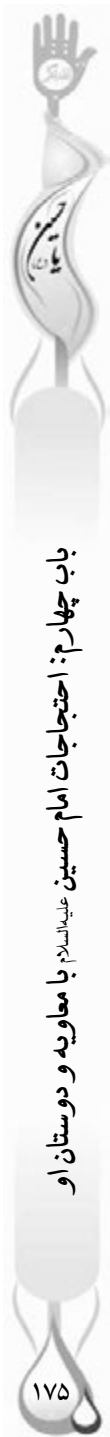
است که هرگز از امام معصوم (ع) ترک واجب سر نمی زند انتهی.
و اگر بر فرض حصول شرایط جهاد تو را ترک نمایم، البته
اطاعت خدا نکرده ام و از خدا سؤال می کنم که اسباب رستگاری را
فراهم نماید؛ و دیگر نوشته بودی که اگر من تو را ناخوش دارم و
مکر نمایم تو نیز مرا ناخوش داری و مکر می کنی!

مکر معاویه بر امام حسین (ع) اثر ندارد
ای معاویه! هر قدر از دست تو می آید مرا مکر و حيله کن، زیرا
که از کرم خدا امیدوار هستم که مکر تو مرا ضرری نرساند و ضرر
مکر تو بر کسی دیگر بیشتر از نفس خود نخواهد شد، زیرا که تو بر
اسب جهالت و نادانی خود سوار شده ای و بر نقض عهد و پیمان
خود عادت کرده ای و حریص گشته ای و به جان خودم سوگند یاد
می کنم که تو هرگز به قدر امکان وفا به شرطی نکرده ای.

به تحقیق به سبب کشتن آن جماعتی که کشتی، عهد و پیمان
خود را شکستی، و ایشان را بی گناه و بی تقصیر کشتی و حال آنکه با
تو بعد از صلح در مقام جنگ نبودند و کسی را نکشته بودند که به
سبب آن مستوجب عقوبت شوند.

علت قتل عام شیعیان علی (ع)
و نکشتی ایشان را مگر اینکه فضائل و مناقب ما را در هر جا یاد
می کردند و حق ما را تعظیم می نمودند؛ پس کشتی ایشان را از ترس
اینکه شاید ایشان بعد از مردن تو کاری بکنند، و حال آنکه هنوز آن
کاری که تو خیال کرده بودی که از ایشان به ظهور آید سر نزده بود
و از ترس اینکه ایشان بمیرند و تو مقتضای کینه خود را از ایشان
حاصل نمایی.

محصل این کلام شریف آن است که ایشان را به قتل آوردی، به
گمان اینکه شاید ایشان بعد از مردن تو زنده باشند، خلافت را از



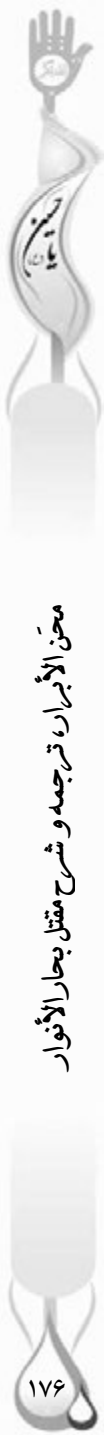
دودمان تو بیرون نمایند و در صاحبان خلافت که عبارت از دودمان نبوت و رسالت است، برقرار سازند. پس بشارت باد تو را ای معاویه! به اینکه به کرده‌های خود در روز حساب مؤاخذه خواهی شد و البته تو را قصاص خواهند نمود و حساب عمل خود را در روز جزا یقین شمار، و این را بدان که خدا را کتابی هست که هیچ گناه صغیر و بزرگ را بر جا نمی‌گذارد و ترک نمی‌کند، مگر اینکه آنها را یکی یکی به شماره درآورد.

خدا هرگز مؤاخذه نمودن تو گروه بزرگان دین را، به گمان باطل خود، و کشتن دوستان خدا را به تهمت و بهتان، و بیرون کردن ایشان را از روی ستم و عدوان از خانه‌های خود به خانه غربت، و دور کردن ایشان را از وطن‌های خود به دیار غربت، فراموش کننده نیست.

و هرگز خدا جبر کردن تو گروه مسلمانان را، برای بیعت پسر خود که کودک خردسالی است که پیوسته شراب می‌خورد و با سگان بازی می‌کند، فراموش نمی‌کند.

و ندانسته‌ام تو را مگر اینکه زیانکار نفس خود هستی، و دین خود را به دنیای خود فروخته‌ای، و بر باد فنا داده‌ای و رعیت را غش و خیانت کرده‌ای و بزرگی خود را خوار و ذلیل نموده‌ای، و امانت خود را ضایع و خراب کرده‌ای و به سخن سفیه جاهل گوش کرده‌ای و به جهت سخن او صاحب ورع و پرهیزگاری را ترسانیده‌ای.

چون نامه آن حضرت به آن زیانکار دنیا و آخرت رسید و آن را خواند گفت: در سینه حسین کینه چیزهایی که نوشته است ثابت بوده است و در دل او عداوت آنچه در نامه خود نوشته است جاگیر شده است.



پاسخ اطرافیان معاویه
به نامه امام حسین (ع)

یزید پلید چون بر مضامین نامه آن حضرت مطلع گردید بر پدر
کافر خود عنید گفت: یا امیرالمؤمنین! در جواب نامه حسین چیزی
نبود بس که او را خوار و ذلیل نماید؟! ناسزاها نسبت بر پدرش علی
بنویس!

در آن هنگام عبدالله بن عمرو بن عاص ملعون وارد مجلس
معاویه لعین گردید، معاویه گفت: آیا ندیده‌ای این نامه را که حسین
بر ما نوشته است؟

پرسید: چه نوشته است؟

معاویه گفت: بگیر نامه او را بخوان.

چون نامه را خواند و از مضامین صدق و حقیقت آمیز آن مطلع
شد آنچه یزید پلید گفته بود عبدالله نیز برای خوش آمد معاویه ذکر
کرد، یزید پلید را گفت: رأی و مصلحت مرا با امیرالمؤمنین چگونه
دیدی؟

پس معاویه خندید و به عبدالله بدکردار گفت: یزید نیز مانند رأی
تو داشت.

عبدالله گفت: یزید خوب گفته است.

اقرار معاویه لعین به
فضائل اهل بیت (ع)

معاویه گفت: هر دوی شما خطا نمودید! آیا تو و یزید این را
اعتقاد نکرده‌اید که اگر من بخواهم به راستی از علی عیب بگیرم،
امید این ندارم که در حق او چیزی بگویم که راست بوده باشد و به
او بچسبم، و مانند مرا سزاوار نیست که از راه دروغ و باطل گویی
برای علی عیب‌ها نسبت بدهم که هرگز در او نبوده باشد و کسی را
بر آن اعتقاد راستی نباشد، که در نتیجه بخواهند به دروغ من اعتقاد
نمایند، زیرا که اگر من عیب بگیرم به کسی که مردم آن عیب را در

او نشناخته باشند و عکس عیب را در او دانسته باشند، هرگز چنین عیب‌گیری مجال آن مرد را ضرر نمی‌رساند و مردم به عیب‌گیرنده عیب می‌گیرند و به دروغ و کذب نسبت می‌دهند، لکن رأی من در جواب نامه‌اش این بود که نامه‌ای بنویسم و در آن نامه بعضی چیزهایی بنویسم که موجب ترس او بشود، لکن حال چنین مصلحت می‌دانم که با او لجاجت ننمایم و او را به مقام عداوت و دشمنی نیاورم.^۱

در روایت طبرسی در آخر این روایت مسطور است که معاویه در جواب آن حضرت چیزی ننوشت که آن حضرت را ناگوار و مکروه باشد و هیچ چیز از آن عطایایی که برای آن حضرت می‌فرستاد، قطع نکرد و کم ننمود و هر سال غیر از سایر عطایا و تحف از همه چیزها، هزار هزار درهم به خدمت آن سید عالم می‌فرستاد.^۲

۱. محمد بن عمر کشی، رجال الکشی: ۴۹: ۹۸ و ۹۹.

۲. احمد بن علی طبرسی، الإحتجاج ۲: ۲۹۸.

باب پنجم: ذکر آیات تأویل شده به امام حسین علیه السلام و بیان خونخواهی ایشان



مترجم می‌گوید: در معجزه بودن قرآن وجوه بسیار ذکر نموده‌اند
 از جمله آنها یکی این است که خداوند عالمیان به قدرت کامله خود
 نظم و ترتیب الفاظ و عبارات آن را به طریقی قرار داده است که قالب
 چند معانی می‌شود؛ مانند اینکه چیزی را به چند چیز علامت قرار
 دهند و یکی از آن معانی را ظاهر می‌گویند و باقی را تأویل می‌گویند و
 در قسم اول تابع شدن به نصّ صحیح و خبر صریح را لازم نگرفته
 است به خلاف تأویلات دیگران، زیرا که کسی را نمی‌رسد که بی
 دلیل واضح و برهان لایح و خبر صحیح معتبر مرتکب تأویل و توجیه
 آیات قرآنی بشود، زیرا که علم آنها مختصّ کسانی است که اصل
 قرآن به خانه شرف ایشان نازل گشته است، که عبارت از ائمه انام و
 اوصیای رسول خداوند عالم علیه السلام بوده باشد و اخباری که وارد شده
 است در اینکه «هر کس به رأی و فکر خود قرآن را تفسیر نماید، به
 تحقیق خطا کرده است و جهنّم را برای خود محل نشستن قرار داده
 است»^۱، منزک است به همین معانی و تأویلات، نه بر معنی ظاهر.

۱. شیخ حر عاملی، *وسائل الشیعه* ۱۳، ابواب صفات قاضی، باب ۱۳ باب عدم جواز
 استنباط الاحکام النظرية من ظواهر القرآن الا بعد معرفة تفسیرها من الائمة علامه مجلسی،
بحار الانوار ۸۹؛ کتاب القرآن، باب ۱۰ تفسیر القرآن بالرأی و تغییره.



عجب است از جماعتی که به فکر باطل خود با وجود بی فهمی و بی سوادى مرتکب تأویلات رکیکه در آیات قرآنیّه گشته‌اند و حال آنکه در آنها هرگز خبری و روایتی نرسیده است، هر چند که ضعیف و غیر معتبر بوده باشد؛ بلکه باطل بودن آنها به براهین قطعیّه و دلائل یقینیّه از ادله عقلیّه و نقلیّه واضح و لایح است، هیئات هیئات! که این مواعظ شافیه و نصایح کافیه در قلوب قاسیه ایشان تأثیر نمایند و فایده‌ای کنند. به درستی شیطان لعین در دل‌های چنین اشخاص، آشیانه و سواس خود را ساخته است و ایشان را از شاه راه هدایت و درستکاری به بیابان ضلالت و گمراهی افکنده است، که آن بیابان پایانی و نهایی ندارد تا دم مرگ؛ یک جزئی از هزار جزء آن نمی‌توانند پیمود! لکن این کلام را به جهت مناسبت در اینجا ایراد نمودم، اگر چه تحقیق و تفصیل آن را در کتاب اصول مذکور نموده‌ام، که بلکه برای بعضی از مؤمنان سبب توفیق باشد که دخل و تصرف در آیات قرآن ننمایند و در تفاسیر آنها تابع اخبار پیشوایان دین مبین و آثار عترت طاهره سید المرسلین صلی الله علیه و آله باشند و به طریقه اهل ضلالت و جهالت که عبارت از فرقه و مخالفان و منافقان بوده باشد رفتار و سلوک نکنند انتهى.

صلح امام مجتبی (ع) و عیاشی به سند خود در تفسیر این آیه شریفه از جناب امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود:

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ مَعَ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ مَعَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالُوا رَبَّنَا لَمْ كُتِبَ عَلَيْنَا الْقِتَالُ لَوْ لَا أَخَّرْتَنَا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ إِلَى خُرُوجِ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

قیام امام حسین (ع) در تأویل آیات قرآن

فَإِنَّ مَعَهُ النَّصْرَ وَالظَّفَرَ قَالَ اللَّهُ قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّمَنِ اتَّقَى ﴿١﴾

حاصل کلام آن حضرت این است که خداوند عالمیان به رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: آیا نگاه نمی کنی به سوی کسانی که گفته شد بر ایشان که دست های خود را از جهاد کردن در خدمت جناب امام حسن علیه السلام باز دارید و به هر چیزی که شما را می فرماید اطاعت و انقیاد نمائید و او را بحث و ایراد ننمائید، به اینکه چرا با معاویه مصالحه کردی و جهاد با آن ملعون ننمودی؟ و هر چه آن حضرت می کند حکم خداست و مصلحت شما در آن است؛ پس بنا به امر آن جناب جهاد را ترک نمائید و در خانه خود بنشینید و اقامه نماز کنید و زکات مال خود را ردّ نمائید.

چون بر همان کسان که اصرار بر جهاد معاویه بن ابی سفیان و سایر منافقان داشتند در خدمت جناب امام حسین علیه السلام جهاد واجب شد و از جانب خداوند عالمیان حکم شد که در نصرت و یاری آن جناب با گروه مخالفان و طاغیان بنی امیه جهاد کنند و جان نثاری نمایند، ایشان مخالفت کردند و گفتند: ای پروردگار ما! چرا جهاد را بر ما واجب کردی؟! کاش تأخیر می نمودی و مهلت می دادی ما را تا زمان نزدیک که عبارت از زمان ظهور و خروج قائم آل محمد صلی الله علیه و آله باشد و ما را زنده می داشتی تا زمان ظهور آن حضرت، که در خدمت او با کافران جهاد می کردیم، زیرا که نصرت و ظفر با آن حضرت خواهد شد.

برای لذّت چند روز زندگانی، دست از سعادت جاودانی برداشتند



و آن حضرت را در عرصه کربلا در میان گروه اشقیا تنها گذاشتند! ای محمد! برای چنین کسانی بگو که لذت دنیا اندک، و متاع وی کم است، هرگز امید را بر بقاء وی راهی نیست و آخرت بهتر است برای کسی که پرهیزکاری را پیشه خود نماید.^۱

یاری امام حسین (ع) به روایت حسن بن زیاد در تفسیر این آیه مسطور است که خداوند عالم جهاد را بر جناب امام حسین علیه السلام واجب کرده بود و همه اهل زمین بر جهاد در خدمت آن حضرت مکلف بودند و بر همه ایشان واجب و لازم بود که به جهت یاری آن حضرت با منافقان جهاد نمایند.^۲

به روایت عیاشی از جناب امام محمد باقر علیه السلام منقولست که اگر همه اهل زمین در خدمت آن حضرت جهاد می کردند هر آینه همه ایشان کشته می شدند.^۳

مترجم می گوید: مصنف تفسیر در تفسیر این آیه شریفه چند روایت در این باب ایراد نموده است، از بیان مذکور، معانی آنها معلوم و مشخص گردید که دیگر احتیاج نیست که آنها را ترجمه نمایم انتهى.

عیاشی از معلی بن خنیس روایت کرده است که جناب امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: انفسی که خداوند عالم کشتن آن را حرام کرده بود، کشته شد! پس به تحقیق طاغیان بنی امیه حسین علیه السلام را با اهل بیت او کشتند.

مترجم می گوید: مراد از روایت آن است که خدا در چند جا از

۱. محمد بن مسعود عیاشی، تفسیر العیاشی ۱: ۲۵۷: ۱۹۵.

۲. همان: ۱: ۲۵۸: ۱۹۸.

۳. همان: ۱۹۹.

آیات قرآن کشتن نفس محترمه را حرام کرده بود^۱ و مراد از آن نفس محترمه^۲ با تأویل قرآن عبارت از نفس جناب امام حسین علیه السلام است که طاغیان بنی امیه مخالفت نهی خدا کردند، آن حضرت را با اهل بیت و اصحاب او کشتند انتهی.

عیاشی در تفسیر خود از جناب امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت در تفسیر این آیه فرموده است که خدا می فرماید:

﴿وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيٍّ سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ قَاتِلَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّهُ كَانَ مَنصُورًا﴾^۳

یعنی کسی که کشته شد در حالتی که مظلوم بود، پس به تحقیق برای ولی و صاحب خون آن مقتول سلطنت و تسلط قرار دادیم، که اگر بخواهد قاتل او را بکشد تسلط دارد؛ پس در قتل اسراف نمی کند، به درستی او منصور است.

حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که جناب امام حسین علیه السلام مظلوم کشته شد و مائیم اولیای خون آن حضرت و امام منتظر قائم آل محمد صلی الله علیه و آله، چون ظاهر می شود و به امر امامت قیام می نماید، طلب خون آن حضرت می کند، پس آنقدر از قاتلان آن مظلوم به قتل می رساند تا آنکه مردم می گویند که در قتل اسراف نمود!

حضرت فرمود: مراد از مقتول جناب امام حسین علیه السلام است و ولی خون او قائم آل محمد صلی الله علیه و آله است و اسراف در قتل این است که غیر قاتل آن حضرت را بکشد، زیرا که کشتن قاتل اسراف نمی شود، هر چندی که بسیار باشند، به درستی آن مظلوم منصور و مؤید

۱. مائده: ۳۲؛ نساء: ۹۳ و ۲۹؛ اسراف: ۳۳.

۲. و لا تقتلوا النفس التي حرم الله... اسراف: ۳۳.

۳. اسراف: ۳۳.

خواهد شد، زیرا که از روزگار چندان نمی گذرد تا اینکه آن مظلوم به کسی از فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله یاری کرده می شود، که روی زمین را به عدالت پر می کند، بعد از آنکه به ظلم و ستم پر شده باشد.^۱

در کافی به سند خود از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که این آیه در شأن امام حسین علیه السلام نازل شده که خدا می فرماید: ﴿وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا﴾ تا آخر آیه، فرمود که اگر همه اهل زمین را به عوض خون جناب امام حسین علیه السلام بکشد اسراف نخواهد شد.^۲

مصنّف قدس سره فرموده است که در این کلام اشارت دارد بر اینکه ﴿فَلَا يُسْرِفُ﴾ در قرائت اهل بیت علیه السلام با ضمه خوانده می شود و «لا» نافیه است نه ناهیه؛ یعنی هر قدری که از مردم بکشد اسراف نخواهد شد و فرموده است: احتمال دارد معنی ﴿فَلَا يُسْرِفُ﴾ بنا به سکون فاء و لاء ناهیه، چنین بوده باشد که تحقق اسراف با کثرت و بسیاری کشته حاصل نمی شود، زیرا که اگر همه اهل زمین در قتل جناب امام حسین علیه السلام شراکت نموده باشند و ایشان را به جهت کردار بد خود بکشند اسراف نمی شود، بلکه اسراف به جهت کشتن کسی می شود که شراکت در خون آن حضرت نکند و به قتل او راضی نباشد، کشتن چنین کسی اسرافست، هر چندی که یک نفر بوده باشد.

مترجم می گوید: گویا مراد از اسراف معنای لغوی بوده باشد که عبارتست از حدّ و اندازه بیرون رفتن.

و باز مترجم می گوید: این آیه شریفه بنابراین روایات اگر چه در بادی نظر از آیات مأوّه است، لکن به جهت عموم خود شامل قتل و

۱. محمد بن مسعود عیاشی، تفسیر العیاشی ۲: ۲۹۰: ۶۷.

۲. ثقة الاسلام کلینی، الکافی ۸: ۲۵۵: ۳۹۴.

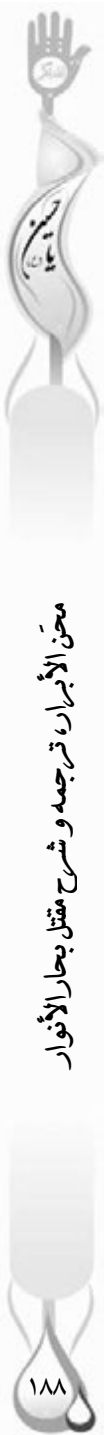
طلب خون جناب امام حسین علیه السلام می باشد، بنابراین مقصود از آن روایات بیان حقیقت است که آن جناب را مظلوم و ناحق کشتند و بیان این است که ولیّ خون آن حضرت، ائمه هدی علیه السلام هستند و خبر دادن است از اینکه خون آن حضرت فوت نخواهد شد، بلکه جناب صاحب العصر و الزمان علیه السلام در هنگام ظهور خود طالب خون آن حضرت می شود و قاتلان او را به قتل می رساند، نه اینکه مراد در آیه شریفه بیان تأویلست انتهی.

در جامع الفوائد به سند خود از جناب امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که روزی آن حضرت به شیعیان خود فرمود: سوره فجر را در نمازهای واجبی و سنتی خود بسیار بخوانید، زیرا که این سوره، سوره حسین بن علی علیه السلام است، مختصّ به آن جناب است، به خواندن آن راغب باشید، خدا شما را رحمت کند.

ابواسامه در آن مجلس حاضر بود، به خدمت آن حضرت عرض نمود: از چه جهت این سوره اختصاص به جناب امام حسین علیه السلام دارد؟ آن حضرت فرمود: آیا گوش نمی کنی به فرموده خدا که در آخر سوره می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ﴾^۱ تا آخر آیه.

حضرت فرمود: به درستی خدا قصد نکرده است از آن مگر حسین بن علی علیه السلام را، به درستی صاحب نفس مطمئنّه آن حضرت است و اوست صاحب نفس راضیه و مرضیه، یعنی آن حضرت از خدا راضی است و خدا از او راضی و خشنود است و یاوران آن جناب از اهل بیت رسالت، در روز قیامت از کرم و فضل خدا راضی

۱. فجر آیات ۲۷ به بعد.



و خشنود می شوند و خداوند عالمیان نیز در روز قیامت، از ایشان راضی و خشنود می شود، یعنی اظهار رضا و خشنودی می فرماید.

فرمود: این سوره در شأن حسین بن علی علیه السلام و شیعیان آل محمد صلی الله علیه و آله است که به دیگران دخل ندارد، هر کس به خواندن آن مداومت نماید، در بهشت در درجه جناب امام حسین علیه السلام خواهد شد و خداوند عالم عزیز و حکیم است.^۱

در تفسیر فرات بن ابراهیم مرویست که جناب امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که این آیه شریفه که عبارت از قول خداست:

﴿الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ﴾^۲

آوارگی امام حسین (ع) از وطن خود در تأویل آیات در شأن علی علیه السلام و حمزه و جعفر نازل شده است و در حسین بن علی علیه السلام جاری گردید. یعنی کسانی که از دیار و وطن خود، بی حق و بی جهت بیرون کرده شدند و هیچ کردار و تقصیری از ایشان سر نزنده بود، که مستوجب اخراج بلد خود بشوند مگر اینکه این را می گفتند که پروردگار ما خداوند عالمیان است.^۳

اطلاع ابراهیم (ع) با علم نجوم بر مصایب امام حسین (ع) در کافی به سند خود از همان حضرت روایت کرده است که آن حضرت در تفسیر قول خدا:

﴿فَنَظَرَ نَظْرَةً فِي النُّجُومِ﴾ فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ^۴

فرمود که جناب ابراهیم علیه السلام حساب نمود و به علم نجوم نظر فرمود و بر مصایبی که در زمین کربلا به جناب امام حسین علیه السلام رخ می داد مطلع گردید، فرمود: من ناخوش هستم، به جهت مصیبتی که

۱. سید شرف الدین حسینی، تأویل الآیات الظاهرة: ۷۶۹.

۲. حج: ۴۰.

۳. فرات بن ابراهیم کوفی، تفسیر فرات: ۲۷۳.

۴. صفات: ۸۸ ۸۷.

بر جناب امام حسین علیه السلام وارد خواهد گردید.^۱

مترجم می گوید: حاصل مضمون روایت این است که جناب ابراهیم علیه السلام به ستاره های آسمان نظر نمود، نظر نمودنی! به آن علمی که خداوند عالمیان به آن حضرت کرامت فرموده بود و بر مصایب جانگداز سیدالشهدا علیه السلام فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله مطلع گردید، که از گروه اشقیا در عرصه کربلا، به آن حضرت وارد خواهند شد و به علم نجوم آن مصایب را مطلع شد، پس دلش به حدی غمگین گردید که مانند رنجور و بیمار بی طاقت شد، به قوم خود که به سوی عیدگاه می رفتند و اصرار داشتند که آن حضرت را نیز به عیدگاه خود ببرند، فرمود: به درستی من رنجور و بیمارم، یعنی دلم در پریشانی به مقامی رسیده است که مانند بیماران بی تاب و توان گردیده ام انتهی.

به کدامین گناه کشته شدند؟!

در کامل الزیارة در تفسیر قول خدا:

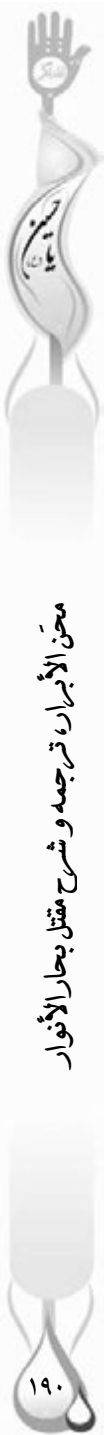
﴿وَإِذَا الْمَوْؤَدَةُ سُئِلَتْ ﴿بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ﴾﴾^۲

به سند خود از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: این آیه شریفه در شأن امام حسین علیه السلام نازل شده است.^۳ مترجم می گوید: تطبیق این آیه شریفه بنابر قرائت مشهوره در لفظ «مَوْؤَدَة» به روایت مذکوره بسیار مشکل است، زیرا که «مَوْؤَدَة» عبارتست از دختری که در زیر خاک آن را زنده دفن می کردند، چنانکه در ایام جاهلیت در میان عرب عادت بر این جاری شده

۱. ثقة الاسلام کلینی، الکافی، ۳: ۴۶۵.

۲. تکویر: ۹، ۸.

۳. ابن قولویه قمی، کامل الزیارات، ۶۳: ۳.



بود.^۱ علما سه وجه به این کردار بد ایشان نقل کرده‌اند:

اوّل آنکه گمان فاسد ایشان این بود که ملائکه دختران خدا هستند و دختران خود را در کودکی از روی ظلم و ستم و نادانی زنده در زیر خاک دفن می‌کردند، به گمان اینکه به ملائکه ملحق شوند. دوّم آنکه این کار قبیح را به جهت ترس از اندکی روزی ایشان می‌کردند، چنانکه خدا می‌فرماید:

﴿وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ﴾^۲

و اشاره می‌کند بر وجه اوّل قول خدا:

﴿أَلَكُمْ الذِّكْرُ وَلَهُ الْأُنْثَىٰ تِلْكَ إِذَا قَسَمَ ضِيزَىٰ﴾^۳

و در جایی دیگر می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ لَيَسَّمُونَ الْمَلَائِكَةَ تَسْمِيَةَ الْأُنْثَىٰ﴾^۴

و وجه سوّم آنکه این کار را به سبب غیرت و عار می‌کردند، که اگر زنده بمانند باید ایشان را به شوهر بدهند و شاید در خانه شوهر برای ایشان بد بگذرد، از این جهت آن بیچارگان را در کودکی زنده در زیر خاک دفن می‌کردند و بنابراین معنی که از برای «موّده» ذکر کرده‌اند، تطبیق این آیه شریفه برای شهادت جناب امام حسین علیه‌السلام بسیار مشکل می‌شود، مگر اینکه بگوییم که «موّده» مطلق کسی را می‌گویند که از روی ستم در زیر خاک مدفون گردد، خواه زنده و خواه بعد از کشتن، خواه دختر و زن باشد و خواه مرد و بنابر قرائت

۱. علی بن ابراهیم قمی، تفسیر قمی ۲: ۴۰۷.

۲. سوره: ۳۱.

۳. نجم: ۲۲ ۲۱.

۴. همان: ۲۷.

«مَوَدَّة»، که بعضی از روایات دلالت بر قرائت آن دارد،^۱ به فتحه میم و واو مشدد خوانده شده است که به معنی قرابت و خویشی است، تطبیق آیه شریفه بر مطلب مذکور بسیار آسان می‌باشد، زیرا که بنابراین وجه مراد از آیه به ملاحظه آن روایت چنین خواهد شد: «هنگامی که از قرابت رسول خدا صلی الله علیه و آله که عبارت از جناب امام حسین علیه السلام و سایر اهل بیت رسالت است در روز قیامت از قاتلان ایشان می‌پرسند که به چه گناه و تقصیر ایشان را کشتید؟» بنابر اینکه «قُتِلْتُ» به سکون تاء آخر خوانده شود و اما بنابه قرائت «قُتِلْتُ» به فتحه تاء خطاب، معنای آیه چنین می‌باشد: «هنگامی که از قرابت رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌پرسند که به چه گناه تو را کشتند؟» و این سؤال الزام بر قاتلان ایشان است، چنانکه در تفاسیر مقرر شده است انتهی.

مصنف قدس سره فرموده: اخباری که مناسبت به این باب دارد در باب علّت تأخیر عذاب از قاتلان آن حضرت خواهد آمد.

۱. علی بن ابراهیم قمی، تفسیر قمی ۲: ۴۰۷؛ فرات بن ابراهیم کوفی، تفسیر فرات: ۵۴۱ و ۵۴۲؛ سید شرف الدین حسینی، تأویل الآیات الظاهرة: ۷۴۱ و ۷۴۲.

باب ششم: عوض خداوند در مقابل شهادت امام حسین علیه السلام

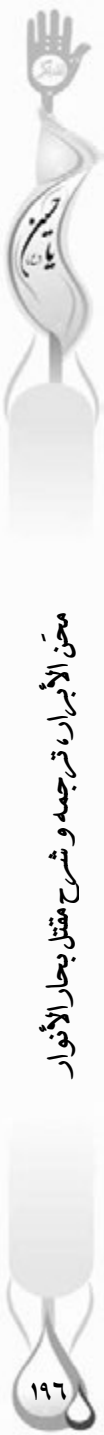


در امالی شیخ بزرگوار شیخ طوسی به سند خود از محمد بن مسلم روایت کرده است که از جناب امام محمد باقر علیه السلام و جناب امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که می فرمودند: خداوند عالمیان در عوض کشته شدن جناب امام حسین علیه السلام چند چیز کرامت و مقرر فرمود:

امامت را در فرزندان آن حضرت قرار داد و تربت آن حضرت را از برای هر ناخوشی شفا نمود و دعای دعا کنندگان در نزد قبر آن بزرگوار مستجاب می شود، روزهای زائران او از وقت بیرون رفتن از خانه های خود، تا وقت برگشتن به آنها، از عمر ایشان محسوب نخواهد شد.

محمد بن مسلم می گوید به جناب امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: که این خصلت ها چیزهایی است که دیگران به جهت خاطر شریف آن بزرگوار به آنها ظفر می یابند و نفع می برند، پس برای خود آن حضرت چه خواهد شد؟

حضرت فرمود: به درستی خداوند عالمیان او را در بهشت برین به خدمت جد بزرگوار خود ملحق می کند و در درجه و منزل آن حضرت می باشد، پس جناب امام جعفر صادق علیه السلام این آیه را تلاوت نمود:



﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ﴾^۱ تا آخر آیه.

یعنی کسانی که ایمان آوردند و ذریّه ایشان در ایمان به ایشان تابع گردیدند، فرزندان ایشان را بر ایشان لاحق می‌نمائیم.^۲
مترجم می‌گوید: در فقرات این روایت به نظر ارباب انظار قاصره اشکالاتی می‌رسد، یکی آنکه بسیاری از اوقات دیده شده است که برای استشفاء، تربت شریف آن حضرت را استعمال می‌کنند و شفا حاصل نمی‌شود.

دومی اشکالست در اینکه بسا می‌شود که در نزد قبر شریف آن بزرگوار دعا می‌کنند، هرگز اثر استجابت در آن نمی‌یابند.
سومی اینکه بسیار کسانی به زیارت آن حضرت می‌روند و در اثناء سفر زیارت می‌میرند.

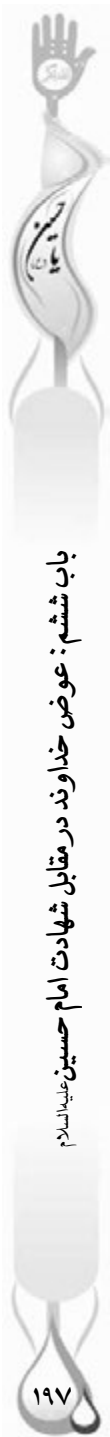
دلیل شفا نبخشیدن تربت برای بعضی

جواب اشکال اول به نقل روایاتی که در خصوص تربت آن بزرگوار وارد شده است معلوم و مشخص می‌شود، مصنف تفسیر در کتاب تحفه به سند موثق از فرزند ابی‌یعفور نقل می‌کند که به خدمت حضرت صادق علیه‌السلام عرض نمودم که یک کسی از تربت قبر شریف جناب امام حسین علیه‌السلام بر می‌دارد و از وی منتفع می‌شود و دیگری بر می‌دارد و در آن نفع نمی‌بیند؟!
حضرت فرمود که نه! به خدا سوگند هر که بردارد و اعتقاد داشته باشد که برای او نفع می‌بخشد، البته منتفع می‌شود.^۳

۱. طور: ۲۱.

۲. شیخ طوسی، الأملی، ۳۱۷: ۶۴۴.

۳. ثقة الاسلام کلینی، الکافی، ۴: ۵۸۸.



و در سند معتبر دیگر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که اگر بیماری از مؤمنان که حق و حرمت و ولایت و امامت جناب امام حسین علیه السلام را دانسته باشد، از خاک قبر آن حضرت به قدر سرانگشتی بگیرد بردارد، هر آینه برای او دواپی خواهد شد.^۱

و در روایت دیگر فرمود: هر که را علتی برسد و به خاک قبر آن حضرت مداوا کند، خداوند عالمیان او را شفا می‌بخشد، مگر آنکه علت او، مرگ بوده باشد.^۲

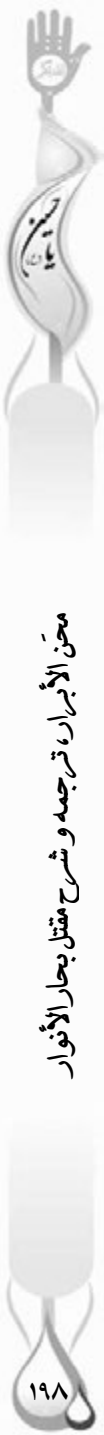
به سند معتبر دیگر مرویست که نزد سر حسین بن علی علیه السلام خاک سرخی هست که هر درد و مرض را شفا می‌بخشد، مگر مرگ را.^۳ راوی گفت: من رفتم و از بالای سر آن حضرت به قدر یک ذراع گندم از بالای سر آن حضرت بردارم، به قدر درهمی خاک سرخ ریخت، آن را برداشتم و به کوفه آوردم و با دواها ممزوج می‌کردم و برای بیماران می‌دادم، شفا می‌یافتند.

در روایت دیگر فرمود: بگیر از خاک قبر جناب امام حسین علیه السلام، که آن شفای هر دردی است و سپری است برای دفع هر چه از آن می‌ترسی و از چیزهایی که از آن نفع طلب می‌کنند، هیچ چیز با وی برابری نمی‌کند، به غیر از دعا؛ و چیزی که آن را فاسد می‌کند آن است که در ظرفها و جاها می‌گذارند و کسانی که معالجه به آن می‌کنند یقین ایشان کم است، هر که یقین داشته باشد که این خاک از برای او شفاست، هرگاه معالجه با آن کند کافی خواهد بود و

۱. محدث نوری، مستدرک الوسائل ۱۰: ۳۳۲: ۱۲۱۲۰.

۲. علی بن موسی (ع)، فقه الرضا (ع): ۳۴۶.

۳. ثقة الاسلام کلینی، الکافی ۴: ۵۸۸: ۴.



تقصیر ما در تأثیر
نداشتن تربت

محتاج به دواى دیگر نخواهد شد و آن تربت را شیاطین و جنیان و کافران فاسد مى گردانند، که خود را بر آن مى مالند و به هر چیزى که مى گذرد آن را بو مى کنند، اما شیاطین و کافران جنّ به فرزندان آدم حسد مى برند و خود را بر آن مى مالند که اکثر نیکی و بوی خوشش بر طرف مى شود و هیچ تربتی از حایر بیرون نمى آید، مگر شیاطین و کافران جنّ برای وی مهیا مى شوند، آنقدر که عدد ایشان را به غیر از خدا احصاء نمى توان نمود و آن تربت مادامی که در دست صاحبش هست ایشان خود را بر آن مى مالند و ملائکه نمى گذارند که ایشان داخل حایر شوند و اگر تربت از ایشان سالم بماند هر بیماری که به آن معالجه نماید البتّه در آن ساعت شفا مى یابد.

پس چون تربت را برداری پنهان کن و نام خدا را بر آن بسیار بخوان و شنیدم که بعضی از آنهایی که تربت برمی دارند آن را سبک مى شمارند، حتّی بعضی از ایشان آن را در تویره چهارپایان مى اندازند، یا در ظرف طعام و چیزهای دیگر از خرجونها و جوالها مى گذارند که دست بر آن بسیار مالیده مى شود، چگونه از آن شفا یابد کسی که به این نوع آن را حرمت دارد؟!^۱

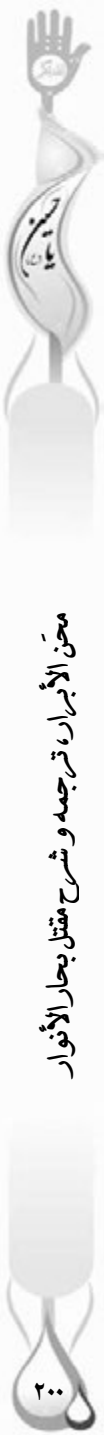
مترجم مى گوید: از ملاحظه این اخبار معلوم مى شود که اگر تأثیر در تربت نبینیم از تقصیر ماست که شرایط آن را به وجه درست بجا نیاورده ایم و از جمله روایات چنان معلوم مى شود که یکی از شرایط وی در وقت برداشتن و در وقت خوردن، دعاست؛ بیان آن اخبار در این مختصر گنجایش ندارد.

۱. ابن قولویه قمی، کامل الزیارات: ۲۸۰؛ شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه ۲۴: ۲۲۷؛ ۳۰۴۰۳.

مصلحت برآورده
نشدن حاجت

جواب از اشکال دوّم به چند وجه می‌شود، یکی آنکه شاید دعا کننده صاحب یقین کامل نباشد و اعتقادش بر امامت آن جناب ضعیف بوده باشد و از روی برهان واضح، امامت و ولایت آن حضرت را به دست نیاورده باشد، بلکه از روی تقلید و تبعیت پدر و مادر و مانند ایشان به دست آورده باشد، چنانکه اکثر مردم چنین است که پیوسته همّت ایشان قاصر است، هرگز خیال ندارند که گردن خود را از زیر بار تقلید پدر و مادر بیرون بیاورند و خود را به زیب و زینت علم و ادراک و استقلال و استدلال آراسته و پیراسته سازند. دوّمی آنکه احتمال بسیار می‌رود که در شرایط تقصیری و نقصی بوده باشد، چنانکه علما برای دعا شرایط بسیار ذکر کرده‌اند که تعداد آنها از وضع کتاب بیرون است.

سوّم آن است که استجاب دعا مستلزم نیست که همان حاجتی که دعا کننده از خدا خواهد برآورده شود، بلکه دعای مستجاب آن است که خداوند عالمان را صدای دعاکننده ناخوش نیاید و آن را دشمن ندارد و آن را خوش دارد و ردّ نفرماید، بنابراین وجه احتمال قوی می‌رود که داعی را آن حاجت که از خدا استدعا می‌کند، برآوردن و قضای وی مصلحت نباشد و خلاف مصلحت او شود و بر دین و دنیای داعی ضرر کلّی داشته باشد. خداوند عالم به جهت خاطر شریف جناب امام حسین علیه السلام چیز دیگر برای او کرامت می‌فرماید که برای او در دنیا و آخرت بهتر و نیکوتر بوده باشد، یا به عوض آن دعا بلای بزرگی از وی دفع نماید که هرگز بر دفع آن بلا داعی مطلع نشود، یا در مقابل دعای او اجر بسیار و ثواب بیشمار در



آخرت عطا می فرماید.

باری مؤمن صاحب یقین کامل و اعتقاد درست، شک و شبهه در اخبار و اقوال پیشوایان دین مبین نمی کند و نقص و عیب را بر خود نسبت می دهد و هر چه ایشان فرموده باشند آن را اعتقاد می نماید وَفَقْنَا اللَّهَ لِهَدَايَةِ الْأَعْتِقَادِ الصَّحِيحِ وَجَنَّبَنَا عَنِ الشَّكِّ وَالرَّيْبِ وَالْوَسْوَسةِ الشَّيْطَانِيَّةِ.

جواب از اشکال سوّم به سه وجه می شود:

مراد از حساب نشدن
روزهای زیارت در
حساب عمر
اوّل آنکه شاید مراد از محسوب نشدن روزهای رفتن و برگشتن زائران از عمر ایشان، آن بوده باشد که حساب آن روزها را در روز حساب از او نکنند، زیرا که در اخبار بی شمار وارد شده است که در روز قیامت از هر دقیقه از دقایق عمر همه کس، حساب خواهند کشید که در کدام عمل عمر خود را گذرانیده است.

دوّم آن است که اخبار را در معنی ظاهر خود باقی بگذاریم، زیرا که ظاهر آنها این است که عمر زائر آن حضرت به قدر رفتن و برگشتن خود طول می یابد، لکن تأثیر نکردن زیارت آن حضرت در این منفعت به جهت نقصی باشد که در خود زائر است، به آن تقریری که در جواب اشکال اوّل و دوّم گذشت.

وجه سوّم آن است که زیارت آن حضرت علّت تامّه به طول عمر نیست، بلکه از قبیل مقتضی است، پس اگر مانع دیگر نباشد، البتّه مقتضی اقتضای خود را خواهد نمود و مانع از اقتضاء مقتضی چیزهایی است که در اخبار ائمّه ابرار علیهم السلام در جای خود مذکور است، مانند قطع صله ارحام و ظلم بر بیچارگان و حقوق پدر و مادر

و نفرین ایشان در حقّ فرزند و این جواب در دو اشکال مذکور جاری می شود انتهی.

برگشتیم به سر ترجمه روایات کتاب مستطاب، در کتاب اکمال الدین به سند خود از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود چون جناب فاطمه زهرا علیه السلام به جناب امام حسین علیه السلام حامل گردید، جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود خداوند عالم تو را فرزندی کرامت فرموده است که نامش حسین علیه السلام است و اُمّت من او را خواهند کشت!

جناب فاطمه زهرا علیه السلام عرض نمود که مرا به چنین فرزندی حاجت نیست که او را بکشند.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند عالم مرا در حقّ آن فرزند گرامی وعده کرده است که امامت را بعد از او در فرزندانش قرار دهد.

جناب فاطمه علیه السلام عرض نمود: راضی شدم یا رسول الله! ^۱

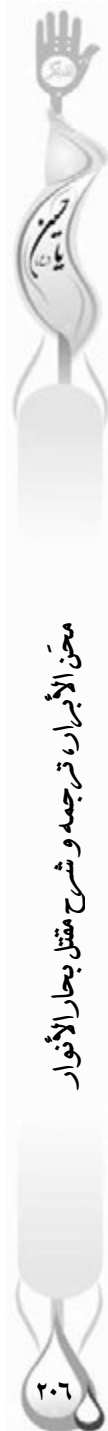
۱. شیخ صدوق، کمال الدین ۲: ۴۱۶؛ ۸: علل الشرائع ۱: ۲۰۵.

باب هفتم: اخبار پروردگار متعال از شهادت آن حضرت



آن حضرت فرمود: این حروف از اخبار غیب است که خداوند
 عالمیان بنده شایسته خود حضرت زکریا علیه السلام را به آن علم غیبی
 مطلع گردانیده است، پس برای رسول خدا صلی الله علیه و آله در قرآن مجید
 خود، قضیه خبر دادن خود را بر بنده شایسته خود زکریا علیه السلام،
 حکایت نموده است و این قصه چنان است که روزی حضرت
 زکریا علیه السلام از خداوند عالم سؤال نمود که نام‌های پنج تن آل
 عبا علیهم السلام را بر او تعلیم نماید و خبر دهد که در هنگام شدايد و
 مصایب به نام آن بزرگواران توسل نماید، پس جبرئیل امین به روی
 زمین فرود آمد، آن نام‌های مقدسه را به حضرت زکریا علیه السلام تعلیم
 نمود، چون زکریا علیه السلام نام مبارک محمد و علی و فاطمه و
 حسن علیهم السلام را ذکر می نمود، اندوه دلش زایل می شد و شدتش
 برطرف می گردید و هنگامی که نام شریف جناب امام حسین علیه السلام را
 یاد می نمود گریه بر او غالب می شد و گلوگیر می گردید و بی تاب و
 طاقت شد، از شدت حزن و اندوه و گریه نفسش به تنگ می افتاد و
 پی در پی نفس می زد و از سخن گفتن و تکلم نمودن عاجز می شد.
 روزی مناجات به درگاه قاضی الحاجات نمود، که ای خداوند
 من! سبب این چه می باشد که من هر وقتی که نام آن چهار نفر را

داستان آگاهی حضرت
 زکریا (ع) از شهادت
 امام حسین (ع)



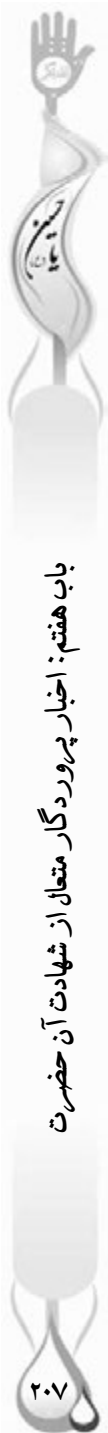
ذکر می‌کنم از غم‌های خود تسلی می‌یابم و دلم شاد و خرم می‌گردد، چون نام حسین علیه‌السلام را ذکر می‌کنم غم‌ها بر من هجوم آور می‌شود و گریه بر من مستولی می‌گردد و نزدیک می‌شود که دل من از جای خود کنده شود و آب دیده‌ام بر رخسار خود جاری می‌گردد؟! پس خداوند عالمیان قضیه شهادت و مصائب جانگداز

سیدالشهدا علیه‌السلام را به زکریا علیه‌السلام خبر داد و فرمود: کهیص، «کاف» اشارت است به کربلا و «هاء» عبارت است از هلاک عترت طاهره علیها‌السلام و از کشته شدن ایشان در بیابان کربلا و «یاء» اشارت است بر یزید پلید و ظالم و ستمکار بر جناب امام حسین علیه‌السلام و «عین» عبارت از عطش و تشنگی ایشان و «صاد» اشارت است به صبر و تحمل ایشان بر شدت حرارت تشنگی و مصایب جانسوز.

فلسفه خلقت حضرت یحیی (ع)

چون حضرت زکریا علیه‌السلام مصایب آن حضرت را شنید و به شهادت او آگاهی یافت، از بسیاری حزن و اندوه خود سه روز از مسجد خود بیرون نیامد و کسی را به نزد خود راه نداد، پیوسته مشغول گریه و زاری و ناله و بی‌قراری گردید و در مصیبت دلسوز و قضیه شهادت جانگداز حضرت امام حسین علیه‌السلام به این نحو مرثیه می‌خواند و عرض می‌کرد: الهی دل بهترین خلق خود را در مصیبت فرزند گرامی او دردناک و اندوهناک می‌سازی! ای خداوندگار من! آیا بلای و شدت این مصیبت دلسوز و رزیت جانگداز را بر آستانه عزت و مکرمت او نازل می‌کنی؟.

ای خداوندگار من! آیا جامه این مصیبت عظمی و محنت کبری را بر تن مبارک علی و فاطمه علیهما‌السلام خواهی پوشانید؟ ای پروردگار من! درد و الم و محنت و شدت این مصیبت و رزیت را به ساحت



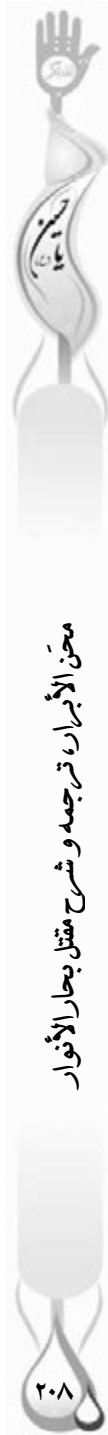
کرم و عزّت نازل خواهی نمود؟ پس می گفت خداوند! مرا در این هنگام پیری فرزند صالح و نیکویی کرامت فرما، که چشم من در پیری با او روشن گردد و چون چنین فرزندی به من عطا نمائی مرا به محبت و مودّت او مبتلا کن، بعد از آن دل مرا در مصیبت آن فرزند اندوهناک فرما! چنانکه دل مبارک حبيب خود محمد صلی الله علیه و آله را در مصیبت فرزندش به درد خواهی آورد.

پس خداوند عالمیان حضرت یحیی علیه السلام را به جناب زکریا علیه السلام کرامت فرمود و مدّت حمل یحیی علیه السلام شش ماه شد و مدّت حمل جناب امام حسین علیه السلام نیز این قدر گردید.

مترجم می گوید: از این روایت وجه تکرار کلام جانگداز سیدالشهدا علیه السلام در راه عراق را معلوم می شود، که پیوسته می فرمود: از بی وفائی این روزگار آن است که سر یحیی بن زکریا علیه السلام را برای زنی زانیه به هدیه بردند،^۱ چنانکه در جای خود خواهد آمد ان شاء الله انتهی.

در امالی شیخ صدوق قدس سره به سند خود از سالم بن ابی جعه منقول است که گفته است از کعب الاحبار شنیدم، که روزی می گفت: به درستی در کتاب ما هست که یکی از فرزندان محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله کشته خواهد شد و هنوز عرق اسب های اصحاب گرامیش - که در خدمت او به درجه شهادت فایز می شوند - خشک نشده داخل بهشت خواهند شد و با حوریان چشم بزرگ معانقه خواهند نمود.

۱. فضل بن حسن طبرسی، اعلام الوری: ۲۱۹؛ ابن ابی جمهور احسائی، عوالی الاکالی: ۴ : ۸۱ : ۸۳؛ نعمت الله جزائری، قصص الانبیاء (ع): ۳۹۸؛ علی بن عیسی اربلی، کشف الغمّة: ۲ : ۹؛ سید بن طاووس، الالهوف: ۳۱.



هنگامی که کعب الاحبار این حکایت را برای ما نقل می نمود
ناگاه دیدیم که جناب امام حسن علیه السلام از نزد ما گذشت؛ از
کعب الاحبار پرسیدیم: آن مردی که می گفتی این است؟
گفت: نه!

بعد از آن جناب امام حسین علیه السلام پیدا شد، از کعب پرسیدیم: این
است که گفتی؟
گفت: بلی!

و نیز در کتاب مزبور از بزرگ بنی سلیم از مشایخ خود روایت کرده است که سالی به جنگ ساکنان بلاد روم رفتیم و بر فاصله
ایشان غالب شدیم، پس به کلیسائی از کلیسهای ایشان داخل گشتیم،
دیدیم این بیت در دیوار آن نوشته است:

أَيَّرْجُو مَعْشَرُ قَتَلُوا^۲ شَفَاعَةَ جَدِّهِ يَوْمَ الْحِسَابِ

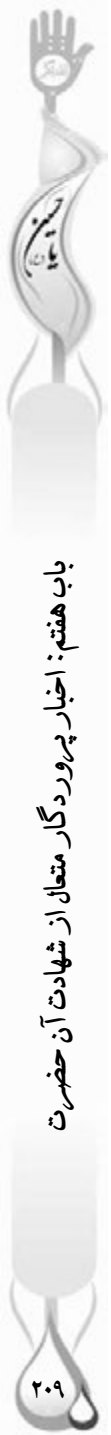
آیا گروهی که حسین علیه السلام را کشتند به شفاعت جدش رسول
خدا صلی الله علیه و آله در روز جزا امیدوار می شوند؟!
پس از اهل بلاد سؤال نمودیم که از چه وقت این را در اینجا
نوشته اند؟

گفتند: سیصد سال پیش از بعثت پیغمبر شما!^۳
از پدر عبدالرحمن بن مسلم مرویست که در بلاد روم با نصاری
مقاتله کردیم، بر ایشان غالب شدیم، پس به کنیسه ای از کنایس
ایشان که نزدیک قسطنطنیه بود داخل شدیم، با لغت رومی در دیوار

۱. شیخ صدوق، الامالی: ۱۴۰: ۴.

۲. عبارات این مصرع در روایات کمی با هم تفاوت دارند که خواهد آمد.

۳. شیخ صدوق، الامالی: ۱۳۱: ۶؛ محمد بن ابی القاسم طبری، بشارة المصطفی: ۲۰۱.



آن خطی یافتیم، از جماعت اهل شام که لغت رومی می‌دانستند خواهش کردیم که آن نوشته را بخوانند، چون خواندند همان بیت مذکور نوشته شده بود.^۱

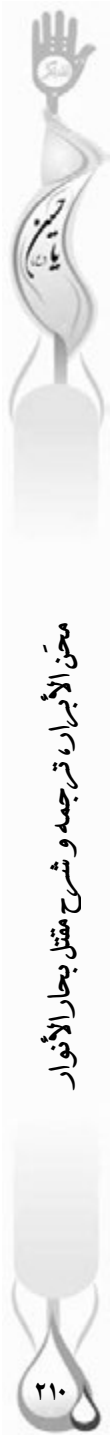
ابو عمرو زاهد در کتاب یاقوت از عبدالله بن صفار روایت کرده است که سالی با نصاری جنگ کردیم و بسیاری از ایشان اسیر نمودیم، در میان اسیران پیر دانی از دانایان نصاری بود، چون آن پیر را بسیار دانا و عاقل یافتیم او را اکرام و احسان و نیکی می‌کردیم و آن پیر برای ما حکایت نمود که سیصد سال پیش از مبعوث شدن محمد عربی صلی‌الله‌علیه‌وآله، گروه نصاری در بلاد روم گودالی کردند، ناگاه سنگی پیدا شد، به کلام فرزندان حضرت شیث علیه‌السلام در آن نوشته شده بود:

أَتَرْجُو عُصْبَةً قَتَلَتْ حُسَيْنًا شَفَاعَةَ جَدِّهِ يَوْمَ الْحِسَابِ^۲
 شیخ جعفر بن نما ندرسه در مثیر الاحزان خود از سلیمان اعمش روایت کرده است، سالی در هنگام موسم حج مشغول طواف کعبه بودم، ناگاه مردی را دیدم که می‌گوید: خداوندا مرا بیامرزا! اگر چه می‌دانم که نخواهی مرا بیامری! پس از سبب ناامیدی آن مرد پرسیدم. گفت: من یکی از چهل نفر هستم که به سر مبارک جناب امام حسین علیه‌السلام موکل بودند، هنگامی که آن سر مبارک را برای یزید پلید به سوی شام شوم می‌بردند، چون از کربلا بیرون رفتیم، اول منزل ما دیر نصاری بود و در آنجا فرود آمدیم و سر مبارک آن حضرت را به نیزه بلندی نصب کردیم و به طعام خوردن مشغول بودیم؛

۱. ابن نما حلی، مثیر الاحزان: ۹۶؛ نقل به معنی از دیگران: شیخ صدوق، الامالی: ۱۳۱: ۶؛

محمد بن حسن فتال، روضة الواعظین: ۱؛ ۱۹۳؛ علی بن عیسی اربلی، کشف الغمة: ۲: ۵۴.

۲. ابن نما حلی، مثیر الاحزان: ۹۶.



شعری که با خون بر
روی دیوار نوشته شد

ناگاه دیدیم که دستی از دیوار دیر پیدا گردید، با قلم آهنی سطری با
خون به دیوار دیر نوشت:

أَتَرْجُو أُمَّةً قَتَلَتْ حُسَيْنًا شَفَاعَةَ جَدِّهِ يَوْمَ الْحِسَابِ
پس ما بسیار ترسیدیم، بعضی از رفیقان ما درخواست که آن
دست را بگیرد همان دست غایب شد!^۱

مترجم می گوید: نقل این روایت به این باب چندان مناسبتی
ندارد و در باب دیگر خواهد آمد انتهی.

حسین(ع) بر روی
سینه رسول خدا(ص)

در امالی شیخ صدوق به سند خود از حضرت صادق علیه السلام
مروست که روزی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله به خانه ام سلمه تشریف برد،
فرمود نگذار کسی به نزد من بیاید، ناگاه جناب امام حسین علیه السلام آمد
در حالتی که طفل بود، جناب ام سلمه خواست که آن حضرت را
نگذارد به خانه داخل شود، هر چه سعی کرد ممکن نشد، آن
حضرت داخل خانه شد، ام سلمه از عقب او داخل خانه شد دید
جناب امام حسین علیه السلام در روی سینه مبارک جد بزرگوار خود
نشسته است و حضرت رسول در دست مبارک خود چیزی
می گرداند و حرکت می دهد و می گرید!

آن حضرت فرمود: ای ام سلمه! در این حال جبرئیل نازل شد،
خبر آورد که این فرزند من کشته خواهد شد و اینکه در دست دارم
همان زمینی است که در آن کشته خواهد شد و این را در نزد خود
نگاه دار، هر وقتی که دیدی مبدل به خون گشته بدان که حبيب من
کشته شده است.

۱. ابن نما حلی، مشیر الأحزان: ۹۶؛ قطب الدین راوندی، الخرائج و الجرائح: ۲: ۵۷۷.



جناب امّ سلمه عرض نمود: از خدا استدعا نما که این بلا را از
فرزندت دفع فرماید!

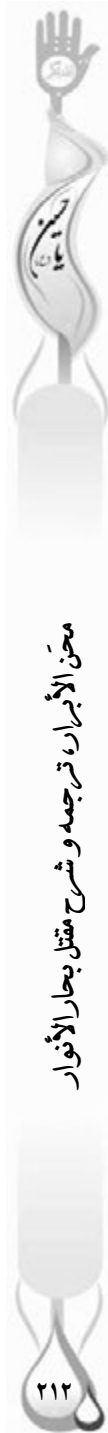
فرمود: استدعا نمودم!، وحی فرمود به من که او را به سبب
شهادت درجه و منزلتی هست که احدی از مخلوقات بدان درجه
نخواهد رسید و به درستی برای حبیب من حسین علیه السلام شیعیانی هست
که در روز قیامت به گناهکاران شفاعت می کنند؛ پس خداوند
عالمیان شفاعت ایشان را در حق گناهکاران قبول می فرماید و مهدی
این امتّ علیه السلام از فرزندان اهل بیت رسالت از نسل او خواهد شد و به
خدا سوگند دوستان حسین علیه السلام و شیعیان او، رستگارانند در روز
قیامت.^۱

داستان آرزوی
ابراهیم (ع) در ذبح
اسماعیل (ع)

و در عیون اخبار الرضا علیه السلام و امالی به سند خود از فضل
مروّست که آن حضرت فرمود: چون حضرت ابراهیم علیه السلام از جانب
خداوند کریم مأمور گردید که گوسفندی را که از آسمان فرود
آمده بود در عوض ذبح فرزند خود اسماعیل علیه السلام قربانی کند،
حضرت ابراهیم علیه السلام آرزو نمود که کاش خدا می گذاشت که فرزند
خود را ذبح نماید و آن گوسفند را ذبح نکند و بجای ذبح فرزندش
گوسفند را قربانی ننماید، تا اینکه به دل مبارکش حزنی و اندوهی
داخل شود که به دل پدر مهربانی داخل می شود که عزیزترین
فرزندان خود را در راه رضای خدا ذبح و قربانی می نماید و به سبب
این کار مستحقّ به بلندترین درجات اهل ثواب گردد که در مصیبت
صبر می نمایند.

چون این آرزو از خاطر شریف حضرت ابراهیم علیه السلام خطور نمود

۱. شیخ صدوق، الأمالی: ۱۳۹: ۳.



خداوند عالمیان به سوی حضرت ابراهیم وحی فرمود، که ای ابراهیم!
 کدام کسی از مخلوقات من در نزد تو محبوب تر و عزیزتر است؟
 حضرت ابراهیم علیه السلام عرض نمود: ای پروردگار من! کسی را
 خلق نکرده‌ای که از حیب تو محمد صلی الله علیه و آله در نزد من عزیزتر باشد!
 خداوند عالمیان فرمود: آیا حیب من محبوب تر است در نزد تو
 یا نفس خود؟

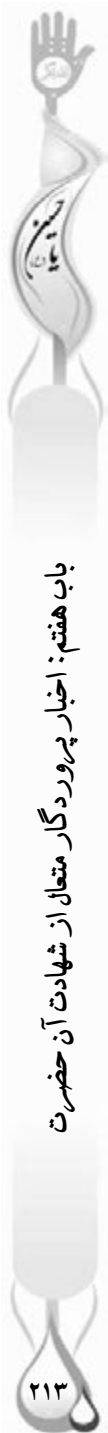
عرض نمود: بلکه او بر من، از نفس خود محبوب تر است.
 خدا فرمود: آیا فرزند حیب من محبوب تر است بر تو یا فرزند
 خود؟

حضرت ابراهیم علیه السلام عرض نمود: بلکه فرزندش از فرزند خود
 محبوب تر است.

پس خدا فرمود: آیا ذبح و کشته شدن فرزندش در دست دشمنان،
 از روی ظلم و عدوان دل تو را بسیار به درد می‌آورد یا کشتن
 فرزندت به دست خود، از روی مهربانی در راه رضا و اطاعت من؟
 حضرت ابراهیم علیه السلام عرض کرد: بلکه کشته شدن فرزندش در
 دست دشمنان بیشتر دل مرا به درد می‌آورد.

خداوند عالمیان فرمود: ای ابراهیم! به درستی گروهی گمان
 می‌کنند که از اُمّت محمد هستند! به درستی حسین علیه السلام فرزند او را
 از روی ظلم و عدوان خواهند کشت، چنانکه گوسفند را می‌کشند و
 با این کار قبیح خود به سخط و عذاب من مستوجب می‌باشند.

چون جناب ابراهیم علیه السلام این را شنید، دلش رابه درد آورد و
 گریه و زاری بر آن حضرت مستولی گردید، پس خداوند عالم به
 سوی او وحی نمود که ای ابراهیم! جزع و گریه تو را بر مصیبت



فرزند خود - در صورتی که او را به دست خود ذبح می نمودی - به جزع و گریه ای که بر مصیبت حسین علیه السلام و کشته شدن او در دست دشمنان کردی، و فدا نمودم و به جهت این جزع و گریه که بر مصیبت فرزند حبیب من نمودی، بلندترین درجات اهل ثواب را، که به نیکوترین جزا در عوض صبر ایشان بر مصایب و بلیات جزا داده می شوند، برای تو واجب نمودم.^۱

حضرت امام رضا علیه السلام فرمود: این است مراد از قول خدا که فرموده است:

﴿وَفَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ﴾^۲

بنا به ملاحظه روایت معنای وی چنین می باشد: جزع و اندوه تو را به نور دیده حبیب من، برای جزع و اندوه بر مصیبت فرزندت اسماعیل فدا نمودیم، که اگر او را به دست خود ذبح می نمودی، دلت به جهت کشتن او به درد می آمد.

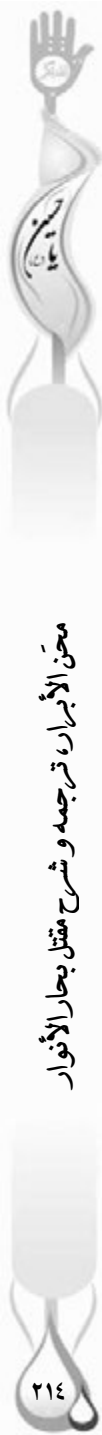
شرح معنای «فدا» در روایت و اشکالات آن

مترجم می گوید: مصنف تسبیح از بعض اعلام در این مقام اشکالی و ایرادی نقل نموده است^۳ که حاصل آن اشکال این است که این روایت دلالت دارد بر اینکه مراد از ذبح عظیم در آیه شریفه، به ملاحظه این روایت جناب امام حسین علیه السلام است و ظاهر لفظ «فدا» این است که رتبه و منزلت کسی که او را برای کسی دیگر فدا و قربان می نمایند، باید کمتر و پست تر باشد از دیگری؛ مثلاً اگر زید را برای عمرو فدا و قربان سازند، باید رتبه زید از رتبه عمرو کمتر و

۱. شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا (ع) ۱: ۲۰۹؛ ۱: شیخ صدوق، الخصال ۵۸: ۷۹؛ نعمت الله جزائری، قصص الانبیاء (ع) ۱۳۹.

۲. صافات: ۱۰۷.

۳. علامه مجلسی، بحار الأنوار ۴۴: ۲۲۶؛ ۶.



پست تر باشد، چنانکه گوسفند قربانی به مراتب پست تر است از کسی که آن را برای او قربانی می کنند و بنابراین تحقیق و ملاحظه مضمون روایت گذشته لازم می آید که رتبه جناب امام حسین علیه السلام از رتبه حضرت اسماعیل علیه السلام پایین تر باشد و حال آنکه به قواعد مذهب ما ثابت و میرهن گشته که جناب امام حسین علیه السلام و جمیع ائمه هدی علیه السلام از همه پیغمبران اشرف هستند، بلکه از پیغمبران اولوالعزم غیر از پیغمبر آخر الزمان اشرفند، زیرا که آن حضرت اشرف همه کاینات و افضل جمیع موجودات است و جوابی بر دفع این اشکال از دیگران نقل کرده است که رکاکت و تکلف وی از اصل ایراد بدتر است.

جواب علامه مجلسی

از اشکال روایت

حاصل آن جواب این است که اگر جناب امام حسین علیه السلام به عوض حضرت اسماعیل علیه السلام کشته نمی شد، پس پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله و سایر ائمه انام علیها السلام به وجود نمی آمدند، زیرا که ایشان از نسل حضرت اسماعیل علیه السلام هستند و همچنین پیغمبری که از نسل حضرت اسماعیل علیه السلام است به وجود نمی آمدند، زیرا که اگر پدر در کودکی کشته شود دیگر فرزندی از وی متصور نمی شود، پس کشته شدن جناب امام حسین علیه السلام عوض است به همه کسانی که از نسل حضرت اسماعیل علیه السلام هستند و پر واضح است که همه ایشان به وصف اجتماع و اتفاق، از جناب امام حسین علیه السلام به وصف تنهایی اشرف هستند، زیرا که آن حضرت به این وصف تنهایی به منزله جزئیست از کل سلسله ایشان به وصف اجتماع، که به منزله کل است و شبهه در این نیست که رتبه و منزلت کل زیاده تر و اشرف از منزلت و رتبه جزء است.

این حاصل جوابست که ذکر نموده‌اند، بعد از نقل این ایراد و جواب مصنف^۱ قسیر^۲ فرموده است که در روایت چنین دلالت نیست که خود نفس شریف جناب امام حسین^{علیه السلام} فدا و قربان نفس حضرت اسماعیل^{علیه السلام} گردید، بلکه صریح لفظ روایت این است که جزع و گریه حضرت ابراهیم^{علیه السلام} بر مصیبت جناب امام حسین^{علیه السلام} بر جزع و گریه کردن آن حضرت بر فرزند خود اسماعیل^{علیه السلام} — بر فرض تحقق ذبح اسماعیل^{علیه السلام} — فدا شد؛ و بنابراین ظاهر است که در اینجا، لفظ «فدا» در معنای حقیقی خود مستعمل نیست، بلکه به معنی تعویض است و اشکالی که در معنی حقیقی فدا می‌آمد، در فدا به معنی تعویض ندارد و چون جناب ابراهیم^{علیه السلام} اندوهناک و محزون گردید بر اینکه ثواب صبر کردن بر مصیبت فرزندش به جهت آمدن گوسفند از او فوت شد، خداوند عالم به جهت گریه او بر مصیبت جناب امام حسین^{علیه السلام} ثواب بزرگتر و بهتر از آن برای او کرامت فرمود. مصنف^۱ قسیر^۲ فرموده است: حاصل کلام این است که شهادت جناب امام حسین^{علیه السلام} امر مقدر و مقرر بود و دخل به دفع قتل حضرت اسماعیل^{علیه السلام} ندارد، تا اینکه اشکال و ایراد لازم بیاید و فرموده است: بنا به تحقیق ما پس در آیه شریفه دو وجه احتمال می‌رود، یکی مضاف مقدر شود یعنی «وَفَدَيْنَاهُ بِحَزَعٍ عَظِيمٍ الشَّأْنُ» و دیگری «باء» به معنی سببیت بوده باشد^۱ و فرموده است: به هر دو وجه باید به مجاز در اسناد یا مجاز تقدیر مرتکب شویم، یعنی گوسفند را به حضرت اسماعیل^{علیه السلام} فدا نمودیم، به خاطر جزع

۱. یعنی «فَدَيْنَاهُ بِسَبَبٍ عَظِيمٍ بِأَنْ حَزَعَ عَلَيْهِ» (مصحح).

حضرت ابراهیم علیه السلام بر مصیبت ذبح عظیم، که عبارت از جناب امام حسین علیه السلام بوده باشد انتهی.

مراد از اسماعیل در آیه قرآن کیست؟

در کامل الزیارة به سند خود از برید عجلّی منقول است که روزی از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم که ای فرزند رسول خدا! اسماعیل علیه السلام که خدا او را به قول خود در قرآن یاد کرده است:

﴿وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ اِسْمَاعِيلَ اَنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَ كَانَ رَسُولًا نَّبِيًّا﴾^۱

یعنی در کتاب اسماعیل علیه السلام را یاد نما، به درستی او در وعده خود راستگو بود و رسول و پیغمبر بود.

آیا این اسماعیل علیه السلام فرزند حضرت ابراهیم علیه السلام است؟ زیرا که گمان مردم این است که این فرزند حضرت ابراهیم علیه السلام است.

جناب صادق علیه السلام فرمود: اسماعیل علیه السلام پیش از پدرش ابراهیم علیه السلام وفات نمود و حضرت ابراهیم علیه السلام حجّت خدا قائم به امر و صاحب شریعت بود، فرزند خود اسماعیل را به سوی هدایت کدام گروهی از امت خود فرستاد، تا اینکه خدا او را به رسالت وصف نماید؟

برید می گوید عرض کردم: فدایت شوم! پس این اسماعیل که بود؟ فرمود: اینکه در قرآن مذکور است اسماعیل بن حزقیل پیغمبر علیه السلام است، خداوند عالم او را به هدایت گروهی فرستاد او را تکذیب نمودند و کشتند و پوست رویش را کنند، پس خدا بر ایشان غضب نمود و سطا طایل را که ملک عذاب است به سوی اسماعیل علیه السلام فرستاد، آن ملک عرض نمود: ای اسماعیل! من

۱. مریم: ۵۴.



سطاطائیل ملک عذاب هستم، پروردگار مرا به نزد تو فرستاده است که قوم تو را به انواع عذاب معذب سازم، اگر تو رخصت دهی! اسماعیل علیه السلام فرمود: ای سطاطائیل! مرا به عذاب ایشان حاجت نیست.

خدا وحی نمود: ای اسماعیل! پس چه حاجت داری؟

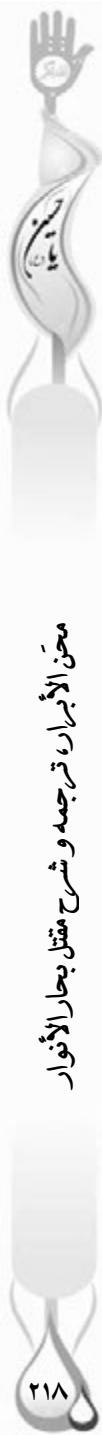
اسماعیل عرض کرد: خداوندا! از مردم عهد و پیمان گرفته‌ای که خداوندی تو را قبول نمایند و تصدیق کنند و بر پیغمبری محمد صلی الله علیه و آله و به ولایت اوصیای آن حضرت از ایشان عهد و پیمان گرفته‌ای و خبر داده‌ای به خلق خود، از اینکه امت محمد صلی الله علیه و آله فرزندش حسین علیه السلام را بعد از وفات پیغمبر خود خواهند کشت و برای حسین علیه السلام وعده فرموده‌ای که او را به دنیا برگردانی، تا اینکه از ستمکاران خود انتقام بکشد، پس حاجت من این است که مرا نیز در آن زمان به سوی دنیا برگردانی، تا اینکه از کسانی که این ظلم را بر من روا داشتند انتقام کشم؛ پس خدا وعده نمود که اسماعیل علیه السلام را با حسین بن علی علیه السلام به دنیا برگرداند.^۱

به روایت علل شرایع اسماعیل علیه السلام به ملک عذاب فرمود: مرا به عذاب ایشان حاجتی نیست، می‌خواهم به این بلا و ستم ایشان صبر نمایم تا تأسی و پیروی بر حسین بن علی علیه السلام کنم.^۲

مترجم گوید: مصنف قدس سره در این باب، خبر دادن جبرئیل امین را برای سید مرسلین صلی الله علیه و آله از شهادت جناب امام حسین علیه السلام به چند طرق نقل کرده است که بسیاری از روایات آن خالی از تکرار

۱. ابن قولویه قمی، کامل الزیارات: ۶۵: ۳.

۲. شیخ صدوق، علل الشرایع ۱: ۷۷: ۲؛ ابن قولویه قمی، کامل الزیارات: ۶۴: ۱.



نیست، خواستم که از میان آنها به ترجمه روایتی نپردازم مگر اینکه
فی الجمله اشکالی در آن بوده باشد انتهی.

جبرئیل شهادت امام حسین(ع) را به پیامبر(ص) خبر می دهد

در امالی شیخ طوسی قدس سره به سند خود از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که روزی جناب امام حسین علیه السلام در نزد جد بزرگوار خود رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، ناگاه جناب جبرئیل از آسمان فرود آمد و جناب امام حسین علیه السلام هم در نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله مشاهده نمود. از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید: آیا این فرزند خود را دوست داری؟

حضرت فرمود: بلی!

جبرئیل عرض کرد: آگاه باش که به درستی امت تو او را خواهند کشت!

رسول خدا صلی الله علیه و آله چون این خبر وحشت اثر را شنید بسیار اندوهناک گردید.

جبرئیل عرض کرد: آیا خوش داری که خاک زمین کشته شدنش را برای تو نشان بدهم؟

حضرت فرمود: بلی!

پس همان ساعت جبرئیل زمین کربلا و مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله را به یکدیگر پیچید و میان آن دو زمین را با همدیگر چسبانید، چنانکه جناب صادق علیه السلام دو انگشت مبارک خود را به همدیگر چسبانید، به ابی بصیر که راوی خبر است فرمود: آن دو زمین این جور با همدیگر چسبیده گردید، پس جبرئیل با پر خود قدری از خاک کربلا برداشت، به دست مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله گذاشت، پس همان ساعت در ظرف مدّت یک چشم به هم زدن،

میان آن دو زمین باز گشوده شد و به حالت سابق برگشت.

جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله آن تربت مبارک را در دست خود خوشا به حال تو ای تربت! و مرحبا به حال کسی که در تو کشته خواهد شد.^۱

مصنّف قدس سره قریب به این مضمون از میکائیل روایت کرده است.^۲

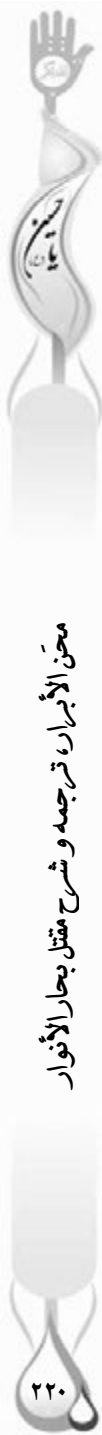
و نیز در کتب مذکور به سند خود از زینب دختر جحش روایت کرده است که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله در منزل من خوابیده بود، ناگاه جناب امام حسین علیه السلام تشریف آورد، من آن حضرت را به بعض چیزها مشغول می کردم، شاید داخل خانه نشود و رسول خدا صلی الله علیه و آله را بیدار نکند. پس به جهت شغلی غفلت بر من رخ داد چون نگاه کردم دیدم جناب امام حسین علیه السلام داخل خانه گردیده، من با سرعت تمام از عقب او رفتم، دیدم در بالای شکم رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته است، به روی شکم آن حضرت بول می کند، خواستم بول او را قطع کنم و از بالای شکم رسول خدا صلی الله علیه و آله بردارم. آن حضرت فرمود: ای زینب! بگذار فرزند مرا که بول خود را تمام نماید و بول او را قطع نکن!، چون جناب امام حسین علیه السلام از بول خود فارغ گردید، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله برخواست وضو گرفت و مشغول نماز شد.

چون جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله سر مبارک خود را برای سجده گذاشت، جناب امام حسین علیه السلام آمد در بالای پشت مبارک آن حضرت نشست، جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله آنقدر به سجده طول داد

سوار شدن بر پشت پیامبر (ص) در هنگام نماز

۱. شیخ طوسی، الأمالی: ۳۱۴؛ ۸۵ محمد بن ابی القاسم طبری، بشارة المصطفی: ۲۱۴.

۲. همان: روایت ۸۶.



که جناب امام حسین علیه السلام از پشت آن حضرت فرود آمد، چون آن حضرت به قیام رکعت دوم برخاست، جناب امام حسین علیه السلام به نزد جدّ بزرگوارش برگشت، جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله او را در بر خود گرفت و مشغول نماز گردید، چون از نماز فارغ شد دیدم دست مبارک خود را گشوده می فرماید: ای جبرئیل! به من بنما!

زینب می گوید عرض کردم: ای رسول خدا! امروز تو را دیدم کاری کردی که پیش تر هرگز از تو چنین کاری ندیده بودم. (خبر شهادت حسین (ع) به پیامبر (ص))

فرمود: بلی! در این ساعت جبرئیل در نزد من بود، خبر شهادت فرزندم را برای من می داد و خبر داد که امت من او را خواهند کشت و خاک سرخ از زمین شهادتش برای من آورد.^۱

در خرائج به سند خود از انس بن مالک روایت کرده است که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چون خداوند عالمیان اراده نمود که قوم نوح علیه السلام را هلاک نماید، حضرت نوح علیه السلام را فرمود که تختهای درخت ساج را شقّ کند؛ چون حضرت نوح علیه السلام آنها را شقّ نمود، نمی دانست که باید با آنها چه چیز بسازد!، پس چبرئیل نازل شد، صورت کشتی را برای آن حضرت نشان داد و جبرئیل به هم راهی خود از آسمان تابوتی آورده بود که صد و بیست و نه هزار مسمار در توی آن تابوت داشت، پس اطراف کشتی را با آن مسمارها محکم نمود، پنج مسمار از آنها باقی مانده بود، حضرت نوح علیه السلام دست مبارک خود را بلند نمود که یکی از آن پنج مسمار را بردارد، پس آن مسمار مانند ستاره درخشنده ای در دست مبارک حضرت نوح علیه السلام درخشید و روشن گردید!، حضرت نوح علیه السلام از

۱. همان: روایت ۸۸

پنج مسمار به نام نامی
پنج تن آل عبا (ع) بر
کشتی نوح (ع)

مشاهده این حالت بسیار تعجب نمود و نمی دانست که این چه حالتست که از آن مسمار سرزد؛ پس خداوند عالمیان به قدرت کامله خود آن مسمار را در دست حضرت نوح علیه السلام به سخن در آورد، به زبان فصیح و به کلام بلیغ تکلم نمود و گفت: من به نام نامی بهترین پیغمبران محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله هستم.

پس جبرئیل امین باز از آسمان به سوی زمین فرود آمد، حضرت نوح علیه السلام پرسید: ای جبرئیل! این مسمار چگونه مسماری است که از آن حالتی مشاهده نمودم که هرگز مانند آن مشاهده نکرده بودم؟

جبرئیل خبر داد که این به نام مبارک سید پیغمبران محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله است، پس این را از جانب راست کشتی، از اول مسمارها به کشتی بزن؛ چون حضرت نوح علیه السلام آن را به جانب راست کشتی زد، مسمار دوم را برداشت، آن نیز مانند مسمار اولی درخشنده و نورانی گردید! حضرت نوح علیه السلام از جبرئیل از حال مسمار دوم پرسید.

جبرئیل گفت: این مسمار به نام نامی برادر و پسر عم او سید اوصیاء پیغمبران، علی بن ابی طالب علیه السلام است، آن را از جانب چپ اول مسمارها به کشتی بزن؛ چون جناب نوح علیه السلام چنین نمود، دست خود را برده به مسمار سوم زد، آن هم مانند مسمار اول و دوم درخشنده و نورانی گردید!

جبرئیل گفت: این مسمار به نام مبارک جناب فاطمه زهرا علیها السلام است، آن را در نزد مسمار پدر بزرگوارش احمد مختار صلی الله علیه و آله به کشتی بزن، چون حضرت نوح آنچنان که جبرئیل گفته بود از جانب راست آن را به کشتی زد پس مسمار چهارم را برداشت، مانند آن سه

مسمار درخشنده و نورانی گردید!

جبرئیل گفت: این مسمار به نام نامی جناب امام حسن علیهما السلام است آن را در نزد مسمار نام پدرش حیدر کرّار به کشتی بزن. چون حضرت نوح علیهما السلام به گفته جبرئیل عمل نمود دست خود را به مسمار پنجم زد و آن را برداشت، مانند ستاره بسیار درخشنده، نور از آن به جانب آسمان بلند شد و مانند برق درخشنده نورانی گردید و روشنی می‌بخشید و رطوبتی از وی به زمین می‌چکید!

جبرئیل گفت: این مسمار به نام نامی مبارک جناب امام حسین (ع) می‌چکد خونی که از مسمار حسین (ع) می‌چکد
جبرئیل گفت: این مسمار به نام نامی مبارک پدر بزرگوارش به کشتی بکوب، چون حضرت نوح علیهما السلام آن را چنانکه جبرئیل گفته بود به کشتی زد، از جبرئیل پرسید: این رطوبت و تری که در آن مسمار مشاهده کردم چه رطوبت است؟

جبرئیل گفت: این رطوبت خون بود؛ پس قصّه شهادت آن مظلوم دشت بلا و کشته اولاد زنا را به حضرت نوح علیهما السلام حکایت نمود و آنچه طاغیان بنی امیه بعد از وفات جدّ بزرگوارش به سر آن حضرت می‌آوردند به جناب نوح نبیّ علیهما السلام خبر داد پس حضرت نوح علیهما السلام بر قاتل و ستم کار و خوار کننده آن حضرت لعنت نمود.^۱ در امالی شیخ طوسی قسسه به سند معتبر خود از عایشه روایت کرده است که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله جناب امام حسین علیهما السلام را در بالای زانوی مبارک خود نشانیده بود، پیوسته آن جناب را می‌بوسید، ناگاه جبرئیل امین از آسمان به زمین فرود آمد، از جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید که این فرزند گرامی خود را بسیار دوست می‌داری؟

۱. در کتاب الخرائج و الجرائع یافت نشد، در کتاب نعمت الله جزائری، قصص الأنبياء (ع): ۷۸ از این کتاب نقل نموده است؛ همچنین رک: به سیدبن طاووس، الأمان: ۱۱۸.

حضرت فرمود: بلی!

جبرئیل عرض نمود که اُمّت تو البتّه این فرزند تو را بعد از وفات تو خواهند کشت؛ به جهت شنیدن این خبر دیده‌های مبارک حضرت رسول اشک ریزان گردید، جبرئیل عرض کرد: اگر می‌خواهی از خاک محلّ کشتن فرزندت به تو نشان بدهم؟ پس جبرئیل بنا به فرموده حبیب خداوند جلیل، خاک آن سرزمین بلا را به رسول خدا صلی الله علیه و آله نشان داد و گفت آن زمین را «طفّ» می‌گویند.^۱

در کامل الزیّاره به سند خود از جناب امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: چون جبرئیل امین خبر شهادت جناب امام حسین علیه السلام را به خدمت رسول خدا آورد، آن حضرت از دست مبارک امیر مؤمنان علیه السلام گرفت، به جای خلوتی برد، زمان بسیار از نهار با همدیگر راز می‌گفتند، تا اینکه جبرئیل امین به خدمت ایشان فرود آمد و عرض نمود که پروردگار شما به شما سلام می‌رساند و می‌فرماید که شما را قسم می‌دهم به حقّ خود که باید صبر و تحمّل نمائید و از آن مصیبت عظمی بسیار اندوهناک و دلتنگ نشوید، پس آن بزرگواران بنا به فرموده خداوند عالمیان صبر نمودند و شکر خدا را بجا آوردند.^۲

باز در کتاب مزبور به سند خود از همان حضرت روایت کرده است که چون جناب فاطمه زهرا علیها السلام به فرزند گرامی خود، شهید دشت بلا حامله شد، جبرئیل امین به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل گردید و عرض کرد که از دخترت فاطمه علیها السلام فرزندی زائیده

راز گفتن پیامبر (ص)
با علی (ع) درباره
شهادت حسین (ع)

۱. شیخ طوسی، الأمالی: ۳۱۶: ۸۹.

۲. ابن قولویه قمی، کامل الزیارات: ۵۵: ۱.



ناراحتی فاطمه علیها السلام
از حمل امام حسین(ع)

خواهد شد که اُمّت تو بعد از وفات تو او را خواهند کشت!؛ چون جناب فاطمه زهرا علیها السلام از این خبر وحشت اثر آگاهی یافت، پس حمل خود را ناخوش می‌داشت و دلش به حمل چنین فرزندی کراهت داشت و در هنگام وضع و زائیدنش خوش نداشت و اندوهناک و بی‌میل او را زائید.

جناب امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: آیا در روزگار چنین مادر هیچ دیده‌اید که در وقت زائیدن پسر را خوش ندارد و به زائیدن او خوش دل و خشنود نشود؟ چنانکه حالت جناب فاطمه زهرا علیها السلام در وقت زائیدن فرزند گرامی خود، جناب امام حسین علیه السلام چنین بود، زیرا که چون از کیفیت شهادت نور دیده خود آگاهی داشت، از آن جهت از زائیدنش خوش حال و مسرور نبود؛ حضرت فرمود: در شأن جناب امام حسین علیه السلام خدا این آیه شریفه را نازل فرموده است:

﴿وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَ وَضَعَتْهُ كُرْهًا وَ حَمَلُهُ وَ فِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا﴾^۱

چگونه آیه احقاف بر
امام حسین(ع) حمل
می‌شود

در بعض قرائت «حَسَنًا» خوانده شده است، بنابر آن، مقصود از آیه به ملاحظه روایت، شاید چنین بوده باشد: ما برای انسان - یعنی جناب امام حسین علیه السلام - وصایت نیکو به والدین او - که عبارت از جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان علیه السلام بوده باشد - گردانیدیم و قرار دادیم، یعنی آن جناب را از جانب پدران خود وصی نمودیم، چنانکه مصنف قدس سره بنابر این قرائت، در معنی آیه شریفه این احتمال را داده است؛ در بسیاری از قرائات «حُسْنًا» و به قرائت اهل کوفه

۱. احقاف: ۱۵.

۲. ابن قولویه قمی، کامل الزیارات: ۵۵: ۲.



«إِحْسَانًا» خوانده شده است، بنابه این دو قرائت معنای وی چنین می‌باشد: ما انسان را وصیت و سفارش نمودیم، بر اینکه برای پدر و مادر خود نیکوئی نماید، مادرش بر همان انسان - که به ملاحظه روایت عبارت از جناب امام حسین علیه السلام است - از روی کراهت بر حمل خود حمله گردید و از روی اکراه و ناخوش داشتن او را زاید و مدت حمل و مدت از شیر بازداشتن آن فرزند سی ماه شد. بیست و چهار ماهش ایام رضا و شیر خوردنش می‌باشد، چنانکه خدا می‌فرماید:

﴿وَالْوَالِدَاتُ يُرْضَعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ﴾^۱

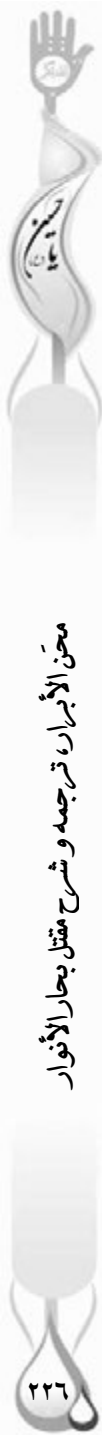
و از برای مدت حملش شش ماه می‌ماند.

در کتاب مذکور به سند خود از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که روزی جبرئیل امین به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل گردید و عرض نمود: ای محمد! به درستی خداوند عالمیان برای تو سلام می‌رساند و تو را به فرزندی بشارت می‌دهد که از جناب فاطمه علیها السلام متولد می‌شود و امت تو او را بعد از مفارقت تو از این دنیا خواهند کشت.

جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله چون این خبر را از جناب جبرئیل شنید، فرمود: ای جبرئیل! سلام مختص است به پروردگار من - یعنی سلامتی از همه عیوب و نقایص - مرا حاجتی به چنین فرزندی نیست که از فاطمه علیها السلام متولد شود و امت من او را بعد من بکشند.

جبرئیل به سوی آسمان بالا رفت، باز سلام و بشارت آورد و جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله همان جواب را فرمود، باز جبرئیل بالا

۱. بقره: ۲۳۳.



رفت و در ساعت نازل شد و عرض کرد: ای محمد! پروردگار تو سلام می‌رساند و تو را به آن مولود مبارک بشارت می‌دهد و می‌فرماید که من امامت و ولایت و وصایت را در فرزندان همان مولود میمنت ولادت، قرار دادم.

جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چون خداوند عالمیان چنین قرار داد، پس من بر آن فرزند راضی شدم و بر ولادت او خشنود می‌باشم و برای فاطمه زهرا علیها السلام رسالت رساند که خداوند عالمیان مرا بشارت داد، به مولودی که از تو متولد می‌شود و امت من او را خواهند کشت؛ جناب فاطمه زهرا علیها السلام پیغام داد که مرا به چنین فرزندی حاجت نیست که امت تو او را بکشند.

پیامبر (ص) فاطمه (س) حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله پیغام فرستاد که خداوند عالمیان امامت و ولایت و وصایت را در فرزندان مولود میمنت ولادت، قرار داده است، پس فاطمه زهرا علیها السلام به شنیدن این بشارت، پیغام به خدمت جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله فرستاد که من به ولادت او راضی و خشنود شدم.

پس برای آن فرزند گرمی از روی کراهت حاصل شد و او را از روی کراهت وضع نمود، به جهت شنیدن شهادت او، و مدت حمل و ایام رضاع او تا از شیر بازداشتنش، سی ماه شد، تا اینکه روز به روز بزرگ شد و به حد رشادت و قوت رسید و چون سن مبارکش به چهل سال رسید عرض نمود: خداوند! مرا توفیق کرامت فرما، که در مقابل نعمت‌هایی که برای من و پدر و مادر من کرامت فرموده‌ای شکر نمایم و پیوسته عمل صالح بجا آورم، که رضا و خوشنودی تو آن بوده باشد؛ و رستگاری و مصلحت نیکویی برای من، در ذریّت

من قرار ده.^۱

حضرت صادق فرمود که اگر جناب امام حسین علیه السلام دعای خود را در حق فرزندان به جای «أَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي»، چنین گونه می نمود: «أَصْلِحْ لِي ذُرِّيَّتِي»، یعنی ذریت مرا برای من صالح و نیکوکار فرما و حال ایشان را اصلاح بفرما، هر آینه همه فرزندان آن حضرت پیشوایان دین مبین و ائمه اهل روی زمین می گردیدند و امامت مختص به بعضی از ایشان نمی شد، چنانکه به مقتضای عبارت دعای امامت و ولایت در چند نفر از فرزندان آن حضرت مقرر گشته است.

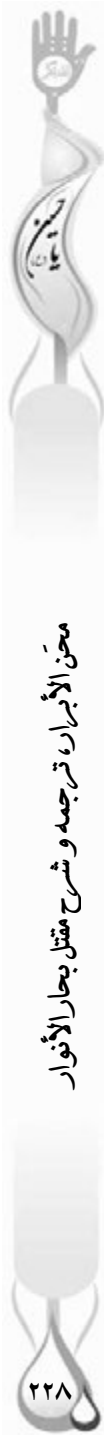
حسین (ع) فقط از انگشت ابهام پیامبر (ص) شیر مکید و بس

و فرمود که جناب امام حسین علیه السلام در ایام کودکی شیر از فاطمه و از سایر زنان هرگز نخورد!، لکن پیوسته جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله تشریف می آورد و انگشت ابهام خود را بر دهان مبارک آن حضرت می گذاشت، جناب امام حسین علیه السلام آنقدر از انگشت مبارکش می مکید که دو روز و سه روز برای غذای آن حضرت کفایت می نمود که دیگر احتیاج او به شیر زنان نمی شد؛ گوشت و خون جناب امام حسین علیه السلام از گوشت مبارک و خون مطهر رسول خدا صلی الله علیه و آله رویداده گردید و فرزندی در شش ماه از مادر متوگد نشد، مگر عیسی بن مریم علیه السلام و حسین بن علی علیه السلام.^۲

مترجم می گوید: به نظر بعض نادانان اشکالی در مضمون این روایت رخ می دهد که چگونه مانند رسول خدا صلی الله علیه و آله را سزاوار و مناسب می شود که خداوند عالمیان او را به مانند جناب امام حسین علیه السلام که در بزرگواری و شأن و رتبت به نهایت رسیده است،

۱. مضامین آیه ۱۵ سوره احقاف.

۲. ابن قولویه قمی، کامل الزیارات: ۵۶: ۴.



جواب از شبهه
پیرامون ناراحتی
پیامبر (ص) از ولادت
حسین (ع)

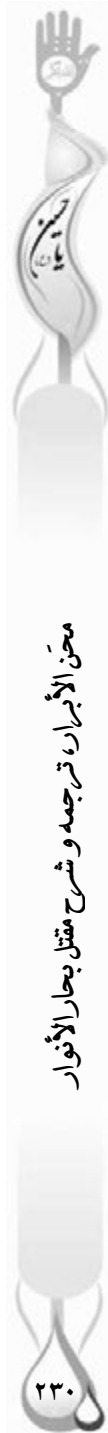
بشارت بدهد و بفرماید که من می‌خواهم چنین فرزندی برای رسول خود کرامت نمایم، آن حضرت به محض اینکه اَمّت بد کردارش او را بعد از وفات رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شهید می‌نمایند جواب دهد که مرا حاجت به چنین فرزندی نیست که اَمّت من بعد از من او را بکشند، خصوصاً دو دفعه این جواب و سؤال و بشارت مکرر گردد.

جواب از این اشکال به دو وجه می‌باشد، یکی آنکه مؤمن کامل عالم دانا این گونه اشکالات را در افعال و اقوال پیشوایان دین و پیغمبران مرسلین و ائمه معصومین علیهم‌السلام خصوصاً در افعال و اقوال مانند رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله که اشرف کاینات و برگزیده موجودات و سید رُسل است، برای ذهن خود راه نمی‌دهد و پیوسته افعال و اقوال ایشان را محمول به صَحّت و مصلحت می‌نماید و اشکال و جهل و بدی را برای خود نسبت می‌دهد و وسواس شیطان لعین را از فکر و ذهن خود دور می‌سازد، که آن ملعون همیشه برای فریب مردم، دام حيله و وسوسه خود را گسترده، پیوسته در صدد صید ایشان می‌باشد. هر کسی را به مکرری و نوعی از راه هدایت به راه ضلالت و گمراهی دلالت می‌کند، هَمّت آن ملعون بر این است که دام وسوسه خود را در راه اصول عقاید مردم می‌اندازد، به قدر امکان ایشان را در آنها به گمراهی می‌افکند.

چنانکه دلالت می‌کند بر صدق این مقال روایتی که در بعض تفاسیر مذکور است که حاصل مضمون روایت این است که روزی حضرت ابراهیم علیهم‌السلام در کنار دریا آن ملعون را دید که استخوان‌های مردگان را جمع نموده به دست خود بر می‌دارد و تفکّر و تأمل در



آنها می‌نماید!، حضرت ابراهیم علیہ‌السلام پرسید: چرا در اینها تفکر می‌نمایی؟
عرض نمود: در این فکر می‌کنم که بسیاری از مردم را در اینها به
راه ضلالت و گمراهی می‌اندازم و در نظر ایشان به وسواس خود
زنده کردن اینها را بعید می‌نمایم و چنان می‌کنم که هرگز باور
نمی‌کنند که خداوند عالمیان اینها را با این پوسیدگی، پراکندگی و
مخلوط شدن با همدیگر زنده سازد، از این است که جماعتی را در
این مطلب به راه ضلالت افکنده به شبهات واهی و خیالات فاسده انکار
معاد جسمانی می‌نمایند و از این است که در اخبار متواتره نهی صریح
وارد گشته، از اینکه مردم بخواهند تفکر در مسئله قضا و قدر کنند.
حاصل جواب از این اشکال این است که مردم عالم و دانا هرگز
شبهه و اشکال را در افعال پیغمبران و پیشوایان دین به خیال خود راه
نمی‌دهند، و به وسواس شیاطین ملعون گرویده و مغرور نمی‌شوند.
وجه دوم از این اشکال این است که جناب رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در
جواب بشارت جبرئیل فرمود که من به تولد چنین فرزندی راضی
نمی‌شوم و نمی‌خواهم که خداوند عالم او را برای من کرامت
فرماید، بلکه چنین فرمود که مرا به این فرزند با آن وصف مذکور
حاجت نیست، زیرا که پدر را حاجت در فرزند می‌باشد که در حال
حیات پدر و حال ممات او، زنده بماند و از او نفعها و خوبی‌ها برای
پدر عاید باشد، نه محض اینکه آن فرزند به وجود آید و از او چندان
نگذرد، او را بکشند و جزای ابدی در کشته شدن او نبوده باشد و آن
حضرت آن کلام را بر جبرئیل فرمود، تا بیند خداوند عالمیان در
جزای کشته شدن فرزند دلبندش چه چیز کرامت می‌فرماید و همین



که نعمت عظمی و منفعت کبری را خداوند واحد بی همتا، در عوض شهادت سیدالشهدا علیه السلام مقرر فرمود و بشارت آن را جبرئیل امین از جانب خداوند آسمان و زمین، برای سید مرسلین صلی الله علیه و آله آورد و آن حضرت اظهار رضا و خشنودی به تولد فرزند دلبندش نمود، بر فرض علم رسول خدا صلی الله علیه و آله بر آن منفعت عظمی، پیش از خبر آوردن جبرئیل، علت تأملش این می باشد که اتمام حجت نماید، در اینکه امامت فرزندان جناب امام حسین علیه السلام از جانب خداوند عالمیان است، تا مردم به خیال فاسد خود چنان گمان نمایند که امامت در فرزندان جناب امام حسن علیه السلام و یا سایر گروه بنی هاشم است.

با وجود این اتمام حجت، مردمان جاهلان به امامت فرزندان جناب امام حسن علیه السلام و سایرین قائل شدند و شاید اسرار پیشمار در تأمل آن بزرگوار بوده باشد و عقل قاصر ما به کنه آنها نرسد. نَحْمَدُ اللَّهَ عَلَى مَا وَفَّقَنَا لِلتَّسْلِيمِ وَ الرِّضَاءِ لِلْأَنْبِيَاءِ الْأَرْكَانِ وَ الْأَئِمَّةِ الْأَرْكَانِ الْأَصْفِيَاءِ فِي السَّرِّاءِ وَالضَّرِّاءِ انْتَهَى.

در کامل الزیارة به سند خود از جناب صادق آل محمد صلی الله علیه و آله روایت کرده است که روزی جناب فاطمه زهرا علیها السلام به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شد، در آن حال دید که دیدهای مبارکش اشک ریزان و گریان است، از سبب گریه آن حضرت پرسید. فرمود: در این ساعت جبرئیل مرا خبر داد که امت من فرزندانم حسین علیه السلام را بعد از من خواهند کشت!

چون جناب فاطمه زهرا علیها السلام این خبر جانسوز را از پدر بزرگوارش شنید بسیار گریست و جزع و زاری و گریه و بی قراری نمود.

بشارت رسول خدا (ص)
به فاطمه (س) در تولد
حسین (ع)

علت گریستن
پیامبر (ص) در سجده
نماز راه امام
حسین (ع) می‌پرسد

جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که امامت در فرزندان او خواهد شد و از امامانی که از فرزندانش به وجود می‌آمدند خبر داد، از شنیدن این بشارت گریه فاطمه زهرا علیها السلام ساکن گردید و دلش آرام گرفت.^۱

باز در کتاب مذکور جناب امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که جناب امیر مؤمنان علیه السلام فرموده است که روزی جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله به دیدن ما تشریف آورد و در آن هنگام ام‌ایمن شیر و مسکه و خرما برای ما هدیه فرستاده بود، پس آنها را به خدمت آن حضرت آوردیم، چون تناول فرمود، پس برخاست در گوشه خانه چند رکعت نماز خواند، چون سر مبارک خود را برای سجود سجده اخیر گذاشت گریه بر آن حضرت مستولی شد! بسیار گریست، کسی از ما جرأت نمود به جهت اجلال و عظمت و بزرگواری آن حضرت از سبب گریه او سؤال نماید.

در آن هنگام نور دیده‌ام امام حسین علیه السلام برخاست در دامن آن حضرت نشست و عرض نمود: ای جدّ بزرگوار! چون منزل ما را به قدم مبارک مشرف ساختی از آن جهت ما را شادی بسیار و سرور بیشمار رخ نمود، که هرگز چنین گونه شاد و خرم نشده بودیم، چون گریه بر تو مستولی شد و اشک از چشمان مبارکت فرو ریخت، دل ما از این جهت بسیار اندوهناک گردید، سبب گریه تو چیست؟ خدا هرگز دیده تو را نگریاند.

جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای فرزند گرامی! در این دم جبرئیل به من خبر آورد که شما را بعد از من، این امت بدکردار من خواهند کشت و قبرها و جای کشته شدن شما از همدیگر جدا و دور



خواهد شد.

جناب امام حسین علیه السلام عرض نمود: ای جدّ بزرگوار! بعد از شهادت ما با وجود جدا شدن قبرهای ما، چه اجر و ثواب و جزا برای زائر ماها خواهد گردید؟ و کدام کسی به زیارت قبرهای پراکنده ما خواهد آمد؟

عقیده زائران حسین(ع)
حضرت فرمود: زائران قبرهای شما گروهی باشند از ائمت من، که زیارت قبور شما را برکت می دانند و از خدا به سبب زیارت شما طلب خیر و التماس برکت می نمایند، سزاوار است بر من که در

معامله پیامبر(ص) با زائر حسین(ع) در قیامت
قیامت به نزد ایشان بیایم و ایشان را در آن عرصه قیامت، از شدّت و ترسهای آن روز وحشت و شدّت، نجات بدهم و از مؤاخذه گناهان ایشان آنها را خاطر جمع نمایم، تا خدا ایشان را به شفاعت من داخل بهشت خود گرداند.^۱

به طریق دیگر این روایت را به نحو آنچه ذکر شد نقل کرده است تا آنجا که از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید: ای جدّ بزرگوار! چه چیز سبب گریه تو گردید؟

حضرت فرمود: ای فرزند گرامی! به درستی من در این روز به سوی شما نظر نمودم، چنان شاد و خرم گردیدم که هرگز تا حال به آن نحو شاد و مسرور نشده بودم، پس در این ساعت جبرئیل نازل شد، به من خبر داد که شما کشته خواهید شد و قبرهای شما از یکدیگر جدا می باشند، پس از این جهت گریه بر من مستولی گردید و خدا را در مقابل این مصیبت حمد و ثنا نمودم و طلب خیر و نیکی برای شما آرزو کردم.

۱. همان: روایت ۶؛ شیخ طوسی، الأمالی: ۶۶۹: ۱۱.

و دشواری های زائران
قبر امام حسین (ع)

زائران حسین بن
علی (ع) در عرصات
قیامت

وحی مستقیم الهی
پیرامون امام
حسین (ع) بر قلب
پیامبر (ص)

جناب امام حسین علیه السلام عرض نمود: ای جد بزرگوار من! قبرهای ما را در آن پراکندگی و جدایی، که زیارت خواهد نمود و نزد قبور ما خواهد آمد؟

حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: گروهی از امت من که ایشان به زیارت قبور شما می آیند و نیکی مرا اراده می نمایند و صله رحم مرا بجا می آورند و جز نیکی و صله من اراده دیگر از زیارت شما ندارند. ایشان را در موقف عرصات پیدا می کنم و یاد آوری می نمایم و از دست ایشان گرفته از احوال و شداید قیامت نجات می دهم.^۱

در کامل الزیارة به سند خود از جناب امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله در منزل جناب فاطمه زهرا علیها السلام تشریف داشتند و نور دیده اش جناب امام حسین علیه السلام در کنار مبارکش نشسته بود، ناگاه گریه بر حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله مستولی گردید و سر مبارک خود را به سجده گذاشت، چون سر برداشت فرمود: یا فاطمه علیها السلام! ای دختر محمّد صلی الله علیه و آله! در این ساعت خداوند علیّ اعلیّ به انوار جلال و عظمت صفات کامله خود، در خانه تو برای من، از غایت ظهور علمی و یقینی باطنی که به وجود او دارم تجلّی نمود، گویا برای من دیده شد! پس برای من وحی فرمود: آیا ای محمّد صلی الله علیه و آله! حسین علیه السلام را دوست می داری؟

من عرض کردم: بلی! او را بسیار دوست دارم، زیرا که نور دیده من و گل بوستان من است و میوه دل من می باشد و مانند مردمک دیده من است.

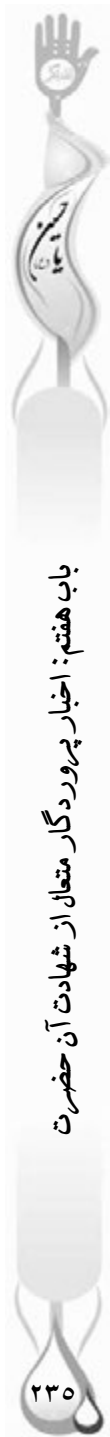
۱. همان: روایت ۷.

خداوند عالمیان رحمت بی کرانه خود را شامل حال حسین علیه السلام نمود و برای من فرمود: یا محمد صلی الله علیه و آله! چه بسیار مولود مبارک و فرزند با میمنت است، برکات و صلوات و رحمت و خشنودی من برای او باد و لعنت و غضب و خوار نمودن و ذلیل کردن من بر کسی باد که او را بکشد و با حسین علیه السلام عداوت و دشمنی نماید و در مقام مفاخرت بخواهد او را مغلوب سازد و دامن عداوت او را بر کمر خود بزند و با او مقاتله و نازعه نماید؛ آگاه باش ای محمد صلی الله علیه و آله!

حسین (ع) آقای همه شهیدان است

که او سید همه شهداست، از اولین تا آخرین! و سید جوانان اهل بهشت است، از میان همه عالمیان! پدر او از او افضل و بهتر است و بر پدرش سلام مرا برسان و بشارت ده به او، که اوست رایت هدایت من، و شاهراه هدایت دوستان من و حافظ شریعت من و شاهد من است بر خلق من، و خازن علم من است و حجت من است بر اهل آسمانها و زمینها و بر دو گروه که عبارت از جن و انس بوده باشند.^۱ مترجم می گوید: در لفظ روایت به ظاهر نظر بد اعتقادان بعضی چیزها می آید، لکن بنا به ترجمه عبارات وی به طریق مذکور اشکال مرتفع می شود و کسی که اعتقاد خود را در معرفت خداوند عالمیان درست و صحیح کرده باشد، به یقین صادق می داند که هرگز ذات باری تعالی دیدنی نیست و هر روایتی که ظاهر عبارتش چیزی به نظر قاصر نادانان در این امر محال برساند، البته مراد از دیدن خدا دیدن به دیده ظاهری نیست، بلکه مراد دیدن به دیده دل است که عبارت است از «غایت ظهور علمی و یقین قلب»، چنانکه از

۱. ابن قولویه قمی، کامل الزیارات: ۷۰: ۶.



امیرمؤمنان علیه السلام مرویست که فرمود: لَمْ أَعْبُدْ رَبًّا لَمْ أَرَهُ^۱ یعنی به دیده دل و عین بصیرت، نه به چشم ظاهری و شاید مراد از دیدن رسول خداوند عالمیان در روایت مذکور، عبارت از جبرئیل یا سایر ملائکه بوده باشد، چنانکه مصنف قدس سره در مراد از ظاهر فقره روایت این را احتمال دوم قرار داده است و احتمال اول همین بود که ترجمه نمودم انتهى.

شیخ مفید در ارشاد به سند خود از ام الفضل دختر حرث روایت کرده است که روزی به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده عرض نمود: یا رسول الله! دیشب خواب بسیار بدی و هولناکی دیدم!

حضرت فرمود: چگونه خواب دیده‌ای؟

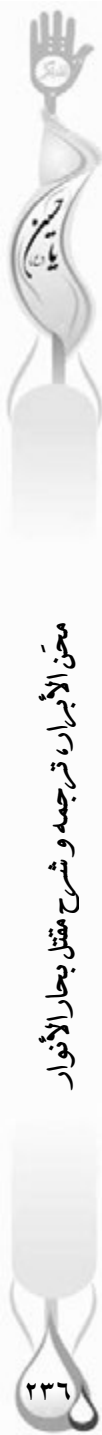
عرض نمود: بسیار خواب گران و شدید است!

حضرت فرمود: چه چیز است خواب تو؟ عرض کرد: دیدم پاره‌ای از گوشت جسد مبارک بریده گردید و در کنار من گذاشته شد.

جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خواب بسیار خوبی دیده‌ای به زودی از فاطمه علیها السلام فرزندی متولد خواهد شد و او را در کنار خود پرورش خواهی داد و کفالت خواهی نمود. پس بعد از چند روز جناب امام حسین علیه السلام از حضرت فاطمه زهرا علیها السلام متولد شد، ام الفضل گوید کفالت و پرورش آن بزرگوار به عهده من واگذار گردید، چنانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله در تعبیر خواب او فرموده بود.

می گوید روزی جناب امام حسین علیه السلام را به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله بردم و در کنار آن حضرت گذاشتم، در آن هنگام به

۱. در روایات «ما كنت اعبد ربا لم اره» و یا «لم اكن اعبد...» و یا «لم اكن بالذي اعبد...» وارد شده است؛ ثقة الاسلام کلین، الکافی ۱: ۹۷ و ۶: ۱۳۸؛ ۴: ۱۳۸؛ شیخ مفید، الاختصاص: ۲۳۵؛ شیخ صدوق، الأمالی: ۳۴۱؛ ۱: شیخ صدوق، التوحید: ۱۰۹ و ۶: ...



گوشه چشم خود نظری به سوی جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله نمودم، ناگاه دیدم اشک از دیده‌های مبارک آن حضرت می‌ریزد، عرض نمودم: پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله! چه باعث شد که اشک از دیده‌های مبارک تو فرو می‌ریزد؟

خاک سرخی که حضرت فرمود: در این ساعت جبرئیل به نزد من فرود آمد و خبر داد که امت من این فرزند گرامی مرا خواهند کشت و خاک سرخی از تربت جای کشته شدنش به من آورد.^۱

از جناب امّ سلمه مرویست که شبی حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله در نزد ما بود، پس در میان شب از نزد ما بیرون رفت و آمدنش بسیار به طول انجامید، ناگاه دیدم آن حضرت پریشان حال و غبارآلود برگشت و انگشت‌های مبارکش را به کف شریفش چسبانیده است، پس من عرض نمودم: ای رسول خداوند عالمیان! چه باعث گشته که تو را پریشان حال و غبارآلود می‌بینم؟

سفر رسول خدا (ص) در چشم به هم زدنی به سوی کربلا عراق رفته بودم که آن موضع را کربلا می‌گویند و جای کشته شدن فرزندانم حسین علیه السلام و جای کشته شدن گروهی از فرزندان و اهل بیت من را برای من نشان دادند. پیوسته از خاک محل ریخته شدن خون‌های ایشان جمع‌آوری می‌کردم و همین خاک در دست من حاضر است؛ پس دست مبارک خود را گشود فرمود: این خاک را بگیر و خوب محافظت نما.

آن را ناگاه دیدم مانند خاک سرخ است! پس آن را در میان

۱. شیخ مفید، الإرشاد ۲: ۱۲۹؛ فضل بن حسن طبرسی، إعلام الوری: ۲۱۸؛ علی بن عیسی اربلی، کشف الغمّة ۲: ۷؛ محمد بن جریر طبری، دلائل الإمامة: ۷۲.



خونین گشتن تربتی
که در نزد آسم سلمه بود

شیشه گذاشتم و سرش را محکم بستم، پیوسته آن را محافظت نمودم تا آن وقتی که جناب امام حسین علیه السلام از مکه معظمه به سوی عراق بیرون رفت، در هر شب و روز آن را نگاه می کردم و می بوییدم و بر مصایب آن حضرت می گریستم، چون روز دهم ماه محرم گردید که در همان روز آن جناب را کشتند، در اوّل همان روز آن را نگاه کردم، دیدم هنوز به حالت خود باقی است تغییری نیافته است و در آخر همان روز باز به آن خاک نگاه نمودم، دیدم خون تازه گشته! پس یقین کردم که آن حضرت را کشته اند. پس من در خانه خود فریاد کشیدم و گریستم، من خود را از گریه باز داشتم، از جهت اینکه مبادا دشمنان او گریه مرا بشنوند و مدینه به شتمات سرعت نمایند و به کشته شدن او شاد و خرسند باشند، پیوسته آن وقت و روز را محافظت می کردم و فراموش نمی نمودم، تا اینکه خبر شهادتش به مدینه رسید و آنچه دیده و یقین کرده بودم محقق گردید و به ظهور آمد.^۱

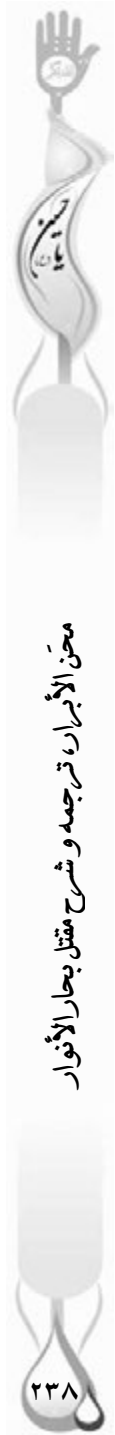
اشعاری که پیش از
بعثت در شهادت امام
حسین (ع) سروده شد

در مناقب از سعد بن وقاص مروی است که قسّ بن ساعده ایادی،
پیش از بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله این دو بیت را انشاء نموده است:

تَخَلَّفَ الْمِقْدَارُ مِنْهُمْ عُصْبَةً ثَارُوا بِصِفَيْنَ وَ فِي يَوْمِ الْجَمَلِ
وَ أَلْزَمَ الثَّارُ الْحُسَيْنَ بَعْدَهُ وَ احْتَشَدُوا عَلَى ابْنِهِ حَتَّى قُتِلَ

یعنی گروهی از ایشان یعنی از مسلمانان تخلف نمودند و از حدّ و
طور خودشان تجاوز کردند و در جنگ صفّین جمعیت کردند و
طلب خون عثمان و گذشتگان خود - که در جنگ بدر و احد و سایر

۱. شیخ مفید، الإرشاد ۲: ۱۳۰؛ فضل بن حسن طبرسی، إعلام الوری: ۲۱۹؛ علی بن عیسی
اربلی، کشف الغمّة ۲: ۸؛ محمد بن حسن فتال، روضة الواعظین ۱: ۱۹۳.



غزوات از ضرب شمشیر امیرمؤمنان علیه السلام در آن جنگ و جنگ جَمَل کشته شده بودند - کردند، و آخر آن خون‌ها را به گردن جناب امام حسین علیه السلام بار نمودند، بعد از او بر کشتن فرزندش هجوم آور گردیدند، تا اینکه در دست اشقیای بنی امیّه به عوض خون بت پرستان قریش کشته شد، یا مراد از مصراع اوّل بیت دوّم این است که خون جناب امام حسین علیه السلام به گردن ایشان باز شد، چنانکه خون جناب امیرمؤمنان علیه السلام به گردن آن ملاعین لازم گردید.^۱

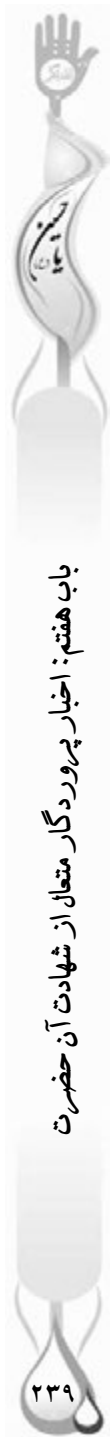
معراج پیامبر (ص) و حوریه‌ای بهشتی در میان سیب

در تفسیر فرات بن ابراهیم از حدیقه مروی است که جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: زمانی که خداوند عالمیان مرا به آسمان برد جبرئیل از دست من گرفت داخل بهشت نمود من در آن حالت بسیار شاد و مسرور بودم، ناگاه درختی از نور به نظر من رسید که با نور مکمل و مزین شده بود و در زیر آن درخت دو ملکی دیدم که پیوسته مشغول بودند، برای پیچیدن چیزهایی که به آنها زینت می‌نمایند و پیچیدن جامه‌های نیکو و مزین و کار ایشان همین است تا روز قیامت. پس من پیش رفتم ناگاه سیبی دیدم که هرگز سیبی بزرگتر از او ندیده بودم، پس یکی از آن سیب‌ها را گرفتم پاره نمودم پس از میان آن حوریه‌ای بیرون آمد که موی مژگان او مانند پر پیش کرکس بلند بود، پس از او پرسیدم که تو برای که هستی؟ چون این را از من شنید گریست و گفت: من برای فرزندت حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام هستم که کشته ظلم و عداوت است.

نطفه فاطمه (س) از میوه بهشتی است

پس از آنجا قدری پیش رفتم، ناگاه رطبی به نظر من آمد که از روغن کره نرم‌تر و از عسل شیرین‌تر بود، پس یکی از آنها را چیدم

۱. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب (ع) ۴: ۶۲.



خوردم و بسیار از آن لذت بردم، در پشت من نطفه‌ای شد، چون به زمین فرود آمدم با خدیجه علیها السلام مواجهه نمودم، پس برای فاطمه علیها السلام حامله شد، از این جهت فاطمه حوریّه انس است، هر وقتی که مشتاق بوی خوش بهشت می‌باشم بوی خوش دخترم فاطمه علیها السلام را می‌بویم.^۱

در بعضی از کتب مناقب معتبره از امّ سلمه مرویست که روزی جناب جبرئیل به خدمت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد و عرض نمود که اُمّت تو حسین علیها السلام را خواهند کشت، بعد از آن عرض کرد: می‌خواهی از خاک محل کشتن او نشان بدهم؟ پس قدری سنگ ریزه آورد، جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله آنها را در میان شیشه‌ای گذاشت و آن شیشه در نزد من بود، چون شب قتل امام حسین علیها السلام رسید شنیدم هاتفی این چند بیت را می‌گفت:

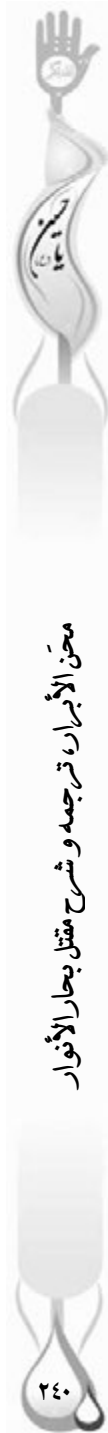
أَيُّهَا الْقَاتِلُونَ جَهْلًا حُسَيْنًا أَبْشَرُوا بِالْعَذَابِ وَالتَّنْكِيلِ
قَدْ لُعِنْتُمْ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَ مُوسَى وَ صَاحِبِ الْإِنجِيلِ

ای کسانی که از روی جهل و نادانی حسین علیها السلام را کشتید! بشارت باد شما را به عذاب دردناک ابدی و خواری سرمدی، به تحقیق در زبان حضرت داود علیها السلام و حضرت موسی علیها السلام و صاحب انجیل - که عبارت باشد از حضرت عیسی علیها السلام - لعنت کرده شدید.^۲ امّ سلمه می‌گوید چون این ندا را شنیدم گریستم، آمدم سر همان

۱. فرات بن ابراهیم کوفی، تفسیر فرات ۷۵: ۴۹؛ علی بن عیسی اربلی، کشف الغمّة ۱: ۴۵۹؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل اُمّی طالب (ع) ۴: ۷۵.

۲. در منابع معتبره آمده است که این دو بیت به همراه بیتی در میان - که در این روایت نیامده - از زبان هاتفی که دیده نمی‌شد در مدینه به گوش می‌رسید آن بیت چنین است:

كُلُّ أَهْلِ السَّمَاءِ يَدْعُو عَلَيْكُمْ مِنْ نَبِيٍّ وَ مُرْسَلٍ وَ قَتِيلٍ
شیخ مفید، الإرشاد ۲: ۱۲۵؛ ابن قولویه قمی، کامل الزیارات: ۹۷: ۱۰؛ سید بن طاووس، اللّهُوف: ۱۷۱؛ ابن نما حلی، مشیر الأحزان: ۱۰۸؛ علی بن عیسی اربلی، کشف الغمّة ۲: ۶۹؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل اُمّی طالب (ع) ۴: ۶۹.



شیشه را گشودم، دیدم آن سنگهای ریزه در آن شیشه خون شده است.

اخبار جبرئیل به
پیامبر (ص) در
چگونگی شهادت
حسنین (ع)

در بعضی از مؤلفات اصحاب از امّ سلمه مرویست که روزی جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله داخل خانه گردید، در عقب آن جناب امام حسن علیه السلام و جناب امام حسین علیه السلام رسیدند و در نزد آن حضرت نشستند، پس جناب امام حسن علیه السلام به زانوی راست آن حضرت نشست و جناب امام حسین علیه السلام در زانوی چپش نشست، پس آن حضرت گاهی جناب امام حسن علیه السلام را می‌بوسید و گاهی امام حسین علیه السلام را می‌بوسید. ناگاه جناب جبرئیل نازل گردید، عرض نمود: یا رسول الله! به درستی تو حسن و حسین علیهما السلام را بسیار دوست داری؟!

آن حضرت فرمود: چگونه ایشان را دوست ندارم و حال آنکه ایشان دو گل خوشبوی من از دنیا هستند، و توشه من از دنیا می‌باشند و نور دیده منند.

جبرئیل عرض کرد: ای پیغمبر خدا! به درستی خداوند عالمیان درباره این دو بزرگوار چیزی مقدر فرموده است، باید به آن صبر و شکیبایی نمایی.

حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید: ای برادر! خدا چه چیز درباره ایشان مقدر فرموده است؟

جبرئیل عرض کرد: خداوند عالم در خصوص جناب امام حسن علیه السلام چنین مقدر کرده که او را به زهر جفا شهید خواهند نمود و در خصوص جناب امام حسین علیه السلام مقدر فرموده است که او را مانند گوسفند ذبح خواهند کرد، به درستی هر پیغمبری را دعای مستجابی می‌باشد، پس اگر دلت می‌خواهد آن دعای مستجاب را در



خصوص دو فرزند خود حسن و حسین علیهما السلام قرار ده؛ پس از خداوند عالمیان خواهش نما که ایشان را از زهر و قتل نگاه دارد و اگر می خواهی مصیبت ایشان از برای گناهکاران امت تو در روز قیامت ذخیره شفاعت تو باشد.

جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای جبرئیل من راضی هستم بر تقدیر و حکم پروردگار خود و نمی خواهم چیزی را مگر آنکه خدا آن را خواسته باشد، به تحقیق دوست دارم که دعای من ذخیره باشد برای شفاعت گناهکاران امت خود، و خداوند عالمیان در خصوص دو فرزند من هر چه بخواهد جاری نماید.^۱

ملاطفت پیامبر (ص)
با حبیب بن مظاهر در
کودکی

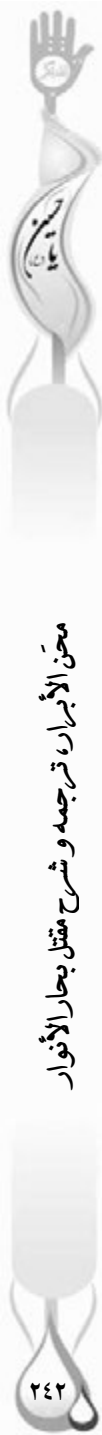
مروست که روزی جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله از راهی می گذشت ناگاه گروهی از کودکان را مشاهده نمودند که در میان راه بازی می کنند، پس حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله در نزد یکی از ایشان نشست و از میان دو دیده او می بوسید و بسیار ملاطفت و مهربانی می فرمود و او را در کنار مبارک خود نشاند و او را بسیار می بوسید و اصحاب آن حضرت از سبب آن ملاطفت و مهربانی پرسیدند.

حضرت فرمود: روزی این پسر را دیدم که با حسین من بازی می نمود و خاک زیر پای حسین علیه السلام را بر می داشت و به روی و دیده خود می کشید، به تحقیق جبرئیل مرا خبر داده است که این پسر در قضیه کربلا از یاوران حسین علیه السلام من خواهد شد.^۲

مترجم می گوید: در بعض کتب مقاتل مذکور است که آن پسر حبیب بن مظاهر بود و حقایق امور را خدا بهتر می داند انتهى.

۱. به منبع نقل مرحوم علامه مجلسی دست نیافتیم.

۲. همان.



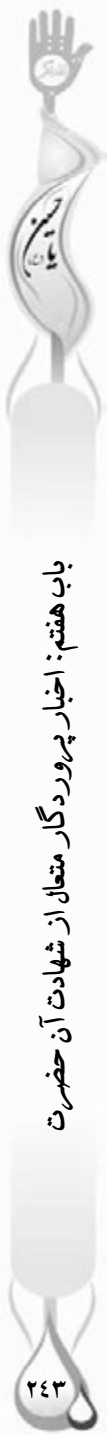
گذار حضرت آدم(ع)
از کربلا

در روایت مرسل رسیده است که چون حضرت آدم علیه السلام به زمین آمد جناب حوّا را ندید و او را جستجو می نمود و اطراف زمین را می گردید، تا به زمین کربلا رسید همین که داخل آن دشت بلا گردید، لشکر غم و اندوه به آن حضرت هجوم آور شد و دل مبارکش پر از حزن و غصّه گردید و بسیار دلتنگ شد و بی جهت خود را در میان امواج دریای همّ و غمّ غوطه ور مشاهده نمود. چون به جای کشته شدن جناب امام حسین علیه السلام رسید، پای مبارکش به سنگی برخورد و خون وی بر آنجا جاری گردید، عرض کرد: ای خداوند عالمیان! مگر گناه دیگری از من به تازگی سر زد که در مقابل آن مرا عقاب فرمودی و مبتلا به بلای دیگر نمودی؟! به درستی من همه روی زمین را گردیدم، چنین مصیبتی به من نرسید که در اینجا رسیده است.

پس خطاب از مصدر جلال در رسید که ای آدم! مکروهی از تو سر نزده است و لکن در این سرزمین فرزند تو حسین علیه السلام از روی جور و ستم کشته خواهد شد، پس خواستم که تو نیز در مصیبت و اندوه با او موافق و شریک باشی و خون تو مانند خون او ریخته شود. حضرت آدم علیه السلام عرض کرد: ای پروردگار من! آیا حسین علیه السلام پیغمبری است؟

خداوند عالمیان فرمود: پیغمبر نیست و لکن سبّ پیغمبر برگزیده ای است که نامش محمد صلی الله علیه و آله است حضرت آدم علیه السلام عرض نمود: که او را خواهد کشت؟

خدا وحی فرمود: قاتل او یزید خواهد شد که همه اهل آسمانها و زمینها او را لعنت خواهند کرد.



حضرت آدم علیه السلام از جناب جبرئیل پرسید: من در اینجا چه چیز
باید بکنم تا از این حزن و اندوه خلاص شوم؟

لعن حضرت آدم (ع) بر
قاتل امام حسین (ع)

جبرئیل عرض نمود: لعنت کن بر کشته او، حضرت آدم علیه السلام
چهار مرتبه بر یزید پلید لعنت نمود و نفرین کرد و چند قدم برداشت
به سوی کوه عرفات رسید و حضرت حوّا را در آنجا پیدا نمود.^۱

و روایت شده است که چون حضرت نوح علیه السلام بر کشتی سوار
شد، کشتی در روی آب همه روی زمین را گردید، تا رسید به زمین
کربلا، چون به آن زمین بلا رسید آن سرزمین کشتی او را به گرداب
افکند، پس حضرت نوح علیه السلام از غرق شدن کشتی ترسید، دست دعا
به درگاه عزّت و جلال خدا برداشت، عرض نمود: ای پروردگار من!
همه روی زمین را گردیدم، ترسی و اضطرابی که در این زمین بر من
رخ نمود هیچ جا رخ نداده بود!

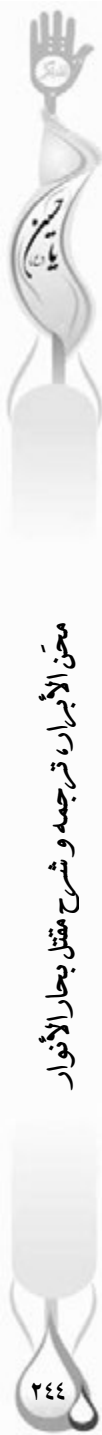
همان ساعت جبرئیل از جانب خداوند جلیل فرود آمد، عرض
نمود: ای نوح! در این زمین حسین علیه السلام کشته خواهد شد که سبط
محمد صلی الله علیه و آله خاتم پیغمبران و فرزند گرامی خاتم اوصیاء علیه السلام است.
حضرت نوح علیه السلام پرسید: قاتل آن بزرگوار که خواهد شد؟

جبرئیل عرض نمود: قاتل او کسی خواهد شد که همه اهل هفت
آسمان ها و همه اهل هفت زمین ها بر او لعنت خواهند نمود؛ پس
حضرت نوح چهار مرتبه بر آن حرام زاده بدکردار لعنت نمود، پس
کشتی از آن مهلکه نجات یافت و از آن سرزمین بلا گذشت و در
کوه جودی قرار گرفت.^۲

نوح (ع) قاتل امام
حسین (ع) را لعن
می کند

۱. به منبع مورد نظر مرحوم علامه مجلسی دست نیافتیم.

۲. همان.



گذار ابراهیم (ع) از
سرزمین کربلا

مروست که روزی حضرت ابراهیم علیه السلام اسب سوار از زمین
کربلا می گذشت، اسب آن حضرت را به لغزیدن خود به زمین
کربلا افکند، سر مبارکش زخم دار شد، خون از سرش جاری
گردید، پس شروع نمود پیوسته استغفار کردن و طلب مغفرت
نمودن و عرض نمود: خدایا! چه تقصیری از من سر زده بود که به
این بلا مبتلا گشتم؟

پس جبرئیل امین همان ساعت نازل شد و عرض نمود: ای ابراهیم!
گناهی از تو سر زده است، لکن در اینجا سبط گرامی خاتم انبیاء و
فرزند ارجمند خاتم اوصیاء کشته و شهید خواهد شد، پس خون تو در
این زمین جاری گردید چنانکه خون آن بزرگوار جاری خواهد شد.
حضرت ابراهیم علیه السلام فرمود: ای جبرئیل! قاتل او که خواهد شد؟
جبرئیل عرض کرد: قاتل او کسی خواهد شد که همه اهل
آسمانها و زمینها بر او لعنت و نفرین می نمایند. قلم لعنت آن ملعون را
بر لوح نوشت، پیش از آنکه خدا آن را در این نوشتن اذن و رخصت
داده باشد! چون از قلم این کار نیکو سر زد، خداوند عالمیان بر قلم
وحی نمود که تو در برابر لعن سزاوار شدی بر مدح و ثنا.

اسب ابراهیم (ع) در
لعن قاتل امام حسین (ع)
با ابراهیم هم نوا
می شود

چون حضرت ابراهیم علیه السلام اینها را از جانب جبرئیل شنید،
دستهای مبارک خود را به سوی آسمان برداشت و یزید پلید را
لعنت بسیار و نفرین بی شمار نمود، ناگاه به قدرت خدا اسب آن
حضرت بر نفرین او به زبان فصیح و بلیغ آمین گفت؛ حضرت
ابراهیم علیه السلام از اسب خود پرسید: تو از کجا معرفت به هم رساندی
بر استحقاق آن ملعون بر نفرین من که بر آن آمین می گویی؟
اسب آن حضرت به زبان خوش بیان عرض کرد: ای ابراهیم! من



پیوسته مفاخرت می‌کنم بر اینکه مانند تو بزرگواری سوار پشت من می‌باشد، چون پای من در اینجا لغزید و تو از پشت من به زمین فرود آمدی خجالت من بسیار گردید و سبب این حرکت نبود مگر از شومی یزید پلید.^۱

مروست که گوسفندان حضرت اسماعیل علیه السلام در کنار نهر فرات چرا می‌نمودند، روزی شبان آنها به خدمت حضرت اسماعیل علیه السلام آمد، عرض نمود: چند روز است که گوسفندان از این نهر آب نمی‌خورند!

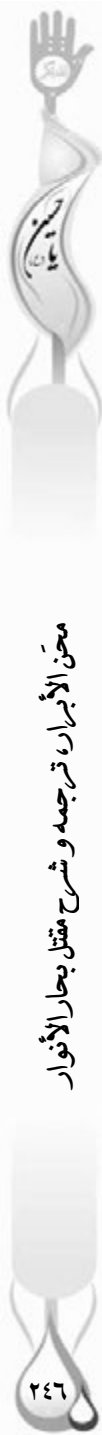
پس حضرت اسماعیل علیه السلام دست مناجات به درگاه قاضی الحاجات برداشت و از سبب حالت گوسفندان از خداوند عالمیان سؤال نمود.

همان ساعت جناب جبرئیل از جانب ربّ جلیل به خدمت حضرت اسماعیل علیه السلام نازل گردید و عرض کرد: ای اسماعیل! سبب این حالت را از خود گوسفندان خود بپرس!، به درستی آنها تو را جواب خواهند داد و سبب این را بیان خواهند نمود.

پس آن حضرت بر گوسفندان خود خطاب فرمود که چرا از این مشرعه آب نمی‌خورید؟

به زبان فصیح جواب دادند که برای ما خبری رسیده است که فرزند تو حسین علیه السلام که سبط گرامی محمد صلی الله علیه و آله است، در این زمین تشنه لب کشته خواهد شد، پس ما از این آب نمی‌آشامیم به جهت حزن و اندوه برای تشنگی آن بزرگوار؛

حضرت اسماعیل علیه السلام از آنها پرسید: کدام ملعونی او را خواهد کشت؟



جواب دادند: کسی که او را همه اهل آسمان ها و زمین ها و همه
خلایق لعنت می نمایند، پس حضرت اسماعیل علیه السلام عرض نمود:
خداوند! لعنت کن بر قاتل حسین علیه السلام.^۱

گذر حضرت موسی (ع) از سرزمین کربلا
مروست که روزی حضرت موسی علیه السلام با وصی خود یوشع بن
نون سیاحت می کرد، از قضا گذر ایشان به زمین کربلا افتاد. همین
که داخل سرزمین کربلا گردیدند نعلین حضرت موسی علیه السلام
بی جهت دریده شد و بند آنها گسیخت، پای مبارک آن حضرت به
خار و خاشاک برخورد و خون از آن جاری گردید، عرض کرد:
خداوند! چه گناهی از من سر زده است که به این بلا دچار گردیدم؟
خداوند عالمیان برای آن حضرت وحی نمود که در اینجا
حسین علیه السلام کشته خواهد شد و خون او به اینجا جاری خواهد گردید
و خون تو جاری گردید به جهت موافقت ریخته شدن خون او.

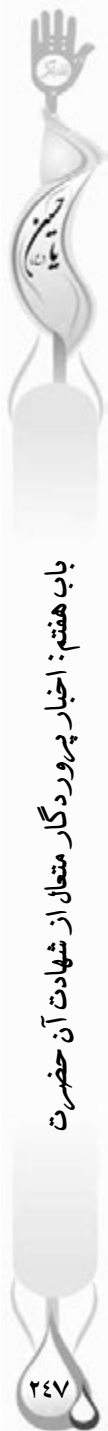
حضرت موسی علیه السلام عرض کرد: ای پروردگار من! حسین علیه السلام
کیست؟

خداوند عالم وحی نمود: حسین علیه السلام سبط محمد مصطفی صلی الله علیه و آله
و فرزند ارجمند علی مرتضی علیه السلام است.
عرض کرد: قاتل او کدام ملعون است؟

لعن حضرت موسی (ع) وحی شد قاتل او کسی خواهد شد که بر او ماهیان در دریاها و
وحشیان در صحراها و مرغان در هوا لعنت می نمایند، پس حضرت
موسی علیه السلام دست خود را به سوی آسمان برداشت، یزید پلید را
لعنت نمود و حضرت یوشع آمین گفت، پس از آنجا گذشتند.^۲

۱. همان.

۲. همان.



در روایت آمده است که عادت حضرت سلیمان علیه السلام این بود که در روی بساط خود می نشست و در روی هوا سیر و سیاحت می نمود. روزی گذر آن حضرت به زمین کربلا افتاد. باد بساط او را سه دفعه برگردانید، آن حضرت از این قضیه بسیار ترسان گردید، مبدا بساط او به رو بیافتد، ناگاه باد آرام گرفت، بساط آن حضرت به زمین کربلا قرار گرفت. حضرت بر باد خطاب عتاب آمیز فرمود که چرا بی رخصت از من در اینجا قرار گرفتی و ساکن شدی؟ باد عرض نمود: در این زمین حسین علیه السلام کشته خواهد شد. آن حضرت فرمود: حسین علیه السلام کیست که اینجا کشته می باشد؟ باد عرض کرد: سبط محمد مختار صلی الله علیه و آله و فرزند ارجمند علی کرار علیه السلام.

آن حضرت فرمود: کشنده او که خواهد شد؟

نفرین حضرت سلیمان (ع) بر قاتل امام حسین (ع)

عرض کرد: کشنده او کسی است که بر او، همه اهل آسمان ها و زمین ها لعنت می نمایند که عبارت از یزید پلید است؛ پس حضرت سلیمان علیه السلام دست دعا به سوی آسمان برداشت، لعنت بر آن حرام زاده بد کردار نمود و نفرین بسیار بر آن ملعون فرمود و بر نفرین او همه انس و جن آمین گفتند!، باز باد وزیدن گرفت، بساط را به هوا بلند نموده از آن سرزمین گذشتند.^۱

مرویسست که عادت حضرت عیسی علیه السلام این بود که در بیابان ها با حواریان سیاحت می نمود، روزی گذر ایشان به زمین کربلا افتاد، دیدند شیر خشمناکی سر راه را گرفته، حضرت عیسی علیه السلام پیش رفت، بر شیر خطاب عتاب آمیز فرمود که چرا در سر راه نشسته ای و

نمی‌گذاری که ما از آن بگذریم؟

آن شیر به زبان فصیح و بلیغ عرض کرد: هرگز شما را نمی‌گذارم از اینجا بگذرید، تا اینکه بر یزید کشنده امام حسین علیه‌السلام لعنت نمایید!

حضرت عیسی علیه‌السلام پرسید که حسین علیه‌السلام کیست؟

شیر عرض نمود: حسین علیه‌السلام سبط پیغمبر امی صلی‌الله‌علیه‌وآله و فرزند ارجمند علی ولی‌السلام است.

حضرت عیسی علیه‌السلام پرسید: کشنده او که خواهد شد؟

لعن کردن عیسی (ع) شیر عرض کرد: کشنده آن حضرت کسی است که همه وحشیان و گرگان و درندگان در هر روز علی‌الخصوص در ایام عاشورا، او را لعنت می‌کنند، پس حضرت عیسی علیه‌السلام دست دعا به سوی خدا برداشت و یزید پلید را لعنت و نفرین نمود و حواریان همه آمین گفتند، پس شیر از سر راه ایشان دور شد و ایشان از آنجا گذشتند.

صاحب کتاب در تفسیر آیه شریفه:

﴿فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ﴾^۱

جاری شدن اسامی آل عبا (ع) بر زبان حضرت آدم (ع) روایت کرده است که روزی حضرت آدم علیه‌السلام به ساق عرش نگاه نمود، نام مبارک جناب پیغمبر خدا و ائمه هدی علیهم‌السلام را در ساق عرش مشاهده نمود. پس جبرئیل امین این دعا را به حضرت آدم علیه‌السلام تعلیم کرده و گفت: ای آدم! بگو: یا حَمِيدُ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ و یا عَلِيَّ بِحَقِّ عَلِيٍّ و یا فَاطِرُ بِحَقِّ فَاطِمَةَ و یا مُحْسِنُ بِحَقِّ الْحَسَنِ و الْحُسَيْنِ و مِنْكَ الْإِحْسَانُ

چون حضرت آدم علیه‌السلام این دعا را خواند و نام مبارک جناب امام حسین علیه‌السلام را به زبان شریف خود می‌راند، اشک دیده مبارکش



به روی شریف خود جاری گردید و دلش می سوخت و اندوهناک می گردید.

حضرت آدم علیه السلام به جبرئیل فرمود: ای برادر! در ذکر نام پنجمی دل من شکسته و پریشان می باشد و اشک از دیده من جاری می شود، سبب این حالت چه می باشد؟

جبرئیل امین عرض نمود: این فرزند تو که نامش حسین علیه السلام است به مصیبتی مبتلا خواهد شد که همه مصیبت ها در برابر آن حقیر و کوچک خواهد گردید.

حضرت آدم علیه السلام پرسید: ای برادر! آن مصیبت کدام است؟

جبرئیل از غربت و عطش می گوید

جبرئیل عرض نمود: او را تشنه لب، غریب و بی کس خواهند کشت و کسی یاری او نمی کند و در آن هنگام معینی برای او پیدا نمی شود! ای آدم! کاش در آن حالت او را می دیدی، با تن تنها در میان لشکر اعداء فریاد واعطشاه و واقلة ناصراه می نماید، حَتَّى يَحُولُ الْعَطَشُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ السَّمَاءِ كَالدُّخَانِ، یعنی تشنگی آن مظلوم به مرتبه ای می باشد که میان او و آسمان حایل می شود، چنانکه بخار غلیظ از دیده شدن آسمان حایل می شود، که از نهایت تشنگی و عطش، دود مانند دود غلیظ، از دهن مبارکش چنان بیرون می آید که نمی گذارد آسمان دیده شود؛ یا مراد این است که از غایت تشنگی آسمان در نظر آن مظلوم تیره و تار می نماید.

با وجود این حالت طلب آب و یاری می کند، کسی او را جواب نمی دهد، مگر با شمشیرهای برنده و زخم های کاری که هر یکی از آنها در قتل او کافی خواهد شد و او را مانند گوسفند ذبح می نمایند و سر مبارکش را از پشت گردن او می برند و دشمنان اموال او را

غارَت می‌کنند و سر مبارکش را با سرهای مبارک سایر اصحابش در شهرها می‌گردانند و این قضیه با این کیفیت از علم خداوند واحد مَنان و تقدیر خالق یزدان گذشته است، هرگز تغییر نخواهد یافت. پس حضرت آدم علیه‌السلام از شنیدن اینها با جناب جبرئیل، مانند مادر فرزند مرده، مشغول گریه و زاری شدند.^۱

از بعضی موثقین اخبار مرویست که روزی جناب امام حسن علیه‌السلام با جناب امام حسین علیه‌السلام داخل حجره جدّ بزرگوار خود گردیدند و عرض نمودند: ای جدّ بزرگوار! امروز روز عید است، به تحقیق فرزندان عرب با لباس‌های گوناگون و جامه‌های رنگارنگ زینت نموده‌اند و رخت‌های تازه پوشیده‌اند، ما را جامه‌ای تازه نیست! پس از این جهت خدمت تو آمَدیم که ما را جامه تازه نیکویی کرامت فرمایی و مانند فرزندان مردم، ما را مزین نمایی.

جامه‌های بهشتی برای امام حسن و امام حسین (ع)
چون رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله سخن ایشان را شنید و حالت ایشان را مشاهده فرمود و ملاحظه نمود که در خانه، جامه‌ای نیست که لایق شأن ایشان بوده باشد، گریه بر آن حضرت غالب گردید، نخواست که دل مبارک ایشان را بشکند و حقیقت امر را برای ایشان بیان فرماید. پس دست دعا به درگاه عزّت و مکرمت خدا برداشت و عرض نمود: ای خداوندگار من! دل این نور دیدگان مرا نشکن و بر شکستگی دل ایشان و مادر ایشان رحم کن و جبران نما، در این دم دل ایشان را شاد و مسرور فرما.

پس همان ساعت جبرئیل امین از جانب خداوند عالمیان نازل شد، دو جامه نیکوی سفید رنگ از جامه‌های بهشت برین برای آن

۱. حافظ شیخ رجب بن محمد برسی حلی، الدر الثمین: ۴۹؛ اشاره‌ای به آن مطالب را در آنجا یافتیم. (مصحح)



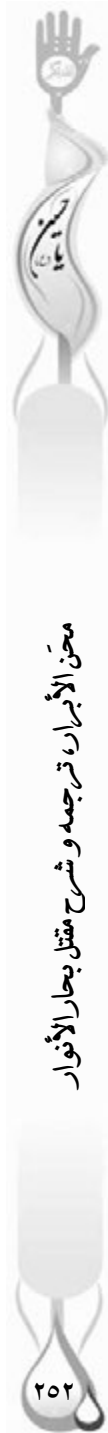
دو نور دیده گان رسول مبین آورد و چون جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله آن دو جامه را مشاهده فرمود دل مبارکش شاد و مسرور گردید و غم از خاطر شریفش زایل گردید و برای دو گل گلستان خود فرمود: ای سید جوانان اهل بهشت! این جامه ها را بگیری که خیاط قدرت و قضا، به دست قدرت خود به قدّ مبارک شما دوخته است.

چون آن دو بزرگوار آن جامه ها را سفید رنگ دیدند عرض نمودند: ای جدّ بزرگوار ما! اینها چگونه لباسی است و حال آنکه همه اطفال عرب جامه های الوان و خوش رنگ پوشیده اند!

چون جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله این سخن را از نور دیده گان خود شنید ساعتی سر مبارک خود را به زیر افکند و در امر ایشان تفکّر می کرد که چگونه ایشان را جواب دهد و بر همان جامه های سفید رنگ ایشان را راضی و خشنود نماید.

جبرئیل عرض نمود: ای محمّد صلی الله علیه و آله! خاطر خود را خوش دار و غمگین مباش و چشم خود را روشن نما، به درستی صباغ قدرت خداوند قادر بی همتا، این امر را برای نور دیده گان تو سهل خواهد فرمود و دل ایشان را شاد و خرّم خواهد نمود، به هر رنگی که دل ایشان دوست و خاطر مبارک ایشان خوش دارد، آن را برای ایشان کرامت فرماید. پس امر نما ای محمّد! که طشتی و ابریقی حاضر سازند، چون طشت و ابریق را بنا به فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله حاضر ساختند، جناب جبرئیل به حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض نمود: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله من بر این خلعت های زیبا آب می ریزم، تو آنها را در میان این طشت به دست مبارک خود بشوی و هر رنگی که دل این دو بزرگوار بر آن قرار بگیرد همان رنگ خواهند شد.

رنگ لباسهای بهشتی
حسنین (ع)



پس جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله اوّل جامه جناب امام حسن علیه السلام را به دست مبارک خود گرفت و برای آن بزرگوار فرمود: ای نور دیده من! جامه خود را در کدام رنگ می خواهی؟

جناب امام حسن علیه السلام عرض نمود: می خواهم به رنگ سبز بشود؛ پس جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله آن جامه را در میان طشت به دست مبارک خود می شست و جناب جبرئیل امین از آن ابریق آب می ریخت، همین ساعت آن جامه سفید رنگ به قدرت قادر بی چون مانند زبرجد سبز رنگ در نهایت سبزی و خوش رنگی شد، چنانکه از غایت خوش رنگی برق می زد.

پس حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله آن جامه را از میان طشت بیرون آورد و به نور دیده خود جناب امام حسن علیه السلام کرامت نمود، آن بزرگوار آن را به غایت خوشحالی و سرور به قامت زیبای مبارک خود پوشید، به قدرت خیاط قضا، در اندازه قامت مبارکش بود، نه کوتاه بود و نه بلند. بعد از آن حضرت رسول ربّ العالمین خلعت زیبای نور دیده گلگون قبای خود، جناب امام حسین علیه السلام را به دست مبارک خود برداشت و به جانب آن مظلوم شهید بی کس ملتفت شده، فرمود: ای نور دیده من! دلت چه رنگ می خواهد؟

آن برگزیده خالق یزدان و نور دیده خاتم پیغمبران و میوه دل سیده زنان عالمیان علیه السلام عرض نمود: ای جدّ بزرگوار عالی مقدار! دل من رنگ سرخ را دوست تر می خواهد!.

جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله به دست معجز نمای خود جامه فرزند مظلوم خود را در میان طشت می شست و جناب جبرئیل آب می ریخت، پس آن جامه مانند یاقوت سرخ رنگ گردید و آن را به



نور دیده خود جناب امام حسین علیه السلام کرامت فرمود و آن امام انام و برگزیده خداوند عالمیان، آن خلعت فاخر زیبا را به قامت رعناى مبارک خود پوشیده، هر دو با کمال خوشحالی و سرور و شادی به خدمت مادر مهربان خود فاطمه زهرا علیها السلام متوجه شدند.

حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله به سبب شادی ایشان شاد و خرم گردید، پس جناب جبرئیل چون این حالت را مشاهده نمود گریه بر او مستولی شد، جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای برادرم جبرئیل! مانند این روزی که دو فرزند و نور دیده گان من شاد و مسرور شدند تو گریه می کنی و اندوهناک می باشی؟! تو را سوگند می دهم به خداوند عالمیان که هیچ چیز از تو نمی خواهم و دست از تو بر نمی دارم، مگر اینکه مرا از سبب گریه و اندوه خود خبر بدهی.

جناب جبرئیل عرض نمود: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! معلوم تو باشد که دو فرزند گرامی تو، جامه های خود را هر یکی به رنگی خواهش نمودند، که خلاف رنگ جامه دیگری شد. مانند کشته شدن خود، که هر یکی به نحوی کشته خواهد شد که به کشته شدن دیگری موافق نمی شود! زیرا که ناچار اشقیای امت تو فرزندت حسن علیه السلام را زهر خواهند داد، رنگ بدن مبارکش در هنگام وفات خود از شدت و بسیاری تأثیر زهر جگر سوز سبز خواهد گردید، چنانکه رنگ جامه خود را سبز خواست و البته نور دیده ات حسین علیه السلام را بدکرداران امت تو خواهند کشت و مانند گوسفند او را ذبح خواهند نمود و بدن مبارک آن بزرگوار در آن دم به خون شریف خود رنگین و سرخ خواهد شد.

چون رسول خدا صلی الله علیه و آله این خبر وحشت اثر را از جناب جبرئیل

گریه جبرئیل به هنگام شادی حسنین (ع) و اخبار از شهادتشان

علت سبز بودن لباس امام حسن (ع) و سرخ بودن لباس امام حسین (ع)

شنید، لشکر حزن و اندوه بر آن حضرت مستولی گردید و شادی او به حزن و اندوه مبدل گردید و حزنش زیاد شد و بسیار گریه و زاری شدید نمود.^۱

تعبیر خواب ام‌الفضل
توسط رسول خدا (ص)
شیخ ابن نما قدس سره در کتاب مثير الاحزان به سند خود از ام‌الفضل، لبابه دختر حرث، که زن عباس بن عبدالمطلب است، روایت کرده است که ام‌الفضل می‌گوید: من پیش از ولادت جناب امام حسین علیه‌السلام شبی در خواب دیدم که قطعه‌ای از گوشت بدن مبارک جناب رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بریده شد و در کنار من گذاشتند، این خواب را به خدمت آن حضرت عرض نمودم.

فرمود: اگر خواب تو درست شود از دخترم فاطمه علیها‌السلام پسری زاییده می‌شود و او را به تو می‌سپارم، تا اینکه او را تربیت و پرورش می‌نمائی و خدمت او با تو خواهد شد.

بول نمودن امام حسین (ع) بر جامه پیامبر (ص)
ام‌الفضل می‌گوید: امر چنان شد که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده بود، جناب فاطمه زهرا علیها‌السلام بعد از مدتی جناب امام حسین علیه‌السلام را زائید و خدمت‌گذاری آن بزرگوار را حضرت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به عهده من واگذار نمود. روزی آن بزرگوار را به خدمت جدّ امجد خود رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله آوردم و در دامن آن حضرت گذاشتم، ناگاه آن بزرگوار شروع نمود به بول کردن بجامه جدّ بزرگوار خود، قطره از بول او به دامن آن حضرت رسید، پس من با تعجیل تمام درخواستم، آن بزرگوار را از کنار آن حضرت برداشتم و بول او را قطع نمودم، از جهت اینکه بول او را قطع کردم و به تعجیل برداشتم،

۱. ناقل شیخ فخر الدین نجفی در کتابش است؛ ر.ک: سید هاشم بحرانی، مدینه المعجز:

۲: ۳۲۵ و ۵۲۰؛ طریحی، المنتخب فی المرائی و الخطب: ۱۲۱.

او اذیت شد، شروع به گریستن نمود.

چون جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله دید که نور دیده او رنجید و گریست، بر من خشمناک شده فرمود: ای ام الفضل! چرا فرزند مرا اذیت نمودی و نگذاشتی که بول خود را تمام نماید؟، چیزی برای من نمی شد، جز اینکه بعد از بول او جامه من شسته می شد.

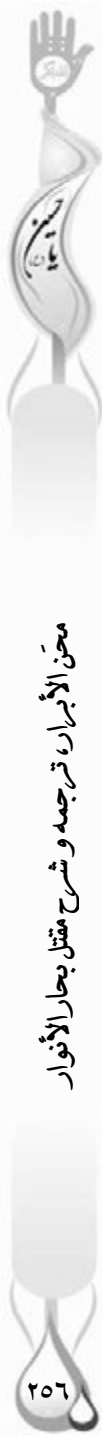
ام الفضل می گوید: من رفتم آب بیاورم که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله جامه خود را بشوید، چون برگشتم دیدم جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله گریه می کند و اشک از دیده های مبارکش به رخسار شریفش جاری می گردد، عرض کردم: یا رسول الله! سبب گریه تو چیست؟

فرمود: در این ساعت جبرئیل نازل شد و خبر داد که امت من بعد از وفاتم این فرزند گرامی مرا خواهند کشت.^۱

تسلّی ملائکه آسمان
بر ساحت مقدّس
پیامبر (ص)

اصحاب حدیث روایت کرده اند چون یک سال تمام از عمر شریف جناب امام حسین علیه السلام گذشت، دوازده نفر ملک از آسمان فرود آمدند که هر یکی به صورتی متصوّر شده بود و یکی از ایشان به صورت انسان متصوّر شده بود. به خدمت جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وارد شدند، در مصیبت فرزند عزیز او جناب امام حسین علیه السلام تسلی می دادند و از مصایب او خبر می رساندند و عرض کردند: زود است به فرزند عزیزت حسین علیه السلام پسر فاطمه علیها السلام وارد شود آنچه که بر هابیل از قایل وارد گردید و زود است خداوند عالمیان برای فرزندت اجری و ثوابی عطا فرماید، مانند آنچه برای هابیل عطا فرمود و بر قاتل فرزندت حسین علیه السلام گناهی بار می نماید، مانند آنچه

۱. ابن نما حلی، مشیر الأحزان: ۱۶؛ سید بن طاووس، اللہوف: ۱۴.



بر قایل از وزر و گناه بار نمود و ملکی در آسمان‌ها نماند مگر اینکه به خدمت جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل گردید و در مصیبت فرزند عزیزش حسین علیه السلام، او را تسلی می‌دادند و تعزیت می‌گفتند و جناب پیغمبر پیوسته در هنگام خبر دادن ایشان می‌گفت: خداوند! خوار و ذلیل نما کسی را که او را یاری نکند! و در میان دشمنان او را تنها و بی کس بگذارد! و بکش کشنده او را! و به آرزوی خود نرسان! و در چیزی که از کشتن فرزندم طلب می‌نماید و به سبب وی او را می‌کشد حظّ و بهره‌ای نبیند و هرگز لذّت از آن نبرد.^۱

انس ابن ابی سحم از جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که از آن حضرت شنیدم که می‌فرمود: این فرزندم حسین علیه السلام در زمین عراق کشته خواهد شد، پس هر یکی از شما آن زمان را دریابید البته او را یاری می‌نمائید، همان انس راوی خبر در کربلا حاضر گردید و در خدمت آن حضرت به درجه شهادت رسید قدس سره.

عبدالصّمد به سند خود از عایشه روایت کرده است که گفت: هنگامی که جناب امام حسین علیه السلام در کودکی تازه راه آمده بود، روزی به خدمت جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وارد شد حضرت فرمود: ای عایشه! آیا تعجّب داری از اینکه اکنون ملکی بر من نازل شد که هرگز پیش تر بر من نازل نشده بود؟ و مرا خبر داد که این فرزندت حسین علیه السلام کشته خواهد شد و اگر می‌خواهی از تربت او تو را نشان بدهم! پس قدری خاک سرخ رنگ بیرون آورد، امّ سلمه آن را گرفت در میان شیشه گذاشت و در روز کشته شدن جناب امام حسین علیه السلام آن خاک را از همان شیشه بیرون آورد، دید که آن

تربتی که جبرئیل
برای پیامبر (ص)
آورد

خاک خون شده است و مانند این خبر مذکور از زینب دختر جحش نیز روایت شده است.^۱

از عبدالله بن یحیی روایت است که در خدمت جناب امیرمؤمنان (ع) در به جنگ صفین بیرون رفتیم، چون به زمین نینوا رسیدیم همین که آن حضرت برابر نینوا رسید، به صدای بلند ندا فرمود: صَبِّراً یا اَبَا عَبْدِالله یعنی ای ابا عَبْدِالله! بر مصایب جلیله که بر تو وارد خواهد شد صبر نما!

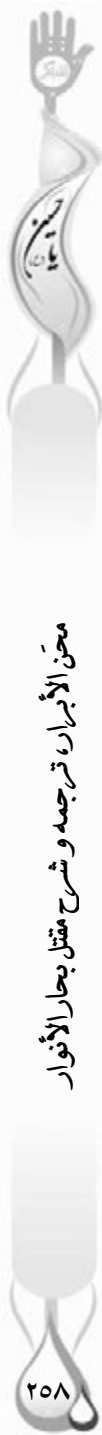
آن حضرت فرمود: روزی به خدمت جناب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) داخل شدم، دیدم آن حضرت گریه می کند و اشک از دیده های مبارکش مانند قطرات باران جاری می گردد، پس من عرض کردم: ای رسول خداوند عالمیان! پدر و مادرم فدای تو گردد، چرا اشک از دیده های مبارکت جاریست؟ آیا کسی تو را غضبناک نموده است؟

آن حضرت فرمود: نه! بلکه در این ساعت جبرئیل از جانب خداوند جلیل بر من نازل گردید و مرا خبر داد از زمینی که در کنار نهر فرات است، که نام آن زمین را کربلا می گویند و گفت که در همان زمین فرزند عزیزم حسین (علیه السلام) کشته خواهد شد و فرمود: ای علی (علیه السلام)! دلت می خواهد که از خاک آن زمین مشتی به تو بدهم که آن را بو نمایی؟

من عرض کردم: بلی! پس دست مبارک خود را بلند نمود، مشتی از خاک همان جا برداشت، برای من داد، پس بی اختیار قطرات عبرات از دیده های من جاری گردید و نام این زمین کربلا است.^۲

۱. همان.

۲. ابن نما حلی، مشیرالاحزان: ۱۸؛ علی بن عیسی اربلی، کشف الغمّة ۲: ۵۸.



مروست که چون دو سال از عمر شریف جناب امام حسین علیه السلام گذشت، جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وقتی برای سفری می‌رفت اصحاب آن حضرت در خدمتش بودند، ناگاه در اثنای راهی ایستاد و فرمود:

﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾^۱

پیامبر (ص) مصایب
حسین (ع) را می‌بیند

و قطرات عبرات از دیده‌های مبارکش، مانند باران از ابر نوبهار می‌ریخت، اصحاب از گریه آن حضرت مضطرب گشتند و از سبیش پرسیدند.

آن حضرت فرمود: اکنون جبرئیل فرود آمد، برای من خبر می‌دهد از زمینی که آن را کربلا می‌نامند و می‌گویند، که فرزند گرامی من حسین علیه السلام را در آن سرزمین شهید خواهند نمود، گویا به آن حالت کشته شدن فرزندم حسین علیه السلام و بر جای افتادن و دفن شدن او نظر می‌کنم و گویا زنان و اطفال و اهل بیت اسیر شدگان او را می‌بینم که به روی قتب‌های شتران سوار نموده، از شهری به شهر دیگر و از زمینی به زمین دیگر می‌برند و سر مبارک فرزندم حسین علیه السلام را برای یزید لعین هدیه می‌برند؛ فرمود: به خدا سوگند هیچ کسی از روی شادی و سرور به سر مبارک فرزندم حسین علیه السلام نظر نمی‌کند مگر اینکه خداوند عالمیان میان دل و زبان او، جدایی و مخالفت می‌اندازد، یعنی از جمله منافقین محسوب می‌باشد، که خداوند عالمیان در چندین آیات قرآن مذمت ایشان را کرده است و به چنین کسی که به دیدن سر فرزندم حسین علیه السلام شاد و فرحناک گردد عذاب می‌نماید، به عذاب دردناک ابدی.

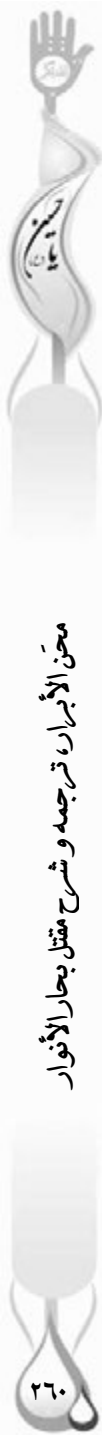
پس جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله از آن سفر با دل حزین پر از غصه و



اندوه و خاطر پریشان و آزرده و حالت پژمرده و افسرده برگشت. پس بالای منبر رفت و جناب امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام را در بالای منبر در نزد خود نشانید و خطبه‌ای در کمال فصاحت و بلاغت ادا فرمود و مردم را موعظه بلیغ نمود و ایشان را از عذاب خدا ترسانید. چون از خطبه و موعظه خود فارغ گردید، دست راست مبارک خود را به سر مبارک امام حسن علیه السلام و دست چپ معجزنمای خود را به سر مبارک جناب امام حسین علیه السلام نهاد و عرض کرد: خداوندا! محمد بنده و رسول توست، این دو فرزند نور دیده من، پاکیزه‌ترین عترت من هستند و بهترین اصل و ریشه من می‌باشند، که مردم با ایشان هدایت می‌یابند و فاضل‌ترین ذریه من هستند و ایشانند آن کسانی که در میان امت من، خود یادگار و امانت می‌گذارم و در میان امت خلیفه خود می‌کنم.

بعد از آن به اهل مسجد فرمود: به تحقیق جبرئیل بر من خبر داد که این فرزند عزیزم - و اشاره نمود به سوی جناب امام حسن علیه السلام - به زهر جفا کشته خواهد شد و این فرزند گرامی من یعنی جناب مظلوم کربلا و غریب بیابان نینوا، به شمشیر جفا در عرصه گاه کربلا، شهید خواهد گردید و به خون مبارک خود آغشته خواهد شد. خداوندا! کشته شدن او را مبارک نما و خیر کن و او را از سادات شهدا بگردان و بر قاتل و خوار کننده او مبارک نفرما و در کشته او برکت و خیر نگذار و قاتل او را به حرارت آتش سوزنده جهنم برسان و کشته او را در پایین‌ترین درجات دوزخ با کافران محشور نما. چون اهل مسجد اینها را از جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدند صداهای ناله و زاری و گریه و بی‌قراری بلند نمودند.

رسول خدا (ص) بر
فراز منبر از شهادت
حسین (ع) خبر
می‌دهد



حضرت فرمود: اَيُّهَا النَّاسُ! شما امروز گریه می‌نمایید و در آن روز که من در میان شما نمی‌باشم و اشقیای امت من این دو گل گلستان مرا ظلم می‌کنند، یاری برای نور دیده‌گان من نمی‌کنید؛ خداوندا! تو در آن روز که هیچ کس یاری او نمی‌کند ولیّ و ناصر او باش.

بعد از آن فرمود: ای گروه مردمان من در میان شما دو چیز بزرگ یادگار و امانت می‌گذارم، یکی کتاب خدا و دیگری عترت من و اصل و نسب من است و شیرینی و خاصیت آب من هستند، که به ایشان حرارت جگر من آرام می‌گردد و سرد و خنک می‌شود و میوه دل منند و به منزله جان و روح من هستند و هرگز آن دو چیزی که در میان شما یادگار می‌گذارم و به شما می‌سپارم از یکدیگر جدا نمی‌شوند، تا اینکه در سر حوض کوثر بر من وارد شوند.

مترجم می‌گوید: گویا مراد از جدا نشدن ایشان از یکدیگر این است که حفظ و حمایت و احترام قرآن، حفظ و حمایت و احترام اهل بیت جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله است و حفظ و حمایت و احترام اهل بیت رسالت، حفظ و حمایت و احترام قرآن است. در هیچ چیز از یکدیگر جدا نیستند، چنانکه بی احترامی اهل بیت رسالت و ضایع کردن ایشان، بی احترامی و ضایع کردن قرآن است و قرآن بر ولایت و احترام ایشان دلالت می‌کند و معانی و مضامین وی در پیش ایشان است و در نزد دیگری نیست انتهی.

پس حضرت فرمود: من در خصوص امر رسالت و زحمات و چگونه مزد رسالت را
 اهل بیت خود چیزی از شما نمی‌خواهم، مگر آن چیزی که خدا امر دادند؟
 کرده است که آن را از شما بخواهم و شما را بر ادای آن تکلیف
 نمایم و از شما، از آن سوال کنم. فرموده است که از شما از مودّت و



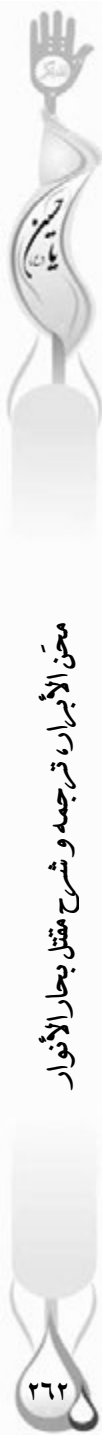
محبت خویشان خود سؤال کنم. پرهیز نمایید از اینکه فردای روز قیامت با من ملاقات نمایید، هنگامی که برای عترت من آزار و اذیت کرده باشید و اهل بیت مرا کشته باشید و بر ایشان ظلم و ستم نموده باشید.

آگاه باشید ای گروه مردمان! زود است که در فردای روز قیامت سه علم از این امت بر من وارد شوند و ملاقات نمایند یکی از آنها علمی می باشد که در غایت سیاه رنگ می باشد، که ملائکه خداوند عالمیان از تیرگی آن، مضطرب و هراسان می شوند، چون آن علم تیره رنگ در نزد من می ایستد، من از صاحبان آن می پرسم که شما کیستید؟ پس به سبب اضطراب و ترس روز قیامت و پریشانی احوال خود، مرا فراموش نمایند و نام من از یاد ایشان فراموش می شود؛ می گویند که ماییم اهل توحید از عرب، که خدا را به یگانگی می پرستیم. پس من به ایشان می گویم: منم احمد صلی الله علیه و آله! پیغمبر عرب و عجم؛ ایشان می گویند: ما از امت تو هستیم!

پس به ایشان می گویم: چگونه بعد از من، اهل بیت و عترت مرا و کتاب پروردگار مرا رعایت کردید؟ که آنها را در دار دنیا به شما سپرده بودم!

ایشان در جواب من می گویند: اما کتاب خدا را، پس ما آن را ضایع نمودیم و احترام آن را رعایت نکردیم و بر احکام و مواعظ و نصایح آن عمل ننمودیم و اما عترت و اهل بیت تو، پس ما حریص شدیم و راغب گشتیم که ایشان را از روی زمین برداریم و همه ایشان را هلاک نماییم، که یکی از ایشان را زنده نگذاریم.

چون این سخن را از ایشان می شنوم، روی خود را از ایشان برمی گردانم و از ایشان اعراض می کنم. پس تشنه لب با روی تیره و



سیاه از سر حوض، به سوی آتش دوزخ بر می گردند.

علمی سیاه‌تر در
عرصه قیامت

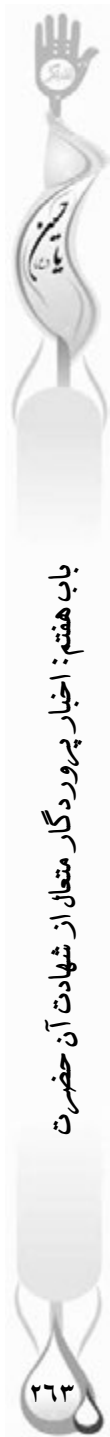
پس گروه دیگر با علم سیاه وارد می‌شوند که علم ایشان از علم
اول سیاه‌تر و تیره‌تر می‌گردد. پس من نیز از ایشان می‌پرسم که
سفارش مرا در خصوص آن دو چیز بزرگی که در میان شما گذاشتم
چگونه رعایت نمودید؟ که یکی کتاب خدا بود و دیگری اهل بیت
و عترت من!

ایشان در جواب می‌گویند: اما چیز بزرگتر که عبارت از کتاب
خدا بوده باشد، مخالفت احکام وی نمودیم و آن را هرگز عمل
نکردیم. اما ثقل اصغر که عبارت از اهل بیت بوده باشد، پس ایشان را
پراکنده نمودیم و از هر شهر و آبادان دور کردیم و در هلاک ایشان
سعی نمودیم و ایشان را پاره پاره کردیم. چون این را از ایشان
می‌شنوم، بر ایشان می‌گویم: دور شوید از من! پس تشنه و روی
سیاه از سر حوض بر می‌گردند.

صاحبان علم نورانی در
عرصه قیامت

پس علم دیگر در سر حوض کوثر وارد در نزد من می‌شود که
نور درخشنده و لامع از روی صاحبان و رافعان آن ساطع می‌شود،
من از ایشان می‌پرسم که شما کدام گروهی هستید؟

ایشان می‌گویند: مائیم اهل کلمه توحید، که عبارت از کلمه
«لا اله الا الله» بوده باشد و مائیم اهل تقوی و پرهیزگاری و مائیم باقی
ماندگان از اهل حق از امت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله که حامل کتاب
خداوند عالمیان شدیم و آنچه که کتاب خدا حلال کرده بود، ما آن
را حلال دانستیم و حرام آن را حرام دانستیم و ذریه و فرزندان پیغمبر
خود را دوست داشتیم؛ به هر نحوی که برای جان خود یاری
می‌کردیم، به آن نحو برای اهل بیت پیغمبر خود یاری نمودیم و هر



کس با ایشان در مقام جنگ و دشمنی می‌شد، ما به آن شخص مقاتله کردیم و عداوت و دشمنی نمودیم.

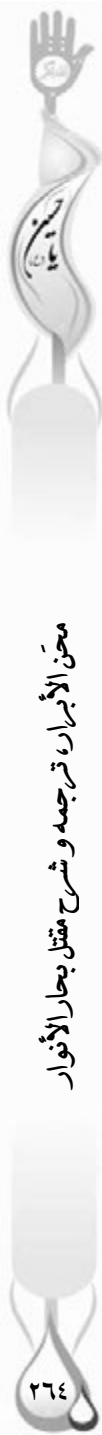
پس من به آن گروه سعادت اثر می‌گویم: بشارت باد به شما! که من پیغمبر شما محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله هستم، به خدا سوگند شما در دار دنیا آن چنان بودید که ذکر نمودید. پس ایشان را از آب سرد و شیرین حوض کوثر سیراب می‌نمایم، بعد از آن از سر آب حوض سیراب و دل سرد با کمال شادی و خرمی برمی‌گردند و داخل بهشت عنبر سرشت شوند و همیشه در آنجا لذت می‌برند.^۱

مترجم می‌گوید: در این مقام چند فایده هست که بیان آنها از جمله لوازم است. فایده اول به دو فقره روایت مذکوره تعلق دارد.

فقره اول قول حضرت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله است که فرمود: در روز قیامت سه گروه به نزد من خواهند آمد. در بادی نظر قاصر چنان می‌نماید که آن دو علم باید یکی بوده باشد، زیرا که اصحاب و رافعان آنها در ضلالت و شقاوت با یکدیگر شریک هستند.

جواب از این شبهه آن است: وجه دو تا شدن علم و دو فرقه گشتن اصحاب آنها، آن است که ظاهراً فرقه اولی گروهی هستند که غصب خلافت جناب امیرمؤمنان علیه‌السلام و سایر ائمه انام‌علیهم‌السلام نمودند و قصد داشتند که ایشان را بکشند، هر چندی که متمکن از کشتن آن بزرگواران نشدند و چنانکه کلام کفر و نفاق آمیز آن گروه بدفرجام دلالت بر این مدعا می‌نماید، که در روز قیامت به خدمت آن حضرت عرض می‌کنند: اَمَا عترت تو، پس حریص بودیم که ایشان

۱. ابن نما حلی، مشیر الأحزان: ۱۸؛ سیدبن طاووس، اللهوف: ۱۶.



تفاوت قتل اکبر و ثقل
اصغر

را از روی زمین برداریم.

و فرقه دوّمی کسانی هستند که به قدر امکان سعی در کشتن آن
بزرگواران نمودند، ایشان را کشتند، مانند یزید پلید و ابن زیاد عنید و
خلفای بنی عباس و تابعان ایشان.

فرقه دیگر، تعبیر فرقه دوّم از کتاب خدا به ثقل اکبر و از عترت
طاهره به ثقل اصغر است. در این تعبیر چنانکه در تعبیرات سایر
اخبار و علمای اخیار، اشکالی به نظر قاصر می‌رسد که آنچه از مزاق
علمای اعلام، بلکه از صریح کلمات ایشان فهمیده می‌شود که عترت
طاهره رسول خدا صلی الله علیه و آله که عبارت از ائمه انام و اوصیای گرامی
بوده باشند، افضل است از این قرآن که عبارت است از خطوط و
نقوش در میان دو جلد. چنانکه کلام معجز بیان امیرمؤمنان علیه السلام در
جنگ صفین دلالت بر این مطلب دارد که آن حضرت به لشگر
سعادت اثر خود فرمود: به قرآن حرز کردن لشگر معاویه اعتنا نکنید و
ایشان را بزنید، زیرا که منم قرآن ناطق.

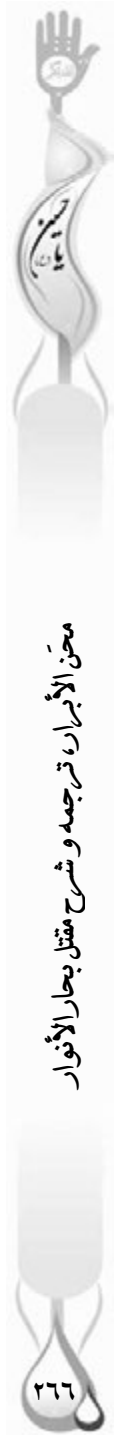
جواب از این اشکال آن است: «ثقل» که در روایت وارد است،
یا به کسره ثاء مثلث و سکون قاف است که به معنی گرانی و
سنگینی؛ یا به فتحه ثاء مثلث و قاف است که به معنی توشه و متاع یا
به معنی چیز گران بها و پر قیمت است، چنانکه ثقل به فتحه قاف، به
این دو معنی آمده است. اگر ثقل در خبر شریف آن باشد که به معنی
گرانی است، هرگز اشکال مذکور را در این مقام راه ندارد، زیرا که
مقام، دخل با فضیلت و اشرفیت ندارد، بلکه مقام گرانی تکلیف و
زیادت مشقت است و پر واضح است که تکلیف به عمل نمودن به



قرآن و احکام و مواعظ آن، بسیار گران‌تر و سنگین‌تر است از تکلیف مردم به ولایت و محبت عترت طاهره، زیرا که قرآن مشتمل است بر مواعظ شافیه و نصایح کامله و تکالیف واجبه و محرّمه و لزوم متخلّق و متحلّی شدن به اخلاق حسنه مرضیه و صفات حمیده جمیله و دوری جستن از صفات رذیله و اخلاق ذمیمه و افعال قبیحه و اعراض نمودن از دنیا و راغب شدن به آخرت، و آوردن این همه تکالیف محتاج به مجاهدات نفسیه است، که غالب مردم را این مرتبه بسیار مشکل است، زیرا که اسیر نفس اماره هستند.

اما بیرون آمدن از عهده تکلیف به اعتقاد به امامت و ولایت عترت طاهره بسیار آسان‌تر است و اگر کسی ترک آن را نموده باشد از خبائث نفس خود شده است، علاوه بر اینکه انسان مکلف است که قرآن را در فرایض و نوافل و سایر اوقات خود بخواند و مکلف است به، به دست آوردن مرادات آیات قرآن و این را راهی نیست مگر رجوع نمودن به عترت طاهره، که قرآن به خانه ایشان نازل گشته است، بلکه تکلیف به اعتقاد نمودن بر ولایت و امامت اهل بیت رسالت و یاری کردن به آن بزرگواران از جمله تکالیف است که در قرآن موجود است و اگر ثقل به فتحه ثاء مثلث و قاف است که به معنی توشه و زاد راه و چیزی گران‌بها و پر قیمت است جواب به چند وجه می‌باشد.

اول آنکه چون رسول خدا صلی الله علیه و آله کتاب را به خدا نسبت داده است و عترت را برای نفس خود، چنانکه فرمود: **إِنِّي تَارِكٌ فَيْكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتِي** از این جهت کتاب خدا را ثقل اکبر تعبیر



می نمایند و عترت را ثقل اصغر، برای تعظیم خداوند عالمیان، و دوّم آنکه شاید این تعبیر در اخبار برای مماشات منافقین و دشمنان اهل بیت رسالت باشد که ایشان هرگز صبر و تحمل بر این نمی کردند که در مقام تعیید عترت طاهره را افضل و اشرف از کتاب خدا بگیرند و هر کس اطلاع تمام به کیفیت سلوک و رفتار جناب رسول انام با ملاعین بدفرجام برساند، به صدق این مقال البتّه اعتقاد خواهد نمود.

سوّم آنکه احتمال دارد که مراد از ثقل که آن حضرت فرمود که در میان شما دو ثقل می گذارم، چیزی بوده باشد که معجزه نبوّت و برهان رسالت آن حضرت باشد و ثبوت نبوّت و رسالت آن جناب به کلام معجز بیان خداوند عالمیان بیشتر از ثبوت به دلالت عترت طاهره گردید، هر چندی که به سبب معجزات و آیات آن بزرگواران جماعتی از ملل خارجه به شرف اسلام فایز گردیدند. این است جواب از اشکال مذکور که به نظر قاصر مترجم حقیر رسید حقایق امور را خدا بهتر و نیکوتر می داند.

توضیح علت اخبارهای متفاوت غیبی در شهادت امام حسین (ع)

فایده دوّم از جمله بدیهیات واضح و نقلیات عادیّه است که اگر مخبر صادقی در امری خبری برساند، یقین به حقیقت آن امر به آن نحوی که خبر رسیده است حاصل می شود، خصوصاً مخبری مانند جبرئیل امین از جانب ربّ العالمین به خدمت سیّد المرسلین صلی الله علیه و آله بوده باشد. همین که در خصوص امری مانند چنین کسی خبر آورد، البتّه احتیاج به خبر کسی دیگر و خبر دیگر مخبر اوّل نمی نماید. بنابراین مقدمه پس چه سبب دارد در چندین اخبار وارده است که جناب جبرئیل خبر شهادت مظلوم کربلا را به خدمت جدّ بزرگوار



خود رساند، به وجهی که ممکن نیست آنها را به یک خبر حمل بکنیم. زیرا که مخبر آنها گاه جبرئیل است و گاه ملک دیگر و زمان خبر و راویان و کیفیت آنها در غایت اختلاف و تناقض و تخالف است، چنانکه بر خیر بصیر مخفی و مستور نیست.

جواب از این شبهه آن است که شاهد مقصود از نقل ملائکه، نه از بابت مجرد اطلاع آن حضرت بوده باشد، بلکه کیفیت مصیبت آن بزرگوار را به جدّ بزرگوار خود نقل نمایند که سبب گریه و اندوه آن حضرت گردد، چنانکه ائمه اطهار علیهم السلام و شیعیان ابرار به کیفیت مصایب آن بزرگوار مطلع و خیردار هستند، با وجود این هر وقتی که از مصایب جلیله آن حضرت یادآوری می شود سبب گریه و اندوه می گردد؛ بلکه ذکر نام آن مظلوم کربلا سبب گریه و حزن دلهای نیکان است. دانستن جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله پیش از خبر دادن ملائکه در این مدّعا ضرر ندارد.

فایده سوّم در بیان آن است که اوّل کسی که ذکر مصیبت آن بزرگوار را نموده است خداوند عالمیان است که ذکر مصایب جلیله آن بزرگوار را به پیغمبران و پیشوایان دین مبین کرده و ایشان را گریانده است و بعد از آن جبرئیل امین و ملائکه مقررین و انبیاء مرسلین و اوصیاء مرضیین است؛ لهذا منصب مرثیه خوانی جناب سیدالشهدا علیهم السلام از جمله مناصب جلیله و مقامات عالیّه است. پس باید مرثیه خوان آن حضرت از جمله کسانی بوده باشد که به زیب و زینت تقوی و پرهیزگاری آراسته و پیراسته باشد و صاحب وقار و تمکین شده، از هر نقایص و رذایل نفس خود را پاک و پاکیزه سازد،

اوّلین روضه خوان
مصایب امام حسین (ع)



مقام و منزلت مرثیه
خوان

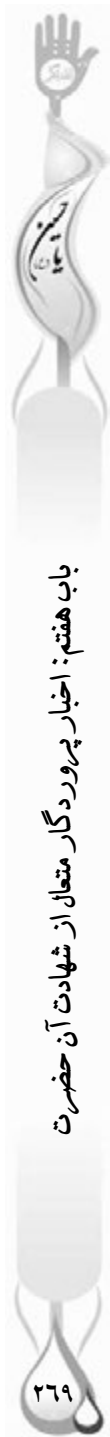
تا شیطان ملعون دست و سواس بر او نیابد، که آن را از شاهراه ورع و تقوی باز داشته و تبت او را در مرثیه خوانی معلّل و مشوب به اغراض دنیویّه و شهوات نفسانیّه نسازد و دست او را از سعادت جاودانی و فیوضات سرمدی، که مترتب به ذکر مصایب آن بزرگوار است بریده و حظّ و نصیب او را محض این پنج روز فانی نسازد و باید از جمله کسانی باشد که به آن اجرها و ثوابها فایز شود که در اخبار ائمه هدی علیه السلام به ذکر مصایب و فضایل سیدالشهدا علیه السلام مذکور شده است و داخل زمره کسانی نشود که خداوند عالم در قرآن مجید فرموده است:

﴿وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ﴾^۱

و به این منصب جلیل متّصف نمی شود، مگر اینکه به صحاح اخبار این باب، عالم و دانا و خبیر و بصیر گردد، تا به ذهن و قّاد خود صحاح اخبار و روایات را از اضعاف آنها تمیز دهد و از آنچه در کتب معتبره علمای اخبار مانند مقتل بحار و ارشاد شیخ بزرگوار و سایر مقاتل علمای ابرار مکتوب است، تجاوز به کتب تواریخ و دروغ گویان و بی سوادان ننماید، تا عمل خود را باطل و هباء مَثُور نکند و به نعمت های اهل طرب و صداهای فسّاق عوام، مرثیه نخواند، که صاحب تعزیه از او بی زار گردد و مانند کسی باشد که قرآن بخواند و قرآن بر او لعنت کند! چنانکه وارد شده است: «رُبَّ تَالِ الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ يَلْعَنُهُ»^۲ و در حدیث معتبر وارد است: «لَا يُطَاعُ اللَّهُ

۱. شوری: ۲۰.

۲. تاج الدین شعیری، جامع الأخبار: ۴۸ از پیامبر (ص)؛ شهید ثانی، اسرار الصلاة: به نقل از محدث نوری، مستدرک الوسائل ۴: ۲۵۰: ۷ از پیامبر (ص).



مِنْ حَيْثُ يُغْصَى^۱ یعنی خداوند عالمیان، از آن جایی که معصیت کرده می‌شود، اطاعت و فرمان برداری نمی‌شود، و کسی که عاقل و صاحب فکر و تدبیر شود، می‌داند که این دنیا را بقائی و وفائی نیست. بسیار غبن و زیان کاری و حسرت و ندامت می‌شود برای کسی که این منصب جلیل و مقام بزرگ را برای جیفه دنیا فروخته، خود را از سعادت خانه جاودانی محروم نماید و مکر و حيله شیطان ملعون را گرویده شده، دست از راست گویی و احتیاط بکشد.

چون مضامین این فواید مدخلیت بسیار به اخبار این باب داشت، از آن جهت در این مقام آنها را ایراد نمودم، اگر چه مضمون فایده سوّم به نوع دیگر در اوّل کتاب گذشته بود انتهی.

۱. در روایات معتبر در معنای ایمان و تقوی آمده است: يُطَاعُ وَ لَا يُغْصَى، که در مضمون با کلمات مصنف همگون است، ثقة الاسلام کلینی، الکافی ۲: ۳۳؛ ۳: حسین بن سعید اهوازی، الزهد: ۱۷: ۲۷؛ محمد بن مسعود عیاشی، تفسیر العیاشی ۱: ۱۹۴: ۱۲۰؛ حسن بن شعبه حرانی، تحف العقول: ۳۶۲ و

باب هشتم: اخبار رسول خدا (ص)، امیر المؤمنین و امام حسین علیهم السلام از واقعه عاشورا



در امالی شیخ بزرگوار شیخ طوسی قدس سره به سند خود از جناب
 امام زین العابدین علیه السلام روایت کرده است که روزی اسماء دختر
 عُمَیس خَتَمَیّه، برای من نقل نمود که من به جدّه تو فاطمه
 زهرا علیها السلام در هنگام زاییدن جناب امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام
 قابله بودم، چون جناب فاطمه زهرا علیها السلام جناب امام حسن علیه السلام را
 زایید، جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله به خانه تشریف آورد. برای من صدا
 زد که ای اسماء! فرزند مرا پیش من بیاور و آن بزرگوار را به
 پارچه‌ای زرد رنگ پیچیدم. پس او را به نزد جدّ بزرگوار خود
 آوردم، آن حضرت چون مشاهده فرمود که نور دیده او را در پارچه
 زرد پیچیده‌ام، آن را گشود و دور انداخت!
 فرمود: آیا من به شما سفارش نکرده‌ام که هیچ مولودی را به
 پارچه زرد نپیچید؟ پس پارچه سفیدی طلبید، آن بزرگوار را به آن
 پیچید، پس به گوش راست مبارکش اذان گفت و به گوش چپ او
 اقامه خواند.
 بعد از آن به جناب امیرمؤمنان علیه السلام خطاب نمود و فرمود: یا
 علی! فرزند مرا چه نام گذاشته‌ای؟
 آن حضرت عرض کرد: یا رسول الله! من هرگز در نام او تو را

مراسم نام‌گذاری امام
 حسن و امام حسین (ع)

سبقت نمی کنم!

جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من نیز در نام او به خدا سبقت نمی کنم!

ناگاه جبرئیل امین از جانب رب العالمین به خدمت سید مرسلین صلی الله علیه و آله نازل گردید و عرض نمود: یا رسول الله! خداوند علی اعلی تو را سلام می رساند و می فرماید: یا محمد! علی از تو، به منزله هارون است از موسی، مگر اینکه بعد از تو پیغمبری نخواهد شد. نام فرزند خود را به نام فرزند هارون نامیده کن!

آن حضرت از جبرئیل پرسید: نام فرزند هارون چه بود؟

جبرئیل عرض نمود: نام او «شبر» بود.

آن حضرت پرسید: شبر چه معنی دارد؟

جبرئیل عرض کرد که به لغت عرب حسن علیه السلام می باشد.

پس جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله نام نور دیده خود را حسن علیه السلام گذاشت.

اسماء می گوید: چون جناب فاطمه زهرا علیها السلام جناب امام حسین علیه السلام را زایید، من نیز قابله بودم. چون آن بزرگوار از مادر متولد شد، پس جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله به خانه تشریف آورد و فرمود: ای اسماء! فرزند گرامی مرا نزد من بیاور؛ آن بزرگوار را به نزد جد بزرگوار خود آوردم. در خصوص آن بزرگوار آن را به عمل آورد که در هنگام ولادت جناب امام حسن علیه السلام به عمل آورده بود.

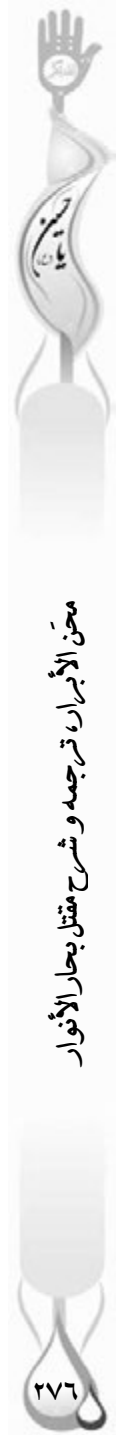
اسماء می گوید: دیدم که جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله را گریه مستولی گردید و اشک حسرت از دیده های مبارک آن حضرت به گریستن پیامبر (ص) بر قنடை امام حسین (ع)

روی شریفش جاری گردید و فرمود: ای نور دیده! به زودی برای تو حادثه‌ای و مصیبتی خواهد رسید؛ خداوندا! کشنده او را لعنت کن. پس برای من فرمود: ای اسماء! این قضیه را برای دخترم فاطمه نگو، پس آن بزرگوار را به دست من داده قنذاق مبارکش را نزد فاطمه زهرا علیها السلام آوردم.

چون روز هفتم ولادت آن حضرت رسید، باز جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله به خانه تشریف آورد و مرا صدا زد که ای اسماء! فرزند عزیز مرا نزد من بیاور، آوردم، به گوش راست مبارکش اذان گفت و به گوش چپ مبارک او اقامه خواند، به گوسفند سیاهی که مایل بود به سفیدی، آن بزرگوار را عقیقه نمود. چنانکه در هنگام ولادت برادرش حسن علیها السلام معجبی نموده بود و ران و پای گوسفند را برای قابله کرامت نمود و سر مبارک نور دیده خود را تراشید و به قدر موی سر مبارکش نقره کشید، بر فقیر تصدق نمود و به انواع عطریات سر مبارکش را معطر فرمود و گفت: خون مالیدن به سر کودکان از عادت و فعل اهل جاهلیت است.

پس آن بزرگوار را به کنار خود گرفت و فرمود: یا اباعبدالله! بسیار گران است بر من! بعد از آن شروع نمود به گریستن. اسماء می‌گوید من عرض کردم: پدر و مادرم فدای جان مبارک تو باد، یا رسول الله! چه باعث است که در روز اول و در این روز چنین نمودی؟ و بر فرزند عزیزت گریه کردی؟ سبب گریه تو چه می‌باشد؟

فرمود: بر مصیبت این فرزند گرامی خود می‌گیرم، زیرا که طاغیان و ستمکاران و کافران بنی امیه او را خواهند کشت. خداوند عالمیان در روز قیامت هرگز شفاعت مرا برای آن ملاعین نصیب



نفرماید و البته این فرزند عزیز مرا مردی می کشد که دین مرا خراب خواهد نمود و بر خداوند عظیم کافر می شود.

بعد از آن دست مبارک خود را به دعا برداشت و عرض نمود: خداوندا! من از تو سؤال می کنم در خصوص این دو نور دیده و فرزند خود، آنچه که حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام در خصوص فرزندان خود از تو سؤال نمود، که فرزندان او را پیشوایان دین نمایی؛ خداوندا! تو می دانی که من این دو فرزند خود را بسیار دوست می دارم و دوست دارم کسی را که این دو نور دیده مرا دوست دارد، خداوندا! لعنت کن بر کسی که ایشان را دشمن بدارد، چنان لعنتی که در پُری آسمان و زمین بوده باشد.^۱

مترجم می گوید: شاید مراد از فقره این حدیث شریف که یا مُحَمَّدُ! عَلَيَّ مِنْكَ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدَكَ، مجرد نفی نبوت و رسالت بعد از جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده باشد و از استثناء جز این مقصود دیگر نبوده باشد و شاید این استثناء به جهت اثبات عموم منزلت وارد شده باشد و دفع توهم دشمنان امیرمؤمنان علیه السلام ایراد گردد، که ایشان در ظاهر قائل به امامت و حجت بودن آن جناب بر امت نبودند و استثناء را ذکر نمود به جهت اثبات این مطلب، که امیرمؤمنان علیه السلام در جمیع جهات شراکت با هارون علیه السلام برادر حضرت موسی علیه السلام دارد.

توضیح شباهت منزلت
علی (ع) با منزلت
هارون (ع)

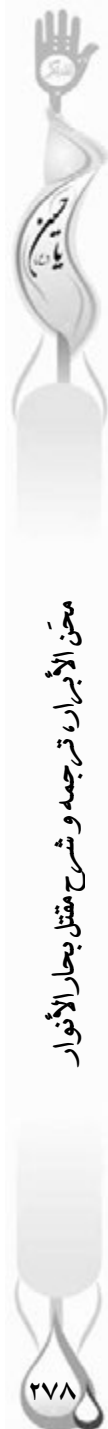
چنانکه جماعتی از افاضل علمای اصول استثناء را دلیل عموم در

۱. شیخ طوسی، الأملی: ۳۶۷؛ ۳۲؛ شیخ صدوق، الأملی: ۱۳۴؛ ۳؛ شیخ صدوق، علل الشرائع ۱: ۱۳۷ و ۱۳۸؛ ۵ و ۷؛ شیخ صدوق، عیون أخبار الرضا (ع) ۲: ۲۵؛ ۵؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل أبي طالب (ع) ۴: ۲۵.

مستثنی منه دانسته‌اند و مقصود از این فقره بنابر عموم منزلت به دلیل استثناء آن است که، امیرمؤمنان علیه‌السلام حجت خداوند عالمیان است، بر ائمت جناب رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله چنانکه هارون علیه‌السلام حجت خدا بود بر ائمت حضرت موسی کلیم الله علیه‌السلام و قول و فعل آن حضرت مانند قول و فعل جناب هارون علیه‌السلام حجت است و تشبیه کامل بر ناقص در تنزیل راهی ندارد و اگر بوده باشد ضرر در این مقام نمی‌رساند، زیرا که مردم حجت بودن جناب هارون علیه‌السلام را دانسته بودند و چیزی که در نزد عوام و بی‌خردان مردم مخفی و مشکوک بود، عبارت بود از حجت بودن امیرمؤمنان علیه‌السلام پس آن چیز مشکوک بر چیزی که در نظر ایشان یقینی بود تشبیه شده است، که عبارت است از حجت بودن جناب هارون علیه‌السلام معلوم است چیزی که در نظر اصحاب جناب رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله مخفی و مشکوک بود افضل و اشرف است از چیزی که در نزد ایشان یقینی بود و نیز استثناء اثبات می‌کند که امیرمؤمنان علیه‌السلام مانند جناب هارون علیه‌السلام خلیفه و جانشین و وزیر و یاور حضرت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله است و همچنین سایر جهت شرافت و بزرگواری را اثبات می‌نماید انتهى.

شیخ بزرگوار شیخ صدوق قدس سره در امالی به سند خود از عبدالله بن عباس روایت کرده است که گفت: هنگامی که جناب امیرمؤمنان علیه‌السلام با لشکر سعادت اثر به جنگ صفین از کوفه بیرون رفت، من نیز در خدمت آن حضرت بودم.

چون در زمین نینوا نزول اجلال فرمود که آن زمین در کنار فرات واقع است، پس آن حضرت به صدای بلند مرا صدا زد که ای فرزند عباس! اینجا را می‌شناسی؟



عبور امیرالمؤمنین (ع)
از سرزمین کربلا

من عرض کردم: یا امیرالمؤمنین! مرا معرفی به این سرزمین نیست!
آن حضرت فرمود که ای فرزند عباس! اگر این موضع را
بشناسی چنانکه من آن را می‌شناسم، هر آینه از اینجا نخواهی
گذشت، مگر اینکه گریه می‌کنی مانند گریه کردن من.

ابن عباس می‌گوید: پس آن حضرت بسیار گریست، تا اینکه
ریش مبارک آن حضرت از اشک دیده خود تر شد و اشک دیده او
مانند سیلاب آب بر سینه مبارک او می‌ریخت. من به جهت گریه آن
حضرت گریستم و لکن نمی‌دانستم که آن حضرت برای چه چیز
گریه می‌کند و می‌فرمود: آه آه مرا با آل ابی سفیان و آل حرب و
گروه شیطان و صاحبان کفر چه کار است!

بعد فرمود: صبر و شکیبایی نما ای اباعبدالله! زیرا که پدرت بر
مصیبتی ملاقات نموده است که تو آن را از گروه شیطان - که
آل ابوسفیان است - ملاقات خواهی نمود.

خواب امیرالمؤمنین
درباره سید الشهدا (ع)

پس آن حضرت بعد از این کلمات دلسوز و جان‌گداز آبی
طلبید و برای نماز وضو گرفت بسیار نماز خواند؛ باز از آن
سخن‌های حزن‌انگیز و گریه خیز یاد نمود و چیز دیگر نکرد، مگر
اینکه دیده‌های مبارکش ساعتی به خواب راحت استراحت نمود. چون
خواب بیدار گردید، مرا صدا زد که ای فرزند عباس! کجا هستی؟
عرض کردم: یا امیرالمؤمنین! من اینجا حاضرم، جای دیگر نرفته‌ام.
فرمود: می‌خواهی تو را از خواب خود که در این ساعت دیدم
خبر دهم؟

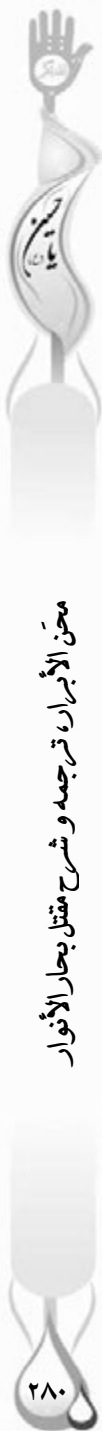
ابن عباس می‌گوید من عرض کردم: بلی یا امیرالمؤمنین!
دیده‌های مبارکت بد خوابی نیند و پیوسته در استراحت شود و آنچه

در خواب دیده‌ای خیر خواهد شد ان شاء الله.

آن حضرت فرمود: در خواب دیدم گویا مردان بسیار از آسمان به سوی زمین فرود آمدند و در دست ایشان علم‌های سفید بود و شمشیر حمایل کرده بودند و آنها از غایت سفیدی برق می‌زدند و خطی به اطراف این سرزمین کشیدند! دیدم که شاخه‌های این درختان خرما که در این موضع هستند سر به زمین فرود آورده‌اند و این زمین مانند دریای مواج پر از خون گشته موج می‌زند و دیدم حسین علیه‌السلام فرزند گرامی و نور دیده من و جگر گوشه و جان من، در میان آن دریای خون غرق شده، دست و پا می‌زند و استغاثه و یآوری و فریادرسی می‌طلبد کسی به فریاد او نمی‌رسد و گروهی از آسمان فرود آمدند که مردان سفید رنگ و سفید جامه بودند، فرزند گرامی مرا ندا می‌کردند و می‌گفتند: صبر نمائید ای آل رسول انام! شما در دست شدیدترین مردمان امروز کشته می‌باشید و این است بهشت عنبر سرشت که مشتاق تو است، یا اباعبدالله!

بعد از آن برای من تسلی می‌دادند و تعزیت می‌گفتند و ندا می‌کردند: یا ابالحسن! بشارت باد به تو، پس به تحقیق روزی که مردم از قبرهای خود، برای قائم شدن به حساب خود، در خدمت پروردگار عالمیان بر می‌خیزند، خداوند عالمیان دیده‌های تو را به جهت نور دیده خود، روشن و نورانی می‌کند.

چون اینها را دیدم، از خواب خود به این حالت پریشانی که می‌بینی بیدار گردیدم به وجودی که جان علی در قبضه قدرت اوست سوگند یاد می‌کنم که خبر داد مرا صادق امین مصلح رسول پروردگار عالمیان ابوالقاسم صلی‌الله‌علیه‌وآله، که من به این سرزمین بلا،



شهرت کربلا در
آسمان

عرصه نینوا خواهیم آمد و اینجا را در هنگام بیرون رفتن خود به سوی جهاد باغیان و ستمکاران خواهیم دید و این زمین کرب و بلاست که در آن حسین علیه السلام فرزند عزیز من، با هفده نفر جوان از فرزندان من و فرزندان فاطمه علیها السلام کشته و مدفون خواهد شد و این سرزمین در آسمانها معروف و مشهور است. آن را اهل آسمانها و زمین کرب و بلا می گویند چنانکه حرم کعبه و مدینه و بیت المقدس در میان اهل آسمانها معروف و در زبان ایشان مذکور است.

ابن عباس می گوید: بعد از ذکر اینها امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: ای فرزند عباس! دور این زمین را بگرد و بین در این سرزمین پشکل های آهوان پیدا می شود! به خدا سوگند هرگز دروغ نگفته ام و جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله هرگز خبر دروغ برای من نفرموده است و رنگ آنها مانند رنگ زعفران زرد است!

گذر عیسی بن مریم (ع)
از کربلا

ابن عباس می گوید: بنا به امر آن حضرت اطراف بقعه را گردیدم و آن پشکل ها را به آن صفتی که امیرمؤمنان علیه السلام فرموده بود، در یک جا مجتمع یافتم که پراکنده نشده بود. آن حضرت را ندا کردم، یا امیرالمؤمنین! پشکل ها را به آن صفتی که نشان داده بودی پیدا نمودم. آن حضرت این را شنید، فرمود: راست فرموده است خداوند عالمیان و رسول او؛ پس از جای خود برخاست و به سرعت تمام به سوی آنها آمد و آنها را به دست مبارک خود برداشت، بوئید، فرمود: اینها همان پشکل ها است که به من خبر داده بودند.

فرمود: ای پسر عباس! می دانی اینها چه پشکلی است؟ این پشکل ها را عیسی بن مریم علیه السلام در هنگام گذر خود به این سرزمین بوئیده است! و حکایت آن چنان است که روزی گذر حضرت

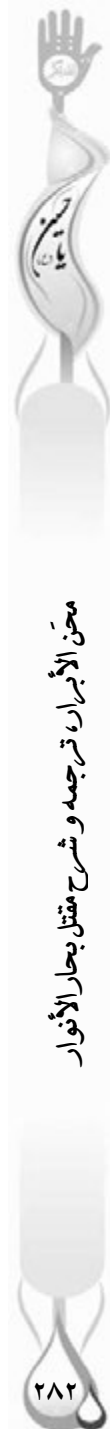
عیسی علیه السلام با حواریان به این زمین افتاد، دید که آهوان صحرا در اینجا جمع شده‌اند، گریه و زاری می‌کنند. پس حضرت عیسی علیه السلام با گروه حواریان در نزد آن آهوان نشستند و آن حضرت مشغول شد به گریستن و حواریان نیز به گریه او گریه می‌کردند و سبب نشستن حضرت عیسی علیه السلام و سبب گریه او را نمی‌دانستند. چون از گریه کردن قدری تسکین یافت ایشان عرض کردند: ای روح خدا و کلمه او! چه چیز سبب گریه تو گردید؟

آن حضرت فرمود: می‌دانید این زمین کدام زمین است؟ ایشان عرض نمودند: ما را معرفتی به این سرزمین نیست.

سخن گفتن آهوان
کربلا با عیسی بن
مریم (ع)

فرمود: این زمینی است که در آن فرزند رسول خدا احمد مختار صلی الله علیه و آله کشته خواهد شد و فرزند زن نجیبه، طاهره بتول علیها السلام، که شبیه و نظیر مادرم مریم است و در همین جا مدفون خواهد شد و خاک قبرش خوشبوتر از مشک خواهد شد، زیرا که خاک فرزند شهید رسول و طاهره بتول است و پیوسته خاک قبر پیغمبران و اولاد پیغمبران، چنین گونه خوشبوتر می‌شود و این گروه آهوان با من سخن می‌گویند و ذکر می‌کنند که آنها در این سرزمین برای اشتیاق به تربت آن فرزند مبارک فرخنده فال چَرا می‌نمایند و آنها به برکت آن پسندیده خداوند عالمیان، در این زمین از شر صیادان و درندگان آسوده خاطر و ایمنند.

پس حضرت عیسی دست مبارک خود را به این پشکل‌ها زد و از زمین برداشت و آنها را بویید و فرمود: چنین عطر و خوش بویی در پشکل‌های این آهوان از برکت خوش بوئی آن گیاهی است که در این زمین روییده است. پس دست مبارک خود را به دعا برداشت و عرض



نمود: خداوند! اینها را باقی و پایدار بدار، تا از وقتی که پدر بزرگوار آن فرزند مظلوم شهید در اینجا اینها را ببوید، هنگامی که گذر او به این سرزمین بیافتد، تا سبب تسلی دل و موجب آرام خاطر او گردد. پس جناب امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: این پشکل‌ها به این حالت، تا این زمان، به جهت دعای حضرت عیسی علیه السلام باقی مانده است و به جهت طول زمان و بسیاری مدّت، رنگ این پشکل‌ها زرد شده است و فرمود: این زمین زمین حزن و مشقّت و بلا است.

پس آن حضرت به صدای بلند خود گفت: ای پروردگار عیسی بن مریم علیه السلام! قاتلان فرزند و نور دیده مرا هرگز برکت نده و کار ایشان را بر ایشان نیکو و مبارک نفرما و بر کسی که سعی و اعانت در قتل فرزندم می‌کند و کسی که او را یاری و نصرت نماید و در میان لشکر دشمنان او را تنها بگذارد برکت نده.

دعا و گریه
امیر مؤمنان برای
حسین (ع)
ابن عباس می‌گوید: پس آن حضرت بسیار گریست و زمان گریستن او به طول انجامید، ما نیز به جهت گریه او گریه کردیم و آن حضرت از بسیاری گریه و زاری مدهوش گشته به روی مبارک خود به زمین افتاد و غشوه آن حضرت بسیار طول انجامید. چون از غشوه خود افافه یافت، پس قدری از آن پشکل‌ها به کنار ردای مبارک خود بست و مرا امر نمود که قدری از آنها به کنار ردای خود ببندم.

فرمود: ای پسر عباس! اینها را نگاه دار، هر وقتی که دیدی که از این پشکل‌ها خون تازه جاری و سیلان می‌کند، پس بدان که فرزندم ابو عبدالله الحسین علیه السلام در این زمین کشته شده است و در این مکان مدفون گردیده است.

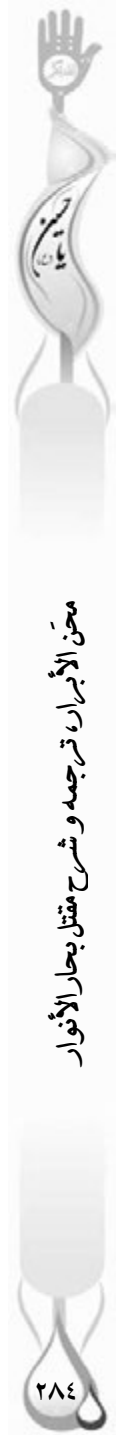
ابن عباس می‌گوید: به خدا سوگند من حفظ و حمایت آن

پیشک‌ها را بیشتر از حفظ و حمایت خود به بعضی از آنهایی که خداوند عالمیان بر من واجب کرده است، می‌کردم و هرگز آنها را از آستین جامه خود باز نمی‌کردم و پیوسته در آستین خود بسته و آنها را محافظت می‌نمودم. شبی در خانه خوابیده بودم، چون از خواب بیدار شدم، دیدم خون تازه از آنها جاری است و آستین من پر از خون گردیده است، چون این را مشاهده نمودم نشستم، گریه بر من مستولی گردید و با خود گفتم به خدا سوگند که حسین علیه‌السلام را کشته‌اند!؛ زیرا که امیرمؤمنان علیه‌السلام مرا خبر داده بود و هرگز آن حضرت از چیزی که شدنی است برای من خبر نداده است مگر اینکه واقع شده است؛ چنانکه خبر داده است همان طور به ظهور آمده است، زیرا که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله از چیزهایی که به آن حضرت خبر داده است بر کسی دیگر از اصحاب خود خبر نداده است.

پس بسیار مضطرب و پریشان شدم و از خانه بیرون آمدم، هنگامی که فجر طالع می‌شد، به خدا سوگند دیدم مدینه طیبه را غبار گرفته است و نداوت و رطوبتی از آن می‌ریزد و هوا تیره و تار گردیده، هیچ چیز دیده نمی‌شود. چون آفتاب عالم تاب سر از افق مشرق بیرون آورد، دیدم گویا گرفته و منکسف گردیده است و دیوارهای مدینه سرخ و رنگین است، مانند خون تازه شده است. چون این علامات وحشت‌انگیز را مشاهده نمودم، گریه بر من مستولی گردید. گفتم به خدا سوگند حسین علیه‌السلام را کشته‌اند و از گوشه خانه صدایی شنیدم و کسی را نمی‌دیدم که می‌گفت:

اَصْبِرُوا آلَ الرَّسُولِ قُلِ الْفَرْخُ التُّحُولُ
نَزَلَ الرُّوحُ الْأَمِينُ يُكَاؤُ وَ عَوِيلُ

حال و هوای مدینه در
روز عاشورا



ندای حضرت خضر (ع)
و نزول روح الامین در
روز عاشورا

صبر کنید بر مصایب جلیله، ای آل رسول خدا صلی الله علیه و آله! فرزندان عزیز مصطفی صلی الله علیه و آله و نور دیده علی مرتضی علیه السلام و میوه دل فاطمه زهرا علیها السلام کشته شد، که آن غریب بیابان کربلا از بسیاری عبادات خدا و غصه های گردون بی وفا جسم مبارکش ضعیف شده بود. چون آن مظلوم کربلا را گروه اشقیا کشتند جناب روح الامین به اذن پروردگار عالمین، با گریه و زاری و ناله و بی قراری از آسمان به سوی زمین نازل گردید، بعد از آن گوینده این کلام به صدای بلند گریه و زاری نمود.

چون این حالت را مشاهده نمودم گریه بر من مستولی گردید و آن روز را در پیش خود ضبط و ثبت نمودم که روز دهم محرم روز عاشورا بود. روزی که خبر شهادت آن بزرگوار به مدینه رسید، دیدم همان روز بوده است که این عجایب و غرایب به ظهور آمده بودند و به کسانی که در خدمت آن حضرت در کربلا بودند این قصه را نقل کردم، ایشان گفتند: به خدا سوگند آنچه تو شنیده ای ما نیز در معرکه کربلا آن را شنیدیم و لکن ندانستیم که قاتل آن کلام که بود! اعتقاد ما این شد که همان شخص جناب خضر پیغمبر است.^۱

در کتاب اکمال الدین این روایت را احمد بن محمد بن حسن علیه السلام که از بزرگان و مشایخ اصحاب حدیث است نیز به همان طریق روایت کرده است.^۲

و ایضا شیخ بزرگوار شیخ صدوق قدس سره در کتاب مذکور، به سند خود از هرثمه بن ابی مسلم روایت کرده است که در خدمت

۱. شیخ صدوق، الأمالی: ۵۹۷؛ ۵؛ قطب الدین راوندی، الخرائج و الجرائع ۳: ۱۱۴۴؛ شیخ

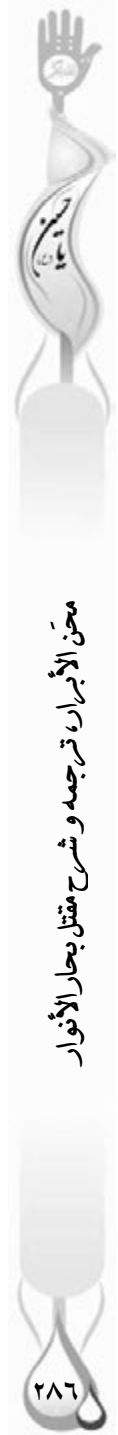
صدوق، کمال الدین ۲: ۵۳۲. ۱.

۲. همان.

امیرمؤمنان علیه السلام در جنگ صفین با لشکر شقاوت اثر معاویه بن ابی سفیان مقاتله نمودیم. چون از آن جنگ برگشتیم و به زمین کربلا رسیدیم. آن حضرت نماز صبح را خواند و از خاک زمین کربلا به دست مبارک خود مشتی برداشت. پس آن خاک را بوئید و فرمود: چه بسیار نیکوتر و خوشبوتر شده‌ای، ای خاک این سرزمین!، به خدا سوگند هر آینه از تو گروهی محشور خواهند شد که بی حساب داخل بهشت می‌باشند. چون هرثمه به خانه خود رسید به زن خود که از شیعیان امیرمؤمنان علیه السلام بود، گفت: آیا می‌خواهی از مولای و امام

تو جناب ابوالحسن علیه السلام خبری به تو بگویم؟ هرثمه گفت: چون جناب ابوالحسن علیه السلام در کربلا نماز صبح را با ما ادا فرمود و از خاک همان زمین مشتی به دست مبارک خود برداشت و فرمود: چه بسیار خوشبوتری ای خاک! به خدا سوگند هر آینه گروهی از تو محشور خواهند شد که بی حساب داخل بهشت می‌باشند.

آن زن صالحه پاک طینت چون این را از شوهر خود هرثمه شنید، گفت: ای مرد هرگز جناب امیرمؤمنان علیه السلام چیزی نفرموده است مگر اینکه حق و صدق بوده باشد. چون بعد از مدتی جناب امام حسین علیه السلام وارد کربلا پر بلا گردید، هرثمه می‌گوید: من در میان آن لشکر می‌بودم که ابن زیاد بدبنیاد به جهت مقاتله آن حضرت به کربلا فرستاده بود چون همان منزل و درختان آن را مشاهده نمودم، آن خبری که از جناب امیرمؤمنان علیه السلام شنیده بودم به خاطر آوردم. پس به شتر خود سوار شدم به خدمت جناب امام حسین علیه السلام رفتم، چون شرفیاب حضور مبارک آن حضرت گردیدم سلام کردم و آنچه را از پدر بزرگوارش شنیده بودم به خدمت آن



حضرت نقل کردم و عرض نمودم: این سخن را از پدر بزرگوارت در همین منزل شنیدم که تو در اینجا نزول اجلال فرموده‌ای. آن جناب از من پرسید: آیا با ما خواهی شد یا به ضرر ما مقاتله خواهی نمود؟

هرثمه می‌گوید من عرض کردم: نه تو را یاری خواهم نمود و نه دشمنی و جنگ با تو خواهم به عمل آورد؛ در کوفه چند نفر کودک بی‌دست و پا گذاشته‌ام، از این زیاد بدبنیاد بر ایشان می‌ترسم.

آن حضرت چون این عذر را از من دید و سخن مرا شنید فرمود: پس هر کجا که خواهی برو، تا کشته شدن و جنگ ما را نبینی و صدای استغاثه ما را نشنوی، فرمود: قسم به وجودی که جان حسین علیه‌السلام در قبضه قدرت اوست هر کسی که صدای استغاثه ما را در روز جنگ ما با این گروه دشمنان بشنود و یاری ما نکند، خداوند عالمیان او را به روی خود به آتش دوزخ می‌اندازد.^۱

مترجم می‌گوید: مصنف قدس سره فرموده است، شاید مراد آن حضرت از این کلام شریف آن بوده باشد که ترک نصرت و یاری آن حضرت با وجود شنیدن صدای استغاثه و طلب یاری او موجب شدت عذاب و باعث زیادتی عقاب می‌گردد، زیرا که ظاهر و آشکار است که نصرت و یاری آن جناب و سایر پیشوایان دین و ائمه معصومین علیهم‌السلام از جمله واجبات و لوازم است خواه صدای استغاثه را بشنوند یا نه اتمهی.

در امالی شیخ صدوق و ارشاد شیخ بزرگوار شیخ مفید و احتجاج شیخ طبرسی رحمه‌الله به تغییر جزئی در روایات آن بزرگواران مروی

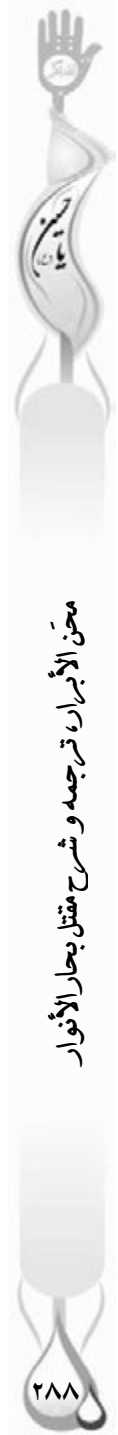
۱. شیخ صدوق، الأمالی: ۱۳۶: ۶.

است که روزی جناب امیرمؤمنان علیه السلام برای مردم کوفه خطبه‌ای در کمال فصاحت و بلاغت خواند و فرمود: هر چیزی که دل شما می‌خواهد از من برسید و اشکال در آن داشته باشید، پیش از آنکه مرا نیابید و من از میان شما بروم.

به خدا سوگند از من از چیزی که گذشته است یا خواهد آمد، هرگز سؤال نمی‌کنید و از من از گروهی که صد نفر را گمراه کند و به راه ضلالت بیاورد، یا گروهی که صد نفر را هدایت نماید و به راه راست دلالت کند سؤال نخواهید نمود، مگر اینکه از همه اینها به شما خبر می‌دهم؛ چنانکه گذشته است و خواهد آمد و به شما از کسانی نشان می‌دهم که داعی و صدا کننده آن دو فرقه به راه ضلالت یا به راه هدایت هستند و تا روز قیامت سر کرده ایشان می‌باشند.

ناگاه از میان مردم سعد بن ابی وقاص ملعون برخاست و عرض نمود: یا امیرالمؤمنین! خبر ده مرا که در سر و ریش من چه قدر مو هست و چند عدد است؟

جناب امیرمؤمنان در جواب آن ملعون حرام زاده فرمود: خلیل من جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله از این سؤال که تو از من کردی به من خبر داده بود! فرموده بود که تو این گونه سؤال از من، در چنین وقتی خواهی نمود و خبر داده بود که به هر موی سر تو ملکی موکل است که تو را لعنت می‌کند و به هر موی ریش نحس تو شیطانی هست که تو را از راه راست رستگاری به راه ضلالت و گمراهی می‌کشد و در خانه تو کودکی هست، فرزند دختر جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله را خواهد کشت و علامت راستی و حقیقت آنچه که در حق تو گفتم آن است که کشتن پسر فرزند دختر جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله را، راست و صدق باشد.



اخبار غیبی
امیرمؤمنان(ع) به سعد
ملعون

پس اگر این خبر من راست شد و چنانکه خبر دادم به ظهور آمد
پس بدان که حکایت ملک و شیطان نیز راست و حقّ است و اگر
دلیل و برهان آنچه از من پرسیدی مشکل نبود، هر آینه از آن نیز تو
را خبر می‌دادم که در سر و ریش چند عدد مو هست. یعنی اگر
بگویم موهای سر و ریش فلان قدر است البته عداوتی و شقاوتی
که در تو موجود است تصدیق من هرگز نخواهی نمود و به دلیل و
برهان، اثبات آن به گردن نحست بسیار مشکل است، لکن علامت
دانستن من عدد موی سر و ریش تو آن است که گفته من در حقّ
پسرت راست شود و هنگامی که جناب امیرمؤمنان علیه‌السلام این کلام
معجز نما را به سعد بن ابی وقاص فرمود، پسر ملعون آن حرام زاده
ناپاک که عمر بن سعد حرام زاده بود، کودکی بود که به تازگی از
راه آمده بود. چون آن حرام زاده بزرگ شد و جناب امام علیه‌السلام به
صحرای کربلا تشریف آورد، مباشر کشتن آن حضرت، همان
حرام زاده بد طینت گردید، چنانکه امیرمؤمنان علیه‌السلام خبر داده بود.^۱

شکایت رسول خدا(ص)
از دشمنان عترت

در امالی شیخ بزرگوار شیخ صدوق و بصائر الدرجات و کامل الزیارة
و سایر کتب معتبره به چند سند معتبر مروی است که روزی جناب
رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: هر کسی که دوست دارد و دلشاد می‌گردد
از اینکه زندگانی او در دنیا مانند زندگانی من بوده باشد، با سعادت
و نیکبختی عمرش بگذرد و مانند مردن من بمیرد، پیوسته در راحت
بوده باشد و در حال حیات و ممات خود به طریق و سنّت من رفتار
نموده باشد و به بهشت پروردگار من داخل شود که عبارت از بهشت

۱. شیخ صدوق، الأمالی: ۱۳۳؛ ۱؛ شیخ مفید، الإرشاد: ۱؛ ۳۳۰؛ احمد بن علی طبرسی، الإحتجاج: ۱؛ ۲۶۱؛ فضل بن حسن طبرسی، إعلام الوری: ۱۷۴؛ ابن قولویه قمی، کامل الزیارات: ۱۲؛ ۷۴؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل‌ابی‌طالب: ۲؛ ۲۶۹؛ حسن بن یوسف حلّی، نهج الحق و کشف الصدق: ۲۴۱.

برین است، که پروردگار عالمیان به دست قدرت خود درختان آن را خلق کرده است؛ پس باید علی علیه السلام را دوست بدارد و به فضیلت و بزرگواری او اعتراف و اقرار نماید و اوصیاء و امامانی که بعد از علی علیه السلام هستند دوست بدارد و دشمنان ایشان را دشمن بدارد، زیرا که ایشانند پیشوایان دین مبین و دلالت کنندگان به راه رستگاری و هدایت.

خداوند عالمیان فهم و علم مرا برای ایشان کرامت فرموده است و ایشانند عترت من، که پاره گوشت و خون من هستند. ای پروردگار من! شکایت از دست دشمنان ستمکاران ایشان را به سوی تو می نمایم و شکایت می کنم از کسانی که انکار فضیلت ایشان نمایند و صله احسان مرا در رعایت حق ایشان قطع کنند، به خدا سوگند البته فرزند و نور دیده مرا خواهند کشت، - یعنی جناب امام حسین علیه السلام را - و شفاعت من هرگز به آن گروه ستمکاران در روز قیامت نخواهد رسید.^۱ در بصائر الدرجات از سويد بن عفله روایت کرده است روزی در خدمت امیرمؤمنان علیه السلام نشسته بودم، ناگاه مردی به خدمت آن حضرت وارد شد و عرض نمود: یا امیرالمؤمنین! حال از وادی القری می آیم، دیدم که خالد بن عرفطه وفات نمود.

آن حضرت فرمود: هرگز نمرده است!

باز آن مرد همان سخن را اعاده نمود و جناب امیرمؤمنان علیه السلام در جواب او همان کلام معجز بیان خود را فرمود، باز آن مرد کلام خود را سه باره اعاده نمود، همان جواب را از آن حضرت شنید. آن مرد گفت: سبحان الله تعجب دارم از اینکه من به تو خبر

۱. شیخ طوسی، الأملی: ۵۷۸؛ ۹؛ محمد بن فروخ صفار، بصائر الدرجات: ۴۸؛ ۱ و ۲؛ همان: ۵۰؛ ۷؛ محمد بن ابی القاسم طبری، بشارة المصطفی: ۱۹۱؛ محمد بن حسن فتال، روضة الواعظین: ۱؛ ۱۰۱؛ ابن ابی الحدید معتزلی، شرح نهج البلاغه: ۹؛ ۱۶۸ و ۱۷۰؛ ۵ و ۱۲؛ ابن قولویه قمی، کامل الزیارات: ۷۱؛ ۷؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب: ۱؛ ۲۹۲.

می‌دهم که خالد وفات کرده و شکی در آن نیست! یا امیرالمؤمنین!
تو می‌فرمایی که او نمرده است!

اخبار غیبی
امیرمؤمنان(ع) درباره
دو سردار لشکر عمر
سعد ملعون

باز حضرت فرمود: قسم به ذات واجب الوجودی که جان من در
قبضه قدرت اوست، نمرده است! خالد بن عرفطه نخواهد مرد تا
اینکه سر کرده لشکر ضلالت خواهد شد و ایشان را قائد و پیش
جنگ می‌باشد و علم لشکر ضلالت در دست حبیب بن جمّاز
می‌باشد و آن علم را همان حبیب بن جمّاز خواهد برداشت.

چون این خبر به حبیب بن جمّاز رسید که امیرمؤمنان علیه‌السلام در
حقّ تو چنین کلامی فرموده است به نزد امیرمؤمنان علیه‌السلام آمد عرض
نمود: یا امیرالمؤمنین! تو را به خدا سوگند می‌دهم که در خصوص
من چنین مظنه‌ای نکن! و من از شیعیان تو هستم! درباره من چیزی
فرموده‌ای که من از آن امتناع دارم، به خدا سوگند رجوع به نفس
خود می‌نمایم و آن را در نفس خود نمی‌یابم!

جناب امیرمؤمنان علیه‌السلام فرمود: اگر تو حبیب بن جمّازی، البته آن
علم لشکر ضلالت را خواهی برداشت.

ابوحمزّه می‌گوید: به خدا سوگند خالد بن عرفطه نمرد، تا اینکه
عمر بن سعد حرام زاده سر کرده لشکر ابن زیاد بدبنیاد گردید و بر
جنگ جناب امام حسین علیه‌السلام بیرون رفت، همان خالد بن عرفطه در
مقدمه همان لشکر ضلالت، سر عسکر بود و حبیب بن جمّاز ملعون
صاحب علم آن لشکر شیطان گردید و علم را برداشته بود، چنانکه
جناب امیرمؤمنان علیه‌السلام فرموده بود همه آنها به ظهور آمد.^۱

۱. شیخ مفید، الاختصاص: ۲۸۰؛ دیلمی، ارشاد القلوب ۲: ۲۲۵؛ فضل‌بن حسن طبرسی،
اعلام‌الوری: ۱۷۵؛ محمد صفار، جواهر الدرجات: ۲۹۸؛ ۱۱؛ قطب‌الدین راوندی، الخرائج و الجرائح
۲: ۷۴۵.

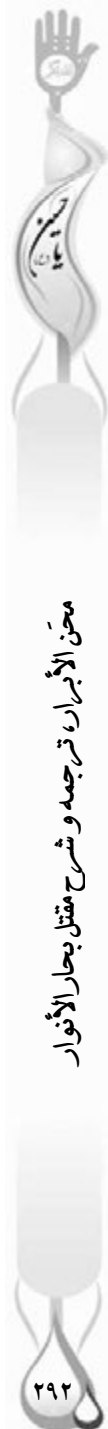
ثواب زیارت امام حسین (ع) مساوی نود حج رسول خدا (ص) با عمره‌های آن است

در کامل الزیارة به سند خود از جناب امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که روزی جناب امام حسین علیه السلام در دامن مبارک حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله نشست و آن حضرت نور دیده خود را پیوسته می‌بوسید و می‌بوئید و به خنده و امی داشت و با آن جناب بازی می‌کرد. چون عایشه این حالت را مشاهده نمود، عرض کرد: یا رسول الله! چه بسیار این پسر را دوست می‌داری و از او خوشت می‌آید!! آن حضرت به عایشه فرمود: وای بر تو! چگونه او را دوست ندارم و از او خوشم نیاید و حال آنکه او میوه دل من و نور دیده من است، آگاه باش ای عایشه! زود است که امت من این فرزند گرامی مرا خواهند کشت، پس هر کس بعد از شهادت این نور دیده من، او را زیارت کند، خداوند عالمیان ثواب یک حج از حج‌هایی که من کرده‌ام در نامه عمل او می‌نویسد.

عایشه از روی تعجب عرض کرد: یا رسول الله! خدا به زائر او ثواب یک حج از حج‌های تو را کرامت می‌فرماید؟ حضرت فرمود: بلی! خدا به زائر او اجر و ثواب دو حج از حج‌های من را کرامت می‌فرماید!

باز عایشه از روی تعجب عرض نمود: یا رسول الله! ثواب دو حج از حج‌های تو به زائر حسین علیه السلام خواهد شد؟ حضرت فرمود: بلی! چهار حج از حج‌های من! پیوسته عایشه در مقام تعجب بلکه تکذیب بود و آن حضرت زیاد می‌نمود و برابر آنچه سابق می‌فرمود زیاده می‌کرد، تا رسید به نود حج از حج‌های جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله با عمره‌های آنها.^۱

۱. شیخ طوسی، الآمالی: ۶۶۸؛ ابن قولویه قمی، کامل الزیارات: ۶۸؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب: ۴؛ ۱۲۸؛ محدث نوری، مستدرک الوسائل: ۱۰؛ ۲۶۸؛ ۱۲.



مترجم می گوید: گوارا باد به زائران آن پسندیده خداوند عالمیان؛
اگر مفهوم عدد را حجّیت نباشد - هر چندی که به قرینه مقام باشد -
اشکالی در روایت نیست، چنانکه ثابت و محقّق در نزد علمای اعلام
این است که مفهوم عدد و زمان را حجّیت نیست و اگر بر فرض
بوده باشد شاید تفاوت در مراتب زائران آن بزرگوار بوده باشد، که
هر کس را به قدر معرفت و اعتقاد جزا می دهند و العلم عندالله
العالم بحقایق الامور انتهى.

باز در کتاب مذکور به سند خود از جناب امام محمد باقر علیه السلام
روایت کرده است که غالب اوقات عادت جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله
به این نحو جاری می شد، هنگامی که نور دیده خود جناب امام
حسین علیه السلام به خدمت آن حضرت داخل می شد او را می گرفت و به
سوی خود می کشید و امر نمود به جناب امیرمؤمنان علیه السلام که یا علی!
نور دیده مرا نگاه دار و آن حضرت خود را به روی نور دیده خود
می افکند بسیار او را می بوسید و می گریست.

جناب امام حسین علیه السلام روزی عرض نمود: ای جدّ بزرگوار! مرا
می بوسی و گریه می کنی؟!
آن حضرت فرمود: ای نور دیده من! جای شمشیرها را از بدن تو
می بوسم و گریه می کنم!

جناب امام حسین علیه السلام عرض نمود: ای جدّ بزرگوار! مرا می کشند؟
حضرت فرمود: بلی! به خدا سوگند البته پدرت را و برادرت را و
تو را خواهند کشت.

پس آن بزرگوار عرض کرد: ای جدّ بزرگوار! محلّ کشته شدن
ما و قبرهای ما از یکدیگر جدا خواهند گردید؟

پیامبر (ص) جای
شمشیرها بر بدن
حسین (ع) را می بوسد

آن حضرت فرمود: بلی! ای نور دیده من، قبرهای شما پراکنده و از یکدیگر جدا می‌باشند.

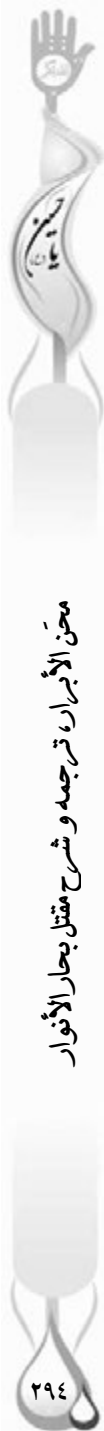
آن بزرگوار پرسید: ای جدّ امجد من! پس کدام کسی از اُمّت تو قبرهای ما را به این پراکندگی و جدایی زیارت خواهد نمود؟
جناب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: زیارت نمی‌کند مرا و پدر بزرگوار تو را و برادر گرامی تو را و تو را، مگر صدیقان از اُمّت من.^۱
و نیز در همان کتاب به سند خود از ابی عبدالله الجدلی مرویست که روزی به خدمت جناب امیرمؤمنان علیه السلام داخل شدم، دیدم جناب امام حسین علیه السلام در نزد مبارک آن حضرت نشسته است. پس جناب امیرمؤمنان علیه السلام دست مبارک خود را به کتف شریف آن حضرت زد، فرمود: این فرزند گرامی من کشته خواهد شد و کسی او را یاری و نصرت نخواهد نمود!

آن مرد می‌گوید: من عرض کردم که یا امیر المؤمنین! به خدا سوگند چنین زندگانی که با وجود کشتن فرزندان حسین علیه السلام و نصرت نکردن او بوده باشد، بسیار بد زندگانی باشد و کسی که فرزند گرامی تو را برای زندگانی این چند روز فانی یاری نکند، آن زندگانی البته بد خواهد شد.

آن حضرت فرمود: به درستی آنچه گفتم البته واقع می‌شود.^۲
ایضا در کتاب مذکور به سند خود از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: روزی جناب امیرمؤمنان علیه السلام به فرزند گرامی خود جناب امام حسین علیه السلام فرمود: یا ابا عبدالله اُسوة اَنْتَ قَدْ مَآ

۱. ابن قولویه قمی، کامل الزیارات، ۴: ۷۰.

۲. همان، ۱: ۷۱.



بنابه توجیه مصَنَّف قدس سره، در توجیه این کلام معجز بیان دو وجه ذکر فرموده است:

کلامی در چگونگی اسوه بودن امام حسین (ع)
وجه اوّل آن است که از قدیم زمان در تقدیر خدا ثابت و معلوم است، که تو ای فرزند گرامی! کسی هستی که مردم به تو اقتدا و تأسی خواهند نمود و امامت و پیشوا بودن تو در علم خدا و زمان انبیاء معلوم و مشخص بود.

وجه دوّم آن است که هر صاحب و مصیبت و حزن، با یاد آوردن مصایب جلیله تو، برای خود تسلی می دهند، زیرا که هر مصیبت و اندوه در جنب مصایب بزرگ تو حقیر و کوچک می نماید و صاحب مصیبت چون مصایب جانگداز تو را ملاحظه می کند و مصیبت خود را در برابر آنها حقیر و کوچک می بیند، دل پر درد خود را به آنها تسلی می دهد و در برابر مصیبت خود برای خدا شکر می نماید و احتمال دارد که مراد آن حضرت از این کلام شریف آن باشد که یا ابا عبدالله هر یکی از پیغمبران و اوصیای ایشان به موافقت و متابعت مصایبی که به تو در عرصه کربلا رخ خواهند داد، بر مصیبتی در آن زمین کرب و بلا مبتلا گشتند، چنانکه ابتلای بعضی از ایشان در باب سابق مذکور گردید.^۱

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ جُعِلَتْ فِدَاكَ مَا حَالِي؟

قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلِمْتُ مَا جَهِلُوا وَ يَسْتَنْفَعُ عَالِمٌ بِمَا عَلِمَ

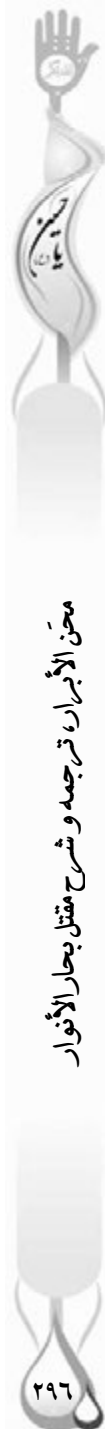
یعنی جناب امام حسین علیه السلام عرض نمود: ای بزرگوار و ای پدر عالی مقدار! جان من فدای جان مبارکت گردد، حال من چگونه است و چگونه خواهد شد که مردم اقتدا و تأسی برای من بکنند؟
حضرت فرمود: ای فرزند مهربان! دانسته ای آنچه مردم بر وی

جاهلند و زود است عالم و دانا از دانسته‌های خود منتفع و بهره‌مند شود.
 مترجم می‌گوید: شاید مراد آن حضرت از این کلام شریف آن
 است که ای فرزند گرامی! تو بی اعتباری این جهان فانی و بی وفایی
 اهل و مال و منال و جاه و جلال این روزگار دنی را دانسته‌ای! و
 مردم بر این مطلب جاهلند و مانند جاهلان رفتار می‌کنند، از این
 جهت به آنچه که از مصایب جانسوز که در راه رضای خداوند
 عالمیان بر تو وارد خواهد شد، صبر و شکیبایی خواهی نمود.

دست از جان و مال و فرزندان و عیال خود خواهی برداشت که
 خداوند عالمیان از تو خشنود و راضی شود و به آن ترویج شریعت
 پیغمبر خدا حاصل می‌گردد و دیگران بر اینها جاهلند و هرگز عمل
 به آنها نمی‌کنند، چنانکه تو خواهی نمود.

یا مراد این است که ای فرزند گرامی! حال تو چنان است که از
 احکام و شرایع و علوم ربّانی آنقدر دانسته‌ای که دیگران بر آنها
 جاهلند و زود است عالم به آنچه دانسته است منتفع شود، که نادانان
 هرگز به چیزی منتفع نخواهند شد. از این جهت که تو عالمی و
 دیگران جاهلند مردم بر تو اقتدا و تأسی خواهند نمود.

این دو احتمال بنا بر آن است که لفظ « علمت » که در فقره
 روایت است به تاء خطاب بوده باشد و اگر به تاء متکلم بوده باشد،
 شاید مراد از این کلام آن است که ای فرزند عزیز من! آنچه من از
 طاغیان و ستمکاران بنی امیه درباره تو دانسته‌ام، که چگونه مصیبتی
 بر تو رخ می‌دهد و چه ها به سر تو خواهند آورد، مردم آن را
 نمی‌دانند والله العالم بحقایق الأمور انتهى.



پایداری و ثبات قدم امام
حسین(ع) از زبان پدر

جناب امیرمؤمنان فرمود: ای فرزند عزیز من بشنو و پیش چشم
خود بنما که گویا آن را می‌بینی. بدان، پیش از آنکه به ساحت تو
نازل شود و مبتلایش بوده باشی، به خداوندی که جان من در قبضه
قدرت اوست قسم یاد می‌کنم، هر آینه بنو امیّه خون تو را خواهند
ریخت، لکن تو را از دین حقّ که داری نمی‌توانند برگردانند و
قدرت بر این ندارند که تو را از ذکر پروردگار خود غافل نمایند و
مانند خودشان تو را بی‌دین و اهل دنیا کنند، بلکه با وجود اینکه تو را
می‌کشند در سر دین حقّ می‌باشی.

چون جناب امام حسین علیه‌السلام این کلام معجز بیان را از پدر
بزرگوار خود امیرمؤمنان شنید، عرض نمود: سوگند یاد می‌کنم
به ذات خداوند قادری که جان من در قبضه قدرت اوست، مرا
کفایت می‌کند اینکه ایشان مرا از دین حقّ نمی‌توانند برگردانند و به
راستی و حقّیت آن چیزی که خداوند عالمیان بر پیغمبر بزرگوار
خود نازل کرده است اقرار می‌کنم و به راستی آن چیزهایی که
پیغمبر خدا از جانب پروردگار خود آورده است تصدیق دارم و قول
پدر بزرگوار خود را، بلکه هر چیزی که می‌فرماید تکذیب نمی‌کنم،
همه آنها راست و حقّ است.^۱

در ارشاد شیخ بزرگوار شیخ مفید قدس سره به سند خود از اسماعیل بن
زیاد روایت کرده است که روزی امیرمؤمنان علیه‌السلام به براء بن عازب
فرمود: ای براء! البته فرزند عزیز من حسین علیه‌السلام را گروه ستمکاران
خواهند کشت و حال آنکه تو در آن وقت زنده خواهی بود و
نصرت و یاری فرزندم حسین علیه‌السلام را نخواهی نمود.

اخبار غیبی امیرمؤمنان
به براء بن عازب و
حسرت براء

۱. ابن قولویه قمی، کامل الزیارات: ۷۱: ۲.

چون جناب امام حسین علیه السلام در عرصه کربلا به درجه شهادت رساندند، در آن زمان براء بن عازب زنده بود و یاری بر آن مظلوم نمود، پیوسته براء از روی حسرت می گفت: به خدا سوگند که آنچه جناب علی بن ابی طالب علیه السلام فرموده بود راست و حق شد، که می فرمود حسین علیه السلام مرا می کشند و تو ای براء! او را یاری نمی کنی؛ چنانکه فرموده بود به ظهور آمد، آن حضرت را کشتند! من نصرت و یاری او نکردم. همیشه اظهار ندامت و حسرت می نمود.^۱

یاران امیر مؤمنان قاتل
امام حسین (ع) را
می شناختند

در کشف الغمّه و ارشاد شیخ بزرگوار شیخ مفید قدس سره مسطور است که عبدالله بن شریک عامری روایت کرده است که بسیاری می بود که چون عمر بن سعد ملعون از در مسجد کوفه داخل می شد از اصحاب گرامی جناب امیر مؤمنان علیه السلام می شنیدم که پیش از کشته شدن جناب امام حسین علیه السلام در عرصه کربلا می فرمودند که این مرد قاتل جناب امام حسین علیه السلام خواهد شد، یعنی عمر بن سعد حرام زاده، و این خبر را از ایشان مدت مدیدی پیش از کشته شدن جناب امام حسین علیه السلام می شنیدم.^۲

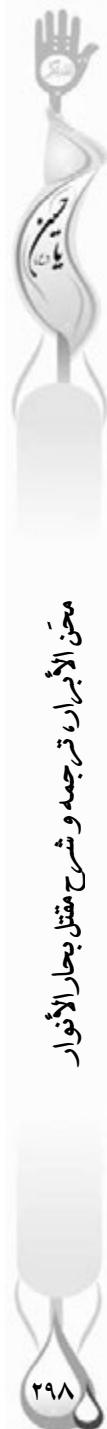
و نیز در آن دو کتاب مذکور از سالم بن ابی حفصه مروی است که روزی عمر بن سعد ملعون به خدمت جناب امام حسین علیه السلام عرض نمود که یا ابا عبدالله! در نزد ما گروهی هستند، همه ایشان سفیهان و جاهلانند، زیرا گمان ایشان این است که من تو را خواهم کشت!

اخبار غیبی امام
حسین (ع) از عاقبت
عمر سعد ملعون

آن حضرت در جواب آن حرام زاده بد اختر فرمود: ایشان که این گمان را درباره تو دارند سفها و جهال نیستند! بلکه عقلا و بردبارانند؛ فرمود: آگاه باش ای عمر! چیزی که چشم مرا روشن و

۱. شیخ مفید، الإرشاد ۱: ۳۳۱؛ علی بن عیسی اربلی، کشف الغمّه ۱: ۲۷۹.

۲. همان ۲: ۱۳۱؛ همان ۲: ۹.



دل مرا شاد و خرم می کند، اینکه تو بعد از کشتن من گندم عراق را نخواهی خورد مگر اندکی.^۱

مترجم می گوید: این روایت با توجیه خود در باب دیگر خواهد آمد ان شاء الله تعالی انتهى.

در مناقب از ابن عباس روایت کرده است که روزی هند ملعونه مادر زانیه معاویه حرام زاده، نزد عایشه آمد و از او خواهش نمود خوابی دیده ام، از جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله خواهش نما که آن خواب را تعبیر نماید.

چون عایشه این حکایت را به خدمت آن حضرت عرض کرد آن حضرت فرمود: بگو به او که خواب خود را نقل نماید و بیان کند، تا آن حضرت تعبیر آن را بیان نماید.

آن ملعونه عرض نمود: در خواب دیدم که گویا آفتاب عالم تاب بر بالای سر من ایستاده است، عالم را روشنی می بخشد و از آن آفتاب بزرگ درخشنده، آفتاب دیگری کوچکتر از آفتاب اول بیرون آمد، ناگاه از فرج من ماه سیاه و تیره بیرون آمد و از آن ماه سیاه ستاره ای بسیار تیره تر و سیاه رنگ پیدا گردید. آن ستاره تیره رنگ به آن آفتاب کوچک که از آفتاب بزرگ جدا شده بود هجوم آورده، بر آن آفتاب حمله ور گردید، تا اینکه آن ستاره آفتاب را فرو برد. چون آفتاب کوچک را آن ستاره تیره رنگ بداختر به کام خود کشید، افق عالم همه تیره و تاریک گردید و ظلمت تیرگی شدید افق آسمان و زمین را پیچید، ناگاه دیدم ستاره های بسیار درخشنده در آسمان ظاهر شدند و ستاره های بسیار تیره و تاریک در

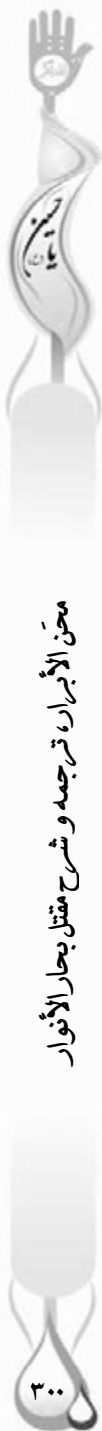
تعبیر خواب هند
جگر خوار توسط
رسول خدا (ص)

۱. همان ۲: ۱۳۲؛ همان.

زمین بودند، لکن آن ستاره‌های تیره و تاریک همه روی زمین را احاطه نمودند.

چون جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن آن ملعونه را شنید، اشک چشم از دیده‌های مبارکش مانند قطرات باران به رخسار مبارکش جاری گردید؛ بعد از گریستن فرمود: این هند است! دو دفعه فرمود: بیرون برو ای دشمن خدا! به تحقیق اندوه و مصیبت مرا تازه نمودی و دل مرا محزون و اندوهناک ساختی و خبر مرگ دوستان مرا بر من دادی!

چون آن زانیه ملعونه از خانه جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله بیرون رفت، آن حضرت فرمود: خداوند! لعنت نما بر او و لعنت کن بر نسل او. تفسیر خواب آن ملعونه را از جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند، فرمود: آن آفتاب عالم تاب که در بالای سر آن ملعونه طالع و درخشنده بود عبارت است از آفتاب فلک امامت علی بن ابی طالب علیه السلام و ستاره تیره و تاریک که مانند ماه تیره و سیاه در بزرگی به نظر آن ملعونه رسید و دید که از فرج او بیرون آمد، پس آن عبارت است از معاویه، که شیطان آن نطفه شیطان را گرویده و مفتون خود ساخته است که پیوسته به لذات دنیای دنی، آلوده گشته است و دست از دین و آخرت برداشته است و آن شقی، فاسق و منکر خداوند عالمیان است و همان ظلمت و سیاهی است که آن ملعونه در خواب خود دیده است و آن ستاره تیره و تاریکی که دید از ماه سیاه بیرون آمد و بر آفتاب کوچک حمله ور گردید و هجوم آور شد و آن را فرو برد، عبارت است از یزید پلید، پسر معاویه ملعون و آن آفتاب کوچک عبارت از فرزند گرامی من حسین علیه السلام، که یزید پلید فرزند عزیز مرا خواهد کشت و به کشته شدن او عالم تیره و تاریک می شود و



آفتاب منکسف می‌باشد و اما آن ستاره‌های تاریک و سیاه که در زمین به نظر آن ملعونه رسیدند و همه روی زمین را گرفتند و اطراف عالم را احاطه نمودند و روی زمین را تیره و تاریک ساختند، عبارت است از طاغیان بنی امیه.^۱

در تفسیر فرات بن ابراهیم به سند خود از جناب امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است روزی جناب فاطمه زهرا علیها السلام فرزند عزیز خود جناب امام حسین علیه السلام را به کنار خود برداشته بود، جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله نور دیده خود را از کنار جناب فاطمه زهرا علیها السلام گرفت و در دامن خود نشانید؛ فرمود: خداوند عالمیان لعنت کند بر کسی که تو را می‌کشد! و لعنت نماید بر کسی که جامه های تو را به غارت می‌برد! و هلاک کند کسانی را که بر قتل تو یاری نمایند و بر کشتن تو سعی کنند! و خداوند عالمیان میان من و کسی که بر ضرر و قتل تو اعانت کند حکم نماید.

چون جناب فاطمه زهرا علیها السلام این سخنان جانگداز و دلسوز را از پدر بزرگوار خود شنید، عرض نمود: ای پدر بزرگوار! اینها چه سخنی است که از تو می‌شنوم؟

حضرت فرمود: ای دختر عزیز من! آن مصیبت را یاد آوردم که از اذیت بد کرداران و ظلم ظالمان و مکر مکاران و ستم ستمکاران، بعد از من و بعد از تو به این فرزند عزیزم خواهد رسید و این فرزندم در آن روز در میان گروهی می‌باشد که گویا ستاره‌های درخشنده آسمان هستند و در راه رضای خدا و برای یاری و نصرت این نور

۱. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب ۴: ۷۲؛ البته رسول خدا (ص) به آن ستارگان درخشان که در آسمان درخشیدند اشاره نفرمودند لیکن مراد روشن است که آنها شهدای کربلا بوده‌اند و الله اعلم.

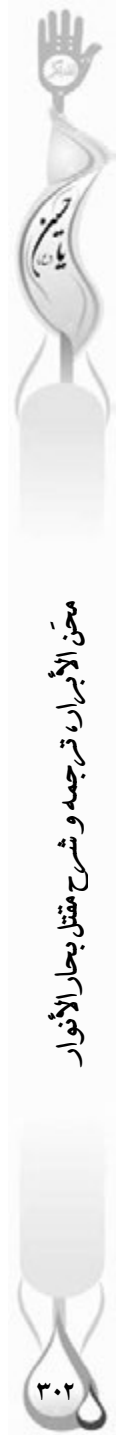
دیده من بر کشته شدن به یکدیگر سبقت می نمایند و بسیار بر کشته شدن مایل و مشتاق می باشند. و گویا لشکرگاه و خیمه گاه و قبرهای ایشان در پیش دیده من است.

جناب فاطمه زهرا علیها السلام عرض نمود: ای پدر بزرگوار من! آن زمین کدام سرزمین است که تو آن را به چنین اوصاف یاد فرمودی؟ آن حضرت فرمود: آنجا را کربلا می نامند. آن زمین محلّ کرب و بلا، بر ما و بر امت من است و گروهی از شیران و بدکاران امت من برای کشتن فرزندانم به آن سرزمین بیرون می روند، که اگر در روز قیامت برای یکی از آن گروه بدفرجام همه اهل آسمان ها و زمین ها شفاعت نمایند، هر آینه شفاعت ایشان درباره او قبول نخواهد شد و ایشان پیوسته در آتش دوزخ مخلّد خواهند شد.

جناب فاطمه زهرا علیها السلام عرض نمود: ای پدر بزرگوار! به راستی فرزند من کشته خواهد شد؟

آن حضرت فرمود: بلی! ای دختر عزیز من! به کشته شدنی کشته خواهد شد که کسی پیش از او به چنین کشتنی کشته نخواهد شد و آسمان ها و زمین ها و ملائکه آسمان ها، و نباتات روی زمین، و دریاها و ماهیان آنها، و کوه ها، بر مصیبت او گریه خواهند نمود و اگر خداوند عالمیان برای آنها اذن بدهد و مرخص فرماید، هیچ متفّسی در روی زمین نمی ماند و همه اهل زمین را هلاک خواهند نمود و گروهی از دوستان ما بعد از کشته شدن فرزندانم به زیارت قبر او می آیند، که در همه روی زمین داناتر از ایشان به شناختن خدا و مراعات کننده تر به حقّ من و اهل بیت من نیست و در روی زمین کسی غیر از ایشان به زیارت فرزندانم حسین علیهم السلام التفات و اعتنا نمی کند

اوصاف زائرین کربلا



و ایشانند چراغ‌های راه هدایت در تاریکی جور و ضلالت، و ایشانند شفیعان گناهکاران در روز قیامت، و ایشانند کسانی که در سر حوض کوثر به نزد من وارد خواهند شد و ایشان را به سیمای نیکوی ایشان، در آن هنگامی که بر من وارد می‌شوند می‌شناسم و هر اهل دین و صاحب مذهب پیشوایان خود را جستجو و طلب می‌نمایند و ایشان غیر از ما کسی دیگر را نمی‌شناسند و طلب نمی‌کنند و ایشان کسانی هستند که زمین به جهت ایشان بر پا می‌شود و به برکت ایشان باران رحمت از آسمان می‌بارد.

جناب فاطمه زهرا علیها السلام عرض نمود: ای پدر بزرگوار! إِنَّا لِلَّهِ پس بسیار گریست.

مقام شهادت

جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای دختر عزیز من بهترین اهل بهشت کسانی می‌باشند که در دنیا شهید شده‌اند و جان و مال خودشان را در راه رضای خدا بذل می‌کنند، برای اینکه خداوند عالمیان بهشت را در روز جزا به ایشان کرامت فرماید، پس از این جهت ایشان در راه رضای خدا و خوشنودی حق تعالی با دشمنان دین خداوند آسمان و زمین مقاتله می‌نمایند و آن ملاعین را می‌کشند و کشته می‌شوند، وعده‌ایست که خداوند عالمیان بر خود واجب و لازم فرموده است که ایشان را داخل بهشت نماید و چیزی که از کرامت‌ها و جزاها در نزد خداوند داناست، بهتر است از دنیا و آنچه که در دنیا هست.

حضرت فرمود: قَتْلُهُمْ مِنْ مِيتَةٍ وَمَنْ كُتِبَ عَلَيْهِ الْقَتْلُ خَرَجَ إِلَى مَضْجَعِهِ وَمَنْ لَمْ يُقْتَلْ فَسَوْفَ يَمُوتُ يَا فَاطِمَةُ!

کشته شدن به شمشیر آسان‌تر است از مردن بر فراش، چنانکه

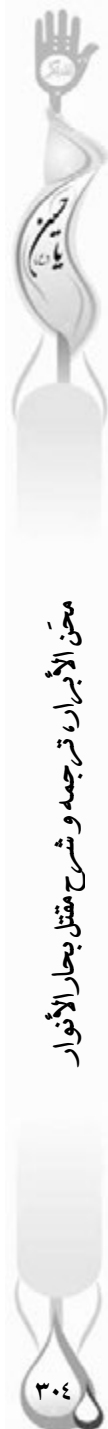
روایتی در این مضمون از امیر مؤمنان علیه السلام وارد شده است؛^۱ یا مراد این است که کشته شدن در راه رضای خدا بهتر و نیکوتر است از مردن بر فراش خود، کسی که درباره او قتل و شهادت نوشته شده و مقدر گشته است البته بر محل شهادت خود بیرون می رود و کسی که کشته نشود، پس زود است که او خواهد مرد، چاره ای از مرگ نیست. شاید مراد از این فقره آن است که کسی که از ترس کشته شدن از جهاد واجب تخلف نماید، هرگز به مراد خود نخواهد رسید و به زودی خواهد مرد و از زندگانی بهره ای نخواهد دید.

حضرت فرمود: ای فاطمه! دختر عزیز محمد صلی الله علیه و آله! آیا دوست نداری که در روز حساب به جهت شهادت فرزند عزیزت به هر چیزی که در میان خلق امر نمایی آن را اطاعت نمایند؟ و در وقت حساب خلاق امر و فرمان تو جاری و ممضی گردد؟

آیا راضی بر این نیستی که فرزند گرامی تو از حاملان عرش خداوند عالمیان باشد؟ و راضی و خشنود نمی شوی بر اینکه پدر تو کسی هست که فردای قیامت همه اهل محشر به نزد او می آیند و از او سؤال شفاعت می نمایند؟ آیا خشنود از این نمی شوی که شوهر تو دشمنان خود را از کنار حوض کوثر تشنه و عطشان برگرداند و دوستان خود را در آن تشنگی آب داده، از حوض کوثر سیراب نماید و دشمنان خود را از کنار حوض رفع کند؟ آیا راضی نمی شوی بر اینکه در روز قیامت شوهر تو قسمت کننده بهشت و آتش دوزخ بوده باشد؟ هر که را به آتش دوزخ امر نماید که او را

جایگاه شفاعت
امیر مؤمنان (ع) و
حضرت زهرا (س)
در قیامت

۱. مترجم به کلام امیر مؤمنان اشاره می نماید که می فرماید: إِنَّ أَكْرَمَ الْمَوْتِ الْقَتْلَ وَالَّذِي نَفْسُ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ بِيَدِهِ لَأَكْفُ ضَرْبَةً بِالسَّيْفِ أَهْوَنَ عَلَيَّ مِنْ مَبِيتَةِ عَلِيِّ الْفَرَّاشِ فِي غَيْرِ طَاعَةِ اللَّهِ، نَهَجُ الْبَلَاغَةِ: ۱۷۹.



بگیرد آتش مانند بنده فرمان بردار او را اطاعت کند! و هر که را می خواهد از آتش بیرون می نماید و هر که را می خواهد در میان آن می گذارد و قسمت کننده بهشت و جهنم شوهر تو خواهد شد!

آیا راضی نمی شوی بر اینکه فردای قیامت در مکان پسندیده ای ایستاده باشی و به گوشه چشم به سوی ملائکه ای نظر کنی که در اطراف آسمان ایستاده اند و انتظار فرمان تو را می کشند و دیده خود را به سوی تو دوخته اند، هر فرمانی که از تو صادر می شود آن را اطاعت می نمایند و به سوی شوهر تو نظر می کنند، هنگامی که خلاق در مقام حساب حاضر می باشند و شوهر تو در پیش خداوند عالمیان با دشمنان خود مخاصمه و مجادله می نماید، پس هر امری که از تو درباره قاتل فرزندان تو و قاتل خود و قاتل شوهرت صادر بشود، خداوند عالمیان آن را بر ایشان جاری می فرماید.

مقام زائران امام حسین (ع) هنگامی که حجّت شوهر تو بر عالمیان ظاهر و هویدا می گردد و آتش دوزخ مأمور و محکوم می شود بر اینکه بر فرمان شوهرت اطاعت و فرمان برداری نماید! آیا راضی نمی شوی بر اینکه ملائک آسمان بر مصیبت فرزندت گریه نمایند و اندوهناک شوند؟ و همه چیزها بر مصایب او محزون و اندوهناک بشوند؟ آیا راضی و خوشنود نمی شوی بر اینکه کسی که به زیارت فرزندت می آید پیوسته در امان خداوند عالمیان باشد؟ و هر کس او را زیارت کند در منزله کسی باشد که در خانه خدا حجّ و عمره نماید و قصد حجّ کعبه نموده باشد و به یک چشم زدن هرگز از رحمت خدا خالی نمی شود و چون مرگ او را دریابد در زمره شهدا محسوب می شود و اگر زنده باشد ملائکه حافظان، پیوسته او را دعا می نمایند و همیشه

در حفظ و امان خدا می باشد، تا هنگامی که از دنیا بیرون برود؟!
جناب فاطمه زهرا علیها السلام عرض نمود: ای پدر بزرگوار! خود را
تسلیم قضای خداوند عالمیان نمودم و بر تقدیر حق تعالی راضی
گشتم و بر خداوند عالمیان توکل کردم.

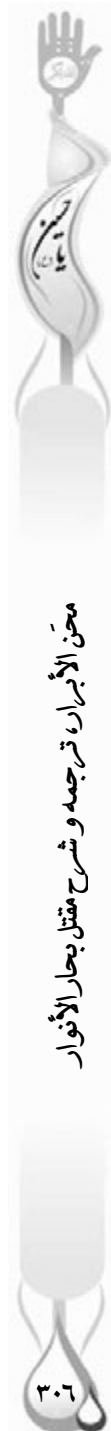
چون جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله اینها را از دختر گرامی خود بتول
عذرا علیها السلام شنید، از روی شفقت و مهربانی به دست مبارک خود دل
و دیده های او مسح نموده و فرمود: ای دختر گرامی من! این را بدان که
من و شوهرت و تو و دو فرزند عزیز تو در بهشت در مکانی و مقامی
خواهیم شد که دیده های تو روشن و نورانی می شود و دل تو شاد و
خرم می باشد.^۱

بعضی اخباری که مناسب این باب است در باب ولادت آن
حضرت گذشت.^۲

در بعضی کتب معتبره به سند خود از عبدالله بن قیس روایت
کرده است که من از جمله کسانی بودم که از کوفه با
امیر مؤمنان علیه السلام به جنگ صفین رفتیم، چون لشگر امیر مؤمنان علیه السلام با
لشگر شقاوت اثر معاویه بن ابی سفیان ملاقات نمود، بعضی از
روزهای صفین ابویوب سلمی ملعون با گروهی از لشگر شقاوت اثر
معاویه سراب را گرفتند و لشگر سعادت اثر امیر مؤمنان علیه السلام را از
برداشتن آب مشرعه منع نمودند و تشنگی شدید بر لشگر آن
حضرت غالب گردید.

به خدمت سراسر سعادت جناب امیر مؤمنان علیه السلام آمدند و از
بسیاری عطش شکایت کردند و حکایت را بر خدمت آن حضرت

۱. فرات بن ابراهیم کوفی، تفسیر خوات: ۱۷۱؛ ابن قولویه قمی، کامل الزیارات ۲: ۶۸.
۲. رک: ۲۲۹.



عرض نمودند؛ پس آن حضرت گروهی از سواران لشگر خود را برای تحصیل آب فرستاد، چون برابر لشگر ابویوب رسیدند و با ایشان مقاتله نمودند، مغلوب شده ناامید برگشتند.

گشودن آب مشرعه
توسط امام حسین (ع)
در جنگ صفین

آن حضرت از این قضیه بسیار دلتنگ شد، فرزند عزیزش جناب امام حسین علیه السلام عرض نمود: ای پدر بزرگوار! رخصت بده من برای تحصیل آب بروم! چون رخصت حاصل نمود با جماعتی از سواران لشگر رو به سوی مشرعه نهاد و با لشگر ابویوب جنگ نمایان نمودند، چون لشگر شقاوت اثر ابویوب ملعون تاب مقاومت نیاوردند روی به هزیمت گذاشتند، آن بزرگوار در سراب خیمه زده و سواران خود را به حراست آب مشرعه گماشت، خودش به سوی پدر بزرگوار خود برگشت، آن حضرت را از فتح لشگر خود خبر داد.

چون امیر مؤمنان علیه السلام فتح کردن فرزند عزیز خود را شنید گریه بر آن حضرت مستولی شد، اصحاب آن حضرت عرض کردند: یا امیر المؤمنین! چه چیز سبب گریه تو گردید؟ و حال آنکه این اول فتح است که از برکت جناب امام حسین علیه السلام به ظهور آمد!

حضرت امیر مؤمنان علیه السلام در جواب ایشان فرمود: به خاطر آوردم که این فرزند گرامی من به زودی در بیابان کربلا، تشنه و عطشان کشته خواهد شد، اسب نور دیده من در آن هنگامی که فرزند مرا از پشت به زمین کربلا می افکند، حیران و سرگردان از آن قوم کافران رم می کند، به سوی خیمه گاه فرزندم می آید و خبر کشته شدن او را به زنان بی پشت و پناه می رساند و شیهه و فریاد می کشد و در صدای خود مترنم این مقال می گردد: الظَّلِيمَةُ الظَّلِيمَةُ لَأُمَّةٍ قَتَلَتْ ابْنَ بَنَاتِ نَبِيَّهَا داد و داد از دست گروهی که فرزند دختر پیغمبر خود را کشتند.

حسین (ع) بر سینه
پیامبر (ص) هنگام
رحلت ایشان

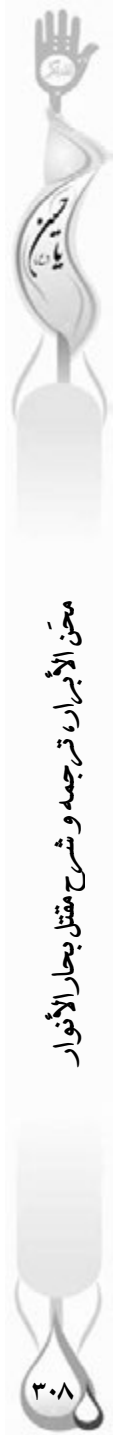
و شیخ ابن نما قدس سره در کتاب مثیر الاحزان از ابن عباس روایت کرده است، چون ناخوشی جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن مرضی که با وی وفات نمود بسیار شدت کرد، جناب امام حسین علیه السلام را به سینه خود چسبانید و از عرق آن حضرت به سر و روی آن جناب می ریخت و آن حضرت در حالت نزع بود، پیوسته می فرمود: مرا با یزید پلید چه کار است؟! خداوند عالمیان هرگز برکت برای او ندهد! خداوندا! بر یزید ملعون لعنت کن؛ پس ساعتی مدهوش گردید چون قدری از غشوه خود افافه حاصل نمود پیوسته جناب امام حسین علیه السلام را می بوسید و می بوئید و دیده های مبارکش مانند قطرات باران اشک می ریخت و می گریست و می فرمود: ای فرزند عزیز من! مرا بر کشنده تو در نزد خداوند عالمیان مقام مخاصمه ای هست که عزیز و جلیل است.

و از جمله خبر دادن جناب امیر مؤمنان علیه السلام از شهادت امام مظلومان شهید بیابان کربلا، آن ایاتی است که در دیوانی که به آن حضرت منسوب است سمت ذکر یافته است، آن ایات این است:

حُسَيْنٌ إِذَا كُنْتُ فِي بَلَدَةٍ غَرِيبًا فَعَاشِرُ بَأَدَابِهَا
فَلَا تَفْخَرَنَّ فِيهِمْ بِالْأُتْهِى فَكُلُّ قَبِيلٍ بِالْأَبَابِهَا

یعنی ای حسین علیه السلام! چون وارد شهری می شوی و در آن شهر غریب بوده باشی پس به طریقه و عادت و رفتار ایشان معاشرت و رفتار نما و از آداب و سیر و سلوک ایشان تجاوز مکن، - غرض آن حضرت از آداب و عادات آنها است که مخالف شرع و آیین حضرت نبوی صلی الله علیه و آله نبوده باشد - و مفاخرت به عقل و دانش خود در میان ایشان نما، زیرا که هر گروه به عقل و دانش خودشان مفاخرت

شعار امیر مؤمنان (ع)
برای امام حسین (ع)
سفارش به آداب
اجتماعی



می‌کنند و به دانائی خودشان می‌نازند.

وَلَوْ عَمِلَ ابْنُ أَبِي طَالِبٍ بِهَذَا الْأُمُورِ كَأَسْبَابِهَا
وَلَكِنَّهُ اعْتَمَأَ أَمْرَ الْأَئِلَةِ فَأُحْرِقَ فِيهِمْ بِأَسْبَابِهَا

«لَوْ» در این مقام یا شرطیه است یا تمنّی، و مراد از امور مشارئلیها عبارت از آداب و معاشرت عرقیه است، یا امور دنیویه و شغل‌های عادیه است، که مردم پیوسته برای تحصیل معاش خود و جمع اموال و جاه و جلال اشتغال به آنها می‌نمایند؛ «لو» اگر شرطیه باشد بسیار مناسب است به معنی دوّم امور مشارئلیها باشد و «لو» اگر از برای تمنّی بشود با معنی اوّل امور مشارئلیها سازگار می‌باشد.

انتخاب میان رضای
خالق و سخط مخلوق

حاصل معنی بیت بنابر تقدیر اوّل چنین می‌شود: اگر فرزند ابی‌طالب به این کارهایی عمل نمود که مردم پیوسته اشتغال به آنها می‌کنند و غالباً دست به آنها نمی‌یابند، مانند علّت‌ها و اسباب آن کارها می‌گردید و مثل مردم محروم از آنها نمی‌شد، لکن فرزند بزرگوار ابی‌طالب در راه رضای خدا اشتغال به آنها ننمود و ترک طریقۀ مردمان روزگار فرمود، اطاعت و فرمان برداری به امر خداوند عالمیان را اختیار نمود و امر خود را به خدا مفوّض داشت و رضای پروردگار خود را به رضا و خشنودی مردم مقدم فرمود و به خواهش بد انجام ایشان رفتار ننمود. پس از جهتی که خلاف خواهش مردم روزگار، برای رضای خداوند جبار به عمل آورده، در میان اهل روزگار و فاسقان این جهان غدار، دشمن‌ترین مردم گردید و طالبان دنیا و بی‌خبران از سعادت عقبی از روی غیظ و عداوت بر آن جناب دندان‌های پیش خود را به همدیگر ساییدند و دامن عداوت و دشمنی را بر کمر خود زدند و خود آن بزرگوار سبب بر عداوت ایشان شد که از روی غیظ و

غضب دندان‌ها به همدیگر می‌ساییدند، چنانکه عادت دشمن و طریقه خشم‌کننده این است که هنگام شدت غیظ، و طغیان عداوت و خشم و کینه خود، دندان‌ها را به همدیگر می‌ساید؛ چنانکه صدای ساییدن ظاهر و هویدا می‌شود.

آن حضرت به جهت خواهش نفس خود سبب عداوت دشمنان بد فرجام نگردید، بلکه آن را به جهت اطاعت امر پروردگار عالمیان به عمل آورد، پس فاسقان بی‌دین و منافقان بی‌مذهب و یقین به خاطر آن حضرت به مقصود و مراد خود ظفر نیافتند، پیوسته با آن امام انام در مقام جنگ و دشمنی گردیدند و همیشه انتظار فرصت کشیدند، چون بر آن ظفر یافتند هر قدری که از جور و ستم و غضب خلافت و کشتن متمکن شدند، درباره آن حضرت به عمل آوردند، و کردند آنچه کردند! لعنة الله علیهم اجمعین.

و اگر «لو» بنا بر معنی دوم امور مشار الیه، برای تمنی باشد، پس بیان معنی از بیت از این تقریر معلوم و مشخص می‌شود، احتیاج به تکرار و بیان ندارد و حاصل معنای بیت بنا بر تقدیر اول واضح و معلوم است، لکن به ملاحظه بیتی که بعد از آن مذکور شد بسیار بعید است.

عَذِيرَكَ مِنْ ثَقَةٍ بِالَّذِي يُنِيلُكَ دُثْيَاكَ مِنْ طَابِهَا
فَلَا تَمْرَحَنَّ لِأَوْزَارِهَا وَلَا تَضْحَرَنَّ لِأَوْصَابِهَا
قَسِ الْعَدَا بِالْأَمْسِ كَيْ تَسْتَرِيحَ فَلَا تَبْتَغِي سَعْيَ رُغَابِهَا

در معنای بیت اول دو وجه محتمل است:

وجه اول آن است که، چیزی را بیار که تو را معذور نماید و به جا آوردن شکر
تقصیر را از تو بردارد، و چیزی که باید آن را به عمل بیاوری که تو
منعم

را از تقصیر معذور بدارد، عبارت است از وثوق تو بر آن کسی که دنیا و معاش تو را از وجه نیکویی و با خوشرویی به تو می‌رساند، یعنی تو را زندگانی داده است و اعضای تو را صحیح و سالم نموده است و نعمت‌های تو را تمام فرموده است، در برابر این نعمت‌های بی‌کران باید چیزی به عمل بیاوری که تو را در نزد آن منعم حقیقی معذور بدارد و از زمره مقصّران بیرون نماید و آن چیز عبارت از وثوق و اعتماد بر منعم خود است و قطع رجا و امید از اعتماد بر مخلوقات است؛ از این تقریر و بیان معلوم گردید که کلمه «مِنْ» در قول آن حضرت بیانیه است.

وجه دوم آن است که کلمه «مِنْ» از برای تعلیل است و حاصل معنای بیت این است، عذر خود را حاضر و آماده نما و از وثوق و اعتماد خود به کسی که از نعمت‌ها و نیکوهای دنیا به تو داده است تدارک جواب بکن! چون دیده‌ای که از نعمت‌های دنیا به تو کرامت فرموده است، گمان نموده‌ای که تو در نزد او عزیز و مکرم هستی و الطاف بی‌کرانه او شامل حال توست! از این جهت مغرور شده‌ای، ترک عمل و اطاعت نموده‌ای، پس چیزی حاضر کن که از این اشتباه عذر تو باشد و آن چیز عبارت است از عمل کردن و اطاعت نمودن بر منعم حقیقی.

در دنیا خرم و دلتنگ
مباش
برای هجوم آوردن و اقبال نمودن چیزهای دنیای دنی و روزگار
فانی دلشاد و خرم نشو! که موجب وزر و گناه هستند که آنها عبارت
از مال و منال و جاه و جلال این پنج روز فانی است و بر مشقت‌ها و
رنج‌های این روزگار دون و مصایب چرخ بوقلمون دلتنگ و پریشان
مباش! زیرا که نیک و بد دنیا را بقایی و دوامی نیست، همه آنها

بی اعتبار است!

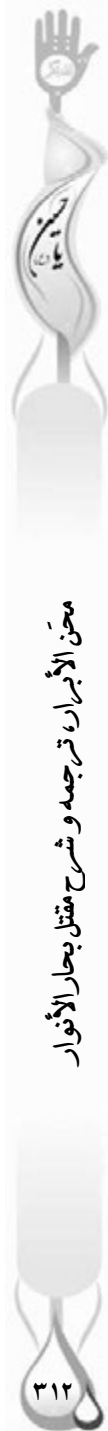
فردای خود را که هنوز نیامده است به دیروز گذشته قیاس کن و غصّه برای فردای خود ننما و فکر فردا را امروز بر خود راه مده! زیرا که فردا مانند آن روز است که گذشت؛ چنانکه حالت تو در زمان گذشته چه طور بوده فردا چنین خواهد شد، چنانکه نیک و بد دیروز به آخر رسید، نیک و بد فردا هم به آخر می رسد.

چون چنین نمایی البته راحت خواهی شد و بار تو سبک و غصّه تو در دنیا کمتر می باشد؛ پس دنیا را طلب نکن و مانند سعی و کوشش راغبان و طالبان دنیا سعی و کوشش در آن بسیار نکن! که همیشه فکر و شغل ایشان سعی کردن برای به دست آوردن دولت و عزّت این جهان فانی است که هرگز برای تحصیل آخرت فراغت حاصل نمی کنند.

مترجم می گوید: این خطابات از جناب امیرمؤمنان علیه السلام بر فرزند گرامی خود جناب امام حسین علیه السلام از قبیل «ایاک اعنی و اسمعی یا جارتی» است که در ظاهر خطاب نصیحت آمیز بر آن جناب است و در باطن مقصود دیگران است، زیرا که جناب امام حسین علیه السلام خودش امام معصوم بود، این نصایح را می دانست و عامل بر آنها بود و از این قبیل خطابات در کلام خدا نسبت به رسول خود بی شمار است انتهی.

كَأَنِّي بِنَفْسِي وَأَعْقَابِهَا وَ بِالْكَرْبَلَاءِ وَ مِحْرَابِهَا

معنای این بیت را شارح دیوان جناب امیرمؤمنان علیه السلام چنان بیان کرده است که آن حضرت چنین می فرماید: گویا من با نفس خود در نزد فرزندان و فرزندان خود در کربلا و حربگاه کربلا



اخیار غیبی از واقعه
کربلا در اشعار امیر
مؤمنان (ع)

هستم! این معنی چنین است که حضرت امیر می فرماید: از بس که به علم امامت و الهام خداوند عالمیان اطلاع و خبرداری به اوضاع کربلا و جنگ آن سرزمین بلا دارم، گویا خودم به چشم خودم آن مصایب و بلاها را می بینم که از دشمنان دین و کافران بنی امیه ملاعین به فرزندان من رخ خواهد داد.

و از کلام مصنف قدس سره در بیان این ابیات چنان برمی آید که این معنا را اختیار فرموده است، لکن در نظر قاصر مترجم این است که مراد از بیت چنین بوده باشد که آن حضرت می فرماید: در این ساعت به علم امامت بر آنچه به نفس خود در محراب عبادت و به سر فرزندان خود در زمین کربلا، از اشقیای بنی امیه و کافران امت وارد خواهد شد چنین اطلاع و خبر دارم که گویا آن حالت نفس خود و فرزندان خود را می بینم که من در محراب عبادت ایستاده هستم ابن ملجم ملعون به شمشیر زهر آلود ریش مرا به خون سر خود خضاب می کند و فرزندان من در زمین کربلا با بدن های پاره پاره به روی خاک گرم افتاده اند و به خون خود آغشته می باشند و احوال و اوضاع آن روز کربلا را می بینم.

ضمیر «محراب ها» بنا بر این تقریر به سوی نفس راجع می شود و ممکن است با وجود این بیان به نوعی از تجوز و استخدام به کربلا راجع شود و اشاره می کند بر این بیان و تقریر، بیت لاحق آن بیت مزبور که فرموده است:

فَتَخْضَبُ مِنَّا اللَّحَى بِالْدمَاءِ خَضَابَ الْعُرُوسِ بِأَثْوَابِهَا

پس از ما - یعنی خود و فرزندان خود - ریش ها به خون های بدن خود خضاب کرده می شود مانند خضاب عروس بجامه های رنگین

خود در شب دامادی. بعضی از ما در محراب عبادت چنین خواهیم شد و بعضی در زمین کربلا؛ در مصراع ثانی این بیت مشاکله هست، چنانکه در نزد خیر دانا مخفی و مستور نمی‌باشد.

أَرَاهَا وَلَمْ يَكُ رَأْيِي الْعَيَانَ وَ أُوتِيَتْ مِفْتَاحَ ابوابِهَا

شارح دیوان جناب امیرمؤمنان (ع) معنای این بیت شریف را چنین گونه بیان نموده است: می‌بینم این وقایع را پیش از آنکه واقع شوند، با دیدن چشم، و کلید درهای آن به من داده شده است. مصنف رحمه الله ذکر کرده است که این دیدن به چشم، در خواب بوده است نه در ظاهر و بیداری و روایت گذشته ابن عباس را شاهد این مراد گرفته است. لکن در نظر قاصر مترجم این معنی بسیار بعید است بلکه معنای وی چنین به نظر می‌آید که مراد آن حضرت آن است که، آن وقایع و مصایب جانگداز را می‌بینم که بعد از این بر ما وارد خواهند شد و این دیدن به چشم ظاهر و آشکار نیست بلکه به دیده دل و چشم قلب می‌بینم و از جانب خداوند عالمیان و به اخبار پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله به کلید درهای آن وقایع عطا کرده شده‌ام، یعنی از آن علم الهامی که خداوند عالم برای من عطا فرموده است و حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله چندین هزار در از علم و دانش به روی من باز نموده است، کلید درهای اخبار گذشته و آینده بر من داده شده است؛ پیش از آنکه از کتم عدم به وجود بیایند آنها را می‌دانم.

مَصَائِبُ تَأْتَاكَ مِنْ أَنْ تُرَدَّ فَأَعْدِدْ لَهَا قَبْلَ مُتَابِهَا

آن مصائب کربلا که بی‌شبهه به تو وارد خواهد شد، مصیبت‌های دلسوزی است. تو را منع می‌کنند از اینکه اجازه دهی آنها از تو رد

شوند، البته صورت وقوع و وجود خواهند یافت پس خود را پیش از نزول بلا آماده کن.

سَقَى اللَّهُ قَائِمَنَا صَاحِبَ الْ قِيَامَةِ وَ النَّاسُ فِي دَابِّهَا

در خواندن لفظ این بیت باید الف و لام «القيمة» را جزء مصراع اول بگیریم تا انزحاف در آن نشود.

یعنی خداوند عالمیان قائم آل محمد صلی الله علیه و آله سیراب نماید و رحمت و لطف خود را شامل حال او آل محمد صلی الله علیه و آله فرماید که صاحب قیام است، یعنی امامت و خلافت آن بزرگوار تا روز قیامت کبری باقی خواهد شد و زمان ریاست او متصل به قیامت می شود، تا اینکه گروهی از مردگان مؤمنان و کافران در ایام ظهور آن امام انام زنده خواهند گردید، چنانکه مرده ها در روز قیامت زنده می شوند، تا اینکه در زمان ظهور خود انتقام از دشمنان دین و مذهب ائمه معصوم علیهم السلام خواهند کشید، چنانکه روز قیامت روز جزا و انتقام است؛ یا اینکه در میان مردم بعد از ظهور خود به باطن امور و حقیقت آنها حکم خواهد نمود، چنانکه روز قیامت به حقیقت امور حکم می شود، ﴿يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ﴾^۱ شاهد این مقال است و روز ظهور آن حضرت مانند روز قیامت است که روزی ظهور خواهد نمود که مردم از آن غافل می باشند و مشغول لهو و لعب و معاصی و عادت خودشان می شوند. ناگاه آن بزرگوار به شمشیر آبدار ظهور می نماید و مردم را از آنها باز می دارد؛ یا مراد این است که ظهور آن حضرت بسیار طول می کشد و هنگامی ظهور می نماید که مردم در رنجها و مشقت های مصایب ظلم و جور می باشند یا در رنجهای قیامت وارد می شوند.

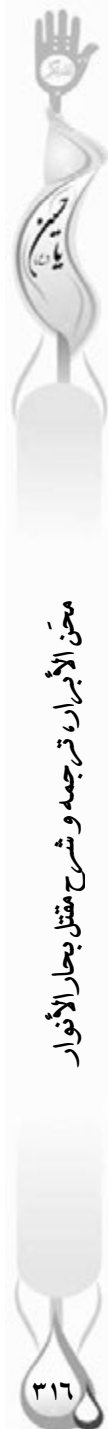
هُوَ الْمُدْرِكُ الثَّارِ لِي يَا حُسَيْنُ بَلْ لَكَ فَاصِرٌ لِأَعَابِهَا
لِكُلِّ دَمٍ أَلْفٌ أَلْفٍ وَمَا يُقَصِّرُ فِي قَتْلِ أَحْزَابِهَا
هُنَالِكَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ قَوْلٌ بَعْدُ وَإِعْتَابِهَا

یعنی ای فرزند من حسین علیه السلام! آن بزرگوار طلب خون مرا از قاتلان خواهد نمود، بلکه طلب کننده خون تو نیز خواهد شد، چون امر چنان می شود پس بر مشقت های مصایبی که بر تو وارد خواهند گردید، صبر و تحمل نما! در عوض هر خونی که از ما ریخته اند هزار هزار خون از دشمنان ما خواهد ریخت و هیچ تقصیر و کوتاهی در ریختن خون دشمنان و صاحبان آن مصایب که به سر ما آوردند، نمی کند و گروه ایجاد کننده آن مصیبت ها را یکی یکی می کشد و انتقام ما را از ایشان می کشد و در روز ظهور و انتقام او، سخنان ایشان که در مقام عذر خواهی می گویند، هیچ فایده ای بر ظالمان و ستمکاران نمی دهد و نفع نمی بخشد؛ از او قبول عذر می طلبند و در عذر خواهی از ایجاد مصائب ما و خشنود نمودن قائم ما، رنج های بسیار می کشند، اما هیچ یکی از آنها برای ایشان نفع نمی بخشد.

حُسَيْنٌ فَلَا تَضْجَرَنَّ لِلْفِرَاقِ فَدُنْيَاكَ أَضْحَتْ لِتَخْرَابِهَا
سَلِ الدُّوْرَ تُخْبِرُ وَأَفْصَحَ بِهَا بِأَنْ لَا بَقَاءَ لِأَرْبَابِهَا

ای حسین من! پس هرگز بر فراق احباب و بر کشته شدن در راه رضای خداوند رب الارباب دلتنگ مباش! زیرا که دنیای تو آماده و بنا شده است بر خراب گشتن و ویران شدن.

اضافه «دنیا» به کاف خطاب اشارت است که جناب امیرمؤمنان علیه السلام کاری به دنیا نداشت و این دنیا برای طالبان وی بی وفایی و بی بقایی دنیا



سزاوار است. اگر در آنچه بیان نمودم در دل شک و شبهه باشد، از بی وفائی دنیا سؤال نما! از خانه‌های گذشتگان که برای تو خبر می‌دهند! از اینکه بر صاحبان آنها بقا و جاودانی نیست، و آنها در مقام جواب تو چه بسیار فصیح هستند.

أَنَا الدِّينُ لَا شَكَّ لِلْمُؤْمِنِينَ بَآيَاتِ وَحْيٍ وَإِجَابِهَا
لَنَا سَمَةُ الْفَخْرِ فِي حُكْمِهَا فَصَلَّتْ عَلَيْنَا بِإِعْرَابِهَا
فَصَلَّ عَلَى جَدِّكَ الْمُصْطَفَى وَ سَلَّمَ عَلَيْهِ لِطُلَّابِهَا

امام (ع) مظهر دین باء حرف جرّ در قول آن حضرت «بآیات وحی» یا صله است
است

متعلق است بر مؤمنین، یا برای سیّت است؛ بنابر تقدیر اوّل معنای بیت اوّل چنین است که آن حضرت می‌فرماید: منم دین خداوند عالمیان که شک و شبهه را در این مطلب راهی و مجالی نیست، که هر کس امامت و ولایت مرا اختیار نمود به دین خدا متدین بگردید و هر کس آن را اختیار نکرد از دین خدا بیرون رفت و در زمره کافران محسوب شد. پس منم دین خدا! بر کسانی که به آیات و واجب نمودن آن آیات اطاعت و محبت مرا بر همه عالمیان، ایمان آورده‌اند.

بنابر تقدیر دوّم مراد چنین می‌شود که، منم دین خدا بر مؤمنان! به سبب دلالت آیات قرآن و واجب کردن آن آیات طاعت و ولایت مرا؛ چنانکه خدا فرموده است:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾^۱

و حمل دین بر ضمیر «أنا» برای مبالغه است و «لام» حرف متعلق به آن نسبتی که در میان «أنا» و «الدّین» هست، یا متعلق بر فعل

عموم و خبر است به کلمه «لا».

معنای بیت بنابر تقدیر اوّل گذشت، لکن بنابر تقدیر دوّم معنای وی چنین است که، منم دین خدا! در این مطلب شکّ و شبهه‌ای بر مؤمنان نیست، بلکه شکّ در آن نکرده‌اند مگر کافران و منافقان، چنانکه ایشان شکّ در رسالت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله کردند. بآء حرف جرّ بر تقدیر سیّئت، متعلّق بر نسبت است که در میان مبتدا و خبر موجود است.

برای ماست فخر کردن در حکم آن آیات و دانستن حقایق و اطلاع یافتن بر دقایق آنها و خبرداری از ظواهر و بطون آیات قرآنیّه و همه آنها در نزد ما می‌باشند و فخر نمودن بر دانستن آنها، برای ما که اهل بیت رسالت هستیم منحصر است و دیگران را حظّی و نصیبی در آنها نیست، پس آیات قرآن صلوات و سلام بسیار بر ما فرستاده است. به بیان ظاهر خود شارح دیوان گفته است که صلوات فرستادن آیات اشاره است به قول خدا که فرموده است:

﴿سَلَامٌ عَلَى آلِ يَاسِينَ﴾^۱

زیرا که «یس» یکی از نام‌های جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله است و گفته است این بنا به قرائت نافع و ابن عامر و یعقوب است که «سَلَامٌ عَلَى آلِ يَاسِينَ» خوانده‌اند و به قرائت دیگران که «سَلَامٌ عَلَى إِلِیَّاسِينَ» خوانده‌اند دخل بر مدّعا ندارد و گفته است درود و سلام فرستادن در آیات بر عترت جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله بنابه قرائت آن سه نفر است، و در آیه مذکوره قول خداست که فرموده است:

﴿سَلَامٌ عَلَى عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَى﴾^۱

۱. صافات: ۱۳۰.

مصنّف قدس سره^۱ فرموده است که موجب منحصر کردن شارح دیوان، صلوات فرستادن آیات قرآن را بر این دو آیه، نیست مگر تعصّب او، که از علمای اهل سنت است و گر نه منحصر بر آن دو آیه نیست، بلکه ربع قرآن در شأن اهل بیت رسالت نازل گشته است و نسبت دادن صلوات فرستادن بر آیات از روی مجاز است. صلوات بفرست بر جدّ بزرگوار خود که پیغمبر پسندیده و رسول برگزیده خداوند عالمیان است و سلام بفرست بر آن جناب برای دلشادی و سرور طالبان آیات قرآن.^۲

زمزم اندیشه

zamzameandishe.ir

۱. نقل: ۵۲.

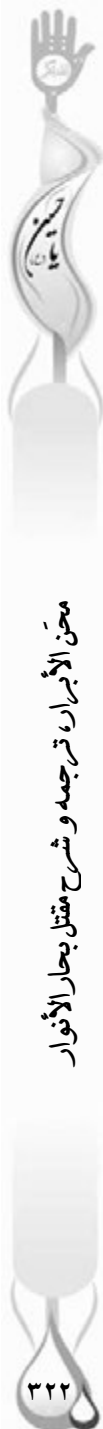
۲. علی بن ابی طالب (ع)، دیوان امام علی (ع): ۵۴.

باب نهم: عظمت مصیبت آن بزرگوار و بیان ردّ کشته نشدن آن حضرت



در علل شرایع به سند معتبر خود از عبدالله بن فضل هاشمی عَلت تعظیم مصیبت عا شورا روایت کرده است که روزی به جناب امام جعفر صادق علیه السلام عرض نمودم: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله! چرا روز مصیبت جناب امام حسین علیه السلام که عبارت از روز عاشورا بوده باشد روز مصیبت و اندوه و روز گریه و زاری بر همه مؤمنان گردید و روز رحلت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و روز وفات جناب فاطمه زهرا علیها السلام و روزی که جناب امیر مؤمنان علیه السلام به شمشیر کافران و جناب امام حسن علیه السلام به زهر جفا شهید شدند، مانند روز عاشورا بر مؤمنان روز مصیبت و اندوه نگردید و آنها را مؤمنان مانند روز کشته شدن جناب امام حسین علیه السلام روز جزع و گریه و مصیبت نکردند؟!

جناب امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: به درستی روز کشته شدن جناب امام حسین علیه السلام که روز عاشورا است مصیبتش از مصیبت همه آن روزها بزرگتر و عظیم تر است، زیرا که آل عبا و اصحاب کساء - که ایشان گرامی ترین مردم بودند در نزد خداوند عزیز جلیل - عبارت بودند از آن پنج تن و مردم به ایشان محبت بسیار و مودت بی شمار داشتند. چون جناب پیغمبر از دنیا مفارقت کرده و به شرف ملاقات پروردگار خود مشرف شد، جناب امیر مؤمنان علیه السلام و جناب



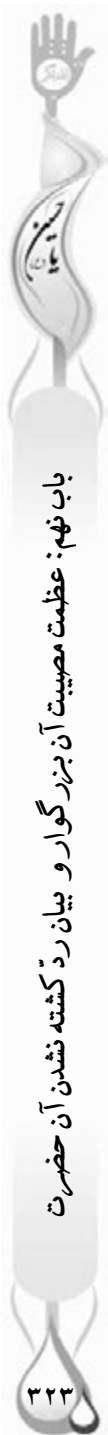
فاطمه زهرا علیها السلام و حضرت امام حسن علیهما السلام و جناب امام حسین علیهما السلام هنوز در میان مردم زنده بودند و مردم به دیدن روی مبارک ایشان تسلی می گرفتند و تسکین می یافتند

چون جناب فاطمه زهرا علیها السلام از دنیا مفارقت کرده و در بهشت برین بر پدر بزرگوار خود ملحق گردید، مردم را در زندگانی جناب امیرمؤمنان علیها السلام و جناب امام حسن علیهما السلام و جناب امام حسین علیهما السلام تسلی و تسکینی داشت و پیوسته به دیدار شریف ایشان دلشاد بودند و تسلی داشتند.

چون جناب امیرمؤمنان علیها السلام به درجه رفیع شهادت رسید و به ملاقات پروردگار خود واصل شد، پیوسته مردم را به دیدن روی مبارک جناب امام حسن علیها السلام و جناب امام حسین علیهما السلام تسلی و تسکینی حاصل بود و از ملاقات آن دو بزرگواران حظ می بردند و تسلی می یافتند و از مصیبت گذشتگان به دیدن ایشان تسلی حاصل می شد.

حسین (ع) به منزله همه آل عباس

چون جناب امام حسن علیها السلام دنیای فانی را وداع نمود و به خانه جاودانی رحلت فرمود، برای مردم به دیدن روی مبارک جناب امام حسین علیها السلام تسلی می شد و دل خود را به دیدار شریف آن بزرگوار شاد و خرم می نمودند؛ چون آن بزرگوار پسندیده پروردگار را کشتند، کسی دیگر در دنیا از آل عبا نماند که مردم را تسلی به دیدار او حاصل گردد. پس رفتن آن بزرگوار به منزله رفتن همه آل عبا و اصحاب کساء گردید، چنانکه زندگی او به منزله زندگی همه ایشان بود. از این جهت روز کشته شدن آن بزرگوار روز مصیبت و اندوه شد و از مصیبت روز وفات آن بزرگواران عظیم تر و بزرگتر گردید. عبدالله هاشمی می گوید: به خدمت جناب امام جعفر صادق علیهما السلام

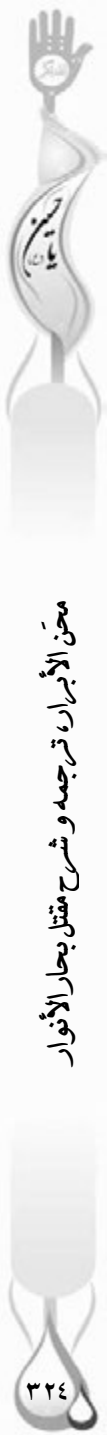


عرض کردم یا بن رسول الله! پس چرا برای مردم در دیدن علی بن الحسین علیه السلام تسلی حاصل نمی شد؟ چنانکه با پدران آن جناب تسلی برای مردم می شد!

آن حضرت فرمود: بلی! علی بن الحسین علیه السلام نیز سعید عالمیان و زینت بخش عابدان و حجت خدا بود بر همه عالمیان، بعد از پدران بزرگواران خود، و امام و پیشوای همه مردمان بود، لکن آن جناب زمان حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله را درک نکرده بود و به شرف ملاقات آن حضرت نرسیده بود و از زبان معجز بیان جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله وحی های الهی را یاد نگرفته بود.

بلکه علم آن بزرگوار از پدر بزرگوارش از جدش امیر مؤمنان علیه السلام از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله به میراث رسیده بود؛ لکن جناب امیر مؤمنان علیه السلام و جناب فاطمه زهرا علیها السلام و حسن مجتبی علیه السلام و پدرش شهید دشت بلا، کسانی بودند که در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله می شدند و به شرف ملاقات آن حضرت رسیده بودند و مردم ایشان را در قضایای متعدده و مجالس عدیده با حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله مشاهده کرده بودند و پیوسته ایشان در خدمت آن حضرت حاضر بودند چون مردم یکی از ایشان را می دید، حال و سلوک او را با جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله به خاطر می آوردند و سخنان آن حضرت را درباره او یادآوری می کردند.

چون همه آل عبا و اصحاب کساء از دنیا مفارقت نمودند، مردم از مشاهده جمال روی مبارک گرامی ترین خلق در نزد خدا محروم شدند و از زیارت ایشان بی بهره و بی نصیب گردیدند و در مردن هیچ یکی از ایشان، نایاب کردن همه ایشان نمی شد، مگر در مردن



جناب امام حسین علیه السلام که به رفتن او همه ایشان رفتند، زیرا که آن حضرت بعد از همه آل عبا از دنیا رفت، بلکه یکی از ایشان می‌رفت دیگری در مقام او می‌نشست، مگر آن حضرت که چون از دنیا مفارقت نمود دیگر از آل عبا کسی زنده نماند. از این جهت روز کشته شدنش بزرگترین روزهای وفات آل عبا، از جهت مصیبت و اندوه گردید و شهادت آن جناب از وفات پیشینیان آل عبا در مردم بیشتر تأثیر نمود.

چرا اهل سنت روز عاشورا را مایهٔ برکت می‌دانند؟
عبدالله بن فضل هاشمی می‌گوید من به خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: پس حال که روز شهادت آن حضرت روز مصیبت و اندوه است، چگونه عامه و اهل سنت روز عاشورا را روز برکت و آذوقه می‌نامند و در آن روز از جهت برکت آذوقه سال را جمع می‌کنند؟!

چون آن حضرت این کلام را از من شنید گریه بر آن حضرت مستولی شد، پس فرمود: ای فرزند عم بزرگوار! چون جناب امام حسین علیه السلام کشته شد مردم در شام به سوی یزید پلید تقرب می‌نمودند، به اینکه برای خوش آمد آن ملعون اخبار و احادیث از روی کذب و دروغ جعل کردند و هر یکی از آن ملاعین در مقابل اخبار دروغی و جعلی جایزه‌ها از یزید می‌گرفتند و از جمله آن احادیث کاذبه و اخبار جعلیه، احادیثی بود که در خصوص روز عاشورا جعل نمودند، که مضامین آنها این بود که روز عاشورا روز برکت و آذوقه جمع کردن است و مقصود آن ملاعین این بود که مردم در آن روز جزع و اندوه را ترک نمایند و اشتغال به گریه و زاری در مصیبت جناب امام حسین علیه السلام نکنند و به شادی و سرور و

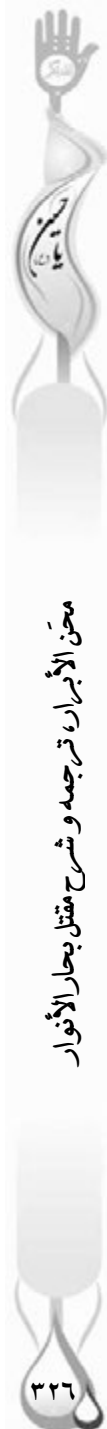
تبرک نمودن در آن روز به بعضی چیزها و آماده شدن برای جمع آوردن ذخیره سال خود مشغول باشند.

خداوند عالمیان میان ما و ایشان حکم نماید پس آن حضرت فرمود: ای پسر عموی من! ضرر این اخبار برای اهل اسلام و شیعیان ائمه کمتر است از ضرر آن اخباری که گروهی جعل کرده‌اند که خودشان را نسبت به مودت ولایت ما اهل بیت رسالت داده‌اند و ظاهر ادعای آن گروه این است که متدین به دین و ولایت ما هستند و به امامت ما قائل می‌باشند و این گروه ضلالت اثر گمان می‌کنند که جناب امام حسین علیه السلام کشته نشد!! بلکه امر آن جناب بر مردم مشتبّه گردید.

چنانکه امر حضرت عیسی علیه السلام بر مردم مشتبّه شد، خیال نمودند که حضرت عیسی علیه السلام کشته شد و حال آنکه خداوند عالمیان می‌فرماید آن حضرت را به آسمان بردیم، همچنین امر جناب امام حسین علیه السلام برای مردم مشتبّه شد، خداوند عالمیان به قدرت کامله خود قتل را از آن حضرت دفع نمود و مردم گمان کردند که آن حضرت را کشتند.

حضرت صادق علیه السلام فرمود: اگر امر چنین باشد که این طایفه گمان کرده‌اند، پس هیچ ملامت و عتاب و بدی و عیب برای بنی امیه نخواهد شد! زیرا که بنابه گفته این طایفه ایشان حسین علیه السلام را نکشته‌اند!؛ حضرت صادق فرمود: ای پسر عم! هر کس اعتقاد نماید بر اینکه جناب امام حسین علیه السلام کشته نشد، - چنانکه آن طایفه می‌گویند - پس به تحقیق حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله را تکذیب نموده است و همه ائمه هدی را در خبر دادن آن بزرگواران از کشته

عظمت گناه کسانی که
قاتل به کشته نشدن امام
حسین (ع) بودند



شدن آن جناب تکذیب کرده است و این شخص خبر ایشان را به دروغ نسبت می‌دهد و هر کس ایشان را تکذیب نماید پس آن شخص به خداوند عظیم کافر شده است و خون چنین کسی، از برای هر که این سخن کفرآمیز را از او بشنود مباح است.

عبدالله بن فضل می‌گوید من عرض کردم که ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه وآله! چه می‌فرمایی در حق گروهی از شیعیان تو که این اعتقاد را دارند و این سخن را می‌گویند؟

آن حضرت فرمود: ایشان از شیعیان من نیستند و به درستی من از ایشان بیزار هستم.

عبدالله می‌گوید عرض نمودم که مراد از قول خداوند عالمیان چه می‌باشد که می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدَوْا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً

خَاسِئِينَ﴾^۱

سرگذشت انسانهای

مسخ شده

یعنی به تحقیق دانسته‌اید حال کسانی را که از حد و امر خدا در روز شنبه تجاوز نمودند که ایشان از شما بودند و در حق او ظلم کردند، پس به ایشان گفتیم: میمون‌ها بوده باشید، در حالتی که از رحمت من دور شده‌اید و خوار و ذلیل گشته‌اید.

آن حضرت فرمود: به درستی ایشان طایفه بودند مسخ شدند و سه روز زندگانی کردند، بعد از آن مردند و نسلی از ایشان به وجود نیامد و به درستی میمون‌ها در این روز که در دنیا هستند مانند ایشان هستند و بر ایشان شباهت دارند و همچنین خوک‌ها و همه مسوخ حال آنها به این قرار است که از سه روز زیاده در دنیا باقی نشدند و هیچ

۱. بقره: ۶۵.

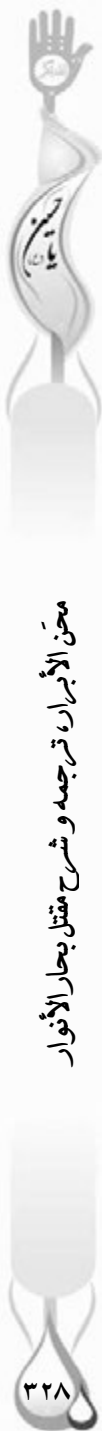
یکی از آنها باقی نماندند و نسلی از ایشان به وجود نیامد و حیواناتی که در این روز مانند آنها موجود هستند خود آنها نیست، بلکه مانند و شبیه ایشان است، گوشت آنها حرام است خورده نمی شود.

بعد از ردّ جواب این سؤال باز آن حضرت فرمود: خداوند عالمیان لعنت کند بر غالیان و گروه مفوضه که آنها جماعتی هستند که چنین اعتقاد دارند که خداوند عالم خلق عالم و عالمیان را به عهده ائمه انا و اگذار نمود و ایشان عالم و عالمیان را خلق نمودند پس ایشان معصیت کردند مر خداوند عالمیان را، حقیر و کوچک شمردند و بر او کافر شدند و مشرک گردیدند و گمراه گشتند و مردم را گمراه نمودند، از جهت اینکه فرایض و واجبات خدا را بر پا ندارند و حقوق واجبه را ادا ننمایند.^۱

مترجم می گوید: سؤال عبدالله هاشمی در میان سخن آن حضرت از حال مسوخ محتمل است بر اینکه گمان نمود که کلام آن حضرت در خصوص غلات و مفوضه تمام شد و حال اصحاب سبّ را از آن حضرت پرسید، چون آن حضرت جواب سؤال او را ردّ نمود به نحوی که مذکور گردید باز برگشت به سر مذمت و لعن و طعن غلات و مفوضه انتهی.

در خصال از عمرو بن بشر همدانی مروی است که گفت برای ابی اسحق عرض کردم: چه وقت گروه مسلمانان و جماعت مردان خوار و ذلیل گشتند و عزّت ایشان بر ذلت مبدّل گردید؟ فرمود: هنگامی که حسین بن علی علیه السلام را کشتند و زیاد ملعون مدّعی شد بر اینکه از نطفه ناپاک ابی سفیان به وجود آمده است و

۱. شیخ صدوق، *علل الشرایع* ۱: ۲۲۵.



برادر معاویه می‌باشد، بعد از آن مرد صالح و بنده شایسته خدا را که عبارت از حجر بن عدی بوده باشد کشت.^۱

اعتقاد به کشته نشدن امام حسین (ع) کفر است
در احتجاج از اسحاق بن یعقوب مروی است که توقیع شریف و فرمان همایون به خطّ مبارک جناب صاحب العصر و الزمان علیه‌السلام برای من به دست محمد بن عثمان که از نوّاب آن حضرت بود وارد شد، که آن حضرت به خطّ مبارک خود چنین نوشته بود: امّا قول آن کسی که گمان کرده است که جناب امام حسین علیه‌السلام کشته نشد، پس به تحقیق کفر است و تکذیب قول خدا و حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله و ائمه هدی علیه‌السلام است و الحاد و ضلالت است.^۲

استدلال قائلین به کشته نشدن امام حسین (ع) و بطلان آن در عیون اخبار جناب امام رضا علیه‌السلام به سند خود از هروی روایت کرده است که گفت: به خدمت جناب امام رضا علیه‌السلام عرض کردم: یابن رسول الله! گروهی در شهر کوفه هستند، اعتقاد دارند بر اینکه حسین بن علی علیه‌السلام کشته نشد و اینکه خداوند عالمیان شباهت آن حضرت را بر حنظلّه بن سعد شامی افکند، مردم کافران او را به گمان آن حضرت کشتند و خداوند عالم آن حضرت را به آسمان‌ها برد، چنانکه حضرت عیسی بن مریم علیه‌السلام را چنین نمود و بر مدّعی خود به این آیه شریفه دلیل می‌آورند:

﴿وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا﴾^۳

یعنی خدا برای کافران راهی و تسلّطی بر مؤمنان قرار نداده است و ایشان را تسلّطی بر مؤمنان نیست.

۱. شیخ صدوق، *الخصال* ۱: ۱۸۱؛ ابن ابی الحدید معتزلی، *شرح نهج البلاغة* ۱۶: ۵۱.
۲. احمد بن علی طبرسی، *الإحتجاج* ۲: ۴۶۹؛ شیخ صدوق، *کمال الدین* ۲: ۴۸۳؛ ۴: ۴۸۳؛ شیخ طوسی، *کتاب الغیبة*: ۲۹۰؛ علی بن عیسی اربلی، *کشف الغمّة* ۲: ۵۳۱؛ قطب الدین راوندی، *الخرائج و الجرائح* ۲: ۱۱۱۳؛ فضل بن حسن طبرسی، *إعلام الوری*: ۴۵۲.
۳. *نساء*: ۱۴۱.

جناب امام رضا علیه السلام فرمود: این جماعت دروغ می گویند! غضب خداوند عالمیان و لعنت او بر ایشان باد، ایشان به سبب تکذیب جناب پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله در خبر دادن آن حضرت از کشته شدن حسین بن علی علیه السلام، کافر شده اند و آن حضرت خبر داد از اینکه جناب امام حسین علیه السلام را زود است بعد از وفات او خواهند کشت، جناب امام رضا علیه السلام بعد از آن فرمود: به خدا قسم به تحقیق حسین علیه السلام کشته شد و کشته شد کسی که بهتر از حسین علیه السلام بود، که عبارت است از جناب امیرمؤمنان علیه السلام و جناب امام حسن علیه السلام که فرزند گرامی علی علیه السلام است.

فرمود: هیچ یکی از ما نیست مگر اینکه کشته خواهیم شد و من به خدا سوگند به زهر جفا از روی مکر و حيله کسی که بر من مکر خواهد نمود کشته خواهم شد و کشته شدن و کشته خود را به خبر درست معلومی و عهد معین معهودی که از جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله برای من رسیده است می شناسم، که بر آن حضرت جبرئیل امین از جانب رب العالمین خبر داده است و فرمود: اما مراد از قول خداوند عالمیان ﴿وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا﴾^۱ نه آن است که ایشان گمان کرده اند، بلکه مراد این است که خداوند عالم برای کافر بر مؤمن حجّت قرار نداده است، یعنی کافر را حجّتی بر مؤمن نخواهد بود، بلکه حجّت و برهان مؤمن بر کافر تمام تر و غالب تر خواهد شد.

حضرت فرمود: چگونه می باشد که مراد از آیه شریفه آن بوده باشد که این گروه می گویند و حال آنکه خداوند عالمیان در چند

جا از قرآن از کفّاری خبر داده است که پیغمبران را از روی ظلم و عدوان کشته‌اند نه به جهت استحقاق، با وجود اینکه کافران ایشان را کشتند، حجّت آن ملاعین بر پیغمبران غالب نبود و هیچ دلیلی و برهانی بر کرده‌های بد خود نداشتند، بلکه حجّت پیغمبران بر ایشان غالب بود و خداوند عالمیان پیغمبران خود را از روی حجّت و برهان مغلوب کافران و مقتول ایشان نفرموده است.^۱

مترجم می‌گوید: در اوّل این روایت چیزی داشت^۲ که صراحت داشت در اینکه جایز است سهو از جناب رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) و ائمه هدی (علیهم‌السلام) سر زند، بلکه از کلام شریف جناب امام رضا (علیه‌السلام) چنان معلوم می‌شود که هر کس اعتقاد نماید بر اینکه سهو از پیغمبر خدا در نماز خود سر نزد ملعون است. از روی این اخبار شیخ بزرگوار شیخ صدوق در «من لا یحضره الفقیه» بر جواز صدور سهو از جناب رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) فتوی داده است، بلکه بر وقوع آن از ظاهر کلام آن بزرگوار در کتاب مذکور چنین ظاهر می‌شود که قائل نیست بر اینکه قوه سهو و نسیان در پیغمبران و اوصیای ایشان می‌باشد، بلکه آنچه که از ایشان در موضوعات واقع شد اسهاء بود، یعنی خداوند عالمیان برای مصلحت عامیان صورت امر را از خاطر شریف پیغمبران محو نمود، تا اینکه عوام مردم ایشان را به خدایی پرستش ننماید. از این جهت گاه گاه در موضوعات احکام از قبیل نماز و چیزی دیگر سهو از جانب خدا از ایشان سر زد، نه از جهت قوه سهو و نسیان که در طبیعت سایر مردمان موجود است؛ اما در احکام

۱. شیخ صدوق، عیون أخبار الرضا (ع) ۲: ۲۰۳: ۵.

۲. مترجم آن قسمت را ترجمه ننمود.

آن بزرگوار نیز قائل بر جواز صدور سهو و نسیان را از ایشان نیست، اما سایر علمای شیعه رحمهم الله بالمره منکر سهو و نسیان از گروه پیغمبران و ائمه انام هستند و هرگز قائل نیستند بر اینکه سهوی و نسیانی از ایشان سرزده باشد و جواز این را از ایشان به دلیل عقل و برهان حکمت ارسال رسل و انزال کتب بعید، بلکه محال دانسته‌اند و قول شیخ صدوق رضی الله عنه را رد کرده‌اند و فتوای او را حمل بر خطا نموده‌اند، آن بزرگوار را در خطای خود معذور می‌دانند از روی روایتی که در خصوص علما وارد شده است: **لِلْمُصِيبِ أَجْرَانِ وَلِلْمُخْطِئِ أَجْرٌ وَاحِدٌ**، زیرا که اخبار معتبره در طبق فتوای آن بزرگوار رسیده است، لکن چون آنها اخبار آحاد است و اخبار آحاد معارضه با برهان عقلی نخواهند نمود از این جهت سایر علما تلقی بر قبول آنها ننموده‌اند، لکن عوام ناس را جایز نیست که در این گونه مطالب رد بر علمای اعلام و امنای ائمه انام را بکنند، بلکه وظیفه ایشان محض سکوت و تسلیم به گفته ایشان است **تَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ وَسْوَاسِ الشَّيْطَانِ وَ تَسْوِيلَاتِ النَّفْسِ الْأَمَّارَةِ بِالسُّوءِ**، حَيْثُ أَنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ أَغْرَى بِشَهْوَتِهِ جَمًّا غَفِيرًا مِنَ الْعَوَامِّ وَأَضَلَّ جَبَلًا كَثِيرًا مِنْهُمْ، فَلِذَلِكَ اشْتَرَوْا الضَّلَالََةَ بِالْهُدَى، فَسَارِعُوا إِلَى الطَّغْنِ فِي الْمَطَالِبِ الدَّقِيقَةِ عَلَى الْعُلَمَاءِ الْأَعْلَامِ وَالْفُقَهَاءِ الْكِرَامِ، الَّذِينَ هُمْ الْحُجَجُ عَلَى الْخَلْقِ فِي زَمَانٍ غَيَّبَةِ أئِمَّةِ الْأَنَامِ انتهى.

باب دهم: علت ابتلاء اولياء الهى



در کتاب اکمال الدین و احتجاج طبرسی و علل الشرایع از
 محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی مروی است که گفت روزی با
 جماعتی از شیعیان که یکی از ایشان علی بن عیسی القصری بود در
 خدمت شیخ جلیل شیخ ابوالقاسم بن روح ^{قدس سره} نشستیم، ناگاه
 مردی برخاست و به خدمت شیخ بزرگوار شیخ ابوالقاسم عرض
 نمود: می‌خواهم چیزی از تو بپرسم!
 شیخ فرمود: بپرس از هر چه دلت می‌خواهد و هر چیزی که به تو
 رخ داده است.

آن مرد عرض کرد: خبر ده مرا از آنکه آیا حسین بن علی ^{علیهما السلام}
 حجّت خدا و ولیّ او بود یا نه؟
 شیخ بزرگوار فرمود: بلی! چنین بود یعنی آن حضرت حجّت
 خدا بود در روی زمین و از جانب خدا امام و پیشوای مردم بود.
 آن مرد عرض نمود: خبر ده مرا از قاتل آن حضرت که لعنت
 خدا بر آن ملعون باد که آیا آن لعین دشمن خدا بود یا نه؟
 شیخ ابوالقاسم فرمود: بلی! قاتل آن حضرت دشمن خداوند
 عالمیان است.

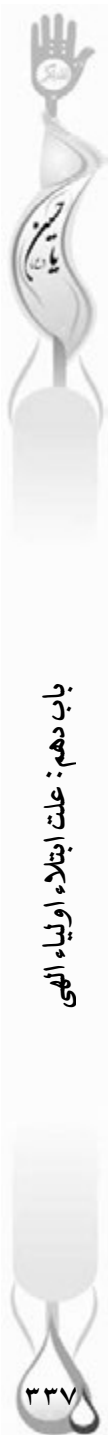
آن مرد عرض نمود: آیا جایز و سزاوار می‌باشد که خداوند
 عالم دشمن خود را بر دوست و ولیّ و حجّت خود غالب و قاهر و

جواب شبهه‌ای در
 کشته شدن امام
 حسین (ع) و مغلوب
 شدن ایشان

مسلط فرماید؟

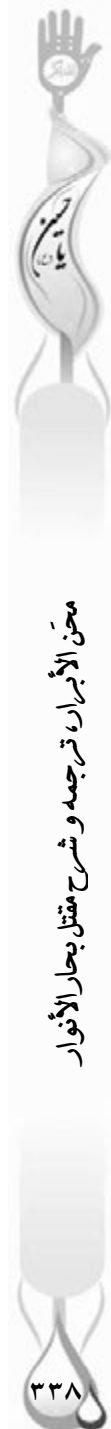
شیخ ابوالقاسم قدس سره در جواب فرمود که به تو گویم: بشنو و بفهم، بدان که عادت خداوند عالمیان چنین جاری گشته که مردم را به شهادت عیان و در آشکار مخاطب نساخته است به حیثیتی که او را ببینند و مشاهده نمایند و صدای وحی الهی را به گوش خود بشنوند و هرگز توجیه کلام برای مردمان نفرموده است که روبه رو با ایشان سخن بگویند، لکن خداوند عالمیان که عزیز و جلیل است در اجرای احکام خود در هر عصر و زمان رسولی از جنس و صنف خلق خود برای ایشان فرستاده است، که مانند ایشان از بنی نوع بشر می باشد و اگر به سوی ایشان پیغمبران و رسولانی از غیر جنس و صنف خود بفرستد که در صورت با ایشان مغایرت داشته باشد و در هیأت و ترکیب مشابهت به ایشان نرساند، هر آینه همه خلق از چنین رسولان نفرت و دوری می کنند و سخنان ایشان را قبول نمی کنند و بر اوامر و نواهی ایشان کسی اعتنا نمی نماید.

چون حکمت خداوند عالمیان مقتضی شد که در اجرای اوامر و نواهی و احکام خود رسولان و پیغمبران از جنس و صنف بنی نوع انسان به سوی همه عالمیان بفرستد، آن چیزی که بر خدا به مقتضای مصلحت و حکمت لازم بود به همان نحو آن را ادا فرمود، پس پیغمبرانی که عالم و دانا بر احکام خداوند عالمیان بودند به سوی مردم فرستاد. چون ایشان به حکم خداوند عالمیان برای هدایت مردم آمدند و از جنس و صنف ایشان بودند، به مقتضای لازمه بشریت مانند مردم طعام می خوردند و در بازارها میان مردم راه می رفتند. پس مردم بر پیغمبران شوریدند و گفتند: شما مانند ماها بشر و از بنی



نوع انسان هستید! شما را زیادتى و فضیلتى بر ما نمى‌شود؛ پس آن چیزى که از نبوت و رسالت ادّعا مى‌نمائید، از شما با چنین وصف قبول نخواهیم نمود، تا اینکه برای ما چیزى خارق عادات بیاورید که ما از آوردن آن عاجز باشیم و آوردن مانند آن را قادر نشویم، پس به سبب معجزه شما بدانیم که شما مخصوص بر پیغمبرى از جانب خدا هستید و برای رسالت پروردگار عالمیان امتیاز یافته‌اید، به سبب آوردن شما چیزى را که ما قدرت به آوردن آن نداشته باشیم.

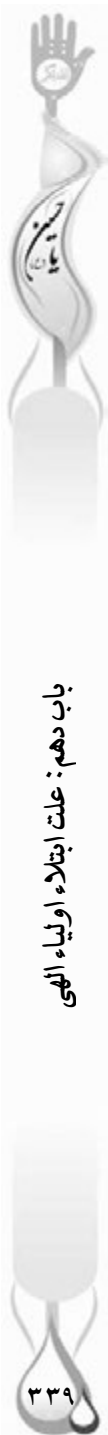
پس خداوند عالمیان به سبب اتمام حجّت و اکمال برهان و قطع معذرت ایشان هر یکى از پیغمبران خود را معجزات باهرات و آیات ظاهرات کرامت فرمود، که اهل عصر و زمان هر یکى از ایشان عاجز از آوردن مانند آنها گشتند و غیر قادر بر اتیان مثل آنها شدند. پس بعضى از پیغمبران خود بعد از ترسانیدن امت خود از عذاب خداوند قهار و تخویف کردن ایشان از آتش دوزخ و قطع معذرت و اتمام حجّت از جانب خداوند قاهر قادر، طوفان عالم گیر آورد که طاغیان امت و متمرّدان اهل زمان خود را در آب بی‌پایان غرق نموده و روی زمین را از لوّث وجود ایشان پاک کرد و بعضى از رسولان را آتش جان‌گداز که طاغیان امت خود افروخته بودند که پیغمبر خود را به جهت طغیان و سرکشی خود در میان آن آتش افروخته افکنده بودند، گلستانی نمود که رشک بهشت عنبر سرشت گردید و از انواع درختان میوه‌های فصول اربعه در میان آتش شعله‌ور رویانید و آن را به قدرت کامله و به مقتضای خطاب مستطاب عتاب آمیز برای پیغمبر گرامى خود سرد و سلامت فرمود که عقول عاقلان از تصوّر کنه قدرت کامله و سطوت قاهره خداوند قادر بی‌چون عاجز و حیران گردیدند



و برای ترویج دین و اجرای اوامر و نواهی و احکام خود بعضی از پیغمبران از سنگ سخت، شتری بیرون آورد، همان ساعت از پستان آن شتر شیر جاری ساخت که همه مردم از آن انتفاع و فایده می بردند و بعضی از پیغمبران خود را دریای موج شکافت و تابعان خود را از قعر آن عبور نموده از دست دشمنان فتنه جو و طاغیان امت خود خلاصی یافتند و برای اثبات نبوت و رسالت آن پیغمبر اکرم از سنک سخت چشمه های آب شیرین تر از عسل و خوشتر از شکر جاری ساخت و عصای خشک را از دهنای خشمناک نمود که در اندک زمانی هر چیزی که ساحران به دروغی در نظر مردم جلوه داده بودند و به خیال جاهلان چنین نموده بودند که آنها را حقیقتی هست و حال آنکه چیزهای خیالی بودند فرو برد و بلع نمود، که اثری از آنها در روی زمین باقی نگذاشت.

بعضی از پیغمبران به قدرت کامله خداوند قادر بی همتا به دست معجز نمای خود کوری و پیسی را شفا می داد و مرده ها را به اذن و قدرت خداوند عالمیان زنده می فرمود و از چیزهایی که مردم در خانه خود می خوردند و ذخیره می کردند خبر می داد و بعضی از پیغمبران خود را شق القمر نموده و ماه عالمتاب را دو نیمه نمود و به قدرت قاهره خداوند جهان آفرین حیوانات بی زبان به زبان فصیح و لسان صریح با آن پیغمبر عظیم الشأن و جلیل القدر سخن می گفتند و به بیان ظاهر و کلام صریح باهر تصدیق نبوت و رسالت آن جناب را کردند، مانند شتران و گرگان و غیر آنها.

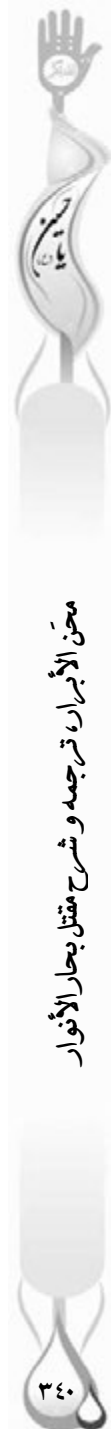
چون پیغمبران این معجزات ظاهرات و آیات واضحات را آوردند و اهل عصر و زمان خود را از اتیان مثل آنها عاجز نمودند و



اُمّت ایشان قادر بر آوردن مانند آن خارق عادات و معجزات باهرات نشدند، پس خداوند عالمیان از تقدیر مصلحت‌آمیز و کمال لطف و مهربانی خود نسبت بر بندگان و حکمت کامله خود درباره ایشان، پیغمبران خود را به این معجزات ظاهره و آیات قاهره در حالتی قاهر و غالب اُمّت و سرکشان اهل عصر و مَلّت خود فرمود و در حالت دیگر و زمان آخر مغلوب و مقهور ایشان نمود.

گاهی قاهر شدند و گاهی مقهور گشتند و اگر پیغمبران خود را در همه حال قاهر و غالب می‌نمود و عادت خداوندی بر قهر و غلبه ایشان نسبت بر بندگان جاری می‌شد و رسولان و امنای وحی خود را در هیچ حال و زمان مبتلا به بلاها و محنت‌ها نمی‌فرمود، هر آینه عامیان اُمّت، با مشاهده خوارق عادات و معجزات باهرات، ایشان را به خدایی اخذ می‌نمودند و به یگانگی و پروردگاری می‌پرستیدند، و خدای را که خالق عالمیان و آفریننده جهان و جهانیان بود، پروردگار نمی‌دانستند؛ و هرگز مرتبه صبر و تحمل پیغمبران بر بلاهای عظام و مصیبت‌های بزرگ و جسام به کسی معلوم و مشخص نمی‌شد و فضیلت ایشان در مقام صبر بر بلا و محنت و عنا بر احدی ظاهر و هویدا نمی‌گردید.

لکن خداوند عالمیان به حکمت بالغه و قدرت کامله خود احوال و اوضاع پیغمبران جلیل‌القدر و عظیم‌الشأن خود را مانند احوال و اوضاع سایر بندگان و عامیان خود اُمّت نمود که گاهی پیغمبران را مبتلا به بلاها و محنت‌ها گردانید و در دست اُمّت خودشان مقهور و مغلوب نمود و گاهی صحیح و سالم فرمود و بر دشمنان دین ظاهر و غالب گردانید و پیوسته عادت خداوند عالمیان درباره ایشان به این نحو جاری و واقع گردید، تا این که مقام صبر ایشان به رنج و عنا و



محنت و بلا معلوم عالم و عالمیان و مشخص انس و جان گردد.

همچنین ایشان در مقام ابتلا به بلاها و در هنگام هجوم مصیبت‌ها و محنت‌ها صابر و متحمل باشند و در ایام صحت و سلامت و زمان ظهور و غلبه بر دشمنان شاکر و ثنا کننده بر خداوند عالمیان شوند و در همه حالات خود برابر خداوند جهان متواضع باشند و شکستگی نمایند و از متکبران نباشند و در خدمتگذاری و عبادت و شکر نمایی تکبر و تجبر نورزنند.

همچنین برای بندگان و رعیت امت معلوم و مشخص شود که به مجرد ظهور چنین خوارق عادات و معجزات باهرات، گروه انبیا و سلسله اوصیاء اله و معبود و خالق موجودات و موجد مخلوقات نخواهند شد.

اگر چنین بودند هرگز مغلوب اعدا و مبتلا به هزار گونه رنج و عنا و چندین قسم محنت و بلا نمی‌شدند. همچنین امت هر یکی از ایشان بدانند که ایشان را خداوند گاری معبود و پروردگاری غالب و قاهر است که اوست خالق عالمیان و موجد پیغمبران.

او مبعوث کننده ایشان و مدبر و پروردگار همه اهل جهان است که هرگز به دامن عزت و جلال او گردد و غبار حدوث و زوال نمی‌رسد و بی شک و شبهه معبود قادر و موجود قاهر است که هیچ گونه مغلوب و مقهور نمی‌شود.

پس مردم عالم و گروه جن و بنی آدم عبادت و اطاعت چنین خداوندگار قاهر و پروردگار قادر را نمایند و هرگز تمرّد از التزام به لوازم فرمانبرداری و بندگی او نکنند و پیغمبران و رسولان او را اطاعت نمایند، و سرکشی از اوامر و نواهی ایشان که از جانب خداوند عالمیان آورده‌اند نکنند و تا این که حجت و برهان خدا بر همه عالمیان ثابت



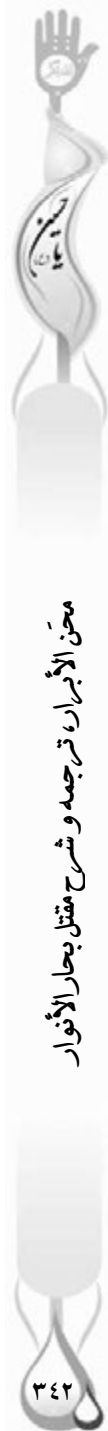
و کامل شود، و دلیل و حجّت بالغه او بر کسانی که در خصوص گروه انبیاء و سلسله اوصیا از حدّ تجاوز نمودند و ایشان را بر خداوندی و پروردگاری پرستیدند تمام تر و کامل تر شود، و هر کس که مخالف و منکر چیزهایی شود که گروه انبیاء از جانب خدا آورده‌اند با وجود یبّنه و برهان، معاند و مخالف و منکر گفته پیغمبران شود؛

﴿لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ﴾^۱

تا فردای قیامت مردم را حجّتی بر خدا نباشد و نگویند در دار دنیا حجّت برای ما تمام نگردید و امر پیغمبران بر ما واضح و لایح نشد. خداوند عالیمان در ارسال رسل و بعثت انبیاء و انزال کتب حکم بالغه و قدرت کامله خود را به اتمام رسانید و حجّت و برهان الوهیت و ربوبیت خود را کامل و بالغ نمود، تا عذر بندگان قطع شود و حجّت ایشان بر خدا نباشد.

محمد بن ابراهیم راوی خبر می‌گوید که من فردای آن روز به خدمت شیخ ابوالقاسم بن روح قدس سره رفتم و در دل شکی و تردیدی داشتم در این که آیا شیخ بزرگوار آن سخن را که دیروز برای ما ذکر نمود و در جواب سؤال سائل کلام را به آن نحو تقریر و بیان فرمود، از خودش بود و به ذهن و خاطر و قادر خود رسید و به مقام بیان آورد؟ یا آن از صاحب العصر و الزمان علیه السلام و سایر ائمه انام علیهم السلام برای او رسیده است؟

چون به خدمت آن بزرگوار رسیدم پیش از آن که من از آن بزرگوار حقیقت امر را بپرسم و آنچه به خاطر رسیده بود از تردید و شک اظهار نمایم، فرمود: ای محمد بن ابراهیم! برای من بسیار آنچه نواب اربعه می‌گویند از امام زمان (ع) است



خوش تر و دوست داشتنی تر است که از آسمان به زمین بیافتم سپس مرغان گوشت بدن مرا به منقار و چنگال خود برابند و بخورند، یا باد بسیار تند مرا به هوا بلند نماید و به صحرای بسیار دور و دراز بر سنگ سخت و سنگلاخ بیاندازد و اعضای مرا با سنگهای درشت و سخت بزند و پاره پاره کند، از اینکه در دین خداوند عالم چیزی به رأی و فکر خود بگویم و به خواهش نفس خود در دین سخن بگویم و رفتار نمایم؛ بلکه چیزی که دیروز به زبان راندم و در جواب سؤال آن مرد سائل گفتم از اصل به من رسیده بود، یعنی از صاحب العصر و الزمان علیه السلام بر من رسیده بود و از حضرت حجت علیه السلام شنیده بودم.^۱

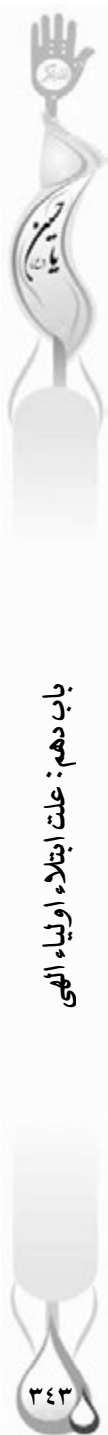
در معانی الاخبار به سند خود از ابن رثاب روایت کرده است که روزی از جناب امام جعفر صادق علیه السلام از تفسیر قول خداوند عالمیان سؤال کردم:

﴿وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ﴾^۲

یعنی چیزی که از مصایب به شما می رسد، پس ابتلای شما به آنها به سبب گناهانی است که دست های شما آنها را کسب کرده است، یعنی هر چه به شما از بلاها و مصایب می رسد، به جهت کرده های شما است، از معاصی و محرّمات، خداوند عالم بسیاری از کرده های شما را عفو می فرماید و از غالب تقصیرات شما در می گذرد. ابن رثاب می گوید: من عرض نمودم مصایبی که بر جناب امیرمؤمنان علیه السلام و مانند او از اهل بیت گرامی آن حضرت رخ دادند، آیا از این قبیل است که خدا در این آیه می فرماید و حال آنکه ایشان

تفاوت ابتلای انبیاء و اوصیاء با مردم

۱. شیخ صدوق، کمال الدین ۲: ۵۰۷؛ شیخ صدوق، علل الشرائع ۱: ۲۴۱؛ شیخ طوسی، کتاب الغیبة: ۳۲۳.
۲. شوری: ۳۰.



از اهل بیت طهارت و عصمت هستند و گناهی از ایشان سر نزده است، تا اینکه مستوجب این گونه مصایب جلیله بوده باشند؟!

حضرت صادق علیه السلام فرمود: عادت جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله بر این جاری شده بود که در هر شبانه روز صد دفعه استغفار می نمود، نه به سبب گناهی بود که از آن جناب سر زده باشد! خداوند عالمیان اولیای گرامی خود را مخصوص فرموده است بر ابتلا بر مصائب عظام و محنت های بی کران و بی انتها، تا اینکه در مقابل آن مصائب جلیله اجر و ثواب ایشان را کامل فرماید و این ابتلا نه به جهت گناهی می شود که از سلسله انبیا و اولیاء سرزده باشد.^۱

مترجم می گوید: حاصل جواب آن حضرت این است که این آیه و امثال وی در شأن سایر امت نازل گشته، دخل به گروه انبیاء و اولیاء ندارد، زیرا که مصیبتی که بر پیغمبران و اوصیای گرامی ایشان می رسد، به جهت زیادتی اجر و ثواب و بلندی درجه و رتبه ایشان در نزد خداست، نه به جهت گناهی است که از ایشان به ظهور آمده است که مستوجب عقوبت دنیا و عذاب آخرت بوده باشند. چنانکه استغفار گاهی از جهت بلندی درجه و قرب منزلت و علو رتبت در نزد خدا می شود، نه به جهت معصیت، چنانکه طلب مغفرت از پیغمبران و پیشوایان دین خداوند عالمیان به جهت زیادتی اجر و بلندی منزلت است و از غالب مردم به جهت صدور معصیت و گناه است و همچنین ابتلا بر مصایب از انبیاء و اوصیاء برای قرب منزلت

۱. شیخ صدوق، معانی الأخبار: ۲۸۳؛ ثقة الاسلام کلینی، الکافی ۲: ۴۵۰؛ علی بن ابراهیم قمی، تفسیر قمی ۲: ۲۷۷؛ ۲۶؛ روایتی دیگر شبیه همین روایت علامه رحمه الله نقل نموده ولی مترجم به جهت اختصار ترجمه ننمود، آدرسهای آن روایت: ثقة الاسلام کلینی، الکافی ۲: ۴۴۹؛ ۱؛ عبدالله بن جعفر حمیری، قرب الاسناد: ۷۹.

و زیادتی اجر و ثواب می‌باشد و در غالب مردم به جهت کرده‌های ایشان می‌باشد انتهی.

ابتلای حضرت ایوب (ع) و گمان اشتباه مردم

در خصال به سند خود از جناب امام جعفر صادق علیه السلام از پدر بزرگوارش روایت کرده است که روزی آن حضرت فرمود: هفت سال خداوند عالمیان حضرت ایوب را مبتلا به ناخوشی نمود، نه به جهت گناهی بود که از حضرت ایوب سر زده باشد و به درستی پیغمبران هرگز به پیرامون گناه نمی‌گردند و هیچ وقت معصیت از ایشان سر نمی‌زند، زیرا که معصوم و مطهر می‌باشند و هیچ وقت دامن عصمت و طهارت ایشان به لوث گناه و معصیت آلوده نمی‌شود و از حقّ به سوی باطل میل نمی‌کنند و به هیچ گونه گناه از صغیره و کبیره مرتکب نمی‌شوند.

فرمود: جناب ایوب با وجود مبتلا شدن آن حضرت به همه آن بلاها و ناخوشی‌ها، بدن مبارکش بدبو نشده و صورت مبارکش قبیح المنظر و بد هیأت نگردید و از جراحت‌های بدنش چرک و خون جاری نشد و کسی را دیدن او بد نیامد و نفرت از او نمی‌کرد و دیدنش را ناخوش و مکروه نمی‌داشت و هیچ عضوی از اعضای بدنش با وجود آن زخم‌ها و جراحت‌ها کرم دار نگردید و بدین نحو جاری گشته عادت خداوند عالمیان در حقّ پیغمبران و اولیاء گرامی خود که هیچ یکی از ایشان را مبتلا به بلایی نمی‌کند که صورت او را قبیح و بدمنظر نماید و خون و چرک از وی جاری گردد، که مردم از دیدنش نفرت نمایند و کراهت به هم رسانند و آن چیزی که به گوش مردم برخوردده است که مردم از حضرت پرهیز می‌نمودند و متنفر می‌شدند، نه از جهت ناخوشی و کراهت منظر جسد

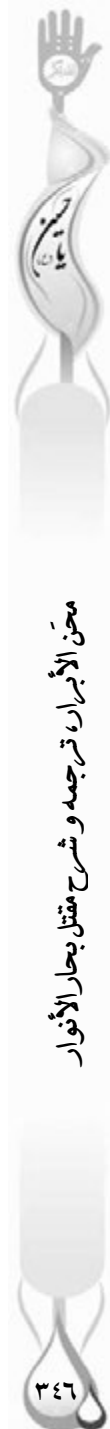
مبارکش بود، بلکه اجتناب و پرهیز ایشان از جهت فقر و پریشانی آن حضرت بود که در نظر اهل روزگار ضعف و پریشانی در ظاهر امر آن جناب می‌بود.

چون ایشان بر باطن امر آن جناب جاهل بودند و نمی‌دانستند که برای او چه کرامت‌ها و قرب و منزلت و زلفی در نزد پروردگار خود از نصرت و فرج بود؛ از آن حضرت نفرت می‌نمودند و حال آنکه جناب رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده است که عظیم‌ترین مردم، از حیثیت بلا و محنت و مصیبت پیغمبران است، بعد از ایشان کسانی هستند که در معرفت یگانگی خداوند عالم، اشرف و افضل اهل روزگار بوده باشند و در اطاعت و عبادت پروردگار عالمیان به سر حدّ کمال رسیده باشند، پس از ایشان اشرف و افضل هر گروه هستند.

حضرت امام محمد باقر علیه‌السلام فرمود که خداوند عالمیان مبتلا نمود حضرت ایوب علیه‌السلام را به آن بلایی که مبتلا نمود به جهت اینکه تقصیری از آن حضرت سر زده بود که سزاوار و مستوجب عقوبت باشد، بلکه خداوند عزیز و جلیل او را به همان بلای بزرگی که مبتلا به آن بلا گردید، به چند جهت مبتلا نمود، یکی اینکه مردم را به دیدن بلای بزرگ او بلاها و محنت‌های خود سهل و آسان گردد، به جهت اینکه ببینند که پیغمبران نیز که مقرب‌ترین مردم در نزد خداوند عالمیانند به بلاهای بزرگ مبتلا می‌شوند و دیگری اینکه برای حضرت ایوب علیه‌السلام و امثال آن حضرت از سایر پیغمبران ربوبیت و الوهیت را ادّعا نمایند و ایشان را به خدایی اختیار نکنند و به پروردگاری نپرستند، به جهت مشاهده آن نعمت‌ها و کرامت‌هایی که خداوند عالمیان اراده نموده بود که برای حضرت ایوب علیه‌السلام و

هر که قریب بیش
بلایش بیشتر

علت ابتلای حضرت
ایوب (ع) و اثبای
عظام



امثال او برساند و ایشان را مخّلع به خلعت‌های نعم بی‌کرانه خود سازد. و سوّمی آنکه مردم به مشاهده بلای حضرت ایّوب استدلال نمایند بر اینکه اجر و ثواب و نعمت از جانب خدا بر بندگان خود به دو قسم می‌باشد، یکی از جهت استحقاق و سزاواری و لیاقت بنده می‌باشد، چنانکه کسی با خلوص نیت و حسن سریرت اطاعت اوامر و نواهی خداوند قادر بی‌چون می‌نماید و در هنگام نزول بلا و تلاطم امواج محنت و عنا صابر و شاکر می‌گردد، تا اینکه در مقابل اطاعت و عبادت و صبر و شکر نعمت مستحقّ تفضّلات الهی و مستوجب فیوضات خداوندگاری گردد و دیگری اینکه از روی اختصاص و موهبتی می‌باشد که خدا بر بعضی بندگان خود مانند پیغمبران عطا‌های بی‌کرانه و تفضّلات بیشمار نماید، بی‌آنکه به جهت اطاعت و انقیاد او باشد و به جهت سزاوار بودن او در مقابل عبادت و بندگی شود. چنانکه غالب نعمت‌های الهی برای بندگان خود به محض تفضّل و احسان است، خصوص مسئله نبوّت و امامت که محض عصمت پیغمبران و اوصیای ایشان، عصمت موهوبی است.

و چهارم اینکه مردم بدانند که عزّت و ثروت و غنا و ضعف و پریشانی و فقر و بلا از تقدیر خداوند عالمیان است، تا اینکه ضعیف را به جهت ضعف و فقیر را به سبب فقر و مریض را به واسطه مرض خود، حقیر نشمارند و به نظر حقارت به سوی ایشان نظر ننمایند و این مطلب را بدانند که عزّت و ذلّت و ثروت و فقر و مرض و صحتّ از خداست و قادر بی‌همتا هر کس را می‌خواهد مریض و ناخوش می‌نماید و هر مریض را که می‌خواهد شفا کرامت می‌فرماید؛ هر وقتی که می‌خواهد و هر گونه شفائی که می‌خواهد



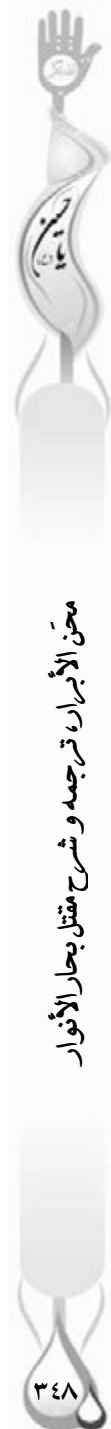
می‌دهد، به هر سبب باشد، بعضی را دیرتر شفا می‌دهد و بعضی را زودتر و بعضی را به دوا و بعضی را به قدرت کامله خود، تا اینکه عبرت نماید برای کسی که می‌خواهد به این چیزها عبرت بگیرد و سبب شقاوت گردد برای کسی که از علم خدا گذشته است که او شقی و بدکردار خواهد شد و سبب سعادت نیکوکاران بوده باشد، که از تقدیر و علم خدا سعادت و نیکوکاری ایشان گذشته باشد.

قوّت اقویا و ثروت اغنیا و صحّت صحیحان و مرض مریضان، به سبب دانایی و فضیلت و نادانی و جهالت نیست، بلکه همه اینها در قبضه قدرت خداست و آن خداوند عالم دانای راز و نهان، در جمیع اینها در حکم و قضای خود پادشاهی عادل است و در افعال و کردار و تقدیرات خود حکیم است و در حقّ بندگان خود به حال ایشان چیزی نمی‌کند مگر که اصلح باشد و پیوسته مصلحت بندگان را ملاحظه می‌فرماید و حول و قوّت نیست برای ایشان مگر از خداوند عالمیان. مترجم می‌گوید: چون در عبارت این حدیث شریف فی الجمله اشکالی و جمله‌ای از فقرات وی مشکل و مغلق بودند از آن جهت در ترجمه آن تفصیل مذکور گردید و مناسبت آن تفصیل به فقرات روایت در نزد ناظران صاحب بصیرت پر واضح است انتهى.

در بصائر الدّرجات به سند خود از ضُرّیّس روایت کرده است که روزی جناب امام محمّد باقر علیه‌السلام با جماعتی از اصحاب گرامی خود نشست بود، شنیدم که آن حضرت می‌فرمود: تعجّب دارم از گروهی که ما را دوست می‌دارند و ولایت ما را اختیار می‌کنند و ما را پیشوا و امام خود می‌دانند و ذکر می‌نمایند که اطاعت ما بر ایشان مانند اطاعت خدا از جمله واجبات و مفروضات است، با فرض این ادّعا که

اعتقاد به واجب الاطاعة بودن امام به تنها کافی نیست





دارند حجت و برهان خود را می‌شکنند و دلیل و آیت خود را باطل و لغو می‌کنند و با نفس‌های خود مخاصمه می‌نمایند و به جهت ضعف قلوب ایشان آنچه در دل ایشان است با زبان خود نمی‌سازد، پس به این سبب حق ما را ناقص می‌کنند.

و به جهت این بر ما عیب می‌گیرند و سخنان ایشان با همدیگر مناقضت و منافرت دارند و با همدیگر جمع نمی‌شوند و به ضعف عقل‌های خود مرتبه ما را پست می‌نمایند و بر کسانی که مرتبه ما را شناخته‌اند و منزلت ما را دانسته‌اند عیب می‌کنند و همچنین عیب می‌کنند در کسانی که برهان حقیقت معرفت، و دلیل شناختن ما، و قبول و تسلیم نمودن امر امامت و ولایت ما، عطا شده است.

فرمود: آیا کمال شما این است که گمان می‌کنید خداوند عالمیان اطاعت دوستان و پیشوایان دین خود را بر بندگان خود واجب و لازم می‌گرداند و از ایشان خبرهای آسمان‌ها و زمین‌ها را مخفی و مستور می‌نماید؟ و از ایشان ماده‌های علم چیزهایی که بر ایشان وارد می‌شوند قطع می‌کند؟ از آن چیزهایی که قوام دین مردم در آن است؟

یعنی هرگز معقول و متصور نمی‌شود که کسی را بزرگ و رئیس و پیشوای بندگان خود نماید و اطاعت او را بر همه عالمیان واجب و لازم گرداند، لکن او را دانا و عالم بر خبرهای آسمان و زمین نفرماید و علم آن چیزهای که مردم بر دانستن آنها محتاج می‌باشند و قوام دین ایشان بر دانستن آنها بوده باشد، بر آنان مخفی و مستور سازد، خواه احکام دین ایشان باشد یا چیزی که به دانستن آن معتقد بر پیشوای دین مبین می‌باشند.



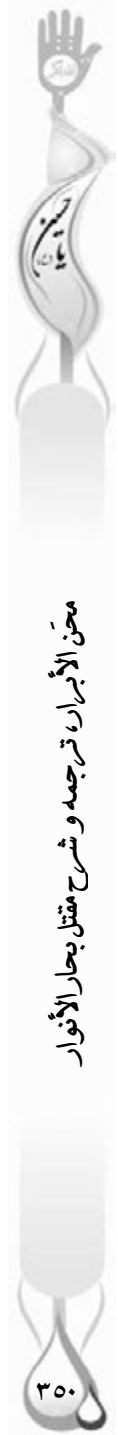
پس حمران که یکی از اهل مجلس بود عرض نمود: فدای تو شوم یا ابا جعفر! مرا از حقیقت امر جناب علی بن ابی طالب علیه السلام و جناب امام حسن علیه السلام و جناب امام حسین علیه السلام خبر ده و بیان نما، که بر اجرای احکام دین قیام نمودند و خروج کردند و با دشمنان دین در مقام خصومت و جهاد گشتند و آنچه بر ایشان از کشته شدن ایشان به دست طاغیان امت رسید و آن ملاعین بر ایشان غالب گردیدند و ایشان را ظلم و ستم نمودند، تا آخر ایشان را کشتند!

گویا حاصل سؤال حمران این باشد که آیا ایشان در جهاد خود با دشمنان به جهت خواهش نفس خود بود، یا از جانب خدا مأمور به آن بودند؟ مغلوب شدن ایشان برای دشمنان از جهت کرده‌های ایشان بود! تا اینکه داخل شوند بر کسانی که خدا در حق ایشان فرموده است:

﴿وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَ يَغْفُوا عَنْ كَثِيرٍ﴾^۱
یا نه!

جناب امام محمد باقر علیه السلام فرمود: یا حمران! به درستی خداوند عالیمان درباره ایشان چنین مقدر و محتوم فرموده بود و از علم خداوند عالم گذشته بود که باید ایشان با دشمنان جهاد نمایند و در دست طاغیان مغلوب شوند و متحمل ظلم و ستم شوند و هر چه از اهل طغیان و ظلم و جور وارد می‌شود صبر بر آن نمایند و در ترویج دین و اجرای احکام خداوند آسمان و زمین به یک چشم زدن کوتاهی نفرمایند و سکوت اختیار نکنند؛ چون در عالم تقدیر و علم خدا چنین مقدر و محتوم بود و این تقدیر درباره ایشان به حکم و

۱. سوری: ۳۰.



قضای الهی جاری و واقع گردید خداوند عالیمان تکلیف ایشان و آنچه به سر ایشان وارد می گشت به رسول خود خبر داده بود و جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله ایشان را خبر داده بود که تکلیف شما از جانب خدا جهاد با اعدا و دشمنان دین است و از مغلوب شدن ایشان و کشته شدن ایشان در دست دشمنان خبر داده بود. پس ایشان بنا به فرموده خدا و رسول او قیام به ترویج امر دین نمودند و اظهار مذهب حق را کردند و مردم را دعوت به سوی وی نمودند و خروج کردند.

هر کس از ما که اهل بیت رسالت و پیشوایان دین هستیم، خروج نمود و حق خود را آشکار فرمود و با دشمنان در ظاهر و آشکارا مخاصمه کرد، با علم و دانایی و به امر خدا می بود و هر کس از ما ساکت شد و با دشمنان سلوک نمود و به مقام جنگ و خصومت نیامد و امر خود را پیوسته از ایشان مخفی و مستور داشت، به علم و دانایی و امر الهی بود. هر یکی از ما به تکلیف خود عمل می کنیم و تکلیف ما مختلف است!

حضرت فرمود: یا حمران! با وجود اینکه تقدیر درباره ایشان چنین بود، اگر ایشان در هنگام نزول بلا و غلبه نمودن دشمنان بر ایشان از خدا سؤال می نمودند که آن مصایب را از ایشان دفع نماید و ایشان را به دشمنان قاهر و غالب فرماید، هر آینه خداوند رحمان دعای ایشان را مستجاب می فرمود و آن مصایب را از ایشان دفع می فرمود و اگر می خواستند دعا و استغاثه و الحاح می نمودند که خدا سلطنت و پادشاهی اهل طغیان و باطل را از ایشان زایل و نابود فرماید، هر آینه خدا قبول خواست ایشان می فرمود و ملک و پادشاهی طغیان را زودتر از گسیختن رشته منظوم که ریسمان وی

تسلیم اهل بیت (ع) در
مقابل تقدیر الهی



بسیار نازک باشد، زایل می نمود و به زودی مدّت سلطنت ایشان به آخر می رسید و پادشاهی ایشان برطرف و مانند رشته منظوم، گسیخته و پراکنده و منقطع می گردید؛ بلکه زایل بودن سلطنت ایشان در جنب قدرت کامله خداوند قادر بی چون، از گسیختن رشته نازک آسان تر و سهل تر است، لکن ایشان بر تقدیر خدا راضی شدند و تسلیم بر مقتضای قضای الهی نمودند و در همه حال امور خود را موکول به رضای خدا کردند.

حضرت فرمود: یا حمران! مصایبی که بر آن بزرگواران وارد گردیدند، نه در مقابل این بود که گناهی از ایشان صادر شده باشد و تقصیری کرده باشند که مستوجب آن مصایب شوند، لکن خدا خواست که ایشان را در مقابل آن مصایب به درجات عالیه و کرامات عظیمه برساند و شأن ایشان را بلند فرماید. فرمود: بعضی خیالات را درباره ایشان به خاطر خود راه مده و وسواس شیطان را از دل خود بیرون کن و گردن بر حقیّت کرده های ایشان بگذار.^۱

فلسفه مصائب
اهلبیت(ع)

باب یازدهم: ثواب گریه کردن بر مصیبت امام حسین علیه السلام و ائمه علیهم السلام



در این باب طریقه و آداب ماتم گرفتن و تعزیه داری در روز عاشورا، به جهت مصیبت فرزند ارجمند مصطفی صلی الله علیه و آله و نور دیده علی مرتضی علیه السلام و میوه دل فاطمه زهرا علیها السلام اعنی شهید بیابان کربلا سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَعَلَى آبَائِهِ وَأَنْبَاءِ أئِمَّةِ الْوَرَى، مذکور خواهد شد.

در امالی شیخ بزرگوار شیخ صدوق قدس سره به سند خود از جناب امام رضا علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: هر کس مصیبت ما را به خاطر آورد و بر چیزهایی که طاغیان امت، در حق ما مرتکب آنها شدند و بر مصایبی که از ایشان بر ما وارد شد گریه نماید، در روز قیامت در درجات عالیه بهشت با ما خواهد شد و هر کس مصیبت ما را ذکر نماید و آن را یاد کند، پس گریه بر او مستولی گردد، و بگریاند، روزی که همه دیده ها گریان و نالان می باشند هرگز دیده های او گریان نمی شوند و هر کس در مجلسی بنشیند که امر ما در آن مجلس زنده شود و مذکور گردد نمیرد دل او روزی که همه دل ها می میرند، یعنی دل او شاد و خرم می گردد روزی که همه دل ها از ترس آن روز اندوهناک و محزون می باشند.^۱

مترجم می گوید: ظاهر از امر ائمه انام چیزهایی است که نسبت

۱. شیخ صدوق، الامالی: ۷۳: ۴.

آنها به ایشان برسد، مانند احکام و معجزات و مصایب آن بزرگواران
انتهی.

آمرزش گناهان به
خاطر گریستن بر
مصائب اهل بیت (ع)
در تفسیر علی بن ابراهیم به سند خود از جناب امام جعفر
صادق علیه السلام روایت کرده است، هر کس مصایب ما را یاد کند، یا
کسی مصایب ما اهل بیت رسالت را در نزد او ذکر نماید، پس به
جهت آنها از دیده اش مانند قدر پر مگسی اشک بیرون بیاید،
خداوند عالمیان همه گناهان او را بیاورد، هر چندی که گناهان او
مانند کف دریاها باشد.^۱

نفس مهموم غصه های
اهل بیت تسبیح است
در مجالس شیخ بزرگوار شیخ مفید قدس سره و امالی شیخ الطایفه
شیخ طوسی قدس سره به سند خود از ابان بن تغلب مروی است که جناب
امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: نفس مهموم و آه کشیدن او به جهت
مصایب ما و ظلم هایی که از دشمنان دین به ما رسیده است، ثواب
تسبیح دارد و مانند تسبیح کردن برای خداوند عالمیان است و مهموم
شدن او در مصایب ما عبادت است و مستور نمودن سر ما از اعداء
دین مانند جهان کردن در راه خداوند عالمیان است؛ حضرت صادق
فرمود: سزاوار است که این حدیث شریف به طلا نوشته شود.^۲

مؤمن با یاد حسین (ع)
اشک می ریزد
در کامل الزیارة به سند خود از فرزند خارجه روایت کرده است
که روزی در خدمت با سعادت جناب صادق آل محمد صلی الله علیه و آله نشست
بودیم، جناب امام حسین علیه السلام را در نزد آن حضرت یاد نمودیم که
لعنت خدا بر قاتل او باد، پس آن جناب به جهت یاد نمودن جناب

۱. علی بن ابراهیم قمی، تفسیر قمی ۲: ۲۹۲.

۲. شیخ مفید، الأمالی: ۳۳۸؛ شیخ طوسی، الأمالی: ۱۱۵؛ محمد بن ابی القاسم طبری،
بشارة المصطفى: ۱۰۵ و ۲۵۷.

امام حسین علیه السلام گریست و ما نیز گریستیم؛ پس آن جناب سر مبارک خود را برداشت و فرمود که جناب امام حسین علیه السلام می فرمود، که منم کشته گریه و زاری، یاد نمی کند مرا مؤمنی مگر اینکه گریه می کند.^۱

مترجم می گوید: چون مراد از این حدیث شریف مشتبه بود و احتمال به معنی داشت لهذا اصل متن روایت را نقل کردن مناسب خواهد شد. «قَالَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَا قَتِيلُ الْعَبْرَةِ لَا يَذْكُرُنِي مُؤْمِنٌ إِلَّا بِكَيْ»^۲

معنای «أنا قَتِيلُ الْعَبْرَةِ»

جناب امام حسین علیه السلام فرمود: منم کشته اشک چشم، ذکر نمی کند مرا هیچ مؤمنی مگر اینکه گریان و نالان می شود. احتمال ظاهر دارد که مراد این باشد کشته شدن من سبب گریه و زاری می باشد، هیچ مؤمنی ذکر نمی کند مرا مگر دیده های او اشک ریزان می گردد، پس بنابراین وجه که مذکور گردید قول آن حضرت «لَا يَذْكُرُنِي مُؤْمِنٌ إِلَّا بِكَيْ» به منزله تفسیری است بر قول او که فرمود: «أَنَا قَتِيلُ الْعَبْرَةِ» و احتمال دارد که مراد از روایت این بوده باشد که کشته خواهم شد به گریه و زاری، یعنی در وقت کشته شدن دیده های من اشک ریزان می باشد، یعنی از نهایت ظلم و ستمی که از طاغیان بنی امیه بر من وارد خواهد شد، با حزن و اندوه و گریه و زاری کشته خواهم شد، پس سزاوار است که هر مؤمنی مرا ذکر

۱. ابن قولویه قمی، کامل الزیارات: ۱۰۸؛ ۶؛ محدث نوری، مستدرک الوسائل ۱۰: ۳۱۱: ۱۲۰۷۲.
۲. در روایت ۱۹ همین باب از بحارالانوار چنین آمده است: «أنا قَتِيلُ الْعَبْرَةِ لَا يَذْكُرُنِي مُؤْمِنٌ إِلَّا بِكَيْ» ر.ک: شیخ صدوق، الأملی: ۱۳۷: ۷؛ ابن قولویه قمی، کامل الزیارات: ۱۰۸: ۳؛ محمد بن حسن فتال، روضة الواعظین ۱: ۱۷۰؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل أبي طالب ۴: ۸۷؛ مترجم رحمه الله به جهت اختصار و هم معنا بودن ترجمه نکرده است.

نماید و مصایب مرا به خاطر خود بیاورد گریه و زاری نماید، زیرا که هر مصیبتی که بر امام زمان وارد می‌شود در حقیقت بر شیعیان گرامی امام اناام وارد می‌باشد و مؤید این وجه روایت دیگر است که به طریق دیگر در اینجا از جناب امام جعفر صادق علیه‌السلام مروی است انتهى.

حزن مصائب و زیارت امام حسین (ع) غم را از دل می‌برد

در کامل الزیارة مرویست که امام صادق علیه‌السلام فرمود که جناب امام حسین علیه‌السلام فرموده است: من کشته گریه و زاری هستم کشته شدم مغموم و محزون، و برخداوند عالمیان سزاوار است که هیچ محزونی و مهمومی زیارت من نیاید مگر اینکه خداوند عالم او را به سوی اهل و عیال خود دلشاد و خرم برگرداند، حزن و اندوهش رازایل گرداند.^۱

ثمر اشک بر مصائب اهل بیت (ع) بهشت است

در امالی شیخ جلیل القدر و عظیم الشأن شیخ مفید قدس سره به سند خود از محمد بن ابی عماره کوفی روایت کرده است که گفت: از حضرت جعفر بن محمد علیه‌السلام شنیدم که می‌فرمود که هر کسی که دیده او در مصایب ما، به جهت خونی که از ما ریخته شده، یا برای حقّی که از ما ناقص و مغضوب گشته و یا به جهت عرضی که از ما هتک نموده‌اند یا برای کسی از شیعیان ما که در راه محبت ما مظلوم و مقهور گشته اشک ریزان گردد، خداوند عالم او را به جهت آن اشک دیده‌ای که برای ما ریخته است سال‌های بشمار در بهشت ساکن می‌گرداند! که هرگز آخر ندارند و به انتها نمی‌رسند.^۲

در مجالس شیخ مفید و امالی شیخ طوسی به سند خود از احمد بن یحیی الاودی از مُحَمَّد بن ابراهیم به سند خود از جناب امام

۱. شیخ صدوق، ثواب الأعمال: ۹۸؛ ابن قولویه قمی، کامل الزیارات: ۱۰۹: ۷.

۲. شیخ مفید، الأمالی: ۱۷۴: ۵؛ شیخ طوسی، الأمالی: ۱۹۴: ۳۳۰؛ محمد بن ابی القاسم

طبری، بشارة المصطفی: ۱۰۴؛ شیخ حر عاملی، وسائل الشیعة ۱۴: ۵۰۶: ۱۹۷۰۰.

حسین علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: هیچ بنده مؤمنی نیست که از دیده‌های او در مصایب ما قطره‌ای اشک بریزد، یا چشمان او در مصیبت ما پر از اشک شود، مگر اینکه خداوند عالمیان او را در بهشت سال‌های بیشمار ساکن می‌گرداند!

احمد بن یحیی می‌گوید: من شبی جناب امام حسین علیه السلام را در خواب دیدم، پس عرض کردم که مخول بن ابراهیم از ربیع بن منذر از پدرش منذر برای من حدیثی از شما نقل کرده است که شما فرموده‌اید که هیچ بنده نیست که از دیده‌های او قطره اشکی بیرون بیاید یا دیده‌های او پر از اشک شوند، مگر اینکه خداوند عالمیان آن بنده را به سبب آن اشک چشم، در بهشت برین سال‌هایی که آخر و انتها ندارند ساکن گرداند!

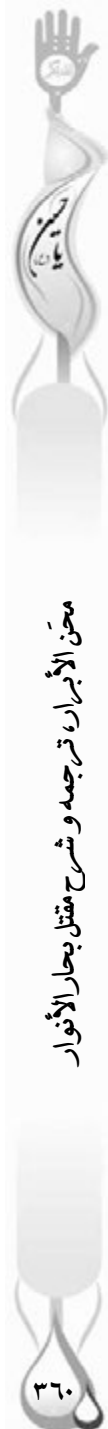
پس جناب امام حسین علیه السلام در خواب به احمد بن یحیی فرمود: بلی این را من گفته‌ام!

احمد می‌گوید پس عرض کردم: اسناد و وسایط میان من و تو ساقط شد، یعنی این حدیث را از زبان شریف تو شنیدم، دیگر احتیاج به واسطه دیگران میان من و تو ندارم.^۱

در امالی شیخ طوسی قدس سره به سند خود از معاویه بن وهب از جناب امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که هر جزع و گریه مکروه است مگر جزع و گریه در مصیبت جناب امام حسین علیه السلام.^۲

۱. شیخ طوسی، الأمالی: ۱۱۶؛ ۱۸۱؛ شیخ مفید، الأمالی: ۳۴۰؛ ۶؛ محمد بن ابی القاسم طبری، بشارة المصطفی: ۶۲.

۲. شیخ طوسی، الأمالی: ۱۶۱؛ ۲۶۸؛ شیخ حر عاملی، وسائل الشیعة ۱۴: ۵۰۵؛ ۱۹۶۹۹ و ۳: ۲۸۲؛ ۳۶۵۷؛ صاحب وسائل رحمه الله ذیل این حدیث می‌فرماید: «أقول هذا محمول علي عدم زیادة الحزن أو علي اجتماع الحزن و البكاء معاً».



مترجم می گوید: جزع به حسب لغت اضطراب و بی تحملی است که گاهی از روی اضطراب و بی قراری بعضی حرکات از جزع کننده صادر می شود، مانند سینه زدن و جامه دریدن و نحو آنها. مراد حضرت از جزع و گریه مکروه، شاید جزعی باشد که موجب بی صبری و بی قراری بوده باشد، پس این نحو گریه و جزع بنابر عموم این حدیث بر همه چیز مکروه است، حتی به جهت ترس از خدا مگر برای سیدالشهدا علیه السلام و احتمال دارد که عموم در حقیقت خود نباشد، بلکه تخصیص دیگر به وی رسیده باشد، زیرا که گریه بر مصایب انبیاء و اوصیاء و سایر ائمه هدی و پیشوایان دین و شهدایی که در راه محبت ائمه طاهرین شهید شدند و در مصیبت پدر و مادر و از ترس خدا، مستحب و محبوبست و این احتمال بنابر آن است که مراد از جزع محض گریستن باشد و عطف کردن بکاء بر وی از قبیل تفسیر بوده باشد و اگر احتمال اول باشد عطف یا از قبیل عطف تفسیر است، بنابر اینکه مراد از بکاء گریه کردن به نوع خاص و کیفیت مخصوص بوده باشد که مرادف جزع بوده باشد، یا مراد از جزع همان احتمال اول بوده باشد و مراد از بکاء محض گریه کردن و تخصیصات که مذکور گردیدند نسبت بر معطوف باشد، که عبارت از بکاء است نه نسبت بر معطوف علیه که عبارت است از جزع، وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِحَقَائِقِ الْأَشْيَاءِ وَ دَقَائِقِ الْأُمُورِ انتهى.

سبب گریه هر مؤمن

در کامل الزیارة به سند خود از جناب امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که روزی جناب امیرمؤمنان علیه السلام به سوی فرزند گرامی خود جناب امام حسین علیه السلام نظر فرمود: گفت: یا عَبْرَةَ كُلِّ

مُؤْمِن، یعنی ای سبب گریه هر مؤمن!

جناب امام حسین علیه السلام عرض کرد: من سبب گریه مؤمنان هستم؟!
فرمود: بلی ای فرزند گرامی من.^۱

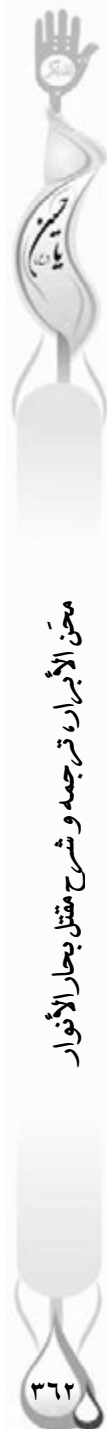
و ایضا در کتاب مذکور به سند خود از ابو عماره منشد روایت کرده است که هرگز روزی نشد که جناب امام حسین علیه السلام در نزد جناب امام جعفر صادق علیه السلام مذکور شود و آن حضرت در آن روز تا شب تبسمی نماید. آن جناب در تمام آن روز محزون و اندوهناک می شد و پیوسته می فرمود: جناب امام حسین علیه السلام سبب گریه هر مؤمن است^۲ و به طریق دیگر مروی است که در تمام آن روز و شب حضرت صادق هرگز تبسمی نمی نمود و کسی آن جناب را خندان نمی دید و پیوسته زبان معجز بیانش مترنم آن مقال مذکور می گردید.^۳

در امالی شیخ طوسی^۴ به سند خود از ثقه جلیل القدر و عظیم الشأن محمد بن مسلم روایت کرده است که روزی از جناب امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که آن حضرت می فرمود که حسین بن علی علیه السلام در محل قرب و نزد پروردگار خود می باشد، پیوسته به سوی لشکرگاه خود و بر کسانی که در خدمت آن جناب به درجه رفیع شهادت فایز شدند نظر می فرماید و نظر می نماید به زائران خود و آن بزرگوار بر ایشان عارف تر است و زیارت کنندگان خود و نام های ایشان و نام های پدران ایشان و منازل و قدر و منزلت زائران خود را در نزد پروردگار خود بهتر و نیکوتر می شناسد، از

۱. ابن قولویه قمی، کامل الزیارات: ۱۰۸: ۱.

۲. همان: ۱۰۸: ۲.

۳. مصنف فرموده در کامل الزیارات با سند دیگری آمده است: «... متبسماً فی ذلك اليوم و اللیل...» اما در کامل الزیارات با همین طریق سندی که مصنف بیان می دارد آمده است «فی ذلك اليوم»، و «اللیل» دیده نشد. همان: ۱۰۱: ۵.



شناختن یکی شما فرزندان خود را.

به درستی آن حضرت گریه کنندگان خود را می‌بیند و کسی را که در مصیبت آن حضرت گریان و نالان می‌باشد، پس برای گریه کنندگان خود طلب آمرزش می‌نماید و از پدران بزرگواران خود سؤال می‌نماید که ایشان نیز برای گریه کننده خود طلب مغفرت و آمرزش نمایند و می‌فرماید: کسی که مرا زیارت می‌کند اگر بر آن چیزی که خداوند عالمیان برای او آماده و مهیا فرموده است عالم و دانا گردد، هر آینه شادی و سرور او از حزن و اندوهش زیادتر می‌گردد؛ و جناب امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمود: به درستی زیارت کنندگان آن حضرت به سوی وطن مألوف و اهل خود بر می‌گردند، در حالی که هیچ گناهی بر او نبوده باشد.^۱

ثواب گریستن بر مصائب امام حسین (ع) و اهل بیت (ع)

در تفسیر علی بن ابراهیم به سند خود از جناب امام محمد باقر علیه‌السلام مروی است که آن حضرت فرمود که جناب علی بن الحسین علیه‌السلام می‌فرمود: هر مؤمنی که دیده‌های او به جهت کشته شدن جناب امام حسین علیه‌السلام گریان شود تا اینکه اشک دیده او به روی خود جاری گردد، پس خداوند عالمیان به جهت آن اشک چشم، برای صاحب آن اشک دیده، در بهشت غرفه‌های بیشمار مهیا و آماده می‌نماید، که پیوسته در آنها ساکن می‌شود، در سال‌هایی که هرگز آخر و انتها ندارند و هر کسی از مؤمنان به جهت اذیتی که از دشمنان ما در دار دنیا بر ما وارد شد، گریان و نالان گردد تا اینکه اشک از دیده‌های او به روی خود جاری گردد، خداوند عالمیان او را در منزل صدق و راستی در بهشت برین منزل می‌دهد و فرمود: هر مؤمنی که اذیتی در خصوص ما

۱. شیخ طوسی، الأملی: ۵۴: ۴۳؛ محمد بن ابی القاسم طبری، بشارة المصطفی: ۷۷؛ شیخ حر عاملی، وسائل الشیعة ۱۴: ۴۲۲: ۱۹۵۰۸.

بر او برسد تا اینکه از دیده‌های او اشک دیده به روی خود جاری گردد، به جهت وجع و مصیبتی و المی و اذیتی که در مصیبت ما بر او وارد می‌شود، خداوند عالم از روی او اذیت عذاب آخرت را برمی‌گرداند و او را از عذاب آتش جهنم در روز قیامت ایمن می‌فرماید.^۱

در قرب الاسناد به سند خود از جناب امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که روزی آن حضرت بر ثقه جلیل فضیل بن یسار فرمود: با همدیگر در جایی و مجلسی می‌نشینید و از غرایب اخبار ما نقل می‌کنید؟ فضیل عرض نمود: فدایت شوم بلی! می‌نشینیم و اخبار و احکام شما را نقل می‌کنیم

حضرت صادق علیه السلام فرمود: به درستی من این مجالس را دوست می‌دارم، پس امر ما را زنده دارید، یا فضیل! خدا رحمت نماید به کسی که امر ما را زنده دارد، یعنی اخبار و احکام و معجزات و مصایب ائمه انام را ذکر نماید و نقل کند و نگذارد که از خاطرها مانند فراموش شدن مرده‌ها فراموش گردد.

حضرت فرمود: یا فضیل! کسی که ما را یاد کند یا دیگری مصایب ما را در نزد او یاد نماید، پس به جهت مصیبتی که بر ما وارد شده و می‌شود از دیده او اشکی به مقدار پر مگسی بیرون بیاید، خداوند عالمیان گناهان او را بیامرزد، هر چندی که از کف دریاها زیادتر باشند.^۲

در امالی شیخ صدوق و ثواب الاعمال و کامل الزیارة به سندهای

۱. علی بن ابراهیم قمی، تفسیر قمی ۲: ۲۹۱؛ شیخ صدوق، ثواب الأعمال: ۸۳؛ ابن قولویه قمی، کامل الزیارات: ۱۰۰: ۱؛ ابن ابی جمهور احسائی، عوالی اللذی ۴: ۹۱: ۱۲۶؛ سیدبن طاووس، لهوف: ۹؛ ابن نما حلی، مئیر الاحزان: ۱۴؛ شیخ حر عاملی، وسائل الشیعة ۱۴: ۵۰۱: ۱۹۶۹۲. سید بن طاووس رحمه الله با کمی تفاوت در عبارت این روایت را در لهوف آورده است.

۲. عبدالله بن جعفر حمیری، قرب الاسناد: ۱۸؛ شیخ صدوق، مصادقة الإخوان: ۳۲؛ محمد بن ادریس حلی، مستطوفات السرائر: ۶۳۶؛ شیخ حر عاملی، وسائل الشیعة ۱۲: ۲۰: ۱۵۵۳۲.



ثواب شعر خواندن در مصیبت امام حسین (ع)

معتبر از ابی عماره منشد از جناب ابی عبدالله جعفر بن محمد علیهما السلام روایت کرده است که روزی وارد خدمت آن حضرت شدم، برای من فرمود: یا ابا عماره! شعری چند در مرثیه جناب امام حسین بن علی علیهما السلام انشاد کن و بخوان!

ابوعمار می گوید: در خدمت آن حضرت چند شعر خواندم، پس قطرات اشک از دیده های مبارک آن حضرت به روی خود جاری گردید، باز شعری چند در مرثیه جناب امام حسین علیهما السلام خواندم، باز حضرت صادق علیهما السلام گریست! ابوعمار می گوید به خدا قسم پیوسته من مرثیه می خواندم آن حضرت می گریست تا اینکه صدای گریه عیال آن حضرت را از خانه خود شنیدم؛ چون از مرثیه خواندن فارغ شدم حضرت صادق علیهما السلام فرمود: یا ابا عماره! هر کس در مرثیه جناب امام حسین علیهما السلام شعری بخواند و پنجاه کس را بگریاند پس جزای او بهشت است و هر کس شعری در مرثیه آن جناب بخواند سی نفر را بگریاند، ثواب او بهشت خواهد شد و هر کس شعری در مصیبت آن بزرگوار انشاد نماید، پس بیست نفر را بگریاند اجر او بهشت می باشد و هر کس شعری ذکر نماید، پس ده نفر را به جهت شعر خواندن خود به گریه در آورد سزای او بهشت می گردد و هر کس شعری بخواند، پس یک نفر به شعر خواندن خود به گریه در آورد برای او بهشت خواهد شد و هر کسی که در مصیبت آن حضرت شعری بخواند، پس خودش گریه نماید، برای او بهشت است و هر کس شعری در مرثیه آن حضرت بخواند پس خود را به گریه کننده شبیه نماید پس جزای او بهشت می باشد.^۱

۱. شیخ صدوق، الامالی: ۱۴۱؛ ۶؛ شیخ صدوق، ثواب الأعمال: ۸۳؛ ابن قولویه قمی، کامل الزیارات: ۱۰۴؛ ۲.

در کتاب رجال شیخ بزرگوار شیخ کشی قدس سره به سند خود از زید شحّام مروی است که گفت: روزی با جماعتی از اهل کوفه در خدمت جناب امام جعفر صادق علیه السلام نشسته بودیم، ناگاه جعفر بن عفان داخل مجلس آن امام اناّم گردید، پس آن حضرت جعفر را نزد خود خواند و او را در نزد خود نشانید و بسیار التفات و اکرام نمود؛ بعد از لطف بیشمار فرمود: یا جعفر!

پس جعفر عرض نمود: لَبَّيْكَ ای مولای من! خداوند عالمیان مرا فدای تو گرداند!

حضرت فرمود: برای من چنین خبر رسیده است که تو در مصیبت جناب امام حسین علیه السلام شعر می گویی و نیکو هم می گویی! جعفر عرض کرد: بلی! خدا جان مرا فدای تو گرداند! پس حضرت فرمود: بخوان!

جعفر به خواندن شعری مشغول شد که در مصیبت آن بزرگوار گفته بود و آن حضرت قطرات اشک را از دیده حقّ ینش جاری می نمود و اهل مجلس نیز می گریستند و آن حضرت بسیار گریست، تا اینکه اشک از دیده مبارکش به روی و ریش شریف خود جاری گردید، حضرت فرمود: ای جعفر! به خدا سوگند ملائکه مقربان خداوند عالمیان در این مجلس حاضر شدند و سخن تو را و شعرهای تو را که در مصیبت جناب امام حسین علیه السلام خواندی شنیدند و ایشان گریستند، چنانکه ما گریستیم، بلکه گریه ایشان از ما زیادتر شد!! ای جعفر! به تحقیق خداوند عالم در این ساعت همه بهشت را برای تو واجب و سزاوار فرمود و گناهان تو را آمرزید!

فرمود: ای جعفر! می خواهی زیاد کنم برای تو؟

جعفر عرض نمود: بلی! ای سید و آقای من!

فرمود: هیچ کسی نیست که در مصیبت جناب امام حسین علیه السلام شعری بگوید، پس با آن شعر گریه بکند و دیگری را بگریاند، مگر اینکه خداوند عالمیان بهشت را برای او واجب می گرداند و گناهانش را بیامزد.^۱

هتک حرمت اهل بیت (ع) در ماه محرم

در امالی شیخ صدوق قدس سره به سند خود از ابراهیم بن ابی محمود روایت کرده است که روزی جناب امام رضا علیه السلام فرمود: محرم در زمان سابق ماهی بود که اهل زمان جاهلیت قتال را در آن ماه حرام می دانستند و همیشه در آن ماه جنگ با یکدیگر را ترک می نمودند، پس در چنین ماهی که اهل جاهلیت حرمت آن را نگاه می داشتند، در این ماه امت ریختن خون های ما که اهل بیت رسالت هستیم حلال کردند و حرمت ما را هتک نمودند و فرزندان و زنان ما را در چنین ماهی به اسیری بردند و بر خیمه های ما آتش زدند و هر چه در آنها داشتیم از اموال و اثاث البیت به غارت بردند، در امر و خصوص ما که اهل بیت رسالت بودیم حرمت و خاطر جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله را رعایت ننمودند و منظور نداشتند.

داغ عاشورا بر دل اهل بیت (ع)

فرمود: به درستی روز کشته شدن جناب امام حسین علیه السلام بسیاری گریه و زاری، پلکهای دیده های ما را مجروح و زخم دار نمود و قطرات اشک را از چشمان ما مانند سیلاب فرو ریخت و عزیز ما را در زمین کرب و بلا ذلیل و خوار نمود و آن سرزمین بلا، کرب و اندوه و بلا را تا روز قیامت بر ما به یادگار و ارث گذاشت، پس باید بر مثل جناب امام حسین علیه السلام گریه نمایند گریه کنندگان، زیرا که

۱. محمد بن عمر کثی، رجال الکشی: ۳۹۸: ۵۰۸.



گریه بر آن بزرگوار گناهان بزرگ را فرو می ریزد.

سیره امام کاظم (ع)
در ماه محرم

پس بعد از فرمودن این سخنان جانگداز و دلسوز فرمود: عادت پدر بزرگوارم چنان بود که چون ماه محرم داخل می شد هرگز کسی آن بزرگوار را خندان و دلشاد نمی دید و پیوسته اندوهناک و محزون بود و ساعت به ساعت حزن و اندوه بر او هجوم آور و غالب می گردید، تا اینکه ده روز از ماه محرم می گذشت، یعنی نه روز تمام می گشت داخل روز دهم می شد، چون روز دهم ماه محرم می گردید آن روز روز مصیبت و اندوه و گریه کردن او می شد، پیوسته آن روز را تا شب به حزن و اندوه و گریه و زاری به آخر می رساند و می فرمود: امروز روزی است که در مثل وی جناب امام حسین علیه السلام کشته شد.^۱

و نیز در کتاب مذکور از فضال روایت کرده است که روزی جناب امام رضا علیه السلام فرمود: هر کسی که در روز عاشورا سعی کردن را در حوائج خود ترک نماید و مشغول کارهای خود نشود، خداوند عالمیان حوائج دنیا و آخرت او را بر آورد و می فرمود: هر کسی که روز عاشورا روز مصیبت و حزن و گریه او گردد و آن روز را روز مصیبت و گریه و اندوه خود بداند، خداوند عالمیان روز قیامت را روز شادی و سرور او می فرماید و دیده های او به دیدن ما در بهشت برین خندان و روشن می باشد و هر کسی که روز عاشورا را روز برکت می نامد و در آن روز برای منزل خود ذخیره بگیرد، خداوند عالم هرگز آن را برای او مبارک نمی کند و در روز قیامت او را با

۱. شیخ صدوق، *الأمالی*: ۱۲۸؛ ۲؛ سید بن طاووس، *ایقان الأعمال*: ۵۴۴؛ ابن شهر آشوب، *مناقب آل ائمه* طالب ۴: ۸۶؛ محمد بن حسن فتال، *روضه الواعظین* ۱: ۱۶۹.

یزید پلید و عبیدالله بن زیاد مردود و عمر بن سعد عنید در اسفل درک دوزخ محشور نماید و با ایشان در آتش جهنم جمع می‌شود.^۱ مترجم می‌گوید: مصنف^{قدس سره} در اینجا به طرق مختلفه معتبره بسیاری از اخبار در این باب نقل کرده است که در مضامین اخبار گذشته شرکت، بلکه اتحاد داشتند از این جهت ذکر آنها را ترک نمودم انتهى.

دعای حضرت زکریا
(ع) در روز محرم
در عیون اخبار الرضا و امالی شیخ بزرگوار شیخ صدوق^{قدس سره}، به سند خود از ریان بن شیب روایت کرده است، در روز اوّل ماه محرم به خدمت جناب امام رضا^{علیه السلام} وارد شدم، چون آن حضرت مرا دید فرمود: ای فرزند شیب! امروز روزه گرفته‌ای؟ عرض کردم: نه!

آن حضرت فرمود: امروز همان روز است که حضرت زکریا^{علیه السلام} پروردگار خود را در این روز به این نحو ندا نمود و به درگاه مکرم و جلال خداوندگار اظهار حاجت و استغاثه کرد و عرض نمود:

﴿رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ﴾^۲

یعنی ای پروردگار من! مرا فرزندی طیب و طاهر عطا فرما که به درستی تو سامع دعای دعاکنندگان و شنونده ندای نداکنندگان هستی. پس خداوند عالم دعای او را در این روز مستجاب فرمود و ملائک آسمان را امر نمود که حضرت زکریا^{علیه السلام} را ندا کنند، پس

۱. شیخ صدوق، الأمالی: ۱۲۹؛ ۴؛ شیخ صدوق، علل الشرائع ۱: ۲۲۷؛ ۲، شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا (ع) ۱: ۲۹۸؛ ۵۷؛ علی بن موسی بن طاووس، إقبال الأعمال: ۵۷۸؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل أبي طالب ۴: ۸۶؛ محمد بن حسن فتال، روضة الواعظین ۱: ۱۶۹؛ شیخ حر عاملی، وسائل الشیعة ۱۴: ۵۰۴؛ ۱۹۶۹۶.
۲. آل عمران: ۳۸.

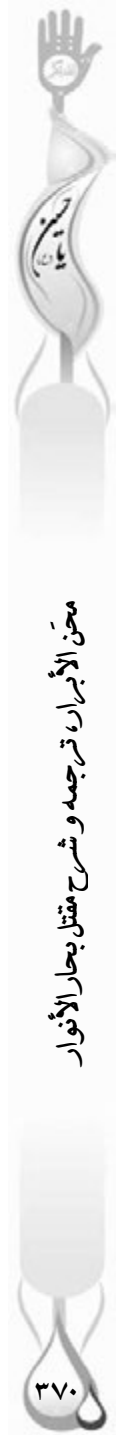


ایشان بنا به فرمان خداوند عالمیان حضرت زکریا علیه السلام را ندا نمودند، در حالتی که در محراب عبادت خود نماز می خواند، که به درستی خداوند عالمیان تو را بشارت می دهد، به فرزندی که نامش یحیی علیه السلام است.

پس حضرت امام رضا علیه السلام فرمود: هر کسی که امروز را روزه بگیرد خداوند عالم دعای او را مستجاب می گرداند، چنانکه دعای حضرت زکریا علیه السلام را مستجاب فرمود، بعد از آن فرمود: ای فرزند شیب! به درستی محرم ماهی بود که اهل جاهلیت در زمان گذشته ظلم و عدوان و قتال دشمنان را در آن ماه حرام می دانستند، با وجود اینکه ایشان کافر بودند حرمت و احترام این ماه را منظور و مرعی می داشتند، لکن این امت حرمت ماهی را که در شریعت خود حرمت و احترام وی از جمله لازمات و واجبات بود مراعات ننمودند و حرمت و احترام پیغمبر خود را ملاحظه و مراعات نکردند، به تحقیق این امت بد کردار در این ماه محترم فرزندان پیغمبر خود را کشتند و زنان آن حضرت را اسیر نمودند و اموال او را به غارت بردند، پس خداوند عالم هرگز این گناه عظیم را از ایشان نیامرزد و از سر تقصیر ایشان در نگذرد.

فرمود: ای فرزند شیب! اگر خواهی بر چیزی که فوت شده است گریه نمایی، پس بر مصیبت جناب امام حسین بن علی ابن ابی طالب علیه السلام گریه کن، زیرا که آن بزرگوار را مانند گوسفند ذبح نمودند و سرش را مانند سر گوسفند بریدند و با آن جناب هجده نفر از اهل بیت گرامی او کشته شدند که در همه روی زمین مانند و شبیه خود نداشتند، به خدا سوگند به تحقیق هفت آسمان و زمین به

اگر خواستی بر چیزی
بگری بر مصائب امام
حسین (ع) بگری



شعار یاوران مهدی
(عج)
جهت کشته شدن او گریه کردند! چهار هزار نفر از ملائک آسمان به جهت اینکه نصرت و یاری او نمایند به زمین نازل گشتند، چون به زمین فرود آمدند آن حضرت را کشته و به خون خود آغشته دیدند؛ پس ایشان از جانب خدا مأمور گشتند که در زمین بمانند و پیوسته در نزد قبر آن حضرت ژولیده مو و غبار آلود باشند، تا ظهور قائم آل محمد علیه السلام، چون آن حضرت ظاهر می شود آن چهار هزار نفر ملائکه از یاوران او می باشند و در روز جنگ با دشمنان، شعار و طریقه و علامات ایشان این است: یَا أَثَرَاتِ الْحُسَيْنِ، یعنی ای طلب کنندگان خون حسین علیه السلام!

عصر عاشورا از
آسمان خون بارید
حضرت امام رضا علیه السلام فرمود: ای پسر شیب به تحقیق خبر داد مرا پدرم از پدر خود از جدش، از اینکه چون جناب امام حسین علیه السلام کشته شد از آسمان خون و خاک سرخ بارید.

ثواب گریه کننده و
زائر امام حسین (ع)
ای فرزند شیب! اگر گریه کنی بر مصیبت جناب امام حسین علیه السلام، تا اینکه قطرات اشک چشم تو به روی تو جاری گردد، خداوند عالمیان همه گناهان تو را بیامرزد، از صغیره و کبیره، خواه اندک باشد خواه بسیار!

ای پسر شیب! اگر تو را دلشاد و خرم نماید اینکه بر خداوند عزّ و جلّ ملاقات نمایی در حالتی که هیچ گناهی در تو نباشد، پس قبر مبارک جناب امام حسین علیه السلام را زیارت نما!

ثواب لاعن قاتلان
حسین (ع)
ای فرزند شیب! اگر خوش داری و دلشاد و خرم باشی از اینکه در غرفه های عالی بهشت با پیغمبر خدا بوده باشی، پس بر قاتلان جناب امام حسین علیه السلام لعنت کن

ای فرزند شیب! اگر مسرور و دلشاد می نماید تو را، اینکه برایت



اجر و ثواب بوده باشد، به اندازه ثواب و اجر که در خدمت جناب امام حسین علیه السلام شهید و به خون خود آغشته گردید، پس هر وقتی که جناب امام حسین علیه السلام را یاد می‌نمایی و قضیه شهادت آن بزرگوار را به خاطر خود خطور می‌نمایی، بگو: یا لَیْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَافُوزُ فَوْزًا عَظِيمًا، یعنی آرزو دارم ای کاش که با شهیدان کربلا در خدمت سیدالشهدا علیه السلام شهید و به خون خود آغشته می‌شدم پس به جهت شهادت خود به رستگاری عظیم و فیوضات الهی فایز می‌گردیدم.

یابن شیب! اگر از این دلشاد و خرم باشی که از رفقای ما در درجات عالیات و مقامات بلند بهشت برین بوده باشی، پس اندوهناک و محزون باش به جهت اندوه و حزن ما، و شاد و مسرور باش به سبب شادی و فرح ما، و بر تو باد ولایت ما، و چنگ بزن به امامت و ولایت ما، زیرا که اگر کسی سنگی را دوست بدارد و محبت و مودت بر آن برساند، هر آینه در آخرت با آن سنگ محشور خواهد شد.^۱

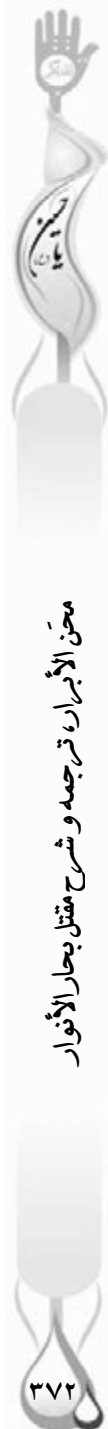
مترجم می‌گوید: ظاهر این مطلب به وجه مبالغه، اثبات آن است که اگر اهل بیت رسالت را کسی در دنیا دوست بدارد و ولایت ایشان را اختیار نماید، البته بنابه مقتضای آیه وافی هدایت:

﴿يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ﴾^۲

با ایشان محشور خواهد شد، چنانکه دیگران که ولایت ائمه ضلالت را در دار دنیا به ولایت ائمه هدی اختیار نمودند، با ایشان وارد محشر می‌شوند به مقتضای آیه شریفه:

۱. شیخ صدوق، الامالی: ۱۲۹؛ ۵؛ شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا (ع): ۱: ۲۹۹: ۵۸.

۲. اسراء: ۷۱.



﴿إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ أُتُّبِعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا﴾^۱

یا مراد حقیقت حشر با سنگ است که در دنیا آن سنگ را ستایش و پرستش نموده باشد، نه مجرد محبت و مودت اغراض دنیویّه با آن وجهی که از شریعت مطهره رسیده است انتهی.

در کامل الزیارة به سند خود از عبدالله بن غالب مروی است که گفت روزی به خدمت جناب امام جعفر صادق علیه السلام داخل شدم بنابه فرموده آن حضرت چند شعری در مرثیه جناب امام حسین علیه السلام خواندم، چون بر این بیت رسیدم:

لَبِئْسَ تَسْقُوا حُسَيْنًا بِمِسْقَاةِ الثَّرَى غَيْرِ الثَّرَابِ

چون این بیت از قصیده است که سابق و لاحق وی در دست نیست، اصل مراد به دست نیامد، لکن معنای وی در بادی نظر قاصر چنین است: هر آینه بالای عظیم و قضیه هایلّه بود که جناب امام حسین علیه السلام را سیراب می نماید، به طرف خطّه زمین باران خاک را می شوید.

گریه زنان خانه امام
صادق (ع) بر مصائب
امام حسین (ع)

اگر «غیر» خوانده شود با یاء موخّده، به معنی گردد و غبار باشد و اگر غیر به یاء مثناة باشد، به معنای حوادث و باران است، باری چون اصل بیت معلوم نیست طول دادن در احتمالات بی فایده می باشد.

عبدالله بن غالب می گوید: چون این بیت را خواندم شنیدم که از پس پرده عصمت و طهارت، زنی فریاد کشید یا اُبتاه، یعنی کجایی ای پدر بزرگوار.^۲

و نیز در کتاب مذکور از ابو هارون مکفوف مروی است که گفت: روزی به خدمت جناب امام جعفر صادق علیه السلام داخل شدم،

۱. بقوه: ۱۶۶.

۲. ابن قولویه قمی، کامل الزیارات: ۱۰۵: ۳.



چون آن حضرت مرا دید فرمود: چند شعری در مرثیه جناب امام حسین علیه السلام بخوان! پس بنا به اطاعت آن امام مفترض الطاعة چند شعری در مرثیه مظلوم کربلا خواندم.

حضرت فرمود: این نحو نخوان! بلکه با آن نحو بخوان که در پیش خود می خوانید و چنانکه در نزد قبر مبارک آن حضرت مرثیه خوانی می نمایید، یعنی با حزن و اندوه و به قاعده مرثیه خوانی بخوان! ابو هارون می گوید، خواندم:

أَمْرٌ عَلَى جَدَثِ الْحُسَيْنِ فَقُلْ لِأَعْظَمِهِ الزَّكِيَّةَ

یعنی بگذر به سر قبر مبارک جناب امام حسین علیه السلام و بیا به سر مدفن آن بزرگوار و خطاب کن به استخوان های پاک و پاکیزه آن حضرت.

ابو هارون می گوید: چون گریه بر آن حضرت غالب شد من سکوت اختیار نمودم

حضرت فرمود: ساکت نشو بگذر! تا آخر قصیده را بخوان، پس من قصیده را تمام کردم.

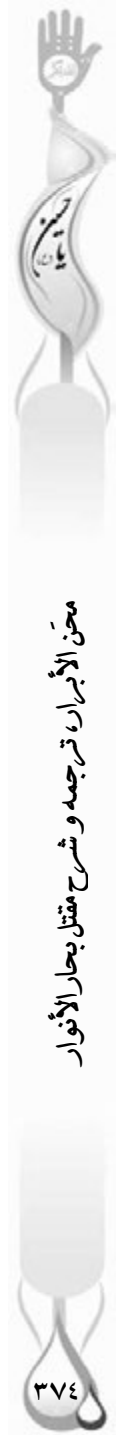
فرمود: زیاده از این بخوان پس من قصیده دیگر خواندم، گفتم:

يَا مَرْيَمُ قَوْمِي وَ أَتُذِيبِي مَوْلَاكِ وَ عَلَى الْحُسَيْنِ فَأَسْعِدِي بَيْتَكَ

ای مریم علیها السلام! سر از قبر خود بردار و برخیز بر مولا و آقای خود ندبه و نوحه کن و به گریه و زاری خود بر حسین علیه السلام یاری نما.

پس آن حضرت بسیار گریست و زنان و اهل حرم آن حضرت از پس پرده به جوش و خروش آمدند و ناله و زاری و گریه و بی قراری

ثواب گریاندن مردم با اشعار امام حسین (ع)



نمودند، چون ایشان از گریه ساکت شدند، حضرت صادق علیه السلام فرمود: یا ابا هارون! هر کسی که شعری در مصیبت جناب امام حسین علیه السلام بخواند ده نفر را بگریاند، پس بهشت جزای او خواهد شد و آن حضرت یکی یک کم نمود تا رسید به یک نفر، فرمود: یا ابا هارون! هر که شعری در مصیبت آن بزرگوار بخواند و یک کسی را بگریاند، جزای او بهشت می باشد؛ فرمود: هر کس مصیبت آن حضرت را یادآوری نماید و گریه کند، برای او بهشت خواهد بود.^۱

در طریق دیگر این روایت در آخرش حضرت صادق علیه السلام فرمود: هر کسی که مصیبت جناب امام حسین علیه السلام در نزد او مذکور گردد، پس از دیده او به مقدار پر مگس اشک بیرون بیاید اجر و ثواب او بر خداست و خدا هرگز راضی نمی شود به جز اینکه بهشت را برای او کرامت فرماید.^۲

مراد از «رقّة» در کلام امام صادق (ع) به هارون مکفوف

مترجم می گوید در این روایت چنین وارد گشته که آن حضرت برای هارون فرمود: «أَشِدُّنِي كَمَا تَشِدُّونَ يَغْنِي بِالرَّقَّةِ» احتمال دارد که لفظ «الرَّقَّة» به کسره راء مهمله بوده باشد، یعنی برای من بخوان! چنانکه پیش خود با رَقَّت و سوز دل و اندوه می خوانید و احتمال دارد که لفظ «الرَّقَّة» به فتحه راء مهمله بوده باشد و رَقَّت بر این تقدیر، زمین را می گویند که در کنار نهر و دریا واقع شود، مانند فرات و نیل، و رَقَّت بر این تقدیر نیز نام بلدیست که در نزدیکی فرات است در واسطه دیار ربیعہ واقع گشته و حال نام آن بلد را «رها» می گویند و در طرف غربی بغداد نام شهر دیگر است و نام دهی است که

۱. ابن قولویه قمی، کامل الزیارات: ۱۰۵: ۵.

۲. همان: ۱۰۴: ۱؛ شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه ۱۴: ۵۴۹: ۱۹۸۸۷.

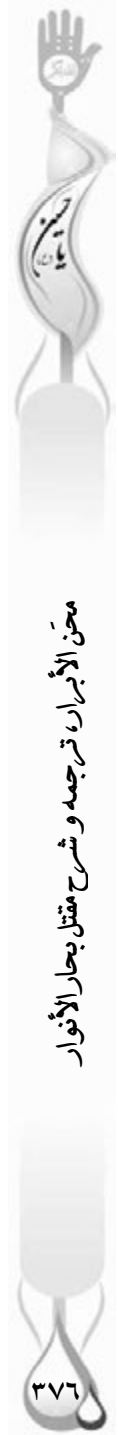
پایین تر از بغداد به یک فرسخ از وی واقع است.

ظاهر بنا به تقدیر ضبط «رقة» به فتح راء مهمله، مراد از وی زمینی است که در کنار مانند فرات واقع شده باشد مثل کربلا، یعنی چنانکه در کنار فرات در سر قبر مبارک آن حضرت با حزن و اندوه و رقت قلب و سوز دل مرثیه می خوانید؛ مراد آن حضرت گویا این است که از من حیا نکن! چنان مرثیه بخوان که در میان خود می خوانید و الله أَغْلَمُ بِحَقَائِقِ الْأُمُورِ انتهى.

در روایتی از حضرت صادق علیه السلام مروی است که آن حضرت فرمود: لِكُلِّ سِرٍّ ثَوَابٌ إِلَّا الدَّمْعَةَ فِينَا،^۱ در این عبارت شریفه دو احتمال می رود، یکی آنکه از برای مخفی نمودن و مستور داشتن هر عمل از اعمال خیر و نیکو زیاده از اجر و ثواب خود آن عمل اجری و ثوابی هست، مگر از برای گریستن در مصیبت اهل بیت رسالت که برای مخفی داشتن وی اجر و ثواب زیاده بر خود گریستن نمی باشد، بلکه آشکار نمودن آن بهتر و نیکوتر است.

دوم اینکه هر عملی از اعمال شرعیّه سرّی از اسرار خداوند عالمیان است که پیش از بیان آنها کسی مطلع نبوده، مانند نماز و روزه و حجّ و مانند آن، پس معنای عبارت حدیث بر این تقدیر آن است که برای هر عملی و عبادتی اجری و ثواب معینی و مقدّری هست، مگر از برای گریستن در مصایب جانگداز و دلسوز اهل بیت رسالت، که آن را ثواب مقدّر و معین نیست، بلکه ثواب وی از اندازه بیرون و از شماره فزون است که قدر معین و اندازه مقدّر در آن نیست.

۱. همان: ۱۰۶؛ همان: ۱۴؛ همان: ۵۹۷؛ ۱۹۸۹۰.



مصنّف قسّمه بنابراین احتمال در متن خبر، از جانب روات
تصحیف و اشتباه احتمال داده است، که فرموده است: «شاید اصل
روایت چنین وارد شده باشد: لِكُلِّ شَيْءٍ ثَوَابٌ إِلَّا الدَّمْعَةَ فِينَا، و روات
خبر از روی غلط و اشتباه بجای «لكل شىء»، «لكل سرّ» ذکر
نموده‌اند»، آنچه در توجیه «سرّ» مذکور شد حاجت بر احتمال
تصحیف مصنّف نیست انتهی.

جایگاه شیعیان در علم ازلی خداوند
در کتاب خصال در احادیث اربعه‌ا از جناب امیرمؤمنان علیه‌السلام
مروی است که آن حضرت فرمود: خداوند عالمیان به علم ذاتی و
قدیم خود بر احوال زمین و هر چه در آنست اطلاع داشت و به سوی
بندگان خود نظر نمود، پس ما را از میان ایشان اختیار نمود و امتیاز و
ترجیح داد و از برای ما شیعیان نیکو خصلت و پاک سریرت و طینت
را اختیار فرمود و ایشان را برای ما به شیعیگی پسندید؛ از هر جهت
برای ما نصرت و یاری می‌کنند و بر فرح و شادی ما شاد و خرم
می‌شوند و به جهت حزن و اندوه ما محزون و اندوهناک می‌باشند و
مال‌ها و جان‌های خود را در راه محبت و مودّت ما بذل نمایند، پس
ایشان از ما می‌باشند و بازگشت ایشان به سوی ما خواهد بود.^۱

مترجم می‌گوید: گوارا باد برای شیعیان اهل بیت رسالت که این
فرمایش امیرمؤمنان علیه‌السلام درباره ایشان کفایت می‌کند، خداوند عالمیان
ما را از شیعیان خلّص آن بزرگواران نماید انتهی.

در امالی شیخ صدوق قسّمه به سند خود از ابن عباس روایت کرده
است که روزی جناب امیرمؤمنان علیه‌السلام به خدمت حضرت رسول

۱. شیخ صدوق، الخصال ۲: ۳۴؛ ۱۰: تاج الدین شعیری، جامع الأخبار: ۱۷۹؛ عبدالواحد بن
محمد آمدی، غرر الحکم و درر الکلم: ۱۱۷؛ ۲۰۴۹ و ۲۰۵۰؛ با کمی تفاوت عبارت در غرر الحکم.

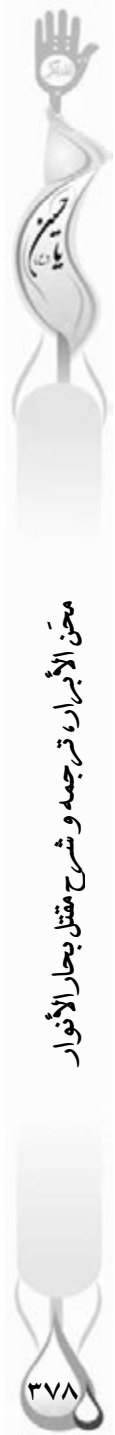
خدا صلی الله علیه و آله عرض نمود که یا رسول الله! آیا عقیل را دوست می داری؟

جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بلی! به خدا سوگند به درستی عقیل را از دو راه دوست دارم، یکی به جهت خودش و نیکویی او، و دیگری به جهت محبت و مودت پدرش ابوطالب، که او را دوست می داشت.

حضرت رسالت مآب فرمود: به درستی فرزند گرامی عقیل در راه محبت فرزند ارجمند تو کشته خواهد شد، پس دیده های مؤمنان بر او اشک ریزان می شود و ملائکه مقربان بر او صلوات می فرستند، پس بعد از فرمودن این کلام آن جناب گریست، تا اینکه قطرات اشک مانند باران به سینه مبارک آن حضرت جاری گردید، پس فرمود: به سوی خداوند عالمیان از آنچه بعد از من، از دشمنان دین، به عترت من وارد خواهد شد شکایت می کنم.^۱

مترجم می گوید: عبارت حدیث چنین است: «وَإِنَّ وَلَدَهُ لَمَقْتُولٌ فِي مَحَبَّةٍ وَلَدَكَ، فَتَدْمَعُ عَلَيْهِ غُيُورُ الْمُؤْمِنِينَ وَتُصَلِّي عَلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ، ظاهر ولد در این روایت آن است که مقصود از آن یک نفر بوده باشد و می شود آن یک نفر عبارت از جناب مسلم بن عقیل باشد، هر چندی که چند نفر از فرزندان عقیل در کربلا به درجه شهادت رسیدند و می شود معنای جنسی مراد بوده باشد که شامل همه فرزندان عقیل شود و افراد ضمیر مرفوع در «مقتول»، و مجرور در «علیه»، بنا به ظاهر لفظ ولد می شود و احتمال می رود که ضمیر مجرور به سوی «ولدک» راجع شود، که عبارت از جناب امام حسین علیه السلام است وَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ خُلَفَاؤُهُ الْمَرْضِيُّونَ عَالِمُونَ بِحَقَائِقِ الْمُرَادَاتِ انتهی.

پیامبر (ص) عقیل را
به دو جهت دوست
می داشت



ثواب گریاندن بر مصائب اهل بیت (ع)

سید بن طاووس رحمه الله فرموده است که از آل الرسول صلی الله علیه و آله روایتی رسیده است که ایشان فرموده اند: هر کسی که در مصیبت ما گریه کند و صد نفر را بگریاند، پس جزایش بهشت است و کسی که در مصیبت ما گریه نماید و پنجاه نفر را بگریاند، برای او بهشت می باشد و کسی که در مصایب ما اشک ریزان گردد و سی نفر را به گریه در آورد، بهشت برین جزای او خواهد شد و هر که در مصایب ما گریه کند و بیست نفر را بگریاند، ثواب او بهشت است و هر که در مصیبت ما بگرید و ده کس را به گریه در آورد، جزای او بهشت می باشد و هر کسی که در مصایب ما گریه نماید و یک نفر را

ثواب کسی که خود را شبیه گریه کنندگان نماید

بگریاند، سزای عملش بهشت خواهد گردید و هر که در مصیبت و اندوه ما خود را شبیه به گریه کنندگان نماید، پس برای او بهشت می باشد.^۱

ثواب گریستن و گریاندن و خود را شبیه گریه کنان کردن

در ثواب الاعمال به سند خود از جناب امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که آن حضرت فرمود: هر کسی که در مصیبت جناب امام حسین علیه السلام بیتی از شعر بگوید و گریه کند و ده کس را بگریاند، پس برای او و ایشان را که به جهت وی گریه کرده اند بهشت می باشد و هر که در مصایب جلیله جناب امام حسین علیه السلام بیتی از شعر بخواند، پس بگرید و نه کس را بگریاند، برای او و ایشان بهشت خواهد شد، پیوسته چنین می فرمود و عدد گریه کنندگان را یکی یکی کم می نمودند، تا اینکه در آخر فرمود: هر کسی که بیتی در مصیبت جناب امام حسین علیه السلام از شعر بگوید و خودش گریه کند، - راوی می گوید: گمان و مظنه من آن است که آن حضرت

۱. سید بن طاووس، الهوف: ۱۰.

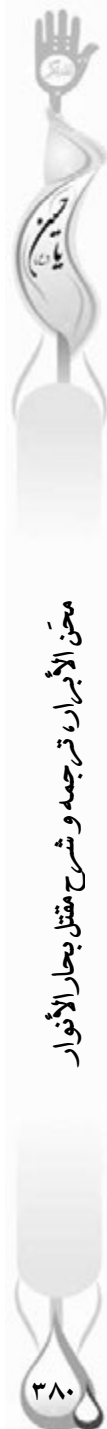
فرمود: خود را شبیه به گریه کنندگان نماید - جزایش بهشت است.^۱
در محاسن به سند خود از جناب امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که روزی آن حضرت فرمود که هر که مصایب ما در نزد او مذکور گردد، پس از چشمان او اشک بیرون بیاید هر چندی که به مقدار پر مگس باشد، خداوند عالمیان گناهان او را بیامزد هر چندی که مانند کف دریاها باشند.^۲

در کامل الزیارة به سند خود از مسمّع کَرْدین روایت کرده است که روزی به خدمت جناب امام جعفر صادق علیه السلام وارد شدم، آن حضرت فرمود: ای مسمّع! تو از اهل عراق هستی، آیا به زیارت قبر مبارک جناب امام حسین علیه السلام می روی؟

مسمّع می گوید: عرض کردم به زیارت قبر آن بزرگوار نمی روم! چون من مردی هستم در میان اهل بصره، مشهور و معروف هستم و در اطراف و حوالی ما کسانی هستند که تابع هوی و خواهش این خلیفه می باشند و دشمنان ما از ناصبیان و دیگران، از سایر قبایل بسیار و بی شمار است، من از ایشان ایمن نمی شوم که حال مرا در نزد پسر سلیمان ذکر نمایند و بدخواهی مرا در نزد او کنند و یا کتابتی به ضرر من بنویسند و ضرری و اذیتی به من برسانند و مرا به خیانت و حيله و تزویر و دروغگویی نسبت بدهند!

حضرت فرمود: ای مسمّع! مصایبی را که از جفاکاران و بدکرداران بنی امیه به سر او آمد، یادآوری می کنی؟

۱. شیخ صدوق، ثواب الأعمال: ۸۴؛ ابن قولویه قمی، کامل الزیارات: ۱۰۵، ۴ و ۱۰۶؛ ۷؛ شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه ۱۴: ۵۹۶: ۱۹۸۸۹.
۲. احمد بن خالد برقی، المحاسن ۱: ۶۳: ۱۱۰؛ عبدالله بن جعفر حمیری، قرب الاسناد: ۶۸؛ سید بن طاووس، اللهوف: ۱۰؛ محمد بن ادریس حلی، مستطرفات الاسرار: ۶۳۶؛ شیخ صدوق، مصادقة الإخوان: ۳۲؛ ۱؛ شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه ۱۲: ۲۰: ۱۹۶۹۰.



مسمع می گوید: عرض کردم بلی! مصایب آن حضرت را یادآوری می کنم.

حضرت فرمود: در آن هنگام گریه و جزع می نمایی؟
مسمع عرض نمود: بلی! به خدا سوگند گریه می کنم و به جهت یاد آوردن آن مصایب اشک از دیدهای خود جاری می نمایم، تا اینکه اهل و عیال من اثر اندوه و حزن را در روی من مشاهده می کنند و از طعام خوردن امتناع می کنم و این حالت از من ظاهر و هویدا می شود!
حضرت فرمود: خداوند عالم رحمت کند بر اشک دیده تو! آگاه باش ای مسمع! به درستی تو از جمله آن کسانی محسوب خواهی شد که از اهل جزع و گریه در مصیبت ما شمرده می شوند و از کسانی خواهی گردید که به جهت سرور ما شاد و خرم می باشند و به جهت حزن و اندوه ما محزون و اندوهناک می شوند، و در روز خوف و ترس ما خائف و ترسان می باشند و روزی که ما ایمن بوده باشیم ایمن می گردند.

فرمود: آگاه باش ای مسمع! به درستی تو در هنگام وفات خود به زودی پدران بزرگواران مرا در بالای سر خود حاضر خواهی دید و وصیت و سفارش ایشان را بر ملک الموت درباره تو مشاهده می نمایی و می بینی که ایشان ملک الموت را سفارش می نمایند که برای تو شفیق و مهربان گردد و جان تو را به آسانی قبض نماید و آنچه که از بشارت ها و کرامت های بی متنها پیش از وفات تو برای تو می رسانند، به قدری است که چشمان تو پیش از مرگ به آنها خندان و روشن می باشند و ملک الموت به جهت سفارش ایشان برای تو، از مادر بسیار مهربان و مشفق بر فرزند عزیز خود، مشفق و

سفارش اهل بیت (ع)
به ملک الموت به هنگام
احتضار گریه کننده
بر حسین (ع)

مهربان تر می باشد.

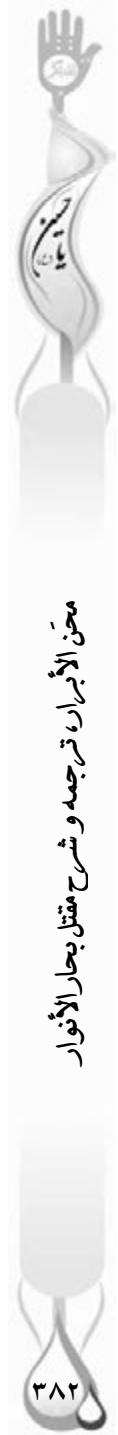
مسمع می گوید: چون آن حضرت کلام معجز بیان خود را به اینجا رسانید، گریه بر آن حضرت مستولی گردید، قطرات اشک از دیده های حق بپیش به روی مبارک خود جاری گشت، من نیز گریستم، پس فرمود: حمد و ثنای بی حد و احصا مر خداوندی را سزااست که ما اهل بیت رسالت را به رحمت کامله خود بر همه خلق تفضیل و ترجیح داده است و ما اهل بیت را به رحمت بی منتهای خود مخصوص و ممتاز فرموده است.

گریه عوالم و ملائک بر مصائب اهل بیت (ع)

فرمود: ای مسمع! از آن وقتی که جناب امیرمؤمنان علیه السلام را کشته اند آسمان و زمین از روی رحمت و شفقت بر حال ما اهل بیت گریه می کنند و آنقدری که ملائکه آسمان ها بر مصایب ما گریه می نمایند، از گریه دیگران بیشتر است و از آن روزی که جفاکاران این امت، ما را کشته اند و حق ما را ضایع کرده اند، هرگز اشک چشمان ملائکه خشک نگردیده است. پیوسته اشک دیده های ایشان

اشک بر امام حسین (ع)
آتش جهنم را خاموش می کند

به روی خود جاری است و هیچ کس از روی رحمت و ترحم بر حال پریشان ما و آنچه که از دشمنان ما از ظلم و ستم بر ما رسیده است گریه نکرده است، مگر اینکه خداوند عالمیان برای او رحمت می کند، پیش از آنکه قطرات اشک از دیده او بیرون بیایند و چون اشک چشم از دیده او بیرون گردد و به روی خود جاری شود، پس اگر قطره ای از آن اشک چشم بر جهنم ریخته و افتاده گردد هر آینه آتش سوزناک وی را خاموش می نماید، چنانکه هیچ حرارت در آتش دوزخ نمی ماند! به درستی کسی که دل او بر حال ما بسوزد و دردناک گردد در هنگام مرگ شاد و خندان گردد و وقتی که ما را



محبّین بر سر حوض کوثر
در بالای سر خود مشاهده می‌نماید چنان شادی برای او رخ می‌دهد
که هرگز آن سرور و فرح از دلش بیرون نمی‌شود، تا آن وقتی که
در سر حوض کوثر بر ما وارد شود؛ به درستی حوض کوثر شادی
می‌کند هنگامی که محبّ و دوست ما بر کنار وی وارد می‌شود،
حتّی آنکه از غایت شادی و محبّت حوض کوثر از اقسام و الوان
طعام‌ها و لذایذ خوردنی‌ها به کام محبّ ما می‌رساند، که هرگز میل
نمی‌کند که از سر حوض کوثر بجای دیگر برود.

یا مسمع! کسی که یک جرعه از آب خوشگوار آن بچشد هرگز
بعد از آن تشنه نمی‌گردد و دیگر رنج و مشقت در خود نمی‌یابد و
آب حوض کوثر در سردی مانند سردی کافور است و در بوی
خوش و عطر مانند بوی خوش مشک معطر است و در لذّت و
خوش طعمی مانند طعم زنجبیل خوش طعم است و در شیرینی
شیرین‌تر از انگبین است و نرم‌تر است از مسکه و صاف‌تر است از
اشک دیده و خوشبوتر و پاکیزه‌تر است از عنبر و از چشمه تسنیم
بیرون می‌آید و در نه‌های بهشت جاری می‌گردد و پیوسته جریان
آب وی از روی سنگهای درّ و یاقوت است.

در کنار آن کاسه‌های بسیار و قدح‌های بی‌شمار می‌باشند که از
ستاره‌های آسمان‌ها فزون‌تر و زیاده‌تر خواهند شد، بوی خوش وی از
مسافت راه هزار سال به مشام مردم می‌رسد، کاسه‌های وی از طلا و
نقره و از جواهرات رنگارنگ و گوناگون می‌باشند و بوی خوش
آب وی به مشام کسی که می‌خواهد از آن بیاشامد می‌آید حتّی
اینکه کسی که از آن می‌خورد می‌گوید که آرزو می‌کنم که مرا در
کنار این حوض بگذارند و عوضی بر این اختیار نکنم و هرگز از آن

بجای دیگر نقل نمایم.

حضرت فرمود: آگاه باش ای کردین! - یعنی مسمع که لقب او کردین و کَرْدَوِیّه بود و پدرش مالک است - که تو از آن اشخاص خواهی شد که از آب آن حوض سیراب می‌باشند و هیچ دیده‌ای نیست که به جهت ما گریه کند مگر اینکه به نظر کردن خود به سوی حوض کوثر لذّت می‌برد و شاد می‌گردد و آن دیده‌گریان از آب حوض کوثر سیراب می‌نماید کسی را که ما را دوست دارد.

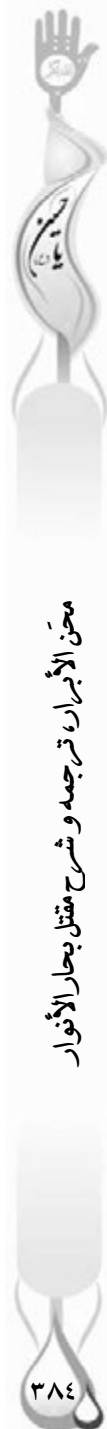
مترجم می‌گوید: چون لفظ خبر چنین است: «وَمَا مِنْ عَيْنٍ بَكَتْ لَنَا إِلَّا نَعِمْتُ بِالنَّظَرِ إِلَى الْكَوْثَرِ وَ سَقَتْ مِنْهُ مَنْ أَحَبَّنَا»، پس از روی مجاز در اسناد، اسناد سقی و سیراب کردن را بر دیده‌گریان داده است، زیرا که گریه نمودن چشم و اشک وی سبب است بر سیراب شدن از آب حوض انتهی.

فرمود: کسی که از آن آب بیاشامد، هر آینه بر آشامنده آن از لذّت و طعم و اشتها و میل، زیاده‌تر از لذّت و طعم و اشتهای کسی که محبّت و مودّت او بر ما پایین‌تر است می‌چشاند و عطا می‌کند، یعنی هر کس به قدر معرفت و محبّت خود بر ما اهل بیت لذّت

می‌برد. به درستی در کنار حوض کوثر جناب امیرمؤمنان علیه‌السلام می‌ایستد و در دست مبارک خود عصایی از چوب عوسج دارد و با آن عصا دشمنان ما را می‌راند و ایشان را از لب حوض دور می‌کند، پس بعضی از ایشان عرض می‌نماید که یا امیرالمؤمنین! من در دنیا مردی بودم که به وحدانیت خداوند عالمیان و به نبوّت و رسالت پیغمبر آخر الزّمان شهادت می‌دادم!

سیرابی از حوض کوثر به اندازه معرفت

امیرمؤمنان (ع) بر سر حوض کوثر دشمنان را می‌راند



حضرت امیر مؤمنان علیه السلام می فرماید: برو به پیش امام و پیشوای خود که عبارت از فلان بوده باشد و سؤال نما از آنکه تو را شفاعت کند! پس آن مرد چون این را از جناب امیر مؤمنان علیه السلام می شنود عرض می نماید که من پیش امام خود که می فرمایی رفتم، از من تبری نمود!

باز حضرت امیر مؤمنان علیه السلام می فرماید: برگرد بر عقب خود و بگو بر آن کسی که در دنیا محبّ او بودی و او را دوست می داشتی و بر همه مردم او را مقدم می کردی و از جمیع مردم او را بهتر می دانستی! حاجت خود را از وی طلب نما و از آن سؤال کن که تو را امروز سیراب نماید، زیرا که بهترین خلق باید تو را شفاعت کند به جهت اینکه هر که بهترین خلق است اگر شفاعت نماید در این روز شفاعت او را ردّ نمی کنند و خواهش او را قبول می نمایند

پس آن شخص عرض می کند: من از غایت عطش و نهایت تشنگی نزدیک به هلاک شده ام!

حضرت امیر مؤمنان علیه السلام در جواب می فرماید: خداوند عالم بر تشنگی تو بیافزاید و عطش تو را زیاده تر نماید!

چرا بعضی از دشمنان و منافقان تا کنار حوض کوثر راه می یابند؟

مسمع می گوید من به جناب حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم چگونه مانند این منافق به سر حوض کوثر راه بیابد و دیگران هرگز راه بر سر آن نمی یابند؟

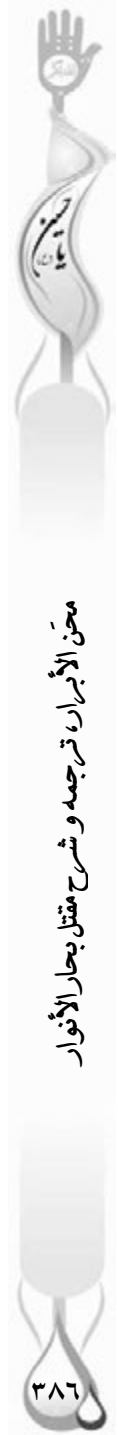
حضرت فرمود: جهت راه یافتن چنین کسی که محبّت به ما اهل بیت نداشت آن است که در دنیا از چیزهای قبیح پرهیزگاری می نمود و شتم کردن و ناسزا گفتن بر ما را ترک می کرد هنگامی که نام ما را در نزد او ذکر می کردند متعزّض بر بدی ما نمی گردید و



بسیاری از چیزهای که مردم بر اتیان آنها جسارت می‌کردند آن شخص اجتناب از آنها می‌نمود و لکن این پرهیزگاری و نگاه داشتن زبان خود را از شتم و دشنام ما نه جهت محبت و مودت ما بود و این را نه برای دوست داشتن و تابع شدن ما می‌نمود، بلکه از جهت غایت جدّ و جهد خود بر عبادت فاسد و دین باطل خود بود که پیوسته مشغول عبادت باطله خود می‌شد و به خاطر آنکه نفس خود را از بدی و عیب مردم مشغول کرده بود که از شغل خود فراغت نداشت که متعرّض بدگویی و عیب جویی مردم بوده باشد، اما قلب او منافق و دینش عداوت و نصب اهل بیت رسالت و تابع ناصیان بود و پیروی ایشان می‌نمود و دوست دار گذشتگان بود و مذهبش بر ولایت و امامت آن دو نفر ملعون اوّل و دوّم برقرار شده بود، پیوسته در دنیا ایشان را بر همه کس مقدّم می‌داشت.^۱

مترجم می‌گوید: از اخبار بی شمار ظاهر می‌شود که طاغیان و غاصبان حقوق اهل بیت عصمت و طهارت وارد بر کنار حوض کوثر می‌شوند و از آشامیدن آب وی محروم می‌شوند و ایشان را تشنه و عطشان از کنار حوض بر می‌گردانند، پس بنابر آن اخباری که بعضی از آنها در سابق سمت تحریر یافته است شاید وجهش این بوده باشد که ایشان بر سر حوض راه می‌یابند، تا به حالت شیعیان آل محمد صلی الله علیه و آله نگاه نمایند و ایشان را در حالت شادی و سرور و لذت و نعمت ببینند، حسرت و ندامت آن ملاعین زیادتر شود و عزّت و جلال جناب امیر مؤمنان علیه السلام را مشاهده کنند، از روی پشیمانی پشت دست خود را بخایند که چرا در دنیا اطاعت چنین بزرگوار را

۱. ابن قولویه قمی، کامل الزیارات: ۱۰۱: ۶.



نمودیم و تابع بت پرستان یتیم و عدوی نَعْتَل و کفار بنی امیه شدیم که امروز به چنین بلایی مبتلا گشتیم، زَادَهُمُ اللَّهُ حَسْرَةً وَ نَدَامَةً يَوْمَ يَعُضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ وَ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا وَ لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَ سکوت حضرت صادق علیه السلام از این وجه مزبور دلالت بر عدم آن نمی کند، زیرا که ایشان در مقام بیان وجوه احکام و اسرار سایر چیزها مراعات حال سائل و فهم او را می نمایند، پس جوابی می فرمایند که سائل به آن ساکت می شود و همه اسرار را بیان نمی فرمایند، اخبار آن بزرگواران بعضی از بعض دیگر کاشف می باشد، جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاهُمْ انتهى.

در کامل الزیارة به سند خود از عبدالله بن بکر روایت کرده است که گفت: حَجَّجْتُ مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ، یعنی با آن حضرت در سر حدیثی احتجاج نمودم که بسیار طولانی بود، یا اینکه با آن جناب قاصد حجّ شدم و در راه حجّ با آن حضرت رفیق گردیدم و حدیثی طولانی از آن حضرت پرسیدم. پس عرض کردم: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله! اگر قبر مبارک جناب امام حسین علیه السلام شکافته شود آیا در میان قبر مبارکش چیزی پیدا و ظاهر می گردد؟ یعنی بدن مبارکش در میان قبر شریفش دیده می شود یا نه؟

درون قبر امام حسین (ع) حضرت فرمود: ای فرزند بکر! چه بسیار بزرگ است مسائل تو! به درستی حسین بن علی علیه السلام با پدر و مادر و برادر خود در بهشت برین در منزل جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند و با آن حضرت روزی می خورند و متنعم و متلذذ می شوند و شادی می نمایند و گرمی و مکرم می باشند و گاهی جناب امام حسین علیه السلام از جانب راست عرش دست مبارک خود را بقائمه عرش می زند و عرض می کند:

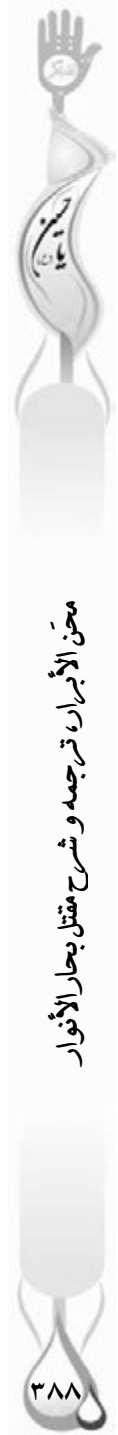
ای پروردگار من! به وعده خود که برای من داده‌ای وفا کن و آن را به عمل بیاور.

به درستی آن بزرگوار به سوی زائران خود که قبر او را زیارت می‌نمایند نگاه می‌کند و ایشان را با نام‌های خود و نام‌های پدران خود می‌شناسد! چنانکه شما فرزندان خود را می‌شناسید، بلکه معرفت و شناختن آن حضرت زیارت کنندگان خود را زیاده‌تر و بهتر است از معرفت و شناختن شما فرزندان خود را، و آن حضرت اعرف است به چیزهایی که در رحل و بارهای زائران هستند. به درستی به سوی کسانی که در مصیبت آن حضرت گریان و نالان می‌باشند نظر می‌فرماید، پس از خداوند عالمیان طلب مغفرت و آمرزش می‌نماید و از پدران بزرگواران خود درباره گریه کنندگان خود طلب مغفرت و آمرزش می‌کند که برای ایشان آن بزرگواران طلب آمرزش نمایند و آن حضرت بر گریه کننده خود خطاب می‌کند که ای گریه کننده: اگر دانسته باشی کرامت‌ها و نعمت‌هایی که خداوند عالم در محلّ قرب و منزلت خود برای تو آماده و مهیا فرموده است هر آینه فرح و شادی تو از حزن و اندوهت زیاده‌تر می‌شود، به درستی آن حضرت در خصوص همه گناه و خطای گریه کننده خود طلب مغفرت و آمرزش از خداوند عالم می‌کند که گناهان و خطاهای گریه کننده او را بیامزد و از سر تقصیرات او درگذرد.^۱

مصنف قدس سره فرموده است که در بعضی از مؤلفات بعض مؤلفین و معتمدین معاصرین خود دیدم که روایت کرده است به درستی چون جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله از کشته شدن فرزند گرامی فاطمه زهرا علیها السلام بر

عنايات خاصه امام حسين(ع) به گريه کنندگان

۱. ابن قولویه قمی، کامل الزیارات: ۱۰۳؛ ۷؛ محدث نوری، مستدرک الوسائل ۱۰: ۲۳۰: ۱۱۹۱۳.



آن خاتون مکرّمه خبر داد و خبر داد از محنت‌ها و مصایبی که بر آن
پسندیده عالمیان از طاغیان اُمّت کافران بنی امیّه وارد می‌گشتند،
گریه شدید بر خاتون قیامت مستولی گردید، پس بعد از گریه بسیار
و جزع بیشمار بر جناب احمد مختار صلی‌الله‌علیه‌وآله عرض نمود که ای پدر
بزرگوار! این مصیبت و بلا در کدام وقت و هنگام بر فرزند گرامی من
رخ می‌دهد؟

فرمود: در آن زمانی که زمین از من و تو و علی‌علیه‌السلام خالی
می‌شود و ما از دنیا رحلت نموده باشیم!

چه کسانی بر حسین فاطمه (س) می‌گریند؟ پس به جهت شنیدن این خبر وحشت اثر گریه فاطمه زهرا علیها‌السلام
زیادتر و شدیدتر گردید، عرض نمود: ای پدر بزرگوار! چون در
هنگام کشته شدن فرزندم ما در دنیا نبوده باشیم در مصیبت او کدام
کسی گریه خواهد نمود؟ و بر او که نوحه و ناله می‌نماید؟ و کدام
کسی عزا برای او بر پای می‌کند و دلش در مصیبت جانگداز و
دلسوز او می‌سوزد؟

قیامت گریه کنندگان بر حسین (ع) جناب پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: یا فاطمه! به درستی زنان نیکوکاران
اُمّت من بر حال پریشان و مصایب زنان اهل‌بیت من گریه و زاری
خواهند نمود و مردان دینداران و نیکوکاران اُمّت من بر مصایب
اهل‌بیت من گریه می‌نمایند و هر سال گروهی بعد از گروه دیگر و
صنفی بعد از صنف آخر تعزیه داری و عزای فرزندان مرا تازه
می‌کنند و بر پای می‌دارند، چون روز قیامت می‌شود تو بر گناهکاران
زنان ایشان شفاعت خواهی نمود و من بر گناهکاران مردان ایشان
شفاعت خواهم نمود و هر کسی که در مصیبت فرزندم حسین علیها‌السلام
گریان و نالان شود در روز قیامت از دست او می‌گیرم داخل بهشت

برین می‌نمایم!

یا فاطمه! در روز قیامت هر چشم گریان و نالان و اشک ریزان خواهد شد مگر چشمی که در دنیا بر مصیبت دلسوز حسین علیه‌السلام گریان شده باشد که آن چشم شاد و خرم به نعمت‌های بیکران بهشت بشارت داده می‌شود.^۱

مصنّف قدس سره فرموده است که بعضی از اخباری که مناسب این باب است در باب گریستن آسمان و زمین در مصیبت آن بزرگوار خواهد آمد و باز فرموده است در بعضی از مؤلفات اصحاب گرامی خود دیدم که آن سید بزرگوار سید علی حسینی حکایت نموده است که آن سید بزرگوار عالی مقدار فرموده است که من با جماعتی از مؤمنان مجاور مشهد مولای خود جناب علی بن موسی الرضا علیه‌السلام بودم، چون روز دهم از شهر عاشورا در رسید یکی از ما درخواست و شروع به خواندن مقتل جناب مظلوم کربلا فرزند گرامی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نمود.

پس این روایت را ذکر نمود که از جناب امام محمد باقر علیه‌السلام روایت کرده‌اند که آن حضرت فرمود: هر کسی که از دیده‌های او در مصیبت جناب امام حسین علیه‌السلام اشک بیرون گردد، هر چندی که به مقدار پر پشه‌ای بوده باشد، خداوند عالمیان گناهان او را بیامرزد هر چندی که به قدر کف دریاها بوده باشد.

در همان مجلس کسی با ما حاضر بود، با وجود اینکه در دریای جهل غرق و به جهل مرگب و نادانی متّصف می‌بود ادّعای علم و دانایی می‌نمود و جهل خود را نمی‌دانست، مدّعی علم و فضیلت بود

۱. این روایت را در کتاب شیخ عبدالله بحرانی، *العوالم (الامام الحسین ع)*: ۵۳۴: ۹ یافتیم که ایشان نیز علی القاعده از *بحار* نقل فرموده‌اند. در هر حال به مصدر آن پی برده نشد.

و حال آنکه هرگز بهره‌ای از علم و دانایی نداشت و بوی علم و معرفت به مشام او نرسیده بود؛ گفت: باید این خبر صحیح و معتبر نباشد! هرگز عقل مضمون وی را باور نمی‌کند.

پس مباحثه میان ما و او به طول انجامید هر قدری که ما برهان و حجت آوردیم و در تصحیح آن خبر شریف مبالغه و اصرار تمام نمودیم، آن جاهل مغرور قبول ننمود پس از مجلس برخاستیم و پراکنده شدیم و آن مرد در انکار و عناد خود اصرار داشته و از عناد خود برنگشت و بجای خود رفته از انکار و تکذیب حدیث بازگشت نکرد.

چون فردا روز به میان آمد دیدیم آن مرد به نزد ما آمده زبان به معذرت و عذرخواهی گشود از گفته باطل و عناد فاسد خود اظهار ندامت و پشیمانی نمود، گفت: چون از نزد شما بیرون رفتم شب در میان رختخواب خود خوابیدم، خواب هولناکی دیدم که قیامت قیام نموده، مردم را در بیابان بی‌پایان و صحرای بسیار وسیع دور و دراز جمع نموده‌اند که هرگز در آن بیابان بلندی و پستی نداشت و بسیار هموار بود، همه ایشان در آن بیابان حاضر بودند و ترازوهای اعمال را آویخته و صراط را به روی جهنم کشیده و دیوان‌های حساب را گشوده و نامه‌های اعمال مردم را ریخته و آتش جانگداز جهنم را افروخته و قصرهای بهشت را زینت داده‌اند.

در آن هنگام دیدم حرارت هوا و گرمی شدید بر من مستولی گشته و بسیار شدت و تأثیر می‌کند، ناگاه در دل خود تشنگی بسیار مشاهده نمودم و عطش بی‌پایان یافتم، این طرف و آن طرف محشر نگاه نمودم و طلب آب می‌کردم که حرارت دل خود را ساکن نمایم، هرگز قطره آبی نیافتم و از غایت تشنگی خود آرام نداشتm. به



طرف راست و چپ محشر نگاه می نمودم، ناگاه چشم من بر حوض کوثر افتاد، دیدم آن حوض حوضی است بسیار وسیع و بزرگ و طولانی پس همان ساعت به خاطر من خطور نمود که یقین این حوض حوض کوثر خواهد بود.

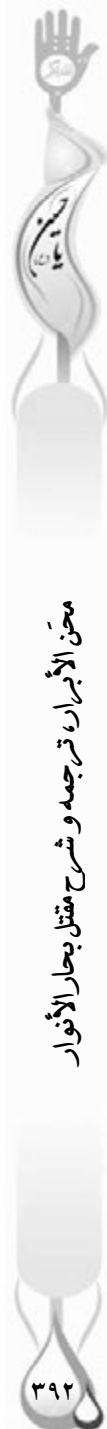
چون به کنار حوض کوثر رسیدم در میان آن آبی دیدم که سردتر از یخ و شیرین تر از عسل مصفی بود، ناگاه نظرم در کنار حوض به دو بزرگوار افتاد و زنی در نزد ایشان ایستاده بود که نور جمال مبارک ایشان همه اهل محشر را احاطه نموده بود و ایشان با وجود این جلال و عظمت و جاه و عزّت، جامه های مبارکشان سیاه رنگ و دیده های ایشان گریان و اشک ریزان و دل مبارک ایشان محزون و اندوهناک بود.

پس از کسی پرسیدم که ایشان از کدام بزرگواران هستند که انوار باهره ایشان اهل محشر را احاطه نموده است؟

آن شخص فرمود که یکی از ایشان که عبارت از این بزرگوار باشد جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است و آن بزرگوار دیگر امام انام و پیشوای عالمیان جناب علی مرتضی علیه السلام است و آن خاتون مکرمه که در نزد ایشان ایستاده است طاهره مطهره بتول عذرا فاطمه زهرا علیها السلام است.

پرسیدم: چرا ایشان را با جامه های سیاه و دیده گریان و دل محزون و اندوهناک می بینم؟

آن شخص گفت: مگر نمی دانی که امروز روز عاشورا است؟! روزی است که جناب امام حسین علیه السلام را کشته اند، پس ایشان از این جهت گریان و اندوهناک هستند.



چون از آن شخص این را شنیدم پس من نزد سیده زنان عالمیان فاطمه زهرا علیها السلام رفتم عرض کردم: ای دختر جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله! به درستی من بسیار تشنه و عطشان هستم، از این آب جرعه‌ای برای من کرامت فرما!

آن خاتون مکرمه چون این سخن از من شنید از روی غضب نظر تندی به سوی من نمود و فرمود: تو همان نیستی که فضیلت و ثواب گریه کردن در مصیبت فرزند عزیزم حسین علیه السلام را انکار می‌نمایی؟ که میوه دل و نور دیده من است و شهید بیابان کربلا و کشته گروه طاغیان از روی ظلم و عدوان است؛ خداوند عالمیان بر قاتلان و ظالمان او و بر کسانی که او را از خوردن آب فرات منع نمودند لعنت نماید. پس من ترسان و لرزان از این خواب هولناک بیدار گشتم و از گفته و کرده خود بسیار توبه و استغفار نمودم و بر آنچه از من دیروز سر زد پشیمان و نادم شدم، پس به سوی یاران گرامی خود آمدم که از ایشان معذرت و عذرخواهی نمایم و خواب خود را برای ایشان نقل نمایم و به سوی خداوند عالمیان که عزیز و جلیل است توبه و انابه نمودم.^۱

مترجم می‌گوید: اینها روایاتی بودند که مصنف قدس سره آنها را در این باب ایراد نموده است، چون صاحب مجمع البحرین در ماده «عشر» روایتی نقل کرده است پس ایرادش در این باب بسیار با فایده خواهد شد. فرموده است در حدیث مناجات موسی علیه السلام چنین وارد گشته که آن جناب در ضمن مناجات خود عرض نمود که ای پروردگار من! به چه سبب ائمت محمد صلی الله علیه و آله را بر همه ائمت‌های پیشینیان تفضیل و

علت برتری ائمت محمد (ص) در سؤال موسی بن عمران (ع)

ترجیح داده‌ای؟

خداوند عالمیان در جواب موسی بن عمران علیه‌السلام فرمود: به جهت ده خصلت ایشان را به دیگران تفضیل دادم!

جناب موسی علیه‌السلام عرض نمود که آن ده خصلت کدام است که اُمّت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله آنها را به عمل می‌آورند و به جهت به عمل آوردن آنها به دیگران تفضیل می‌یابند، تا من آنها را بدانم، بنی اسرائیل را بگویم که ایشان نیز آنها را به عمل بیاورند تا فضیلت و ثواب آنها را درک نمایند.

خداوند عالم فرمود: آن ده خصلت نماز و زکات و روزه گرفتن و حجّ و جهاد و جمعه و جماعت و قرائت قرآن و علم و عاشورا است.

جناب موسی علیه‌السلام عرض نمود: ای پروردگار من! مراد از عاشورا چه می‌باشد؟

مراد از عاشورا در کلام خدا و ثواب اعمال در آن

خداند عالم فرمود: گریه کردن و خود را به گریه داشتن و شبیه و مانند گریه کنندگان بر مصیبت سبط محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله نمودن و مرثیه خوانی و عزاداری برای فرزند عزیز مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله

فرمود: ای موسی! هیچ بنده‌ای از بندگان من نیست که در آن زمان در مصایب آن مظلوم گریه و زاری کند و بر فرزند گرامی مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله عزاداری کند مگر اینکه بهشت برای او واجب خواهد شد، در حالتی که در بهشت ثابت و مخلّد می‌گردد و هیچ بنده از بندگان من نیست که در آن زمان مال خود را در راه محبّت فرزند پیغمبر مکرم خود صرف و انفاق نماید، خواه طعام باشد یا غیر طعام و خواه درهم باشد یا دینار، مگر اینکه برای او در دنیا بر هر

درهمی هفتاد برابر آن مبارک و با برکت نمایم و در بهشت معاف و مختار می‌گردد و هر جای بهشت که دلش بخواهد قرار می‌گیرد و گناهان او را می‌آمرزم، به عزّت و جلال خود سوگند یاد می‌کنم که هیچ مردی و زنی در آن زمان نمی‌باشد که در روز عاشورا - که روز کشته شدن فرزند عزیز جناب محمد مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله است - یا در روزهای دیگر از دیده‌های او یک قطره اشک جاری گردد و بیرون بیاید، مگر اینکه اجر و ثواب صد شهید را در نامه عملش می‌نویسم و ثبت می‌کنم انتهی.^۱

زمزم اندیشه

zamzameandishe.ir

۱. فخرالدین طریحی، مجمع البحرین ۳: ۴۰۶؛ محدث نوری، مستدرک الوسائل ۱۰: ۳۱۸: ۱۲۰۸۵.

باب دوازدهم: فضائل و منزلت یاران امام حسین علیه السلام

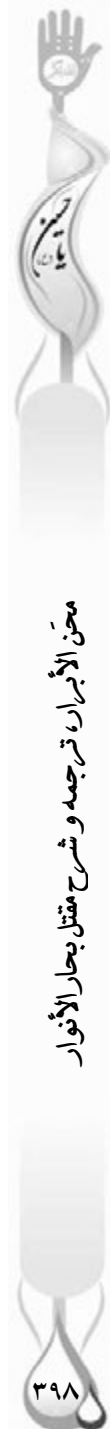


در علل شرایع به سند معتبر خود از عماره مروی است که گفت
 روزی به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که خبر ده مرا
 از حال خیریت مآل اصحاب گرامی جناب امام حسین علیه السلام و از
 سبب اقدام و جرأت ایشان بر مرگ خودشان!

امام صادق علیه السلام فرمود: به درستی سبب جرأت ایشان این بود که
 پرده از دیده ایشان برداشته شد و منازل و مقامات خود را در بهشت
 برین آشکارا مشاهده نمودند، از این جهت هر یکی از ایشان بر جهاد
 دشمنان به دیگری سبقت می نمود و از دیگران پیشی می گرفت، تا
 اینکه بر ملاقات حوریان مبادرت و پیشی نماید و با حوریان معانقه
 کند و به زودی بر منزل و مکان خود در بهشت داخل شود.^۱

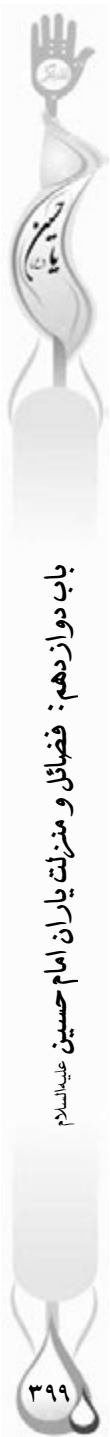
در معانی الاخبار به سند خود از علی ناصری از جناب ابو جعفر ثانی
 جناب امام محمد تقی علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت از پدران
 گرامی خود چنین نقل نمود که امام زین العابدین علی بن الحسین علیهما السلام
 فرمود که چون امر را بر پدر بزرگوارش جناب حسین بن علی علیهما السلام
 تنگ و سخت گرفتند و دشمنان از هر طرف آن حضرت را احاطه
 کردند، پس اصحاب آن حضرت به سوی آن جناب نگاه نمودند و
 حالت او را بر خلاف حالت خود یافتند، زیرا که حالت اصحاب آن

۱. شیخ صدوق، *علل الشرائع* ۱: ۲۲۹.



حضرت چنین بود که چون امر قتال دشمنان بر ایشان تنگ می شد و می دیدند که دشمنان بر ایشان از هر طرف هجوم آور گردیدند رنگ های رخسار مبارک ایشان تغییر می یافتند، اعضا و مفاصل ایشان می لرزیدند و ترس و واهمه بر دل ایشان مستولی می گردید، لکن حالت جناب امام حسین علیه السلام و جمعی از خواص اصحاب او و حالت اهل بیت کرامش مانند حالت دیگران نبود، زیرا که هرگز ترس و واهمه در دل ایشان راه نداشت و رنگ رخسار مبارکش و رنگ رخسار مبارک سایر خواص اصحاب و اهل بیت کرامش ساعت به ساعت شکفته و درخشنده می گردید و اعضای ایشان مطمئن و آرام و قوی بر جهاد دشمنان می شدند و دل های ایشان ترسان و لرزان نمی گردیدند، بلکه ساکن و آرام بودند و هرگز ترس و واهمه ای از کشته شدن و ملاقات و مبارزت اعدا نمی کردند؛ پس کسانی که از اصحاب آن حضرت می ترسیدند و خائف و ترسان بودند بعضی از ایشان بر بعضی دیگر می گفت: نظر نمائید بر حالت جناب امام حسین علیه السلام که هیچ گونه ترس و واهمه ای از مرگ و کشته شدن ندارد.

چون جناب امام حسین علیه السلام حالت ایشان را مشاهده نمود و دید که بسیار از کشته شدن ترسان و لرزان هستند، فرمود: صبر کنید ای فرزندان گرامی! زیرا که مرگ نیست مگر مانند پلی و قنطره ای که شما را از مشقت و رنج و شدت های این روزگار فانی به سوی بهشت جاودانی وسیع و باغ های بزرگ و با وسعت و نعمت های بی کرانه همیشگی می گذراند که هرگز گرد زوال به دامن طراوت و تر و تازگی آنها نمی نشیند و هیچ گونه تغییر و تبدیل در آنها نمی باشد و هرگز منتها و آخر ندارند پس کدام یکی از شما کراهت دارد و ناخوش و مکروه می دارد از اینکه از تنگنای زندان خانه رنج و

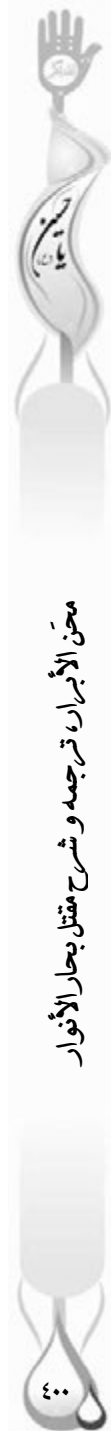


مشقّت بر قصر بلند نیکو و خانه عزّت راحت منتقل شود و ثمره‌ای بر مرگ دشمنان شما نیست مگر به منزله کسی که از قصر نیکو به سوی زندان و عذاب منتقل شود.

به درستی خبر داده است مرا پدرم از جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله، که دنیا زندان مؤمن و بهشت کافران است و مرگ پل مؤمنان به سوی بهشت‌ها و باغ‌های ایشان است و پل کافران به سوی دوزخ ایشان، هرگز این خبر را دروغ نمی‌گویم و به دروغی خبر داده نشده‌ام. در خرائج به سند خود از ابو حمزه ثمالی قدس سره روایت نموده است که روزی جناب علی بن الحسین علیه السلام فرمود: در شب عاشورا که در صباح آن شب پدر بزرگوارم را شهید کردند، در خدمت آن بزرگوار بودم پس آن حضرت در میان همان شب بر اصحاب گرمای خود فرمود که اینک تاریکی شب است و آن را برای خود سپر اخذ نمائید و غنیمت شمارید، هر جا که می‌خواهید بروید، زیرا که این گروه طاغیان به سر کشتن مرا اراده دارند، غیر از من کسی دیگر مقصود و مراد ایشان نیست و اگر مرا بکشند هرگز به شما التفات نمی‌کنند و دیگر کار با شما ندارند، شما از جانب من در حلیّت و وسعت هستید، از من حرجی و منعی به شما نخواهد شد.

چون این سخنان دلسوز را از آن معدن فتوّت و کرامت شنیدند، همگی عرض نمودند: به خدا سوگند هرگز این کار از ما به ظهور نخواهد رسید که تو را تنها در میان لشکر اعدا بگذاریم و جان خود را به سلامتی بیرون ببریم.

پس حضرت امام حسین علیه السلام فرمود: اگر نروید فردا همه شما کشته خواهید گردید و هیچ یکی از شما از کشته شدن خلاصی نمی‌یابد.

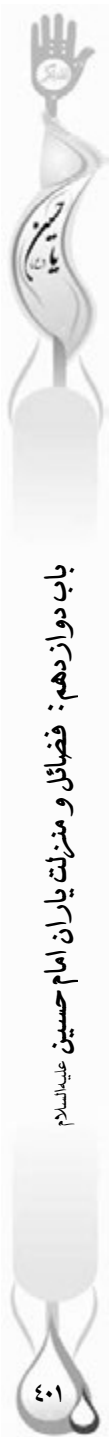


ایشان عرض کردند: حمد و ثنا مر خداوندی را سزااست که ما را به این شرافت و کرامت مشرف و سربلند کرده است که در خدمت با سعادت تو به درجه رفیعۀ شهادت خواهیم رسید.

امام حسین (ع) پرده از منازل اخروی اصحاب خویش برداشت چون آن حضرت ایشان را در مقام کشته شدن در راه محبت خویش ثابت قدم یافت و بر جهاد لشکر اعدا عازم و جازم دید ایشان را به دعای خیر یاد نمود فرمود: سرهای خود را به سوی آسمان بالا کنید و به سوی منازل و مقامات شما در بهشت برین نظر نمایید پس ایشان بنابه فرموده آن حضرت سرهای خود را به سوی آسمان بلند نمودند و به منازل و درجات خود نظر می کردند و مقامات و مواضع خود را در بهشت مشاهده می نمودند و آن حضرت منازل ایشان را یکی یکی نشان می داد و برای ایشان می فرمود: این منزلی که می بینی منزل توس است ای فلان! و آن منزل منزل تو می باشد، چون ایشان منازل و درجات عالیات خود را در بهشت مشاهده نمودند و به عین الیقین دانستند که به مجرد کشته شدن داخل منزل خود در بهشت خواهد گردید، پس هر یکی از ایشان سینه خود را به نیزه ها و شمشیرها سپر می نمود و روی خود را از ضرب شمشیر و طعن نیزه بر نمی گردانید، تا اینکه به زودی به درجه شهادت فایز گردد و در بهشت به منزل خود برسد.^۱

سخنان امام سجّاد (ع) به فرزند حضرت عباس (ع) در خصال و امالی شیخ بزرگوار شیخ صدوق قدس سره به سند خود از ابو حمزه ثمالی روایت کرده اند که روزی جناب علی بن الحسین سید العابدین علیه السلام نظر نمود به سوی عبیدالله بن عباس بن علی ابن ابی طالب علیهم السلام پس اشک از دیده های حق بینش به رخسار مبارکش جاری گردید، بعد از گریه بسیار فرمود: هیچ روزی به جناب رسول

۱. قطب الدین راوندی، الخرائج و الجرائح ۲: ۸۴۷.



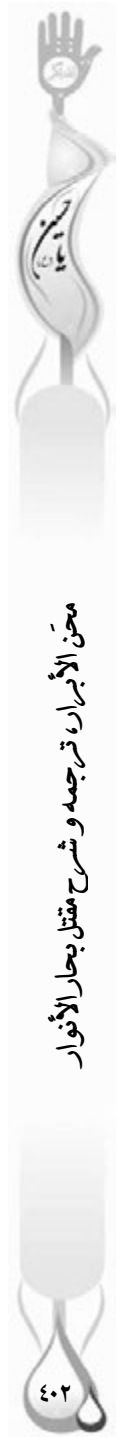
خدا صلی الله علیه و آله سخت تر و شدیدتر از روز جنگ احد نگردید که در آن روز عمّ بزرگوارش جناب حمزة بن عبدالمطلب علیه السلام که شیر خدا و شیر رسول خدا صلی الله علیه و آله بود کشته شد و بعد از آن روز روز جنگ موته سخت تر و صعب تر گردید که در آن روز فرزند عمّ بزرگوارش جعفر بن ابی طالب کشته شد.

بعد از آن جناب امام زین العابدین علیه السلام فرمود: هیچ روزی مانند روز جنگ پدر بزرگوارم حسین علیه السلام بدتر و سخت تر نگردید که سی هزار نامرد در آن روز جمعیت نمودند و برکشتن پدرم حسین علیه السلام گرد آمدند که گمان آن ملاعین آن بود که ایشان از این امت هستند! هر یکی از ایشان به سوی خداوند عالمیان که عزیز و جلیل است به ریختن خون جناب امام حسین علیه السلام تقرّب و نزدیکی می نمود و آن بزرگوار خدا را به یاد ایشان می آورد و از عذاب الیم دائمی خدا می ترساید و به مواعظ شافیه و نصایح کافیه آن ملاعین را پند و نصیحت و موعظه می نمود، پس ایشان هرگز از خواب غفلت بیدار نشدند و پند پذیر و متعظ نگردیدند، تا اینکه او را از روی جور و عدوان و ظلم و طغیان کشتند.

پس جناب امام زین العابدین علیه السلام فرمود: خداوند عالمیان رحمت کند به عباس علیه السلام، به تحقیق جان نثاری نمود و مردانگی کرد و در مقام امتحان کشته شدن خود را اختیار نمود و جان عزیز خود را فدای جان برادرش کرد و در راه محبت او با دشمنانش جنگ نمود، تا اینکه دو دست او را از بدنش جدا کردند.

خداوند عالمیان به عوض دست های بریده او دو بالی برای آن بزرگوار کرامت فرمود که با آنها با ملائکه در بهشت پرواز می کند،

مقام و منزلت حضرت عباس (ع)



چنانکه در خصوص جعفر بن ابی طالب چنین نمود که در عوض دست‌های بریده او دو بالی کرامت فرمود که با آن دو بال در درجات بهشت با ملائکه پرواز می‌نماید.

حضرت فرمود: برای عباس در نزد خداوند عالمیان درجه و منزلتی هست که همه شهدا در روز قیامت غبطه براو می‌خورند و آرزو می‌نمایند که خدا مانند آن درجات و منزلت را برای ایشان نیز کرامت فرماید.^۱ در کامل الزیارة به سند خود از ابوبصیر از جناب امام جعفر صادق علیه‌السلام منقول است که روزی آن حضرت فرمود:

آرزوی شهیدان

«ما مِنْ شَهِيدٍ إِلَّا وَ يُحِبُّ لَوْ أَنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ حَيٌّ حَتَّى يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ مَعَهُ»

یعنی هیچ شهیدی از شهدا در زمره شهیدان داخل نمی‌شود مگر اینکه آرزو می‌نماید که کاش جناب حسین بن علی علیه‌السلام زنده می‌بود تا اینکه با آن حضرت داخل بهشت شود.^۲

مترجم می‌گوید: گویا مراد از این فقره آن است، از بس که سایر شهدا درجات عالیّه شهدای کربلا را مشاهده می‌نمایند و قرب و منزلت و علو شأن و درجات ایشان را می‌بینند آرزو می‌کنند که کاش در وقت شهادت خود جناب امام حسین علیه‌السلام زنده می‌بودیم، تا ما نیز در راه محبت او شهید می‌شدیم و مانند کسانی که در خدمت آن حضرت شهید شدند و بر این قرب و منزلت رسیدند، می‌رسیدیم انتهی.

۱. شیخ صدوق، الأملی: ۴۶۲؛ ۱۰؛ شیخ صدوق، الخصال: ۶۸؛ ۱۰۱؛ در روایت خصال

عبارت آخر روایت آمده است یعنی از «رَحِمَ اللَّهُ الْعَبَّاسَ...».

۲. ابن قولویه قمی، کامل الزیارات: ۱۱۱؛ ۷.

باب سیزدهم: جایگاه قاتل امام حسین علیه السلام و ثواب لعن بر قاتلان ایشان



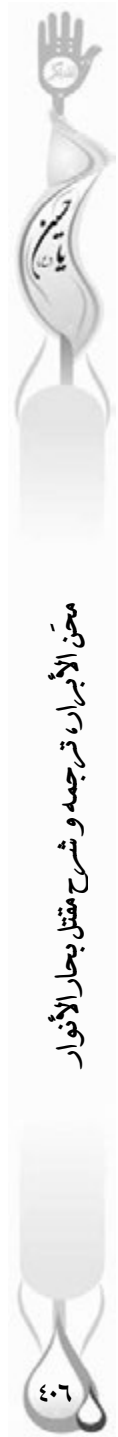
در امالی شیخ بزرگوار شیخ صدوق قدس سره به سند خود از ریان بن شیب روایت کرده است که روزی جناب امام رضا علیه السلام به من فرمود: ای فرزند شیب! اگر تو را شاد و خرسند می کند اینکه در غرفه های بلند بهشت با پیغمبر ساکن و مستقر شوی! بر کشندگان جناب امام حسین علیه السلام لعنت کن. ای فرزند شیب! اگر دلشاد و خرم می گردی از اینکه برای تو از اجر جزیل و ثواب جمیل بوده باشد، مانند آن اجر و ثوابی که برای کسی هست که در راه محبت جناب امام حسین علیه السلام در کربلا شهید گردید، پس هنگامی که کشته شدن آن حضرت را به خاطر آوری بگو:

«يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا»

مترجم می گوید: این خبر به تفصیل گذشته بود لکن در اینجا مصنف قدس سره بعض فقرات آن را به جهت مناسبت این باب ذکر نمود
انتهی.^۱

مصنف قدس سره فرموده است در باب احوالات شام شوم این را ایراد نموده ام که جناب امام رضا علیه السلام فرموده است که هر کس نظر نماید به فجاج که عبارت است از شرابی که از آب جو درست می شود و

سلام بر حسین (ع) و
لعن بر قاتلین کفاره
بعض گناهان



نظر نماید به شطرنج، پس باید مصیبت جانگداز امام حسین علیه السلام را یادآوری کند و باید بر یزید پلید و آل آن کافر عنید لعنت نماید و به سبب این خداوند عالمیان گناهان او را می آمرزد و محو می کند، هر چندی که به عدد ستاره های آسمانها بوده باشند.^{۱ و ۲}

عذاب قاتل امام
حسین (ع)

در عیون اخبار الرضا علیه السلام به سه طریق و سند از جناب امام رضا علیه السلام مروی است که آن حضرت فرمود که جناب رسول خداوند عالمیان صلی الله علیه و آله فرموده است که قاتل جناب حسین بن علی علیه السلام در دوزخ در تابوتی از آتش خواهد شد که عذاب او به قدر نصف عذاب اهل دنیا می باشد، به تحقیق دستها و پاهای قاتل آن حضرت را به زنجیرهای آتشین بسته اند، سرنگون در میان آتش او را آویخته اند، تا نزدیک قعر جهنم رسیده است و ملعون بوی بد و گندیده ای دارد که همه اهل جهنم از بوی بد او به خدا پناه می برند و پیوسته از گند بوی بدش شکایت به درگاه خداوند عالمیان می نمایند و آن ملعون همیشه در آتش دوزخ مخلد خواهد شد که پیوسته عذاب دردناک وی را با همه آن کسانی که در کشتن آن حضرت متابعت و یاری و نصرت آن ملعون نمودند خواهد چشید.

هر وقتی که پوست بدن نحس ایشان از حرارت آتش ریخته و گداخته می شود خداوند عالم پوست تازه ای در عوض پوست گداخته و ریخته ایشان بر بدن آن ملاعین می پوشاند و خلق می نماید

۱. در بعضی روایات اهل بیت (ع) نگاه کردن به شطرنج حرام شمرده شده است؛ همچنین است کراهت نظر کردن به فقاخ. در این روایت نیز هم به ناپسند بودن نگاه به این دو و هم به کفاره نگاه اشاره شده است. ر. ک: شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه ۲۵: ۳۶۰؛ باب ۲۷؛ همان ۱۷: ۳۲۲؛ باب ۳۲۲؛ قابل ذکر است که این مسئله نیاز به اجتهاد دارد و باید به فقهاء عظام رجوع شود.
۲. شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه ۴: ۴۱۹: ۵۹۱۵؛ شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا (ع) ۲: ۲۲: ۵۰؛ شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه ۲۵: ۳۶۳: ۳۲۱۳۳.

تا اینکه عذاب دردناک را بچشند و آن عذاب الیم ساعتی از ایشان ساکن و برداشته نمی گردد و پیوسته از حمیم جهنم که از خون و چرک اهل جهنم است سیراب می شوند. پس وای بر حال ایشان از جهت عذاب دردناک خداوند عالم در میان آتش جهنم.^۱

این روایت به همان نحو در صحیفه جناب امام رضا علیه السلام نیز مذکور است.^۲

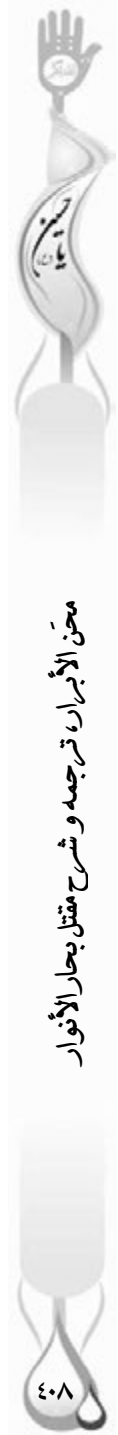
در عیون اخبار الرضا علیه السلام تمیمی از آن حضرت از پدران طاهرین خود از جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که آن حضرت فرموده است که حسین علیه السلام را کسی خواهد کشت که شریرترین و بدترین ائمت من می باشد و از فرزندان حسین علیه السلام بیزاری می کند و دوری می نماید، کسی که بر نبوت و رسالت من کافر می شود و سخنان مرا تکذیب می نماید.^۳

در خصال به سند خود از جناب زین العابدین علی بن الحسین علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است که خداوند عالم و هر پیغمبر مستجاب الدعوة بر شش نفر لعنت می نمایند، اول آن کسی که چیزی از پیش خود در کتاب خدا زیاد نماید؛ دوم آنکه قضا و قدر خدا را تکذیب نماید؛ سوم آن کسی است که سنت مرا ترک نماید؛ چهارم آن کسی است که از عترت من چیزهایی که خدا آنها را درباره ایشان حرام نموده بود حلال نماید، یعنی بی حرمتی به عترت

۱. شیخ صدوق، عیون أخبار الرضا (ع) ۲: ۴۷؛ ۱۷۸؛ سید شرف الدین حسینی، تأویل الآیات الظاهرة: ۷۴۳.

۲. علی بن موسی الرضا (ع)، صحیفه الرضا (ع): ۵۸؛ ۸۰؛ با کمی اختلاف عبارت.

۳. شیخ صدوق، عیون أخبار الرضا (ع) ۲: ۶۴؛ ۲۷۷.



من نماید و ریختن خون ایشان را حلال کند و اذیت ایشان را سزاوار بداند؛ پنجم آن کسی است که بر مردم از روی قهر و غلبه سلطنت و پادشاهی نماید به جهت اینکه کسی را که خداوند عالمیان او را عزیز کرده باشد ذلیل و خوار کند و کسی را که خداوند عالم او را خوار و ذلیل کرده است عزیز نماید.

مترجم می‌گوید: مراد از کسی که خدا او را عزیز کرده است مؤمنان و امام ایشان است و مراد از کسی که خدا او را ذلیل نموده است کافران است انتهى.

و ششم آن کسی است که از غنیمت مسلمانان چیزی را برای خود اختیار نماید و مخصوص خود گرداند و آن را حلال داند.^۱

در عیون اخبار الرضا علیه السلام و صحیفه آن حضرت به سند خود از جناب امام رضا علیه السلام منقول است که آن حضرت فرمود که جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است که روزی جناب موسی بن عمران علیه السلام از پروردگار عزیز و جلیل خود سؤال نمود و عرض کرد که ای پروردگار من! به درستی برادرم هارون علیه السلام وفات نمود، به کرم خود او را پیامرز!

پس خداوند عالم به سوی آن حضرت وحی نمود که ای موسی! اگر از من سؤال کنی در حاجات اولین و آخرین هر آینه خواهش تو را قبول می‌کنم و شفاعت تو را مقبول می‌نمایم، مگر اینکه از من در خصوص قاتل حسین بن علی علیه السلام سؤال نمایی! زیرا که به درستی من از قاتل او انتقام خواهم کشید.^۲

ای موسی! هر که را
بخواهی می‌آمرزم مگر
قاتل حسین (ع)

۱. شیخ صدوق، الخصال ۱: ۳۳۸: ۴۱.

۲. شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا (ع) ۲: ۴۷: ۱۷۹؛ علی بن موسی الرضا (ع)، صحیفه الرضا (ع):

۸۶: ۲۰۳؛ سید بن طاووس، اللہوف: ۱۴۰؛ سید شرف الدین حسینی، تأویل الآیات الظاهرة: ۷۴۲.

وقتی حسین(ع) را یاد نمودی سه مرتبه بگو...

در امالی شیخ بزرگوار شیخ طوسی ^{قدس سره} به سند خود از حسن بن ابی فاخته روایت کرده است که روزی به خدمت جناب امام جعفر صادق علیه السلام عرض نمودم که گاهی جناب حسین بن علی علیه السلام را به خاطر خود می آورم، پس چه چیز سزاوار می باشد هنگامی که آن حضرت را ذکر نمایم؟

جناب امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: سه دفعه بگو: صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْكَ یا اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ.^۱

عذاب اخروی قاتل امام حسین(ع)

در ثواب الاعمال به سند خود از عیص بن قاسم مروی است که روزی قاتل جناب امام حسین علیه السلام را در خدمت جناب امام جعفر صادق علیه السلام ذکر نمودند یکی از اصحاب آن حضرت عرض نمود: من بسیار دوست می داشتم که خداوند عالمیان آن لعین را در دنیا عذاب می نمود و انتقام می کشید!

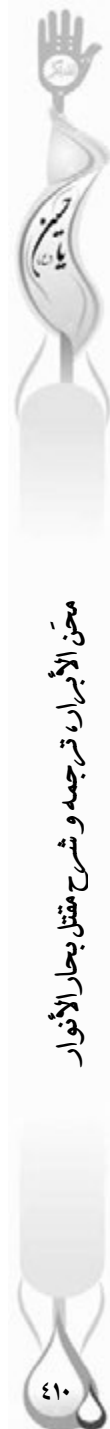
حضرت صادق علیه السلام فرمود: گویا تو عذاب آخرت را اندک و سهل می شماری و آن عذابی که از عذاب دردناک و عقوبت جانگداز در نزد خدا برای آن ملعون آماده و مقرر است، بسیار سخت تر و شدیدتر از عذاب دنیا است و در نهایت خوار و ذلیل کننده تر است از عقوبات دنیا.^۲

جایگاه ویژه در جهنم برای قاتلان امام حسین و حضرت یحیی(ع)

و نیز در کتاب مزبور به سند خود از جابر از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: روزی جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به درستی در آتش دوزخ منزلی و مقامی هست که هیچ کس از مردم مستحق و مستوجب عقوبت آن نمی گردد

۱. شیخ طوسی، *الأمالی*: ۵۴: ۴۲.

۲. شیخ صدوق، *ثواب الأعمال*: ۲۱۶.



مگر به کشتن حسین بن علی علیه السلام و به کشتن یحیی بن زکریا علیه السلام.^۱

پیامبران لعن بر قاتل
امام حسین (ع) را به
امت خود امر می کردند

در کامل الزیارة به سند خود از کعب الاحبار روایت کرده است که کعب الاحبار می گفت: اول کسی که بر قاتل جناب امام حسین بن علی علیه السلام لعنت نمود حضرت ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام بود و امر نمود فرزندان خود را که پیوسته ایشان لعنت بر قاتلان آن حضرت نمایند و از ایشان بر این امر عهد و پیمان گرفت که هیچ وقتی لعن بر قاتلان آن حضرت را ترک ننمایند. بعد از حضرت ابراهیم علیه السلام جناب موسی بن عمران علیه السلام بر قاتلان آن جناب لعنت نمود و امت خود را بر آن مأمور نمود و بعد از او حضرت داود علیه السلام لعنت بر قاتل آن حضرت نمود و بنی اسرائیل را بر آن امر فرمود و بعد از حضرت داود علیه السلام جناب عیسی بن مریم علیه السلام لعنت بر قاتل آن حضرت نمود و چیزی که بسیار ذکر می فرمود این بود: ای بنی اسرائیل! بر قاتل آن بزرگوار لعنت کنید و اگر زمان شهادت او را درک نمائید و هنگام قتال او را با دشمنان دریابید از کشته شدن در راه مودت او و جهاد کردن در خدمتش تقاعد و تکاهل نورزید و کسی که در خدمت آن بزرگوار به درجه شهادت فایز گردد به منزله کسی است که در خدمت پیغمبران شهید و به خون خود آغشته شده باشد. آن بزرگوار رو آورنده و اقبال کننده بر جهاد است، غیر مدبر است، یعنی از جهاد کافران روی گردان نمی شود، گویا می بینم آن زمین را که در آن کشته خواهد شد و هیچ پیغمبری نیست مگر اینکه کربلا را زیارت کرده است و در آنجا ایستاده است و گفته است که بقعه مبارکه و صاحب خیر بسیاری هستی که در تو

۱. همان.

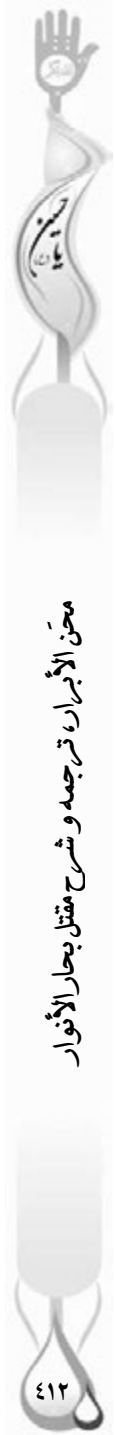
ماه درخشنده‌ای مدفون خواهد گردید.^۱

مترجم می‌گوید: در بعضی از فقرات این حدیث شریف مصنف ^{قدس سره} بیانی و توضیحی داده است مناسب است که اول آن فقره را به عبارت خود ذکر نمایم بعد از آن توضیح آن بزرگوار را ذکر کنیم و آن عبارت این است که حضرت عیسی ^{علیه السلام} فرمود: «وَإِنْ أَدْرَكْتُمْ أَيَّامَهُ فَلَا تَجْلِسُوا عَنْهُ فَإِنَّ الشَّهِيدَ مَعَهُ كَالشَّهِيدِ مَعَ الْأَنْبِيَاءِ مُقْبِلٌ غَيْرُ مُدْبِرٍ وَكَأَنِّي أَنْظِرُ إِلَى بُقْعَتِهِ وَمَا مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا وَقَدْ زَارَ كَرْبَلَاءَ وَوَقَفَ عَلَيْهَا وَقَالَ إِنَّكَ لِبُقْعَةٍ كَثِيرَةٍ الْخَيْرِ فِيكَ يُدْفَنُ الْقَمَرُ الْأَزْهَرُ»

ترجمه این فقرات مذکور گردید لکن مصنف ^{قدس سره} فرموده است اصوب و بهتر این است که قول او «مُقْبِلٌ»^۲، «مُقْبِلًا» بوده باشد، به فتحه لام و تنوین، بنابراینکه حال است از قول «كَالشَّهِيدِ» و به منزله وجه شباهت میان وی و «الشَّهِيدَ مَعَهُ» می‌شود، یعنی شهید در خدمت جناب امام حسین ^{علیه السلام} مانند شهیدیست که در خدمت پیغمبران شهید باشد، در حالتی که اقبال کننده بر جهاد باشد و رویگردان از وی نگردد و فرموده است بنابر آنچه در نسخه‌ها وارد شده است که به رفع «مقبِل» بوده باشد پس «مقبِل» بنابر آن صفت بر قول او «كالشهيد» است، زیرا که به منزله نکره است هر چندی که در ظاهر

۱. ابن قولویه قمی، کامل الزیارات: ۶۷: ۲.

۲. مترجم ^{قدس سره} از عبارت بحار چنین برداشت کرده‌اند که مراد علامه مجلسی ^{قدس سره} از ضبط نسخ رفع «مقبِل» است، به همین دلیل در همین جا به توجیه کلام ایشان پرداخته‌اند، لکن با مراجعه به متن بحار به نظر می‌آید که ظاهر کلام مصنف از «مقبِل» در نسخ، «مقبِل» به حالت مجرور است که صفت «الشَّهِيد» در جارّ و مجرور باشد و الا طبق برداشت مترجم که مرفوع باشد، یا باید «مقبِل» را صفت مقطوع بگیریم - مترجم اشاره به این مطلب نفرمودند - که استقلال در اعراب دارد و در حکم جمله اسمیه می‌گردد و مرفوع می‌باشد و یا طبق نظر مترجم خبر مبتدای محذوف باشد. در هر صورت اگر «مقبِل» صفت باشد، تبعیت صفت از موصوف ایجاب می‌کند که «الشَّهِيد» در قوه نکره باشد چنانچه مصنف اشاره فرمودند.



معرف به لام است؛ و این است حاصل کلام آن بزرگوار؛ لکن می‌شود بگوئیم که مقبل خبر است بر مبتدای محذوف، یعنی جناب امام حسین علیه السلام بر قتال دشمنان اقبال کننده است و رویگردان از جهاد ایشان نمی‌شود، خصوصا این وجه بسیار نزدیک به اعتبار است، چه از تتمه کلام جناب عیسی بن مریم علیه السلام محسوب بشود، یا از کلام کعب الاحبار محسوب بشود پیش از شهادت جناب امام حسین علیه السلام وجه اینکه ذکر نمودم به تأمل تمام ظاهر و هویدا می‌گردد؛ انتهی.

وای بر قاتل حسین (ع) و نیز در کتاب مذکور به سند خود از عوام که مولای قریش است مروی است که شنیدم از مولای خود عمر بن هبیره که می‌گفت: روزی به خدمت جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله مشرف شدم دیدم جناب امام حسن علیه السلام و جناب امام حسین علیه السلام در کنار مبارک جد بزرگوار خود نشسته‌اند و آن حضرت گاهی از روی مبارک جناب امام حسن علیه السلام می‌بوسید و گاهی از روی مبارک جناب امام حسین علیه السلام و بر جناب امام حسین علیه السلام خطاب می‌نمود، وای بر کسی که تو را می‌کشد.^۱

هر که حیات و ممات رسول خدا (ص) را می‌خواهد و ایضا در کتاب مزبور به سند خود از سعد اسکاف روایت کرده است که گفت: روزی جناب امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: کسی که دلشاد و خرم گردد از اینکه مانند زندگانی من زندگانی نماید و مانند مردن من بمیرد و داخل باغ بهشت برین شود که درختان وی را پروردگار من به دست قدرت کامله خود آفریده است و غرس نموده است، پس

آن شخص باید دوستدار علی علیه السلام بشود و اوصیائی را که بعد از علی علیه السلام خواهند آمد دوست بدارد و باید فضل و بزرگواری ایشان را گردن نهد و تسلیم باشد، زیرا که ایشانند هادیان مردم به راه راست و شاهراه هدایت و رستگاری و پسندیدگان خداوند عالمیان، که از ایشان راضی و خشنود است و خداوند عالم برای ایشان فهم و علم مرا عطا کرده است و ایشانند عترت من! از گوشت و خون من خلق شده اند، پاره تن من هستند، به سوی خداوند عالمیان شکایت می کنم از کسانی از امت من که ایشان را دشمن بدارند و فضیلت و بزرگواری ایشان را انکار نمایند و صله و احسان مرا در حق ایشان قطع کنند. فرمود: به خدا سوگند هر آینه فرزند گرامی مرا می کشند، هرگز شفاعت من برای ایشان نرسد.^۱

و نیز در کتاب مذکور به سند خود از کُلیب بن معاویه مروی است که روزی جناب امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که کشته حضرت یحیی بن زکریا علیه السلام فرزند زنا بود و کشته جناب امام حسین علیه السلام ولد زنا بود، آسمان بر مصیبت کسی گریه نکرده است مگر بر مصیبت آن دو بزرگوار.^۲

مترجم می گوید: شاید مراد از حصر کردن آن حضرت گریستن آسمان را بر مصیبت آن دو بزرگوار، وجهش آن بوده باشد که آسمان در مصیبت ایشان به وجه مخصوص و کیفیت خاصه گریه نموده است که به آن وجه و کیفیت در مصیبت کسی گریه نکرده

توجه گریه آسمان بر شهادت حضرت یحیی و امام حسین (ع)

۱. همان: ۷۱: ۷؛ محمد بن فروخ صفار، بصائر الدرجات: ۴۸ و ۴۹: ۱ و ۲ و ۴ و ۵؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل أبي طالب (ع): ۱: ۲۹۲؛ ابن ابی الحدید معتزلی، شرح نهج البلاغه: ۹: ۱۷۰، با اندکی تفاوت عبارت در کلام ابن ابی الحدید.
۲. ابن قولویه قمی، کامل الزیارات: ۷۷: ۱؛ همان: ۷۹: ۱۱؛ همان: ۸۹: ۶؛ همان: ۹۰: ۱۰؛ همان: ۹۱: ۱۴.

است و الا روايتی مذکور خواهد شد ان شاء الله که در شب قتل جناب امير مؤمنان عليه السلام آسمان گريه نمود، اين توجيه بنا بر اين است که مراد از حصر حصر حقيقي بوده باشد و اگر مراد از حصر اضافی شود در ميان دو روايت منافاتی نمی باشد وَ الله الْعَالَمُ بِالْحَقَائِقِ اَنْتَهی.

يادلبان تشنه امام حسين (ع) به هنگام نوشیدن آب و نیز در کامل الزیارة به سند خود از داود رقی روایت کرده است که روزی در خدمت جناب امام جعفر صادق عليه السلام نشسته بودم، آن حضرت آب طلبید که بیاشامد، آب حاضر نمودند، چون آن حضرت آب را آشامید دیدم اشک از دیده های مبارکش فرو ریخت و گریه بر آن حضرت مستولی شد و چشمان مبارکش پر از اشک گردید، پس حضرت فرمود: ای داود! خداوند عالم لعنت کند بر کشنده جناب امام حسین عليه السلام، فرمود: هیچ بنده ای از بندگان خدا نیست که آبی بیاشامد پس یادآوری نماید جناب امام حسین عليه السلام را و لعنت کند بر قاتل آن حضرت مگر اینکه صد هزار حسنه به نامه عمل او می نویسد و صد هزار گناه از نامه عملش محو می فرماید و صد هزار درجه برای او بلند نماید، گویا به منزله کسی می باشد که صد هزار بنده آزاد کرده است، خداوند عالمیان او را در روز قیامت با دل سرد سیراب شده که هرگز تشنگی نداشته باشد، شاد و خرم محشور گرداند.^۱

در تفسیر جناب امام حسن عسگری عليه السلام منقول است که چون این آیه شریفه در شأن یهود نازل شد:

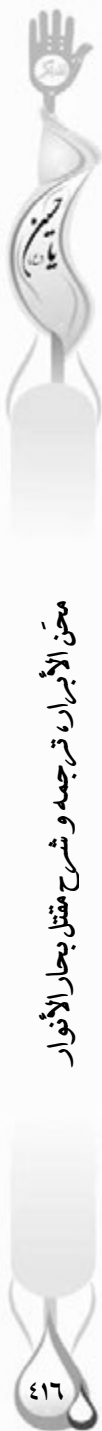
۱. ابن قولویه قمی، کامل الزیارات: ۱۰۶؛ ۱؛ ثقة الاسلام کلینی، الکافی: ۶؛ ۳۹۱؛ ۶؛ شیخ صدوق، الأمالی: ۱۴۲؛ ۷؛ تاج الدین شعیری، جامع الأخبار: ۱۷۷؛ محمد بن حسن فتال، روضة الواعظین: ۱؛ ۱۷۰؛ شیخ حر عاملی، وسائل الشیعة: ۲۵؛ ۲۷۲؛ ۳۱۸۹۲.

﴿وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَائَكُمْ...﴾^۱

یعنی هنگامی که عهد و پیمان از شما گرفتیم که خون یکدیگر را نریزید، این آیه در شأن کسانی از گروه یهودان نازل شده است که عهد و پیمان خدا را شکستند و رسولان و پیغمبران خدا را تکذیب نمودند و به دروغگویی نسبت دادند و دوستان خدا را به ناحق کشتند، پس بعد از نازل شدن این آیه در شأن آن گروه شقاوت اثر جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله به اصحاب خود فرمود: آیا می خواهید به شما خبر بدهم از حالت یهودان این امت که شباهت به آن جماعت یهود دارند که آیه شریفه مذکوره در شأن و بدکرداری ایشان نازل شده است؟

اصحاب آن حضرت عرض کردند: بلی یا رسول الله!

فرمود: مانند آن یهود آن گروهی از امت من است که خود را نسبت می دهند که از اهل ملت من هستند و خودشان را به دین اسلام و ملت و دین من بسته اند، لکن ایشان از روی ظلم و عدوان فاضل ترین ذرّیت و فرزندان مرا خواهند کشت و پاکیزه ترین نسل مرا از روی زمین بر می دارند و حلال و حرام و احکام شریعت مرا تغییر و تبدیل می نمایند و سنت مرا تغییر می دهند و دو فرزند گرامی من حسن علیه السلام و حسین علیه السلام را می کشند، چنانکه پدران و گذشتگان یهود این عصر در عصرهای گذشته جناب زکریا علیه السلام و جناب یحیی علیه السلام را کشتند، آگاه باشید که خداوند عالمیان برای گروه شقاوت اثری که از این امت هستند لعنت می فرستد، چنانکه بر اسلاف یهود لعنت فرستاده است و خدا بر باقی ماندگان فرزندان



انتقام حضرت مهدی
(عج) از قاتلین
حسین(ع)

قاتلان فرزندان و عترت من، کسی را از فرزندان حسین مظلوم که هدایت کننده و مهدی است، پیش از روز قیامت مبعوث و ظاهر خواهد فرمود که ایشان را به شمشیر برآن دوستان خود می سوزاند و به تیغ آتشبار، ذریه آن گروه اشرار را به سوی دارالبوار خواهد فرستاد.

اهمیت لعن بر دشمنان
امام حسین(ع)

حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند عالم لعنت کند بر کشتندگان حسین علیه السلام و کسانی که دوست و یاور و ناصر ایشان است و بر جماعتی که از لعن چنین کسانی به غیر تقیه ساکت می شوند، که هیچ تقیه و ترس از ایشان نداشته باشند، با وجود این زبان خود را از لعن ایشان باز دارند! آگاه باشید به درستی خداوند عالمیان برای کسانی که از روی رحمت و شفقت در مصیبت حسین علیه السلام گریه می کنند و برای کسانی که بر دشمنان او لعنت می نمایند و برای کسانی که سینه ایشان پر از عداوت و غیظ و کینه بر دشمنان حسین علیه السلام است، صلوات و رحمت می فرستد، یا مراد این است که خدا برای کسانی که لعنت می کنند بر کسانی که دل های ایشان پر شده است از غیظ و عداوت و کینه بر حسین علیه السلام و فرزندان بزرگوار او، صلوات و سلام می فرستد.

آگاه باشید به درستی کسانی که راضی باشند بر کشتن حسین علیه السلام شریک قاتلان او خواهند شد و آگاه باشید کسانی که حسین علیه السلام را می کشند و یاوران ایشان و تابعان و اقتد کنندگان بر ایشان، همگی بری از دین خدا هستند.

خداوند عالمیان به ملائکه مقرب ملأ اعلی امر می کند که اشک دیده کسانی که در مصیبت حسین علیه السلام گریه می کنند و بر رخسار فرو می ریزند، بر خازنان بهشت برسانند و ایشان آن اشکها را با آب

حیات مخلوط و ممزوج می نمایند، پس به سبب آن مزج آب حیات هزار برابر شیرین تر و خوشبو تر و پاکیزه تر می شود. همچنین ملائکه را امر می کند، اشک دیده کسانی که به جهت کشته شدن حسین علیه السلام شادی و خنده می نمایند گرفته و بر مالکان آتش دوزخ می رسانند، پس ایشان اشک آن ملائک را با آب بسیار گرم دوزخ که از چرک و خون اهل دوزخ گرفته اند ممزوج می کنند که هزار برابر بر حرارت و بزرگی و شدت عذاب آنها بیافزاید و به سبب آن عذاب کسانی که از دشمنان آل محمد صلی الله علیه و آله هستند و به سوی جهنم منتقل شده اند شدید و زیاد می شود.^۱

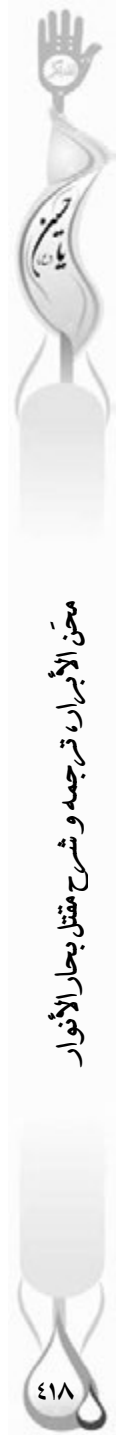
در کافی به سند خود از داود بن فرقند روایت کرده است که روزی در خدمت جناب امام صادق علیه السلام در خانه آن حضرت نشسته بودم، پس نظر نمودم کبوتر راعی بلند آواز و خوش نغمه صدا می کند و می خواند.

چون جناب امام جعفر صادق علیه السلام مشاهده نمود و دید که من به آن کبوتر نگاه می کنم و آواز و نغمات آن را گوش می دهم فرمود: ای داود! می دانی این کبوتر در صدای خود چه چیزی می گوید؟ عرض کردم: نه به خدا سوگند فدایت شوم، گفته آن را نمی دانم. فرمود: لعنت و نفرین می کند بر قاتلان جناب امام حسین علیه السلام و این نوع کبوتر را در خانه خود نگاه دارید.^۲

و نیز در کتاب مذکور به سند خود از سکونی مروی است که روزی جناب امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: کبوتر راعی را در

۱. امام حسن عسکری (ع)، تفسیر امام عسکری (ع): ۳۶۸: ۲۵۸.

۲. ثقة الاسلام کلینی، الکافی ۶: ۵۴۷؛ ۱۰؛ ابن قولویه قمی، کامل الزیارات: ۹۸؛ ۲؛ شیخ حر عاملی، وسائل الشیعة ۱۱: ۵۶۸؛ ۱۵۴۲۵.



خانه‌های خود نگاه دارید! زیرا که آن کبوتر بر کشته جناب حسین بن علی بن ابی طالب علیه‌السلام پیوسته لعنت و نفرین می‌کند. خداوند عالم کشته آن حضرت را لعنت می‌کند.^۱

مترجم می‌گوید: کبوتر رابعی آن است که صدای خود را بسیار بلند و شدید می‌کند و پیوسته به آواز بلند نغمه می‌نماید، در مذکر وی را رابعی می‌گویند و در مؤنث رابعیه و بعضی از اهل لغت گفته است که راعب زمینی است مخصوص که کبوتر رابعی منسوب به آن زمین است انتهى.

مصنف قسیره فرموده است که در مؤلفات بعضی از اهل عصر خود یافتیم که روایتی نقل نموده بود و آن روایت این است که چون فرزند زنازاده زیاد بدبنیاد قوم خود را برای جنگ جناب امام حسین علیه‌السلام جمع نمود و ایشان هفتاد هزار سواره بودند و بر ایشان خطاب نمود: ایها الناس! کدام یکی از شما متوکی و مباشر قتل و قتال حسین بن علی علیه‌السلام می‌شود؟ تا اینکه ولایت و حکومت هر شهر و ولایتی را که خواهش نماید برای او بدهم.

کسی از آن ملاعین جواب آن ملعون را نداد و هیچ یکی از ایشان اقدام بر آن امر قبیح ننمود، پس آن حرام زاده بدکردار عمر بن سعد ملعون بر سر دوراهی جنگ و قتال حسین علیه‌السلام بوده باشی!

آن ملعون در جواب گفت: مرا از این کار معاف بدار! پس پسر زیاد بدبنیاد گفت: تو را عفو نمودم و دست از تو

انتخاب عمر سعد
ملعون بر سر دوراهی

۱. ثقة الاسلام کلینی، الکافی ۶: ۵۴۷؛ ابن قولویه قمی، کامل الزیارات: ۱: ۹۸؛ شیخ حر عاملی، وسائل الشیعة ۱۱: ۵۶۹؛ ۱۵۴۲۷.

برداشتم یا عمر! لکن باید آن عهدنامه‌ای که در خصوص ایالت و حکومت ملک ری بر نام تو نوشته‌ام بر من ردّ نمایی، آن منشورنامه را بده به هر جا که خواهی برو.

چون عمر بن سعد حرام زاده بدعاقبت و بی‌دین این را از پسر زیاد شنید گفت: امشب مرا مهلت ده تا در امر خود فکری بکنم.

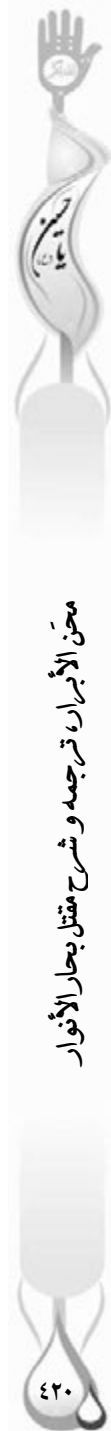
پسر زیاد بدبنياد گفت: تو را امشب مهلت دادم، چون شب را مهلت گرفت به خانه نحس خود برگشت و خویشان و دوستان و برادران خود را به سر خود جمع آورد و در آن کار قبیح برایشان مصلحت و مشورت نمود، پس هیچ یکی از ایشان راضی به آن کار نشدند و کسی از ایشان این کار را مصلحت و روا ندید.

مترجم می‌گوید: از بعضی از کتب مقاتل منقول است که آن حرام‌زاده زن ناپاکی داشت از دشمنان اهل بیت رسالت با پسرش حفص آن ملعون را ترغیب و تحریص به آن کار قبیح می‌کردند و غیر از آن دو نفر کسی راضی نمی‌شدند که عمر ملعون به چنین کار قبیح اقدام نماید^۱ انتهی.

مصنف قدس سره فرموده است که در میان آن جماعت که در خانه عمر ملعون جمعی برای مصلحت و مشورت جمع شده بودند. مردی حاضر بود که از جمله نیکوکاران و اهل خیر و صلاح بود و او را «کامل» می‌گفتند و نام او با مسمای خود مطابق و موافق بود و مانند نام خود صاحب رأی و تدبیر و عقل شامل و دین کامل بود و با پدر نحس عمر بن سعد حرام زاده صداقت و رفاقت داشت؛ فرمود: ای عمر! چه باعث شده است که تو را در هیئت و حرکت، متردّد و

نصایح «کامل» به عمر سعد

۱. کاشفی، روضة الشهداء: ۲۶۲.



متفکر می‌یابم؟ و تو را در کار خود بسیار متفکر می‌بینم؟ مگر به کدام کاری عزم و جزم نموده‌ای؟

عمر حرام زاده عرض نمود که سرداری این لشکر که بر جنگ با حسین علیه‌السلام مأمور شده‌اند بر من مفوض و موکول است که من سردار ایشان بشوم و به جنگ حسین علیه‌السلام بروم، به درستی کشتن حسین علیه‌السلام و اهل بیت او در نزد من مانند خوردن یک لقمه از طعام و آشامیدن یک جرعه از آب بیشتر نیست و کشتن ایشان بسیار سهل و آسان است و چون کار او را تمام بکنم و او را و اهل بیت او را بکشم، برای ایالت ملک ری بیرون می‌روم و حاکم مملکت ری می‌شوم.

آن مرد کامل العقل و الدّین فرمود: افّ و بدحالی بر تو باد ای عمر بن سعد! اراده داری که جناب امام حسین علیه‌السلام فرزند دختر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را بکشی؟ افّ باد به تو و دین تو ای عمر! می‌خواهی حق را استخفاف و اهانت نمایی و از وی اعراض و رویگردان شوی و راه هدایت و رستگاری را گم نمایی؟ آیا نمی‌دانی که برای جنگ کدام کسی می‌روی و با که مقاتله می‌کنی؟ ﴿إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾^۱ به خدا سوگند اگر دنیا و آنچه در دنیا هست در برابر کشتن یک نفر از امت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله برای من بدهند، هر آینه چنین کاری نخواهم نمود و در برابر دنیا و مافیها مرتکب قتل آن یک نفر نخواهم شد، پس تو چگونه جرأت و جسارت بر کشتن حسین علیه‌السلام فرزند دختر جناب رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌کنی؟ فردا روز قیامت در نزد جناب رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله چه عذرخواهی آورد و هنگامی که وارد بر حضور مبارک آن حضرت شوی به چه سخن و عذر جواب او را خواهی داد؟ و حال آنکه فرزند گرامی و نور دیده و میوه دل او

را کشته باشی که فرزند عزیز سیده زنان عالمیان و پسر گرامی سید و آقای اوصیای پیغمبران و سید جوانان اهل بهشت از میان همه خلق عالمیان است و آن حضرت در این زمان مانند جدّ بزرگوار خود می‌باشد و به منزله اوست که طاعت آن حضرت بر ما واجب و لازم است، چنانکه طاعت جدّ بزرگوارش در زمان حیات خود بر همه لازم بود و جناب امام حسین علیه السلام در بهشت و جهنّم است، یعنی هر کس می‌خواهد در بهشت داخل شود باید اطاعت آن بزرگوار را نماید که اوست کلید درهای بهشت برین و هر کس اطاعت او را به گردن خود بار نکند و با او در مقام جنگ و دشمنی باشد، البته داخل جهنّم خواهد گردید.

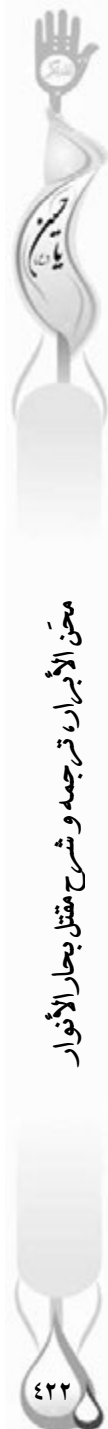
پس یا بن سعد! بر نفس خود نیکویی اختیار کن، هنگامی که اختیار در دست تو است، پس برای نفس خود ملاحظه نما چه چیز از خیر و شرّ اختیار می‌نمایی!

فرمود: یا عمر من سوگند یاد می‌کنم به خداوند عالمیان که اگر تو با آن بزرگوار محاربه کنی، یا او را بکشی، یا به ضرر و قتل آن جناب نصرت و یاری نمایی در دنیا زنده و باقی نخواهی ماند مگر اندکی و عمر تو بسیار کم خواهد شد.

چون کامل قدس سره این نصایح مشفقانه و مواعظ شافیه را به سمع نحس آن ملعون بدکردار رساند و در پند و نصیحت مبالغه کامل و اصرار تمام به عمل آورد، آن حرام زاده ناپاک در جواب آن مؤمن کامل گفت: تو مرا با مرگ می‌ترسانی و حال آنکه اگر از کشتن حسین علیه السلام فارغ شوم امیر و سردار هفتاد هزار لشگر و سواره می‌باشم و والی مملکت ری می‌گردم.

کامل فرمود: به درستی تو را خبر صحیح و حدیث معتبر صریح

جواب عمر سعد ملعون
به «کامل»



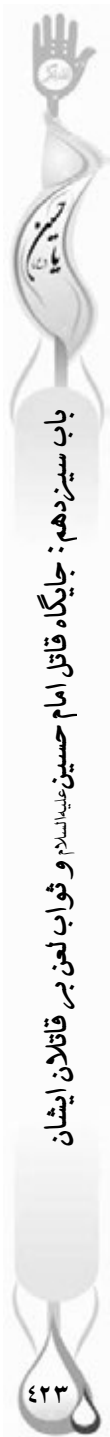
نقل می‌کنم امید می‌دارم که نجات تو از این مهلکه در آن حدیث بوده باشد و باعث رستگاری تو از این ضلالت و گمراهی شود، اگر توفیق یابی و موفق به قبول وی شوی!

اخبار غیبی راهب
مسیحی از وقایع
کربلا

فرمود: بدان ای عمر! به درستی من سالی با پدرت سعد به سفر شام رفتم، پس اسب من در بعضی از منازل خسته و مانده گردید، مرا از رفقای خود دور افکند و در عقب ایشان ماندم، من در راه حیران و سرگردان شدم و تشنگی شدید و عطش بی‌نهایت بر من غالب گردید و حیران گردیدم، ندانستم چه کنم، این طرف و آن طرف راه را نگاه نمودم ناگاه دیر راهبی در حوالی راه نمایان شد، من به سوی آن دیر میل نمودم، چون به نزدیکی دیوار دیر رسیدم از اسب خود فرود آمدم و رفتم نزدیک دروازه آن دیر که بلکه قدری آب بیاشامم و حرارت عطش خود را ساکن نمایم. ناگاه راهبی از دیوار دیر سر فرود آورد و نگاهی به من نمود و فرمود: در اینجا چه می‌خواهی؟ پس گفتم به درستی من بسیار تشنه هستم می‌خواهم جرعه‌ای آب به من بدهی تا تشنگی خود را ساکن نمایم.

راهب گفت: تو از امت این پیغمبر هستی که ایشان به جهت حبّ مال و منال و جاه و جلال دنیا یکدیگر را از روی مخاصمه و مجادله می‌کشند و با یکدیگر بر مال دنیا که چیزی اندک و توشه‌ای بی‌قدر و بی‌مقدار است با قتال و نزاع سبقت و پیشی می‌گیرند؟ کامل می‌گوید: من به راهب گفتم من از امت مرحومه که امت محمدند صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌باشم.

راهب گفت: شما بدترین امت‌ها هستید، وای به حال شما در روز قیامت، به تحقیق بر عترت پیغمبر خود مکر و حيله می‌کنید و ایشان



را از روی ظلم و ستم می کشید و زنان ایشان را اسیر می نمائید و اموال ایشان را غارت می کنید.

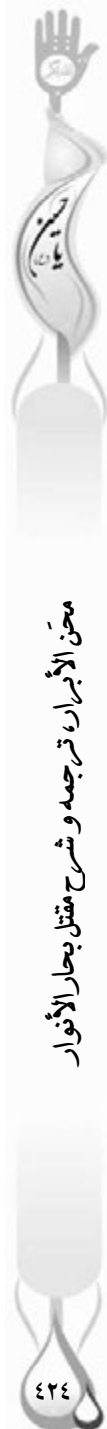
چون این سخنان وحشت انگیز را از راهب شنیدم گفتم: ای راهب! چنین کار را خواهیم نمود؟

راهب گفت: بلی! شما البته این کار را خواهید نمود و چون چنین نمایید جوش و خروش می نمایند، آسمان های هفت گانه و همه زمین ها و دریاها و کوهها و صحراها و بیابان های بی آب و علف و وحشیان صحرا و مرغهای عالم به ناله و فریاد می آیند و صداها به لعنت قاتلان عترت پیغمبر بلند می کنند و قاتل آن بزرگوار بعد از کشتن او در دنیا زندگانی نمی کند مگر اندکی! پس مردی ظاهر می شود و خروج می نماید که طلب خون آن بزرگوار را از کشتندگان او می کند و چون به این عزم خروج و ظهور نماید، در روی زمین باقی نمی گذارد کسانی که در ریختن خون او شریک قاتلان او شده باشند، مگر اینکه ایشان را می کشد و به محض کشتن آن ملاعین خداوند عالمیان روح پلید ایشان را به آتش دوزخ می رساند.

پس آن راهب فرمود: به درستی به نظر من چنان می رسد که تو را با قاتل آن فرزند طیب و طاهر خویشی و نسبت بوده باشد! به خدا سوگند اگر در زمان شهادت آن بزرگوار زنده باشم و هنگام کشته شدن او را دریابم جان خود را در پیش رویش سپر می نمایم و حرارت شمشیرهای دشمنان را از آن جناب دفع می کنم.

پس من گفتم: ای راهب! به خداوند عالمیان پناه می برم از اینکه از کسانی بوده باشم که فرزند دختر جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله را می کشند و من برای ایشان در کشتن چنین بزرگواری نصرت و یاری نمایم.

راهب گفت: اگر تو قاتل او نباشی پس قاتل او مردی خواهد شد



مقدار عذاب قاتل امام حسین(ع)

که به تو نزدیک می شود و خویشی و نسبت به تو دارد، بدان که قاتل آن بزرگوار را در قیامت نصف عذاب اهل آتش می شود و عذابش از عذاب فرعون و هامان سخت تر و شدیدتر می باشد و این را گفت و در را به روی من بست و داخل دیر خود گشته مشغول عبادت پروردگار خود گردید و امتناع نمود از اینکه جرعه آبی برای من بدهد. چون از راهب ناامید شدم بر اسب خود سوار گشتم و به رفیقان خود ملحق گردیدم، پدرت سعد چون مرا دید گفت: تا حال کجا بودی و چه چیز باعث شد تو را که از ما تأخیر نمودی؟ ای کامل!

پس من حکایت راهب را برای پدرت سعد نقل نمودم، پدرت گفت: راست گفתי من نیز در زمان سابق از این دیر عبور می نمودم، همان راهب آن سخنانی که به تو گفته است به من نیز گفته است و پدرت گفت که راهب به او گفت که او قاتل فرزند گرامی دختر عزیز جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله خواهد شد و پدرت از این خبر بسیار می ترسید و بسیار ترس از این داشت که تو ای عمر! قاتل آن بزرگوار بوده باشی، از این جهت از تو بی زاری می نمود و تو را از خود دور می کرد و تو را پرهیز از این کار قبیح می داد.

کامل فرمود: پس پرهیز نما ای عمر! که فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله را بکشی و به جنگ آن جناب بیرون بروی تا اینکه نصف عذاب اهل آتش را مستوجب و مستحق شوی.

شهادت «کامل» به دست ابن زیاد ملعون

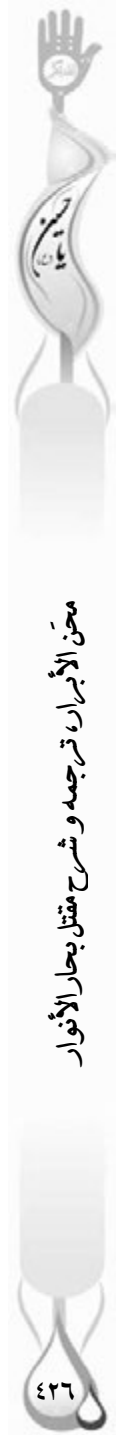
مصنّف قدس سره فرموده است صاحب آن کتاب نقل کرده است که سخنان کامل به گوش نحس پسر زیاد بدنبیاد رسید، کامل را طلبید حکم نمود زبان شریف مؤمن کامل را بریدند، پس یک روز تمام یا نصف روز زنده ماند، بعد از آن به رحمت پروردگار خود رسید و از این

دنیای فانی مفارقت نموده به ملاقات خداوند خود در پیوست ^۱ رضی الله عنه.

و صاحب همان کتاب نیز روایت کرده است که یکی از بنی اسرائیل روزی جناب موسی بن عمران علیه السلام را دید که با سرعت تمام می رود و زردی به رنگ مبارکش مستولی گشته و بدن مبارک آن حضرت در نهایت ضعف و لاغری بود و از غایت ضعف و بسیاری لاغری مفاصل بدن مبارکش مرتعش و لرزان بودند و جسم نازنین آن جناب پوست افکنده و بر تن مبارکش چسبیده و دیده های او فرو رفته و بسیار ضعیف و نحیف گشته، زیرا که آن حضرت هنگامی که به مناجات پروردگار خود می رفت و پروردگار عالمیان او را برای مناجات خود ندا می نمود، چنین حالتی از نهایت ترس پروردگار عالمیان رخ می داد.

پس آن مرد اسرائیلی جناب موسی علیه السلام را شناخت و از جمله آن کسانی بود که ایمان و اعتقاد به نبوت و رسالت آن حضرت داشتند. پس عرض نمود: ای پیغمبر خدا! از من گناهی بسیار بزرگی صادر شده از پروردگار خود سؤال نما که گناه مرا بیامرزد و تقصیر مرا عفو نماید. جناب حضرت موسی علیه السلام قبول استدعای آن مرد اسرائیلی نمود، رو به سوی پروردگار خود نهاد چون به مقام قرب رسید و آنچه گفتنی و شنیدنی بود در میان خداوند عالمیان و آن پیغمبر اکرم به ظهور آمد، پس عرض کرد: ای پروردگار من! از تو سؤال می کنم و حال آنکه می دانم پیش از نطق و تکلم و سؤال من، تو بر آن چیزی که من از تو سؤال می کنم عالمی! و توئی دانای راز نهان. خطاب رب الارباب از مصدر عزت و جلال الهی رسید که ای

۱. طریحی، المنتخب فی المرائی و الخطب: ۲۷۵.



ای موسی! گناه هر
گنهکاری را می‌بخشم
مگر قاتل حسین(ع)

موسی علیه‌السلام هر چیزی که از وی سؤال نمایی من تو را عطا و کرامت
خواهم نمود و هر حاجتی که داری آن را برای تو برآورده می‌کنم و
تو را به مقصود و مراد خود می‌رسانم.

عرض نمود: ای پروردگار من! به درستی فلان اسرائیلی گناه
بزرگی کرده است و از تو سؤال می‌کند که گناه او را بیامرزی و
تقصیر او را عفو فرمایی.

خداوند عالم فرمود: ای موسی عفو می‌کنم گناه کسی را که
طلب مغفرت و آمرزش از من نماید، مگر قاتل حسین علیه‌السلام که هرگز
گناه او را نیامرزم و توبه او را قبول نمی‌کنم.

حضرت موسی علیه‌السلام عرض کرد: ای پروردگار من! حسین علیه‌السلام
کیست؟

خطاب رسید حسین علیه‌السلام همان کسی است که ذکر او را در
جانب طور به تو کردم و نشان او را به تو دادم.

حضرت موسی علیه‌السلام عرض نمود: ای پروردگار من! قاتل آن
بزرگوار که خواهد شد؟

خداوند قاتل امام
حسین(ع) را معرفی
می‌کند

فرمود: او را اَمّت جدّ اکرم خود می‌کشد که ستمکاران و طاغیان
در زمین کربلا هستند و چون او را به زمین کربلا می‌اندازند اسب او
رم می‌کند و شیهه می‌کشد و صدای خود را در آن بیابان بلند
می‌کند و در صدای خود می‌گوید داد داد از دست و ظلم گروهی
که فرزند گرامی دختر پیغمبر خود را کشتند؛ پس آن بزرگوار به روی
ریگ‌ها افکنده می‌شود و بی غسل و کفن می‌ماند و اموال او را غارت
می‌کنند و زنان او را در شهرها به اسیری می‌برند و یاوران او را می‌کشند
و سرهای ایشان را با سر خود آن بزرگوار به سر نیزه‌ها می‌زنند.

یا موسی علیه السلام! تشنگی و عطش اطفال کوچک ایشان را می کشد و پوست بدن بزرگان ایشان به هم پیچیده و چسبیده و منقبض می گردد و طلب دادرسی و فریادرسی می کنند، کسی به فریاد ایشان نمی رسد و نصرت و یاری نمی کند و طلب پشت و پناهی و امان دهنده ای می نمایند کسی ایشان را امان نمی دهد.

حضرت موسی علیه السلام عرض نمود: ای پروردگار من! بر قاتل او چه عذاب خواهد شد؟

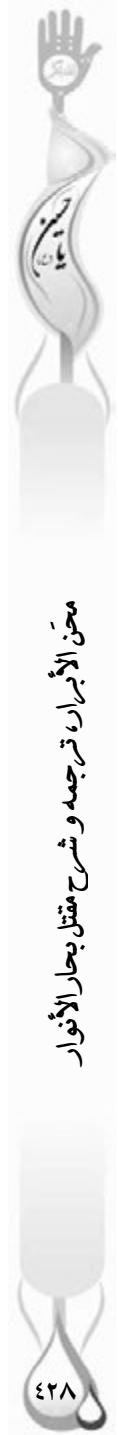
عذاب قاتلان حسین (ع) از لسان پروردگار

خداوند عالمیان فرمود: ای موسی علیه السلام! بر قاتل او چنین عذابی خواهم نمود که همه اهل آتش از بدی و شدت عذاب او پناه به آتش می برند و در آتش از آن به من استغاثه می کنند، هرگز رحمت من به ایشان نخواهد رسید و شفاعت جدّ بزرگوارش هرگز بر قاتلان او نمی رسد و هرگاه نبود کرامت و بزرگواری او، هر آینه قاتلان او را به زیر زمین فرو می بردم.

حضرت موسی علیه السلام عرض نمود: ای پروردگار من! من از کشندگان او بی زاری می کنم و دوری می جویم و از ایشان به تو پناه می برم؛ ای خداوندگار من! بیزاری می کنم از کسانی که به کرده های بد ایشان راضی خواهند شد.

بدن گریه کننده بر حسین (ع) بر دوزخ حرام است

خداوند عالمیان فرمود: یا موسی علیه السلام رحمت خود را برای کسانی از بندگان خود واجب گردانیده ام که تابع آن مظلوم بوده باشند، بدان هر کسی که بر مصیبت او گریه نماید یا دیگری را بگریاند، یا خود را شبیه گریه کنندگان نماید جسد او را بر آتش دوزخ حرام می کنم، هرگز آتش جهنم جسد او را نمی سوزاند.^۱



حرام‌زادگی یزید و
زیاد بن ابیه

مصنف قدس سره در اینجا کلامی در نسب قاتلان آن حضرت ذکر کرده است و فرموده است: تذنیب مؤلف کتاب الزام النواصب و دیگران چنین نقل می‌کنند: «میسون» مادر یزید پلید که دختر بجدل کلبی است با غلام پدر خود زنا نمود و بر یزید ملعون حامله گردید و آن ملعون ناپاک از نطفه ناپاک و نحس آن غلام ملعون است و صاحب آن کتاب فرموده است که بر این مدعی اشاره می‌کند نسابه بکری به قول خود:

فَإِنْ يَكُنِ الزَّمَانُ أَتَى عَلَيْنَا بِقَتْلِ التُّرْكِ وَالْمَوْتِ الْوَحْيِ
فَقَدْ قَتَلَ الدَّعِيَّ وَ عَبْدُ كَلْبٍ بِأَرْضِ الطُّفِّ أَوْلَادَ النَّبِيِّ^۱

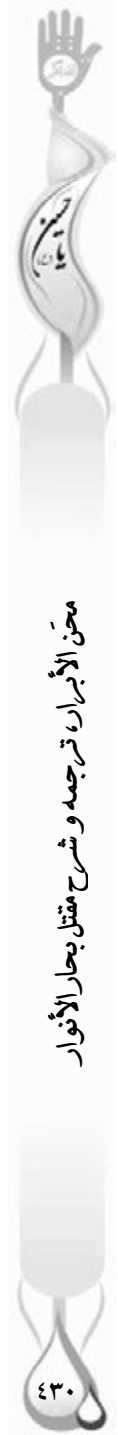
یعنی اگر زمانه غدار و چرخ کج مدار بر ما کشتن ترک را آورد و دچار نمود که نانجیان ترک خویشان و دوستان ما را کشتند و بر ما مرگ سریع تعجیل کننده را آورد که در اندک زمان خویشان و رفیقان و یاوران ما را از روی زمین برداشت، پس این قتل عام و مرگ سریع بر ما عار و شمار نخواهد شد و سزاوار نیست برای کسی که بر ما با چنین کشته شدن طعن و سرزنش نماید و عیب بگیرد، زیرا که عادت این چرخ بوقلمون و گردون دون به این نحو جاری گشته که نانجیان روزگار غدار و اراذل چرخ کج مدار پیوسته غالب و قاهر بزرگان و نجیان شده‌اند و ایشان را کشته‌اند، چنانکه دعی که از دروغی مدعی نسبی بود، که آن نسب هرگز دخل برای او نداشت، یعنی در نسب خود حرام زاده و دروغگو بود که می‌گفت: من پسر فلان کس هستم و حال آنکه از نطفه زناکار به هم رسیده بود که غلام کلب بود، پیش از ما فرزندان پیغمبر خدا را در کنار نهر فرات کشته‌اند.

۱. قاضی نورالله شوشتری، مجالس المؤمنین ۲: ۵۴۷؛ به نقل از مفلح بن حسین راشد، الزام النواصب: ۱۶۹.

و مراد نَسَّابَه بگری از دعی، عیب الله بن زیاد است، زیرا که پدر آن حرام زاده بدکردار که عبارت از زیاد بوده باشد، نام مادرش سمیه بود و آن ملعونه در آفاق عالم به زناکاری شهرت یافته بود که پیوسته در آشکار زنا می نمود و شوهر آن ملعونه در ایام ولادت فرزندش زیاد حرام زاده ابو عبید غلام بنی علاج بود که از قبیله ثقیف هستند و زیاد در فراش همان غلام متوگلد شده بود و چون معاویه ملعون بعد از شهادت جناب امیرمؤمنان علیه السلام بر مسند خلافت باطل نشست، ادعا نمود که پدرش ابوسفیان کافر بت پرست با مادر زیاد زنا کرده است و زیاد از نطفه ناپاک آن ملحد کافر حری به وجود آمده است و زیاد باید برادر او باشد، از این جهت زیاد ملقب شد به لقب دعی و عایشه او را به زیاد بن ابیه نامیده بود، چون از پدرش سؤال کردند، عایشه در جواب گفت: چون پدرش معلوم نیست او را زیاد بن ابیه بگویند و مراد نَسَّابَه از «عبد کلب» یزید حرام زاده می باشد، زیرا که آن ملعون از غلام بجدل کلبی که جدّ مادری آن ملعون است متوگلد شده است چنانکه گذشت.

و اما عمر بن سعد به تحقیق پدرش سعد را به دیگری نسبت داده اند و می گویند که آن ملعون در واقع پسر ابی وقاص نبود، بلکه او از نطفه ناپاک مردی از بنی عذره بود که آن مرد خادم مادر سعد بود و آن ملعونه با خادم خود زنا نمود و بر سعد بی سعادت حامله گردید و بر صدق این مدّعی شهادت می کند قول آن دو نفر یکی کافر و دیگری مؤمن، اما کافر پس عبارت است از معاویه هنگامی که سعد ملعون با معاویه حرام زاده در مقام جنگ و نزاع چنین گفت: من بر امر خلافت از تو سزاوارتر هستم!

حرام زادگی سعد
ملعون



نزاع سعد و معاویه بر
سر خلافت

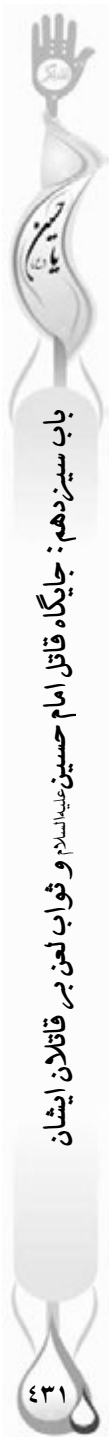
معاویه در جوابش بادی از خودش اخراج نمود و گفت: نسبت
تو به بنو عذره مانع سزاواری تو بر امر خلافت است یعنی چون تو از
نطفه مردی از قبیله بنی عذره هستی، لایق بر امر خلافت نیستی، زیرا
که ایشان اراذل مردم‌اند. این را یکی از علماء اهل سنت، نوفلی بن
سلیمان روایت کرده است.^۱

مؤمن از شیعیان، شعر سید اسماعیل حمیری، دلالت بر این مدعی
دارد که می‌فرماید:

قَدْ مَا تَدَاعَوْا زَنِيمًا ثُمَّ سَادَهُمْ لَوْلَا خُمُولُ بَنِي سَعْدٍ لَمَا سَادُوا^۲

یعنی عادت در این روزگار دون پرست و سفله پرور از قدیم
زمان و سابق ایام بر این گونه جاری و واقع گشته که به بزرگی و
ریاست جمع می‌شود کسی که نسب معین و معروف نداشته باشد و
خود را به خویشی قومی و فرزندی کسی نسبت بدهد که از ایشان
نباشد، بلکه نسب، غیر صحیح و پست بوده باشد و در صفات خود
بد ذات و پست و لئیم شود؛ پس مردم از قدیم زمان به سر چنین
گونه کسان نانجیبان لئیمان جمع می‌شوند، آن نانجیبان بر ایشان
ریاست و بزرگی می‌نمایند، مانند بخت النصر و فرعون و هامان و
نمرود مردود و اوّل و ثانی و ثالث و معاویه و دیگران که همگی
صاحبان نسب پست و غیر معروف بودند، بر مردم بزرگ و رئیس
گشتند. اگر گمنامی و پستی و حرام زادگی فرزندان سعد نمی‌شد بر
مردم بزرگ و رئیس نمی‌گشتند.^۳

۱. سنن ترمذی، الترمذی ۲: ۲۱۳؛ حاکم نیشابوری، مستدرک الحاکم ۳: ۱۰۸؛ علی بن
حسین مسعودی، مروج الذهب ۱: ۶۱؛ سبط بن جوزی، تذکرة الخواص: ۱۸؛ سیدهاشم
بحرانی، حلیه الأبرار: ۱۵؛ ابن حجر عسقلانی، الإصابة فی تمییز الصحابة ۲: ۵۰۹؛ به نقل از
علامه عبدالحسین امینی، القدير ۳: ۲۰۰ و همان ۱۰: ۲۵۸.
۲. سید حمیری، دیوان سید حمیری: ۱۶۳.
۳. علی بن حسین مسعودی، مروج الذهب ۳: ۱۵؛ مفلح بن حسین راشد، الزام النواصب: ۱۶۹؛ ←

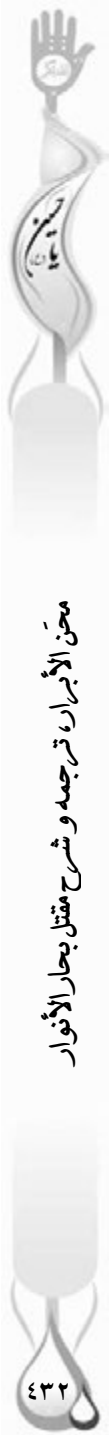


مترجم می‌گوید: این است حاصل آنچه مصنف قدس سره از کتاب الزام التواصب و دیگران نقل کرده است و چون در نسب بعضی از دشمنان اهل بیت رسالت علمای اعلام مطاعن بی شمار نقل نموده‌اند ذکر بعضی از آنها در این ورقه از فایده خالی نخواهد شد، زیرا که مرد خبیر بصیر را معلوم و مشخص گردد که دشمنان اهل بیت رسالت کسانی حرام‌زاده و نانجیب بودند، تا اینکه حقیقت اهل بیت علیهم‌السلام بر همه کس معلوم شود.

حرام‌زادگی زیاد
ملعون از زبان عمرو
بن عاص ملعون

مروی است که روزی زیاد ملعون به نزد دوّمی آمد، در ایّام خلافت آن بی اصل و بد ذات در خصوص امری سخن می‌گفت و در مقام سخن روی فصاحت و بلاغت اظهار می‌نمود و بسیار فصیح و بلیغ تکلم می‌کرد، عمرو بن عاص ملعون در همان مجلس حاضر بود، چون فصاحت و بلاغت زیاد را مشاهده نمود و سخنوری او را دید بسیار تعجّب نمود و به همنشینان گفت: لِلّهِ أَبُوهُ، یعنی خیر کثیر پدرش با خداست، یا به سوی قدرت کامله خداست مرجع پدرش، و این کلام را در مقام مدح و تعجّب استعمال می‌کنند.

عمرو بن عاص ملعون گفت: اگر این از قبیله قریش می‌شد جمیع عرب را به عصای خود می‌راند، یعنی به همه عرب حکومت و ریاست می‌نمود و گروه عرب را به سر خود جمع می‌کرد. ابوسفیان بی ایمان آهسته به عمرو بن عاص ملعون خطاب نمود که به خدا سوگند هر آینه این مرد از قریش است و اگر اصل و نسب او را به



تو نشان بدهم آن وقت می‌دانی که او از قریش است و می‌شناسی
که از اهل و خویشان تو بهتر است.

عمرو بن عاص حرام زاده از آن کافر بت پرست پرسید: پدر این
مرد کیست؟

ابوسفیان گفت: به خدا سوگند من او را به رحم مادرش گذاشته‌ام!
عمرو ملعون گفت: پس حال که چنین است چرا او را ملحق به
خودت نمی‌کنی؟

ابوسفیان گفت: از این کسی که نشسته است می‌ترسم که پوست
بدن مرا بکند، یعنی عمر بن خطاب و مراد آن ملحد این بود که اگر
من ادعا بکنم که با مادر زیاد زنا کرده‌ام و زیاد از نطفه من است، هر
آینه عمر مرا حدّ می‌زند و پوست مرا می‌کند، از این جهت در
آشکار مدّعی این مطلب نمی‌شوم.^۱

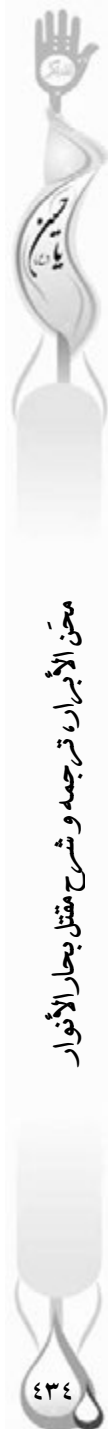
مروی است که معاویه بن ابی سفیان زیاد را به برادری خود
الحاق نمود و ادعا کرد که پدرش ابوسفیان با مادر زیاد که سمیه بود
زنا کرده است و زیاد از نطفه ناپاک ابی سفیان است، در اینجا قصّه
الحاق معاویه زیاد را به نسب پدرش ابوسفیان ایراد نموده‌اند که اگر
مرد عاقل در آن تأمل و تفکّر نماید می‌داند که باید پسر حرام زاده
چنین کسی فرزند گرامی جناب رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) را بکشد و تفصیل
آن حکایت چنین است که در ایام خلافت جناب امیرمؤمنان (علیه‌السلام)
زیاد ملعون به اصحاب گرامی آن حضرت لاحق شده بود و در ظاهر

۱. ابراهیم بن محمد ثقفی کوفی، الفارقات ۲: ۹۲۶؛ ابن ابی الحدید معتزلی، شرح نهج البلاغه
۱۶: ۱۸۱؛ فخرالدین طریحی، مجمع البحرین ۲: ۳۰۷.

گردن به اطاعت جناب امیرمؤمنان علیه السلام گذاشته بود. آن حضرت زیاد ملعون را به ولایت فارس حاکم نمود، چون آن بزرگوار را به درجه رفیعہ شہادت رساندند، مردم کوفہ با جناب امام حسن علیه السلام بیعت نمودند. معاویہ حرام زاده نامہ‌ای بہ سوی زیاد ملعون نوشت، ہنگامی کہ در مملکت فارس از جانب امام حسن علیه السلام در حکومت خود باقی بود و اصل مضمون نامہ معاویہ ملعون چنین بود: ای زیاد! معلوم است کہ دانستہ‌ای علی علیه السلام را کشتند، خواہش من این است کہ بیایی بہ نزد ما کہ تو را گرامی خواہیم داشت و ہر ولایتی کہ خواہی تو را بہ آنجا حاکم می‌نمایم.

چون نامہ آن محیل غدار بہ زیاد بدکردار رسید، در جواب وی نامہ‌ای بہ معاویہ لعین نوشت و در آن نامہ مطاعن بسیار و عیب‌های بیشمار کہ در معاویہ ملعون داشت درج نمود کہ باعث رسوایی و بدنامی معاویہ بودند. از جملہ چیزهایی کہ در آن نامہ نوشته بود آن است کہ نوشت: اگر جناب امیرمؤمنان علیه السلام را کشتند الحمد للہ جناب امام حسن علیه السلام فرزند گرامی حضرت رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ و سلم در جای آن حضرت نشسته است و سزاوار خلافت و امامت است.

چون نامہ زیاد بہ معاویہ لعین رسید و از مضمون وی مطلع گردید، آتش کینہ در سینہ پر کینہ‌اش مشتعل گردید، همان ساعت نامہ‌ای کہ متضمن تخویف و تہدید بود بہ زیاد ملعون نوشت و از مؤاخذات و عقوبات خود، زیاد را بسیار ترساند. چون نامہ معاویہ حرام زاده بہ زیاد بدبنیاد رسید پس بر منبر بالا رفتہ خطبہ‌ای در بالای منبر ادا نمود و گفت: ایہا الناس! معاویہ فرزند زن جگرخوارہ



نامه‌ای به من نوشته است و مرا در آن نامه ترسانده است و این مطلب بسیار عجیب است، زیرا که میان من و او فرزند جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله موجود است، سزاوار خلافت و امامت در این زمان آن بزرگوار است.

چون مدتی از این قضیه گذشت و امر جناب امام حسن علیه السلام منجر شد به اینکه با معاویه صلح نماید و در ظاهر از خلافت امت دست بردارد و خبر صلح آن جناب در فارس به زیاد رسید و هنوز در آن مملکت بر قرار بود. معاویه از زیاد ترس و واهمه داشت که مبدا در بعض قلعه‌های فارس متحصن گردد و در آنجا فتنه بر پا نماید و امر را بر معاویه تنگ کند. در خصوص زیاد با عمرو بن عاص ملعون مصلحت و مشورت نمود آن حرام زاده گفت: مصلحت در آن است که نامه‌ای به زیاد بنویسی و در آن نامه اظهار لطف و مهربانی نمایی و وعده حکومت و عطاها بدهی و کسی را بفرستی که او را به طمع مال و حکومت از مملکت فارس به نزد تو بیاورد.

پس معاویه مغیره را به نزد زیاد فرستاد و نامه‌ای نوشت و در آن نامه بسیار مهربانی و وعده نمود، چون مغیره به نزد زیاد رسید او را به هر نحو که بود به نزد معاویه آورد. معاویه باز حکومت فارس را به زیاد تکلیف نمود و آن ملعون قبول نکرد، معاویه بی غیرت و بی دین خواهر خود جویره را که دختر ابوسفیان بود به منزل زیاد فرستاد و سر خود را در نزد زیاد گشود و پرده از روی خود برداشت و در پیش روی زیاد با سر گشوده و روی بی پرده نشست. زیاد را این کار خوش نیامد، جویره گفت: تو برادر منی! پدرم

ابوسفیان مرا چنین خبر داده است. آن حرام زاده جازم شد که این ادعا را در نسب خود قبول نماید و حرام زادگی خود را در میان مردم آشکار سازد، با معاویه بنا گذاشتند که زیاد چند نفر شاهد در نزد معاویه اقامه نماید بر اینکه ابوسفیان با مادر زیاد زنا کرده است و زیاد از نطفه زنا به هم رسیده است، پس فرزند زنای ابوسفیان می باشد.

چون فردا هنگام زوال شد مردم شام به مسجد جامع جمع شدند، معاویه در بالای منبر قرار گرفت، زیاد ملعون چهار نفر شاهد به پای منبر آورد، ایشان شهادت دادند بر اینکه ابوسفیان با مادر زیاد که سمیه نام بود به اطلاع ما زنا نمود و زیاد فرزند ابوسفیان است از زنا. یکی از اهل مسجد چون آن بی حیایی را از زیاد بدبنياد و معاویه ملحد صاحب کفر و عناد مشاهده نمود، بی اختیار از جای خود برخاست و گفت: ای معاویه! تو خلاف فرموده جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله می کنی! زیرا که آن حضرت فرموده است که فرزند لاحق فراش شوهر زن زانیه می شود و بر زانی سنگ می زنند!^۱

حاکم شدن زیاد ملعون
بر کوفه و بصره و
جنايات او

معاویه ملعون از این سخن خشمناک گردید، آن مرد را دشنام داد و حکم نمود که آن مرد را از مسجد بیرون کردند، پس شهادت شهود را انفاذ و جاری کرد و زیاد را به نسب خود لاحق نمود و آن ملعون حرام زاده را بر کوفه و بصره حاکم نمود،^۲ پس بعد از آن امر

۱. مانند همان عبارت پیرمرد مؤمن امام حسن مجتبی (ع) نیز در نامه ای به زیاد ملعون چنین مرقوم فرمودند: «من الحسن بن فاطمه بنت رسول الله (ص) إلی زیاد بن سمیة عبد بنی ثقیف، الولد للفراش وللعاهر الحجر»، تا بلکه لکه ننگی که معاویه بر دامن او نهاده برداشته شود، اما آن ملعون در جواب رأفت امام مجتبی (ع) به امیر مؤمنان جسارت کرد؛ لعنة الله علیه؛ فضل بن شاذان، **الایضاح**: ۵۵.

۲. ادعای برادری معاویه با زیاد ملعون و زیر پا گذاشتن روایت متواتر رسول خدا (ص) «الولد للفراش وللعاهر الحجر» از مسلمات تاریخ تشیع و تسنن است - در این باره می توانید -

بر شیعیان جناب امیرمؤمنان علیه السلام بسیار تنگ و سخت گردید، زیرا که زیاد ایشان را می‌شناخت و آن بی‌چارگان را به هر طور میسر و ممکن بود به دست می‌آورد و به انواع و اقسام عذاب‌ها و عقوبت‌ها می‌کشت و دست و پای ایشان را می‌برید و ایشان از ترس آن حرام زاده از وطن مألوف و دیار معهود خود آواره گشته به ولایات دور و به شهرهای غربت و صحراها و بیابان‌ها رفتند و پراکنده گشتند.^۱

آن ملعون به مقتضای بدذاتی و حرام زادگی خود هر روز مردم کوفه را به مسجد جامع جمع می‌کرد و ایشان را بر ناسزا و دشنام دادن نسبت به جناب امیرمؤمنان علیه السلام تکلیف می‌نمود و هر کسی که از ایشان فحش و دشنام جناب امیرمؤمنان علیه السلام زبان خود را بازداشت و جرأت بر آن کار قبیح نمی‌نمود دست و پای او را می‌برید و به نهایت اذیت‌ها می‌کشت.

مدّت‌ها امر بر مردم چنان گذشت تا اینکه روزی از روزها به عادت مقررّه مردم بر مسجد جامع به جهت سبّ و دشنام جناب امام انام جمع شدند، غلام آن ملعون بیرون آمد و گفت: ایّها الناس! به منازل خود برگردید که امروز امیر را شغلی رخ داده است که از شما به آن شغل مشغول گشته، از قضای سخت‌گیر الهی در همان روز آن حرام زاده را ناخوشی فالج عارض شده بود.^۲

آن ملعون یکی از آن جباریه و ستمکاران بود که جناب امیرمؤمنان علیه السلام خبر ایشان را پیشتر به مردم داده بود. چنانکه

→ ر.ک: علامه عبدالحسین امینی، القدير ۱۰: ۱۶۱؛ سید شرف الدین، النصّ والإجتهاذ:

۴۶۳. در خصوص این داستان ر. ک: فخرالدین طریحی، مجمع البحرین ۲: ۳۰۸.

۱. احمدبن علی طبرسی، الإحتجاج ۲: ۲۹۷.

۲. علامه مجلسی، بحار الأنوار ۵۷: ۲۱۰: ۱۲.

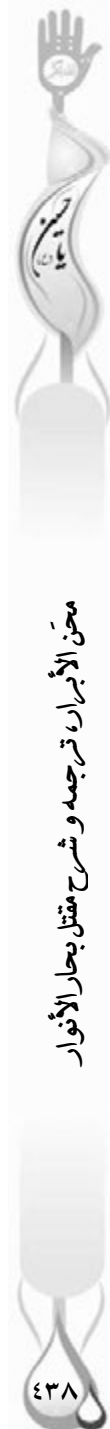
مروست که آن حضرت روزی شهر کوفه را خطاب نموده و فرمود: ای کوفه! هیچ جابری و ستمکاری اراده بدی به تو نمی کند، مگر اینکه خداوند عالمیان او را به مرضی و ناخوشی و بلایی مبتلا خواهد نمود که از بدی خود باز می ماند.^۱ یکی از ستمکاران پسر همان زیاد بدبنیاد بود که در شهر کوفه طغیان نمود، آخر خداوند قهار آن حرام زاده بداندیش را به ناخوشی جُذام مبتلا ساخت و در آخر کار به ضرب شمشیر آبدار جناب ابراهیم بن مالک اشتر به سوی جهنم شتافت و دیگری حجاج ملعون بود که در شکم نحس و نجس او مارها پیدا گردیدند و در دبر آن حرام زاده احتراقی و سوزشی به هم رسید تا اینکه به آتش دوزخ در پیوست.^۲

حرام زادگی عمر بن سعد از آفتاب روشن تر است، بکله پدرش سعد به آن نسب نحسی که داشت از پسرش عمر بیزاری می نمود و معاویه ملعون فرزند ابوسفیان ملعون نبود، بلکه مادرش هند هنگامی که در خانه پدرش بود هنوز به شوهر نداده بودند با صخر زنا نمود و بر معاویه حامله گردید، چون پدرش از حمل او آگاهی یافت خواست صخر را بگیرد و اذیت نماید، پس صخر به سوی یمن گریخت و پدر هند از ترس رسوا شدن خود هند را به گردن ابوسفیان بست، هنوز زیاده از سه ماه از تزویج او نگذشته بود معاویه از او متولد شد.

چنانکه ابن ابی الحدید که یکی از علمای اهل سنت است می گوید که به اتفاق اصحاب یعنی علمای معتزله معاویه ولد زنا بود

۱. امام علی بن ابی طالب (ع)، نهج البلاغه: ۸۶.

۲. علامه مجلسی، بحار الأنوار ۵۷: ۲۱۰: ۱۲.



و ملحد و منکر نبوت و رسالت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله بود^۱ و پیش از دعوای خلافت باطله خود بسیار هرزه و جفنگ بود و شراب می خورد و در مجالس برای خندیدن مردم باد از دبر خود اخراج می کرد، چون به ادعای خلافت افتاد بعضی حرکات را از روی ریا و تزویر ترک نمود، برای رونق امر خلافت در ظاهر و آشکار شراب خوردن را ترک نمود و گفته است که اصحاب ما اختلاف دارند در اینکه در پنهان باز شراب می خورد یا نه! بعضی از ایشان قائلند که باز در پنهان ترک شراب خوردن نکرده بود.

و نسب یزید را شنیدی، علاوه به همه اینها از اخبار معتبره متواتره معلوم و مشخص می شود که پیغمبر و امام را نمی کشد مگر کسی که فرزند زنا بوده باشد.

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا بِوَلَايَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ الَّذِينَ مَنَ أَحَبَّهُمْ وَ
إِعْتَقَدَ بِوَلَايَتِهِمْ فَلْيَحْمَدِ اللَّهَ عَلَى بَادِي النِّعَمِ وَ هُوَ طَيْبُ الْوَلَادَةِ.
و در روایتی هست که روز قیامت همه مردم را به نام مادرش پیدا می کنند و شیعیان آل محمد صلی الله علیه و آله را به نام پدران خود ندا می نمایند. حَمْدًا وَ شُكْرًا لَهُ عَلَى مَا هَدَانَا لِهَذَا وَ مَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْ لَا أَنْ
هَدَانَا اللَّهُ إِلَيْهِ انْتَهَى .

باب چهاردهم: بیان مصیبت‌های امام حسین علیه السلام و اهل بیت و یاران ایشان



بعد از آنکه یزید پلید بر مسند خلافت باطل و امارت فاسد نشست و امیر مردم بی دینان و پادشاه گروه بی ایمانان گردید، هر چه بر آن بزرگوار تا هنگام شهادت خود از محنت‌ها و بلاها رخ داد در این باب مذکور خواهد شد، وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى ظَالِمِيهِ وَ قَاتِلِيهِ وَ الرَّاظِينَ بِقَتْلِهِ وَ الْمُبَارِزِينَ عَلَيْهِ.

مترجم می‌گوید: چون تفصیل این باب بسیار و حکایات وی بیشمار است مناسب این است که جمله‌ای از قضایای آن را در ضمن فصول علی‌حدّه ذکر نمایم که مطالب با همدیگر مخلوط نگردد، تا اینکه ضبط آنها آسان شود و ناظران در ترجمه کتاب مستطاب مصنف ^{قسمه} مطالب آن را به آسانی به دست بیاورند.

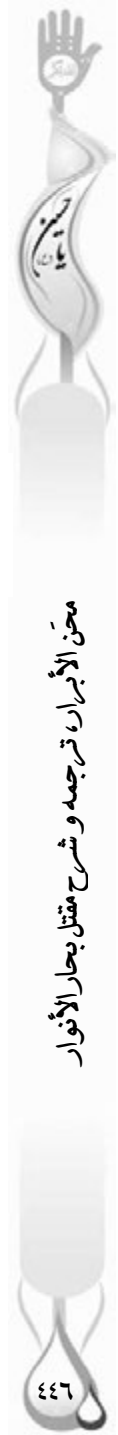
فصل اول: مصادر مقتل بحار الانوار و تاریخ کربلا به روایت امام صادق علیه السلام



فرمود: اوّل در نقل و بیان آن قصّه‌های وحشت‌انگیز و مصیبت‌های دلسوز و گریه خیز ابتدا می‌کنم به ایراد و نقل آن روایتی که شیخ بزرگوار شیخ صدوق قدس سره به سند خود در امالی از جناب امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که بعد از اتمام آن روایت شروع می‌نمایم به ذکر تمام آن محنت‌های جانگداز و مصیبت‌های

دلسوز از کتب معتبره چندی که آنها عبارت است از اینها: کتاب «ارشاد» شیخ بزرگوار شیخ مفید قدس سره و کتاب «المهوف» سیّد جلیل القدر و عظیم الشان علی بن طاووس قدس سره و کتاب «مشیر الاحزان» که از مؤلفات شیخ بزرگوار شیخ ابن نما قدس سره است و کتاب «مقاتل الطالبین» که مؤلف آن ابوالفرج اصفهانی قدس سره است و کتاب «مقتل کبیر» سیّد عالم کامل فاضل سیّد محمّد بن ابی طالب بن احمد الحسینی الحایری قدس سره و کتاب «المناقب» که از مؤلفات بعضی قدماء علماء است که روایات آن کتاب را از کتب معتبره جمع نموده است و سند هر یکی از روایات آن کتاب خود را به آن کتب معتبره رسانده است و مؤلف آن کتاب یا یکی از قدماء علماء امامیه اثنا عشریه است، یا از جمله علمای زیدیه است و مصنّف قدس سره بعد از ذکر این مطلب مذکور فرموده است که در نزد من از آن کتاب مناقب نسخه قدیمه

منابع مقاتل
بحار الانوار



صحيحه موجود است؛ و كتاب «مُروُج الذهب» كه از مصنفات فاضل كامل مسعودی قدس سره كه يكي از علمای امامیه است و كتاب «الناقب» ابن شهر آشوب و كتاب «كشف الغمّه» و از غير اين كتب كه نام هر يكي از آنها را در جای خود تصريح می‌نمایم، پس اين باب را تمام می‌کنم به ايراد اخبار متفرقه.

مترجم می‌گوید: اينها كه مذکور گردید ترجمه عين عبارت مصنف قدس سره است انتهى.

نصیحت معاویه به
پسرش یزید

در امالی شيخ صدوق قدس سره به سند خود از جناب امام جعفر صادق علیه السلام روايت کرده است^۱ كه چون هنگام ارتحال معاویه ملعون به سوی آتش دوزخ و درك حجيم نزديك شد و از حیات خود ناامید و مأیوس گردید، پسر نحس خود یزید پلید را در نزد خود حاضر نمود و در پیش روی خود نشانید و گفت: ای فرزند گرامی من! به درستی من گردن گردن کشان و سرکشان روزگار را برای تو ذلیل و منقاد نموده‌ام، به هر مکر و حيله ایشان را زیردست و مطیع تو کرده‌ام و بلاد و شهرهای جهان را برای تو گشودم و در اطاعت تو ثابت و برقرار نمودم و جهان‌داری و سلطنت و پادشاهی را و اسباب ملک و شهریاری را به جهت تو آماده و مهیا و ذخیره کردم، لکن بر پادشاهی و سلطنت تو از سه نفر ترس و واهمه دارم كه آن سه نفر پیوسته مخالفت تو خواهند نمود و هر قدری كه قدرت و امکان دارند در زوال سلطنت و پادشاهی تو جدّ و جهد و سعی و كوشش خود را به كار خواهند برد و همیشه با تو در مقام جنگ و دشمنی و عداوت می‌باشند و ایشان عبارت است از عبدالله بن عمر

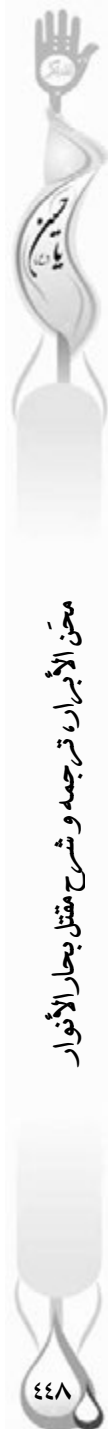
۱. این حدیث بازگوکننده یک دوره مقتل مختصر است و تا صفحه ۴۹۰ ادامه دارد.



بن خطاب و عبدالله بن زبیر و حسین بن علی علیهما السلام .

اما عبدالله بن عمر پس اگر با او مهربانی و ملاطفت نمایی هرگز او از تو جدا نمی شود و پیوسته او را ملاحظه نما و از مهربانی او غافل مباش و مراقبت حال او بکن و از پیش خود جدا ننما. اما عبدالله بن زبیر پس اگر دست یافتی به او هرگز او را رها ننما و دست از او برمدار و او را پاره پاره کن و بند از بندش جدا نما، زیرا که او پیوسته در کمین تو نشسته است، مانند شیری که در کمین شکار خود نشسته باشد و پیوسته مراقب و منتظر فرصت است که اگر تو را دست یابد هرگز مهلت نخواهد داد و مکر و حيله می کند بر تو مانند مکر و حيله روباه بر سگ.

و اما حسین بن علی علیهما السلام حظّ و قرابت و خویشی او را از جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله می شناسی و می دانی که آن بزرگوار پاره گوشت و خون جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله است، به تحقیق تو را معلوم و مشخص است که البته اهل عراق او را به سوی شهر خود بیرون خواهند نمود و اظهار یاری و نصرت او را می نمایند و چون آن بزرگوار به سوی ایشان می رود نقض عهد و پیمان او را می شکنند و دست از یاری و نصرت او بر می دارند و او را تنها می گذارند و آن بزرگواران را خوار و ضایع می سازند، پس در آن هنگام اگر تو او را ظفر یافتی و بحیطه قدرت خود در آوردی قدر و منزلت و حقّ او را از جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله بشناس و به کرده هایش او را مؤاخذه نکن و به سبب مخالفت او بی حرمتی ننما، با وجود اینها روابطی چند میان ما و او هست و با او دوستی و خویشی داریم، زینهار که از تو نسبت به آن بزرگوار بدی و آسیب برسد و از تو مکروهی ببیند.



چون آن ملعون این سخنان را گفت جان خود را تسلیم مالک دوزخ نمود و روح پلیدش به سوی آتش شتافت.

مترجم می‌گوید: به زودی سبب این سفارشات خواهد آمد انتهی.

به حکومت رسیدن
عتبه در مدینه از سوی
یزید

حضرت فرمود: بعد از وفات معاویه یزید پلید بر سریر مملکت و پادشاهی نشست، عامل خود را که عموی او عتبۀ بن ابی سفیان بود به سوی مدینه جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله فرستاد و او را حاکم آن بلاد نمود، چون عتبه وارد مدینه طیبہ شد هنگامی بود که مروان بن حکم از جانب معاویه حاکم آن بلده طیبہ بود، پس عتبه مروان را از مقام حکومت دور نمود و خودش بر مسند حکومت برقرار گردید و خواست که حکم یزید پلید را درباره مروان جاری سازد. آن ملعون از دست او گریخته و عتبه دست بر او نیافت پس عتبه کسی به خدمت جناب امام حسین علیه السلام فرستاد و سفارش نمود که بگو حسین علیه السلام به زودی نزد ما بیاید.

گفتگوی امام
حسین (ع) با عتبه

چون آن حضرت به نزد عتبه تشریف برد آن ملعون عرض کرد: یا حسین علیه السلام! امیرمؤمنان یزید مرا امر کرده است که از تو برای او بیعت بگیرم، باید برای او بیعت نمایی.

حضرت فرمود: ای عتبه! تو را معلوم و مشخص است که مائیم اهل بیت رسالت و کرامت و خانه آباءه عزّت و معدن نبوّت و رسالت و نشانه‌های راه هدایت و علامت‌های حقّ و راستی؛ و مائیم آن کسانی که خداوند عالمیان حقّ را در دل‌های ما برقرار فرموده است و آن را به ما سپرده است و زبان ما را به حقّ و راستی گویا نموده است، پیوسته زبان ما به اذن و حکم خدا بر حقّ ناطق گردیده و گویا شده است، به تحقیق از جدّ بزرگوار خود جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله



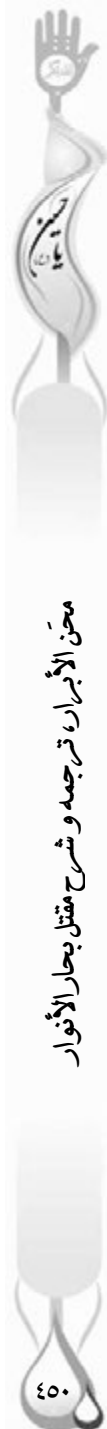
شنیده‌ام که می‌فرمود که خلافت و امارت برای فرزندان ابی سفیان حرام است! پس من چگونه بیعت با اهل‌بیتی و گروهی نمایم که جناب رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در حق ایشان چنین سخنی فرموده است؟!

چون عتبه این سخنان را از آن حضرت شنید کاتب خود را طلید و امر نمود که به این مضمون یزید پلید را نامه‌ای نوشت که «بسم الله الرحمن الرحیم این نامه‌ای است به سوی بنده خدا یزید امیرمؤمنان از عتبه بن ابی سفیان، اما بعد به درستی حسین بن علی علیهما السلام را برای بیعت و اطاعت تو تکلیف نمودم و حسین علیهما السلام تو را لایق خلافت و سزاوار بیعت نمی‌داند، پس رأی و حکم خود را در حق او اظهار نما که ما به آن عمل نماییم والسلام».

چون نامه عتبه بر یزید لعین رسید و بر مضمون نامه مطلع گردید و جواب نامه عتبه نامه در این مضمون نوشت: «اما بعد چون نامه من به تو می‌رسد به زودی جواب نامه مرا به من برسان و در جوابش نام کسانی که در اطاعت و بیعت من هستند و کسانی که از اطاعت و بیعت من خارج شده‌اند و گردن به طاعت و بیعت من نمی‌گذارند اظهار و بیان نما و باید سر حسین بن علی علیهما السلام را با جواب نامه به سوی من بفرستی».

چون مضمون نامه یزید پلید به جناب امام حسین علیهما السلام رسید و دانست که آن ملاعین دست از او برنمی‌دارند و در صدد کشتن آن بزرگوار هستند عزم نمود که از زمین حجاز به سوی زمین عراق بیرون برود. چون تاریکی شب عالم را گرفت آن حضرت به سوی مسجد جناب رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله رفته که قبر بزرگوار خود را وداع نماید. چون نزد قبر مبارک جناب رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله رسید نوری درخشنده از قبر مبارک آن حضرت ساطع گردید، چون آن

وداع امام حسین (ع)
باقبر رسول خدا (ص)



رسول خدا (ص) در
خواب امام حسین (ع)

بزرگوار نور ساطع را مشاهده نمود آن شب را به منزل خود برگشت.

چون فردا شب به میان آمد باز به سوی مسجد جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله تشریف برده که قبر مبارک آن حضرت را وداع نماید، چون به نزد قبر مبارک رسید و آن را زیارت نمود برخواست چند رکعت نماز ادا نمود و نماز خود را بسیار طول داد و در حالت سجده خواب بر دیده‌های مبارکش مستولی گردید، چون خواب آن حضرت را ربود ناگاه در خواب خود دید که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله به نزد آن بزرگوار آمد و آن جناب را به سینه خود چسبانید و از میان دو دیده مبارک جناب امام حسین علیه السلام بوسید و فرمود: پدر و مادرم فدای تو باد! گویا تو را می‌بینم در این نزدیکی به خون خود آغشته خواهی شد! در میان گروهی از این امت که به شفاعت من امید دارند! هرگز نصیبی و حظی از رحمت و شفاعت برای ایشان در نزد خدا نمی‌باشد، ای فرزند گرامی! به زودی به نزد پدر و مادر و برادر خود خواهی رسید و ایشان مشتاق ملاقات تو هستند و به درستی از برای تو در بهشت درجات عالیه و مقامات بلندی هست که به آنها نمی‌رسی مگر به شهادت در راه رضای خداوند عالمیان.

مترجم می‌گوید: توجیه این مطلب را بعد از این ذکر خواهم نمود
انتهی.

خروج امام
حسین (ع) با اقوام
خویش از مدینه

پس جناب امام حسین علیه السلام از خواب خود با دیده گریان بیدار گردید و به سوی اهل بیت خود برگشت و ایشان را از خواب خود آگاهی داد و ایشان را وداع نموده و خواهران و دختران خود و برادرزاده‌اش قاسم فرزند گرامی جناب امام حسن علیه السلام را بر محمل‌ها سوار فرموده با بیست و یک نفر از اصحاب و اهل بیت



گرامی خود بیرون رفت، که از جمله ایشان ابوبکر بن علی و محمد بن علی و عثمان بن علی و عباس بن علی و عبدالله بن مسلم بن عقیل و علی بن الحسین الاکبر و علی ابن الحسین الاصغر بود.

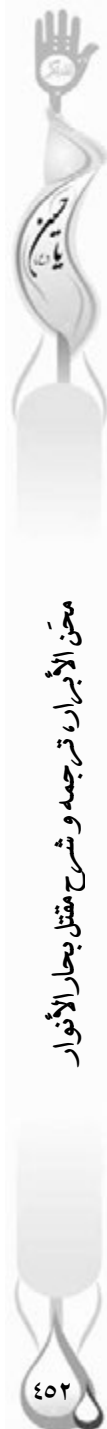
چون بیرون رفتن آن حضرت به سمع عبدالله بن عمر رسید پس به راحله خود سوار گشت و از عقب آن حضرت بیرون رفت، خود را با سرعت تمام در بعض منازل به آن بزرگوار رساند، پس عرض نمود: ای فرزند عزیز جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله کجا می خواهی بروی؟

حضرت فرمود: به سوی عراق! عبدالله عرض نمود: دست از عزیمت به سوی عراق بردار و برگرد به سوی حرم جدّ بزرگوار خود.

آن بزرگوار از برگشتن به سوی مدینه طّیه ابا و امتناع فرمود، چون عبدالله از برگشتن آن حضرت ناامید گردید عرض نمود: یا ابا عبدالله! از بدن مبارک خود آن موضع و محل را که پیوسته جدّ بزرگوارت جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله از آنجا می بوسید برای من بگشا. جناب امام حسین علیه السلام ناف مبارک خود را گشود، عبدالله بن عمر سه دفعه ناف مبارک حضرت را بوسه نمود و گریست و عرض کرد: تو را به خدا می سپارم یا ابا عبدالله! و می دانم که تو در این سفر که می روی کشته و به خون آغشته خواهی شد! پس حضرت او را وداع نموده به سوی عراق متوجّه گردید.

چون به منزل ثعلبیه رسیدند، مردی که او را بشیر بن غالب می گفتند به خدمت آن بزرگوار آمد، عرض نمود: خبر ده مرا از تفسیر قول خداوند عالمیان که فرموده است:

منزل ثعلبیه و تفسیر
امام (ع) برای بشیر بن
غالب



﴿يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ﴾^۱

حضرت فرمود: امام و پیشوای مردم بر دو قسم است، یکی امامی است که مردم را به راه هدایت و رستگاری دعوت می‌نماید، پس گروهی اجابت دعوت آن امام را می‌نمایند که ایشان را به سوی هدایت می‌خواند و دیگری امام و پیشوای مردم می‌باشد و ایشان را به سوی راه ضلالت و گمراهی دلالت می‌کند، پس کسانی که پیروی به چنین امامی نموده باشند قول او را قبول می‌نمایند و راه ضلالت و گمراهی را پیش خود می‌گیرند و به آن نحو جاری می‌شوند و آنان که تابعان امام هدایت کننده هستند، جای ایشان بهشت خواهد شد و آنان که از تابعان امام ضلالت می‌باشند جای ایشان آتش دوزخ می‌باشد و فرمود: این است مراد از قول خداوند عالمان که می‌فرماید:

﴿فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ﴾^۲

«یعنی گروهی در بهشت خواهند شد و گروهی در جهنم.»

پس از آنجا گذشتند تا رسیدند به منزل عذیب و در آنجا فرود آمدند، نزدیک ظهر ساعتی آن حضرت به خواب قیلوله مشغول گردید، پس از خواب خود با دیده گریان بیدار شد، فرزند گرامی آن حضرت که عبارت بود از جناب علی اکبر علیه السلام عرض نمود: ای پدر بزرگوار! چه چیز موجب گریه دیده‌های مبارک تو گردید؟

حضرت فرمود: ای فرزند عزیز من! این ساعت چنین گونه ساعتی است که هرگز خواب در وی دروغ نمی‌شود! به درستی در

خواب دیدن امام حسین (ع) در منزل عذیب و گفتگو با علی اکبر

گفتگو با ابوهرم در منزل رهیمه

۱. اسراء: ۷۱.

۲. شوری: ۱.

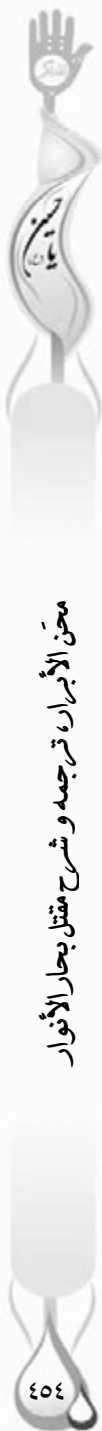


خواب دیدم هاتفی ندا می کند و ما را خطاب می نماید که شما در سیر خود سرعت نمایید و مرکب های شما به زودی شما را به سوی بهشت می رساند! پس از آنجا کوچ نمودند و در رهیمه نزول اجلال فرمودند، ناگاه مردی از اهل کوفه رسید که کنیه او «ابو هَرم» بود، عرض نمود: ای فرزند گرامی پیغمبر خدا! چه باعث شد که از مدینه بیرون آمدی؟

حضرت فرمود: وای بر تو یا اباهرم! بنوامیه لعنهم الله دشنام و ناسزا به من گفتند، صبر کردم! مال مرا گرفتند، باز صبر کردم! و طالب ریختن خون من گردیدند، پس من گریختم! قسم به خداوند عالمیان هر آینه مرا خواهند کشت، بعد از کشتن من خداوند عالم بر ایشان جامه ذلّت و خواری می پوشاند که ذلّت عامّ و دائمی می باشد و بر ایشان شمشیر برنده ای مسلط می نماید که خون ایشان را می ریزد و بر ایشان کسی را مسلط می فرماید که ایشان را ذلیل و خوار نماید. چون خبر ورود آن بزرگوار به منزل رهیمه به سمع نحس عبیدالله بن زیاد ملعون رسید، پس حرّ بن یزید ریاحی را با هزار سواره به مقابل آن حضرت فرستاد.

حرّ گفته است: هنگامی که من از منزل خود بیرون آمدم که با لشگر خود به سوی جناب امام حسین علیه السلام متوجّه شوم، هاتفی را شنیدم که سه دفعه مرا ندا نمود که ای حرّ! بشارت باد تو را به بهشت! پس به اطراف خود نگاه نمودم، کسی را ندیدم برای خود گفتم مادر حرّ به عزای حرّ بنشیند و در ماتم او نوحه و گریه نماید! به جنگ فرزند جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله می رود به بهشت او را بشارت می دهند!!؟

اعزام شدن حرّ برای
مقابله با امام حسین (ع)



ملاقات حرّ با امام
حسین (ع) وقت نماز
ظهر

در وقت نماز ظهر حرّ با لشکر خود به خدمت جناب امام
حسین علیه السلام رسید، آن حضرت فرزند گرامی خود جناب علی اکبر علیه السلام
را امر فرمود که اذان و اقامه برای نماز ظهر گفت و آن حضرت
برخواست و هر دو گروه که لشکر خود و لشکر حرّ باشند به آن
حضرت اقتدا نموده نماز را با آن حضرت ادا نمودند، چون آن حضرت
سلام نماز را تمام نمود، حرّ برخاست و به خدمت آن بزرگوار آمد،
عرض کرد: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ
آن حضرت فرمود: وَ عَلَيْكَ السَّلَامُ ای بنده خدا! تو کیستی؟
عرض کرد: من حرّ بن یزید!

حضرت فرمود: یا حرّ! به جنگ ما آمده‌ای یا برای نصرت و
یاری ما؟

حرّ عرض نمود: به خدا سوگند ای فرزند جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله
مرا برای محاربه تو فرستاده‌اند که با تو جنگ کنم، به خداوند عالم
پناه می‌برم که با تو جنگ نمایم و به سبب مقاتله تو در روز قیامت از
قبر خود برخیزم در حالتی که از موی پیشانی من گرفته باشند.
احتمال می‌رود که از عبارت حرّ چیزی دیگر مراد بوده باشد،
زیرا که عبارت حرّ را جناب امام جعفر صادق علیه السلام چنین گونه نقل
کرده است: أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أُحْشَرَ مِنْ قَبْرِي وَ نَاصِيَتِي مَشْدُودَةٌ إِلَيَّ وَ
يَدَيَّ مَعْلُودَتَانِ إِلَى عُنُقِي وَ أُكَبَّ عَلَى حَرٍّ وَ جَهِي فِي النَّارِ.

یعنی به خدا پناه می‌برم از اینکه از قبر خود محشور شوم در
حالتی که پیشانی مرا به پاهای من بسته باشند، یا از موی سر من
گرفته باشند و دست‌های مرا به گردن من ببندند و مرا به رخسار و
خدّ روی خود به آتش دوزخ بیافکنند.

حرّ عرض کرد: یابن رسول الله! کجا می روی؟ برگرد به سوی حرم جدّ بزرگوار خود، اگر به کوفه تشریف ببری تو را خواهند کشت!

جناب امام حسین علیه السلام در جواب حرّ این ابیات را خواند:

اشعار امام حسین (ع)

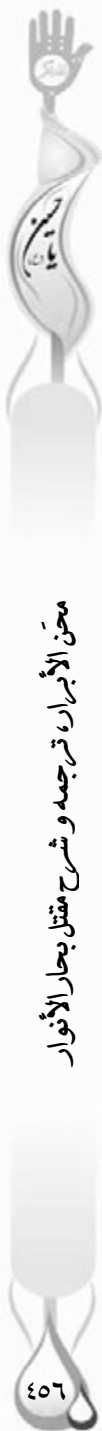
در جواب حرّ

سَأْمُضِي فَمَا بِالْمَوْتِ عَارٌ عَلَى الْفَتَى إِذَا مَا نَوَى حَقًّا وَجَاهَدَ مُسْلِمًا
وَأَسَى الرَّجَالَ الصَّالِحِينَ بِنَفْسِهِ وَفَارَقَ مَثْبُورًا وَخَالَفَ مُجْرِمًا
فَإِنْ مِتُّ لَمْ أُنْدَمْ وَإِنْ عِشْتُ لَمْ أَلَمْ كَفَى بِكَ ذُلًّا أَنْ تَمُوتَ وَتُرْعَمَا

لفظ «ما» در قول آن حضرت «إِذَا مَا نَوَى» زائده است، زیرا که بعد از «اذا» معروف است که گاهی لفظ «ما» را زیاد می نمایند و مسلماً حال از ضمیر مرفوع است که در «جاهد» مستتر است و این ابیات در باب جمل احوال آن حضرت گذشت و باز خواهد آمد.

حاصل معنای آنها این است: به زودی می گذرم و به سوی جهاد کافران می روم. پس با مرگ و کشته شدن از روی مردانگی و جوانمردی، عار و سرزنش برای مرد نیکوکار و جوان نیکوخال، روا و سزاوار نمی شود؛ هنگامی که نیت راستی و رستگاری را کند و مجاهده نماید و با کافران جهاد کند، هنگامی که خودش مسلمان بوده باشد و جان خود را بر مردم نیکوکار مواسات و بخشش کند و از کسی که ملعون و مطرود از رحمت خدا است مفارقت و دوری نماید و با کسی که گناهکار است مخالفت کند، پس اگر در راه رضای خدا به مردانگی و جوانمردی کشته شدم نادم و پشیمان نمی شوم و اگر زنده باشم ملامت کرده نخواهم شد، کفایت می کند در ذلّت و خواری تو که زنده باشی و بینی تو به خاک مالیده باشد.

معنای این ابیات با تفصیل در باب جمل احوال آن حضرت



منزل قطقطانیه و ملاقات امام (ع) با عبدالله بن حرّ حنفی

گذشته است، هر کس می‌خواهد باید به آنجا نگاه نماید.^۱

پس آن حضرت از رهیمه کوچ نمود، در قطقطانیه نزول اجلال فرمود و آن حضرت دید که در آنجا خیمه زده‌اند، از کسی پرسید که این خیمه از کیست؟

عرض نمود که خیمه عبدالله بن الحرّ الحنفی است.

پس حضرت او را طلبید و فرمود: ای مرد! به درستی گناه بسیار و خطای بیشمار داری! و اگر در این ساعت توبه و انابه ننمایی و نصرت و یاری برای من نکنی تا جدّ من در روز قیامت پیش روی خداوند عالم شفیع تو بوده باشد، البته خدا تو را به کرده‌های تو مؤاخذه خواهد نمود؛ پس بیا توبه نما و مرا نصرت و یاری کن، تا فردا روز قیامت جدّ من شفیع تو باشد.

آن بی‌سعادت عرض نمود: ای فرزند رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله! به خدا سوگند اگر تو را یاری کنم اوّل مقتول در پیش روی تو می‌باشم، یعنی البته لشکر ابن زیاد غالب و قاهر خواهند شد و تو را می‌کشند و من نیز در پیش روی تو کشته می‌شوم، پس من این کار را اقدام نمی‌کنم و لکن این اسبی که دارم آن را برای تو دادم، به خدا سوگند هرگز سوار این اسب نشده‌ام در حالتی که طالب چیزی بوده باشم مگر اینکه به آن چیز رسیده‌ام و پی هر شکاری که به این اسب رفتم آخر آن را به دست آورده‌ام و هنگامی که سوار این اسب گشتم هر کسی که می‌خواست مرا آسیبی برساند نشد به من برسد، بلکه این اسب مرا از چنگ هر دشمن که اراده بدی به من داشت نجات داده است؛ پس این اسب در پیش روی تو حاضر است آن را به

۱. ر. ک: ۱۲۶.

تو دادم و من هرگز به یاری تو نمی آیم.

آن حضرت چون سخنان آن بی سعادت را شنید روی مبارک خود را از او گردانید و اعراض نمود و فرمود: ما را حاجت به تو و اسب تو نیست و من گمراه کنندگان را یاور خود نمی کنم و به نصرت و یاری نمی گیرم و لکن از اینجا بگریز، پس نه بر خیر ما باش و نه به ضرر ما!، به درستی هر کس استغاثه ما اهل بیت رسالت را بشنود و صدای طلب یاری ما به گوشش برسد، در آن هنگام نصرت و یاری ما نماید خداوند عالمیان او را به روی خود به آتش دوزخ می اندازد.

از آنجا کوچ نمود و در کربلا نزول اجلال فرمود، از اصحاب خود پرسید: این زمین کدام سرزمین است؟

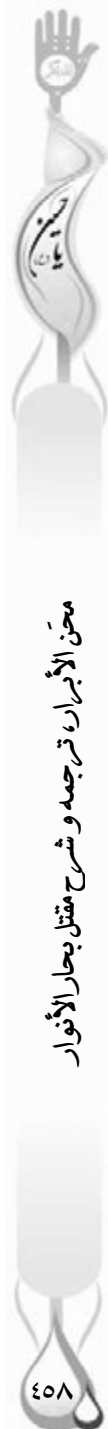
عرض نمودند: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله! نام این سرزمین را کربلا می گویند.

فرمود: به خدا سوگند امروز بر ما این زمین، زمین اندوه و کرب و بلا است و این زمین همان جاست که خون های ما در آن ریخته خواهد شد و حرمت ما را در اینجا هتک خواهند نمود و بی حرمتی را بر ما مباح می دانند.

چون عیدالله بن زیاد بدبنیاد از فرود آمدن آن حضرت به زمین کربلا خبردار گردید به تهیه و تدارک لشگر شقاوت اثر خود مشغول گشته و لشگرگاه را در نخيله که در خارج کوفه نام موضعی بود، قرار داد و عمر بن سعد ملعون را با چهار هزار نامرد به سوی کربلا فرستاد که به آن حضرت در مقام جنگ و دشمنی باشند و از عقب آن ملعون عبدالله بن حصین تمیمی ملعون با هزار سواره روانه

هر کس استغاثه ما را بشنود...

سرداران لشگر کفر و تعداد لشگریان



شد و از عقب عبدالله تمیمی، شبت بن ربیع ملعون با هزار سواره روانه گردید و محمد بن اشعث بن قیس کندی با هزار سواره روانه شد و سرداری آن لشکر بی سعادت را به نام عمر بن سعد ملعون نوشت و آن حرام زاده را سر عسکر و سردار لشکر شقاوت اثر گردانید و گروه لشکر خود را امر نمود که اطاعت عمر بن سعد ملعون نمایند و به گفته‌ها و اوامر و نواهی آن حرام زاده گوش دهند و از حکم آن ملعون تجاوز و سرکشی ننمایند.

چون چند روز از این قضیه گذشت به ابن زیاد حرام زاده خبر رسید که عمر بن سعد با جناب امام حسین علیه السلام در پنهانی با همدیگر صحبت می‌دارند و در یک جا می‌نشینند و با همدیگر راز می‌گویند و عمر بن سعد مقاتله آن حضرت را خوش ندارد و از جنگ آن بزرگوار کراهت دارد و میل او این است که مرتکب جنگ آن حضرت نگردد، پس آن ملعون شمر حرام زاده را با چهار هزار نامرد به سوی کربلا روانه نمود و به عمر بن سعد نامه‌ای به این مضمون نوشت:

سختگیری ابن زیاد و فرستادن شمر به کنار عمر سعد

اما بعد، چون نامه من به تو برسد، فَلَا تُمَهِّلَنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ وَ خُذْ بِكَظْمِهِ وَ حُلْ بَيْنَ الْمَاءِ وَ بَيْنَهُ كَمَا حِيلَ بَيْنَ عُثْمَانَ وَ بَيْنَ الْمَاءِ يَوْمَ الدَّارِ. یعنی هنگامی که نامه من به تو رسید پس حسین بن علی علیه السلام را مهلت نده و از گلوی او بگیر، یعنی امر را بر او تنگ بگیر و حایل شو میان او و میان آب و نگذار آب بیاشامد، چنانکه میان عثمان و میان آب حایل شدند، در روزی که عثمان را در خانه خود محاصره نمودند. چون نامه آن حرام زاده به عمر بن سعد بدذات و بداصل رسید، امر نمود کسی را که در میان دو لشکر ندا دهد که ما امروز و امشب را برای حسین علیه السلام و اصحاب حسین علیه السلام مهلت دادیم، چون این

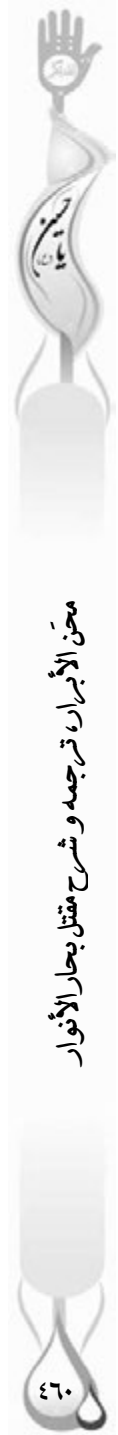
نامه ابن زیاد به عمر سعد

گفتگوی امام
حسین (ع) با اصحاب و
یارانش در شب
عاشورا

ندا به گوش مبارک جناب امام حسین علیه السلام و اصحاب آن بزرگوار رسید دلتنگ و اندوهناک گردیدند و بسیار بر ایشان گران شد، پس جناب امام حسین علیه السلام برخواست و در میان اصحاب گرامی خود خطبه‌ای خواند و فرمود: اللَّهُمَّ إِنِّي لَا أَعْرِفُ أَهْلَ بَيْتِ أَبِرٍّ وَلَا أَزْكَى وَلَا أَطَهَرَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي وَلَا أَصْحَابًا هُمْ خَيْرٌ مِنْ أَصْحَابِي وَقَدْ نَزَلَ بِي مَا قَدْ تَرَوْنَ وَأَنْتُمْ فِي حِلٍّ مِنْ بَيْعَتِي لَيْسَتْ لِي فِي أَغْتَاقِكُمْ بَيْعَةٌ وَلَا لِي عَلَيْكُمْ ذِمَّةٌ وَهَذَا اللَّيْلُ قَدْ غَشَيْكُمْ فَأَتَّخِذُوهُ جَمَلًا وَتَفَرَّقُوا فِي سَوَادِهِ فَإِنَّ الْقَوْمَ إِنَّمَا يَطْلُبُونَنِي وَلَوْ ظَفَرُوا بِي لَذَهَلُوا عَنْ طَلَبِ غَيْرِي.

قول آن حضرت «فَاتَّخِذُوهُ جَمَلًا» این کلمه و مانند آن در میان عرب به منزله مثال است، در جایی استعمال می‌کنند که کسی همه شب را راه برود و هرگز آرام نگیرد و می‌گویند: إِنْخَذَ فُلَانٌ اللَّيْلَ جَمَلًا، یعنی سری کُلّه، گویا شب را مانند شتر سوار گشته، تمام آن را راه رفت.

پس حاصل مراد از خطبه شریفه آن است که ای خداوند گار من! اهل بیت و خانه آبادی نمی‌شناسم که از اهل بیت و خویشان من نیکوکار و خوش کردار و شایسته و پاکیزه‌تر بوده باشند و من اصحاب و یاورانی برای کسی نمی‌شناسم که ایشان از اصحاب و یاوران من بهتر و نیکوتر باشند؛ فرمود: به تحقیق از محنت‌ها و مصیبت‌ها بر من نازل و هجوم آور گردیده است، آنقدری که می‌بینند و می‌دانند و شما از بیعت من در وسعت و راحت و جواز هستید و کلفت بیعت من در گردن شما نیست و زنجیر بیعت را از گردن شما برداشتم و برای من در گردن‌های شما عهد و پیمان و بیعت وجود ندارد و حال که تاریکی شب شما را پوشیده است و شب پرده تاریکی را به روی



زمین و خطّه خاک افکنده است، پس تمام این شب را راه بروید و تا روز روشن سیر نمائید و در این تاریکی شب، از سر من پراکنده شوید و به هر جا که ممکن باشد بروید؛ زیرا که این گروه بداختر به جز من کسی دیگر را نمی خواهند بکشند و طالب ریختن خون من هستند و اگر بر من ظفر یافتند، هر آینه از غیر من غافل می باشند.

جواب اهل بیت و یاران
امام حسین (ع) به آن
جناب در شب عاشورا

چون اهل بیت و اصحاب آن حضرت این سخنان دلسوز و کلمات گریه خیز و اشک ریز را از آن مظلوم بیابان کربلا و قتل فرزندان زنا شنیدند، پس عبدالله بن مسلم بن عقیل بن ابی طالب از جای خود برخاست و عرض نمود: ای فرزند گرامی رسول خدا صلی الله علیه و آله! فردا مردم روزگار بر ما چه می گویند؟ که اگر ما شیخ و بزرگ و سید خود و فرزند سید عمویان و فرزند عزیز پیغمبر خود - که سید آقای پیغمبران است - در میان گروه اعدا تنها بگذاریم و او را بی یار و یاور و در برابر این لشکر شقاوت اثر گذاشته، جان خود را بیرون بریم و هنوز در پیش روی او به جهت یاری و نصرت او شمشیر نزده باشیم و در یاری او با گروه دشمنان با نیزه مقاتله نکرده باشیم و به ضرب شمشیر و طعن نیزه، جهاد با دشمنان بدانندیش او ننموده باشیم و اگر این را ترک کنیم و مثل تو بزرگواری که سید و بزرگ و فرزند پیغمبر ما است در میان دشمنان تنها و خوار و بی یار و یاور بگذاریم، جان خود را به سلامت بیرون بریم هرگز از زبان طعن و سرزنش مردم رها نمی شویم، پیوسته مردم روزگار زبان طعن و ملامت بر ما دراز می نمایند، نه! به خدا سوگند هرگز چنین کاری از ما سر نمی زند، بلکه پیوسته در نصرت و یاری تو با دشمنان بد انجام جهاد خواهیم نمود، تا اینکه به آن موردی وارد شویم که تو وارد خواهی



شد و شربت ناگوار مرگ را بچشیم، چنانکه تو خواهی چشید و جان‌های خود را در برابر جان عزیز تو فدا کنیم و نفوس خود را به نفس مبارک تو سپر نمائیم و خون خود را فدای خون مبارکت کنیم، پس اگر چنین نماییم و در نصرت و یاری تو جان‌نثاری کنیم، پس به تحقیق تکلیفی را بجا آورده‌ایم که بر ما لازم و واجب بود و از عهده آن فرضی و تکلیفی بیرون آمده‌ایم که بر ما لازم شده است.

پاسخ زهیر بن قین به امام حسین (ع)
بعد از آن بزرگوار از اصحاب گرامی آن حضرت مردی درخواست که او را زهیر بن قین بجلی می گفتند، پس عرض نمود: ای فرزند عزیز جناب رسول خداوند عالمیان صلی الله علیه و آله! به درستی بسیار دوست دارم و مشتاق هستم بر اینکه در راه مودّت و محبّت تو و در راه مودّت و محبّت کسانی که با تو هستند کشته و به خون خود آغشته شوم و بعد از کشته شدن زنده شوم و باز کشته شوم و باز زنده شوم و باز کشته شوم و زنده گردم، تا صد دفعه مرا چنین نمایند و به سبب چنین کشته شدن من، خداوند عالم این بلا و محنت و مصیبت را از شما اهل بیت رسالت دفع نماید.

تشکر امام حسین (ع)
از یاران و اصحاب و امر به کندن خندق و آوردن آب
پس آن حضرت چون این جواب با صواب را از ایشان شنید، ایشان را به دعای خیر یاد نمود و فرمود: خداوند عالمیان برای شما از جانب من جزای نیکو و خیر کرامت فرماید، پس آن بزرگوار امر نمود که از اطراف لشگر خود گودالی کنند که مانند و شبیه خندق بود و فرمود که آن را با هیزم پر کردند و فرزند بزرگوار خود علی اکبر علیه السلام را با سی نفر سواره و بیست نفر پیاده به سوی نهر فرات روانه نمود که قدری آب بیاورند و ایشان با کمال ترس و با نهایت خوف آب آوردند و آن حضرت در آن شب این ابیات جانگداز و دلسوز را می خواند:

اشعار امام حسین(ع)
در شب عاشورا

يَا دَهْرُ أَفْ لَكَ مِنْ خَلِيلٍ كَمْ لَكَ فِي الْإِشْرَاقِ وَالْأَصِيلِ
مِنْ طَالِبٍ وَصَاحِبِ قَتِيلٍ وَالدَّهْرُ لَا يَقْنَعُ بِالْبَدِيلِ
وَإِنَّمَا الْأَمْرُ إِلَى الْجَلِيلِ وَكُلُّ حَيٍّ سَالِكٌ سَبِيلِي

لفظ «من» در قول آن حضرت «مِنْ خَلِيلٍ» به منزله سببیت و تمیز برای زجر و شکایت است که از روزگار شده است و «اف» کلمه‌ای است که در مقام کراهت و زجر استعمال می‌نمایند و معنای وی در بعضی از مقامات به معنی «تُف» می‌باشد، چنانکه در این بیت این معنی انطباق و الیق است و در بعضی جاها در مقام تضرع و استکراه مستعمل می‌شود، چنانکه در مقام ناخوشی و زخم می‌گویند «اف» که به زبان ما به معنی «اوف» است و در اف استعمال بسیار و لغت بیشمار دارد، حتی جماعتی از اهل لغت چهل لغت در وی ذکر نموده‌اند که بعضی از آنها این است: «أَف» به فتح همزه و تشدید فاء، که از غایت حزن و اندوه «اوف» می‌گویند به آن معنی است.

و «أَف» به ضم همزه و تخفیف فاء، با حرکات ثلاث در فاء، با تنوین و بی تنوین و «أَف» به ضم همزه و تشدید فاء، یا اجتماع ساکنین و «أَف» با کسره همزه و تشدید فاء متحرک با حرکات ثلاث.

شاید آنچه در این بیت واقع است از این قبیل بوده باشد و تنوین یا در اصل لغت است یا به جهت ضرورت شعر است و با ضم همزه به جهت شعر تنوین جایز می‌شود، لکن بنابراین لازم نگرفته است که با تنوین کسر خوانده شود، بلکه با تنوین ضم و فتح نیز جایز است و به هر تقدیر حرکات فاء حرکات بنائیه است، نه اعراییه و شکایت از روزگار در حقیقت شکایت است از اهل وی، لکن در امثال این مقامات مراد بیان بی وفائی و بی اعتباری دنیای فانی است و بیان این

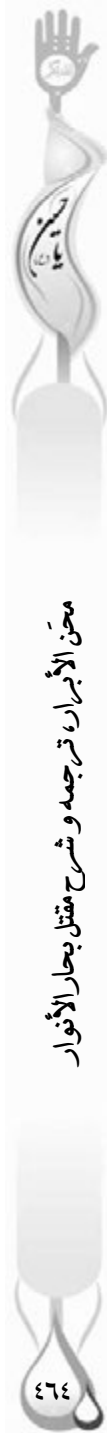


است که این دنیا را نباید منزل جاودانی بدانند، بلکه به منزله منزل مسافر است که یک شب و دو شب در آنجا می ماند، بعد از آن کوچ می کند و «إِشْرَاق» به کسر همزه اوّل و با قاف، تابیدن آفتاب عالم تاب است و «أَصِيل» وقت را می گویند که در میان عصر و عشا واقع می شود و «بَدِيل» به وزن «امیر» به معنای عوض و بدل است.

پس حاصل معنای ابیات این است: اف و تُف باد بر تو ای روزگار غدار و چرخ کج مدار! از جهت دوستی و حیثیت آشنایی تو، که برای هیچ کس وفا نکرده ای و هیچ وقت و زمان و عهد و دوران با کسی راه محبّت و دوستی و وفا نپیموده ای! چه بسیار شده است که در هنگام طلوع آفتاب و تابیدن خورشید عالمتاب و هنگام غروب نیر اعظم و ظهور شب تاریک کننده عالم، از طالبان مال و منال و صاحبان جاه و جلال تو، کشته گردیده و طالبان و دوستان تو دست خود از تو به ناچاری بریده اند و این روزگار بی وفا و گردون بی اعتبار از هیچ کسی به عوض و بدل قناعت نمی کند و از کشتن احدی بر کشتن دیگری راضی و خوشنود نمی گردد، به درستی همه امور به سوی خداوند جلیل راجع می شوند و زندگی و حیات دائمی مخصوص ذات مقدّس حضرت باری تعالی است و بازگشت امور همه عالم و عالمیان در قبضه قدرت قاهره خداوند قادر بی چون است و هر زنده و صاحب روح و حیات راه مرگ را خواهد پیمود و شربت ناگوار مرگ را به ناچاری خواهد چشید.

چون جناب علی اکبر علیه السلام با یاران در آن شب به خیمه گاه ملائک پاسبان از نهر فرات چند مشک آب آوردند، جناب مظلوم کربلا به اصحاب گرامی خود فرمود: برخیزید از این آب بیاشامید

آخرین آب در شب
عاشورا



که این آخر توشه شما از آب جهان فانی است و جامه‌های خود را بشوئید، تا اینکه کفن‌های شما باشند!

آرایش سپاه امام حسین(ع)

چون صبح صادق آن روز مصیبت و بلا از افق مشرق طالع گردید، حضرت با اصحاب گرامی خود فریضه صبح را ادا فرمودند، آن شاه کم سپاه، لشکر سعادت خود را برای قتال کافران و جهاد گروه طاغیان آماده و مهیا نمود و صف ایشان را به ترتیب جنگ مرتب فرمود و امر نمود که هیزم آن خندقی که در اطراف لشکر خود کنده بودند آتش بزنند، تا اینکه لشکر کافران از هر طرف راه به لشکر آن حضرت نیابند و جنگ گروه اشرار با لشکر آن امام ابرار از یک طرف بوده باشد.

از آن طرف عمر بن سعد حرام زاده لشکر شقاوت اثر را برای قتال لشکر فرزند عزیز جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله آماده و مهیا نمود.

یکی از آن گروه کافران به اسب خود سوار گشته از لشکر مخالفان جدا گردید، رو به سوی لشکر آن امام انام گذاشت که فرزند زنازاده ابو جَویریه مُزنی بود به نزدیک خندق رسید و آن آتش افروخته را در میان خندق مشاهده نمود که شعله‌ور و افروخته گشته، از روی شادی و استهزاء دست‌های نحس و نجس خود را به همدیگر می‌زد و صدا نمود: ای حسین علیه‌السلام! و ای اصحاب حسین علیه‌السلام! بشارت باد شما را به آتش، به تحقیق پیش از آتش دوزخ، در دنیا آتش بر خود افروخته‌اید.

حضرت از اصحاب گرامی خود پرسید: این مرد کیست؟

عرض کردند: پسر ابی جویریه مزنی است.

زبان معجز نمای آن حجت خداوند عالمیان به این کلام معجز بیان ناطق و گویا گردید: اَللّٰهُمَّ اَذِقْهُ عَذَابَ النَّارِ فِي الدُّنْيَا، یعنی خداوند! حرارت و عذاب دردناک آتش را بر این ملعون، در دنیا بچشان.

دعای سریع الاجابه امام(ع) در جواب جسارت پسر ابو جویریه

همان ساعت از برکت دعای سریع الاجابه آن امام اخیار، اسب آن حرام زاده و بدکردار رم نموده از جای خود برکنده شده، او را از بالای زین به میان آن آتش افروخته انداخت. بدن نحس آن ملعون به آتش شعله‌ور سوخته گردید، لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ.

بعد از آن از لشگر شقاوت اثر عمر بن سعد حرام زاده مردی بیرون آمد که نام او را تمیم بن حُصَيْن فزاری می گفتند، فریاد نمود: ای حسین علیه السلام و اصحاب حسین علیه السلام! آیا به سوی آب فرات نگاه نمی کنید که مانند شکم ماهیان ظاهر و نمایان می شود و روشنی می بخشد، به خدا سوگند هرگز قطره ای از آن آب نخواهید چشید تا اینکه شربت ناگوار مرگ را بچشید.

حضرت پرسید: این مرد کیست؟

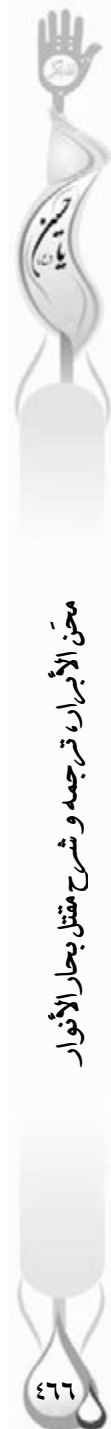
عرض نمودند: تمیم بن حصین.

آن بزرگوار فرمود: این مرد و پدرش از اهل آتش جهنم هستند! خداوندا! او را در این روز تشنه و عطشان بکش.

از غایت سرعت تأثیر دعای آن پسندیده خداوند عالمیان، همان ساعت تشنگی بر آن ملعون گلوگیر و مستولی گردید، به شدتی که از غایت عطش از بالای اسب خود به روی خاک افتاد و یارای حرکت و توانایی درخواستن در آن ملعون خسران مآب نمانده بود، در زیر سم اسبان لشگر بدن نحسش خورد خورد گردید، تا روح پلیدش به آتش دوزخ در پیوست.

پس ملعون دیگر از لشگر عمر بداختر بیرون آمد که او را محمد بن اشعث بن قیس کندی می گفتند، فریاد نمود: ای حسین علیه السلام! پسر فاطمه! تو را کدام حرمت و خصوصیت از جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله

جسارت محمد بن اشعث و جواب امام حسین (ع)



است که دیگران را آن حرمت و خصوصیت نیست؟

چون جناب امام حسین علیه السلام سخن کفرآمیز آن طاغی شقی را شنید،
به زبان معجز بیان خود به این آیه وافی هدایت ناطق و گویا گردید:
﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى
الْعَالَمِينَ ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ﴾^۱

یعنی خداوند عالم جناب حضرت آدم علیه السلام و حضرت نوح علیه السلام
و آل جناب ابراهیم علیه السلام و آل عمران علیه السلام را بر عالمیان پسندید و
اختیار نمود، ایشان ذریه و فرزندانی بودند که (از نظر پاکی و تقوا)،
بعضی از ایشان از بعض دیگر گرفته شده بودند.

آن بزرگوار بعد از تلاوت این آیه فرمود: به خدا سوگند به
درستی محمد صلی الله علیه و آله هر آینه از آل و فرزندان حضرت ابراهیم علیه السلام
است و عترت هادیان و فرزندان گرامی او از آل محمد صلی الله علیه و آله است.
حضرت پرسید: این مرد کیست؟

عرض کرد: نند محمد بن اشعث بن قیس کندی.

پس آن حضرت سر مبارک خود را به سوی آسمان برد و گفت:
خداوند! امروز ذلتی و خواری بر محمد بن اشعث بنما که هرگز بعد
از امروز او را عزیز و با عزت نفرمای؛ ناگاه از غایت سرعت دعای
معجز نمای آن حضرت اقتضای طبیعت بر آن کافر بی سعادت رخ
داد، از اسب خود فرود آمد و از میان لشکر نامسعود عمر بن سعد
مردود بیرون رفت که قضای حاجت نماید، پس خداوند عالمیان
عقربی بر آن حرام زاده مسلط فرمود، در همان ساعت او را گزید، از
نهایت سوزش زهر نیش دلسوز عقرب با بدن برهنه و عورت

دعای سریع الإجابة
امام (ع) در حق محمد
بن اشعث

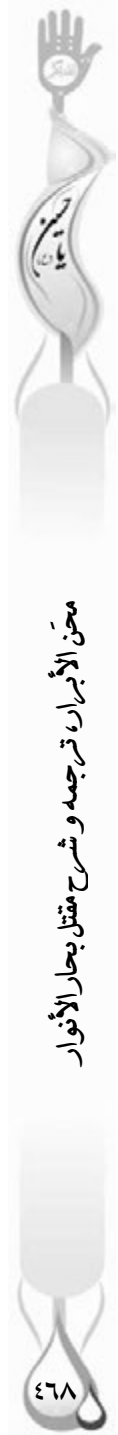


گشوده، جان پلید او به سوی آتش اسفل دوزخ شتافت.

چون آن ملاعین آب را از لشگر آن بزرگوار منع نمودند و نمی گذاشتند که قطره‌ای از آن آب فراوانِ مباحِ بی‌پایان بچشند، تشنگی شدید و عطش بی‌نهایت بر جناب امام حسین علیهما سلام و اصحاب گرامی او مستولی گردید، مردی از شیعیان آن حضرت که نام او یزید بن حصین همدانی بود به خدمت سراسر سعادت آن حضرت آمد، راوی این خبر شریف که ابراهیم بن عبدالله است گفته است که آن مرد نیکوکار خالوی ابواسحق همدانی بود، عرض نمود: یا بن رسول الله صلی الله علیه و آله! اذن و رخصت برای من می‌دهی که به سوی این گروه ضلالت بروم و سخنی برای ایشان بگویم و پندی بدهم.

چون رخصت یافت سوی آن اهل شقاوت شتافت و به صدای بلند فرمود: ای گروه مردم! این را می‌دانید که خداوند عالمیان جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را به نبوت و رسالت به سوی عالمیان فرستاد و آن حضرت نیکوکاران را به ثواب‌های بی‌کرانه و نعمت‌های کامله الهی بشارت می‌داد که از برای مؤمنان در بهشت برین مهیا و آماده کرده است و گناهکاران را از عذاب دردناک دوزخ می‌ترسانید و مردم را به سوی دین خدا دعوت می‌فرمود، چراغ افروخته تاریکی‌های ضلالت و گمراهی و نوربخش شاهراه هدایت و رستگاری بود و این آب فرات است که خوکهای صحراها و سگان بیابان‌ها داخل نهر آن آب بی‌پایان می‌شوند و آب از آن نهر می‌آشامند و سیراب می‌باشند و شما ادعا می‌کنید که از امت جدّ بزرگوار این بزرگوار هستید، با وجود این میان آب و میان فرزند جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله حایل شده‌اید و نمی‌گذارید از چنین آب فراوان سیراب گردد.

نصیحت یزید بن
حصین به لشگر دشمن
به اذن امام (ع)



چون آن گروه اشقیا و سگان بی حیا این کلمات را از زبان آن مؤمن پاک طینت و نیکو سریرت شنیدند، گفتند: یا یزید! سخن خود را بسیار طول دادی، دیگر کلام خود را بس کن و زبان خود را از سخن گفتن باز دار، به خدا سوگند باید حسین علیه السلام تشنه لب و عطشان گردد، چنانکه تشنه و عطشان گردید کسی که پیش از حسین علیه السلام بود.

مترجم می گوید: مراد آن ملاعین سوّمی بود که مسلمانان به جهت طغیان و ظلم و عدوان کافر بی ایمان خانه او را محاصره نمودند و آن ملعون را کشتند، مؤاخذه چنین کافر بدطینت را از فرزند گرامی جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله نمودند انتهى.

چون جناب امام حسین علیه السلام دید آن ملاعین جواب آن مؤمن پاک را چنین گونه ردّ کردند، فرمود: ای یزید! در جای خود بنشین! پس آن حضرت به نفس نفیس خود درخواست و در برابر آن گروه شقاوت اثر به شمشیر خود تکیه داده ایستاد، با صدای بلند خود، آن طاغیان ستمکاران را ندا فرمود و گفت: شما را به خدا سوگند می دهم آیا مرا می شناسید؟

ایشان عرض کردند: بلی! می شناسیم، تو فرزند رسول خداوند عالمیانی و سبط آن بزرگوار هستی!

فرمود: شما را به خدا سوگند می دهم آیا می دانید که جدّ بزرگوار من جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله است؟

عرض کردند: بلی! می دانیم که جدّ جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله است!

فرمود: شما را به خدا قسم آیا می دانید که مادر من فاطمه زهرا علیها السلام دختر پیغمبر خدا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است؟



ایشان گفتند: بلی! این را می دانیم!

فرمود: شما را سوگند می دهم به خدا آیا می دانید که پدر
بزرگوارم علی بن ابی طالب علیه السلام است؟

ایشان گفتند: بلی! می دانیم!

فرمود: آیا می دانید که جدّه من خدیجه دختر خویلد است که
اوّل زنی است از زنان عالمیان از این امت که به شرف اسلام پیش از
همه ایشان مشرّف شد؟

آن ملاعین عرض کردند: بلی!

حضرت فرمود: شما را سوگند می دهم به خداوند عالمیان، آیا
می دانید که حمزه سیّد الشهداء عمّ پدر بزرگوار من است؟

ایشان عرض نمودند: بلی! می دانیم!

حضرت فرمود: شما را قسم می دهم به خدا آیا این را می دانید
که جناب جعفر که در بهشت با ملائکه پرواز می نماید عمّ بزرگوار
من است؟

آن کافران سخت دل عرض کردند: بلی! می دانیم!

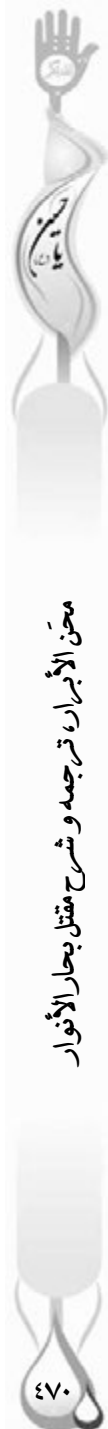
حضرت فرمود: شما را به خدا سوگند می دهم آیا می دانید که
این شمشیر که من آن را در این روز حمایل کرده ام شمشیر جناب
رسول خدا صلی الله علیه و آله است؟

عرض کردند: بلی! می دانیم!

حضرت فرمود: آیا می دانید این عمامه که به سر خود گذاشته ام
عمامه جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله است؟

آن معاندان عرض نمودند: بلی! می دانیم!

حضرت فرمود: آیا می دانید که پدر بزرگوارم جناب علی مرتضی علیه السلام
پیش از همه این امت به شرف دین اسلام مشرّف و به خلعت تصدیق



نبوّت و رسالت جناب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مخّلع و سربلند شد و از همه این امت داناتر و بردبارتر و علمش از همه ایشان بیشتر و حلمش از جمیع امت زیادتربود و او بود ولیّ و سید هر مؤمن و مؤمنه؟ آن کافران بی دین و معاندان بی مذهب و یقین عرض کردند: بلی! می دانیم!

حضرت فرمود: چون همه اینها را که می دانید و می شناسید پس به چه سبب و علّت ریختن خون مرا حلال دانسته اید و حال آنکه پدر بزرگوارم در روز قیامت دشمنان خود و دشمنان فرزندان خود را از آب حوض کوثر منع و دفع خواهد فرمود و ایشان را از کنار وی تشنه و عطشان بر می گرداند، چنانکه شتر تشنه را از مشرعه آب دور می نمایند و نمی گذارند که شتر بیگانه از مشرعه آب بیاشامد و در روز قیامت عَلم حمد در دست مبارک جدّ بزرگوار من خواهد شد.

آن ملاعین با وجود اینکه تصدیق سخنان آن حضرت را نمودند، عرض کردند: همه اینها را که فرمودی می دانیم و لکن ما دست از تو بر نمی داریم و تو را نمی گذاریم که از چنگ ما رهایی یابی تا اینکه شربت ناگوار مرگ را تشنه لب و عطشان بجوشی.

جواب دشمنان به سخنان امام حسین (ع) در روز عاشورا

چون جناب مظلوم کربلا و آن کشته گروه اشقیا این جواب را از آن فرزندان زنا شنید به دست معجزنمای خود از طرف ریش مبارک خویش گرفت و عمر شریفش در آن روز به پنجاه و هفت سال رسیده بود و فرمود: شدید و سخت گردید غضب خداوند عالمیان بر گروه یهودان، هنگامی که گفتند عزیز علیهم السلام پسر خداست و شدید و سخت شد غضب خدا بر طایفه نصاری هنگامی که قائل شدند بر اینکه حضرت مسیح بن مریم علیهم السلام پسر خداست و شدید و سخت شد غضب خداوند



عالم بر مجوس هنگامی که برای آتش عبادت نمودند و آن را به خدایی اخذ کردند و عبادت برای خداوند عالمیان را ترک نمودند و شدید و سخت شد غضب پروردگار عالم بر گروهی که پیغمبر خود را کشتند، و شدید و سخت شده است غضب خداوند قهار بر این گروه اشرار که اراده نموده‌اند فرزند عزیز پیغمبر خود را بکشند.

تأثیر سخنان امام حسین(ع) در حرّ و توبه آن بزرگوار

جناب امام جعفر صادق علیه السلام می فرماید چون حرّ بن یزید ریاحی همه این سخنان را شنید و دانست که آن گروه اشرار دست از آن امام ابرار نخواهند برداشت و عزم دارند که آن بزرگوار را بکشند، توفیق الهی او را گرفته اسب خود را رکاب زد، تیز و تند از لکشر کفر و عناد عمر بن سعد بدنبیاد درگذشت و به سوی لشکر سعادت اثر آن امام ابرار گذاشت و دست خود را به سر گذاشته بود.

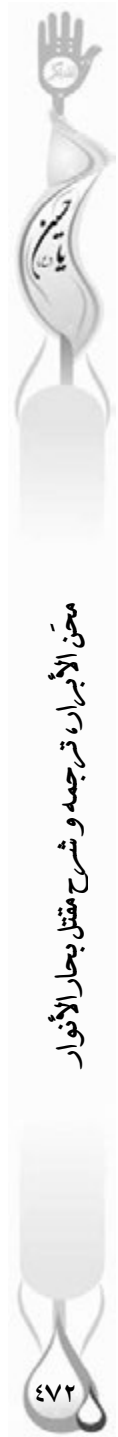
مترجم می گوید: گویا عادت کسی که نادم و پشیمان می شد در مقام عذرخواهی و توبه از گناهکاری، بر این جاری بود انتهى.

و می گفت: ای خداوند رحمان رحیم! به سوی تو بازگشت می کنم و توبه و انابه از کرده های خود می نمایم، پس توبه مرا قبول فرما، زیرا که دل دوستان و فرزندان پیغمبر اکرم تو را ترسانیدم.

چون به نزد جناب امام حسین علیه السلام رسید عرض نمود: ای فرزند عزیز جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله! آیا راه توبه برای من باز است و خداوند عالم توبه مرا قبول خواهد نمود؟

حضرت فرمود: بلی! خداوند عالیمان توبه تو را قبول فرمود و از سر تقصیر تو درگذشت!

چون این سخن بشارت آمیز و شادی و فرح خیز را از آن معدن فتوت و کرامت شنید عرض نمود: ای فرزند گرامی جناب رسول



خدا صلی الله علیه و آله مرا اجازت و رخصت فرما که در پیش روی تو با کافران
جهاد نمایم و جان خود را فدای جان مبارک تو گردانم.

رجز خوانی و کارزار
حرب بن یزید
پس حضرت او را رخصت جهاد داد، رو به میدان کارزار
گذاشت و می گفت:

أَضْرِبُ فِي أَعْنَاقِكُمْ بِالسَّيْفِ عَنْ خَيْرٍ مَنْ حَلَّ بِلَادَ الْخَيْفِ

کلمه «عن» در اینجا به معنی بدلیت نزدیک به معنی سبیت است،
«حَلَّ» به معنی نزول می باشد و «خیف» بر وزن «ضیف» به معنی ناحیه
می باشد و نام آنجای سفیدی است که در میان کوه ابوقبیس معروف
است و نام مسجدی است در یک طرف منی واقع گشته و آن مسجد
را به این نام نامیدند، به جهت اینکه آن را به آن موضع سفیدی که
در میان کوه مذکور واقع است تشبیه نموده اند، یا به جهت اینکه در
ناحیه منی واقع گشته، یا به جهت اینکه در دامن کوه واقع است.

پس حاصل مضمون رجز آن بزرگوار این است: با شمشیر آبدار
خود به گردن های شما می زنم، از جهت اینکه دفع نمایم شما را از
بهترین آن کسانی که به بلاد خیف نازل و وارد گشته اند.

مرادش از بلاد «خیف» ممالک حجاز است، چون مسجد خیف
از جمله مساجد مشرفه و متبرکه است، آن بلاد را به سوی وی
اضافه نمودند.

امام حسین (ع) بر بالین
ح
پس هجده نفر از آن گروه بد اختر را به سوی سقر فرستاد، تا
آخر زخم های کاری بر بدن مبارک آن بزرگوار رسید، جان خود را
بجان آفرین تسلیم نمود؛ پس جناب امام حسین علیه السلام به نفس نفیس
خود به سر نعش آن کشته گروه ستمکاران آمد، در حالی که خون



مانند ناودان از زخم‌های او جاری بود، حضرت فرمود: به به! ای حرّ!
تو در دنیا و آخرت آزادی، چنانکه به حرّ نامیده شده‌ای!
مترجم می‌گوید: گویا مراد این است، ای حرّ! تو در دنیا از نجبا و
کرام هستی و در آخرت از آتش دوزخ آزاد گشته‌ای انتهی.
پس آن حضرت این دو بیت را در بالای سر او می‌خواند:

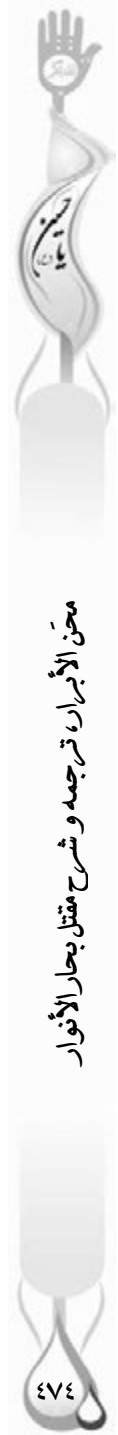
لَنِعْمَ الْحُرُّ حُرُّ بَنِي رِيَّاحٍ وَ نِعْمَ الْحُرُّ مُخْتَلَفَ الرِّمَاحِ
وَ نِعْمَ الْحُرُّ إِذْ نَادَى حُسَيْنًا فَجَادَ بِنَفْسِهِ عِنْدَ الصَّبَاحِ

یعنی چه بسیار نیکوکار و خوش کردار و نجیب است حرّ که حرّ
فرزندان ریاح است و چه بسیار پاک طینت و نیکو سریرتست و در
هنگام وزیدن بادهای مصائب جانگداز صاحب صبر جمیل است حرّ و
چه بسیار صالح و نیکو خصلت است حرّ، هنگامی که حسین علیه‌السلام را
اجابت نمود، در آن وقتی که طلب نصرت و یاری می‌کرد؛ پس جان
خود را در هنگام صبح فدای جان گرامی جناب امام حسین علیه‌السلام نمود.
در معنای بیت دوّم احتمال دیگر می‌رود، ان شاء الله بعد از این
مذکور خواهد شد.

پس بعد از حرّ زهیر بن قین به مبارزت اشقیا قدم ثبات به میدان
قتال گذاشت و آن بزرگوار در حالتی که جناب امام حسین علیه‌السلام را
مخاطب به خطاب خود ساخته بود این بیت را می‌گفت:

الْيَوْمَ نَلْقَى جَدَّكَ النَّبِيَّ وَ حَسَنًا وَ الْمُرْتَضَى عَلِيًّا

کلمه «نلقی» به ظاهر نسخه‌ها با نون متکلم مع الغیر است و
احتمال دارد که با تاء خطاب بوده باشد.



پس حاصل معنای بیت بنابر تقدیر اوّل این است که امروز در بهشت
برین با جدّ بزرگوار تو که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است و با برادرت
حسن مجتبی علیه السلام و پدرت علی مرتضی علیه السلام ملاقات خواهم نمود.
پس با آن گروه اشرار مشغول کار زار گردید، نوزده نفر از ایشان
به خاک مذکّت افکند و این بیت را می فرمود:

أَنَا زُهَيْرٌ وَأَنَا ابْنُ الْقَيْنِ أَذْبُكُمُ بِالسَّيْفِ عَنْ حُسَيْنٍ

منم زهیر، منم فرزند قین، شما را به شمشیر خود از حسین علیه السلام
دفع می کنم.

در آخر به تیغ اعدا شهید گشته روح پر فتوحش به آشیان بهشت
پرواز نمود.

بعد از آن بزرگوار جناب حبیب بن مظاهر اسدی روی به سوی
جهاد کافران نهاد و می فرمود:

رجز خوانی و دلاوری
حبیب بن مظاهر

أَنَا حَبِيبٌ وَأَبِي مُظَهَّرٌ^۱ لَنَحْنُ أَزْكَى مِنْكُمْ وَأَطْهَرُ
نَنْصُرُ خَيْرَ النَّاسِ حِينَ يُذْكَرُ

جمله «ننصر» به منزله علّت است از برای قول آن بزرگوار که
فرموده است «لَنَحْنُ أَزْكَى مِنْكُمْ وَأَطْهَرُ» و به منزله بیان وجه اطهریت
است، یعنی منم حبیب و پدر من مظاهر است، ای گروه ستمکاران!
هر آینه ما نیکوتر و پاکیزه تر از شما هستیم، چون که نصرت و یاری
برای بهترین مردم می کنیم، هنگامی که مذکور گردد؛ یعنی هنگامی
که مردم را با آن جناب که عبارت از جناب امام حسین علیه السلام است،
ذکر نمایند و با یکدیگر نسبت بدهند و بسنجند، آن جناب از همه

۱. البته در نسخه بحار بجای «مُظَهَّرٌ»، «مُطَهَّرٌ» ضبط شده است.



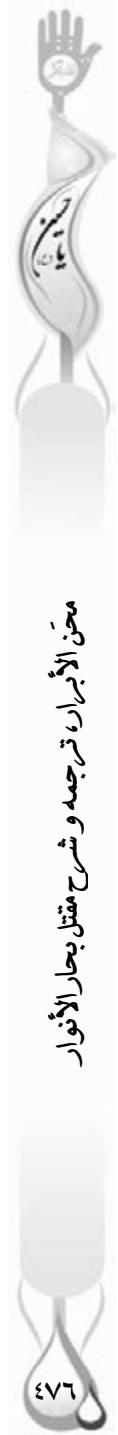
مردم عالم و عالمیان و آدم و آدَمیان بهتر و نیکوتر است.

جناب حبیب با ایشان مشغول کارزار گردید و می‌زد و می‌کشت، تا اینکه سی و یک نفر از آن گروه اشرار را به سوی دارالبوار فرستاد، بعد از کارزار بسیار به شمشیر آن ستمکاران بدکردار به درجه شهادت رسید، رضی الله عنه بعد از شهادت آن بزرگوار عبدالله ابی عروۀ غفاری قدم ثبات به میدان مبارزت نهاد و می‌فرمود:

رَجَزِ خَوَانِي وَكَارِزَارِ
ابو عروۀ غفاری

قَدْ عَلِمْتُ حَقًّا بَنُو غِفَارٍ أَنِّي أَذُبُّ فِي طِلَابِ الثَّارِ
بِالْمَشْرِفِي وَالْقَنَا الْخَطَّارِ

و «غفار» بر وزن «کتاب» است، منسوب به بنو غفار رهطی از قبیله کنانه است و جناب ابوذر غفاری منسوب بر آن قبیله است و «طلاب» بر وزن «ضراب» مصدر ثانی باب مفاعله می‌باشد، به معنای طلب نمودن حقی است که در ذمه دیگری بوده باشد، يُقَالُ طَلَبَهُ مُطَالَبَةً وَ طَلَابًا إِذَا طَلَبَهُ بِحَقٍّ؛ «ثَار» به فتح ثاء مثلث و سکون همزه و گاهی همزه را مقلوب به الف می‌کنند، به معنی خون است که در گردن دیگری بوده باشد؛ «مَشْرِف» به فتحه میم و راء، مفرد مشارف است، جای بلند را می‌گویند و از دهات عرب آنجاها را می‌گویند که نزدیک به آبادانی باشند و آب و علف و مزارع و میوه‌های وی بسیار و بی شمار بوده باشد، مانند دهات شام شوم و شمشیر مشرفی به آنجاها منسوب است، بعضی از اهل لغت گفته است که این محض خطا است، بلکه شمشیر مشرفی که به زبان عرب سیف مشرفی می‌گویند منسوب به موضعی از یمن است، «قَنَا» بر وزن «حصا» به فتح قاف و بنابه فرموده مصنف قدس سره به کسر قاف است، به معنی رمح و نیزه است، «خَطَّار» بر وزن شداد نیزه تیز است که نی و چوب وی نازک بوده باشد.



حاصل معنای این دو بیت این است به تحقیق به راستی گروه بنو غفار دانسته است که به درستی من در مقام طلب خون دوستان خود دفع می‌کنم و شمشیر می‌زنم، یا به جهت کینه‌ای که با دشمنان دین و امام مبین دارم به شمشیر مشرفی و نیزه تیز آنها را دفع می‌کنم. پس بیست نفر از ایشان را به سوی آتش نیران فرستاد و به ضرب شمشیر و طعن نیزه دشمنان به باغ‌های جنان ارتحال نمود رضی‌الله‌عنه.

رجز خوانی و مبارزه قاری قرآن، بریر بن خضیر
بعد از شهادت آن بزرگوار بُریر بن خُضیر^۱ همدانی قدس سره به قتل آن گروه کافران قدم نهاد و آن بزرگوار از جمله عباد و زهاد و قاری قرآن و اقرء اهل زمان بود و می‌فرمود:

أَنَا بُرَيْرٌ وَأَبِي خُضَيْرٌ لَا خَيْرَ فِيمَنْ لَيْسَ فِيهِ خَيْرٌ
مراد از خیر اوّل واضح است و در ترجمه بیت واضح‌تر خواهد گردید و اما خیر دوم، پس مراد از وی محتمل است که دین و مذهب بوده باشد، چنانکه در دعای آخر نماز میّت وارد است «اللّٰهُمَّ إِنَّا لَا نَعْلَمُ مِنْهُ إِلَّا خَيْرًا»، ظاهر مراد از این محض دین حقّ و مذهب درست بوده باشد و دلیل بر این مطلب آن است که این را در نماز میّت می‌گویند، خواه مؤمن کامل باشد یا متصّّف به انواع فسق و فجور باشد و محتمل است که به معنی بهتری و نیکویی بوده باشد. پس حاصل معنای بیت بر تقدیر اوّل چنین است: منم بریر و پدر من خضیر است، خیر و فایده‌ای نیست در دوستی کسی که دین و مذهب درست نداشته باشد؛ و معنی وی بر تقدیر دوم واضح است.

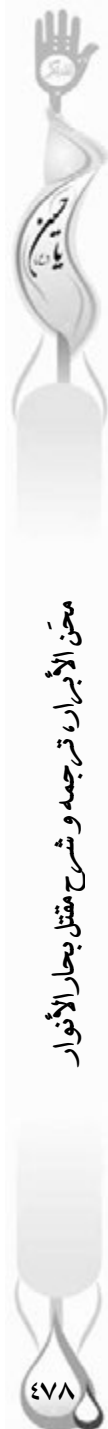
۱. در نسخه بحار «بُرَيْرٌ» آمده است بدین جهت نیز مصرع اوّل شعر او که چند سطر بعد می‌آید اینچنین در بحار آمده است، «أَنَا بُرَيْرٌ وَأَبِي خُضَيْرٌ»؛ البتّه در امالی صدوق قدس سره طبق متن مترجم وارد کرده است، شیخ صدوق، *الامالی*: ۱۶۱.

پس سی نفر از آن گروه بداختر را به سوی آتش سقر فرستاد،
 بعد از آن به شمشیر آن ستمکاران به درجه شهادت فایز گردید رضی الله عنه
 بعد از شهادت آن بزرگوار مالک بن انس کاهلی رو به میدان
 کارزار گذاشت و این ابیات را در مقام رجز می خواند و می فرمود:

قَدْ عَلِمْتَ كَاهِلَهَا وَ دُودَانَ وَ الْخَنْدَقِيُونَ وَ قَيْسُ عَيْلَانَ
 بَأَنَّ قَوْمِي قُصِمَ الْأَقْرَانِ يَا قَوْمِ كُونُوا كَأَسْوَدِ الْجَانِ
 آلُ عَلِيٍّ شِيعَةُ الرَّحْمَنِ وَ آلُ حَرْبٍ شِيعَةُ الشَّيْطَانِ

رجز خوانی و مبارزه
 مالک بن انس کاهلی

«کاهل» بر وزن صاحب نام فرزند اسد بن خزیمه است و به نام
 آن مرد قبیله ای از بنی اسد نامیده گردیده، ظاهر این است که ضمیر
 «کاهل ها» به قبایل یا به عرب راجع باشد و «دودان» نام پدر قبیله ای از
 قبیله بنی اسد است که به ضمّ دال گفته اند و «خندقیون» نام قبیله ای
 است که به «خَنْدَف» منسوبند، بر وزن «زُبْرَج» که لقب لیلی دختر
 حلوان بن عمران است و وجه ملقب شدن آن زن به این لقب آن
 است که آن زن، زن الیاس بن مضر بود و سه فرزند از فراش الیاس
 زاییده بود که نام یکی از ایشان عمرو و دیگری عامر و سومی عُمیر
 بود. روزی الیاس شوهر همان زن شترهای خود را به چراگاه بیرون
 برد، ناگاه خرگوشی از جای خود برخاست، شتران الیاس از آن
 خرگوش رم کردند و به اطراف پراکنده گردیدند. چون عمرو
 مشاهده نمود که شترها از خرگوش رم نمودند، از خیمه بیرون
 دویده از عقب خرگوش شتاب نمود که آن را بگیرد پس در اندک
 زمان خرگوش را ادراک نمود، از این جهت ملقب به «مدرکه»
 گردید و عامر از پی عمرو به آن خرگوش رسید و آن را صید نمود
 و طبخ کرد، از این جهت به «طابخه» ملقب گردید و او را عامر



طابخه می گفتند و غمیر در این ساعت در خیمه نشسته بود، از خیمه بیرون نیامد و به سبب انزوا کردن خود در خیمه به «قمعه» ملقّب شد و لیلی زن الیاس از پی ایشان به سرعت می رفت، شوهرش از او پرسید: چرا خندفه می نمایی؟ یعنی سرعت می کنی، لیلی گفت: خندفه و سرعت نمودم تا حالت شما را بدانم. چون لیلی چنین جواب داد ملقّب به خندف گردید. «عیلان» بر وزن «سلمان» نام پدر قیس است، یا نام اسب قیس و گروهی از مضر به آن شخص منسوبند، «قَصَم» بر وزن «صُرَد» یا بر وزن قَرَس کسی را می گویند که هر چیزی را که ملاقات می کند آن را بشکند و پایمال نماید. «اسود» جمع اسد است، به معنی شیر است، «جان» طایفه ای از جنّ است یا مراد از وی نوعی از مارها است که دیده های آنها سیاه می شوند.

پس حاصل معنای ابیات چنین است: به تحقیق دانسته است کاهل قبایل - یا عرب - و قبیله دودان و قبیله خندف و قبیله قیس عیلان، که قوم من شکننده همگنان و پراکنده کننده اقرانند، ای قوم من! مانند شیرهای جانّ در روز جنگ باشید، فرزندان و خویشان جناب علی امیرمؤمنان علیه السلام شیعیان و تابعان خداوند رحمانند و فرزندان و خویشان ابوسفیان بی ایمان شیعیان و تابعان شیطانند.

پس آن بزرگوار با گروه اشرار جنگ نمایان نمود، هجده نفر از آن ملاعین را به سوی آتش نیران فرستاد تا اینکه به تیغ دشمنان به خون آغشته گردید رضی الله عنه.

بعد از شهادت آن بزرگوار زیاد بن مهاصر کندی قدم ثبات به نبردگاه اهل شقاوت نهاد، چون به برابر ایشان رسید مانند شیر ژیان بر آن گروه طاغیان حمله نمود و می فرمود:

رجز خوانی و شجاعت
زیاد بن مهاصر



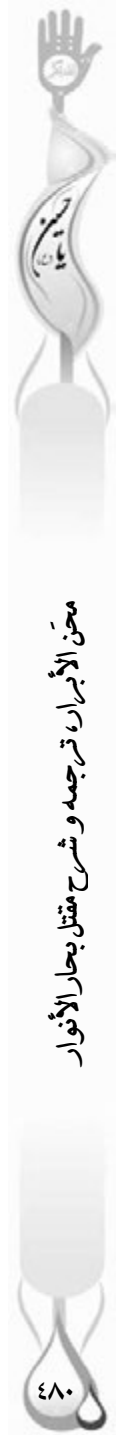
أَبَا زَيْدًا وَ أَبِي مُهَاصِرٍ أَشْجَعُ مِنْ لَيْثِ الْعَرِينِ الْخَادِرِ
يَا رَبِّ إِنِّي لِلْحُسَيْنِ نَاصِرٌ وَلِابْنِ سَعْدٍ تَارِكٌ مُهَاجِرٌ

«عَرِين» بر وزن «امیر»، مسکن و مأوای شیر است و در بعضی نسخ «عریز» است، چنانکه مصنف فرموده است و معنای وی مخالفت و معاندت کردن و خشمناک بودن است، «خادر» آن شیر را می گویند که همیشه در مسکن و مأوای خود بوده باشد و گردیدن وی اندک شود، گویا مأخوذ از خدر است که به معنی پرده است و شاید چنین شیری در وقت شکار سخت گیر باشد یا اینکه شیر در بیشه خود به جهت زیادتی انس و خبرداری به آنجاها، خوبتر از جاهای دیگر شکار می نماید و یا اینکه تشبیه کردن خویش به چنین قسم شیر، از جهت آن است که حالت و شجاعت این قسم شیر بر دیگران مخفی و مستور می باشد، همچنین بر آن کافران زیاد مخفی و مستور بود که هرگز کارزار او را مشاهده نکرده بودند.

یعنی منم زیاد و پدر من مهاصر است و شجاعت من بیشتر است از شیر بیشه که پیوسته در مسکن خود مستور باشد، ای پروردگار من! به درستی تو خبر داری که من برای جناب امام حسین علیه السلام ناصر و یاور هستم و ترک کننده و دوری جوینده از پسر سعد حرام زاده هستم و از آن کافر معاند بی زارم.

پس آن بزرگوار نه نفر از گروه اشرار را به سوی دارالبوار فرستاد، تا به درجه رفیعہ شہادت رسید رضی اللہ عنہ

بعد از او وهب بن وهب قدم دلیری و شجاعت به عرصه مبارزت
گذاشت و پیش از واقعه کربلا نصرانی بود، در دست مبارک جناب
امام حسین علیه السلام به شرف اسلام مشرف شد و به زیب و زیور مذهب
رشادت و جنگ وهب بن وهب



امامیه آراسته و پیراسته گردید، آن سعادت‌مند با مادر خود تابع آن امام انام شدند و در خدمت سراسر سعادت آن جناب به کربلا آمدند، پس آن پاک طینت به اسب خود سوار گشت و عمود خیمه را برداشت، قدم ثبات بر کارزار گذاشت و با ایشان مقاتله و محاربه نمود، هفت یا هشت نفر از آن گروه اشرار را به آتش دوزخ روانه نمود.

مترجم می‌گوید: باید تردید در میان هفت و هشت نفر از راوی بوده باشد، زیرا که جناب امام جعفر صادق علیه السلام عالم به حقیقت امر بود، یا اینکه همه اینها را آن حضرت از زبان راویان قضیه کربلا نقل نماید و خودش بیان حقیقت امر را نفرماید، زیرا که این روایت از اوّل تا آخر با غالب اخبار آینده نمی‌سازد عَلِمُ عِنْدَ اللَّهِ وَ عِنْدَ رَسُولِهِ وَ أَوْصِيَاءِهِ الْمَرْضِيِّينَ انتهی.

ممانعت امام (ع) از کارزار مادر وهب چون هشت نفر از گروه طاغیان را به آتش نیران فرستاد در دست ایشان اسیر گردید و آن بزرگوار را زنده و دست بسته به نزد عمر حرام‌زاده آوردند، آن ملعون امر نمود که گردن آن مظلوم را زدند و سر مبارکش را بجانب لشکر سعادت اثر جناب امام حسین علیه السلام انداختند، مادر نیکو خصلت آن پاک طینت شمشیر فرزند عزیز خود را گرفت و به مبارزت کارزار آن کافران متوجه گردید.

جناب امام حسین علیه السلام فرمود: ای مادر وهب! در جای خود بنشین، زیرا که خداوند عالمیان جهاد را از زنان برداشته است، به درستی تو با فرزندت در بهشت با جدّ بزرگوار من محمد مصطفی صلی الله علیه و آله خواهی شد.

رجز خوانی و مبارزه بعد از شهادت وهب هلال بن حجاج قدم دلیری به جهاد آن قوم هلال بن حجاج صاحب عناد و لجاج گذاشت و این بیت را می‌فرمود:

أَرْمِي بِهَا مُعَلِّمَةً أَفْوَاقُهَا وَ النَّفْسُ لَا يَنْفَعُهَا إِشْفَاؤُهُ

«اشفاق» به معنی حذر و پرهیز کردن است و گاهی به معنی اعراض می آید، خصوصا در جایی که با لفظ «من» متعدی گردد، چنانکه در قول خداست:

﴿وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا فَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ﴾^۱

و هر دو معنی در این مقام محتمل است، شاید معنی اول بهتر بوده باشد و «أرمی» یا به صیغه تکلم و مبنی از برای فاعل است، یا مبنی از برای مفعول است.

معنای بیت بر تقدیر اول این است: به سوی گروه کافران تیرها می اندازم و ایشان را به نیزه ها می زنم که سر آنها به خون ایشان علامت دار و رنگین می باشد و پرهیز کردن و حذر نمودن ایشان از این نیزه ها نفس ایشان را فایده و منفعت نمی دهد. این وجه به قرینه بیت لاحق پرواضح است، چنانکه خواهد آمد ان شاء الله.

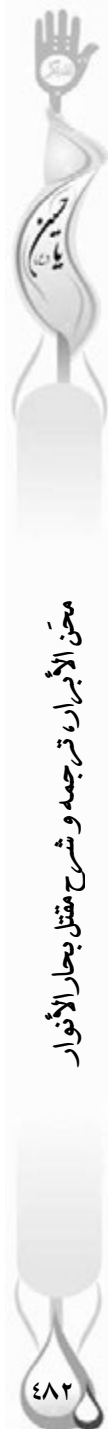
معنای بیت بر تقدیر دوم چنین است: مرا به تیر تیز و نیزه مرگ خیز می زنند، در حالتی که سرهای تیز آنها به خون بدن من علامت دار و رنگین می باشد و پرهیز کردن او از مرگ مقدّر حتمی نفس را فایده نمی دهد، چنانکه خدای متعال فرموده است:

﴿أَئِنَّمَا نَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ﴾^۲

یعنی هر کجا که باشید مرگ حتمی شما را درک خواهد نمود، هر چندی که در برجهای محکم و قلعه های مستحکم بوده باشید.

۱. حزب: ۷۲.

۲. نساء: ۷۸.



چون آن بزرگوار این بیت را فرمود حمله بر آن ستمکاران نمود
و سیزده نفر از آن جفاکاران بداختر را به سوی آتش سقر فرستاد،
آخر به ضرب شمشیر و طعن نیزه و تیر آن کافران روح پر فتوحش
به آشیان بهشت برین پرواز نمود رضی الله عنه

بعد از شهادت آن بزرگوار جناب عبدالله بن مسلم قدم به عرصه
گاه نبرد نهاد و می فرمود:

أَفْسَمْتُ لَا أَقْتُلُ إِلَّا حُرًّا وَقَدْ وَجَدْتُ الْمَوْتَ شَيْئًا مُرًّا
أَكْرَهُ أَنْ أُدْعَى جَبَانًا فَرًّا إِنَّ الْجَبَانَ مَنْ عَصَى وَفَرًّا

«فر» اول که در آخر مصراع اول بیت دوم است صفت مشبّهه
است، اصل وی «فرّ» بود بر وزن صَحَب، بعد از ادغام «فر» گردید و
«فرّ» دوم در آخر مصراع دوم فعل ماضی است که اصلش «فرّ» بر
وزن ضَرْب بود و در معنای بیت اول دو احتمال موجود است.

احتمال اول آن است که به سوگند بر نفس خود لازم و واجب
نموده‌ام که کشته و به خون خود آغشته نباشم مگر به رشادت و
جوانمردی، و به تحقیق مرگی که در میان رختخواب می باشد چیزی
ناخوش و مکروه یافته‌ام و مرگ با تیغ و نیزه که با جوانمردی و
آزادی باشد شیرین و محبوب و زیب و زینت جوانمردی است و
نشانه آزادی و مردانگی است و در میان اقسام مرگ بهتر و نیکوتر و
آسان تر است؛ چنانکه در سابق در باب خبردادن جناب رسول
خدا صلی الله علیه و آله از کشته شدن جناب امام حسین علیه السلام اشاره بر آن
گذشت^۱ و بر این مطلب دلالت می نماید کلام معجز بیان جناب سید
کونین ابو عبدالله الحسین علیه السلام که فرموده است:

۱. ر. ک: ۲۷۳.



وَإِنْ تَكُنِ الْأَبْدَانُ لِلْمَوْتِ أُنْشِئَتْ فَقَتْلُ امْرِءٍ بِالسَّيْفِ فِي اللَّهِ أَتَبْلُ^۱

یعنی هرگاه بدن‌های کاینات از برای چشیدن شربت ناگوار مرگ آماده و مخلوق شده است، پس کشته شدن مرد به شمشیر در راه رضای خداوند لایزال از غایت حذاقت و دانایی می‌باشد.

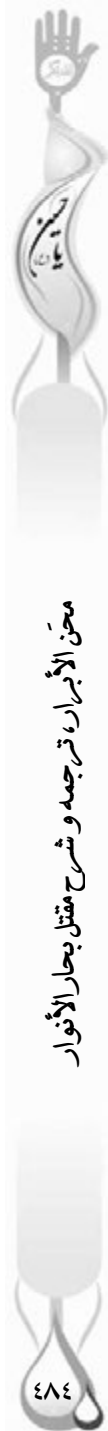
از جناب امیرمؤمنان (علیه السلام) نیز بر این مضمون روایتی منقول است که حاصل مضمون وی این است که آسان‌ترین مرگها کشته شدن به ضرب شمشیر است.^۲

احتمال دوّم آن است که این را بر خود لازم نموده‌ام که کشته نباشم مگر به آزادی و جوانمردی و حال آنکه مرگ را چیز منکر و مکروه و تلخ دانسته‌ام و ناخوش دارم که در زبان مردم ترسان و بی‌هنرمند و فرار و گریزنده از نبردگاه مبارزان نامیده و مذکور گردم، زیرا که مرد خائف و ترسان کسی می‌باشد که معصیت خداوند عالمیان کرده است و از جهاد لازم گریخته و فرار کرده باشد.

بعید نیست که در این بیت آن بزرگوار اشارت به ذکر حالت دوّمی نموده باشد که همیشه عادت آن لعین و سایر دوستان او بر این جاری بود که از غایت ترس و بی‌هنری خود از جهاد لازم اعراض می‌نمودند و مرتکب معصیت پروردگار عالمیان می‌شدند.

۱. سیدبن طاووس، **التهوف**: ۷۴؛ علی بن عیسی اربلی، **کشف الغمّة** ۲: ۲۸؛ ابن شهر آشوب، **مناقب آل ابی طالب (ع)** ۴: ۹۵؛ در مصادر مذکور در آخر مصرع دوّم به جای «أَتَبْلُ» «أَفْضَلُ» وارد شده است.

۲. این روایت به طرق مختلف و اختلاف اندکی در متن وارد شده است: ثقة الاسلام کلینی، **الکافی** ۵: ۵۳؛ ۴: «إِنْ أَفْضَلَ الْمَوْتَ الْقَتْلَ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَأَلْفُ ضَرْبَةٍ بِالسَّيْفِ أَهْوَنُ عَلَيَّ مِنْ مِيتَةِ عَلِيٍّ فَرَّاشٍ»؛ امام علی بن ابی طالب (ع)، **نهج البلاغة**: ۱۷۹، «إِنْ أَكْرَمَ الْمَوْتَ الْقَتْلَ وَالَّذِي نَفْسُ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ بِيَدِهِ لَأَلْفُ ضَرْبَةٍ بِالسَّيْفِ أَهْوَنُ عَلَيَّ مِنْ مِيتَةِ عَلِيٍّ الْفَرَّاشِ فِي غَيْرِ طَاعَةِ اللَّهِ»؛ همچنین ر. ک: ثقة الاسلام کلینی، **الکافی** ۵: ۵۳؛ ۱: شیخ طوسی، **التهذيب** ۶: ۱۲۳؛ ۱۰: شیخ طوسی، **الأملی**: ۱۶۱؛ ۲۸۴؛ شیخ مفید، **الجمال**: ۳۵۸؛ شاذان بن جبرئیل قمی، **الفضائل**: ۸۶؛ علی بن عیسی اربلی، **کشف الغمّة** ۱: ۲۴۰؛ محمد بن حسن فتال، **روضة الواعظین** ۲: ۳۶۳.



پس آن بزرگوار سه نفر از گروه اشرار را به سوی آتش دارالبوار
فرستاد و به ضرب شمشیر کافران به درجه شهادت رسید رضی الله عنه .

کیفیت رجز خوانی و
شهادت علی اکبر (ع)

بعد از شهادت آن بزرگوار فرزند عزیز جناب سیدالشهدا علیه السلام و
نور دیده فاطمه زهرا علیها السلام جناب علی اکبر رُوحی و رُوح العالمین لَهُ
الْفداء قدم دلیری و مردانگی به میدان مبارزت نهاد.

چون جناب امام حسین علیه السلام فرزند دلبند خود را عازم جهاد
کافران دید اشک حسرت از دیده های مبارکش فرو ریخت و گفت:
خداوندا! تو گواه باش بر این گروه ستمکار و کافران غدار، در
اینکه به مبارزت ایشان کسی عازم است که فرزند رسول توست و
شبهه ترین مردم است به پیغمبر اکرم تو، از جهت جمال رخسار و
نشانه و صفات حمیده آن رسول مختار.

چون جناب علی اکبر علیه السلام به میدان کارزار رسید و در مقام رجز
خوانی فرمود:

أَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ نَحْنُ وَبَيْتِ اللَّهِ أَوْلَىٰ بِالنَّبِيِّ
أَطْعَمَكُمْ بِالرُّمْحِ حَتَّى يَنْشِي أَضْرِبُكُمْ بِالسَّيْفِ أَحْمِي عَنْ أَبِي^۱

«طَعَن» از باب نَصَرَ يَنْصُرُ و مَنَعَ يَمْنَعُ آمده است، به معنی زدن کسی با
نیزه و مَزْرَاق است، «يَنْشِي» فعل مضارع باب انفعال است، از تَنَى يَتَنَى
به معنی برگشتن سر نیزه به عقب و با هم پیچیده و دولا شدن و نحو
آن است.

پس حاصل معنای بیت چنین است که منم علی فرزند جناب امام

۱. این بیتی که مترجم نقل فرموده است در متن بحار نیامده است، فقط یک مصرع «أَمَّا
تَرَوْنَ كَيْفَ أَحْمِي عَنْ أَبِي» وارد شده است، اگر چه در رجزهایی که در احوال آن بزرگوار
خواهد آمد این بیت وارد شده است.

حسین بن علی علیهما السلام، قسم به خانه خدا و کعبه نزدیکترین مردم به جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله مائیم و بر آن پیغمبر اکرم سزاوار هستیم و با نیزه تیز می‌زنم شما را تا اینکه سر نیزه برگردد و شکسته شود، آیا نمی‌بینید که از پدر بزرگوار خود چگونه حمایت می‌نمایم و دشمنان او را دفع می‌کنم، در راه محبتش جان‌نثاری می‌نمایم.

پس ده نفر از آن ملاعین بد گهر را به سوی آتش جهنم فرستاد، بعد از آن به خدمت پدر بزرگوار خود برگشت و عرض نمود: ای پدر بزرگوار! از بسیاری تشنگی به تو پناه آورده‌ام و از نهایت عطش و جگرسوزی به تو شکایت می‌کنم.

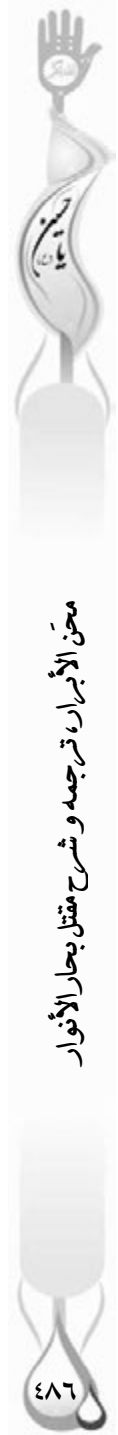
جناب امام حسین علیهما السلام فرمود: ای فرزند گرامی! بر تشنگی صبر نما و ساعتی خودداری کن، زیرا که به زودی جدّ بزرگوارت با کاسه بزرگ و کفایت کننده خود تو را به آب بهشت سیراب می‌نماید که هرگز تشنه نمی‌شوی.

پس آن بزرگوار بالب تشنه به سوی جهاد کافران برگشت، جنگ نمایان نمود تا چهل و چهار نفر از گروه اشرار را به سوی آتش شربار دارالبوار فرستاد سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَعَلَى آبَائِهِ الطَّاهِرِينَ.

بعد از شهادت آن بزرگوار جناب قاسم فرزند گرامی جناب امام حسن مجتبی علیهما السلام قدم به میدان مبارزت گذاشت و می‌فرمود:

لَا تَجْزَعِي نَفْسِي فَكُلُّ فَاِنْ الْيَوْمَ تَلْقَيْنِ ذُرَى الْجِنَانِ

«ذُرَى» به ضمّ ذال جمع «ذُرُوه» با ضمّ ذال و کسره وی به معنی اعلا و بلند هر چیزی را می‌گویند، چنانکه می‌گویند: ذُرُوةُ الْجَبَلِ، یعنی اعلا و قلّه در کوه، «جِنَان» که بر وزن کتاب جمع «جَنَّة» است،



زمینی را می‌گویند که پر از درختان خرما و سایر میوه‌ها باشد و از این جهت استعمال وی در بهشت شده است.

پس حاصل مضمون بیت این است که آن بزرگوار نفس خود را در مقام تسکین و تسلی و ترغیب و تحریص بر شهادت و جهاد کفار مخاطب نموده می‌فرماید: ای نفس! جزع و اضطراب از آشامیدن شربت ناگوار مرگ ننما، زیرا که هر نفسی فانی خواهد شد و هر زنده و موجود، فانی و نابود می‌گردد و بشارت باد تو را که امروز با درجات عالی بهشت برین ملاقات خواهی نمود.

پس سه نفر از ایشان را به سوی جهنم فرستاد، پس به ضرب شمشیر و طعن نیزه و تیر دشمنان از زین اسب به زمین افتاد و روح پاکش به باغهای بهشت برین پرواز نمود رضی الله عنه.

در آن هنگام جناب امام حسین علیه السلام به طرف راست و چپ خود نگاه فرمود، از یاوران نیکوکاران و اهل بیت و فرزندان گرامی خود کسی را ندید، سر مبارک خود را به سوی آسمان بلند نمود و گفت: ای خداوند عالمیان! تو بر آنچه از این گروه و اشرار به سر فرزند پیغمبر تو می‌آید بینا و دانایی و بر حایل شدن این فرزندان سگان در

هنگامه غربت و تنهایی
امام حسین (ع)

میان فرزندان پیغمبر تو و میان آب فرات آگاهی! پس تیری از چله کمان آن بی‌دینان آمد به حلقوم و گلوی مبارک آن جناب رسید، از اسب خود به زمین کربلا افتاد، پس تیر را از گلوی مبارک خود کشید و خون را از زخم گلوی خود به دست مبارک خود می‌گرفت و چون دست مبارکش از خون حلقومش پر می‌گشت به سر و ریش مبارک خود می‌کشید و سر و ریش مبارکش را به خون خود آغشته می‌نمود و می‌فرمود: با خداوند گار عزیز و جلیل خود در حالتی ملاقات

اصابت تیر به گلوی
مبارک



می‌نمایم که مظلوم و به خون بدن خود آغشته و غلطیده باشم.

چون خون بسیار از زخم‌های بدن آن امام ابرار جاری گردید
ضعف شدید بر آن بزرگوار مستولی گشته به رخسار و گونه مبارک
چپ رویش به روی خاک گرم کربلا افتاد و دشمن خدا سنان ایادی
و شمر بن ذی الجوشن عامری با گروهی از ستمکاران شام شوم به
بالای سر مبارک آن امام مظلوم رسیدند؛ بعضی از آن ملاعین به
بعض دیگر می‌گفت: دیگر چه انتظاری دارید؟! این مرد زخم دار را
راحت نمایید و کار او را تمام کنید.

شهادت امام حسین(ع)
به دست سنان بن انس
ملعون

پس سنان ابن انس ایادی ملعون از اسب خود فرود آمد و از
ریش مبارک آن حضرت گرفته سر مبارکش را با شمشیر خود
می‌برید و آن ملعون می‌گفت: به خدا سوگند سر تو را می‌برم و حال
آنکه می‌دانم که تو فرزند عزیز جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله هستی و از
جهت پدر و مادر بهترین مردم عالمیانی!

ذوالجناح بر در خیام
حرم

چون اسب جناب امام حسین علیه السلام صاحب خود را کشته دید یال
و کاکل و پیشانی خود را به خون مبارک آن جناب آلوده نمود و
روی به سوی خیمه‌های حرم نهاد، چون دختران گرامی پیغمبر
خدا صلی الله علیه و آله صدای اسب آن حضرت را شنیدند از خیمه بیرون
دویدند، ناگاه دیدند که اسب آن حضرت بی‌صاحب و بی‌راکب
آمده است، پس دانستند که آن حضرت را کشته‌اند و جناب ام‌کلثوم
دختر جناب امام حسین علیه السلام از خیمه بیرون دوید و دست خود را به
سرش گذاشته نوحه و ندبه می‌نمود و می‌گفت: وا مُحَمَّداه، این
کشته فرزندان زنا، حسین علیه السلام توست که به صحرای کربلا افتاده،
عمامه و رداء مبارکش را غارت نموده‌اند.

ورود سر مبارک به
مجلس عیدالله ملعون

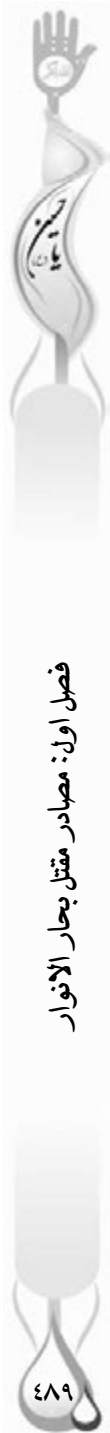
آن ملاعین سر بریده آن حضرت را به کوفه آورده داخل مجلس
عیدالله بن زیاد ملعون نمودند و آن کسی که سر مبارک آن
حضرت را آورده بود به پسر زیاد بدبنیاد گفت:

امْلَأْ رِكَابِي فَضَّةً وَ ذَهَبًا أَنَا قَتَلْتُ الْمَلِكَ الْمُحَجَّبَا
قَتَلْتُ خَيْرَ النَّاسِ أُمًّا وَ أَبًا وَ خَيْرَهُمْ إِذْ يُنْسَبُونَ نَسَبَا

«محجَّب» به صیغه اسم مفعول کسی را می گویند که از مردم
محتجب بوده باشد، احتمال دارد که مراد آن ملعون کنایه از غایت
بزرگواری جناب امام حسین علیه السلام باشد به اعتبار اینکه از غایت
جلالت و بزرگواری او کسی را جرأت و توانائی این نبود که همیشه
ملازم این پادشاه کشته و مظلوم شود، یا اینکه مراد بیان این است که
آن مظلوم پادشاهی بود که پیوسته حاجبان در درِ خانه اش می نشستند،
یعنی کسی غیر معروف نبود و از جمله بزرگان و پادشاهان بود و یا
اینکه مراد این است که کسی تا حال قدر و منزلت و بزرگواری این
پادشاه را نشناخته است، بلکه شأن و بزرگواریش از مردم پوشیده شد
و «يُنْسَبُونَ» جایز است که به صیغه معلوم و مجهول خوانده شود.

پس حاصل معنای این دو بیت این است: پر کن رکاب مرا از
نقره و طلا، زیرا که من پادشاه محتجب را کشته ام و کسی را کشته ام
که از حیثیت پدر و مادر بهترین مردم عالمیان است و بهترین ایشان
است هنگامی که خود را به نسبی نسبت دهند، یعنی هر کسی که در
مقام مفاخرت نسب خود را به او بنماید، نسب و حسب آن بزرگوار
از نسب همه اهل روزگار بهتر خواهد شد.

چون فرزند زنازاده زیاد بدبنیاد این سخن را از آن ملعون شنید
آتش غضب در کانون سینه پر کینه اش شعله ور گردید و گفت: وای بر



به درک واصل شدن
خواننده اشعار در
مجلس عیدالله به
دست آن ملعون

جسارت و بحث
عیدالله بن زیاد با اهل
بیت امام (ع)

فصل اول: مصادر مقتل بحار الانوار

تو! اگر دانستی که او از جهت پدر و مادر بهترین مردم بود، پس او را چرا کشتی؟! امر نمود که گردن نحس آن ملعون را زدند، خداوند عالمیان به زودی روح پلید آن حرام زاده را به آتش دوزخ رساند.

مترجم می گوید: به ظاهر سیاق روایت مراد از گوینده این دو بیت سنان بن انس ملعون بود که خداوند عالمیان به زودی آن ملعون را در دنیا به جزای عمل قبیح خود رساند، به دست کسی که به خاطر او معصیت خدا نموده بود لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ و عَلَى قَاتِلِهِ انتهى.

پس فرزند زنازاده زیاد ملعون به سوی جناب ام کلثوم خواهر جناب امام حسین علیه السلام یا دختر آن جناب - بنا به اختلاف نسخه حدیث شریف - متوجه گردید و عرض نمود: حمد و ثنا مر خداوندی را لایق و سزاوار است که مردان شما را کشت، پس چگونه یافتید آنچه که خدا به سوی شما آورد و چگونه دیدید صنع و تقدیر خدا را درباره شما؟

جناب ام کلثوم فرمود: ای پسر زیاد! اگر دیده تو به کشتن حسین علیه السلام روشن و خندان گردید، پس از تبعیت جدّ بزرگوارش بیرون رفتی و مخالفت جدّ امجد آن بزرگوار نمودی، زیرا که چه بسیار بود که دیده جدّ بزرگوارش به دیدن رخسار مبارکش روشن و خندان می گردید و پیوسته آن حضرت او را می بوسید و لبهای مبارک فرزند عزیز خود را می مکید و او را بر دوش مبارک خود می گذاشت و بر کتف مبارک خود سوار می نمود.

فرمود: ای پسر زیاد! جواب جدّ امجد او را آماده و حاضر نما که فرزند عزیز آن حضرت را کشتی که فردای قیامت جدّ

بزرگوارش خصم تو خواهد شد.^۱

مترجم می گوید: گویا مراد جناب امام جعفر صادق علیه السلام از نقل قضیه کربلا به این طریق، محض اشاره به آن قضیه جان گداز بوده، نه بیان نقل تفصیل آن مصیبت دلسوز و گریه خیز، پس چنانکه غالب احوالات سایر شهدای کربلا را فرموده است، مانند شهادت فرزندان جناب امیرمؤمنان علیه السلام مثل حضرت عباس علیه السلام و دیگران، پس بنابراین چندان منافات با تفصیل آینده نخواهد شد انتهی.

زمزم اندیشه

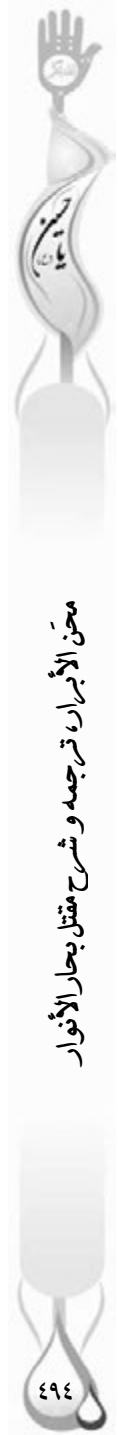
zamzameandishe.ir

فصل دوم: بیرون رفتن امام حسین (ع) از مدینه به سوی مکه



مصَنَّف قدس سره تفصیل آن را از کتب معتبره علما رحمه الله که نام‌های
 آنها را در اوّل این باب ذکر نمود، در ضمن این فصل بیان فرموده
 است، چنانکه می‌فرماید: شیخ بزرگوار شیخ مفید قدس سره در کتاب
 ارشاد از کلی و مدائنی و سایر ارباب سیر و تواریخ نقل کرده است
 که گفته‌اند چون جناب امام حسن مجتبی علیه السلام به زهر جفا از این
 جهان فانی به خانه جاودانی ارتحال نمود، شیعیان آن حضرت که در
 زمین عراق بودند، به مقام خروج آمدند، به صدد جنگ با معاویه بن
 ابی سفیان افتادند و مقارن این حال نامه‌ای به خدمت سراسر سعادت
 جناب امام حسین علیه السلام نوشتند و حاصل مضمون نامه‌های ایشان چنین
 بود که ما می‌خواهیم بیعت معاویه را بشکنیم و برای تو بیعت کنیم.
 چون نامه اهل عراق به خدمت آن پادشاه حجاز رسید، آن
 حضرت از قبول خواهش ایشان ابا و امتناع نمود و نوشت که این امر
 را من اقدام نمی‌کنم، زیرا که میان من و معاویه عهدها و پیمان‌ها
 بسته شده است که نقض آنها روا نیست تا اینکه مدّت عهدنامه و ایّام
 پیمان تمام شود و به آخر برسد و چون معاویه ملعون بمیرد در امر
 خود فکری خواهم نمود.
 مترجم می‌گوید: در فصل سابق وصیّت معاویه ملعون را در

بیعت شیعیان با امام
 حسین (ع) برای جنگ
 با معاویه



وجه نصیحت معاویه به
یزید

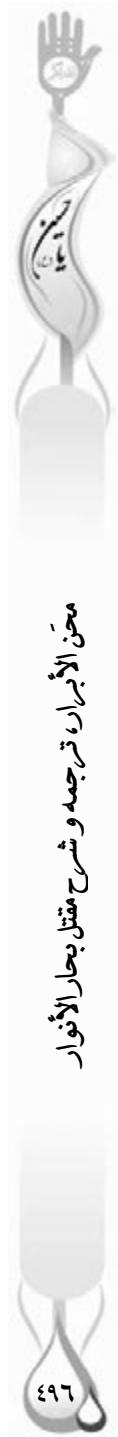
خصوص جناب امام حسین علیه السلام شنیدی که به پسر حرام زاده خود وصیت نمود که قرابت آن جناب را با جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله مراعات کند و بدی در حق آن حضرت ننماید، چون این قسم سخنان از معاویه ملعون بسیار بعید بود، زیرا که آن ملعون پیوسته در صدد این بود که نسل جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله را از دنیا بردارد و کسی را از ایشان در روی زمین باقی نگذارد و اعتقاد به نبوت و رسالت حضرت نداشت و قائل بر حشر و نشر و روز جزا نبود، بلکه در کفر و الحاد قدیمی خود بود و روز به روز عناد و الحاد او در تزايد بود.

از این جهت مصنف در کتاب فارسی خود سخنان آن لعین را چنین گونه توجیه نموده فرموده است که « غرض معاویه ملعون از این سخنان حفظ ملک و پادشاهی یزید پلید بود، زیرا که می دانست که بعد از شهید نمودن آن بزرگوار ملک دنیا بر او مستقیم نخواهد شد و جمیع خلائق از مؤمن و منافق از او منحرف خواهند گردید و معلوم است که آن کافر اعتقاد به خدا و روز جزا و نبوت سید انبیا صلی الله علیه و آله نداشت و کفر و نفاق او بر عالمیان ظاهر بود » تمام شد کلام مصنف قسیره در مقتل فارسی خود.

در نظر قاصر مترجم این است که این توجیه برای سخنان و سفارشات معاویه خالی از استبعاد نیست، به ملاحظه حرکاتی که از خود آن ملعون در خصوص جناب امیر مؤمنان علیه السلام و جناب امام حسن علیه السلام سر زده بود و آن ملعون اگر اعتقاد به روز جزا و رسالت سید انبیا صلی الله علیه و آله نداشت چنانکه حق این است، از کجا می دانست که

ملک و پادشاهی یزید پلید بعد از کشتن جناب امام حسین علیه السلام باقی و پایدار نمی شود؟! زیرا که آن ملعون از علم غیب خبر نداشت، مگر اینکه این را از اخبار جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله دانسته باشد و مفروض این است که اعتقاد به نبوت و رسالت آن حضرت نداشت و گفته های آن حضرت را حمل بر کذب و دروغ می نمود و مردم روزگار را امتحان کرده بود که هر گونه مخالفت درباره فرزندان جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله بکند از ایشان یاری و نصرت درباره آن بزرگواران نمی کنند، چنانکه بر این مدّعا بعضی از فقرات سخنان آن ملعون اشارت نمود.

پس آنچه به نظر قاصر حقیر می رسد آن است که آن ملعون سخنان گذشته را برای خوش آمد مردم می گفت و در باطن به کشتن آن بزرگوار راضی و خشنود بود، چنانکه این را تأیید می نماید روایتی که ابومخنف از کلبی روایت کرده است که چون مرض شدید بر معاویه ملعون مستولی گردید در آن وقت یزید پلید در نزد آن عنید حاضر نبود، به روایتی در آن وقت والی حمص بود، پس معاویه کاغذ و دوات طلبید که وصیت نامه ای به یزید پلید بنویسد. چون حاضر کردند مکتوب طولانی نوشت که بعضی از فقرات وی این است که ای فرزند من! اهل شام را به تو می سپارم، زیرا که ایشان از تو اند و تو از ایشان، پس هر کسی که از ایشان به نزد تو وارد شود او را گرمی بدار و مهربانی نما و هر یکی از ایشان که غایب گردد از حال او و خبر او مطلع باش، او را فراموش نکن، در خصوص اهل عراق با خبر باش و اگر هر روز از تو خواهش نمایند



که حاکم ایشان را عزل نمایی گفته ایشان را قبول نما و حاکم را عزل کن و این بهتر است از پراکنده نمودن خلق و خروج ایشان بر سلطان؛ ای فرزند من! جمیع بلاد را به حیطة تصرف تو در آورده‌ام و گردن گردن کشان روزگار را برای تو ذلیل و خوار نموده‌ام و از چهار نفر بر پادشاهی تو می‌ترسم.

یکی عبدالرحمن بن ابی‌بکر است و او دنیا را بسیار دوست دارد، پس تو بر دنیای او یاری نما. دومی عبدالله بن عمر و سوم عبدالله بن زبیر، در خصوص آن دو نفر بعضی سفارشات نمود که در سابق گذشت و چهارم حسین بن علی، پس البته مردم عراق او را به خروج تکلیف خواهند نمود، پس اگر بر او ظفر یابی خویشی او را با جناب رسول خدا مراعات نما و بدان که پدر او از پدر تو بهتر است و مادر او و جدّ او از مادر و جدّ تو بهتر است برای مرد است آنچه در درونش هست. که ترجمه عبارت آن ملعون است «وَلِلْمِرَّةِ مَا بَقْلِيهِ» ظاهر مرادش این است که اینها سخنانی بود که باید در نامه ثبت شود لکن آنچه در دل تو مرکوز است و از رازهای مکنون ضمیر است، آن را به عمل بیار و این عبارت پر واضح است در اینکه آن ملعون به کشتن جناب امام حسین علیه السلام راضی و خوشنود بوده است، دلایل بسیار بر این مدّعا موجود است نوشتن آنها باعث طول کلام است انتهی.

امریزید بر بیعت گرفتن ولید از امام حسین (ع)
بر گشتم به ترجمه تتمه روایت مصنف قدس سره، که از شیخ بزرگوار شیخ مفید نقل کرده است که چون معاویه به درک اسفل جحیم ارتحال و انتقال نمود که روز وفات آن ملعون نیمه ماه رجب سال شصتم

هجرت جناب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بود، چون یزید ملعون بر امر سلطنت برقرار شد و در جای پدر ملعون خود نشست، نامه بر والی مدینه که ولید بن عتبہ بن ابی سفیان بود نوشت و حاصل مضمون نامه چنین بود که باید از حسین بیعت برای من بگیری و او را از بیعت آن کافر عنید مهلت و رخصت ندهد و بر تأخیر بیعت راضی نگردد.

تدبیر امام حسین (ع)
برای رفتن به خانه
ولید

چون نامه یزید حرام زاده بر ولید رسید، در میان شب کسی را به خدمت جناب امام حسین (علیه السلام) فرستاد که بگوید ولید تو را در این ساعت می طلبد؛ چون فرستاده ولید به خدمت آن بزرگوار رسید و سفارش ولید را به عرض همایون آن امام مبین نمود، آن حضرت به علم امامت غرض آن بد عاقبت را دانست که برای چه امر آن حضرت را در میان شب می طلبد. پس به جمعی از موالیان و غلامان خود امر نمود که به زیور سلاح آراسته شوند و بر ایشان فرمود که ولید مرا در این هنگام به مجلس خود طلبیده و من از او آسوده خاطر نیستم که مرا برای امر بزرگی در این شب تکلیف نماید و آن را قبول نکنم آسیبی به من برساند که ولید، غیر مأمون است و شاید به ضرر من سعی نماید و آن حضرت ایشان را سفارش نمود که شما با من بیایید، چون من داخل مجلس ولید شدم شما در در خانه ولید بنشینید، هنگامی که شنیدید که صدای من با ولید بلند گردید پس شما داخل مجلس او شوید، تا اینکه شر او را از من دفع نمایید.

گفتگوی امام
حسین (ع) با ولید در
خصوص بیعت

پس آن حضرت در همان شب با موالیان و غلامان خود وارد مجلس ولید گردید، آن حضرت دید که مروان بن حکم ملعون در مجلس ولید حاضر است و در نزد او نشسته است. چون حضرت در مقام و جای خود آرام گرفت، ولید خبر مردن معاویه را به خدمت

آن بزرگوار عرض نمود.

حضرت فرمود: ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾^۱

پس ولید نامه یزید پلید را بیرون آورد، آن را برای آن حضرت خواند و آنچه مأمور شده بود از جناب امام حسین علیه السلام برای یزید عنید بیعت بگیرد اظهار و آشکار نمود.

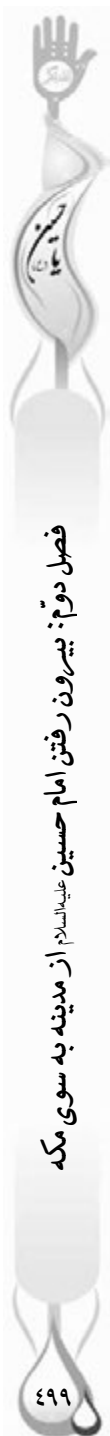
آن حضرت چون سخن ولید را شنید و از مضمون نامه یزید پلید مطلع گردید، فرمود: به درستی اعتقاد من این است که تو در خلوت و پنهانی بیعت مرا به یزید راضی نشوی و بر بیعت پنهانی قناعت از من ننمایی، تا اینکه مرا به امر بیعت در حضور مردم تکلیف کنی و در آشکار بیعت از من بگیری، تا مردم بیعت مرا به یزید بدانند.

ولید عرض نمود: بلی! البته می‌خواهم که در حضور مردم بیعت نمایی!

حضرت فرمود: چون روز روشن گردد رأی خود را خواهی دید. ولید عرض نمود: به نام خدا به منزل خود برگرد، تا فردا با جماعت مردم نزد ما بیایی.

جسارت مروان بن حکم به امام (ع) در مجلس ولید
مروان ملعون به ولید عرض کرد: به خدا سوگند اگر حسین علیه السلام امشب از تو جدا شود و بیعت بر یزید ننماید دیگر در مثل چنین شبی و خلوتی بر او دست نخواهی یافت، مگر اینکه از دو طرف، مردم بسیار و گروه بی شمار کشته گردند، ای ولید! این مرد را در این ساعت در نزد خود حبس کن و نگذار بیرون رود، مگر اینکه به یزید بیعت نماید یا گردن او را بزنی.

حضرت چون این سخنان کفرآمیز را از آن کافر عنید و منافق



طرید شنید، فرمود: ای فرزند زن کبود چشم! تو مرا خواهی کشت یا ولید؟! به خدا سوگند دروغ گفתי و گنهکار شدی! هیچ یکی از شما قدرت و توانایی کشتن من را ندارد! پس حضرت این را فرمود از مجلس ولید با موالیان و غلامان خود بیرون رفت و به خانه ملائک پاسبان و عرش آشیان خود برگشت.^۱

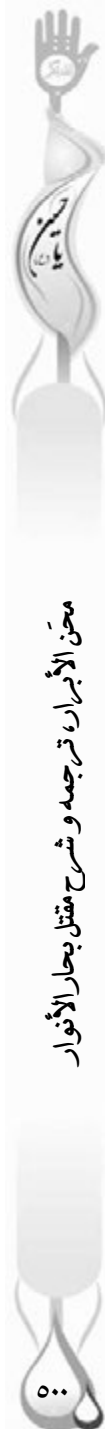
مشورت ولید با مروان
بن حکم درباره بیعت
گرفتن از حسین (ع)

سید بن طاووس قدس سره روایت کرده است که چون معاویه ملعون به آتش دوزخ واصل گردید پس آن کافر عنید یزید پلید به سوی ولید که از جانب معاویه در مدینه حاکم بود نامه ای نوشت که از همه اهل آن دیار از برای او بیعت بگیرد، خصوصاً از جناب امام حسین علیه السلام و نوشت اگر حسین از بیعت من ابا و امتناع نماید و گردن به طاعت من نگذارد، گردن او را بزن و سر او را به نزد من بفرست.

چون نامه آن کافر بداندیش به ولید رسید، مروان بن حکم ملعون را طلبید و در امر بیعت جناب امام حسین علیه السلام با مروان لعین مشورت نمود. آن حرام زاده گفت: هرگز حسین علیه السلام بیعت یزید را قبول نخواهد نمود، ای ولید! اگر من بجای تو بوده باشم و حکومت به عهده من واگذار بود، هر آینه گردن او را می زدم.

ولید گفت: کاش من چیزی مذکور در میان مردم نمی شدم و آرزو می نمایم که هرگز از مادر متولد نمی گشتم، تا اینکه مبتلا به چنین بلائی بشوم، یعنی به کشتن جناب امام حسین علیه السلام مبتلا نشوم. کسی فرستاد که جناب امام حسین علیه السلام را پیغام رساند که ولید تو را می طلبد. آن حضرت با سی نفر از جوانان بنی هاشم و اهل بیت گرامی خود و غلامان خود که همه ایشان مکمل و مسلح بودند به خانه ولید

۱. شیخ مفید، الإرشاد ۲: ۳۲؛ طبرسی، فضل بن حسن، إعلام الوری: ۲۲۲؛ محمد بن حسن فتال، روضة الواعظین ۱: ۱۷۱.



ملاقات امام (ع) با ولید
به روایت لهوف

تشریف بردند. چون جناب امام حسین علیه السلام در مجلس ولید حاضر گردید پس ولید خبر مرگ معاویه ملعون را به خدمت آن بزرگوار عرض کرد و بیعت یزید پلید را بر آن حضرت تکلیف نمود.

حضرت فرمود: ایها الامیر! در خلوت نمی شود! فردا چون مردم را بر امر بیعت بخوانی، مرا نیز با ایشان بخوان و حاضر کن.

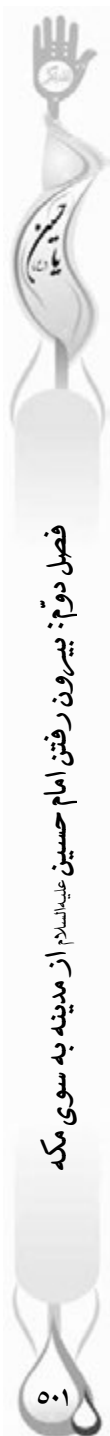
پس مروان گفت: ایها الامیر! هرگز این عذر را از حسین قبول ننما، او را برای بیعت یزید مجبور کن تا اینکه در این هنگام بیعت نماید و اگر از بیعت امتناع نماید گردن او را بزن.

چون جناب امام حسین علیه السلام این سخن کفرآمیز را از آن کافر بدکردار شنید خشمناک گردید و فرمود:

وَيْلِي عَلَيْكَ يَا ابْنَ الزَّرْقَاءِ أَنْتَ تَأْمُرُ بِضَرْبِ عُنُقِي كَذَبْتَ وَاللَّهِ وَلَوْ مَتَّ^۱
«ویل» گاهی به معنای هلاکت و عذاب می باشد و گاهی به معنای وای و دریغ آمده است که در مقام مصیبت و اندوه گفته شود و هر دو معنا در اینجا محتمل است، خصوصا دوّمی که مراد حضرت آن باشد، که ای مروان! تو بمیری من در عزای تو وای بگویم، - در حقیقت نفرین به آن ملعون است - و «زرقاء» مؤنث «أزرق» است که به معنای کبود چشم آمده است و در میان عرب بسیار طعن و عیب بود که دیده مادر کسی کبود بوده باشد؛ «لُثْم» بر وزن «شَرْف» ضدّ «كُرْم» است، به معنای دنی و ناکس و فرومایه شدن است.

حاصل کلام فصاحت و بلاغت مشحون آن حضرت این است: عذاب من یا وای گفتن من در عزا بر تو باد، ای فرزند زن کبود چشم! آیا تو این شأن و منزلت را داری که امر می کنی به زدن گردن

۱. در کتاب بحار «أُثْمَت» وارد شده است، لیکن در نسخه لهوف «لُؤْمَت» وارد شده است.



من؟! به خدا سوگند دروغ گفתי و ناکس و دنی و فرومایه هستی، مانند تو نتواند امر به چنین کار بزرگی کند.

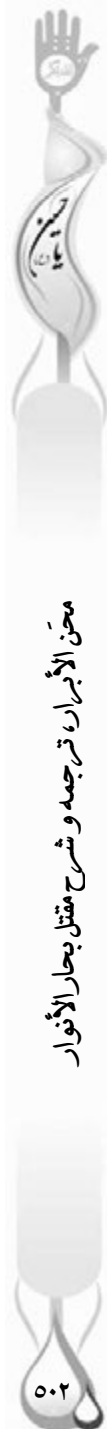
پس آن حضرت به سوی ولید متوجه گردید فرمود: ایها الامیر! مائیم اهل بیت نبوت و معدن رسالت، و مائیم کسانی که ملائک آسمان به خانه ما آمد و شد می نمایند و نازل می شوند و ایشان به نزد ما حاضر می شوند، خداوند عالمیان نبوت و امامت در میان این امت را به ما فتح و ابتدا کرده است و به ما ختم خواهد فرمود؛ یزید پلید مردی فاسق و فاجر و شراب خوار و بد کردار است، کشنده نفوس محترمه و آشکار کننده انواع فسوق و فجور است و کسی مانند من بیعت بمانند چنین کسی هرگز نخواهد نمود و لکن ما و شما داخل فردا روزی شویم و فکر خود را می کنیم و تفکر می نماییم، بینیم تا کدام یکی از ما و شما سزاوار بیعت و خلافت هستیم. پس آن حضرت این سخنان را به زبان معجز بیان خود ادا فرمود و از مجلس ولید بیرون رفت.^۱

مترجم می گوید: در بعض کتب مقاتل منقول است که چون صدای جناب امام حسین علیه السلام در مجلس ولید بلند گردید، جوانان بنی هاشم با تیغ های برهنه در دست داخل مجلس ولید گردیدند و چون ولید ایشان را دید ترس شدید بر او مستولی گردید، در خدمت آن جناب از مجلس بیرون آمدند انتهی.^۲

ابن شهر آشوب روایت کرده است که چون معاویه ملعون به آتش دوزخ در پیوست، یزید پلید نامه ای به ولید نوشت که از اهل مدینه بیعت برای او بگیرد، خصوصا از جناب امام حسین علیه السلام و

۱. سید بن طاووس، اللہوف: ۲۱.

۲. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب (ع) ۴: ۸۷.



عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر و عبدالرحمن بن ابی بکر، و کار بیعت گرفتن را بر ایشان سخت و تنگ بگیرد و هرگز مهلت بر ایشان ندهد و هیچ عذری از ایشان قبول ننماید و رخصت تأخیر در امر بیعت بر ایشان ندهد و هر یکی از ایشان بیعت نکند و گردن به اطاعت یزید نگذارد، گردن او را بزند و سرش را به نزد یزید پلید بفرستد.

چون نامه یزید پلید به ولید رسید در این خصوص با مروان مشورت نمود، آن حرام زاده گفت: رأی من آن است که همین ساعت ایشان را حاضر نمایی و از ایشان بیعت بگیری، پیش از آنکه به مرگ معاویه خبردار شوند و از بیعت گرفتن تو برای یزید آگاه باشند.

پس ولید بنا به گفته مروان ملعون کسی به طلب آن چهار نفر فرستاد و ایشان در آن ساعت در نزد قبر مبارک جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند. چون فرستاده ولید پیغام ولید را به ایشان رساند، عبدالرحمن و عبدالله گفتند: ما داخل خانه می شویم و در را به روی خود می بندیم و از خانه بیرون نمی آییم و عبدالله بن زبیر ملعون گفت: به خدا سوگند من هرگز بر یزید بیعت نخواهم نمود و جناب امام حسین علیه السلام فرمود: من البته به مجلس ولید خواهم رفت و تا آخر خبر نقل کرده است، چنانکه گذشت.^۱

به روایت شیخ بزرگوار شیخ مفید قدس سره چون آن سخنان در میان آن پسندیده عالمیان و میان مروان بی ایمان گذشت، حضرت از مجلس ولید بیرون آمد، آن کافر عنید برای ولید گفت: گفته مرا گوش ندادی و مخالفت بر سخن من نمودی، نه! به خدا سوگند دیگر حسین علیه السلام را در مثل امشب به دست نخواهی آورد و هرگز

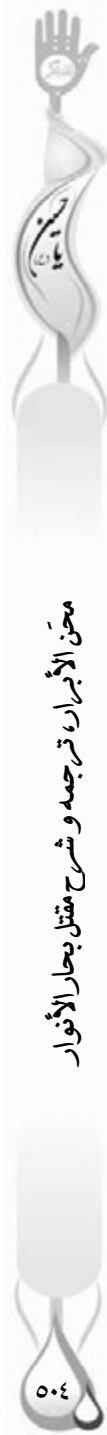
جواب ولید به درخواست مروان برای کشتن امام حسین (ع)

دست بر او نخواهی یافت، چنانکه امشب دست یافته بودی.

پس ولید بر مروان بی‌ایمان گفت: وَيَحْ غَيْرِكَ يَا مَرْوَانُ إِنَّكَ إِخْتَرْتَ لِي الْتِي فِيهَا هَلَاكُ دِينِي وَ دُنْيَايَ.

«ویح» با فتح واو و سکون یاء کلمه‌ای است که در مقام شفقت و مهربانی مستعمل می‌شود و اعراب وی در غالب استعمالات نصب بر فعل مقدّر می‌شود، «ویح زید» به اضافه کلمه ویح به سوی زید می‌گویند، یعنی أَلْزَمَهُ اللَّهُ وَيَحًا، یعنی خداوند عالمیان ویح را ملازم و ملابس زید گرداند و گاهی در مقام تعجب مستعمل می‌شود و گاهی در مقام دعا مستعمل می‌باشد و گاهی در مقام نفرین مستعمل است که به معنی هلاک و عذاب است. مناسب مقام معنای اوّل و اخیر است. یعنی وای گفتن من و از روی مهربانی حیف و دریغ گفتن بر غیر تو باشد، ای مروان! یا هلاک و عذاب بر غیر تو باشد و این از جهت تعظیم مخاطب است، یعنی من برای تو ویح و ویل نمی‌گویم، بلکه بر دیگری می‌گویم.

محتملات چند در عبارت می‌رود، حاجت به ذکر آنها نیست، پس حاصل کلام با سایر کلمات او که عبارتش را نقل نمودم این است که هلاکت و عذاب بر غیر تو باشد ای مروان! تو برای من صفتی و خصلتی را اختیار نمودی و پسندیدی که در وی هلاک دین و دنیای من موجود است که به ارتکاب وی دین و دنیای من به باد فنا خواهند رفت، به خدا سوگند من هرگز دوست ندارم این را که دنیا و آنچه در دنیا هست از مال و منال و جاه و جلال وی، از مشرق تا مغرب برای من بوده باشند و همه دنیا ملک من بشود، در حالتی که من حسین را کشته باشم!، سبحان الله من حسین را بکشم به



جهت اینکه می گوید من بیعت نمی کنم؟

ای مروان! به خدا سوگند گمان من این است، هر کسی که با خون حسین در روز قیامت محاسبه گردد و خون حسین در گردن او بوده باشد، هر آینه ترازوی عمل او بسیار سبک خواهد شد.

مروان ملعون چون این سخنان را از ولید شنید در ظاهر گفت: اگر رأی تو این است و حسین را از این جهت نکشتی، پس به حق و صواب ظفر یافته‌ای و نیکو کرده‌ای، لکن آن حرام زاده کار او را در باطن نمی‌پسندید و این را که ولید ترک کشتن جناب امام حسین علیه‌السلام نمود خوش نمی‌داشت.^۱

روبرو شدن امام حسین (ع) با مروان در کوچه‌های مدینه

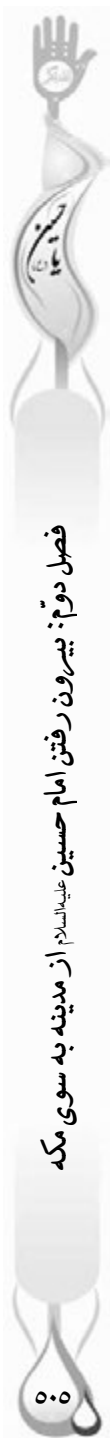
سید بن طاووس رحمه الله روایت کرده است که چون جناب امام حسین علیه‌السلام از مجلس ولید بیرون آمد و روز روشن ظاهر و هویدا گردید، آن حضرت از خانه خود بیرون آمد تا سخن مردم را بشنود و از اخبار ایشان مطلع گردد، در بعضی از کوچه‌های مدینه با مروان بن حکم ملعون روبرو گردید، آن ملعون عرض نمود: یا ابا عبدالله! من تو را مهربانی می‌نمایم و تو را نصیحت می‌کنم، پس اگر سخن و پند مرا گوش نمایی و اطاعت به گفته من کنی رستگار خواهی شد و به رشد و صلاح خواهی رسید!

حضرت فرمود: سخن تو چیست؟ بگو تا بشنوم.

مروان ملعون عرض نمود: من تو را امر می‌کنم که با یزید امیرالمؤمنین بیعت نمایی، زیرا که این کار برای دین و دنیای تو بهتر و نیکوتر است!

جناب امام حسین علیه‌السلام چون این سخن را از آن کافر عنید شنید،

۱. شیخ مفید، الإرشاد ۲: ۳۳؛ فضل بن حسن طبرسی، إعلام الوری: ۲۲۲.

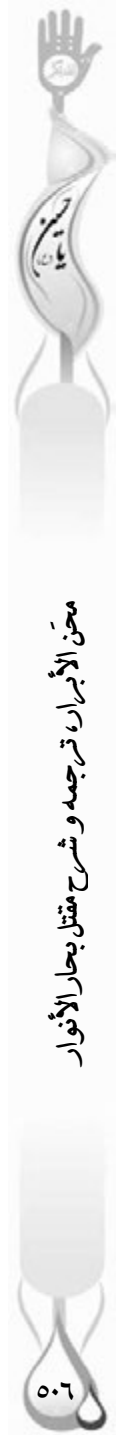


فرمود: ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾^۱، خاک بر سر چنین اسلام و مسلمانی بوده باشد، هنگامی که این امت ممتحن و مبتلا به پاسبانی مانند یزید پلید گردید و حال آنکه من از جدّ بزرگوارم جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده‌ام که می‌فرمود که خلافت بر فرزندان و آل ابی سفیان حرام است و سؤال و جواب در میان آن حضرت و مروان بدذات و بی‌سعادت به طول انجامید و سخنان درشت و سخت از آن بزرگوار فرزند جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله شنید، غضبناک و خشمناک گردید، روی نحس خود را از آن حضرت برگردانید و راه خود را پیش گرفته خشمناک متوجّه مقصود خود گردید^۲ لعنة الله علیه.

شیخ بزرگوار شیخ مفید^۱ روایت کرده است که جناب امام حسین علیه السلام آن شب را در منزل خود باقی ماند که شب شنبه از شصتم سال هجرت بود، سه روز از ماه رجب مانده بود و ولید شغل خود را به پیغام فرستادن به نزد عبدالله بن زبیر منحصر نمود که از او بیعت بگیرد و همت خود را به اخذ بیعت او گماشت و پیوسته پسر زبیر امتناع می‌نمود، چون شب به میان آمد پسر زبیر از مدینه بیرون رفت و عزم مکه مشرفه نمود. چون روز شد ولید بن عتبه خبردار گردید از اینکه پسر زبیر شب به عزم مکه معظمه از مدینه طّیه بیرون رفته و از ترس بیعت یزید پلید رو به گریز نهاده، همان ساعت ولید امر نمود که سواری از موالیان بنی‌امیه لعنهم الله با هشتاد نفر از سواران از پی پسر زبیر روانه نمود که او را بگیرند، به نزد ولید بیارند، پس ایشان به طلب پسر زبیر از مدینه بیرون رفتند و هر چه گردیدند پسر زبیر را نیافتند، به جهت اینکه از بی‌راه رفته بود. پس ایشان به سوی

۱. بقره: ۱۵۶.

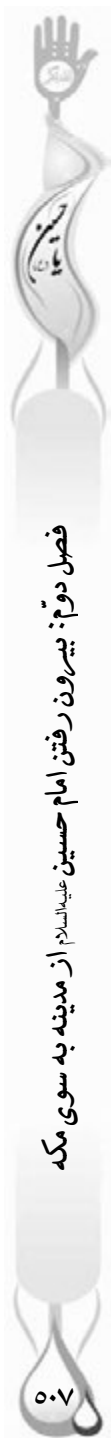
۲. سید بن طاووس، اللهوف: ۲۳.



مدینه برگشتند چون آخر روز شنبه گردید ولید گروهی از اصحاب خود را به منزل جناب امام حسین علیه السلام فرستاد که آن حضرت را حاضر سازند، تا ولید از او برای یزید پلید بیعت بگیرد، چون پیغام ولید را به عرض دربار عزّت و جلال آن حضرت رساندند، فرمود: برگردید تا صباح روز به میان آید و تاریکی شب بگذرد و ما و شما فکر خود را بکنیم تا ببینیم رأی ما و شما فردا چه خواهد شد.

خروج شبانه امام حسین (ع) از مدینه به سوی مکه
چون ایشان این جواب را از آن بزرگوار شنیدند و آن شب را برای آن حضرت مهلت دادند و الحاد و ابرام نمودند، پس حضرت همان شب که شب یکشنبه دو روز از ماه رجب مانده بود، به ناچاری عزم نمود که از مدینه منوره به سوی مکه معظمه متوجّه گردد و در خدمت آن جناب همه اهل بیت از فرزندان خود و برادرزادگان و برادران حاضر بودند و عزم داشتند که با آن حضرت متوجّه مکه معظمه شوند، مگر جناب محمد بن حنفیه که او این اراده را نداشت.

گفتگو و وداع محمد حنفیه با امام حسین (ع)
چون از بیرون رفتن جناب امام حسین علیه السلام و اهل بیت گرامیش آگاهی یافت و نمی دانست که آن حضرت به عزم کدام سرزمین بیرون می رود، به خدمت آن جناب آمد و عرض نمود: ای برادر بزرگوار! تو در نزد من محبوب تر از همه اهل روزگاری و عزیزترین ایشانی بر من و من نصیحت و خیر خواهی را به غیر از تو ذخیره نمی کنم و صلاح گویی را برای کسی نمی نمایم، مگر برای تو و تو به پند و نصیحت و خیر خواهی من از همه عالم سزاوارتر هستی! ای برادر من! چنین صلاح می دانم که از بیعت یزید بن معاویه ملعون دوری کنی و گردن به بیعت و طاعت آن لعین نگذاری و از شهرها هر قدری که امکان دارد دوری نمایی و در بیابانها مسکن نمایی. رسولان خود را

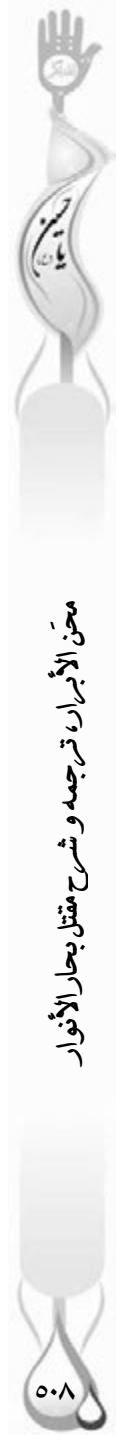


به سوی مردم بفرست و ایشان را برای نصرت و یاری خود دعوت فرما و اگر مردم به تو بیعت نمودند و تابع تو گردیدند، حمد و ثنای الهی را در مقابل ابن نعمت بجا خواهی آورد و شکر خدا خواهی نمود و اگر مردم روزگار به سر دیگری جمع شدند و تابع تو نگردیدند، خداوند عالم به این جهت دین و عقل تو را ناقص نخواهد فرمود و به سبب این، بزرگواری و مروّت و فضل تو از دست نمی‌رود.

ای برادر من! بسیار ترس دارم از اینکه داخل یکی از این شهرها بوده باشی، پس مردم در میان خود اختلاف نمایند و با همدیگر متّفق در رأی نشوند و طایفه‌ای از ایشان به سر تو جمع شوند و گروهی دیگر به سر دیگری گرد آیند و بر بیعت غیر تو گردن نهند و بر ضرر تو سعی نمایند، پس در آن میان جان عزیز تو نشانه نیزه‌ها و تیرها گردد، پس در میان ایشان مانند تو بزرگواری که از همه این اَمّت از حیثیت نفس و پدر و مادر بهتر و نیکوتر هستی، خون تو ریخته شود و از جهت ریخته شدن خون تو ضایع‌ترین مردم بوده باشی و از جهت اهل و فرزندان خود خوارترین ایشان گردی.

چون جناب امام حسین علیه‌السلام این سخنان جانگداز را از برادر خود شنید، فرمود: ای برادر! پس من در کدام سرزمین فرود آیم و مسکن نمایم؟

جناب محمد بن حنفیه عرض نمود: ای برادر بزرگوار! در مکه معظمه اقامت فرما، اگر منزل آسودگی در آن دیار برای تو میسر گردید پس آنجا را مسکن نما و اگر آن دیار با تو موافقت ننمود و اهل آنجا به موافق طبع شریف تو رفتار نکردند، پس به ریگستان‌ها و بیابان‌ها و سر کوه‌ها برو و از شهری به سوی شهر دیگر ارتحال نما، تا اینکه ببینی امر مردم به کجا می‌رسد و منتهی می‌گردد.



ای برادر بزرگوار! این است آنچه به نظر من آمده است و تو هنگامی که متوجه شوی که در خصوص چیزی فکر نمایی و در عاقبت کاری اندیشه فرمایی از جهت رأی و تدبیر بهتر هستی. حضرت فرمود: ای برادر! به تحقیق خیرخواهی نمودی و مهربانی خود را درباره من بجا آوردی، امیدوارم که رأی تو محکم و مطابق واقع شود و از جانب خدا اسباب رأی تو فراهم گردد.^۱

احتراز ولید از آلوده شدن دستش به خون حسین(ع)

محمّد بن ابی طالب الموسوی در کتاب مقتل خود فرموده است که چون نامه یزید پلید در مدینه طَیِّبه به ولید رسید، آنهم در خصوص کشتن جناب امام حسین علیه السلام، اگر ابا و امتناع از بیعت یزید حرام زاده کافر عنید نماید، پس این کار برای ولید بسیار گران شد که مرتکب ریختن خون آن بزرگوار شود و پیوسته در اندیشه بود و برای خود می گفت: به خدا سوگند هرگز خداوند عالمیان مرا به چنین صفتی نخواهد دید که من فرزند گرامی پیغمبر اکرم او را کشته باشم و به خون خود آغشته نمایم، هر چندی که یزید، دنیا و آنچه در دنیا است در برابر کشتن آن بزرگوار به من بدهد.

امام حسین(ع) در مناجات با قبر رسول خدا(ص)

سید مذکور در کتاب مزبور گفته است که جناب امام حسین علیه السلام شبی از شبها از خانه ملائک پاسبان خود بیرون آمد و به سوی زیارت قبر مبارک جد بزرگوار خود متوجه گردید، چون به نزد قبر مبارک آن حضرت رسید با دل محزون عرض نمود: السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مِنْمَ حَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ! فرزند فاطمه و فرزند گرامی تو و فرزند عزیز دختر گرامی تو و منم سبط عزیزت که در میان امت خود یادگار گذاشتی و برای ایشان امانت سپردی؛ پس تو بر ایشان شاهد

۱. شیخ مفید، الإرشاد ۲: ۳۳؛ محمد بن حسن فتال، روضة الواعظین ۱: ۱۷۱.

و گواه باش، ای پیغمبر گرامی خدا! که اَمّت تو مرا خوار و ضایع نمودند و همه ایشان از من رویگردان شدند، مرا در میان دشمنان تنها گذاشتند و حفظ و حمایت مرا ترک کردند، این است شکایت من، از دست اَمّت بدکردار به سوی تو، تا اینکه تو را ملاقات نمایم.

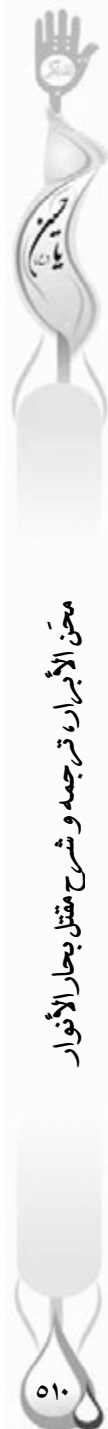
دست نیافتن ولید به امام حسین(ع)

چون آن حضرت جدّ بزرگوار خود را به این سخنان جان سوز مخاطب نمود و شکایت خود را از ستمکاران اَمّت به خدمت جدّ بزرگوار خود رساند، پس برخواست و قدم‌های مبارک خود را به سوی قبله راست نمود، پیوسته نماز می‌کرد و مشغول رکوع و سجود و عبادت معبود خود گردید و در آن هنگام ولید کسی به خانه محترم آن بزرگوار فرستاد که ملاحظه نماید که آن جناب در خانه خود نشسته است یا از مدینه منوره بیرون رفته است.

چون فرستاده ولید آن حضرت را در منزل شریف خود نیافت و این خبر را به ولید رساند، به نظر ولید چنان رسید که آن حضرت از مدینه بیرون رفته است، گفت: حمد می‌کنم خداوندی را که دست مرا به خون حسین آلوده نگردانید و او بیرون رفت و مرا مبتلا به کشتن آن بزرگوار نفرمود و آن حضرت باز به منزل خود برگشت.

مناجات با خدا در حرم پیامبر(ص)

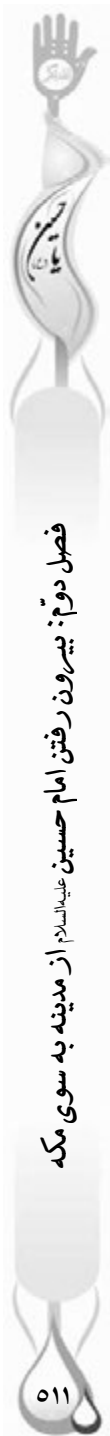
چون شب دوم رسید برای زیارت قبر مبارک جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله از منزل خود بیرون رفت، چون به نزد قبر مبارک رسید چند رکعت نماز ادا فرمود، چون از نماز خود فارغ گردید دست مبارک خود را برای مناجات درگاه قاضی الحاجات برداشت و عرض نمود: الهی! این قبر مبارک پیغمبر اکرم است و من فرزند دلبنده دختر پیغمبر تو می‌باشم، به تحقیق برای من امری و مصیبتی رخ داده است که تو بر وی عالم و دانا هستی و از کاری که بر آن



مبتلا و دچار شده‌ام آگاه و خبر داری، خداوندا! تو دانایی بر اینکه من معروف و چیزهای نیکو و نیکوکاری را دوست می‌دارم و چیزهای منکر و قبیح را ناخوش می‌گیرم و ای خداوندگار صاحب عزّت و جلال و اکرام! به حقّ و حرمت این قبر مبارک و به حقّ و خاطر کسی که در درون این قبر شریف ساکن و مدفون است از تو سؤال می‌کنم! که هیچ چیزی درباره من به عمل نیاوری و موجود نمایی و نپسندی، مگر چیزی که رضای تو و رضای رسول تو در آن چیز بوده باشد.

به خواب دیدن رسول خدا(ص) به هنگام زیارت بقعه مبارک

چون آن حضرت این مناجات را با قاضی الحاجات نمود، گریه بر او مستولی شد و در نزد قبر مبارک جناب رسول خدا(صلی الله علیه و آله) بسیار گریه و زاری نمود، تا اینکه طلوع صبح نزدیک گردید و سر مبارک خود را بر قبر مبارک جناب رسول خدا(صلی الله علیه و آله) گذاشت، خواب راحت بر دیدگان آن پسندیده عالمی مستولی و غالب گردید، ناگاه در خواب دید که جدّ بزرگوارش جناب رسول خدا(صلی الله علیه و آله) با گروه بسیار و جماعت بی‌شمار از ملائک مقربان ملاّ اعلی که از یمین و یسار و پیش روی آن حضرت احاطه کرده بودند، به نزد آن بزرگوار رسید و آن حضرت نور دیده خود را بر سینه خود چسبانید و از میان دیدگان فرزند عزیز و گرامی خود بوسید و فرمود: ای حبیب من! یا حسین علیه السلام! گویا من تو را می‌بینم که در این نزدیکی در زمین کرب و بلا و بیابان مصیبت و عنا، از ظلم و عدوان گروهی از ستمکاران و جفاکاران بدکرداران امت من، با خون خود آغشته و سر بریده خواهی شد، و تو ای فرزند گرامی! با وجود این مصیبت و بلا و مشقّت و عنا لب تشنه و با جگر سوخته می‌باشی که هرگز به جرعه آبی سیراب نخواهی شد و عطشان

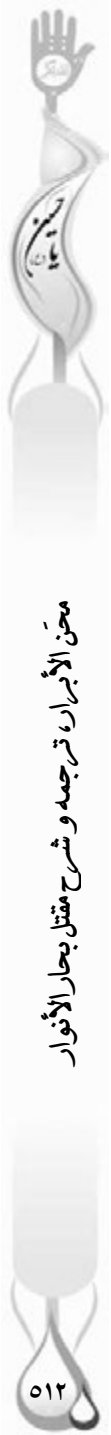


می‌گردی که هرگز حرارت دلت سرد و سیراب نخواهد گردید و آن گروه ضلالت و گمراهی با وجود اینکه تو را به این حالت می‌کشند، به شفاعت من امید دارند. خداوند عالمیان هرگز شفاعت مرا برای ایشان در روز قیامت نصیب ننماید؛ ای حبیب من! ای حسین علیه السلام پدر و مادر و برادر تو به نزد من آمده‌اند و ایشان مشتاق دیدار جمال دل‌آرای تو هستند، ای فرزند عزیز من! تو را در بهشت درجاتی و مقاماتی هست که به آنها نمی‌رسی مگر به شهادت خود در راه رضای پروردگار عالمیان.

جناب امام حسین علیه السلام در خواب خود به نظر حسرت و با دل پر درد و محنت به جمال دل‌آرای جدّ بزرگوارش نگاه می‌نمود و عرض می‌کرد: ای جدّ بزرگوار و مهربان من! مرا حاجتی در رجوع کردن به دنیا نیست، پس دست مرا بگیر و داخل قبر مبارک خود نما!

جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای نور دیده من! تو را چاره‌ای نیست از اینکه به سوی دنیا برگردی و به درجه بلند مرتبه شهادت فایز گردی و به آن ثواب جزیل و اجر جمیل برسی که خداوند عالمیان برای تو واجب و لازم نموده است.

ای فرزند گرامی من! محزون و اندوهناک مباش!، زیرا که تو و پدرت و عمّ تو و عمّ پدر تو در روز قیامت با همدیگر محشور خواهید شد و همه شما در یکجا می‌باشید، تا هنگامی که داخل بهشت شوید. جناب امام حسین علیه السلام در این هنگام از این خواب بیدار گردید، در حالتی که ترسان و لرزان بود، پس از جای خود برخاست و به سوی منزل خود برگشت. خواب خود را بر اهل بیت گرامی و فرزندان عبدالمطلب نقل نمود و در آن روز در روی زمین از مشرق آفتاب تا



مغرب خورشید عالمتاب خانه آباده‌ای نبود که حزن و اندوه ایشان از حزن و اندوه اهل بیت جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله شدیدتر و زیاده‌تر بوده باشد و در عالم و عالمیان مرد گریان و زن نالان نبود که گریه و ناله او از گریه و ناله خاندان نبوت و رسالت بیشتر باشد.

خواب امام حسین (ع) به منزله وحی است
 مترجم می‌گوید: اشکالی در نزد علمای اعلام و فقهای گرامی از شیعیان ائمه انام در این مطلب نیست که خواب پیغمبران و پیشوایان دین خداوند عالمیان به منزله وحی و الهام است و خواب زمهره انبیا و سلسله اوصیا از جمله الهامات است و راهی از راههای علوم آن بزرگواران است و شیطان خسران مآب، راه مجال و طریق فرصت و اخلال بر خواب آن صاحبان عز و جلال ندارد، پس بنابراین خواب جناب امام حسین علیه السلام و دیدن آن بزرگوار جد امجد خود را و سخنان مذکور که در میان آن حضرت و جناب امام حسین علیه السلام در خواب گذشت، مانند وحی و الهام و به منزله ظاهر و آشکار است.

توضیح افزوده شدن درجات امام حسین (ع) با شهادت ایشان
 و نیز از جمله بدیهیات اولیه و ضروریات مذهب امامیه رحمة الله می‌باشد که کلید درهای بهشت و جهنم در روز قیامت کبری در دست مبارک جناب امیرمؤمنان علیه السلام و فرزندان گرامی آن حضرت خواهند بود و اوست قسمت کننده بهشت و دوزخ، در کنار جهنم می‌ایستد و آتش افروخته جهنم را امر می‌فرماید که این را بگیر و آن را بگذارد و بهشت برین و درجات عالی و مقامات بلند جنت در دست ایشان است و خداوند عالمیان بهشت را به عهده آن بزرگواران واگذار نموده است و درجات همه ائمه انام در بهشت برین از درجات عالمیان بلندتر و بالاتر خواهد شد، چنانکه اخبار متواتره و احادیث

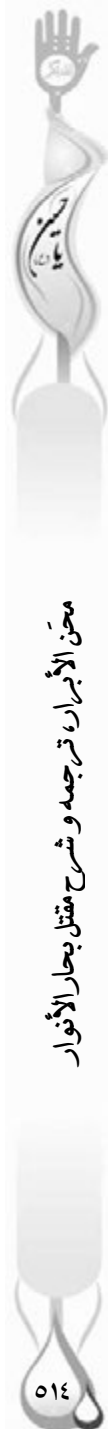
قطعه بر این مطلب دلالت واضحه دارند.

پس بنابراین مقدمه قطعه، درجات امام حسین علیه السلام در بهشت عنبر سرشت نباید به شهادت آن بزرگوار تفاوت نموده باشند، چنانکه سایر ائمه انام در درجات بالاتر بهشت می باشند و از این جهت در بادی نظر قاصران در فرمایش جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله که ای حسین علیه السلام تو را درجاتی هست که به آنها نمی رسی مگر به شهادت، اشکالی به هم می رسد و جواب از این شبهه و اشکال به دو وجه می باشد یکی آنکه از عادت خداوند عالم پر واضح و لایح گشته که هیچ کس از انبیا و اوصیا و مؤمنان تا شربت ناگوار مرگ را نچشند به منازل مقرر و مقدر خود در بهشت نمی رسند و هر کسی را نوعی و قسمی از مرگ مقدر و محتوم است و درباره جناب امام حسین علیه السلام تقدیر مرگ به نحو کشته شدن در راه رضای خداوند عالمیان شده بود، پس مراد حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله بنابراین آن است که ای حسین علیه السلام! مرگ پل مؤمن به سوی درجات خود در بهشت است و پل تو به درجات منازل تو کشته شدن تو در راه دین خداست، پس ناچاری که بر دنیا برگردی و شربت شهادت را بجشی.

اگر کسی را خدشه ای در این جواب رخ بدهد به این نحو بگوید، پس بر این معنی در برابر شهادت آن بزرگوار کدام اجر و ثواب می شود و به چه چیز اجر خواهند داد؟

جواب از این خدشه آن است که می گوئیم علو مرتبت و بلندی منزلت و تکمیل قرب معنوی و تتمیم شأن قدر باطنی در نزد خداوند قادر بی چون، از جمله درجات و مقاماتی است که همه درجات

قرب امام حسین (ع)
ثمر شهادت آن سرور



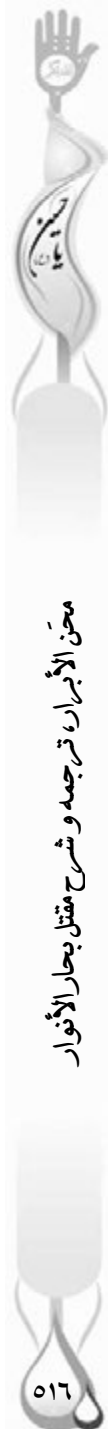
بهشت و آنچه در بهشت است مانند ذره‌ای است در برابر عالم و عالمیان و زمین و آسمان.

آیا به حال اهل روزگار و حال مقربان دربار پادشاهان دنیا که قرب و نزدیکی پادشاهان را به هیچگونه مال و منال نمی‌دهند نظر نمی‌کنی، به حکایت ساحران و سؤال و جواب ایشان با فرعون کافر بی‌ایمان نگاه کن، هنگامی که از فرعون ملعون پرسیدند که اگر ما حضرت موسی علیه‌السلام را مغلوب بنماییم و بر او غالب شویم، جزای ما چه خواهد شد؟

فرعون جواب داد: جزای شما این است که در نزد من از مقربین خواهید گردید و ایشان را وعده مال و منال و جواهر درخشانده و لالی پر قیمت و دلپسند نداد، چون آن لعین بدطینت، خداوند عالمیان را از همه کس بهتر و نیکوتر شناخته بود و دانسته بود که هیچ چیز در برابر عمل نیکو و عبادت بهتر از قرب و منزلت و بلندی رتبت و درجت در نزد خداوند عالمیان نیست و خود آن ملعون به ادعای خدایی و دعوای جهان آفرینی افتاده و خود را در نظر عامیان مانند گاو و خران به خدایی رواج داده بود و برای ساحران چیزی وعده نمود که از عطاهای بزرگ و کرامات بی‌متنهای الهی بود که عبارت از قرب و تقرب در نزد خداست و قرب و منزلت جناب سید الشهداء علیه‌السلام و مظلوم بیابان کربلا روحی و روح العالمین له الفداء در نزد خداوند قادر بی‌همتا به مرتبه‌ای رسیده است که اگر جمیع درختان عالم قلم گردد و همه جنّ و انس نویسنده شوند، عשרی از اعشار و یکی از صد هزار وی را توانای تحریر و یارای تقریر ندارند.

ملاحظات نما که کدام قرب و منزلت و علو رتبت و مکانت بهتر و
 نیکوتر می باشد از اینکه خداوند عالمیان قلوب مؤمنان را قبر آن
 بزرگوار قرار داده و دل های ایشان را واله محبت آن جناب فرموده و
 چشمان مؤمنان پیوسته در مصیبت آن حضرت گریان و اشک ریزان
 و دل های ایشان همیشه در مصائب آن بزرگوار سوزان است که هر
 سال چندین هزار کس در عزای او دیده گریان و دل سوزان و نالان
 است و گرد و غبار کدام قرب و منزلت به دامن جلال و عزت این
 قرب و منزلت می رسد که خداوند عالمیان و آفریننده هفت زمین و
 آسمان خود را در ورثه خون مبارک آن بزرگوار قرار داده است و
 خود را با آن کبریا و عظمت، صاحب و طالب خورش نامیده و
 زیارت قبر مبارک او را مانند زیارت خود در بالای عرش اعلی
 نموده و مرثیه آن حضرت را بر پیغمبران گرامی خود ذکر فرموده،
 ایشان را گریانده است و کدام شأن و مقام از این بالاتر و بلندتر
 می شود که صد هزار گناه گناهکاران و خطای خطاکاران را در برابر
 یک قطره اشک که در مصیبت آن بزرگوار ریخته شود بیامرزد و
 کلید درهای بهشت و دوزخ را برای آن جناب کرامت فرماید و در
 روز قیامت در کنار صراط ایستاده باشد و آتش جهنم را امر کند که
 این را بگیر و آن را رها کن و کدام قرب و منزلت بهتر باشد از اینکه
 امامت و خلافت را در فرزندان آن حضرت قرار داده است، تا قیام
 قیامت پادشاهی و سلطنت دنیا با ایشان خواهد شد و تربت مبارک
 آن بزرگوار را شفای هر درد و دوی هر مرض و علت کرده است و
 گریه و زیارت او را آمرزش گناهان صغیره و کبیره فرموده است.

مقامات حاصل از قرب
 معنوی امام حسین (ع)



بلی! ماها قرب و منزلت را عبارت می‌دانیم از اینکه بخوریم و بیاشامیم و از لذت عبادت و اطاعت خداوندگاری و قرب و منزلت الهی محروم و پیوسته تابع هوا و هوس و بنده خواهش نفس و مشغول عیش و عشرت این چند روز دنیای فانی هستیم، ما را کی این مقام میسر و ممکن گردد که محض طالب قرب و منزلت در نزد خدا بوده باشیم؟ ما طالب بهشت هستیم که از لذائد آن لذت ببریم و بخوریم و بیاشامیم خواه در نزد خدا از مقرّین بوده باشیم یا نه.

جواب دوم از خدشه آن اشکال آن است که از آیات و اخبار ظاهر و هویدا گردیده است که هر کس را در بهشت درجه‌ای هست و در جهنّم منزلی مقرر است و کسانی که وارد بهشت می‌باشند وارث درجات کسانی می‌شوند که به جهنّم می‌روند، چنانکه خدا فرموده است:

﴿الَّذِينَ يَرْتُوبُونَ أَلْأَنفُسَ﴾^۱

معلوم است که هر روز صد هزاران کس به جهت گریه و زیارت آن جناب مستوجب بهشت و برات آزادی از جهنّم می‌شوند و چندین هزار کس به سبب شهادت آن بزرگوار به مذهب تشیع سر بلند گردیدند و از مذهب باطل و دین فاسد عدول نمودند و حقیقت اهل بیت رسالت به جهت شهادت آن حضرت بر عالمیان ظاهر و هویدا گردید، بنابراین مقدمه قطعیه شاید مراد از آن درجاتی که در حدیث شریف مذکور گردید، درجات شیعیان آن حضرت بوده باشد، زیرا که بسیاری از شیعیان جز با شهادت آن حضرت سزاوار

۱. مؤمنون: ۹۱؛ به نظر مصحح می‌رسد آیت الله مروارید رحمه الله علیه همین بیان را درباره آیه شریفه «وَأَجْعَلْنِي مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ» (شعراء: ۸۵) می‌فرمودند.

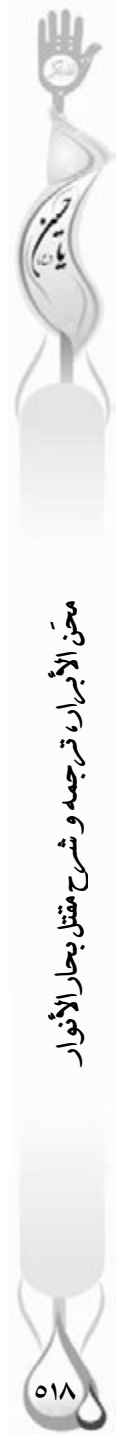
بهشت نمی شدند والله العالم بالحقایق انتهى.

برگشتیم به ترجمه تتمه روایت مصنف قدس سره که از کتاب مقتل سید بزرگوار محمدبن ابی طالب موسوی نقل کرده است و فرموده است که چون آن حضرت از زیارت قبر مبارک جد بزرگوار خود برگشت و عزم نمود که از مدینه منوره به سوی مکه معظمه بیرون رود، در میان شب به زیارت قبر مبارک مادر مهربان خود فاطمه زهرا علیها السلام آمد و آن قبر مبارک را زیارت نمود و وداع بازپسین کرده به سوی قبر مبارک برادرش جناب امام حسن مجتبی علیهما السلام رفته آن قبر شریف را وادع نموده در وقت صبح به منزل ملائک پاسبان خود برگشت.

چون جناب محمدبن حنفیه از اراده برادر خود جناب امام حسین علیهما السلام آگاهی یافت که می خواهد از وطن مألوف خود بیرون برود و ترک آن دیار نموده به دیار غربت کوچ نماید، به زودی خود را به خدمت آن جناب رساند و عرض نمود: ای برادر! تو در نزد من محبوب ترین خلق عالم هستی و عزیزترین مردم روزگاری بر من و من هرگز خیرخواهی خود را برای کسی ذخیره نمی سازم و آنچه لازمه خیرخواهی و صلاح گویی و صواب دید است، چنانکه درباره تو خواهم نمود درباره دیگری نخواهم کرد و هیچ کس را برای آنها سزاوارتر از تو نمی دانم، زیرا که تو شیرینی آب من هستی و به منزله جان و روح و دیده من می باشی و تویی بزرگ اهل بیت من و تویی آن کسی که خداوند عالمیان طاعت تو را برگردن من واجب و لازم نموده است، زیرا که شرافت و بزرگواری تو را به من ترجیح داده و تو را صاحب شرافت و بزرگواری قرار داده است و تو را از سادات جوانان اهل بهشت نموده است و همان کلمات و

وداع امام حسین (ع) با
قبر مادرش فاطمه (س)
و برادرش امام
حسن (ع)

نصایح محمد بن حنفیه
به امام حسین (ع)

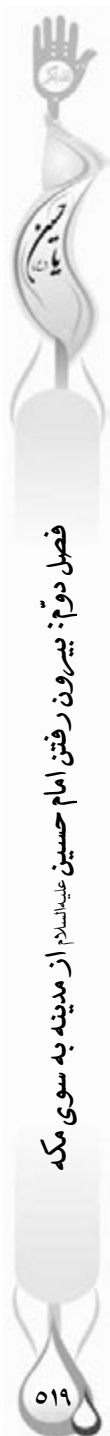


سخنان گذشته را به زبان خود جاری کرده تا اینکه عرض کرد: ای برادر بزرگوار من! مصلحت تو را در آن می‌دانم که از مدینه مشرفه به سوی مکه معظمه بروی، اگر آن دیار موافق طبع شریف تو گردید و اهل آنجا با تو موافقت نمودند و به خواهش تو رفتار کردند، پس در آنجا اقامت می‌فرمایی و اگر اهل آن دیار موافق طبع شریف تو رفتار نکردند و شیوه بی‌وفائی را پیش گرفتند، در آن وقت مصلحت کار اقتضا می‌نماید که به شهر دیگر انتقال نمایی، پس به سوی بلاد یمن برو، زیرا که اهل آن دیار یاوران جدّ بزرگوار و پدر عالی مقدار تو هستند و ایشان مهربان‌ترین مردم می‌باشند و قلوب ایشان از اهل همه بلاد رفیق‌تر است و بلاد ایشان وسیع‌ترین بلاد است و اگر در آنجا برای تو منزل ایمنی و خانه آسودگی میسر گردید و اهل آن دیار و بلاد را موافق یافتی، آنجا را مسکن اقامت نما و اگر آن دیار نیز پسند خاطر شریف نگردید، پس به بیابان‌ها و صحراها و سرکوهها لاحق بشو و از شهری به سوی شهر دیگر بگذر و منتظر فرصت باش، تا اینکه ببینی امر این امت به کجا خواهد رسید و تا اینکه خداوند عالمیان میان ما و میان این گروه فاسقان حکم نماید.

جواب امام حسین (ع) به محمد حنفیه و امر به ماندن او در مدینه

چون جناب امام حسین علیه السلام این کلمات را از برادرش محمد بن حنفیه شنید فرمود: ای برادر! به خدا سوگند اگر در همه دنیا برای من پناهگاهی و مأوایی پیدا نگردد، هر آینه بیعت یزید را نخواهم نمود.

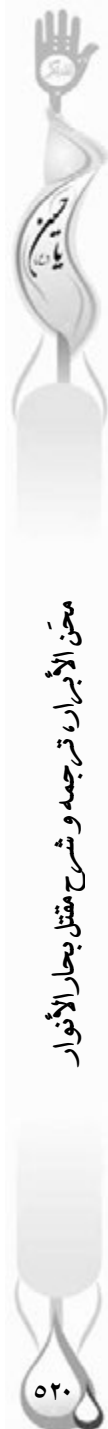
محمد ابن حنفیه دیگر سخن نگفت و کلام خود را قطع نمود و شروع کرد به گریستن و جناب امام حسین علیه السلام نیز گریست تا اینکه آن دو بزرگوار ساعتی گریه نمودند، پس جناب امام حسین علیه السلام فرمود: ای برادر! خدا تو را جزای خیر بدهد، به تحقیق خیرخواهی



نمودی و به راه صواب اشارت کردی و من عازم شده‌ام که به سوی مکه بروم و برای سفر مکه با برادران و برادرزادگان و شیعیان گرامی خود آماده گشته‌ام که کار ایشان کار من و رأی ایشان رأی من است و اما تو ای برادر! حرجی بر تو نیست که در مدینه بمانی و از جانب من بر این قوم دیدبان شوی، هیچ کاری از کارهای این قوم ستمکار را از من مخفی و مستور مدار و پیوسته از حال ایشان به من خبر برسان؛ پس جناب امام حسین علیه السلام دوات و کاغذ طلید و این وصیت نامه را برای برادر خود محمد بن حنفیه نوشت:

بسم الله الرحمن الرحيم این وصیت نامه‌ای است که حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام آن را نوشته و بر مضامین وی به سوی برادر خود که معروف به فرزند حنفیه است وصیت کرده است که حسین علیه السلام شهادت می‌دهد بر اینکه خدا و معبودی جز خداوند عالمیان نیست و شهادت می‌دهد بر اینکه محمد صلی الله علیه و آله بنده گرامی و رسول امین اوست که از جانب خدا دین حق و وحی‌های صدق و راست آورده است و همه آنچه گفته است و آورده است درست و راست است و به درستی بهشت و جهنم حق است و قیامت البته خواهد آمد، شبهه‌ای در آن نمی‌شاید و اینکه خداوند عالمیان زنده خواهد فرمود کسانی را که در قبرها مدفون شده‌اند و همه مرده‌ها را مبعوث و محشور خواهد نمود.

به درستی من از وطن خود بیرون نرفتم برای اینکه شرارت نمایم، طغیان کنم و تکبر و تجبر سازم و در میان مردم افساد نمایم و ظلم و ستم به کسی بکنم؛ از وطن خود بیرون آمدم برای طلب اصلاح امت جد بزرگوار خود و می‌خواهم که امر به معروف نمایم



و ایشان را نهی از منکر کنم و در میان ایشان به طریقه جدّ بزرگوار خود و سیر و سلوک پدر بزرگوارم علی بن ابی طالب علیه السلام سلوک نمایم، پس هر کس سخنان مرا از روی راستی و حقیقت قبول نمود، پس خداوند عالمیان سزاوارتر است به قبول حق، البته پاداش اهل حق را خواهد داد و هر کس مرا ردّ نمود و سخن مرا قبول نکرد، من در مقابل ردّ سخن خود صبر خواهم کرد تا اینکه خداوند عالمیان، میان من و این قوم به راستی حکم نماید و او بهترین حکم کنندگان است. اینها وصیت من به سوی توست ای برادر! و توفیق من و فراهم آوردن اسباب کار من نیست مگر به خدا، بر خدا توکل کرده‌ام و به سوی او توبه و بازگشت می‌نمایم.

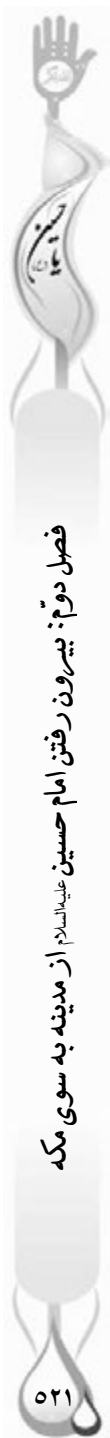
پس نامه را پیچید و به مهر مبارک خود مزین فرمود و آن را به برادر خود محمد داد پس او را وداع نمود، در میان شب بیرون رفت.^۱

و نیز سید بزرگوار محمد بن ابی طالب از کتاب وسایل محمد بن یعقوب کلینی (ره) به سند خود از حمزه بن حرمان روایت کرده است که روزی در مجلس جناب امام جعفر صادق علیه السلام قضیه بیرون رفتن جناب امام حسین علیه السلام را از مدینه به سوی مکه یاد نمودیم و از آن حضرت جهت تخلف محمد بن حنفیه را از ادراک فیض خدمت سراسر سعادت جناب امام حسین علیه السلام پرسیدیم.

علت همراه نشدن محمد حنفیه با امام (ع)
از زبان امام صادق (ع)

جناب امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: یا حمزه! به درستی من در این ساعت تو را از حدیثی خبر می‌دهم، دیگر بعد از این مجلس از آن سؤال ننما و آنچه می‌گویم بر او کفایت کن! به درستی جناب امام حسین علیه السلام چون از مدینه بیرون رفت و به سفر خود متوجه گردید

۱. محمد بن ابی طالب، تسلیة المجالس و زینة المجالس ۲: ۲۳۱.

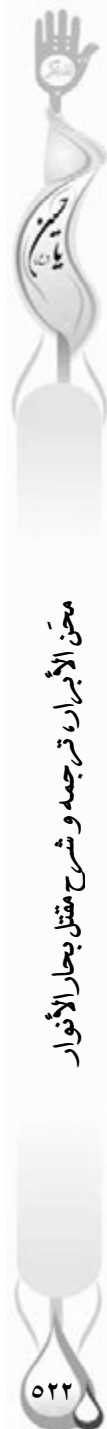


کاغذ و دواتی طلبید و نوشت: بسم الله الرحمن الرحيم اما بعد، پس به درستی یکی از شما یعنی از جوانان بنی هاشم که به من لاحق شود البته به درجه شهادت خواهد رسید و هر کسی از شما که از لاحق شدن به من تخلف نماید به درجه فتح و رستگاری نخواهد رسید والسلام.^۱

مترجم می گوید: مصنف قسریه در ضمن اخبار متفرقه که در اواخر این باب نقل کرده است از کامل الزیارة به سند خود از جناب امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که هنگامی که جناب امام حسین علیه السلام عزم نمود که از مدینه منوره بیرون برود، زنان و دختران فرزندان عبدالمطلب و مخدرات بنی هاشم به منزل ملائک پاسبان رشک بهشت عنبر سرشت آن حضرت جمع شدند: صدا به نوحه و زاری و گریه و بی قراری بلند نمودند و اشک حسرت از دیده ها به روی خود جاری می کردند و آه سرد از دل پردرد خود می کشیدند. چون اضطراب ایشان متزاید و گریه و بی قراری آن دل افکاران از حد متجاوز گردید، جناب امام حسین علیه السلام به نفس نفیس خود ایشان را تسکینی داد و امر به شیکبایی و صبر فرمود و گفت: شما را به خدا سوگند می دهم این صداها و گریه ها را ننمائید که معصیت خدا و جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن بوده باشد و دست از گریه و زاری و نوحه و بی قراری بردارید و بسیار جزع و ناله ننمائید.

آن دردمندان مستمند با دل پردرد و دیده گریان عرض کردند: ما اگر برای این مصیبت جانسوز و محنت گریه خیز نوحه و زاری ننماییم پس نوحه و بی قراری را برای کدام کسی نگاه داریم و ذخیره

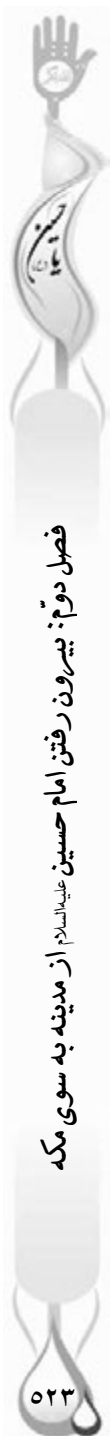
۱. همان.



کنیم، پس امروز که تو از میان ما می‌روی و ما را به فراق جانگداز خود مبتلا می‌سازی، مانند روزی است که جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رحلت نمود و جناب امیرمؤمنان علیه السلام به درجه رفیعہ شهادت فایز گردید و جناب فاطمه زهرا علیها السلام از میان ما رفت و مانند آن روزی است که رقیه و زینب و امّ کلثوم از دنیا رحلت نمودند، در خصوص تو از خدا سؤال می‌کنیم که جان‌های ما را فدای جان مبارک تو گرداند، ای حبیب نیکوکاران! و ای یادگار از اهل قبور و گذشتگان ما! امروز ما را به غیر تو امید نیست و یکی از عمه‌های آن حضرت با دل پردرد و محنت و دیده گریان و اشک ریزان عرض کرد: شهادت می‌دهم و سوگند یاد می‌کنم یا حسین علیه السلام شنیدم هر آینه که جنیان برای تو نوحه و زاری می‌کردند و می‌گفتند:

وَإِنَّ قَتِيلَ الطَّفِّ مِنْ آلِ هَاشِمٍ أَذَلَّ رِقَابًا مِنْ قُرَيْشٍ وَ ذَلَّتْ
حَبِيبُ رَسُولِ اللَّهِ لَمْ يَكُ فَاحِشًا أَبَانَتْ مُصِيبَتُكَ الْأَنْوَفَ وَ جَلَّتْ

«طَفَّ» به فتح طاء مؤلف و فتح فاء او نام مکانی در نزدیکی کوفه است و به کنار نهر نیز می‌گویند و هر دو در این معنی بیت مناسب است، «ابان» به معنی جدا کردن است و «انوف» به ضمّه همزه جمع «انف» است که به معنی بینی است و در میان عرب بلکه در سایر لغت معروف است که حمیت و غضب و عزّت و ذلّت را نسبت به انف می‌دهند، زیرا که در این حالات، حالتی در انف ظاهر می‌شود. یعنی به درستی شهید بیابان کربلا و قتیل گروه اشقیا از فرزندان هاشم که عبارت از جناب امام حسین علیه السلام است، کشته شدن او گردن‌های بزرگان از قبیله قریش را ذلیل و خوار نمود و گردن‌های



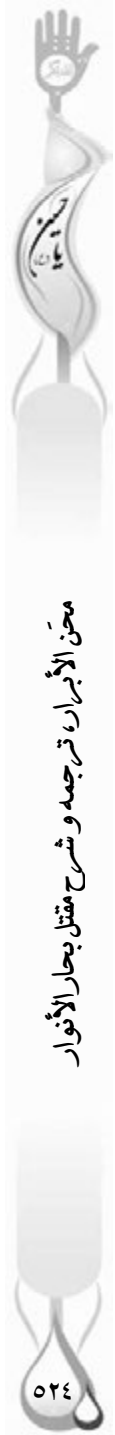
ایشان ذلیل گردیدند، که او حبیب جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله است که هرگز بدی از آن جناب سر نزد و مرتکب معاصی نگردید، مصایب جانگداز تو بینی های مؤمنان را جدا نمود و به خاک مالید و بسیار بزرگ شد آن مصایب.

و شنیدم نیز می گفتند:

إِكُوا حُسَيْنًا سَيِّدًا	وَلَقَتْلِهِ شَابَ الشَّعْرُ
وَلَقَتْلِهِ زَلْزَلْتُمْ	وَلَقَتْلِهِ أَنْكَسَفَ الْقَمَرُ
وَاحْمَرَّتْ آفَاقُ السَّمَاءِ	مِنْ الْعَشِيَّةِ وَالسَّحَرِ
وَتَغَيَّرَتْ شَمْسُ الْبِلَادِ	بِهِمْ وَأَظْلَمَتِ الْكُورُ
ذَاكَ ابْنُ فَاطِمَةَ الْمُصَابُ	بِهِ الْخَلَائِقُ وَالْبَشَرُ
أَوْرَثْنَا ذُلًّا جَدَعَ	الْأُفُوفَ مَعَ الْعَرَرِ

یعنی گریه نمائید بر حسین علیه السلام که سید و آقای عالمیان است و به جهت کشته شدن آن بزرگوار موهای سر مؤمنان سفید گردید و به جهت کشته شدن او به تزلزل افتادید و زمین زلزله نمود و شما را به حرکت در آورد و به جهت کشته شدنش ماه گرفته شد و اطراف آسمان از هنگام عشا و وقت سحر سرخ گردید و آفتاب جهان تاب متغیر گردید، به سبب ایشان عالم ظلمانی شدند و این شخص کشته فرزند عزیز فاطمه علیه السلام است که به جهت مصیبت او بر همه خلایق و نوع بشر مصیبت ها رسید، ای فرزند عزیز فاطمه زهرا علیه السلام! ذلت دائمی را به ما یادگار گذاشتی که به سبب آن بینی های مؤمنان قطع شدند و با هلاکت و ضرر به خاک مالیده گردیدند.^۱

۱. ابن قولویه قمی، کامل الزیارات: ۹۶: ۹.



شرح این آیات به تفصیل خواهد آمد ان شاء الله تعالی.

مصنّف قدس سره در جلاء العیون در آخر این روایت فرموده است که پس آن مخدّرات حجرات طهارت و سیادت، با همدیگر هم آواز گشته مرثیه‌های جانسوز در مصیبت آن حضرت خواندند و اشک‌های خونین به روی گلگون خود جاری گردانیدند و آن جان جهانیان را وداع نمودند^۱ انتهی.

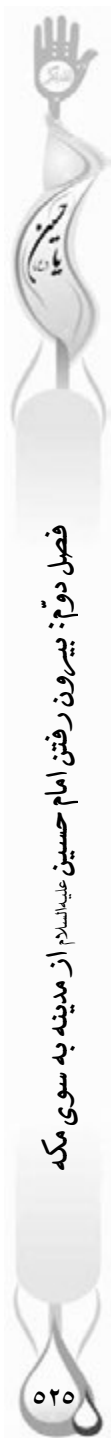
نزول ملائکه برای یاری امام حسین(ع)

شیخ بزرگوار شیخ مفید قدس سره به سند خود از جناب امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است هنگامی که جناب امام حسین علیه السلام از مدینه منوره بیرون رفت، چند فوج از ملائک آسمان برای نصرت جناب امام حسین علیه السلام آمده بودند که به سیمای جنگ و قتال آراسته و سلاح دعا و جدال پوشیده بودند و در دست حرب‌ها داشتند و بر اسبان نجیب و خوب سوار بودند؛ چون به نزد آن حضرت رسیدند سلام دادند و عرض نمودند: ای حجت خدا بر خلق عالمیان بعد از جدّ و پدر و برادر بزرگوار خود! به درستی خداوند عالمیان در مقامات بسیار و مواطن بیشمار جدّ بزرگوار تو را با ما یاری کرده است و حال خداوند عالم ما را برای نصرت و یاری تو فرستاده است که تو را مدد نماییم و دشمنان تو را از تو دفع کنیم.

حضرت فرمود: وعده گاه ما و شما محلّ دفن من باشد و در جای شهادت من پیش من بیایید، آن زمین کربلا است، چون وارد آن سرزمین شوم به نزد من حاضر شوید.

پس ایشان عرض کردند: ای حجت خدا! ما را به هر امری که خواهی امر نما تا امر تو را بشنویم و فرمان تو را اطاعت و انقیاد

۱. علامه مجلسی، جلاء العیون: ۵۱۶.



نمایم، پس اگر ترس از دشمنی داری ما پیوسته در خدمت تو می‌باشیم و شرّ دشمنانت را از تو دفع می‌کنیم.

حضرت فرمود: دشمنان مرا راه قدرت و توانایی بر من نیست و یارای این ندارند که مکروهی به من برسانند، تا هنگامی که به بقعه کشته شدن خود بروم.

بعد از ایشان گروه بسیار و فوج بیشمار از طوایف مؤمنین جنّ به خدمت امام انام و حجت خداوند عالمیان بر همه افراد انس و جان آمدند و به شرف ملاقات آن حضرت مشرف و سربلند گردیدند و عرض کردند: ای سید و مولای ما! ما از شیعیان و انصار تو هستیم و ما را برای هر امری که می‌خواهی مأمور فرما و هر چیزی که اراده می‌نمایی ما را به آن امر کن که اطاعت و فرمان برداری خواهیم نمود. پس اگر ما را مأمور نمایی بر اینکه همه دشمنان تو را بکشیم در حالتی که تو در مکان و جای خود بوده باشی هر آینه ما به دفع شرارت دشمنان تو کفایت می‌نمایم.

پس آن معدن فتوّت و کرامت ایشان را به دعای خیر یاد نمود و فرمود: خداوند عالمیان از جانب من برای شما جزای خیر بدهد و ایشان را فرمود: آیا نخوانده‌اید کتاب خدا را که به جدّ بزرگوار من جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل گشته که خدا می‌فرماید:

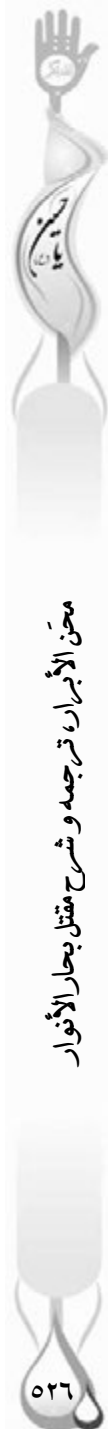
﴿أَيُّمَّا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ﴾^۱

و فرموده است:

﴿لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ﴾^۲

۱. نساء: ۷۸.

۲. آل عمران: ۱۵۴.



یعنی هر جا که باشید مرگ شما را درك خواهد نمود، هر چندی که در برج‌ها و قلعه‌های محکم بوده باشید و بگو ای محمد بر کسانی که از جهاد تقاعد و تکاھل نمایند، هر گاه در خانه‌های خود نشسته باشید هر آینه کسانی که قتل بر ایشان مقدّر و محتوم و نوشته شده است به سوی کشته شدن و محلّ دفن خود بیرون می‌روند. فرمود: اگر من در جای خود بنشینم پس این مردمان صاحب هلاکت و گمراهی به چه چیز ممتحن می‌باشند و به کدام عمل مبتلا خواهند گردید و به چه چیز خدا ایشان را به مقام امتحان بیاورد تا حجّت بر ایشان تمام گردد و اگر من به سوی جهاد دشمنان نروم پس کدام کسی در مدفن و محلّ قبر من در کربلا مدفون و ساکن شود.

خداوند عالمیان آن زمین پاک را در هنگام پهن کردن زمین برای دفن من پسندیده است و پناه گاه و محل امن و امان برای شیعیان ما نموده است و ایشان را امان در دنیا و آخرت است و لکن شما در روز شنبه که روز عاشورا است در کربلا در نزد من بیایید و آن همان روز است که من در آخر آن روز کشته خواهم شد و بعد از من کسی از اهل بیت و خویشان و برادران من باقی نمی‌ماند که بر کشتن دشمنان مطلوب باشند و از ایشان توانایی یاری برای من بشود. سر مرا برای یزید پلید لعنة الله علیه هدیه می‌برند.

افواج جنّ عرض نمودند: ای حبیب خداوند عالمیان! و فرزند گرامی حبیب او! به خدا سوگند اگر این نبود که امر تو را باید اطاعت نمائیم و فرمان برداری تو بر گردن ما لازم و واجب بود و اینکه جایز نیست که ما مخالفت امر تو کنیم، هر آینه همه دشمنان تو را تا آخر ایشان می‌کشتیم، پیش از آنکه آن ملاعین به تو ملاقات نمایند و به

جنیان سر به امر امام (ع) فرود آوردند

برابر تو برسند.

حضرت امام حسین علیه السلام فرمود: به خدا سوگند قدرت ما بر دفع و فنای ایشان از شما بیشتر است و لکن ایشان را مهلت می‌دهیم و به طریق عرف و عادت با ایشان رفتار می‌نماییم تا اینکه حجت بر ایشان تمام شود.

﴿لَهْلُكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَ يُحْيَى مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ﴾^۱

یعنی به جهت اینکه هر کس هلاک و زیانکار و گمراه شود از روی دلیل و برهان هلاک شود و هر کسی که زنده و نیکوکار باشد از بینه و حجت زنده و نیکوکار شود.^۲

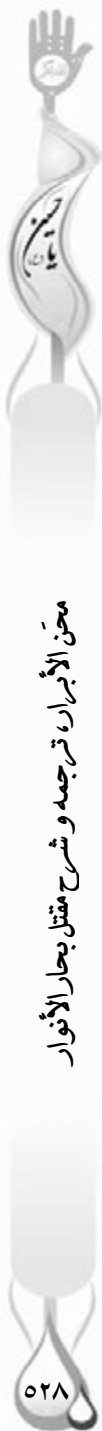
وداع امام حسین (ع) با
ام سلمه به هنگام
خروج از مدینه

مصنّف قدس سره فرموده است تا اینجا هر چه نقل کردیم از کیفیت بیرون رفتن آن حضرت از مدینه منوره از کتاب محمد بن ابی طالب نقل کردیم و لکن در بعض کتب دیده‌ام هنگامی که جناب امام حسین علیه السلام عزم نمود که از مدینه منوره بیرون برود، جناب ام سلمه به نزد آن حضرت آمد عرض نمود: ای فرزند گرامی! دل مرا به بیرون رفتن خود به سوی عراق به درد نیاز و محزون و اندوهناک نما و خوار و ذلیل نکن، زیرا که از جدّت جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده‌ام که می‌فرمود: فرزند عزیز من حسین علیه السلام در زمین عراق کشته خواهد شد، در بیابانی که نام آن را کربلا می‌گویند.

حضرت امام حسین علیه السلام چون این سخن را از آن خاتون مکرمه شنید فرمود: ای مادر مهربان! به خدا سوگند من نیز آن را می‌دانم و می‌دانم که من لامحاله در زمین عراق کشته خواهم شد و چاره‌ای از آن ندارد و من به خدا سوگند همان روز را که در آن روز کشته

۱. انفال: ۴۲.

۲. سید بن طاووس، اللّهُوف: ۶۶.



می شوم می شناسم و می شناسم قاتل خود را که مرا خواهد کشت و می شناسم همان بقعه را که در آن مدفون خواهم گردید و می شناسم فرزندان و برادران و خویشان و شیعیان خود را که در پیش روی من شهید می شوند.

نشان دادن کربلا و محلّ شهداء به امّ سلمه
ای مادر مهربان! اگر دلت می خواهد محل قبر و مدفن خود را به تو بنمایم من آنجا را نشان می دهم؛ پس آن حضرت به دست معجزنمای خود اشاره فرمود به سوی کربلا، از اعجاز آن حضرت بلندی های زمین که در میان آن مجلس و زمین کربلا بود پست گردیدند و زمین کربلا در بادی نظر جناب امّ سلمه در نزدیکی نمایان شد، پس جناب امام حسین علیه السلام محل مدفن و لشکرگاه و جای ایستادن و محل شهادت خود را یکی یکی به جناب امّ سلمه نشان داد.

چون جناب امّ سلمه آنها را مشاهده کرد^۱ با شدّت تمام گریه نمود و آن جناب را به خدا سپرد.

آن حضرت فرمود: ای مادر مهربان! خداوند عالمیان خواسته است که مرا از روی ظلم و عدوان دشمنان کشته و سربریده ببیند و از علم خدا چنان گذشته است و از قضای حتمی الهی جاری گشته است که زنان و اهل بیت و دختران گرامی مرا از وطن خودشان آواره و رانده شده ببیند و کودکان کوچک را مذبح ببیند و بعضی از ایشان را مظلوم و اسیر شده و دست بسته ببیند، در حالتی که ایشان طلب یاری و یاور و فریادرسی می کنند، کسی به فریادشان نمی رسد و احدی نصرت و یاری و اعانت برای ایشان ننماید.

۱. تا عین عبارت «يَكُنْ أُمُّ سَلَمَةَ بِكَاءٍ شَدِيدًا» در کتاب سلیمان بن ابراهیم قندوزی، ینابیع المودة ۳: ۶۰ آمده است.

جناب امّ سلمه با دیده گریان و دل بریان عرض نمود که در نزد من تربتی هست که جدّ بزرگوارت آن را به من داده است و در میان شیشه گذاشته‌ام.

حضرت فرمود: به خدا سوگند مرا با چنین حالت می‌کشند، هر چندی که به زمین عراق نروم، پس دست معجزنمای خود را بلند کرد و مشّت خاکی از خاک پاک کربلا برداشت و به جناب امّ سلمه داد و فرمود: این را با آن شیشه بگذار که جدّ بزرگوارم به تو عطا کرده است و هنگامی که دیدی هر دو خون شدند پس بدان که مرا کشته‌اند.^۱

شیخ مفید^۲ روایت کرده است که آن حضرت در هنگام بیرون رفتن این آیه شریفه را تلاوت فرمود:

﴿فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾^۳

پس آن حضرت از جاده‌ای متعارف و راه معروف و مشهور به سوی مکه معظمه روانه گردید، اهل بیت آن حضرت عرض کردند: کاش از جاده متعارف و راه بزرگ معروف قدری کنار شوی، چنانکه عبدالله بن زبیر چنان نمود تا اینکه سواران اگر به طلبت بیایند ما را نیابند.

حضرت فرمود: نه! به خدا سوگند هرگز از راه راست مستقیم مفارقت نخواهم نمود تا اینکه خداوند عالمیان هر چه درباره ما تدبیر کرده است جاری سازد.

چون نزدیک شد که داخل مکه معظمه گردد این آیه را تلاوت فرمود:

﴿وَلَمَّا تَوَجَّهَ تِلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَى رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ﴾^۴

۱. شیخ عبدالله بحرانی، *عوالم العلوم* ۱۷: ۱۸۰.

۲. *قصص*: ۲۱.

۳. *همان*: ۲۲.

۴. شیخ مفید، *الارشاد* ۲: ۳۳.

مترجم می‌گوید: به روایت ابی مخنف چون اهل بیت و اصحاب آن حضرت عرض کردند که می‌خواهیم قدری از راه متعارف بیرون بروی و از طریق غیر متعارف سلوک فرمایی، حضرت فرمود: گویا از طلب کنندگان می‌ترسید که مبدا از پی ما بیایند!

ایشان عرض کردند: بلی!

فرمود: من می‌ترسم که از راه غیر متعارف به جهت ترس از مرگ برویم و این ابیات را انشاء فرمود:

إِذِ الْمَرْءُ لَا يَحْمِي بَنِيهِ وَ عِرْسَهُ وَ عَثْرَتُهُ كَانَ اللَّيْمُ الْمُسْبِيَا
وَ مِنْ دُونِ مَا يَبْغِي يَزِيدُ بِنَا غَدَا نَخُوضُ بِحَارِ الْمَوْتِ شَرْقًا وَ مَغْرِبًا
وَ نَضْرِبُ ضَرْبًا كَالْحَرِيبِ مُقَدَّمَا إِذَا مَا رَأَهُ ضَيْعٌ فَرَّ مَهْرَبًا

«لثیم» ناکس و دنی و فرومایه است و «نضرب» به صیغه معلوم و مجهول جایز است که خوانده شود.

یعنی هنگامی که مرد از جهت ترس مردن، فرزندان و عیال و عترت خود را اعانت و حمایت و رعایت ننماید، در میان صاحبان غیرت و حمیت، دنی و ناکس و فحش و دشنام داده می‌گردد؛ از آن راهی که یزید پلید ما را به جهت کشتن طلب نماید و قصد جان ما بکند، در آن هنگام از آن ملعون بدفرجام گریزان و ترسان نمی‌شویم؛ بلکه در دریای مرگ شنا می‌کنیم، از هر جهت درهای مرگ داخل آن می‌شویم، از سمت مشرق و مغرب آن.

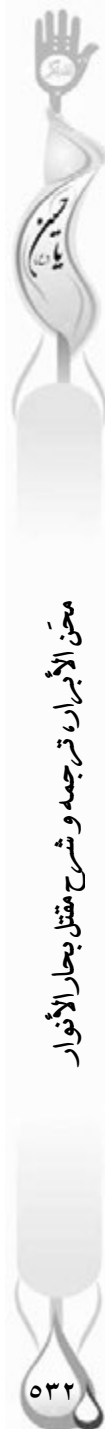
اگر «نضرب» به صیغه معلوم باشد معنای بیت چنان می‌شود که در آن وقت به شمشیر ابدار و تیغ شرربار گردن دشمنان را می‌زنیم، چنان زدن که مانند آتش شعله‌ور پیش‌رو و راست می‌گردد و

هنگامی که شیر غرآن تیغ برآن ما را مشاهده نماید به هر طرف
گریزان می شود.

اگر به صیغه مجهول باشد مراد از بیت به قرینه معنای وی به
تقدیر اوّل آشکار می گردد و احتیاج به تکرار ندارد^۱ انتهی.

برگشتیم به ترجمه تمه روایت شیخ بزرگوار شیخ مفید^{قدس سره}،
چون آن حضرت وارد مکه معظمه گردید و اهل مکه از ورود آن
حضرت خبر دار و آگاه شدند، پیوسته به خدمت آن بزرگوار تردد
می نمودند و کسانی که به قصد عمره وارد مکه معظمه شدند از اهل
آفاق به زیارت آن امام آفاق می آمدند و عبدالله بن زبیر ملعون در
آن اوان در یک جانب مکه اقامت نموده، پیوسته از روی حيله و
تزوير مشغول نماز بوده و گاهی مشغول طواف کعبه می گردید و آن
ملعون نیز مانند دیگران در هر روز یک دفعه و گاهی در دو روز
یک نوبت به خدمت آن بزرگوار می رسید و در ظاهر اظهار محبت
می نمود و از آمدن آن حضرت اظهار شغف و سرور می کرد؛ لکن
در باطن آمدن آن حضرت به مکه معظمه و اقامتش در آنجا برای آن
محیل غدار بسیار گران بود و از ورود آن جناب به بلده طیبه مکه
معظمه خوش نداشت، زیرا می دانست مادامی که آن حضرت در مکه
باشد کسی از اهل مکه و اهل آفاق برای پسر زبیر بیعت نمی کند و آن
حضرت را گذاشته گردن به طاعت آن ملعون نمی گذارد، زیرا که
اصل و نجابت و بزرگواری آن حضرت مانند آفتاب عالم تاب بر
عالمیان ظاهر و هویدا بود و در پیش مردم اطاعت آن جناب از همه

۱. أبو مخنف، مقتل الحسين (ع): ۱۴؛ همچنین ر.ک: سلیمان بن ابراهیم قندوزی، تاریخ
المودة: ۳: ۵۵ در این کتاب فقط بیت اوّل آمده است.



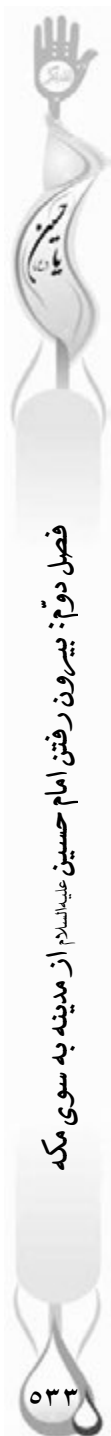
کس در صورت آسودگی و مقام بیعت بهتر و بیشتر بود.

اهل کوفه در منزل
سلیمان بن صرد برای
تدبیر بیعت با امام (ع)

مقارن این حالات خبر مرگ معاویه ملعون به اهل کوفه رسید، اهل کوفه بنا گذاشتند که به یزید حرام زاده بیعت ننمایند و به خیال شورش افتادند و خبر جناب امام حسین علیه السلام را از آن طرف به سمع ایشان رسید که آن حضرت و عبدالله بن زبیر از بیعت یزید پلید ابا و امتناع نموده‌اند و از مدینه منوره به خاطر این مطلب بیرون رفته وارد مکه معظمه شده‌اند، پس بنا به این اخبار شیعیان کوفه به منزل سلیمان بن صرد خزاعی قدس سره جمع شدند و خبر مرگ معاویه ملعون که فرعون و شداد و نمرود مردود این امت بود یاد نمودند و حمد و ثنای الهی می‌کردند که آن حرام زاده از دنیا به درک اسفل جهنم واصل گردیده است.

سلیمان فرمود: ایها الناس معاویه ملعون به جهنم واصل شده و جناب امام حسین علیه السلام از گروه مردم کناره شده، بیعت به یزید پلید ننموده است و به سوی مکه رفته، در آنجا اقامت کرده است و شما شیعیان آن بزرگوار و شیعیان پدر بزرگوار آن جناب هستید. پس اگر از نفس خود خاطر جمع شدید که در همه حال، شما آن بزرگوار را یاری می‌نمایید و با دشمنان او جهاد می‌کنید و در قتال طاغیان سعی و کوشش می‌نمائید، پس به خدمت آن بزرگوار نامه‌ها بنویسید تا به جمال باهرالنور خود شهر شما را منور سازد و بجانب شما بیاید و اگر از نفس خود ضعف و سستی و نقض عهد و پیمان می‌یابید پس آن مرد صالح نیکوکار بزرگوار را فریب ندهید و نفس مبارک آن حضرت را به معرض تلف نیاورید.

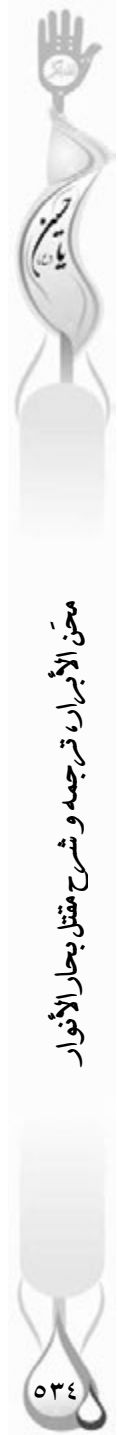
چون بی‌وفایان اهل کوفه این سخنان را از سلیمان بن صرد



شنیدند، همگی عرض نمودند: چنان است که می‌فرمایی! بلکه ما پیوسته در خدمت آن بزرگوار با دشمنان اشرار او جنگ می‌کنیم و نفس‌های خود را فدای آن جان جهانیان خواهیم نمود و پیوسته در جان‌نثاری سستی و تکاھل نمی‌ورزیم، پس رأی همه ایشان به این قرار گرفت که نامه‌ای به خدمت آن جناب بنویسند و اتفاق خود را به جهاد دشمنان آن بزرگوار اظهار نمایند، تا اینکه آن حضرت بجانب کوفه متوجّه شود، گردن به بیعت و طاعت او بگذارند پس نامه‌ای به این مضمون نوشتند:

بسم الله الرحمن الرحيم این نامه‌ای است به سوی جناب حسین بن علی علیه السلام از سلمیان بن صرد و مسیب بن نجیه و رفاعه بن شداد بجلی و حبیب بن مظاهر و از سایر شیعیان گرامی آن امام انام از مؤمنان و مسلمانان اهل کوفه، سلام ما برای تو باد! به درستی ما با تو حمد می‌نمائیم به خداوندی واحد لا شریک، که جز ذات اقدس باری خدایی نیست.

اما بعد، حمد و ثنا سزاوار ذات اقدس خداوند عالمیان است که ارکان دشمن بداندیش تو را درهم شکست و عدو ستمکار تو را هلاک نمود که آن ملعون به جور و ستم و از روی قهر و عدوان بر این امت قاهر و غالب گردید، پس بر ایشان و خلافت غلبه نمود و امارت را در میان امت غالب شد و از روی عدوان بر ایشان خلافت نمود و بی‌اذن و رضای ایشان امیر گردید و غنایم ایشان را غصب کرد، بی‌اذن ایشان، خلافت باطل و امارت فاسده بزرگی نمود. چون در مسند خلافت و سریر امارت از روی جور و ستم برقرار و مستحکم گردید، نیکان ایشان را به عداوت و دشمنی به درجه

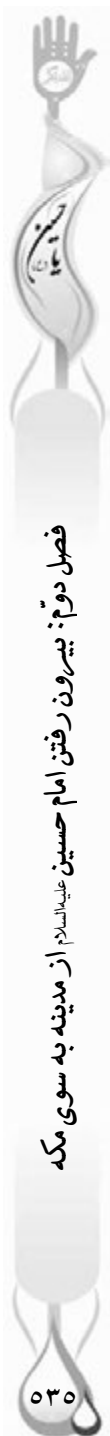


شهادت رساند و بدکاران و شریران ایشان را زنده گذاشت و مال خداوند عالمیان را میان ستمکاران و مال داران ظالمان قسمت نمود و بر دولت ایشان افزود، پس بسیار دوری باد از رحمت خدا بر آن ملعون عنید، چنانکه دور گردید نمود از رحمت خداوند گار معبود. و نوشتند ای سید و آقای ما! به درستی ما را امام و پیشوایی نیست، پس به شهر ما بیا که امیدواریم که خداوند عالمیان به سبب تو ما را به حق و رستگاری جمع نماید. نعمان در قصرالاماره نشسته است، ما که گروه شیعیان هستیم، به نماز جمعه او حاضر نمی شویم و با او به عیدگاه بیرون نمی رویم و اگر خبر آمدن تو به شهر کوفه به گوش ما برسد، نعمان را از کوفه بیرون می کنیم و او را به شام لاحق می نماییم.

رسیدن بیکهای کوفیان
به امام حسین (ع) در
مکه

پس نامه را پیچیدند و به همراهی عبدالله بن مسمع همدانی و عبدالله بن وائل فرستادند و ایشان را امر کردند که در رساندن نامه بسیار تعجیل نمایند، ایشان به خدمت آن امام انام و پیشوای انس و جان پسر آن دو نفر نامه را گرفته به سوی مکه معظمه روانه شدند و در دهم ماه مبارک رمضان وارد مکه شدند و نامه اهل کوفه را به خدمت آن حضرت رساندند و دو روز دیگر بعد از بیرون رفتن آن دو نفر رسول از کوفه رسید، باز شیعیان کوفه نامه ها به خدمت جناب امام حسین علیه السلام نوشتند، یکی را یک نفر و یکی را دو نفر یا سه نفر یا چهار نفر تا اینکه صد و پنجاه نامه نوشتند، به مصاحبت قیس بن مسهر صیداوی و عبدالله و عبدالرحمان ابنی عبدالله بن زیاد ارجبی و عماره بن عبدالله سلولی به خدمت جناب امام حسین علیه السلام فرستادند.^۱

۱. شیخ مفید، الإرشاد ۲: ۳۵؛ فضل بن حسن طبرسی، اعلام الوری: ۲۲۲؛ محمد بن حسن فتال، روضة الواعظین ۱: ۱۷۲؛ ابن نما حلی، شیر الاحزان: ۲۵؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب (ع) ۴: ۸۹؛ سید بن طاووس، اللهوف: ۳۲.



سید بن طاووس فرموده است که آن حضرت با وجود ورود این نامه‌های بسیار و نوشته‌های بیشمار هرگز جواب «لا» و «نعم» نفرمود و هنوز ساکت بود، حتی اینکه در یک روز ششصد نامه به خدمت سراسر سعادت آن بزرگوار رسید و نامه‌های اهل کوفه پی در پی و متواتر وارد خدمت آن حضرت می‌گردیدند، تا اینکه در عرض چند روز با نوبت‌های متفرقه دوازده هزار نامه از بی‌وفایان کوفه در خدمت آن حضرت جمع شد.^۱

شیخ مفید قدس سره روایت کرده است که در روز دیگر اهل کوفه نامه‌ای دیگر به خدمت آن حضرت نوشتند و به مصاحبت هانی بن هانی سبیع و سعید بن عبدالله حنفی فرستادند و مضمون این نامه را چنان نوشتند:

بسم الله الرحمن الرحيم نامه‌ای است به سوی جناب امام حسین بن علی علیه السلام از شیعیان مؤمنان و مسلمانان، أَمَّا بَعْدُ فَحَيَّاهَا فَإِنَّ النَّاسَ يَنْتَظِرُونَكَ لَا رَأْيَ لَهُمْ غَيْرُكَ فَالْعَجَلَ الْعَجَلَ ثُمَّ الْعَجَلَ الْعَجَلَ وَالسَّلَامَ «حَيَّ» با فتحه حاء و یاء مشددة فعل امر است، به معنی «هَلُمَّ» و «أَقْبِلْ»، یعنی زود بیا و گاهی کلمه تحضیض را به آخر وی لاحق می‌نمایند و می‌گویند «حَيَّاهَا»، در این وقت چند صورت در آن جایز است که ذکر آنها مناسب مقام نیست و ظاهر این است که «العجل» با نصب و فتح لام بوده باشد که فعل مَقْدَر آن را نصب می‌دهد، مانند «نَسَأْلُكَ الْعَجَلَ».

یعنی به زودی به طرف ما بیا، زیرا که مردم انتظار قدم میمنت لزوم تو را می‌کشند و ایشان را رأی و خیال در بیعت و اطاعت سوای

۱. سید بن طاووس، *الهیوف*: ۳۴.

تو نیست، پس در آمدن تعجیل فرما، بسیار بسیار تعجیل نما.^۱

متن نامه چند تن از کوفیان به امام حسین (ع)

بعد از این نامه چند نفر دیگر جمع شدند نامه ای دیگر به خدمت آن حضرت نوشتند، مانند شبت بن ربیع ملعون و حجار بن ابحر و یزید بن حارث و عروه بن قیس و عمرو بن حجاج زبیدی و محمد بن عمرو النّیّمی و لفظ نامه ایشان چنین بود:

أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ اخْضَرَّ الْجَنَابُ^۲ وَأُيْنَعَتِ الثَّمَارُ وَأَعْشَبَتِ الْأَرْضُ وَأُورِقَتِ الْأَشْجَارُ فَإِذَا شِئْتَ فَأَقْبِلْ عَلَيَّ جُنْدَ لَكَ مُجَنَّدَةٍ وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ وَعَلَى أَيْبِكَ مِنْ قَبْلِكَ.

«جناب» بر وزن سحاب ناحیه و جهت است و به معنای منزل نیز آمده است در عبارت نامه بهتر معنای اوّل است، اگر چه از بیان مصنف قدس سره چنان مستفاد می گردد که مراد از «جناب» در اینجا آستانه خانه هاست، «اعشاب» بیرون آمدن گیاه تازه از زمین است و «أُيْنَعَتُ» به صیغه معلوم از باب افعال مشتق از «نِيع» بر وزن «بیع» میل کردن شاخ درختان به طرف پایین درخت است، گویا مراد در اینجا این است که میوه ها از شاخ درختان سر به فرود آورده است، کنایه می شود از نزدیک بودن رسیدن میوه، «مُجَنَّدَةٍ» به معنای مجموعه می باشد، چنانکه می گویند «أُلُوفٌ مُؤَلَّفَةٌ وَ قَنَاطِرٌ مُقَنْطَرَةٌ».

حاصل نامه این است: صحراها و بیابان ها که در نواحی کوفه است سبز شده و روی زمین علف زار و پر گیاه گشته و میوه ها رسیده و درختان باغ ها با ورق سبز دلگشا شده است، اگر میل داری به این سو

۱. شیخ مفید، الإرشاد ۲: ۳۶؛ فضل بن حسن طبرسی، اعلام الوری: ۲۲۲؛ محمد بن حسن فتال، روضة الواعظین ۱: ۱۷۲؛ سید بن طاووس، اللّهوف: ۳۵؛ ابن نما حلی، مشیر الأحزان:

۲۵؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب (ع) ۴: ۸۹.

۲. البته در بحار «الْجَنَاتُ» ضبط شده است که در معنی بهتر به نظر می آید.

تشریف بیاور که بر لشکر انبوه و آماده برای نصرت خود خواهی رسید، سلام و رحمت و برکات خدا بر تو و بر پدر بزرگوار تو باد. پس رسولان اهل کوفه در خدمت آن جناب با همدیگر ملاقات نمودند و پی در پی در عقب یکدیگر در حضور آن جان جهانیان با یکدیگر روبرو شدند، پس آن حضرت نامه‌های اهل کوفه را خواند و از رسولان ایشان احوال و اوضاع مردم کوفه را می‌پرسید، چون آن حضرت دید که اصرار اهل کوفه از حدّ درگذشت قلم را به دست معجزنمای خود برداشته از هانی و سعید بن عبدالله که آخر رسولان اهل کوفه بودند نامه‌ای به اشراف و اعیان کوفه نوشت و عبارت نامه مبارک آن حضرت این است:

نامه رسمی امام (ع) به
اهل کوفه بعد از
اصرار آنها

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ إِلَى الْمَلَأَةِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُسْلِمِينَ أَمَّا بَعْدُ
فَإِنَّا هَانَأْنَا وَ سَعِيدًا قَدَمًا عَلَيَّ بِكُتُبِكُمْ وَ كَانَا آخِرَ مَنْ قَدِمَ عَلَيَّ مِنْ
رُسُلِكُمْ وَ قَدْ فَهَمْتُ كُلَّ الَّذِي اقْتَصَصْتُمْ وَ ذَكَرْتُمْ وَ مَقَالَةَ جُلُكُمُ أَنَّهُ
لَيْسَ عَلَيْنَا إِمَامٌ فَأَقْبِلْ لَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يَجْمَعَنَا بِكَ عَلَى الْحَقِّ وَ الْهُدَى وَ أَنَا
بَاعْتُ إِلَيْكُمْ أَخِي وَ ابْنَ عَمِّي وَ ثَقَيْتِي مِنْ أَهْلِ بَيْتِي مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ فَإِنْ
كُتِبَ إِلَيَّ بِأَنَّهُ قَدْ اجْتَمَعَ رَأْيُ مَلَأَتِكُمْ وَ ذَوِي الْحِجَى وَ الْفَضْلُ مِنْكُمْ
عَلَى مِثْلِ مَا قَدَمْتُمْ بِهِ رُسُلُكُمْ وَ قَرَأْتُ فِي كُتُبِكُمْ فَإِنِّي أَقْدَمُ إِلَيْكُمْ
وَ شَيْكَأً إِنْ شَاءَ اللَّهُ فَلَعَمْرِي مَا الْإِمَامُ إِلَّا الْحَاكِمُ بِالْكِتَابِ الْقَائِمُ بِالْقِسْطِ
إِلَّا أَنَّهُ بَدِينِ الْحَقِّ الْحَاسِبُ نَفْسُهُ عَلَى ذَلِكَ لِلَّهِ وَ السَّلَامُ.

«إِقْتَصَصْتُمْ» فعل ماضی از باب افتعال است، به معنای نقل کردن حکایت و حدیث به راستی و درستی است، يُقَالُ فُلَانٌ إِقْتَصَصَ الْحَدِيثَ إِذَا رَوَاهُ عَلَى وَجْهِهِ؛ «وشیک» بر وزن «امیر» به معنای سرعت کننده

است، مذکر و مؤنث در وی یکسان می‌شود، چنانکه می‌گویند: زَيْدٌ وَشَيْكٌ وَهِنْدٌ وَشَيْكٌ أَيْ سَرِيعٌ.

پس حاصل معجز بیان کلام آن امام انس و جانّ این است که ابتدا می‌کنم به نام خداوندی که بسیار لطف کننده و مهربان است، این نامه‌ای است از حسین بن علی علیه السلام به سوی بزرگان و اشراف مؤمنان و مسلمانان، بعد از حمد ثنای الهی! به درستی هانی و سعید که آخر رسولان و پیک‌های شما بودند نامه‌های شما را پیش من آوردند و همه آن چیزی که در آنها نقل و ذکر نموده بودید دانستم و سخن همه شما این بود که به درستی ما امام و پیشوا نداریم، به زودی نزد ما بیا که شاید خداوند عالمیان به برکت وجود مبارک تو ما را به راستی و رستگاری جمع نماید و در نجات و هدایت را به روی ما باز کند و حال من برادر و پسر عمّ و محلّ اعتماد و وثوق خود از اهل بیت خود را به سوی شما فرستادم که عبارت از مسلم بن عقیل بوده باشد.

پس هنگامی که به شهر شما آمد و رأی شما را دانست و اتفاق شما را فهمید و کار بار شما را موافق مضامین نامه‌های شما یافت و دانست که رأی بزرگان و صاحبان عقل و تدبیر و فضیلت شماها بر آنچه در نامه‌های شما خواندم موافق و مطابق است و اینها را به من نوشت، پس به زودی به سوی شما خواهم آمد إِنْ شَاءَ اللَّهُ؛ بجان خود سوگند می‌خورم که هیچ کس سزاوار امامت و خلافت نیست، مگر کسی که در میان مردم بر احکام کتاب خداوند عالمیان حکم کند و در میان رعیت به عدل و انصاف قیام نماید و متدین به دین حقّ و مذهب درست و ثابت باشد، نفس خود را در سر دین حق و عدالت

گرداند.^۱

در بعضی نسخ نامه چنین مذکور شده است: الحابسُ نَفْسُهُ عَلَى
ذاتِ اللَّهِ،^۲ ترجمه وی این است که نفس خود را به رضا و خوشنودی
ذات اقدس باری تعالی حبس و ثابت گرداند.

۱. همان.

۲. در کتاب شریف بحار «عَلَى ذَلِكَ لِلَّهِ» آمده است، اما در مصادری که ذکر می گردد،
«عَلَى ذَاتِ اللَّهِ» آمده است: شیخ مفید، *الارشاد* ۲ : ۳۹؛ محمد بن حسن فتال، *روحة*
الواعظین ۱ : ۱۷۳؛ ابن شهر آشوب، *مناقب آل أبي طالب* (ع) ۴ : ۹۰.

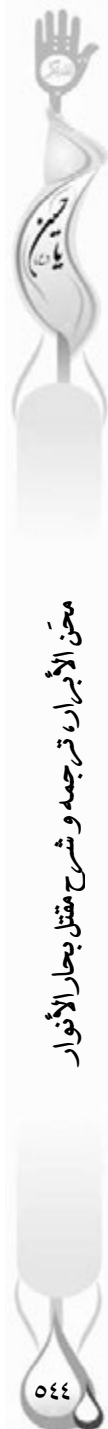
فصل سوّم: حرکت مسلم بن عقیل از مکه به سوی کوفه



مترجم می‌گوید: پیش از تحریر و تقریر این کیفیت دلسوز و مصیبت جانگداز دو مطلب را باید در اینجا ذکر نمایم که ذکر آنها خالی از فایده کثیره نمی‌شود.

مطلب اولی در بیان گریستن در مصیبت جانگداز جناب مسلم بن عقیل است، اگر چه در این مطلب روایت مخصوصی به نظر قاصر این خاطی کثیر التقصیر نرسیده است، لکن اثبات این مطلب را به چند وجه می‌نمایم:

اول آنکه در باب ثواب گریستن بر مصیبت دلسوز جناب امام حسین علیه السلام روایتی از ابو عماره کوفی گذشت^۱ که از جناب امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرده است که از آن حضرت شنیدم که می‌فرمود: هر چشم که یک قطره اشک از وی ریخته گردد، به جهت خونی که از ما ریخته شده، یا به جهت حقّی که از ما نقض کرده‌اند و غصب نموده‌اند، یا به جهت عرضی و آبرویی که از ما هتک کرده‌اند، یا به جهت مصیبت یکی از شیعیان ما که در راه محبّت ما اهل بیت رسالت، از دشمنان ما به او رسیده است گریه نماید، خداوند



عالمیان صاحب آن دیده را در بهشت خود سال‌های بسیار ساکن گرداند که دائمی و همیشگی می‌باشد و دلالت این مدّعی ما پر واضح است، زیرا که جناب مسلم از بزرگان شیعیان اهل بیت رسالت و نیکان خویشان ایشان بود.

دوم روایاتی است که دلالت دارند بر اینکه هر کسی که در مصایب جان‌گداز اهل بیت جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله گریان و نالان شود، خداوند عالم گناهان او را بیامرزد و پر واضح است که مصیبت جناب مسلم از جمله مصایب اهل بیت رسالت است.

و سوم آنکه آن بزرگوار در عداد شهدای کربلا مذكور است و مصیبت او عین مصیبت جناب سید الشهداء علیه السلام است، زیرا که در راه محبت آن حضرت آن مظلوم غریب و بی‌کس را کشتند و دل مبارک آن حضرت در مصیبت و شهادت آن سرور بی‌کس سوزان و دیده حق‌بینش گریان و اشک‌ریزان گردید و مصیبت آن بزرگوار اول مصیبت جناب سید الشهداء علیه السلام بود و تأثیرش در دل مبارکش بیشتر شد و شاید کسی بر احوال و حکایات آن بزرگوار به نظر دقت ملاحظه نماید که چگونه در راه آن امام انام جان‌نثاری می‌کرد و تا دم مرگ یاد آن حضرت می‌نمود و پیوسته در فکر این بود که بلکه خبر به حضرت برسد و دیگر به کوفه نیاید، به یقین می‌داند که گریستن بر آن بزرگوار محض گریستن به جناب سید الشهداء علیه السلام است.

مطلب دوم در بیان نسب و فضایل و مناقب آن بزرگوار است، بدان که آن جناب پسر عمّ جناب امام حسین علیه السلام فرزند عزیز و رشید جناب عقیل بود و زنش از دختران جناب امیرمؤمنان علیه السلام بود

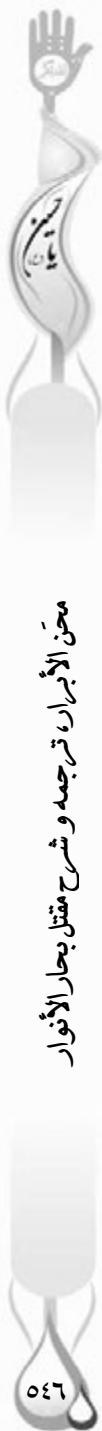
فضائل و مناقب و نسب

مسلم بن عقیل

که نام او رقیه مادر جناب عبدالله بن مسلم شهید است و کیفیت بزرگواری جناب عبدالله و شهادت او بعد از این مذکور خواهد شد ان شاء الله.

مناقب و فضایل جلیله جناب مسلم از حدّ احصا فزون و از عدّ و شماره بیرون است و آن جناب صاحب کمالات و کرامات بود و به صفات حمیده و اوصاف پسندیده موصوف بود و کرامت نفس و دیانت و تقوا و پرهیزگاری و علوّ همّت و صاحب کیاست و فراست و وثاقت در قدر و منزلت و شأن و رتبت آن بزرگوار کفایت می‌کند، آنکه جناب امام حسین علیه السلام که پادشاه دنیا و آخرت و امام دانا و عالم بر حقایق و دقایق و معصوم از نقایص است، او را از جانب خود به سوی کوفه فرستاد و نایب مناب و قائم مقام خود گردانید و بیعت و اطاعت او را به منزله بیعت و اطاعت خود نمود و بر بزرگان و اشراف و شیعیان کوفه بزرگ و رئیس گردانید و او را به شرف برادری خود مشرّف و سربلند نمود و از نزدیک‌ترین خویشان و موثّق و معتمدترین ایشان حساب فرمود و خوشا به حال کسی که مانند جناب امام حسین علیه السلام او را توثیق و تعدیل نماید و نایب مناب خود گرداند.

کدام منزلت و شأن بالاتر از این می‌شود؟! زیرا که آن بزرگوار اگر متصفّ و متحلّی به زیور و زینت علم و فضل و دانایی و آگاهی از احکام شریعت و خبرداری به مسائل واجبات و محرّمات سنت نبویّه مصطفویّه نبود و صاحب کیاست و فراست و بینایی و ورع و تقوا نمی‌شد، کجا سزاوار منصب جلیل نیابت خامس آل عبا علیهم السلام به مانند



شهر کوفه می‌گردید! که بزرگواران و دانایان شیعیان در آن شهر بودند.
و از جمله مناقب و فضایل آن بزرگوار آن است که در سابق
مذکور شده که روزی جناب امیرمؤمنان علیه السلام به خدمت سراسر
سعادت خاتم پیغمبران صلی الله علیه و آله عرض نمود: یا رسول الله! آیا عقیل را
دوست داری؟

دوست داشتن عقیل از
دو جهت

جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بلی! به خدا سوگند به درستی
من او را از دو جهت دوست می‌دارم، یکی از جهت خودش و
دیگری از جهت اینکه جناب ابوطالب او را دوست می‌داشت.

فرمود: به درستی فرزند عقیل در راه فرزند عزیر تو حسین علیه السلام
شهید و کشته خواهد گردید، پس دیده‌های مؤمنان برای او گریه
می‌کند و ملائک مقربان برای او صلوات می‌فرستد، تا آخر روایت که
گذشت و احتمالات چند در این روایت بود، در آنجا مذکور شد.^۱
شجاعت و مبارزات آن بزرگوار به حدی بود که مبارزان و شجاعان
را می‌گرفت و از صحن خانه بر بالای پشت بام خانه می‌افکند و کیفیت
شجاعت آن بزرگوار در باب شهادت او مذکور خواهد گردید و
غالب این مناقب و فضایل در روایات مصنف قسیه مذکور می‌شود.

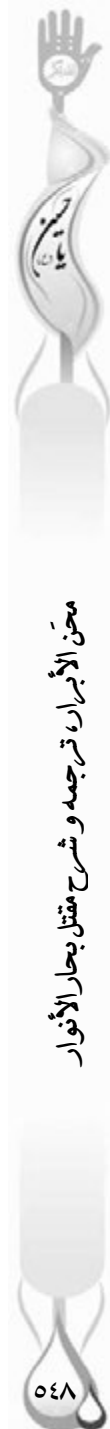
از جمله بزرگواریش این بود که چهار نفر فرزندان جناب مسلم
در راه محبت جناب امام حسین علیه السلام کشته شدند و دو نفر ایشان در
عرصه‌گاه کربلا در خدمت و جان‌نثاری جناب سیدالشهدا علیه السلام به
درجه شهادت فایز گردیدند، نام یکی از ایشان عبدالله فرزند دختر
جناب امیرمؤمنان علیه السلام خواهر زاده جناب امام حسین علیه السلام بود و

دیگری محمّد نام بود که مادرش امّ ولد بود و دو فرزند دیگرش بعد از شهادت سیّدالشّهادا علیه السلام به دست حارث ملعون کشته شدند، چنانکه در جای خود خواهد آمد ان شاء الله.

و از جمله منقبت و فضایلش این است که بعضی از ائمه انام و اوصیای خاتم پیغمبران بر آن بزرگوار سلام فرستاده است، چنانکه در زیارتی که سیّد بزرگوار سیّد بن طاووس قنبره روایت کرده است مذکور خواهد شد که حضرت فرمود: السَّلَامُ عَلَى الشُّهَدَاءِ مِنْ وَلَدِ جَعْفَرٍ وَ عَقِيلٍ و علما گفته اند که زیارت آن بزرگوار مستحب است، مصنف قنبره در غیر این کتاب فرموده است که زیارت آن بزرگوار محتاج به ورود اخبار نیست و در بعضی از زیارات سایر شهدا مندرج است^۱ انتهی.

برگشتیم به سوی ترجمه روایاتی که مصنف قنبره در ورود جناب مسلم به کوفه و در باب شهادت آن بزرگوار نقل کرده است، چون آن نامه مزبور را از هانی بن هانی و سعید بن عبدالله به بزرگان و اشراف اهل کوفه نوشت، جناب مسلم بن عقیل را طلبید و آن بزرگوار به همراهی سه نفر از رسولان اهل کوفه به سوی آن دیار روانه نمود که نام یکی از همراهم جناب مسلم، قیس بن مسهر صیداوی و نام دیگری عماره بن عبدالله سلوی و نام سوّمی عبدالرحمن بن عبدالله ازدی بود و جناب امام حسین علیه السلام آن بزرگوار را به تقوی و پرهیزگاری امر فرمود که پیوسته ملازم تقوا و پرهیزگاری باش و امر و سرّ خود را مخفی بدار و کار خود را آشکار ننما و مردم را لطف و

اعزام شدن مسلم از سوی امام حسین (ع) به شهر کوفه



مهربانی کن و فرمود اگر دیدی که رأی مردم کوفه اجتماع و اتفاق دارد و اختلاف در رأی ایشان نیست و با همدیگر موافقت دارند و بر بیعت تو اجتماع دارند، به زودی نامه‌ای به سوی من بنویس.

چون آن حضرت این وصیت‌ها را به جناب مسلم نمود، از خدمت سراسر سعادت آن حضرت مرخص شده به سوی مدینه روانه گردید، چون وارد مدینه منوره شد اول داخل مسجد جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله گشته چند رکعت نماز خواند، به خانه خود آمد و اهل بیت خود را وداع نمود و دو نفر دلیل از قبیله قیس گرفته که ایشان راه را بلد بودند و به سوی کوفه روانه گردید، چون قدری راه پیمودند آن دو نفر دلیل راه را گم نمودند، کم کم از راه دور شدند و تشنگی شدید به آن دو نفر دلیل غالب شده پس از راه رفتن عاجز شدند و از حیات خود ناامید گشتند، راه را به جناب مسلم به ایما و اشاره نشان دادند و آن بیچارگان از غایت تشنگی در همانجا مردند و جناب مسلم با همراهان خود با کمال مشقت و زحمت به سر آبی رسید که در موضعی

بود که معروف به «مَضِیق» بود و از آنجا نامه‌ای به مصاحبت قیس بن مسهر به خدمت جناب امام حسین علیه السلام نوشت و مضمون نامه چنین بود: ما از مدینه منوره با دو دلیل و بلد بیرون آمدیم و آن دو نفر دلیل را راه گم نمودند و تشنگی شدید بر ایشان رخ نمود و به زودی در همانجا هلاک شدند و ما نیز با مشقت تمام و خستگی و رنج که آخر نفس ما بود به مکانی از وادی «خَبْت» رسیدیم که نام آن را مضیق می‌گفتند، و از این قضیه تطییر و فال بد در این سفر به نظر من رسیده است اگر مصلحت می‌دانید مرا از این سفر معاف دارید و دیگری را بفرستید و السلام.

نامه مسلم بن عقیل در
میانۀ راه به امام
حسین (ع)

چون نامه آن بزرگوار به خدمت جناب امام حسین علیه السلام رسید، نامه‌ای در این مضمون به جناب مسلم نوشت، به تحقیق من می‌ترسم که تو را به این نامه نوشتن و طلب استعفاء نمودن وادار نکرده باشد مگر ترس و واهمه، چون نامه من به تو می‌رسد به آن امری که تو را مأمور نموده‌ام برو و راه خود را پیش گرفته و متوجّه به سوی سفر خود باش، چنانکه تو را روانه کرده‌ام و السّلام.

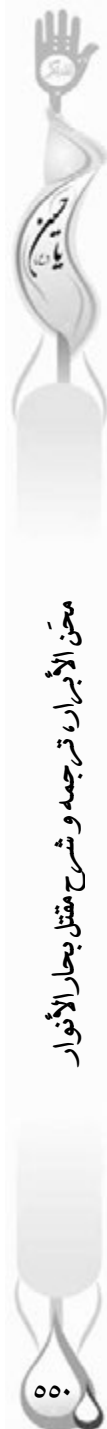
مترجم می‌گوید: به روایت ابی‌مخنف نامه حضرت چنین بود:

بسم الله الرحمن الرحيم

نامه‌ای است از حسین بن علی علیه السلام به پسر عمّ خود مسلم بن عقیل، ای فرزند عم! به درستی من از جدّ بزرگوارم جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده‌ام که سزاوار و روا نیست که ما اهل بیت تطیّر و فال بد در کاری بزنیم، هنگامی که نامه من به تو برسد به آن وجهی که تو را مأمور کرده‌ام برو و تأخیر ننما، سلام و رحمت و برکات خدا بر تو باد^۱ انتهى.

چون نامه مبارک جناب امام حسین علیه السلام به جناب مسلم رسید و از مضمون نامه مطلع گردید گفت: این ترس و فال بد برای جان خودم نبود، یعنی من ترس از کشته شدن و تلف جان خود ندارم، بلکه ترس من بر جان عزیز آن جناب و اهل بیت گرامی او می‌باشد و از آنجا بعد از خواندن نامه حضرت رو به سوی کوفه نهاد، به سر آب قبیله‌ای رسید و در سر همان آب نزول اجلال فرمود. چون از آنجا بعد از استراحت کوچ نمود همین که روانه شد مرد صیّادی را دید که در صدد صید کردن آهوایی است و می‌خواهد آهو را به تیر

۱. لوط بن مخنف از دی، مقتل الحسین (ع): ۱۹، در این کتاب شبیه این مضمون نقل شده است.



خود بزند. از قضا در هنگام ورود جناب مسلم به نزد آن صیاد، تیر را از چله کمان رها کرده آهو را زد و به زودی سر آهو را برید، چون

تقال دوباره حضرت مسلم جناب مسلم این قضیه را مشاهده فرمود باز به خاطر شریفش فال بدی در سفر خود خلیل و تطیری به نظر شریفش رسید، لکن در صورت ظاهر فرمود: إن شاء الله دشمنان خود را چنین گونه خواهم کشت و از آنجا گذشت و قطع مراحل و طی منازل نموده تا خود را به زودی به کوفه رساند و در خانه مختار بن ابی عبیده ثقفی نزول اجلال فرمود.

در آن ایام نام آن خانه به خانه مسلم بن مسیب مشهور و معروف شده بود.

ورود مسلم به شهر کوفه چون خبر ورود جناب مسلم به سمع شیعیان اهل کوفه رسید، فوج فوج و گروه گروه به زیارت آن بزرگوار مشرف می گشتند و به نزد او تردد می نمودند و هر گروهی از ایشان که به شرف ملاقات آن بزرگوار فایز می شدند، نامه جناب امام حسین علیه السلام را بیرون می آورد و برای ایشان می خواند و ایشان چون از مضمون نامه مبارک آن حضرت مطلع می گشتند گریه و زاری می نمودند و اشک حسرت و شوق ملاقات آن حضرت را به روی خود جاری می کردند و هر ساعت گروه بسیار و فوج بیشمار از اهل کوفه به نزد جناب مسلم وارد می شدند و به دست مبارک آن بزرگوار برای جناب امام حسین علیه السلام بیعت می نمودند، به این مضمون که به دشمنان آن حضرت جنگ نمایند و به دوستان و یاوران او در مقام صلح و آشتی بوده باشند، تا اینکه در اندک زمانی هجده هزار نفر از اهل کوفه برای جناب امام حسین علیه السلام بیعت نمودند و به روایت داود بن

ابی هند از شعبی، چهل هزار نفر بیعت نمودند که پیوسته در خدمت جناب امام حسین علیه السلام با دشمنان دین جهاد نمایند و با صلح کنندگان آن حضرت در مقام صلح و آشتی باشند.^۱

مترجم می گوید: به روایت ابی مخنف هشتاد هزار کس به این قرار بیعت نمودند انتهی.^۲

چون جناب مسلم اهل کوفه را به این حالت مشاهده نمود و در ظاهر امر ایشان را متفق الرأی و الکلمه یافت و باطن امر ایشان را غیر از خدا مطلع نبود، نامه ای به سوی جناب امام حسین علیه السلام نوشت و در آن نامه بیعت نمودن هجده هزار نفر را درج کرده و نوشت که به زودی بجانب کوفه تشریف بیاور.^۳

به روایت شیخ ابن نما قسیر، اهل کوفه نیز نامه ای به خدمت جناب امام حسین علیه السلام نوشتند که ما در یاری تو صد هزار نفر خواهیم شد.^۴

چون نامه جناب مسلم و اهل کوفه در مکه معظمه به خدمت جناب امام حسین علیه السلام رسید، اهل کوفه را وعده قبول داد و توجه خود را به زودی بجانب کوفه امیدوار نمود و از آن طرف شیعیان اهل کوفه چون به نزد جناب مسلم بسیار تردد و آمد و شد می نمودند، یاوران بنی امیه از آمدن و منزل او خبردار گشتند و از بیعت و شورش شیعیان آگاهی یافتند.

این خبر را به گوش نعمان بن بشیر رساندند و در آن ایام نعمان از قبل یزید لعنة الله علیه والی کوفه بود و پیش از خلافت یزید پلید از اهل کوفه با مسلم

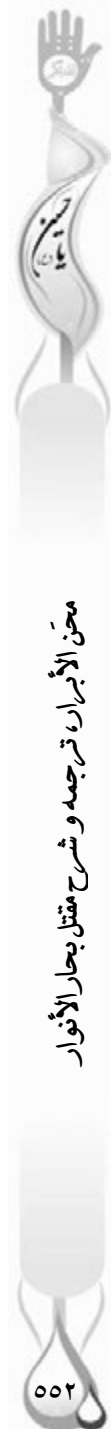
تحرکات نعمان والی کوفه در برابر بیعت اهل کوفه با مسلم

۱. ابن نما حلی، مشیرالأحزان: ۲۶.

۲. ابو مخنف، مقتل الحسين (ع): ۲۱؛ همچنین ر.ک: محمد بن حسن فتال، روضة الواعظین ۱: ۱۷۴.

۳. ابن نما حلی، مشیرالأحزان: ۲۶.

۴. همان.



جانب معاویه حرام زاده حاکم کوفه شده بود و یزید ملعون او را در منصب حکومت برقرار گذاشته عزل ننمود.

چون نعمان از خبر آمدن جناب مسلم آگاهی یافت پس بر منبر مسجد جامع بالا رفته حمد و ثنای الهی را بجا آورد و گفت: ای بندگان خدا! از خدا بترسید و در برپا نمودن فتنه و فساد و پراکندگی این امت تعجیل و سرعت ننمایید، زیرا که در هنگام فتنه و فساد مردان شما به معرض هلاک و کشته شدن می افتند و خون های شما ریخته می شود و اموال شما به غارت می رود، به درستی من هرگز با کسی در مقام جنگ و مقاتله نیستم تا او با من در مقام جنگ و مقاتله نشود و به سوی کسی هجوم آور نمی شوم که هجوم به سر من نیاورد و خفتگان شما را بیدار نمی کنم و شما را به تهمت و مظنه و دروغ و بهتان مؤاخذه نخواهم نمود و لکن اگر روی کار خود را بر من آشکار سازید و نشانه مخالفت شما در نزد من ظاهر و هویدا گردد و بیعت خود را بشکنید و بر امام خود - یعنی یزید عنید - مخالفت نمایید، پس قسم به خدایی که جز ذات اقدس او خدایی و معبودی نیست هر آینه گردن شما را به تیغ انتقام خود می زنم، چندان که قبضه وی در دست من است هر چندی که یاوری و معینی از برای خود نیابم، امیدوارم که حق شناسان و دانایان شما از فتنه انگیزان و بی خردان شما که باطل ایشان را هلاک و گمراه نموده باشد، بیشتر بوده باشند.

مخالفت و سعایت
عبدالله بن مسلم لعین
در برابر نعمان

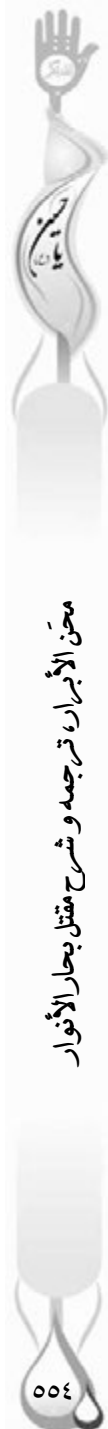
چون سخن نعمان به این مقام رسید، عبدالله بن مسلم که هم سوگند ملاعین بنی امیه بود از جای خود برخاست، نعمان را گفت: این فتنه ای که مردم کوفه بر انگیزخته نموده اند و می خواهند که بر شما شورش نمایند و مخالفت کنند اصلاح پذیر نمی شود، مگر به

ظلم و ستم و آتش، این فتنه هرگز به چیز دیگر خاموش نخواهد گردید مگر به تعدّی و عدوان. با این سخنان که تو گفتی و این فکر و تدبیر که تو در خاموش کردن آتش آن فتنه نموده‌ای که در میان تو و میان دشمنان تو شعله‌ور و افروخته شده است، سخنان و فکر ضعیفان و تدبیر و رأی بیچارگان است، که هرگز فتنه را ساکن نمی‌کند.

چون نعمان بن بشیر این سخن را از آن کافر شریر شنید در جوابش گفت: اگر در طاعت خداوند عالمیان از زمره ضعیفان و بیچارگان باشم بهتر و نیکوتر است به حال من از گروه کسانی بوده باشم که مغرور و گرویده در معصیت و مخالفت خدا گردیده‌اند؛ این را گفت و از منبر فرود آمد و عبدالله بن مسلم ملعون از مسجد بیرون آمده نامه‌ای به سوی یزید پلید نوشت به این مضمون که در این ایام مسلم بن عقیل به شهر کوفه آمده است و شیعیان کوفه به خاطر حسین بن علی علیهما السلام برای او بیعت کرده‌اند و اگر تو را حاجتی به سلطنت کوفه داشته باشد و در نظر تو این دیار منظور و مطلوب باشد پس مرد قوی و صاحب عزم و حزم بر کوفه والی نما، که امر تو را در میان اهل این دیار جاری سازد و در خصوص دشمنان تو مانند رفتار و کردار تو رفتار نماید، زیرا که نعمان بن بشیر یا مردی ضعیف است، یا دانسته ضعف و ناتوانی اظهار می‌کند و در حقّ دشمنان تکاهل و مسامحه می‌نماید.

تدبیر یزید لعین در
مقابل حوادث کوفه

نامه دیگر در این مضمون عماره بن عقبه ملعون به یزید پلید نوشت و همچنین عمر بن سعد حرام زاده نامه‌ای علی‌حده مانند نامه دیگران به سوی شام با پیک تندرو روانه نمود، چون نامه آن ملاعین در شام شوم به یزید ملعون می‌شوم رسید و از مضمون نامه‌ها مطلع و



خبردار گردید، سرحون آزاد کرده معاویه را طلبید و از مضامین نامه‌ها او را آگاهی نمود و گفت در این قضیه رأی تو چیست که حسین بن علی، مسلم بن عقیل را از جانب خود به سوی اهل کوفه فرستاده است و از ایشان برای جناب امام حسین بیعت می‌گیرد و در شهر کوفه فتنه و اغتشاش بر پا می‌کند و به من رسیده است که از نعمان بن بشیر در دفع ایشان ضعف و سستی سرزده است و سخن بدی و ناملایمی از او به ظهور آمده است، پس تو کدام کسی را می‌پسندی و سزاوار می‌دانی که بر کوفه و اهالی آن دیار والی و عامل نمایم؟ تا آتش این فتنه را خاموش گرداند.

پیشنهاد سرحون آزاد شده معاویه برای حاکم کوفه در آن ایام یزید بدبنیاد با عبیدالله بن زیاد صاحب کفر و عناد میانه‌ای نداشت و کراهتی از او داشت و نمی‌خواست که آن ملعون حرام زاده را بر کوفه والی نماید، سرحون ملعون چون این سخن را از آن کافر بداندیش شنید گفت: چه گمان داری برای خود که اگر در این روز معاویه زنده شود و در این امر تدبیری نماید و مصلحتی اختیار کند، تو رأی و فکر او را عمل می‌کنی و تدبیر او را در این قضیه می‌پسندی یا نه؟!

یزید ملعون گفت: البته به گفته او عمل می‌نمایم و اگر بر فرض زنده شود و تدبیری در این قضیه نماید تدبیر او را عمل می‌نمودم. پس سرحون ملعون عهدنامه‌ای بیرون آورد که معاویه ملعون نوشته بود که عبیدالله بن زیاد را والی کوفه نموده و حکومت آن دیار را به عهده آن حرام زاده واگذار کرده بود، سرحون گفت: این رأی و تدبیر معاویه است، در هنگام وفات خود تو را امر کرده است که بر مضمون این عهدنامه عمل نمایی و امارت بصره و کوفه را به

نام پسر زیاد نوشته است و مرا امر نموده بود که این منشور نامه را به سوی او بفرستم.

چون یزید پلید عهدنامه پدر ملعون عنید خود را مشاهده نمود به سرحون ملعون گفت: این عهدنامه را به سوی پسر زیاد بفرست و یزید پلید مسلم بن عمرو باهلی را طلبید، به مصاحبت او نامه به عبیدالله حرام زاده نوشت و مضمون نامه آن پلید عنید چنان بود:

اما بعد، به درستی جماعتی از تابعان و شیعیان من که از اهل کوفه هستند از آن دیار برای من نامه‌ها نوشته‌اند و خبر رسانده‌اند که فرزند عقیل در کوفه نشسته، به سر خود لشکر جمع می‌کند و گروه مردم را به سوی بیعت خود دعوت می‌کند تا اینکه جمعیت و اتفاق مردم را پراکنده نماید و فتنه بر پا کند، چون این نامه من به تو برسد همان ساعت از بصره بیرون شده به سوی کوفه روانه شو، چون به کوفه می‌رسی فرزند عقیل را مانند جستجو کردن جواهر گرانمایه و پر قیمت جستجو نما، تا اینکه او را دریابی و چون در دست تو دستگیر گردید پس او را حبس کن و دست و پای او را محکم ببند و نگذار بیرون بیاید، یا او را بکش، یا از کوفه بیرون کن و از آن شهر آواره کرده اخراجش نما والسلام.

چون نامه را تمام نمود و آن را با منشور ایالت کوفه و حکومت آن دیار به پیک خود مسلم بن عمرو باهلی داد، پس عبیدالله را امر کرد همان ساعت که نامه را می‌خواند مهیا شود و صبح همان روز به کوفه برود.^۱

از آن طرف جناب امام حسین علیه‌السلام چون به اقتضاء مصلحت و

۱. شیخ مفید، الإرشاد ۲: ۳۶؛ محمد بن حسن فتال، روضة الواعظین ۱: ۱۷۲. این دو منبع حدیثی می‌باشند که از صفحه ۵۲۹ شروع به اینجا ختم گردید.



نامه امام حسین (ع) به
بزرگان بصره

مقتضای تقدیر و حکمت الهی عزم خود را جزم نموده که به سوی
عراق بیرون رود نامه‌ای به اشراف بصره و بزرگان آن نواحی نوشت
و به مصاحبت مولای خود سلیمان نام که کنیه او ابورزین بود بجانب
اشراف بصره فرستاد که از جمله کسانی که برای ایشان نامه نوشته
بود یزید بن مسعود نهشلی قدس سره و منذر بن جارود عبدی بودند.

جمع کردن یزید بن
مسعود اقوام و عشیره
خود را برای یاری
امام (ع)

چون سلیمان نامه مبارک آن حضرت را از مکه معظمه به بصره
آورد نامه‌ها را به صاحبانش رساند، چون یزید بن مسعود قدس سره به
خلعت زیبای نامه مبارک فرزند جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله مخلف و
سرافراز گردید و از مضمون بلاغت مشحونش آگاهی یافت و دید
که آن حضرت او را به نصرت و یاری خود خوانده و به طاعت
واجبه خود امر نموده است، پس آن سعادت‌مند قبیله بنی تمیم و
بنی حنظله و بنی سعد را به خانه خود طلبید.

چون ایشان در خدمت آن بزرگوار حاضر شدند فرمود: ای
فرزندان تمیم و سایر حاضران! مقام و منزلت و حسب و نسب مرا در
میان خود چگونه یافته‌اید و مهربانی و خیرخواهی مرا نسبت به شما
چگونه دانسته‌اید؟

ایشان همگی عرض کردند: به خدا سوگند تو پشت و پناه و
بزرگ ما هستی و سرمایه شرف و فخر و بزرگواری می‌باشی و در
شرافت و نجابت و بزرگواری سرآمد اهل روزگاری و ار شرافت
حسب و نجابت نسبت به مرتبه‌ای بلند و نهایت رسیده‌ای و از
همگنان و امثال و اقران در بزرگواری و نجابت پیشی گرفته‌ای.

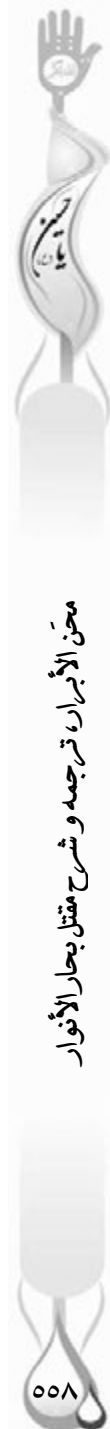
یزید بن مسعود قدس سره فرمود: من شما را در این روز برای امر
بزرگ حاضر نموده‌ام می‌خواهم در آن امر با شما مصلحت و

مشورت نمایم و رأی شما را در آن کار بدانم و از شما برای پیشرفت آن کار استعانت و طلب یاری نمایم.

ایشان عرض کردند: به خدا سوگند جز خیرخواهی و نیکوئی تو چیزی نخواهیم نمود و در فکر آن کار رأی پسندیده و نیکو به کار خواهیم آورد، پس هر چه می‌خواهی بگو تا تو را اطاعت نماییم و فرمان تو را گوش کنیم.

یزید سعید ^{رضی الله عنه} فرمود: به درستی معاویه به جهنّم واصل شده، به خدا سوگند در حالت مردن و نابود شدن خود چه بسیار ذلیل و خوار است! آگاه باشید به اینکه با مردن آن ملعون درگاه جور و معصیت خداوند عالمیان در هم شکست و ارکان ظلم و عدوان متزلزل شد و رو به خرابی و بر بادی گذاشتند و آن ملعون در حیات خود احداث و ایجاد بیعتی و بدعتی نمود، در آن بیعت کاری بست و امری به گردن مردم بند نمود و به گمان فاسد و خیال باطل خود گمان نمود که آن امر را محکم و مستحکم ساخت، هیئات! چه بسیار دورتر گردید گمان باطل او و آنچه در پیش رفت و استحکام وی دلش خواست؛ به خدا سوگند سعی و کوشش و جدّ و جهد خود را هر قدری که قدرت و توانایی داشت به کار برد، به خدا سوگند فکر باطل آن ملعون ضعیف و سست گردید و در اجرای آن امر مشورت‌ها به عمل آورد، به خیال آنکه آن را محکم نماید! پس تقدیر قضای الهی به خلاف رأی باطل و فکر عاطل او جاری شد و در رأی فاسد خود ذلیل و خوار گردید.

مترجم می‌گوید: گویا مراد آن بزرگوار از این کلمات بلاغت و فصاحت مشحون آن است که معاویه ملعون بیعت باطل و بدعت پر



معصیت خود را به گردن مردم گذاشت و در ضمن آن بیعت باطل خود، در اجرا و دوام و بقای و ریاست و خلافت فرزندان حرام‌زادگان خود سعی بسیار و کوشش بیشمار به کار برد و به گمان فاسد خود خاطر جمع و مطمئن شد بر اینکه ریسمان خلافت و ریاست را به کمر فرزندان خود محکم بست و آن را از خاندان نبوت و رسالت بیرون نمود، لکن خدا نگذاشت که به مقصود و مراد خود برسد انتهی.

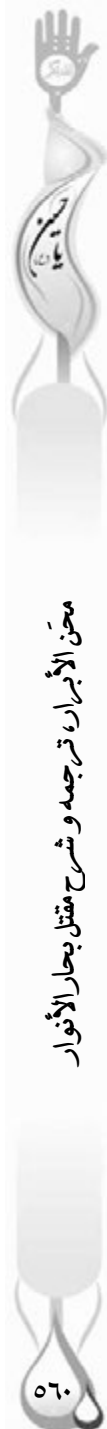
دعوت یزید بن مسعود یزید بن مسعود قدس سره باز فرمود: ایها الناس! حال که معاویه به درک اسفل دوزخ و اصل گردید یزید پلید شراب خوار بد کردار برای جهاد با یزید و یاری حسین (ع) سرمایه فسق و فجور علم خلافت و امارت بر مسلمانان افراخته و بی جهت و استحقاق بر ایشان خلیفه و امیر شده، ایشان را فرمان فرما گشته است، با وجود اینکه هرگز حظی از حلم و بردباری و نصیبی از علم و دانایی ندارد و از حق و راستی هرگز زیر پای خود را نمی‌شناسد. ایها الناس! به سوگند راست و درست به ذات اقدس باری جلّت عَظَمَتُهُ که گرد و غبار دروغ و توریت به دامن عزّت و جلال راستی وی نمی‌رسد، سوگند یاد می‌کنم، هر آینه جهاد کردن با آن ملعون و مقاتله نمودن با آن معدن کفر و شقاوت برای ترویج دین خداوند عالم بهتر و نیکوتر است از جهاد کردن با مشرکان دین.

حسین بن علی علیهما السلام هنوز بعد از جدّ و پدر برادر بزرگوار خود زنده و موجود است و آن بزرگوار صاحب شرف جلیل و حسب جمیل و رأی اصیل است، از برای آن معدن فتوت و کرامت و سرمایه شرافت و نجابت، فضیلتی کامل است که به وصف واصفان و ذکر ذاکران تمام نخواهد شد.

علم و دانائی آن نور دیده جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله دریائی بی پایان است که هرگز آن را انتها و پایان نیست. آن بزرگوار بنابر نجابت و شرافت و علم و فضیلت خود و به جهت پیشی گرفتن او به این امر و بزرگی سنّ شریف و دانایی و بزرگواری و خویشی آن جناب به جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله سزاوار امر خلافت این امت است، آن بزرگوار بر صغیران مشفق و مهربان است و بر احترام بزرگان و پیران رؤوف و مایل است، چه بسیار گرامی و بزرگوار است، پاسبان رعیت و پیشوای امت و هادی راه شریعت است.

حجت خداوند عالمیان بر خلق جهان به سبب وجود آن جان جهانیان کامل شده است و به جهت وجود ذی جود آن برگزیده دوران موعظه و نصیحت بر اهل زمین و زمان تمام است و به سبب وجود آن بزرگوار هیچ عذری برای اهل روزگار در پیش خداوند جبار مقبول و مسموع نخواهد بود.

فرمود: ایها الناس! پرده کوری و جهالت از نور حق و روشنی هدایت به پیش دیده های خود نکشید و به گمراهی و ضلالت و کوری و حیرت داخل چاه باطل و شقاوت نشوید، به درستی صخر بن قیس شما را در روز جنگ جمل از راه راستی و رستگاری کنار نمود و از جهاد لازم شما را سست گردانید و نگذاشت در خدمت جناب امیرمؤمنان علیه السلام با لشگر خارجیان جهاد نمائید، پس چرک عار و کثافت شمار آن را امروز به یاری و نصرت فرزند عزیز رسول خدا صلی الله علیه و آله از روی خود بشوید و پاک نمایید، به خدا سوگند اعتقاد من آن است که هر کسی که از یاری و نصرت و جان نثاری آن بزرگوار تقصیر و تکاهل نماید خداوند عالمیان هیچ گونه لطف



و رحمت درباره آن کس نخواهد فرمود، مگر اینکه پیوسته او را خوار و ذلیل می‌نماید و لباس ذلّت و جامه مذلّت و خواری بر او تن فرزندان او خواهد پوشانید و همیشه ذلّت در میان ایشان یادگار و ارث می‌باشد، پیوسته از یکدیگر ارث می‌برند و قلّت و کمی در خویشان و قبیله او همیشگی و دایم می‌گردد و برکت و کثرت در فرزندان و عشیره و خویشان او هرگز دیده نمی‌شود.

آگاه باشید که من در این روز به جهت جنگ کافران و جهاد طاغیان در یاری فرزند گرامی جناب رسول خداوند عالمیان لباس حرب و سلاح جنگ را بر تن خود پوشیده‌ام، آماده قتال گروه اشقیا در خدمت فرزند سید انبیاء صلی الله علیه و آله گشته‌ام و این را یقین می‌دانیم که هر کس در راه رضای خدا کشته نگردد البته خواهد مرد و کسی که از صیاد مرگ حتمی و تیر اجل مقدّر رو به راه گریز نهد به هیچ وجه از جنگ آن خلاصی نخواهد یافت و همه کس به ناچاری شربت ناگوار مرگ را خواهند چشید، پس حال که همه ما از این روزگار فانی و جهان غیر باقی رفتنی هستیم پس در مقابل سخن من جواب نیکو و سخن خوب بگویید.

چون ایشان این نصایح شافیه را شنیدند اوّل بنو حنظله جواب دادند که ای اباخالد! ما تیم تیره‌های قبیله و خویشان تو و فارسان و شجاعان عشیره و قبیله تو، اگر دشمنان خود را به ماها بزنی هرگز خطا نخواهی دید و اگر با گردنکشان طاغیان به ماها جنگ و جهاد نمایی البته فتح خواهی کرد و بر ایشان ظفر خواهی یافت، به خدا سوگند بر هیچ دریای هلاکت و بحار شدّت و مصیبت شناور و داخل نمی‌شوی مگر اینکه ما نیز با تو شناوری خواهیم نمود و به زیر

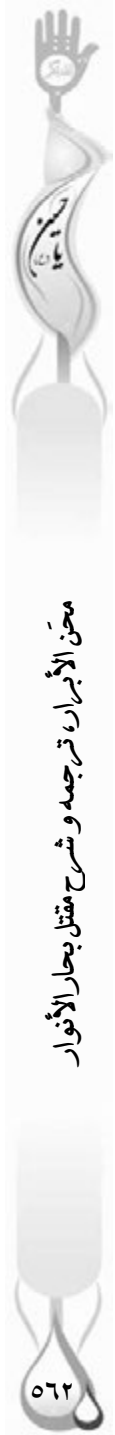
پاسخ حماسی بنو حنظله به یزید بن مسعود

دریای مصیبت و شدت غوطه ور خواهیم شد و از تو جدا نمی‌شویم و به هر شدت و مصیبت که تو ملاقات نمایی ما نیز در خدمت تو می‌باشیم و از یاری تو روگردان نمی‌شویم و برای تو به شمشیرهای آبدار و بجان‌های خود یاری می‌کنیم، در برابر دشمن تو می‌ایستیم و خود را فدای جان تو خواهیم نمود، هر وقتی که اراده نمایی.

بعد از ایشان قبیله بنی‌سعد بن زید عرض کردند: ای اباخالد! مبعوض‌ترین چیزها نزد ما مخالفت کردن بر تو و از رأی و تدبیر تو بیرون رفتن است، به تحقیق صخر بن قیس ما را به ترک قتال مأمور داشت، پس ما کار خود را پسندیدیم و هنوز عزت و شوکت ما نرفته است و عزت ما باقی است، پس ما را مهلت ده تا اینکه در کار خود فکر نمائیم و در میان خود با همدیگر مشورت و مصلحت کنیم و هر چه رأی و فکر ما باشد برای تو خواهد رسید و بنوعامر بن تمیم عرض نمودند که ای اباخالد! ما فرزندان پدر تو و برادران تو می‌باشیم، هم سوگند تو هستیم، از کسی راضی و خوشنود نمی‌شویم که تو از او رنجیده خاطر بوده باشی و در هنگام غضب و خشم تو ما نیز غضبناک و خشمناک خواهیم شد و در جای خود آسوده و راحت نمی‌نشینیم هنگامی که تو بجایی کوچ نمایی، اختیار ما در دست توست، پس ما را به هر امری که خواهی مأمور نما تا فرمان تو را اجابت و قبول کنیم و امر کن ما را به آنچه دلت می‌خواهد تا تو را اطاعت و انقیاد نماییم، امر ما به توست و اختیار ما در دست توست، هر وقتی که خواهی در خدمت تو حاضر هستیم.

یزید بن مسعود چون این سخنان را از ایشان شنید فرمود: یا بنی‌سعد به خدا سوگند اگر امروز در یاری آن حضرت با دشمنان

پاسخ قبیله بنی‌سعد و بنی‌عامر به یزید بن مسعود



دین جنگ و قتال نمایند خداوند عالمیان شمشیر دشمنان را از سر شماها به همیشگی بر می‌دارد و همیشه شمشیر شما در نیام خود می‌ماند دیگر کشیده نخواهد گردید، چون آن سعادت‌مند از ایشان مطمئن گردید که در نصرت و یاری جناب امام علیه‌السلام تقصیری نخواهند نمود، نامه‌ای به خدمت آن جناب نوشت و عبارت نامه آن بزرگوار این است:

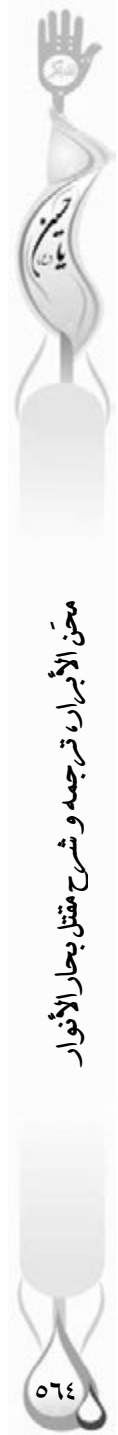
نامه یزید بن مسعود به
امام حسین (ع)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ وَصَلَ إِلَيَّ كِتَابُكَ وَفَهِمْتُ مَا نَدَيْتَنِي إِلَيْهِ وَدَعَوْتَنِي لَهُ
مِنَ الْأَخْذِ بِحَظِي مِنْ طَاعَتِكَ وَالْفَوْزِ بِنَصِييِ مِنْ نُصْرَتِكَ وَإِنَّ اللَّهَ لَمْ
يَخْلُ الْأَرْضَ قَطُّ مِنْ عَامِلٍ عَلَيْهَا بِخَيْرٍ أَوْ دَلِيلٍ عَلَى سَبِيلِ نَجَاةٍ وَأَنْتُمْ
حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ وَوَدِيعَتُهُ فِي أَرْضِهِ تَفَرَّعْتُمْ مِنْ زَيْتُونَةٍ أَحْمَدِيَّةٍ هُوَ
أَصْلُهَا وَأَنْتُمْ فَرَعُهَا فَأَقْدَمَ سَعْدَتَ بِأَسْعَدِ طَائِرٍ فَقَدْ ذَلَّلْتُ لَكَ أَعْنَاقَ
بَنِي تَمِيمٍ وَتَرَكْتُهُمْ أَشَدَّ تَتَابُعًا فِي طَاعَتِكَ مِنَ الْأَيْلِ الظَّمَاءِ لَوُرُودِ الْمَاءِ
يَوْمَ خَمْسِهَا وَقَدْ ذَلَّلْتُ لَكَ رِقَابَ بَنِي سَعْدٍ وَغَسَلْتُ دَرَنَ صُدُورِهَا
بِمَاءِ سَحَابِهِ مُزْنٍ حِينَ اسْتَهَلَّ بِرُقُفِهَا فَلَمَعَ.

لفظ «قط» به چند وجه مستعمل می‌شود، به فتحه قاف و ضمّه طاء مؤلف مشدّد، به معنای دهر و زمان است و به فتحه قاف و جرّ طاء مشدّد که به معنای بس و کفایت می‌باشد و گاهی اسم فعل می‌شود که به معنای «يَكْفِي» مستعمل می‌باشد، چنانکه می‌گویند: قَطَّ عَبْدُ اللَّهِ دِرْهَمٌ، در اینجا قطّ به سکون طاء مخفّف می‌شود و استعمالات چند دیگر در آن جایز است، لکن تفصیل ذکر آنها مناسب مقام نیست و لفظ «أو» در قول خود «أو دَلِيلٍ» شاید به معنای واو است، یا برای تنوین است که مراد از عامل پیغمبر و از دلیل امام و وصیّ بوده باشد

و ظاهر اوّل است و «زیتون» نام درختی است که آن را درخت زیتون می‌گویند، در واحد وی زیتونه می‌شود و قول آن بزرگوار «سَعِدَتْ بِأَسْعَدِ طَائِرٍ» این اشاره است به آن عادت‌ی که در میان عرب مشهور است که چون کسی می‌خواست که به سوی سفر بیرون برود در اوّل سفر خود اگر با کلاغ روبرو می‌شد فال بد و تطیّر می‌زدند و آن سفر را مبارک و خوب نمی‌دانستند و اگر از مرغهای نیکو در برابرش ظاهر می‌شد و روبرو می‌گردید، فال نیکو می‌زدند و آن سفر را مبارک می‌دانستند. «خَمْس» به کسر خاء بر وزن «حَبْر» به معنای روز چهارم شتر است که غالباً شتر را در چراگاه سه روز می‌چرانیدند و آب نمی‌دادند و چون روز چهارم می‌شد آن را به سراب می‌آوردند که آب بخورد و پر واضح است که در آن هنگام میل شتر سه روز تشنه، برای آب از حدّ فزون می‌شد. «مُزَن» به ضمه میم به معنای ابر سفید بارنده است، «دَرَن» به فتح دال و راء بر وزن «فَرَس» به معنای چرک و وسخ می‌باشد.

پس حاصل مضمون نامه آن بزرگوار سعادت‌مند این است: به درستی نامه نامی و کتاب مبارک تو به من رسید و فهمیدم آنچه که مرا به سوی وی خوانده بودی و دعوت نموده بودی که عبارت بود از اینکه حظّ و بهره خود را از طاعت واجب و لازم تو اخذ نمایم و به جهت یاری و نصرت تو به سعادت رستگاری و نیکبختی برسم. مرا معلوم است که هرگز خداوند عالمیان در هر عصر و زمان روی زمین را از کسی که در روی زمین به خیر و نیکویی عامل باشد و در میان مردم به صلاح و فلاح و رستگاری رفتار نماید و از دلیلی که عالم و عالمیان را به سوی نجات و نیکویی دلالت و هدایت نماید



خالی نمی‌گذارد و شما که اهل بیت نبوت و رسالت هستید، حجت خداوند عالمیانید بر همه خلق عالم و امانت پروردگار عالمیان هستید در روی زمین، که حفظ و حمایت شما بر همه کس لازم و واجب است و شما باید دریاها را بر روی زمین و چشمه‌های الهامات الهی، که از شجره زیتونه احمدیه بیرون آمده‌اید و از فروغ جناب احمد مختار صلی الله علیه و آله هستید که آن حضرت اصل شجره زیتونه است و شما شاخها و فروع آن جناب می‌باشید، پس به اینجانب تشریف آور و به قدوم میمنت لزوم خود این دیار را مشرف فرما، نیکبخت و فرخنده فال و خوش طالع باش به ملاقات نیکوترین مرغها، به تحقیق گردن‌های بنی تمیم را برای تو ذلیل و رام نموده‌ام و ایشان را به حوزه اطاعت تو آورده‌ام و چنان مطیع و منقاد امر و فرمان تو نموده‌ام که اشتیاق ایشان به یاری و نصرت تو بهتر و بیشتر است از اشتیاق و میل شتر عطشان به ورود آب در روز چهارم که روز آب خوردن وی است. به تحقیق گردن‌های بنی سعد را برای تو ذلیل و منقاد نموده‌ام و چرک و پاس شبها را از سینه‌های ایشان به آب ابرهای سفید مواعظ شافیه و نصایح کافیه، هنگامی که رعد و برق آنها درخشنده بود شستم، که پاس شک و شبهه و ترس و واهمه را از سینه‌های ایشان زدود.

تجلیل امام (ع) از مقام یزید بن مسعود
چون نامه آن بزرگوار به خدمت جناب امام حسین علیه السلام رسید فرمود: خدا تو را در روز ترس و هولناک ایمن گرداند، چه بسیار مرد صالح و نیکوکار هستی، خداوند عالمیان تو را در روز عطش روز قیامت عزیز و سیراب نماید.

چون جناب امام حسین علیه السلام به سوی عراق متوجه گردید یزید

بن مسعود قدس سره تهیه و تدارک خود را دیده آماده یاری و نصرت آن جناب گردید و خواست که با یاران و خویشان خود از بصره بیرون برود خبر شهادت آن حضرت رسید، بسیار گریه و زاری نمود پیوسته اظهار حسرت و ندامت می نمود که از نصرت آن جناب محروم گردید رضی الله عنه وَ جَزَاهُ اللَّهُ أَحْسَنَ الْجَزَاءِ.

اما منذر بن جارود که چون رسول جناب امام حسین علیه السلام نامه مبارک آن حضرت را به نزد آن بی سعادت آورد پیک حضرت را گرفته با نامه مبارک آن جناب به نزد عبیدالله بن زیاد حرام زاده آورد، زیرا که دختر منذر «بحریه» نام، زن پسر زیاد بود، به روایت دیگر منذر بن جارود چون نامه حضرت را دید ترسید که آن نامه را پسر زیاد ملعون از روی مکر و تزویر از زبان جناب امام حسین علیه السلام

برای منذر نوشته باشد که او را امتحان نماید، از این جهت رسول را گرفت با نامه حضرت پیش پسر زیاد حرام زاده آورد و نام رسول حضرت زراع سدوسی یا سلیمان بن ابی رزین^۱ بود، پسر زیاد بدنیا د حکم نمود که آن بیچاره را به دار بکشند و اوّل رسول بود که در اسلام کشته شد^۲ لعنة الله علی قاتله و صالبه.

به روایت شیخ بزرگوار شیخ ابن نما قدس سره از جمله کسانی که جناب امام حسین علیه السلام نامه به سوی او نوشته بود احنف بن قیس و قیس بن هيثم بود و مضمون نامه آن حضرت چنان بود: به درستی سَنّت و شریعت جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله از ظلم ظالمان مانند مردگان شده است و در زاویه عزلت مانده از میان مردم برداشته شده است،

نامه امام (ع) به دو تن از بزرگان بصره و جواب آنها

۱. تردید از راوی است.

۲. سید بن طاووس، **التهوف**: ۳۸.

پس اگر دعوت مرا قبول نمایید و اطاعت فرمان مرا می کنید من شما را به راه راست و طریق رشاد و رستگاری هدایت و دلالت می نمایم. احنف در جواب نامه آن حضرت نوشت:

﴿فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفُّكَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ﴾^۱

یعنی صبر کن به درستی وعده خدا حق است، نباید کسانی که یقین به روز حساب و آخرت ندارند حلم تو را ببرند و تو را به خفت عقل و جهالت نسبت بدهند.^۲

خطبه ابن زیاد در مسجد بصره و حرکت به سوی کوفه

به روایت سید بن طاووس قدس سره چون نامه یزید پلید به مصاحبت مسلم بن عمرو باهلی در بصره به نزد پسر زنازاده بدبنیاد رسید، در حالیکه رسول حضرت را کشته بود به مسجد جامع آمده مردم را امر نمود که به مسجد بیایند، چون مردم بصره به مسجد آمدند آن حرام زاده بر بالای منبر آمده و خطبه ای خواند و مردم را خطاب و عتاب نمود و از مؤاخذات خود و یزید مردود ترسانید و بزرگان و اشراف بصره را سرزنش و عتاب و تأذیب نمود و ایشان را در مقابل اطاعت خود وعده نیکویی و احسان داد و از بدی کردن و مخالفت نمودن بر خود ترسانید و در برابر مخالفت خود وعده عقاب نمود و گفت: هر کس از میان تابعان من بیرون رود و مخالفت امر من نماید او را مؤاخذه می نمایم و گفت: یزید مرا مأمور کرده است که به سوی کوفه بروم، برادر خود عثمان بن زیاد را در جای خود نایب مناب و قائم مقام می نمایم، او را اطاعت نمائید و فتنه و فساد بر پا ننمایید، پس خود آن ملعون تدارک سفر کوفه را دید.^۳

۱. روم: ۶۰.

۲. ابن نما حلی، مشیر الأحرار: ۲۷.

۳. سید بن طاووس، اللهوف: ۴۴.

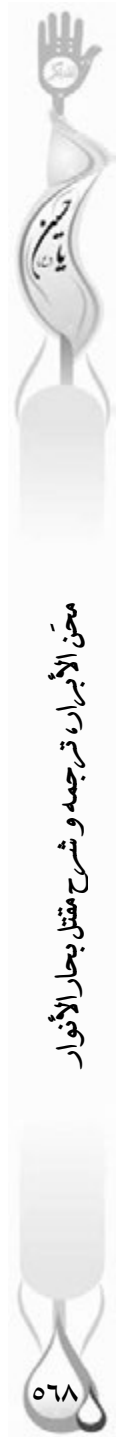
به روایت شیخ بزرگوار شیخ مفید^۱ عید بن زیاد با مسلم بن عمرو باهلی و شریک بن اعور حارثی و جماعتی از اشراف بصره و حشم و خدم و اهل بیت ملاعین خود از بصره بیرون آمده به سوی کوفه متوجّه گردید،^۱ چون نزدیک کوفه رسید به روایت سید بن طاووس در نزدیکی کوفه پایین آمد،^۲ چون تاریکی شب پرده ظلمت را به روی زمین افکند آن ملعون سوار گشته از دروازه‌ای که در طرف نجف اشرف واقع بود داخل کوفه گردید، ناگاه زنی از زنان اهل کوفه چون آن حرام زاده را دید که با حشم و خدم خود می‌آید گمان نمود که جناب امام حسین علیه‌السلام است که وارد کوفه می‌شود، صدای خود را بلند کرده فریاد نمود: الله اکبر این است فرزند رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله که آمد، به پروردگار کعبه سوگند می‌خورم.

مردم کوفه از هر طرف هجوم آور شدند و اطراف آن لعین را احاطه نمودند، به گمان اینکه جناب امام حسین علیه‌السلام است و از هر طرف صدا می‌کردند: ای فرزند رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله! ما در نصرت و یاری تو چهل هزار نفر هستیم، مردم به آن گمان از هر طرف به سوی آن لعین محیل غدار هجوم آوردند و از دم اسب آن ملعون گرفتند و گمان داشتند که جناب امام حسین علیه‌السلام است، آن ملعون نقابی به روی خود افکنده بود، چون مشاهده نمود که مردم بسیار شدند لثام خود را باز کرده ایشان را صدا زد گفت: برگردید منم عیدالله!

چون مردم آن حرام زاده را شناختند به زودی از اطراف او پراکنده شدند و از نهایت تعجیل به روی یکدیگر می‌افتادند و از غایت سرعت و تعجیل که داشت بعضی از ایشان بعض دیگر را

۱. شیخ مفید، الإرشاد ۲: ۴۳.

۲. سید بن طاووس، اللہوف: ۴۴.



لگد کوب می نمود و در زیر پای خود می گذاشت.^۱

خطبه ابن زیاد در
مسجد کوفه در تهدید
مسلم و مردم

آن ملعون به دارالاماره داخل شد و در سر نحس او عمامه سیاه رنگ داشت،^۲ چون صبح شد آن ملعون از دارالاماره بیرون آمد داخل مسجد شد و بر منبر بالا رفته خطبه ای خواند و مردم را خطاب عتاب آمیز نمود و بزرگان ایشان را طعن و سرزنش می کرد و از مؤاخذات خود ترسانید و در برابر اطاعت خود وعده نیکویی و احسان می داد و در مقابل معصیت و مخالفت ایشان بر آن ملعون، وعده مؤاخذه و عقاب می کرد و می گفت: هر کسی که از شما بر من مخالفت نماید و در مقام جنگ و قتال باشد البته او را مؤاخذه خواهم نمود و گفت: ای اهل کوفه! به درستی امیرمؤمنان یزید مرا والی بلد شما نموده و بر شهر شما عامل و حاکم کرده است و مرا امر نموده است که غنایم شما را در میان شما قسمت و داد مظلوم را از ستمکاران شما بگیرم و در میان شما به عدالت و انصاف رفتار نمایم و حق ضعیفان شما را از صاحبان قوت بگیرم و کسی که امر مرا اطاعت کند و فرمان مرا انقیاد نماید درباره او احسان و نیکویی سازم و کسی که بر امر من اطاعت ننماید و در مقام مخالفت باشد در حق او شدت و بدی نمایم و مؤاخذه کنم و از زبان من به این مرد هاشمی برسانید، یعنی به جناب مسلم برسانید که از غضب من بترسد و از مؤاخذه من پرهیز نماید، پس آن حرام زاده اینها را به گوش مردم کوفه رسانید و از منبر فرود آمد و داخل قصرالاماره گردید.^۳

۱. ابن نما حلی، مشیر الأخوان: ۳۰.

۲. همان؛ محمد بن حسن فتال، روضة الواعظین: ۱؛ ۱۷۳؛ طبرسی، فضل بن حسن طبرسی، اعلام الوری: ۲۲۳؛ شیخ مفید، الإرشاد: ۲؛ ۴۳.

۳. ابن نما حلی، مشیر الأخوان: ۳.

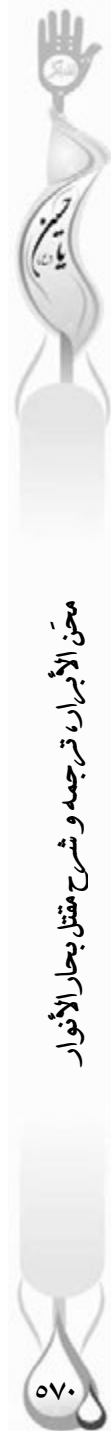
مشتبه شدن ابن زیاد
ملعون با امام حسین (ع)
به روایت شیخ مفید

به روایت شیخ بزرگوار شیخ مفید قدس سره آن ملعون چون داخل کوفه شد به سرش عمامه سیاه بسته بود و روی خود را نقابی افکنده بود و پیش از آمدنش به مردم کوفه خبر رسیده بود که جناب امام حسین علیه السلام از مکه معظمه به سوی ایشان عازم شده متوجه کوفه گردیده است و پیوسته ایشان انتظار قدوم میمنت لزوم آن حضرت را می کشیدند و در اشتیاق زیارت جمال دل آرای آن جناب دلسوزان بودند؛ چون پسر زنازاده زیاد بدبنیاد را دیدند که با حشم و خدم و اهل بیت و عیال ملاعین خود داخل کوفه می شود، گمان نمودند که جناب امام حسین علیه السلام است، مردم به این گمان برای او سلام می دادند و از هیچ گروهی نمی گذشت مگر اینکه از جای خود بر می خواستند و او را سلام می دادند و می گفتند: مرحبا به تو ای فرزند جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله! خوش آمدی و آن ملعون چون حالت اهل کوفه را چنان می دید و شادی و سرور ایشان را به قدوم میمنت لزوم جناب امام حسین علیه السلام مشاهده می کرد آتش حسد و کینه در دل پر کینه آن حرام زاده شعله ور می گردید و از سخنان اهل کوفه بسیار دلتنگ می شد، لکن در ظاهر چیزی نمی گفت و خود را به مردم نشان نمی داد.

چون ازدحام مردم به سر آن حرام زاده گردید، مسلم بن عمرو باهلی ملعون که یکی از همراهان کافر عنید بود مردم کوفه را صدا زد: بجای خود برگردید که این مرد امیر عبیدالله بن زیاد است.

ممانعت از ورود ابن
زیاد به دارالاماره

چون مردم دانستند که آن ملعون است می آید، از اطراف او پراکنده شدند و بجای خود برگشتند و چون نزدیک قصرالاماره گردید در هنگامی که شب پرده ظلمت را به روی زمین افکنده بود،



باز جماعتی از اهل کوفه اطراف آن ملعون را احاطه کرده بودند، به گمان اینکه جناب امام حسین علیه السلام است، نعمان بن بشیر پسر زیاد را با آن حالت مشاهده نمود و آن نیز مشتبه شده گمان نمود که جناب امام حسین علیه السلام است که رو به قصر الاماره نهاده می آید، حکم نمود که در قصر را به روی او بستند و بر بالای قصر برآمده صدا زد که یا حسین علیه السلام! تو را به خدا سوگند می دهم که از قصر الاماره دور شوی و بجای دیگر بروی، زیرا که من به اختیار خود امانتی که به من سپرده اند به دست تو نخواهم داد و من با تو در مقام جنگ و قتال نیستم و مرا در محاربه تو حظی و نصیبی نیست، نعمان این سخن را گفت دیگر تکلم ننمود و ساکت شد.

پسر زنازاده زیاد بدبنیاد نعمان را صدا زد، که در را بگشا که شب بسیار گذشته است و در غفلت خود زیاد مانده ای، خدا هیچ دری را از خیر به روی تو باز ننماید.

چون یکی از اهل کوفه که در عقب آن ملعون ایستاده بود به گمان اینکه جناب امام حسین علیه السلام است صدای پسر زیاد را شنید و او را شناخت، سر خود را فرود آورد و برای آن گروهی که اطراف آن لعین را به گمان جناب امام حسین علیه السلام گرفته بودند صدا زد: ای قوم! قسم به خداوند معبود که جز ذات اقدس او خدایی و معبودی نیست این پسر مرجانه است! نه جناب امام حسین علیه السلام.

نعمان چون صدای پسر زیاد را شنید و او را شناخت در قصر را باز نمود، پسر زیاد با خاصان و حشم خود داخل قصر الاماره گردید و در قصر را به روی مردم بستند.

چون اهل کوفه دانستند که پسر زیاد است پراکنده شده به خانه های خود برگشتند، چون صبح طالع گردید پسر زیاد بدبنیاد از

خطبه عبيدالله بن زياد
در مسجد کوفه به
روایت شيخ مفيد

قصر الاماره بيرون آمد و حکم نمود که مردم را ندا بکنند که در مسجد جامع جمع شوند، چون مردم کوفه در مسجد جمعيت نمودند پسر زياد به سوی مسجد آمد و بر بالای منبر رفته از روی مکر و تزوير، آن مشرک عنيد حمد و ثنای خدا را بجا آورد و گفت: ايها الناس! به درستی اميرمؤمنان يزيد مرا به شهر و سرحدات شما والی نموده و مباشر غنايم شما کرده است و مرا امر نموده است که در گرفتن حق مظلومان از ستمکاران ايشان، به شيوه عدل و انصاف رفتار نمايم و فقيران و محرومان شما را عطا کنم و از احسان خود ايشان را نااميد و محروم نگردانم و برای اطاعت کنندگان و مطيعان شما را مانند پدر مشفق و مهربان بوده باشم، که پيوسته در حق ايشان نيکی و احسان نمايم و تازيانه و شمشير من پيوسته در سر کسی خواهد شد که در مقام مخالفت امر من بوده باشد و عهد و پيمان مرا بشکند؛ پس من شما را خبردار می کنم بايد هر کس از غضب من بر نفس خود بترسد و گفت: «الْصَّدَقُ يُبَيِّنُ عَنْكَ لَا الْوَعِيدُ».

توضيح مثلي معروف
در خطبه ابن زياد

مصنف قدس سره از کتاب مستقصای زمخشری نقل کرده است که «ينبی» از باب افعال «بنی ينبی» است که ناقص است نه مهموز و بنابر گفته زمخشری دو احتمال در مراد آن ملعون موجود است، اول آنکه اگر کسی با دشمن خود به راستی و صدق جنگ نماید دشمن از او دور می شود و می ترسد و به محض ترساندن و سخن خوف و ترس آمیز گفتن در رد و دفع دشمن کارسازی نمی کند و مرادش اين می شود که من محض سخن نمی گویم و مجرد نمی ترسانم، بلکه عمل به گفته های خود خواهم نمود و آنچه می گویم درباره دشمن به عمل خواهم آورد و با دشمن خود جنگ نمایان و قتال

شدید خواهم نمود.

احتمال دوّم این است کسانی که ما را به شمشیر خود می ترسانند و می گویند که ما را مغلوب خواهند نمود، به جهت محض این سخن ما از او ترس و واهمه نمی کنیم و دست از او برنمی داریم، تا اینکه ببینند با ما جنگ و مقاتله کنند؛ این کلام تعریض به جماعت شیعیان است.^۱

و از جوهری منقول است که در مثل وارد است که «الْصَّدِّقُ يُنْبِي عَنْكَ لَا الْوَعِيدَ»، یعنی راستی و صدق غایله جنگ را از تو دفع می کند نه ترسانیدن دشمن.^۲

و از ابو عبیده منقول است «ینبی» مهموز نیست، بلکه ناقص یایی یا واوی است و گفته است که بعضی آن را از انباء گرفته اند که به معنی خبر دادن است و مراد چنین است که فعل و کار کردن، دشمن را از انسان دفع می کند و از شجاعت انسان خبر می دهد، نه محض سخن گفتن؛ چنانکه کار و عادت مرد بی هنر و ترسان این است که در عقب دشمن اظهار هنرمندی و دلیری می کند، چون رو به روی دشمن می آید از او ترسان و لرزان می شود^۳ و مصنف قدس سره فرموده است که در بعضی نسخه ها «الْصَّدِّقُ يُنْبِي عَلَيْكَ لَا الْوَعِيدَ» وارد شده است و فرموده است که حاصل معنای کلام آن ملعون این است که من اینها را که در این ساعت به شما گفتم، فایده آنها به شما ظاهر و هویدا نمی شود، بلکه آن وقت فواید آنها را مطلع شوید که من به گفته های خود عمل بکنم، در آن هنگام پشیمان می شوید و پشیمانی

۱. جار الله زمخشری، المستقصى ۱: ۳۲۸: ۱۴۱۹.

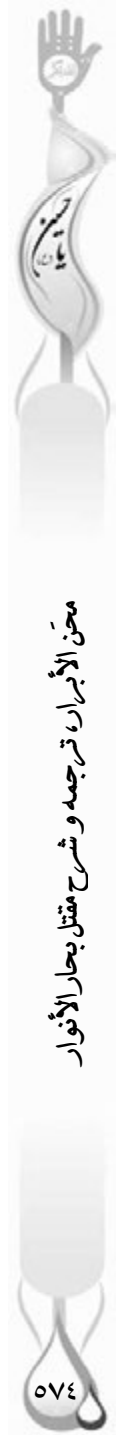
۲. اسماعیل بن حماد جوهری، الصحاح ۶: ۲۵۰۰.

۳. همان؛ محمد بن عبد القادر رازی، مختار الصحاح: ۲۳۰؛ ابن منظور، لسان العرب ۱۵: ۳۰۲؛ محمد مرتضی زبیدی، تاج العروس ۱۰: ۳۵۵.

و ندامت به حال شما فایده نمی‌بخشد و احتمال دارد که مراد آن ملعون از عبارت مذکور چنین بوده باشد که هر کس به راستی رفتار نماید و در باطن و آشکار اطاعت امر مرا بکند و در صدد دشمنی من نشود این راستی فایده به حال او می‌دهد، نه آنکه در زبان خود در نزد من اظهار اطاعت مرا بکند و در باطن در مقام جنگ و دشمنی باشد.

باری آن ملعون این سخنان را گفته از منبر فرود آمد و داخل قصرالاماره گردید و حکم نمود که کدخدایان و بزرگان محل‌ها و اشراف و بزرگان قبایل عرب را در پیش خود حاضر نمایند، چون حاضر شدند امر را بسیار بر ایشان تنگ و سخت گرفت و گفت: نام کدخدایان و بزرگان محلات را و خیرخواهان و دوستان امیرمؤمنان یزید را یکی یکی بنویسید و به من بدهید و گفت: نام خارجیان و اهل ریب و شبهه و خلاف را نیز بنویسید، تا اینکه کسانی که با امیرمؤمنان یزید در مقام مخالفت و صدد خروج باشند ایشان را بشناسم و گفت هر کس از شما ایشان را به من نشان بدهد و نام ایشان را به من بگوید یا خودش را بگیرد پیش من بیاورد، تا اینکه رأی و خیال خود را درباره ایشان جاری سازم، از عهده تکلیف خود بیرون آمده است و هر کسی که نام اهل خلاف و نفاق را ننویسد باید ضامن شود که هیچ کس از محله او با ما مخالفت ننماید و خروج نکند و اگر کسی اینها را نکند و بگذارد که کسی در محله او مخالفت امر من بکند و شمشیر به ما بکشد عهد و پیمان ما را شکسته است، خون و مال او به ما مباحست و گفت: هر یکی از کدخدایان محلات را خبر می‌دهم که اگر در محله او کسی باشد که در زیر

تهدید و ارعاب
بزرگان کوفه از سوی
ابن زیاد



حکم و رعیت کدخدا باشد که از دشمنان امیرمؤمنان یزید و خروج کنندگان بر او باشد و آن شخص را به نزد ما نیاورد، آن کدخدا را در خانه خود بدار می کشم و نام کدخدایی او را از دیوان محو می کنم و عطای او را قطع می نمایم.

مخفی شدن مسلم در خانه هانی بن عروه

چون جناب مسلم از ورود پسر کافر عنید زیاد پلید گاهی یافت و سخنان آن ملعون که برای کدخدایان و بزرگان گفته بود و ایشان را ترسانده بود به سمع شریف آن بزرگوار رسید، از خانه مختار بن ابی عبیده ثقفی بیرون آمده، داخل خانه هانی بن عروه گردید و خانه آن بزرگوار را منزل خود قرار داد و شیعیان نیز در خلوت به نزد آن جناب تردد می کردند و سرّ خود را از پسر زیاد بدنبیاد مخفی و مستور می داشتند و به یکدیگر سفارش می کردند که سرّ خود را در پیش کسی آشکار نسازد.

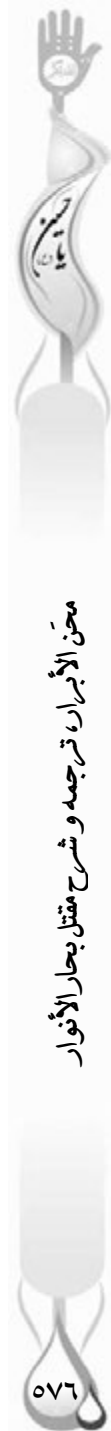
اجیر شدن معقل برای جاسوسی ابن زیاد

چون پسر زیاد ملعون دید که جای جناب مسلم را کسی برای او نشان نخواهد داد و از کار شیعیان خبردار نخواهد شد، آن کافر غدار غلام خود که معقل نام بود در خلوت به پیش خود طلبید و کیسه سه هزار درهم را برای معقل مگار داد و گفت: این را بگیر و جای مسلم بن عقیل را جويا باش و از اصحاب مسلم حال او را بپرس و منزل او را طلب کن و چون به یکی از ایشان یا به جماعت ایشان برسی، پس سه هزار درهم را برای ایشان بده و بگو این مال را بگیرد و با وی به جنگ و قتال دشمن خود استعانت نمایند، و چنین اظهار کن که تو نیز یکی از ایشان هستی. چون تو این مال را برای ایشان بدهی از تو مطمئن و خاطر جمع می شوند و وثوق می نمایند که تو راستگو هستی و یکی از ایشان می باشی و کارهای خود را از تو پنهان

نمی‌کنند و اخبار خود را از تو مخفی و مستور ننمایند. چون در نزد ایشان تقرّب رساندی، در صبح و شام به مجلس ایشان برو و از حال و خیال ایشان خبردار باش و منزل مسلم بن عقیل را بشناس و هر روز خبر ایشان را برای من برسان.

نفوذ معقل منافق از
طریق مسلم بن
عوسجه

آن ملعون مکار بنا به گفته پسر زیاد غدار به مسجد اعظم در آمد و در مسجد نشست و به سخنان مردم گوش می‌داد، دید جماعتی از اهل کوفه در میان مسجد نشسته‌اند و می‌گویند که این مرد برای جناب امام حسین علیه‌السلام بیعت نموده است، یعنی مسلم بن عوسجه و آن بزرگوار در آن هنگام در مسجد مشغول نماز بود و چون معقل ملعون این سخن را از ایشان شنید برخاست، به نزد جناب مسلم بن عوسجه آمد، در نزد او نشست تا اینکه آن بزرگوار از نماز خود فارغ گردید، معقل ملعون عرض نمود: ای بنده خدا! من مردی از اهل شام هستم، خداوند عالم مرا منت گذاشته است و مرا به محبت و مودّت اهل بیت نبوّت و رسالت و محبت کسانی که دوست دار خاندان رسالت بوده باشند هدایت نموده است و آن محیل مکار از روی حيله و تزویر خود را به گریه داشت و گفت: در نزد من سه هزار درهم هست، می‌خواستم که آن را در هنگام ملاقات به یکی از اهل بیت رسالت بدهم و برای من خبر رسیده است که یکی از خاندان رسالت وارد کوفه گردیده است و از مردم کوفه برای فرزند دختر جناب رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بیعت می‌گیرد، پس من پیوسته مشتاق ملاقات آن بزرگوار بودم، لکن تا حال کسی را پیدا نکردم که مرا به خدمت آن بزرگوار دلالت نماید و من منزل او را نمی‌شناسم، پس من در این ساعت در مسجد نشسته بودم، ناگاه از



گروهی از مؤمنان شنیدم که می گفتند که تو را علم و خبری به اهل بیت رسالت هست و حال نزد تو آمدم که این مال را از من بگیری و مرا به خدمت آن بزرگوار برسانی، به درستی من برادری از برادران دینی تو هستم و بر سر تو امین و موثق هستم و اگر می خواهی پیش از ملاقات او اوّل از من برای آن بزرگوار بیعت بگیر.

چون جناب مسلم بن عوسجه سخنان راست نمای آن محیل غدار را شنید به جهت پاکی طینت و نیکی سریرت خود گمان بد در حقّ آن مرد نداد و گفت: در برابر ملاقات مانند تو مؤمنی با من، خدا را حمد می کنم، به تحقیق کار و سخنان و ملاقات تو مرا شاد و خرسند نمود، تا اینکه به خدمت آن کسی بررسی که ملاقات او را دوست داری و به جهت تو خداوند عالمیان اهل بیت پیغمبر بزرگوار خود را نصرت و یاری نماید و لکن ترس این کافر طاغی و سطوت او - یعنی پسر زیاد - مرا محزون و اندوهناک می کند، زیرا پیش از آنکه این کار به اتمام و آخر برسد، مردم حال مرا دانسته اند و بیعت مرا بر اهل بیت رسالت شناخته اند.

معقل ملعون عرض نمود: برای تو جز خیر و نیکویی چیز دیگر رخ نخواهد داد پس از من در این ساعت بیعت بگیر.

جناب مسلم بن عوسجه از آن ملعون غدار بیعت گرفت و سوگندهای مغلظه و پیمانهای مؤکده به آن ملعون داد که در سخن خود راستگو باشد و پیوسته در مقام خیرخواهی بوده باشد و بیعت خود را به کسی اظهار نکند و امر جناب مسلم بن عقیل را در میان مردم فاش و آشکار نسازد.

آن کافر خدانشناس آنقدر سوگندها یاد نمود و عهدها و پیمانها بست تا اینکه آن مؤمن صاف صادق ساده لوح مغرور سخنان آن

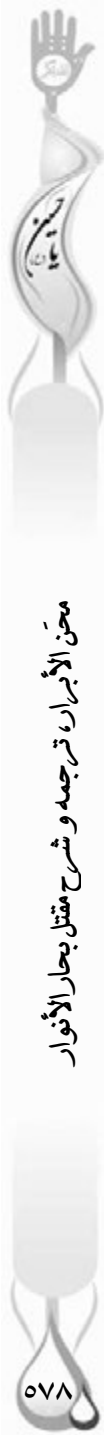
ملعون غدار گردید و فرمود: چند روز به منزل من تردد نما و نزد من بیا، تا برای تو از آن بزرگوار اذن ملاقات بگیرم.

آن ملعون پیوسته به نزد جناب مسلم بن عوسجه می‌رفت و در منزل آن بزرگوار می‌نشست تا اینکه از جناب مسلم بن عقیل رخصت طلبید و آن ملعون را به خدمت آن بزرگوار آورد و جناب مسلم از او بیعت گرفت؛ ابو ثمامه صایدی را امر نمود که آن سه هزار درهم را از آن شقیّ قبض نمود و ابو ثمامه مردی بود که هر چه مال و سلاح جنگ از شیعیان به خدمت جناب مسلم می‌آوردند قبض می‌کرد و سلاح جنگ و قتال برای شیعیان می‌خرید و مرد شجاع و کاردان و صاحب بصیرت و از بزرگان شیعیان بود.

بعد از آن معقل ملعون هر صبح و شام بلکه علی الدوام به نزد شیعیان می‌آمد و اوّل کسی بود که داخل مجلس جناب مسلم می‌گردید و در آخر بعد از بیرون رفتن همه کس بیرون می‌رفت، تا اینکه آنچه که پسر زیاد ملعون به دانستن و اطلاع وی محتاج بود به دست آورد و از اسرار شیعیان آگاهی حاصل نماید و پیوسته خبر ایشان را به پسر زیاد بدذات می‌رساند و آن ملعون را از کارهای جناب مسلم و سایر شیعیان خبر دار می‌نمود.^۱

به روایت ابن شهر آشوب قدس سره چون جناب مسلم بن عقیل وارد کوفه گردید، در خانه سالم بن مسیب نزول اجلال فرمود و در آنجا دوازده هزار نفر از بیوفایان اهل کوفه بر آن بزرگوار بیعت نمودند، چون پسر زیاد بدبنیاد وارد کوفه گردید در میان شب از خانه سالم به

۱. شیخ مفید، *الإرشاد*، ۲: ۴۴؛ جاسوسی معقل در این منابع نیز آمده است: فضل بن حسن طبرسی، *إعلام الوری*؛ ۲۲۵؛ محمد بن حسن فتال، *روضة الواعظین*؛ ۱: ۱۷۳.



ممانعت هانی از خروج
مسلم برای جنگ با ابن
زیاد

خانه هانی بن عروة تشریف برده در خانه هانی منزل نمود و پیوسته
شیعیان در منزل هانی به خدمت آن بزرگوار می‌رسیدند و بیعت
می‌کردند، تا اینکه بیست و پنج هزار از اهل کوفه برای آن جناب
بیعت نمودند و خواست که خروج نماید و با پسر زیاد جنگ نماید.

ورود ابن زیاد به خانه
هانی جهت ملاقات
شریک بن اعور

هانی بن عروة راضی نشد و عرض نمود که تعجیل به خروج
نکن و در آن زمان شریک بن اعور که مرد نیکوکاری از قبیله
همدان بود با عبیدالله بن زیاد حرام زاده از بصره به سوی کوفه آمده
بود و ناخوشی بر او رخ نموده بود، به خانه هانی آمد و در آنجا منزل
نمود و چند روز در آنجا ناخوش خوابید. روزی به خدمت جناب
مسلم عرض کرد که عبیدالله البته به عیادت من خواهد آمد؛ چون به
نزد من بیاید من او را مشغول صحبت می‌کنم و صحبت خود را طول
می‌دهم و علامت میان من و تو این باشد که من می‌گویم مرا آب
بدهید، همین که این را از من شنیدی تو در آن هنگام با شمشیر برهنه
بیرون بیا او را بکش و هانی چون این سخن را شنید راضی نشد که
پسر زیاد در خانه او کشته شود و جناب مسلم را از این کار نهی نمود.

چون روزی از روزها پسر زیاد به عیادت شریک آمد و در نزد
شریک نشست و از ناخوشی او می‌پرسید و صحبت ایشان به طول
انجامید، شریک دید که کسی بیرون نیامد و ترسید که آن ملعون
بیرون برود و کشتن او از جناب مسلم فوت شود؛ این شعر را برای
اشارت جناب مسلم به صدای بلند خواند:

مَا الْإِنْتِظَارُ بِسَلْمَى أَنْ تُحْيِيَهَا كَأْسَ الْمَنِيِّ بِالتَّعْجِيلِ اسْقُوهَا
یعنی چه انتظار می‌داری به سلمی از اینکه او را به کاسه مرگ
تحیت کنی، او را از این کاسه به زودی سیراب نما.

چون پسر زیاد این شعر را از شریک شنید به گمان بد افتاد و متوهم گردید، همان ساعت برخواست از خانه شریک بیرون رفت و داخل قصرالاماره گردید، در آن هنگام مالک بن یربوع تمیمی با نامه جناب مسلم وارد بر عیدالله بن زیاد گردید، آن نامه از دست عبدالله بن یقطر قدس سره گرفته بود، نامه را گشود، دید که جناب مسلم برای جناب امام حسین علیه السلام نوشته است، نامه ای است به سوی حسین بن علی علیهما السلام به درستی من تو را خبر می دهم که این قدر از اهل کوفه برای تو بیعت نمودند، چون نامه من به خدمت تو برسد پس در آمدن خود به سوی کوفه بسیار بسیار تعجیل نما، زیرا که دل همه اهل کوفه با توست و ایشان خیال بیعت با یزید پلید را ندارند چون پسر زیاد نامه را خواند امر نمود که عبدالله بن یقطر را کشتند.^۱

به روایت شیخ ابن ثمال قدس سره چون پسر زیاد از منزل هانی بیرون رفت، جناب مسلم به نزد شریک آمد، در حالتی که شمشیر خود را در دست گرفته بود. شریک از آن جناب پرسید که چه چیز تو را مانع از کار معهود شد؟ چرا بیرون نیامدی که پسر زیاد را بکشی؟ جناب مسلم فرمود: من خواستم بیرون بیایم، زنی به من چسبید و گفت تو را به خدا سوگند می دهم که پسر زیاد را در خانه ما مکش و گریست، چون من حالت آن زن را مشاهده نمودم شمشیر را از دست خود افکندم، در جای خود نشستم.

هانی گفت: وای بر او که مرا به کشتن داد و خود را کشت و آن چیزی که من از وی فرار می نمودم بر آن دچار گشتم، یعنی من از ترس کشته شدن خود می خواستم که پسر زیاد کشته شود، لکن من

عَلت خارج نشدن مسلم
از پشت پرده برای قتل
این زیاد

۱. ابن شهر آشوب، مناقب آل ائمه ع (ع) ۴: ۹۱.

به کشته شدن دچار و مبتلا گردیدم.^۱

به روایت ابوالفرج اصفهانی در مقاتل خود هانی خودش را از کشتن پسر زیاد منع نمود و جناب مسلم را عرض کرد: من دوست ندارم که پسر زیاد در خانه من کشته شود.

چون پسر زیاد بیرون رفت و جناب مسلم به نزد شریک آمد، شریک از آن جناب پرسید: چه چیزی سبب تأخیر تو گردید که بیرون نیامدی که آن ملعون را بکشی؟

جناب مسلم فرمود: دو چیز باعث این شد که من او را نکشتم، یکی ناخوش داشتن هانی بود که دوست نداشت من او را در خانه هانی بکشم و دیگری روایتی است که از مردم به من رسیده است که جناب پیغمبر فرموده است که ایمان زنجیر مکر و حيله است و هر کسی که اظهار ایمان نمود، ایمانش مانع از این است که او را در نفس و مالش، مکر و حيله نمایی؛ پس مؤمن را حيله کردن و به غفلت او را کشتن سزاوار و جایز نیست.

هانی گفت: به خدا سوگند اگر تو او را می کشتی، هر آینه کسی را کشته بودی که فاسق و فاجر و کافر بود، نه مؤمن!^۲

تفحص این زیاد از هانی بن عروه به روایت شیخ بزرگوار شیخ مفید قدس سره جناب هانی ترس شدید از پسر زیاد عنید به دل داشت، از جهت ترس جان خود هیچ وقت به مجلس آن ملعون حاضر نمی شد و خود را به ناخوشی زد و به بهانه ناخوشی از منزل خود بیرون نمی رفت.

روزی پسر زنازاده زیاد بدبنیاد به حاضران مجلس خود خطاب نمود: چه باعث است به هانی که به مجلس مانمی آید و هرگز من او را نمی بینم!

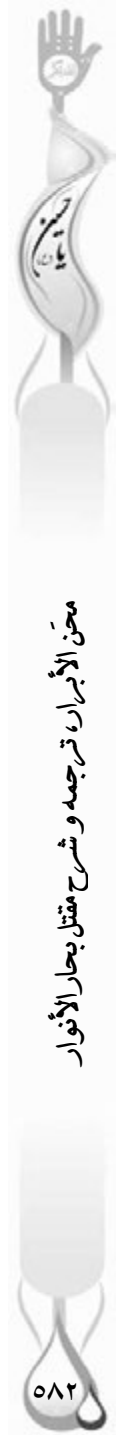
۱. ابن نما حلی، مشیر *الأحزان*: ۳۱.

۲. ابوالفرج اصفهانی، *مقاتل الطالبین*: ۶۵.

حاضران گفتند: هانی ناخوش است، از آن جهت به دیدن تو نمی آید.
آن ملعون مگار برای ایشان گفت: من تا حال به مرض هانی مطلع نشده بودم و اگر می دانستم که هانی ناخوش است البته به عیادت او می رفتم.
پس محمد بن اشعث و اسماء بن خارجه و عمرو بن حجاج زبیدی را طلبید و عمرو همان است که دخترش رُوَیحه زن هانی بود که یحیی بن هانی پسر همان رویحه است.
چون ایشان به نزد آن ملعون آمدند برای ایشان گفت: چه چیز هانی را باعث شد که به دیدن ما نمی آید؟
ایشان گفتند: ما سبب این را نمی دانیم و لکن شنیده ایم که هانی ناخوش است!

فرستادن ابن زیاد در پی آوردن هانی
پسر زیاد ملعون گفت: مرا چنین خبر داده اند که مرض هانی زایل شده است و این روزها ناخوشی ندارد و بسیاری از اوقات در در خانه خود می نشیند! پس شما به خانه هانی بروید و او را ملاقات نمایید و امر نمایید که آنچه که از حق ما بر او لازم است ترک ننماید، زیرا که من دوست ندارم که در نزد من مانند هانی که از اشراف و بزرگان عرب است متهم گردد و دوستی که میان من و هانی هست فاسد شود.

پس آن سه نفر در هنگام شب به خانه هانی آمدند و نزد او رسیدند، دیدند که در در خانه خود نشسته است. پس در نزد او نشستند و گفتند: تو را چه مانع شده است که ملاقات امیر را ترک نمودای؟! زیرا که امیر تو را فراموش نکرده است و احوال تو را می پرسید و می گفت: اگر من می دانستم که هانی ناخوش است البته به عیادت او می رفتم.



هانی فرمود: ناخوشی مرا از ملاقات امیر مانع شده است.

ایشان گفتند: او را خبر داده‌اند که مرض تو رفع شده است و هر شب در هنگام عشاء در درِ خانه خود می‌نشینی و از سبب تأخیر ملاقات تو استعلام می‌نماید و در نظرش چنان جلوه داده‌اند که تو در ملاقات او مسامحه می‌کنی و اعتنا برای او نمی‌کنی و مسامحه و جفا را سلطان متحمل نمی‌شود! تو را به خدا سوگند می‌دهیم که در این ساعت برخیز و سوار شو، با ما نزد او برویم.

رفتن هانی به دارالاماره نزد ابن زیاد

پس جناب هانی به ناچار سخنان ایشان را بازی خورده، جامه خود را طلبید، چون جامه او را حاضر نمودند آن را پوشید، بر استر خود سوار گشت با ایشان به سوی قصر الاماره متوجه گردید. چون نزدیک قصر رسید گویا به خاطر هانی بعضی آنچه از پسر زیاد بر او وارد می‌شد خطوط نمود و در نفس خود آثار شرّ و اذیت از آن ملعون نسبت بر جان خود احساس و ادراک نمود و به حسان بن اسماء بن خارج فرمود: ای فرزند برادر من! به خدا سوگند من از این مرد بر جان خود می‌ترسم، در این امر به خاطر تو چه می‌رسد؟ حسان عرض نمود: ای عمّ بزرگوار من! هرگز گمان ندارم که تری بر جان تو از او بوده باشد و او را خیال این باشد که تو را آسیبی برسد، چرا به خاطر خود این گونه چیزها را راه می‌دهی؟

حسان از حقیقت حال آگاهی نداشت که سبب احضار نمودن هانی چیست و نمی‌دانست که او را پسر زیاد از برای چه خواسته است. گمانش این بود که برای محض مهربانی هانی را طلبیده است. پس هانی خواهی و نخواهی رو به مجلس پسر زیاد بدنیدار گذاشت، تا اینکه داخل مجلس آن حرام زاده گردید و جماعتی در نزد آن

ملعون نشسته بودند.

چون نظر آن کافر بدبنیاد به هانی افتاد گفت: خائن را دو پای خود به نزد تو آورد، چون نزدیک آن حرام زاده رسید شروع نمود به خواندن این بیتی که جناب امیر مؤمنان علیه السلام در هنگام دیدن پسر ملجم مرادی خوانده بود:

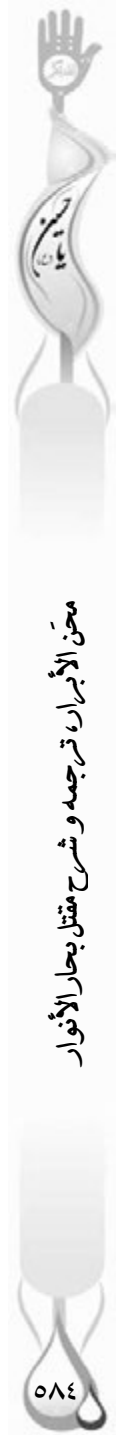
أُرِيدُ حَيَاتَهُ وَ يُرِيدُ قَتْلِي عَذِيرَكَ مِنْ خَلِيلِكَ مِنْ مُرَادٍ
«عذیر» بر وزن «امیر» است، به معنی «عاذر» است که عذر و بهانه را از کسی قبول نماید و منصوب به فعل مقدر است، مانند «هاتی»، یعنی هاتی عاذرک.

حاصل معنای بیت این است: من عطا و احسان او را اراده دارم و می‌خواهم در حق او عطا و احسان نمایم و او کشتن مرا اراده می‌کند و در صدد این است که مرا بکشد، از دوستان و خلیل خود از قبیله مراد، کسی را بیاور که عذر و بهانه تو را قبول نماید.

غرض آن حضرت این بود که از برای پسر ملجم ملعون هیچ عذری مقبول در کشتن من نیست، زیرا که من هرگز در صدد بدی آن لعین نیستم، بلکه پیوسته عطای او در نظر من مرکوز است.

چون جناب هانی در مجلس آن لعین در جای مناسب برقرار گردید در اول نشستن هانی آن ملعون شقی اظهار اکرام و احترام و لطف و مهربانی نمود.

جناب هانی فرمود: ایها الامیر! آنها چه سخنانی بود می‌گفتی؟
آن ملعون گفت: ساکت باش! ای هانی بن عروه و در جای خود آرام بنشین، این فتنه‌ها چیست که برانگیخته‌ای و در خانه خود بر امیر مؤمنان یزید و گروه مسلمانان فتنه و فساد برپا کرده‌ای و مسلم



بن عقیل را در خانه خود منزل داده‌ای و از برای او در اطراف خانه خود لشکر و جمعیت و اسباب جنگ و قتال درست و جمع‌آوری می‌نمایی؟! گمان تو این است که این کارها برای من پنهان و مخفی خواهند شد.

جناب هانی فرمود: من هرگز چنین کاری نکرده‌ام و مسلم در نزد من نیست!.

پسر زیاد گفت: بلی! این کارها را می‌کنی!

چون سؤال و جواب و ردّ و بحث در میان هانی و آن ملعون شقیّ به طول انجامید و جناب هانی در سر انکار خود ایستاده و هیچ چیز به گردن خود نمی‌گرفت در آن هنگام پسر زیاد بدفرجام غلام خود معقل نام را طلبید که از طرف آن ملعون جاسوس بر اسرار شیعیان بود.

چون معقل ملعون بدکردار در حضور آن محیل غدار حاضر شد پسر زیاد روی خود را به سوی هانی نمود و گفت: آیا این غلام را می‌شناسی؟

جناب هانی فرمود: بلی! می‌شناسم.

در آن وقت هانی را مشخص و معلوم گردید که آن ملعون از جانب پسر زیاد جاسوس بوده است و اسرار و اخبار شیعیان را برای پسر زیاد بدبنیاد رسانده است و او را از همه امور ایشان خبردار نموده است.

ظاهر شدن جاسوسی
معقل لعین برای هانی

فَأَسْقَطَ فِي يَدِهِ سَاعَةً ثُمَّ رَاجَعَتْهُ نَفْسُهُ، «أَسْقَطَ» بِرَبْنَى مَجْهُولِ
خوانده می‌شود و گاهی سَقَطَ فِي يَدِهِ می‌گویند، بِرَبْنَى مَجْهُولِ،
اگر چه «سَقَطَ» فعل لازم است، لکن در امثال این مقامات جماعتی از

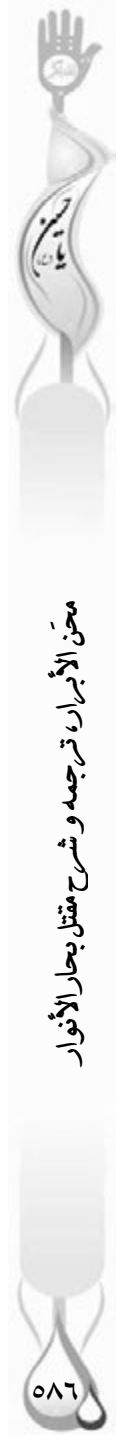
فضلاى اعلام به صیغه مجهول می خوانند و کلمه «فی یَدِهِ» را نایب فاعل می گیرند و در میان عرب این نحو ترکیب معروف و متداول نبود، بلکه اوّل کلامی که این نحو ترکیب در وی واقع گردید کلام خداوند عالمیان است که فرموده است:

﴿وَلَمَّا سَقَطَ فِي أَيْدِيهِمْ﴾^۱

و این را کنایه از ندامت و پشیمانی می کنند و گاهی کنایه از حیرت و سرگردانی می کنند، زیرا که کسی که در کاری پشیمان و نادم شود دست خود را به دندان خود می گیرد و می گزد و در هنگام رخ دادن حسرت و اندوه دست های خود را به یکدیگر می مالد، از این بابت این کلام را کنایه از شدّت ندامت و غایت حسرت می کنند. يُقَالُ سَقَطَ فِي يَدِهِ سَاعَةً، یعنی إِذَا نَدِمَ أَوْ تَحَيَّرَ و هر دو معنا در اینجا مناسب است.

درخواست هانی از ابن زیاد درباره مسلم

پس حاصل مراد این است که جناب هانی چون معقل ملعون را مشاهده فرمود و از حيله پسر زیاد آگاهی حاصل نمود، ندامت بسیار و حیرت بیشمار بر او رخ داد و ساعتی سر خود را به زیر افکنده در کار خود متحیر و متفکر گردید، چون ساعتی در امر خود فکر نمود پس به حال آمد و خیال او از حیرت آرام گرفت، سر خود را بلند نمود، پسر زیاد را خطاب کرده فرمود: هر چه می گویم از من بشنو و گفته مرا تصدیق نما و به راستی حمل کن، به خدا سوگند من هرگز در این سخن دروغگو نیستم، به خدا سوگند من به اختیار خود مسلم را به خانه خود نیاورده ام و از کارهای او آگاهی نداشتم، تا هنگامی که به خانه من آمد و از من استدعا نمود که او را در خانه خود منزل



بدهم. چون این را از من استدعا نمود حیا کردم که دست رد بر سینه او بگذارم و او را از خانه خود بیرون کنم و از جهت آمدن او به خانه من عهد و پیمانی از او به گردن من در آمد و امان دادن برای او بر من لازم شد؛ پس به ناچار او را امان دادم و مهمان نمودم و امر چنان است که به تو خبر داده‌اند، پس در این ساعت دلت می‌خواهد عهد و پیمان محکم ببندم و سوگند یاد کنم که هرگز اراده بدی بر تو ننمایم و فتنه و فساد بر تو بر پا نسازم و اگر می‌خواهی دست خود را به دست تو بگذارم و تو را بیعت بکنم و اگر می‌خواهی کسی را برای تو از جانب خود کفیل و ضامن بدهم که در نزد تو بنشیند تا هنگامی که به نزد تو بیایم و من برگردم به خانه خود مسلم را امر بکنم که از خانه من بیرون رود و به هر جای زمین دلش می‌خواهد ساکن شود، تا اینکه از عهده و پیمان او بیرون شوم، دیگر تکلیف او در گردن من نماند.

پسر زیاد بدنبند جواب داد: به خدا سوگند هرگز دست از تو بر نمی‌دارم تا اینکه مسلم را به دست من بدهی و او را به نزد من بیاوری.

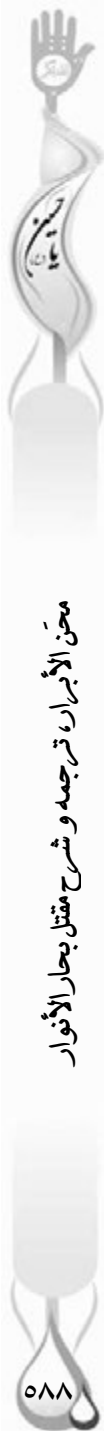
مهمان‌نوازی هانی و وفاداری او
آن بزرگوار صاحب غیرت و حمیت فرمود: به خدا سوگند من هرگز مسلم را به پیش تو نخواهم آورد! آیا برای من سزاوار است که به اختیار خود مهمان خود را به دست تو بسپارم، تا اینکه تو او را بکشی! نه! به خدا سوگند من هرگز چنین کاری نمی‌کنم.

پسر زیاد ملعون گفت: به خدا سوگند باید او را به نزد من بیاوری و تو را چاره‌ای از این نیست.

جناب هانی فرمود: به خدا سوگند من هرگز او را به نزد تو نخواهم آورد.

چون سؤال و جواب و ردّ و بدل در میان ایشان به طول انجامید، پادرمیانی مسلم باهلی میان هانی و ابن زیاد مسلم بن عمرو باهلی از جای خود برخاست و در کوفه در آن ایام از اهل شام و بصره جز مسلم باهلی کسی دیگر نبود؛ گفت: خدا کار امیر را رو به صلاح نماید و امیر را از نیکوکاران نماید، بگذار من با هانی ساعتی در خلوت بنشینم و سخنی چند برای او بگویم، بلکه آتش این فتنه را خاموش نمایم.

پس پسر زنزاده زیاد حرام زاده رخصت داد. مسلم از دست هانی گرفت به کناری برد و در جایی نشستند که پسر زیاد ایشان را می دید و چون صدای ایشان بلند می شد، سخن ایشان را می شنید و از سخنان ایشان آگاه می گردید، مسلم گفت: ای هانی! تو را به خدا سوگند می دهم که خود را به معرض کشته شدن نیاور و سعی در تلف نفس خود نما و بلا و مصیبت را به میان قبیله و خویشان خود نیانداز، به خدا سوگند بخل می کنم جان تو را از کشته شدن و دریغ دارم از اینکه جان تو معرض تلف بیاید، به درستی این مرد - یعنی جناب مسلم بن عقیل - پسر عمّ این قوم است - یعنی پسر زیاد و تابعان او - و در میان مسلم و ایشان روابط قرابت و خویشی موجود است. هرگز ایشان او را نمی کشند و ضرر بر او نمی رسانند، پس تو برخیز مسلم را به دست ایشان بسپار و در این کار برای تو خواری و ذلّت و عار و منقصت نمی شود، زیرا که او را به دست سلطان می سپاری، نه به کسی دیگر، یعنی اگر به دست خود مهمان خود را به دست دیگری می دادی ذلّت و عار تو می باشد، اما اگر به دست سلطان غالب و قاهر بدهی عیب و منقصت نمی شود؛ زیرا که رعیت نمی تواند با سلطان برابری نماید و همه کس تو را در این کار معذور می دانند.



پایمردی هانی بن عروه
در تسلیم نکردن مهمان
خویش

جناب هانی در جواب فرمود: به خدا سوگند البته بر من خواری و عار است اینکه کسی را به دست او بدهم که در امان من است و در خانه من مهمان است و حال آنکه هنوز زنده و صحیح هستم، می‌شنوم و می‌بینم و بازوی من قوت دارد و اعوان و انصار بسیار دارم و هیچ گونه ضعف به من رخ نداده است، به خدا سوگند اگر در دنیا برای یاری من یک نفر هم پیدا نشود و در دنیا تنها باشم، یاوری و ناصری برای خود نیابم، باز مهمان خود را به دست خود و به اختیار و امکان خود به دست او نخواهم سپرد، تا اینکه در پیش او کشته شوم و در راه رضای مهمانم به خون خود آغشته گردم.

پیوسته مسلم باهلی جناب هانی را به خدا سوگند می‌داد که دست از لجاجت بردارد و جناب مسلم را به دست پسر زیاد ملعون بسپارد و جناب هانی می‌فرمود: به خدا سوگند هرگز چنین نخواهم نمود و هرگز مهمان خود را به دست او نخواهم سپرد.

چون پسر زیاد ملعون سخنان جناب هانی را شنید، آتش خشم و غضب در کانون سینه پر کینه آن کافر عنید شعله‌ور گردید، فریاد زد: هانی را به نزد من بیاورید.

چون هانی را به نزد آن حرام زاده حاضر نمودند گفت: به خدا سوگند البته باید مسلم را به نزد من بیاوری و او را به دست من بسپاری، یا اینکه گردن تو را می‌زنم.

جناب هانی فرمود: به خدا سوگند در آن هنگام شمشیرهای برق زننده بسیار در اطراف خانه تو کشیده خواهند شد و آتش جنگ شعله‌ور خواهد گردید.

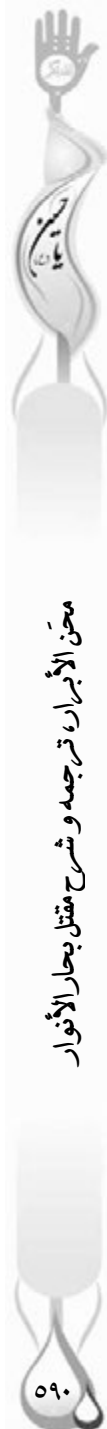
پسر زیاد ملعون گفت: وَالْهَفَاهُ! آیا مرا به شمشیر قوم خود می‌ترسانی؟

گمان جناب هانی این بود که البته خویشان او برای نصرت و یاری او خواهند آمد و از دست پسر زیاد او را خلاص خواهند نمود.

پسر زیاد ملعون بر اصحاب خود بانگ زد او را نزدیک من بیاورید، چون جناب هانی را در پیش روی او نگاه داشتند با عصای نحس خود به روی مبارک آن مظلوم زد و پیوسته به رو و پیشانی و بینی جناب هانی با چوب دست خود می زد، آنقدر چوب زد که بینی جناب هانی شکست و خون روی مبارکش بجامه های او فرو ریخت و روی و ریش مبارکش را با خون خود خضاب نمود و پوست پیشانی و خد آن جناب به سر ریش خود آویخته گردید، آن حرام زاده آنقدر چوب زد تا اینکه چوبش شکست.

پس هانی دست مبارک خود را به قائمه شمشیر یکی از چاکران آن حرام زاده زد که آن را از نیامش بکشد و آن مرد نگذاشت که شمشیر را بکشد و از کشیدنش مانع شد، پسر زیاد گفت: ای هانی! تو امروز خارجی گشتی و بر امیر خود خروج نموده ای، به تحقیق ریختن خون تو بر من حلال و مباح گردید، حکم نمود که او را بکشید و ببرید حبس کنید.

آن بیچاره مظلوم را کشیدند و به یکی از خانه های قصرالاماره افکندند و در خانه او محکم بستند، پسر زیاد ملعون امر نمود که چند پاسبان برای حراست هانی گماشتند، پس حسان بن اسماء بن خارجه از جای خود برخاست و بر پسر زنازاده زیاد گفت: ماها امروز فرستادگان و رسولان مکر و حيله شدیم، ما را فرستادی که این مرد را به نزد تو بیاوریم، چون آن بیچاره را خاطر جمع کردیم و نزد تو آوردیم به عصای خود بینی او را شکستی و روی او را زخم دار



نمودی و خون روی و پیشانی او به ریش مبارکش جاری ساختی و گمان تو این است که او را خواهی کشت؟!

آن ملعون بی‌ایمان چون این سخن را از حسان شنید خشمناک گردیده بر او بانک زد: تو در اینجا هستی و یاور و ناصر هانی گشتی؟ امر نمود که به گردن و سینه او مشت زنند و از مجلس بیرون کنند، پس چند نفر از چاکران آن ملعون از هر طرف حسان را زدند و به روی خود کشیدند و در کناری نشانیدند.

محمد بن اشعث ملعون گفت: امیر آنچه مصلحت بداند ما به آن راضی و خوشنود هستیم، خواه به نفع ما باشد یا به ضرر ما، به درستی امیر ما را تأدیب می‌نماید.

لشگرکشی عمرو بن حجاج برای خونخواهی هانی از آن طرف خبر به عمرو بن حجاج رسید که هانی را پسر زیاد به قتل آورد. قبیله مذحج را به سر خود جمع نموده و به سوی قصر الاماره گذاشتند و اطراف قصر را احاطه نمودند و جمعیت بیشمار به نزد قصر گرد آمده قصر را محاصره نمودند، عمرو بن حجاج صدای خود را بلند نمود و گفت: منم عمرو بن حجاج و این جمعیت که به سر من جمع شده‌اند سواران مذحج و شجاعان و بزرگان ایشان است و شنیده‌اند که صاحب و بزرگ ایشان را کشته‌اند و سخن ایشان این است که ما هنوز از اطاعت بیرون نرفته‌ایم و از جماعت مسلمانان مفارقت نکرده‌ایم، پس بی جهت بزرگ ما را چرا کشته‌اند؟

خبر رساندن زنده بودن هانی توسط شریح قاضی اصحاب پسر زیاد بدبنياد به آن ملعون خبر دادند که اینک سواران مذحج در درِ قصر ایستاده‌اند و به خیال قتال آمده‌اند، آن ملعون به شریح قاضی گفت: برو به آن خانه‌ای که هانی را در آنجا حبس کرده‌اند او را ببین، بر ایشان خبر برسان که صاحب ایشان زنده

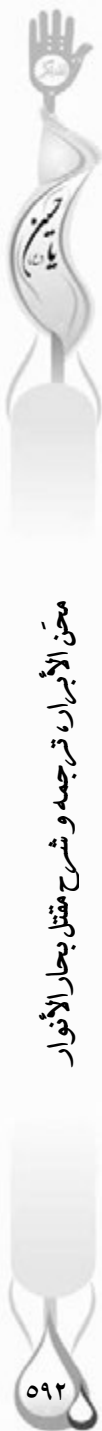
است، او را نکشته‌ایم. پس شریح از جای خود برخاست و به سوی آن خانه متوجّه گردید، داخل خانه شده به هانی نظر نمود دید هنوز زنده است، چون جناب هانی شریح را دید گفت: ای خداوند دادرس و ای مسلمانان کجا هستید؟ چرا به داد من نمی‌رسید؟ مگر قبیله و خویشان من مرده‌اند! کجایند اهل دین و کجایند اهل شهر؟! چرا مرا فراموش کرده‌اند به فریاد من نمی‌رسند؟.

پیوسته خون پیشانی و روی مبارکش به ریش او جاری بود، چون صداها ی قبیله مذحج را شنید و دید که از بیرون قصر صداها بلند شده است، فرمود: گمان من این است که این صداها صداها ی قبیله مذحج است و صدای تابعان من از مسلمانان است کاش ده نفر از ایشان داخل شوند و مرا از زندان خلاص کنند.

چون شریح قاضی این سخنان را از هانی شنید بیرون آمد و به نزد سواران مذحج رسید و برای ایشان گفت: چون امیر سخنان شما را در خصوص کشته شدن هانی شنید مرا امر نمود که به نزد هانی بروم و او را بینم و به شما خبر برسانم که صاحب شما کشته نشده است، بلکه هنوز زنده است و آنچه به شما خبر داده‌اند که او را کشته‌اند باطل و دروغ است؛ عمرو بن حجاج و اصحاب او به شریح گفتند: چون صاحب ما کشته نشده است به خدا حمد می‌کنیم، پس ایشان به خانه‌های خود برگشتند.

پس پسر زیاد ملعون با اشراف کوفه و حشم و خدم خود بیرون آمد داخل مسجد شده بر بالای منبر برآمد و گفت: ایها الناس! از خدا بترسید و چنگ به طاعت خداوند عالمیان بزنید و بر امر و فرمان پیشوایان خود اطاعت و فرمان برداری نمایید و از جماعت مسلمانان

دومین خطبه ابن زیاد در مسجد کوفه



مفارقت و دوری نکنید، تا اینکه خود را به مهلکه بیاندازید و ذلیل و خوار شوید و شما را در برابر کرده‌های خود ظلم و جفا کنند و از نیکی و احسان محروم سازند. به درستی برادر و دوست تو آنست که سخن راست به تو بگوید و پرده به روی کار نکشد و کسی که بترساند و پند و نصیحت دهد، عذر مردم را قطع می‌کند.

فرار ابن زیاد از مسجد کوفه به دار الاماره
این سخنان را به زبان نحس و دروغ گوی خود راند، خواست از بالای منبر فرود آید ناگاه گروهی از پاسبانان که در بیرون مسجد گذاشته بود از در مسجد که در طرف بازار خرما فروشان واقع شده بود به سرعت تمام داخل مسجد گردیدند و بر پسر زیاد ملعون خبر رسانیدند که اینکه فرزند عقیل با لشگر خود رسید، چون آن حرام زاده این خبر را شنید به سرعت تمام داخل قصر الاماره گردید و حکم نمود که به زودی در قصر را بستند.

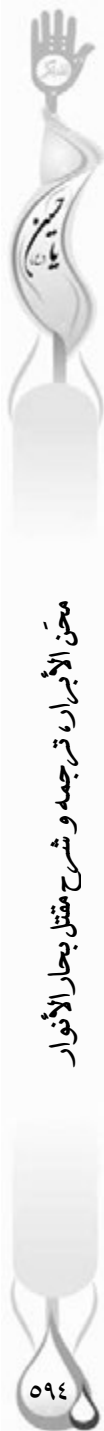
رسیدن خبر حبس هانی به مسلم
از عبدالله بن حازم مروی است که گفته است به خدا سوگند من جاسوس جناب مسلم بن عقیل در قصر الاماره بودم، به جهت اینکه بینم که پسر زیاد با هانی چگونه رفتار خواهد نمود، چون آن ملعون هانی را زد و حبس نمود بر اسب خود سوار شدم با سرعت تمام داخل منزل جناب مسلم گردیدم و من اوّل کسی بودم که خبر حبس نمودن هانی را آوردم، ناگاه دیدم گروهی از زنان قبیله مراد در آنجا جمع شده‌اند صداها به ناله و زاری بلند کرده‌اند و فریاد شیون از ایشان بلند گشته می‌گویند: وای بر اشک دیده‌های ما و حزن و مصیبت و اندوه ما، پس من به زودی به خدمت جناب مسلم بن عقیل رسیدم و قضیه جناب هانی را به خدمت آن بزرگوار عرض نمودم، مرا امر نمود کسانی که از یاوران و اصحاب او که در اطراف منزلش در خانه‌های

دستور مسلم برای جمع شدن یارانش

دیگر گرد آمده بودند ایشان را خبر بکنم و ایشان چهار هزار نفر بودند و فرمود که من ایشان را به این نحو ندا نمایم، یا مَنْصُورُ اَمْتُ، یعنی ای یاری و نصرت شده بکش؛ این لفظ را به جهت تَفأل و فال نیکوزدن در مقام خبرداری یاران از برای قتال دشمنان می گفتند.

عبدالله می گوید: من ایشان را به آن نحو ندا کردم، پس اهل کوفه ندای مرا قبول کردند و به زودی به سر جناب مسلم جمع شدند، آماده جنگ و قتال گردیدند، پس جناب مسلم به هر یکی از بزرگان قبایل کنده و مذحج و تمیم و اسد و مضر و همدان، علمی ترتیب داد و مردم کوفه یکدیگر را خبر دادند، در اندک زمان آنقدر جمعیت فراهم آمد که کوچه و بازار و مسجد از مردم کوفه پر شد، تا هنگام غروب آفتاب این طرف و آن طرف کوچه و بازار می گردیدند و شمشیرها کشیده بودند، کار به عیدالله بن زیاد بدنبیاد تنگ شد و عادت آن لعین بداختر در غالب اوقات این بود که در قصر را به روی مردم می بست و کسی را در نزد خود نمی گذاشت مگر سی نفر از چاکران خود و بیست نفر از بزرگان قبایل و سایر اهل بیت و خواص خود را، چون اشراف کوفه از دوستان آن حرام زاده از شورش و ازدحام مردم خبردار و آگاه شدند و به سوی آن ملعون نهادند و از طرف در دومین داخل قصر آن لعین گردیدند و کسانی که به سر آن ملعون جمع شده بودند، از در و دیوار و پشت بام قصر به مردم نگاه می کردند و لشگر جناب مسلم را نظر می نمودند و یاوران جناب مسلم بر ایشان فحش و دشنام می دادند و ایشان را به سنگ می زدند و بر پسر زیاد دشنام می گفتند و پدر و مادر آن لعین را شتم می کردند و چیزهایی که لایق و سزاوار پسر

جمع آمدن و شورش
یاران مسلم در کوفه



زیاد و پدر و مادر او بود به زبان خود می‌راندند.

تدبیر ابن زیاد برای
پراکنده کردن یاران
مسلم

چون پسر زیاد حالت مردم را چنان دید کثیر بن شهاب ملعون را طلبید و امر نمود که با کسانی که از قبیله مذحج که در اطاعت کثیر ملعون هستند بیرون بروند و در کوچه و بازار بگردند و مردم را از نصرت و یاری جناب مسلم برگردانند و سست نمایند و ایشان را از جنگ و قتال بترسانند و عقوبت سلطان را به یاد ایشان بیاندازند و از مؤاخذه امیر ایشان را تخویف و تهدید کنند.

کثیر ملعون با اصحاب خود از قصر الاماره بیرون رفتند، پس پسر زیاد لعین محمد بن اشعث ملعون را حکم نمود آنانی که از کنده و حضرموت در اطاعت او هستند ایشان را بردارد و از قصر الاماره بیرون رود و در جای مناسبی علمی نصب کند و مردم کوفه را صدا بزند که این علم علم امان از عقوبت امیر است برای هر کسی که به نزد علم بیاید. مانند این سخن مکر و حيله را برای قعقاع ذهلی ملعون و شبت بن ربیع تمیمی ملعون و حجار بن ابهر سلمی و شمر بن ذی الجوشن عامری حرام زاده گفته ایشان را از قصر الاماره به سوی کوچه و بازار روانه نمود و باقی بزرگان و اشراف کوفه را در قصر الاماره در نزد خود نگاه داشت، از جهت وحشی و ترسی که از مردم در دلش جاگیر شده بود، زیرا که کسانی که با آن ملعون بودند عدد ایشان کم بود و از لشکر جناب مسلم می‌ترسید.

پس کثیر بن شهاب لعین بیرون رفته مانند شیطان مردم را از نصرت و یاری جناب مسلم سست می‌کرد و ایشان را به مکر و حيله از آن بزرگوار روگردان می‌کرد و محمد بن اشعث ملعون با یاران خود از قصر الاماره بیرون آمده در نزد خانه‌های بنی عماره علم کفر

و نفاق افراشت و با جمعیت خود در آنجا ایستاد، جناب مسلم عبدالرحمن بن شریح شیبانی را به جانب محمد بن اشعث حرام زاده فرستاد، چون آن لعین مشاهده نمود که عبدالرحمن با گروه بیشمار به مقابله او می آید و تاب مقاومت با لشکر عبدالرحمن ندارد، از جای خود قدری دور شد به کناری رفت.

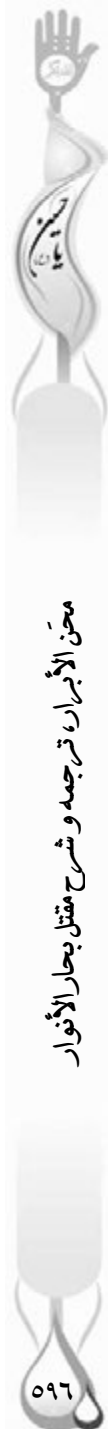
پیوسته محمد بن اشعث حرام زاده ملعون و کثیر بن شهاب لعین و قعقاع بن سود ذهلی و شبت بن ربیع حرام زاده مکار مردم را از یاری جناب مسلم می گردانیدند و ایشان را به عقوبات پسر زیاد عنید و مؤاخذات یزید پلید از سر جناب مسلم پراکنده می کردند و به هزار مکر و حيله جمعیت بسیار و گروه بیشمار به سر خود جمع نمودند و هر یکی از آن ملاعین از قبیله خود و دیگران را به وسوسه شیطانی از یاری جناب مسلم سست نموده، به یاری خود دعوت می نمودند.

چون مشاهده کردند و دیدند که بسیاری از بی وفایان اهل کوفه به نزد ایشان آمدند و جمعیت ایشان زیادتی و کثرت به هم رساند، از در طرف دومین با مردم داخل قصر الاماره گردیدند، به نزد پسر زیاد رفتند، کثیر بن شهاب ملعون به پسر زاد گفت: خدا کار و بار امیر را رو به صلاح نماید و امیر را نیکبخت فرماید، در این ساعت در قصر الاماره با تو گروه بسیار از اشراف کوفه و چاکران و اهل بیت و موالیان هستند، پس با ما بیرون بیا تا اینکه با اصحاب مسلم جنگ نمایم.

آن حرام زاده سخن او را نپسندید و قبول نمود که به آنقدر جمعیت بیرون برود مشغول مقاتله گردد و بی وفایان کوفه تا مغرب در سر جنگ مسلم بودند و اظهار جان نثاری می کردند و کار را بر پسر زیاد سخت می گرفتند، پس پسر زیاد ملعون از اصحاب خود جمعی

سران قبائل اقوام خود را دریاری مسلم سست کردند

یاران مسلم در اندک زمان یاران ابن زیاد شدند



پراکنده ساختن باقی
یاران اندک مسلم

فرستاد که اشراف و بزرگان کوفه را حاضر نمودند و حکم نمود که از در و دیوار و پشت بام و جاهای دیگر نزدیک اصحاب جناب مسلم بایستند. اهل اطاعت ایشان را به زیادتی احسان و عطا امیدوار سازند و اهل معصیت ایشان را به ناامیدی از عطا و احسان و به وعده عقوبات و مؤاخذات بترسانند و ایشان را بگویند که اینک لشگر بسیار و سپاه بیشمار از شام می آیند.

کثیر بن شهاب ملعون تا نزدیکی غروب آفتاب از این گونه سخنان به گوش مردم می رساند و می گفت: ایها الناس! به سوی اهل خود بروید و به خانه های خود برگردید و به شرّ و فتنه تعجیل ننمایید و جان خود را به معرض تلف و کشته شدن نیاورید و اینک لشگر انبوه از جانب امیر مؤمنان یزید به سوی شما می آیند که با شما مقاتله نمایند، امیر عیدالله با خداوند عالم عهد و پیمان بسته است که اگر شما اصرار به جنگ نمایید و در سر مقاتله و محاربه خود باقی بمانید و به منازل خود در این شب برنگردید از فرزندان شماها عطای خود را قطع کند و احسان خود را از ایشان ببرد و جنگ کنندگان شما را بگیرد و در میان لشگر شام قسمت نماید و بی گناهان شما را به کرده های گناهکاران شما مؤاخذه کند و حاضران شما را به عوض غایبان عقوبت و تأدیب نماید تا اینکه کسی از اهل معصیت و فتنه و فساد باقی نگذارد، مگر اینکه جزای عمل او را بر او برساند و شربت ناگوار مؤاخذات خود را بر او بپاشاند.

سایر اشراف و بزرگان به این نحو سخنان به گوش بی وفایان اهل کوفه می رسانیدند و چون ایشان این سخنان را از آن شیاطین لشگر شیطان شنیدند به تسویلات و وساوس ایشان بازی خوردند، گروه

گروه از سر جناب مسلم پراکنده می‌شدند و بسیار شد که زنان اهل کوفه به نزد پسر و برادر خود می‌آمد و می‌گفت: برگرد به خانه خود، آدم‌های پسر زیاد می‌آیند تو را می‌گیرند و مردان کوفه به نزد پسر و برادر خود می‌آمدند و می‌گفتند: فردا لشکر شام می‌رسد، تو را با جنگ پسر زیاد چه کار است؟! به سوی خانه برگرد، پس از دست پسر و برادر خود می‌گرفت به سوی خانه می‌برد، پیوسته اصحاب جناب مسلم به این نحو از سر او پراکنده می‌شدند تا اینکه جناب مسلم نماز شام را در مسجد ادا نمود و در سر آن بزرگوار از آن گروه بی‌وفا نمانده بود مگر سی نفر!

چون آن بزرگوار مشاهده نمود که از سی نفر بیشتر در سر او نمانده است از مسجد بیرون آمد به سوی درهای قبیله کنده متوجه گردید، هنوز به درهای کنده نرسیده بود از آن سی نفر زیاده از ده نفر در سر آن جناب نبود، چون از در کنده بیرون آمد به عقب خود نگاه فرمود از آن ده نفر کسی را در نزد خود ندید و به اطراف خود نگاه نمود کسی را پیدا نکرد که راه را به آن جناب نشان بدهد و بر منزل خود دلالت نماید و کسی نبود که اگر دشمنی برابر او بیاید بجان خود برای آن بزرگوار مواسات نماید؛ چون از همه کس ناامید

گردید، آن غریب راهی پیش خود گرفته متوجه آن راه شد و از روی حیرت به یمین و یسار خود نگاه می‌نمود و نمی‌دانست کجا برود و چه کار کند، با وجود کثرت دشمنان در کوچه‌های کوفه می‌گردید و از این کوچه به آن کوچه می‌رفت، تا اینکه به خانه‌های قبیله جبله از قبیله کنده رسید و آن کوچه را پیش خود گرفته متوجه آن گردید، تا به در خانه زنی رسید که او را طوعه می‌گفتند و آن

پراکنده شدن یاران
بی‌وفای کوفه از کنار
مسلم



زن نیکوکار اوّل کنیز اشعث بن قیس بود و امّ ولد بود و اشعث او را آزاد نمود، اسید حضرمی او را به نکاح خود در آورد و از اسید فرزندی زاییده بود و نام آن فرزند را بلال می گفتند و بلال با مردم خروج کرده بیرون رفته بود و مادرش طوعه در در خانه خود ایستاده بود، انتظار فرزند خود را می کشید.

ورود مسلم به خانه طوعه
چون آن زن را دید برای او سلام نمود، طوعه جواب سلام آن بزرگوار را ردّ نمود، جناب مسلم فرمود: ای کنیز خداوند عالمیان! جرعه آبی به من بده تا بیاشامم.

پس داخل خانه گردید، کاسه‌ای بیرون آورد و به دست مبارک جناب مسلم داد، چون آن جناب آب را آشامید آن زن کاسه را گرفته داخل خانه خود گردید.

اندکی گذشت بیرون آمد، دید جناب مسلم هنوز آنجا نشسته است، طوعه عرض نمود: ای بنده خدا! آیا آب نخوردی؟
آن جناب فرمود: بلی خوردم!

طوعه عرض کرد: حال که آب را آشامیدی پس برخیز از اینجا به سوی اهل خود برو.

آن غریب بی کس صاحب عفت و عصمت، جواب نگفت، سکوت اختیار نمود، باز طوعه مانند سخن خود را اعاده کرد، جناب مسلم باز جواب نفرمود و هیچ سخن نمی گفت، در جای خود ساکت خود نشسته بود، طوعه دفعه سوّم عرض نمود: ای بنده خدا! خدا تو را عافیت بدهد و سلامت کند، برخیز به سوی اهل خود برو! تو را سزاوار و جایز نیست که در در خانه من بنشینی و نشستن تو را در اینجا حلال نمی کنم.

پس جناب مسلم چون این کلام از او استماع نمود از جای خود برخاست و فرمود: ای کنیز خدا! مرا در این شهر اهل و عیالی و قبیله‌ای نیست، بلکه من در این شهر غریب و بی‌کس می‌باشم، آیا تو را حاجت بر اجر و ثواب و نیکویی هست که امشب را برای من در خانه خود منزل بدهی و مهمان نمایی، شاید من تو را بعد از امروز مکافات نمایم و سزای عمل تو را به تو برسانم.

مترجم می‌گوید شاید مراد جناب مسلم روز قیامت باشد که آن روز، جزای عمل تو را به تو برسانم انتهی.

آن زن چون سخنان جناب مسلم را شنید عرض کرد: ای بنده خدا! حکایت تو چگونه است و تو کیستی؟

جناب مسلم فرمود: منم! مسلم بن عقیل! این قوم مرا به دروغی بیعت نمودند و مرا فریب دادند و از دیار خود آواره ساختند، آخر مرا تنها گذاشتند.

آن زن صالحه عرض نمود: تو جناب مسلم هستی؟!

آن جناب فرمود: بلی! منم مسلم.

آن زن نیکوکار عرض نمود: داخل خانه من باش.

پس جناب مسلم به قدم میمنت لزوم خود داخل خانه طوعه گردیده و آن بزرگوار را در یکی از حجره‌های خانه خود منزل داد که خودش در آن حجره نمی‌نشست، بلکه در حجره‌ای دیگر می‌نشست و به زودی منزل جناب مسلم را فرش کرده به طعام خوردن تکلیف نمود؛ آن جناب غذا میل نفرمود و از طعام خوردن ابا و امتناع نمود، چندان نگذشت پسر آن زن وارد خانه شد و آمد در نزد مادر خود آرام گرفت، دید که مادرش به حجره‌ای که جناب

ورود فرزند خیانت
کار طوعه به منزل
طوعه

مسلم آنجا تشریف داشت بسیار داخل می‌شود و بیرون می‌آید و پیوسته به آن حجره تردد می‌نماید. آن بی سعادت به خدمت مادر سعادت‌مند خود عرض نمود که امشب به آن حجره بسیار تردد می‌کنی! رفتن و بیرون آمدن به آن حجره مرا به شک و شبهه می‌اندازد که تو را در آن حجره شغلی هست!

آن زن صالحه فرمود: ای فرزند من! از این مطلب اعراض کن و از وی درگذر.

آن بدبخت عرض نمود: به خدا سوگند دست از تو بر نمی‌دارم تا اینکه از حقیقت این مطلب مرا آگاه نمایی و از شغل خود خبر بدهی.

مادرش فرمود: برو پی کار خود و هیچ چیز از من نپرس.

آن بی سعادت بسیار الحاح و اصرار نمود و دست از مادرش نکشید تا اینکه آن زن صالحه ناچار گشته فرمود: ای فرزند گرامی! آنچه به تو می‌گویم باید تو به کسی دیگر خبر ندهی و از این سر کسی را خبردار نکنی.

آن بی سعادت گفت: هرگز به کسی خبر نخواهم داد و او را سوگندها داد آن بی سعادت به خدا و رسول قسم یاد نمود که آن راز را به کسی آشکار ننماید، پس آن زن صالحه تشریف آوردن جناب مسلم را به خانه ایشان برای آن بی سعادت خبر داد، همین که این مطلب را دانست دیگر سخن نگفت، داخل رختخواب خود گشته خوابید، از آن طرف پسر زیاد ملعون دید که از شب بسیار گذشت، هیچ حرکتی و صدایی و نشانه‌ای از اصحاب جناب مسلم ظاهر نیست، چنانکه پیشتر صدا و غوغای ایشان به گوش آن ملعون می‌رسید، با وجود این از اوّل شب تا آن زمان که بسیاری از شب

گذشته بود صدای ایشان را دیگر نمی شنید و اثری از ایشان ظاهر نمی گردید. به اصحاب ملاعین و چاکران و غلامان بی مذهب و دین خود امر نمود که نزدیک بروید و نگاه کنید، ببینید کسی از اصحاب مسلم را می یابید یا نه؟

چون به بیرون آمدند هر چه گردیدند کسی از ایشان را نیافتند، چون خبر به آن ملعون رساندند که هیچ کس از ایشان باقی نیست، آن حرام زاده دوباره امر نمود درست نگاه کنید، شاید ایشان در زیر سقف و تاریکی کمین نموده باشند و ایشان باز بیرون آمدند به هر جا نگاه می کردند، حتی تخته های مسجد را بر می داشتند به زیر آنها نگاه می نمودند و آتش به دسته های نی می زدند و به دست خود می گرفتند و به هر جای مسجد نگاه می کردند و گاهی روشنی آتش بسیار می شد و گاهی به مقتضای خواهش آن ملاعین روشنی نمی بخشید که هر جا را نگاه کنند و نظر نمایند، آخر قنادیل مسجد را سرازیر نمودند و دست های قصب را به رسیمان بستند و آتش زدند و سرازیر نموده به هر جا نگاه کردند، تا اینکه گوشه ها و تاریکی های مسجد را درست نگاه کردند، کسی از ایشان را ندیدند، حتی اینکه از آخر و اول و وسط مسجد و زیر منبر جایی نماند مگر اینکه به آتش و چراغ افروخته نگاه نمودند، هیچ کس در مسجد نیافتند، پس پسر زیاد ملعون را خبر دادند که اصحاب مسلم پراکنده گشته کسی از ایشان پیدا نیست.

آن ملعون چون از ایشان آسوده خاطر گردید و دانست که بی وفایان اهل کوفه جناب مسلم را تنها گذاشته پراکنده شده اند، حکم نمود دری که در زیر طاق مسجد بسته بود آن را گشودند،

جمع آوری سران قبائل
در مسجد به حضور
ابن زیاد



خودش بیرون آمده داخل مسجد گردید و در بالای منبر نشست و حکم نمود به اصحاب ملاعین خود که در او بنشینند و هنوز نماز عشاء را بجا نیاورده بودند عمر بن نافع را امر نمود که در کوچه و بازار ندا کنند که حکم امیر این است که عهد و پیمان ما از گردن آن کسانی از چاکران دیوان و کدخدایان محلات و بزرگان کوچه‌ها و لشکریان که نماز عشا را در خانه خود بجا آورند و به مسجد نیایند برداشته شده و از امان ما بیرون رفته‌اند و خون و مال ایشان بر ما مباح می‌باشد، بلکه باید همه ایشان امشب نماز عشا را در مسجد جامع ادا کنند.

چون عمر بن نافع در کوچه‌ها مردم را به این ندا صدا نمود، چندان نگذشت مسجد جامع از اشقیای اهل کوفه مملو گردید، آن ملعون چون مشاهده نمود که مردم مسجد را پر کردند امر نمود اذان و اقامه نماز عشا را گفتند، پس از جای خود درخواست چند نفر از چاکران خود بر پاسبانی و حفظ و حراست خود گماشت، از ترس اینکه مبادا کسی او را از روی حيله و مکر بکشد و خود آن ملعون پیش ایستاد، شروع به ادای نماز عشا نمود، مردم کوفه برای آن حرام زاده اقتدا نموده نماز عشا را بجا آوردند.

مترجم می‌گوید: عجب است از دین و مذهب آن ملاعین که گمان داشتند به اینکه اعتقاد به خدا و روز جزا دارند و تصدیق رسول خدا صلی الله علیه و آله کرده‌اند و به گفته آن حضرت عمل می‌نمایند؛ در نماز خود به آن حرام زاده ملحد کافر فاسق فاجر کشنده فرزندان پیغمبران و اوصیای گرامی ایشان اقتدا کردند و این گروه و مانند ایشان از اهل جهان کسانی هستند که دین خدا را استهزا می‌کنند،

﴿وَاللّٰهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ﴾^۱
و ایشانند کسانی که: ﴿يُخَادِعُونَ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ وَالْمُؤْمِنِينَ﴾^۲
و ایشانند کسانی که: ﴿اشْتَرَوْا الضَّلَالَةَ بِالْهُدٰى فَمَا رَبَحَتْ

تِجَارَتُهُمْ﴾^۳
و ایشانند کسانی که: قَدْ ضَلُّوا وَ أَضَلُّوا جَبِلًا كَثِيرًا وَ سَيَجْزُونَ بِمَا
كَانُوا يَعْمَلُونَ وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا اَيَّ مُتَقَلِّبٍ يَنْقَلِبُونَ وَ لَسَوْفَ تَرِيَهُمْ
نَاكِسِي رُؤُسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُخَاطَبُونَ كِبْرًا لَهُمْ اَنْتُمْ قَدْ مَتَّمُوهُ لَنَا فَلَيْسَ
الْقَرَارُ انتهى.

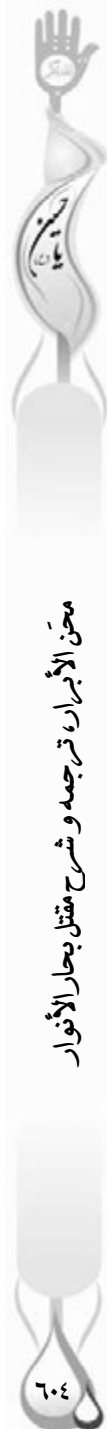
چون آن ملحد کافر از نماز استهزاء خود فارغ گردید، بر بالای
منبر مسلمانان نشست و به تزویر حمد و ثنای الهی را بجا آورد و
گفت: ایها الناس! دیدید فرزند عقیل سفیه جاهل را که چقدر خلاف
و شقاوت از او به ظهور آمد، عهد و پیمان و امن و امان خدا از
گردن آن کسی برداشته می شود که فرزند عقیل را در خانه او بیاوریم
و کسی که او را در خانه خود منزل دهد و به ما خبر نکند. هر کسی
که او را گرفته به نزد ما بیاورد به قدر دیه و خون بهای او مال برای
همان کس عطا می کنم و گفت: از خدا بترسید و دست از طاعت
خدا و امیر خود نکشید و در سر بیعت و اطاعت خود ثابت قدم باشید
و تلف و کشته شدن را بجانهای خود راه ندهید و بر جان و مال
خود رحم نکنید و گفت: ای حضین بن نمیر! مادرت به عزای تو
بنشیند، مبادا بگذاری که دری از درهای محلات و کوچه های کوفه

۱. بقره: ۱۵.

۲. بقره: ۹.

۳. بقره: ۱۶.

۴. این عبارات مترجم برگرفته و ناظر به آیات قرآن کریم است: مائده: ۷۷؛ اعراف: ۱۸۰؛
شعرا: ۲۲۷؛ سجده: ۱۲؛ احزاب: ۶۷.



دیده‌بان گذاشتن ابن
زیاد در کوفه

باز بوده باشد، تا اینکه این مرد یعنی جناب مسلم بیرون برود و او را گرفته به نزد من بیاوری، به تحقیق پاسبانی محلات و کوچه‌های کوفه را به عهده تو واگذار نمودم و تو را بر همه محلات و خانه‌های اهل کوفه مسلط کردم، پس دیده‌بان‌ها به خانه‌های کوفه بگذار و به سوی اهل کوفه پاسبان‌ها بفرست، چون فردا روز روشن ظاهر گردد، خانه‌های اهل کوفه را یکی یکی جستجو نما و میان خانه‌ها را بگرد، تا اینکه آن مرد را پیدا بکن، پیش من بیاور.

حضین بن نمیر ملعون سرکرده چاکران و فرآشان و خدمتگذاران آن حرام زاده بود و آن ملعون از قبیله تمیم بود، پس اینها را گفته از بالای منبر پایین آمد، داخل قصر الاماره گردید و به دست عمرو بن حرث ملعون علمی داد و او را بر اهل کوفه از جانب خود پاسبان و دیده‌بان نمود.

چون آفتاب عالمتاب سر از افق مشرق بیرون آورد و جهان را به نور خود منور گردانید، آن حرام زاده بدکردار در مجلس حکومت خود برقرار گردید و برای مردم اذن عام داده، آن ملاعین از هر طرف داخل مجلس گردیدند و هر کس در جای خود آرام گرفت. ناگاه محمد بن اشعث ملعون داخل مجلس گردید، چون پسر زیاد کافر عنید محمد بن اشعث ملعون را مشاهده نمود او را به نزد خود خوانده نوازش بسیار و مهربانی بیشمار نمود و در یک جانب خود آن ملعون را نشانید و گفت: مرحبا به کسی که در اطاعت امیر خود غش و مکر ننمود و در خدمتگذاری به راستی و درستی رفتار نمود.

بلال فرزند ناپاک آن پیرزن پاک طینت و نیکو سریرت چون روز روشن شد از خانه خود بیرون آمد، پیش عبدالرحمن پسر حرام

خیانت پسر طوعه

زاده محمد بن اشعث رفته او را خبر داد که مسلم بن عقیل در این ساعت در خانه ما نشسته و مادر من او را در منزل ما مهمان نموده است. چون عبدالرحمن این خبر را شنید به زودی از جای خود برخاست به نزد پدر ملعون خود محمد بن اشعث آمد و آن ملعون در نزد پسر زنازاده زیاد بدکردار نشسته بود، آهسته به گوش پدرش خبر فرزند پیرزن را گفته پسر زیاد از آن سر آگاهی یافت.

از روی شادی و التفات به ران محمد بن اشعث به عصای خود زد و گفت: برخیز مسلم را گرفته در این ساعت به نزد من بیاور و جماعتی از خویشان و قوم بدکردار خود را برای محمد بن اشعث حرام زاده همراه نمود، به سوی خانه آن زن روانه شدند و از سایر قبایل کسی را نفرست، زیرا که آن ملعون دانست که دیگران از هر قبیله که باشند ناخوش دارند از اینکه مانند مسلم بن عقیل که از خویشان پیغمبر خداست به دست ایشان اسیر و کشته گردد! از آن جهت قوم خود را به یاری محمد بن اشعث ملعون روانه نمود و عبدالله بن عباس سلمی را با هفتاد نفر از قبیله قیس به اعانت محمد بن اشعث فرستاد و ایشان سوار گشته روانه به سوی آن خانه گردیدند که جناب مسلم بن عقیل آنجا منزل داشت.

خواب دیدن مسلم عمومی
خویش علی(ع) را

مترجم می گوید: بعضی از فضلا در کتب مقتل خود از منتخب نقل کرده است که چون صبح همان روزی که جناب مسلم در شب وی به خانه طوعه رفته بود طالع گردید، آن زن صالحه از جای خود برخاست، کوزه آبی برداشت به نزد جناب مسلم آمد، به جهت اینکه آن بزرگوار تجدید وضو برای نماز بکند. چون آب را به خدمت آن جناب آورد عرض نمود: ای سید و مولای من! هیچ

ندیدم امشب خواب راحت بر دیده مبارک تو برسد، از اوّل شب تا حال هیچ خواب نکردی!

جناب مسلم فرمود: بدان که خواب سبکی و اندکی بر دیده من غالب گردید، در خواب عمّ بزرگوار خود جناب امیرمؤمنان علیه السلام را دیدم که برای من فرمود «در آمدن خود نزد ما تعجیل نما، بسیار سرعت و شتاب کن»، گمان من این است که امروز آخر روزهای من از زندگانی دنیا است^۱ انتهی.

کارزار و مبارزه مسلم
با ایادی ابن زیاد

چون محمّد بن اشعث ملعون با یاران خود نزدیک منزل جناب مسلم رسید آن جناب چون صدای سمّ اسبان و غوغا و های و هوی مردمان را شنید، دانست که لشگر نامسعود پسر زیاد مردود است، به طلب او می آیند، شمشیر خود را برداشت به مقابله ایشان از خانه بیرون آمد، آن ملاعین از هر طرف به سوی آن جناب هجوم آور شدند، آن شیر بیشه شجاعت با وجود بی کسی و تنهایی و غربت و کثرت اندوه و مصیبت، هرگز ترس و واهمه از آن گروه ضلالت ننموده، شمشیر خود را از نیام کشیده حمله های حیدری بر آن اشقیا نمود، تا اینکه جمعی از ایشان را به سوی آتش دوزخ فرستاد و ایشان را از صحن خانه به شمشیر آبدار خود بیرون نمود، باز آن ملاعین به سوی او برگشتند و آن مظلوم بی کس باز بر آن ناکسان حمله نمود.^۲

به روایت محمّد بن شهر آشوب پسر زیاد ملعون عمرو بن حرث ملعون را با محمّد بن اشعث حرام زاده با هفتاد نفر نامرد به گرفتن

۱. طریحی، منتخب المرائی و الخطب: ۴۱۵.

۲. شیخ مفید، الإرشاد: ۲؛ ۴۶؛ فضل بن حسن طبرسی، إعلام الوری: ۲۲۵؛ ابن نما حلی، مشیر الأحزان: ۳۲؛ سید بن طاووس، اللهوف: ۴۴.

رجز خوانی مسلم

جناب مسلم فرستاد، چون اطراف خانه را احاطه نمودند جناب مسلم بیرون آمد، بر آن اشقیای ملاعین حمله نموده و می‌فرمود:

هُوَ الْمَوْتُ فَاصْنَعْ وَيْلَكَ مَا أَنْتَ صَانِعٌ
فَأَنْتَ بِكَأْسِ الْمَوْتِ لَا شَكَّ جَارِعٌ
فَصَبِّرْ لَأَمْرِ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ

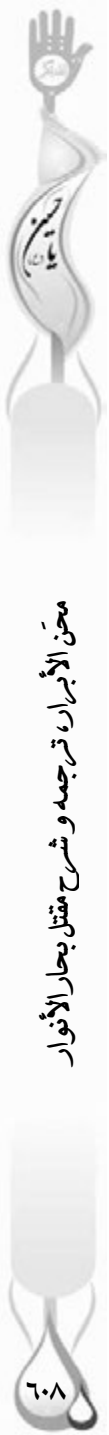
فَحُكْمُ قَضَاءِ اللَّهِ فِي الْخَلْقِ ذَائِعٌ
کلمه «وِیْ» لغتی است از «وِیْل»، یعنی این است لشکر مرگ به ساحت تو نازل گشته، پس وای بر تو ای نفس! هر چه از دست می‌آید بکن و ترس از هجوم لشکر مرگ ننما، زیرا که ناچاری از اینکه بی شک و شبهه از کاسه تلخ کام شربت ناگوار مرگ بچشی، پس صبر و تحمل پیشه خود کن و بر امر و فرمان خداوند عالمیان که بسیار بزرگ است عظمت و جلال او، صبر نما و گردن تسلیم و رضا بر تقدیر خدا بگذار، زیرا که حکم تقدیر و رضای او در میان همه مخلوقات جاری و شایع می‌گردد.

پس به تیغ آبدار خود چهل و یک نفر را به سوی سقر فرستاد.^۱

مبارزه شجاعانه مسلم
با بکر بن حمران لعین

به روایت شیخ بزرگوار شیخ مفید^۱، چون آن بزرگوار آن ناکسان را به ضرب شمشیر خود از صحن خانه بیرون نمود و باز از هر طرف هجوم آور گردیدند، بکر بن حمران احمری شمشیر کین از نیام کشیده بر آن شیر عرصه مبارزت حمله نمود، آن حرام زاده به دهان خوش بیانش شمشیر را حواله کرد، تیغ آن ملعون بداختر لب بالای مبارک آن بزرگوار را برید تا اینکه به لب پایین مبارکش رسید و دو تا از دندان او را از پیش روی دهان شیرین بیانش برید و

۱. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب (ع) ۴: ۹۳.



افکند، آن شیر بیشه شجاعت هرگز اعتنا به آن زخم کاری ننمود، به شمشیر آبدار ضربتی به سر آن نابکار زد، زخم کاری از سر آن حرام زاده پیدا گردید، آن شهنسوار عرصه کارزار به یک چشم زدن شمشیر انتقام را از سر نحس آن نابکار بدکردار کشید، ضربت دیگر به قوت و زور بازوی هاشمی به بازوی آن کافر شقیّ زد، کتفش را بریده نزدیک شد که به شکمش برسد.

بارش سنگ و آتش از پشت بامها بر سر مسلم

چون شجاعت آن بزرگوار را چنان دیدند آن روبه صفتان از مبارزت آن شیر دلیر نبردگاه مبارزان ترسان و لرزان گردیدند و جرأت نکردند که نزدیک بیایند، بر پشت بامها برآمده سنگ به سوی آن مظلوم بی کس می افکندند و دسته های نی آتش می زدند و از بالای پشت بامها به سوی آن جناب می انداختند، چون آن غریب بی یار و یاور نامردی و ستمکاری آن بی غیرت و هنر را چنان دید با شمشیر برهنه از خانه بیرون آمده در میان کوچه بر ایشان حمله نمود. چون محمد بن اشعث ملعون شجاعت آن بزرگوار را از مرتبه تصور بالاتر دیده خواست که به مکر و حيله او را به دست بیاورد، صدا زد: یا مسلم! تو را امان دادیم، خود را به معرض کشته شدن نیاور.

اعتنا به سخن آن حرام زاده ننمود و در آن هنگام تمثیل فرمود به ابیات حمران بن مالک خثعمی که در روز جنگ قرن می خواند:

رجز خوانی مسلم میان کوچه

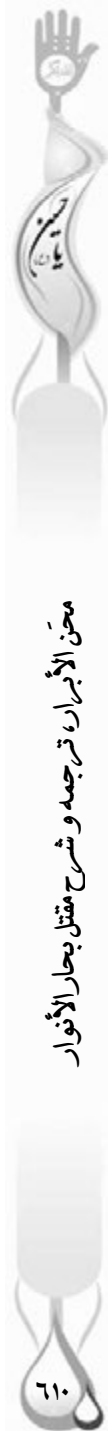
أَقْسَمْتُ لَا أُقْتَلُ إِلَّا حُرًّا وَ إِن رَأَيْتُ الْمَوْتَ شَيْئًا نُكْرًا
وَيَخْلُطُ الْبَارِدُ سَخْنًا مُرًّا رَدُّ شُعَاعِ الشَّمْسِ فَاسْتَقَرًّا
كُلُّ امْرِئٍ يَوْمًا مُلَاقٍ شَرًّا أَخَافُ أَنْ أَكْذَبَ أَوْ أَغَرًّا

«نُکَر» به ضمه نون و سکون کاف، یا به ضمه کاف، چیزی

دشوار و امر مشکل را می‌گویند، «سُخَن» به ضمه سین و سکون خاء معجمه، یا به فتحه هر دو حرف، به معنی حرارت و گرمی است. در نظر قاصر مترجم این است که «رُدُّ شُعَاعِ الشَّمْسِ» فاعل «يَخْلُطُ» است و ضمیر «اسْتَقَرَّ» چیزی است که از کلام سابق مستفاد می‌گردد.

حاصل مضمون ابیات چنان است: با سوگند خوردن به ذات اقدس خداوند عالمیان بر نفس خود لازم و واجب نموده‌ام که کشته و به خون خود آغشته نگردم مگر به مردانگی و آزادی و هنرمندی و جوانمردی، هر چندی که آشامیدن شربت ناگوار مرگ را بنا به یقین صادق خود چیزی دشوار و مشکل دیده‌ام، یعنی به دیده دل صاحب یقین، نه به دیدن چشم ظاهر؛ پیوسته تاییدن آفتاب عالم تاب، آب سرد خوشگوار شیرین را به حرارت و گرمی و تلخی مخلوط و ممزوج می‌نماید، این عادت است که پیوسته طریقه روزگار دون و چرخ بوقلمون به این نحو جاری گشته، که هر سردی را گرمی و هر شیرینی را تلخی و هر زندگی را مرگ و مردنی قرار داده است و هر مردی از مردم جهان آخر روزی به شرّ مرگ ملاقات خواهد نمود. امانی که برای من می‌دهید اعتباری ندارد، می‌ترسم دروغ گفته باشید و مرا فریب بدهید.

چون آن بزرگوار این اشعار را خواند محمد بن اشعث حرام زاده صدا نمود: ترس! تو را به راستی امان می‌دهیم و دروغ نمی‌گوییم و تو را فریب نمی‌دهیم و مکر و حيله در نفس ما نیست، به درستی این قوم فرزندان عمّ تو می‌باشند و هرگز تو را نخواهند کشت و ضرر به



تو نمی‌رسانند.^۱

کمک خواستن ابن
اشعث از ابن زیاد برای
جنگ با مسلم

به روایت سید بزرگوار سید محمد بن ابی طالب چون جناب
مسلم گروه بسیار و جماعت بیشمار از آن گروه اشرار به سوی
دارالبوار فرستاد، این مبارزت نمایان و شجاعت بی‌پایان به گوش
نحس پسر زیاد بدبنیاد رسید، آتش غضب در کانون سینه پرکینه‌اش
شعله‌ور گشته، کسی پیش محمد بن اشعث ملعون فرستاد که تو را به
جنگ یک نفر فرستاده‌ام! با آن جمعیت بسیار این قدر رخنه بر یاران
تو از یک نفر وارد گردیده و جماعت بیشمار از ایشان کشته شده!،
پس حال تو چگونه می‌باشد هنگامی که به جنگ دیگری بفرستمت،

یعنی جناب امام حسین علیه‌السلام

اقرار دشمنان به
شجاعت مسلم

چون سفارش آن حرام زاده به محمد بن اشعث ملعون رسید
جواب داد: «أَيُّهَا الْأَمِيرُ أَتُظَنُّ أَنَّكَ بَعَثْتَنِي إِلَى بَقَالٍ مِنْ بَقَالِي الْكُوفَةِ أَوْ
إِلَى حَرَمَقَانِيٍّ مِنْ جَرَامِقَةِ الْحَيَرَةِ أَوْ لَمْ تَعْلَمْ أَيُّهَا الْأَمِيرُ! أَنَّكَ بَعَثْتَنِي إِلَى
أَسَدٍ ضَرِغَامٍ وَ سَيْفٍ حُسَامٍ فِي كَفٍّ بَطَلٍ هُمَامٍ مِنْ آلِ خَيْرِ الْأَنَامِ»

«جَرَامِقَهُ» جمع «جَرَمَقَانِي» است، بر وزن «ارمغانی» و ایشان
گروهی از عجم بودند که در اوایل اسلام به ولایت موصل و شام
منتقل شدند و در آنجا مسکن ساختند و برزگر و دهقان بودند و
جنگ آزموده و نبرد دیده نبودند و «حیره» به کسره حاء مهمله نام
بلدی در نزدیکی کوفه است و «ضَرِغَام» به کسره ضاد معجمه و
سکون راء مهمله به معنای شیر و مرد دلیر را می‌گویند و «حُسَام» بر
وزن «غراب» شمشیر برنده و قاطع را اطلاق می‌نمایند، «هُمَام» بر وزن

۱. شیخ مفید، الإرشاد ۲: ۵۶؛ محمد بن حسن فتال، روضة الواعظین ۱: ۱۷۵؛ فضل بن
حسن طبرسی، إعلام الوری: ۲۲۸؛ سیدبن طاووس، اللهوف: ۵۴؛ ابن شهر آشوب، مناقب
آل ابی طالب (ع) ۴: ۹۳.

«غراب» بر کسی که بزرگوار و شجاع، دلاور و صاحب عزم و حزم است می گویند.

پس کلام آن لعین بدفرجام این است: ایها الامیر! گمان می کنی که گویا تو مرا به جنگ مرد بقالی از بقالان کوفه فرستاده‌ای! یا به جنگ برزگر و دهقانی از برزگران و دهقانان حیره روانه نموده‌ای! آیا تو را این مطلب معلوم و مشخص نیست که مرا به جنگ شیر دلاور نامدار و شمشیر قاطع برآن آبدار که در دست پهلوان نام‌دار و مبارز نام‌آور کارزار، از آل خیر انام احمد مختار است فرستاده‌ای.

چون این پیغام به پسر زیاد بدفرجام رسید به محمد بن اشعث پیغام رسانید که او را امان ده تا دست از جنگ بردارد، زیرا که تو هرگز دست قدرت بر او نخواهی یافت مگر به امان.

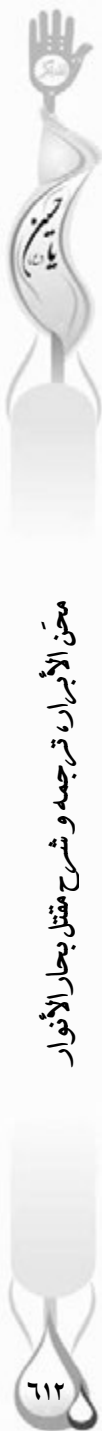
مترجم می گوید: به روایت ابی مخنف پانصد نفر دیگر به یاری محمد بن اشعث فرستاد^۱ انتهی.

عدم توانایی دشمنان در برابر مسلم و توسّل به امان دادن

مصنف قدس سره از بعض کتب مقاتل به سند خود از عمرو بن دینار روایت کرده است که جناب امام حسین علیه السلام جناب مسلم بن عقیل را به سوی کوفه فرستاد، آن بزرگوار مانند شیر خشمناک بود، از قوّت و شجاعت آن نامدار عرصه هیجا و دست پرورده علی مرتضی این بود که در روز نبرد مرد مبارز دلیر را از صحن خانه به دست پر قوّت خود می گرفت و بر بالای پشت بام خانه می افکند.^۲

۱. ابو مخنف، مقتل الحسين (ع): ۳۴؛ در کتاب مقتل الحسين (ع) ابو مخنف به تدوین آقای حسن غفاری آمده است که ۶۰ یا ۷۰ نفر را همراه محمد بن اشعث فرستاد. ر.ک: ابو مخنف، مقتل الحسين (ع): ۴۸؛ لیکن در کتاب الفتوح آمده است که ۳۰۰ نفر را به همراه ابن اشعث برای دستگیری جناب مسلم فرستاد. ر.ک: ابن اعثم کوفی، الفتوح: ۵: ۵۳.

۲. علامه مجلسی، بحار الأنوار ۴۴: ۳۵۴؛ به منبع مرحوم علامه مجلسی دست نیافتیم.



برگشتیم به ترجمه تتمه روایت شیخ بزرگوار شیخ مفید قدس سره که فرموده است چون آن بزرگوار بی کس به تنهایی با آن گروه بیشمار جنگ نمایان نمود پیوسته می زد و می کشت و از کشته ها پشته ها ترتیب می داد، تا اینکه زخم بسیار و جراحت بیشمار بر تن مبارک آن بزرگوار رسید و از جنگ کافران و قتال فاجران عجز به هم رسانید.

امان دادن ابن اشعث به مسلم
محمد بن اشعث ملعون دید که بر او دست نمی یابد، صدای امان داد، آن بزرگوار بنا به خستگی و زخم های کاری خود امان صوری آن حرام زاده را غنیمت شمرده و فرصت دانست، پشت خود را به دیوار خانه تکیه نمود، پس پسر اشعث باز کلام خود را اعاده کرده که یا مسلم! برای تو امان است، خود را به کشتن نده.
جناب مسلم فرمود: به راستی به من امان می دهی؟

پسر اشعث گفت: بلی! امان دادم.
روی مبارک خود را به سوی آن قوم بدکردار کرد فرمود: برای من امان می دهید؟

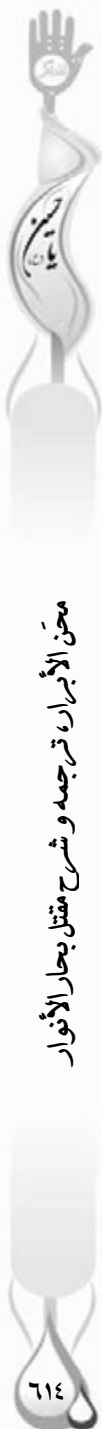
ایشان همگی جواب دادند: بلی! می دهیم، مگر عیبدالله بن عباس سلمی ملعون که آن لعین گفت: «لا نَاقَةَ لِي فِي هَذَا وَلَا جَمَلٌ وَتَنَحَّى»، «ناقه» در لغت شتر ماده را اطلاق می کنند و «جمل» را به شتر نر، این کلام در میان عرب از جمله امثال مشهور و معروف در هنگام دوری و تبری از کاری است، این کلام را می گویند که یعنی من به چنین کار کاری ندارم و اصل مورد آن مثل را چنین نقل می کنند که «صدوف» دختر «حنش» زن زید بن اخنس بود و زید از زن دیگر دختری داشت نام آن دختر «فارع» بود و در نزد صدوف

نمی‌نشست، بلکه همیشه در خیمه علی حده ساکن می‌گردید. زید پدر فارعه روزی به سفر ضروری بیرون رفت، مردی از قبیله عدی که نامش «سبت» بود بر دختر زید عاشق گردیده او را بر عمل قبیح تکلیف نموده، فارعه گردن به طاعت او گذاشت؛ فارعه شب‌ها به شتر پدر خود سوار می‌شد، بر باغستان و زمین گلزار می‌رفت و به آن مرد مشغول عیش و عشرت می‌گردید.

چون زید از سفر مراجعت کرده گذر او به منزل زن کاهنه افتاد که نامش طریفه بود و آن زن کاهنه برای زید خبر داد که در اهل تو خیانتی ظاهر می‌شود، به گمان زید چنان رسید که این خیانت از زنش صدوف سر زده است و هرگز به نظرش کس دیگر نیامد؛ به سرعت تمام خود را به خانه رساند و آثار غضب از روی زید هویدا می‌شد. چون زنش زید را بر آن حالت دید، اثر شرّ و بدی از او فهمید، گفت: تعجیل به شرّ و بدی ننما، ای خبردار آن حکایت و اثر! لا نَاقَةَ لِي وَ لَا جَمَلٌ، یعنی من در آنچه به نظر تو آمده است کاری نکرده‌ام و از خیانت و بدی بیزارم، نه مرا در آن کار شتر ماده هست، نه شتر نر، یعنی من در پی آن خیانت که به نظر تو رسیده است نه بر شتر ماده سوار شده‌ام و نه بر شتر نر، و این تعریض به دختر زید است، یعنی او به شتر تو سوار شده شب‌ها پی آن کار قبیح رفته است.

چون عبیدالله بن عباس از امان دادن بیزاری نمود جناب مسلم فرمود: اگر مرا امان ندهید من به اختیار خود دست خود را به دست شما نمی‌گذارم.^۱

۱. شیخ مفید، الإرشاد ۲: ۵۸؛ فضل بن حسن طبرسی، إعلام الوری: ۲۲۸؛ محمد بن حسن فتال، روضة الواعظین ۱: ۱۷۶.



به روایت لُهو ف مسلم
تسلیم امان نشد

به روایت سید بن طاووس آن بزرگوار به امان دادن ایشان اعتنا ننمود، با ایشان پیوسته مقاتله می فرمود و آن ملاعین از هر طرف هجوم آور گشته، ساعت به ساعت عدد ایشان زیاد می شد و به سنگ و نیزه زخم های کاری بر بدن مبارکش رسیده بود، ناگاه نامردی نیزه ای از پشت مبارک آن جناب زد، به روی خود به زمین افتاد، از هر طرف سر مبارکش گرد آمدند تا اینکه او را دستگیر ساختند.^۱

کندن چاه برای به دست
آوردن مسلم

مترجم می گوید: از منتخب المرائی منقول است که چون ایشان گفتند که ما تو را امان دادیم در جواب ایشان فرمود: ای دشمنان خدا و دشمنان رسول اکرم صلی الله علیه و آله! به امان شما چه اعتبار؟! پس دست از قتل کافران بر نداشت و ایشان را به شمشیر آبدار از جان خود دفع می نمود، آن ملاعین چاره ای دیگر جز از مکر و حيله نیافتند، در پنهانی گودالی مانند چاه در وسط راه او کردند و روی آن را به حصیر و مانند آن پوشیدند و خاک بر آن ریختند؛ چون آن بزرگوار بر ایشان حمله نمود ایشان از روی مکر و حيله از پیش روی آن بزرگوار رو به گریز نهادند، چون ایشان را تعاقب نمود پای مبارکش به آن چاه برخورد، به توی چاه افتاد، آن ملاعین چون او را در چاه دیدند از هر طرف هجوم آوردند و حمله ور شدند و اطراف چاه را احاطه نمودند. محمد بن اشعث ملعون شمشیری از روی مبارکش زد، رگهای چشم و بینی مبارکش را برید تا اینکه به دهان شیرین بیانش رسید، دندان مبارکش حرکت نمود.

مترجم می گوید: به روایت ابی مخنف چون ایشان به آن بزرگوار

۱. سید بن طاووس، *اللو ف*: ۵۵.

عرض امان نمودند قبول نفرمود و آن مبارز میدان کارزار بر آن گروه
اشاره حمله نمود، سرهای نحس ایشان را مانند برگ خزان می ریخت
و می فرمود:

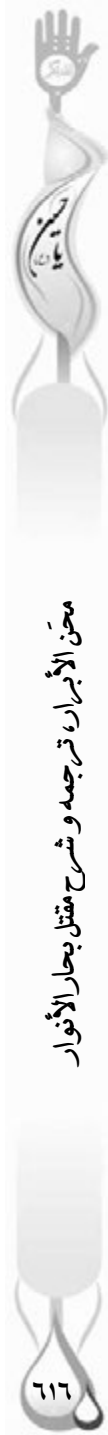
أَقْسَمْتُ لَا أُقْتَلُ إِلَّا حُرًّا وَإِنْ رَأَيْتُ الْمَوْتَ كَأْسًا مُرًّا
بر نفس خود سوگند یاد نموده‌ام که کشته نباشم مگر به
جوانمردی و آزادی، هر چندی که مرگ مانند کاسه پر از تلخی باشد.

رجز خوانی و مبارزه
مسلم در جواب امان
دشمن

أَخَافُ أَنْ أُخْدَعَ أَوْ أُغَرَّ رَدُّ شُعَاعِ الشَّمْسِ فَاسْتَقَرَّ
و در معنای این بیت سه احتمال می رود: اوّل آنکه می ترسم که
مرا به امان خود فریب بدهید و مغرور کنید، مانند مغرور شدن و
فریب خوردن از برای تاییدن آفتاب، که در اندک زمان عالم را
روشن و منور می سازد و بعد از آن غروب می کند. یعنی امان شما
مانند شعاع آفتاب در نظر قاصران خوش آیند می باشد و اعتماد بر آن
می کند، بعد از آن آشکار می شود و من اگر اعتماد به امان شما نمایم،
مانند کسی می باشم که اعتماد به روشنی آفتاب می کند و کار خود را
به تأخیر می اندازد، ناگاه می بیند که آفتاب غروب نمود و عالم تیره و
تار گردید و این احتمال خالی از بعد نیست.

و دوّم آنکه، می ترسم در هنگام برگشتن نور آفتاب مرا فریب
بدهید و در روز روشن مرا به امان دروغی مغرور نمایید، چنانکه
همیشه عادت شما به مکر و حيله جاری گشته است.

و سوّم این است، می ترسم مرا در هنگام روز مکر نمایید، پس
من فریب شما را نخواهم خورد، بلکه دست از قتال بر نمی دارم و در



سر قتال خود می ایستم و احتمال می رود که مراد چنین است، از عاقبت کار شما می ترسم که فریب داده نمی شوم و فریب شما را خورم و مغرور به برگشتن روشنی روز دیگر نمی شوم، یعنی به زندگی روز دیگر امید ندارم، چنانکه ظاهر امان دادن شما این است که مرا نمی کشید و روز دیگر هم زنده می باشم، چنین وعده ای را باور ندارم؛ و حقایق امور را خدا می داند.

أَضْرِبُكُمْ وَلَا أَخَافُ ضَرْاً فِعْلَ غُلَامٍ قَطُّ لَنْ يَضُرَّ

یعنی به شمشیر آبدار پیوسته شما را می زنم و از ضرر جان خود نمی ترسم، مانند زدن جوانی که هرگز از پیش روی دشمن نمی گریزد.

وَ كُلُّ ذِي غَدَرٍ سَيَلْقَى غَدْرًا أَيْضًا وَ يَصْلَى فِي الْمَعَادِ حَرًّا

و هر صاحب مکر و حيله به زودی در دنیا به مکر و حيله دچار خواهد شد و باز هم و در آخرت به حرارت آتش جهنم افتاده می گردد. ﴿جَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا﴾^۱

چون نقل این ابیات خالی از فایده نبود از آن جهت در اینجا به لحاق آنها مرتکب شدم انتهی.^۲

به روایت شیخ مفید^۳ چون آن بزرگوار از جهاد کافران عاجز گردید، به امان دروغی ایشان راضی شد و استری حاضر ساختند، آن جناب را به استر سوار کردند و اطراف او را احاطه کردند و شمشیر

دست یافتن دشمنان بر مسلم و گریستن وی

۱. شوری: ۴۰.

۲. ابو مخنف، مقتل الحسین (ع): ۴۹ البته با تفاوت در کم و کیف اشعار.

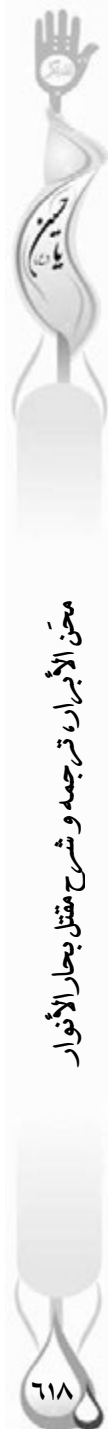
را از کمرش گشودند. آن بزرگوار چون حالت آن ملاعین را چنان دید در آن هنگام از جان خود ناامید گردید، اشک حسرت از دیده‌های مبارکش جاری گردید، فرمود: این اوّل مکر و حيله است که از شما در این ساعت سر زد.

محمّد بن اشعث ملعون گفت: امیدوارم که به تو آسیبی نرسد. جناب مسلم فرمود: سخن تو نیست مگر محض امیدواری که اصل ندارد، کجاست امان دادن شما که به این زودی مکر خود را ظاهر نمودید؟! ﴿إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾^۱ و گریست.

عبیدالله بن عباس ملعون عرض نمود: کسی که طالب آن مقام و منزلت باشد که تو طالب آن بودی، در هنگام نزول این گونه بلا و مصیبت که بر تو رخ داده است گریه نمی‌کند! و از مرگ خود نمی‌ترسد! جناب مسلم فرمود: به خدا سوگند من هرگز به جهت ترس به تلف جان خود گریه نمی‌کنم و بر کشته شدن جان خود اندوهناک نمی‌شوم و یاد تلف جان خود نمی‌کنم، هر چندی که به قدر یک چشم زدن به تلف جان خود راضی نیستم، لکن بر خویشان خود گریه می‌کنم که عازم این دیار گردیده‌اند و به سوی این شهر متوجّه شده‌اند، برای مصیبت جان عزیز امام حسین علیه‌السلام و آل و فرزندان و خویشان آن بزرگوار گریان و اندوهناک می‌باشم که فریب بیوفایان کوفه را خوردند، از وطن خود آواره گردیدند و قدم به سوی این دیار بی‌اعتبار گذاشته‌اند.

پس روی مبارک خود را بجانب محمّد بن اشعث لعین گردانید فرمود: ای بنده خدا! من یقین دارم به اینکه به خدا سوگند که تو از درخواست مسلم از ابن اشعث برای پیغام رساندن به امام حسین (ع)

۱. بقره: ۱۵۶.



امان من عاجز خواهی گردید و وعده امنی که برای من دادی به آخر رساندن آن را قادر نخواهی بود، آیا این نیکی و خیر را قدرت داری و قبول می کنی که کسی را به سوی جناب امام حسین علیه السلام روانه نمایی، از زبان من پیغام برای آن بزرگوار برساند، زیرا که اعتقاد من این است که آن بزرگوار امروز یا فردا با اهل بیت خود بیرون می آید، متوجه این دیار می شود. و بر آن جناب پیغام بدهد که فرزند عقیل مرا به سوی تو فرستاد در هنگامی که در دست گروه اشراک اسیر و دستگیر بود و گمان او این بود که امروز شب نشود مگر اینکه در دست ایشان کشته خواهد شد و تو را از من پیغام فرستاد که پدر و مادرم فدای جان عزیز تو باد! البته با اهل بیت و خویشان خود بجای خود مراجعت نما و هرگز به فریب بی وفایان اهل کوفه گرویده نشو، زیرا که ایشان همان کسانی که پیوسته پدر بزرگوارت در آرزوی این بود که خدا آن بزرگوار را از ایشان دور نماید، خواه به مرگ و خواه به کشته شدن در راه رضای خدا. مرگ در نظر پدر بزرگوار تو بهتر از ملاقات اهل کوفه بود و بگوید که فرزند عقیل پیغام رساند که به تحقیق اهل کوفه تو را فریب داده اند و به دروغ اظهار بیعت و طاعت و نصرت نمودند، البته به دیار ایشان نیا، بجای خود برگرد که تو را در میان دشمنان تنها می گذارند و یاری برای تو نمی کنند و سخن فرزند عقیل این است که در رأی و تدبیر خود راستگوست، دروغگو نیست.

ورود مسلم به
دارالاماره و تقض امان
او
پسر اشعث ملعون گفت: به خدا سوگند چنین کار را می کنم و این پیغام را به جناب امام حسین علیه السلام می فرستم و البته پسر زیاد را معلوم می کنم که تو را امان داده ام، پس پسر اشعث آن بزرگوار را

با یاران خود به سوی قصر الاماره آوردند، پسر اشعث طلب اذن دخول نمود، چون رخصت یافت و خبر آوردن و دستگیر نمودن جناب مسلم را به آن ملعون رساند و شمشیر زدن بکر را نقل نمود و امان دادن خود را به جناب مسلم برای آن ملعون حرام زاده خبر داد، آن کافر عنید با محمد بن اشعث برخورد کرد که تو را با امان او چکار است؟ ما تو را نفرستاده بودیم که او را امان بدهی! بلکه تو را فرستادیم که او را بگیری به نزد ما بیاری.

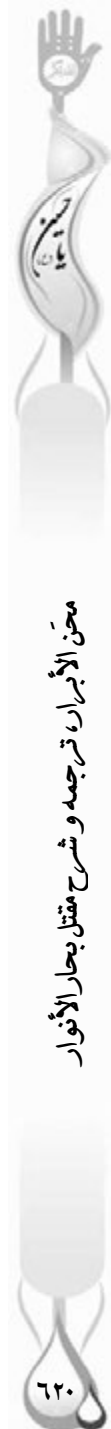
پس اشعث دیگر سخن نگفت و ساکت گردید و برگشت جناب مسلم را به در قصر الاماره آورد و تشنگی بسیار بر آن بزرگوار مستولی شده بود و در درِ قصر گروهی از ملاعین کوفه نشسته بودند، منتظر اذن و رخصت دخول بودند، عماره بن عقبه ابی معیط و عمرو بن حریث و مسلم بن عمرو و کثیر بن شهاب ملعون از جمله ایشان بودند، ناگاه نظر مبارک جناب مسلم به خمره آب سردی افتاد که در درِ قصر گذاشته بودند.

جناب مسلم به آن گروه اشقیا خطاب نمود که جرعه‌ای از این آب برای من بدهید بیاشامم.

مسلم بن عمرو ملعون گفت: آیا می‌بینی این آب را! چه بسیار سرد و خنک است! به خدا سوگند هرگز قطره‌ای از آن نخواهی چشید تا اینکه وارد جهنم گردی و از حمیم دوزخ سیراب شوی.

جناب مسلم فرمود: وای به تو! تو کیستی؟

آن کافر عنید گفت: من همان کسی هستم که حق را شناخته‌ام، هنگامی که تو حق را انکار کردی و اطاعت امام و پیشوای خود را نمودم و نصرت و یاری او را کردم، هنگامی که تو بر امام من مکر و



حيله می کردی و مخالفت می نمودی، منم مسلم بن عمرو باهلی.
جناب مسلم بن عقیل فرمود: وای و مصیبت بر مادرت باد! ای پسر باهله! چه بسیار جفاکار و بدکردار و سخت دل هستی، ای پسر باهله! تو به خوردن حمیم و مخلد شدن بر آتش جحیم سزاوارتری، پس آن مظلوم بی کس پشت مبارک خود را به دیوار تکیه نمود نشست.
پس عمرو بن حرث غلام خود را امر نمود که خمره پر از آب کرده به روی وی دستمالی افکنده با کاسه‌ای به نزد آن بزرگوار مظلوم بی کس و یار آورد و از آب خمره به کاسه‌ای که در دست داشت قدری ریخته به دست مبارک آن جناب داده و عرض نمود:
آب بخور!

چون لب کاسه را به نزدیک دهان خوش بیان زخم‌دار خود رسانید که حرارت جگر خود را به خوردن آب ساکن گرداند، از خون دهانش مانند ناودان خون بسیار بر آن آب کاسه ریخته گردید و کاسه پر از خون شد و قادر نشد که از آب بیاشامد، آن آب را ریخته آب تازه به کاسه فرو ریخت، باز مانند اول پر از خون گردید.
چون در دفعه سوّم خواست جرعه‌ای از آب بیاشامد، دندان‌های پیشین آن بزرگوار به کاسه فرو ریخت، آن بزرگوار پاک طینت و بلند رتبت و مکانت فرمود: الحمد لله اگر در این دم آب در حق من از رزق مقسوم و مقدر می شد، هر آینه می توانستم از آن بخورم، چون قدرت به خوردنش نیافتم، معلوم می گردد که آب دنیا دیگر درباره من مقدر و مقسوم نشده است و ایشان در این حالت بودند، ناگاه فرستاده پسر زیاد حرام زاده بیرون آمد، جفاکاران کوفه را امر نمود که جناب مسلم را داخل مجلس آن حرام زاده نمایند.

چون داخل مجلس آن کافر عنید گردید به نام امیر به آن ملعون سلام نداد یعنی نفرمود السلام علیک ایها الامیر، ملعونی از پاسبانان آن لعین به جناب مسلم عرض نمود: چرا به امیر سلام ندادی؟

جناب مسلم فرمود: اگر او می خواهد مرا بکشد هرگز سلام من برای او مباد و نخواهد بود و اگر اراده کشتن من نکرده است، سلام من برای او بسیار خواهد بود.

مترجم می گوید: به روایت ابی مخنف یکی از پاسبانان عرض نمود: چرا امیر را به این نحو سلام ندادی که السلام علیک ایها الامیر.

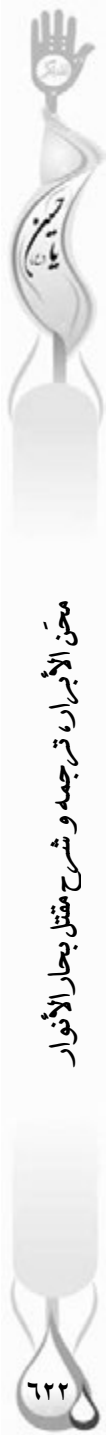
جناب مسلم فرمود: به خدا سوگند من برای خود امیری جز سید و مولای خود جناب امام حسین علیه السلام نمی دانم، مردم برای این مرد از روی تقیه و ترس به نام امارت سلام می دهند.^۱ چنانکه سید بن طاووس قدس سره روایت کرده است که آن معدن شجاعت و جوانمردی بانگ بر آن پاسبان لعین زد که ساکت باش! وای بر تو! به خدا سوگند این مرد برای من امیر نیست^۲ انتهی.

پسر زیاد ملعون گفت: بجان خود سوگند یاد می کنم ای مسلم! البته کشته خواهی شد.

جناب مسلم فرمود: یقین مرا خواهی کشت؟!

۱. ابو مخنف، مقتل الحسين (ع): ۳۶؛ همچنین در کتاب مقتل الحسين (ع) ابی مخنف به تدوین غفاری آمده است که مسلم در جواب فرمود: «إن کان یرید قتلی فما کان سلامی علیه و إن کان لا یرید قتلی فلعمری لیکن سلامی علیه» همچنین دیگر ارباب مقاتل این سخن را نقل کرده اند، ابتدا باید گفت کلام شریف مترجم را در کتاب مزبور نیافتیم و ثانیاً عبارتی که از مقتل ابو مخنف موجود نقل است با روحیه خاندان عصمت و طهارت و یاران ایشان خصوصاً دلیر مردی حضرت مسلم سازگار نیست. ر.ک: ابو مخنف، مقتل الحسين (ع): ۵۲؛ شیخ مفید، الإرشاد ۲: ۶۱؛ فضل بن حسن طبرسی، إعلام الوری: ۲۲۸؛ محمد بن حسن فتال، روضة الواعظین ۱: ۱۷۶؛ ابن نما حلی، مشیر الأحزان: ۳۶.

۲. سید بن طاووس، اللہوف: ۵۵.



وصیت مسلم به عمر بن
سعد لعین

آن حرام زاده گفت: بلی! البته تو را می کشم.

فرمود: پس مرا مهلت ده تا به یکی از قوم خود وصیتی بنمایم.

پسر زیاد ملعون گفت: می خواهی وصیت بکن.

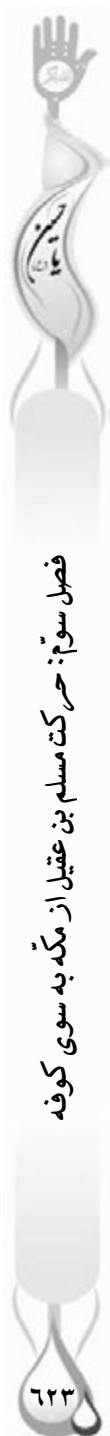
پس جناب مسلم به چشم مبارک خود نظر به اهل مجلس نمود، عمر بن سعد حرام زاده را دید که در مجلس نشسته است، فرمود: یا عمر! تو از قبیله من می باشی و مرا با تو خویشی هست، یعنی خویشی هم قبیله بودن که آن حرام زاده در ظاهر از قریش بود، فرمود: مرا بر تو حاجتی هست بر گردن تو لازم است که حاجت مرا بر آوری و جا بجا نمایی و آن حاجت را باید در خلوت برای تو بگویم، عمر حرام زاده برای خوش آمد و خوشنودی پسر زیاد ملعون اعتنا به سخن جناب مسلم ننمود و گوش به کلام آن غریب بی کس مظلوم نداد.

مترجم می گوید: آه آه چه بسیار درد و محنت و مصیبت است بر شیعیان ائمه انام که مانند آن بزرگوار در آن هنگام کسی را نیابد که او را وصیتی بکند، مگر کافر ملحد پسر سعد حرام زاده را و آن ملعون نیز اعتنا به سخن آن بزرگوار ننماید، لعنت خدا بر اهل این روزگار انتهی.

پسر زیاد ملعون به عمر لعین گفت: چرا از شنیدن سخن پسر عمّ

خود امتناع می نمایی؟!

چون از پسر زیاد رضا فهمید، از جای خود برخاست با آن بزرگوار به کنار مجلس رفتند، در جایی نشستند که پسر زیاد ایشان را می دید؛ جناب مسلم به عمر ملعون گفت: حاجت من برای تو این است که در کوفه هفتصد درهم قرض دارم، از آن وقتی که وارد کوفه شده ام آن مبلغ را از دیگران قرض کرده ام، چون مرا می کشند

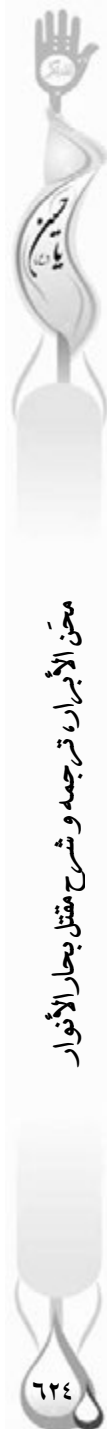


شمشیر و زره مرا بفروش، از قیمت آنها قرض مرا به طلب کاران برسان و چون مرا بکشند جثّه مرا از پسر زیاد بگیر و زیر خاک دفن کن و کسی را پیدا کن به سوی جناب امام حسین علیه السلام بفرست که آن جناب را از آمدن به این دیار منع نماید، زیرا که من برای آن بزرگوار نوشته بودم که مردم کوفه در اطاعت او هستند، اعتقاد من این است که آن جناب به جهت نوشتن من به این دیار متوجّه گردیده است.

چون آن ناپاک این سخنان را از زبان آن بزرگوار شنید بجای خود برگشت، پسر زیاد را گفت: ایها الامیر! می دانی مرا چه گفت؟ سخنان آن بزرگوار را برای پسر زیاد نقل نمود.

آن حرام زاده به عمر گفت که اگر کسی را امین به سرّ خود نمایی البته سرّ تو را آشکار نمی نماید و تو را خیانت نمی نماید و گاهی خائن را امین می کنند، یعنی تو در امانت خود خیانت نمودی که سرّ مسلم را پیش من آشکار کردی! گویا برای آن حرام زاده خوش نیامد که سرّ جناب مسلم را آشکار نمود، پسر زیاد گفت: حال که سخنان او را به من گفتی؛ امّا مال او برای او باشد، ما تو را از تصرف کردن در مال او منع نخواهیم نمود، هر چه دلت می خواهد بکن، یعنی اگر می خواهی بفروش قرض او را ادا نما و امّا جسد او، پس ما را باک و اعتنا بر آن نیست که بعد از کشتن هر چه بکنند، ما را کاری به آن نیست، خواه دفن نمایند یا ننمایند؛ امّا حسین، اگر او را با ما کاری باشد ما به او کاری نداریم، یعنی اگر او در جای خود آرام بنشیند ما متعرّض به او نخواهیم شد.

چون اینها را گفت به سوی جناب مسلم متوجّه گردید و گفت:



تهمتهای ابن زیاد به
مسلم و پاسخهای دندان
شکن مسلم

ای فرزند عقیل! ساکت باش، در هنگامی که مردم با یکدیگر اتفاق داشتند و به یکدیگر مهربان و مشفق بودند و قتال در میان ایشان نبود، به سوی ایشان آمدی و جمعیت ایشان را پراکنده نمودی و میان کلمه ایشان تفرقه انداختی و سخنان ایشان را به همدیگر ضد نمودی و در میان ایشان فتنه و فساد بر پا کردی؛ بعضی از ایشان را بجان بعضی دیگر افکندی که با یکدیگر جنگ و قتال کردند و بجان یکدیگر افتادند!

جناب مسلم فرمود: هرگز من به این دیار برای فساد نیامدم و لکن اهل دیار گمان داشتند که پدرت زیاد نیکان و بهترین ایشان را به قتل آورد و خون بزرگان و نیکوکاران ایشان را فرو ریخت و در میان ایشان مانند کسری و قیصر رفتار نمود، یعنی مانند پادشاهان کفار در میان ایشان حکومت و سلطنت کرد، پس ما آمدیم که در میان ایشان به عدالت و انصاف رفتار کنیم و داد مظلومان را از ستمکاران بگیریم و مردم را به احکام کتاب خداوند عالمان و ادار نماییم.

پسر زیاد حرام زاده چون این سخنان حق و راست را از آن بزرگوار شنید آتش خشم و غضب در کانون سینه پرکینه آن کافر عنید شعله ور گردید، گفت: ای فاسق! تو را لیاقت و سزاواری این مقام نیست، تو را چه شأن و منزلت است که سزاوار آن مقام بوده باشی؟ پس چرا هنگامی که در مدینه بودی چنین رفتار نمی کردی و پیوسته در آنجا شراب می خوردی؟!؟

جناب مسلم چون این سخن کفرآمیز را از آن حرام زاده بدبنیاد شنید فرمود: نه چنان است که تو می گویی! به خدا سوگند خدا می داند که تو در گفته خود راستگو و صادق نیستی و به درستی تو این را از روی نادانی می گویی، من چنان نیستم که گفתי، بلکه تو از

من به شراب خوردن سزاوارتری؛ فرمود: کسی که مانند سگان خون مسلمانان را پیوسته لیسیده باشد و دهن خود را به خون ایشان آلوده سازد و بکشد آن نفوس محترمه را که خداوند عالمیان کشتن ایشان را حرام نموده است و از روی قهر و عداوت و بدگمانی و تهمت خون مسلمانان را بریزد، با وجود این هیچ اعتنا و ندامت بر کار بد و قبیح خود ننماید، بعد از کشتن مشغول لهو و لعب خود باشد و چنان باشد که گویا هیچ یکی از اینها را نکرده است، چنین شخصی سزاوار این است که پیوسته شراب بخورد و مست گردد.

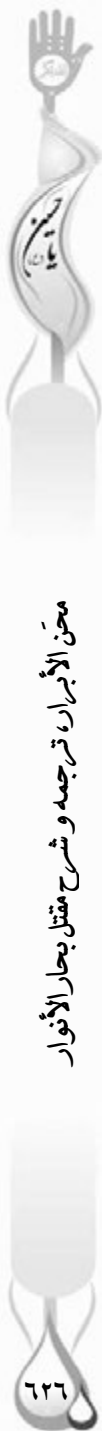
آن حرام زاده بعد از شنیدن این کلام گفت: ای فاسق! خواهش نفس تو، تو را به این کار وادار نمود و اینها را آرزوی نفس خود بیاد تو می‌اندازد و تو خواستی که بزرگ و رئیس مردم بوده باشی، خدا تو را به آرزوی خود نرساند و میان تو و آرزوی تو حایل شد و تو را اهل و لایق این مقام و منزلت ندید.

جناب مسلم فرمود: اگر ما را اهلّیت خلافت و امارت امت نیست؟! پس که را اهلّیت آن مقام هست؟ و کدام کسی سزاوار خلافت و امارت می‌باشد؟

پسر زیاد حرام زاده گفت: سزاوار خلافت امیرمؤمنان یزید است! جناب مسلم فرمود: حمد می‌کنم به خدا در هر حال، پس ما راضی هستیم به حکم خداوند عالمیان میان ما و شما.

پسر زنازاده زیاد ملعون گفت: خدا مرا بکشد اگر تو را نکشم، به کشتنی که هیچ کس را در دین اسلام مانند وی نکشته باشند.

جناب مسلم فرمود: بلی! سزاوارترین کسانی هستی که در دین اسلام بدعت‌ها احداث نمودند و چیزها ایجاد کردند که هرگز در دین اسلام نبود، به درستی تو با کشتن مسلمانان، هرگز بدی کشتن را، و



قبح مثله نمودن را، - یعنی اعضای ایشان را یکی یکی بریدن مانند بینی و گوش و چشم و دست و پا - و خباثت طریقه و رفتار و بدکرداری را، و قبح قهر و غلبه را، در زمین باقی نخواهد گذاشت و همه این کارها و بدعت‌ها را خواهی نمود و هیچ کس جز تو سزاوار آنها نیست.

جسارت ابن زیاد به
خاندان عترت و امر به
قتل مسلم

چون آن حرام زاده این را شنید، کفر و نفاق خود را آشکار نمود، دشنام به جناب مسلم و عقیل و جناب امام حسین علیهم‌السلام و جناب امیر مؤمنان علیهم‌السلام داد و ناسزاها که سزاوار آن ملعون و پدر حرام زاده اش بود به آن بزرگواران گفت، لَعْنَةُ اللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ أَنْبِيَائِهِ وَ عِبَادِهِ الصَّالِحِينَ عَلَيْهِ وَ عَلَى أُمَّيِهِ وَ مُعَاوِيَةَ وَ يَزِيدَ أَجْمَعِينَ.

دیگر جناب مسلم سخن نگفت و ساکت گردید، چون پسر زیاد بدتر از نمرود و شداد از سخنان کفرآمیز خود فارغ گردید، صدا زد بیایید، این را در بالای بام قصر بکشید و سر او را از بدنش جدا نمایید و جسد او را از بام قصر به زمین بیاندازید.

جناب مسلم فرمود: به خدا سوگند اگر میان من و تو خویشی بود، هرگز مرا نمی‌کشتی!

پسر زنازاده زیاد حرام زاده صدا زد: کجاست آن مردی که پسر عقیل سرش را به شمشیر زده است؟ بکر بن حمران احمری کافر شقی را طلبیدند، چون حاضر شد آن کافر عنید بدتر از یزید پلید گفت: این را به پشت بام قصر ببر، پس باید تو مباشر کشتن او بوده باشی، ببر گردن او را بزن.

شهادت مسلم بر بام
دارالاماره

چون آن ملعون از دست جناب مسلم گرفت که بر بالای قصر ببرد، آن حضرت مشغول ذکر خداوند عالمیان گردید، پیوسته تکبیر و تهلیل و تسبیح می‌گفت و از خداوند عالمیان طلب مغفرت و

آمرزش می نمود و صلوات به جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرستاد و می گفت: خداوند! تو در میان ما و در میان گروهی که ما را فریب دادند حکم کن، چون ما به سوی ایشان آمدیم ما را تکذیب نمودند و در میان دشمنان تنها گذاشتند، پس آن مظلوم بی کس را بر بالای قصر بردند، در برابر بازار کفش دوزان سر مبارک او را از جسد طاهر مطهرش جدا نمودند و از بالای قصر به پایین افکندند.^۱

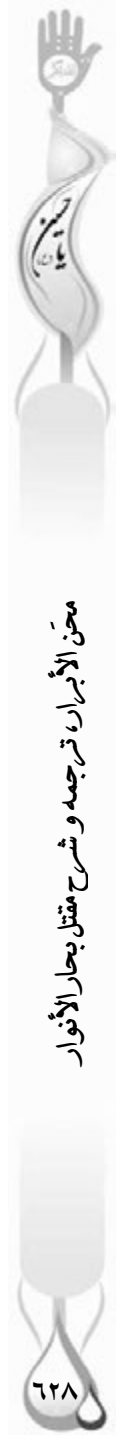
به روایت سیّد بن طاووس قدس سره چون آن بزرگوار را به مجلس سلام ندادن مسلم به ابن پسر زیاد حاضر نمودند، بر آن ملعون سلام نداد، یکی از پاسبانان گفت: بر امیر سلام بده! جناب مسلم فرمود: وای بر تو! ساکت باش والله او امیر من نیست.

پسر زیاد گفت: تو را خواهم کشت، خواه سلام بدهی یا ندهی. جناب مسلم فرمود: اگر تو مرا بکشی هیچ بعدی در وی نیست، زیرا که بدتر و شریرتر از تو بهتر و نیکوتر از من را کشته است!

پسر زیاد گفت: ای عاق شده و شقاوت و خلاف کننده بر امام خود! به روی امام خود خروج کردی و شمشیر کشیدی و جماعت مسلمانان را پراکنده کردی و در میان مردم فتنه بر پا نمودی و فساد به میان ایشان افکندی!

جناب مسلم فرمود: دروغ گفתי ای پسر زیاد! جماعت مسلمانان را پراکنده ننمود مگر معاویه و پسرش یزید پلید، و فتنه به میان مردم نیافکند مگر تو و پدرت زیاد، که پسر عبید غلام بنی علاج از قبیله

۱. شیخ مفید، الإرشاد، ۲: ۶۰؛ فضل بن حسن طبرسی، إعلام الوری: ۲۲۹؛ محمد بن حسن فتال، روضة الواعظین، ۱: ۱۷۶؛ ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبین: ۵۵.



ثقیف بود و من امیدوارم که خداوند عالمیان شهادت را برای من به دست شیرترین و بدترین خلق خود نصیب فرماید.

چون آن ملعون اینها را از جناب مسلم شنید خشمناک گردید، سخنانی که در روایت شیخ مفید گذشت در میان جناب مسلم و میان آن کافر عنید گذشت تا اینکه آن حرام زاده غضبناک گردید، ناسزا به آن بزرگوار و جناب امیرمؤمنان و جناب امام حسن و جناب امام حسین علیهم السلام گفت.

جناب مسلم فرمود: ای پسر زیاد! تو و پدرت زیاد سزاوار ناسزا و دشنام هستید، ای دشمن خدا! زیاده سخن نگو، هر حکمی که درباره من می خواهی بکنی بکن.

پس پسر زنازاده زیاد بکر بن حمران را امر نمود که آن بزرگوار را بر بالای بام قصر ببرد و سرش را از بدن جدا نماید، چون آن بزرگوار را بر بالای پشت بام قصر برد، پیوسته آن جناب مشغول تسییح خداوند عالمیان بود و استغفار می نمود و صلوات بر جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله خدا می فرستاد، چون سر مبارک آن بزرگوار را از بدنش جدا نمود از پشت بام ترسان و لرزان فرود آمد.

حال مسلم به هنگام شهادت

لرزان شدن قاتل مسلم از دیدن مردی سیاه و چه شده است که چنین گونه لرزان هستی؟

گفت: ای امیر! هنگامی که من خواستم که مسلم را بکشم دیدم در پیش روی من مردی سیاه رنگ مهیب ایستاده، انگشت خود را به دندان خود گرفته است - و یا گفت که لب های خود را به دندان خود می گزید -، پس ترسی از آن مرد بر من چنان رخ داد که تا حال هرگز چنان ترس و واهمه بر من عارض نشده بود.

مهیب

پسر زیاد گفت: شاید به جهت اینکه کار خلاف عادت می کردی تو را دهشت و وحشت رخ داده است و به خیال تو چنین رسیده است.^۱

به روایت مسعودی که پسر زیاد ملعون بکر بن حمران لعین را طلبید گفت: مسلم را کشتی چنانکه من امر نموده بودم؟

بکر ملعون گفت: بلی کشتم!

آن لعین حرام زاده پرسید: هنگامی که او را بر بالای قصر بردید چه می گفت و به چه کلام تکلم می کرد؟

بکر گفت: ذکر خدا می نمود و تکبیر و تسبیح خدا می کرد و لا اله الا الله می گفت و استغفار می نمود، چون او را کشیدیم که گردنش را بز نیم گفت: الهی تو حکم کن میان ما و میان گروهی که ما را فریب دادند و تکذیب ما نمودند، بعد از آن ما را یاری نکردند و ما را کشتند.

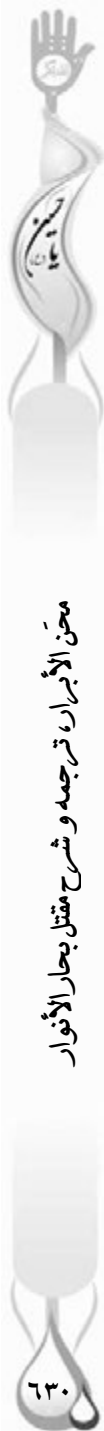
بکر گفت: من به مسلم گفتم الْحَمْدُ لِلَّهِ که خدا قصاص مرا از تو نمود، پس شمشیری به گردنش زدم کارگر نگردید، برای من گفت: ای عبد! تو را یک خراشی از من به عوض خون تو کفایت ننمود؟ یعنی خراشی از بدن من برابر خون تو می باشد و غرض آن بزرگوار اظهار بزرگواری خودش بود.

پسر زیاد ملعون گفت: در هنگام مرگ باز مفاخرت به شأن خود می کرد؟

بکر گفت: پس ضربت دومی زدم او را کشتم.^۲

۱. سید بن طاووس، *التهوف*: ۵۵.

۲. علی بن حسین مسعودی، *مروج الذهب* ۳: ۶۰؛ محمد بن جریر طبری، *تاریخ طبری* ۴: ۲۸۴، به نقل از کتاب لوط بن مخنف از دی، *مقتل الحسین (ع)*: ۵۵.



مترجم می گوید مصنف ^{علیه السلام} در کتاب مقتل فارسی خود فرموده است به روایت دیگر پیش از کشتن جناب مسلم، یک شخص مهیبی در برابر خود مشاهده نمود، دستش خشک شد، چون خبر به پسر زیاد ملعون رسید او را طلبید و در استعلام حال آن شقی تبسم کرده بگفت: تو چون می خواهستی به خلاف عادت کار بکنی دهشت بر تو مستولی گردید و خیالی در نظر تو آمد؛ پس آن ملعون، دیگری را بر بام قصر فرستاد، چون آن ملعون خواست که آن بزرگوار را بکشد، صورت حضرت رسالت را دید و از بیم آن حضرت زهره اش آب شد، در ساعت بمرد؛ پس پسر زیاد، شامی ملعون را فرستاد که به کار او پرداخت^۱ انتهی.

مترجم باز می گوید: کیفیت کشتن جناب مسلم را صاحب منتخب المراثی و ابی مخنف به طرز دیگر روایت کرده اند، الحاق وی به این مختصر خالی از فایده نیست، از منتخب منقول است که چون پسر زیاد ملعون امر نمود که آن بزرگوار را از بالای قصر زنده به روی خود بیاندازند، آن مظلوم اشک حسرت به روی مبارک خود جاری ساخت و در فراق جناب امام حسین ^{علیه السلام} گریه نمود و این ابیات را می خواند:

جَزَى اللَّهُ عَنَّا قَوْمًا شَرًّا مَا جَزَى	شَرَّارَ الْمَوَالِي بَلْ أَعَقَّ وَ أَظْلَمَا
هُمْ مَنَعُونَا حَقًّا وَ تَظَاهَرُوا	عَلَيْنَا وَ رَامُوا أَنْ نَذَلَ وَ تُرْغَمَا
وَ غَارُوا عَلَيْنَا يَسْفِكُونَ دِمَائِنَا	حَسْبُهُمُ اللَّهُ الْعَظِيمُ الْمُعْظَمَا
وَ نَحْنُ بَنُو الْمُخْتَارِ لَا خَلْقَ مِثْلُنَا	نَبِيُّ صِدُوقٍ مُكْرَمٍ وَ مُكْرَمَا

اشعار مسلم به هنگام
شهادت

۱. علامه مجلسی، جلاء العیون: ۵۳۲.

یعنی خداوند عالمیان از جانب ما جزای بد بر قوم ما بدهد، به بدترین جزایی که شرار بندگان بلکه بر عاق‌ترین و ظالم‌ترین ایشان خواهد داد و ایشانند که حق ما را از ما منع کردند و غصب نمودند و به روی ما خروج کردند و هجوم آور شدند و قصد نمودند که ماها در میان ایشان ذلیل و خوار و از حق خود محروم باشیم، از روی عداوت و دشمنی به سوی ما غارت و هجوم آوردند، که خون‌های ما را بریزند، پس در جزای کرده‌های بد ایشان، خداوند عالمیان عظیم و معظّم و قاهر و غالب، کفایت خواهد شد.

و به روایت ابی مخنف مصراع دوّم بیت سوّم به این نحو است:

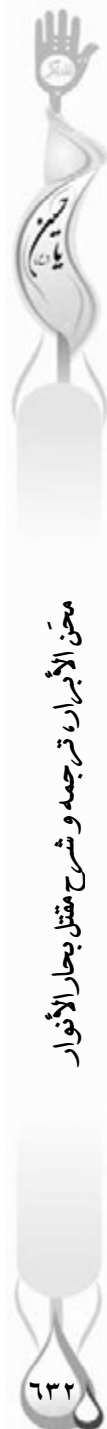
وَلَمْ يَرْفُؤُوا فِينَا ذِمَامًا وَلَا دَمًا

یعنی در حق ما هیچ عهد و پیمان و خون را مراعات نکردند، عهد و پیمان ما را شکستند و خون ما را ریختند و مائیم فرزندان و خویشان جناب احمد مختار صلی‌الله‌علیه‌وآله هیچ کس از خلق عالم در بزرگواری و اصل و نجابت و حسب و نسب مانند ما نیست و آن احمد مختار صلی‌الله‌علیه‌وآله پیغمبر بسیار راستگو و گرامی و مکرم است.

بنا به روایت ابی مخنف مصراع این بیت چهارم چنین است:

نَبِيٌّ أَبَتْ أَرْكَانُهُ أَنْ تُهَدَّمَا

یعنی آن جناب پیغمبر بزرگواری است که ارکان نبوت و رسالت او ابا و امتناع نموده است از اینکه رو به خرابی بگذارند، احتمال دارد مرادش این باشد که قوانین شریعت و احکام طریقت آن پیغمبر اکرم تا روز قیامت پایدار خواهد شد، هرگز گرد و غبار نسخ و زوال



به دامن عزّت و جلال شریعت مطهرش نخواهد رسید؛ یا مراد این است که گروه مخالفان و جماعت منافقان هر قدر سعی و کوشش خود را در کشتن فرزندان آن پیغمبر بزرگوار و غصب حقّ و خلافت ایشان به کار برند، هرگز خلافت و امامت ایشان به آخر نمی‌رسد و تا روز قیامت امامت و خلافت در میان ایشان باقی و پایدار خواهد شد.^۱

به روایت منتخب چون آن بزرگوار اشعار خود را تمام نمود، عمر بن سعد حرام زاده موکلان آن جناب را صدا داد که وای بر شما! مهلت برای او ندهید و او را به چاه مهالک بیاندازید و راه هلاکت را به روی او به زودی باز نمایند،^۲ پس آن بزرگوار را زنده از بالای قصر به سر خود به زمین افکندند، همین که بدن مبارکش از بالای قصر به زمین افتاد مرغ روح پرفتوحش به کاشانه درجات بهشت برین پرواز نمود سَلَامُ اللَّهِ وَ رَحْمَتُهُ وَ بَرَكَاتُهُ عَلَيْهِ وَ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ مَلَأَتْكَهٖ وَ أَتْبِیَّاهُ عَلٰی قَاتِلِیْهِ وَ ظَالِمِیْهِ وَ الْمُؤَاوِزِیْنَ عَلٰی قَتْلِہٖ اَنْتَہٰی.

به روایت شیخ بزرگوار شیخ مفید قدس سره چون پسر زیاد ستمکار ملعون، از قتل جناب مسلم فارغ گردید، محمد بن اشعث لعین از جای خود برخاست و در خصوص استخلاص هانی بن عروه آن ملعون سخن آغاز نمود و از پسر زیاد خواهش کرده که از سر قتل هانی بگذرد و گفت: ای امیر! برای تو قدر و منزلت هانی در پیش مردم کوفه معلوم و مشخص است و بزرگی و شأن او را در میان

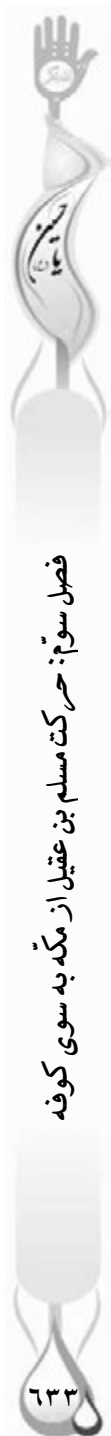
شفاعت ابن اشعث ملعون
برای نجات هانی

۱. ابو مخنف، مقتل الحسین (ع): ۳۷؛ سلیمان بن ابراهیم قندوزی، ینابیع المودة ۳: ۵۹، در

این مصدر بیت آخر اینچنین آمده است:

وَ نَحْنُ بَنُو الْمُخْتَارِ لَا شَيْءَ مِثْلُنَا وَ فِينَا نَبِیُّ مُكْرَمٍ وَ مُكْرَمًا

۲. طریحی، المنتخب فی المراتی و الخطب: ۴۱۷.



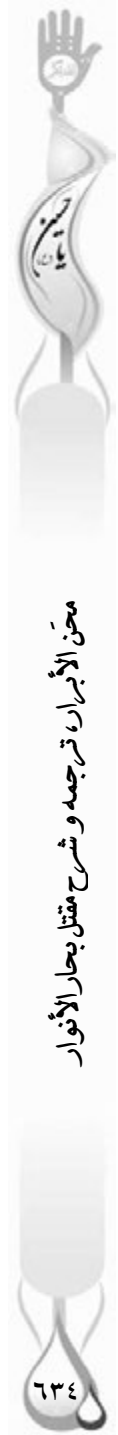
عشیره و مؤمنان خود دانسته‌ای و شناخته‌ای، به تحقیق خویشان هانی را معلوم و مشخص شده است که من و رفیق من او را به نزد تو آوردیم. تو را به خدا سوگند می‌دهم که او را به من ببخش و مرا به جهت در گذشتن خود از کشتن هانی منت بگذار، من ناخوش دارم که اهل کوفه و خویشان هانی با من دشمن شوند و عداوت نمایند.

پس آن حرام زاده کذاب وعده داد که هانی را نکشد، بعد از وعده دروغی در فکر کشتن هانی افتاد و حکم نمود که همان ساعت هانی را از زندان بیرون بکنند و به میان بازار ببرند و در بازار او را بکشند، چون هانی را به بازار آوردند و در جایی نگاه داشتند که در آنجا گوسفند می‌فروختند و دست‌های آن بزرگوار را محکم بسته بودند، پیوسته فریاد می‌کشید و می‌گفت: **وَأُمْدَحْجَاهُ!** امروز کسی از مذحج مرا یاری نمی‌کند و به فریاد من نمی‌رسد؟ ای سواران مذحج! و ای شجاعان مذحج! کجایید؟ در این هنگام به نصرت من نمی‌آیید؟ مگر مبارزان مذحج کجا رفته‌اند؟

چون آن بزرگوار مشاهده نمود کسی از خویشان خود به فریاد او نمی‌رسد، دست خود را زور زده از بند خلاص نمود و بند را گشود، فرمود: آیا در اینجا عصایی یا کاردی یا سنگ و استخوانی پیدا نمی‌شود که مرد در هنگام هجوم آوردن دشمن شرّ او را از جان خود دفع نماید؟

آن ملاعین به سر آن بزرگوار ریختند و دست‌های او را محکم بستند و یکی از آن ملاعین به جناب هانی گفت: گردن خود را بلند کن تا اینکه به شمشیر خود گردن تو را بزنم.

آن مظلوم بی‌کس فرمود: من به تلف نفس خود برای شما



شهادت هانی به دست
غلام ابن زیاد

سقاوت نمی‌کنم و با گردن خود بخشش ننمایم و بر کشتن خود
یاری و اعانت برای شما نمی‌کنم، پسر زنازاده زیاد غلام ترکی
داشت که نام آن لعین رشید بود، شمشیر خود را از نیام کین کشید و
ضربتی به آن بزرگوار زد، شمشیر آن شقیّ بداختر کارگر نشد،
جناب هانی فرمود: به سوی خداوند عالمیان است بازگشت و مرجع
و معاد من، خداوندا! مرا به رحمت و رضوان خود واصل کن، آن
حرام زاده ضربت دیگر زد، آن مظلوم به درجه شهادت رساند،^۱
رَحْمَةُ اللَّهِ وَ رِضْوَانُهُ عَلَيْهِ وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى قَاتِلِهِ وَ الْأُمْرِ عَلَيْهِ.

در قتل و شأن جناب مسلم و هانی، عبدالله بن زبیر اسدی این
ابیات را انشاء نموده است و بعضی آنها را به فرزدق شاعر نسبت داده
است و بعض دیگر به سلیمان حنفی:^۲

اشعار عبیدالله بن
زبیر در شأن مسلم و
هانی

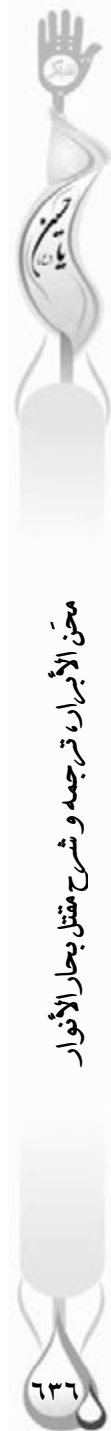
إِلَى هَانِي فِي السُّوقِ وَ ابْنِ عَقِيلٍ	فَإِنْ كُنْتَ لَا تُدْرِينِ مَا الْمَوْتُ فَأَنْظُرِي
وَ آخِرُ يَهُوِي مِنْ طَمَارٍ قَتِيلٍ	إِلَى بَطْلٍ قَدْ هَشَمَ السَّيْفُ وَجْهَهُ
أَحَادِيثَ مَنْ يَسْرِي بِكُلِّ سَبِيلٍ	أَصَابَهُمَا أَمْرُ اللَّعِينِ فَاصْبِرَا
وَ نَفْخَ دَمٍ قَدْ سَالَ كُلِّ مَسِيلٍ	تَرَى جَسَدًا قَدْ غَيَّرَتِ الْمَوْتُ لَوْنَهُ
وَ أَقْطَعَ مِنْ ذِي شَفَرَتَيْنِ صَقِيلٍ	فَتَى كَانَ أَحْيَا مِنْ فَتَاةٍ حَيَّةٍ
وَ قَدْ طَالَبْتَهُ مَذْحَجٌ بِذُخُولٍ	أَيَّرَكْبُ أَسْمَاءُ الْهَمَالِيجِ آمِنَا
عَلَى رِقْبَةٍ مِنْ سَائِلٍ وَ مَسْئُولٍ	تَطِيفُ حَوَالِيهِ مُرَادٌ وَ كُلُّهُمْ
فَكُونُوا بَغَايَا أَرْضِيَتْ بِقَلِيلٍ	فَإِنْ أَنْتُمْ لَمْ تَتَّأَرَوْا بِأَخِيكُمْ

«طمار» به فتحه طاء مؤلف، بر وزن «قطام» بر مکان بلند مستعمل
است؛ «یسری» فعل مضارع «سری» است، از «سرایة» بر وزن «کتابة»،

۱. شیخ مفید، الإرشاد ۲: ۶۳؛ سیدبن طاووس، اللهوف: ۵۸؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب (ع) ۴: ۹۴.

۲. نسبت به فرزدق و سلیمان حنفی به نقل از سیدبن طاووس، اللهوف: ۵۹.

به معنای سیر کردن در شب است، يُقَالُ سَرَى فُلَانٌ إِذَا سَارَ عَامَّةَ اللَّيْلِ، یعنی تمام شب را سیر نمود؛ «نَضَح» به فتحه نون و به سکون ضاد معجمه، مراد از وی در این مقام سیلان و ریختن است؛ «احیا» افعال تفضیل است، از «حَىَّ یَحِیُّ»، از باب «عَلِمَ یَعْلَمُ» که عبارت از زیادتى حیا و عصمت است؛ «فتاة» مؤنث «فتا» است، بر وزن «عَصَا» به معنی دختر جوان است؛ «حِیَّة» مؤنث «حِیَّ» است، بر وزن «غَنَى»، دختر صاحب عفت و عصمت است؛ «شَفْرَه» بر وزن «تَمَرَه» طرف برنده شمشیر و مانند آن است و «شَفْرَتَین» تثنیه وی است که دو طرفش قاطع و برآن باشد؛ «صَقِیل» به معنی صیقل شده که پاس و زنگ وی رفته باشد؛ «اسماء» نام اسماء بن خارجه است، فاعل «یرکب» است؛ «هِمالِیح» جمع «هِمالِج» به کسره هاء به معنی اسب رهوار و یابوی بارکش است؛ «مَذْحِج» بر وزن «مَجْلِس» نام تلی است؛ «ذَحُول» به ذال معجمه و حاء مهمله جمع «ذاحل» است، با فتحه ذال و سکون حاء است که به معنی انتقام کشیدن از کسی است که تعدی و ظلم کرده یا خونی از صاحب انتقام در ذمه او بوده باشد؛ «رَقِبه» به کسره راء مهمله و سکون قاف و به فتحه هر دو، به معنای انتظار است؛ «بغایا» بنا به فرموده مصنف جمع «بغی» است، به معنای زانی است و فرموده است در بعضی از نسخه‌ها «ایامی» است که جمع «ایمه» است، به معنی زن بیوه است و می‌شود که جمع «باغ» بوده باشد که نام مادر مالک و طیّ است - که دو برادرند و قبیله مذحج به آنجا منسوبند - «ثاد» به معنای طالب خون است؛ و مخاطب به تاء خطاب که در کلمه «کُنْتُ» موجود است نفس قائل شعر است به ظاهر کلام. پس حاصل معنای ابیات این است؛ ای نفس! اگر مرگ پسندیده



و سخت را نمی‌دانی و نمی‌شناسی، پس به سوی هانی که در میان بازار کشته شد و فرزند گرامی عقیل نظر نما که جسم مبارک آن دو بزرگوار چگونه در میان خاک و خون آغشته گردید، به جوان صاحب شجاعت و دلیری که شمشیر دشمنان روی مبارک او را شکست و خورد خورد نمود، - ظاهر مرادش هانی است - و به سوی آن جوان دیگر شجاع دلیر که از بالای قصر بلند سرازیر گردید و کشته شد - که عبارت از جناب مسلم است - و به قتل آن دو بزرگوار که به امر و فرمان پسر زنازاده زیاد بدکار صادر گردید، نظر نما؛ چون ایشان را به درجه شهادت رسانیدند و مصیبت‌ها که به سر ایشان آوردند و ایشان را به جوانمردی رفتار و کردار نمودند، پس حکایت کشته شدن ایشان در صفحه روزگار باقی و پایدار گردید و احادیث و قصه‌های کسانی شد که در شب‌های مهتاب و تار به هر راه که می‌روند با یکدیگر نقل و حکایت می‌نمایند و پیوسته در جهان، داستان نیکان و قصه مسافران و حاضران گردید و می‌بینی جسد مبارک آن دو بزرگوار و کشته گروه اشرار را که مرگ رنگ گلنار و صورت و رخسار دل‌آرای ایشان را تغییر داده است و خواهی دید سیلان و جاری شدن خون بدن نازک خوش ایشان را، که به تحقیق به هر راه و سیل‌گاه جاری گردید و آن دو بزرگوار جوان نیکوکار بودند، که حیا و عصمت و پاک دامن و عفت ایشان از حیا و عصمت دختران صاحب طهارت و عفت زیاده‌تر و بهتر بود و بدن مبارک چنین گونه جوانان به شمشیر بران و برق زننده دشمنان پاره‌پاره گردید، یا مراد این است که صولت و شجاعت و عزم و حزم ایشان از تیغ بران و شمشیر برق زننده قاطع، برنده‌تر بود.

بنا به احتمال دوّم کلمه «اقطع» به صیغه افعّل تفضیل است، چنانکه بنابه احتمال اوّل فعل ماضی مجهول است.

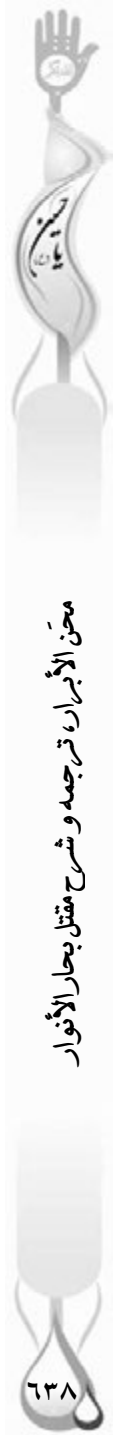
و آیا اسماء بن خارجه به آسودگی سوار اسبان رهوار خواهد گردید که یکی از آن سه نفر بود که هانی را فریب داده به مجلس کفر و نفاق پسر زیاد منافق بردند، در هنگامی که قبیله مذحج از او خون هانی را مطالبه نمایند، قبیله مراد در اطراف اسماء ملعون پیوسته می‌گردند و دور می‌زنند و همه ایشان از سائل و مسئول در انتظار و در صدد فرصت هستند که او را به تقل برسانند، پس اگر شما ای گروه مذحج و مراد! طلب خون برادر خود هانی را ننمائید و دست از قاتل او بردارید، پس در رفتن آبروی خود مانند زناکاران باشید، که به چیز اندکی راضی و خشنود می‌باشند.^۱

در بعض نسخه‌ها در عوض «بغایا»، «بغاثا» وارد است، که مرغ مردارخوار است، بنابراین معنا پر واضح است.

مترجم می‌گوید: به روایت ابی‌مخنف چون این ایات به گوش قبیله مذحج رسید، آن ناکسان گفتند: به خدا سوگند منزلت اسماء بن خارجه در نزد ما بزرگتر و بهتر است از هانی! و اگر ما طلب خون هانی بکنیم باید از محمد بن اشعث بنمائیم و لکن این حکم سلطان است، ما باید به آن راضی بشویم.^۲

به روایت ابی‌مخنف، زره و شمشیر جناب مسلم را محمد بن اشعث ملعون به غارت برد و عبدالله این ایات را در مذمت آن ملعون بداختر اثناء نموده است:

۱. شیخ مفید، الإرشاد ۲: ۶۴؛ سید بن طاووس، اللہوف: ۵۹؛ ابن نما حلی، مشیر الأحرار: ۳۷؛ فضل بن حسن طبرسی، اعلام الوری: ۲۲۹؛ در منبع آخر دو بیت اول آمده است.
۲. ابو مخنف، مقتل الحسین (ع): ۳۸.



أَتَرَكْتُ مُسْلِمًا لِاتِّقَاتِلُ دُونَهُ حَذَرَ الْمَنِيَّةِ أَنْ تَكُونَ صَرِيعًا
وَقَتَلْتَ وَافِدَ آلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ وَسَلَبْتَ أَسْيَافًا لَهُمْ وَدَرُوعًا
لَوْ كُنْتُ مِنْ أَسَدٍ عَرَفْتُ مَكَانَهُ وَرَجَوْتُ أَحْمَدَ فِي الْمَعَادِ شَفِيعًا

آیا ترک نمودی نصرت و یاری جناب مسلم را؟ ای محمد بن اشعث! و در پیش روی آن جناب از جهت ترس مرگ خود مقاتله نکردی و ترسیدی که در راه رضای او کشته شوی؟!، مهمان و وارد آل محمد صلی الله علیه و آله را که عبارت از جناب مسلم است کشتی و شمشیر و زره‌های ایشان را به غارت بردی و اگر تو از بنی اسد بودی، قدر و منزلت و بزرگواری آن بزرگوار را می‌شناختی و به شفاعت جناب احمد مختار صلی الله علیه و آله در روز قیامت امید داشتی که شفیع تو باشد^۱ انتهی.

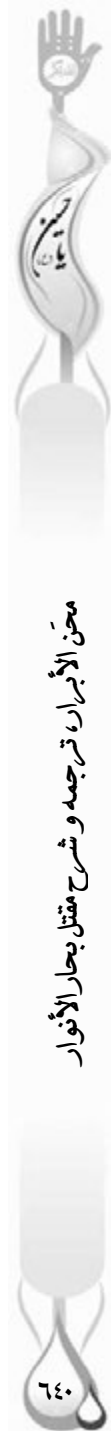
نامه ابن زیاد به یزید مصنف قدس سره، روایت کرده است که چون پسر زیاد حرام زاده به همراه سرهای مطهر مسلم و هانی ایشان فارغ نمود، خواست که سر مبارک ایشان را برای یزید پلید ارمغان بفرستد، به کاتب خود که عمرو بن نافع بود حکم نمود که حکایت کشتن جناب مسلم و هانی را به یزید پلید بنویسد و کاتب آن ملعون نامه‌ای بسیار طولانی نوشت و تفصیل حکایت آن دو بزرگوار کشته گروه اشرار را در آن نامه درج نمود.

چون پسر زیاد نامه را نگاه نمود خوشش نیامد و گفت: چرا اینقدر تطویل و فضول به کار برده‌ای؟ طول دادن فایده ندارد، چنین بنویس: اما بعد، حمد و سپاس سزاوار خداوندی است که حق امیرمؤمنان را اخذ نمود و از دشمنان او انتقام کشید و در دفع شر

دشمنانش به لطف خود کفایت نمود، به امیرمؤمنان خبر می‌دهم که مسلم بن عقیل از ترس من به خانه هانی بن عروه مرادی پناه برده و من بر ایشان پاسبان‌ها و دیده‌بان‌ها و جاسوس‌ها گماشتم و از روی مکر و حيله چند نفر از خيرخواهان خود را به نزد ایشان فرستادم و در دستگیری ایشان مکرها و حيله‌ها به کار بردم، تا اینکه ایشان را در هر جا که بودند بیرون آوردم. خداوند عالمیان مرا قدرت و توانایی بر ایشان داد، پس ایشان را پیش خود آوردم و گردن ایشان را زدم و سرهای ایشان را به مصاحبت هانی بن ابی حیه و ادعی و زبیر بن أروح تمیمی به خدمت امیرمؤمنان فرستادم و آن دو نفر رسول که سر ایشان را آورد از اهل طاعت و فرمان برداری هستند و از جمله خيرخواهان می‌باشند، پس امیرمؤمنان از امر مسلم و هانی هر چه می‌خواهد از آن دو نفر رسول باید پرسد، زیرا که ایشان را کمال اطلاع و خبرداری از قضیه ایشان هست و صاحبان ورع و پرهیزگاری و صدق و صفا هستند.

این بود مضمون نامه آن حرام زاده که برای یزید پلید نوشت، چون نامه آن کافر عنید در شام شوم به یزید پلید رسید و از مضمون نامه مطلع گردید در جوابش نوشت: اما بعد، به درستی تو از آنچه من دوست می‌داشتم چنانکه مقصود من بود تجاوز نکردی و غرض مرا چنانکه دوست داشتم بجا آوردی و در کار من، عمل مرد صاحب عزم و حزم و عاقبت اندیش را عمل نمودی و صولت و دلاوری کردی، مانند صولت و دلیری مرد صاحب صولت و شجاعت که هنگام هجوم دشمنان مضطرب نباشد و در هنگام مبارزت دشمن آسوده خاطر و آرام دل بوده باشد و خود را از ترس

جواب یزید در نامه ابن زیاد و قتل مسلم و هانی

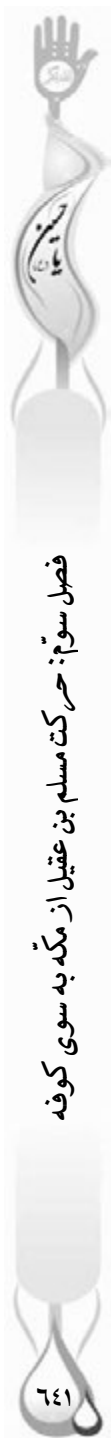


مبارزان گم نکنند، به تحقیق در دفع شرّ دشمن من غنا و بی‌نیازی بجا آوردی و کفایت نمودی و در دفع شرّ دشمنان گمان و رأی نیک مرا که در حقّ تو داشتم صادق و راست کردی و فرستادگان تو را پیش خود طلبیدم و از ایشان تفصیل پرسیدم و به ایشان راز گفتم و صحبت داشتم، پس من ایشان را چنان یافتم که تو در حقّ ایشان نوشته بودی که صاحبان رأی نیکو و فضیلت هستند و پیوسته در حقّ ایشان نیکی و احسان نما و نوشت: برای من خبر آمده است که حسین علیه‌السلام به سوی عراق متوجّه شده، در راه‌ها و منازل دیده‌بان‌ها و جاسوس‌ها بگذار و جمعی از لشکریان و ارباب جنگ و سلاح به راه‌ها بفرست که راه‌ها را حفظ کنند و پاسبانی نمایند و خوب پاسبانی کن و اگر به کسی گمان بد و خیانت داشته باشی او را حبس کن و به تهمت و مظنه خیانت بکش، اگر چه یقین به مخالفت و خیانت نداشته باشی و هر چه رخ می‌دهد هر روز به من بنویس.^۱

سفرارش یزید به ابن زیاد درباره امام حسین (ع)

به روایت شیخ بزرگوار شیخ ابن ثُمّال قسیر یزید پلید به پسر زیاد عنید نامه‌ای به ابن مضمون نوشت: به من خبر رسیده است که حسین به سوی کوفه متوجّه گردیده است، به تحقیق زمان حکومت تو از زمان‌ها و شهر تو از میان شهرها به این بلا و مخالفت حسین مبتلا شده است و تو تنها از میان سایر والیان و عاملان خود به این کار مبتلا گشته‌ای و در هنگام نزول آن بلایا یا از آزادگان و جوانمردان می‌باشی که در مقابل دشمن ایستادگی می‌کنی و از دشمن ترس و واهمه نمی‌کنی، یا بر می‌گردی، مانند بندگان می‌شوی و برای دشمن بندگی می‌کنی، چنانکه کار بندگان و ناکسان است که از

۱. شیخ مفید، الإرشاد ۲: ۶۵.



ترس جان برای دشمن بندگی و تملق می‌نماید.^۱

اَللّٰهُمَّ يَا ذَا الْمَنِّ الْعَظِيْمِ وَ الْفَضْلِ الْحَسِيْمِ وَ الْاِحْسَانِ الْقَدِيْمِ، نَسْأَلُكَ
بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ عِتْرَتِهِ الْغَدَّ الْمِيَامِيْنَ، اَنْ تَحْشُرَنَا فِي زُمْرَتِهِمْ، يَوْمَ تُشْرِتِ
الدَّوَابِيْنَ وَ اُقِيْمَتِ الْمَوَازِيْنُ وَ اَنْ تَخْرِقَ قُلُوْبَنَا فِي مَصَائِبِ آلِ مُحَمَّدٍ
الْكَرَامِ وَ تُجْرِيَ دُمُوْعَنَا فِي عِزَائِهِمْ بِرَحْمَتِكَ يَا مَنَّا الْعَلَامَ.

۱. ابن نما حلی، مشیر/الأحزان: ۴۰.

فصل چهارم: حرکت امام حسین علیه السلام از مکه به سوی عراق

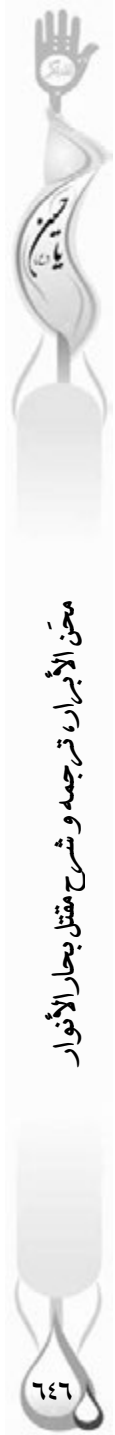


از شیخ بزرگوار شیخ مفید^{قسه} مروی است که خروج و جنگ جناب مسلم در کوفه، روز سه شنبه هشتم ماه ذی الحجه الحرام بود و کشته شدن آن مظلوم بی کس روز چهارشنبه، نهم ماه مزبور شد که روز عرفه می باشد و در روز خروج جناب مسلم که روز ترویبه بود، جناب امام حسین علیه السلام از مکه معظمه بیرون آمده، به سوی کوفه متوجه گردید. آن حضرت در سوم ماه شعبان وارد مکه معظمه شده بود، بقیه ماه شعبان و تمام ماه مبارک رمضان و شوال و ذیقعده و هفت روز و هشت شب از ماه ذیحجه در مکه معظمه اقامت فرموده، روز هشتم ماه مزبور بیرون آمد، به سوی کوفه روانه گردید. در آن مدتی که در مکه اقامت داشت، چند نفر از اهل حجاز و اهل بصره به سعادت شرف و حضور مبارک آن حضرت توفیق یافته، بر اهل بیت گرامی و موالیان امام انام منضم گردیده، ملازم خدمت سراسر سعادت آن جان جهانیان شدند و گردن به طاعت واجبه آن حضرت گذاشتند.^۱

مترجم می گوید: مصنف^{قسه} در جای دیگر روایت کرده است که یزید پلید گروهی به بهانه حج از طاغیان بنی امیه و تابعان آن فرقه

۱. شیخ مفید، الارشاد ۲ : ۶۶ فضل بن حسن طبرسی، إعلام الوری: ۲۲۹؛ ابن نما حلی، مشیر الاحزان: ۳۸.

زمان خروج امام
حسین (ع) از مکه و
مدت اقامت در مکه



ضالّه به سوی مکه معظمه روانه نمود، به روایتی ایشان هزار نفر بودند که آن حضرت را گرفته، به نزد آن عنید بیرند، یا اینکه در مکه معظمه آن نور دیده جناب رسول خدا ﷺ را به مکر و حيله بکشتند. چون آن حضرت مکر ایشان را مشاهده فرمود، احرام حج را بدل به عمره نمود، اعمال عمره را تمام کرده، از مکه معظمه بیرون آمد^۱ انتهی.

به روایت سید بزرگوار سید بن طاووس قدس سره، آن حضرت در سوّم ماه مبارک ذیحجه از مکه معظمه به سوی کوفه متوجه گردید و در روز بیرون رفتن جناب امام حسین علیه السلام جناب مسلم را در کوفه به درجه رفیع شهادت رسانیدند و هنوز خبر شهادت جناب مسلم به خدمت آن حضرت نرسیده بود، زیرا که در روز شهادت آن بزرگوار از مکه معظمه بیرون آمد.^۲ چون عزم نمود که از مکه بیرون رود، در حضور مردم خطبه‌ای در غایت فصاحت و بلاغت ادا نمود و لفظ خطبه شریفه آن جناب این است:

الْحَمْدُ لِلَّهِ وَمَا شَاءَ اللَّهُ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ وَسَلَّمَ خُطُّ الْمَوْتِ عَلَى وَلَدِ آدَمَ مَخْطُ الْقِلَادَةِ عَلَى جَدِّ الْفِتَاةِ وَمَا أَوْلَهَنِي إِلَى أَسْلَافِي اشْتِيَاقَ يَعْقُوبَ إِلَى يُوسُفَ وَخَيْرَ لِي

خطبه امام حسین (ع)
هنگام خروج از مکه

۱. ر.ک: ۶۵۵ البته مرحوم علامه مجلسی در بحار الأنوار فرموده است: در بعض کتب معتبره دیده‌ام که یزید، عمرو بن سعید بن عاص را با لشگری بزرگ مأمور کرد که در موسم حج زمام حجّاج را به دست بگیرد و حسین را پنهانی دستگیر کند و اگر نشد او را علناً به قتل برساند. عمرو بن سعید نیز به سی نفر از شیاطین بنی امیه که در لباس حاجیان بودند امر کرد که به هر صورت که ممکن شد امام (ع) را بکشند. ر. ک: علامه مجلسی، بحار الأنوار: ۴۵: ۹۸.

۲. سید بن طاووس، اللّهُوف: ۶۰، البته سید بن طاووس، روز هشتم ذی الحجه را به عنوان «قیل» مطرح می‌کند که با به کار بردن این کلمه، طبق نظر ایشان دلالت بر ضعف دارد. بنابراین طبق نظر شریف ایشان روز شهادت مسلم و روز خروج امام (ع) از مکه سوّم ذی الحجه بوده است.

مَصْرَعٌ أَنَا لَافِيهِ كَأَنِّي بِأَوْصَالِي يَتَقَطَّعُهَا عُسَلَانُ الْفَلَوَاتِ بَيْنَ النَّوَارِيسِ
وَكَرْبَلَاءَ فَيَمْلَأَنَّ مِنِّي أَكْرَاشًا جَوْفًا وَ أَجْرِبَةً سُعْبًا لَا مَحِيصَ عَنْ يَوْمٍ
خُطُّ بِالْقَلَمِ رَضَى اللَّهُ رِضَانًا أَهْلَ الْبَيْتِ نَصِيرٌ عَلَى بَلَاءِهِ وَ يُؤَفِّينَا أُجُورَ
الصَّابِرِينَ لَنْ تَشُدَّ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ لَحْمَتُهُ وَ هِيَ مَجْمُوعَةٌ لَهُ فِي حَظِيرَةِ
الْقُدْسِ تَقْرَأُ بِهِمْ عَيْنُهُ وَ تَنْجِزُ لَهُمْ وَعْدَهُ مَنْ كَانَ فِينَا بَاذِلًا مُهْجَتَهُ مُوْطِنًا
عَلَى لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسُهُ فَلْيَرْحَلْ مَعَنَا فَإِنِّي رَاحِلٌ مُصْبِحًا إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

«أُولَٰهِي» در ظاهر نظر به صیغه فعل تعجب است، به معنای
«أَشَوْقَتِي» است و «خَيْرٌ» در بعضی نسخ با باء موحده است و در بعض
نسخه‌ها با یاء مثناة است، «أَوْصَال» جمع «وَصَل» با فتحه واو، در مفرد
وی به مفاصل انسان اطلاق می‌شود و «عَسَلَان» به فتح عین و سین، از
لغت چنین ظاهر می‌شود که به سرعت و حرکت دادن سر گرگ و
اسب است و شاید جمع «عاسل» باشد، که به معنای گرگ است و
حصر اهل لغت که جمع «عاسل» به «عُسَل» بر وزن «رُكَّع» و «عواسل»
است، حجت نیست، بعد از آنکه در کلام مانند جناب امام حسین علیه السلام
بر وزن «عسلان» دیده شود و شاید به اعتبار معنای مجازی «عسلان»
در خود گرگ و مانند آن مستعمل بوده باشد. «نَوَارِيس» به ظاهر
کلام، گویا نام مکانی بوده در نزدیکی کربلا باشد؛ «أَكْرَاش» جمع
«كَرَش» به کسره یاء، به وزن «كَتِف»، به منزله معده حیوان و انسان
است؛ «جَوْف» بر وزن «رُكَّع»، شاید جمع «أَجُوف» است، که بر
شکم استعمال می‌شود چنانکه در خبر آمده است: «أَهْلَكَ النَّاسَ
الْأَجُوفَانِ أَيْ الْبَطْنُ وَ الْفَرْجُ»^۱ و شاید به فتحه جیم و واو بوده باشد،

۱. با این لفظی که مرحوم مترجم ذکر فرموده‌اند، در مجامع روایی یافت نشد، اما به این
معنی در کتب روایی معتبر ما چنین آمده است: «قال ابو جعفر عليه السلام إن أفضل العباد
عفة البطن و الفرج» و همچنین آمده است: «قال رسول الله صلى الله عليه و آله أكثر ما تلج به
أمتي النار الأجوفان البطن و الفرج»؛ ر.ک: ثقة الاسلام کلینی، **التحقی** ۲: ۷۹ و ۲ و ۵.

بر وزن «فَرَس»، به معنای وسعت است و «أَجْرِبَة» جمع «جَرَاب» است که به معنای همیان و انبان است؛ «سُعْب» احتمال دارد که بر وزن «رُكَّع» بوده باشد، که جمع «سَعِب» بر وزن «كَتِف» است و احتمال دارد «سُعْب» بوده باشد، بر وزن «عُنُق»، باز جمع «سَعِب» بر وزن «كَتِف» است، اگر چه در لغت جمع «سغب» به هیچ یکی از این دو وزن جمع یافت نشده است و احتمال دارد که مفرد باشد و مراد از وی جنس است. «اهل البيت» منصوب است بر مخصوصیه؛ «تَشَدُّ» به تشدید شدن ذال معجمه، فعل مضارع «شَدَّ» می‌باشد، از باب «نَصَرَ يَنْصُرُ» و «ضَرَبَ يَضْرِبُ»، به معنای نایاب و نابود و در این مقام جدا شدن است؛ «حَظِيرَة» با حاء مهمله و ظاء معجمه، بر وزن «سَفِينَة»، در اصل به چیزی می‌گویند که میان خود را محیط بوده باشد و «حَظِيرَة الْقُدُس» عبارت از بهشت است.

حاصل ترجمه خطبه شریفه آن است که حمد و ثنای نامعدود سزاوار خداوندگار معبود است و آنچه خدا خواسته و تقدیر نموده است البته واقع می‌شود و چاره‌ای از وی نیست و هیچ حول و قوَّت نیست مگر با خداوند عالمیان و خداوند عالم صلوات و سلام فرستد برای رسول اکرم خود.

ای گروه مردم! مرگ حتمی بر پیشانی فرزندان آدم در لوح محفوظ نوشته شده و از قلم تقدیر قضا گذشته و محتوم گردیده است و به گردن فرزندان آدم قلاده و گردن بند حتمی است، مانند گردن بندی که در گردن دختران نوجوان می‌باشد و چه بسیار خواهان و مشتاق پدران گرامی و بزرگواران خود هستم، مانند اشتیاق جناب یعقوب علیه‌السلام به ملاقات فرزند عزیز خود حضرت یوسف علیه‌السلام.

خداوند عالمیان مکان معین و معلومی برای مدفن جسد من اختیار نموده و پسندیده است که به ناچار باید آن را ملاقات نمایم و به محل دفن خود بیرون روم، گویا در پیش چشم من موجود است که اعضای مرا جانواران بیابان‌ها که در میان نواویس و کربلا می‌باشند، پاره پاره خواهند نمود، که از اعضای جسد من معده‌های خالی و وسیع و شکم‌های گرسنه را پر می‌کنند. چاره و خلاصی از آن روز ممکن نیست که تقدیر مرگ در آن روز شده باشد و به قلم قضای حتمی الهی بر پیشانی نوشته گردد، رضای خداوند عالمیان و خشنودی پروردگار زمین و آسمان رضا و خوشنودی ما می‌باشد که مخصوص بر اهل بیت بودن نسبت به جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله هستیم و ما به بلایی که از قلم تقدیر خدا گذشته باشد صبر و تحمل می‌کنیم و شکایت از هیچ بلا و محنت نمی‌کنیم و خدانده عالم اجری و ثوابی که برای صبر کنندگان بر مصایب قرار داده است، برای ما کامل خواهد فرمود و اعضای پاره پاره من که به منزله گوشت و استخوان بدن مبارک جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله است، هرگز از آن حضرت کم نخواهد گردید و آن اعضای پاره پاره که در بیابان کربلا پراکنده می‌باشد، در بهشت برین در نزد جناب رسول امین صلی الله علیه و آله جمع خواهند شد و هیچ یکی از آنها کم نخواهد گردید و چشم مبارک جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله به دیدن اهل بیت خود روشن و شاد و خرم خواهد شد و وعده کرامتی که به سبب شهادت اهل بیت رسالت از جانب خداوند احدیت گردیده است، به عمل خواهد آمد و هر کسی که می‌خواهد جان خود را در راه محبت ما بذل نماید و نفس خود را به ملاقات خداوند عالمیان و به

شهادت در راه رضای پروردگار زمین و زمان وادار و آماده ساخته است، پس با ما کوچ نماید و به هم راهی ما سفر کند که من فردا از این دیار بیرون خواهم رفت، إِنْ شَاءَ اللَّهُ.^۱

مراد از گرگهای بیابان
در خطبه امام (ع)

مترجم می گوید: در بادی نظر قاصر در بعضی از فقرات این خطبه شریفه خدشه و اشکال ظاهر می گردد که پر واضح است که جانوران بیابانها اعضای مبارک جناب امام حسین علیه السلام را نمی توانستند بخورند، بلکه در اطراف آن بدن مبارک پاره پاره جمع می شدند، گریه و زاری می نمودند و خاک کربلا را به سر خود می ریختند و آهوان صحرا و مرغان هوا از چرا و نغمه و نوا باز ماندند و شیران بیابانها و گرگان کوهها از شکار و کار دست کشیده، مشغول عزای آن جان جهان و جهانیان گردیدند، چنانکه از اخبار معتبره مستفاد می باشد و جمله ای از آنها در ابواب متأخره خواهد آمد، ان شاء الله، پس چگونه فقره خطبه شریفه با آن اخبار جمع می شود که حضرت فرمود که از اعضای من جانوران بیابان شکم های گرسنه خود را پر می کنند، پس جواب از این اشکال به چند وجه می باشد:

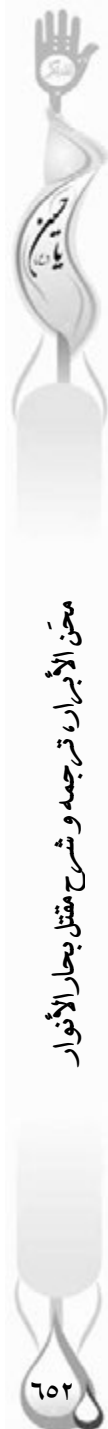
اول آنکه در این مقام جایز است که استعاره مرشحه بوده باشد که «عسلان فلوات» به اعتبار استعاره در لشگر نامسعود عمر بن سعد مردود مستعمل شود و ذکر ملایمات و لوازم عسلان از قبیل ترشیح است و قرینه برای این استعمال حالیه و مقالیّه است، زیرا که مطلب در میان متکلم و مخاطب مشخص و معلوم بود که یزید پلید و تابعان

۱. سید بن طاووس، *التهوف*: ۶۰؛ علی بن عیسی اربلی، *کشف الغمّة* ۲: ۲۹؛ ابن نما حلی، *مشیر الاحزان*: ۴۱.

آن کافر عنید مانند جانوران بیابان و گرگان و سگان درندگان به ریختن خون مبارک آن حضرت تشنه و شکم گرسنه بودند و می‌خواستند که به کینه، سینه‌های پر کینه خود را به ریختن خون مبارک آن جان جهانیان و نور دیده جناب رسول خداوند عالمیان و پاره پاره نمودن اعضای آن امام انس و جان شفا و تسکینی بدهند و تشنگان و گرسنگان قتل آن حضرت بودند، پس حاصل این جواب آن است که مراد آن حضرت از عسلان که به معنای گرگان و درندگان است، سگان گروه اشقیا و گرگان لشکر ادعیا است که به نیزه‌های درخشنده و تیز و شمشیرهای برنده و مرگ خیز خود، بدن مبارک آن حضرت را در میان نواویس و کربلا پاره پاره نمودند و معلوم است جناب امام حسین علیه السلام مردم را به نصرت و یاری خود از شرّ این سگان ستمکاران تکلیف می‌نمود، نه از شرّ گرگ بیابان‌ها، شاید کسی درست تأمل و تفکر نماید این وجه را مقبول طبع، بلکه معین و متعین بداند.

وجه دوم این است که مصنّف قسیر فرموده است که مراد حضرت این است که مرا بی‌غسل و کفن با بدن عربان در روی خاک بیابان می‌اندازند و بعد از کشتن، بدن مرا در زیر خاک دفن نمی‌کنند، گمان ناظران و مردم زمان این می‌شود که باید این بدن را جانوران صحرا بخورند، اگر چه در واقع چنین نمی‌شود و فرموده است قرینه بر این مطلب قول آن حضرت است: وَ هِيَ مَجْمُوعَةٌ لَهُ فِي حَظِيرَةِ الْقُدْسِ، پس از قبیل استعاره تمثیلیه می‌شود.

حاصل کلام آن بزرگوار این است که جناب امام حسین علیه السلام



هیئت و ترکیب افتادن بدن مبارک خود را بی‌دفن و کفن، در روی خاک بیابان دور از آبادانی و اجتماع مردم، به هیئت و بدن کسی تشبیه نموده است که گرگان بیابان او را پاره پاره نموده، در روی خاک افکنده باشند و چنانکه قاعده استعاره تمثیلیه این است که هیئت و ترکیب مشبه را به هیئت و ترکیب مُشَبَّه به، تشبیه می‌نمایند و کلام مرکب را که در معنی حقیقی مستعمل است در معنی مجازی استعمال می‌کنند، مثل اینکه اگر کسی در کاری متردد و متفکر بوده باشد او را دیگری می‌گوید: أَرَأَيْكَ تُقَدِّمُ رَجُلًا وَ تُؤَخِّرُ أُخْرَى، یعنی می‌بینم که یک پای خود را در این امر پیش می‌کنی و پای دیگر خود را پس می‌کشی، چنانکه عادت شخص متردد این است که می‌خواهد به خانه کسی برود گاهی پای خود را بر می‌دارد که به خانه او برود و گاهی نمی‌خواهد برود بر می‌گردد و پای دیگر خود را پس می‌کشد.

وجه سوّم آن است که باز مصنّف قسماً فرموده است که شاید آنچه بر بدن اصحاب او عارض می‌شد بر نفس شریف خود نسبت می‌دهد.

وجه چهارم را باز آن بزرگوار فرموده است و حاصلش این است که شاید این امر به جهت شدّت ابتلا و زیادتى مصیبت در اوّل امر رخ داده باشد، بعد از آن اعضای مبارکش در بهشت برین جمع شده، در خدمت جدّ بزرگوارش روزی بخورد و در بهشت لذّت ببرد. این دو وجه اخیر در نظر قاصر مترجم حقیر خالی از بعد نیست.^۱

وَاللّٰهُ الْعَالِمُ بِحَقَائِقِ الْأُمُورِ نَحْمَدُ اللَّهَ عَلٰی مَا رَزَقَنَا التَّسْلِيمَ لِمَضَامِينِ

۱. علامه مجلسی، بحار الأنوار ۴۵: ۷۴.

أَخْبَارِ الْعِتْرَةِ الطَّاهِرَةِ نَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ تَنْلَقَى إِلَيْهَا بِلَا وَنَعَمْ، بَلْ وَظِيفَتْنَا التَّسْلِيمِ وَ الْقَبُولِ وَ رُجُوعِ الْأَمْرِ إِلَيْهِمْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ أَنْتَهَى.

بدل نمودن حجّ به عمره
مفرده و علت خروج از
مکه

به روایت شیخ بزرگوار شیخ مفید^۱ هنگامی که جناب امام حسین علیه السلام اراده نمود که از مکه معظمه بیرون رود احرام حج را بدل به عمره نموده طواف بیت را بجا آورد و در میان صفا و مروه، سعی و هروله فرموده، از احرام خود بیرون آمد و آن را بدل به عمره مفرده نمود، با اهل بیت و اصحاب گرامی و شیعیان صاحب عزّت و احترام خود از مکه بیرون آمد. زیرا که آن حضرت از ترس طایفان بنی امیه و تابعان آن فرقه ضالّه از اتمام اعمال حج متمکن نگردید و ترسید که آن حضرت را در مکه بگیرند و به سوی یزید پلید بفرستند، یا اینکه او را در میان حرم خدا بکشند و احترام حرم به سبب کشته شدنش زایل گردد.^۱

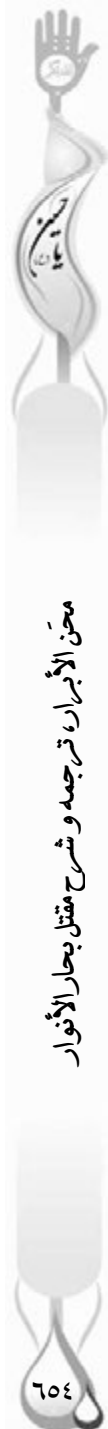
دلّهای کوفیان با
امام حسین (ع) و
شمشیرهایشان علیه او

سید جلیل سید بن طاووس^۲ از واقدی و زراره بن صالح روایت کرده است که ایشان گفته اند که ما سه روز پیش از بیرون رفتن آن حضرت از مکه معظمه به سوی عراق، به خدمت سراسر سعادت جناب امام حسین علیه السلام رسیدیم و از خیال مردم کوفه و هوای ایشان به آن جناب خبر رسانیدیم که دل ایشان با توست و شمشیر ایشان با ملاعین بنی امیه است که البته در نصرت و یاری بنی امیه به روی تو شمشیر می کشند، هر چندی که در دل خلافت تو را دوست می دارند.

جنود آسمان تحت
اختیار امام حسین (ع)

آن حضرت چون این سخن را از ما شنید پس به دست معجز

۱. شیخ مفید، الإرشاد ۲: ۶۶؛ فضل بن حسن طبرسی، إعلام الوری: ۲۲۹؛ محمد بن حسن فتال، روضة الواعظین ۱: ۱۷۶؛ ابن نما حلی، مشیر الأحزان: ۳۸.



نمای مبارک خود به سوی آسمان اشاره نمود، ناگاه به چشم خود دیدیم که درهای آسمان گشوده گردید، گروه بی شمار و جماعت بسیار از ملائک که عدد ایشان را غیر از خداوند دانای پنهان و آشکار کسی به حیطه شماره نمی توانست بیاورد، رو به سوی زمین گذاشتند و از آسمان فرود آمدند.

حضرت فرمود: «لَوْلَا تَقَارُبُ الْأَشْيَاءِ وَ حُبُوطُ الْأَجْرِ لَقَاتَلْتُهُمْ بِهِوَاءَ لَا وَ لَكِنْ أَعْلَمُ يَقِينًا أَنَّ هُنَاكَ مَصْرَعِي وَ مَصْرَعُ أَصْحَابِي وَ لَا يَنْجُو مِنْهُمْ إِلَّا وَلَدِي عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَام».

مراد از «تقارب اشیاء» غیر معلوم است و چند وجه در وی محتمل است: اول آنکه مراد از اشیاء که به معنی چیزهاست در لغت فارسی آجال بوده باشد، یعنی اگر اجل های ما نزدیک نمی شدند، با این جمعیت ملائک با گروه اشقیا جنگ می کردم و ایشان را فانی می نمودم؛ آخر کلام آن حضرت که فرمود: «وَلَكِنْ أَعْلَمُ يَقِينًا أَنَّ هُنَاكَ مَصْرَعِي...» این وجه را تأیید می کند.

وجه دوم این است که مراد از اشیاء مسببات است که به حسب مصالح به اسباب خود قرب و ترتب دارند.

وجه سوم آن است که اگر شهادت ما سبب فرج اهل دین و ترویج شریعت آیین سید مرسلین نمی شد با گروه کافران به اعانت این گروه ملائک آسمان، جنگ نمایان می نمودم.

این سه وجه را مصنف قدس سره در توضیح این فقره ذکر نموده است. می شود که مآل وجه دوم به وجه اول برگردد، یا به وجه سوم راجع شود و می شود مراد از وی این بوده باشد که اگر امور به مقتضای تقدیر قضا نمی شد چنان می کردم.

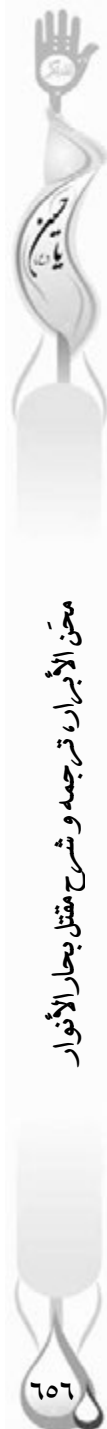
مَصْنَفٌ قَدِيسٌ، فرموده است که در بعض نسخه‌ها «لَوْ لَا تَفَاوُتُ الْأَشْيَاءِ» واقع گردیده است، یعنی اگر کارها و عمل‌ها که در راه رضای خدا به عمل می‌آیند، در فضیلت و ثواب تفاوت نداشت و اجر بعضی از آنها از بعض دیگر بهتر و زیادتر نمی‌شد، این گروه اشقیا را با این عدد بیشمار از ملائک خداوند جبار فانی می‌نمودم.

باری حاصل کلام آن حضرت این است که اگر امور با یکدیگر نزدیک نمی‌شدند، با این گروه بسیار با دشمنان خود جنگ می‌نمودم و اگر نزول اجر جزیل و ثواب جمیل در شهادت و اطاعت رضای خدا نمی‌بود، هر آینه گروه دشمنان را با این ملائک بیشمار به سوی دارالبوار می‌فرستادم و لکن من می‌دانم که محلّ شهادت من زمین عراق است که در آنجا مدفن من و اهل بیت و اصحاب من خواهد بود و هیچ وقت یکی از ایشان از شهادت و کشته شدن رها و خلاصی نخواهد یافت، مگر فرزندان علی علیه السلام یعنی جناب امام زین العابدین علیه السلام.^۱

مأموریت عمرو بن سعید برای کشتن امام حسین (ع) در مکه

باز سید بن طاووس قَدِيسٌ، روایت کرده است که عمرو بن سعید بن عاص^۲ روز ترویه هشتم ماه ذیحجه با لشگر انبوه وارد مکه معظمه گردید، از جانب یزید پلید مأمور بود که با جناب امام حسین علیه السلام جنگ نماید و اگر بر آن جناب دست و قدرت یافت او را بکشد؛ حضرت چون این را دید همان روز از مکه معظمه به سوی عراق متوجه گردید.^۳

۱. سید بن طاووس، *التهوف*؛ ۶۱؛ محمد بن جریر طبری، *دلائل الإمامة*: ۷۴.
۲. عمرو بن سعید ابتداء امیر مکه بود، سپس یزید او را حاکم مدینه قرار داد و در ایام حج و حضور امام حسین (ع) در مکه او را مأمور امیری حجاج کرد و عمرو به هنگام خروج امام (ع) از مکه ممانعت به عمل آورد و موجب درگیری میان ایشان شد؛ ر.ک: سید بن طاووس، *التهوف*: ۱۶۸ و ابن نما، *مشیر الاحزان*: ۳۹.
۳. مرحوم مترجم این روایت را به سید بن طاووس نسبت داده‌اند اما مرحوم مصنف این روایت را به بعض کتب معتبره، بدون بردن نامی از آن، نسبت داده‌اند. ر.ک: علامه مجلسی، *بحار الأنوار* ۴۵: ۹۸.



مترجم می گوید: این روایت را مصنف قدس سره در اینجا نقل نکرده و لکن خوش داشتیم که آن را در اینجا ایراد نمایم انتهى.

درخواست محمد حنفیه
برای نرفتن امام (ع)
از مکه به کوفه

باز مصنف قدس سره از سید بن طاووس قدس سره روایت کرده است که احمد بن داود قمی از جناب امام جعفر صادق علیه السلام روایت نموده است چون جناب محمد بن حنفیه از بیرون رفتن جناب امام حسین علیه السلام آگاهی یافت، شب همان روزی که آن حضرت از مکه بیرون می رفت به خدمت سراسر سعادت جناب امام حسین علیه السلام رسید.

محمد بن حنفیه عرض نمود: ای برادر بزرگوار! مکر و حيله و بی وفایی اهل کوفه را در خصوص پدر و برادر بزرگوار خود دیده ای و ایشان را آزموده، من می ترسم، که حال تو مانند گذشتگان تو بوده باشد و ایشان بر تو مانند پدر و برادرت مکر نمایند، اگر مصلحت می دانی این سفر را ترک کن و در بلده طیبه مکه معظمه اقامت فرما که تو در حرم خدا عزیزترین مردم هستی و آسوده ترین اهل حرم می باشی! هیچ کس را در حرم خدا بر تو دست تعدی و قدرت بدی ممکن نمی شود.

علت خروج از مکه از
زبان امام (ع)

حضرت در جواب فرمود: ای برادر مهربان! می ترسم یزید پلید مرا در حرم خدا به انواع مکر و حيله به قتل برساند و به سبب کشته شدن من حرمت حرم مکه برداشته گردد و احترام این خانه خدا به جهت قتل من زایل شود.

جناب محمد بن حنفیه عرض نمود: ای بزرگوار! اگر در حرم خدا از این کار ترس داری، پس به سوی بلاد یمن یا به سوی بعضی نواحی بادیه ها و بیابان ها تشریف ببر که تو در آنجاها محفوظ ترین مردم خواهی شد و هیچ کس در آن بلاد قدرت ضرر به تو نخواهد داشت.

حضرت فرمود: امشب در گفته تو فکر می‌کنم. چون روز روشن ظاهر گردید آن حضرت عازم بیرون رفتن گشته، خواست که به سوی عراق تشریف ببرد. خبر بیرون رفتن آن حضرت به جناب محمد بن حنفیه رسید، به تعجیل تمام خود را به خدمت آن حضرت رساند، دید که جناب امام حسین علیه السلام به جهت سفر عراق مصمم گردیده به شتر خود سوار شده است. جناب محمد از مهار شتر آن حضرت گرفت عرض نمود، ای بزرگوار! آیا تو شب مرا وعده نفرمودی که در سفر عراق فکر و اندیشه به کاربری؟! پس تو را چه عارض شد که به این زودی عزم سفر عراق فرمودی؟

حضرت فرمود: ای برادر! چون تو بیرون رفتی، جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله به خواب من آمد، فرمود: ای حسین علیه السلام! از مکه به سوی عراق بیرون رو، زیرا که مشیت و تقدیر خداوند عالمیان بر این جاری گشته که تو را کشته و به خون خود آغشته ببیند.

چون جناب محمد بن حنفیه این خبر وحشت‌انگیز و دلسوز را از برادر بزرگوار خود شنید گفت: ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾؛ پس عرض نمود: ای برادر! حال که چنین است تو را در سرزمین عراق شهید خواهند نمود، چه معنی دارد که این زنان بی دست و پا را به مصاحبت خود به چنین سفر می‌بری؟
آن حضرت فرمود: خدا خواسته است که ایشان را اسیر و دستگیر ببیند.

پس جناب محمد بن حنفیه آن حضرت را وداع بازپسین نموده و او را به خدا سپرده به منزل خود برگردید.^۲

۱. بقره: ۱۵۶.

۲. سید بن طاووس، اللهوف: ۶۳.

مترجم می گوید: بعض افاضل اعلام در کتاب مقتل خود از منتخب المراثی و کتاب دیگر روایتی نقل کرده است که حاصل مضمون آن این است، اگر چه بعض فقراتش از منتخب و بعض دیگر از کتاب دیگر نقل کرده است که چون بیرون رفتن جناب امام حسین علیه السلام به گوش محمد بن حنفیه رسید، هنگامی که در پیش روی او طشتی گذاشته بودند که برای نماز شام وضو بسازد، گریه شدید بر آن بزرگوار مستولی گردید و به صدای بلند ناله و زاری می نمود و قطرات عبرات از دیده های حق ینش مانند قطرات باران شدید به میان طشت می ریخت، حتی صدای ریختن اشک چشم در طشت بلند می گردید و می گفت: **وَأُحْسِنَاهُ وَاحْزَنَاهُ** وای بر حزن و اندوه من در مصیبت کسی که یادگار گذشتگان و پشت و پناه باقی ماندگان بود.

وضو را گرفته نماز مغرب را ادا نمود، از جای خود برخاست و به خدمت جناب امام حسین علیه السلام آمد و آنچه در روایت سابقه گذشت به خدمت آن حضرت عرض نمود و همان سؤال و جواب در میان ایشان گذشت انتهى.

ممانعت ابن عباس و عبدالله بن زبیر از خروج امام (ع) از مکه
مصنف قدس سره از سید بن طاووس روایت کرده است که چون جناب محمد بن حنفیه از خدمت آن حضرت مرخص شده به منزل خود برگشت، عبدالله بن عباس با عبدالله بن زبیر ملعون وارد خدمت جناب امام حسین علیه السلام شدند و بسیار مبالغه و اصرار نمودند که آن حضرت سفر عراق را ترک نماید و در مکه معظمه اقامت کند.

چون آن حضرت سخنان ایشان را شنید، فرمود: مرا جناب رسول

خدا صلی الله علیه و آله به امری مأمور فرموده است! باید من پی آن امر بروم و آن را به انجام برسانم.

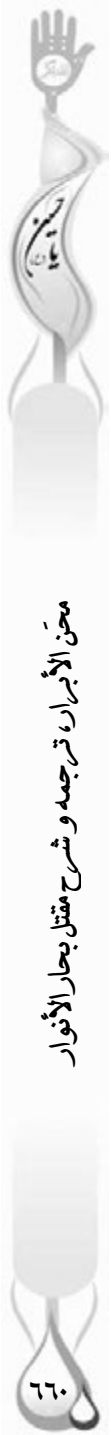
پس عبدالله بن عباس از برگشتن آن حضرت ناامید گردید، بیرن آمد هنگامی که می گریست و می گفت: واحُسیناه، بعد از ایشان عبدالله بن عمر به خدمت سراسر سعادت آن حضرت وارد گردید و برای آن حضرت عرض نمود که مصلحت تو آن است که با این گروه ضلال مصالحه کنی و بجان خود از جنگ و قتال این گروه خسران مآل بترسی!

حضرت فرمود: ای ابا عبدالرحمن! آیا این را ندانسته‌ای که از خواری و بی قدری و بدی این دنیای فانی در نزد خداوندگار باقی است که سر مبارک جناب یحیی بن زکریا علیه السلام را برای زنا کننده‌ای از زانیان بنی اسرائیل هدیه بردند!

آیا ندانسته‌ای که بنی اسرائیل از هنگام طلوع صبح صادق تا طلوع آفتاب جهان تاب، هفتاد کس از پیغمبران کشتند، بعد از طلوع آفتاب در بازار و دکان خود می نشستند مشغول خرید و فروخت و بیع و شرا می گردیدند! هرگز به کرده‌های بد و قبیح خود اعتنا نمی کردند، گویا از ایشان هیچ کار بدی صادر نگشته و هیچ گناهی نکرده‌اند. برای ایشان هیچ حزن و پریشانی و ندامت و پشیمانی رخ نمی داد و خداوند عالمیان عذاب دردناک بر ایشان در مقابل کرده‌های بدشان به تعجیل و به زودی نازل نمی نمود!، بلکه بعد از مدّتی ایشان را به عذاب دردناک خود مبتلا گردانید و به انتقام صاحب انتقام قاهر غالب انتقام کشید.

حضرت فرمود: یا ابا عبدالرحمن! از خدا بترس در ترک نصرت

جواب امام حسین (ع)
در ممانعت عبدالله بن
عمر



و یاری من.^۱

اصرار ابن عباس و
جواب امام حسین (ع)

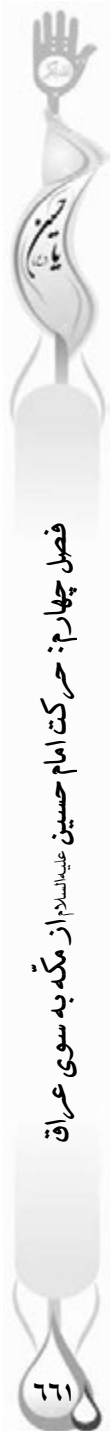
مترجم می گوید: بعض فضلا در کتاب مقتل خود نقل کرده
هنگامی که عبدالله بن عباس در خدمت آن حضرت بود و در ترک
سفر عراق مبالغه می نمود، آن حضرت فرمود: یا بن عباس! چه
می گویی در خصوص گروهی که فرزند عزیز دختر گرامی پیغمبر
خود را از وطن آواره نمودند و از خانه و محلّ قرار خود بیرون
کردند و از حرم جدّ بزرگوارش دور و مهجور کردند و جدا ساختند
و پیوسته او را در همه جا خائف و ترسان گذاشتند که در هیچ
شهری و مکانی از ترس جان آرام و آسوده نمی نشیند و در هیچ
بلدی از بلاد پناهگاهی از برای خود نمی یابد و می خواهند که به
جهت بیرون کردنش از وطن خود او را بکشند و خون او را بریزند
و حال آنکه به خدا شریک قرار نداده است و هرگز مرتکب کار قبیح
و گناه کوچک و بزرگ نشده است.

چرا اهل و عیال را به
همراه می بری؟

ابن عباس عرض نمود: جانم فدای تو باد یا حسین علیه السلام! اگر
چاره ای از ترک سفر کوفه نداری و ناچاری که به سفر آن دیار
بیرون روی اهل و عیال و زنان خود را به مصاحبت خود نبر.

حضرت فرمود: ای فرزند عمّ من! به درستی در خواب خود
جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم، مرا به کاری مأمور نمود، قدرت
ندارم که ترک آن را بکنم و مرا امر نمود که اهل بیت خود را به
مصاحبت خود ببرم و ایشان در نزد من باشند و از کسی خاطر جمع

۱. سید بن طاووس، اللهوف: ۳۱.



نیستم که ایشان را در نزد او بگذارم و ایشان نیز از من جدا نمی شوند.

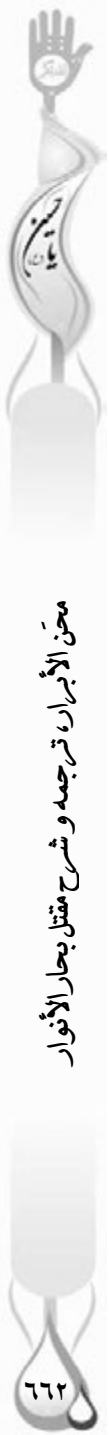
چون این سخنان میان آن حضرت و ابن عباس گذشت ناگاه صدای گریه و زاری از پشت سر خود شنید و زنی ابن عباس را ندا نمود: ای پسر عباس! آیا به بزرگ و سید ما چنین راه مصلحت و مشورت نشان می دهی که ما را در اینجا بگذارد و خودش تنها به دیار غربت برود! نه به خدا سوگند! هرگز از او جدا نخواهم شد، بلکه با زندگی او زندگانی می کنیم و به مردن او می میریم. آیا این روزگار غدار غیر از آن بزرگوار کسی را برای ما پشت و پناه و دادرس و یاور گذاشته است؟

چون پسر عباس این سخنان دلسوز و جانگداز را شنید به شدت گریست و عرض نمود: فراق تو بر من بسیار سخت و گران است ای فرزند عم بزرگوار من! انتهی.

شیخ بزرگوار شیخ مفید قسری^۱ به سند خود از فرزندق شاعر روایت کرده است که در سال شصتم هجرت با مادرم به سفر حج می رفتم، هنگامی که از افسار شتر مادرم گرفته بودم و می کشیدم تا اینکه داخل حرم گردیدم، ناگاه دیدم قطار شتری نمایان شد که شمشیرها و سپرها آویخته بودند، پرسیدم این قطار شتران از برای کیست؟ گفتند: برای حسین بن علی علیه السلام!

پس من به تعجیل خود را به خدمت آن حضرت رساندم و سلام دادم عرض نمودم: ای فرزند گرامی جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله! پدر و مادرم فدای تو باد و خدا مسئل و مقصود تو را به تو عطا نماید و آنچه آرزو داری تو را کرامت فرماید، چه باعث شد بر تو که به این

رو به رو شدن فرزندق
با امام حسین (ع)
بیرون مکه



زودی از مگه بیرون آمدی و اعمال حج را به اتمام نرساندی؟
حضرت فرمود: اگر به این زودی بیرون نمی آمدم مرا می گرفتند
و دستگیر می نمودند. آن حضرت از من پرسید: تو کیستی؟
عرض کردم: مردی هستم از عرب.

فرزدق می گوید: به خدا سوگند زیاده از این از حال من تفتیش و
استعلام نفرمود، پس از من پرسید که از حال مردم به من خبر ده که
چگونه یافته ای حال و خیال گروهی را در عقب خود گذاشتی؟

من عرض کردم: احوال ایشان را از مرد دانا و خبردار پرسیدی،
دل مردم عراق با توست که در دل ایشان محبت تو مرکوز است و
لکن شمشیر ایشان بر کشتن تو کشیده خواهد گردید و با شمشیر
خود بنی امیه را یاری می کنند، قضای الهی از آسمان نازل می شود و
هر چه خدا خواسته و مقدر فرموده به عمل خواهد رسید.

فرزدق: دل مردم با تو
و شمشیرشان علیه
توست

فرمود: راست گفتی! بلی! همه امور در قبضه قدرت خداست،
پیش از این و بعد از این هر روز برای پروردگار ما تقدیری هست و
در کار بندگانش تدبیری موجود است، اگر قضای الهی به وفق خواهش
و دلخواه ما جاری گردد پس خدا را در برابر نعمت های بیکرانهاش
حمد و سپاس می نمایم و اوست یاری کننده و اعانت و نصرت
دهنده بر ادای شکر نعمت های بی منتهای خود و اگر قضای الهی و
تقدیر خداوندگاری مانع از ظفر یافتن به مقصود و آرزوی ما گردد،
پس کسی که نیت او درست، و غرض او حق و راستی است و تقوی
و پرهیزگاری مراد و مرام اوست، هرگز به جهت نرسیدن به آرزوی
خود از رحمت خدا و رستگاری و فلاح محروم و بی بهره نمی گردد.
فرزدق می گوید: پس من عرض نمودم بلی! چنان است که



فرمودی، خدا تو را به آرزوی خود برساند و آنچه محبوب و مقصود تو است به تو کرامت فرماید و آنچه از وی حذر داری و ترس می‌نمایی از تو دفع نماید و چند مسئله از مسائل نذور و حجّ خود پرسیدم پس جواب آنها را فرمود مرکوب خود را رانده از من جدا گردید و فرمود سلام من بر تو باد.^۱

باز شیخ مفید^۱ روایت کرده است که چون جناب امام حسین علیه السلام از مکه معظمه بیرون رفت یحیی بن عاص به سر راه آن حضرت آمد و از رفتن آن حضرت مانع گردید و در نزد آن شقیّ گروه بسیار از یاوران بنی امیه حاضر بودند و ایشان را عمرو بن سعید حاکم مکه به سر راه آن حضرت فرستاده بود که نگذارند آن حضرت به سوی عراق برود و آن ملاعین عرض کردند: بجای خود برگرد، کجا می‌روی؟

آن حضرت گوش به سخنان ایشان نداد و از برگشتن ابا و امتناع نمود و راه خود را پیش گرفته روانه گردید و ایشان سر راه را گرفته مانع می‌شدند، تا اینکه یاوران یحیی با اصحاب حضرت با تازیانه یکدیگر را دفع می‌نمودند، اصحاب آن حضرت بر ایشان غلبه نمودند و ایشان را از خود دفع می‌کردند تا از آنجا گذشتند.^۲

به روایت شیخ بزرگوار شیخ ابن ثمالی^۳ فرستادگان عمرو بن سعید متعرّض آن حضرت شدند و سر راه آن جناب را گرفتند و بزرگ ایشان یحیی بن سعید بود و خواستند که با زور و قوّت آن حضرت

۱. شیخ مفید، الإرشاد ۲: ۶۶؛ فضل بن حسن طبرسی، إعلام الوری: ۲۲۹؛ ابن نما حلی، مشیر الأحزان: ۴۱؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل أبي طالب (ع): ۴: ۹۴؛ علی بن عیسی اربلی، کشف الغمّة ۲: ۴۲؛ محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری ۴: ۲۹۰؛ اسماعیل بن اثیر، البدایة و النہایة: ۸: ۱۸۰.

۲. شیخ مفید، الإرشاد ۲: ۶۸.



را برگردانند، آن مظلوم از برگشتن ابا و امتناع نمود و ایشان با اصحاب حضرت با تازیانه یکدیگر را زدند و اصحاب آن بزرگوار به یاران یحیی غالب گردیدند، از آنجا گذشتند و آن ملاعین عرض نمودند: یا حسین! آیا از خدا نمی ترسی؟! از جماعت مسلمانان بیرون می روی و پراکندگی میان این امت می اندازی و فتنه در میان ایشان بر پا می نمایی؟!

جواب امام (ع) به
یاوه های یحیی بن
عاص
حضرت به آن گروه ناکسان فرمود: جزای عمل من برای من خواهد شد و جزای کرده های بد شما بر شما می باشد و شما از کرده های من بیزاری می کنید و من از کرده های قبیح شما بیزار هستم.^۱

نامه عبدالله بن جعفر
به امام حسین (ع)
به روایت شیخ مفید قدس سره، عبدالله بن جعفر طیار به مصاحبت دو نور دیده و فرزند عزیز خود عون و محمد نامه ای به خدمت آن حضرت نوشت و روانه نمود و مضمون نامه آن بزرگوار چنین بود:

تو را به خدا سوگند می دهم چون نامه مرا بخوانی سفر خود را ترک نما و بجای خود برگرد، زیرا که از این سفری که تو به سوی وی می روی من بجان تو می ترسم و می ترسم که جان مبارک تو به معرض تلف بیافتد و در این سفر اهل بیت گرامی تو مستأصل و کشته شوند و اگر تو امروز کشته باشی چراغ راه هدایت روی زمین خاموش می گردد و روشنی رستگاری از روی زمین برداشته می شود، زیرا که تو امروز علم رستگاران و نشانه هدایت یافتگان و رجای مؤمنان و امیدواری ایشان هستی که جز تو به کسی دیگر امیدواری ندارند و در سیر و سفر خود تعجیل و شتاب نفرما، که من به زودی به عقب نامه خود به خدمت تو می رسم والسلام.

چون جناب عبدالله نامه را از عون و محمد به خدمت آن

۱. ابن نما حلی، مشیر الأحرار: ۳۹.

حضرت فرستاد، به نزد حاکم مکه عمرو بن سعید رفته از آن شقیّ خواهش نمود که نامه امانی به خدمت جناب امام حسین علیه السلام بنویسد و آن حضرت را به امان خود خاطر جمع و امیدوار گرداند، تا اینکه آن حضرت سفر خود را ترک نموده به سوی مکه معظمه برگردد.

عمرو بن سعید نامه‌ای به خدمت آن حضرت نوشت و در نامه اظهار امان و عهد و پیمان و صله احسان نسبت به آن امام انس و جانّ نموده، وعده‌های نیکویی و خوبی در حقّ آن جناب در نامه به کار برد و از بدی کردن خود در حقّ آن حضرت بیزاری نمود و نامه را به مصاحبت برادر خود یحیی بن سعید به خدمت آن حضرت فرستاد. پس یحیی به همراهی جناب عبدالله از مکه معظمه بیرون آمده خود را به تعجیل و شتاب به خدمت آن جناب رساند و نامه را به خدمت آن حضرت دادند و بسیار اصرار و مبالغه نمودند که آن حضرت سفر کوفه را ترک نماید و به سوی مکه معظمه برگردد.

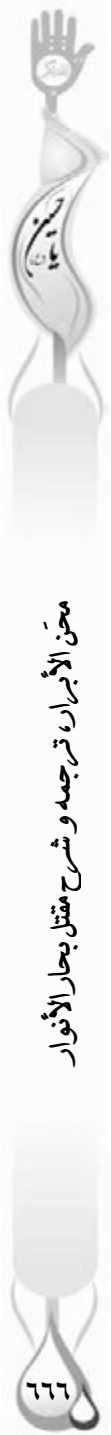
آن حضرت عرض ایشان را قبول ننمود و فرمود: به درستی من جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم و مرا به چیزی امر فرمود، باید پی آن بروم و نمی‌توانم خلاف فرمایش آن حضرت به عمل بیاورم.

ایشان عرض کردند: چگونه خواب دیده‌ای و جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله تو را به کدام کاری مأمور ساخت؟

آن حضرت فرمود: تا حال خواب خود را به کسی خبر نداده‌ام و بعد از این هم به کسی نخواهم گفت، تا اینکه به ملاقات پروردگار عزیز و جلیل خود فایز گردم.

چون عبدالله بن جعفر طیار از برگشتن آن حضرت ناامید گردید

جواب حضرت به امان
نامه عمرو بن سعید



همراهی دو فرزند آن حضرت زینب(س) با امام حسین(ع)

فرزندان خود عون و محمد را به ملازمت خدمت سراسر سعادت آن حضرت مأمور ساخت و امر نمود که پیوسته در خدمت آن حضرت باشند و در پیش روی آن بزرگوار با کافران جهاد نمایند و آن حضرت را وداع نمود و با یحیی به سوی مکه معظمه برگردید، آن حضرت در هیچ جا توقف و درنگ ننمود، تا اینکه به «ذات عرق» رسید و در آنجا نزول اجلال فرمود.^۱

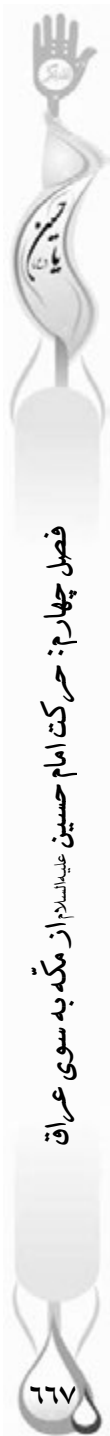
تصرف امام حسین(ع) در اموال دولت یزید هنگام برخورد با قافله‌ای

به روایت سید بن طاووس و شیخ ابن ثمّار^۲ چون آن حضرت به منزل «تنعیم» رسید، در آنجا به قافله‌ای دچار گردید که هدایای بسیار بخیّر بن لسان حمیری، حاکم یمن از ایشان به سوی یزید پلید کافر ملحد عنید فرستاده بود و «عَلَيْهَا الْحُلُّ وَالْوَرَس» «حُلل» بر وزن «صُرِد» جمع «هَلْه» به ضمّ حاء مهمله به معنای جامه زیبا مانند ازار و رداء است «و وَرَس» به فتحه واو و سکون راء مهمله گیاه مخصوصی است که در ولایت یمن می‌کارند. به قول بعضی علمای لغت یک دفعه می‌کارند بیست سال ثمره برمی‌دارند، نام آن را در لغت فاسی اسبرگ و در ترکی الاجهره و زعفران یمنی می‌گویند.

درخواست امام(ع) از مصاحبت شترداران و کرایه شترهایشان

حاصل عبارت این است که آن هدایا از جامه‌های زیبا و زعفران یمنی بسیار بود، پس آن حضرت امر نمود که همه آنها را از اهل قافله اخذ نمودند، از جهت اینکه امور مسلمانان در آن روز در دست آن بزرگوار بود و یزید پلید و تابعان آن عنید مال مسلمانان را از روی قهر و غصب می‌گرفتند، آن حضرت به صاحبان شترهای قافله فرمود: کدام یک از شما دوست دارد که شتر خود را به ما کرایه

۱. شیخ مفید، الإرشاد ۲: ۶۸؛ محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری ۴: ۲۹۱؛ اسماعیل بن اثیر، البدایة و النهایة ۸: ۱۸۱.



بدهد و با ما به سوی عراق متوجه گردد؟ ما کرایه او را به وجه کمال به او می‌رسانیم و در مصاحبت خود صله و احسان و نیکویی بجا می‌آوریم و هر کس می‌خواهد در اینجا از ما مفارقت نماید و به ولایت خود برگردد کرایه او را به قدر طیّ مسافت از یمن تا اینجا که نموده است می‌دهیم.

پس گروهی از ایشان به مصاحبت آن حضرت راضی شدند و گروهی امتناع نمودند کرایه خود را گرفته به ولایت خود برگشتند، پس آن حضرت از منزل کوچ نموده در «ذات عرق» منزل ساختند، پس در همان جا بشر بن غالب که از عراق می‌آمد، به ملاقات آن حضرت شرفیاب گردید، جناب امام حسین علیه السلام احوال و خیال اهل عراق را از بشر بن غالب استعلام فرمود.

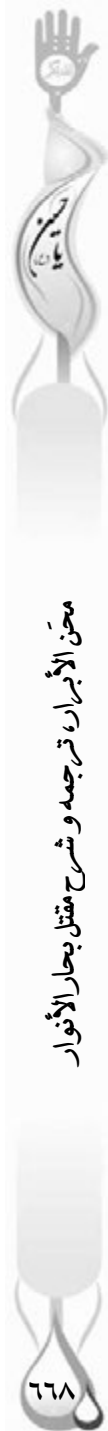
بشر عرض نمود: ایشان را چنین یافته‌ام که دل‌های ایشان با توسل و شمشیر ایشان برای نصرت و یاری بنی‌امیه خواهد شد. حضرت فرمود: راست گفت برادر بنی‌اسد، (یعنی بشر)، به درستی خداوند عالمیان آنچه خواست و تقدیر نموده است جاری و واقع خواهد گردید و هر حکم و قضایی که در میان خلق خود اراده کرده البته بجا خواهد آورد.

از آنجا گذشته در منزل «ثعلبیه» در هنگام زوال نزول اجلال فرموده، چون بارها را گشودند و اهل‌بیت را فرود آوردند، آن حضرت سر مبارک خود را به چیزی تکیه داده اندکی خواب راحت بر دیدگان آن حضرت مستولی گردید، ناگاه بیدار شده بر فرزند عزیز خود فرمود: در این هنگام از هاتفی شنیدم که ما را مخاطب ساخته می‌گفت: شما در سفر و سیر خود تعجیل و شتاب می‌کنید،

روبروشدن با بشر بن غالب در «ذات عرق»

دل‌هایشان با حسین (ع) و شمشیرهایشان علیه او

خواب امام (ع) در منزل ثعلبیه و نقل آن برای علی اکبر



مرکب‌های شما شما را به سوی بهشت می‌کشند!

چون جناب علی اکبر این سخن را از پدر بزرگوارش شنید
عرض نمود: ای پدر بزرگوار مهربان! آیا ما به حق نیستیم؟
حضرت فرمود: بلی ای فرزند عزیز من! قسم به خداوندی که
بازگشت و مرجع همه بندگان به سوی اوست که ما به حقیم و
دشمنان ما در باطل هستند.

پس جناب علی اکبر عرض نمود: ای پدر بزرگوار! هنگامی که
ما به حق و رستگاری هستیم از مرگ باک نداریم و از کشته شدن
ترس نمی‌کنیم حضرت فرمود ای فرزند عزیز من خداوند عالمیان از
جانب من برای تو جزای خیر کرامت فرماید به بهترین و نیکوترین
آن جزایی که از جانب پدران به فرزندان نیکوکاران عطا می‌نماید.

سؤال اباهره از امام حسین(ع) درباره خروج از وطن
پس آن شب را در همان منزل اقامت نمودند. چون صبح صادق
از افق مشرق نمایان گردید ناگاه دید مردی از اهل کوفه پیدا شد که
او را ابوهره می‌نامیدند و از قبیله ازد بود. پس آن مرد به خدمت آن
حضرت آمد سلام داد و عرض نمود: ای فرزند گرامی جناب رسول
خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله چه چیزی تو را از حرم خدا و از حرم جد بزرگوارت
جناب مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله بیرون آور؟

جواب امام حسین(ع)
به اباهره درباره خروج از وطن
جناب امام حسین علیه‌السلام فرمود: وای بر تو یا اباهره! به درستی بنو
امیه مال مرا به قهر و غلبه گرفتند، صبر و تحمل نمودم و مرا دشنام
دادند صبر را پیشه خود ساختم، به مقام جنگ و قتال نیامدم و
خواستند که خون مرا بریزند پس من از دست ایشان فرار نمودم.

«وَأَيُّمُ اللَّهُ لَتَقَتِّلَنِي الْفِتْنَةُ الْبَاعِيَةُ وَ لَيَلْبَسَنَّهُمُ اللَّهُ ذُلًّا شَامِلًا وَ سَيَفْأُ قَاطِعًا وَ لَيَسْلُطَنَّ عَلَيْهِمْ مَنْ يَدْلِيهِمْ حَتَّى يَكُونُوا أَذَلَّ مِنْ قَوْمِ سَبَا إِذْ

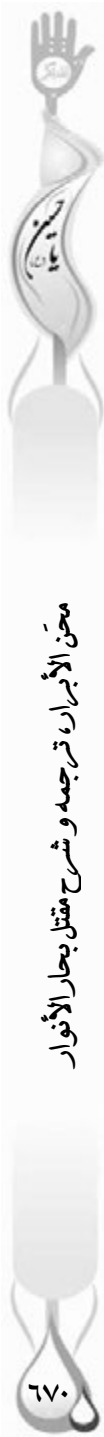
مَلَكَتْهُمْ امْرَأَةٌ مِنْهُمْ فَحَكَمَتْ فِيْ اَمْوَالِهِمْ وَ دِمَائِهِمْ.

«ایمُّ الله» به کسره همزه و ضمه میم که به عوض نون است، در موضع قسم واقع گردد و «سبا» بر وزن «عصا» نام شهر بلقیس است، به روایت بعضی شهر ایشان در نزدیکی ولایت یمن واقع بود و اهل آن دیار به خداوند قهار معصیت بیشمار نمودند، آخر سیل شهر ایشان را خراب نمود، هر یکی به دیاری رفتند و حال ایشان در میان عرب از امثال مشهوره گردید، هنگامی که گروهی پراکنده شوند و آبادانی ایشان خراب گردد می گویند: تَفَرَّقُوا أَيُّدِي سَبَا وَ أَيُّدِي سَبَا، «ایدی سبا» اسم مرگب است، مانند «خمسة عشر» و همچنین است «ایدی سبا».

پس حاصل کلام معجز بیان آن حضرت این است: قسم به خداوند عالمیان هر آینه گروه ستمکاران و جماعت طاغیان و باغیان مرا خواهند کشت و چون مرا می کشند، هر آینه خداوند قاهر غالب لباس ذلت ابدی و جامه خواری همیشگی بر تن آن ناکسان خواهد پوشانید که پیوسته در ذلت و خواری می باشند و شمشیر برنده را پیوسته بر ایشان مسلط می فرماید که هرگز از سر ایشان برداشته نمی شود و کسی را مسلط می نماید که ایشان را ذلیل و خوار می سازد و جامه ذلت را بر تن ایشان می پوشاند، چنانکه از قوم سبا ذلت و خواری ایشان بیشتر و بدتر می گردد، هنگامی که زنی بر ایشان تسلط رساند و پادشاهی نمود و در مال و خون ایشان حکم کرده ستم ها به کار برد.^۱

محمد بن ابی طالب در کتاب مقتل خود روایت کرده است که

۱. سید بن طاووس، *التهوف*: ۶۹؛ ابن نما حلی، *مشیر الأحزان*: ۴۲؛ محمد بن جریر طبری، *تاریخ طبری* ۴: ۲۹۰.



خبر بیرون رفتن جناب امام حسین علیه السلام از مکه معظمه به سوی کوفه به گوش ولید بن عتبه، امیر مدینه رسید، نامه‌ای در این مضمون به پسر حرام زاده زیاد زنازاده نوشت.

رسیدن خبر خروج
امام حسین (ع) به سوی
عراق توسط والی
مدینه

اما بعد، به درستی حسین علیه السلام بجانب عراق متوجه گردیده است و حسین علیه السلام فرزند عزیز فاطمه زهرا علیه السلام است و فاطمه دختر گرامی جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله است، پس قدر و منزلت حسین علیه السلام را بدان و ای پسر زیاد! پرهیز نما از اینکه آسیبی و مکروهی به آن بزرگوار برسانی و بدی در حق او نمایی، پس از این جهت بلایی بر نفس و قوم خود در این دنیا دچار نمایی و ناموس خود و قوم خود را به کشتن آن بزرگوار برداری و مصیبت بر سر خود و ایشان بیاوری که هیچ چیز بعد از آن سدّ و دفع آن بلا را از ماها نکند، پیوسته عوام و خواص طعن و مذمت ما را ورد زبان خود سازند و هرگز عار این کار و شنار این رفتار را از ماها زایل نگردد، در صفحه روزگار باقی و پایدار بماند، مردم جهان در هیچ عصری از اعصار آن را فراموش ننمایند تا قیامت ذکر و حکایت آن را بکنند.
چون نامه ولید به پسر زیاد عنید رسید اعتنا به آن نامه ننمود.

در تاریخی از کتب تواریخ مذکور است که ریاشی از راوی حدیث خود روایت کرده است که آن راوی گفته است که چون از اعمال حجّ خود فارغ گردیدم، یاران و همراهان خود را در مکه معظمه گذاشتم، تنها روانه خانه خود گردیدم و پیوسته از راه متعارف کنار می‌شدم و از راه بیراه راه می‌پیمودم و تنها سیر می‌کردم، هنگامی که من راه می‌رفتم به بیابانی بی آب و علف و صحرایی دور از آبادانی رسیدم، ناگاه دیده من به خیمه چندی افتاد

روبرو شدن یکی از
حاجیان با امام (ع)

که در آن صحرا زده بودند، پس من به سوی آن خیمه‌ها رفتم چون به اوّل خیمه‌ها رسیدم از کسی پرسیدم: این خیمه‌ها از کیست؟ گفت: از برای حسین علیه السلام است.

گفتم: فرزند علی علیه السلام پسر فاطمه علیها السلام؟! گفتند: بلی!

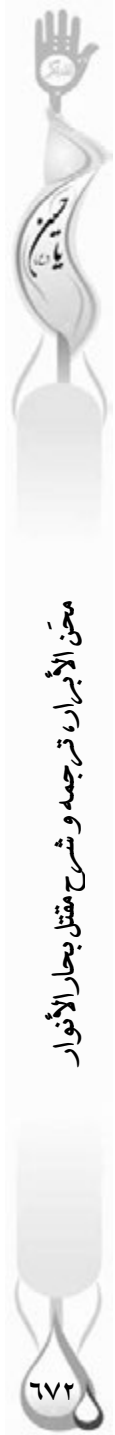
پرسیدم: آن بزرگوار در کدام یکی از این خیمه‌ها نشسته است؟

خیمه‌ای به من نشان دادند و گفتند: در همان خیمه نشسته است، چون به سوی همان خیمه رفتم دیدم آن حضرت در در خیمه نشسته به چیزی تکیه نموده نامه‌های بسیار به پیش روی خود ریخته می‌خواند، پس من به آن حضرت سلام دادم و جواب سلام مرا رد نمود، عرض کردم: ای فرزند گرامی جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله پدر و مادرم فدای تو باد، چه چیز تو را باعث شده که در این بیابان بی آب و علف و صحرای بی کوه و قلعه و آبادی نزول اجلال فرموده‌ای؟

فرمود: این گروه ستمکاران یعنی بنی امیه و تابعان ایشان مرا به کشتن ترسانیدند و اینها نامه‌های اهل کوفه است که برای من نوشته‌اند و ایشان کشندگان من می‌باشند و چون مرا بکشند، هیچ محرمی از محرمات خدا و گناهی از گناهان نمی‌ماند مگر اینکه مرتکب آنها می‌شوند، خداوند عالمیان کسی را برانگیخته می‌فرماید که ایشان را می‌کشد و ذلیل و خوار می‌شوند، چنانکه ذلت و خواری ایشان از طایفه بندگان و کنیزان بیشتر و زیادتر می‌گردد.^۱

شیخ بزرگوار شیخ ابن نما^۲ به سند خود از طرمّاح بن حکم

۱. محمد بن یوسف زرنجی، نظم درر السمعین: ۲۱۴.



ملاقات طرمح بن حکم
با امام حسین (ع)

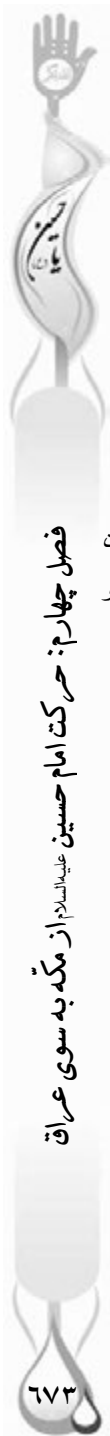
روایت کرده است که من آذوقه و طعام گرفته به سوی اهل و عیال خود می‌بردم، در میان راه خود به جناب امام حسین علیه السلام ملاقات نمودم، پس من به خدمت آن حضرت عرض کردم: تو را به خدا

خیرخواهی طرمح
برای امام حسین (ع)

سوگند می‌دهم که بجان خود رحم کن! مبادا اهل کوفه تو را فریب بدهند، به خدا سوگند هرگاه داخل کوفه شوی کشته خواهی شد، به درستی من می‌ترسم که به کوفه نرسیده تو را بکشند و نگذارند داخل کوفه گردی و اگر به قتال ستمکاران آماده و عازم شده‌ای پس در بالای کوه «اجاء» نزول اجلال فرما، زیرا که اجاء کوه بسیار بلندی است، البته شرّ دشمن را از انسان دفع خواهد نمود و هر کس بر آن کوه پناه برد هرگز دشمن بر او دست نمی‌یابد؛ در آن کوه تا حال ذلّتی و خواری هرگز به ما رخ نداده است و هیچ دشمن به ما دست نیافته است و عشیره من همگی نصرت و یاری تو را از جمله لوازم و فرض می‌دانند، تا هر وقت در آنجا اقامت فرمایی دشمنان تو را قبيله من دفع می‌نمایند و نمی‌گذارند که آسیبی به تو برسد.

خلف وعده نکردن امام
حسین (ع) با وعده
کوفیان

حضرت فرمود: میان من و اهل کوفه وعده‌ای واقع گشته و معین شده، خوش ندارم که به وعده خود مخالفت نمایم، پس من باید به سوی ایشان بروم و اگر خداوند عالمیان به رحمت و اسعه خود شرّ دشمنان را از من دفع نمود، پس درباره ما احسان و کرامت فرموده است و از قدیم زمان عادت خدا بر احسان و انعام ما جاری گشته، که پیوسته ما را به نعمت‌های بی‌کرانه خود متنعم و ممنون فرموده است و شرّ دشمنان را از ما دفع نموده است و اگر تقدیر حتمی قضا بر غلبه دشمنان و کشته شدن ما جاری گشته، پس کشته شدن در راه رضای خدا رستگاری و شهادت است ان شاء الله.



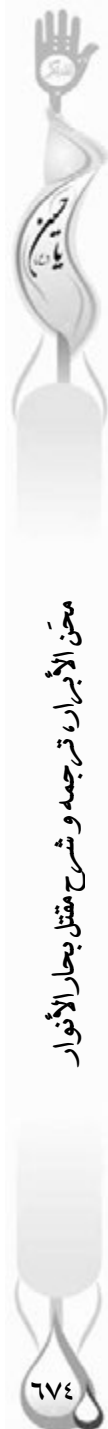
طرمح می گوید: چون آن حضرت را عازم جهاد دشمنان یافتم، شتافتن طرمح برای یاری امام حسین (ع) آذوقه و طعام خود را به زودی به اهل و عیال خود رساندم و ایشان را بر آنچه که صلاح و مصلحت ایشان را در آن می دانستم وصیت نمودم، شمشیر خود را برداشتم و ایشان را وداع کردم، برای نصرت جناب امام حسین علیه السلام بیرون آمده به سوی عراق متوجه شدم، ناگاه در اثنای راه سماعه بن زید با من روبرو گردید، خبر شهادت و کشته شدن آن حضرت را به من رساند، چون از ملاقات آن حضرت ناامید شدم به خانه خود برگشتم.^۱

شیخ بزرگوار شیخ مفید قسره روایت کرده است که چون خبر توجّه آن امام آفاق از مکه معظمه به سوی عراق به گوش نحس پسر زیاد صاحب کفر و نفاق رسید، حصین بن نمیر کندی ملعون را که از بزرگ ملازمان آن کافر عنید بود با گروه بسیار از منافقان اشرار به سوی قادسیه روانه نمود که آنجا پاسبانی نماید.

وَنَظَمَ الْخَيْلَ مَا بَيْنَ الْقَادِسِيَّةِ إِلَى خَفَّانَ وَمَا بَيْنَ الْقَادِسِيَّةِ إِلَى الْقُطَيْطَانَةِ.

«قادسیه» به کسره دال، نام دهی است در نزدیکی کوفه، بر طرف مکه؛ به روایت بعضی آن را به جهت اینکه حضرت ابراهیم علیه السلام به آن ده وارد گردید و در خانه بیوه زنی منزل نمود و سر و پای خود را از گرد و غبار راه شست و شو فرمود به این نام نامیدند، از این جهت به قادسیه مشهور گردید. گویا در وسط راه مکه واقع بوده است و «خفّان» بر وزن «عفّان» در نزدیکی کوفه نام بیابانی است که در آنجا شیر بسیار وجود داشت، گویا به طرف شام میان شمال و

۱. ابن نما حلی، مشیر الأحزان: ۳۹.



مغرب واقع بوده است که طرف کربلا از قادسیه است. «قُطْقُطَانِيَه» به ضمه قاف اوّل و دوّم و سکون طاء اوّل، باز نام موضعی در حوالی کوفه است، از قادسیه به طرف بصره واقع است.

به ظاهر سیاق کلام و تفصیل ضبط اینها را به دو وجه و جهت ایراد نمودم، یکی آنکه ناظران را بهره‌ای از معرفت به ضبط این مکان‌ها بوده باشد و دیگری این است که بعضی از ارباب مقاتل از روی این خبر استدلال نموده است که عدد لشگر کفار در کربلا افزون‌تر از شماره بوده است و اخبار معتبره را که در بیان لشگر نامسعود وارد شده در زاویه عزلت گذاشته به نقل غیر معتمدان اعتماد فرموده است.

باری آن ملعون بداختر لشگر نامسعود و سواران نامعدود خود را از قادسیه تا به خفّان و از آنجا تا به قطقطنیه مرتّب و منتظم ساخت و برای پاسبانی راه‌ها گماشت و بر آن گروه ضلالت و شقاوت اثر سفارش نمود که حسین علیه‌السلام به سوی عراق متوجّه گردیده است، باید در هنگام ملاقات او را بگیرند و راه‌ها را از یاوران آن حضرت که در کوفه بودند حفظ نمایند و نگذارند که به شرف ملاقات آن حضرت برسند.

چون جناب امام حسین علیه‌السلام از «بطن رمه» به منزل «حاجز» رسید، در آنجا نامه‌ای به اشراف کوفه نوشت و مضمون نامه نامی آن حضرت چنین بود:

بسم الله الرحمن الرحيم نامه‌ای است از حسین بن علی علیه‌السلام به برادران دینی خود از گروه مؤمنان و جماعت مسلمانان، به درستی خدا را حمد و ثنا می‌کنم، چنین خدایی را که متعال و معبود است

نامه‌ام امام حسین (ع) در منزل حاجز به اشراف کوفه

که جز ذات اقدس او خدا و معبودی نیست.

اما بعد، به درستی نامه مسلم بن عقیل به من رسید و در آن نامه از نیکی رأی شما نوشته و اجتماع بزرگان شما را به نصرت و یاری و طلب حقّ ما از دشمنان ما درج نموده بود، پس من بعد از ملاحظه نامه از خدا استدعا و سؤال نمودم که صنع و تقدیر خود را در حقّ ما نیکو سازد و شما را در نصرت و طلب حقّ ما به بزرگترین اجر و ثواب جزا دهد، به تحقیق روز سه‌شنبه هشتم ماه ذی‌الحجه، روز ترویج از مکه بیرون آمدم و به سوی کوفه روانه شده‌ام، چون پیک من به نزد شما وارد شود، دامن متابعت و یاری بر کمر خود بزنید و در سر کار خود قائم باشید و جدّ و جهد نمایید که در این روزها به دیار شما وارد خواهیم شد، وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ.

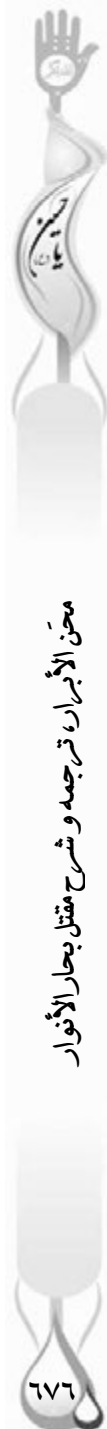
پس نامه را پیچید به مصاحبت قیس بن مسهر صیداوی و به روایت دیگر به مصاحبت عبدالله بن یقطر که برادر رضاعی آن حضرت بود، به سوی کوفه روانه نمود، هنوز خبر شهادت جناب مسلم به خدمت آن حضرت نرسیده بود.

پس قیس بن مصهر نامه مبارک آن حضرت را گرفته به سوی کوفه روانه گردید، چون به قادسیه رسید حصین بن نمیر ملعون رسول حضرت را در آنجا دستگیر نمود و او را به چند نفر از یاران خود سپرد، به نزد پسر زنازاده زیاد بدبنیاد فرستاد.^۱

به روایت سید بن طاووس چون قیس بن مصهر نزدیک کوفه رسید، حصین بن نمیر حرام زاده سر راه او را گرفته، خواست از حال و کار او آگاهی یابد. آن پیک خجسته خصال و نیکو سریرت و

قیس بن مسهر نامه امام حسین (ع) را از بین برد

۱. شیخ مفید، الإرشاد ۲: ۶۹؛ ابن نما حلی، مشیر الأحزان: ۴۳؛ فضل بن حسن طبرسی، إعلام الوری: ۲۲۹؛ محمد بن حسن فتال، روضة الواعظین ۱: ۱۷۷.



افعال، نامه نامی جناب امام حسین علیه السلام را از بغل خود بیرون آورد و آن را پاره پاره نمود، از ترس اینکه مبدا نامه را بگیرند و به مضمون وی مطلع شوند. حصین بن نمیر ملعون او را دستگیر نموده به نزد پسر زیاد حرام زاده آورد، چون آن بی چاره را در پیش روی آن حرام زاده نگاه داشتند از آن مؤمن پاک طینت پرسید تو کیستی؟ قیس فرمود: من مردی از شیعیان جناب امیر مؤمنان علی بن ابی طالب و فرزند گرام او علیهما السلام هستم.

آن حرام زاده پرسید: به چه جهت نامه را پاره پاره کردی؟ فرمود: به جهت اینکه تو از مضمون آن آگاه و خبردار نشوی! پرسید: نامه از که بود و به سوی کدام کسی فرستاده بود؟ فرمود: نامه را جناب امام حسین علیه السلام به سوی گروهی از اهل کوفه نوشته بود که من نام ایشان را نمی شناسم.

درخواست ابن زیاد از قیس بن مسهر چون آن نطفه ناپاک این سخن را از آن بزرگوار شنید آتش خشم در دل پرکینه آن حرام زاده شعله ور گردید، گفت: دست از تو نخواهم برداشت تا اینکه نام آن جماعت را یکی یکی به من بگویی، یا اینکه به بالای منبر روی و لعنت بر حسین بن علی و پدر و برادرش بکنی و اگر هیچ یکی از این دو کار را به عمل نیآوری اعضای بدن تو را یکی یکی قطع می کنم و تو را پاره پاره می سازم.

دلیری قیس بر فراز منبر کوفه قیس فرمود: اما نام آن جماعت را به تو نخواهم گفت و اما آنچه که مرا گفتی که بر منبر بروم و ناسزا بگویم، این را می کنم. چون آن بزرگوار خوش طینت و نیکو عقیدت و سریرت، بر منبر بالا رفت حمد و ثنای خداوند بی مانند و بی همتا را بجا آورد و درود بسیار و تحیات و رحمت بی شمار بر خاتم پیغمبران و جناب امیر مؤمنان علیه السلام و



فرزندان بزرگواران آن شیر خالق یزدان و امام انس و جان فرستاد، بعد از درود و تحیات، لعنت بر پسر حرام زاده زیاد و پدر کافر بدتر از نمروند و شداد آن ملعون نموده و به یکی یکی از ستمکاران و گردن کشان ملاعین بنی امیه لعنت کرده، هیچ یکی از ایشان را نگذاشت، مگر اینکه به نام و نشان او لعنت نمود. فرمود: **اَيُّهَا النَّاسُ! مَنْ يَبْكُ وَفَرَسْتَادَهُ جَنَابَ إِمَامِ حُسَيْنٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِهٖ سَوَى شِمَا هَسْتُمْ وَآنَ حَضْرَتٍ رَا فِي فَلَانٍ جَا كَذَاشْتُمْ، بِهٖ سَوَى شِمَا آمَدُمْ، آن حضرت شما را به نصرت و یاری خود طلبیده، دعوت او را اجابت نمائید و به نصرت آن حضرت آماده باشید.**^۱

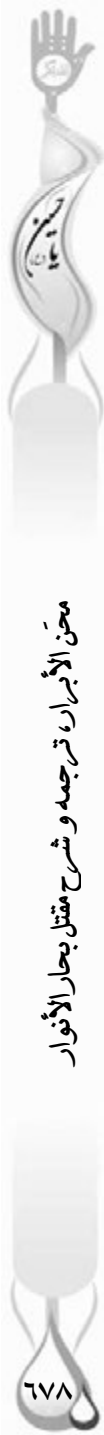
به روایت شیخ مفید قدس سره، پسر زیاد عنید حکم نمود که آن بزرگوار عالی همت و بلند مرتبت و منزلت را از بالای منبر کشیده، از پشت بام قصر سرازیر به زمین بیافکنند، پس تابعان آن لعین بداختر آن بزرگوار را از بام قصر به زمین انداختند، چون به زمین افتاد استخوان بدن مبارکش خورد خورد گردید و مرغ روح پرفتوحش به آشیانه بهشت برین پرواز نمود.^۲

به روایت دیگر دست بسته از بالای بام قصر به زمین افکندند، همه استخوان بدنش شکست، لکن هنوز رمقی از حیات و زندگی آن بزرگوار باقی بود، ملعونی که او را عبدالملک بن عمیر لخمی می گفتند به بالای سر مبارک آن کشته گروه اشقیا رسید و سر مبارکش را از بدن نازنینش جدا نمود و مردم زبان طعن و مذمت و عیب بر آن شقی گشودند.

در جواب گفت: غرض من آن بود که او را راحت و آسوده

۱. همان منابع پیشین؛ سید بن طاووس، **التهوف**: ۷۵.

۲. شیخ مفید، **الارشاد** ۲: ۷۱؛ فضل بن حسن طبرسی، **إعلام الوری**: ۲۲۹.



سازم و از زحمت و شدت رها نمایم^۱ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى قَاتِلِيهِ وَ ظَالِمِيهِ.

ملاقات عبدالله بن مطیع با امام حسین (ع) در مسیر کوفه

جناب امام حسین علیه السلام بعد از فرستادن پیک خود از منزل حاجز کوچ فرمود، به سوی کوفه متوجه گردید، تا به سر آبی از آب های عرب رسید، ناگاه دید که عبدالله بن مطیع عدوی در سر آن آب منزل ساخته است، چون نظر عبدالله به جمال دل آرای جناب امام حسین علیه السلام افتاد، برای تعظیم و اجلال آن حضرت از جای خود برخاست، عرض نمود: پدر و مادرم فدای جان مبارک تو گردد! ای فرزند عزیز جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله! چه چیز تو را به این دیار کشیده و باعث گردیده که به این مکان آمده ای و در اینجا فرود آمده ای؟ حضرت فرمود: مرگ معاویه را شنیده ای؟ اهل عراق مرا نامه ها نوشته اند و به سوی دیار خود تکلیف نموده اند، من از این جهت به این دیار آمده ام.

مانعت عبدالله بن مطیع از حرکت امام (ع) به سوی کوفه

عبدالله بن مطیع عرض نمود: تو را به خدا سوگند می دهم ای فرزند عزیز جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله! از تو خواهش می کنم که به جای خود برگردی و زنهار که خود را به معرض تلف و کشته شدن ندهی که به سبب کشته شدن تو حرمت اسلام هتک شود، و تو را به خدا سوگند می دهم که جان خود را حفظ کن، تا اینکه به سبب تلف شدن جان عزیزت، عزت قریش ضایع نگردد و حرمت عرب از میان نرود، تو را به خدا سوگند می دهم! اگر تو خواسته باشی که سلطنت بنی امیه را از دست ایشان بگیری و در پادشاهی ایشان با آن گروه اشرار منازعه نمایی، البته تو را خواهند کشت و اگر ایشان تو را بکشند، هرگز از کشتن دیگران پروا نمی کنند.

۱. محمد بن حسن فتال، روضة الواعظین ۱: ۱۷۷؛ شیخ مفید، الإرشاد ۲: ۷۱، در کتاب روضه نام آن ملعون عبدالملک بن عمیر حضرمی آمده است.

به خدا سوگند به درستی شأن و قصه این است که به سبب کشته شدن تو حرمت اسلام و قریش و عرب ضایع خواهد گردید، پس البته این کار را نکن و به سوی کوفه نرو و نفس مبارک خود را به معرض کشتن بنی امیه نیاور و جان خود را نشانه تیرهای آن ملاعین ننما.

آن حضرت از برگشتن به جای خود ابا و امتناع نمود و سخن عبدالله بن مطیع را قبول نفرمود، از آنجا گذشت، پسر زنازاده زیاد ملعون حکم نموده بود که لشکر نامسعود خود از «واقصه» تا به راه شام و راه بصره راهها را مسدود نمایند و کسی را نگذارند که از آن میانه بیرون رود و داخل شود و از تردد و آمد و شد، راهها را مسدود ساخته بود. نه کسی بیرون می رفت و نه از بیرون داخل کوفه می گردید و این اخبار را هنوز کسی به آن حضرت نرسانده بود.

آن حضرت در هنگام سیر خود با گروهی از اعراب و بادیه نشینان روبرو گردید و از ایشان احوال مردم کوفه را سؤال نمود، ایشان عرض کردند: به خدا سوگند از هیچ چیز خبر نداریم، جز اینکه قدرت نداریم که داخل کوفه شویم و بیرون آییم، زیرا که راهها را بسته اند و مردم را نمی گذارند از خارج داخل کوفه شوند و از کوفه بیرون روند.^۱

حضرت از نزد ایشان گذشت و به راه خود روانه گردید و جماعتی از قبیله «فزاره» و «بجله» روایت کرده اند که ما بعد از اتمام اعمال حج به مصاحبت زهیر بن قین بجلی از مکه معظه بیرون آمدیم، با جناب امام حسین علیه السلام همسفر بودیم و در راه در نزدیکی آن جناب راه می پیمودیم و در نظر ما بسیار مبغوض بود که در یک

۱. شیخ مفید، *الارشاد* ۲: ۷۱؛ همچنین درباره مسدود شدن راهها و دروازه های کوفه ر.ک: محمد بن حسن فتال، *روضة الواعظین* ۱: ۱۷۷.

منزل با آن حضرت نزول کنیم و فرود آییم و پیوسته دوست داشتیم که از آن حضرت دور بوده باشیم و در کناری منزل نماییم.

دعوت امام حسین (ع)
از زهیر بن قین

ناگاه در اثنای راه به منزلی دچار شدیم که آن حضرت در آنجا نزول اجلال فرموده بود، پس چاره نیافتیم از اینکه از همان منزل بگذریم و در آنجا فرود نیاییم، به ناچاری در همانجا فرود آمدیم و در کناری منزل نمودیم که قدری از آن حضرت دور بودیم، هنگامی که ما نشسته بودیم و غذا می خوردیم، ناگاه دیدیم که رسول آن حضرت به نزد ما آمد و برای ما سلام داد و داخل خیمه گردید و گفت: ای زهیر بن قین! به درستی جناب ابو عبدالله الحسین علیه السلام مرا به نزد تو فرستاده است که تو را خبر برسانم که آن حضرت تو را می خواهد و امر فرموده است که حال برخیزی به خدمت سراسر سعادت آن حضرت بروی.

آن جماعت نقل کرده اند که همین که ما این سخن را از فرستاده آن حضرت شنیدیم، پس هر کسی از ماها که لقمه ای به دست خود گرفته بود که به دهان خود بگذارد، لقمه را از دست خود به زمین گذاشت، همه ما مبهوت و حیران گردیدیم، حَتَّى كَأَنَّمَا فِي رُؤُسِنَا الطَّيْرُ، این کلام در میان عرب از جمله امثال مشهور و معروفه است. کسی که بسیار صاحب هیبت و وقار بوده باشد، هیبت او را به کسی که به سرش مرغی نشسته باشد و بخواهد که آن مرغ از سرش پرواز نکند و هرگز سر خود را بالا نکند و حرکت ندهد، تشبیه می نمایند و این عبارت را در همان شخص که صاحب وقار و هیبت بشود از بابت استعاره تمثیلیه استعمال می نمایند و مصنف قدس سره در توضیح این کلام فرموده است، حَتَّى كَأَنَّمَا فِي رُؤُسِنَا الطَّيْرُ أَيْ بَقِينَا مُتَحَيِّرِينَ، یعنی همه

ماها متحیر شدیم، شاید این توجیه بنابر آن است که گاهی انسان از غایت حیرت و دهشت خود سر خود را به زیر می‌اندازد، مشغول هیچ کاری از کارها نمی‌شود، مانند کسی که مرغ به سرش ایستاده باشد و نمی‌خواهد که پرواز نماید. این وجه نیز به وجه دیگر از قبیل استعاره تمثیلیه می‌باشد.

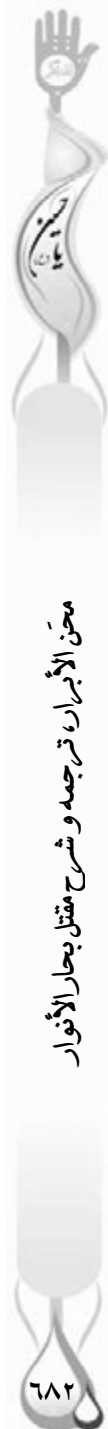
باری ایشان گفته‌اند چون ما این سخن را از فرستاده حضرت شنیدیم، همه سر به زیر افکنده متحیر گردیدیم، زن زهیر به روایت سید دیلم دختر عمرو بود، به زهیر خطاب نمود: سبحان الله! چه بسیار تعجب است که فرزند عزیز جناب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به تو پیغام برساند که به خدمت آن حضرت بروی! تو در رفتن خود تأمل می‌کنی؟ کاش در این ساعت برخیزی به حضور مبارک آن جناب برسی! بینی سخن آن حضرت چیست، تا سخن مبارکش را بشنوی به جای خود برگردی.

پس زهیر بن قین از جای خود برخاست چندان نگذشت که از خدمت آن حضرت برگشت، با روی خندان و درخشنده و به کمال شادی و سرور برگشت، پس امر نمود که خیمه و خرگاه او را کنند و اسباب سفر و سایر چیزهای او را برداشتند، در نزد خیمه گاه ملایک پاسبان جناب امام حسین (علیه السلام) زدند و اسباب و متاع او را به آنجا نقل نمودند، پس روی خود را به سوی زن خود برگردانید و فرمود: أَنْتِ طَالِقٌ، یعنی تو را طلاق دادم، به نزد خویشان خود ملحق باش و میان قبیله خود برو! من نمی‌خواهم که به سبب من، تو را آسیبی برسد، جز خیر و صلاح تو را نمی‌خواهم.

به روایت سید بن طاووس به زنش فرمود: من از این ساعت عازم

تاثیر همسر زهیر در
سعادت او

خیرخواهی زهیر
نسبت به همسرش



ملازمت خدمت جناب امام حسین علیه السلام هستم، تا اینکه جان خود را فدای جان مبارک آن حضرت گردانم و نفس خود را به جان عزیز آن جان جهانیان، از شر دشمنان سپر نمایم، پس مال و صداق او را داد و بر بعضی از فرزندان عم او سپرد که او را بر وطن خود برساند.

وداع زهیر با همسرش پس زنش از جای خود برخاست و گریه و زاری نمود و زهیر را وداع باز پسین کرده، اشک حسرت به روی خود جاری می کرد و آه سرد از دل پر درد خود می کشید، گفت: ای زهیر! خدا تو را جزای خیر و نیکو کرامت فرماید، از تو استدعا می کنم که فردای قیامت مرا در نزد جد بزرگوار جناب امام حسین علیه السلام یادآوری کنی و در نزد آن حضرت در حق من شفاعت کن، که از خدا بخواهد از سر تقصیرات من بگذرد و قلم عفو بر جرایم اعمال من بکشد.^۱

اخبار غیبی سلمان از شیخ مفید قدس سره روایت کرده است که زهیر به یاران و همراهان خود فرمود: هر یکی از شما دوست دارد که در متابعت من به ملازمت خدمت و مصاحبت جناب امام حسین علیه السلام سرافراز و سربلند گردد، از جای خود برخیزد، تا اینکه به خدمت آن حضرت برویم و اگر هیچ یکی از شما ملازمت رکاب همایون آن حضرت را خوش ندارد، پس بداند که این آخر عهد من است که دیگر شما را در این روزگار ملاقات نخواهم نمود و آخر دیدار ما می باشد که هرگز بعد از امروز مرا نخواهید دید. اکنون شما را حدیثی راست و درستی نقل می کنم که در ایام گذشته سالی در بعض نواحی دریا با لشکر اسلام با لشکر کفار مشغول جنگ و کارزار گردیدیم و خداوند

۱. شیخ مفید، الإرشاد ۲: ۷۲؛ محمد بن حسن فتال، روضة الواعظین ۱: ۱۷۷؛ سید بن طاووس، اللهوف: ۷۱؛ ابن نما حلی، مشیر الأحرار: ۴۶.

عالمیان به لشکر اسلام فتح و نصرت کرامت فرمود، لشکر کفار را مغلوب و گریزان نمودیم و غنائم بسیار و اموال بیشمار از لشکر کفار غارت کردیم و به دست آوردیم، جناب سلمان فارسی رضی الله عنه در میان ما بود، چون فرح و سرور ما را به فتح و ظفر و غنیمت بسیار مشاهده نمود، فرمود: آیا به این فتح و نصرت و غنائم که خدا به شما کرامت فرموده بسیار شاد و خرم شدید؟

پس ما عرض کردیم: بلی! البته به فتح و نصرت خدا شاد و خرسند شدیم.

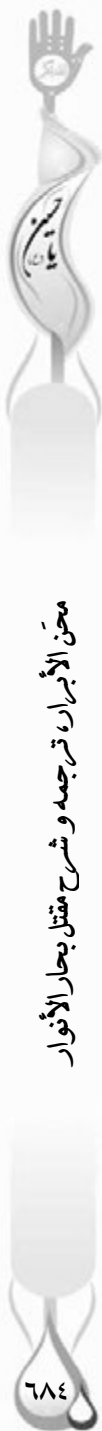
آن بزرگوار به ما فرمود: هنگامی که زمان سید جوانان بهشت از آل گرامی جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را دریابید و در خدمت آن نور دیده جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله با منافقان جنگ نمایید، پس به جهت اینکه در خدمت آن جناب با گروه اشرار جنگ و کارزار نمایید بسیار فرخناک و شاد باشید، بیشتر از آنکه امروز به دچار شدن خود به این غنائم بسیار شاد و مسرور شدید.

زهیر قدس سره، چون این خبر را به ایشان نقل نمود، فرمود: من اکنون شما را به خدا می سپارم و شما را وداع بازپسین می نمایم.

راویان این حکایت گفته اند: به خدا سوگند زهیر از نزد ما بیرون رفت و به شرف ملازمت جناب امام حسین علیه السلام مشرف گردید و پیوسته در رکاب همایون آن حضرت ملازم بود، تا اینکه روز عاشورا در خدمت و نصرت آن امام سعدا به درجه رفیع شهادت فایز گردید رضی الله عنه.^۱

مترجم می گوید: شاید جناب امام حسین علیه السلام در هنگام حضور

۱. شیخ مفید، الإرشاد ۲: ۷۲؛ محمد بن حسن فتال، روضة الواعظین ۱: ۱۷۷.



زهیر بن قین، آن خطّ شریف را که جبرئیل از آسمان به خدمت جناب رسول انام صلی اللہ علیہ وآلہ آورد که نام هر یکی از شهدای کربلا در آن نامه ثبت شده بود، نشان داد و از آن جهت زهیر قسیره به آن زودی به ملازمت خدمت حضرت مشرف گردید و بسیار شاد و خرم بود و الله العالم بالحقایق انتهى.

سخنانی که زینب (س) در مناقب مروی است که چون جناب امام حسین علیه السلام در منزل خزیمه یک روز و یک شب نزول اجلال فرمود و شب را تا هنگام سحر در آنجا اقامت فرمود، چون صبح صادق از افق مشرق طالع گردید، جناب زینب خاتون علیها السلام به خدمت سراسر سعادت برادر بزرگوار خود آمد و عرض نمود: ای برادر بزرگوار! آیا رخصت می دهی آنچه دیشب به گوش خود شنیدم تو را خبر بدهم؟ جناب امام حسین علیه السلام فرمود: ای خواهر مهربان آنچه دیشب شنیده ای چه بود؟

جناب زینب خاتون علیها السلام عرض نمود: ای برادر عزیز من! پاسی از دیشب گذشته بود، از خیمه گاه برای انجام کاری به کناری رفتم، ناگاه صدای هاتفی را شنیدم که می گفت:

أَلَا يَا عَيْنُ فَاحْتَفِلِي بِجَهْدٍ وَمَنْ يَبْكِي عَلَى الشُّهَدَاءِ بَعْدِي
عَلَى قَوْمٍ تَسُوقُهُمُ الْمَنَائِيَا بِمِقْدَارٍ إِلَى إِنْجَازٍ وَعْدٍ

«احتفلی» به صیغه امر حاضر، مؤنث مشتق از «احتفال» است که به معنای پر شدن و مالا مال گردیدن نهر و بیابان از سیلاب است، «علی قوم» بدل کلّ برای «شهدا» است و شاید متعلّق به فعل مقدّر مستفاد از کلام سابق باشد.

حاصل ترجمه آنها این است که ای چشم! در ریختن اشک حسرت مانند سیلاب بیابان، مبالغه بسیار و جدّ و جهد بیشمار نما! بعد از من کدام کسی در مصیبت شهدا و در مصیبت ایشان گریه خواهد نمود که اشک حسرت به رخسار خود جاری کند و سیلاب اشک خود را بر گروه نیکوکاران فرو ریزد که مرگهای ایشان، ایشان را به اندک زمان به وعده گاه شهادت خود می‌رساند.

چون جناب امام حسین علیه السلام این سخن دلسوز را از آن مصیبت زده دل فکار شنید فرمود: ای خواهر مهربان! هر چیزی که از جانب خدا مقدر گشته و از قضای حتمی الهی گذشته باشد البته به ظهور خواهد پیوست، چاره گریز از تقدیر خداوند عزیز نیست.^۱

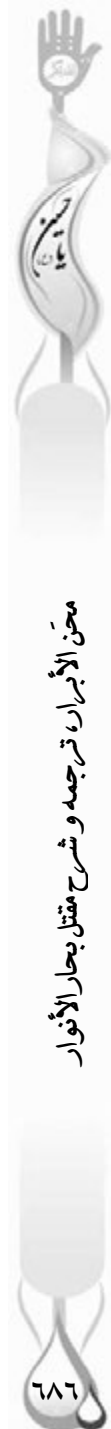
شیخ بزرگوار شیخ مفید قدس سره از عبدالله بن سلیمان و منذر بن مشعل اسدیان روایت کرده که ایشان گفته‌اند: چون از اعمال حجّ خود فارغ شدیم، ما را جز این مطلب غرض دیگر در نظر نبود که در اثنای راه به سعادت خدمت سراسر سعادت جناب امام حسین علیه السلام فایز بوده باشیم و به شرف ملاقات آن بزرگوار برسیم، به جهت اینکه مشاهده نماییم که کار آن حضرت با مردم به کجا خواهد رسید و ببینیم که امر او به کجا می‌انجامد. پس از مکه بیرون آمدیم و شتران خود را به سرعت می‌رانیدیم و شب و روز به سرعت راه پیمودیم، تا اینکه در منزل «زرو» نزدیک آن حضرت رسیدیم؛

ناگاه دیدیم مردی از اهل کوفه پیدا گردید که از راه متعارف عدول نموده به کنار بیابان راه می‌رود، دیدیم جناب امام حسین علیه السلام در اثنای راه ایستاده و گویا انتظار آن مرد را می‌کشد که احوال کوفه را

تقیب چند نفر به دنبال امام حسین (ع)

استفسار تقیب کنندگان از احوال کوفه

۱. ابن شهر آشوب، مناقب آل ائمه طائب (ع) ۴: ۹۵.



از آن مرد پرسد.

چون مشاهده فرمود که آن مرد از راه بیرون رفته از کنار راه می پیماید، آن حضرت او را گذاشت، به راه خود روانه گردید. ما چون این حالت را مشاهده کردیم به یکدیگر گفتیم برویم به پیش این مرد تا اینکه از او احوال و اوضاع کوفه را پرسیم، زیرا که این مرد باید از احوال کوفه خبردار بوده باشد.

پس ما سرعت نمودیم تا اینکه به نزد آن مرد رسیدیم، گفتیم: السَّلام عَلَیْک!

آن مرد گفت: و عَلَیْکُمُ السَّلام.

از او پرسیدیم: تو کیستی؟ از کدام قبیله هستی؟

گفت مردی هستم از قبیله بنی اسد!

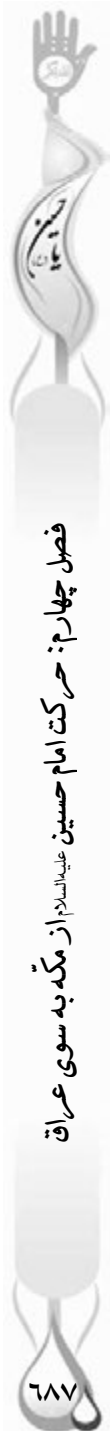
ما گفتیم: ما نیز از قبیله بنی اسد هستیم و از نام او پرسیدیم.

گفت: منم بکر بن فلان!

ما نیز نسب خود را بیان نمودیم، پس احوال کوفه را از آن مرد پرسیدیم.

گفت: از کوفه بیرون نیامدم، مگر اینکه به چشم خود دیدم که جناب مسلم بن عقیل و هانی بن عروه را کشتند و دیدم بعد از کشتن آن دو بزرگوار ریسمان به پای مبارک ایشان بسته بودند و در بازار می کشیدند، چون این را از آن مرد شنیدیم به راه خود متوجّه گردیدیم، تا اینکه به قافله جناب امام حسین علیه السلام رسیدیم و با ایشان راه پیمودیم، تا اینکه به منزل «ثعلبیه» رسیدیم. آن حضرت در آنجا نزول اجلال فرمود، ما نیز فرود آمدیم. چون شب شد به خدمت سراسر سعادت آن حضرت شرفیاب شدیم، برای حضرت سلام دادیم و

تعقیب کنندگان خبر کوفه را به امام دادند



جواب سلام ما را رد نمود؛ چون به خدمت آن حضرت نشستیم عرض کردیم: خدا تو را رحمت کند! در پیش ما خبری از کوفه هست، می‌فرمایی در آشکار می‌گوییم و می‌خواهی در خلوت عرض کنیم. آن حضرت به سوی ما و اصحاب خود نظر نمود فرمود: پیش اصحاب من سزاوار نیست که پرده به روی کاری و خبری کشیده گردد و از ایشان چیزی پنهان شود.

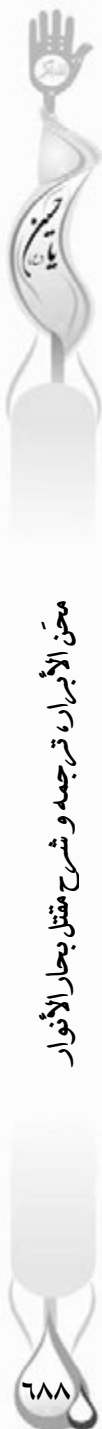
چون ما رخصت یافتیم عرض کردیم: آیا آن مردی که از جانب کوفه می‌آمد به نظر مبارک شما رسید؟

فرمود: بلی! دیدم و خواستم که از او احوال و خبر کوفه را پرسم.

عرض کردیم: به خدا سوگند هر چه خبر داشت از او به دست آوردیم و سؤال تو را احتیاج نگذاشتیم و آن مرد از قبیله ما بود و مرد دانا و صاحب رأی و عقل است، از او احوال کوفه را پرسیدیم، چنین خبر داد که هنوز در کوفه بوده و بیرون نیامده است که جناب مسلم و هانی را کشته‌اند و دیده است که به پای ایشان گروه طاغیان ریسمان بسته، در بازار کوفه می‌کشند.

چون آن حضرت این خبر وحشت انگیز را از ما شنید فرمود: **إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**، خدا مسلم و هانی را رحمت کند و مکرر آن حضرت این سخن را به زبان مبارک خود جاری می‌نمود.

پس ما عرض کردیم: تو را به خدا سوگند می‌دهیم که به جان خود و جان اهل بیت گرامی خود رحم کن و تو را به خدا سوگند می‌دهیم که جان عزیز خود و جان ایشان را به معرض تلف و کشته شدن نیاور، از آن راهی که آمده‌ای برگرد و در جای خود که بیرون آمده‌ای ساکن باش! زیرا که در شهر کوفه برای تو ناصر و معینی



پیدا نمی‌شود و در آنجا برای تو شیعه و تابع نیست، بلکه ما می‌ترسیم که ایشان به روی تو شمشیر بکشند و تو را بکشند.
آن مظلوم غریب به سوی فرزندان عقیل نگاه نمود و فرمود:
مسلم را کشته‌اند شما در این کار چه مصلحت می‌دانید و چه خیال در این کار به نظر شما می‌رسد؟

پایداری فرزندان مسلم ایشان عرض کردند: به خدا سوگند هرگز ما بر نمی‌گردیم تا اینکه خون مسلم را از ایشان بگیریم، یا اینکه ما نیز شربت ناگوار مرگ را بچشیم، چنانکه مسلم چشید و مانند او به درجه شهادت فایز گردیم.

پس آن حضرت روی مبارک خود را به جانب ما برگردانید، فرمود: بعد از این جوانان خیری در زندگانی دنیا نیست.

عبدالله و منذر گفته‌اند: چون این سخن را از آن حضرت شنیدیم دانستیم که آن حضرت عزم رفتن به کوفه دارد و سفر خود را ترک نخواهد فرمود، پس ما عرض نمودیم: خدا تو را خیر کرامت فرماید.
حضرت فرمود: خدا شما را رحمت کند.

سکوت حضرت در پاسخ به پرسش اصحاب نزد مردم مانند حال مسلم بن عقیل نیست، اگر تو وارد کوفه شوی مردم به یاری تو سرعت خواهند نمود.
آن حضرت جواب نفرمود و ساکت شد.^۱

ملاقات امام حسین (ع) به روایت سید بزرگوار سید بن طاووس قدس سره: خبر شهادت جناب مسلم برای آن حضرت در منزل زباله رسید، در آنجا فرزندق شاعر شرفیاب حضور مبارک آن حضرت شد و عرض نمود: ای فرزند

۱. شیخ مفید، الإرشاد ۲: ۷۳.

عزیز جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله! به چه امیدواری به سخنان اهل کوفه اعتماد می کنی و حال آنکه ایشان فرزند عم تو جناب مسلم بن عقیل را کشتند و تابعان مسلم را به قتل آوردند!

جناب امام حسین علیه السلام چون این سخن را از فرزدق شنید، قطرات عبرت از دیده های مبارک خود فرو ریخت، فرمود: خداوند عالمیان مسلم را رحمت کند، به تحقیق به سوی رحمت و ریحان و تحیت و رضوان خدا واصل گردید، به درستی آنچه بر او لازم و واجب بود از عهده وی بیرون آمد و آنچه که تکلیف ماست هنوز باقی است و آن حضرت این ابیات را انشاء نمود:

فَإِنْ تَكُنِ الدُّنْيَا تُعَدُّ نَفِيسَةً وَإِنْ تَكُنِ الْأَبْدَانُ لِلْمَوْتِ أُنْشِئَتْ وَإِنْ تَكُنِ الْأَرْزَاقُ قِسْمًا مُقَدَّرًا وَإِنْ تَكُنِ الْأَمْوَالُ لِلتَّرْكِ جَمْعُهَا	فَدَارُ ثَوَابِ اللَّهِ أَعْلَى وَ أَتَبَلُ فَقَتْلُ امْرِئٍ بِالسَّيْفِ فِي اللَّهِ أَفْضَلُ فَقَلَّةُ حِرْصِ الْمَرْءِ فِي الرِّزْقِ أَجْمَلُ فَمَا بَالُ مَتْرُوكٍ بِهِ الْحَرْ يُبَحَلُ

اشعار امام حسین (ع)
بعد از شنیدن خبر
شهادت مسلم

یعنی اگر بر فرض نعمت های دار دنیای چند روز فانی چیزی نیکو و گرانبه بوده باشد، چنانکه در نظر طالبان دنیا چنین است، پس خانه جاودانی که محلّ جزا دادن خداوند عالمیان است، در برابر اعمال بندگان بلندتر و نیکوتر و شریف تر است و اگر بدن های عالمیان برای چشیدن شربت ناگوار مرگ مخلوق گشته، چنانکه بی شبهه و اشکال کار و حال این است، پس کشته شدن مرد با شمشیر، در راه رضای خداوند یگانه بی همتا، بهتر و نیکوتر است و اگر ارزاق مردم مقسوم و مقدر است که هر کس را به اندازه تقدیر و مقدار قسمت خود می رسد، پس قلت و کم بودن حرص و تلاش مرد در کسب و رزق و تحصیل مال و منال بهتر و خوب تر است، زیرا

که بسیاری سعی و زیادتی تحصیل، تقدیر قضا را تغییر نخواهد داد و اگر جمع آوری اموال اهل روزگار از برای ترک کردن و باقی گذاشتن و رفتن است، چنانکه این مطلب پر واضح است که این مال‌ها را مردم از یکدیگر ارث می‌برند و هیچ کس را پایدار و باقی نخواهد ماند، پس به شأن چنین مالی که به دیگری خواهد رسید چه اعتنا می‌شود که مرد جوانمرد آزاده، در دادن و خرج کردن وی بخل نماید.^۱

دستور امام: مشکها را به روایت شیخ مفید قدس سره هنگام سحر به جوانان اصحاب و غلامان خود فرمود که آب زیاد بردارند، پس همه مشکها را پر کردند، از آن مکانی که نزول اجلال فرموده بود کوچ نموده تا اینکه به منزل «زباله» رسیدند، در همان منزل خبر شهادت عبدالله بن یقطر را به آن حضرت رسید.^۲

گریستن امام حسین (ع) در شهادت عبدالله بن یقطر به روایت سید بن طاووس قدس سره اشک حسرت از دیده‌های مبارک آن حضرت به رخسار نازنینش جاری گردید و گفت: خداوندا! ما را و شیعیان ما را در بهشت برین و محل کرامت خود منزل نیکو عطا و کرامت فرما و از رحمت و فضل خود میان ما و ایشان در قرارگاه و محل جاودانی رحمت خود جمع کن که تو بر همه چیز قادر هستی.^۳

برداشتن بیعت از اصحاب بعد از اخبار کوفه به روایت شیخ مفید قدس سره در همان جا اصحاب خود را به سر خود جمع نمود، نامه‌ای از جیب مبارک خود بیرون آورد، برای حاضران مجلس خواند و مضمون وی این بود به درستی به ما خبر رسیده است که بسیار خبر بد و دلسوز و وحشت‌انگیز است و آن خبر حکایت شهادت و کشته شدن مسلم بن عقیل و هانی بن عروه و

۱. علی بن عیسی اربلی، کشف الغمّة ۲: ۲۷؛ سید بن طاووس، اللهوف: ۷۱.

۲. شیخ مفید، الإرشاد ۲: ۷۵؛ محمد بن حسن فتال، روضة الواعظین ۱: ۱۷۹.

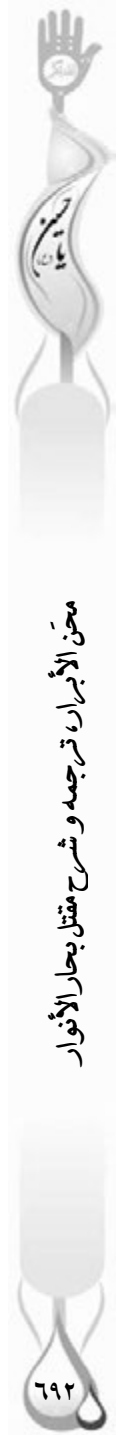
۳. سید بن طاووس، اللهوف: ۷۷؛ ابن نما حلی، مثير الأحزان: ۴۴.

عبدالله بن یقطر است، به تحقیق شیعیان ما شیوه بی وفایی گرفته و ما را تنها گذاشته اند، پس هر کسی که از شماها دوست دارد که به منزل و وطن خود برگردد، از ما هیچ حرج و منعی نیست و تکلیف بیعت ما در گردنش نمی باشد، هر جا که خواهد برود و به منزل خود برگردد.

چون بی وفایان اصحاب آن حضرت این کلام شریف را شنیدند، از جای خود برخاسته از طرف راست و چپ پراکنده گردیدند و گروه گروه از آن حضرت روگردان شده به منازل خود برگشتند و در سر آن مظلوم نماند، مگر کسانی که از مدینه طیبه به مصاحبت آن حضرت آمده بودند. از اهل بیت گرامی و اصحاب و موالیان و چند نفر دیگر برای ایشان منضم شده بودند و در جان نثاری و نصرت آن حضرت ثابت قدم بودند که عدد ایشان بسیار کم بود.

شیخ بزرگوار شیخ مفید^{قدس سره} بعد از نقل این خبر فرموده است: چرا آن حضرت در همان منزل چنین نمود و اصحاب خود را از قتل مسلم و هانی و عبدالله خبردار کرده، رخصت برگشتن بر ایشان داد؟ زیرا که می دانست که گروه اعراب در اثنای راه تابع آن حضرت شدند، به گمان اینکه آن حضرت به سوی شهری می رود که طاعت اهل آن دیار برای آن بزرگوار ثابت و برقرار می باشد و در بیعت و نصرت آن حضرت ثابت قدم می شوند، به سبب آن حضرت به مقصود دنیوی خود می رسند و هیچ حرجی بر ایشان رخ نمی دهد.

آن معدن فتوت و کرامت چون نیات و غرض دنیوی آشوب ایشان را می دانست و خوش نداشت که ایشان با جهالت و بی بصیرت با آن حضرت بروند و از حقیقت امر آگاه نشوند، بلکه خواست که ایشان از عاقبت کار خبردار باشند و هر کسی که ملازم خدمت



سراسر سعادتش می‌باشد، از روی آگاهی و دانایی باشد و هر کس بخواهد ترک مصاحبت و شهادت نماید به اختیار خود بگذارد و مبدا چنین کسان بی‌خبر باشند، تا اینکه به گمان ایشان به سبب آن حضرت، به بلا و مصیبت دنیوی دچار شوند.^۱

تعداد اولیه اصحاب امام حسین(ع)

مترجم می‌گوید: به روایت مصنف قدس سره در ابواب آینده چنان ظاهر می‌شود که عدد لشکر آن بزرگوار تا همان منزل هزار و صد نفر بودند و همه ایشان پراکنده گردیدند، مگر کسانی که بر ذکر ایشان در روایت شیخ مفید قدس سره گذشت.
به روایت ابی مخنف هفتاد و چند نفر ماندند.

عاقبت نصرت نکردن امام حسین(ع)

مترجم باز می‌گوید: در نزد مرد داناى صاحب یقین صادق و دین کامل، پر واضح و لایح است که نصرت و یاری نور دیده جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و میوه دل علی مرتضی علیه السلام و سرور سینه فاطمه زهرا علیه السلام مظلوم بیابان کربلا، شهسوار عرصه بلا جناب سید شهدا علیه السلام از لوازم دین و فرایض مذهب و آیین و شرایط ایمان و یقین است و بی شبهه و اشکال و بی شک و اختلال، ترک نصرت و یاری آن امام آفاق موجب سوء سریرت و خبث طینت و باعث شقاوت و نفاق است و خسران هر دو جهان و زیانکاری سرای آخرت و دنیا است و بسیار مشکل است که برای رفتگان در دنیا و آخرت نجاتی و رستگاری نصیب گردد.

هیاهات! هیاهات! کجا می‌شود که در نجات به روی چنین کسانی باز بوده باشد و حال آنکه آن جان جهانیان را در میان دشمنان تنها

۱. شیخ مفید، الإرشاد ۲: ۷۵؛ فضل بن حسن طبرسی، إعلام الوری: ۲۳۱؛ محمد بن حسن فتال، روضة الواعظین ۱: ۱۷۹.

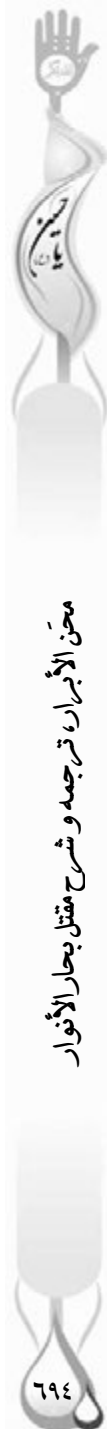
گذاشتند، برای زندگانی چند روز سرای فانی دست از سعادت سرای جاودانی برداشتند و همه اینها از کلام یزید بن مسعود قدس سره ظاهر و هویدا می گردد، هنگامی که آن بزرگوار برای گروه بنی تمیم و بنی حنظله و بنی سعد موعظه و پند می نمود که بلکه ملازم نصرت جناب امام حسین علیه السلام باشند، فرمود به خدا سوگند هرگز کسی از نصرت جناب امام حسین علیه السلام تقصیر و سستی نمی کند، مگر اینکه پیوسته ذلت و خواری در نفس خود و در فرزندان پادار و یادگار می ماند و قلت و کمی در خویشان و عشیره چنین کس دائم و همیشگی می شود و تفصیل کلام آن بزرگوار در فصل سوم گذشت.

باز مترجم می گوید: از کتاب منتخب المراثی منقول است چون جناب امام حسین علیه السلام در سفر خود به منزل «سوقه» رسید، دور از اصحاب در کناری نشسته بود، ناگاه مردی پیدا گردید که از کوفه می آمد، چون به نزد آن حضرت رسید احوال مردم کوفه را پرسید و فرمود: از کوفه چه خبر داری؟

آن مرد عرض نمود: ای سید من! هنوز از کوفه بیرون نیامده بودم، مگر اینکه به چشم خود دیدم که جناب مسلم بن عقیل و هانی را کشتند و سر ایشان را به سوی یزید ملعون فرستادند

حضرت چون این خبر وحشت اثر را شنید فرمود: **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ.**

آن مرد از نزد حضرت گذشت به راه خود روانه گردید و کسی از اهل بیت و اصحاب آن بزرگوار از خبر آن مرد آگاهی نیافتند. جناب امام حسین علیه السلام از جای خود برخاست، به سوی خیمه اهل



عظوفت امام حسین (ع)
با دختر مسلم

حرم آمد و جناب مسلم بن عقیل در خیمه دختری داشت که در سن یازده سالگی بود. آن دختر مصیبت زده را در نزد خود حاضر نمود و در نزد خود نشاند و در حق آن دختر بسیار لطف و مهربانی نمود و دست مبارک خود را به پیشانی و روی آن مظلومه می کشید.

چون دختر جناب مسلم این مهربانی را دید اثر مصیبت و بلا به نظرش رسید، زیرا که از عادت آن جناب معلوم شده بود که پیوسته دست مرحمت به سر یتیمان و روی بی پدران می کشید، آن دختر یتیم عرض نمود: ای خالوی من! تو را پیش از این روز ندیده بودم که در حق من چنین کاری بکنی که امروز کردی! به گمان من چنین می رسد که شاید پدر بزرگوار مرا شهید کرده اند و مرا بی پدر نموده اند؟!

چون جناب امام حسین علیه السلام این سخن را از آن غریب بی پدر شنید، گریه بر آن حضرت مستولی گردید و توانست خود را از گریه باز دارد، فرمود: ای دختر گرامی! من برای تو پدر مهربان هستم و دختران من خواهران تو می باشند.

چون آن بی چاره به مرگ پدر خود یقین نمود، صدا به گریه و زاری بلند کرده و ندا به واویلا و وامصیبتاه در داد، چون پسران جناب مسلم از این قضیه آگاهی یافتند، آه سرد از دل پر درد خود کشیدند و ناله دلسوز و گریه شدید نمودند و عمامه خود را به زمین زدند و جناب امام حسین علیه السلام نیز با ایشان گریه می کرد انتهی.

بعد از پراکنده شدن
یاران بی وفا

به سر ترجمه روایات مصنف قدس سره برگشتیم، شیخ مفید قدس سره روایت کرده است مردم از سر آن حضرت پراکنده شدند، هنگام سحر غلامان و جوانان خود را امر فرمود که آب را بسیار بردارند،

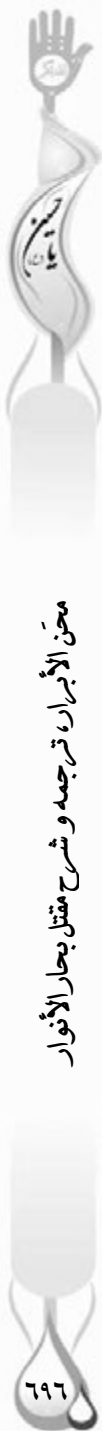


پس از آنجا کوچ نموده به «بطن عقبه» رسید و در آنجا نزول اجلال فرمود، پیر مردی از قبیله بنی عکرمه که نام او عمرو بن بوذان بود به آن حضرت ملاقات نمود، عرض کرد: کجا می روی؟
حضرت فرمود: به سوی کوفه می روم.

آن مرد عرض نمود: تو را به خدا سوگند می دهم که این سفر را ترک کن و به جای خود برگرد، به خدا سوگند نمی روی مگر برای اینکه جان عزیزت نشانه نیزه ها و تیزی شمشیرها خواهد گردید. آن گروهی که به خدمت تو نامه نوشته اند و پیک ها فرستاده اند، اگر در سخن و عهد و پیمان خود راستگو هستند و ثابت قدم می باشند، خود ایشان با دشمنان تو محاربه و قتال نمایند و امور را برای تو آماده و مهیا سازند و برای تو احتیاجی به قتال دشمنان نگذارند، اگر چنین نمایند رفتن تو به آن دیار مناسب و موافق رأی و تدبیر می شود و اما با چنین حالتی که می فرمایی، من هرگز در حق تو مصلحت نمی دانم که به سوی کوفه و آن گروه بروی.

حضرت فرمود: ای بنده خدا! هیچ رأی نیکو و تدبیر صواب از من مخفی و پنهان نیست و همه امور را عالم و دانا هستم و لکن کسی را توانایی نیست که بر تقدیر و قضای حتمی الهی غالب گردد و هیچ احدی را یارای این نباشد که خلاف مقدرات خداوندگار قادر بی همتا را بجا آورد؛ فرمود: به خدا سوگند ایشان از من دست نخواهند کشید و مهلت برای من نمی دهند، مگر اینکه این خون و روح مرا از اندرون من بیرون بیاورند، چون ایشان این کار را می کنند و مرا می کشند خداوند عالمیان بر ایشان کسی را مسلط خواهد فرمود که پیوسته ایشان را ذلیل و خوار می نماید، تا اینکه از همه

پاسخ حضرت به درخواست انصراف از رفتن



امت‌ها و گروه‌ها ذلیل‌تر و خوارتر بشوند.

از «بطن عقبه» کوچ نمود، تا به منزل «شراف» رسید و شب را در آنجا اقامت نمودند، چون هنگام سحر شد به جوانان و غلامان خود امر نمود که آب زیاد بردارند، پس از منزل «شراف» کوچ کردند، تا هنگام زوال راه رفتند و هنگامی که راه می‌پیمودند ناگاه یکی از اصحاب آن حضرت از روی تعجب تکبیر گفت.

سرنیزه‌ها بسان
نخلستان
حضرت فرمود: الله اکبر! چه چیز تو را به تعجب آورد که تکبیر
گفتی؟

عرض نمود: نخلستانی به نظر من آمد!
جماعتی از اصحاب آن حضرت عرض کردند: به خدا سوگند ما
هرگز در اینجاها نخلستانی ندیده‌ایم!

حضرت فرمود: پس چه چیز است آنکه می‌بینید؟
عرض نمودند: به خدا سوگند سرنیزه‌ها و گوش اسب‌ها به نظر
ما می‌رسد!

حضرت فرمود: به خدا سوگند من نیز این را می‌بینم،^۱ حضرت
فرمود: در اینجاها کوهی و پناهگاهی نیست که ما به آنجا پناه ببریم و
آن را در پشت خود قرار دهیم و از یک طرف این قوم را برابری
کنیم؟

اصحاب حضرت عرض کردند: این «ذوخشب» است که در
نزدیکی ما می‌باشد، پس می‌خواهی از طرف چپ خود به سوی
«ذوخشب» میل بفرما.

مترجم می‌گوید در بعضی نسخ «ذوجشم» وارد شده است، شاید

۱. این قسمت در کتاب إعلام الوری آمده است؛ فضل بن حسن طبرسی، إعلام الوری: ۲۳۲.

نام کوهی بوده باشد انتهى.

اصحاب عرض کردند: اگر تو به آنجا پیشی بگیری و از این قوم زودتر به آنجا برسی، پس آن را چنانکه اراده داری خواهی یافت. پس حضرت از طرف چپ میل به جانب «ذوخشب» فرمود و اصحاب گرامی آن حضرت نیز در خدمت او به سوی وی روانه شدند، چندان نگذشت گردن‌های اسب‌های گروه اشرار نمایان گردید، چون آن ملاعین دیدند که اصحاب آن حضرت از راه به طرف چپ میل نمودند، ایشان نیز به آن طرف میل کردند، کَأَنَّ أُسْتَتَهُمُ الْيَعْسِبُ وَ كَأَنَّ رَأْيَاتِهِمْ أَجْنَحَةُ الطَّيْرِ «يعاسيب» جمع

«يعسوب» است، بر وزن «يعقوب» که امیر زنبوران و بزرگ و رئیس آنها را می‌گویند؛ آن حیوان در حکومت و سلطنت خود، در وقت خلاف کردن یکی از زنبوران بسیار سخت‌گیر و شدید است و هر یکی از آنها را به شغل معین و عمل مخصوص مأمور می‌کند، هنگامی که زنبورها به جای خود بر می‌گردند، در در می‌ایستند، هر یکی از آنها که ملوث به نجاست یا به چیز بدبویی شده باشد، در ساعت آن را می‌کشد و اگر در وقت دخول به مکان خود تزامم و ازدحام نمایند و یکدیگر را از دخول منع کنند، يعسوب که پادشاه آنها است آنها را از تزامم یکدیگر دفع می‌نماید و در نیش خود بسیار شدید و کشنده می‌باشد و يعسوب را گاهی به موی سفید که در پیشانی اسب می‌باشد اطلاق می‌کنند.

مصنف قدس سره وجه شباهت نیزه‌ها را به يعسوب چنان گونه بیان فرموده است که از جهت بسیاری و کثرت ایشان که هر یکی در امر وجه تشبیه نیزه‌ها به يعسوب و علم‌ها به پر مرغان

خود مستقل بودند و تابع به دیگری نمی شدند، مانند پادشاه زنبورانند و همچنین علم‌های ایشان به جهت بسیاری و کثرت به پر مرغان تشبیه نموده است و این وجه در نظر قاصر مترجم حقیر بسیار بعید است، زیرا که امیر زنبوران بسیار قلیل الوجود و کم می باشد، بلکه در میان عدد بسیار و گروه بیشمار از زنبوران، یکی از یعاسیب می باشد، اگر دو تا باشند البته یکی دیگری را می کشد، ظاهر در وجه تشبیه دو وجه به نظر می رسد:

یکی آنکه تشبیه نیزه‌ها به یعسوب شاید در جهت سخت گرفتن و نیش زدن وی بوده باشد، چنانکه گذشت و این وجه را بیت ابن ابی الحدید تأیید می کند که گفته است:

هُوَ الْعَسَلُ الْمَاذِي يَشْتَارُهُ امْرُؤٌ بَغَاهُ وَ اطْرَافُ الرُّمَاحِ يَعَاسِبُ^۱

وجه دیگر شاید «یعاسیب» در اینجا عبارت از موهای سفیدی بوده باشد که در پیشانی اسب می باشد. وجه شباهت بنابراین پر واضح است که از جهت کثرت و بسیاری و اتصال در یکدیگر تشبیه نموده است و از جهت سفیدی و برق زدن آنها تشبیه کرده است و تشبیه علم‌ها به پرهای مرغان احتمال دارد که از جهت وسعت و گشادگی سر علم‌ها باشد یا از دستمالی که به سر آنها بسته بودند.

باری اصحاب آن حضرت به «ذو چشم» سبقت نموده پیش از آن ملاعین به آنجا رسیدند، جناب امام حسین علیه السلام همین که به آنجا رسید امر نمود که موالیان و اصحاب گرمی خود را که خیمه‌ها را بر پا نمودند و آن گروه اشرار که به قدر هزار سواره بودند، به برابر

۱. این قصیده از قصاید علویه سبع ابن ابی الحدید در فتح خیبر است، ابن ابی الحدید،

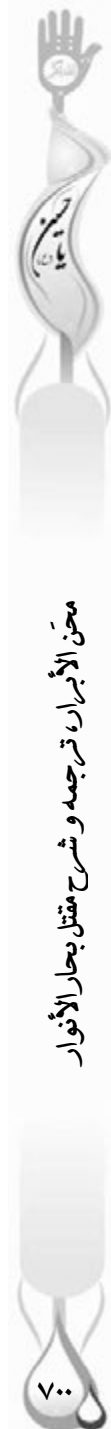
لشگر سعادت اثر آن حضرت رسیدند که بزرگ ایشان حرّ بن یزید ریاحی بود و حرّ با یاران خود در هنگام حرارت وقت زوال، در برابر جناب امام حسین علیه السلام صف کشیدند و جناب امام حسین علیه السلام با اصحاب خود عمامه‌ها به سر بسته و شمشیرهای خود را حمایل کرده بودند.

آن معدن فتوّت و کرامت چون از رخسار لشگر حرّ آثار تشنگی و عطش شدید یافت به جوانان و غلامان لشگر سعادت اثر خود امر نمود که ایشان را سیراب نمایند، پس اصحاب گرام آن معدن جود و کرم و منبع سخاوت و کرامت لشگر نامسعود اهل شقاوت و ضلالت را یکی یکی سیراب نمودند، حضرت فرمود اسب‌های ایشان را اندک اندک آب دهید، تا آسیب نینند، اگر کسی یا حیوانی که بسیار تشنه و عطشان شود اوّل دفعه آب بسیار بدهد ضرر به مزاج او می‌رساند، از این جهت آن بزرگوار فرمود اندک اندک آب بدهید تا سیراب بشوند.

اصحاب آن حضرت کاسه‌ها و طشت‌ها را پر می‌کردند، نزد اسب‌ها می‌بردند، سه دفعه و چهار دفعه تا پنج دفعه آب می‌خوردند و سیراب می‌شدند و دهان خود را از آب می‌کشیدند، به این طریق همه اسب‌ها را سیراب نمودند.

از علی بن طعان محاربی منقول است که من در میان لشگر حرّ بودم و از همه ایشان در عقب مانده بودم، بعد ایشان به آنجا رسیدم، چون جناب امام حسین علیه السلام آثار نهایت تشنگی را در روی من و اسب من مشاهده نمود، فرمود: **إِنِّخِ الرَّأْوِيَةَ!** یعنی شتر آبکش را بخوابان.

سیراب نمودن لشکر
حرّ و اسب‌های آنها



علی بن طعان می گوید: من تا آن وقت ندانسته بودم که «راویه» را به شتر آبکش اطلاق می کنند، بلکه به گمان من این بود که دلو و مشک آب را «راویه» می گویند.

چون آن جناب دید که من معنای کلام را نفهمیدم، مراد خود را تصریح نمود و فرمود: يَا بْنَ الْأَخِ أَنْخِ الْجَمَلَ! یعنی شتر آبکش را بخوابان.

من شتر را خوابانیدم.

فرمود: آب بخور!

من دهن خود را به دهان مشک گذاشتم که آب بیاشامم، دیدم آب از خیک به زمین جاری گردید.

حضرت فرمود: دهان مشک را بیچ و تنگ نما که آب به زمین نریزد، یعنی دهان مشک را برگردان.

علی بن طعان می گوید: من ندانستم چه بکنم که آب به زمین نریزد و کیفیت فرموده آن حضرت را نتوانستم بجا بیاورم.

آن امام انام و صاحب فضل و انعام به نفس نفیس خود از جای خود برخاست و دهان مشک را گرفت من آب خوردم و اسب خود را سیراب نمودم.

حرّ بن یزید با هزار سوار نامرد به برابر آن حضرت از قادسیّه آمده بود. چون حصین بن نمیر حرام زاده از جانب پسر زیاد زنازاده در قادسیّه با لشگر انبوه پاسبانی می نمود و حرّ را با هزار سوار پیش فرستاد که جناب امام حسین علیه السلام را مقابلت نماید و حرّ با لشگر خود در برابر آن حضرت ایستاده بود، تا اینکه وقت نماز ظهر در رسید.

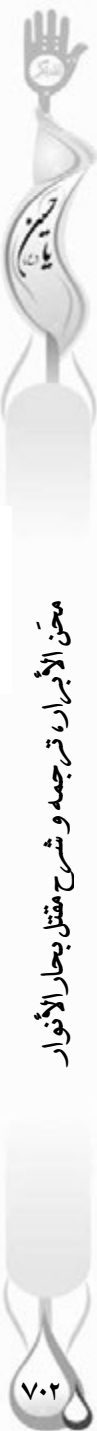
جناب امام حسین علیه السلام به حجاج بن مسروق فرمود که به جهت



نماز اذان بگوید، چون حجاج قدس سره از اذان فارغ گردید و هنگام اقامه رسید، جناب امام حسین علیه السلام از خیمه ملایک پاسبان خود بیرون آمد و احرامی و پیراهنی و عبایی و نعلینی پوشیده بود، پس آن حضرت ایستاده حمد و ثنای الهی را بجا آورد، فرمود: اَيُّهَا النَّاسُ! به درستی من به سوی شما نیامدم تا اینکه نامه‌های شما به من رسید و رسولان شما پی در پی به نزد من وارد گشتند که پیغام داده بودید که به سوی شما بیایم و نوشته بودید که ما امامی و پیشوایی نداریم، شاید به آمدن تو خداوند عالمیان ما را به راه رستگاری و دین حق هدایت نماید. اگر شما در سر عهد و پیمان نوشته‌های خود باقی و ثابت قدم هستید، پس من بنا به خواهش شما آمده‌ام! حال عهد‌ها و پیمان‌های خود را محکم نمایید، تا من از شما خاطر جمع شوم و اگر عهد و پیمان خود را تازه و محکم نمی‌کنید و از سخن و عهد و خود برگشته‌اید و آمدن مرا ناخوش می‌دارید پس من از آنجایی که بیرون آمده‌ام به سوی وی بر می‌گردم.

هیچ یکی از آن ملاعین سخن نگفتند و ساکت شدند، چون آن مظلوم مشاهده فرمود که ایشان کلام شریف او را جواب نگفتند مؤذّن خود را فرمود که برای نماز اقامه بگوید و چون اقامه گفت، آن حضرت به حرّ خطاب نمود: می‌خواهی تو با اصحاب خود در جای دیگر نماز را ادا کن!

حرّ عرض نمود: ما علاحدّه نماز نمی‌کنیم، بلکه من و لشکر من به تو اقتدا می‌کنیم، پس حضرت پیش ایستاده هر دو لشکر به آن حضرت اقتدا کردند، نماز ظهر را بجا آوردند، چون آن حضرت از نماز خود فارغ گردید از جای خود برخاست، داخل خیمه خود



گردید و اصحاب آن حضرت دور او را گرفتند و حرّاً بالشگر خود به جای خودشان رفتند.

حرّاً داخل خیمه خود گردید و پانصد کس از آن ناکسان به سر حرّاً جمع شدند و باقی ایشان به مکان خود رفتند و هر یکی از ایشان جلو اسب خود را به دست خود گرفت و در سایه اسب خود نشست، چون وقت نماز عصر در رسید جناب امام حسین علیه السلام امر نمود که برای نماز عصر مهیا و آماده شوند، چون آماده شدند منادی خود را امر نمود که مردم را برای نماز عصر خبر بکند.

سخنرانی امام (ع) بعد از نماز عصر برای لشگر حرّ

چون ندای نماز عصر را نمود و اقامه را گفت، باز جناب امام حسین علیه السلام را هر دو لشگر مقدّم نموده، نماز عصر را با آن حضرت ادا کردند. چون از سلام نماز فارغ شد روی مبارک خود را به سوی مردم برگردانید، حمد و ثنای الهی را بجا آورد، فرمود: ایّها النّاس! اگر شما از خدا بترسید و شیوه پرهیزگاری را پیشه خود نمایید و حقّ را به صاحبان خود واگذارید و کسانی که سزاوار امر خلافت و امامت امتّ هستند بشناسید، البته موجب خشنودی خدا خواهد شد و خدا از شما راضی و خشنود می شود و شما می دانید که ما اهل بیت جناب محمّد مصطفی صلی الله علیه و آله به مباشرت امر خلافت و امامت به شما از دیگران سزاوارتر هستیم و لیاقت ما بر خلافت امتّ بیشتر و زیادتر از این کسانی است که مدّعی امر خلافت شده اند که هیچ لیاقت و سزاواری بر خلافت ندارند و در میان شما به ظلم و عدوان رفتار می کنند، پس اگر شما از خلافت و امامت ما ابا و امتناع نمایید و از ما کراهت دارید و ما را خوش نمی دارید و به حقّ و سزاواری ما جاهل و نادانید و رأی و فکر شما در این ساعت موافق نوشته های

شما نیست و از آنچه رسولان شما از جانب شما پیغام برای من رسانده بودند پشیمان شده‌اید، از شهر شما بر می‌گردم و به جای خود می‌روم.

حرّ چون این سخنان را از آن امام انس و جان شنید، عرض نمود: پاسخ حرّ به سخنرانی به خدا سوگند از آن نامه‌ها که می‌فرمایی من به هیچ وجه خبر ندارم و از پیغام رسولان آگاه نبودم!

آن حضرت به یکی از اصحاب خود که عقبه بن سمعان بود فرمود: آن دو تا خرجین را حاضر نما که نامه‌های اهل کوفه در میان آنهاست.

چون عقبه آن دو تا خرجین را حاضر نمود که از نامه‌های بی‌وفایان اهل کوفه پر و مملوّ بودند، حضرت آنها را از خرجین بیرون آورد و پیش روی حرّ به زمین ریخت.

حرّ چون نامه‌ها را مشاهده نمود عرض کرد: ما از آنها نیستیم که برای تو نامه نوشته‌اند، ما را امر کرده‌اند که هر جا که با شما ملاقات نمایم جدا نشویم، تا تو را به کوفه رسانیم و به نزد پسر زیاد ببریم. حضرت فرمود مرگ بر تو نزدیک‌تر است از این مطلب که در نظر داری! بعد از آن روی مبارک خود را به جانب اصحاب گرامی خود برگردانید و فرمود: سوار شوید.

آن بزرگواران بنا به فرمان آن پسندیده عالمیان بر اسب خود سوار شدند و خود آن بزرگوار سوار اسب خود گردید و منتظر شد تا اینکه جوانان بنی‌هاشم زنان و اهل حرم را سوار نمودند، پس به اصحاب گرامی خود فرمود: برگردید. چون ایشان اراده برگشتن نمودند، لشکر اشرار سر راه آن گروه ابرار را گرفتند و از برگشتن

ایشان مانع شدند.

خطاب قهر آمیز
امام (ع) به حرّ
جناب امام حسین علیه السلام خطاب قهر آمیز به حرّ فرمود که مادرت
به عزای تو بنشیند چه می خواهی از ما؟!

احترام حرّ به حضرت
زهر (س)
حرّ عرض نمود: اگر دیگری از گروه عرب، غیر از تو این سخن
را به من می گفت و حالت او مانند حالت تو می شد - یعنی در حالت
نزاع و قتال با وجود قَلت یاران و کمی لشگر - من نیز در جوابش
چنین سخنی به او می گفتم، هر کسی که می شد - یعنی هر کس مرا
از گروه سایر عرب از بزرگ و کوچک و شریف و وضع مرا چنین
سخن می گفت در مقام نزاع هر آینه جواب او را ردّ می کردم و
مادرش را چنین قسم یاد می نمودم - لکن به خدا سوگند مرا راه و
سزاوار نیست که مادرت را به غیر از نیکی یاد نمایم!

حضرت فرمود: از ما چه می خواهی؟

حرّ عرض نمود: می خواهم تو را به نزد امیر عیدالله بن زیاد ببرم.
آن مظلوم فرمود: به خدا سوگند من در این هنگام متابعت تو
نخواهم نمود.

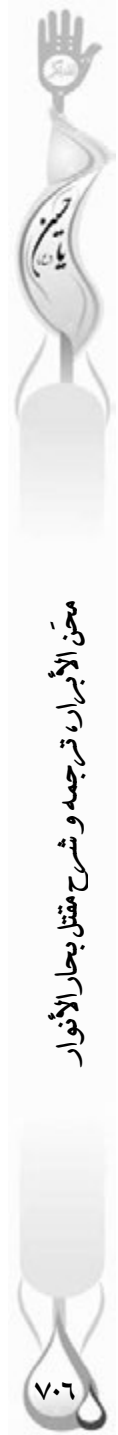
نزاع و گفتگو میان
امام (ع) و حرّ
حرّ در جوابش عرض نمود: به خدا سوگند من هرگز دست از
تو بر نمی دارم و نمی گذارم که به جای دیگر بروی و این سؤال و
جواب سه دفعه در میان جناب امام حسین علیه السلام و حرّ بن یزید مکرر
شد، چون ردّ و بحث در میان ایشان بسیار گردید حرّ عرض نمود:
مرا به جنگ و قتال تو مأمور نکرده اند، بلکه مرا امر کرده اند بر اینکه
هر جا که با تو ملاقت نمایم دست از گریبان تو نکشم، تا اینکه تو را
به کوفه ببرم، حال که تو از رفتن خود به سوی کوفه ابا و امتناع
می نمایی، پس راهی به پیش خود بگیر و روانه شو که آن راه تو را نه

به کوفه برساند و نه به مدینه، تا میان من و تو صلح و انصاف شود، تا اینکه خبر تو را به امیر عییدالله بنویسم، شاید خداوند عالمیان مرا عافیت و نجات کرامت فرماید، از اینکه به محاربه و قتال مانند تو بزرگواری مبتلا شوم، حرّ عرض نمود: از راه «عذیب» و «قادیسیه» میل به طرف چپ نما و این راه را پیش خود بگیر روانه شو.

جناب امام حسین علیه السلام عرض او را قبول فرمود و چاره‌ای دیگر جز آن ندید، پس راه وسطی پیش گرفته روانه گردیدند، حرّ با اصحاب ملاعین خود از اطراف آن حضرت روانه گردیدند و به مصاحبت او راه می‌پیمودند، حرّ اسب خود را از نزدیک حضرت می‌راند، عرض نمود: یا حسین علیه السلام! تو را به خدا سوگند می‌دهم که به جان خود رحم کن، من سوگند یاد می‌کنم به ذات اقدس باری که اگر با ایشان جنگ و مقاتله نمایی البته کشته خواهی شد.

حضرت در جواب حرّ فرمود: آیا مرا به مرگ می‌ترسانی؟ کار و همّت شما غیر از این نیست که مرا بکشید - من در جواب شما سخنی را می‌گویم که مرد و جوان اوسی در جواب فرزند پسر عمّ خود گفت، هنگامی که آن جوان نیکوکار اوسی عازم بود که برای نصرت جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله به سوی جهاد گروه اشقیا بیرون رود، پسر عمّ آن جوان او را از کشته شدن می‌ترسانید و امر می‌کرد که ترک جهاد نماید و در خانه خود بنشیند، می‌گفت: اگر در نصرت جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله با دشمنانش جنگ نمایی کشته خواهی شد.

آن جوان خوش کردار و نیکوکار در جواب پسر عمّ خود این ابیات را خواند:



سَأْمُضِي فَمَا بِالْمَوْتِ عَارٌ عَلَيَّ الْفَتَى إِذَا مَا نَوَيْ خَيْرًا وَ جَاهَدَ مُسْلِمًا
وَأَسَى الرَّجَالَ الصَّالِحِينَ بِنَفْسِهِ وَ فَارَقَ مَذْمُومًا وَ خَالَفَ مُجْرِمًا
فَإِنْ عِشْتُ لَمْ أَذْمَمْ وَ إِنْ مِتُّ لَمْ أَلَمَّ كَفَى بِكَ ذُلًّا أَنْ تَعِيشَ فَتَرْغَمَا

یعنی به زودی به سوی جهاد کافران خواهم رفت و با مرگ، سرزنش و عار بر جوان نیکوکار روا و سزاوار نیست، هنگامی که نیت راستی و رستگاری نماید و مشغول جهاد کافران شود. در حالتی که مسلم است به جان و نفس خود مواسات و یاری برای مردم صالح و نیکوکار کند و از کسی که در دین خود گمراه است جدایی و مفارقت نماید و از گناهکار بد کردار دوری سازد. به جهاد کفار می‌روم، پس اگر زنده برگشتم از کرده خود پشیمان نمی‌شوم و اگر شربت ناگوار مرگ را چشیدم، ملامت کرده نمی‌باشم. در ذلت و خواری تو کفایت می‌کند که زندگانی نمایی و پیوسته در میان مردم ذلیل باشی و بینی تو بر خاک مالیده شود.^۱

به روایت محمد بن ابی‌طالب^۲ این بیت نیز پیش از بیت اخیر وارد است:

أَقْدَمُ نَفْسِي لَا أُرِيدُ بَقَاءَهَا لِنَلْقَى خَمِيسًا فِي الْهَيَاجِ عَرْمَرَمًا
«خمیس» بر وزن «امیر» عبارت از سپاهی است که در هنگام قتال به پنج قسمت و نظام مرتب و منتظم باشد، که عبارتند از مقدمه و قلب و میمنه و میسر و ساق، و «عرمرم» بر وزن «سفرجل» به سپاه بسیار و لشکر بیشمار می‌گویند.

معنای بیت این است: در روز جنگ از همه لشکر پیشی و سبقت

۱. شیخ مفید، الإرشاد ۲: ۷۵؛ محمد بن حسن فتال، روضة الواعظین ۱: ۱۷۹.
۲. احمد بن اعثم کوفی، الفتوح ۵: ۷۹؛ محمد بن ابی‌طالب، تسلیة المجالس و زینة المجالس ۲: ۲۴۸؛ ابن شهر آشوب مازندرانی، مناقب آل ابی‌طالب ۴: ۶۹.



می‌سازم و طالب و خواهان بقاء جان خود نیستم، تا اینکه در روز کارزار به لشکر بیشمار ملاقات نمایم. این ابیات در فصل اول این باب و باب جمل احوال آن حضرت گذشت.^۱

به روایتی چون حرّ این کلام را از آن حضرت شنید یقین نمود که آن بزرگوار عازم بر قتال گروه اشرار است، حضرت بر اصحاب خود خطاب نمود و فرمود: در میان شما کسی هست که راه دیگری را بشناسد که غیر از راه متعارف و جاده معروف بوده باشد؟
 طرمّاح عرض نمود: ای فرزند گرامی جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله!
 من به راه بلد و خبردار هستم.

حضرت فرمود: به پیش ما روانه باش و به راه دلالت نما!
 پس طرمّاح راهی به پیش خود گرفت روانه گردید، اصحاب آن حضرت از عقب طرمّاح راه می‌رفتند و طرمّاح پیوسته راه می‌رفت و این ابیات را می‌خواند:

يَا نَاقِي لَا تَذْعَرِي مِنْ زَجْرِي	وَ امْضِي بِنَا قَبْلَ طُلُوعِ الْفَجْرِ
بَخَيْرِ فِتْيَانٍ وَ خَيْرِ سَفَرٍ	أَلْ رَسُولُ اللَّهِ أَلُ الْفَخْرِ
السَّادَةُ الْبَيْضُ الْوُجُوهِ الزُّهَرِ	الطَّاعِنِينَ بِالرَّمَّاحِ السُّمَرِ
الضَّارِبِينَ بِالسُّيُوفِ الْبُثْرِ	حَتَّى تَحْلِيَ بِكَرِيمِ الْفَخْرِ
الْمَاجِدُ الْجَدُّ رَحِيبُ الصَّدْرِ	أَتَأْبَهُ اللَّهُ لِخَيْرِ أُمَرِ

عَمَّرَهُ اللَّهُ بَقَاءَ الدَّهْرِ

يَا مَالِكَ النَّفْعِ مَعَا وَ النَّصْرِ	أَيَّدْ حُسَيْنًا سَيِّدِي بِالنَّصْرِ
عَلَيِ الطُّعَاةِ مِنْ بَقَايَا الْكُفْرِ	عَلَيِ اللَّعِينِينَ سَلِيلِي صَخْرِ
يَزِيدَ لَا زَالَ حَلِيفَ الْخَمْرِ	وَ ابْنِ زِيَادٍ عَهْرَ بَنِ الْعَهْرِ

«سفر» بر وزن «صحب» جمع «سافر» است که به معنی گروهی است که مسافرت نمایند و به سفر بروند؛ «بیض» به کسره باء، جمع «ابیض» است که در اصل خود به ضمه باء بود، به جهت مناسبت یاء ضمه را بدل به کسره نمودند؛ «سمر» بر وزن «حمر» جمع اسم است که به معنای رنگی است که او را در زبان فارسی «سی‌هجره» می‌گویند؛ «بتر» به تقدیم باء موخده بر تاء مثناة از فوق، بر وزن «حمر» است، شاید جمع «باتر» بوده باشد که تیغ برنده تیز را می‌گویند و اگر جمع «ابتر» باشد باز همان معنا مراد است؛ در بعض نسخه‌ها «اثابه» وارد است؛ قول طرماح «سلیلی صخر» اشاره است بر آنچه در آخر باب دوازدهم از نسب معاویه معلوم گردید که صخر با مادرش زنا نمود، معاویه از نطفه ناپاک صخر متولد شد، ابوسفیان از معاویه خبر نداشت، اما نسبت دادن آن بزرگوار پسر زیاد ملعون را به صخر، دو احتمال دارد، یکی آنکه شاید معاویه با مادر پسر زیاد زنا نموده باشد و عیب‌الله حرام زاده از نطفه آن ملعون باشد که صخر جد پدری از زنا می‌شود و احتمال دارد که صخر با مادر زیاد نیز زنا نموده باشد، پس در نسب خود مانند یزید است که نسبتش به صخر برمی‌گردد؛ «عهر» بر وزن «قهر» و «فرس» به معنای فسق و فجور است.

حاصل معنای ابیات این است: ای شتر من! از زجر و تند راندن من نترس و رنجیده مباش و ما را از پیش از طلوع فجر به همراهی بهترین جوانان و نیکوترین مسافران از آل و فرزندان جناب رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله از اینجاها ببر و بگذران که آل و فرزندان جناب رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله که آل فخر و شرافت و نجابت می‌باشند، سادات و

آقایان اهل روزگارند که روی مبارک ایشان مانند آفتاب عالمتاب درخشنده و نورانی و سفید است، مبارزان کارزار، کشنده گروه اشرا به نیزه و تیر و شمشیر آبدارند، تا اینکه زینت یافته شوی به کسی که شریف الحسب و کریم النسب است که جدّ بزرگوارش سید عالمیان می باشد و سینه آن جناب پر از علم و دانایی است و از حلم و بردباری گشاده است.

خداوند عالمیان او را به بهترین کارها برساند و به نیکوترین عمل ها جزا دهد و تا دنیا را بقا هست او را زنده فرماید، ای قادر بر همه نفع و ضرر! به نصرت و یاری خود بر جناب امام حسین علیه السلام یاری ده، که سید و آقای من است و او را بر گروه طاغیان که باقی ماندگان از کفر و کفرانند غالب کن و او را بر آن دو کافر لعین که نطفه صخر هستند قاهر و غالب نما که آنها عبارتند از یزید پلید که پیوسته ملازم خوردن شراب است و همیشه مست و غیر بیدار است و از پسر زیاد کافر عنید زانی و زنازاده فرزند زانی و حرام زاده.^۱

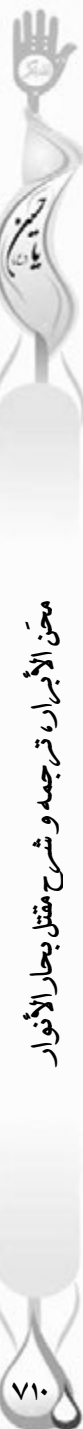
مترجم می گوید: به روایت ابی مخنف این یک بیت دیگر بعد از قول او «اثابه الله» نیز وارد است:

ابنِ امیرِ المؤمنینِ الطُّهَرِ و ابنِ الشَّقِیعِ فی غَدَاةِ الحَشَرِ

فرزند گرامی جناب امیرمؤمنان علیه السلام طیب و طاهر، و فرزند عزیز پیغمبر شفاعت کننده عاصیان در فردای محشر است.

به روایت ابی مخنف چهار نفر در «عذیب هجانات» به نصرت آن حضرت آمدند که نافع بن هلال مرادی و عمرو بن خالد صیداوی و

۱. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب (ع) ۴: ۹۷.



سعید بن ابی ذر غفاری و عبیدالله مذحجی بودند انتهی.^۱

عبدالله بن حرّ و یاری
نکردن امام (ع)
به روایت شیخ مفید^۱ چون حرّ کلام آن حضرت و طرمّاح را شنید، قدری از نزد ایشان دور گشته با یاران خود از کنار راه می رفتند و اصحاب آن حضرت از کنار دیگر راه می پیمودند، تا اینکه به «عذیب الیهجانات» رسیدند و جناب امام حسین علیه السلام از آنجا گذشته به قصر «بنی مقاتل» رسید، ناگاه دید که در آنجا خیمه‌ای زده‌اند، پرسید: این خیمه از برای کیست؟

عرض نمودند: خیمه عبدالله بن الحرّ الجعفی است.
حضرت فرمود: او را خبر دهید که برخیزد به نزد من بیاید.
چون فرستاده آن حضرت به نزد آن بی سعادت آمد فرمود: این است جناب حسین بن علی علیه السلام! تو را پیغام رساند که در این ساعت برخیزی به خدمت آن بزرگوار برسی.

چون این سخن را شنید گفت: إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، به خدا سوگند من از کوفه بیرون نیامدم مگر اینکه ناخوش می داشتم هنگامی که حسین وارد کوفه گردد من در کوفه باشم، به خدا سوگند من هرگز خوش ندارم که حسین علیه السلام مرا ببیند و من او را ببینم.

امام حسین (ع) خود به
خیمه عبدالله بن حرّ
می رود
چون فرستاده آن جناب سخن عبدالله را به خدمت حضرت رساند، پس خود آن جناب از جای خود برخاست به خیمه عبدالله آمد، سلام داد، نشست، آن مظلوم آن بی سعادت را به نصرت و یاری خود تکلیف نمود.

آن بی سعادت همان سخن مذکور را به خدمت آن حضرت عرض نمود و از نصرت و یاری عذر خواست.

۱. ابو مخنف، مقتل الحسین (ع): ۴۶.

حضرت فرمود: پس حال که یاری ما را ترک می کنی و نصرت برای ما نکنی از خدا بترس که به روی ما شمشیر بکشی و با ما مقاتله نمایی، به خدا سوگند کسی که صدای استغاثه ما را بشنود، ما را یاری نکند، البته هلاک و گمراه می شود.

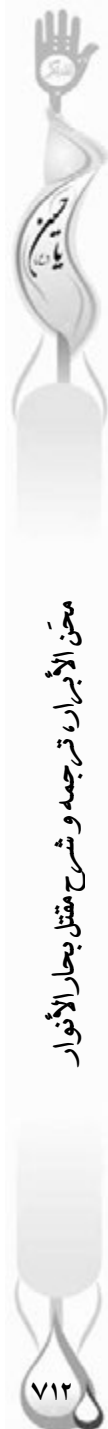
آن بی سعادت عرض نمود که هرگز این را نخواهم نمود! إن شاء الله، پس آن حضرت از نزد او برخاست به نزد اهل بیت خود تشریف برد.^۱

مترجم می گوید: ابومخنف در مقتل خود روایت کرده است که چون عبدالله جعفری از نصرت آن مظلوم غریب بی کس تقاعد و تکاهل نمود، تا اینکه آن حضرت شهید نمودند، بعد از شهادت آن بزرگوار ندامت و پشیمانی بر آن بی سعادت رخ نمود، پیوسته از روی ندامت و پشیمانی دست خود را به یکدیگر می زد و اظهار پشیمانی می کرد و می گفت: این چه بلا و مصیبت بود که به سر خود آوردم و این ابیات را می خواند:

فَيَا لَكَ حَسْرَةً مَا دُمْتُ حَيًّا تُرَدَّدُ بَيْنَ صَدْرِي وَ التَّرَاقِي
ای نفس! تا هنگامی که زنده هستم چه بسیار حسرت و ندامت برتوست و این حسرت در میان سینه و استخوان گردن من پیوسته تردّد می کند و مستلزم می شود.

حُسَيْنٌ يَطْلُبُ نَصْرَ مِثْلِي عَلَي أَهْلِ الْعَدَاوَةِ وَ الشَّقَاقِ
مَعَ بَنِ الْمُصْطَفَى رُوحِي فِدَاءُ فَوَيْلِي يَوْمَ تَوْدِيعِ الْفِرَاقِ

۱. شیخ مفید، الإرشاد ۲: ۸۲؛ فضل بن حسن طبرسی، إعلام الوری: ۲۳۳.



هنگامی که جناب امام حسین از مانند من طلب نصرت و یاری نمود که با فرزند عزیز مصطفی - جان من فدای او باد - در نصرت آن جناب با اهل عداوت و شقاوت مقاتله نمایم، پس وای بر من روزی که هنگام وداع و فراق روح از بدن من برسد.

فَلَوْ أَنِّي أُوْاسِيهِ بِنَفْسِي لَنِلْتُ الْفَوْزَ فِي يَوْمِ التَّلَاقِ
لَقَدْ نَالَ الَّذِي نَصَرُوا حُسَيْنًا وَ خَابَ الْآخَرُونَ ذَوِي الشَّقَاقِ

پس اگر جان خود را فدای آن بزرگوار می نمودم، هر آینه در روز ملاقات پروردگار خود به رستگاری می رسیدم، به تحقیق به رستگاری و سعادت رسیدند کسانی که برای جناب امام حسین یاری نمودند و ناامید و زیانکار گردیدند کسانی که صاحبان شقاوت شدند^۱ انتهى.

چون پاسی از شب گذشت آن حضرت به جوانان و غلامان خود امر نمود که آب بردارند و روانه راه شوند، پس از قصر «بنی مقاتل» کوچ نمودند.

سؤال علی اکبر از عقبه بن سمعان نقل کرده است که در خدمت آن حضرت
ساعتی راه پیمودیم، آن مظلوم غریب در سر اسب خود خواب
سبکی نمود، چون بیدار شد فرمود:

﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾^۲ ﴿وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾^۳

این کلمات را سه دفعه تکرار نمود، جناب علی اکبر به سوی آن

۱. شیخ مفید، الإرشاد ۲: ۸۲؛ فضل بن حسن طبرسی، إعلام الوری: ۲۳۳.

۲. بقره: ۱۵۶.

۳. حمد: ۱.



حضرت متوجه گردید، عرض نمود: ای پدر بزرگوار! از چه جهت حمد و استرجاع فرمودی؟

آن حضرت فرمود: ای فرزند عزیز من! در این هنگام خواب سبکی بر دیده من عارض شد، ناگاه دیدم سواری در پیش روی من ظاهر و هویدا گردید و می گفت: «این قوم سیر می کنند و مرگ ها به سوی ایشان سرعت می نماید»، من دانستم که آن شخص خبر مرگ ما را به ما می رساند.

جناب علی اکبر عرض نمود: ای پدر بزرگوار! هرگز خدا تو را به بدی دچار ننماید، آیا ما بر سر حق نیستیم؟

حضرت فرمود: قسم به آن وجودی که بازگشت بندگان به سوی اوست که ما به حق و راستی هستیم.

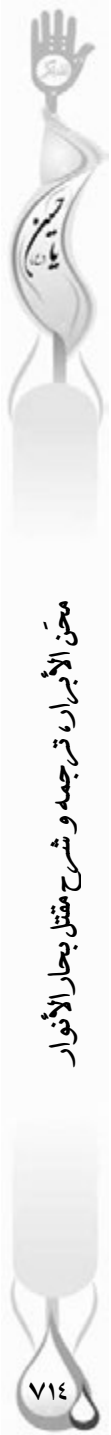
جناب علی اکبر عرض نمود: چون ما به حق هستیم پس باک نداریم که به حق کشته شویم و از مرگ ترس نداریم!

حضرت فرمود: خدا تو را بهتر و نیکوتر از اجر و جزایی که از جانب والد به فرزند نیکوکار خود می رسد کرامت فرماید.^۱

همراهی سایه به سایه
لشکر حرّ با کاروان
امام حسین (ع)

چون صبح صادق در افق مشرق ظاهر گردید، آن حضرت از اسب خود فرود آمد و با اصحاب نماز صبح را ادا نمود، پس به تعجیل سوار شده روانه گردیدند و پیوسته به طرف چپ میل می نمودند که بلکه از گروه اشرار مفارقت نمایند و حرّ نیز با یاران خود می آمدند. اصحاب حضرت ایشان را می دیدند و ایشان اصحاب حضرت را می دیدند و حرّ می خواست که ایشان را به سوی کوفه برگرداند و ایشان پیوسته امتناع می نمودند و بالا می رفتند و میل به

۱. شیخ مفید، الإرشاد ۲: ۸۲؛ فضل بن حسن طبرسی، إعلام الوری: ۲۳۳؛ محمد بن حسن فتال، روضة الواعظین ۱: ۱۸۰.



پیک ابن زیاد به همراه
نامه برای حرّ

جانب چپ می نمودند. به این حالت راه می رفتند، تا به زمین نینوا رسیدند، ناگاه دیدند سوارهای از جانب کوفه هویدا شد که بر اسب نیکو سوار شده و تن خود را به سلاح آراسته و کمان خود را بر دوش خود افکنده است. چون هر دو لشکر آن اسب سوار را مشاهده نمودند ایستادند و منتظر او شدند.

چون به نزد ایشان رسید حرّ را سلام داد و جناب امام حسین علیه السلام را اعتنا ننموده و سلام نداد و نامه ای بیرون آورده به حرّ داد که پسر زنازاده زیاد نوشته بود.

متن نامه ابن زیاد به
حرّ

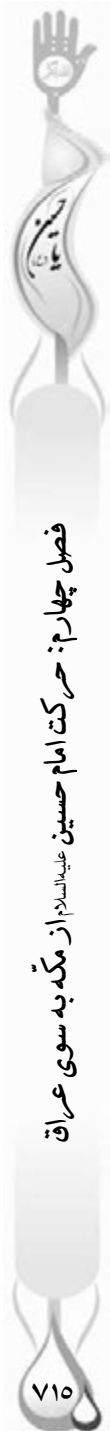
چون حرّ نامه آن ملعون نحس نجس را باز نمود، دید چنین نوشته است: هنگامی که نامه من به تو می رسد امر را بر حسین علیه السلام تنگ بگیر و او را مانند محبوس احاطه نما و در بیابانی فرود آور که از آب و علف خالی باشد و من قاصد خود را امر نموده ام که از تو جدا نشود، تا اینکه مشاهده نماید که امر مرا اطاعت می کنی یا نه! و خبر به من برساند والسلام.

مأمور ابن زیاد در کنار
حرّ

چون حرّ نامه آن ملعون را خواند و از مضمون وی مطلع گردید، به جناب امام حسین علیه السلام و اصحاب گرامی او عرض نمود: این نامه از جانب امیر عبیدالله است، مرا امر کرده است که کار را به شما تنگ و سخت بگیرم، در هر مکانی که نامه او به من برسد و این مرد رسول اوست و امر کرده است که از من جدا نشود تا اینکه مشاهده نماید که فرمان او را در حقّ شما جاری می کنم یا نه!

شناسایی پیک توسط
اصحاب امام حسین (ع)

چون یزید بن مهاجر کندی قدس سره که یکی از اصحاب آن حضرت بود به سوی آن پیک بدفرجام ملعون نظر نمود او را شناخت، فرمود: مادرت به عزای تو بنشیند! این چه مطلبی بود آوردی؟



آن ملعون گفت: به امر و فرمان امام خود را اطاعت کردم و بیعت خود را وفا نمودم!

یزید بن مهاجر فرمود: بلکه به پروردگار خود معصیت نمودی و امام خود را در هلاک نفس خود اطاعت کردی و عار دائمی و آتش سرمدی را بر جان خود کسب نمودی، چه بسیار بد امام است امام و پیشوای تو که خدا فرموده است:

﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ﴾^۱

یعنی آن گروه منافقان را پیشوایانی قرار دادیم که تابعان خود را به سوی آتش می خوانند و در روز قیامت یاری کرده نخواهند شد؛ و امام تو از آن امامان است.

حرّ در فرود آمدن ایشان مبالغه نمود و در جایی که نه آبی داشت و نه علف و نه دهی داشت و نه آبادانی دستور نزول داد. حضرت بر حرّ فرمود: حال که می خواهی ما را نازل کنی پس بگذار یا در این ده منزل نمایم، یعنی «نینوا» و «غاضریّه»، یا در آن ده فرود آییم، یعنی «شفنه».

حرّ عرض نمود: نه به خدا سوگند! در این کار مرا قدرت و رخصت نیست، این مرد را می بینی؟ مرا دیده بان ساخته اند!

زهیر بن قین عرض نمود: به خدا سوگند اعتقاد من بر آن است که بعد از این بدتر و شدیدتر از اینها خواهیم دید، ای فرزند عزیز جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله! رخصت فرما در این ساعت با این اشرار قتال و محاربه نمایم، زیرا که قتال ما با این جماعت از قتال لشگر بسیار که بعد از این خواهند آمد آسان تر است، به جان و دین خود

سوگند یاد می کنم هر آینه بعد از این آنقدر لشگر خواهد آمد که ما را تاب مقاومت ایشان نخواهد شد.

پاسخ امام (ع) به پیشنهاد زهیر

حضرت فرمود: من به قتال ایشان ابتدا نمی کنم، پس به ناچاری در آن بیابان خشک و خالی فرود آمد و آن روز پنج شنبه دوم ماه محرم بود که ابتدای سال شصت و یکم هجرت بود.^۱

خطبه امام (ع) در روز دوم محرم زمان ورود به کربلا

به روایت سید بزرگوار سید بن طاووس ^{قدس سره} چون حضرت در آنجا پایین آمد برخاست، در میان اصحاب گرامی خود خطبه ای در غایت فصاحت و بلاغت ادا نمود، اول حمد و ثنای الهی را بجا آورد، بعد فرمود:

إِنَّهُ قَدْ نَزَلَ مِنَ الْأَمْرِ مَا قَدْ تَرَوْنَ وَإِنَّ الدُّنْيَا تَغْيَرَتْ وَتَنْكَرَتْ وَ
أَدْبَرَ مَعْرُوفُهَا وَلَمْ يَبْقَ مِنْهَا إِلَّا صُبَابَةٌ كَصُبَابَةِ الْإِنَاءِ وَخَسِيسُ عَيْشٍ
كَالْمَرْعِيِّ الْوَبِيلِ أَلَا تَرَوْنَ إِلَيَّ الْحَقَّ لَا يُعْمَلُ بِهِ وَإِلَيَّ الْبَاطِلَ لَا يُتَنَاهَى
عَنْهُ لِيَرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ رَبِّهِ حَقًّا حَقًّا، فَإِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا
سَعَادَةً وَ الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَمًا.

«صبا» به به ضمه صاد، عبارت از آب اندک و رطوبت کمی است که بعد از ریخته شدن آب کوزه در ته وی می ماند؛ «وبیل» به چراگاهی اطلاق می شود که آب و هوای وی بسیار بد و شدید بوده باشد؛ لام «لیرغب» شاید لام امر غایت است و احتمال دارد که لام تعلیل بوده باشد، یعنی وضع روزگار به چنین گونه جاری شده است که مؤمن راغب نگردد و دلش از بدی روزگار تنگ شود، تا اینکه مشتاق ملاقات پروردگار خود گردد؛ «برم» بر وزن «فرس» به معنای

۱. شیخ مفید، الإرشاد ۲: ۸۲؛ فضل بن حسن طبرسی، إعلام الوری: ۲۳۳؛ محمد بن حسن فتال، روضة الواعظین ۱: ۱۸۰.

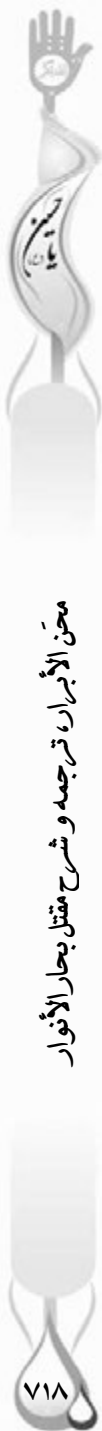
دل‌تنگ و رنجیدن است.

حاصل مضمون این خطبه بلاغت مشحون آن است حضرت فرمود: به درستی مصیبت و بلا در این روزها به ما رخ داده است، چنانکه مشاهده می‌کنید! به درستی راحت و نعمت دنیا تغییر یافته و آسودگی وی رفته و بر بدی مبدل گشته و نیکی و احسان وی از ما رو گردان شده است و از زندگانی و ایام روزگار دون و گردش گردون برای ما باقی و پایدار نمانده است، مگر زمان اندکی و مدت کمی، مانند مقدار آبی که در توی کوزه بعد از ریخته شدن آب وی می‌ماند و از زندگانی وی برای ما باقی نیست مگر زندگی بد و بی‌قدر و منزلت، برای ما مانند چراگاهی شده است که هرگز راحتی و آسودگی در وی نباشد و آب خوب و هوای مناسب در آن چراگاه نداشته نباشد، چگونه ما را در زندگانی وی دلشادی و سرور شود؟ آیا نمی‌بینید که در میان مردم حق معمول نیست! و راستی و درستی در میان مردم نیست! و نگاه نمی‌کنید به سوی باطل! که هیچ کس از ارتکاب وی پرهیز نمی‌کند، باید مؤمن به راستی و درستی مشتاق ملاقات پروردگار خود گردد، به درستی من در این روزگار مرگ را نیافته‌ام مگر سعادت! و زندگانی با گروه ستمکاران را مگر رنج و مشقت.^۱

چون اصحاب آن حضرت این سخنان جان سوز و گریه خیز را از آن مظلوم بیابان کربلا و کشته گروه اشقیا شنیدند، زهیر بن قین بجلی از جای خود برخاست عرض نمود: ای فرزند گرامی جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله! به تحقیق سخنان تو را شنیدیم، خداوند عالمیان

پاسخ زهیر به خطبه
جانسوز امام (ع)

۱. حسن بن شعبه حرانی، تحف العقول: ۲۴۵؛ سید بن طاووس، الیهوف: ۷۹؛ علی بن عیسی اربلی، کشف الغمّة ۲: ۳۲؛ ابن نما حلی، مشیر الأحرار: ۴۴؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب (ع): ۶۸: ۴.



کار بار تو را پیوسته به هدایت و رستگاری نماید، اگر بر فرض دانسته باشیم که در دنیا به همیشگی باقی خواهیم شد و زندگانی ما در وی دائمی می‌باشد، هر آینه نصرت و یاری تو را بر چنین زندگی دائمی اختیار می‌کنیم و در پیش روی تو جهاد دشمنان را به دنیا ترجیح خواهیم داد.

پاسخ هلال بجلی به
خطبه امام (ع)
بعد از زهیر بن قین هلال بن نافع بجلی از جای خود برخاست و عرض نمود: به خدا سوگند ما هرگز ملاقات پروردگار خود را ناخوش نمی‌داریم و مشتاق ملاقات خداوند عالمیان هستیم و پیوسته در سر نیات درست و بصیرت راست خود باقی و ثابت قدم هستیم و به سبب مشاهده هجوم دشمن، دست از نیت نیکو و بصیرت به حقیقت دین خود بر نمی‌داریم، به درستی ما با دوستان تو دوست و با دشمنان بداندیش تو دشمن هستیم.

جواب بریر به سخنان
جانسوز امام (ع)
بعد از آن بریر بن خضیر از جای خود برخاست و عرض نمود: ای فرزند عزیز جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله! به خدا سوگند هر آینه خداوند عالمیان به سبب وجود مبارک تو به ما منت گذاشته است و احسان خود را درباره ما شامل فرموده است و ما را نصیب و قسمت کرامت نموده است که در پیش روی تو مقاتله نماییم و با دشمنان بدکردار، در یاری تو مشغول جهاد بوده باشیم و در راه محبت مانند تو بزرگواری اعضای بدن ما پاره پاره گردد، بعد از آن جد بزرگوارت در روز قیامت برای ما در نزد پروردگار عالمیان شفاعت نماید.^۱

و نیز سید بن طاووس فرموده است که جناب امام حسین علیه السلام بر اسب خود سوار شده و با اهل بیت و اصحاب خود رو به راه

۱. سید بن طاووس، *الهیوف*: ۷۹.

گذاشتند و روانه گردیدند؛ حرّ و اصحاب اشرار او مانع شدند و نمی گذاشتند که آن حضرت به سوی مقصود خود روانه شود، پیوسته به کشاکش و ردّ و دفع یکدیگر آن حضرت با اصحاب گرامی خود به بیابان کربلا رسیدند و آن روز هشتم ماه محرم بود.^۱

در مناقب مروی است که زهیر بن قین عرض نمود: مصلحت این است که در زمین کربلا فرود آییم و در آن سرزمین منزل سازیم و در کنار نهر پایین آییم، اگر گروه ستمکاران با ما جنگ کنند ما نیز با ایشان جنگ و کارزار می نماییم.

چون آن حضرت نام کربلا را شنید، قطرات اشک از دیده های حق بینش به رخسار نازنینش جاری گردید و گفت: خداوندا! از مصیبت و بلا به سوی تو پناه می برم! پس حضرت در جای خود فرود آمد و حرّ نیز در برابر آن حضرت با یاران خود نازل شدند، آن حضرت کاغذ و دواتی طلبید و نامه ای به سوی اشراف کوفه، از کسانی که گمان می رفت که در بیعت و طاعت آن حضرت باشند نوشت:

بسم الله الرحمن الرحيم

نامه ای است از حسین بن علی علیه السلام به سوی سلیمان بن سرد و مسیب بن نجیه و رفاعه بن شداد و عبدالله بن وال و جماعت مؤمنان، اما بعد به تحقیق دانسته اید که جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله در حال

حیات خود فرموده است: «هر کسی که در عصر و زمان خود پادشاه ستمکار را دید که محرّمات خدا را حلال می کند و عهد و پیمان خدا را می شکند و به سنّت و شریعت جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله مخالفت و

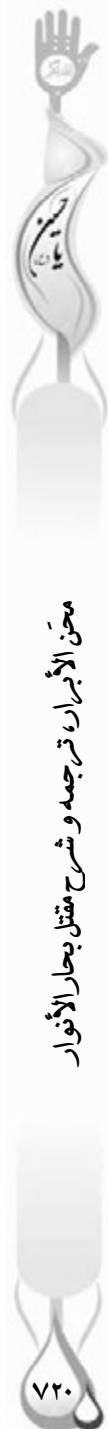
سید بن طاووس و تاریخ ورود امام (ع) به کربلا

پیشنهاد زهیر برای فرود آمدن در کربلا

نامه به بزرگان کوفه به هنگام نزول در کربلا

ضرورت قیام علیه حاکم جور

۱. همان: ۸۰ در این نسخه از کتاب ورود امام (ع) در روز دوّم بوده است (یوم الثانی)؛ ولیکن در نسخه بحار (یوم الثامن) آمده است و احتمال در التباس نسخه بحار می باشد.



نافرمانی می‌نماید و در میان بندگان با ستمکاری و بدکرداری و عداوت و نافرمانی رفتار می‌کند، هر کس چنین ظالمی را ببیند و قول و فعل او را تغییر ندهد، به خدا سزاوار است که چنین کس را به مکان همان ستمکار جبار داخل سازد و در آتش جهنم در یک جا باشند»، به تحقیق شما را معلوم و مشخص گردیده است که این گروه ستمکاران طاعت شیطان را بر خود لازم دانسته‌اند و از طاعت رحمان نافرمانی کرده‌اند و در شهرها و بلاد اسلام اظهار فتنه و فشار نموده‌اند و حدود خدا را معطل گذاشته‌اند و غنیمت مسلمانان را برای خود پسندیده، به صاحبان حاجات نمی‌دهند، حرام خدا را حلال و حلال خدا را حرام می‌کنند و می‌دانید که به جهت قرابت به جناب رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله! من به امر خلافت و امامت سزوارتر از این گروه اهل شقاوت و ضلالت هستم، به تحقیق نامه‌های شما پی در پی به سوی من آمدند و پیک‌های شما از عقب یکدیگر پیغام شما را به عهد و پیمان و بیعت شما به نزد من آوردند.

گلابیه امام حسین (ع) از عادت پیمان شکنی اهل کوفه چنین پیغام فرستاده بودید که مرا به دست دشمنان ندهید و در میان ایشان خوار و تنها نگذارید، پس اگر وفا به بیعت خود در خصوص من می‌نمایید، پس به تحقیق به حظّ و رستگاری ظفر می‌یابید و خودم در کنار شما و اهل و فرزندان من در کنار اهل و فرزندان شما خواهند بود، در هنگام رخا و شدت پیروی از من نمایید و اگر اینها را نکنید و عهدها و پیمان‌ها را بشکنید و بیعت و طاعت خود را مخالفت نمایید، پس به جان و دین خود سوگند یاد می‌کنم که این کار از شما دور و مستنکر نیست، به تحقیق این بی‌وفائی و مخالفت را به پدر و برادر و فرزند عمّ من مسلم بن عقیل بجا

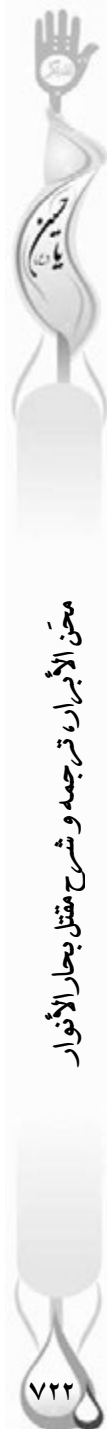


آورده‌اید و شیمه شما به نقض عهد و پیمان و شیوه شما به مخالفت بیعت و اطاعت جاری گردیده است؛ فریب خورده کسی است که فریب شما را بخورد، این کارهای شما حظّ و بهره شما را از رحمت خدا دور می‌اندازد و نصیب شما را ضایع می‌نماید، پس هر کس عهد خدا را بشکند، عهد و پیمان خود را شکسته است و زود است خدا مرا از شما بی‌نیاز گرداند والسلام.

نامه را پیچید به مصاحبت قیس بن مصهر صیداوی به سوی کوفه روانه نمود و کلمات گذشته را در خصوص دستگیری قیس و شهادت آن بزرگوار نقل نموده است و گفته است: چون کشته شدن قیس به گوش مبارک آن حضرت رسید اشک از دیده‌های مبارکش جاری گردید و گفت: پروردگارا! برای ما و شیعیان ما در بهشت برین منزل نیکو قرار ده! و میان ما و ایشان در محلّ و قرار رحمت خود جمع نما! به درستی تو بر همه چیز قادر هستی.^۱

چون هلال بن نافع بجلی قسیره اندوه دل مبارک و قطرات عبرات آن مظلوم کربلا را مشاهده نمود از جای خود برخاست و عرض کرد: ای فرزند عزیز جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله! به تحقیق تو را معلوم است که جدّ تو قادر بر این نگردید که محبّت خود را در دل مردم جاگیر نماید و متمکّن نشد چنانکه دوست می‌داشت، ایشان را به دین خود برگرداند؛ بعضی از اصحاب جدّ بزرگوارت منافق بودند، در آشکار وعده نصرت و یاری به آن حضرت می‌دادند و در باطن اعانت دشمنان او را می‌کردند، در ظاهر سخنانی شیرین تر از عسل به زبان خود می‌راندند و بعد از آن در مخالفت امر لازم الاطاعه او

۱. در کتاب مناقب به آنچه ارجاع داده شده است دست نیافتیم.



کاری بجای می آوردند که از حنظل تلخ تر بود، پیوسته مردم در روزگار به آن حضرت چنین رفتار و کردار نمودند، تا اینکه خداوند عالمیان او را به سوی رحمت و محلّ کرامت خود برد و به ملاقات پروردگار خود فایز گردید.

به درستی پدر بزرگوارت که پیوسته رحمت خدا برای او باد، در مثل کار جدّ بزرگوارت بود، گروهی از مسلمانان به سر آن حضرت جمع شدند و به یاری آن بزرگوار گرد آمدند و با ایشان پیوسته با ناکسان و نقض کنندگان عهد و پیمان و ستمکاران و از دین بیرون شدگان مشغول جهاد گردید، تا اینکه اجل حتمی او در رسید، به رحمت و رضوان خدا پیوست و عرض نمود: تو امروز در میان ما در چنین حالت هستی! پس هر کس عهد و پیمان خود را بشکند و جامه بیعت را از تن خود بیرون نماید، پس ضرر به کسی نمی رساند، مگر به نفس و جان خود، خداوند عالمیان از آن کس بی نیاز و کفایت کننده است، ما در خدمت سراسر سعادت تو هستیم و ملازم اطاعت فرمان تو می باشیم، خواه ما را به مشرق زمین ببری، یا به سوی بلاد مغرب، هر چه رأی شریف توست در حقّ ما جاری کن، به خدا سوگند ما از تقدیر خداوند عالمیان اعراض نمی کنیم و ملاقات پروردگار خود را ناخوش نداریم، به درستی ما در سرّ نیت های نیکو و بصیرت های درست خود هستیم و دوستان تو را دوست می داریم و با دشمنان تو در سر جنگ و عداوت هستیم.

چون سخن آن مؤمن پاک نیت و صاحب عقیدت به آخر رسید، بریر بن خضیر همدانی از جای خود برخاست و عرض نمود: ای فرزند گرامی جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله به ذات اقدس باری سوگند

اظهار وفاداری بریر
بن خضیر



یاد می‌کنم، هر آینه خدا بر ما منت گذاشته است که در پیش روی چون تو بزرگواری با گروه اشرار مشغول کارزار بوده باشیم، تا اینکه در یاری و نصرت و راه محبت و مودت تو اعضای بدن ما به شمشیر و نیزه‌های اهل ضلالت و شقاوت پاره پاره گردند، پس جدّ بزرگوارت در روز قیامت شفیع ما باشد، هرگز رستگار نخواهند شد جماعتی که فرزند دختر پیغمبر بزرگوار خود را ضایع نمودند، تُف و حسرت باد به روی ایشان!، در فردای قیامت به چه رو و کدام عذر به پیغمبر خود ملاقات خواهند نمود؟! پیوسته در درون آتش نیران واویلاه و واابوراه خواهند گفت.^۱

در مناقب نیز مروی است که آن حضرت فرزندان و برادران و اهل بیت گرامی خود را جمع نموده از روی حسرت و سوگواری به روی مبارک ایشان نظری می‌نمود و اشک حسرت مانند سیلاب آب بر رخسار شریف خود جاری می‌فرمود، ساعتی با ایشان گریه و زاری نموده، دست مبارک خود را به سوی آسمان برداشت و گفت: خداوندا! ما عترت پیغمبر گرامی تو محمد صلی الله علیه و آله هستیم، به تحقیق ما را از وطن خود آواره ساختند و از دیار خود دور افکندند و از حرم جدّ بزرگوار خود با زور بیرون کردند و بنوامیه از روی ظلم و ستم بر ما حکومت و سلطنت می‌نمایند، پروردگارا! حق ما را از ایشان بگیر و به کرده‌های ایشان مؤاخذه نما و ما را بر گروه ستمکاران غالب کن و نصرت ده.

پس آن حضرت از همان جا کوچ نمود، در روز چهارشنبه یا روز پنج شنبه دوّم ماه محرّم اوّل سال شصت و یکم هجرت وارد

مردم بنده دنیايند

زمین کربلای پرېلا گردید، پس آن مظلوم بی کس روی مبارک خود را به سوی اصحاب گرامی خود نمود و فرمود: مردم دنیا و روزگار بندگان دنیا هستند و آن را پرستش می نمایند و دین را در سر زبان خود جاری می سازند و مانند بقیه خورده طعام به سر زبان می گیرند و آن را اظهار می کنند و بر خود می بندند، تا هنگامی که معیشت ایشان می گذرد و به جهت اظهار دین صدمه بر ایشان وارد نگردد، چون بر بلا و مصیبت دچار شدند و به مقام امتحان بر آمدند، آن وقت دینداران کم می باشند.^۱

سؤال امام (ع) از زمین
کربلا و استعاذه ایشان

بعد از آن از اصحاب خود پرسید: آیا این سرزمین کربلاست؟
عرض نمودند: بلی! ای فرزند جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله!
حضرت فرمود: این زمین موضع مصیبت و بلاست و این جایی است که شتران و سواران ما در اینجا نازل خواهند شد و محل نزول مردان ماست و موضع کشته شدن جوانان و پیران ما خواهد شد و مقام ریخته شدن خون های ما می باشد،^۲ پس آن حضرت با اهل بیت و اصحاب گرامی در زمین کربلا نزول اجلال فرمودند و حرّ نیز با هزار نفر نامرد در برابر آن حضرت فرود آمدند. حرّ نامه ای از آنجا به پسر زیاد حرام زاده نوشت و خبر فرود آمدن آن بزرگوار را در زمین کربلا برای او رساند.^۳

مترجم می گوید: در بعضی کتب مقاتل در بیرون رفتن جناب حبیب بن مظاهر از کوفه به سوی کربلا روایتی نقل کرده است که

۱. النَّاسُ عبيد الدنيا و الدّين لعق على السنتهم... ر.ک: حسن بن شعبه حرانی، *تحف العقول*:

۲۴۵؛ علی بن عیسی اربلی، *کشف الغمّة* ۲: ۳۲

۲. سید بن طاووس، *الهیوف*: ۸؛ علی بن عیسی اربلی، *کشف الغمّة* ۲: ۴۷؛ ابن شهر آشوب، *مناقب آل أبي طالب* (ع) ۴: ۹۷.

۳. مطالب یاد شده ی علامه مجلسی را در مناقب نیافتیم؛ بعض مطالب یافت شد و منابع آن ذکر گردید.

نامه امام حسین (ع) به
حبيب بن مظاهر

حاصل مضمون بعضی از فقرات وی این است که چون جناب امام حسین علیه السلام به سوی کربلا متوجه گردید، نامه‌ای به سوی حبيب بن مظاهر نوشت، نامه‌ای است از حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام به سوی مرد کامل فقیه، حبيب بن مظاهر، اما بعد، یا حبيب! قرابت و خویشی ما به جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله از برای تو معلوم است و تو ما را از همه کس بهتر و نیکوتر می‌شناسی و تو صاحب غیرت و سریرت نیکو هستی، در نصرت و یاری ما به جان خود بخل نکن و اگر ما را به جان خود مواسات و یاری نمایی، در روز قیامت جدّ بزرگوار من تو را مکافات خواهد فرمود.

جناب حبيب در خانه مشغول غذا خوردن بود، ناگاه دید کسی در می‌زند، از خانه بیرون آمده دید مردی در پشت در ایستاده، پرسید تو کیستی؟

آن مرد گفت: من رسول جناب امام حسین علیه السلام هستم.

پس نامه را بیرون آورد، به دست جناب حبيب داد، چون بر مضمون نامه آن حضرت مطلع گردید، عازم بیرون رفتن شد، لکن خواست که امر خود را از زن و خویشان خود پنهان نماید، از جهت اینکه مبدا ایشان مانع شوند، یا به پسر زیاد خبر برسد.

ممانعت خویشان حبيب
از نصرت امام
حسین (ع)

آن بزرگوار در این خیال بود، ناگاه دید پسر عم‌های خود داخل خانه شدند و سلام دادند و نشستند و گفتند: ای حبيب! شنیده‌ایم که تو برای نصرت جناب امام حسین علیه السلام می‌روی؟ هرگز تو را نمی‌گذاریم که مرتکب چنین کار بوده باشی، ما را چه کار است که به میان پادشاهان و بزرگان داخل شویم و مداخله در امور ایشان نماییم؟!



جناب حبيب در جواب ايشان ابا و امتناع از آن اراده نمود و
خيال خود را از ايشان مخفي داشت و در ظاهر گفته ايشان را قبول
نمود، چون ايشان خاطر جمع شدند که حبيب عازم نصرت آن
حضرت نيست، از خانه او بيرون رفتند.

خواهش همسر حبيب
برای نصرت امام
حسين (ع)
چون زن جناب حبيب سخنان ايشان و جناب حبيب را شنیده
بود، داخل خانه گرديد و عرض نمود: ای حبيب! گویا تو نصرت
جناب امام حسين عليه السلام را ناخوش داری و می خواهی که به یاری آن
حضرت نروی؟

حبيب خواست که خيال خود را از آن زن نیکوکردار پنهان
نماید، در جوابش اظهار نمود که من نمی خواهم به نصرت آن
حضرت بيرون بروم!

چون آن زن پاک طينت اين سخن را از شوهرش شنید گريه و
زاري کرده گفت: ای حبيب! اگر ترک ياری آن حضرت نمایی
سزاوار هستی که مقنعه مرا به سر خود بيافکنی! آیا فراموش کرده ای
آن سخنی که جدّ بزرگوارش جناب رسول خدا صلی الله عليه وآله در شأن
آن حضرت فرموده است که اين دو فرزند من سيّد جوانان بهشت
می باشند و ايشان امام و پيشوای امت من هستند، خواه بر امر امامت
امت قائم شوند، يا از جور و ستم ستمکاران در خانه خود بنشینند و
اين است فرستاده آن بزرگوار به نزد تو آمد، پيغام آن حضرت را به
تو رسانده است و تو جواب نیکو برای او نمی دهی؟!

جناب حبيب فرمود: می ترسم که من کشته شوم تو بی شوهر بوده
باشی!

آن زن نیکوکار عرض کرد: تو البته ترک نصرت آن حضرت ننما
و بگذار من خاک بخورم!

چون جناب حبیب دانست که زنش به آن امر از دل خود راضی
و خوشنود است، او را دعای خیر داده و از اراده و خیال خود آگاه
نمود. زنش خواهش کرد که در هنگام ملاقات آن حضرت، از جانب
او دست و پای مبارک آن حضرت را بیوسد و سلام برای او برساند.
جناب حبیب اسب خود را بیرون آورد، به زین آراسته نمود و
غلام خود را فرمود: این را بیرون بر! در خارج کوفه در فلان مکان
نگاه دار و منتظر آمدن من باش و چنان کن که کسی تو را نبیند و از
کار ما آگاه نگردد.

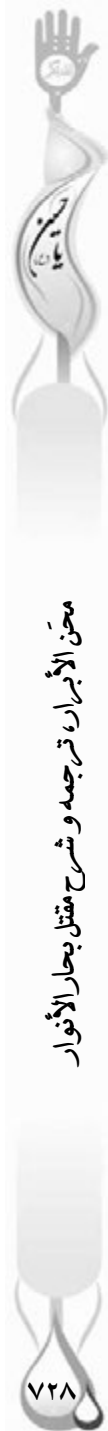
غلام آن بزرگوار از جلو اسب گرفته از کوفه بیرون رفته، در
همان مکان معین ایستاد، انتظار جناب حبیب را می کشید، جناب
حبیب که بار سفر سعادت اثر خود را درست نموده اهل و عیال
خود را وداع بازپسین فرمود، از خانه خود در پنهانی بیرون رفته به
سوی آن مکان معلوم روانه گردید.

چون غلام آن بزرگوار مدتی انتظار آقای خود را کشید و دید که
در آمدنش تأخیر نمود، آن غلام نیکوکار اسب را مخاطب ساخته
می گفت: ای حیوان! اگر صاحب تو نیاید هر آینه به پشت تو سوار
می شوم و برای نصرت جناب امام حسین علیه السلام می روم.

در آن هنگام جناب حبیب به آن مکان رسید و سخنان غلام خود
را شنید، دست خود را از روی حسرت به یکدیگر زد و گفت: پدر

درخواست همسر
حبیب از او به هنگام
دیدن امام حسین (ع)

ایثار و فداکاری غلام
حبیب بن مظاهر در
نصرت امام (ع)



و مادرم فدای تو باد، ای فرزند عزیز جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله! بندگان آرزوی نصرت تو را می نمایند، پس چگونه آزادگان این آرزو را نکنند، به غلام خود فرمود: من تو را در راه رضای خدا آزاد نمودم.

غلام چون این سخن را شنید گریست و عرض کرد: ای سید من! به خدا سوگند هرگز از خدمت تو جدا نمی شوم، تا اینکه به همراه تو بروم و فرزند عزیز دختر جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله یاری کنم و در پیش روی آن حضرت کشته شوم، پس جناب حبیب با غلام نیکوکار خود روان به خدمت آن حضرت شدند، چون به خدمت آن حضرت رسید دست و پای مبارک او را بوسه داد و ملازم خدمت آن حضرت گردید، تا اینکه به درجه شهادت فایز گردید رضی الله عنه^۱ انتهی.

نامه امام حسین (ع) به محمد حنفیه هنگام ورود به کربلا
مترجم می گوید: مصنف قدس سره در ابواب آینده از کامل الزیارة به سند خود از جناب امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: چون جناب امام حسین علیه السلام وارد زمین کربلای پر بلا گردید، نامه ای از آن سرزمین بلا به سوی برادر خود محمد بن حنفیه نوشت، مضمون نامه آن مظلوم چنان بود:

بسم الله الرحمن الرحيم

نامه ای است از حسین بن علی علیه السلام به سوی برادر خود محمد بن علی و کسانی که از گروه بنی هاشم در نزد او هستند، اما بعد، به درستی ما دنیا را چنین قرار دادیم که گویا هیچ نبوده است و خانه آخرت را اختیار نمودیم که خانه جاودانی و همیشگی است.^۲

۱. بر منبع مورد نظر مترجم دست نیافتیم.

۲. ابن قولویه قمی، کامل الزیارات ۷۵: ۱۶.

رؤیای صادقه امام
حسین (ع) در بطن
عقبه

و باز در آنجا از همان کتاب روایت کرده است که جناب امام
جعفر صادق علیه السلام فرمود که جناب امام حسین علیه السلام در هنگام توجه
خود به سوی عراق از «بطن عقبه» بالا رفت، به اصحاب خود فرمود:
من خودم را چنین می‌یابم که البته در این سفر کشته خواهم شد!
ایشان عرض نمودند: این را از کجا می‌گویی؟ ای اباعبدالله!
حضرت فرمود: این را در خواب دیدم.

ایشان عرض نمودند: خواب تو چگونه بود؟
حضرت فرمود: در خواب دیدم سگان بسیار بر من حمله کردند
و یکی از آنها بر من بسیار شدت و هجوم می‌کرد که سگ سفید
رنگ بود^۱ انتهی.

مصنف قدس سره فرموده است چون نامه حرّ به پسر زیاد بدنیاد رسید،
آن ملحد کافر نامه‌ای به این مضمون به جناب امام حسین علیه السلام نوشت.

اما بعد، یا حسین! به تحقیق برای من خبر رسید که تو وارد زمین
کربلا شده‌ای، امیرمؤمنان یزید برای من نوشته است که در میان
رختخواب خود نخوابم و از نان گندم سیر نشوم، تا اینکه تو را به
ملاقات خداوند لطیف خیر لاحق نمایم، یا اینکه به زیر حکم من و
یزید داخل گردی و گردن به طاعت من و یزید بگذاری.

چون نامه آن حرام زاده به جناب مظلوم کربلا رسید و نامه را
خواند، از دست خود انداخت، فرمود: رستگار نگردد گروهی که
رضای مخلوق را به سخط خالق خریدند و خشنودی مخلوق را به
غضب خدا بدل نمودند.



فرستاده آن لعین عرض نمود: جواب نامه را بده یا اباعبدالله!
حضرت فرمود: این را در پیش من جوابی نیست، زیرا که برای
او کلمه عذاب لایق و سزاوار شده است.^۱

مأمور شدن عمر سعد به قتل امام حسین (ع)
فرستاده آن حرام زاده به سوی کوفه برگردید و سخن حضرت را
برای او خبر داد، آتش خشم در سینه پر شقاوت و ضلالت او
افروخته شد، آن دشمن خدا و رسول بسیار خشمناک گشته به سوی
پسر سعد حرام زاده متوجه گردید و آن ملعون را به قتل آن حضرت
مأمور ساخت و در آن ایام عمر ملعون را به ولایت ملک ری والی
نموده بود.

عمر ملعون طلب عفو و قبول عذر کرده و گفت: مرا از قتل
حسین علیه السلام معاف بدار

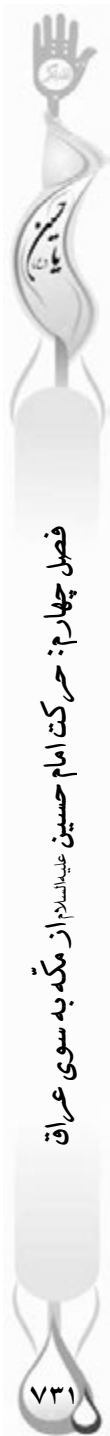
آن شقی گفت: حال که به جنگ حسین علیه السلام نمی روی پس
منشورنامه ایالت ری را به ما رد کن.

آن ملعون طلب مهلت نمود که در آن کار فکر نماید، پس روز
دیگر نزد پسر زیاد بدکردار رفته، از ترس اینکه مبادا از منصب ایالت
ملک ری معذول نماید، قتل جناب امام حسین علیه السلام را قبول نمود.^۲

عمر سعد در دو راهی
ملک ری یا قتل با امام حسین (ع)
مترجم می گوید: در آخر باب دوازدهم تفصیل این مطلب
گذشت، لکن ابومخنف در مقتل خود کیفیت مهلت خواستن عمر
حرام زاده را به نوع دیگر روایت کرده است و آن روایت این است
که ابومخنف گفته است که چون عمر بن سعد ملعون از نزد پسر
زیاد حرام زاده برخاست و به سوی خانه نحس خود برگشت،

۱. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب (ع) ۴: ۹۸؛ علی بن عیسی اربلی، کشف الغمّة ۲: ۴۷.

۲. علی بن عیسی اربلی، کشف الغمّة ۲: ۴۷.



فرزندان مهاجران و انصار به نزد عمر رفتند و گفتند: یا عمر! شنیده‌ایم که عازم شده‌ای بر اینکه به قتال جناب امام حسین علیه السلام بیرون روی! این چه کار است که تو می‌کنی؟ و حال آنکه پدرت ششم آن کسانی است که در اوّل امر به دین اسلام داخل شدند!

آن ملعون در جواب سخن ایشان گفت: چنین کار را نمی‌کنم، چون ایشان بیرون رفتند در کار خود متفکر شد، در میان قتل حسین علیه السلام و ایالت ملک ری فکرها به کار می‌برد، در آخر قتال آن حضرت را اختیار نمود و چشم از ایالت ری پوشید و این ابیات را می‌گفت:

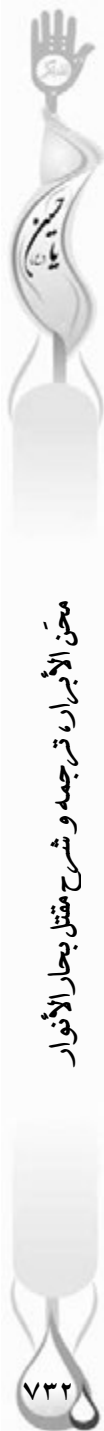
اشعار عمر سعد در
انتخاب حکومت ری و
عزم بر کشتن امام
حسین (ع)

فَوَاللّٰهِ مَا أَذْرِي وَ إِنِّي لَحَايِرٌ أَفَكَّرْتُ فِي أَمْرِي عَلَي خَطَرَيْنِ
أَتْرُكُ مُلْكَ الرَّيِّ وَالرَّيِّ مُنْيِي أَمْ أَرْجِعُ مَأْتُوْمًا بِقَتْلِ حُسَيْنِ

یعنی به خدا سوگند نمی‌دانم در این امر چه کنم، به درستی من حیران هستم و در کار خود معطل مانده‌ام، در کار خود متفکر می‌باشم که در میان دو چیز خطرناک واقع گشته‌ام، نمی‌دانم که ملک ری را ترک نمایم، تا اینکه مرتکب محاربه حسین نشوم و حال آنکه ملک ری متهای آرزوی من است، یا اینکه ملک ری را اختیار کنم، به جنگ حسین بیرون روم و به جهت قتل حسین گناهکار به خانه خود برگردم.

حُسَيْنُ بْنُ عَمِّي وَالْحَوَادِثُ جُمَّةٌ عَمَّرِي وَلِي فِي الرَّيِّ قُرَّةٌ عَيْنِي
وَ إِنَّ إِلَهَ الْخَلْقِ يَعْفِرُ زَلَّتِي وَ لَوْ كُنْتُ فِيهَا أَظْلَمُ الثَّقَلَيْنِ

«جمله» به ضمه جیم، به معنای بسیار و فراوان است؛ «اظلم» جایز



است که به صیغه افعَل تفضیل بوده باشد، یا به صیغه متکَلَّم وحده فعل مضارع باشد، اوّل بهتر است.

در بیت اوّل سه احتمال می‌رود، اوّل آنها این است: حسین پسر عمّ و خویش من است و حوادث و مصیبت‌های روزگار بر او هجوم‌آور گشته، لازمه خویشی آن است که در این ایام و در این هنگام او را یاری نمایم، نه اینکه به ضرر او سعی کنم و به محاربه او پردازم، به جان خود قسم! در ایالت ملک ری روشنی چشم من می‌باشد، به جهت ملاحظه حال خویشان از ایالت ری نمی‌توانم بگذرم. و دوّمی این است که حوادث روزگار بسیار است، شاید من به قتال حسین بروم، بر من غالب شود، دین و دنیا هر دو از دست من برود. سوّمی آن است که حوادث روزگار بسیار است، شاید به کارزار حسین پردازم و او را بکشم، حکومت ری را به من ندهند، در هر دو جهان بی‌بهره و روسیاه بشوم، به درستی پروردگار خلق گناه مرا می‌بخشد و از لغزش من می‌گذرد، هر چندی که در خصوص حکومت ری از جنّ و انس ستمکارتر گردم و احتمال دارد ضمیر «فیها» به آخرت راجع شود، که به سیاق کلام معلوم است.

أَلَا إِنَّمَا الدُّنْيَا بَخِيرٌ مُّعَجَّلٌ وَ مَا عَاقِلٌ بَاعَ الْوُجُودَ بِدَيْنٍ

دنیا خیر و فایده‌ای معجّل و حاضر است و آخرت فایده‌ای نسیه و موخّر است، هرگز عاقل نیست کسی که نقد و موجود را به چیز دین و نسیه بفروشد.

يَقُولُونَ إِنَّ اللَّهَ خَالِقُ جَنَّةٍ وَ نَارٍ وَ تَعَذِيبٍ وَ غُلٌّ بِدَيْنٍ

مردم می‌گویند که جهان را خالق و آفریننده‌ای هست که خالق بهشت و آتش دوزخ و عذاب دردناک و زنجیر بزرگ را خلق کرده است.

فَإِنْ صَدَقُوا فِيمَا يَقُولُونَ أَتَنْتَبِهَنَّ إِلَى الرَّحْمَنِ مِنْ سَبَبِينَ

شاید مراد از سببین کشتن جناب امام حسین و حکومت ری بوده باشد، یا اینکه کشتن آن حضرت و شک کردن خود آن ملعون در خلقت بهشت و آتش و نحو آن است و شاید تثنیه مجرد افاده تکرار بوده باشد.

یعنی اگر مردم در گفته خود راستگو باشند، به درستی من از هر دو سبب توبه و بازگشت به سوی خداوند رحمان می‌کنم.

وَإِنْ كَذَبُوا فُزْنَا بِدُنْيَا عَظِيمَةٍ وَ مُلْكٍ عَقِيمٍ دَائِمِ الْحُلَيْنِ

«حجلین» شاید تثنیه «حُجْلَه» بوده باشد که به معنای حجله زفاف عروس است.

مراد در اینجا حجله تابستان و زمستان، یا مراد حجله زینت دادن عروس و حجله زفاف است، یا تثنیه «حِجَل» بر وزن «اِبِل» است که خلخال پای زنان و دختران است.

یعنی اگر در گفته خودشان که بهشت و جهنم هست، دروغگو باشند، پس ما به دنیای بزرگ و دولت عظیم و پادشاهی که خویشی و نسب در وی ملحوظ نمی‌شود و دو حجله وی دائمی است، ظفر می‌یابیم و نیکبخت و بهره‌مند می‌باشیم.

ابومخنف بعد از نقل این ابیات کفرآمیز روایت کرده است که



چون آن ملعون این ایات را خواند، صدای هاتفی را شنید و خودش را نمی‌دید که این ایات را در جواب آن کافر ملحد خواند:

پاسخ هاتف غیبی به
اشعار کفر آمیز عمر
سعد

أَلَا أَيُّهَا الثُّغْلُ الَّذِي خَابَ سَعْيُهُ وَ رَاحَ مِنَ الدُّنْيَا بِنَجَسَةِ عَيْنٍ
یعنی ای لثیم ناکس! که سعی و عمل او بی فایده و بی نفع شده
است و زیان کرده است و به نجاست عین و خبائث ذات خیث از
دنیا به سوی آخرت انتقال نموده است.

سُتُّصَلِّيَ حِمَالَيْسَ يُطْفِئُ لَهْبُهَا وَ سَعْيِكَ مِنْ دُونِ الرِّجَالِ يَشِينُ
زود است که به آتش جهنم وارد خواهی شد که هرگز شعله
شرربار وی خاموش نخواهد گردید، سعی و عمل تو از همه مردم
روزگار قبیح‌تر خواهد شد.

إِذَا كُنْتُ قَاتِلَتِ الْحُسَيْنِ بْنِ فَاطِمٍ وَأَنْتَ تَرَاهُ أَشْرَفَ الثَّقَلَيْنِ
فَلَا تَحْسَبَنَّ الرَّيَّ يَا أَخْسَرَ الْوَرَى تَفُوزُ بِهِ مِنْ بَعْدِ قَتْلِ حُسَيْنٍ
هنگامی که مقاتله نمایی با حسین علیه السلام که فرزند گرامی فاطمه
زهرا علیها السلام است و حال آنکه در گمان تو آن است که آن حضرت
بهترین و شریف‌ترین گروه انس و جن است، ای زیانکارترین مردم!
چون به طمع ایالت ری آن حضرت را بکشی، گمان نکن که بر
مقصود خود ظفر خواهی یافت و تو را ملک ری نصیب شود! هرگز
بعد از کشتن حسین علیه السلام به مقصود خود نخواهی رسید^۱ انتهی.

۱. ابو مخنف، مقتل الحسين (ع): ۵۰.

فصل پنجم: حرکت لشکر ابن زیاد به کربلا و بیان احتجاجات امام حسین علیه السلام

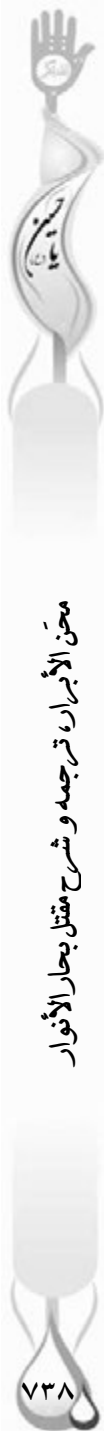


مصنف قدس سره از شیخ بزرگوار شیخ مفید قدس سره روایت کرده است که چون عمر بن سعد حرام زاده گردن طاعت به فرمان پسر زیاد زنازاده بدبنیاد گذاشت و عازم سرداری لشگر کفر و نفاق گردید، در فردای آن روز با چهار هزار نامرد وارد کربلا گشته و در نینوا لشگرگاه ساخته، عروۀ بن قیس احمسی ملعون را خطاب نمود که به نزد حسین برو، از او پرس کدام غرض و مقصود او را به این دیار کشیده و از این آمدن چه اراده دارد.

عروه ملعون چون از آن کسانی بود که نامه بیعت و طاعت و یاری و نصرت به خدمت سراسر سعادت آن فخر دودمان نبوت و رسالت نوشته بود، از این جهت به فرمان حرام زاده گردن طاعت نگذاشت و از ملاقات آن حضرت حیا نمود، قبول رسالت نکرد. عمر ملعون این مطلب را به هر یکی از بزرگان لشگر نامسعود خود تکلیف نمود هیچ یکی از ایشان قبول نکرد، به جهت اینکه همه آن ناکسان نامه‌ها به خدمت آن حضرت نوشته بودند و حیا می کردند که آن مظلوم بی کس را ملاقات نمایند.

چون کثیر بن عبدالله شعبی ملعون دید که هیچ کس به جهت ادای رسالت عمر لعین به خدمت آن حضرت نمی رود، از جای خود برخاست و گفت: ای امیر! من به نزد حسین می روم و رسالت تو را

کثیر شعبی در فکر
قتل غافلگیرانه
امام (ع)



به او می‌رسانم و اگر می‌خواهی حسین را غافل می‌کنم و او را می‌کشم. کثیر ملعون بسیار دلیر و شجاع بود و روی خود را از هیچ چیز بر نمی‌گردانید.

عمر بن سعد حرام زاده گفت: من نمی‌خواهم که او را از روی غفلت بکشی! لکن مقصود من این است که به نزد حسین برو و بگو چه مطلب و غرض او را به این دیار آورده است و چه مطلب در نظر دارد. کثیر ملعون به سوی خیمه‌گاه ملایک پاسبان فرزند عزیز خاتم پیغمبران روانه گردید.

حراست ابوتمامه از جان امام در مقابل سوء قصد کثیر شعبی
چون ابوتمامه صائدی قدس سره کثیر ملعون را دید که رو به سوی جناب امام حسین علیه‌السلام نهاده می‌آید، به خدمت جناب امام حسین علیه‌السلام عرض نمود: یا ابا عبدالله! خدا کار بار تو را درست و نیکو نماید و به اصلاح بیاورد، به تحقیق به سوی تو کسی می‌آید که شرّ اهل زمین و جسارت و جرأت کننده‌ترین ایشان به ریختن خون ناحق است. ابوتمامه این را گفت، از جای خود برخاست به سر راه آن شقی آمد، فرمود: شمشیر خود را در اینجا بگذار! بعد از آن به خدمت آن حضرت برو.

آن ملعون در جواب گفت: نه! به خدا سوگند هرگز شمشیر خود را نمی‌گذارم و آن را به دست تو نمی‌دهم و هیچ وجه کرامت و نیکی و مصلحت در این نیست که من شمشیر خود را از کمر خود باز کنم و در اینجا بگذارم، به درستی من از جانب عمر رسولم، می‌خواهید رسالت خود را به شما می‌رسانم و اگر نمی‌خواهید به جای خود بر می‌گردم.

ابوتمامه قدس سره فرمود: اگر به این راضی نمی‌شوی، پس من از قائمه

شمشیر تو را می‌گیرم، بعد از آن هر حاجتی که در نظر داری به خدمت آن حضرت عرض نما.

آن شقی گفت: نه! به خدا سوگند هرگز دست تو به قائمه شمشیر من نمی‌رسد.

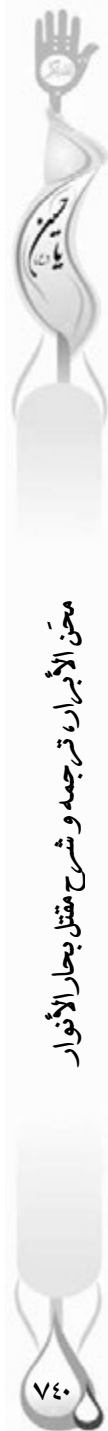
ابوتمامه فرمود: رسالت و سخن خود را به من بگو و تو اینجا باش، تا من سخن تو را به خدمت آن حضرت برسانم، جوابش را به تو بدهم و تو را نمی‌گذارم که نزدیک آن حضرت بروی، زیرا که تو فاجر و فاسق هستی.

چون آن لعین این سخن را از آن بزرگوار شنید به فحش و دشنام آغاز نمود. ابوتمامه نیز آن شقی را دشنام داد، آن فاجر به سوی عمر ملعون برگشت و قضیه خود را برای آن حرام زاده نقل نمود، عمر ملعون قره بن قیس حنظلی را طلبید، گفت: وای بر تو ای قره! به نزد حسین برو و از او سؤال کن که چرا به این دیار آمد و چه در نظر دارد. چون جناب حسین علیه السلام قره را دید که به سوی آن حضرت می‌آید، به اصحاب گرامی خود فرمود: این مرد را می‌شناسید؟

جناب حبیب بن مظاهر قدس سره عرض نمود: بلی! می‌شناسم، این مردی از طایفه حنظله از قبیله تمیم است، او خواهرزاده ما می‌باشد، یعنی مادرش از قبیله بنی اسد است، پیش تر من این مرد را نیکو و خوب می‌دانستم و گمان نداشتم که در چنین مقام حاضر گردد و به محاربه تو بیاید.

چون قره به نزد آن حضرت رسید و پیغام خود را به خدمت آن حضرت رساند، آن حضرت در جواب فرمود: اهل شهر شما نامه‌ها به من نوشتند که من به شهر ایشان بیایم، اگر حالا آمدن مرا خوش

قره بن قیس حامل پیام
عمر سعد به امام
حسین (ع)



نصیحت حبیب بن
مظاهر به قره بن قیس

ندارید من از شهر شما بر می گردم و به جای خود می روم.

چون قره این جواب را از آن حضرت شنید، خواست که برگردد، جناب حبیب بن مظاهر فرمود: یا قره! وای بر تو، کجا می روی؟ می خواهی به سوی ظالمان بروی و برای ایشان یاری نمایی؟ نرو! این مرد حاضر را یاری کن که به سبب پدران بزرگوارانش خداوند عالمیان تو را به کرامت مؤید فرموده است و به راه راست هدایت نموده است.

آن بی سعادت جواب داد که باید در این ساعت به نزد صاحب خود برگردم، یعنی عمر ملعون و جواب پیغام او را برسانم، بعد از آن رأی و فکر خود را بدانم که به نظر من چه مصلحت می آید. چون آن بی سعادت پیغام را به عمر بن سعد ملعون رساند، آن حرام زاده گفت: امیدوارم که خدا مرا از محاربه و قتال حسین عافیت دهد و کار به طوری بگذرد که من مرتکب قتال او نشوم، همان ساعت برداشت، نامه ای به پسر زیاد حرام زاده نوشت و مضمون نامه آن شقی چنین بود:

نامه عمر سعد از
کربلا به ابن زیاد در
کوفه

بسم الله الرحمن الرحيم
اما بعد، پس هنگامی که من وارد زمین کربلا گردیدم، پیغام به حسین رساندم که چرا به این دیار آمد و چه خیال در سر خود دارد، به رسول من جواب داده بود که اهل کوفه برای من نوشته بودند که به شهر ایشان بیایم، اگر در این ساعت از آمدن من کراهت دارید و ایشان را خیال دیگر عارض گشته، من باز به جای خود بر می گردم.^۱

۱. شیخ مفید، الإرشاد ۲: ۸۵؛ فضل بن حسن طبرسی، إعلام الوری: ۲۳۴؛ محمد بن حسن فتال، روضة الواعظین ۱: ۱۸۱.

حسان بن قائد عُبَسی روایت کرده است، هنگامی که من در نزد پسر زیاد نشسته بودم، نامه عمر بن سعد را آوردند، چون نامه را خواند و از مضمون وی مطلع گردید، آن ملعون گفت که چنگال ما بر او بند شده، می خواهد از دست ما رهایی یابد و امید نجات دارد. هیئات! هرگز از چنگال ما رها نخواهد شد و راه نجات برای او نیست، همان ساعت نامه ای به عمر بن سعد حرام زاده نوشت، به درستی نامه تو به من رسید و آنچه در وی نوشته بودی فهمیدم، چون نامه من به تو برسد حسین را پیغام برسان که خودش و اصحابش برای یزید بیعت نمایند، چون بیعت نمایند فکر خود را درباره ایشان ملاحظه می نمایم و بینم رأی ما در حق ایشان چه می باشد.

چون نامه آن حرام زاده به عمر بن سعد لعین رسید گفت: من می ترسیدم که پسر زیاد عافیت را غنیمت نداند و از قتال حسین دست نکشد.^۱

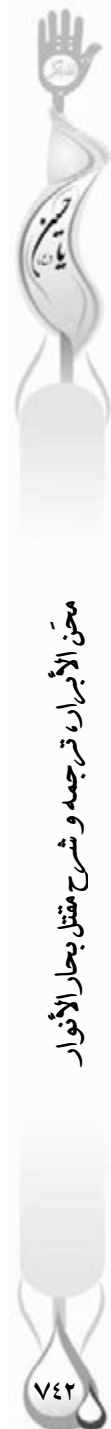
به روایت محمد بن ابی طالب عمر بن سعد ملعون پیغام پسر زیاد را به جناب امام حسین علیه السلام نرساند، زیرا که این را دانسته بود که هرگز جناب امام حسین علیه السلام برای یزید پلید بیعت نخواهد نمود.^۲

و محمد بن ابی طالب قسیر، باز روایت کرده است که پسر زیاد بدکردار به منادی خود امر نمود که مردم را خبر بدهد که به مسجد جامع کوفه جمع شوند، چون ملاعین کوفه در مسجد جامع اجتماع کردند، پسر زیاد بیرون آمد و بالای منبر رفته گفت: ایها الناس! شما آل ابوسفیان را به محک تجربه و امتحان آزموده اید و ایشان را چنان

ابن زیاد مردم را در مسجد کوفه جمع کرد
تعریف ابن زیاد از بنی امیه در دعوت به جنگ با حسین (ع)

۱. همان.

۲. محمد بن ابی طالب، تسلیة المجالس و زینة المجالس ۲: ۲۵۹.



یافته‌اید که آن را دوست می‌داشتید و موافق طبع و خواهش خود دیده‌اید. این امیرمؤمنان یزید است که به زیب حسن سیرت و به زیور پسندیده طریقت آراسته و پیراسته است، او را به نیکویی سیرت و حسن طریقت شناخته‌اید و پیوسته در حق رعیت خود نیکویی و احسان خود را مضایقه نمی‌کند و عطای خود را در محلّ و مقام مصرف می‌نماید و راه‌ها در عهد یزید مأمون گشته است و پدرش معاویه در عصر خود مانند یزید به رعیت خود احسان می‌نماید و عطا‌های خود را به ایشان می‌رساند و پسرش یزید بعد از وفات پدرش بندگان خدا را گرامی می‌دارد و ایشان را به مال‌ها و عطا‌های خود غنی و بی‌نیاز می‌گرداند و پیوسته ایشان را نوازش و اکرام می‌نماید و به عطا‌های شما صد صد زیاده کرده است و مرا امر نموده است آن عطاها را به شما به وجه کمال برسانم و به شما آن عطاها را بدهم و به جنگ دشمن خود حسین بفرستم، فرمان یزید را گوش کنید و امر او را اطاعت نمایید.

اولین ناصر ابن زیاد

اینها را در بالای منبر به زبان نحس خود راند و از منبر فرود آمد، در خزانه را گشود و خوان عطا و احسان را گسترده به مال‌های بسیار مردم اشرار را به سر خود جمع نمود و ایشان را بعد از عطای بیشمار امر کرده که به جنگ جناب امام حسین علیه‌السلام بیرون روند و برای پسر سعد حرام‌زاده معین و ناصر باشند، اوّل کسی که بیرون رفت و علم کفر و نفاق افراشت شمر بن ذی الجوشن حرام‌زاده بود، با چهار هزار نامرد از کوفه به سوی کربلا روانه گردید، بعد از بیرون رفتن آن حرام‌زاده فصار بن سود لعین با نه هزار ناکس بیرون رفت و از عقب آن ملعون یزید بن رکاب کلبی شقی با دو هزار نفر از ناکسان

کوفه روانه شد و حصین بن نمیر سکونی لعین با چهار هزار نفر از گروه اشقیا به سوی کربلا بیرون رفت و فلان مازنی با سه هزار ناکس روانه شد و نصر بن فلان با دو هزار نفر بیرون رفت.

بعد از فرستادن آن لشکر بسیار کسی به نزد شبت بن ربعی ملعون فرستاد که به آن حرام زاده پیغام رساند که پسر زیاد می گوید به زودی به نزد ما بیاید که می خواهم تو را به جنگ حسین بفرستم.

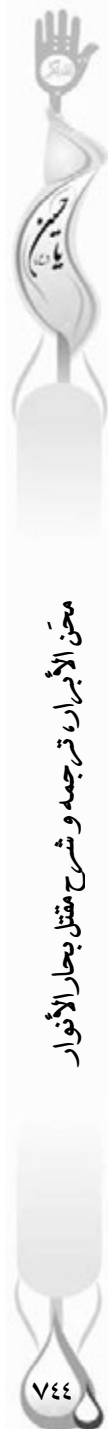
شبت ملعون چون پیغام پسر زیاد را شنید خود را به ناخوشی زد که بلکه پسر زیاد او را از قتل جناب امام حسین علیه السلام معاف نماید و دست بردارد، چون فرستاده پسر زیاد لعین از نزد شبت حرام زاده برگشت، پس کسی دیگر به نزد شبت فرستاد و چنین پیغام داد که رسول من از نزد تو برگشت و مرا خبر داد که تو بهانه ناخوشی آورده ای و خود را به تمارض واداشته ای، می ترسم تو از آن کسانی بوده باشی که خدا در حق ایشان فرموده است:

﴿إِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنُوا وَإِذَا خَلَوْا إِلَى شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزَؤُنَ﴾^۱

هنگامی که گروه منافقان مؤمنان را ملاقات می کردند می گفتند: ما ایمان آورده ایم و از شما هستیم و چون به نزد یاران و دوستان شیاطین خود می رفتند، برای ایشان می گفتند: ما با شما می باشیم و در دین با شما شراکت داریم، به درستی جز این نیست که ما به گروه مؤمنان استهزا می نماییم.

پیغام داده بود اگر تو در طاعت ما ثابت قدم هستی، به زودی به نزد ما بیا.

۱. بقره: ۱۴.



چون این پیغام به شبث بدفرجام رسید، در هنگام عشا، وقت تاریکی شب به نزد پسر زیاد ملعون رفت، به جهت اینکه به روی او نظر نکند تا اینکه اثر عَلت و ناخوشی را در روی او نفهمد که به بهانه او خبردار شود و این را نداند که اثر ناخوشی در او نبوده است. چون شبث حرام زاده داخل مجلس آن زنازاده گردید، آن ملعون اظهار مهربانی نموده و کمال احترام و اکرام را بجا آورد و در نزد خود نشانید و گفت: می‌خواهم که تو را به جنگ این مرد بفرستم، - یعنی جناب امام حسین علیه‌السلام - تا اینکه سر پسر سعد را اعانت نمایی.

اعزام ۳۰ هزار لشگر به کربلا توسط شبث ربیع

آن حرام زاده قبول نموده گفت: ایها الامیر! می‌روم و پیوسته دسته به دسته لشگرها می‌فرستاد و فوج فوج سپاه شقاوت اثر خود را می‌فرستاد، تا اینکه سی هزار نامرد از سواره و پیاده از آن گروه شقاوت اثر در کربلا جمع شدند، بعد از آن نامه‌ای به عمر بن سعد حرام زاده نوشت که تو را هیچ بهانه‌ای و عذری در باب کثرت لشگر از سواره و پیاده نگذاشتم، همت خود را به این گماشته نما که هر صبح و شام خبر تو به من برسد و از کار خود مرا خبردار کن. به جنگ جناب امام حسین علیه‌السلام عمر بن سعد حرام زاده را ترغیب و تحریص نمود و همه لشگر اشقیا در ششم ماه محرم در کربلا جمع شدند.^۱

تعداد لشگریان کفر در کربلا

مترجم می‌گوید: روایات در باب عدد لشگر اشرار در غایت اختلاف است، شهر روایات اهل بیت رسالت بر آن است که عدد

۱. محمد بن ابی طالب، تسلیة المجالس و زیة المجالس ۲: ۲۵۹؛ احمد بن اعثم کوفی، الفتوح ۵: ۹۹.

لشگر نامسعود عمر بن سعد مردود سی هزار بود^۱ و در آخر باب دوازدهم از سؤال و جواب کامل و عمر بن سعد ملعون چنان استشمام و اشعار می شود که عدد لشگر مخالفان هفتاد هزار بود، زیرا که در جواب کامل عمر حرام زاده گفت: مرا به مرگ می ترسانی؟ اگر حسین را بکشم امیر هفتاد هزار لشگر می باشم.

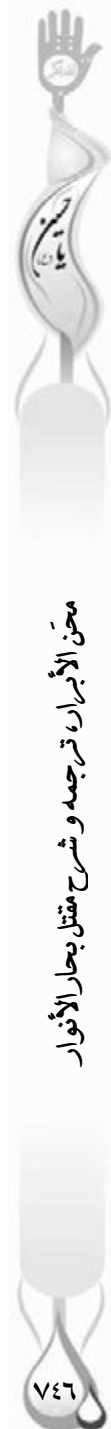
وجه تسمیه ربیعون که برای قتال آمده بودند

به نسخه عبارت مقتل ابی مخنف هفتاد هزار بودن را تصریح نموده است و به نسخه دیگر وی عدد آن ستمکاران هشتاد هزار بود^۲ و از ابن شهر آشوب از بعضی ارباب مقاتل چنین روایت کرده است که عدد لشگر کفار صد و هشتاد و چهار هزار بود،^۳ و از محمد بن اسماعیل که از علمای اهل سنت است، چهل هزار نقل کرده اند^۴ و از روایت بعض کتب تواریخ چنان ظاهر می شود که یزید پلید و پسر زیاد عنید از ترس اینکه مبدا از کوفه و اطراف شیعیان به یاری نصرت جناب امام حسین علیه السلام جمع شوند، به اطراف و اکناف نامه ها نوشتند و لشگر خواستند و پیوسته لشگر به تدریج می آمد، چنانکه

۱. در کتاب أمالی صدوق در روایت معتبری از امام سجّاد (ع) نقل شده است که ایشان خطاب به فرزند عباس بن علی علیهما السلام فرمود: «... لَا يَوْمَ كَيَوْمِ الْحُسَيْنِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ اِذْ كُفَّ اِلَيْهِ ثَلَاثُونَ اَلْفَ رَجُلٍ يَزْعُمُونَ اَنَّهُمْ مِنْ هَذِهِ اَلْأَمَّةِ ...» و همچنین در همین کتاب از زبان مبارک امام حسن علیه السلام خطاب به امام حسین (ع) آمده است: «... لَا يَوْمَ كَيَوْمِكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَزْدَلْفُ اِلَيْكَ ثَلَاثُونَ اَلْفَ رَجُلٍ يَدْعُونَ اَنَّهُمْ مِنْ أُمَّةٍ جَدْنَا ...»؛ شیخ صدوق، الأمالی، ۱۱۵: ۳ و ۴۶۲: ۱۰؛ سید بن طاووس، اللهوف: ۲۵؛ ابن نما حلی، مثير الأحرار: ۲۲؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل أبي طالب (ع): ۴: ۸۶.

۲. ابو مخنف، مقتل الحسين (ع): ۵۲.
۳. این اعداد در منابع مذکور چنین یاد شده که لشکر عمر بن سعد به دستور او صد و هشتاد و چهار هزار تیر در کمان گذاشتند و به سوی آن شاه بی سپاه حمله ور شدند؛ ر.ک: ابن شهر آشوب، مناقب آل أبي طالب (ع): ۴: ۱۱۰؛ لوط بن مخنف از دی، مقتل الحسين (ع): ۱۹۷.

۴. مراد محمد بن اسماعیل بخاری است که در کتاب تاریخ کبیر و صغیر ایشان یافت نشد. برای نقل ۴۰ هزار ر.ک: ابواسحاق اسفراینی، نورالعین فی المشهد الحسين (ع): ۳۴؛ واعظ تبریزی خیابانی، وقایع الایام در احوال محرم الحرام: ۳۳۵.



ابن العرافی العلوی البصری گفته است که «جَبَّأً» بر وزن «رَکَّع» نام ولایت کازران است که در ناحیه اهواز می‌باشد و اهل آنجا را رُبْعِیُّون می‌گویند، زیرا که اهل آن ناحیه با جمعیت بسیار از ولایت خود بیرون آمدند، به سوی عراق روانه شدند که با جناب امام حسین علیه‌السلام مقاتله و محاربه نمایند، آن ملاعین وقتی به کوفه رسیدند که آن حضرت شهید شده بود، ربع دینار انعام داد که به حساب پول این زمان قریب به دو قران و نیم است و ایشان چون جایزه خود را بسیار کم و اندک دیدند، با پسر زیاد حرام زاده در این باب سخن گفتند، آن ملعون جواب داد که شما مبتلا به جنگ حسین نشدید و شمشیر و نیزه به کار نبردید، تا اینکه جایزه بسیار برای شما بدهم. چون ربع دینار جایزه به ایشان داد به ربعیون ملقب گردیدند و شاید به قرینه این روایت اختلاف از میان اخبار مختلفه در عدد لشگر فرقه ضالّه برداشته گردد که در اوّل امر لشگر اشرار سی‌هزار کس بوده باشد، به تدریج از اطراف لشگر برسد، در هنگام کارزار زیاده از آن عدد بشود و اگر کسی درست تأمل و تفکر نماید، سی‌هزار کس را در مقابل سپاه آن شاه کم سپاه اندک نمی‌شمارد، زیرا که آن بزرگواران مدتی بود که مبتلا به هزار محنت و بلا و رنج و عنا بودند، شب‌ها آرام نداشتند که به استراحت بخوابند، پیوسته غصّه و اندوه می‌کشیدند و مصایب اهل رسالت دل ایشان را به درد می‌آورد و از جان خود مأیوس بودند و به غایت گرسنگی و تشنگی و نهایت خستگی مبتلا شده بودند، لشگر بلا و مصیبت از هر طرف هجوم آور شده بود، با وجود قلت عدد ایشان و کثرت لشگر مخالفان که

پیوسته آن گروه اشرار در کمال راحتی و فراغت با شکم سیر و دل سرد و سیراب مشغول آشامیدن شراب و آسودگی در هنگام خواب بودند، با این حالت چگونه سی هزار کس در برابر آن بزرگوارن کم و اندک می باشد و الله العالم بحقائق الامور انتهى.

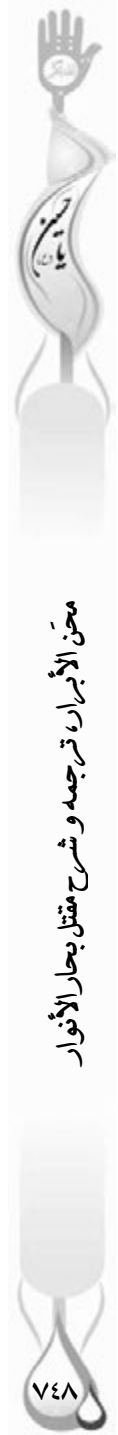
مصنف قدس سره از مقتل محمد بن ابی طالب قدس سره روایت کرده است که چون جناب حبیب بن مظاهر آن لشکر بی پایان را مشاهده نمود، به خدمت جناب امام حسین علیه السلام آمده عرض کرد: ای فرزند عزیز جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله! در نزدیکی ما جماعتی از قبیله بنی اسد مسکن دارند، رخصت ده که من به سوی ایشان بروم و مردان ایشان را به نصرت و یاری تو دعوت نمایم، شاید خداوند عالمیان به سبب نصرت ایشان این بلا و مصیبت را از تو دفع نماید.

حضرت فرمود: تو را رخصت دادم.

پس جناب حبیب در میان شب در پنهانی به سوی ایشان روانه گردید، چون به نزد ایشان رسید، جناب حبیب را شناختند که مردی است از قبیله بنی اسد و با ایشان هم قبیله است، عرض کردند: چه حاجت داری که در این شب به نزد ما آمده ای؟

جناب حبیب فرمود: من برای شما بهترین چیزها را آورده ام و نیکوترین تحفه ها آورده ام که هیچ وارد و مهمان به سوی خویشان خود بهتر و نیکوتر از وی نیاورده باشد، آمده ام که شما را به نصرت و یاری فرزند دختر پیغمبر شما دعوت نمایم، زیرا که آن بزرگوار در میان چند نفر از مؤمنان نیکوکاران مانده است که هر یکی از آن مؤمنان بهتر از هزار نفر است که هرگز آن بزرگوار را تنها نمی گذارند و به دست دشمن بداندیش نمی دهند و این است عمر بن

دعوت حبیب از قبیله بنی اسد برای یاری حسین (ع)



سعد لعین! با لشکر خود آن حضرت را احاطه کرده است و شما خویشان و هم قبیله من هستید، به نزد شما با این خیرخواهی و نصیحت آمده‌ام، امروز به سخن من در نصرت آن حضرت اطاعت کنید، تا اینکه به شرف دنیا و آخرت فایز گردید، به خدا سوگند که هیچ یکی از شما در راه رضای خدا با فرزند عزیز دختر جناب رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله از روی طلب اجر و ثواب و صبر کردن بر جهاد کافران کشته نمی‌شود، مگر اینکه بعد از شهادت خود در بلندترین درجات بهشت برین با محمد مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله خواهد شد و از رفیقان آن پیغمبر گرامی می‌باشد.

اجابت جوانی از بنی‌اسد
در پاسخ به دعوت حبیب
چون ایشان سخنان آن بزرگوار را شنیدند، جوانی نیکو خصلت و پاک طینت از جای خود برخاست که نامش عبدالله بن بشر بود، عرض کرد که من اوّل کسی هستم که دعوت تو را اجابت می‌کنم و سخن تو را قبول می‌نمایم، شروع به رجز خواندن نمود و گفت:

قَدْ عَلِمَ الْقَوْمُ إِذَا تَوَاكَلُوا وَ أَحْجَمَ الْفُرْسَانُ إِذْ تَنَاقَلُوا
أَنِّي شُجَاعٌ بَطُلٌ مُقَاتِلٌ كَأَنِّي لَيْتٌ عَرِينٌ بَاسِلٌ

«تواکل» به معنی «مواکله» می‌باشد و «مواکله» عبارت از عجز به هم رساندن در امور و مصالح است و کار خود را از روی عجز به عهده دیگری واگذار نمودن است؛ «احجم» فعل ماضی معلوم از «احجام» است که به معنای سستی کردن از اقدام نمودن به شغلی و کاری به جهت ترس و واهمه است؛ «تناقل» صحبت داشتن رفقا به یکدیگر است، «عرین» بر وزن «امیر» جا و مأوای شیر است، «باسل» به معنای شجاع و دلیر است.

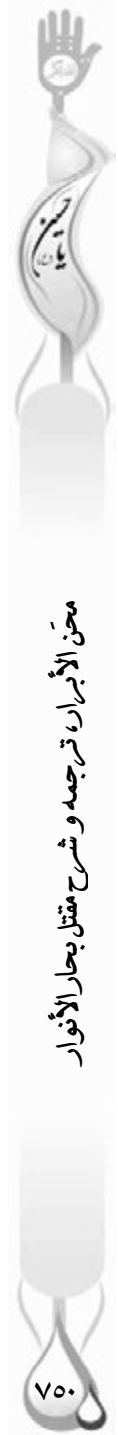
یعنی به تحقیق قوم من دانسته است، هنگامی که از مقاومت دشمن عاجز بوده باشند و از بیان شجاعت خود عقب و پس نشسته باشند، آن هنگام شجاعت و دلیری مرا به یکدیگر نقل کنند که به درستی من مرد دلیر و شجاع و نام آور جنگ کننده در بزمگاه نبرد هستم، گویا در جای خود شیر دلیر و خشمناک هستم.

بعد از آن جوانان شجاعان قبیله مبادرت به فرموده جناب حبیب قسره نمودند و دامن همت بر کمر بستند، تا اینکه نود نفر به این امر اقدام کردند، پس ایشان به مصاحبت جناب حبیب از خانه‌های خود بیرون آمده، رو به سوی لشکرگاه آن شاه کم سپاه نهادند.

همان ساعت ملعونی از میان قبیله بیرون آمده به سرعت تمام به نزد عمر بن سعد بدفرجام رسید و خبر ایشان را به آن حرام زاده رساند، آن ملعون ازرق ملعون را طلبید و او را با چهار صد نفر از سواران لشکر نامسعود خود به برابر ایشان فرستاد، هنگامی که آن نود نفر در میان شب به سپاه سعادت اثر جناب امام حسین علیه السلام می‌رفتند، سواران لشکر عمر بن سعد حرام زاده در کنار نهر فرات به مقابل ایشان رسیدند و به لشکر آن حضرت نزدیک بود و آن دو لشکر یکدیگر را دفع نمودند و جنگ شدید و سخت در میان ایشان واقع گردید.

جناب حبیب چون حال را چنان دید، ازرق ملعون را صدا نمود: وای بر تو ای ازرق! با ما چکار داری؟ دست از ما بردار و به جای خود برگرد، بگذار که دیگری غیر تو به سبب ضرر ما شقی و بد عاقبت شود.

آن ملعون گوش به سخن جناب حبیب نداده، دست از آن قبیله



بر نداشت، آن بیچارگان دانستند که تاب مقاومت با لشگر ضلالت ندارند، رو به هزیمت نهادند و به سوی قبیله خود برگشتند، در میان شب از ترس پسر سعد حرام زاده خانه‌های خود را برداشتند، از آنجا کوچ نموده، به جای دیگر رفتند که مبادا به سر ایشان هجوم آور شوند. چون جناب حبیب ناامید گردید با دل پردرد و اندوه به نزد جناب امام حسین علیه السلام برگشت و حکایت حال را به عرض همایون آن حضرت رساند.

آن مظلوم بی کس فرمود: لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ.

لشگر ازرق به سوی اصحاب عمر بن سعد لعین برگشتند، آن ملعون حکم نمود که در کنار نهر فرات نازل شوند و آب فرات را از جناب امام حسین علیه السلام و اصحاب آن مظلوم منع نمایند.^۱ چون آن ملاعین لشگر شیطان آب فرات را از یاران آن امام انس و جان منع نمودند و نگذاشتند که قطره آبی از فرات بردارند، تشنگی بی نهایت به جناب امام حسین علیه السلام و اصحاب گرامی او هجوم آور گشته، آن حضرت کلنگی به دست مبارک خود گرفته، نوزده قدم از خیمه گاه عرش مقام به جانب قبله برداشت، در سر نوزده قدم کلنگی بر زمین زده و گودالی کند، ناگاه چشمه آبی شیرین تر از عسل نمایان گردید. آن حضرت با اصحاب گرامی خود از آب چشمه سیراب گشتند و مشک‌های خود را پر کردند، بعد از آن اثری از آن چشمه ظاهر نشد، به زمین فرو رفت، این خبر به پسر زنازاده زیاد بدبنیاد رسید، همان ساعت نامه‌ای به عمر بن سعد نوشت، برای من خبر

بستن آب به سوی امام حسین (ع) و یارانش

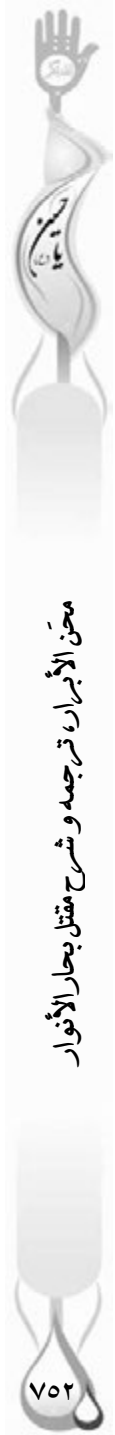
۱. این قسمت از نقل محمد بن ابی طالب در مورد بستن آب به روی خیام حسین (ع) و آب آوردن حضرت عباس (ع) در اخبار الطوال آمده است: ر. ک: احمد بن داود دینوری، *الأخبار الطوال*: ۲۵۶؛ همچنین در این کتاب آمده است: «ذلك قبل مقتله بثلاثة أيام».

رسید که حسین چاه می‌کند و آب بیرون می‌آورد و خودش و اصحابش از آن آب می‌آشامند، پس ملاحظه نما هنگامی که نامه من به تو برسد، ایشان را از چاه کندن هر قدری که توانایی داری منع کن و نگذار که چاه بکنند و آب بیرون بیاورند و کار را بر ایشان تنگ بگیر و نگذار که قطره‌ای آب بجشند؛ درباره ایشان چنان بکن که ایشان درباره مرد نیکوکار پسندیده عثمان بن عفان نمودند.

چون نامه آن لعین به عمر بن سعد ملعون رسید کار را به جناب امام حسین علیه‌السلام و اصحاب گرامی آن حضرت بسیار تنگ و سخت گرفت. چون تشنگی در میان اصحاب و اهل بیت گرامی آن مظلوم به نهایت رسید، برادر گرامی خود جناب عباس علیه‌السلام را به پیش خود طلبید، سی نفر سواره و بیست نفر پیاده به آن بزرگوار منضم و همراه نموده، به سوی نهر فرات روانه فرمود که قدری آب از فرات بیاورند و ایشان بیست عدد مشک برداشتند، در میان شب به سوی مشرعه فرات روانه شدند، چون به نهر فرات نزدیک شدند عمرو بن حجاج ملعون به نهر فرات موکل بود.

اصحاب جناب عباس علیه‌السلام را صدا زد که شما کیستید؟ هلال بن شافع بجلی در جواب آن لعین فرمود: پسر عمّ توسّ، آمده‌ام آب بیاشامم.

عمرو ملعون گفت: بیاشام! گوارا باد برای تو هلال! فرمود: وای بر تو! چگونه مرا امر به آشامیدن آب می‌کنی و حال آنکه حسین بن علی علیه‌السلام و اهل بیت گرامی او از تشنگی می‌میرند؟! عمرو ملعون گفت: راست گفتم! لکن چه بکنم ما را به امری مأمور ساخته‌اند، باید آن را به آخر برسانیم و عمل خود را بجا بیاوریم.



علت نامیده شدن
حضرت عباس (ع) به
سقا

هلال قدس سره اصحاب خود را صدا نمود که داخل مشرعه شوید،
مشک‌ها را پر کنید، چون ایشان داخل نهر فرات گردیدند عمرو بن
حجاج ملعون یاران بی‌دین خود را امر نمود که اصحاب آن حضرت
را نگذارند آب بردارند، پس در میان دو گروه جنگ نمایان و مقاتله
شدید واقع گردید، جماعتی از اصحاب آن حضرت با آن گروه
اشرار مشغول کارزار گشتند و گروه دیگر از ایشان مشک‌ها را از
آب پر می‌کردند. چون همه مشک‌ها را پر نمودند به سوی خیمه‌ها
روانه گردیدند و بر یاران عمرو ملعون غالب شدند آن ملاعین به
جای خود برگشتند، آسیبی به هیچ یکی از اصحاب جناب امام
حسین علیه‌السلام نرسیده بود، چون به سلامتی به خیمه‌ها رسیدند همه
آنها را که در خدمت آن حضرت بودند از آن سیراب گشتند از این
جهت جناب عباس علیه‌السلام را به سقا ملقب کردند.^۱

گفتگوی امام
حسین (ع) با عمر بن
سعد لعین

جناب امام حسین علیه‌السلام کسی به نزد عمر بن سعد ملعون فرستاد
که به آن حرام زاده پیغام رساند که امر آن جناب این است، در هنگام
شب در میان لشگر به آن حضرت ملاقات نماید، چون شب شد پسر
سعد ملعون بیست نفر از یاران خود را برداشت، به ملاقات آن حضرت
بیرون آمد و جناب امام حسین علیه‌السلام نیز با چند نفر از اهل بیت و
اصحاب گرامی خود بیرون آمده، در میان دو لشگر به یکدیگر
ملاقات نمودند. بعد از ملاقات آن حضرت اصحاب خود را امر نمود
که قدری کنار روند و در خدمت آن بزرگوار نمانند مگر برادر
گرامیش حضرت عباس علیه‌السلام و فرزند عزیزش جناب علی اکبر علیه‌السلام.

۱. عین عبارت عربی چنین است: «فَشَرِبَ الْحُسَيْنُ (ع) وَ مِنْ كَانَ مَعَهُ وَ لَذَلِكَ سُمِّيَ
الْعَبَّاسُ عَلَيْهِ السَّلَامُ السَّقَاءَ»: همچنین ر.ک: احمد بن اعثم کوفی، الفتوح ۵: ۹۲.

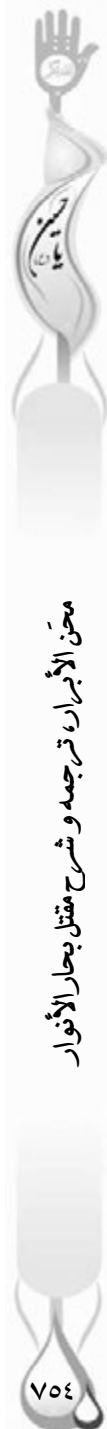
عمر بن سعد حرام زاده نیز اصحاب خود را دور نمود و غیر از پسر ملعون خود حفص و غلام بدکردارش در نزد او کسی ننماید. حضرت فرمود: وای بر تو یا بن سعد! آیا از خدا نمی ترسی که بازگشت تو به سوی اوست؟ آیا می خواهی با من مقاتله کنی و نمی دانی که من پسر کدام کسی هستم؟ این لشکر و یاران بنی امیه را بگذار و در نزد من باش و مرا یاری کن! زیرا که این کاری است که تو را به رحمت و رضا و خوشنودی خدا نزدیک تر می گرداند.

پسر سعد حرام زاده عرض نمود: می ترسم پسر زیاد خانه مرا خراب کند!

حضرت فرمود: من خانه ای برای تو بنا می کنم! آن شقی عرض کرد: می ترسم باغ و بستان و مزرعه مرا بگیرند! حضرت فرمود: بهتر از آنها را از مال خود در حجاز برای تو عوض می دهم!

آن ملعون گفت: من در کوفه عیال دارم، از پسر زیاد برای ایشان می ترسم، دیگر آن ملعون ساکت شد، جواب نگفت و آن حضرت روی مبارک خود را از آن ملعون برگردانید و فرمود چه بسیار مرد بدکردار هستی، خدا تو را به زودی در میان رخت خواب خود ذبح نماید و در روز حشر هرگز تو را نیامرزد، فرمود: به خدا سوگند امیدوارم که از گندم عراق نخوری مگر چیز کمی. آن ملعون از روی استهزاء گفت: در خوردن جو کفایت از گندم می شود.^۱

۱. محمد بن ابی طالب، تسلیة المجالس و زیة المجالس ۲: ۲۶۴؛ احمد بن اعثم کوفی، الفتوح ۵: ۹۳؛ محمد بن احمد ذهبی، تاریخ الإسلام ۵: ۱۹۵.



مترجم می گوید: آنچه از اخبار معتبره ظاهر می شود این است که آن حرام زاده را بعد از شهادت حضرت، ایالت ملک ری نصیب نشد، چنانکه بعد از این خواهد آمد، پس این کلام معجزنمای حضرت چگونه با آن اخبار جمع آوری می شود؟ زیرا که به نظر قاصر چنان می رسد که مراد حضرت از عراق، مملکت فارس است، به مقتضای کلام باید آن ملعون زمان خیلی ایالت ملک ری نموده باشد، زیرا که حضرت فرمود: از گندم عراق نمی خوری مگر اندکی. جواب این است که مراد حضرت از عراق، عراق عرب است، مانند کوفه و حوالی وی، مراد حضرت کنایه از این است که بعد از شهادت من در دنیا چندان زندگی نخواهی نمود انتهی.

مصنف قدس سره فرموده است برگشتیم به سیاق روایت شیخ مفید قدس سره، که در سابق روایت محمد بن ابی طالب نقل کرده بود که چون نامه عمر بن سعد به پسر زیاد رسید که حسین می گوید: اگر به آمدن من راضی نمی شوید، به جای خود برگردم.

آن حرام زاده نامه مذکور را به عمر ملعون نوشت که حسین را تکلیف نما که برای یزید بیعت نماید و از عقب این نامه نامه ای دیگر به عمر شیرین نوشت که در میان حسین و یارانش، و میان آب حایل شود و باید چنان حایل و مانع شوی که نگذاری قطره ای از آن بچشند؛ چنانکه درباره عثمان بن عفان پرهیزگار پسندیده خصال چنان نمودند و او را تشنه لب کشتند.

این نامه در روز هفتم ماه محرم به عمر بن سعد حرام زاده رسید، همان ساعت عمرو بن حجاج ملعون را طلبید، با پانصد نفر از لشکر خود به مشرعه آب فرات موکل نمود و ایشان را سفارش نمود که

دستور ابن زیاد و
برای بستن آب در
روز هفتم محرم

نگذارند اصحاب جناب امام حسین علیه السلام از فرات آب بردارند.^۱

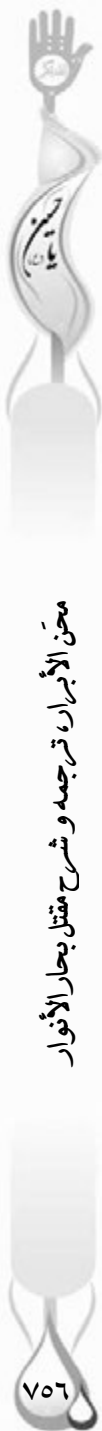
چون اصحاب آن حضرت از آب منع کردند و نگذاشتند که قطره از آب فراوان مباح فرات بچشند، تشنگی به اهل بیت و اصحاب آن حضرت غالب گردید و ملعونی از لشکر نامسعود پسر سعد ملعون بیرون آمد که او را عبدالله بن حصین از دی می گفتند، از قبیله «بحیله» شمرده می شد، به صدای بلند ندا نمود: ای حسین و اصحاب حسین! آیا به سوی فرات نگاه نمی کنید که مانند رنگ آسمان جاری می شود؟! به خدا سوگند قطره ای از آن آب نخواهید چشید، تا هنگامی که تشنه لب شربت ناگوار مرگ را بچشید.

حضرت فرمود: خداوندا! او را تشنه بمیران و هرگز او را نیامرز. حمید بن مسلم روایت کرده است که آن ملعون ناخوش بود، من به عیادت او رفتم، قسم یاد می کنم به وجودی که جز او خدایی و معبودی نیست، دیدم آن ملعون پیوسته آب می خورد، تا اینکه شکم نجسش ورم می کرد و عطش او متزاید می گشت، آنقدر آب می خورد، قی می کرد و فریاد می نمود «العطش العطش»، از تشنگی هلاک شدم، باز آب می آشامید، تا اینکه شکم او پر می شد، بعد از آن قی می نمود و جگرش از تشنگی آتش گرفته بود و پیوسته با این حالت بود تا اینکه به نهایت ذلت و خواری به آتش جهنم پیوست لعنة الله علیه.^۲

چون جناب امام حسین علیه السلام مشاهده فرمود که لشکر اشرار پی

۱. مشهور چنین است که روز هفتم ماه محرم آب را به روی حسین (ع) و یارانش بستند و عبارت از باب مقاتل چنین است: «و ذلك قبل قتل الحسين (ع) بثلاثة أيام»؛ شیخ مفید، «الإرشاد» ۲: ۸۶؛ فضل بن حسن طبرسی، «اعلام الوری» ۲۳۵؛ محمد بن حسن فتال، «روضة الواعظین» ۱: ۱۸۲.

۲. همان.



ملاقات دوباره امام حسین(ع) با عمر سعد

در پی فوج فوج به سر عمر بن سعد حرام زاده در نینوا جمع می شوند و از کوفه پیوسته دسته به دسته به یاری آن ملعون می آیند، به عمر بن سعد ملعون پیغام فرستاد که می خواهم او را ملاقات نمایم و در یک جا بنشینم، پس در میان شب در مکانی ملاقات نمودند، بسیار راز به همدیگر گفتند، عمر ملعون درخواست، به جای خود برگشت، همان ساعت نامه ای به پسر زیاد بد کردار نوشت.

نامه عمر سعد به ابن زیاد و درخواست انعطاف نسبت به امام حسین(ع)

اما بعد، پس به درستی خداوند عالمیان آتش فتنه و فساد را خاموش نمود، سخن مسلمانان را با همدیگر موافق و متفق فرمود و امر امت را به صلاح آورد، این حسین با من ملاقات نمود و با من عهد و پیمان بست که از آن مکانی که بیرون آمده به سوی او برگردد، یا به یکی از سرحدات برود، پس مانند یکی از مسلمانان باشد، هر چه برای ایشان از نفع و ضرر است برای او نیز بشود، یا اینکه به نزد امیرمؤمنان یزید برود و دست خود را به دست او بگذارد، آن وقت هر چه صلاح باشد به عمل بیاورد و فکر خود را در آن وقت بکند و نوشت در این کار برای تو خشنودی می باشد و برای همه امت صلاح می شود.

چون نامه عمر بن سعد به پسر زیاد رسید و از مضمون نامه مطلع گردید، گفت: این نامه کسی می باشد که برای قوم خود بسیار خیرخواه و مهربان شود.

پاسخ شمر به نامه عمر سعد در حضور ابن زیاد

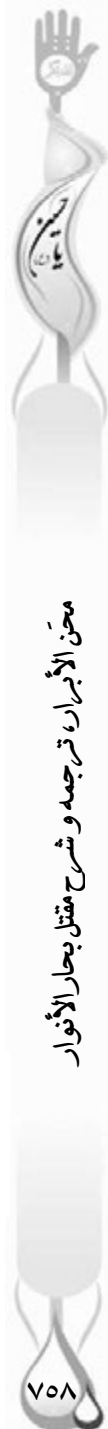
چون شمر بن ذی الجوشن حرام زاده ملعون این را از پسر زیاد لعین شنید، گفت: عجب است که این مطلب را از حسین قبول می کنی و حال آنکه به زمین تو نازل گشته و به نزدیکی تو رسیده است، به خدا سوگند اگر حسین از بلاد تو بیرون رود و دست خود را به

دست تو نگذارد و تو را بیعت نکند، هر آینه قوّت او از تو بیشتر خواهد شد و تو از او ضعیف تر می باشی و به عجز سزاوارتر می شوی، هرگز این سلطنت و قوّت را برای او مده.

چون پسر زیاد بی ایمان این سخن را از آن حرام زاده شیطان استماع نمود، رأی او را پسندید و گفت: چه بسیار رأی نیکو را اشارت نمودی، فکر و تدبیر در این کار جز فکر و تدبیر تو نیست و گفت: حال نامه ای به پسر سعد می نویسم، آن را به نزد عمر بن سعد ببر، پس حسین و اصحاب او را تکلیف نماید بر اینکه گردن به حکم من بگذارند و فرمان مرا اطاعت و انقیاد نمایند، پس اگر ایشان به این امر راضی شدند، ایشان را به اطاعت و فرمان برداری من به نزد من بفرستد، پس اگر از این مطلب ابا و امتناع نمودند و گردن به طاعت من نگذاشتند، بالشگر خود باید با ایشان مقاتله نماید و اگر عمر این را قبول نمود و با ایشان مقاتله ساخت، تو عمر را اطاعت نما و فرمان او را گوش کن و اگر به مقاتله ایشان راضی نشد و از قتال ایشان ابا و امتناء نمود، پس تو را امیر لشگر نمودم و گردن عمر بن سعد را بزن، سر او را پیش من بفرست.

برداشت نامه ای به عمر بن سعد ملعون نوشت که من تو را به سوی حسین نفرستادم که بلا را از او دفع نمایی و از قتال او تقاعد کنی و در جنگ و قتال او سستی نمایی و طول دهی، امروز را به فردا و فردا را به روز دیگر افکنی و یا اینکه او را به سلامتی و زندگی، آرزومند و امیدوار سازی و از جانب او عذرخواهی کنی و یا وساطت و شفاعت او را نزد من نمایی؛ اینها را کنار بگذار، ملاحظه کن! اگر حسین و اصحاب او به زیر حکم و فرمان من

ابن زیاد نظرش را پسندید و او را به کربلا فرستاد



برآمدند و قبول حکم و اطاعت فرمان من نمودند، ایشان را از روی قهر و فرمان برداری به نزد من بفرست و اگر ایشان از اطاعت من ابا و امتناع نمودند، با لشگر خود به سوی ایشان هجوم آور شو و لشگر را به سر ایشان بریز و حمله کن، تا اینکه همه ایشان را بکش و اعضای ایشان را از یکدیگر جدا نما، زیرا که ایشان بر این عقوبات سزاوار هستند و چون حسین را بکشی، اسب‌ها به روی سینه و پشت او بگردان و بتاز، زیرا که او برای امام زمان عاق شده و ستمکار و سرکش و ظالم است و من می‌دانم که بعد از مرگ اسب تاختن در سینه و بدن او ضرر به حال او نمی‌رساند و لکن این را بر نفس خود لازم و واجب نموده‌ام که اگر او را بکشم، بعد از کشتنش چنین کاری بر بدنش بنمایم.

ای عمر! اگر تو در اطاعت و اجرای امر من جاری گشتی و فرمان برداری نمودی، پس ما تو را جزا می‌دهیم، مانند جزای مطیع فرمان بردار، و اگر از اطاعت ما ابا و امتناع نمایی، پس از سرداری علم و لشگر ما کناره جویی نما و سرداری لشگر را به عهده شمر بن ذی‌الجوشن واگذار کن و سپاه مرا به او بسپار، زیرا که او را به اجرای امر و فرمان خود مأمور نموده‌ام والسلام.

شمر حرام زاده نامه را گرفت به سوی عمر بن سعد لعین روانه گردید، چون به نزد عمر رسید نامه پسر زیاد حرام زاده را به عمر بن سعد زنازاده داده و نامه را خواند و از مضمون کفرآمیز وی مطلع گردید، به شمر حرام زاده گفت: تو را چه کار داشت که این فتنه را بر پا نمودی؟ وای بر تو! خدا هرگز کار تو را به تو مبارک نسازد و این خبر را که برای من آوردی قبیح گرداند، به خدا سوگند گمان

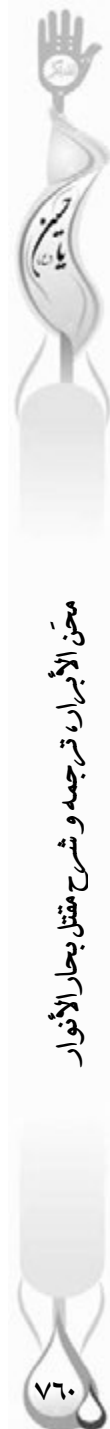
گفتگو و جدال میان
عمر سعد و شمر
ملعون

من این است که تو نگذاشته‌ای که پسر زیاد به این نامه من عمل نماید و کاری بر ما فاسد نمودی که سعی ما آن بود که این کار را اصلاح نماییم و ما را به بلایی دچار ساختی که خواهش ما این بود که از آن بلا گریزان شویم و امیدوار بودیم که از آن بلا استخلاص نماییم، به خدا سوگند هرگز حسین گردن به طاعت و فرمان پسر زیاد نمی‌گذارد، زیرا که شجاعت و کرامت نفس پدرش در دل حسین موجود است و غیرت و حمیت پدرش در نفس او مرکوز و ثابت است.

شمر حرام زاده گفت: اینها به کار نمی‌آید، مرا از خیال خود خبر ده که آیا در مقام اطاعت امر امیر خود هستی و با دشمن او جنگ و قتال می‌کنی، یا نه؟ و اگر در مقام فرمان برداری نیستی دست از سرداری لشگر بردار و امر لشگر را به دست من بده و مرا با حسین بگذار، هر چه می‌خواهم درباره او بجا می‌آورم.

عمر حرام زاده گفت: هرگز دست از سرداری لشگر بر نخواهم برداشت و تو را حظّ و نصیب در سرداری لشگر نیست و لکن من مباشر قتال حسین خواهم شد، نه تو! پس تو بزرگ و امیر پیادگان لشگر من باش، پس عمر بن سعد ملعون لشگر شقاوت و ضلالت خود را فرمان داد که برای جنگ و قتال آماده شوند، همان وقت که نزدیک غروب آفتاب روز پنج شنبه نهم ماه محرم بود، دریای لشگر شقاوت به جنبش آمده، رو به سوی خیمه‌های ملایک پاسبان آن مظلوم بیابان کربلا گذاشتند.

شمر حرام زاده اسب خود را تاخت، در برابر لشگر آن شاه کم سپاه ایستاد، به صدای بلند نحس خود صدا زد: کجایند فرزندان خواهر ما؟



پس جناب عباس و جعفر و عبدالله و عثمان فرزندان جناب
امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام بیرون آمدند و آن ملعون را
فرمودند: چه می خواهی از ما؟

امان نامه شمر برای
فرزندان ام البنین در
روز تاسوعا

آن حرام زاده عرض نمود که شما ای فرزندان خواهر من در
امان من هستید!

آن بزرگواران نیکوکاران آن حرام زاده را فرمودند: خدا تو را و
امان تو را لعنت نماید، آیا ما را امان می دهی و فرزند عزیز جناب
رسول خدا صلی الله علیه و آله را امان نمی دهی؟!

آن ملعون چون این جواب را از آن بزرگواران شنید، خایب و
خاسر به جای خود برگشت.^۱

قضیه امان نامه به
روایت سید بن طاووس

مترجم می گوید: به روایت سید بن طاووس قدس سره چون شمر
ملعون آن بزرگواران را صدا نمود، ایشان به سخن آن شیطان اعتنا
نفرمودند، جناب امام حسین فرمود: او را جواب دهید، اگر چه فاسق
است، لکن بعضی احوال شما است.

آن بزرگواران فرمودند: چه مطلب و حاجت داری؟
آن حرام زاده عرض نمود: ای فرزندان خواهر من! شما را امان
دادم، با برادر خود حسین خود را به کشتن ندهید و چنگ بر طاعت
امیرمؤمنان یزید بزنید.

جناب عباس علیه السلام فرمود: دست های تو شل باشد و قطع شود و
خدا امان تو را لعنت بکند، ای دشمن خدا! ما را امر می نمایی بر
اینکه برادر و سید خود حسین بن فاطمه علیه السلام را بگذاریم و به زیر

۱. همان؛ همچنین ر.ک: عزالدین بن اثیر، الکامل فی التاریخ ۴: ۵۵؛ محمد بن جریر
طبری، تاریخ طبری ۵: ۴۱۴؛ ابو علی مسکویه، تجارب الأمم ۲: ۷۱.

طاعت ملاعین فرزند ملاعین داخل شویم؟!۱

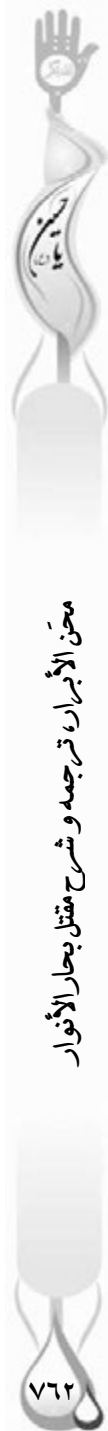
چون شمر ملعون این کلام را از آن بزرگوار شنید، خشمناک به جای خود برگشت.^۱

مترجم حقیر باز می گوید: شکّ در این نیست در این نسبت، که مادر حضرت عباس علیه السلام از خویشان نزدیک شمر حرام زاده نبود، کجا مانده که خواهر آن حرام زاده بوده باشد چگونه چنین بشود که مادر شمر به زنا شهرت داشت، لکن بنا به فرموده مصنف قدس سره در کتاب مقتل فارسی خود^۲ که مادر حضرت عباس علیه السلام از دختران قبیله بنی کلاب بود و شمر ملعون نیز از همان قبیله بوده است، به گمان مترجم این است که جناب امّ البنین از قبیله آن حرام زاده هم نبود، بلکه آن ملعون از قبیله صُدّاب است و جناب امّ البنین از قبیله بنی کلاب بود، در روایت شمر را به قبیله عامر نسبت داده است، چنانکه در فصل گذشت^۳، لکن چون هر دو قبیله با همدیگر الفت داشتند و از اهل کوفه بودند و در میان عرب قاعده ای است که اگر پدر شخصی از شهری بوده باشد، اهل آن شهر او را ابن عمّ می گویند و اگر مادرش از آن شهر باشد، ابن اخت می گویند؛ آیا نشیندی در سابق که محمّد بن اشعث ملعون به جناب مسلم عرض نمود: نترس این قوم پسران عمّ تو هستند، - یعنی ابن زیاد و تابعان او - و حال آنکه قرابتی در میان ابن زیاد و جناب مسلم نبود و هلال بن نافع قدس سره به عمرو بن حجاج ملعون فرمود: پسر عمّ توست، آمده

۱. سید بن طاووس، اللّهُوف: ۸۷

۲. علامه مجلسی، جلاء العیون: ۵۷۰.

۳. ر.ک: ۴۸۰.

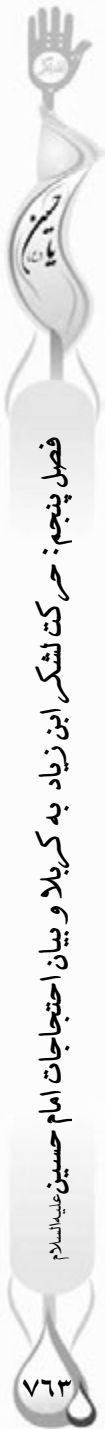


است آب بیاشامد و حال آنکه هلال پسر عمّ حقیقی آن ملعون نبود.
باری جناب امّ البنین خواهر آن حرام زاده نبود، زیرا که نام پدر
شمر حرام زاده شرجیل بن فرط اعور است، لقب او «ذی الجوشن»
است و نام پدر جناب امّ البنین «خرام» یا «مخلّد کلابی» است و از
طرف مادر نیز خواهر حقیقی نبود و کفایت می کند در اینکه مادر
شمر حرام زاده دخل به آن خاتون مکرمه ندارد، کلام شریف جناب
امام حسین علیه السلام که به شمر حرام زاده فرمود: **يَا بْنَ رَاعِيَةِ الْمَغْرِي** یعنی
ای پسر زنی که گوسفند می چرانید، چگونه می شود که مانند جناب
امیرمؤمنان علیه السلام دختر چنین ملعونه ناکس را تزویج نماید^۱ انتهى.

به روایت شیخ مفید قدس سره. عمر بن سعد حرام زاده لشکر شقاوت
شیم خود را ندا نمود: ای لشکر خدا! سوار شوید! مژده باد شما را به
بهشت، چون گروه اشرار ندای آن شیطان بد کردار را شنیدند، سوار
اسب خود گردیدند، بعد از عصر پنج شنبه رو به سوی اصحاب آن
حضرت گذاشتند.

در آن هنگام جناب امام حسین علیه السلام در خیمه ملایک پاسبان
خود نشسته بود، شمشیر خود را به سر زانوی مبارکش گذاشته
دیده های حق بینش به خواب رفته بود و سر مبارکش در بالای

۱. طبری در تاریخ خود از ابومخنف آورده است: «لما قبض شمر بن ذی الجوشن الكتاب قام هو و عبد الله بن ابی اهل - و كانت عمته أم البنین ابنة حزام عند علی بن ابی طالب علیه السلام، فولدت له العباس و عبد الله و جعفر و عثمان - فقال عبد الله بن ابی اهل بن حزام بن خالد بن ربیعہ بن الوحید بن کعب بن عامر بن کلاب: اصلى الله الأمير! ان بنی أختنا مع الحسین، فان رایت ان تكتب لهم أمانا فعلت، قال: نعم و نعمه عین فامر -> کاتبه، فكتب لهم أمانا، فبعث به عبد الله بن ابی اهل مع مولی له یقال له: کرمان، فلما قدم علیهم دعاهم، فقال: هذا أمان بعث به خالکم، فقال له الفتیه: أقرئ خالنا السلام، و قل له: ان لاجاحه لنا فی أمانکم، أمان الله خیر من أمان ابن سیمه؛ و رک: محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری ۵: ۴۱۶. این نقل قول هم تأییدی بر فرمایشات مترجم است و هم روشن گر اصل داستان و تأییدی بر واقعیت آن است.



دلهره حضرت زینب از
تحرکات دشمن

زانویش بود، چون جناب زینب خاتون علیها السلام صدای گروه اشرار و
های و هوی آن قوم بدکردار را شنید و مشاهده فرمود که بر اسبان
خود سوار گشته رو به خیمه گذاشته‌اند، از جای خود برخاست، به
نزد برادر مظلوم خود آمد، با دل پردرد و محنت عرض نمود: ای
برادر گرامی من! آیا این صداها را نمی‌شنوی که به خیمه‌ها نزدیک
شده است؟

امام حسین (ع) خواب
خویش را برای
خواهر خویش بازگو
می‌کند

چون جناب امام حسین علیه السلام این سخن را از خواهر مظلومه خود
شنید، سر مبارک خود را برداشت، فرمود: در این ساعت جناب
رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم که به من فرمود: به درستی به
نزد ما خواهی آمد.

چون جناب زینب علیها السلام خواهر مصیبت زده‌اش این خواب
وحشت اثر را شنید، سیلی به روی خود زده و صیحه کشید.

چون جناب امام حسین علیه السلام حالت خواهرش را چنان دید فرمود:
ای خواهر! ویل بر تو نیست! ساکت باش! خدا تو را رحمت کند!

و به روایت سید بن طاووس چون سر مبارک خود را از زانویش
خود برداشت سیلی به جناب زینب خاتون فرمود: ای خواهر مهربان!
جدّ بزرگوار خود محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را و پدر بزرگوارم علی
مرتضی علیه السلام را و مادر مهربانم فاطمه زهرا علیها السلام و برادر کریمم حسن
مجتبی علیه السلام را در خواب دیدم که به نزد من آمده بودند و می‌گفتند:
ای حسین! تو در این نزدیکی به نزد ما خواهی آمد.

سید قدس سره فرموده است، در بعض روایات فرمودند: یا حسین! فردا

۱. شیخ مفید، الإرشاد ۲: ۸۹؛ فضل بن حسن طبرسی، إعلام الوری: ۲۳۷؛ محمد بن حسن
فتال، روضة الواعظین ۱: ۱۸۲؛ همچنین ر.ک: اسماعیل بن اثیر، النهایة و البدایة ۸: ۱۸۶؛
محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری ۵: ۴۱۶؛ عزالدین بن اثیر، التکامل فی التاریخ ۴: ۵۶؛
عبدالرحمن بن جوزی، المنتظم فی تاریخ الأمم و الملوک ۵: ۲۳۷.

به نزد ما می آیی، چون جناب زینب خاتون علیها السلام این خواب وحشت اثر را شنید، به روی خود زد و صدای واویلا بلند نمود، به گریه و زاری و ناله و بی قراری آغاز نمود.

امام حسین علیه السلام فرمود: ای خواهر! آرام بگیر! اضطراب نکن! چنان نکن که دشمنان ما بر ما شماتت نمایند.^۱

به روایت شیخ بزرگوار شیخ مفید قدس سره جناب عباس علیه السلام فرزند جناب امیرمؤمنان علیه السلام به خدمت سراسر سعادت جناب مظلوم بیابان کربلا آمد، عرض نمود: ای برادر بزرگوار! این گروه اشرار رو به سوی تو گذاشته، نزدیکی تو رسیده اند.

پس حضرت از جای خود برخاست فرمود: ای برادر! تو سوار اسب خود باش و به مقابل لشکر اشقیا برو، از ایشان پرس که چه خیال دارند و چه چیز در این وقت برای ایشان عارض گشته و کدام چیز ایشان را باعث شده که رو به سوی ما نهاده اند.

جناب عباس علیه السلام بنا به فرموده آن حضرت به اسب خود سوار گشته، با بیست نفر از اصحاب گرامی رو به سوی آن قوم بدفرجام نهاد که از جمله آن بیست نفر زهیر بن قین و حبیب بن مظاهر اسدی بود. چون جناب عباس علیه السلام با یاران خود به برابر گروه اشرار و قوم کفار رسیدند، جناب عباس علیه السلام فرمود: چه چیزی به شما عارض شده و چه اراده دارید؟

آن ملاعین عرض کردند: در این ساعت از امیر فرمان آمده است که شما را بگوئیم که به زیر حکم و فرمان امیر بیایید و گردن به طاعت او بگذارید و اگر راضی به این فرمان نشوید و گردن به

۱. سید بن طاووس، *التهوف*: ۹۰؛ همچنین ر.ک: احمد بن اعثم کوفی، *الفتوح*: ۵: ۹۷.

طاعت او نگذارید با شما مقاتله نماییم.

جناب عباس علیه السلام فرمود: در جای خود آرام بگیرید، تعجیل
نمایید، تا اینکه من سخن شما را به خدمت جناب ابوعبدالله علیه السلام
عرض کنم.

مشورت حضرت
عباس (ع) با امام
حسین (ع) درباره
جنگ

آن ملاعین در جای خود ایستادند و عرض کردند: پرو او را ملاقات
کن و حکم امیر را برای او اعلام نما، بعد از آن جواب او را به ما برسان.
پس جناب عباس علیه السلام با سرعت تمام خود را به خدمت جناب
امام حسین علیه السلام رساند و آن بیست نفر در برابر گروه شقاوت اثر
ایستادند و ایشان را مخاطب ساخته مواعظ شافیه و نصایح مشفقانه به
گوش نحس آن اشرار می رساندند و به عذاب خداوند قهار
می ترسانیدند و ایشان را پند و نصیحت می کردند که قتال جناب امام
حسین علیه السلام را ترک نمایند.

چون جناب عباس علیه السلام خبر آن ملاعین را به خدمت جناب امام
حسین علیه السلام عرض نمود، آن حضرت فرمود: به سوی ایشان مراجعت
نما، هر قدری که قدرت داری امشب را از ایشان مهلت بگیر که قتال
را به فردا بیاورند و ایشان را امشب از ما دفع کن، شاید ما را امشب
مهلت دهند تا اینکه امشب را مشغول عبادت پروردگار خود باشیم و
چند رکعت نماز بگذاریم و مشغول مناجات و استغاثه خداوندگار
خود شویم و طلب مغفرت و آمرزش نماییم، زیرا که خداوند
عالمیان می داند که من پیوسته نماز کردن را در راه رضای او و
تلاوت و قرائت کتاب خدا را خوش دارم و بسیاری دعا و تضرع و
راز و نیاز و طلب مغفرت و آمرزش را دوست می دارم.

مهلت خواستن امام
حسین (ع) برای شب
عاشورا

چون جناب عباس علیه السلام به سوی آن قوم بدکار برگشت و از



عمر سعد لعین شب
عاشورا را مهلت داد

ایشان مهلت خواست و ایشان را به تأخیر قتال تا فردا راضی نمود، با رسول عمر بن سعد ملعون به خدمت آن حضرت برگشت و از جناب عمر لعین آن پیک بدفرجام پیغام به آن امام انام رساند که عمر می گوید: ما شما را تا فردا مهلت دادیم، پس اگر فردا گردن به طاعت گذاشتند و قبول بیعت نمودند، ایشان را به نزد عبیدالله بن زیاد می بریم و اگر از طاعت و بیعت ابا و امتناع نمودید دست از شما بر نخواهیم برداشت.^۱

مترجم می گوید: سید بزرگوار سید بن طاووس قدس سره روایت کرده است که چون جناب امام حسین علیه السلام مشاهده نمود که آن قوم بد فعال اصرار به تعجیل قتال دارند و به مواعظ شافیه و نصایح کافیه دست از کفر و عناد خود بر نمی دارند، به برادر جانشاری خود جناب عباس علیه السلام فرمود: ای برادر گرامی! می توانی ایشان را امروز از قتال ما برگردانی؟ برو ایشان را دفع کن و راضی نما که تا فردا برای ما مهلت بدهند؛ شاید در این شب برای رضای خدا چند رکعت نماز بکنیم، زیرا خدا می داند که من همیشه نماز و تلاوت قرآن را دوست می دارم.

عمر و بن حجاج عمر
سعد را راضی کرد تا
شب عاشورا را مهلت
دهد

راوی می گوید: چون جناب عباس علیه السلام به برابر ایشان آمد از آن ملاعین طلب مهلت نمود، عمر بن سعد حرام زاده در مهلت دادن توقف کرده، اصرار به تعجیل قتال نمود و عمرو بن حجاج زبیدی به عمر ملعون گفت: به خدا سوگند اگر ایشان را از ترک و دیلم می بودند و از ما چنین سؤال می کردند و یک شب را مهلت

۱. شیخ مفید، الإرشاد ۲: ۸۹؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ائمه طالب (ع) ۴: ۹۸؛ فضل بن حسن طبرسی، إعلام الوری: ۲۳۷.

می‌خواستند، ما برای ایشان مهلت می‌دادیم و مسئلت ایشان را اجابت می‌نمودیم، پس چگونه به مهلت دادن این جماعت راضی نمی‌شوی و حال آن که ایشان آل و فرزندان محمد مصطفی صلی الله علیه و آله هستند.

عمر حرام زاده چون سخن عمرو بن حجاج را شنید، دست از اصرار به تعجیل قتل برداشت و آن شب را مهلت داد^۱ انتهى.

به روایت شیخ مفید^۲ چون فرستاده عمر حرام زاده رسالت عمر را به خدمت آن حضرت عرض نمود، به جانب لشکر عمر برگشت، آن حضرت هنگام شام اصحاب گرامی و اهل بیت صاحب عزت و احترام را به سر خود جمع نمود.^۳

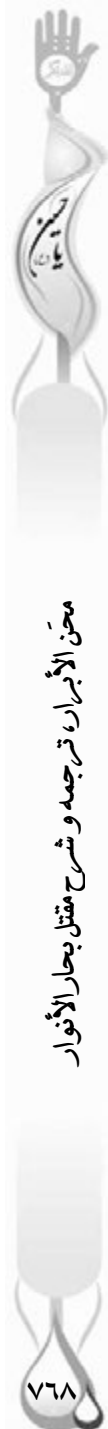
از جناب امام زین العابدین علیه السلام مروی است که چون مشاهده نمودم که پدرم اصحاب خود را جمع نمود، من نزدیک آن بزرگوار رفتم، تا اینکه سخنان او را بشنوم که برای اصحاب گرامی خود چه می‌فرماید، شنیدم که برای اصحاب گرامی خود خطبه می‌خواند و خطبه‌اش چنان بود:

سخنان شب عاشورای
امام حسین (ع) با
یارانش

أُثْنِي عَلَى اللَّهِ أَحْسَنَ الثَّنَاءِ وَأَحْمَدُهُ عَلَى السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ اللَّهُمَّ إِنِّي
أَحْمَدُكَ عَلَى أَنْ أَكْرَمْتَنَا بِالنُّبُوَّةِ وَعَلَّمْتَنَا الْقُرْآنَ وَفَقَّهْتَنَا فِي الدِّينِ وَ
جَعَلْتَ لَنَا أَسْمَاعًا وَأَبْصَارًا وَأَفْئِدَةً فَاجْعَلْنَا مِنَ الشَّاكِرِينَ، أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي
لَا أَعْلَمُ أَصْحَابًا أَوْفَى وَلَا خَيْرًا مِنْ أَصْحَابِي وَلَا أَهْلَ بَيْتِ أَبِرٍّ وَلَا
أَوْصَلَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي، فَحَزَاكُمْ اللَّهُ عَنِّي خَيْرًا أَلَا وَإِنِّي لِأَظُنُّ يَوْمًا لَنَا مِنْ
هَؤُلَاءِ أَلَا وَإِنِّي قَدْ أَدْنَيْتُ لَكُمْ فَأَنْطَلِقُوا جَمِيعًا فِي حِلٍّ لَيْسَ عَلَيْكُمْ
حَرَجٌ مِنِّي وَلَا ذِمَامٌ هَذَا اللَّيْلُ، قَدْ غَشِيَكُمْ فَاتَّخِذُوهُ جَمَلًا.

۱. سید بن طاووس، *التهوف*: ۹۰.

۲. شیخ مفید، *الإرشاد* ۲: ۹۱؛ محمد بن حسن قفال، *روضة الواعظین* ۱: ۱۸۳؛ فضل بن حسن طبرسی، *إعلام الوری*: ۲۳۷؛ ابن شهر آشوب، *مناقب آل أبی طالب (ع)*: ۴: ۹۸.



«السَّراء» مقابل «ضراء» است که به فتحه سین در اوّل و ضاد در ثانی است، سراء هنگام شادی است و ضراء هنگام شدّت و مضرتّ است؛ و امر حاضر که عبارت از قول آن حضرت است «فَانْطَلِقُوا» امر وجوبی نیست، زیرا که در مقام خطر و نهی واقع است، جز رخصت افاده چیز دیگر نمی کند، پس اشکال وارد نمی شود که حضرت ایشان را به رفتن مأمور نمود، چرا ایشان مخالفت آن حضرت کردند؟ این کلام و قول آن حضرت «فَاتَّخِذُوهُ جَمَلًا» و مانند وی از امثال مشهوره در میان عرب است، کسی که تمام شب را سیر نماید و آرام نگیرد می گویند: فُلَانٌ اِتَّخَذَ اللَّيْلَ جَمَلًا، یعنی تمام شب را راه رفت، گویا شب را مانند شترسوار شد، در وی هرگز نخوابید و همچنین است تعبیر درباره کسی که شب را به نماز و سایر عبادات احیاء نموده باشد.

حاصل مراد آن حضرت از این خطبه فصاحت و بلاغت مشحون آن است: ثنا می کنم برای خداوند عالمیان به بهترین و نیکوترین ثناها، و حمد می کنم برای خدا در هنگام شادی و مصیبت و مسرتّ و مضرتّ؛ خداوندا! برای تو حمد و ثنا می کنم، در مقابل اینکه ما را به نبوت گرامی داشته ای و ما را علم کتاب و قرآن تعلیم نموده ای و ما را در شرایع دین خود عالم و دانا فرموده ای و ما را گوش شنونده و دیده ای بیننده و قلب بیدار و داننده داده ای، چون ما را به این نعمت های بیکرانه سرافراز فرموده ای، پس ما را از شکرکنندگان نعمت خود قرار ده.

اما بعد، به درستی من هرگز اصحابی وفا کننده تر و بهتر از اصحاب خود نمی دانم و اهل بیت و خانواده ای نیکوکارتر و احسان

کننده‌تر و حمایت و صله کننده‌تر در حق خویشان، بهتر از اهل بیت و خویشان خود نمی‌شناسم، خداوند عالمیان از جانب رعایت و حمایت من جزای نیکو و بهتر به شما کرامت فرماید.

آگاه باشید! به درستی گمان ندارم که این گروه اشرار ما را روز دیگر مهلت زندگانی بدهند، مگر فردا، به درستی من شما را رخصت برگشتن دادم، پس همه شما به منازل خود بروید و در وسعت و حلیت هستید و هیچ حرجی و منعی و پیمانی از من بر شما نیست، این تاریکی شب عالم گیر شما را پوشیده است و از دیده مردم پنهان نموده، تمام آن را راه بروید و خود را به جایی برسانید.

چون آن بزرگوار این سخنان جانگداز و مصیبت پرداز را از آن مظلوم بیابان کربلا و کشته گروه اشقیا استماع نمودند، برادران گرامی و فرزندان صاحب شرف و احترام و برادر زادگان آن امام انام و دو فرزند دلبد جناب عبدالله بن جعفر طیار عرض نمودند: چرا ما تو را تنها در میان گروه اشقیا بگذاریم؟ از برای اینکه بعد از شهادت تو در دنیا زنده بمانیم؟ هرگز خدا چنین روزی را به ما نصیب و قسمت ننماید که بی تو در دنیا زنده باشیم.

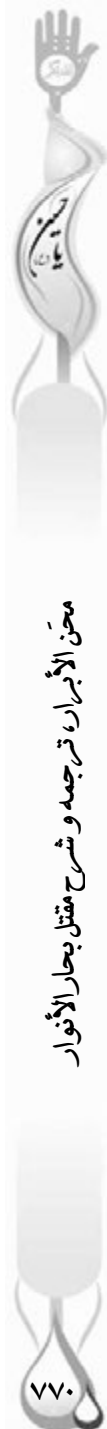
اول کسی که از آن بزرگواران این سخن را در جواب آن مظلوم بی کس به زبان شیرین بیان خود راند، جناب ابوالفضل العباس علیه السلام فرزند عزیز وفادار جناب امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام بود، بعد از آن بزرگوار فرزندان خود آن حضرت و برادران و برادرزادگان او به جناب عباس علیه السلام تبعیت نمودند و مانند سخن وفاپرور او سخن گفتند و اظهار جان‌نثاری و وفاداری نمودند.

جناب امام حسین علیه السلام روی خود را به فرزندان عقیل گردانید،

برداشتن بیعت از عهدهٔ
یاران و همراهان در
شب عاشورا

جواب اصحاب امام
حسین (ع) در رخصت
دادن ایشان

اظهار وفاداری
حضرت عباس (ع) در
شب عاشورا در جمع
اصحاب



برداشتن بیعت از
فرزندان عقیل

فرمود: ای فرزندان عقیل شهادت و کشته شدن مسلم بن عقیل از
شهادت و کشته شدن شما کفایت می کند، پس شما را رخصت رفتن
دادم، امشب به هر جا که خواهید بروید.

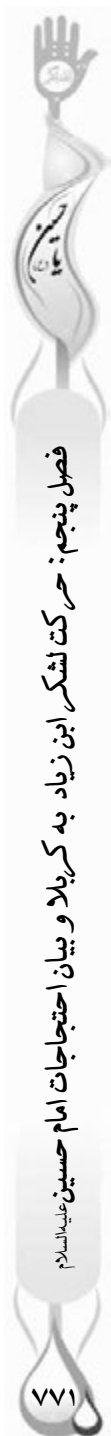
جانشاری فرزندان
عقیل و اظهار وفاداری

آن وفاداران و نیکوکاران عرض کردند: سبحان الله! چه بسیار
عجب است اگر ما در این هنگام برویم، مردم برای ما چه می گویند
و ما به ایشان چه جواب بگوییم که اگر سید و بزرگ خود را و
فرزندان عموی خود که بهترین اعمام است در میان دشمنان بگذاریم
و با موافقت ایشان به دشمنان بداندیشان تیر نزیم و نیزه به کار نبریم
و شمشیر نزیم، برویم و خبر از ایشان نداشته باشیم که در میان این
گروه اشقیا کار ایشان به کجا رسید؟!

نه! به خدا سوگند هرگز چنین کار را نخواهیم نمود و لکن
جان ها و مال ها و اهل و عیال خود را فدای جان عزیز تو خواهیم
نمود و در یاری و نصرت تو با دشمنان جنگ نمایان می کنیم، تا اینکه
به آن موردی وارد بشویم که تو وارد خواهی شد و تا اینکه شربت
ناگوار مرگ را بچشیم، چنانکه تو خواهی چشید. خداوند عالمیان
آن زندگانی را که بعد از کشته شدن تو بوده باشد قبیح گرداند.

اظهاری وفاداری مسلم
بن عوسجه در شب
عاشورا و در جمع
یاران

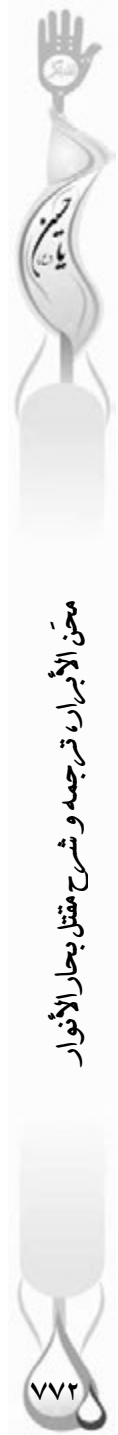
جناب مسلم بن عوسجه از جای خود برخاست و عرض نمود:
آیا سزاوار است که تو را در میان چنین بلا بگذاریم و از تو جدا
شویم و اگر چنین کاری بکنیم به در ادای حق لازم و واجب تو
کدام عذر را برای خدا بیاوریم؟ نه! به خدا سوگند هرگز دست از
نصرت و یاری تو بر نمی داریم، تا اینکه به نیزه مرگ خیز خود به
سینه پرکینه دشمنان نیزه بزنیم و تا هنگامی که قبضه شمشیر در
دست ما ثابت بوده باشد، به شمشیر آبدار خود با آن گروه اشرار



مشغول قتال و کارزار بوده باشیم، اگر سلاح جنگ نیافته باشم هر آینه ایشان را به سنگ می‌زنم، به خدا سوگند دست از یاری تو بر نمی‌داریم و پیوسته در پیش روی تو با دشمنان مقاتله می‌کنیم، تا اینکه خدا دانسته باشد که ما حق تو را در غیبت جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله بجا آوردیم. عرض نمود: به خدا سوگند اگر بدانم که کشته می‌باشم و بعد از کشته شدن مرا زنده بکنند و بدن مرا در آتش زنده بسوزانند و خاکستر مرا به باد دهند و به بیابان‌ها بپاشند و این کار را بر من هفتاد دفعه به عمل بیاورند، پیوسته زنده کنند و بسوزانند، باز از تو جدا نمی‌شوم و از یاری و نصرت تو دست نمی‌کشم، تا اینکه شربت ناگوار مرگ خود را در راه محبت تو بچشم؛ پس چگونه تو را یاری نکنم و حال آنکه یک دفعه کشته خواهم شد، بعد از آن به کرامت دایمی و سعادت ابدی خواهم رسید، که هرگز آن را آخر و انتها ندارد.

جناب زهیر بن قین از جای خود برخاست و عرض نمود: به خدا سوگند هر آینه دوست دارم و خواهان هستم که مرا در نصرت و یاری تو بکشند و زنده سازند، باز بکشند و زنده نمایند، تا اینکه هزار دفعه بر من چنین عقوبت بکنند و به سبب آن خداوند عالمیان این بلا و کشته شدن را از جان عزیز تو و جان این جوانان نیکوکاران از اهل بیت تو دفع نماید.

سایر اصحاب گرامی آن امام انام مانند این سخنان تکلم کردند که بعض آنها به بعضی از جهت استقامت و وفاداری و نصرت به یکدیگر شباهت داشتند، چون جناب امام حسین علیه السلام ایشان را در جان‌نثاری ثابت قدم یافت و سخنان ایشان را شنید ایشان را به دعای



خیر یاد نمود، به خیمه عرش آشیان ملایک پاسبان خود برگشت.^۱
سید بن طاووس قدس سره روایت کرده است که بعضی از اصحاب آن
حضرت برای محمد بن بشر حضرمی^۲ در هنگامی که یکی یکی از
اصحاب اظهار جان‌نشاری می‌کردند گفت: پسر تو در سر حدّ
مملکت «ری» اسیر شده است.

وفاداری و ایستادگی
محمد بن بشر نسبت به
امام حسین (ع)
محمد بن بشر گفت: اجر و ثواب اسیر شدن او را در نزد خدا
می‌خواهم و نفس من راضی به اسیری او نبود و دوست نداشتم که او
را اسیر کنند من زنده باشم.

چون جناب امام حسین علیه السلام سخن آن بزرگوار وفادار را شنید،
فرمود: خدا تو را رحمت کند! تو از بیعت من در وسعت و حلیت
هستی! برو سعی در استخلاص پسر خود بکن و او را از اسیری
خلاص و رها نما.

آن مؤمن پاک طینت و ستوده خصلت عرض نمود: درندگان
بیابان مرا زنده بخورند اگر از تو جدا شوم و دست از دامن تو بردارم.
حضرت پنج عدد برد یمانی و خلعت زیبا برای محمد کرامت
فرمود که قیمت آنها هزار دینار و طلا بود، فرمود: این جامه‌ها را به
فرزندت بده که به آنها در استخلاص برادر خود استعانت کند.^۳

و سید قدس سره روایت کرده است که جناب امام حسین علیه السلام و
اصحاب گرامی او در شب عاشورا مشغول عبادت خدا بودند و آن
بزرگواران تا هنگام سحر پیوسته به صدای ضعیف و آهسته و دلسوز
مانند صداهای زنبوران عسل به راز و نیاز پروردگار بی‌نیاز و دعا و

۱. همان.

۲. ضبط نسخه لهوف «بشیر» می‌باشد.

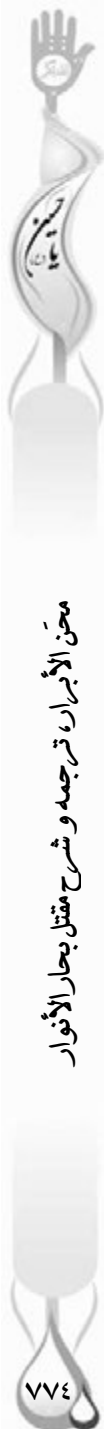
۳. سید بن طاووس، *اللهوف*: ۹۳؛ ابن نما حلی، *مثیر الأحزان*: ۵۳.

تضرّع و مناجات خداوندگار قاضی الحاجات به سر می‌بردند، یکی از ایشان برای تعظیم خداوندگار عزیز کریم سر به رکوع فرود آورده و دیگری برای فروتنی و عبودیت خداوندگار معبود پیشانی خود را به خاک خضوع در سجود گذاشته و بعضی در قیام نماز و

بعضی نشسته مشغول راز و نیاز بودند. چون جماعتی از لشکر نامعسود عمر بن سعد مردود حالت بندگی و کیفیت عبادت و طاعت اصحاب آن حضرت را چنان دیدند، پرده کوری و جهالت از پیش چشم ایشان گشوده توفیق ربّانی و تأییدات سبحانی ایشان را دریافت نمود، سی و دو نفر از لشکر عمر بیرون آمده در میان شب به اصحاب آن حضرت ملحق شدند و در روز عاشورا در خدمت سراسر سعادت آن جناب به درجه شهادت فایز گردیدند.^۱

مترجم می‌گوید: شاید در نظر قاصر بعضی از ارباب قصور در این مقام اشکالی رخ بدهد که چگونه باشد که آن حضرت به اهل بیت و اصحاب گرامی خود بفرماید که شما را مرخص نمودم و بیعت خود را از گردن شما برداشتم و شما را در برگشتن به منازل خود حرجی نیست و حال آنکه نصرت آن بزرگوار در همه حال، خصوصا در آن معرکه بلاخیز و عرصه‌گاه مصیبت و محنت‌انگیز از واجبات مؤکده و مفروضات حتمیه بود که ترک و مخالفت وی موجب عذاب الیم و باعث دخول آتش جحیم خواهد شد، زیرا که از جمله ضروریات مذهب و آیین و بدیهیات دین مبین جناب سید مرسلین صلی الله علیه و آله است که بیعت و طاعت آن برگزیده خداوندگار علام

فلسفه برداشتن بیعت در شب عاشورا



و سایر ائمه گرامی و اوصیای جناب رسول انام از گردن هیچ کس برداشته نمی شود.

زیرا که وجوب طاعت و لزوم نصرت ایشان از جانب خداوند عالمیان محتوم و لازم و فرض و واجب بود که پیوسته اهل عالم در هر عصر و زمان برای آن مکلف هستند و هیچ عمل و طاعت به غیر آن مقبول نیست و جمیع اعمال به غیر ولایت و اطاعت ولی الله حبط و باطل و هَبَاءٌ مَثْثُوراً و عاقل است و اطاعت و ولایت آن برگزیدگان خداوند عالمیان از ارکان دین مبین و لوازم ایمان و مذهب و آیین است و کسانی که در عرصه گاه کربلا در خدمت سراسر سعادت آن کشته گروه اشقیا بودند، به همه اینها عالم و دانا بودند.

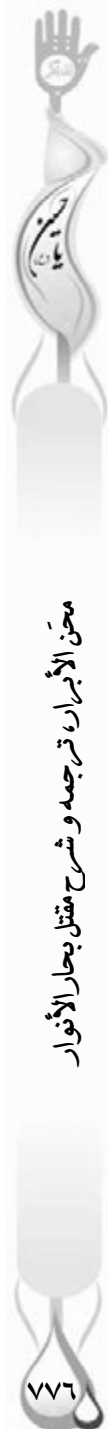
گواه صدق این مقال و شاهد راستی این حال سخن جناب مسلم بن عوسجه قدس سره است که عرض نمود: اگر از تو جدا شویم و در میان دشمنان تنها تو را بگذاریم، پس در نزد خدا چه عذر داریم و در ترک یاری تو به کدام سخن برای خدا حجت بیاوریم و جواب فرزندان عقیل است که اگر جان و خون خود را فدای جان و خون تو نماییم، هر آینه آن تکلیفی که در گردن ما ثابت و لازم است ادا نموده باشیم و اگر به فرموده آن حضرت بیعت و وجوب طاعت از ایشان برداشته می شد، چنین کلامی از ایشان صادر نمی گشت.

جواب از این اشکال به دو وجه می شود:

یکی اینکه در میان عرب عادت برای این جاری بود که اگر کسی به دیگری بیعت می نمود و گردن به اطاعت او می گذاشت، آن را نقض نمی کرد، بلکه اگر مخالفت بر بیعت خود می نمود در عرف

ایشان بسیار مذموم و مکروه بود، زیرا که در میان ایشان تبعیت مانند واجبات شرعیّه می بود و اگر در هنگام مخالفت بیعت صاحب بیعت مؤاخذه بر او می کرد، در عرف بر مؤاخذه کننده عیب نمی کردند و شواهد بسیار در اخبار و حکایات گذشتگان بر این مدّعا موجود است که ذکر آنها باعث طول کلام و موجب کلال و ملال است، پس بنابراین مقدمه شاید مراد آن حضرت از برداشتن بیعت این گونه بیعت بوده باشد، نه بیعت امامت و ولایت که برداشتن آن در دست خود آن حضرت هم نبود، بلکه از تکلیفات واجبه الهیه بود و بر این مطلب اشارت می کند کلام آن حضرت که فرمود از حمایت من حرجی بر شما نیست و نفرموده از جانب خدا، یا هیچ حرجی مطلقاً بر شما نیست.

وجه دوّم آن است که کلام آن حضرت امتحان اصحاب گرامی خود بود، هر چندی که خود آن جناب دانسته بود که هرگز ایشان ترک یاری و نصرت آن حضرت را نمی کردند، لکن غرض او این بود که بزرگواری ایشان را بر عالمیان ظاهر و هویدا نماید، که ایشان کسانی بودند که با وجود اینکه اذن و رخصت یافتند، باز در مقام جان نثاری و سربازی ایستادند و به جان و مال و اهل و عیال در یاری و نصرت آن حضرت تقصیر نکردند، حتّی اینکه روز جنگ و قتال بر یکدیگر سبقت می کردند و پیشی می گرفتند و به شوق شهادت با همدیگر مزاح و مطایبه می نمودند، چنانکه خواهد آمد و هرگز باک و ترس از زخم شمشیر برنده و نیزه و تیر درنده نمی کردند و اوامر ابتلائیّه و امتحانیّه از خداوند عالمیان در حقّ بندگان خود از



حدّ و عدّ فزون و از مرتبه احصا و شماره بیرون است.

به حکایت مأمور شدن جناب ابراهیم علیه السلام به ذبح فرزند عزیز خود حضرت اسماعیل علیه السلام نگه نما ! که به جز امر امتحانی چیز دیگر متصوّر نیست، زیرا که خدا نخواستہ بود که در واقع فرزندش مذبوح شود و الاّ «فدا» نمی فرستاد، بلکه محض مقصود از امر و غرض اصلی از آن اظهار جلالت شأن و منزلت حضرت ابراهیم علیه السلام بود که در نزد عالمیان و پیش ملائک هفت آسمان مقام عبودیت و مرتبه انقیاد و اطاعت جناب ابراهیم علیه السلام آشکار و هویدا گردد، که در آن سنّ پیری نور دیده و سرور سینه خود را که مانند حضرت اسماعیل علیه السلام در حسن جمال و نور رخسار مانند آفتاب عالمتاب بود به محض رضای خداوند عالم، اقدام به ذبح او نمود و مقام و منزلت حضرت اسماعیل علیه السلام بر عالمیان ظاهر گردید، که چون خواب پدر بزرگوارش را شنید از روی ادب عرض نمود: ای پدر بزرگوار! آنچه که بر وی مأمور شده‌ای به عمل بیاور و مرا از صابران خواهی یافت.

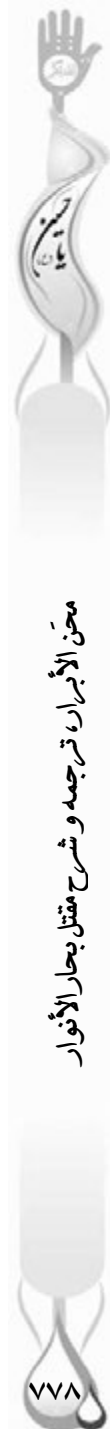
بلی! ثمره چنین گونه درخت نیکو و فرع چنان اصل پاک، مانند جناب امام حسین علیه السلام است که در راه رضای خدا از جان و مال و اهل و عیال گذشت و چیزی در راه رضای خدا در زمین باقی نگذاشت رُوحی و رُوحُ الْعَالَمِينَ فِدَاؤُ.

مترجم باز می‌گوید: از ظاهر این روایاتی که مصتّف قدس سره در کیفیت سؤال و جواب آن حضرت و اصحاب گرامیش از کتب معتبره نقل نموده، آن است که کسانی که در خدمت آن حضرت به

همراهان بی‌وفادار
منزل زباله امام را رها
کردند

کربلا وارد شدند، هرگز یکی از ایشان از خدمت آن حضرت جدایی نمودند و همه ایشان در یاری و نصرت آن بزرگوار ثابت قدم ماندند و کسانی که دین خود را به دنیا فروختند و از سعادت شهادت چشم پوشیدند، در منزل «زباله» از سر آن حضرت پراکنده گردیدند، چنانکه گذشت و از روایت «امالی» و اخبار فضیلت شهدای کربلا نیز چنین ظاهر می‌شود؛ چنانکه آنها نیز در سابق مذکور شدند و قضای صدق اعتبار تمام حکم عقل خالی از شوایب اوهام، شهادت و دلالت بر این دارد که اگر کسی غرض او محض اغراض دنیویّه و اعتبارات این چند روز جهان بی اعتبار بود، در عرض آن مدّت که لشگر حرّ ملاقات آن حضرت نمودند و در عرض هشت روز دیگر که لشگر کفّار وارد کربلا می شدند، البته از خدمت آن حضرت جدایی می نمود و سلامتی جان خود را غنیمت می شمرد، به جای خود می رفت، تا شب عاشورا در خدمت آن حضرت نمی ماند، تا اینکه آن شب برود. روایتی نیز در این باب از کتب معتبره وارد نشده است، مگر از روایتی که مصنف قدس سره در باب اخبار متفرقه بعد از قضیه شهادت آن حضرت از تفسیر جناب امام حسن عسکری علیه السلام روایت کرده است.

آن روایت این است که چون جناب امام حسین علیه السلام و اصحاب آن حضرت به لشگر اشقیا که آن حضرت را کشتند، به مقام امتحان و اختیار برآمدند، جناب امام حسین علیه السلام بر اصحاب خود فرمود: شما از وجوب بیعت من در وسعت و حلّیت هستید، به قبایل و خویشان و دوستان خود لاحق شوید و به اهل بیت و خویشان خود



فرمود: شما را از مفارقت خود حلال نمودم و رخصت می‌دهم که شما نیز از من جدا شوید، زیرا که شما را تاب مقاومت و مقابله با این گروه بیشمار را ندارید، به جهت اینکه پیوسته عدد و قوت ایشان زیاد و متضاعف می‌گردد و مقصود این گروه غیر از کشتن من نیست و مرا با این قوم بگذارید که به غیر از من به دیگری نظر ندارند، به درستی خداوند عالمیان یاور و معین من است و مرا از حسن کرامت خود محروم نمی‌کند، چنانکه عادت او در خصوص پدران بزرگوار من بدین قرار است.

چون لشکر آن حضرت این سخنان را شنیدند، اصحاب و لشکر آن حضرت همگی پراکنده شدند و اما خویشان نزدیک و اهل بیت گرامی قریب او از مفارقت آن حضرت ابا و امتناع نمودند و راضی به مفارقت او نشدند و عرض کردند: ما هرگز از تو جدا نمی‌شویم، چیزی که تو را محزون و اندوهناک می‌گرداند ما را نیز اندوهناک می‌کند و آنچه به تو خواهد رسید به ما نیز وارد خواهد شد و این را می‌دانیم که اگر تو را یاری کنیم و در خدمت تو بوده باشیم، نزدیکترین مردمان روزگار در نزد خدا می‌شویم.

جناب امام حسین علیه‌السلام فرمود: چون نفس‌های خود را بر آن امر وادار و عازم نموده‌اید که من نفس خود را به آن امر وادار و عازم نموده‌ام، پس بدانید که خداوند عالمیان منازل عالیه و مقامات شریفه را به کسی کرامت نخواهد فرمود، مگر به صبر کردن بر بلاها و مصایب و تحمل نمودن بر محنت‌ها و مکاره.

خداوند عالم هر چندی که مرا و پدران بزرگواران مرا - که من

آخر ایشانم - در زندگانی دنیا به کرامات و نعمت‌های بی‌کرانه مخصوص گردانیده است که دیگران را به آن کرامات مخصوص فرموده است و به سبب آن کرامات به مصایب دنیا صبر کردند، برای من آسان می‌شود، لکن شما چون صبر بر مصایب دنیا نمایید و در شهادت با من موافقت کنید بعضی از آن کرامات به شما نیز عطا خواهد شد، بدانید که شیرینی و تلخی و نیک و بد دنیا مانند شیرینی و تلخی است که در خواب دیده شود و اثری بعد از بیداری از آنها ظاهر نمی‌شود و بیداری در آخرت است و رستگار کسی است که در آخرت رستگار و سعادتمند شود و بدبخت و صاحب شقاوت کسی است که در آخرت شقی و بدبخت گردد.^۱

مترجم می‌گوید: اگر چه این کلمات و حکایت پراکنده شدن اصحاب آن حضرت در بادی نظر چنین معلوم می‌شود که در شب عاشورا واقع شده باشد، لکن بعد از تأمل اشکال به نظر می‌آید که در شب عاشورا بسیاری از آن کسانی که در خدمت آن حضرت ماندند از سایر مردم و خواص شیعیان بودند و مناسبت این روایت به آن خطبه‌ای که در منزل «زباله» خواند و لشگرش پراکنده شدند، بیشتر است از مناسبتش به حکایت شب عاشورا، زیرا که در آن منزل از لشگر حضرت نمانده بودند مگر اهل بیت گرامی و چند نفر دیگر از خواص شیعیان؛ بعد از آن جماعتی از ارباب یقین و صاحبان دین مبین به آن حضرت ملحق شدند و به درجه شهادت رسیدند. چنانکه بعضی از آنها گذشت و کیفیت نشان دادن آن حضرت منازل و

۱. امام حسن عسکری (ع)، تفسیر امام عسکری (ع) ۲۱۸: ۱۰۱؛ نعمت الله جزائری، قصص الانبیاء (ع): ۳۶.

مقامات بهشت را برای اصحاب گرامی خود در باب فضیلت شهدای کربلا گذشت، هر کس می‌خواهد به اخبار آن باب نظر نماید^۱ اتتهی.

نظافت و خوشبو کردن امام حسین(ع) در شب عاشورا

به ترجمه روایات مصنف^{قدس سره} برگشتم، سید بن طاووس^{قدس سره} روایت کرده است که آن شب جناب امام حسین علیه السلام امر نمود که در کناری خیمه‌ای زدند و ظرف بزرگی حاضر نمودند که مُشک بسیار در توی آن ظرف بود و نوره‌ای در نزد وی گذاشتند، پس داخل آن خیمه گردید که نوره بکشد، مروی است که در آن هنگام بریر بن خضیر همدانی^{قدس سره} و عبدالرحمان بن عبد ربّه انصاری در در خیمه ایستاده بودند که بعد از بیرون آمدن آن حضرت نوره بر بدن

مطایبه بریر با عبدالرحمن در شب عاشورا

خود بکشدند، بریر شروع نمود که با عبدالرحمان مزاح و مضاحکه نماید، عبدالرحمان گفت: یا بریر! در این هنگام چه جای مطایبه و مضاحکه می‌باشد؟ این ساعت سزاوار خنده و باطل نیست!

بریر فرمود: به خدا سوگند قوم من می‌دانند که من هرگز در پیری و جوانی لهو و لعب و باطل را دوست نمی‌داشتم و هرگز مایل بر آن نبودم و لکن در این ساعت میل به مضاحکه و مطایبه نمودم، به جهت شادی و سرور خود برای آنچه از شهادت و کشته شدن به ما رخ می‌دهد؛ به خدا سوگند امر ما جز این نیست که فردا به این گروه اشرار ملاقات خواهیم نمود، با شمشیرهای آبدار خود یک ساعت با ایشان مشغول کارزار می‌شویم، بعد از آن کشته می‌شویم و با حوریان نیکو رو و چشم بزرگ معانقه می‌کنیم.^۲

شیخ بزرگوار شیخ مفید^{قدس سره} روایت کرده است که جناب امام

۱. ر.ک: ۴۰۰.

۲. سید بن طاووس، *الهیوف*: ۹۵؛ همچنین ر.ک: محمد بن جریر طبری، *تاریخ طبری* ۵: ۴۲۳.

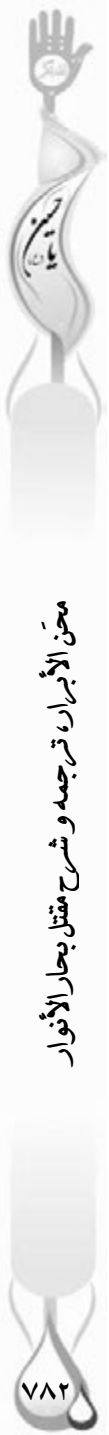
زین العابدین علیه السلام فرموده است که من در همان شب که پدر بزرگوارم در صباح وی به شهادت رسید در خیمه خود نشسته بودم و ناخوشی بر من مستولی بود و عمّه ام جناب زینب خاتون علیها السلام به پرستاری من مشغول بود، در آن هنگام پدر بزرگوارم در خیمه تنها نشسته بود و چون غلام ابوذر غفاری قدس سره در خدمت آن بزرگوار ایستاده، شمشیر او را صیقل و اصلاح می نمود، پدرم در بی وفایی دنیا این ابیات را می خواند:

يَا دَهْرُ أَفْ لَكَ مِنْ خَلِيلٍ كَمْ لَكَ فِي الْإِشْرَاقِ وَالْأَصِيلِ
مِنْ طَالِبٍ وَصَاحِبٍ قَتِيلٍ وَالذَّهْرُ لَا يَقْنَعُ بِالْبَدِيلِ
وَإِنَّمَا الْأَمْرُ إِلَى الْجَلِيلِ وَكُلُّ حَيٍّ سَالِكٌ سَبِيلِي

چون شرح لغات این ابیات در ضمن روایت امالی در فصل اول این باب سمت تحریر یافت،^۱ همین جا اکتفا به حاصل ترجمه آنها می نمایم.

یعنی اف و تُف بر تو باد! ای روزگار ناپایدار! و چرخ کج مدار! از جهت دوستی و حیثیت آشنائی تو که هرگز به کسی وفا نکرده ای، چه بسیار شده است که در هنگام طلوع آفتاب عالمتاب و وقت غروب خورشید انور، طالبان و مصاحبان با تو مقتولند و روزگار هرگز از مرگ کسی به بدل و عوض راضی نمی شود، به درستی بازگشت همه امور به خداوند جلیل راجع می شود و هر زنده راه مرگ را خواهد پیمود.

مترجم می گوید: در مقتل ابی مخنف بعد از قول آن حضرت «كُلُّ حَيٍّ سَالِكٌ سَبِيلِي» این سه مصراع نیز وارد گشته است:



مَا أَقْرَبَ الْوَعْدَ مِنَ الرَّحِيلِ وَإِنَّمَا الْأَمْرُ إِلَى الْحَلِيلِ
سُبْحَانَ رَبِّي مَا لَهُ مِثْلُ

یعنی چه بسیار نزدیک است وعده کوچ نمودن، بازگشت امور برای
خداست، منزّه است پروردگار من که او را نظیر و مانند ندارد^۱ انتهی.

بی‌تابی حضرت زینب(س) در شب عاشورا
جناب امام زین العابدین علیهما السلام می‌فرماید پدر بزرگوارم این ابیات
را دو و سه دفعه تکرار نمود، تا اینکه من فهمیدم که بلا و مصیبت
نازل شده است و دانستم که چه اراده می‌کند و تن به مرگ داده
است؛ گریه بر من گلوگیر شد، پس خوددای نمودم و سکوت اختیار
کردم و دانستم که بلا نازل گشته است، اما عمّاهم زینب علیها السلام آنچه
من از پدر بزرگوارم شنیده بودم او نیز شنید، چون او زن بود و از
عادت زنان رقت و بی‌صلبری است و جزع نمودن و بی‌تحملی است،
نتوانست خودداری بکند و شیوه صبر و تحمل را پیش بگیرد،
بی‌اختیار از جای خود برخاست، پابرنه جامه خود را از زمین
می‌کشید، با دل بریان و چشم گریان خود را به نزد پدر بزرگوارم
رساند، صدای خود را به وائکلاه و امصیبتاه بلند نمود و می‌گفت:
کاش پیش از این روز مرده بودم و مرگ مرا درک می‌نمود، تا
چنین روزی را نمی‌دیدم، عرض نمود: ای یادگار گذشتگان و پشت
و پناه باقی ماندگان! گویا امروز مادرم فاطمه زهرا علیها السلام و پدرم علی
مرتضی علیهما السلام و برادرم حسن مجتبی علیهما السلام از دنیا رحلت نمودند.

امام حسین(ع) خواهر خویش را دل‌داری می‌دهد
جناب امام حسین علیهما السلام از روی حسرت و رقت به حالت سوگواری
و بی‌قراری و بی‌صلبری خواهر مصیبت زده خود نظر نمود، فرمود:
ای خواهر مهربان من! حلم و بردباری تو را شیطان نبرد.

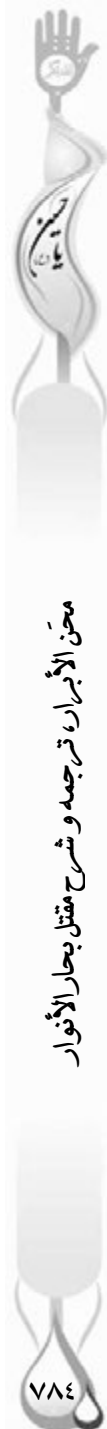
۱. ابو مخنف، مقتل الحسين (ع): ۴۹.

این را فرمود، قطرات عبرات مانند سیلاب از دیده‌های مبارکش به رخسار شریف خود جاری نمود و به حالت دلسوزِ خواهر مهربانش گریه و زاری کرده، فرمود: ای خواهر! اگر مرغ «قطا» را به حال خود بگذارند و صیاد از وی دست بردارد، در جای خود آرام می‌نشیند و در آشیانه خود می‌خوابد، یعنی اگر دشمنان از من دست بردارند و به حال خود بگذارند، من خود را به چنین بلا و محنت نمی‌اندازم؛ لکن مرا به حال خود نمی‌گذارند و دست از گریبان من نمی‌کشند.

چون جناب زینب خاتون علیها السلام این سخن دلسوز و کلام گریه خیز را از برادر بزرگوار خود شنید گفت: وای بر من! آیا کار تو به اینجا رسیده که از روی ناچاری و بی‌علاجی تن به مرگ داده‌ای و چاره‌ای از آن نداری و از روی جور و ستم به این مصیبت و بلا دچار شده‌ای؟، این دل مرا بیشتر می‌سوزاند و زخم دار می‌کند و بر نفس من، بسیار دشوار و زیاده‌تر از همه مصیبت‌ها است که تو را از هر طرف چاره بریده باشد. بی‌اختیار سیلی به رخسار خود زده و گریبان خود را چاک نمود و از نهایت اضطراب و از غایت بی‌تابی و اختیار مدهوش گردیده، به زمین افتاد.

امام حسین (ع) بر بالین خواهر از هوش رفته و دلداری او

چون جناب امام حسین علیه السلام مشاهده فرمود که خواهرش از هوش رفت و بی‌تابانه مدهوش گردید، از جای خود برخاست و به سر خواهر خود آمد، آب به روی خواهر خود پاشید، چون جناب زینب خاتون به حال آمد، حضرت فرمود: ای خواهر مهربان! از خدا بترس و خود را تسلی ده، چنانکه خدا امر به صبر و شکیبایی فرموده شیوه صبر را پیشه خود نما و به قضای پروردگار عالمیان راضی باش و بدان که همه اهل زمین می‌میرند و اهل آسمان‌ها باقی و زنده



نخواهند ماند، به درستی همه چیز هلاک و فانی خواهد شد، مگر ذات اقدس خداوند ذوالجلال که زوال و فنا را راه به ذات اقدس باری ندارد، که به قدرت قاهره خود عالمیان را از کتم عدم به حیطة وجود آورده و همه مرده‌ها را از قبرها بیرون آورده، زنده خواهد فرمود و به سوی او بازگشت خواهند نمود و اوست خداوند واحد بی همتا که او را مثل و مانند نیست. فرمود: ای خواهر! جدّ بزرگوارم از من بهتر بود و پدر بزرگوارم و مادر مهربانم و برادر گرامی‌ام از من بهتر و نیکوتر بودند، برای من و برای همه مسلمانان به جناب رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله تأسی و پیروی می‌باشد، یعنی ایشان با وجود اینکه از من بهتر و نیکوتر بودند از دنیا رفتند و شربت ناگوار مرگ را چشیدند.

امام حسین(ع) خواهر خود را به خیمهٔ امام زین العابدین(ع) می‌برد
پس آن بزرگوار به این سخنان و مانند آنها به خواهر مصیبت زده خود تسلّی می‌داد و امر به صبر و شکیبایی می‌نمود و فرمود: ای خواهر مهربان! تو را به خدا سوگند می‌دهم، قسم مرا نیکو رعایت کن، چون مرا می‌کشند گریبان خود را در مصیبت من چاک نکن و روی خود را خراش ننما و در عزای من واویلا و واثبورا نگو؛ جناب امام زین العابدین علیه‌السلام فرموده است که چون پدر بزرگوارم به جناب زینب خاتون علیها‌السلام این وصیّت را نمود، از دست او گرفته به خیمه من آورد، او را در نزد من نشانید، خودش به سوی اصحاب

تثبیت نمودن وضعیّت خیمه‌ها در مقابل هجوم دشمن
خود برگشت و امر نمود که خیمه‌های خود را به همدیگر متصل نمایند و طناب خیمه‌ها را داخل یکدیگر سازند و چنان بکنند که ایشان در هنگام کارزار در میان خیمه‌ها باشند و خیمه‌های ایشان را از پشت سر و طرف راست و چپ احاطه نمایند و رهگذری نگذارند، مگر آن طرفی که گروه دشمنان از آن طرف هجوم

می آورند و ایشان را مقابلت می نمایند، تا اینکه دشمن از هر طرف قدرت بر ایشان نیابد و جنگ از یک طرف بشود و ایشان را به این کار امر نموده، به خیمه خود برگشت. تمام شب را مشغول نماز و استغفار و دعا و تضرع گردید و اصحاب آن حضرت نیز مشغول نماز و دعا و استغفار شدند.^۱

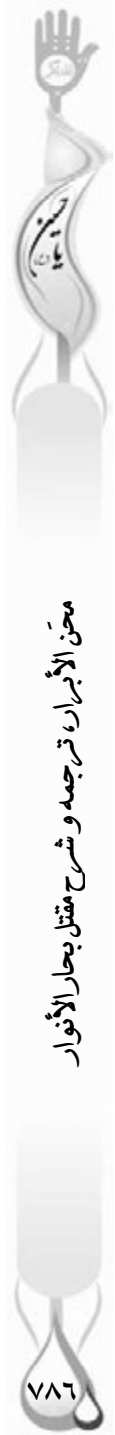
مترجم می گوید: در این مقام دو تا روایت وارد شده، الحاق آنها بر این مختصر حالی از فایده نیست، یکی روایتی است که سید بزرگوار سید بن طاووس قدس سره روایت کرده است که چون جناب امام حسین علیه السلام به زمین کربلا وارد گردید، از اصحاب گرامی خود پرسید: نام این زمین چیست؟

عرض نمودند: نامش کربلا است.

فرمود: اینجا فرود آئید، همین جا محل افتادن و فرود آمدن بارهای ما و محل ریخته شدن خون های ما و محل و مقام قبرهای ما می باشد و به این مطلب جد بزرگوارم جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله به من خبر داده است، پس بنا به فرموده آن حضرت همه اصحابش فرود آمدند و لشکر حر نیز در مقابل ایشان پایین شدند، آن حضرت در کناری نشست، شمشیر خود را اصلاح می نمود و می فرمود:

يَا دَهْرُ أَفْ لَكَ مِنْ خَلِيلٍ كَمْ لَكَ فِي الْإِشْرَاقِ وَالْأَصِيلِ
مِنْ طَالِبٍ وَصَاحِبٍ قَتِيلٍ وَالدَّهْرُ لَا يَقْنَعُ بِالْبَدِيلِ
وَ كُلُّ حَيٍّ سَالِكٌ سَبِيلٍ مَا أَقْرَبَ الْوَعْدُ إِلَيَّ الرَّحِيلِ
وَ إِنَّمَا الْأَمْرُ إِلَيَّ الْجَلِيلِ

۱. شیخ مفید، الإرشاد ۲: ۹۲؛ سید بن طاووس، اللهوف: ۸۱؛ فضل بن حسن طبرسی، إعلام الوری: ۲۳۹؛ ابن نما حلی، مشیر الأحزان: ۴۹؛ ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبین: ۱۱۴.



چون جناب زینب خاتون این ایات دلسوز را از برادر
بزرگوارش شنید، عرض نمود: ای برادر بزرگوار! این سخن کسی
است که بر کشته شدن یقین نموده باشد!

حضرت فرمود: بلی! ای خواهر مهربان!

چون جناب زینب خاتون این را شنید گفت: وَاُمِّصَيَّةَ حَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
خبر مرگ خود را به من می دهد!

راوی می گوید: چون زنان حرم این کلمات جانگداز و هوش
پرداز را شنیدند، صداها به گریه بلند کردند و سیلی به روی خود
زدند و گریان خود را پاره نمودند: جناب امّ کلثوم می گریست و با
دل کباب و چشم پر آب ندا می نمود وَاُمِّحَمْدَاهُ وَاَعْلِيَّاهُ وَاُمَّاهُ وَاَخَاهُ
وَاَحْسَنَاهُ، وای بر ضایع و پایمال شدن ما بعد از تو، یا ابا عبدالله!

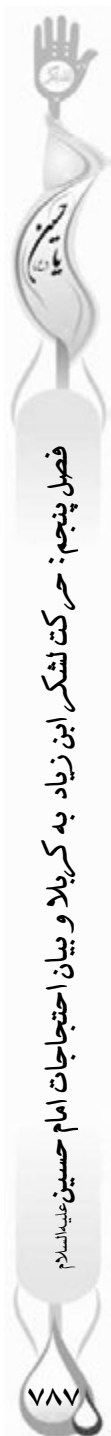
بی تابی امّ کلثوم و
دلداری امام حسین (ع)
به ایشان

جناب امام حسین علیه السلام خواهر دلسوز جناب امّ کلثوم را تسلی
داد و فرمود: ای خواهر مهربان! رضا به قضای خدا نما و صبر و
شکیبایی کن و به امر خدا اطاعت کن، زیرا که ساکنان ملأ اعلی و
صدر نشینان آسمانها فانی خواهند شد و همه اهل زمین مرده
می باشند و همه کاینات راه مرگ را خواهند پیمود. فرمود: ای خواهر
من! ای امّ کلثوم و ای زینب! و ای فاطمه! و ای رباب! هنگامی که
دیدید که مرا کشتند، به جهت کشته شدن من گریان خود را چاک
نکنید و رخسار خود را نخرائید و سخنان مکروه و بیهوده نگوئید.

امام حسین (ع) سفارش
به زنان اهل حرم

سید قسیر، بعد از نقل این روایت فرموده است: می شود وجه و
سبب بردن جناب امام حسین علیه السلام زنان و خواهران و دختران خود را
در گفتار ابن طاووس

علت همراه بردن زن و
فرزند به سوی کربلا
در گفتار ابن طاووس



به کربلا، این باشد که اگر آن حضرت ایشان را در ملک حجاز یا جای دیگر می گذاشت و خودش به سفر عراق می رفت، یزید ملعون ایشان را مستأصل می نمود، یا اسیر می کرد، یا به جهت اسیری ایشان جناب امام حسین علیه السلام از سعادت جهاد و شهادت می ماند.^۱

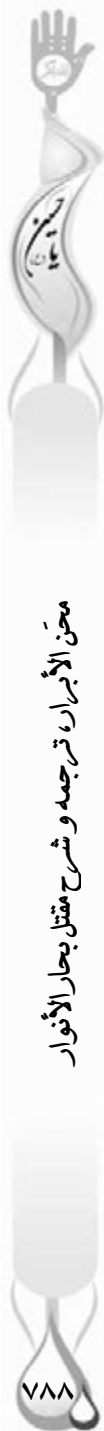
به دنبال آب گشتن
دختران و اطفال در
روز قاسوعا

و دیگری روایتی است که بعضی از ارباب مقاتل از شیخ بزرگوار شیخ ابن نما قدس سره از جناب سکینه خاتون روایت نموده است که فرمود روز نهم ماه محرم آب ما تمام گردید و در نزد ما قطره آبی پیدا نمی شد و تشنگی دل ما را کباب می کرد و هیچ آب نداشتیم، مشک ها و ظرف ها خالی شده بودند، حتی اینکه مشک های آب از شدت حرارت آفتاب خشکیده بود.

شیرخواره برادر در
آغوش زینب (س)

چون هنگام شام رسید تشنگی بر من و سایر دختران و اطفال مستولی گردید، از جای خود برخاستم که به نزد عمه ام جناب زینب خاتون علیها السلام بروم و او را از تشنگی ماها خبر بدهم، شاید آبی برای ما ذخیره کرده باشد. پس من او را در خیمه خود یافتم، دیدم برادر شیرخواره مرا در کنار خود گرفته گاه می نشیند و گاه بر می خیزد و برادر من در دامن او مانند ماهی در آب اضطراب می کرد و گریه می نمود و عمه ام زینب علیها السلام برای برادر مظلوم می فرمود: صبر کن و آرام بگیر! ای فرزند برادر من! و می فرمود: تو چگونه می توانی که بر تشنگی صبر نمایی و حال آنکه تو در این حالت بد و تشنگی هستی! بسیار بر عمه ات گران است که گریه تو را بشنود و

۱. سید بن طاووس، اللهوف: ۸۱



تشنگی تو را ببیند و نتواند تو را نفع بدهد و قدرت نداشته باشند که تو را سیراب نماید.

جناب سکینه خاتون می‌فرماید: چون من این حالت را مشاهده نمودم گریه بر من مستولی گردید، چون عمّه‌ام زینب علیها السلام صدای گریه مرا شنید، فرمود: سکینه!

عرض کردم: بلی!

فرمود: چرا گریه می‌کنی؟

عرض کردم: به حالت برادر شیرخواره خود گریه می‌نمایم و تشنگی خود را به عمّه‌ام خبر ندادم که مبدا اندوه و مصیبت او زیاده شود؛ عرض کردم: ای عمّه مهربان من! کاش کسی را به خیمه‌های عیال‌ها و زنان اصحاب و انصار بفرستی، شاید پیش ایشان آب پیدا بشود.

چون عمّه‌ام زینب علیها السلام این سخن را از من شنید، از جای خود برخاست و برادر شیرخواره مرا برداشت به خیمه‌های همایون عموهای من رفت، یکی یکی آن خیمه‌ها را گردید، در هیچ یکی از آنها قطره آبی پیدا نشد. پس برگشت چند نفر از دختران و پسران کوچک اصحاب به عقب عمّه‌ام زینب علیها السلام می‌گردیدند، به امید اینکه بلکه شاید آب پیدا کند، ایشان را سیراب نماید. در خیمه فرزندان عمّ بزرگوارم جناب امام حسن علیها السلام نشست و کسی را به خیمه‌های اصحاب فرستاد، در نزد ایشان نیز آب نیافت، چون مأیوس گردید به سوی خیمه خود برگشت و در سر او نزدیک به بیست نفر از پسران و دختران کوچک اصحاب و اهل بیت جمع

زینب(س) به دنبال آب
برای شیرخواره
برادر

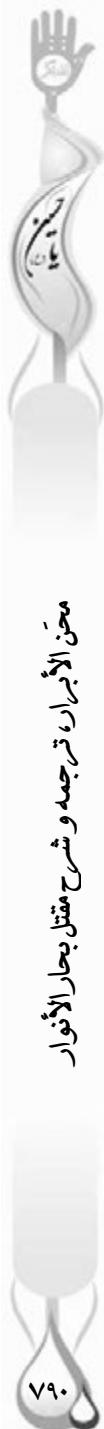
شده بودند. چون عمّه‌ام زینب علیها السلام حالت آن کودکان صغار را چنین گونه دید، به گریه و زاری شروع نمود و اشک حسرت به روی خود جاری می‌کرد؛ ماها در نزدیکی او صداها به گریه بلند نموده بودیم.

یکی از اصحاب پدر بزرگوار نزد ما می‌گشت که نام او بریر همدانی بود، او را سید قراء می‌گفتند، چون صدای گریه ما را شنید خود را به زمین زد و خاک کربلا را به سر خود می‌ریخت و یاران خود را ندا نمود: به نظر شما چه مصلحت می‌آید؟ آیا شما را شاد می‌کند اینکه دختران کوچک فاطمه زهرا علیها السلام از تشنگی بمیرند و حال آنکه هنوز قبضه شمشیرها در دست ما باشد؟

فرمودند: نه! به خدا سوگند در زندگی ما بعد از مردن این اطفال هیچ گونه خیر و فایده نیست، بلکه پیش از ایشان باید ماها به دریای مرگ داخل شویم و شربت ناگوار وی را بچشیم، رأی و مصلحت این است که هر یکی از ما دست یکی از این اطفال را بگیریم و ایشان را داخل مشرعه غاضریه نماییم، پیش از آنکه از تشنگی بمیرند و اگر آن گروه اشرار با ما قتال کنند، ما نیز به ایشان مقاتله می‌نماییم.

یحیی مازنی گفت: پاسبانان مشرعه البته به قتال ما اصرار خواهند نمود، پس اگر ما از دست این اطفال گرفته به سوی مشرعه آب ببریم، شاید تیری و نیزه‌ای از دشمنان به یکی از ایشان برسد. پس ما سبب کشته شدن اطفال بشویم، لکن مصلحت و رأی نیکو آن است که با خود مشکی برداریم، برای ایشان از مشرعه پر کنیم بیاوریم، اگر کسی با ما جنگ کند ما نیز با ایشان جنگ می‌نماییم و اگر یکی از ما کشته شود فدای دختران فاطمه زهرا علیها السلام می‌باشد.

جوش غیرت اصحاب
از ناله عطش کودکان



بریر ^{قدس سره} فرمود: رأی مصلحت این است که گفתי پس چهار نفر از اصحاب مشکی برداشتند روانه به سوی فرات گردیدند، پاسبانان گروه اشرار از آمدن ایشان خبردار شدند، پرسیدند: شما کیستید؟ بریر ^{قدس سره} فرمود: منم بریر و اینها اصحاب من می باشن؛ به تحقیق جگر ما از تشنگی کباب می شود، آمدیم که داخل فرات شویم.

بریر و همراهان در سر شریعه فرات و ذکر لب تشنه حسین (ع)

آن ملاعین گفتند: در جای خود آرام بگیرید، تا اینکه خبر شما را به بزرگ و رئیس خود برسانیم و در میان بریر و بزرگ آن منافقان خویشی و قرابت بود، چون خبر ایشان را به آن ملعون رساندند، ایشان را گفت: از مشرعه کنار شوید، بگذارید که آب بیاشامند. چون اصحاب بریر داخل نهر فرات شدند و سردی آب را استدراک نمودند، بریر و اصحاب گرامیش گریستند و گفتند: خدا پسر سعد ملعون را لعنت کند. این آب به این فراوانی در روی زمین جاری می شود و جگر آل جناب رسول خدا ^{صلی الله علیه و آله} به یک قطره از آن تر نمی شود.

بریر اصحاب خود را فرمود: در عقب ماندگان خود را یادآوری کنید و مشک خود را به تعجیل پر نمایید، به زودی برای ایشان برسانید، به تحقیق دل های اطفال جناب امام حسین ^{علیه السلام} از تشنگی آب شده است و شما سیراب نشوید، تا اینکه جگرهای دختران فاطمه زهرا ^{علیها السلام} سیراب شوند.

ایشان عرض نمودند: نه! به خدا سوگند ای بریر! ما پیش از سیراب شدن اطفال جناب امام حسین ^{علیه السلام} سیراب نمی شویم. ملعونی از پاسبانان مشرعه سخنان آن بزرگواران را شنید، گفت:

آیا وارد شدن شما به میان آب به شما کفایت ننمود، می خواهید برای این خارجی آب ببرید، به خدا سوگند هر آینه خبر شما را برای اسحاق خواهم رساند، اگر او چشم از شما پیوشد، شما را به این شمشیر دفع می کنم، تا اینکه خبر شما به گوش امیر برسد.

بریر قدس سره به آن ملعون فرمود: ای مرد! این سخنان ما را پنهان کن، به کسی نگو، بریر آهسته به نزدیکی آن ملعون رفت که آن ملعون را بگیرد، آن شقی رو به گریز نهاد، تا اینکه خبر ایشان را برای اسحاق رساند.

آن ملعون به یاران بدکردار خود امر نمود که سر راه ایشان را بگیرد و ایشان را به نزد من بیاورید و اگر از آمدن ابا و امتناع نمایند با ایشان مقاتله نمایید.

ستیز بریر و
همراهانش برای
رساندن آب به حرم

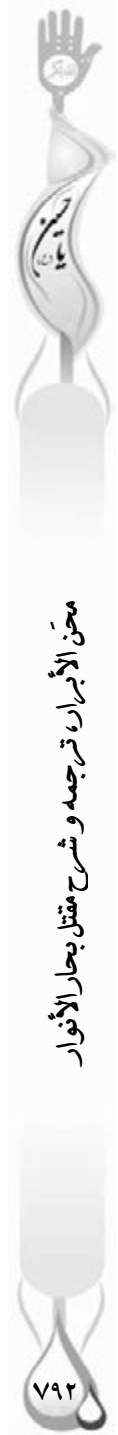
آن منافقان سر راه آن بزرگواران را گرفتند و گفتند: ای بریر! اسحاق به بردن آب راضی نمی شود!

بریر فرمود: بعد از راضی نشدن چه خواهد شد؟

گفتند: ریختن خون شما.

بریر قدس سره فرمود: ریخته شدن خون ما بهتر است از ریخته شدن آب! وای به شما! هیچ یکی از ما از آب فرات قطره ای آبی نچشیدیم، همت ما جز سیراب نمودن جگرهای اطفال جناب امام حسین علیه السلام چیز دیگر نیست. فرمود: به خدا سوگند شما را نخواهیم گذاشت که این آب را به زمین بریزید، تا اینکه خون های ما در اطراف این مشک ریخته شوند.

یکی از آن ملاعین به دیگران گفت: این جماعت آماده شده اند



که خود را برای این آب کم به کشته شدن بدهند و اگر این را ببرند
نفع برای تشنگی ایشان نمی‌بخشد و یکی از ایشان گفت: مخالفت
امیر نکنید و نگذارید که ایشان به خیمه‌ها آب ببرند، پس آن ملاعین
لشگر شیطان آن بزرگواران را مانند حلقه از هر طرف احاطه نمودند
و اصحاب بریر مشک را از کتف خود به زمین گذاشته و اطراف
مشک را گرفتند.

بریر قدس سره می‌گریست و می‌فرمود: وای بر سوزش دل من، بر
سوخته و کباب شدن جگر آن دختران فاطمه زهرا علیها السلام خداوندا!
رحمت خود را از کسانی که راه ما را از آن دختران گرفته‌اند باز دار
و یکی از اصحاب بریر مشک را به دوش و کتف خود انداخت و
پاسبانان ایشان را احاطه کردند و پی در پی ایشان را دفع می‌نمودند
و نیزه‌ها به سوی مشک می‌انداختند که بلکه مشک را پاره کنند، آتش
بریزد.

ناگاه تیری به بند مشک رسید و آن را برید، به کتف آن بزرگوار
رسید و خون از کتفش جاری گردید، آن مؤمن پاک طینت و نیکو
سریرت چون مشاهده نمود که خون از کتفش جاری گردید و مشک
سالم مانده است، فرمود: خدا را حمد می‌کنم که کتف مرا فدای
مشک من فرمود.

چون بریر قدس سره دید که آن ملاعین دست از ایشان نمی‌کشند، به
صدای بلند فرمود: وای به شما! ای لشگر و یاوران بنی‌سفیان! فتنه بر
پا نکنید، شمشیرهای قبیله همدان را در نیام خود بگذارید، جماعتی
از اصحاب امام حسین علیه السلام در نزد آن حضرت حاضر بودند، یکی

موفقیت بریر در
رساندن آب به حرم

از ایشان گفت: صدای بریر به گوش من می‌رسد که لشکر دشمنان را پند و نصیحت می‌دهد و از ایشان دفع شرّ طلب می‌نماید.
جناب امام حسین علیه السلام فرمود: برخیزید، خود را به بریر برسانید، ایشان به زودی خود را به نزد بریر رسانیدند، چون پاسبانان ایشان را دیدند رو به هزیمت گذاشتند و به جای خود برگشتند.

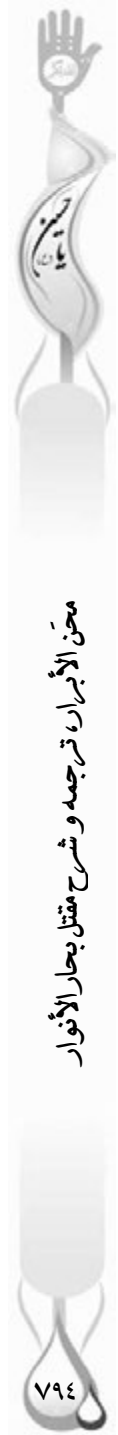
ریختن آب مشک بریر
بر روی زمین و
تشنگی دوباره کودکان

پس بریر آب را آورد، چون نزدیک خیمه رسید مشک را به زمین گذاشت، عرض نمود: ای آل و فرزندان جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله! بیاشامید! گوارا باد به شما! چون اطفال صدای بریر را شنیدند یکدیگر را صدا زدند، اینک بریر برای ما آب آورده است و خودشان را به روی مشک انداختند، بعضی از ایشان سینه خود را به مشک می‌چسبانید و بعضی روی خود را به مشک می‌گذاشتند و بعضی دل خود را به مشک می‌ساییدند، چون اطفال ازدحام نمودند ریسمان مشک بریده شد و آب وی فرو ریخت، اطفال تشنه لب چون دیدند که آب مشک به زمین فرو ریخت، صدا به ناله بلند کردند و ندا کردند: یا بریر! آب فرو ریخت!

بریر دست خود را به پیشانی و سر خود می‌زد و می‌گفت: وای بسوز دل من! به تشنگی جگر دختران جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله^۱
مترجم می‌گوید: در روایت امالی گذشت که جناب علی اکبر آن شب با جماعتی از اصحاب آن حضرت از مشرعه فرات چند مشک آب به سوی خیمه‌ها آوردند^۲ انتهى.

۱. در کتاب مشهور ابن نما حلی یعنی مثیر الاحزان به این روایت دست نیافتیم.

۲. ر.ک: ۴۶۱.



خواب امام حسین (ع)
در شب عاشورا به
هنگام سحر

به ترجمه اصل روایات مصنف قسم سه بر گشتیم، در مناقب مروی است که چون اواخر شب عاشورا شد، آن حضرت سر خود را فرو گذاشت، خواب اندکی بر دیدگان مبارکش رخ نمود، پس بیدار گردید، فرمود: می دانید در این ساعت چه چیز در خواب دیدم؟ عرض کردند: چه خواب دیدی؟ ای فرزند جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله!

حضرت فرمود: در خواب دیدم سگانی چند بر من حمله می کنند و در میان آنها سگ ابلقی بیشتر از آنها بر من هجوم آور بود و شدت می کرد و گمان من این است که کسی که بر کشتن من مستولی و مباشر می شود، مردی است که در میان این جماعت به مرض برص مبتلا است.

بعد از آن جدّ بزرگوار خود جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که گروهی از اصحاب گرامیش در خدمت آن حضرت بودند، جدّ بزرگوارم به من فرمود: ای فرزند عزیز من تویی شهید آل محمد صلی الله علیه و آله! به تحقیق اهل آسمان ها به آمدن تو به یکدیگر بشارت می دهند و شادی می کنند و صدر نشینان ملکوت اعلا به سبب آمدن تو مشغول شادی هستند. باید در شب آینده افطار تو نزد من بوده باشد، در آمدن خود تعجیل نما و تأخیر نکن و این ملکی است از آسمان، فرود آمده است و شیشه سبزی در دست خود گرفته، که خون تو را به آن شیشه بگیرد.

حضرت فرمود: این است خواب من، که در این ساعت دیدم، به تحقیق مرگ نزدیک شده و وقت اجل رسیده، و هنگام کوچ نمودن از این خانه جهان فانی به سوی سرای آخرت است و شک و شبهه بر

این مطلب راه ندارد.^۱

مترجم می‌گوید: در قول آن حضرت: «باید افطار تو امشب در نزد ما باشد»، اشارت است که جناب امام حسین علیه‌السلام از اوّل طلوع صبح عاشورا تا هنگام شهادت خود لب تشنه و شکم گرسنه بوده است و مانند روزه‌داران نه طعامی میل فرمود و نه قطره آبی به دهان معجز بیان او رسید، مگر گرد و غبار عرصه‌گاه کارزار، رُوحی و رُوحِ الْعَالَمِينَ فداهُ انتهی.

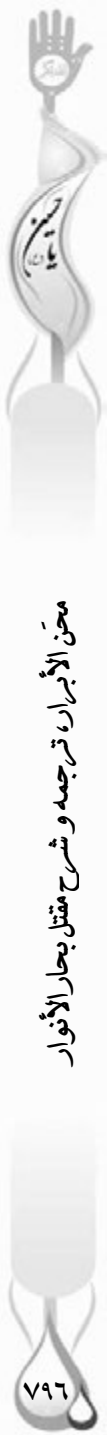
شیخ بزرگوار شیخ مفید قدس سره از ضحّاك بن عبدالله روایت کرده است که در میان شب عاشورا گروهی از سواران لشکر نامسعود عمر بن سعد مردود، از نزد ما می‌گذشتند و به حراست و پاسبانی ما مشغول بودند، در آن هنگام جناب امام حسین علیه‌السلام قرآن تلاوت می‌فرمود و این آیه را می‌خواند:

﴿وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُثَمِّلِي لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُثَمِّلِي لَهُمْ لِيُزَادُوا إِنَّمَا وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ ستاره ما كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيَّ مَا أَنتُمْ عَلَيْهِ حَتَّى يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ...﴾^۲

یعنی گمان نکن کسانی را که کافر شده‌اند آنچه برای ایشان مهلت داده‌ایم به حال ایشان بهتر و نیکوتر است، بلکه مهلت دادن ما جز این نیست که مهلت یابند، گناه ایشان زیاده گردد و معصیت بسیار بکنند. بر ایشان عذاب دردناک و خوارکننده خواهد شد و

۱. این روایت را مرحوم علامه مجلسی (ره) از مناقب ابن شهر آشوب نقل روایت کرده است و ما در این کتاب نقل را نیافتیم و لیکن در کتاب الفتوح عیناً مذکور است؛ ر.ک: احمد بن اعثم کوفی، الفتوح ۵: ۱۰۰؛ همچنین نقل به مضمون ر.ک: ابن قولویه قمی، کامل الزیارات: ۷۵: ۱۴؛ اسماعیل بن اثیر، البدایة و النهایة ۸: ۱۸۸.

۲. آل عمران: ۱۷۹ و ۱۷۸.



عادت و تقدیر خدا بر این جاری نگشته است که مؤمنان را در آن حالت بگذارد که شما در وی هستید و لکن به این جهت چنین نموده است که بدکردار و خبیث از نیکوکار و طیب تمیز یابد. این است حاصل مراد از ظاهر آیه شریفه.

جسارت ضحاک به تلاوت امام حسین (ع) و جواب بریر به او

ضحاک می گوید: ملعونی از پاسبانان این آیه را از آن حضرت شنید و نام او را عبدالله بن سمیر می گفتند، مرد مزاح کننده و شجاع و دلیر و نام آور و هنرمند بود، به نیزه خود تکیه نمود و گفت: به پروردگار کعبه سوگند که مائیم طیبان و نیکوکاران که از شما که خبیثانید تمیز یافته ایم!

بریر بن خضیر رضی الله عنه فرمود: ای فاسق! خدا مانند تو فاسق را از طیبان قرار می دهد؟!

آن ملعون جناب بریر را صدا زد: وای بر تو! تو کیستی؟

بریر فرمود: منم بریر بن خضیر!

آن ملعون بریر را دشنام داد و بریر نیز بر آن کافر عنید جواب داد و آن ملعون گذشت.^۱

چون صبح صادق آن روز می‌شوم از افق مشرق طالع گردید و شب تاریک پرده ظلمت را به سبب نور روز روشن از روی زمین برداشت، آن مظلوم بیابان کربلا و کشته گروه اشقیا با اصحاب اتقیا و از کیای خود نماز صبح را ادا فرمود، آن شاه کم سپاه لشگر خود را آماده قتال ستمکاران اهل شقاوت نمود و ایشان را به ترتیب نظام کارزار مرتب و قرار فرمود.

تعداد اصحاب امام حسین (ع)

به روایت شیخ مفید رحمته الله عدد اصحاب آن حضرت هفتاد و دو

نفر بودند، چهل نفر ایشان پیاده و سی و دو نفر سواره بودند.^۱

به روایت محمد بن ابی طالب هفتاد و دو نفر پیاده بودند.^۲

سید بزرگوار سید بن طاووس قدس سره از جناب امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که اصحاب آن حضرت چهل و پنج نفر سواره و صد نفر پیاده بودند و شیخ ابن نما قدس سره نیز چنین فرموده است.

شیخ مفید قدس سره روایت کرده است که میمنه لشکر خود را به عهده زهیر بن قین واگذار فرمود و در میسره ایشان جناب حبیب بن مظاهر را مقرر نمود و علم میمنت اثر خود را به دست برادر بزرگوار خود جناب عباس علیه السلام داده، فرمود که خیمه ها را در پشت سر خود بگذارند و روی خود را به جانب گروه اشرار نمایند. خندقی که در اطراف لشکر میمنت شیم خود کنده بودند و از هیزم و نی توی وی را پر کرده بودند، امر نمود که آنها را آتش زدند، از ترس اینکه مبادا لشکر از پشت سر ایشان نیز هجوم آور باشند و از هر طرف احاطه نمایند.

عمر بن سعد حرام زاده در آن روز که روز جمعه یا شنبه باشد، لشکر شقاوت و ضلالت اثر خود را به ترتیب کارزار مرتب نموده، میمنه سپاه بدفرجام خود را به عمرو بن حجاج ملعون داده و میسره را

۱. شیخ مفید، الإرشاد: ۲: ۹۵؛ فضل بن حسن طبرسی، إعلام الوری: ۲۴۰؛ محمد بن جریر طبری، دلائل الإمامة: ۷۱؛ محمد بن حسن فتال، روضة الواعظین ۱: ۱۸۴؛ همچنین طبری در دلائل الإمامة آورده است که ۲۸ نفر آنان از فرزندان عبدالمطلب بوده اند و باقی از سایر مردم بودند. ر. ک: همان. همچنین در منابع اهل سنت ر. ک: احمد بن اعثم کوفی، الفتوح: ۵: ۱۰۱؛ عزالدین بن اثیر، الکامل فی التاریخ ۴: ۵۹؛ احمد بن جابر بلاذری، انساب الأشراف ۳: ۱۸۷؛ احمد بن علی مقریزی، امتاع الاسماع ۵: ۳۶۴؛ محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری ۵: ۴۲۲؛ اسماعیل بن اثیر، البدایة و النهایة: ۸: ۱۷۸؛ عبدالرحمن بن خلدون، تاریخ ابن خلدون ۳: ۳۰.

۲. محمد بن ابی طالب، تسلیة المجالس و زینة المجالس ۲: ۳۲۸.

به شمر بن ذی الجوشن حرام زاده سپرد و عروۀ بن قیس ملعون را سرکرده سواران لشکر شقاوت و شبت بن ربیع حرام زاده را سرکرده پیادگان سپاه ضلالت نمود و علم کفر و نفاق را به غلام منافق خود «درید» داد.

شیخ بزرگوار شیخ مفید قدس سره از جناب امام زین العابدین علیه السلام روایت کرده است که چون لشکر عمر سعد لعین رو به سوی آن حضرت گذاشتند، آن مظلوم بی کس دست خود را به سوی آسمان برداشت و گفت:

دعای امام حسین (ع)
در آغاز جنگ

اللَّهُمَّ أَنْتَ تَقْتِي فِي كُلِّ كَرْبٍ وَ رَجَائِي فِي كُلِّ شِدَّةٍ وَ أَنْتَ لِي فِي كُلِّ أَمْرٍ نَزَلَ بِي ثِقَةٌ وَ عُدَّةٌ، كَمْ مِنْ كَرْبٍ يَضْعُفُ عَنْهُ الْفُؤَادُ وَ تَقِلُّ فِيهِ الْحِيلَةُ وَ يَخْذُلُ فِيهِ الصَّدِيقُ وَ يَشْمُتُ فِيهِ الْعَدُوُّ أَنْزَلْتَهُ بِكَ وَ شَكَّوْهُ إِلَيْكَ، رَغْبَةً مِنِّْي إِلَيْكَ عَمَّنْ سِوَاكَ، فَفَرَّجْتَهُ وَ كَشَفْتَهُ فَأَنْتَ وَلِيُّ كُلِّ نِعْمَةٍ وَ صَاحِبُ كُلِّ حَسَنَةٍ وَ مُنْتَهَى كُلِّ رَغْبَةٍ.^۱

یعنی ای خداوند گار من! در هر مصیبت و اندوه تویی محل اعتماد و وثوق من، و در هر شدت تویی امید من، و در هنگام نزول هر بلا و محنت تویی برای من محل وثوق و ذخیره و رجاء؛ چه بسیار مصیبت و اندوهی که دلها در هنگام هجوم آنها ضعیف و چاره‌ها از دفع آنها قلیل و دوستان در آن خوار و دشمن بداندیش شماتت کنان گشته، آنها را به بارگاه عزت و جلال تو وارد و نازل نموده‌ام و از هجوم آن به تو شکایت کرده‌ام، به دلیل رغبت و امیدواری من به سوی تو و اعراض کردن از دیگران که غیر تو

۱. این دعا را شیخ طوسی از امیرالمؤمنان (ع) و امام صادق (ع) در تهذیب نقل نموده است؛ رک: شیخ طوسی، *التهذیب* ۳: ۸۲، ۱۱ و ۳: ۹۴؛ همچنین شیخ طوسی و شیخ مفید این دعا را در هنگام شهادت از امام رضا (ع) نقل کرده‌اند؛ رک: شیخ طوسی، *الأمالی* ۳۵: ۵؛ شیخ مفید، *الأمالی* ۲۷۳: ۴؛ شیخ طوسی، *مصباح المتعجد* ۵۵۹ و ۵۷۰.

می‌باشند، پس تو آنها را فرج داده‌ای و کشف نموده‌ای! تویی ولی هر نعمت و صاحب هر نیکویی و منتهای هر رغبت.

جناب امام زین العابدین علیه السلام فرمود: پس آن گروه اشرار رو به سوی خیمه نهادند و اسبان خود را در اطراف خیمه‌ها به جولان آوردند و دیدند که در عقب خیمه‌ها خندقی کنده‌اند و آتش در میان خندق افروخته گردیده، شمر بن ذی الجوشن حرام زاده به صدای بلند ندا نمود: یا حسین! به آتش دنیا پیش از آتش قیامت تعجیل نمودی؟

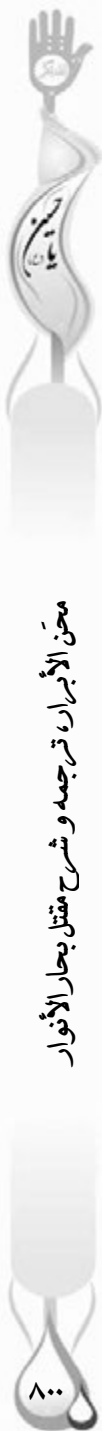
حضرت فرمود: این مرد کیست؟ گویا شمر بن ذی الجوشن است! اصحاب آن حضرت عرض کردند: بلی! شمر است.

حضرت آن ملعون را ندا نمود: ای پسر زن چراننده بزها! تو از من سزاوارتر هستی به اینکه به آتش دوزخ وارد شوی. جناب مسلم بن عوسجه خواست آن شقی را به تیر خود بزند، جناب امام حسین علیه السلام او را منع نمود و نگذاشت که به سوی آن ملعون تیر بیاندازد. جناب مسلم عرض نمود: بگذار آن ملعون را بزنم، زیرا که او فاسقی از دشمنان و بزرگان ستمکاران است، به تحقیق در این هنگام خدا مرا از زدن آن فاسق متمکن ساخته است.

جناب امام حسین علیه السلام فرمود: او را زن! من خوش ندارم که به قتال این گروه ابتدا نمایم و سبقت کنم.^۱

به روایت محمد بن ابی طالب روایت کرده است که چون لشگر شقاوت اثر عمر بن سعد بداختر بر اسبان می‌شوم خود سوار شدند و رو به سوی سپاه آن شاه کم سپاه نهادند و در برابر ایشان صف

۱. شیخ مفید، *الارشاد* ۲: ۹۷؛ فضل بن حسن طبرسی، *إعلام الوری*: ۲۴۰.



امیر امام (ع) به بریر
برای نصیحت دشمن

کشیدند، اسب میمنت لزوم آن حضرت را حاضر نمودند، آن مظلوم
بیابان نینوا، شهید آل عبا بر اسب خود سوار گشته، با چند نفر از
اصحاب گرامیش رو به مقابل آن کافران نهادند و بریر بن خضیر قدس سره
در پیش روی حضرت راه می رفت، حضرت بریر را فرمود: پیش این
قوم برو، با ایشان سخن بگو و پند و نصیحت ده.

بریر قدس سره بنا به فرمان قضا فرمان فرزند عزیز خاتم پیغمبران صلی الله علیه و آله
به مقابل آن کافران رفته فرمود: ای قوم! از خدا بترسید و از عذاب
درناک خالق افلاک پرهیز نمایید، این جماعت که به قتل ایشان
مهیّا شده اید ثقل و عترت جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله هستند که به
دیار شما وارد شده اند و به شهر شما مهمان آمده اند، ایشان ذریت و
عترت و دختران و حرم محترم جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند، پس
آنچه در دل دارید بیاورید و آنچه درباره ایشان خیال کرده اید که
بجا بیاورید بگویید.

پاسخ دشمن به نصایح
بریر

آن کافر ستمکاران جواب دادند: می خواهیم ایشان را به دست
امیر عبیدالله بن زیاد بدهیم و او را بر ایشان قاهر و غالب نماییم، تا
اینکه رأی خود را درباره ایشان جاری سازد.

بریر قدس سره فرمود: آیا به این راضی نمی شوید که ایشان را بگذارید
بجای خود برگردند و این را از ایشان قبول نمی کنید؟ وای بر شما
ای اهل کوفه! آیا نامه ها و پیمان های خود را فراموش کردید که
برای بیعت و طاعت ایشان بستید و خدا را بر عهدا و پیمان های خود
شاهد و گواه گرفتید؟ وای بر شما ای ستمکاران! اهل بیت پیغمبر
خود را به دیار خود خواندید و گمان شما این بود که جان خود را
در راه محبت ایشان فدا نمایید، چون ایشان بنا به خواهش شما به

دیار شما آمدند می‌خواهید ایشان را به دست پسر زیاد ملعون بسپارید و به زیر فرمان آن لعین بیاورید؟! و حال ایشان را از آب فراوان فرات منع کرده‌اید! چه بسیار بد رعایت و حمایت نمودید حق پیغمبر بزرگوار خود را در خصوص ذریت و اهل گرامی او، چه چیز به شما عارض شد؟ خدا هرگز شما را در روز قیامت سیراب ننماید، چه بسیار بد گروهید شما.

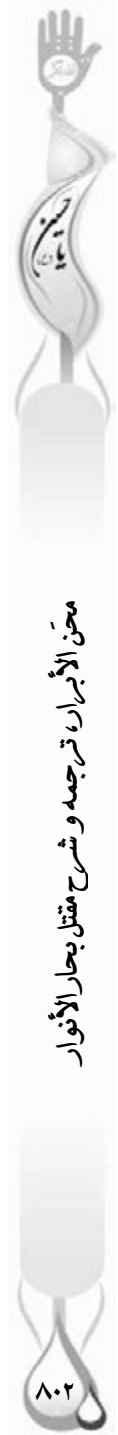
چند نفر از آن کافران بدکردار برای آن بزرگوار گفتند: ای مرد! ما هرگز سخنان تو را نمی‌فهمیم و نمی‌دانیم تو چه می‌گویی!

آن بزرگوار فرمود: حمد می‌کنم به خداوندی که بصیرت و دانایی مرا در کفر و عناد شما زیاده گردانید و گفت: پروردگارا! از کردار این قوم اشرار و از افعال ایشان به سوی تو پناه می‌برم و بی‌زاری می‌نمایم؛ خداوندا! ایشان را به یکدیگر مبتلا گردان و چنان کن که به جان یکدیگر بیافتند و شرّ ایشان را به جان یکدیگر بگردان، تا اینکه ملاقات عذاب تو نمایند، در حالتی که تو بر ایشان غضبناک بوده باشی.

آن حرام زادگان لشکر شیطان چون این سخنان را از آن مؤمن صاحب یقین و ایمان شنیدند، تیرهای خود را به چله کمان گذاشتند، به جانب آن بزرگوار انداختند؛ بریر به جای خود برگشت.^۱

و جناب امام حسین علیه‌السلام برابر آن قوم ستمکاران آمد و در مقابل صفوف ایشان ایستاد و بر صفوف آن یاوران شیطان و لشکر آل ابی سفیان نگاه نمود، دید که صفوف ایشان مانند سیلاب آب به روی یکدیگر ریخته است، پسر سعد حرام زاده را مشاهده فرمود که

۱. محمد بن ابی طالب، تسلیة المجالس و زینة المجالس ۲: ۲۷۲؛ احمد بن اعثم کوفی، الفتوح ۵: ۱۰۰.

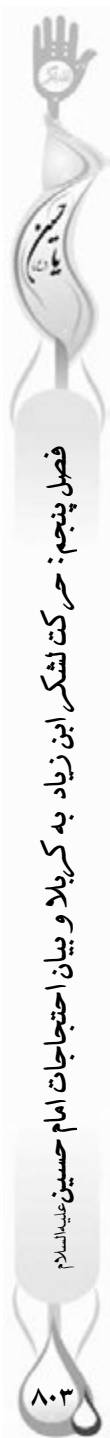


با بزرگان اهل کوفه در میان صفهای لشکر ضلالت با کمال تکبر و نخوت ایستاده است. آن حضرت به زبان معجز بیان این خطبه را در مقام اتمام حجت و برهان بر آن گروه ستمکاران خواند و عبارت آن خطبه شریفه این است:

خطبه امام حسین (ع)
در آغاز جنگ

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ الدُّنْيَا، فَجَعَلَهَا دَارَ فَنَاءٍ وَ زَوَالٍ مُتَصَرِّفَةً
بِأَهْلِهَا حَالًا بَعْدَ حَالٍ، فَالْمَعْرُورُ مِنْ غَرَّتِهِ وَ الشَّقِيُّ مِنْ فَنَتْهُ، فَلَا
تَعْرِتُكُمْ هَذِهِ الدُّنْيَا، فَإِنَّهَا تَقْطَعُ رَجَاءَ مَنْ رَكَنَ إِلَيْهَا وَ تُخَيِّبُ طَمَعَ مَنْ
طَمَعَ فِيهَا وَ أَرَاكُمْ قَدْ اجْتَمَعْتُمْ عَلَيَّ أَمْرٌ قَدْ أَسْخَطْتُمُ اللَّهَ فِيهِ عَلَيْكُمْ وَ
أَعْرَضَ بَوَجهِهِ الْكَرِيمَ عَنْكُمْ وَ أَحَلَّ بِكُمْ نَقِمَتَهُ وَ جَبَبَكُمْ رَحْمَتَهُ، فَنِعْمَ
الرَّبُّ رَبُّنَا وَ بئْسَ الْعَبِيدُ أَنْتُمْ، أَفَرَرْتُمْ بِالطَّاعَةِ وَ آمَنْتُمْ بِالرَّسُولِ مُحَمَّدٍ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، ثُمَّ إِنَّكُمْ زَحَفْتُمْ إِلَيَّ ذُرِّيَّتِهِ وَ عَتَرْتِهِ، تُرِيدُونَ قَتْلَهُمْ،
لَقَدْ اسْتَحَوَذَ عَلَيْكُمْ الشَّيْطَانُ فَأَنْسَاكُمْ ذِكْرَ اللَّهِ الْعَظِيمِ، فَبَيَّا لَكُمْ وَ لِمَا
تُرِيدُونَ، إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ، هُوَ لَاءَ قَوْمٌ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ فَبُعْدًا
لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ.»

بیان بعض لغات این خطبه شریفه در ضمن خطبه دیگر آن حضرت خواهد آمد، بهتر همین است که به محض ترجمه آن بپردازم، حاصل مضمون وی این است: حمد و ثنای مر خداوند عالمیان را سزااست که به قدرت کامله خود دنیا را آفریده است و آن را خانه فنا و زوال قرار داده است، پیوسته اهل خود را تصرف و تغییر می دهد و از حالی به حال دیگر منتقل می کند و از عزت به ذلت و از ذلت به عزت و از زندگانی به خانه مرگ و از دیار خود به دیار غربت می رساند؛ مغرور کسی است که دنیا او را گرویده نماید و به زخارف و مال و منال خود مایل و طالب کند و شقی آن کسی است



که دنیا او را به فتنه بیاندازد و به فریب خود گرویده نماید و به محبت خود آشفته سازد؛ پس این دنیا شما را مغرور نسازد و فریب ندهد، زیرا که اعتبار و اعتمادی به دنیا نیست، امیدواری امیدواران را قطع می‌کند و کسی که اعتماد به آن نماید امید او را از خود می‌برد و طمع و امیدواری کسی که طمع و امیدواری در دنیا داشته باشد ناامید می‌گرداند.

فرمود: شما را چنان می‌بینم که اجتماع و اتفاق به کاری نموده‌اید که خدا را بر خود غضبناک کرده‌اید و از شما رو گردان و معرض می‌باشد و عذاب خود را بر شما وارد می‌کند و شما را از رحمت خود دور می‌نماید، چه بسیار پروردگار نیکویی است پروردگار ما، و چه بسیار بندگان بدکرداری هستید شما، اقرار و اعتراف به طاعت نمودید و در ظاهر به رسول خدا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله ایمان آوردید، با وجود این به کشتن ذریت و عترت او هجوم آور شدید، اراده دارید که ایشان را بکشید! به تحقیق شیطان به فریب خود شما را قاهر و غالب شده، پس یاد خداوندگار عظیم را از خاطرهای شما فراموش نموده است، هلاکت و زیانکاری باد به شما! بر آن چیزی که اراده و عزم بر آن دارید، **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**، این جماعت گروهی هستند که بعد از ایمان آوردن به خدا کافر شدند، پس دور باد رحمت خدا از گروه ستمکاران.^۱

عمر سعد اجازه سخن و موعظه به امام حسین (ع) نداد و خود را به نفهمی زد

چون عمر بن سعد حرام زاده این سخنان شیرین بیان و کامل الحجه و البرهان را شنید، ترسید که مبدا مواظ شافیه آن حجّت خدا در دل‌های سخت‌تر از سنگ لشکر ضلالت تأثیر نماید، روی

۱. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب (ع) ۴: ۱۰.

نحس خود را به گروه اهل شقاوت و ضلالت گردانید و گفت: وای بر شما! سخنان او را جواب دهید و سخن بگویید، زیرا که فرزند پدر خود علی بن ابی طالب است! به خدا سوگند اگر امروز و روز دیگر در برابر شما بایستد و سخن بگوید و احتجاج نماید، هرگز کلام او منقطع نمی شود و از سخن گفتن خسته نمی گردد، پس کلام او را جواب بدهید.

پس شمر حرام زاده مشرک ملحد پیش آمده عرض نمود: یا حسین! این سخن که گفتی چه بود؟ کلام خود را به ما بفهمان تا ما بفهمیم!.

حضرت فرمود: سخن من این است که از عذاب پروردگار خود بترسید و مرا نکشید، زیرا که کشتن من برای شما حلال نیست و هتک حرمت من برای شما مباح و جایز نمی باشد، زیرا که من فرزند پیغمبر شما هستم و جدّه من خدیجه علیها السلام زن پیغمبر شما است و شاید قول پیغمبر شما به گوش شما رسیده باشد که فرموده است حسن و حسین علیهما السلام سید جوانان اهل بهشت هستند.^۱

امام حسین (ع) سوار بر شتر شد و به نصیحت دشمن پرداخت

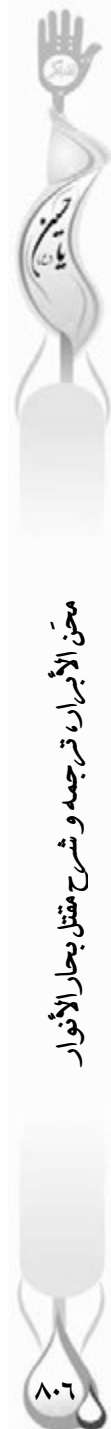
شیخ بزرگوار شیخ مفید قدس سره روایت کرده است که چون گروه اشرار و لشگر کفار به سوی لشگر آن امام ابرار هجوم آور شدند، آن مظلوم بیابان بلا و کشته گروه اشقیا شتر خود را طلبید، بر پشت وی سوار گشته و به صدای خود و به آواز بلند قضا قدرت خود گروه اشرار و لشگر کفار را ندا نمود و همه آن منافقان صدای آن حضرت را می شنیدند، فرمود: ای اهل عراق! سخن مرا گوش کنید و در کار خود تعجیل ننمایید، تا اینکه شما را به چیزی پند و نصیحت

۱. خوارزمی، مقتل الحسین (ع) ۱: ۲۵۲.

بدھم کہ سزاوار بر من است و بر گردن من لازم است، و عذر شما را قطع نمایم و حجت خدا را بر شما تمام نمایم و اگر سخن مرا بشنوید و با ما به طریقه انصاف رفتار نمایید و نصیحت مرا عمل و قبول کنید، به این سبب به سعادت ابدی و رستگاری سرمدی می رسید و اگر راه انصاف را با من نروید و نصیحت و پند مرا قبول ننمایید، پس به کار خود عازم باشید، بعد از این بدی و قبح کار شما بر شما پنهان و مخفی نمی ماند، پس هر کاری که می خواهید درباره من به عمل بیاورید و مرا مهلت ندهید، به درستی ولی و بزرگ من خداوند عالمیان است کہ قرآن را بر پیغمبر خود نازل کرده است و اوست خداوند گاری کہ نیکوکاران را دوست می دارد.

شیخ مفید قدس سره فرمود است: بعد از آن حمد و ثنای خداوند عالمیان را بجای آورد و خدا را به آنچه سزاوار عزّت و جلال او بود یاد نمود و درود بسیار بر پیغمبر بزرگوار و آل ابرار و بر ملایک اخیار و پیغمبران اطهار فرستاد و آن حضرت خطبه ای در نهایت فصاحت و بلاغت ادا فرمود کہ گوش هیچ شنونده هرگز پیش از آن و بعد از آن مانند چنین سخن پروری در فصاحت و بلاغت نشنیده بود و نخواهد شنید، بعد از آن فرمود: نسبت مرا ملاحظه نمایید! ببیند من کہ هستم! بعد از آن بر دل خود رجوع نمایید و نفس خود را مذمت و سرزنش کنید، پس فکر و تأمل به کار برید و ببینید آیا کشتن و هتک حرمت من بر شما سزاوار و جایز می شود یا نه؟! آیا مگر من فرزند پیغمبر شما نیستم و فرزند عزیز وصی پیغمبر نمی باشم؟ کہ اوّل کسی بود کہ پیغمبر خدا را در آنچه از جانب خدا آورده بود تصدیق نمود، آیا حمزه سید شہدا عمّ بزرگوار من

ملاحظه نسبت مرا کنید و در کشتن من تعجیل نکنید



نیست؟ و آیا جعفر طیار که خدا او را دو پر کرامت فرمود که در بهشت پرواز کند عمّ من نیست؟ آیا مگر به گوش شما سخن جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله نرسیده است که در حقّ من و برادر بزرگوار من فرموده است که این دو فرزند من سیّد و آقای جوانان اهل بهشت هستند؟! پس اگر شما مرا در سخن‌های خود راستگو می‌دانید، پس نصیحت مرا قبول نمایید و حال آنکه هر چه گفتم راست و درست است. به خدا سوگند از آن روزی که دانسته‌ام خداوند عالم دروغ‌گویان را دوست ندارد و دشمن می‌دارد، هرگز دروغ نگفته‌ام و اگر سخن مرا باور نکنید و مرا در گفته خود صادق و راستگو ندانید، پس در میان شما کسانی هستند، اگر این سخن را از ایشان پرسید به شما خبر می‌دهند، از جابر بن عبدالله انصاری و ابو سعید خدری و سهل بن سعد ساعدی و زید بن ارقم و انس بن مالک سؤال نمایید، ایشان به شما خبر می‌دهند که این سخن را از جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده‌اند که در حقّ من و برادر من فرموده است، ملاحظه نمایید که آیا در سخن جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله منعی بر شما از ریختن خون من می‌باشد یا نه؟ و شما را کفایت از کشتن من می‌کند؟

چون آن مظلوم این سخنان را در مقام اتمام حبّت و برهان به زبان معجز بیان خود راند و عذر ایشان را قطع نمود، شمر بن ذی الجوشن حرام زاده گفت:

جواب شمر به نصایح امام حسین (ع) و خود را به نفهمی زدن

هُوَ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَيَّ حَرْفٍ إِنْ كَانَ يَدْرِي مَا يَقُولُ.
فَقَالَ لَهُ حَبِيبُ بْنُ مَظَاهِرٍ قَسَمَ بِاللَّهِ إِنِّي لَأَرَاكَ تَعْبُدُ اللَّهَ عَلَيَّ سَبْعِينَ حَرْفًا وَأَنَا أَشْهَدُ أَنَّكَ صَادِقٌ، مَا تَدْرِي مَا يَقُولُ، قَدْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيَّ قَلْبِكَ
«حرف» در لغت به چند معنا آمده است و دو معنا از آنها در

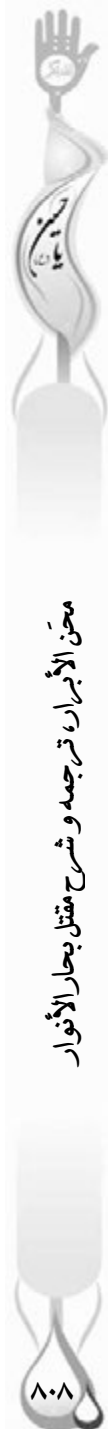
اینجا مناسب دارد، یکی به معنای شک و شبهه و تردید است و دیگری به معنای وجه واحد و جهت تنهاست و نظیر این کلام در کلام خداوند علام وارد گشته است، چنانکه می‌فرماید:

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْْبُدُ اللَّهَ عَلَىٰ حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَ إِنْ أَصَابَتْهُ فَتْنَةٌ اِنْقَلَبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ﴾^۱

حاصل مراد از آیه شریفه این است که بعضی از مردمان کسی هست که خدا را به شک و شبهه عبادت می‌کند، یعنی یقین به نبوت جناب پیغمبر نمی‌کند و به گفته‌های آن حضرت جازم نمی‌شود، یا اینکه خدا را از جهت واحد عبادت نمی‌نماید، مثلاً در خلوت عبادت می‌کند و در ظاهر نمی‌کند و در حالت مسرت یاد خدا می‌کند و در حالت مضرت نمی‌کند، یا به عکس این رفتار می‌نماید، پس اگر خیر در نفس و مال و اهل و عیال خود برای او برسد، به آن خیر مطمئن می‌شود و راضی می‌باشد و اگر فتنه و بلا و مصیبت بر او رخ دهد، از شک و تردید در دین به سوی شرک بر می‌گردد، این کس زیانکار دنیا و آخرت می‌شود و عمل چنین کس زیانکاری آشکار است.

چون از این تقریر معنای «حرف» معلوم شد، کلام آن ملعون دو احتمال دارد: اول آنکه مرجع ضمیر «هُوَ يَعْْبُدُ اللَّهَ» شاید خود آن ملعون باشد و ناقل از جهت رفع التباس روایت «إِنَّا» را به «هو» بدل کرده است، چنانکه در کلام خدا مانند این وارد شده است، چنانکه در آیه لعان می‌فرماید:

﴿وَ يَدْرُءُ عَنْهَا الْعَذَابَ أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ



الْكَاذِبِينَ ستاره وَ الْخَامِسَةَ أَنَّ غَضَبَ اللَّهِ عَلَيْهَا إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ^۱
به قاعده باید اصل کلام چنین نحو باشد: أَنَّ غَضَبَ اللَّهِ عَلَيَّ، لکن
به جهت رفت التباس و اشتباه، به متکلم این کلام «عَلَيْهَا» فرمود و
این نکته از نکات علم بیان است و شاید از بابت التفات بوده باشد که
از متکلم به سوی غایب التفات می‌نماید و این وجه بنابر آن است که
التفات در ابتداء کلام صحیح بوده باشد.

جواب حبیب بن مظاهر
به گستاخی شمر

بنا به این تقدیر مراد کلام شمر حرام زاده این است: از روی
شک و شبهه در رسالت پیغمبر به خدا عبادت کننده باشم، اگر
دانسته و فهمیده باشم که حسین چه می‌گوید، یعنی در دین اسلام از
کافران باشم اگر کلام او را فهمیده باشم، یعنی به هیچ وجه کلام
حسین را نفهمیدم! و اگر در این سخن دروغگو باشم از کافران
محسوب شوم؛ به این مطلب اشارت می‌کند سخن جناب حبیب بن
مظاهر که برای آن حرام زاده کافر عنید فرمود: به خدا سوگند من
می‌دانم که هفتاد دفعه به خدا از روی شک در رسالت پیغمبر خدا
عبادت کرده‌ای! یعنی تو یک دفعه به خدا کافر نشده‌ای! بلکه بسیار
کفر خود را ظاهر نموده‌ای و مشرک گردیده‌ای و اما اینکه گفتی
سخن آن حضرت را نفهمیدی، پس من به خدا شهادت می‌دهم که
تو در این سخن راستگو هستی! البته باید کلام آن حضرت را
نفهمی، زیرا که خدا به قلب تو مهر زده است و قساوت و شقاوت بر
دل تو مستولی گردیده است.

دوم اینکه شاید مراد از ضمیر «هو» عبارت از جناب امام
حسین علیه‌السلام بوده باشد، پس حاصل کلام آن زاده کافر عنید این

است که حسین گفته‌های خود را نمی‌داند و اگر دانسته باشد که چه می‌گوید، از آن کسانی می‌باشد که خدا را از روی شکّ عبادت می‌کنند.

پس جناب امام حسین علیه‌السلام باز آن گروه اشقیا را مخاطب ساخت فرمود: اگر شما در این سخن که از جناب رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل نمودم شکّ و شبهه دارید، آیا در این مطلب نیز در دل‌های خود شکّ و شبهه دارید که من فرزند دختر پیغمبر شما هستم؟ به خدا سوگند امروز در میان مشرق و مغرب غیر از من فرزند دختر پیغمبری در میان شما و دیگران نیست، وای بر شما! آیا من از شما کسی را به ناحق کشته‌ام؟ که شما می‌خواهید که مرا قصاص نمائید و در عوض کشته خود بکشید! یا مالی از شما ضایع و تلف نموده‌ام؟ یا زخمی به یکی زده‌ام که می‌خواهید از من قصاص نمایید؟! پس آن ملاعین ساکت شدند، کسی در جواب آن حضرت سخن نگفت، آن

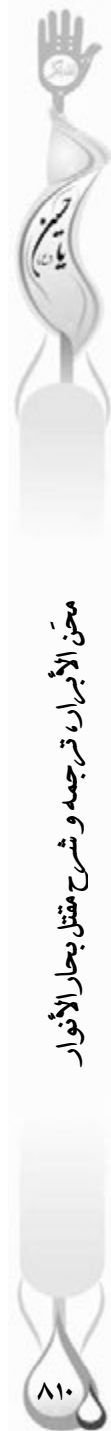
مظلوم ندا نمود که ای شبت بن ربعی! و حجاز بن ابجر! و قیس بن اشعث و یزید بن حرث! آیا شما همان کسانی نیستید که برای من به این مضمون نامه نوشتید؟ «به تحقیق که میوه‌های باغها و بیابان‌ها سبز شده و اگر به این دیار بیایی، هر آینه بر سپاهی حاضر و انبوه وارد خواهی شد.»

قیس بن اشعث ملعون گفت: سخنان تو را نمی‌فهمیم و نمی‌دانیم چه می‌گویی و لکن حال به زیر حکم پسر عم‌های خود داخل شو و گردن به اطاعت ایشان بگذار که به جز نیکویی چیزی دیگر نخواهی دید و آنچه دلت دوست دارد آنرا در نزد ایشان خواهی یافت.

امام حسین (ع) در حالی که بر شتر خود سوار بود باز موعظه فرمود

آیا شما نبودید که به من نامه نوشتید

سرداران دشمن خود را به تفهیم زدند



جناب امام حسین علیه السلام چون سخن آن ملعون منافق را شنید فرمود: نه! به خدا سوگند که هرگز دست خود را به ذلت و خواری به دست شما نمی‌دهم و از پیش روی شما مانند بندگان و عاجزان نمی‌گریزم و در بعض نسخه‌ها «وَلَا أُقِرُّ أَقْرَارَ الْعَبِيدِ» وارد شده است^۱ یعنی مانند بندگان و عاجزان به طاعت شما اقرار نمی‌کنم و گردن به حکم شما نمی‌گذارم.

بعد از آن فرمود: ای بندگان خدا! به پروردگار خود و پروردگار شما پناه می‌برم، از اینکه افترا و بهتان بر من ببندید و به سوی پروردگار خود و شما پناه می‌برم، از هر متکبر سرکشی که به روز حساب ایمان نداشته باشد.

آن حضرت شتر خود را خوابانید، عقبه بن سمعان را امر نمود که پای شتر را ببندد.^۲

صاحب مناقب و سید بن طاووس و صاحب احتجاج خطبه‌ای دیگر از آن حضرت را روایت کرده‌اند که از نهایت فصاحت و غایت بلاغت به مرتبه‌ای رسیده است که زبان و اصفان، قدرت و توانایی آن را ندارد که عشری از اعشار فصاحت و بلاغت آن خطبه شریفه را تقریر و بیان نماید و قلم نویسندگان از تحریر یکی از هزار فصاحت و بلاغت آن عاجز و حیران است. در مقام اتمام حجّت و شیرینی الفاظ و فصاحت کلمات و بلاغت عبارات فوق کلام

۱. در جای دیگری از کتاب بحار از مناقب عبارت را «وَلَا أُقِرُّ فِرَارَ الْعَبِيدِ» نقل کرده است، علامه مجلسی، بحار الأنوار ۴۴: ۱۹۱ باب ۴۰، این شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب (ع) ۴: ۶۸؛ و همچنین در کتب، شیخ مفید، الإرشاد ۲: ۹۷؛ فضل بن حسن طبرسی، إعلام الوری: ۲۴۲؛ ابن نما حلی، مشیر الأحزان: ۵۱، نیز همین عبارت مأثور است، لکن در این موضع «وَلَا أُقِرُّ لَكُمْ إِقْرَارَ الْعَبِيدِ» وارد شده است، علامه مجلسی، بحار الأنوار ۴۵: ۷: ۳۷. همچنین در تاریخ طبری ۵: ۴۲۵؛ والکامل ابن اثیر ۴: ۶۳ «لَا أُقِرُّ...» وارد شده است.

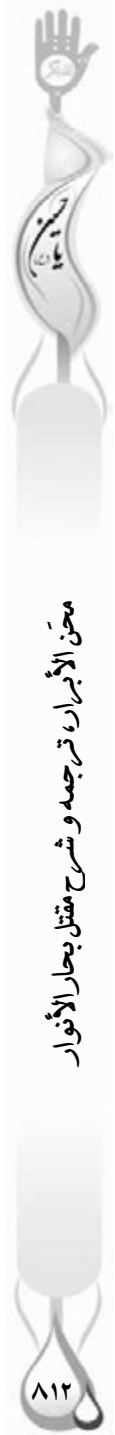
۲. شیخ مفید، الإرشاد ۲: ۹۷؛ فضل بن حسن طبرسی، إعلام الوری: ۲۴۱؛ ابن نما حلی، مشیر الأحزان: ۵۱.

کاینات و دون کلام خالق است، لکن در بعضی از فقرات آن خطبه، در روایات کتب مذکوره اختلاف فی الجمله وجود دارد، نه به آن وجهی که سبب اختلاف در اصل مراد بوده باشد، بلکه در بعض عبارات آن بزرگواران زیاده و نقصان و طول و اختصار در الفاظ خطبه موجود بود و مصنف قدس سره هر یکی را علی نقل نموده است.

مترجم حقیر خواستم که خطبه را به نوعی نقل نمایم که فی الجمله قدر جامع میان روایات آن بزرگواران باشد و غالب الفاظ در این نقل مذکور شود، تا اینکه برای ناظران در معنای لغات وی شبهه نماند و هر یکی را علاحدۀ نقل نکردم که باعث طول در ترجمه بوده باشد.

صاحب مناقب به سند خود از عبدالله روایت کرده است که چون عمر بن سعد حرام زاده لشکر نامسعود خود را برای قتال جناب امام حسین علیه السلام مرتّب ساخته و صفوف ایشان را آراسته نمود و سرکردگان میمنه و میسره و قلب جناح را معین و مشخص کرده و علم‌های کفر و نفاق را به رشته نظم و سلک انتظام درآورد و ناکسان قلب لشکر شقاوت خود را سفارش نمود که در مقاتله و مبارزت سپاه آن سرور سروران فرزند عزیز خاتم پیغمبران قدم ثبات پیشه خود نمایند و از مبارزات آن دلیران میدان کارزار ترسان و لرزان نشوند، پس دریای لشکر کفار بنا به فرمان آن سرکرده اشرار از جای خود حرکت نموده، از هر طرف رو به سوی لشکر سعادت اثر آن امام سعدا گذاشتند و آن بزرگواران را مانند حلقه در میان گرفتند و چهار طرف ایشان را احاطه کردند.

در آن هنگام جناب امام حسین علیه السلام از میان لشکر سعادت اثر



هلله دشمن در برابر
سخن گفتن امام
حسین(ع)

خود بیرون آمد، دید که لشکر اشرار صداها به هلله و های و هوی
و غوغا بلند نموده‌اند و ایشان را امر نمود که ساکت شوند، تا اینکه
حجت خدا را بر ایشان تمام تر نماید.

آن ملاعین لشکر شیطان گوش به سخن امام انس و جان ننمودند
و از سکوت و گوش دادن به سخنان خوش بیان آن حضرت ابا و
امتناع کردند، تا اینکه آن مظلوم کشته جور و جفا فرمود:

«وَيْلَكُمْ مَا عَلَيْكُمْ أَنْ تُنْصِتُوا إِلَيَّ فَتَسْمَعُوا قَوْلِي وَإِنَّمَا أَدْعُوكُمْ إِلَى
سَبِيلِ الرَّشَادِ، فَمَنْ أَطَاعَنِي كَانَ مِنَ الْمُرْشِدِينَ وَ مَنْ عَصَانِي كَانَ مِنَ
الْمُهْلِكِينَ وَ كُلُّكُمْ عَاصٍ لَأَمْرِي غَيْرُ مُسْتَمِعٍ قَوْلِي فَقَدْ مُلِئْتُ بِطُؤُنِكُمْ
مِنَ الْحَرَامِ وَ طُبِعَ عَلَيَّ قُلُوبُكُمْ وَيْلَكُمْ أَلَا تُنْصِتُونَ أَلَا تَسْمَعُونَ.»

شکمه‌های شما از حرام
پر شده است که گوش
نمی‌دهید

یعنی وای بر شما! چه باعث شده است که ساکت نمی‌شوید و
گوش به سخن من نمی‌دهید تا سخن مرا بشنوید؟ به درستی من شما
را به جز راه راست و رستگاری هدایت و دعوت نمی‌کنم، پس هر
کس مرا اطاعت کند از رستگاران و هدایت یافته‌گان می‌گردد و هر
کس امر مرا عصیان و مخالفت نماید، از هلاک شدگان و گمراهان
می‌باشد، همه شما به امر من مخالفت می‌کنید و قول مرا گوش
نمی‌دهید، به تحقیق شکم‌ها و بطون شما از غذاهای حرام پر شده
است و قلوب شما را به مهر شقاوت و ضلالت مهر زده‌اند، وای بر
شما! آیا هیچ انصاف نمی‌کنید؟ آیا به سخن من گوش نمی‌دهید؟

لشکریان با سخنان امام
حسین(ع) ساکت شدند

چون آن گروه اشرار این کلمات را از آن بزرگوار شنیدند،
یکدیگر را مذمت نمودند و گفتند: ساکت شوید! تا سخن او را
بشنویم، چون ایشان ساکت شدند آن امام انام و پسندیده خداوند
عالمیان این خطبه را برای ایشان خواند، چنانکه آن بزرگواران در

کتاب خودشان به اختلاف جزئی و تغییر اندکی روایت کرده‌اند که
 قدر و جامع آنها این است:
 حضرت فرمودند:

تَبَّأَ لَكُمْ أَتَيْتَهَا الْجَمَاعَةُ وَ تَرَحَّأَ وَ بُوَسَا لَكُمْ وَ كَعَسَا، أَ فَحِينَ
 اسْتَصْرَحْتُمُونَا وَلِهِنَّ مُتَحِيرِينَ فَأَصْرَحْتَكُمْ مُوجِفِينَ مُوَعِّدِينَ مُسْتَعِدِّينَ
 سَلَّتُمْ عَلَيْنَا سَيْفًا كَانَ فِي أَيِّدِنَا وَ حَشَشْتُمْ عَلَيْنَا نَارًا أَضْرَمْنَاهَا عَلَيِ
 عَدُونَا وَ عَدُوَّكُمْ، فَأَصْبَحْتُمْ إِلْبَا لِأَعْدَائِكُمْ عَلَيِ أَوْلِيَائِكُمْ وَ يَدَا عَلَيْهِمْ
 لِأَعْدَائِكُمْ بَعِيرٍ عَدَلٍ أَفْشَوْهُ فِيكُمْ وَ لَا أَمَلَ أَصْبَحَ لَكُمْ مِنْهُمْ إِلَّا الْحَرَامُ
 مِنَ الدُّنْيَا، أَنَا لُوكُمْ وَ خَسِيسُ عَيْشٍ طَمَعْتُمْ فِيهِ مِنْ غَيْرِ حَدِّثِ كَانَ مِنَّا
 لَا رَأْيَ تَفِيلَ لَنَا وَ لَا ذَنْبَ كَانَ مِنَّا إِلَيْكُمْ، فَهَلَا لَكُمْ الْوَيَالَاتُ إِذْ
 كَرِهْتُمُونَا وَ تَرَكْتُمُونَا، تَجَهَّزْتُمُونَا وَ السَّيْفُ لَمْ يُشْهَرْ وَ الْجَاشُ طَامِنٌ
 وَ الرَّأْيُ لَمْ يُسْتَحْصَفْ وَ لَكِنْ أَسْرَعْتُمْ إِلَيَّ بَعْتِنَا كَطَيْرَةِ الذُّبَابِ وَ
 تَهَافَّتُمْ إِلَيْهَا كَتَهَافَتِ الْفَرَّاشُ ثُمَّ نَقَضْتُمُوهَا سَفَهَا وَ ضِلَّةً، فَقُبْحًا لَكُمْ
 إِذَا نِمَّا أَنْتُمْ مِنْ طَوَاعِيَةِ الْأُمَّةِ وَ شَذَازِ الْأَحْزَابِ وَ نَبْذَةِ الْكِتَابِ وَ نَفْثَةِ
 الشَّيْطَانِ وَ عَصَبَةِ الْأَثَامِ وَ مُحَرَفِي الْكَلِمِ وَ مُطْفِئِي السُّنَنِ وَ عَصَاةِ الْأُمَمِ
 وَ قَتْلَةِ أَوْلَادِ الْأَنْبِيَاءِ وَ مُبِيرِي عَتَرَةِ الْأَوْصِيَاءِ وَ مُلْحَقِي الْعَهْرَةِ بِالنَّسَبِ وَ
 مُوَعِّدِي الْمُؤْمِنِينَ وَ صُرَاحِ أَيْمَةِ الْمُسْتَهْزِئِينَ ﴿الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ
 عِضِينَ﴾^۱، لَيْسَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ فِي
 الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ وَ أَنْتُمْ ابْنِ حَرْبٍ وَ أَشْيَاعُهُ تَعْتَمِدُونَ وَ إِيَّانَا
 تُحَادِلُونَ؟ أَجَلْ! وَ اللَّهُ الْخَذْلُ فِيكُمْ وَ شَجَّتْ عَلَيْهِ عُرُوقُكُمْ وَ تَوَارَتْهُ
 أُصُولُكُمْ وَ فُرُوعُكُمْ وَ بَتَّتْ عَلَيْهِ قُلُوبُكُمْ وَ غَشِيَتْ صُدُورُكُمْ فَكُنْتُمْ
 أَحَبَّ شَجَرٍ — وَ فِي رِوَايَةِ الْمُنَاقِبِ أَحَبَّ شَيْءٍ سَخَا — لِلنَّاصِبِ وَ
 أَكْلَةً لِلْعَاصِبِ، أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيِ النَّاكِثِينَ الَّذِينَ يَنْقُضُونَ ﴿الْإِيمَانَ بَعْدَ

خطبه بلیغ امام
 حسین (ع) بعد از
 سکوت دشمن

تَوَكِّدِهَا وَ قَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا^١، فَاتَّخَذْتُمْ وَاللَّهِ هُمْ، أَلَا إِنَّ
الدَّعِيَّ ابْنَ الدَّعِيِّ قَدْ رَكَزَ بَيْنَ اثْنَتَيْنِ، بَيْنَ السَّلَّةِ وَالذَّلَّةِ وَهَيْهَاتَ! مَا
أَخَذَ الدَّيَّةَ أَبِي اللَّهِ ذَلِكَ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَجُدُودٌ طَابَتْ وَحُجُورٌ
طَهَّرَتْ وَأُتُوفُ حَمِيَّةٌ وَنُفُوسٌ أَيْبَةٌ لَا تُوعِثُ مَصَارِعَ اللَّثَامِ عَلَيَّ مَصَارِعَ
الْكَرَامِ أَلَا قَدْ أَعْذَرْتُ أَلَا إِنِّي زَاخِفٌ بِهِذِهِ الْأُسْرَةِ عَلَيَّ قَلَّةِ الْعَادِ وَ
خُدَلَةِ الْأَصْحَابِ، ثُمَّ أَنْشَأَ يَقُولُ: — عَلَيَّ رَوَايَةُ السَّيِّدِ ثُمَّ وَصَلَ كَلَامَهُ
بِأَيَّاتِ فِرْوَةِ بْنِ سَبِيكِ الْمُرَادِي —

فَإِنْ نَهَزِمَ فَهَزَامُونَ قَدِمَاءَ	وَإِنْ نُهَزِمَ فَعَيْرٌ مُهَزَّمِيَاءَ
وَمَا إِنْ طَبْنَا جُنُبًا وَ لَكِنْ	مَنَايَا وَ دَوْلَةً آخَرِينَآ
إِذَا مَا الْمَوْتُ رَفَعَ عَنْ أَنْسَاسِ	كَلا كُلَّهُ أَنَاخَ بِآخَرِينَآ
فَاقْنِي ذَلِكَ سُرُورًا قَوْمِي	كَمَا أَقْنِي الْقُرُونُ الْأَوَّلِينَآ
فَلَوْ خُلِدَ الْمُلُوكُ إِذَا خُلِدْنَا	وَلَوْ بَقِيَ الْكِرَامُ بَقِينَا
فَقُلْ لِلشَّامِتِينَ بِنَا أَفِيقُوا	سَيَلْقَى الشَّامِتُونَ كَمَا لَقِينَا

ثُمَّ لِمَ اللَّهُ لَا تَلْبَثُونَ بَعْدَهَا إِلَّا كَرِثَ مَا يُرِثُ الْفَرَسُ، حَتَّى تَدُورَ
بِكُمُ الرَّحَى فَلَقَ الْمَحُورَ عَهْدَ عَهْدِهِ إِلَيَّ أَبِي عَنْ جَدِّي ﴿فَأَجْمِعُوا
أَمْرَكُمْ وَ شُرَكَاءَكُمْ﴾^٢ ﴿ثُمَّ كِيدُوا فَلَا تُنْظَرُونَ﴾^٣، ﴿إِنِّي تَوَكَّلْتُ
عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَ رَبِّكُمْ مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا، إِنَّ رَبِّي عَلَى
صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^٤، اللَّهُمَّ احْبِسْ عَنْهُمْ قَطَرَ السَّمَاءِ وَ ابْعَثْ عَلَيْهِمْ سَنِينَ
كَسَنِي يُوسُفَ وَ سَلِّطْ عَلَيْهِمْ غُلَامَ تَقِيفٍ يَسْقِيهِمْ كَأْسًا مُصَبَّرَةً وَ لَا
يَدْعُ فِيهِمْ أَحَدًا إِلَّا قَتَلَهُ، قَتَلَهُ بِقَتْلِهِ وَ ضَرْبَةً بِضَرْبِهِ يَنْتَقِمُ لِي وَ لِأَوْلِيَائِي وَ

١. نحل: ٩١.

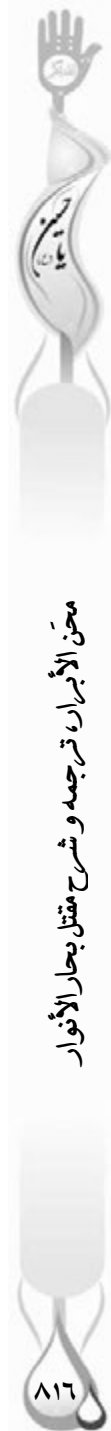
٢. يونس: ٧١.

٣. اعراف: ١٩٥.

٤. هود: ٥٦.

أَهْلَ بَيْتِي وَ أَشْيَاعِي مِنْهُمْ، فَإِنَّهُمْ غَرُّونا وَ كَذَّبُونَا وَ خَدَّلُونَا وَ أَنْتَ رَبُّنَا
عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَ إِلَيْكَ أُنَبِّئَا وَ إِلَيْكَ الْمَصِيرُ.

«تَبَّ» مصدر «تَبَّ» می باشد، به معنای خسران و زیان است، بلکه به بیان بعضی استمرار در زیانکاری است؛ «تَرَحَّ» بر وزن «فَرَح» است که به معنای اندوه و حزن و فقر است و «بُؤْسًا» به ضمه باء موخده به غایت محتاج و بدحال بودن است، به جهت فقر و پریشانی؛ «نَعَسًا» به فتحه تاء و سکون عین است، به معنای هلاکت است و اینها از جهت مصدریه منصوب می باشند؛ «اسْتَصْرَخَ» به معنای طلب فریادرسی است؛ «مُوجِفَّ» اسب و شتر را به سرعت راندن است؛ «أَلَبَّ» به فتحه همزه و سکون لام، به معنای اجتماع است؛ «تَثْقِيلَ» فعل ماضی از باب «تَفْعَلُ» به معنی در رأی و فکر خود ضعیف شدن و خطا کردن است، يُقَالُ تَثْقِيلَ رَأْيِهِ إِذَا ضَعُفَ؛ «هَلَا» رجز و توبیخ است که بر اسب می کنند؛ «يُشْهَرُ» فعل مجهول به معنی کشیده شدن شمشیر است، «جَأَشَ» به فتحه جیم و سکون همزه است و گاه همزه را به الف بدل می کنند، به معنای حرکت و اضطراب قلب انسان در هنگام خوف و ترس است؛ «طَامِنَ» آسودگی و آرام شدن است؛ «اسْتَحْصَفَ» به معنای استوار و استحکام است و «دَبَا» به فتحه دال مهمله و الف مقصور به معنای ملخ کوچک است و در بعضی از نسخه ها «دُبَاب» است که به معنای مگس می باشد؛ «فَرَّاشَ» بر وزن «سَحَابَ» به معنای پروانه می باشد و احتمال دارد که «فَرَّاشَ» بر وزن «رِجَال»، جمع «فَرَّاشَه» بر وزن «سَحَابَه» بوده باشد، که به معنای پروانه است؛ «شَذَاذَ» که ضمه شین و کسره وی هر دو جایز است، جماعتی است که از همه قبایل و نجیبان بیرون بوده باشند؛ «نَفَثَهُ الشَّيْطَانُ» شاید به معنای



کسانی باشد که شیطان به وسوسه خود ایشان را غالب گردیده باشد؛ «محزّ» به کسره میم و تشدید زاء معجمه کسی را گویند که در کلام درشتگو و بدسخن و هرزه گو باشد و اگر با راء مهمله باشد، شاید به معنای تغییر دادن است؛ «صُراخ» بر وزن «غُراب» یا بر وزن «کِتَاب» است که به معنای فریادرس و معین و ناصر است؛ «عِضین» جمع «عِضَه» بر وزن «عِدَه» به معنای پراکنده و متفرّق کردن است و بعضی آن را جمع «عَضَهة» گفته‌اند که به معنای سحر و اباطیل است و ساحر را «عاضِه» می‌گویند.

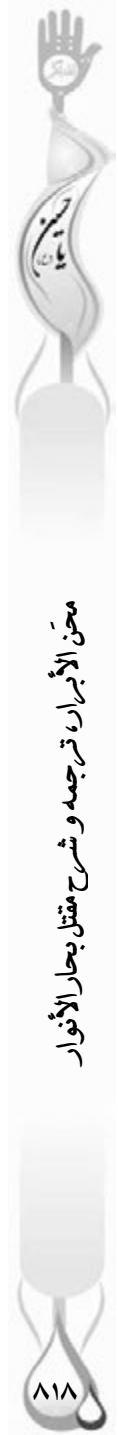
«شَجّت» شاید به معنای قهر و غلبه نمودن است، یا به معنای مشغول شدن است و احتمال دارد که از «شجّ» مأخوذ باشد که به معنای داخل و مزج نمودن آب است بر سراب؛ «رَکَز» به معنای «أقام» می‌باشد؛ «سَلَّة» به فتحه سین و کسره وی به معنای شمشیر کشیدن است؛ و «جُدود» به ضمه جیم بر وزن «قُعود» جمع جدّ می‌باشد که به معنای پدران و اجداد است؛ «حُجور» عبارت از مادرهاست، شاید «جدود» و آنچه که بعد از آن مذکور شده است، مبتدا بوده و «لا تَؤْثُر» خبر بوده باشد و حمل وی بر «جدود» و «حجور» در حقیقت حمل بر فرزندان گرامی ایشان است و احتمال می‌رود که اصل مبتدا مقدر باشد و «جدود» و «حجور» وصف باشند، یعنی «الَّذِينَ لَهُمْ جُدُودٌ طَابَتْ»؛ «أُسْرَه» بر وزن «زُبْدَه» به معنای رهط و گروه است؛ «عِتَاد» بر وزن «ثَبَات» به معنای توشه و تدارک است؛ «طَبّ» به کسره طاء مؤلّف، به معنای شأن و عادت است؛ کُلّاكِل به ضمّ كاف، به معنای سینه می‌باشد؛ «سَرَوَاة» به فتحه سین و راء، جمع «سَرَات» است، یا جمع «سَرَى» بر وزن «غَنَى» کسانی را می‌گویند که

صاحب شرافت و بزرگواری و نجابتند؛ «رَيْثُ» بر وزن «لَيْث» به معنای قدر و مقدار است؛ امر در «كَيْدُونِي» و «أَجْمِعُوا» امر تخویف و تهدید است، در معنی حقیقی امر نیست، چنانکه در قول خدا: «اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ»^۱ امر تهدیدی است؛ «كَأَسَا مُصْبِرَةً» یعنی کاسه‌ای که پر از «صَبْر» بوده و «صَبْر» بر وزن «كَتِف» فشرده درختی است که آن را در زبان ترکی «ازوای» می‌گویند و این کلام بر وجه استعاره وارد شده، یعنی ایشان را شربت ناگوار مرگ می‌چشانند، مانند آشامیدن کاسه‌ای که پر از «صبر» بوده باشد؛ باقی معانی الفاظ خطبه شریفه در ترجمه ظاهر می‌شود.

حاصل مضمون بلاغت مشحون این خطبه شریفه آن است که آن حضرت فرمود: ای ستمکاران! هلاکت و زیانکاری و شدت و مرگ و خسارت بر شما باد! هنگامی از ما نصرت و اعانت طلب نمودید و به فریادرسی خود خواندید، در حالتی که حیران و سرگردان و از ترس دشمن ترسان و لرزان بودید، پس ماها به زودی و سرعت به فریاد شما آمدیم و اجابت دعوت شما نمودیم و آماده و مهیا گشتیم که به فریاد شما برسیم، چون به جهت یاری شما به دیار شما آمدیم شمشیر کین از نیام به روی ما کشیدید، که آن شمشیر از برکت ما بود و شمشیر ما بود که در دست خود داشتیم، که حال در دست شما می‌باشد و به روی ما آتش عداوت قتال افروخته‌اید، که همان آتش را ما بر دشمن خود و دشمن شما افروخته بودیم؛ پس برگشتید یاوران دشمنان خود گردیدید و دوستان خود را ترک نموده، به روی ایشان شمشیر کشیدید و یاور و دست قدرت دشمنان خود

شما ما را دعوت نمودید

آنچه اکنون دارید به برکت یاری و کمک ماست



شدید، بی آنکه عدالتی در میان شما آشکار نموده باشند و یا اینکه چشم داشتی و آرزویی از ایشان داشته باشید که در آن آرزو برای شما منفعتی بوده باشد، که مگر چیز اندکی و قدر بی منفعتی از مال حرام دنیا و معیشت و زندگی بدی که در آن طمع داشتید و چشیدید به شما خواهند رسانید؛ به روی ما به جهت آن شمشیر کشیدید، بی آنکه از ما بدعتی در دین صادر شده باشد و یا سستی و ضعف در رأی ما آشکار و هویدا گردد، یا گناهی از ما نسبت به شما سرزده باشد.

بیعت ما را از روی
جهل شکستید

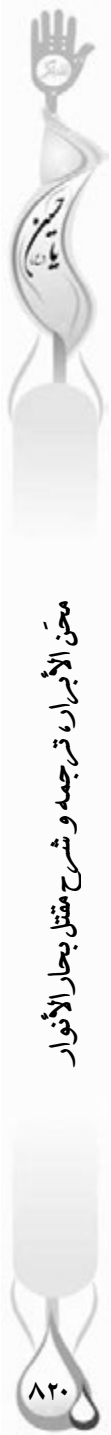
بسیار زجر و بدی بر شما باد! و وِیل ها و هلاکت ها به شماها باد! هنگامی که ما را ناخوش و دشمن داشتید و یاری ما را ترک نمودید و بر جنگ و قتال ما آماده شدید و حال آنکه به جهت ما کسی به روی شما شمشیر نکشیده بود و هنوز شمشیر دشمن در نیام خود بود و دل شما آرام و ساکن، هنوز در جهاد دشمنان ترسان و لرزان نبودید و امر خلافت و فکر سلطنت دشمنان هنوز مستحکم و برقرار نشده بود و لکن در اول امر مانند ملخ ها به بیعت و طاعت ما هجوم آور شدید و پرواز نمودید و پروانه وار شوق و رغبت به سوی شمع شبستان بیعت ما نمودید و هنوز پر و بال شما در آتش چراغ یاری ما سوخته نشده بود، از روی سفاهت و ضلالت بیعت ما را شکستید، قبیح باد روی شما! رحمت و کرامت خدا دور باد از شما! هلاکت باد به شما! به درستی شما از طاغیان و ستمکاران امت هستید و شما

شما گمراه شدگان
شیطان و گنه کار
هستید

از قبایل نجیبان و کریمان بیرونید و کسانی هستید که احکام کتاب خدا را به پشت سر خود انداخته اید و عمل به مدالیل آیات کتاب نمی کنید و صاحبان گناهان و لشگر شیطان هستید که آن ملعون دل های شما را برای وسواس خود آشیانه نموده است و در سخنان

خود درشتگو و تغییر دهنده و تحریف کننده در کلمات هستید و از کسانی می‌باشید که چراغ‌های راه هدایت و شمع‌های شریعت و سنت را خاموش نموده‌اند و از عاصیان قبایل و گناهکاران طوایف و کشندگان فرزندان انبیا و هلاک کنندگان عترت اوصیا و الحاق کنندگان زنزادگان به انساب و اذیت کنندگان مؤمنان و یاوران و استهزا کنندگان دین خدا هستید که قرآن معجز نمای خدا را به دروغی و سحر نسبت می‌دهند، چه بسیار بد توشه‌ای پیش فرستاده‌اند و بدذخیره‌ای برای آخرت کسب کرده‌اند که به جهت آنها سخط و غضب خدا بر ایشان خواهد شد و در عذاب دردناک محلّد و پایدار خواهند گردید.

آیا اعتماد بر وعده‌های فرزند حرب و تابعان آن لعین نموده‌اید و تکیه بر کسی کرده‌اید که پیوسته پدران ملاعین او با جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و گروه مسلمانان در مقام جنگ و قتال بودند و ما را که عترت آن حضرت هستیم خوار و بی‌یار و معین نموده‌اید؟! بلی! سوگند پیوسته بیوفایی و مکر و حيله از شما معروف و معهود است، که عادت به نقض پیمان دارید و خمیره شما بر آن سرشته شده و عروق شما بر بی‌وفایی و مکر و حيله پیوند گردیده است و بی‌وفایی و بی‌غیرتی در میان پدران و فرزندان شما یادگار و ارث است، که پیوسته از قدیم زمان آن را از یکدیگر ارث می‌برید و دل‌های شما در بی‌وفایی ثابت و محکم گشته است، که هرگز زنگ بی‌وفایی از دل‌های شما زدوده نخواهد گردید و سینه‌های شما را پرده کوری و گمراهی کشیده شده که هرگز برداشته نمی‌شود، شما مانند درختی هستید که از خباثت و بدی وی ناظران را کراحت و ناخوشی به هم



لعنت خدا بر شما پیمان شکنان

می رسد و اندوهناک می باشند و خبیث ترین توشه های مسافران و تعب کشندگان هستید، مانند آب گرم که دل تشنگان را سرد و سیراب نمی کند و مانند لقمه طعام هستید که غاصبان او به آسانی شما را می خورد و از دین و راه راست هدایت باز می دارد؛ لعنت خدا بر کسانی که در سر عهد و پیمان خود ثابت قدم و راسخ نمی شوند و عهد و پیمان و سوگندهای خود را بعد از محکم نمودن می شکنند و حال آنکه خدا را بر آن پیمان ها کفیل و گواه قرار داده بودید، به خدا سوگند شما همان کسانی هستید که عهد و پیمان خود را بعد از محکم نمودن شکستید، آگاه باشید که حرام زاده و فرزند زنازاده ما را در میان دو خصلت بد و کار قبیح مخیر ساخته است و

ما عزت را بر ذلت برمی گزینیم

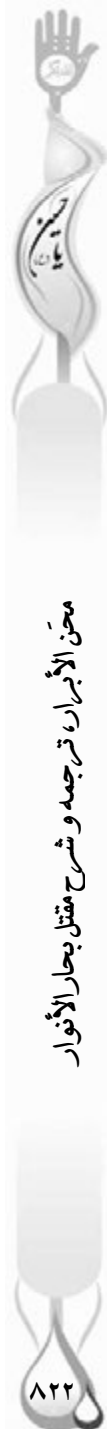
آن دو خصلت قبیح عبارت است از شمشیر کشیدن به روی ما و کشتن ما و ذلت و خواری را قبول کردن، یعنی اگر بیعت نکنیم و گردن به طاعت او نگذاریم ما را بکشد، یا اینکه خواری و ذلت را قبول کنیم و گردن بر بیعت و طاعت بگذاریم، دست تعدی از کشتن ما بکشد، هیات! چه بسیار دور است که ما ذلت و خواری را قبول نمائیم و گردن به طاعت او بگذاریم، این ذلت و خواری را خدا و رسول و مؤمنان از ما منع کرده اند و کجا می شود کسانی که پدران ایشان پسندیده و نیکوکاران و مادران ایشان صاحبان عصمت و طهارت هستند و صاحبان حمیت و غیرت و نفوس اباکننده از ذلت هستند، ذلت را قبول کنند که هرگز کشته شدن در راه رضای خدا مانند کریمان و بزرگواران را گذاشته، کشته شدن و مردن به طریقه لئیمان را اختیار نمایند؛ بلکه با این جماعت بزرگواران که در یاری من ثابت قدم هستند، با شماها جهاد خواهم نمود، با وجود قلت

بضاعت و کمی سامان و متتها و خوار شدن یاوران، دست از قتال شما بر نخواهم داشت.

پس آن حضرت کلام شریف خود را به ابیات فروه متصل نمود حاصل مضمون بیت‌ها این است: اگر ما شما را غالب شویم و بگریزانیم پس امر عجیب و غریب نیست، زیرا که پیوسته عادت شما بر این است که پیوسته برای ما مغلوب شده‌اید و از پیش روی ما گریزان گردیده‌اید و اگر ما مغلوب شما باشیم، باز دست از شما بر نخواهیم داشت، تا هنگام مرگ رو به هزیمت نخواهیم گذاشت و عادت ما هیچ وقت بر ترس از کارزار دشمن جاری نگشته و هرگز به جهت ترس از کشته شدن از پیش روی دشمن روی به گریز نگذاشته‌ایم و هیچ وقت مغلوب دشمن نشده‌ایم و لکن این زمان

هنگام مرگهای ما رسیده است و وقت دولت دیگران رسیده است، عادت روزگار چنین است که چون مرگ سینه خود را از ساحت گروهی دفع نمود و ایشان را فانی کرد، شتر خود را در ساحت دیگران می‌خواباند و در صدد فنای ایشان می‌باشد، از این است که مرگ بزرگان و اشراف مرا فانی نمود، چنانکه قرن‌های گذشته را فانی و نابود ساخت، پس اگر عادت روزگار دون و چرخ بوقلمون بر این جاری می‌شد که پادشاهان در روی زمین زنده می‌بودند و دائمی می‌ماندند، ما نیز زنده و باقی می‌شدیم و اگر کرام و بزرگان در جهان باقی می‌شدند، ما نیز چنین می‌شدیم. پس مرگ و کشته شدن بر ما شماتت نمی‌شود، بگو بر کسانی که بر ما شماتت می‌نمایند از مستی و غفلت خود بیدار شوند، به زودی شماتت کنندگان ما آنچه ما ملاقات نمودیم ایشان نیز ملاقات خواهند نمود.

مرگ دولتی است که به هر سرایی وارد می‌شود



بعد از شهادت ما اندکی
بیش باقی نمی‌مانید

حضرت فرمود: به خدا سوگند بعد از کشتن ما در دنیا زنده و پایدار نخواهید شد، مگر به مقداری که اسب را سوار شوند، به قدر سوار شدن اسب زنده می‌باشید، - این کنایه و مبالغه از کمی زندگی آن ملاعین است - تا اینکه لشگر بلا و مصیبت شما را بر می‌گرداند، مانند گردانیدن آسیاب، و مضطرب و ناآرام می‌نماید مانند آهن چرخ که در هنگام آب کشیدن پیوسته در حرکت است؛ اینکه به شما گفتم وعده‌ای است که از پدر مهربانم از جدّ بزرگوارم به من رسیده است، پس عزم به کار برید و خیال خود نمایید و شرکاء و یاوران خود را به یاری خود دعوت کنید.

بعد از آن هر مکاری که از دست شما می‌آید درباره من مضایقه ننمایید و مرا هیچ مهلت ندهید، به درستی من توکل به خداوند عالمیان نموده‌ام که پروردگار من و شما است و هیچ راه رونده و حرکت کننده در روی زمین نیست، مگر اینکه امر و اختیار وی در قبضه قدرت خداوند قادر بی‌همتا است که هر کس را به جزای کرده‌های خود خواهد رسانید، به درستی پروردگار من دلالت کننده به راه راست است.

نفرین امام حسین (ع)
بر لشکریان دشمن

چون آن مظلوم حجت خدا را بر آن گروه اشرار تمام نمود دست خود را در نفرین آن ملاعین به درگاه قاضی الحاجات گرفته عرض نمود: ای خداوند گار قهار! باران آسمان را از ایشان حبس کن و ایشان را به سال‌های گرانی و قحط و غلا دچار نما، مانند سال‌های گرانی که در عهد و زمان حضرت یوسف به ظهور آمد و جوان دلیر ثقفی را بر این گروه ستمکاران مسلط نما که ایشان را شربت ناگوار مرگ که تلخ‌تر از کاسه پر از شربت صبر باشد بچشاند که هیچ

کسی در میان ایشان نماند، مگر اینکه او را به عوض کشتن من بکشد و به شمشیر انتقام گردن ایشان را به عوض قصاص ضربت ایشان بزند که آن جوان ثقفی از ایشان برای من و دوستان و اهل بیت و شیعیان من انتقام بکشد، زیرا که ایشان ما را فریب دادند و در عهد و پیمان خود دروغگو شدند و ما را در میان دشمنان خوار و ذلیل نمودند. ای خداوند عالمیان! تو پروردگار من هستی و بر تو توکل نموده‌ام و به سوی تو بازگشت می‌نمایم و به سوی توست مرجع من.^۱

آن حضرت روی مبارک خود را به سوی لشکر اعدا گردانید فرمود: کجاست عمر بن سعد؟ او را به نزد من بخوانید.

خواستن امام حسین (ع) عمر سعد را و خبر دادن از عاقبت سرنوشتش

چون آن حرام زاده را خبر دادند، ناخوش داشت که رو به روی آن حضرت بیاید، خواهی نخواهی پیش آمد؛ حضرت فرمود: ای عمر! تو می‌خواهی مرا بکشی و گمان تو این است که به سبب کشتن من، حرام زاده فرزند حرام زاده، تو را به بلاد ری و جرجان والی و حاکم خواهد نمود؟! به خدا سوگند هرگز لذت از آن نخواهی برد و ظفر بر وی نخواهی یافت، این خبر راست و درست است که از راستگویان به من رسیده است. پس هر کاری که می‌خواهی بکن، زیرا که بعد از کشتن من هرگز در دنیا و آخرت خود فرحناک نخواهی شد و در روزگار شادی نخواهی دید، گویا سر بریده تو را می‌بینم که در بالای چوب نی در کوفه نصب نموده‌اند و کودکان کوفه سر نحس تو را به سنگ می‌زنند و در میان خودشان نشانه نموده‌اند.

۱. با اختلاف عبارات در منابع: حسن بن شعبه حرانی، *تحف العقول*: ۲۴۰؛ سید بن طاووس، *التهوف*: ۹۶؛ علی بن عیسیٰ اربلی، *کشف الغمّة* ۲: ۱۹؛ ابن نما حلی، *مثیر الأحرار*: ۵۴؛ احمد بن علی طبرسی، *الإحتجاج* ۲: ۲۰۰؛ همچنین در منابع اهل سنت ر. ک: ابن عساکر، *ترجمة الامام الحسن (ع)*: ۳۱۷؛ ۲۷۳؛ خوارزمی، *مقتل الحسين (ع)*: ۲: ۶.

بر افروخته شدن عمر
سعد از گفتار امام (ع)
و اعلان جنگ

چون آن لعین بداختر این سخن را از آن امام انام شنید، آتش
خشم در سینه پر کینه آن حرام زاده شعله‌ور گردید، روی خود را از
آن حضرت برگردانید و لشگر کفار خود را ندا نمود: چه انتظار
می کشید! یک دفعه همه شما بر ایشان حمله نمایید، که کشتن ایشان
مانند خوردن یک لقمه است.

پس جناب امام حسین علیه السلام اسب جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله را
طلبید که نام آن اسب را «مرتجز» می گفتند؛^۱ آن را سوار گردید،
اصحاب گرامی خود را آماده جهاد کافران نمود.^۲

اشاره به استجاب
دعای امام (ع) و
گرفتار شدن عمر سعد
به دست مختار

مترجم می گوید: اگر چه در باب احوال خروج مختار قدس سره کشتن
عمر بن سعد حرام زاده خواهد آمد إن شاء الله، لکن بسیار مناسبت
است که در اینجا اشاره‌ای به آن نمایم، زیرا که حرکات آن حرام
زاده دل شیعیان را کباب می نماید.

بعضی از ارباب تواریخ روایت کرده است که چون مختار قدس سره
بر مسند امارت نشست و یکی یکی کفار حاضران جنگ نینوا را
می گرفت و می کشت، ناگاه عمر بن سعد ملعون را دست بسته و سر
نحش شکسته، به نزد آن بزرگوار حاضر نمودند. مختار قدس سره چون
آن حرام زاده را مشاهده نمود بسیار شاد و خرم گشته، از روی
استهزاء فرمود: ای شیخ زاهد! امارت مملکت ری چه شد و کجا
رفت؟! یاد داری که جناب امام حسین علیه السلام در کربلا به تو فرمود که
از گندم عراق چندان نخواهی خورد؟ تو از روی استهزا گفتی: اگر

۱. درباره اَمّت پیامبر (ص) ر.ک: شیخ صدوق، الأُمّالی: ۷۱؛ ۲؛ شیخ صدوق، التوحید: ۳۶۷؛
ابن ابی الحدید معتزلی، شرح نهج البلاغه ۸: ۵۶؛ نصر بن مزاحم منقری، وقعة الصفین:
۴۰۳؛ سید بن طاووس، اللهوف: ۱۰۰.
۲. خوارزمی، مقتل الحسین (ع) ۲: ۶۰؛ شیخ عباس قمی، الکنی و الألقاب ۱: ۳۰۷.

گندم نباشد در جو کفایت می‌باشد! الحمد لله که از گندم ری نخوردی! ای ولد الزنا! برای تو نه دنیا ماند و نه آخرت! آن روز که به جنگ آن جناب بیرون رفتی، زره بر تن نحس خود پوشیده بودی و منشور ایالت ری را به سر نحس خود زده بودی و حال زاهد شده‌ای؟ هیچ اندیشه نکردی که این چه کار بود که می‌کردی؟ نور دیده مصطفی صلی الله علیه و آله و فرزند عزیز مرتضی علیه السلام و سرور سینه فاطمه زهرا علیها السلام را کشتی و آب مباح فرات را به روی مبارکش بستی و همه اهل بیت و اصحاب آن جناب را تشنه لب کشتی!

آن بزرگوار فرمود که آن حرام زاده را به عقابین کشیدند، فرمود: ای بدبخت! تو همان کسی نیستی که در کربلا گفتی: «ایها الناس! در نزد امیر جلیل عبیدالله بن زیاد شهادت دهید که اوّل کسی که تیر به روی امام حسین علیه السلام انداخت من بودم»، پس مختار تیری به چله کمان گذاشت، فرمود: ایها الناس! در روز قیامت در نزد خدا و رسول شهادت دهید بر اینکه اوّل کسی که تیر به عمر بن سعد حرام زاده زد من بودم و تیر قضا قدرت خود را از چله کمان رها نمود، چنان تیر به چشم آن حرام زاده زد که از پشت سرش بیرون رفت، آن حرام زاده مانند خر فریاد می‌کشید، فرمود: این سگ را ببرید در بیرون خانه بکشید که بسیار نحس و شوم است. آن ملعون را کشیده در بیرون خانه سر نحس نجس او را بریدند و نزد مختار آوردند این آیه را تلاوت فرمود:

﴿فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾^{۱ و ۲}

۱. انعام: ۴۵.

۲. با این تفصیل در کتب مرجع نیافتیم، لیکن اهل انتقام مختار و کشته شدن عمر سعد و پسرش حفص بدست مختار (ره) متواتر تاریخی است؛ برای اطلاع بیشتر به بعضی منابع ←

و باقی تفصیل احوال آن شقی خواهد آمد ان شاء الله و زود است
مصنّف قدس سره کیفیت مکالمه و مجادله آن ملعون را با پسر زیاد حرام
زاده نقل فرماید که در اوّل ملاقات، میان ایشان به هم خورد و پسر
زیاد بر آن خسران مآب عتاب نمود انتهی.

گفتگوی حرّ با عمر
سعد در ابتدای نبرد

مصنّف قدس سره از شیخ بزرگوار شیخ مفید قدس سره روایت کرده است
که چون حرّ بن یزید مشاهده نمود که لشکر اشقیا به قتال آن امام
سُعدا آماده و مهیا شده‌اند و به کارزار آن بزرگوار مصمّم
گردیده‌اند، عمر بن سعد لعین را گفت: ای عمر! تو عازم به قتال این
مردی؟ یعنی جناب امام حسین علیه السلام.

آن حرام زاده به حرّ خطاب نمود: بلی! به خدا سوگند که چنان
مقاتله و جنگ بسیار سخت خواهم نمود که آسان‌تر آن این است
که سرها از بدن جدا شوند و دست‌ها از تن بریده باشند.

حرّ فرمود: آیا آنچه که فرمود که دست از او بردارید، به جای
خود برگردد، شما را رضا به آن نیست؟

عمر حرام زاده گفت: اگر امر در دست من می‌بود، هر آینه به
گفته او راضی می‌شدم و لکن امیر تو راضی به آن نگردید.

چون حرّ دانست که آن حرام زاده به قتال آن حضرت عازم شده
است، از نزد آن لعین برگشت، در کناری ایستاد. در نزد حرّ از
خویشان خود قره بن قیس ایستاده بود، فرمود: یا قره! اسب خود را
امروز آب داده‌ای؟ فرمود: نمی‌خواهی اسب خود را آب بدهی؟

کناره‌گیری حرّ از
لشکر عمر سعد

→مراجعة فرماید: شیخ طوسی، الأملی: ۲۴۰: ۱۶؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل أبي طالب (ع)
۴: ۱۴۴؛ قطب الدین راوندی، الدعوات: ۱۶۲؛ محمد بن سعد هاشمی، الطبقات الكبرى ۵: ۱۶۸؛
محمد بن اسماعیل بخاری، التاريخ الصغير ۱: ۱۷۷؛ احمد بن حنبل، العلل و معرفة الرجال
۱: ۱۳۳ و....

قرّه می گوید: به خدا سوگند گمان من درباره حرّ این بود که می خواهد خود را به کناری بکشد و در جنگ و هنگام قتال در معرکه حاضر نشود و ناخوش دارد که من او را در هنگام کنار شدنش از معرکه بینم، از این جهت گفتم: من اسب خود را آب نمی دهم.

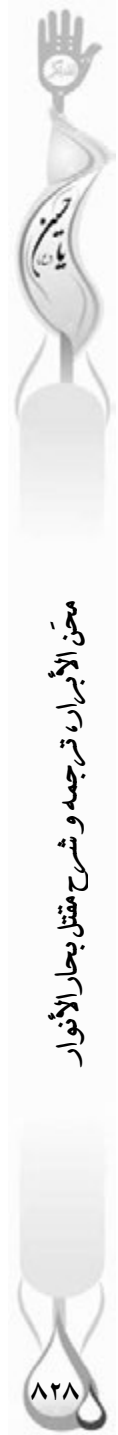
حرّ گفت: من اکنون می روم که اسب خود را آب بدهم، پس کم کم از آن مکانی که ایستاده بود به کناری رفت و از میان مردم اندک اندک بیرون رفت.

قرّه می گوید: به خدا سوگند اگر مرا از سرّ خود آگاه می نمود که در دلش این است که به سوی لشگر جناب امام حسین علیه السلام می رود، من نیز با او رفاقت می کردم و به خدمت آن حضرت می رفتم، پس کم کم به لشگرگاه آن حضرت نزدیک می شد. مهاجر بن اوس به حرّ گفت: چه خیال در نظر داری ای فرزند یزید؟! آیا می خواهی به اصحاب حسین علیه السلام حمله نمایی؟

حرّ جواب مهاجر را نگفت و بر اندامش لرزه افتاده بود و بدنش مانند بدن کسی که رعد و برق او را گرفته باشد می لرزید.

مهاجر گفت: یا حرّ! امر تو بسیار عجیب است، به خدا سوگند تو را در هیچ رزمگاه به این حالت ترس هرگز ندیده بودم، اگر کسی از من می پرسید که شجاع ترین اهل کوفه کیست، تو را نشان می دادم و از تو به دیگری تعلّی نمی کردم، پس این چه واهمه ای است که در این هنگام از تو مشاهده می نمایم؟

جناب حرّ فرمود: به خدا سوگند من نفس خود را در میان بهشت و آتش دوزخ مخیر ساختم و در میان بهشت و جهنّم می بینم، به



حرّ در میهمانی امام
حسین(ع)

خدا سوگند هرگز چیز دیگر را به بهشت اختیار نمی‌کنم، هر چند بدن مرا پاره پاره سازند و مرا در آتش بسوزانند، این را فرمود، اسب خود را رکاب زد، خود را به لشکر سعادت اثر جناب امام حسین علیه‌السلام رسانید، چون به خدمت آن حضرت رسید عرض نمود: فدای تو شوم! ای فرزند عزیز جناب رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله! من همان کسی هستم که در راه به تو ملاقات نمودم و تو را در این مکان حبس نمودم و نگذاشتم که برگردی و با تو در راه ملازم گشته و در این مکان کار را بر تو تنگ نمودم و گمان نداشتم که این گروه اشرار آنچه برای ایشان تکلیف نمودی ردّ بکنند و قبول نمایند و گمان نداشتم که ایشان با تو در مقام جنگ و کارزار باشند و این طور رفتار نمایند، چنانکه در این هنگام می‌کنند. به خدا سوگند اگر می‌دانستم ایشان کار خود را با تو به این مقام می‌رسانند، چنانکه حال می‌بینم، هر آینه مرتکب آن کار قبیح نمی‌شدم.

حال من به سوی خدا بازگشت می‌نمایم و از آن کاری که کردم توبه می‌کنم، آیا توبه کردن من از این کار مقبول می‌شود و در توبه و انابه به روی من باز می‌گردد یا نه؟

پذیرش توبه حرّ

آن معدن فتوّت و کرامت و منبع دریای جود و سخاوت فرمود:
بلی! خدا توبه تو را قبول می‌کند، از اسب خود نازل باش!

آن سعادتمند عاقبت به خیر عرض کرد: اگر من سوار باشم در یاری تو بهتر است از اینکه پیاده شوم و ساعتی در سر اسب خود با این گروه اشرار مشغول کارزار می‌باشم و بعد از آن، آخر کار من به فرود آمدن منتهی می‌شود، یعنی در هنگام شهادت خود به ناچار از اسب خود فرود می‌آیم.

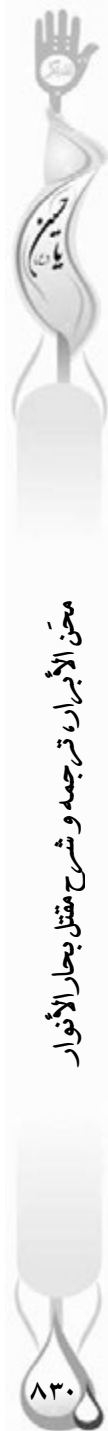
پس آن بزرگوار فرمود: هر کاری که می‌خواهی بکنی بکن! خدا تو را رحمت کند و هر چه به خیالت آمد بجا بیاور.

آن سعادتمند در پیش روی آن حضرت ایستاد و طاغیان اهل کوفه را خطاب نموده فرمود: **يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ لَأُمُّكُمْ الْهَبَلُ وَالْعُبْرُ أَدَعَوْتُمْ هَذَا الْعَبْدَ الصَّالِحَ حَتَّى إِذَا أَتَاكُمْ أَسْلَمْتُمُوهُ وَزَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ قَاتِلُوا أَنْفُسِكُمْ دُونَهُ؟ ثُمَّ عَدَوْتُمْ عَلَيْهِ لِيَقْتُلُوهُ؟ أَمَسَكْتُمْ بِنَفْسِهِ وَأَخَذْتُمْ بِكُلِّكُلِهِ^۱ وَ أَحْطَرْتُمْ بِهِ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ لَتَمْنَعُوهُ التَّوَجُّهَ إِلَى بِلَادِ اللَّهِ الْعَرِضَةِ، فَصَارَ كَالْأَسِيرِ فِي أَيْدِيكُمْ لَا يَمْلِكُ لِنَفْسِهِ نَفْعًا وَلَا يَدْفَعُ عَنْهَا ضَرًّا وَ حَلَاتُمُوهُ وَ نِسَائُهُ وَ صَبِيَّتُهُ وَ أَهْلُهُ عَنْ مَاءِ الْفَرَاتِ الْجَارِي، تَشْرِبُهُ الْيَهُودُ وَ النَّصَارَى وَ الْمَجُوسُ، تَمَزَّعُ فِيهِ خَنَازِيرُ السَّوَادِ وَ كِلَابُهُمْ وَ هَا هُمْ قَدْ صَرَعَهُمُ الْعَطَشُ، بِسْمَا خَلَقْتُمْ مُحَمَّدًا فِي ذُرِّيَّتِهِ، لَا سَقَاكُمْ اللَّهُ يَوْمَ الظَّمَاءِ.**

«هَبَل» به فتحه هاء و باء موخده، به معنای وای گفتن مادر در مصیبت فرزند خود است، يُقَالُ هَبَلَتْهُ أُمُّهُ إِذَا تَكَلَّتْهُ؛ «عبر» به ضمه عین مهمله، حزن و اندوه و غمناک شدن است؛ «أسلم» به معنی اطاعت و انقیاد است و نیز به معنای خوار و ذلیل کردن کسی است که بنابر این تقدیر همزه وی از برای سلب است؛ «كُلِّكُل» به ضمه کاف اول و فتحه لام به معنای صدر و سینه می‌باشد؛ «سواد» بر وزن «صحاب» حوالی شهر و جمعیت کثیر را می‌گویند، شاید در اینجا مراد از خود اسم «سواد» معنای اولی و ضمیر وی «هم» از بابت استخدام معنای دوم بوده باشد، از این جهت ضمیر را به ضمیر جمع مذکر ذکر نمود.

حاصل معنای کلام آن بزرگوار این است: ای اهل کوفه!

۱. البته در نسخه‌ی إرشاد «أَخَذْتُمْ بِكُلِّكُلِهِ» آمده است.



مادرهای شما در تعزیت و مصیبت شما وای گویان و اندوهناک و اشک ریزان باشند. این بنده شایسته خدا را به دیار خود طلبید و چون بنا به خواهش و استدعای شما به دیار شما رسید برای او یاری نکردید و او را تنها گذاشتید و گمان شما این بود، چون قدم به دیار شما بگذارد او را یاری خواهید نمود و در پیش روی او با دشمنانش مقاتله می کنید و جانهای خود را فدای آن بزرگوار می نمائید، بعد از آمدن او به دیار شما بر آن جناب راه مکر و حيله پیمودید و سعی نمودید که او را بکشید و او را حبس کردید و از گریبان او گرفتید و از هر طرف احاطه و محاصره نمودید، تا اینکه نگذارید که به سوی بلاد واسع خدا برود. پس در دست شما مانند اسیر است که قدرت بر نفع خود ندارد و نمی تواند که از نفس خود دفع شرّ و ضرر نماید و او را و زنان و دختران صغار و اهل بیت اخیار او را از آشامیدن آب فرات منع کردید که آن آب به روی زمین جاری می گردد، پیوسته یهود و نصاری و مجوس از آن سیراب می شوند و خوکان بیابان و سگان صحرا به درون آن داخل می شوند و غوطه ور می گردند و در این ساعت تشنگی ایشان را هلاک می کند! چه بسیار بد مراعات نمودید حقّ جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را در خصوص فرزندان او، خدا شما را در روز عطش قیامت سیراب نگرداند.

تیرهای جفا پاسخ
نصایح حرّ

چون آن گروه ستمکاران این سخنان خوش بیان را از آن سعادتمند شنیدند، گروهی از ایشان تیر جفا به چله گمان گذاشتند، به سوی آن بزرگوار انداختند، پس آن نیکوکار به جای خود برگشت، در پیش روی جناب امام حسین علیه السلام ایستاد.^۱

۱. شیخ مفید، الإرشاد ۲: ۹۹؛ فضل بن حسن طبرسی، إعلام الوری: ۲۴۲.

فصل ششم: کیفیت قتال و شهادت اصحاب آن حضرت



شیخ مفید^۱ روایت کرده است که چون جناب حرّ از برابر لشگر اعدا به نزد امام سّعدا برگشت، عمر بن سعد حرام زاده «درید» غلام ناپاک خود را که علم دار لشگر اشقیا نموده بود، صدا زد: یا درید! علم خود را نزدیک بیاور!

عمر سعد اولین پرتاب کننده تیر به لشکر حسین (ع)

آن کافر علم کفر و نفاق را نزدیک لشگر سعادت اثر آن امام آفاق نمود، عمر حرام زاده تیری به چله کمان میثوم خود گذاشت و به سوی لشگر آن شاه کم سپاه انداخت و لشگر نامسعود خود را گفت: در نزد امیر شهادت دهید که اوّل کسی که تیر به جانب حسین و اصحاب حسین انداخت من بودم.

همه لشگر اشرار به تبعیت آن حرام زاده بدکردار تیرهای کین به چله کمانهای میثوم خود گذاشتند، اصحاب آن حضرت را تیر باران نمودند.^۱

محمّد بن ابی طالب در مقتل خود فرموده است که همه آن لشگر شقاوت به یک دفعه تیر به جانب اصحاب آن حضرت افکندند، تیرهای آن کافران مانند قطرات باران پی در پی به سر لشگر آن حضرت می ریخت و در این تیراندازی پنجاه نفر از اصحاب آن مظلوم به درجه شهادت رسیدند و هیچ کسی نماند، مگر اینکه از آن

کشته شدن اصحاب امام حسین (ع) با اولین تیراندازی دشمن

۱. همان؛ سیدبن طاووس، *التهوف*: ۱۰۰؛ ابن نما حلی، *مشیر الأحرار*: ۵۶.



تیرهای می‌شوم به تن مبارکش رسید و زخم دار شد.^۱

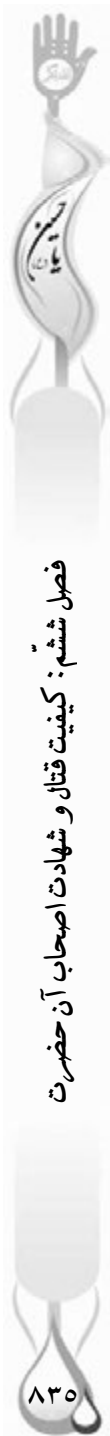
فرمان جهاد از سوی
امام حسین (ع)

سید بزرگوار سید بن طاووس قنبره روایت کرده است که جناب
امام حسین علیه السلام روی مبارک خود را به سوی اصحاب گردانید،
فرمود: خدا شما را رحمت کند، برخیزید و برای مرگ حتمی که
راه چاره‌ای از آن ندارید آماده و مهیا باشید، زیرا که این تیرها
رسولان گروه ستمکاران است به سوی شما.

تفرین امام حسین (ع)

پس اصحاب گرامی آن حضرت پیوسته مدتی در آن روز می‌شوم
مشغول کارزار گروه اشرار گردیدند، حمله‌های مرگ خیز به لشکر
ستمکاران می‌نمودند و شاخ زندگانی ایشان را از درخت حیات
بدفرجام آن کافران می‌بریدند و گروه گروه به سوی آتش دوزخ
روانه می‌کردند. در آن حمله‌ها جماعتی از اصحاب گرامی امام انام
به درجه شهادت رسیدند، چون آن مظلوم بیابان کربلا و کشته گروه
اشقیا اصحاب سعدای خود را کشته و به خون خود آغشته و میان
خاک و خون افتاده دید، به دست مبارک خود ریش شریفش را
گرفته فرمود: غضب خدا به گروه یهودان شدید شد، هنگامی که
برای ذات اقدس باری تعالی فرزند قرار دادند و غضب و عذاب
خداوند قهار بر گروه نصاری شدید و سخت گردید، هنگامی که
خدا را پروردگار سوّمی قرار دادند و گفتند که خدا سه کننده دو
تاست، یعنی حضرت عیسی و مادرش علیهما السلام را به خدایی پرستیدند و
ایشان را با خدا سه پروردگار قرار دادند، و غضب خدا به طایفه
مجوس شدید و سخت شد، هنگامی که برای آفتاب و ماه عالمتاب
پرستش نمودند و آنها را به خدایی گرفتند و عبادت خدا را ترک

۱. محمد بن ابی طالب، تسلیة المجالس و زینة المجالس ۲: ۲۷۸؛ خوارزمی، مقتل الحسین (ع) ۲: ۹.



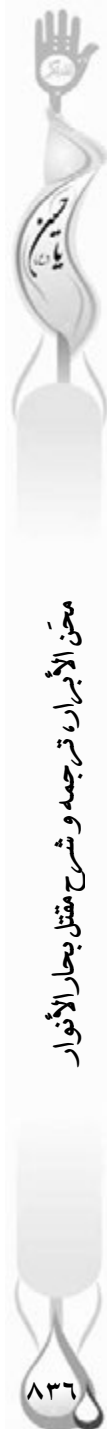
کردند و غضب خداوندگار قهار بر این گروه جفاکار شدید و سخت می‌گردد که سخن ایشان به همدیگر اتفاق کرده که فرزند دختر پیغمبر بزرگوار خود را بکشند، به خدا سوگند هرگز گردن طاعت به گفته‌های ایشان نخواهم گذاشت و راضی به بیعت ایشان نمی‌شوم، تا هنگامی که به خون خود آغشته شوم و خداوند عالمیان را ملاقات نمایم.^۱

از جناب امام جعفر صادق علیه‌السلام مروی است که از پدر بزرگوارم شنیدم که چون لشکر سعادت اثر آن امام اخیار با لشکر اشرار عمر بن سعد حرام زاده مقابل و روبه رو گردیدند و آتش کارزار در میان دو لشکر شعله‌ور گردید، ملک نصرت از آسمان به سوی زمین فرود آمد و در بالای سر آن حضرت ایستاده، پر و بال می‌زد. آن حضرت را خبر رساند که خداوند عالمیان او را مخیر نموده است که بر دشمنان بداندیش غالب شود و خدا او را یاری نماید و دشمنانش را مغلوب سازد و یا اینکه قبول شهادت نموده به ملاقات پروردگار خود فایز گردد.

آن حضرت ملاقات پروردگار خود را اختیار نمود. سید قدس سره فرموده است که راوی اخبار روایت نموده است، آن حضرت برای اتمام حجت ندا می‌فرمود: آیا فریادرسی هست که امروز در راه رضای خدا به فریاد ما برسد؟ آیا کسی هست که این بلا و مصیبت را از حرم جناب رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله دفع نماید؟^۲ شیخ بزرگوار شیخ مفید قدس سره روایت کرده است که آن دولشگر

۱. سید بن طاووس، *التهوف*: ۱۰۰.

۲. همان.



اولین مبارز از لشگر
عمر سعد لعین در
مصاف عبدالله بن عمیر

بنای مبارزت گذاشتند و یکی یکی قدم مبارزت به میدان کارزار می گذاشتند، اول کسی که از لشگر اشرار قدم نحس خود را به عرصه کارزار گذاشت، یسار بد کردار مولای زیاد بن ابی سفیان بود، عبدالله بن عمیر قدس سره از لشگر سعادت اثر جناب امام حسین علیه السلام دلیرانه قدم ثبات و قرار به مبارزت آن بدکار نهاد، آن ملعون جناب عبدالله را گفت: تو کیستی که به مبارزت من بیرون آمدی؟

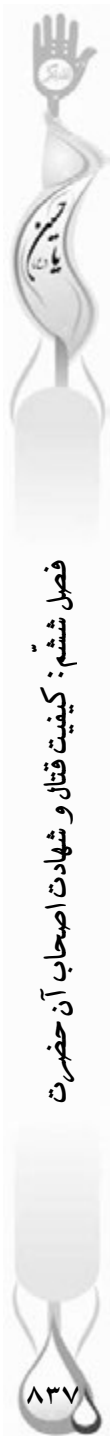
آن بزرگوار فرمود: منم عبدالله بن عمیر!
آن حرام زاده گفت: من تو را نمی شناسم، باید به مبارزت من
زهیر بن قین یا حبیب بن مظاهر بیرون بیاید.

جناب عبدالله در جواب آن حرام زاده فرمود: ای فرزند زن
زناکار! تو را چه شأن و منزلت است که از مبارزت کسی اعراض
نمایی، دیگری را به مبارزت خود بطلبی؟

پس آن دلاور عرصه کارزار این را فرمود، شمشیر آبدار خود را
از نیام انتقام کشید، حمله بر آن کافر عنید نمود، به قوت ضرب
دست و زور بازوی پر قوت خود بر آن نابکار غدار زده، از سر اسب
میشوم خود در غلطید.

هنگامی که آن بزرگوار مشغول زدن و کشتن آن کافر غدار بود،
سالم غلام بد کردار عیدالله بن زیاد مگار از لشگر شقاوت اثر عمر
نابکار، به سوی آن بزرگوار هجوم آور گردید، چون اصحاب جناب
امام حسین علیه السلام هجوم آوردن آن غلام نابکار را مشاهده نمودند
جناب عبدالله را صدا زدند: اینک غلام رسید.

آن بزرگوار صدای ایشان را نشنید و از آمدن غلام نابکار غافل و
مشغول کشتن یسار بداختر غدار بود، ناگاه دید که سالم ملعون به
شمشیر خود حمله بر او نموده است، دست مبارک خود را به دم



شمشیر آن کافر شریر داده که شمشیر آن حرام زاده انگشت‌های دست چپ عبدالله را از کف مبارکش جدا نمود. در همان ساعت آن بزرگوار اعتنا به آن زخم کاری ننموده، به سوی آن کافر عنید هجوم آور گشته به شمشیر آبدار خود او را به سوی دارالبوار فرستاد، پس آن بزرگوار آن دو غلام نابکار را از دم شمشیر گذرانید و از کشتن ایشان فارغ گردید، رو به سوی لشکر سعادت اثر جناب امام حسین علیه‌السلام نهاد و این رجز را می‌خواند:

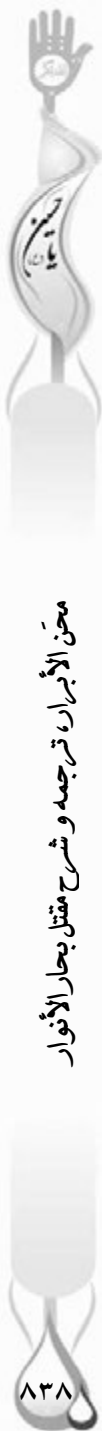
إِنْ تُنْكَرُونِي فَأَنَا ابْنُ كَلْبٍ أَنَا امْرُؤٌ ذُو مِرَّةٍ وَ غَضَبٍ
وَ لَسْتُ بِالْخَوَّارِ عِنْدَ التَّكْبِ

«مِرَّة» به کسره میم و تشدید راء مهمله مشدده، به معنای قوّت و شجاعت و شدّت است؛ «خَوَّار» صیغه مبالغه است، بر وزن «رُمّان»، مرد ضعیف و ترسان و سست و جبان را می‌گویند؛ «تُکب» به فتحه نون و ضمه وی، به معنای زیادتی مشقّت و محنت است که انسان در روزگار بر آنها دچار می‌شود.

حاصل معنای رجز آن بزرگوار این است که اگر مرا نمی‌شناسید من خود را به شما نشان می‌دهم، منم جوان دلاور و فرزندی از قبیله کلب و منم مرد صاحب قوّت و صولت و شدّت و غضب، و در هنگام هجوم آوردن مصایب جهان، ترسان و سست و جبان نیستم.

عمر و بن حجاج ملعون که سر کرده میمنه لشکر ضلالت و شقاوت بود، با گروه بی‌شمار به سوی میمنه لشکر سعادت اثر آن شاه کم سپاه حمله نمودند و منافقان اهل کوفه چون به میمنه لشکر آن حضرت نزدیک شدند، هرگز اصحاب گرامی آن امام انام ترس

عمر و بن حجاج ملعون که سر کرده میمنه لشکر ضلالت و شقاوت بود، با گروه بی‌شمار به سوی میمنه لشکر سعادت اثر آن شاه کم سپاه حمله نمودند و منافقان اهل کوفه چون به میمنه لشکر آن حضرت نزدیک شدند، هرگز اصحاب گرامی آن امام انام ترس



و واهمه از ایشان نمودند و بر زانوی خود نشستند و نیزه‌ها را به سوی آن کافران بلند نمودند و در برابر ایشان محکم و استوار ایستادند، چون اسب‌های آن ملاعین برق نیزه‌های مرگ خیز آن بزرگواران را مشاهده نمودند، رم نمودند و به عقب خود برگشتند، در آن هنگام اصحاب گرامی آن امام لشکر منافقان بدفرجام را تیرباران نمودند و گروه بسیار از آن لشکر اشرار به سوی دارالبوار فرستادند و جمع کثیری از ایشان را زخم کاری زده، رو به هزیمت نهادند.

گرفتار شدن عبدالله بن خوزه تمیمی ملعون از لشکر عمر بن سعد لعین بیرون آمد، خواست که به لشکر سعادت اثر آن امام انام حمله‌ور شود، لشکر اشرار آن حرام زاده را صدا زدند: کجا می‌روی؟ مادرت به عزای تو بنشیند!

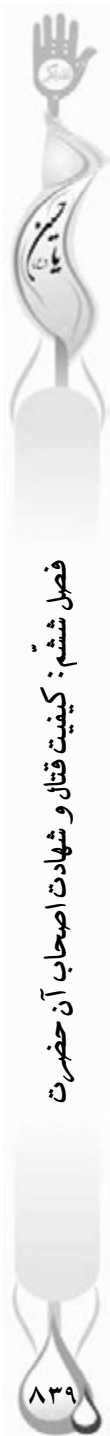
آن شقی گفت: اراده دارم به ملاقات پروردگار رحیم و به خدمت پیغمبر شفاعت کننده مطاع بروم!

آن حضرت از اصحاب گرامی خود پرسید: کیست این ملعون؟

عرض نمودند: پسر خوزه تمیمی است.

حضرت دست معجزنمای خود را به سوی درگاه قاضی الحاجات برداشت و عرض نمود: خداوندا! این ملعون را به زودی به سوی آتش جهنم بکش.

از برکت دعای سریع الاجابه آن حجّت خداوند عالمیان، اسب آن حرام زاده خود به خود مضطرب گشته، پایش لغزید به گودالی فرود آمد، آن حرام زاده از پشت اسب خود در غلطید و سر نحسش به زمین فرود آمد و پای چپ او در رکاب مانده و پای راست نحسش بلند شد، همان ساعت جناب مسلم بن عوسجه خود را به آن



حرام زاده خسران مأب رساند، به شمشیر آبدار ضربتی از پای راست آن نابکار زد، پای او را قلم نمود. اسب آن ملعون او را روی زمین می کشید و پیوسته می دوید و سر نحس او را به هر سنگ و کلوخ و درخت می زد، تا اینکه روح پلیدش در درک اسفل جحیم به زودی به آتش دردناک در پیوست، لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ.

آتش جنگ و قتال در میان دو لشکر شعله ور گردیده و مبارزان دو لشکر به تیغ بران و نیزه های درخشنده و تیرهای تیز مرگ ریز، یکدیگر را می زدند و می کشتند، تا اینکه گروه بسیار از لشکر اشرار گشته گردیدند و از اصحاب حضرت نیز کشته شدند.^۱

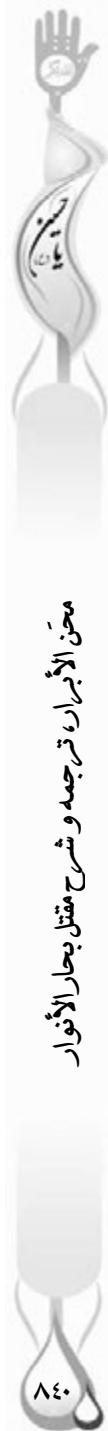
شهادت حرّ به روایت
ارباب مقاتل

محمّد بن ابی طالب و صاحب مناقب و ابن اثیر در کامل روایت کرده اند و روایات آن بزرگواران در لفظ و مراد متفاوت یکدیگر هستند و حاصل مضمون روایات ایشان این است که جناب حرّ به نزد امام حسین علیه السلام آمد، عرض نمود: ای فرزند عزیز جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله! چون من اوّل کسی شدم که به تو خروج نمودم و در مقام منازعه و مجادله ایستادم، استدعای من آن است که مرا رخصت کارزار دهی، تا اینکه اوّل کسی بوده باشم که در یاری و نصرت تو کشته می شود و اوّل آن کسانی بوده باشم که فردای قیامت با جدّ بزرگوارت مصافحه خواهند نمود.

علّت نامیده شدن حرّ به
اولین شهید کربلا

آن بزرگواران فرموده اند: چرا جناب حرّ عرض نمود که اوّل کشته در پیش روی تو باشم و حال آنکه تا آن وقت جماعت بسیار از اصحاب گرامی آن سیّد ابرار به درجه شهادت رسیده بودند؟ زیرا که مراد جناب حرّ این بود که اوّل کسانی بوده باشم که به مبارزت

۱. شیخ مفید، الإرشاد ۲: ۱۰۱.



کشته خواهند شد، زیرا که تا آن وقت جمله‌ای از اصحاب در تیراندازی و حمله اول و جنگ مغلوبه، کشته شده بودند، پس جناب حرّ اول کسی شد که قدم ثبات به میدان کارزار گذاشت. چون از جناب امام حسین علیه السلام رخصت جهاد حاصل نمود، رو به سوی جهاد کافران نهاد و این رجز را می‌خواند:

إِنِّي أَنَا الْحُرُّ وَمَأْوِيَ الضَّيْفِ أَضْرِبُ فِي أَعْنَاقِكُمْ بِالسَّيْفِ
عَنْ خَيْرٍ مَنْ حَلَّ بِأَرْضِ الْخَيْفِ أَضْرِبُكُمْ وَلَا أَرِي مِنْ حَيْفٍ

شرح این ابیات در ضمن فصل اول در روایت امالی گذشت، همین جا به ترجمه آنها اکتفا می‌کنم. یعنی منم حرّ جوان نیکوکار که پیوسته منزل من محلّ و مأوای مهمان می‌باشد و به شمشیر آب و تیغ شرربار گردن‌های نحس شما را می‌زنم، در حمایت و نصرت کسی که بهتر آن کسانی است که بر زمین حرم مکه و مسجد خیف قدم گذاشته‌اند و پیوسته بر شما تیغ می‌زنم و در شمشیر زدن خود بر شما هیچ وجه ظلم و ستم نمی‌بینم.^۱

و مروی است هنگامی که جناب حرّ به خدمت آن حضرت و به اصحاب گرامی آن حضرت ملحق گردید، یزید بن سفیان تمیمی ملعون گفت: به خدا سوگند اگر من می‌دانستم که حرّ به یاری و نصرت حسین علیه السلام می‌رود، هر آینه او را تعاقب می‌نمودم و به نیزه خود او را می‌کشتم.^۲

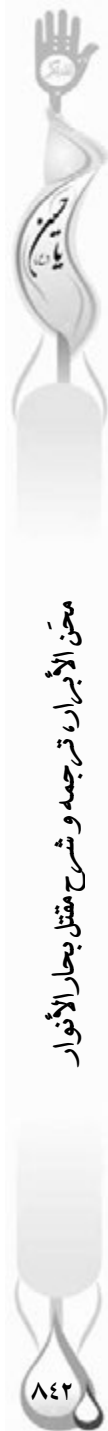
۱. احمد بن اعثم کوفی، الفتوح ۵: ۱۰۱؛ عزالدین بن اثیر، الکامل فی التاریخ ۴: ۶۴؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب (ع) ۴: ۹۹؛ سیدبن طاووس، اللهوف: ۱۰۴.
۲. محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری ۵: ۴۳ و ۴۲۸؛ احمد بن اعثم کوفی، الفتوح ۵: ۱۰۱؛ عزالدین بن اثیر، الکامل فی التاریخ ۴: ۶۴؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب (ع) ۴: ۹۹؛ سیدبن طاووس، اللهوف: ۱۰۴.

پس آن وقتی که جناب حرّ در دریای جنگ غوطه می‌زد و گروه اشرار را شربت ناگوار مرگ را می‌چشانید و گوش و پیشانی اسب آن بزرگوار زخم خورده بود، خون از گوش و پیشانی آن حیوان بی‌زبان مانند سیل آب به زمین فرو می‌ریخت، در آن هنگام حصین ملعون همان یزید بن سفیان ملعون را صدا زد که ای یزید! این مرد همان حرّ است که تو آرزو می‌کردی که او را بکشی، حال به میدان کارزار آمده است.

آن پلید جواب داد: بلی! در آن ساعت او را می‌کشم، پس آن لعین بی‌ایمان به وسوسه حصین شیطان به مبارزت جناب حرّ بیرون آمد، چون جناب حرّ یزید بداختر را در برابر خود مشاهده نمود، فرصت کارزار برای آن ملعون نابکار نداد و او را در همان ساعت به سوی دارالبوار فرستاد و از آن گروه اشرار چهل نفر از سواره و پیاده را به خاک مذلت افکنده، پیوسته مشغول کارزار و جهاد گروه اشرار بود و می‌زد و می‌کشت، تا اینکه اسب آن بزرگوار را پی کردند و از اسب خود فرود آمده، پیاده مشغول قتال ارباب شقاوت و ضلالت بود و این رجز را می‌خواند:

إِنِّي أَنَا الْحُرُّ وَ نَجَلُ الْحُرِّ أَشْجَعُ مِنْ ذِي لُبْدٍ هَزْبِرٍ
وَ لَسْتُ بِالْجَبَانِ عِنْدَ الْكُرِّ لَكِنِّي الْوَقَافَ عِنْدَ الْفَرِّ

«لُبْد» بر وزن «صُرْد» و «عَنْب»، «ابولبد» و «ذولبد» شیر را می‌گویند؛ «هَزْبِر» بر وزن «دِرْهَم» شیر است و شاید اینجا مراد شیر بسیار بزرگ و تنومند بوده باشد. یعنی به درستی منم حرّ، فرزند جوانمرد و احتمال دارد که معنای بیت چنان باشد، منم مرد آزاد



جوانمرد، فرزند مرد جوانمرد کریم، از شیر بزرگ و هنرمند قوی‌تر و دلیرتر هستم و در هنگام هجوم آوردن دشمن مرد ترسان و بی‌هنر نیستم؛ و در وقت گریختن شجاعان بسیار ایستادگی دارم.^۱

این ابیات را نیز از آن بزرگوار روایت کرده‌اند:

أَلَيْتُ لَا أُقْتَلُ حَتَّى أَقْتُلَا أَضْرِبُهُمْ بِالسَّيْفِ ضَرْبًا مُعْضِلًا
لَا نَاقِلًا عَنْهُمْ وَلَا مُعَلَّلًا لَا عَاجِزًا عَنْهُمْ وَلَا مُبَدِّلًا
أَحْمِي الْحُسَيْنَ الْمَاجِدَ الْمُؤْمَلًا

در بعضی نسخه‌ها به عوض «لَا نَاقِلًا»، «لَا نَاكِلًا» وارد شده است که به معنای مرد ضعیف و ترسان است؛ «مُعَلَّل» بر وزن «مُعْظَم» کسی را می‌گویند که در دادن چیزی عذر و بهانه بیاورد؛ ظاهر این صفات این است که از فاعل «أَضْرِبُهُمْ» حال بوده باشند و بنابراین تقدیر همه آنها به صیغه اسم فاعل می‌باشند و احتمال می‌رود که صفات «ضرب» باشند. بنابراین بعض از آنها به صیغه اسم مفعول می‌شود.

یعنی بر نفس خود به سوگند لازم نموده‌ام که کشته نباشم، تا اینکه جماعت بسیار به عوض خون خود بکشم و می‌زنم ایشان را به ضرب شمشیر آبدار به زدن که بسیار سخت و شدید بوده باشد و دفع وی مشکل شود، نه از قتال آن گروه اشرار روگردان می‌باشم و نه بهانه‌کننده و عذر آورنده می‌باشم و نه اینکه جهاد ایشان را به چیزی مبدل می‌نمایم، از جناب امام حسین علیه‌السلام که صاحب مجد و بزرگواری و امید امیدواران و آرزومندان است حمایت می‌کنم. بنابر تقدیر دوّم معانی آنها پر واضح است.^۲

۱. احمد بن اعثم کوفی، الفتوح ۵: ۱۰۲.
۲. محمد بن ابی طالب، تسلیة المجالس و زینة المجالس ۲: ۲۸۲.

پیوسته مشغول کارزار گروه اشرار می‌بود، تا اینکه از غایت زخم‌های کاری به زمین افتاد. اصحاب آن حضرت نعش آن سعادتمند نیکوبخت شهید اهل شقاوت را از میان معرکه برداشته، به نزد آن حضرت آوردند، هنوز رمقی در جان او باقی بود، آن حضرت دست مبارک خود را به روی او می‌کشید و می‌فرمود: تو حرّی و جوانمردی! چنانکه مادرت تو را نامیده است و تویی آزاد در دنیا و تویی آزاد در آخرت!^۱

یکی از اصحاب آن حضرت در بالای سرش به این ابیات مرثیه می‌خواند و بعضی گفته است^۲ که جناب علی بن الحسین علیهما السلام این ابیات را در مرثیه جناب حرّ خوانده است:

مترجم می‌گوید: ظاهر از جناب علی بن الحسین علیهما السلام جناب علی اکبر علیهما السلام بوده باشد، زیرا که در آن وقت جناب امام زین العابدین علیهما السلام به نهایت شدّت مرض مبتلا و در میان خیمه خوابیده بود و احتمال دارد که جناب امام زین العابدین علیهما السلام در میان خیمه خوانده باشد و در روایت امالی گذشت که آنها را جناب امام حسین علیهما السلام خواند والله العالم انتهى.^۳

ابیات این است:

لِنَعْمَ الْحُرُّ حُرُّ بَنِي رِيَّاحٍ صَبُورٌ عِنْدَ مُخْتَلَفِ الرِّمَاحِ

۱. احمد بن اعثم کوفی، الفتوح ۵: ۱۰۲.

۲. محمد بن ابی طالب، تسلیة المجالس و زينة المجالس ۲: ۲۸۲.

۳. ابن سعد در طبقات گفته است این اشعار از شاعر متوکل بن لیثی کوفی است، ر.ک: محمد بن سعد هاشمی، الطبقات الكبرى الطبقة الخامسة ۱: ۴۶۹ و بعضی دیگر گفته‌اند سروده اصحاب حضرت می‌باشد، ر.ک: احمد بن اعثم کوفی، الفتوح ۵: ۱۰۲؛ احمد بن جابر بلاذری، انساب الاشراف ۳: ۱۸۹ و ۱۲: ۱۵۹؛ شیخ مفید، الإرشاد ۲: ۱۰۰ و بعضی دیگر گفته‌اند امام حسین این اشعار را سرود: شیخ صدوق، الامالی ۱۶۰؛ محمد بن حسن فتال، روضة الواعظین ۱: ۱۸۶.

چه بسیار مرد نیکوکار است حرّ، که جوانمرد و حرّ بنی‌ریاح است، در هنگام وارد شدن نیزه‌ها بسیار صبر کننده است.

وَ نِعَمَ الْحَرُّ إِذْ نَادَى حُسَيْنًا فَجَادَ بِنَفْسِهِ عِنْدَ الصَّبَاحِ

در این بیت سه احتمال است:

اول آنکه مراد این است چه بسیار مرد نیکو است حرّ، هنگامی که استغاثه جناب امام حسین علیه‌السلام را اجابت نمود، پس در هنگام صبح به جان خود بخشش و سخاوت نمود.

دوم آنکه مراد این است: چه بسیار مرد خوش کردار است حرّ، هنگامی که در عالم تقدیر یاری و نصرت حسین علیه‌السلام را قبول نمود و در روز جنگ عاشورا به جان خود بخشش کرده، در راه محبت او به درجه شهادت رسید.

سوم آنکه مراد این باشد که چه بسیار مرد نیکویی است حرّ، هنگامی که حسین علیه‌السلام را پیش از روز عاشورا به مجادله و محاربه ندا نمود و در مقام جنگ و قتال ایستاد و در روز عاشورا به جان خود بخشش کرد.

فَيَا رَبِّي أَضْفُهُ فِي جَنَانٍ وَ زَوْجُهُ مَعَ الْحُورِ الْمَلِاحِ

«حور» به ضمه حاء مهمله، جمع «حوراء» است، گاهی جمع «احور» می‌باشد و به کسی اطلاق می‌شود که چشمانش بزرگ و مستدیر و سفیدی حدقه چشمانش در غایت سفیدی و سیاهی آن در غایت سیاهی نیکویی بوده باشد، مانند چشم آهو و در بنی‌نوع انسان چنین کسی کم پیدا می‌شود و اصل صاحب این صفت نیکو حوریان بهشت هستند؛ «ملاح» جمع «ملیح» است، بر وزن «کرام» که آدم

نیکورو و خوش اندام و صاحب ملاحت را می گویند.

یعنی ای پروردگار صاحب عزّت و جلال من! او را در باغ های بهشت برین منزل ده و مهمان نما و او را با حوریان نیکورویان تزویج نما.^۱

شیخ مفید^۲ روایت کرده است که در کشتن آن بزرگوار ایوب بن سرخ با ملعونی از سواران و شجاعان اهل کوفه شراکت نمودند، به روایت ابن شهر آشوب چهل و چند نفر از آن گروه اشرار را به سوی دارالبوار فرستاد.^۳

شیخ بزرگوار شیخ ابن نما^۴ به سند خود روایت کرده است، هنگامی که حرّ به شرف ملازمت خدمت سراسر سعادت جناب امام حسین علیه السلام رسید، عرض نمود: هنگامی که عیدالله بن زیاد ملعون مرا به سوی تو روانه نمود، پس من از قصرالاماره بیرون آمدم، دیدم کسی از پشت سر من مرا ندا نمود که یا حرّ! تو را به خیر و نیکویی بشارت باد! من به عقب خود نگاه نمودم، کسی را ندیدم، در دل خود گفتم: به خدا سوگند این بشارت نیست و حال آنکه من به محاربه حسین علیه السلام بیرون می روم، هرگز به خیال من نرسید که در آخر کار به ملازمت خدمت تو شرفیاب خواهم شد!

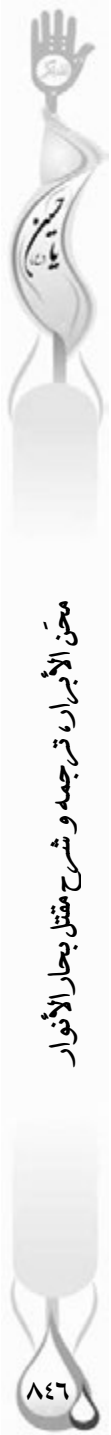
حضرت فرمود: به تحقیق به اجر جزیل و خیر جمیل فایز شده ای و ظفر یافته ای.^۵

مترجم می گوید: ابو مخنف کیفیت جناب حرّ را به وجه دیگر روایت کرده است، الحاق تمام کلام او را به این مختصر خالی از

۱. همان: بیت سوّم این اشعار در هیچ کدام از مصادر یافت نشد.

۲. شیخ مفید، الارشاد ۲: ۱۰۴.

۳. ابن نما حلی، مشیر الأحرار: ۵۹.



داستان حرّ بن یزید به
روایت ابو مخنف

فایده نمی‌شود. چنین روایت کرده است که چون کلام معجز نمای جناب امام حسین علیه‌السلام به گوش حرّ بن یزید ریاحی رسید، توفیقات خالق کاینات او را یاری نموده، روی خود را به فرزند خود نمود و گفت: ای فرزند عزیز من! مرا طاقت آتش دوزخ و غضب خداوند جبار نیست و توانایی و قدرت به این ندارم که در روز قیامت جناب احمد مختار صلی‌الله‌علیه‌وآله خصم من بشود، ای فرزند گرامی! حسین علیه‌السلام را نمی‌بینی که طلب دادرس و یاری کننده می‌نماید؟ کسی به داد و فریاد آن بزرگوار نمی‌رسد! ای فرزند! بیا به رفاقت من به خدمت آن حضرت برویم و او را یاری کنیم، شاید به درجه شهادت فایز شویم و از اهل سعادت و نیکوکاران بوده باشیم.

آن فرزند نیکوکار عرض نمود: حُبَّا وَ کَرَامَةً پس پدر با پسر خود رو به سوی آن حضرت گذاشتند، مانند کسی که خیال حمله کردن داشته باشد و لشگر اشرار را چنان خیال می‌کردند که آن دو بزرگوار به قتال آن حضرت می‌روند، چون به خدمت آن حضرت رسیدند، حرّ از اسب خود فرود آمد و سر خجلت را به پایین افکنده و خود را به پای آن حضرت انداخت و از دست و پای مبارکش می‌بوسید و با شدّت تمام می‌گریست.

حضرت فرمود: ای شیخ! سر خود را بلند کند.

جناب حرّ سر خود را بلند نمود و عرض کرد: ای مولای من! من همانم که تو را از برگشتن منع کردم، ای سید من! به خدا سوگند ندانستم که این قوم با تو چنین معامله خواهند نمود؛ به سوی تو آمده‌ام و از کرده خود تائب و نادم هستم، آیا توبه من قبول خواهد شد؟

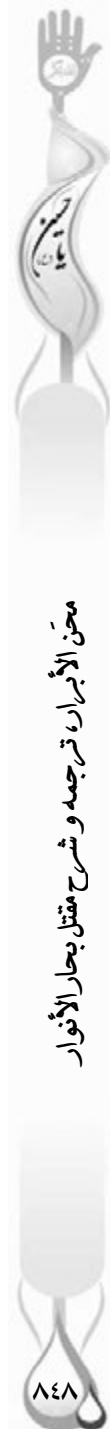
حضرت فرمود: زمانی که توبه می‌کنی خدا گناه تو را می‌آمرزد و او ارحم الراحمین است.
پس حرّ به فرزند خود گفت: ای فرزند عزیز! به این قوم ظالمان حمله کن!

آن جوان نیکوکار بر آن اشقیای بد کردار حمله نموده، پیوسته می‌زد و می‌کشت، به روایت بعضی از ارباب مقاتل غیر روایت ابی مخنف این گونه رجز می‌خواند:

أَنَا بُكَيْرٌ وَأَنَا ابْنُ الْحُرِّ أَفْدِي حُسَيْنًا مِنْ جَمِيعِ الضُّرِّ
أَرْجُو بِذَلِكَ الْفَوْزَ يَوْمَ الْحَشْرِ مَعَ النَّبِيِّ وَالْأَمَامِ الطُّهْرِ
منم بکیر و منم فرزند رشید حرّ، جان خود را برای امام حسین علیهما السلام در مقابل همه ضررها و مصیبت‌ها فدا می‌کنم و به سبب این کار به رستگاری در روز حشر، در خدمت پیغمبر گرامی و امام طاهر مطهر امیدوار می‌باشم.

به روایت ابی مخنف آن جوان رشید سرهای کافران را مانند برگ خزان می‌ریخت، تا اینکه هفتاد نفر از آن ناکسان را به آتش نیران رساند و در آخر به درجه شهادت فایز گردید.

چون جناب حرّ فرزند خود را کشته دید شاد و خرم گردید و گفت: حمد و ثنا سزاوار خداوندگاری است که تو را در پیش روی مولای خود جناب امام حسین بن امیرمؤمنان علیهما السلام شهادت را روزی و نصیب فرمود. بعد از آن جناب حرّ به خدمت آن حضرت آمد، رخصت مبارزت میدان کارزار نمود، چون رخصت یافت اسب خود



را به میدان کافران تاخت و این ایات را می‌خواند:

أَكُونُ أَمِيرًا غَادِرًا وَ بَنَ غَادِرَةٍ إِذَا أَنَا قَاتِلْتُ الْحُسَيْنَ بْنَ فَاطِمَةَ

رجزهای حرّ در مقابل
امام حسین (ع)

یعنی امیر حيله گر غدار و فرزند زن مکار می‌باشم، هنگامی که با
حسین علیه‌السلام فرزند عزیز فاطمه علیها‌السلام مقاتله نمایم.

این بیت و بعضی ایات دیگرش به طعن و مذمت و ملامت عمر
بن سعد حرام زاده اشارت دارد.

وَ نَفْسِي عَلَي خُدْلَانِهِ وَ اعْتَرَاهِ وَ بَيْعَةَ هَذَا النَّكَثِ الْعَهْدِ لِائِمَّةٍ

نفس من به تنها گذاشتن و خوار کردن آن بزرگوار و کناری از او
و بیعت با این نقض کننده و شکننده عهد و پیمان، ملامت کننده
است.

فِيَا نَدَمِي أَنْ لَا أَكُونَ نَصْرَتُهُ أَلَا كُلُّ نَفْسٍ لَا تُؤَاسِيهِ نَادِمَةٌ

چه بسیار بر من ندامت و پشیمانی می‌باشد، به سبب اینکه برای
آن بزرگوار یاری ننموده باشم؛ آگاه باشید! هر نفسی که مواسات و
بخشش برای او ننماید، پشیمان و نادم خواهد شد.

أَهُمْ مَرَارًا أَنْ أُسِيرَ بِجَحْفَلٍ إِلَى فِتْنَةٍ زَاغَتْ عَنِ الْحَقِّ ظَالِمَةٌ

«جَحْفَل» به تقدیم جیم بر حاء مهمله، بر وزن «جَعْفَر» لشگر
بیشمار و گروه بسیار را می‌گویند و بر مرد سید کریم بزرگوار نیز
اطلاق می‌شود و شاید «جحفل» به نحوی از مجاز به معنای شمشیر و
نیزه بزرگ باشد و هر دو معنا در این بیت محتمل می‌باشد.

بنابر احتمال اوّل مراد از بیت شاید این باشد: مکرّر قصد دارم که

با لشگر انبوه به جهاد گروهی بیرون بروم که از حقّ به جانب باطل میل کرده‌اند و ستمکار هستند، یعنی آرزو و قصد دارم که مکرّر و دفعات بسیار و نه یک دفعه، با گروه ستمکاران جهاد و مقاتله نمایم. بنابراین احتمال دوّم مراد این است که پیوسته و مکرّر قصد دارم که به یاری و نصرت سیّد کریم و بزرگواری به سوی گروه ستمکاران هجوم آور بشوم.

فَكْفُوا وَاِلَّا ذُرُّكُمْ بِكَتَائِبَ أَشَدَّ عَلَيْكُمْ مِنْ رِجَالِ الدِّيَالَمَةِ

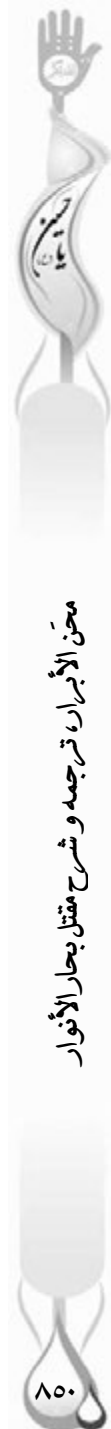
«کَتَائِب» در بعض نسخها با ثاء مثله و در بعض دیگر با تاء مثّله است و معنای وی بنابر نسخه اوّل به معنای حمله کردن و هجوم آوردن است و بنابر نسخه دوّم سپاه بی‌شمار است و به عوض «رِجَالِ رَحُوف» وارد شده است؛ «دِيَالَمَه» جمع «دِيلَم» بر وزن «حیدر» است، به معنای دشمن و به معنای آفت و داهیه می‌باشد، جمیع احتمال در اینجا مناسبت دارد، خصوصاً معنای اخیر.

یعنی ای گروه اشرار دست از عناد و اصرار بردارید و اگر دست از قتال نکشید با حمله‌های بسیار به سوی شما هجوم آور می‌شوم که بدتر و شدیدتر از هجوم آوردن دشمنان بی‌شمار یا مردان و شجاعان طایفه می‌باشد.

سَقَى اللّٰهُ اَرْوَاحَ الَّذِيْنَ تَوَازَرَوْا

عَلَي نَصْرِهِ سَحًّا مِنَ الْعَيْثِ دَائِمَةً

در بعض نسخه‌ها «مُسَاجِمَه» به عوض «دَائِمَه» وارد است. یعنی خداوند عالمیان ارواح کسانی که برای نصرت آن بزرگواران اجتماع



نموده‌اند، به سیل‌های باران رحمت خود سیراب نماید.

وَقَفْتُ عَلَى أَجْسَادِهِمْ وَقُبُورِهِمْ

تَكَادُ الْحَشَا تَنْقَدُ وَالْعَيْنُ سَاجِمَةٌ

در بعضی نسخ «تَنْقَبُ» به عوض «تَنْقَدُ» وارد شده است؛ «سَاجِمَةٌ» به معنای «سایله» است. یعنی هنگامی که می‌ایستم در بالای اجساد پاره پاره و قبرهای ایشان، نزدیک می‌شود که احشای من آتش بگیرد و یا چاک چاک شود و اشک از دیده‌ها جاری شود.

لَعَمْرِي لَقَدْ كَانُوا مَصَالِيَتَ فِي الْوَعَا

سِرَاعًا إِلَى الْهَيْجَا يُبْوِثُ قَشَاعِمَةً

عَمَرُ» به فتحه عین، در مانند این مقام به معنای زندگانی و حیات و دین و مذهب است؛ «قَشَاعِمَةً» جمع «قَشْعَم» بر وزن «جَعْفَر» است که مرد دلیر و شجاع و شیر غرّان را می‌گویند. یعنی قسم به جان و دین خود، هر آینه ایشان در روز کارزار دشمنان، کارگزاران و دلیرانند و بر جنگ سرعت کنندگانند و شیرهای خشنماک هستند.

تَوَاسَوْا عَلَي نَصْرِ بْنِ بَنْتِ نَبِيهِمْ

بِأَسْيَافِهِمْ آسَادُ خَيْلٍ ضَرَاغِمَةٍ

یعنی با شمشیرهای خود به نصرت پسر دختر پیغمبر خویش مواسات و اجتماع کردند و ایشان شیرها و سپاه هجوم آورنده بر لشکر شیرها هستند.

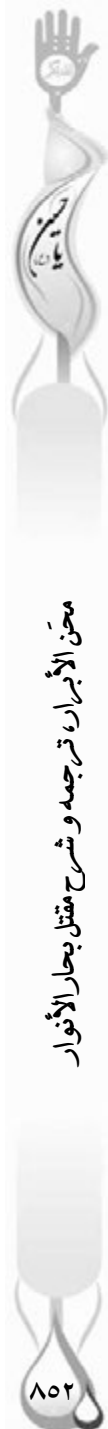
اینها را گفت، مانند شیر خشمناک بر آن گروه ناپاک حمله نموده، جماعت بسیار و مبارزان بیشمار بر خاک مذلت افکند و به جای خود برگشت که سینه‌اش از غیظ و غضب پر شده بود و باز بر آن رو به صفتان هجوم آور گردیده می‌گفت:

هُوَ الْمَوْتُ فَاصْنَعْ وَبِكَ مَا أَنْتَ صَانِعٌ
فَأَنْتَ بِكَأْسِ الْمَوْتِ لَا شَكَّ جَارِعٌ
این است مرگ! به ساحت تو نازل گشته، وای بر تو! هر چه از دست تو می‌آید بکن و هنرمندی به کار بر، زیرا که بی‌شک از کاسه شربت ناگوار مرگ خواهی چشید.

وَ حَامٍ عَنِ ابْنِ الْمُصْطَفَى وَ حَرِيمِهِ
لَعَلَّكَ تَلْقَى حَصْدَ مَا أَنْتَ زَارِعٌ
از فرزند عزیز مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله و حرم محترم او حمایت کن، شاید چیدن آنچه کاشته‌ای ملاقات نمایی.

لَقَدْ خَابَ قَوْمٌ خَالَفُوا اللَّهَ رَبَّهُمْ
يُرِيدُونَ هَدْمَ الدِّينِ وَ الدِّينُ شَارِعٌ
به تحقیق نا امید و زیان کار شدند گروهی که مخالفت خداوند عالمیان که پروردگارشان است نمودند و اراده دارند که خانه دین مبین را خراب بنمایند و ارکان مذهب آیین را بشکنند و حال آنکه دین آشکار، و جاده وی هویدا و ظاهر است.

يُرِيدُونَ عَمْدًا قَتَلَ آلِ مُحَمَّدٍ
وَ جَدُّهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ شَافِعٌ



اراده دارند که از روی عمد فرزندان جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را بکشند و حال آنکه جدّ بزرگوار ایشان در روز قیامت شافع گناهکاران است.

بعد از این ابیات ابومخنف گفته است که بر آن گروه اشرار حمله نمود، آن اشعار گذشته و خطبه مذکوره که در طعن اهل کوفه در روایت شیخ مفید قدس سره گذشت، بیان نمود و گفته است که پیوسته می زد و می کشت، تا اینکه هشتاد و چند نفر از گروه کافران را به آتش نیران فرستاد.

شهادت حرّ به روایتی دیگر

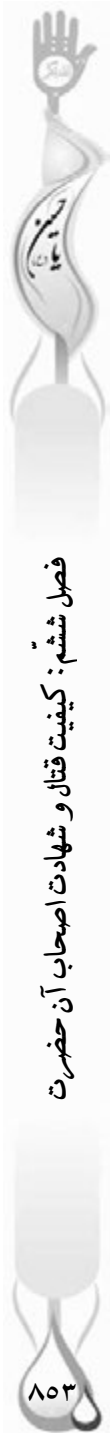
عمر بن سعد ملعون چون شجاعت آن شیر بیشه شجاعت را مشاهده نمود، لشگر نامسعود خود را ندا نمود: وای بر شما! او را تیر باران نمایید.

آن ملاعین آنقدر تیر به سوی او انداختند، بدنش مانند بدن خارپشت پر از تیر شده بود، چون از قتال ضعیف و ناتوان گردید او را اسیر نمودند، به نزد عمر حرامزاده بردند و حکم نمود سر آن بزرگوار را بریدند، به سوی لشگر جناب امام حسین علیه السلام انداختند، حضرت سر او را از زمین برداشت و خون روی دندانهای پیش او را پاک می نمود و آن ابیات گذشته را در بالای سرش می خواند
انتهی.^۱

وداع یاران امام (ع) با ایشان قبل از شهادت

به سیاق روایات برگشتیم، مصنف قدس سره فرموده است که محمد بن ابی طالب و صاحب مناقب و صاحب کامل روایت کرده اند که هر

۱. ابومخنف، مقتل الحسین (ع): ۷۶؛ همچنین ر. ک: سلیمان بن ابراهیم قندوزی، یتایبع المودة ۷۵: ۳.



کسی که از اصحاب گرامی آن حضرت عازم میدان کارزار و جهاد گروه اشرار می گردید، اول به خدمت سراسر سعادت آن حضرت می آمد و وداع می کرد و می گفت: السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ و ایشان را جواب می داد: وَ عَلَیْكَ السَّلَامُ ما به عقب تو در این نزدیکی می آییم و این آیه شریفه را به زبان معجزیان خود جاری می نمود:

﴿فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَ مَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا﴾^۱

یعنی بعضی از ایشان کسی هست که نذر و تکلیف خود را بجا آوردند و بعضی از ایشان کسانی هستند که انتظار می کشند و تکلیف خود را بدل نکردند و تغییر ندادند.^۲

بعد از شهادت جناب حرّ، جناب بریر بن خضیر همدانی قسمی، قدم ثبات به میدان مبارزت گروه ضلالت و شقاوت نهاد، آن بزرگوار از بندگان نیکوکاران خداوند عالمیان و اقراء اهل زمان خود بود، مردی بود عابد، زاهد، شایسته و پرهیزگار؛ چون قدم به عرصه گاه کارزار نهاد^۳ این رجز را می خواند:

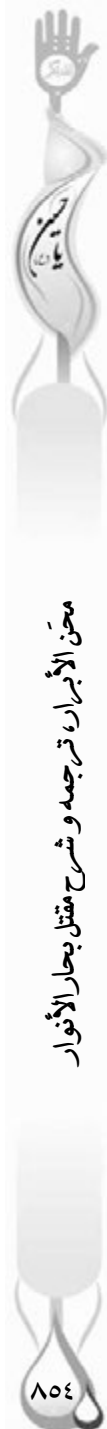
أَنَا بُرَيْرٌ وَ أَبِي خُضَيْرٌ لَيْثٌ يَرُوعُ الْأَسَدُ عِنْدَ الزَّئْرِ
يَعْرِفُ فِينَا الْخَيْرَ أَهْلُ الْخَيْرِ أَضْرِبُكُمْ وَ لَا أَرِي مِنْ ضَيْرٍ
كَذَاكَ فَعِلْ الْخَيْرَ مِنْ بُرَيْرٍ

«زئّر» به کسره راء معجمه، آرامگاه و بیشه شیر را می گویند و شاید به معنای هنگام غضب شیر بوده باشد که در آن هنگام صدای

۱. احزاب: ۲۳.

۲. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب (ع) ۴: ۱۰۰؛ محمد بن ابی طالب، تسلیة المجالس و زینة المجالس ۲: ۲۸۲؛ محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری ۵: ۴۴۲؛ عزالدین بن اثیر، الکامل فی التاریخ ۴: ۷۲.

۳. شیخ صدوق، الامالی: ۱۶۱؛ محمد بن حسن فتال، روضة الواعظین ۱: ۱۸۷؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب (ع) ۴: ۱۰۰.

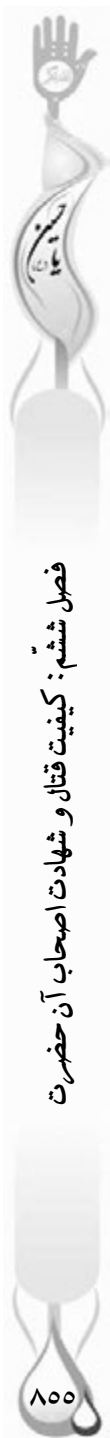


مهیّب از وی صادر می شود.

یعنی منم بریر و پدر من خضیر است و شیر خشمناک هستم که شیران در هنگام خشم از من می ترسند، در خویشان و یاوران ما، اهل خیر و معرفت، خیر و نیکوکاری را خوب می شناسند، به تیغ آبدار خود شما را می زنم و هیچ ضرری در کشتن شما به دین و جان خود نمی بینم و چنین است کار خیر از بریر که در راه رضای خدا با کافران جهاد می کند.

پیوسته مردانه بر آن گروه اشرار حمله می نمود و می فرمود: ای کشتندگان مؤمنان! نزدیک من بیایید، ای کشتندگان فرزندان جهاد کنندگان جنگ بدر! نزدیک من بیایید، ای قاتلان فرزندان رسول پروردگار عالمیان! و کشتندگان ذرّیت باقی ماندگان آن پیغمبر اکرم! نزدیک من بیایید. پیوسته مشغول کارزار و جنگ و قتال بود، تا اینکه سی نفر از آن گروه ستمکاران را به سوی آتش نیران فرستاد، ملعونی که او را یزید بن معقل می گفتند، به مبارزت آن بزرگوار بیرون آمد و آن حرام زاده به جناب بریر گفت: شهادت می دهم بر اینکه تو از گمراه کنندگان هستی!

مباهله بریر با یزید بن معقل
بریر فرمود: حال که اعتقاد تو در حق من این است که گفتی، بیا با تو مباهله کنم، با هم بر آن کسی که از من و تو دروغگو هست لعنت کنیم و از خدا بخواهیم که دروغگوی میان من و تو را لعنت کند و محق از من و تو، مبطل را بکشد؛ پس به سوی یکدیگر هجوم آور شده، یزید پلید ضربت سبکی بر آن بزرگوار زد، ضربت آن لعین کارگر نگرديد، آن بزرگوار با کمال قوّت و شجاعت ضربتی به آن نابکار بدطینت زد که سپر و طاس کلاه آن شقی را



برید، سر نحس او را تا به دماغش دو نیم نمود. کشته به زمین افتاد و روح پلیدش به درک اسفل جهنم واصل گردید.

در آن هنگام بحیر بن اوس ضبی لعین به سوی آن بزرگوار هجوم آورده، آن مؤمن نیکوکار را به درجه شهادت رساند. اسب خود را در میدان کارزار به جولان آورد و در مقام مفاخرت این ابیات را می‌خواند:

سَلِي تُخْبِرِي عَنِّي وَأَنْتِ ذَمِيمَةٌ غَدَاةَ حُسَيْنٍ وَ الرِّمَاحُ شَوَارِعُ

احتمال دارد که مخاطب به صیغه امر حاضر نفس خود آن ملعون یا قبیله او یا مادرش یا لشکر عمر بوده باشد و احتمال دارد که «ذَمِيمَةٌ» به معنای مفعول یا فاعل باشد. به احتمال دوم «غَدَاةَ حُسَيْنٍ» شاید مفعول «ذَمِيمَةٌ» بوده باشد و احتمال دارد که «ذَمِيمَةٌ» کسی را بگویند که زمین گیر بوده باشد.

یعنی از شجاعت من پیرس تا اینکه از وی خبر داده شوی و حال آنکه به مبارزت مذموم بودی یا عیب کننده بودی که چرا در این معرکه پر بلا و آشوب، در روز جنگ حسین، در حالتی که نیزه‌ها بلند و محکم شده بود، به مبارزت چنین مرد دلیر بیرون رفتی که مرگ از دم شمشیرش می‌ریخت.

أَلَمْ آتِ أَقْصَى مَا كَرِهْتَ وَلَمْ يَحُلْ

غَدَاةُ الْوَعْيِ وَ الرُّوْعُ مَا أَنَا صَانِعُ

تاء «كَرِهْتَ» محتمل است که تاء خطاب و متکلم بوده باشد و شاید «غَدَاةُ» فاعل «يَحُلْ» بوده باشد و لفظ «ما» در «ما أَنَا» مفعول باشد

و احتمال دارد که «عَدَاةُ الْوَعَا» منصوب به ظرفیّه بوده باشد و «ما» فاعل وی بوده باشد.

یعنی آیا منتهای آن چیزی که ناخوش می‌داشتم یا ناخوش می‌داستی به عمل نیاوردم و روز جنگ و خوف و ترس مانع و حایل از آن چیزی نگردید که من به عمل آوردم.

مَعِيَ مُزْنِي لَمْ تَخْنَهُ كُؤُوبُهُ

وَ أَبْيَضُ مَشْحُودُ الْغَرَارَيْنِ قَاطِعُ

«مُزْنِي» ظاهر با ضمه میم و سکون زاء معجمه و یاء مشدّد در آخر است که یاء نسبت است. در اصل «مزن» ابر سفید است و «رُمَح» را در درخشندگی و سفیدی سر نیزه به «مُزْنِي» نسبت می‌دهند و می‌شود که با فتحه میم بوده و با سکون زاء معجمه باشد که اصل «مزن» درخشندگی چهره انسان خوش‌رو می‌باشد و بهتر از این دو وجه مزبور آن است که «رمح مزن» منسوب به قبیله «مُزْنِيّه» بر وزن «جُهْنِيّه» باشد، در این وقت در نسبتش «مُزْنِي» می‌گویند، با ضمه میم و فتحه زاء. «كُؤُوب» جمع «كُعْب» است، گویا برآمدگی نیزه است که در طرف پایین نیزه می‌باشد که عبارت از طرف کلفت باشد و خیانت نکردن آنها عبارت از زیادتی فرو رفتن نیزه به اندرون است، «أَبْيَضُ» شمشیر برق زننده سفید صیقل شده و تیز شده را می‌گویند و «غَرَارَيْنِ» تثنيه «غَرار» بر وزن «کتاب» است که طرف تیز شمشیر است و «مَشْحُوزُ الْغَرَارَيْنِ» یعنی اینکه هر دو طرف شمشیر تیز شده و برنده باشد.

یعنی با من نیزه مزن هست که هرگز خطا کننده نیست، کعب‌های وی و شمشیر برق زننده و صیقل شده موجود است که هر

دو طرف وی تیز و قاطع و برآن است.

فَجَرَدُّهُ فِي عُصْبَةٍ لَيْسَ دِينُهُمْ

كَدِينِي وَإِنِّي بَعْدَ ذَلِكَ لَقَانِعٌ

یعنی آن تیغ تیز را از نیام خود کشیدم، به جهت کشتن گروهی که دین ایشان مانند دین من نبود، به درستی بعد از این دیگر قناعت کننده خواهم شد.

شاید مراد این است که با کشتن بریر از کشتن دیگران قناعت خواهم نمود، یا مراد این است که به مبارزت مبارزان بیرون خواهم شد، بنابر اینکه «قانع» بیرون شدن از مکانی به مکان دیگر باشد.

وَقَدْ صَبَرُوا لِلطَّعْنِ وَالضَّرْبِ حُسْرًا

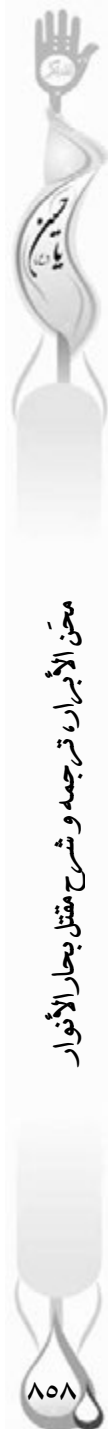
وَقَدْ جَالَدُوا لَوْ أَنَّ ذَلِكَ نَافِعٌ

شاید «حسر» جمع «حاسر» بوده باشد، «حاسر» کسی را می گویند که زره و سپر در مبارزت نداشته باشد؛ احتمال دارد که «لو» برای تمنی بوده باشد.

یعنی آن گروهی که من بر ایشان شمشیر کشیدم جماعتی بودند که به طعن نیزه ها و ضرب شمشیر دشمنان صبر و تحمل نمودند، در حالتی که از بسیاری قتال و کثرت زخم فرو مانده و خسته شده بودند، به تحقیق جلادت و شجاعت به کار بردند، شاید این جلادت به حال ایشان نفع و فایده بخشد.

فَأَبْلَغُ عِبِيدَ اللَّهِ إِذْ مَا لَقِيَتْهُ

بِأَنِّي مُطِيعٌ لِلْخَلِيفَةِ سَامِعٌ



یعنی هنگامی که با عبید الله بن زیاد ملاقات نمایی، برای او خبر برسان که من برای خلیفه یزید، مطیع و فرمان بردار هستم.

فَقَتَلْتُ بُرَيْرًا ثُمَّ جُلْتُ لَهُمْ
غَدَاةَ الْوَعَا لَمَّا دَعَايَ مَنْ يُقَارِعُ

یعنی بریر را کشتم و اسب خود را برای مبارزت بریر و قصد کشتن او به جولان آوردم، هنگامی که در میدان کارزار صدای خود را بلند کرده بود و می گفت: کیست که به مبارزت من بیرون بیاید.

عتاب عمومی بحیر بابت قتل بریر و پشیمان شدن آن ملعون
چون آن ملعون جناب بریر را به درجه شهادت رساند و در مقام مفاخرت ابیات گذشته را خواند، بعضی آن ملعون را مذمت و ملامت نمود و گفت: به چه جرأت و جسارت بریر را کشتی؟! حال آنکه بریر از بندگان شایسته و نیکوکاران خداوند عالمیان بود. پسر عم آن شقی به نزد او آمد و گفت: وای بر تو ای بحیر! بریر بن خضیر را کشتی؟! به چه رو و عذر فردای قیامت پروردگار خود را ملاقات خواهی نمود؟

بحیر ملعون از کرده قبیح خود نادم و پشیمان گردید و آن شقی این ابیات را در مقام ندامت و پشیمانی می خواند:

فَلَوْ شَاءَ رَبِّي مَا شَهِدْتُ قِتَالَهُمْ
وَلَا جَعَلَ النَّعْمَاءَ عِنْدَ ابْنِ جَائِرٍ

یعنی اگر پروردگار من می خواست هرگز به قتال این گروه نیکوکاران مبتلا نمی شدم و به کارزار ایشان حاضر نمی گشتم و نعمت های دنیا را در نزد پسر مرد ظالم و ستمکار قرار نمی داد.

مترجم می گوید: عذر بدتر از گناه آن شقی این است که صریح

کلامش این است که مذهب جبریه را اختیار داشته است، همه کارها و خیر و شر را از خدا می داند لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ انتهی.

لَقَدْ كَانَ ذَا عَارٍ عَلَيَّ وَ سُبَّةٌ
يُعِيرُ بِهَا الْأَنْبَاءُ عِنْدَ الْعَاشِرِ

در بعض نسخه ها مصراع اول این بیت چنین وارد شده است:

لَقَدْ كَانَ ذَاكَ الْيَوْمُ عَارَا وَ سُبَّةٌ

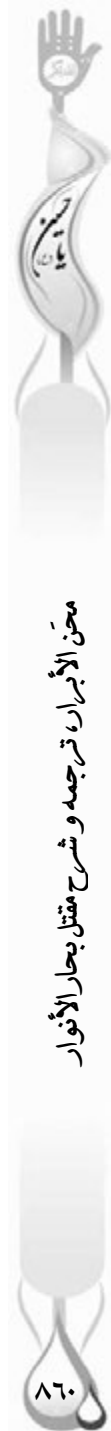
«سُبَّة» بر وزن «قَبَّة» به معنای عار و ناموس است که سبب شتم و دشنام مردم بوده باشد؛ «الأنباء» شاید به تقدیم باء موخده بر نون بوده باشد که جمع «ابن» به معنای فرزند است و احتمال دارد که به تقدیم نون بر باء بشود که جمع «نبا» است که به معنای خبر است. یعنی به تحقیق امروز روز عار و دشنام بر من گردید که پیوسته ابناء روزگار کار بد مرا در این روز در نزد قبایل و گروه مردم ذکر و نقل خواهند نمود.

بنابر احتمال دوم «انباء» معنا واضح است.

فَيَا لَيْتَ إِنِّي كُنْتُ فِي الرَّحْمِ حَيْضَةً
وَ يَوْمَ حُسَيْنٍ كُنْتُ ضِمْنَ الْمَقَابِرِ
فَيَا سَوَاتِنَا مَاذَا أَقُولُ لِخَالِقِي
وَ مَا حُجَّتِي يَوْمَ الْحِسَابِ الْقَمَاطِرِ

«قَمَاطِر» به ضمه قاف، بر وزن «غَلَابِط» روز بسیار بد و سخت و شدید را می گویند، يُقَالُ يَوْمٌ قَمَاطِرٌ وَ قَمَطَرٌ أَي شَدِيدٌ.

یعنی آرزو می کنم که ای کاش من پاره ای حیض در رحم مادر



خود می‌بودم و در روز جنگ حسین در ضمن قبرستان مدفون می‌شدم، وای بر رسوایی و بدنامی من در روز قیامت در نزد خالق خود!، چه حجت و عذری در کشتن بریر خواهم آورد؟ هیچ حجت و عذر در روز حساب و روز هولناک قیامت ندارم.^۱

بعد از شهادت بریر قدس سره وهب بن عبد الله بن حباب کلبی قدم ثبات به میدان کارزار گذاشت.

مترجم می‌گوید: در روایت امالی شیخ صدوق قدس سره گذشت که این وهب نام پدرش نیز وهب بود، اوّل در دین نصرانیه بود، به دست معجزنمای جناب امام حسین علیه السلام با مادرش به شرف اسلام مشرف شدند، در رکاب همایون آن حضرت به کربلا آمده، به درجه شهادت فایز گردید و به روایت بعضی از ارباب مقاتل در میان راه به خدمت آن حضرت آمده با مادرش دین اسلام را اختیار نمود و در ملازمت خدمت سراسر سعادت آن جناب پایدار و ثابت قدم گردید انتهى.^۲

مصّف قدس سره کیفیت شهادت و مبارزت آن سعادتمند را به این نحو ذکر نموده است که مادر وهب در همان روز عاشورا در کربلا حاضر بود، به نزد فرزند عزیز خود آمد و گفت: ای فرزند گرامی! برخیز! یاری و نصرت فرزند عزیز جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله نما.

آن بزرگوار عرض نمود: ای مادر مهربان! البته جان‌نثاری خواهم کرد و تقصیر در نصرت و یاری آن حضرت نمی‌کنم، پس آماده مبارزت میدان کارزار گشته، قدم دلیری و مردانگی به عرصه گاه

رشادت امّ دهب

۱. احمد بن اعثم کوفی، الفتوح ۵: ۱۰۳.

۲. شیخ صدوق، الامالی: ۱۶۱.

نبرد گذاشت و این رجز را می‌خواند:

رجزهای وهب بن
عبدالله

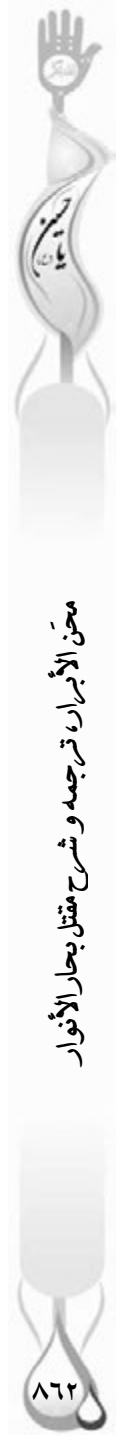
إِنْ تُنْكِرُونِي فَأَنَا ابْنُ الْكَلْبِ سَوْفَ تَرَوْنِي وَتَرَوْنَ ضَرْبِي
وَ حَمَلَتِي وَ صَوْلَتِي فِي الْحَرْبِ أُدْرِكُ نَأْرِي بَعْدَ نَأْرِ صَحْبِي
وَ أَرْفَعُ الْكَرْبَ أَمَامَ الْكَرْبِ لَيْسَ جِهَادِي فِي الْوَعَا بِاللَّعْبِ

یعنی ای گروه ستمکاران! اگر مرا نمی‌شناسید من خود را به شما نشان می‌دهم، منم فرزند رشید مرد کلبی، زود است شجاعت و دلیری مرا ببینید و شمشیر زدن مرا بشناسید و حمله کردن و هجوم آوردن و صولت و صلابت مرا در هنگام کارزار ببینید، بعد از گرفتن خون یاران خود از شما، خون خود را پیش از ریخته شدن وی از شما خواهم گرفت؛ اندوه دل خود را به کشتن شما، پیش از هجوم مصیبت و اندوه برمی‌دارم؛ جهاد و کارزار من در هنگام کارزار بازی و لهو و لعب نیست.

یا مرادش از «أَرْفَعُ الْكَرْبَ أَمَامَ الْكَرْبِ» این است: بر پا می‌کنم بر شما اندوه پیش اندوه، یعنی پی در پی مصیبت و اندوه را بر شما وارد خواهم نمود.

پس آن جوان نیکو سیرت و پاک طینت بر آن گروه شقاوت و ضلالت حمله نمود و داد مردانگی و جوانمردی داد، پیوسته می‌زد و می‌کشت، تا اینکه گروه بسیار از آن جماعت اشرار را به سوی دارالبوار فرستاد، پس برای وداع مادر و زن خود برگشت و چون به نزد ایشان رسید، به مادر ستوده خصلت و پاک طینت خود عرض نمود: ای مادر مهربان! آیا از من راضی و خوشنود گشتی؟
مادرش فرمود: هنوز راضی نشدم، تا اینکه در پیش روی جناب

وداع حماسی وهب با
مادرش



امام حسین علیه السلام کشته و به خون خود آغشته شوی.

زنش به وهب شوهر خود عرض نمود: دل مرا در مصیبت خود مسوزان و مرا به کشته شدن خود اندوهناک نما.

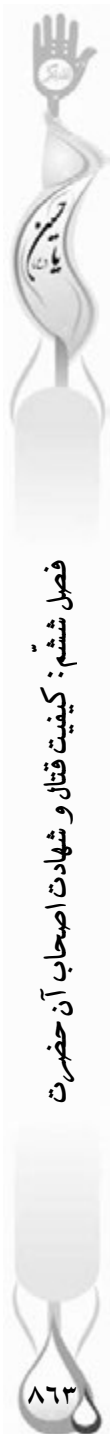
مادر پاک طینتش فرمود: ای فرزند گرامی! سخن زنت را گوش مکن و گفته او را قبول ننما، به سوی میدان کارزار دشمنان برگرد و در پیش روی فرزند بزرگوار جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله مشغول جهاد دشمنان باش، تا اینکه فردای قیامت در دربار بارگاه عزت و جلال خداوند عالمیان تو را شفاعت نماید، پس آن جوان سعادتمند مادر و زن خود را وداع نموده، به میدان کارزار برگشت و می گفت:

أَنِّي زَعِيمٌ لَكَ أُمٌّ وَهَبٍ	بِالطَّعْنِ فِيهِمْ تَارَةً وَ الضَّرْبِ	رجزهای وهب بعد از
ضَرْبَ غُلَامٍ مُؤْمِنٍ بِالرَّبِّ	حَتَّى يُدْبِقَ الْقَوْمَ مَرَّ الْحَرْبِ	وداع با مادر و همسر
أَنِّي امْرَأَةٌ ذُومِرَةٌ وَ غَضَبٍ	وَ لَسْتُ بِالْخَوَّارِ عِنْدَ النَّكْبِ	

حَسْبِيَ إِلَهِي مِنْ عَلِيمٍ حَسْبِي

«زَعِيم» بر وزن «امیر» به معنای کفیل است و «حَسْب» به فتحه حاء و به سکون سین به معنای کافی است و لفظ «مِنْ» در قول آن بزرگوار «مِنْ عَلِيم» احتمال دارد در مقام تمیز بوده باشد و احتمال دارد مانند «مِنْ» در مثل: حَسْبُكَ مِنْ رَجُلٍ بوده باشد، یعنی برای تو از مرد دیگر کفایت می کند و باقی لغات این رجز در ضمن شرح عبدالله بن عمیر قدس سره در این نزدیکی گذشت.

حاصل مضمون این ابیات آن است: ای مادر من! به درستی من که وهب هستم، برای تو کفیل هستم، یعنی برای تو اطاعت کننده می باشم؛ یا در روز قیامت برای تو کفیل و شفیع می شوم؛ یا مراد این



است که من برای نیزه زدن و شمشیر به کار بردن بر آن گروه اشرار کفیل تو می‌باشم، به شمشیر زدن جوانی که به پروردگار خود ایمان داشته باشد، چنان نیزه و شمشیر زدنی که این قوم کافران تلخی کارزار را بچشند؛ به درستی من جوان صاحب قوّت و شجاعت و خشم هستم و در هنگام هجوم مصیبت و محنت ترسان و سست و لرزان نیستم؛ مرا خشنودی پروردگارم کفایت می‌کند، به جهت دانائیش به حال و نیت من؛ و او مرا کافی است از هر دانا و عالمی.

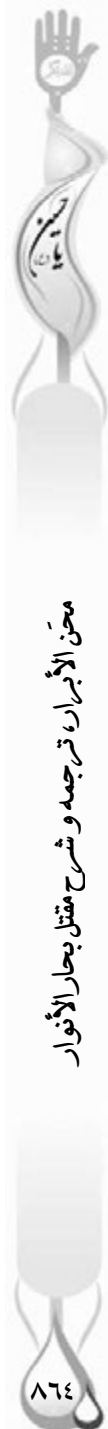
پیوسته با آن گروه اشرار مشغول کارزار گشته و آتش مرگ را بر خرمن حیات آن لشکر اشقیاء زده، تا اینکه نوزده نفر سواره و ده نفر پیاده را از دم شمشیر شرربار خویش گذرانیده، دامن زندگی ایشان را از صفحه روزگار چیده، به خاک مذکّت مرگ افکند. بعد از مقاتله بسیار و محاربه بی‌شمار دو دست مبارک بزرگوار به شمشیر جور و جفای آن جفاکاران قلم گشته، مادر مهربان او عمود خیمه را بر دست گرفت، رو به میدان کارزار گذاشت، می‌گفت: پدر و مادرم فدای تو باد! ای فرزند عزیز! در پیش روی پاک و پاکیزگان حرم محترم جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله با گروه اشقیاء مجاهده و مقاتله نما.

آن جوان خجسته خصال برگشت که مادر خود را به سوی خیمه‌های اهل حرم برگرداند، آن زن نیکوکار از جانب جامه فرزند زخم دار خود گرفت و گفت: هرگز بر نمی‌گردم، تا اینکه به مصاحبت تو شربت ناگوار مرگ را بچشم.

چون جناب امام حسین علیه السلام حالت جانسوزی و خدمت گذاری آن زن پاک طینت و نیکو سریرت را مشاهده نمود، فرمود: خدا شماها را از جانب اهل بیت من جزای نیکو کرامت فرماید. فرمود:

تشویق آم و هب برای
جانفشانی فرزندش در
میدان

امام حسین (ع) آم و هب
را از میدان نبرد باز
گرداند



خدا تو را رحمت کند ای زن! به سوی خیمه‌ها برگرد.

شهادت همسر وهب در کنار بدن شوهرش

آن جوان نیکو خصال پیوسته مشغول قتال گردید، تا اینکه به درجه شهادت رسید، چون زن بیچاره‌اش شوهر خود را کشته دید از خیمه‌های حرم بیرون دوید، به بالای سر آن بزرگوار شهید آمد، خون روی آن جوان نیکوروی را به دست خود می‌زد و پاک می‌نمود. چون نظر شمر بداختر بر آن زن بیچاره افتاد، غلام نابکار خود را فرستاد، عمودی بر سر آن مظلومه زد و سرش را شکست، روح پرفتوحش در کاشانه بهشت برین به ملاقات شوهر بزرگوار

اولین شهید زن در کربلا

خود در پیوست و آن بیچاره اول زنی بود که در میان لشگر آن شام کم سپاه کشته گردید.^۱

مترجم می‌گوید: این عبارت حدیث دو احتمال دارد، یکی اینکه زن وهب اول زنی است که در اسلام به ظلم و ستم در میان کارزار کشته گردید، که چنین حرکتی هرگز از مسلمانان سر نزده بود که زن را نیز بکشند؛ دومی آنکه اول آن زن‌ها بود که در لشگر آن حضرت کشته شد، شاید زن دیگر را نیز کشته باشند، چنانکه مفهوم کلام دلالت ظاهر بر این مطلب دارد انتهى.

شهادت و کارزار وهب بن عبدالله به روایتی دیگر

مصنف قدس سره فرموده است که در حدیثی دیدم که این وهب شهید اول از فرق نصاری بود، با مادر نیکوکار خود به دست معجزنمای جناب امام حسین علیه السلام به شرف اسلام مشرف شدند و در هنگام کارزار روز عاشورا به مبارزت گروه اشقیا به عرصه گاه نبرد کافران آمد، از پیادگان لشگر شیطان بیست و چهار نفر و از سواران دوازده نفر به

۱. سید بن طاووس، *التهوف*: ۱۰۵؛ ابن نما حلی، *مثیر الأحزان*: ۶۳؛ ابن شهر آشوب، *مناقب آل ابی طالب*: ۴: ۱۰۱.

خاک مذلت افکنده، در آخر آن بزرگوار دستگیر و اسیران ستمکاران گردید و آن بزرگوار را به نزد عمر بن سعد حرام زاده آوردند.

آن ملعون گفت: هجوم آوردن و مبارزت و صولت تو چه بسیار سخت و شدید بود! آن حرام زاده حکم نمود که گردن مبارک آن بزرگوار را زدند، به سوی لشکر سعادت اثر جناب امام حسین علیه السلام انداختند.

مادر وهب چون سر بریده نوجوان خود را دید، آن سر بریده را برداشته بوسید، باز به میان لشکر شقاوت اثر عمر بن سعد بداختر انداخت، از قضا به یکی از آن اشقیا برخورد، همان ساعت جان پلیدش به آتش دوزخ در پیوست و عمود خیمه را گرفته، به آن گروه اشرار هجوم آور شده حمله نمود، دو نفر از آن ناکسان روبه صفتان را به سوی آتش نیران فرستاد.

جناب امام حسین علیه السلام آن زن صاحب غیرت و حمیت را صدا زد: ای مادر وهب! تو با پسرت به خدمت جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله خواهید شد، به سوی خیمه برگرد که جهاد از زنان برداشته گشته.

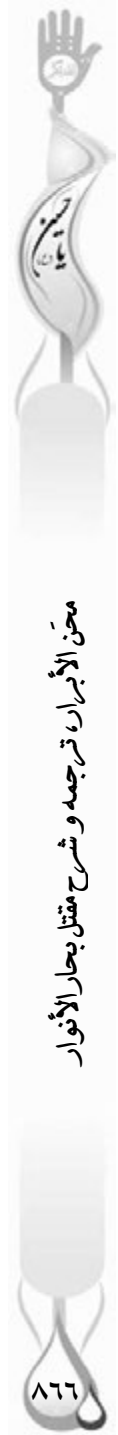
آن زن صالحه بنا به اطاعت امر قضا فرمان آن حجّت خداوند عالمیان به خیمه گاه ملایک پاسبان برگشت و می گفت: خداوند! امید مرا از رحمت خود قطع نکن.

جناب امام حسین علیه السلام فرمود: ای مادر وهب! خدا هرگز تو را ناامید نخواهد فرمود.^۱

بعد از شهادت وهب عمرو بن خالد ازدی قدم دلیری و جوانمردی به میدان کارزار گذاشت و زبان خوش بیانش در مقام رجز خوانی به این ابیات ناطق و گویا بود:

رجز خوانی عمرو بن خالد و شهادت او

۱. شیخ صدوق، الامالی: ۱۶۱؛ محمد بن حسن فتال، روضة الواعظین ۱: ۱۸۷.



إِلَيْكَ يَا نَفْسُ إِلَيَّ الرَّحْمَنُ فَأَبْشِرِي بِالرُّوحِ وَ الرِّيحَانِ
أَلْيَوْمَ تُجْزَيْنَ عَلَيَّ الْإِحْسَانَ قَدْ كَانَ مِنْكَ غَابِرَ الزَّمَانِ
مَا خُطُّ فِي اللُّوحِ لَدَيِ الدِّيَانِ لَا تَجْزَعِي فِكُلِّ حَيِّ فَإِنَّ
وَالصَّبْرُ أَحْظِي لَكَ بِالْأَمَانِ يَا مَعْشَرَ الْأَزْدِ بَنِي قَحْطَانِ

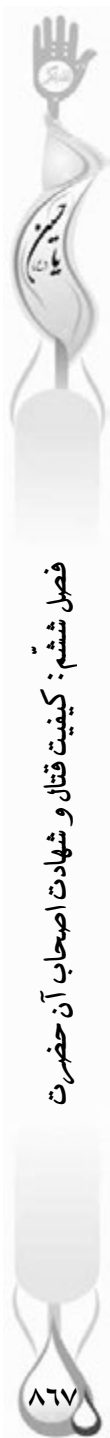
«إِلَيْكَ» اسم فعل امر است که به معنای «إِذْهَبْ» است و شاید در این بیت از روی تضمین به ملاحظه لفظ «إِلَيَّ» به معنای «إِشْتَقِي» بوده باشد؛ «رُوح» به فتحه راء و سکون واو، به معنای رحمت می باشد؛ همچنین است «رِيحَان» به فتحه راء و سکون یاء؛ «أَزْد» به فتحه همزه و سکون راء معجمه، نام فرزندان عون است که به قبیله «أَزْد» منسوب است که محلّ و مسکن ایشان یمن است.

معنی بیت اوّل این است: ای نفس! مشتاق ملاقات پروردگار رحمان باش، به رحمت و لطف خدا در مقابل شهادت دلشاد و خرم باش، در بیت دوّم سه احتمال می رود: اوّل آنکه مراد شاید چنین باشد: امروز که روز رستگاری است، در مقابل احسان و نیکویی که عبارت از شهادت است، جزا داده خواهی شد، به تحقیق در زمان سابق چیزی از تو تعهّد و پیمان گرفته شده است که در لوح محفوظ که در نزد خداوند دیان جزا کننده روز قیامت است، نوشته گردیده است؛ آن چیز عبارت از شهادت است.

دوّم اینکه به تحقیق گناهی از تو سرزده است که در زمان سابق در لوح محفوظ نوشته شده است.

سوّم آن است که آن چیزی به تو نزدیک شده است که در زمان گذشته در لوح محفوظ ثبت شده بود.

معنای بیت سوّم این است: ای نفس! جزع و اضطراب از زخم



کاری و مرگ حتمی نکن، زیرا که هر نفس فانی می‌گردد و هر زنده راه فنا را خواهد پیمود و صبر کردن به قتال کافران از امان آنها - یا از امان خداوند عالمیان و ایمنی از آتش دردناک نیران - بهره‌اش بیشتر است، ای گروه ازد که فرزندان قحطان هستید! امروز در قتال کافران صبر و تحمل سازید.

پس آن بزرگوار مشغول قتال گروه اشرار گشته، می‌زد و می‌کشت، تا اینکه از بسیاری زخم کاری به درجه شهادت و رستگاری رسید رضی الله عنه.^۱

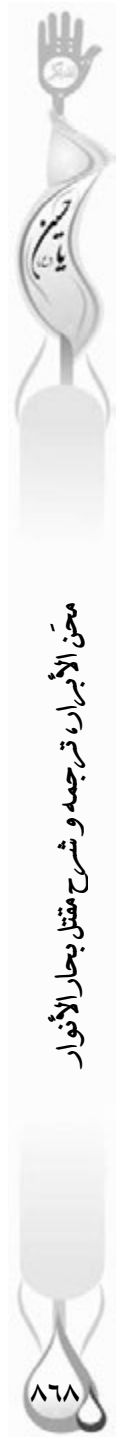
رجز خوانی فرزند عمرو بن خالد و شهادت او

در مناقب روایت کرده است که بعد از شهادت عمرو بن خالد فرزند رشید آن کشته جور و جفا خالد بن عمرو قدم ثبات و قرار به میدان کارزار گروه اشرار نهاد و در رزمگاه نبرد این اشعار خوش بیان را به زبان شیرین بیان خود می‌راند.

صَبْرًا عَلَي الْمَوْتِ بَنِي قَحْطَانَ كَيْ مَا تُكُونُوا فِي رِضَى الرَّحْمَنِ
ذِي الْمَجْدِ وَالْعِزَّةِ وَالْبُرْهَانِ ذَوِ الْعُلَى وَالطَّوْلِ وَالْإِحْسَانِ
يَا أَبَتَا قَدْ صِرْتَ فِي الْجِنَانِ فِي قَصْرِ رَبِّ حَسَنِ الْبَنِيَانِ

یعنی ای فرزندان قحطان! با چشیدن شربت ناگوار مرگ صبر و تحمل را پیشه و شیوه خود سازید، تا اینکه در محل کرامت خداوند عالمیان و در مقام رضا و خشنودی خداوند رحمان بوده باشید که صاحب بزرگواری و عزت و برهان و صاحب معالی و فضل و نوال و احسان است؛ ای پدر بزرگوار! به تحقیق تو به سوی جنان و قصر پروردگار عالمیان رفتی که نیکو بنیان است.

۱. احمد بن اعثم کوفی، الفتوح ۵: ۱۰۵؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب (ع) ۴: ۱۰۱.



پس دلیرانه داد مردانگی داد و حمله‌های دلیری و هنرپروری به کار برده در آخر به شمشیر ستم ستمکاران به درجه شهادت رسیده، در باغ‌های بهشت به پدر بزرگوار خود ملحق گردید.^۱

شهادت و رجز خوانی
سعد بن حنظله

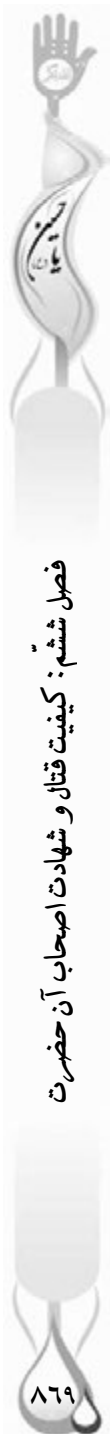
بعد از شهادت آن بزرگوار به روایت محمد بن ابی طالب سعد بن حنظله تمیمی قدم دلیری به مبارزت اهل شقاوت و لشکر ضلالت نهاد، زبان آن نیکو خصال مترنم این مقال بود:

صَبْرًا عَلَيَّ الْأَسْيَافِ وَالْأَسِنَّةِ صَبْرًا عَلَيْهَا لِدُخُولِ الْحِجَّةِ
وَ حُورٍ عَيْنٍ نَاعِمَاتٍ هُنَّةٍ لِمَنْ يُرِيدُ الْفَوْزَ لَا بِالظُّنَّةِ
يَا نَفْسُ لِلرَّاحَةِ فَاجْهَدِي وَ فِي طِلَابِ الْخَيْرِ فَارْغَبِي

«عین» به کسره عین، جمع «عیناء» بر وزن «حَسَناء» زن بزرگ چشم و نیکو دیده را می‌گویند؛ «نَاعِمَات» جمع «نَاعِمَة» می‌باشد، به آن زنی اطلاق می‌نمایند که در ناز و نعمت پرورده و در پس پرده عزّت و لذّت پرورش یافته باشد؛ «هُنَّة» شاید به معنای «میل» باشد، یا «هنّ» ضمیر جمع مؤنث بوده باشد و هاء وی و هاء «فَاجْهَدِي» و «فَارْغَبِي» از برای سخته باشد، «طِلَاب» به کسره طاء مؤلفه مهمله به معنای طلب کردن است.

حاصل معنای ابیات این است: ای نفس! به ورود شمشیرها و طعن نیزه‌های گروه اشرار صبر و تحمل نما! به جهت دخول بهشت و ملاقات حوریان بزرگ چشم و نیکو دیده گان ناز پروران و خوش نمایان بر آنها صبر کن که ایشان برای کسانی هستند که اراده رستگاری نموده باشند، نه اینکه دین خود را به تهمت اخذ نمایند،

۱. همان.



ای نفس! برای راحت دائمی جدّ و جهد نما و در طلب خیر و نیکویی راغب باش.

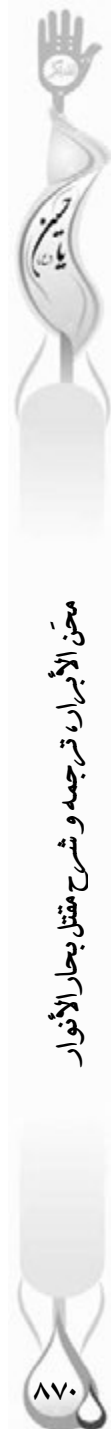
پس مشغول قتال سخت شدید گردید، تا اینکه به درجه شهادت رسید رضی الله عنه.^۱

بعد از شهادت آن سعادتمند نیکو کردار جناب عمیر بن عبدالله مدحجی به شوق ملاقات حوریان قدم مبارزت به میدان کارزار کافران گذاشت و در مقام رجزخوانی این اشعار را می خواند:

قَدْ عَلِمْتَ سَعْدٌ وَ حَيُّ مُدَحِّجٌ أَنِّي لَدَى الْهَيْجَاءِ لَيْثٌ مُحَرِّجٌ
أَعْلُو بِسَيْفِي هَامَةً الْمُدَحِّجِ وَ أَتْرُكُ الْقَرْنَ لَدَى التَّعْرِجِ
فَرِيسَةَ الضَّبْعِ الْأَزَلِّ الْأَعْرَجِ

«مُدَحِّج» با جیمین بر وزن «مُعْظَم» کسی را می گویند که به سلاح جنگ آراسته باشد؛ «تَعْرِج» اقامت نمودن در بالای چیزی است؛ «فَرِيسَه» بر وزن «سَقِينَه» شکار شیر است؛ «ضْبَع» به فتحه ضاد معجمه و ضمّه باء موخّده به معنای کفتار است؛ «أَزَلّ» بر وزن «أَجَلّ» نام جانوری چست و چابک و چالاک است که ران های وی نازک و کم گوشت بوده باشد و «السَّمْعُ الْأَزَلّ» به کسر سین، نام جانوری است که از گرگ و کفتار متولّد شده باشد، چون قوه سامعه این جانور از اندازه بیرون است، از آن جهت «سَمْع» گفتند و چون در بالای ران های وی گوشت بسیار کم و اندک می شود از آن جهت «أَزَلّ» گفتند و «السَّمْعُ الْأَزَلّ» از قبیل طایر ولود از جمله صفت لازمه

۱. محمد بن ابی طالب، تسلیة المجالس و زینة المجالس ۲: ۲۸۸؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب ۴: ۱۰۱.



آن جانور است، چنانکه طایر ولود صفت لازمه «خَفَّاش» و همچنین «الضَّبَّعُ الأعرج» از صفات لازمه کفتار می‌باشد.

حاصل کلام آن بزرگوار این است: به تحقیق قبیله سعد و مدجج دانسته است که من در هنگام کارزار شیری هستم که شکار خود را مضطرب و ناچار نموده باشد، شمشیر آبدار خود را بر سر و فرق مرد شجاع پر اسباب به سلاح جنگ آراسته، بلند می‌نمایم، در وقت اقامت خود در سر کارزار حریف خود را طعمه کفتار چالاک و چابک می‌کنم.

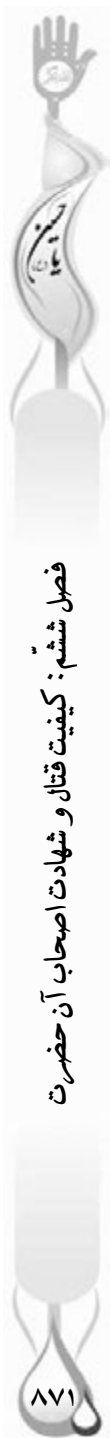
پیوسته در شمشیر زدن و نیزه به کار بردن سستی و مضایقه نفرمود، می‌زد و می‌کشت تا اینکه مسلم ضبابی حرام زاده آن بزرگوار را به اعانت عبدالله بجلی زنازاده به درجه شهادت رساند.^۱

هنرنمایی و رجس خوانی مسلم بن عوسجه
بعد از شهادت آن بزرگوار والامقام جناب مسلم بن عوسجه قدس سره،
قدم ثبات و قرار به میدان مبارزت گروه اشرار نهاد و زبان راستگو و شیرین بیان آن شیر بیشه شجاعت به این مقال مترنم و ناطق بود:

إِنْ تَسْأَلُوا عَنِّي فَإِنِّي ذُو لَبَدٍ مِنْ فَرَعِ قَوْمٍ مِنْ ذُرِّيِّ بَنِي أَسَدٍ
فَمَنْ بَغَانَا حَائِذٌ عَنِ الرَّشَدِ وَ كَافِرٌ بِدِينِ جَبَّارٍ صَمَدٍ

«ذو لبَد» به کسره لام لقب شیر می‌باشد، از جهت اینکه موی بسیار در سینه و گردن و بغل وی می‌باشد، مانند بز به این لقب ملقب گردید، «ذُرِّي» بر وزن «هُدًی» به معنای شرف و بزرگواری است.

ای گروه ستمکاران اگر از حسب و نسب من سؤال نمائید منم شیر بیشه شجاعت و از نسل بزرگان بنی‌اسد! پس هر که به ما ظلم و



ستم کند و عاقّ گردد، از راه رستگاری و هدایت به راه گمراهی و ضلالت میل کرده است و به دین خداوند جبّار بی نیاز کافر شده است. پس آن بنده شایسته خداوند عالمیان مشغول قتال آن ستمکاران گردید و جنگ نمایان می نمود و عرصه گاه نبرد را به دلیران هنرپرور تنگ نموده، دامن زندگی کافران فرقه ضلالت را از روی زمین می چید و روی خطّه خاک را از لوّث آن گروه شقاوت پاک می فرمود.^۱

شیخ بزرگوار شیخ مفید و صاحب مناقب فرموده اند از طرف دیگر بعد از مبارزت جناب مسلم، نافع بن هلال بجلی مشغول قتال آن گروه بدفعال گردید، جنگ نمایان و کارزار سخت و شدید شد و رجز می خواند و می گفت:

أَنَا ابْنُ هِلَالٍ الْبَجَلِيِّ أَنَا عَلِيٌّ دِينَ عَلِيٍّ
وَ دِينُهُ دِينُ النَّبِيِّ

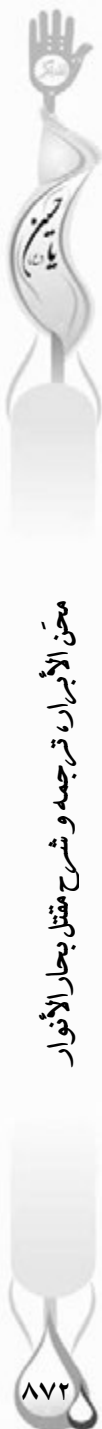
«بَجَلِي» منسوب به قبیله «بَجِلَه» بر وزن «سَفِينَه» است که جماعتی از قبیله معدود هستند که در یمن می باشند و در نسبت، «بَجَلِي» به فتحه باء و جیم می گویند.

یعنی منم فرزند رشید هلال بجلی و منم که در دین جناب امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام ثابت قدم هستم و دین آن بزرگوار دین جناب پیغمبر است.^۲

به روایت شیخ مفید در آن هنگام ملعونی از بنی قطیعه که نامش مزاحم بن حرث بود به مبارزت جناب نافع بن هلال بیرون آمده،

۱. همان.

۲. شیخ مفید، الإرشاد ۲: ۱۰۳؛ فضل بن حسن طبرسی، إعلام الوری: ۲۴۴؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب (ع) ۴: ۱۰۴؛ البته در مناقب رجز نافع به عبارت کاملاً متفاوتی نقل شده است.



گفت: من در دین عثمان هستم!

جناب نافع فرمود: تو در دین شیطان هستی!

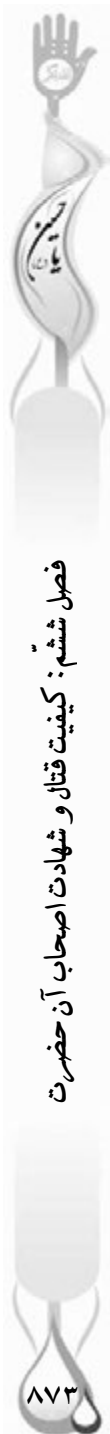
آن شیر بیشه شجاعت بر آن کافر بدطینت مجال فرصت نداده، با شمشیر آبدار آتش بار شرربار به خرمن حیات آن حرام زاده بدکردار زد، به زودی او را در جهنم به نزد پیشوای خودش فرستاد.

جسارت و هتاک
عمرو بن حجاج

چون عمرو بن حجاج ملعون شجاعت آن بزرگوار و سایر اصحاب جناب امام حسین علیه السلام را مشاهده نمود، لشگر اشقیا و تابعان خود را صدا زد که ای احمقان! آیا نمی دانید با کدام کسان مقاتله می نمایید؟ با کسانی مشغول کارزار و قتال شده اید که شجاعان و دلیران شهرها و مبارزان کار آزموده و اهل بصیرت هستند و با گروهی جنگ می کنید که دست از جان خود برداشته و تن به مرگ داده اند؛ هیچ یکی از شما به مبارزت ایشان بیرون نمی رود مگر اینکه او را می کشند، به خدا سوگند با وجود قلت و کمی ایشان اگر ایشان را چیزی جز سنگ نیاندازید هر آینه ایشان را خواهید کشت.

عمر بن سعد حرام زاده چون سخن آن زنارزاده را شنید گفت: راست گفתי رأی آن است که تو دیده ای و فکر درست و نیکو همان است که تو گفتی، پس کسی را امر کرد که لشگر نامسعود خود را حکم نماید که کسی از ایشان به مبارزت اصحاب گرامی آن حضرت بیرون نرود و گفت: اگر تنها به مقابلت ایشان بروید، هر آینه به شما غالب خواهند شد.

پس عمرو بن حجاج ملعون با یاران کافران خود به لشگرگاه آن شاه کم سپاه نزدیک گردیده، آن شیطان بدفرجام به لشگر ضلالت انجام صدا زد: ای اهل کوفه! در سر طاعت امیر و جماعت خود



برقرار و ثابت قدم باشید و شک و شبهه را در جواز کشتن کسانی که از دین خدا برگشته و مخالفت امام خود یعنی یزید پلید نموده‌اند، به دل خود راه ندهید و هرگز شک نکنید.

چون جناب امام حسین علیه السلام آن سخن کفرآمیز را از آن لعین کافر عنید شنید فرمود: ای فرزند حجاج! مردم را به قتال من ترغیب و تحریص می‌نمایی؟ آیا ما از دین بیرون رفته‌ایم و شما در سر دین ثابت قدم هستید؟ به خدا سوگند البته خواهید دانست که کدام یکی از ما و شما از دین خدا برگشته‌ایم و خواهید دانست چه کسی سزاوار است به آتش دوزخ بیافتد.

شهادت مسلم بن
عوسجه در گیر و دار
جنگ

پس آن کافر عنید با لشگر شقاوت اثر خود به میمنه لشگر میمنت اثر آن حضرت از طرف فرات هجوم آور شده، آن دو لشگر ساعتی با همدیگر مشغول کارزار و جنگ و قتال گردیده، از هر طرف جماعتی کشته شدند. در آن هنگام جناب مسلم بن عوسجه رضی الله عنه از بسیاری زخم کاری از اسب خود به زمین افتاد؛ چون عمرو بن حجاج ملعون به آن لشگر نامسعود خود برگشت و گرد و غبار میدان کارزار بر طرف شد، اصحاب آن حضرت جناب مسلم را مشاهده نمودند که به روی خاک گرم کربلا افتاده است.

امام حسین (ع) بر بالین
مسلم بن عوسجه

به روایت محمد بن ابی طالب که هنوز رمقی از حیات آن بزرگوار باقی بود جناب امام حسین علیه السلام به مصاحبت جناب حبیب بن مظاهر به بالای سر آن مؤمن پاک طینت و نیکو سریرت آمد، آن حضرت فرمود: خدا تو را رحمت کند ای مسلم! و این آیه را خواند:

﴿فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا﴾^۱

جناب حبيب بن مظاهر به نزدیک آن مظلوم آمده، گفت: ای مسلم! چه بسیار گران است بر من کشته شدن تو! بشارت باد تو را به بهشت. آن بزرگوار به صدای ضعیف گفت: خدا تو را به خیر و نیکویی بشارت دهد.

گفتگوی مسلم بن عوسجه و حبيب بن مظاهر هنگام شهادت مسلم

جناب حبيب بن مظاهر گفت: اگر این را نمی دانستم که من نیز به عقب تو کشته خواهم شد و عن قریب به تو می رسم، هر آینه دوست داشتم که هر چه دلت می خواهد به من وصیت نمایی و وصایای خود را به من بگویی.^۱

آن بزرگوار مظلوم اشارت به سوی جناب امام حسین علیه السلام نموده، به جناب حبيب گفت: تو را وصیت می کنم که این را یاری نمایی و در پیش روی او با دشمنانش جهاد کنی، تا اینکه در راه محبت او کشته شوی.

جناب حبيب گفت: یاری خواهم نمود و چشم تو را به نصرت خود روشن می نمایم. پس مرغ روح پر فتوحش به آشیانه بهشت برین پرواز نمود، در غرفات عالیہ ساکن گردید رضی الله عنه.^۲

آن بزرگوار در آن عرصه گاه بلا کنیزی داشت، چون آقای خویش را کشته دید اشک حسرت از دیدهای خود به رخسارش جاری نمود و به صدای بلند صیحه کشید و گفت: یا سیداه و یا ابن عَوْسَجَاه. چون صدای ناله آن کنیز دردمند به گوش نحس لشکر ضلالت اثر عمر بن سعد بداختر رسید، از روی شادی و خرمی یکدیگر را به

۱. محمد بن ابی طالب، تسلیة المجالس و زینة المجالس ۲: ۲۸۸.

۲. همان؛ همچنین این قسمت حدیث را به منابع ذیل مراجعه نمایید: اسماعیل بن کثیر، البداية و النهاية ۸: ۱۸۲؛ محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری ۵: ۴۳۶؛ عزالدین بن اثیر، الکامل فی التاریخ ۴: ۶۸.

فضائل و دلیر مردی
مسلم بن عوسجه از
زبان دشمن

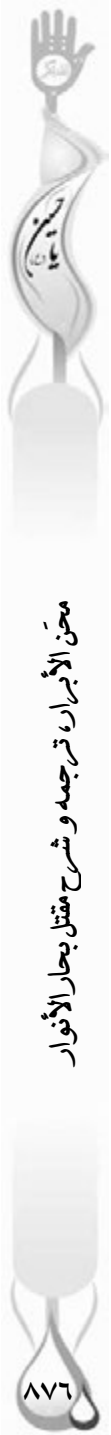
کشته شدن جناب مسلم بشارت می دادند و خروش و شادی برمی آوردند و در مقام مفاخرت می گفتند: مسلم بن عوسجه را کشتیم.

شبث بن ربعی ملعون به کسانی که در اطراف او ایستاده بودند گفت: مادران شما در عزای شما بنشینند، آگاه باشید! با دست خود نفس های خود را هلاک می کنید و عزت خود را به ذلت بدل می نمایید؟ بر این کار بد خود شادی می کنید؟ آیا به کشته شدن مسلم بن عوسجه شادی می نمایید؟ قسم به وجودی که او را ایمان آورده ام این بزرگواری که به کشتن او شادی می کنید، در میان مسلمانان برای او چه بسیار مردانگی و جهاد بود و حق ها بر اسلام و اهل اسلام داشت، چه بسیار شجاعت ها در جهاد کافران به کار برد. به خدا سوگند هر آینه این بزرگوار را در روز جنگ مشرکان آذربایجان دیدم که شش نفر از اهل شرک را پیش از ملاقات مسلمانان به قتل آورد.^۱

در آن هنگام شمر حرام زاده بالشگر ناکسان به میسره اصحاب گرامی آن حضرت حمله نمودند، آن بزرگواران سی و دو نفر سواره بودند، هرگز از آن دریای لشگر کافران پروا ننمودند و در برابر آن گروه اشقیا ایستاده مشغول کارزار شدند و جنگ نمایان می کردند و به هر طرف که به شمشیر آبدار مرگ خیز حمله می نمودند روبه صفتان اهل کوفه را شکست می دادند و پراکنده می کردند و از کشته ها پشته ها ترتیب می دادند.

چون عمر بن سعد حرام زاده شجاعت اصحاب گرامی آن حضرت را مشاهده نمود و دید که لشگر شمر لعین تاب مقاومت

۱. احمد بن جابر بلاذری، *انساب الاشراف* ۳: ۱۹۳؛ محمد بن جریر طبری، *تاریخ طبری* ۵: ۴۳۶.



حمله گروهی لشکر
عمر سعد با لشکریان
امام (ع)

ایشان ندارند، حصین بن نمیر را با پانصد نفر تیرانداز به یاری شمر
حرام زاده فرستاد و پیوسته تیر اندازان لشکر اشقیا تیرهای کین به
چله کمان گذاشته، اصحاب گرامی آن حضرت را تیر باران
می کردند. تیرهای آن ملاعین مانند قطرات باران می ریخت، تا اینکه
در اندک زمانی اسبان آن بزرگواران را به زخم های کاری از پا
در آوردند و پی نمودند و با لشکر ابرار آن امام اخیار مشغول کارزار
گردیدند، تا اینکه آفتاب عالمتاب به دایره نصف النهار رسید و
ساعت به ساعت آتش جنگ و قتال اشتداد یافت و آن گروه اشرار
قدرت و توانایی نیافتند که از چهار جانب به لشکر سعادت اثر آن
حضرت حمله ور شوند، به جهت اینکه خیمه های ایشان در یک جا
جمع شده و با یکدیگر متصل بودند و قدرت بر کارزار آن
بزرگواران جز از یک طرف نداشتند.

تعرض عمر سعد به
خیام حرم

عمر سعد حرام زاده گروه بسیار از پیادگان لشکر اشرار را
فرستاد، تا اینکه خیمه های ملایک پاسبان آن حضرت را از جای
خود بکنند و اصحاب گرامی او را از هر طرف احاطه نمایند و از
طرف راست و چپ ایشان خیمه ها را کنده، هجوم آور بشوند.

چون اصحاب گرامی آن امام انام بی شرمی آن ملاعین را مشاهده
نمودند، سه چهار نفر از آن بزرگواران میان خیمه ها داخل شدند و
هر کسی که از آن ملاعین می خواست که متعرض خیمه ها شود و
دست تعدی به کنند و غارت آنها دراز نماید از نزدیکی او را به تیر
تیز می زدند و به سوی آتش دوزخ می فرستادند. چون عمر بن سعد
حرام زاده دید که آن روبه صفتان دست به کندن خیمه ها نیافتند،
حکم نمود که آتش به خیمه ها بزنند. چون ایشان بنابراین بی شرمی

گذاشتند، اصحاب گرامی آن حضرت رو به سوی آن گروه بدفرجام نهادند، به جهت اینکه ایشان را از آتش زدن به خیمه‌ها دفع نمایند.

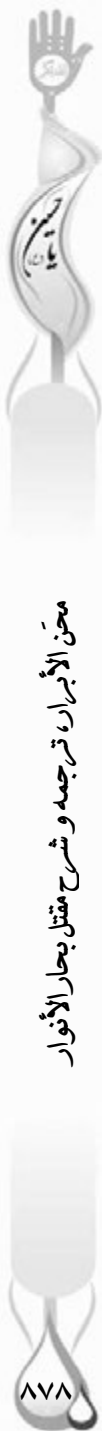
آن حضرت فرمود: بگذارید ایشان آتش به خیمه‌ها زنند و در صدد دفع ایشان نباشید، زیرا که ایشان چون این کار را به عمل آورند باز نمی‌توانند که نزدیک شما بیایند و قدرت نمی‌یابند که از میان آتش به جانب شما بگذرند. چون آن ملاعین اهل آتش خیمه‌ها را آتش زدند باز نتوانستند از آن سو به لشگر آن حضرت هجوم آور شوند، چنانکه آن جناب فرموده بود.

مروی است که در آن هنگام شبث بن ربعی ملعون به نزد عمر بن سعد حرام زاده آمد، گفت: مادرت به عزای تو بنشیند! زنان حرم را ترسانیدیم و ایشان را به فزع آوردیم.

آن حرام زاده از سخن شبث حیا نموده و حکم نمود که باز از یک طرف مشغول کارزار بشوند، پس اصحاب جناب زهیر بن قین از یک طرف به لشگر بی‌سعادت شمر حرام زاده حمله نمودند و ابوغذره ضبابی^۱ ملعون را کشتند و پیوسته شمشیر انتقام از نیام کشیده، گردن آن ستمکاران را مانند برگ خزان به زمین می‌افکندند و چون لشگر آن حضرت بسیار کم بودند یک نفر و یا دو نفر که از ایشان به درجه شهادت می‌رسید در عدد ایشان معلوم و نمایان می‌گردید و در قَلت ایشان تفاوت می‌نمود و لکن از لشگر شقاوت اثر عمر بن سعد بداختر اگر ده نفر و بیشتر کشته می‌شدند از جهت بسیاری آن کافران هرگز معلوم نمی‌شد.

چون آن ملاعین دست از قتال نکشیدند و پیوسته به بی‌شرمی

۱. در تاریخ طبری و البدایة و النهایة ابن اثیر ابو غره ضبابی آمده است؛ همان.



یادآوری وقت نماز
ظهر توسط ابو ثمامه
صیداوی

آغاز می کردند، ابو ثمامه صیداوی ^{قدس سره} به خدمت سراسر سعادت آن حضرت آمده، عرض نمود: یا ابا عبدالله! جان من فدای جان مبارک تو گردد، این گروه اشرار به نزدیک تو رسیده اند، به خدا سوگند هرگز کشته نخواهی شد تا اینکه مرا در پیش روی مبارک تو بکشند و دوست دارم که هنگامی به پروردگار خود ملاقات نمایم که نماز این وقت را با تو خوانده باشم.

دعای امام حسین (ع)
در حق ابو ثمامه

آن حضرت سر مبارک خود را به سوی آسمان برداشت و فرمود: خدا تو را از نماز گذارندگان محسوب نماید! نماز را یادآوری کردی! بلی! اوّل وقت نماز است، از این گروه اشرار خواهش نمایید که قدری ما را مهلت دهند و دست از قتال بردارند، تا اینکه ما نماز را ادا نماییم.

چون از آن کافران استدعای مهلت نمودند، آن ملاعین لشگر شیطان مهلت ندادند. حصین بن نمیر حرام زاده گفت: هرگز خدا نماز شما را قبول نخواهند نمود.

جناب حبیب بن مظاهر چون سخن آن کافر عنید را شنید، فرمود: ای غدار مکار! گمان تو این است که نماز از فرزند عزیز جناب رسول خدا ^{صلی الله علیه و آله} قبول نیست و از مانند چون تو مکاری مقبول خواهد شد؟!

اقامه نماز در ظهر
عاشورا

آن ملعون بر آن بزرگوار حمله نمود، جناب حبیب شمشیری از روی اسب آن حرام زاده زده، همان ساعت اسب آن ملعون را از پشت خود به زمین افکند، لشگر اشقیا آن ملعون را احاطه نمودند و از دم شمشیر آبدار آن بزرگوار نجات دادند، چون آن حضرت مشاهده نمود که آن ملاعین دست از قتال بر نخواهند داشت، به

جناب زهیر بن قین قدس سره و سعید بن عبدالله حنفی قدس سره فرمود که در پیش روی آن حضرت بایستند، تا اینکه آن حضرت با سایر اصحاب گرامی نماز ظهر و عصر را اداء نماید، پس آن دو بزرگوار پیش روی آن حضرت ایستاده آن جناب نماز را به عنوان نماز خوف ادا نمود.^۱

مروری است که سعید بن عبدالله سینه بی کینه خود را در پیش روی آن حضرت نشانه تیرهای آن گروه اشقیا نمود، هنگامی که آن حضرت به طرف راست و چپ میل می فرمود آن سعادتمند در پیش روی آن حضرت می ایستاد و تیرها را به سینه مبارک خود می چید و نمی گذاشت که آسیبی به جان مبارک آن حضرت برسد، پیوسته آن ملاعین تیر می انداختند و سینه بی کینه او را نشانه تیرها می نمودند، تا فارغ شدن آن حضرت از نماز، از بسیاری زخم های کاری بی طاقت گردید، به زمین افتاد، آن بزرگوار می گفت: خداوندا! این گروه اشرار را به لعنت خود دچار نما، چنانکه قوم عاد و ثمود را لعنت نمودی، خدایا! از من به پیغمبر بزرگوار خود سلام برسان و آنچه حال از درد زخم ها به من رسید، آن را به پیغمبر اکرم خود برسان، به درستی من به این کار در راه حجّت و نصرت فرزندان پیغمبر تو اقدام نمودم و یاری نمودن ایشان را اراده کردم، پس این کلام را به زبان خوش مقال خود راند، مرغ روح پرفتوح آن بزرگوار به سوی کاشانه بهشت برین پرواز نمود. به غیر از زخم های شمشیر و نیزه ها سیزده عدد زخم تیر در بدن مبارک آن بزرگوار یافتند.^۲

۱. محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری ۵: ۴۳۶؛ عزالدین بن اثیر، الکامل فی التاریخ ۴: ۶۸؛ اسماعیل بن اثیر، البدایة و النهایة ۸: ۱۸۲؛ همچنین پیرامون نماز خوف ر.ک: سید بن طاووس، اللہوف: ۱۰۸؛ ابن نما حلی، مشیر الأحزان: ۶۵.

۲. سید بن طاووس، اللہوف: ۱۰۸؛ احمد بن جابر بلاذری، انساب الأشراف ۳: ۱۹۶.



ابن نما: نماز را به
اشاره و فرادی
خواندند

شیخ بزرگوار شیخ ابن نما^۱ روایت کرده است که آن
حضرت و اصحاب گرامیش مجال نیافتند که نماز را با جماعت ادا
نمایند و هر یکی فرادی به ایماء و اشاره نماز خواند.^۱

بعد از ادای نماز عبد الرحمن بن عبدالله یزنی قدم دلیری و
شجاعت به میدان مبارزت اهل شقاوت گذاشت و آن بزرگوار این
دو بیت را در مقام رجز خوانی می خواند:

شهادت و رجز خوانی
عبدالرحمان یزنی

أَنَا ابْنُ عَبْدِ اللَّهِ مِنْ آلِ يَزْنَ دینی علی دین حسین و حسن
أَضْرِبُكُمْ ضَرْبَ فِتْيِ الْيَمَنِ أَرْجُو بِذَلِكَ الْفَوْزَ عِنْدَ الْمُؤْتَمَنِ

«یَزْنَ» بر وزن «فَرَس» نام قبیله ای از قبیله حمیر است که در شهر
یمن ساکن بودند.

یعنی منم فرزند عبدالله که از فرزندان یَزْنَ است و دین من دین
جناب امام حسین علیه السلام و جناب امام حسن علیه السلام است، ای گروه
اشرار! شما را با شمشیر آبدار خود همچون زدن جوان دلیر یمنی
می زنم و به این شمشیر زدن امیدوار فوز و رستگاری در نزد خداوند
مؤمن هستم.

پس خود را به دریای لکشر کفار زده گروهی از ایشان را به
سوی آتش نیران فرستاد، تا اینکه به تیغ جور و جفای آن جفاکاران
به درجه شهادت فایز گشته به سوی بهشت برین شتافت.^۲

به روایت سید بزرگوار سید بن طاووس^۳ عمرو بن قرطه
انصاری عازم میدان کارزار گردید. به خدمت سراسر سعادت جناب
امام حسین علیه السلام آمد، رخصت جهاد آن کافران بدبنیاد را طلبید.

۱. ابن نما حلی، مشیر الأحرار: ۶۵.

۲. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب (ع): ۴؛ ۱۰۲؛ احمد بن اعثم کوفی، الفتوح: ۵؛ ۱۰۶.

اذن جهاد عمرو بن
قرطبه و رجز خوانی
او

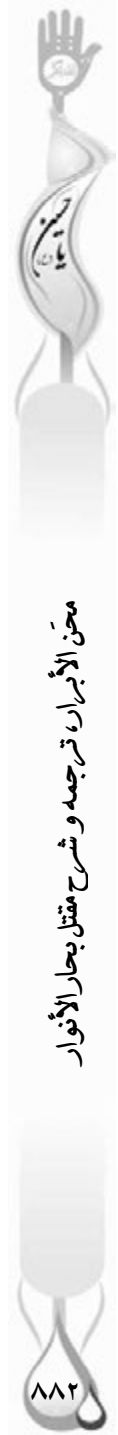
چون رخصت یافت اسب دلیری به میدان هنرمندی تاخت. به روایت
مناقب زبان حق گویانش مترنم این مقال بود:

قَدْ عَلِمْتُ كَثِيرَةَ الْأَنْصَارِ أَنْ سَوْفَ أَحْمِي حَوْزَةَ الذَّمَارِ
ضَرْبَ غُلَامٍ غَيْرِ نَكْسٍ شَارِي دُونَ حُسَيْنٍ مُهَجَّجِي وَ دَارِي

«حَوْزَه» بر وزن «رَوْضَه» ناحیه و محیط بلد را می گویند؛ «ذمار» بر
وزن «کتاب» چیزی است که حفظ و حمایت وی از جمله لوازم
باشد و ترک حمایت وی باعث مذمت و طعن و سرزنش مردم
گردد، مانند عرض و ناموس و آبرو؛ «نکس» به کسر نون و سکون
کاف، به معنای مرد فرومایه و مقصّر است؛ «شاری» از ماده «شَرَى»
ظاهر این است که به صیغه اسم فاعل مضاف به سوی یاء متکلم
است؛ «مُهَجَّجِي» و «داری» مفعول «شاری» است.

حاصل معنای این دو بیت این است: به تحقیق جماعت انصار این
را از من دانسته و به تجربه رسانده اند که من پیوسته حوزه ناموس
دین خود را حفظ و حمایت می کنم، دین خود را به ضرب شمشیر
جوانی حمایت می نمایم که هرگز در فروختن جان و مال و خانه
خود به نعمت های بی کرانه بهشت عنبر سرشت، در پیش روی جناب
امام حسین علیه السلام، تقصیر نمی کند.

به روایت سید بن طاووس پس آن بزرگوار مانند شیر خشمناک
مشغول کارزار گروه اشرار گردید، مانند مشتاقان جزای پادشاه
آسمان ها، در خدمت گذاری و جان نثاری داد مردانگی و جوانمردی
می داد، پیوسته در عرصه گاه نبرد سر نحس گروه ستمکاران را مانند
برگ خزان به خاک مذلت و زمین خاری و ذلت می افکند، تا اینکه
جماعت بسیار و گروه بیشمار از لشکر نامسعود پسر زیاد بدکردار را



به سوی آتش دارالبوار فرستاد و سعادت رستگاری و سداد و شرف
قتال و جهاد را جمع نمود. هیچ تیری به جانب امام انس و جان از
چله کمان آن ستمکاران نمی آمد مگر اینکه آن شیر بیشه میدان
شجاعت به دست مبارک خود آن را دفع می نمود و هیچ شمشیری به
آن امام انام کشیده نمی شد، مگر اینکه آن دلاور عرصه کارزار جان
خود را به تیزی آن شمشیر تیز سپر می نمود و نمی گذاشت که
آسیبی به جان عزیز جناب امام حسین علیه السلام برسد، تا اینکه از بسیاری
زخم های کاری، مانده گردید، روی خود را به جانب آن حجّت
خداوند عالمیان گردانید و عرض نمود: ای فرزند عزیز جناب رسول
خدا صلی الله علیه و آله! آیا به عهد و پیمان خود وفا نمودم؟

آن معدن فتوّت و کرامت فرمود: بلی! وفا نمودی! تو در روز قیامت
پیش روی من ایستاده، به سوی بهشت خواهی رفت و چون به خدمت
جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله می رسی، سلام مرا به آن جان جهانیان و
رسول خداوند عالمیان برسان و بگو که من نیز به عقب تو خواهم آمد.
تا دم مرگ دست از قتال لشگر ضلال بر نداشت، تا اینکه از
بسیاری جراحت جان خود را به جهان آفرین سپرد، رضی الله عنه.^۱

به روایت سیّد بن طاووس بعد از شهادت آن بزرگوار غلام سیاه
ابوذر غفاری که «جون» نام داشت، به خدمت سراسر سعادت آن امام
انام آمد، خواست که جان خود را فدای جان عزیز آن پسندیده
خداوند عالمیان نماید.

آن مهربان معدن فتوّت و احسان فرمود: تو را رخصت برگشتن
دادم، زیرا که تو تابع ما شدی که به رفاه و عافیت برسی، حال به

تو در قیامت پیش روی
من به بهشت خواهی
رفت!

«جون» غلام ابوذر
در محضر امام
حسین (ع)

۱. سید بن طاووس، *التهوف*: ۱۰۲؛ ابن شهر آشوب، *مناقب آل ائمه* (ع) ۴: ۱۰۵.

بلای ما مبتلا مباش.

آن سعادتمند عرض نمود: ای فرزند گرامی جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله! وفاداری و حق شناسی من پیوسته در هنگام رفاه و رضاء و نعمت و صفا کاسه شما را لیسیدم و به نعمت‌های شما پرورش می‌یافتم، اکنون که هنگام مصیبت و بلا و مشقت و عنا است، تو را تنها بگذارم، برگردم؟ هرگز چنین نمی‌کنم. به خدا سوگند بوی جسد من مکروه و بد است و حسب و نسب من تباه و فرومایه، و رنگ بدن من سیاه است، پس مرا به یاری و نصرت خود منت بگذار و به بهشت عنبر سرشت بخشش و سخاوت فرما، تا اینکه بوی من خوشبو و حسب من شریف و بلند، و روی سیاه من سفید گردد؛ نه به خدا سوگند هرگز از شما مفارقت نخواهم نمود و دست از یاری و نصرت شما بر نمی‌دارم، تا اینکه خون سیاه و تباه من به خون‌های مبارک شما مخلوط شود.^۱

به روایت محمد بن ابی طالب چون رخصت جهاد حاصل نمود رجزخوانی جون دلیرانه قدم به میدان کارزار گذاشت و به این ابیات رجز می‌خواند:

كَيْفَ يَرَى الْكَفَّارُ ضَرْبَ الْأَسْوَدِ بِالسَّيْفِ ضَرْبًا عَنْ بَنِي مُحَمَّدٍ
أَذْبُ عَنْهُمْ بِاللِّسَانِ وَالْيَدِ أَرْجُو بِهِ الْجَنَّةَ يَوْمَ الْمَوْرِدِ

یعنی کفار لعین شمشیر زدن غلام سیاه را چه بسیار سخت و شدید خواهند دید، که در یاری فرزندان جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله شمشیر آبدار به گروه کفار به کار خواهد برد؛ به زبان و دست خود از ایشان دفاع می‌نمایم و به سبب یاری و نصرت ایشان به جنت فردوس امیدوار می‌شوم.^۲

۱. سید بن طاووس، *التهوف*: ۱۰۸؛ ابن نما حلی، *مثیر الأحرار*: ۶۳.

۲. محمد بن ابی طالب، *تسلية المجالس وزينة المجالس* ۲: ۲۹۲؛ احمد بن جابر بلاذری، *انساب الأشراف* ۳: ۱۹۶.

به روایت صاحب مناقب رجز آن غلام نیکبخت این ابیات بود:

كَيْفَ يَرَى الْفَجَّارُ ضَرْبَ الْأَسْوَدِ بِالْمَشْرِفِي الْقَاطِعِ الْمُهْنَدِ
بِالسَّيْفِ صَلَّتَا عَنْ بَنِي مُحَمَّدٍ أَذْبُ عَنْهُمْ بِاللِّسَانِ وَالْيَدِ
أَرْجُو بِذَاكَ الْفَوْزَ عِنْدَ الْمَوْرِدِ مِنْ إِلَهِ الْأَحَدِ الْمُوَحِّدِ
إِذْ لَا شَفِيعَ عِنْدَهُ كَأَحْمَدَ

«مَشْرِفِي» به فتحه میم و راء به معنای شمشیر است، منسوب به «مشارف شاف» که عبارت از آبادانی است که در نزدیکی بلاد عرب واقع می شود؛ «مُهْنَد» به صیغه اسم مفعول، از باب تفعیل به معنای شمشیر تیز شده است؛ «صَلَّتَا» به فتحه صاد و سکون لام صیقل دادن شمشیر و آبدار و برآق نمودن وی می باشد؛ لفظ «عَنْ» در «عَنْ بَنِي مُحَمَّدٍ» متعلق به «ضَرْبَ الْأَسْوَد» است؛ «بِالسَّيْفِ» از قبیل عطف بیان یا بدل از «بِالْمَشْرِفِي» است.

یعنی فاجران ضرب و زدن مرد سیاه رنگ را چگونه خواهند دید؟ با شمشیر برنده تیزی که آبدار و صیقل شده است، در نصرت و حمایت فرزندان محمد مصطفی صلی الله علیه و آله از آن بزرگواران به دست و زبان خود دفاع و حمایت می نمایم و به سبب این نصرت و یاری امید رستگاری در وقت وارد شدن به حضور خداوند جبار را دارم. چرا به جهت نصرت و یاری فرزندان جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله از خداوند عالمیان که احد بی شریک است، امید رستگاری در روز حشر را دارم؟، زیرا که در نزد خدا شفاعت کننده ای مانند جناب احمد مختار صلی الله علیه و آله یافت نمی شود.^۱

۱. اشعار مناقب با آنچه علامه مجلسی رحمه الله آورده اند متفاوت است لیکن عین این اشعار در الفتوح ابن اعثم نقل شده است؛ ر.ک: ابن شهر آشوب، مناقب آل أبي طالب (ع) ۴: ۱۰۳؛ احمد بن اعثم کوفی، الفتوح ۵: ۱۰۸.

شهادت جون و آمدن
امام حسین (ع) به بالین
او

پس مشغول کارزار گشته، داد مردانگی می داد و در جان نثاری
هیچ تقصیری نفرمود، تا اینکه از روی جور و جفای جفاکاران لشکر
شیطان، به درجه شهادت فایز گردید.

جناب امام حسین علیه السلام به نفس نفیس خود به بالای سر آن
بزرگوار آمد، گفت: خداوندا! روی او را سفید نما و بوی او را پاک
و خوش عطر نما و او را در زمره نیکوکاران محشور کن و میان او و
میان محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله آشنایی بیانداز.^۱

از جناب امام محمد باقر علیه السلام مروی است که جناب امام زین
العابدین علیه السلام فرموده است: هنگامی که مردم به معرکه قتال حاضر
شدند که کشتگان شهدای کربلا را دفن نمایند، چون آن بزرگوار را
بعد از ده روز از کشته شدن خود یافتند، بوی مشک از جسد
مطهرش ساطع بود رضی الله عنه.^۲

مترجم می گوید در بعض کتب مقاتل مروی است که روی
مبارکش نیز سفید شده بود و این روایت در ظاهر نظر قاصر بعید از
قوت و صحت نیست، زیرا که دعای لازم الاستجابه جناب امام
حسین علیه السلام دلالت بر صحت این روایت دارد که فرمود: اَللّٰهُمَّ بَيِّضْ
وَجْهَهُ و به روایت ابی مخنف «جون» بزرگوار هفتاد نفر از آن گروه
بداختر را به سوی سقر فرستاده بود انتهی.^۳

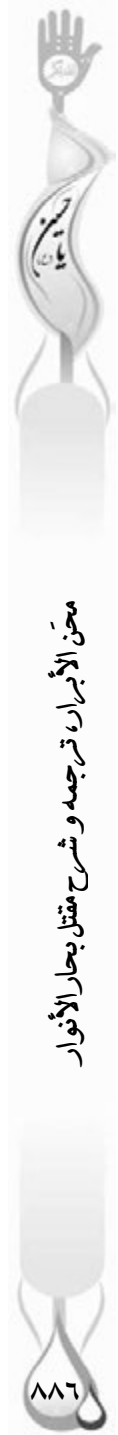
جان نثاری عمرو بن
خالد صیدوای

مصنف قدس سره از سید بزرگوار سید بن طاووس قدس سره روایت کرده
است که بعد از شهادت جون عمرو بن خالد صیدوای عزم میدان و
جان نثاری نموده، به خدمت سراسر سعادت امام سعدا آمد و عرض

۱. بر این کلام امام حسین (ع) در مجامع روایی و مقاتل قبل بحار دست نیافتیم.

۲. همان.

۳. ابو مخنف، مقتل الحسین (ع): ۷۱.



نمود: یا ابا عبدالله! اراده دارم که به یاران خود ملحق شوم و کراهِت دارم از اینکه من زنده بمانم و تو را تنها بعد از کشته شدن اهل بیت خود کشته و به خون آغشته بینم.

حضرت آن بزرگوار را رخصت کارزار گروه اشرار داد فرمود: پیش برو! ما نیز بعد از ساعتی به تو ملحق می شویم. پس آن بزرگوار قدم ثبات به میدان کارزار گذاشت، کمال شجاعت و جان‌نشاری به کار برد، گروهی از آن اشرار را به ضرب شمشیر آبدار به سوی آتش دارالبوار فرستاد و در آخر از بسیاری زخم‌های کاری به درجه شهادت و رستگاری فایز گردید.^۱

عزم حنظله بن سعد
برای یاری حسین(ع)
بعد از شهادت آن بزرگوار حنظله بن سعد شامی به خدمت جناب امام حسین علیه‌السلام آمده در پیش روی آن حضرت ایستاد و جان خود را نشانه تیرهای گروه اشقیا نمود و سینه بی کینه خود را به ضرب شمشیر و نیزه‌های تند و تیز لشگر اعدا سپر کرده، نمی گذاشت که آسیبی به جان عزیز جناب امام حسین علیه‌السلام برسد و آن لشگر اشقیا را ندا می نمود و می گفت: ﴿يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ مِثْلَ دَابِ قَوْمِ نُوحٍ وَ عَادٍ وَ ثَمُودَ وَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ وَ مَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعِبَادِ وَ يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ التَّنَادِ يَوْمَ تُكُونُ مَدْبِرِينَ مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ﴾^۲ یا قَوْمِ لَا تَقْتُلُوا حُسَيْنًا ﴿فَيَسْحَكُكُمْ﴾^۳ اللَّهُ ﴿بِعَذَابٍ وَ قَدْ خَابَ مَنْ افْتَرَى﴾^۴

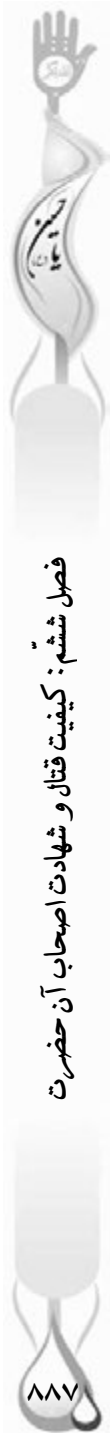
مضمون بلاغت مشحون این آیه وافی هدایت را مؤمن آل فرعون

۱. سیدبن طاووس، *التهوف*: ۱۰۸؛ ابن نما حلی، *مشیر الاحزان*: ۶۴.

۲. *غافر*: ۳۳ - ۳۰.

۳. *طه*: ۶۱.

۴. *همان*.

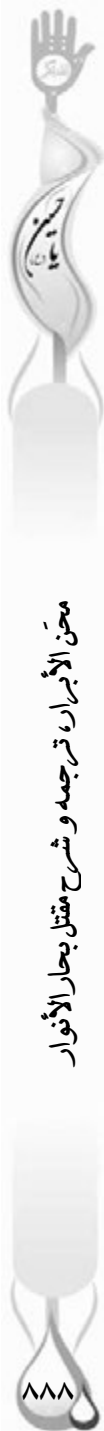


در مقام خیرخواهی و نصیحت قوم خود می گفت. حاصل مضمون وی این است که ای قوم! من بر شما می ترسم که عذابی مانند عذاب روز نزول بلا بر امت های گذشته نازل شود، مانند قوم نوح و عاد و ثمود و کسانی که بعد از ایشان بودند و خدا هرگز ظلم و ستم بر بندگان خود روا نمی دارد، ای قوم! به درستی من بر شما از عذاب روز گریز که روز قیامت است می ترسم، روزی که به سوی آتش دوزخ رو می گردانید و شما را از عذاب خدا نگاه دارنده نمی باشد؛ ای قوم! جناب امام حسین علیه السلام را نکشید، تا اینکه خدا شما را به عذاب خود مستأصل و نابود ننماید، به تحقیق زیانکار و ناامید کسی است که خدا را افترا ببندد.

در مناقب مروی است که چون آن مؤمن پاک طینت این آیه را بر آن لشکر شقاوت اثر خواند، جناب امام حسین علیه السلام فرمود: ای فرزند سعد! خدا تو را رحمت کند، به درستی آن وقت مستوجب عذاب خدا گردیدند که پند و نصیحت تو را رد نمودند و قبول نکردند و ایشان را به راه راست و رستگاری دعوت نمودی، ایشان ازدحام نموده، برخواستند تو را و یاران تو را دشنام دادند؛ نصیحت و پند در این ساعت به حال ایشان چه فایده و نفع می بخشد و حال آنکه ایشان یاران و برادران نیکوکاران ما را کشتند.

حنظله عرض نمود: راست فرمودی! جانم فدای جان گرامی تو باد! آیا ما به ملاقات پروردگار خود ملحق نشویم و به نزد برادران شهید خود نرویم؟

حضرت فرمود: برو به سوی آن چیزی که برای تو از دنیا و هر چه در دنیا هست بهتر است و به سوی ملک جاودانی که هرگز



پوشیده و تغییر نخواهد کرد.

وداع حنظله با امام خویش
حنظله عرض نمود: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَ صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْكَ وَ عَلَي أَهْلِ بَيْتِكَ، خداوند عالَمیان میان ما و تو را در بهشت
جمع نماید.

حضرت فرمود: آمین! آمین! یعنی خدایا این دعا را مستجاب نما،
پس آن سعادتمند قدم دلیری پیش نهاد و قتال شدید با آن گروه
عنید به عمل آورد و مردانه مشغول جهاد گردید، تا اینکه قوم اشقیا
آن مؤمن سعادتمند را از هر طرف احاطه نمودند و به شمشیر و نیزه
و تیر بدن مبارک آن بزرگوار را پاره پاره کردند، تا اینکه شربت
شیرین تر از شکر شهادت را برای او نوشانیدند رضی الله عنه.

شهادت سدید بن عمرو
سید بزرگوار سید بن طاووس قسیر فرموده است، پس سدید بن
عمرو بن ابی المطاع قدم مبارزت پیش نهاد، آن بزرگوار صاحب
حسب منیف و نسب شریف و کثیر الصلوة بود، آن شیر بیشه شجاعت
مانند شیر دلیر خشمناک با آن قوم ناپاک مقاتله و کارزار نمود و بر
زخم های کاری و بلاهای سخت و شدید صبر و تحمل فرمود، تا
اینکه از بسیاری زخم و جراحات در میان کشتگان به روی خاک
گرم کربلا افتاد و در میان خاک و خون افتاده بود و یارای حرکت و
توانایی برخاستن نداشت، تا هنگامی که به گوش شریف آن
بزرگوار صدایی از لشگر اشرار رسید که می گفتند: «حسین کشته
شد»، پس خود را با هزار رنج و مشقت و عنا به مبارزت لشگر اعدا
و ادار نمود، از جای خود برخاست و کاردی از موزه خود بیرون
آورد و خود را به آن نیمه جانی به حمله کردن واداشت و با آن
گروه اشرار مشغول کارزار گردید، به جهت اینکه بعد از شهادت آن

حضرت در دنیا زنده نماند، در آخر آن بزرگوار زخم‌دار را به درجه شهادت رساندند.^۱

صاحب مناقب گفته است، یحیی بن سلیم مازنی قدم مبارزت به میدان کارزار گذاشت و رجز می‌خواند و می‌گفت:

لَأُضْرِبَنَّ الْقَوْمَ ضَرْبًا فَيَصَلَّاهُ ضَرْبًا شَدِيدًا فِي الْعُدَاةِ مُعْجَلًا
لَا عَاجِزًا فِيهَا وَلَا مَوْلُودًا وَلَا أَحَافُ الْيَوْمَ مَوْتًا مُقْبِلًا
لَكِنِّي كَاللَّيْثِ أَحْمِي أَشْبَلًا

«عُدَاة» بر وزن «فُضَاة» جمع «عادی» است که به معنای دشمن است؛ «مولود» فغان و فریاد کردن است؛ «أشبل» بر وزن «افلس» جمع «شبل» به کسره شین، بچه شیر است.

یعنی البته این گروه ستمکاران را به شمشیر می‌زنم، زدنی که جدا کننده میان حق و باطل باشد، - گویا مرادش این است که جدا کننده میان مرگ و حیات باشد - و اعضای ایشان را از همدیگر جدا می‌نماید، به زدن سخت و شدیدی که در کشتن دشمنان تعجیل کننده باشد، در حالتی که جهاد کافران، در شمشیر عجز و اضطراب پدید نمی‌آورد. امروز از هجوم آوردن لشکر مرگ نمی‌ترسم، لکن مانند شیر دلیر هستم که فرزندان خود را حمایت می‌کند.

پس بر آن گروه اشرار حمله نمود می‌زد و می‌کشت، چند نفر از آن ناکسان را به سوی آتش نیران فرستاد، تا به درجه شهادت رسید.^۲

۱. همان.

۲. ابن شهر آشوب، مناقب آل أبي طالب (ع) ۴: ۱۰۲؛ مصرع آخر از رجزهای یحیی بن سلیم در مناقب موجود نمی‌باشد ولی در الفتوح آمده است؛ ر.ک: احمد بن اعثم کوفی، الفتوح ۵: ۱۰۶.

رجز خوانی و شهادت

حرة بن ابی قرّة

بعد از شهادت آن بزرگوار قرّة بن ابی قرّة به مبارزت لشکر
شقاوت اثر قدم گذاشت و آن بزرگوار این ابیات را در رجز خوانی
می خواند:

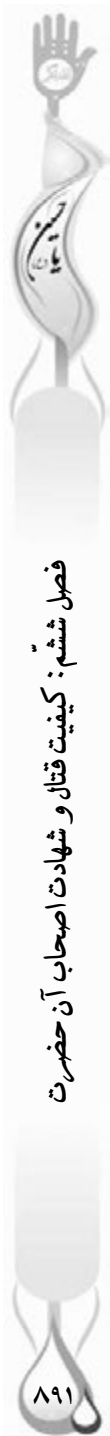
قَدْ عَلِمْتُ حَقًّا بُنُو غِفَارٍ وَ خِنْدِفٌ بَعْدَ بَنِي نِزَارٍ
بِأَنِّي اللَّيْتُ لَدَى الْغِيَارِ لِأَضْرِبَنَّ مَعْشَرَ الْفُجَارِ
بِكُلِّ عَضْبٍ ذَكَرٍ بَتَارٍ

«غِفَار» بر وزن «کتاب» قبیله‌ای از کنانه است؛ «نِزَار» بر وزن
«کتاب» نام پدر قبیله‌ای از عرب است؛ «غِيَار» بر وزن «کتاب» به
معنای حمیت و غیرت کشیدن ناموس و عرض است؛ «عَضْب» به
فتحه عین و سکون ضاد معجمه - به قول مصَنَّف به فتحه ضاد است -
به معنای بریدن و شمشیر است؛ «ذَكَرَ» بر وزن «فَرَس» به معنای آهن
مخصوص است که آن را فولاد می گویند، به قول جوهری به شمشیر
آبدار اطلاق می شود؛ «بَتَار» بر وزن «کتاب» و «غِرَاب» به معنای
شمشیر قاطع و برّان است.

یعنی به تحقیق و به راستی بنو غفار و قبیله خندف بعد از بنی نزار
دانسته اند که در هنگام غیرت و حمیت و هجوم آوردن من شیر دلیر
هستم، هر آینه گردن گروه فاجران را می زنم، با هر شمشیری که از
فولاد باشد و قاطع و برّان گردد.

ضَرْبًا وَ جَيْعًا عَنْ بَنِي الْأَخْيَارِ رَهْطِ النَّبِيِّ سَادَةِ الْأَبْرَارِ

به ضرب و زدن و گرسنگی که بسیار دردناک و سوزناک است، در
حمایت و نصرت فرزندان اخیار خویشان پیغمبر مختار که سادات
ابرار هستند.



پس به شمشیر بر آن گروه اشرار حمله نموده، داد مردانگی در داد و شجاعت و جوانمردی آشکار ساخت تا به درجه شهادت رسید.^۱ بعد از شهادت آن بزرگوار مالک بن انس مالکی^۲ قدم شجاعت و مردانگی پیش نهاد و این ابیات را در مقام رجز می خواند:

رجز خوانی و شهادت
مالک بن انس

قَدْ عَلِمْتُ مَالِكُ وَالِدُودَانُ وَالْخَنْدَقِيُّونَ وَ قَيْسُ عَيْلَانَ
بَأَنَّ قَوْمِي آفَةُ الْأَقْرَانِ لَدَيِ الْوَعْيِ وَ سَادَةُ الْفُرْسَانِ
مُبَاشِرُوا الْمَوْتَ بِطَعْنِ آنٍ لَسْنَا نَرِي الْعَجَزَ عَنِ الطَّعَانِ
آلُ عَلِيٍّ شَيْعَةُ الرَّحْمَنِ آلُ زِيَادٍ شَيْعَةُ الشَّيْطَانِ

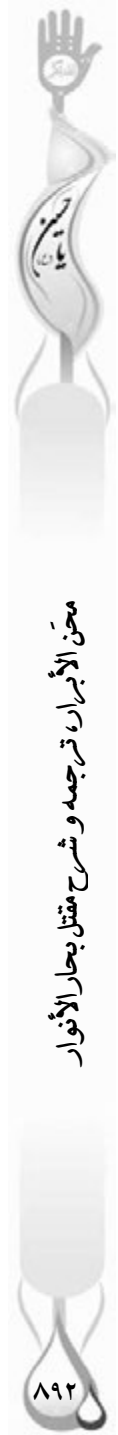
شرح این ابیات به تفصیل تمام در فصل اول در ضمن روایت امالی صدوق قدس سره گذشت،^۳ حاصل ترجمه آنها این است: به تحقیق قبیله مالک و دودان و خندقویون و قیس و عیلان، عالم و دانا هستند بر اینکه خویشان من در هنگام کارزار آفت و بلای اقران و حریفان و بزرگان شجاعان و مبارزان هستند، با طعن نیزه و ضرب شمشیر که بسیار سوزناک می باشند مباشر کشتن دلیران و مرگ شجاعان هستند و اعتقاد و بنای ایشان به عجز از نیزه زدن و شمشیر به کار بردن نیست، آل علی علیه السلام شیعیان خداوند رحمان هستند و آل زیاد شیعیان و تابعان شیطان هستند.

پس به تیغ بی دریغ و نیزه تیز بر آن گروه فاجران حمله نمود و

۱. همان؛ لازم به ذکر است بیت آخر رجز ایشان در مناقب نیامده است و در الفتوح مذکور است؛ ر.ک: همان.

۲. ابن نما و صاحب مناقب وی را کاهلی نام برده اند و در مصرع اول شعر نیز به جای «مالک»، «کاهلیها» را نوشته اند؛ ر.ک: ابن نما حلی، مشیر الأحزان: ۶۳؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب (ع): ۴: ۱۰۲؛ همچنین ر.ک: شیخ صدوق، الأمالی: ۱۶۱.

۳. ر.ک: ص ۲۹۸.



جماعتی از ایشان را به آتش نیران فرستاد.

مترجم می گوید: به روایت شیخ بزرگوار شیخ صدوق هجده نفر از آن گروه بداختر را به سوی سقر روانه نمود^۱ انتهی.

تا اینکه به شمشیر ستم ستمکاران شربت شهادت را چشید.^۲

شیخ ابن نما قسیر^۳ فرموده است که نام آن بزرگوار انس بن حارث کاهلی بود.^۳

رجز خوانی و
دلیرمردی عمرو بن
مطاع
در مناقب روایت کرده است که بعد از شهادت آن بزرگوار عمرو بن مطاع جعفی (ره) قدم ثبات به میدان شجاعت و مبارزت نهاد و می فرمود:

أَنَا بْنُ جُعْفٍ وَأَبِي مُطَاعٌ وَفِي يَمِينِي مُرْهَفٌ قِطَاعٌ
وَأَسْمَرٌ فِي رَأْسِهِ لِمَاعٌ يُرِي لَهُ مِنْ صَوْتِهِ شُعَاعٌ
الْيَوْمَ قَدْ طَابَ لَنَا الْقِرَاعُ دُونَ حُسَيْنِ الضَّرْبِ وَالسَّطَاعُ
يُرْجَى بِذَاكَ الْفَوْزُ وَالِدَفَاعُ عَنْ حَرِّ نَارٍ حِينَ لَا انْتِفَاعُ

ظاهر این است که «جُعْف» به جهت ضرورت شعر است، بلکه اصل آن «جُعْفِي» بر وزن «كُرْسِي» نام پدر قبیله ای از یمن است؛ «مُرْهَف» به صیغه اسم مفعول باب افعال شمشیر نازک تیز شده و برآن را می گویند؛ «أَسْمَر» بر وزن «أَحْمَر» به معنای نیزه است که رنگ آهتش سیاه مایل به سفید بوده باشد که گاهی به سیجهره تعبیر می کنند؛ «لِمَاع» ظاهراً بر وزن «کتاب» جمع «لُمْعَة» است که به معنای درخشندگی است؛ «قِرَاع» بر وزن «کتاب» به معنای کوبیدن است؛

۱. همان.

۲. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب ۴: ۱۰۲؛ محمد بن حسن فتال، روضة الواعظین

۱: ۱۸۷؛ شیخ صدوق، الامالی: ۱۶۱؛ ابن نما حلی، مشیر الاحزان: ۶۳.

۳. ابن نما حلی، مشیر الاحزان: همان.

«سِطَاع» بر وزن «کتاب» ظاهر به معنای کوبیدن و زدن است.

یعنی منم فرزند جعف و پدر من مطاع است و در دست من شمشیری هست که بسیار برنده و تیز است و نیزه‌ای که در سرش درخشندگی هست که از روشنی سرش نور و روشنی ظاهر و هویدا گردیده است، امروز برای ما ناپاک حلال شده است، کوبیدن سر دشمنان دین در پیش روی جناب امام حسین علیه السلام و شمشیر زدن و نیزه به کار بردن سزاوار و لازم شده است؛ به جهت این، رستگاری و دفاع از حرارت آتش دوزخ در روز قیامت امیدواری حاصل است، هنگامی که از هیچ چیز فایده و انتفاع حاصل نمی‌شود.

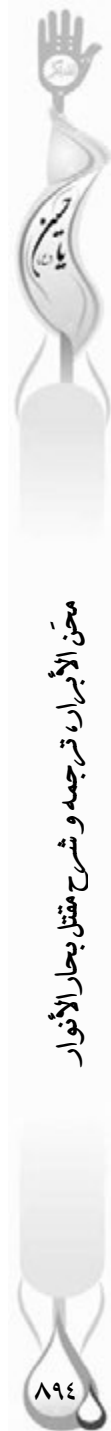
پس آن شیر بیشه شجاعت گروهی از اهل شقاوت را به خاک مذلت افکنده، به شمشیر ستم و جفا به درجه شهادت رسید.^۱

محمد بن ابی طالب روایت کرده است که بعد از آن حجاج بن مسروق مؤذن جناب امام حسین علیه السلام قدم مبارزت به میدان کارزار گذاشت و گفت:

أَقْدِمُ حُسَيْنٌ هَادِيَا مَهْدِيَا الْيَوْمَ نَلْقَى جَدَّكَ النَّبِيَا
ثُمَّ أَبَاكَ ذَا لَتْدَا عَلِيَا ذَاكَ الَّذِي نَعْرِفُهُ وَصِيَا
وَالْحَسَنَ الْخَيْرَ الرِّضَى الْوَلِيَا وَذَا الْجَنَاحَيْنِ الْفَتَى الْكَمِيَا
وَ أَسَدَ اللَّهِ الشَّهِيدَ الْحَيَا

در بعض نسخه‌ها «حُسَيْنَا هَادِيَا مَهْدِيَا» وارد است، بنابه نسخه اول می‌شود «أَقْدِمُ» به صیغه متکلم وحده بوده باشد، یا به صیغه امر حاضر؛ و بنابر نسخه دوم شاید مخاطب به تاء، به صیغه امر حاضر

۱. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب (ع) ۴: ۱۰۲؛ دو بیت اول رجزها در مناقب نیامده ولی در الفتوح مذکور است؛ ر.ک: احمد بن اعثم کوفی، الفتوح ۵: ۱۰۷.



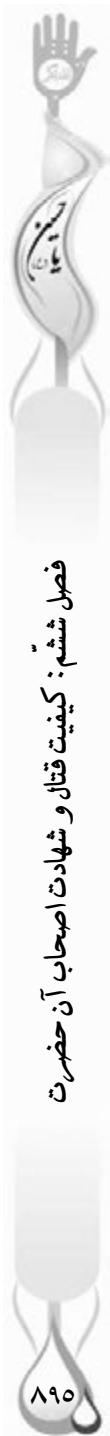
خود آن بزرگوار بوده باشد؛ «کمی» بر وزن «غنی» جوان دلیر و شجاع و هنرمند است.

یعنی به میدان کارزار وارد می‌شوم یا حسین علیه‌السلام! - یا به اعانت ما به جهاد کافران اقدام نما یا حسین علیه‌السلام - در حالتی که هدایت کننده‌ای و هدایت یافته‌ای، امروز به جدّ بزرگوار تو پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله ملاقات خواهیم نمود، بعد از آن به شرف ملاقات پدر بزرگوارت علی مرتضی علیه‌السلام صاحب بخشش و سخا و جود و عطا فایز می‌شویم که آن بزرگوار کسی است که او را وصی بلا فصل پیغمبر بزرگوار شناخته و دانسته‌ایم و به خدمت سراسر سعادت جناب حسن مجتبی علیه‌السلام که امام نیکوکار و پسندیده پروردگار و ولی خداوندگار است مشرف خواهیم شد و با عمّ بزرگوارت جناب جعفر طیار که صاحب دو بال و جوان نیکو خصال و دلیر و شجاع است و عمّ دیگرش شیر خدا شهید زنده در نزد خدا ملاقات می‌نماییم و این اشاره است به مضمون آیه شریفه:

﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ﴾^۱

و در بعض نسخ «تَلْقَى» با تاء وارد شده است، که خطاب بر جناب امام حسین علیه‌السلام است، بنابه نسخه «حَسِينًا» از بابت التفات از غایب به حاضر مخاطب است؛ بهتر این است که «أَقْدِمُ» به صیغه فعل امر از باب افعال باشد و «حُسَيْنٌ» با رفع نون خوانده شود و «تَلْقَى» نیز با نون متکلم مع الغیر باشد.

حاصل معنای بیت چنین است که قائل وی می‌گوید: «مرا به



میدان کارزار مقدمِ بدار و رخصت جهادِ اشرار بده»، پس به شمشیر آبدار، آتش مرگِ شرربار به جان پلید آن گروه اشرار افکند، گروهی از آن ناکسان را به خاک مذلت انداخت، تا آخر روحِ پرفتوحش به آشیانه بهشت شتافت.^۱

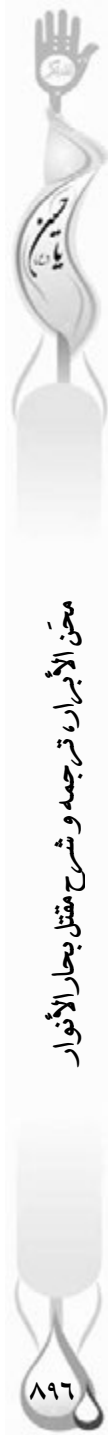
بعد از شهادت آن بزرگوار جناب زهیر بن قین قسمه، قدم ثبات و قرار به میدان کارزار گذاشت و آن بزرگوار عالی مقدار رجز قین می‌خواند و می‌فرمود:

أَنَا زُهَيْرٌ وَأَنَا بَنُ الْقَيْنِ أَذُودُكُمْ بِالسَّيْفِ عَنْ حُسَيْنٍ
إِنَّ حُسَيْنًا أَحَدَ السَّبْطَيْنِ مِنْ عِترَةِ الْبِرِّ التَّقِيِّ الزَّيْنِ
ذَاكَ رَسُولُ اللَّهِ غَيْرُ الْمَيْنِ أَضْرِبُكُمْ وَلَا أَرِي مِنْ شَيْنٍ
يَا لَيْتَ نَفْسِي قُسمَتْ قُسمَيْنِ

«مَین» بر وزن «زَین» به معنای دروغ گفتن است و «شَین» بر وزن «زَین» ضد آن است که به معنای قبیح و معیوب شدن است.

یعنی منم زهیر فرزند رشید قین، شرّ شما را به شمشیر آبدار خود از جناب امام حسین علیه‌السلام دفع می‌کنم، به درستی آن بزرگوار یکی از دو سبط جناب رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله است و از عترت پیغمبر نیکوکار و پرهیزگار است و به زیب و زیور صفات حسنه آراسته و پیراسته است و بی‌شبهه و دروغ صاحب این صفات حمیده جناب رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله است، به شمشیر آبدار خود گردن نحس شما را می‌زنم

۱. ابن شهر آشوب، مناقب آل ائمه (ع) ۴: ۱۰۳؛ یک بیت و مصرع آخر رجز در مناقب مذکور نیست لیکن در کتب اهل سنت آمده است؛ ر.ک: احمد بن اعثم کوفی، الفتوح ۵: ۱۰۹؛ محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری ۵: ۴۴۱؛ اسماعیل بن اثیر، البدایة و النهایة ۸: ۱۸۴.



و آتش شرربار به خرمن حیات شما می افکنم و در کشتن شا هیچ عیب و ریب نمی بینم، آرزو دارم که کاش جان من منقسم به دو قسمت می شد یک حصّه وی پیوسته در پیش روی جناب امام حسین علیه السلام مشغول کارزار گروه اشرار می شد، شمشیر و نیزه و تیر اشقیا را از جان عزیزان بزرگوار دفع می کرد و نفس خود را در پیش روی او سپر می نمود و دیگری را در راه محبّت و یاری و نصرت آن حضرت به درجه شهادت می رسید.

محمد بن ابی طالب فرموده است که آن بزرگوار به شمشیر آتش بار روی زمین را از لوّث آن جفاکاران خبث طینتان پاک می فرمود و داد مردانگی و جوانمردی به کار می برد و از کشته های کافران پشته های پیکران ترتیب می داد، تا اینکه صد و بیست نفر از آن ناکسان بداختر را از دایره حیات به خاک هلاک و ممات افکند، در آن هنگام کثیر بن عبدالله الشعبی و مهاجرین اوس تمیمی حرام زادگان، بر آن بزرگوار حمله نموده، او را به درجه شهادت رسانیدند.^۱

جناب امام حسین علیه السلام به بالای سر آن شهید کشته جور و جفا سرخونین زهیر در آمد، فرمود: خدا تو را از رحمت خود دور نسازد و قاتل تو را لعنت نماید، چنانکه بر کسانی لعنت نمود که از جهت معصیت به صورت میمون و خوگ افتادند و مسخ شدند.^۲

۱. محمد بن حسن فتال، روضة الواعظین ۱ : ۱۸۶؛ ابن نما حلی، مشیر الأحزان : ۶۵؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب (ع) ۴ : ۱۰۴؛ محمد بن ابی طالب، تسلیة المجالس و زینة المجالس ۲ : ۲۹۵؛ بیت آخر رجز زهیر در الفتوح آمده است و در مناقب نیامده است و باقی منابع شیعی نیز که مذکور شد فقط بیت اول رجز را آورده اند چنانچه در حدیث امالی صدوقی گذشت؛ ر.ک: احمد بن اعثم کوفی، الفتوح ۵ : ۱۰۹؛ شیخ صدوق، الأمالی : ۱۶۰؛ لازم به ذکر است مصرع آخر را در هیچ یک از منابع نیافتیم.
۲. این کلام زیبای امام را در منابع متأخر از بحار پیدا نکردیم.

بعد از شهادت آن بزرگوار سعید بن عبدالله^۱ قدم به میدان کارزار گذاشت و این رجز را می‌خواند:

سعید بن عبدالله در
میدان کارزار

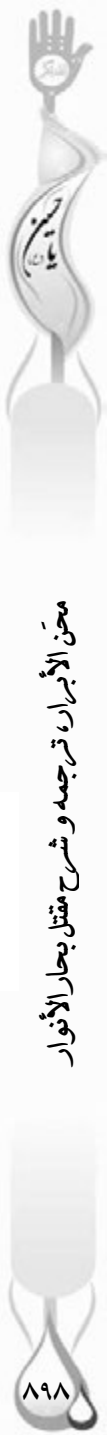
أَقْدَمَ حُسَيْنٌ الْيَوْمَ تَلْقَى أَحْمَدًا وَ شَيْخَكَ الْحَبْرَ عَلِيًّا ذَالْتِنَا
وَ حَسَنًا كَالْبَدْرِ وَافِي الْأَسْعَدَا وَ عَمَّكَ الْقَوْمَ الْهَمَامَ الْأَرْشَدَا
حَمَزَةً لَيْثَ اللَّهِ يُدْعَى أَسَدَا وَ ذَا الْجَنَاحَيْنِ تَبَوَّأَ مَقْعَدَا
فِي جَنَّةِ الْفِرْدَوْسِ يَعْلُو صُعَدَا

«قرم» به فتحه قاف و سکون راء به معنای سید و صاحب عزّت و شأن است؛ «همام» بر وزن «غراب» پادشاه صاحب همّت و عزم، و مرد کریم و جوانمرد را می‌گویند؛ «تبوّء» به معنای «أقام و حلّ» یعنی بر مهالك و مصایب اقدام و تحمل نما ای حسین علیه السلام! که امروز با جناب احمد مختار و پدر بزرگوارت، بهتر مردم روزگار علی مرتضی علیه السلام، صاحب بخشش و سخا، و حسن مجتبی علیه السلام که مانند ماه تابان کامل کننده نیکبختی و سعادت است، ملاقات خواهی نمود، و با عمّ بزرگوار و صاحب عزّت و شأن و منزلت و مکان و همّت و کرامت، حمزه شیر خدا، و عمّ دیگر تو که ملقب به صاحب دو بال است و در بهشت برین و جنت فردوس برای خود محلّ و مکان اخذ و اختیار نموده و به مراتب عالیه و منازل رفیعه رسیده است، ملاقات می‌نمایی.

از دیگری نقل شده است که این ابیات از سوید بن عمرو بن ابی المطاع است.^۲

۱. قبل از این ذکر شد که سعید بن عبدالله حنفی در وقت نماز در دفاع و حفاظت از امام (ع) به شهادت رسید؛ با این وجود یا این زجرها از کس دیگری از یاران امام (ع) است و یا دو نفر با این نام در میان یاران امام حسین (ع) بودند.

۲. بر قائل این قول دست نیافتیم، لیکن با در نظر گرفتن پاورقی گذشته این قول قوّت دارد.



پس مشغول کارزار کافران اشرار گردیده تا اینکه به درجه شهادت رسید.^۱

بعد از آن جناب حبیب بن مظاهر اسدی قدس سره قدم ثبات و قرار به میدان کارزار گذاشت.

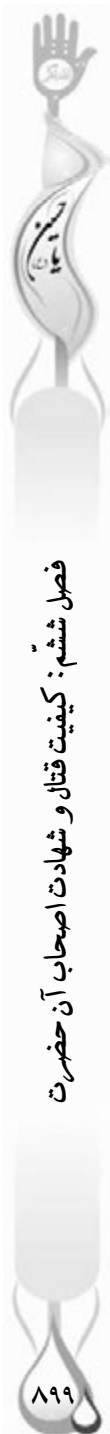
جایگاه حبیب بن مظاهر
در میان یاران
حسین (ع)

مترجم می گوید: آن بزرگوار مرد فاضل و کامل و عابد و زاهد و از بزرگان شیعیان و صلحا و نجبا بود و محبت بسیار و مودت بیشمار بر خاندان اهل بیت رسالت داشت، خصوصا بر جناب امام حسین علیه السلام و در جان نثاری و خدمت گذاری در روز عاشورا هرگز قصوری و تقصیری از آن بزرگوار سر نزد و منزلت و جلالت آن مؤمن پاک طینت و نیکو سریرت در میان اصحاب گرامی آن حضرت مانند بزرگواری و قدر و منزلت جناب عباس علیه السلام در میان اهل بیت رسالت بود.

ملاقات حبیب بن مظاهر
با میثم تمار و اخبار
غیبی آندو

مصنّف قدس سره از رجال شیخ کشی قدس سره بعد از تمام شدن نقل قضایای اسیری اهل بیت روایت کرده است که به سند خود از فضیل بن زبیر نقل نموده است که روزی جناب میثم تمار سوار اسب از راهی می گذشت، جناب حبیب بن مظاهر رو به روی آن بزرگوار رسید، در مکانی که جماعتی از قبیله بنی اسد در آن مکان نشسته بودند، آن دو بزرگوار با همدیگر به صحبت و نقل احادیث آغاز نمودند، حتی گردن اسب آن دو بزرگوار به هم چسبیده بود، جناب حبیب به جناب میثم تمار گفت: گویا مردی را می بینم که در

۱. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب (ع) ۴: ۱۰۳؛ در بیت و یک مصرع آخر از مناقب نیامده است امّا در الفتوح مذکور است؛ ر.ک: احمد بن اعثم کوفی، الفتوح ۵: ۱۰۹.



بالای پیشانی او مو نداشته باشد و شکمش بزرگ است و در بازار دارد زق خربزه می‌فروشد، چنین مرد را می‌شناسم و گویا می‌بینم که در راه محبت اهل بیت پیغمبر بزرگوار خود او را به دار می‌کشند و شکمش را در بالای چوب دار می‌درند و مراد آن بزرگوار جناب میثم تمار بود که او را به حکم پسر زیاد حرام زاده به دار کشیدند.

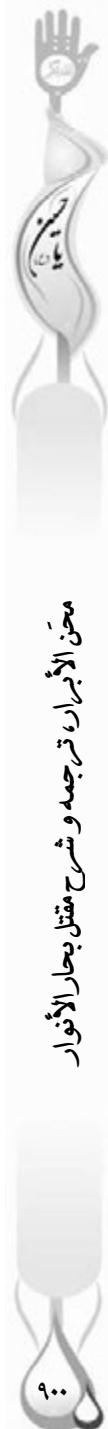
جناب میثم گفت: من کسی را می‌شناسم که سرخ رنگ و از دو طرف سرش دو گیسوی دارد، به جهت نصرت فرزند عزیز دختر پیغمبر اکرم خود بیرون می‌رود و او را در یاری آن حضرت می‌کشند و سرش را در کوفه می‌گردانند، غرض او جناب حبیب بود.

اخبار غیبی رشید
هجری

پس آن دو بزرگوار از یکدیگر جدا شدند و هر یکی به راه خود روانه گردیدند، کسانی که در آنجا حاضر بودند چون این سخنان را از ایشان شنیدند، بعد از رفتن ایشان به یکدیگر گفتند: ما هرگز دروغگوتر از این دو نفر ندیده بودیم، هنوز اهل مجلس پراکنده نشده بودند که رشید هجری قدس سره رسید و جناب میثم و حبیب را از اهل مجلس پرسید که ایشان را دیدید؟

گفتند: در اینجا به یکدیگر ملاقات نمودند و چنین سخنان گفتند، بعد از آن جدا شدند، هر یکی به راهی رفتند و رشید قدس سره فرمود: میثم مگر فراموش کرده است که کسی که سر آن بزرگوار را می‌آورد صد درهم به عطای او زیاد می‌کنند و این را گفت، به جای خود برگشت.

اهل مجلس گفتند: این مرد از ایشان دروغگوتر است، همان اهل مجلس می‌گویند به خدا سوگند از این قضیه چندان نگذشت ما به



چشم خود دیدیم که جناب میثم را در خانه عمرو بن حریث به دار کشیدند و سر حبیب بن مظاهر را از کربلا به کوفه آوردند که خدمت جناب امام حسین علیه السلام شهید شده بود.

مکانت حبیب بن مظاهر
از منظر شیخ کشی

و شیخ کشی قدس سره فرموده است که جناب حبیب از آن هفتاد و دو تن است که در روز عاشورا به جان خود برای جناب امام حسین علیه السلام یاری نمودند و به جان خودشان در نصرت آن جان جهانیان به کوه‌های آهن ملاقات نمودند و سینه‌های بی‌کینه خود را به نیزه‌های دشمنان در راه محبت آن حجت خداوند عالمیان سپر کردند و رخسار خودشان را نشانه شمشیر تیز و تیر مرگ خیز ساختند و ایشان همان کسانی بودند که لشگر اعدا برای ایشان در مال و جان خودشان امان می‌دادند که دست از یاری جناب امام حسین علیه السلام بردارند. آن بزرگواران از قبول امان آن کافران بی‌ایمان ابا و امتناع می‌کردند و می‌گفتند: ما را هیچ عذری در نزد جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله نمی‌شود، هنگامی که فرزند عزیزش حسین علیه السلام کشته شود و حال آنکه چشمان ما هنوز در حدقه خود حرکت می‌کند و می‌بیند تا اینکه آن بزرگواران در خدمت آن جناب جان‌ثاری نمودند و جان خود را به کشتن دادند.

مزاح و مطایبه حبیب
با برسر در روز
عاشورا

شیخ کشی قدس سره فرموده است به تحقیق جناب حبیب بن مظاهر اسدی قدس سره با جناب بریر بن خضیر همدانی قدس سره مطایبه می‌نمود و مزاح می‌کرد، هنگامی که آتش جنگ در روز عاشورا شعله‌ور گشته و از هر دو طرف مبارزان جنگی کشته می‌شدند و مرگ بر دلیران

مانند باران می‌بارید و بریر قدس سره را سید قاریان می‌گفتند، آن بزرگوار به جناب حبیب گفت: این چه ساعت خنده و مزاح است؟
جناب حبیب گفت: کدام ساعتی سزاوارتر از این ساعت است به خنده و شادی؟ به خدا سوگند در این ساعت هیچ چیزی بر ما رخ نخواهد داد، مگر اینکه لثیمان فرومایگان با شمشیر خود بر ما هجوم می‌آورند، بعد از آن به ملاقات و معانقه حوریان بهشت خواهیم رسید.

شیخ کشی قدس سره فرموده است این حدیث از کتاب مفاخرة الکوفه و البصرة بیرون آمده است.^۱

این است آنچه مصنف قدس سره در ابواب متأخره از رجال کشی نقل کرده است.

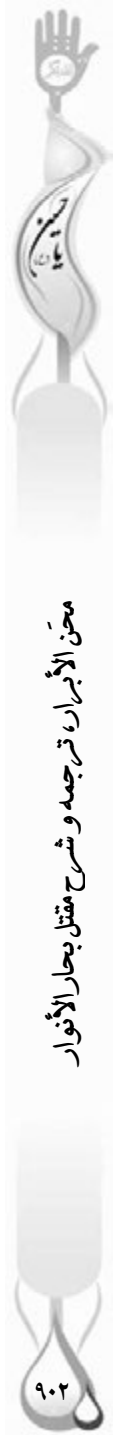
به روایت ابی مخنف چون جناب حبیب بن مظاهر به سعادت شهادت فایز گردید، آثار حزن و انکسار در رخسار مبارک آن بزرگوار نمایان و آشکار شد و بر بالین نعش مبارک جناب حبیب آمد، فرمود: خیر کثیر و رحمت وافر از خداوند عالمیان برای تو باد ای حبیب! به درستی تو مرد فاضل بودی و هر شب قرآن را ختم می‌نمودی^۲ انتهى.

برگشتیم به ترجمه روایتی که مصنف قدس سره در اینجا در باب شهادت آن بزرگوار نقل نموده است. چون جناب حبیب به عزم مبارزت قدم به میدان اهل شقاوت گذاشت و این رجز را می‌خواند:

۱. محمد بن عمر کشی، رجال الکشی: ۷۸: ۱۳۳.

۲. ابو مخنف، مقتل الحسین (ع): ۶۶؛ همچنین در کتب اهل سنت وارد شده است؛ ر.ک:

محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری: ۵: ۴۴؛ عزالدین بن اثیر، الکامل فی التاریخ: ۴: ۷۱.



رجزهای حبیب بن
مظاهر

أَنَا حَبِيبٌ وَأَيُّ مُظْهِرٌ فَارِسٌ هِجَاءٍ وَحَرْبٍ تَسْعَرُ
وَأَنْتُمْ عِنْدَ الْعَدِيدِ أَكْثَرُ وَنَحْنُ أَعْلَا حُجَّةً وَأَظْهَرُ
وَأَنْتُمْ عِنْدَ الْوَفَاءِ أَغْدَرُ وَنَحْنُ أَوْفَى مِنْكُمْ وَأَصْبَرُ
حَقًّا وَأَنْمِي مِنْكُمْ وَأَعْدَرُ

منم حبیب پدر من مظاهر است، دلاور میدان کارزار و هنگامی
که آتش جنگ شعله‌ور گردد مبارز جنگ هستم و شما ای گروه
ستمکاران! در شماره و عدد از ما زیادت‌ر و بیشتر هستید و ما از شما از
جهت حجّت و برهان بالاتر و بلندتر و ظاهرتر هستیم و شما در
هنگام وفا به عهد و پیمان مکار و غدار هستید، پیوسته عادت شما به
نقض عهد و شکستن پیمان جاری گشته است و ما در وفای به عهد و
پیمان خود از شما وفا کننده‌تر و بلندتر و صبر کننده‌تر هستیم، به
راستی قاطع‌تر از شما و معذورتر هستیم.^۱

پس جنگ نمایان و قتال بی‌پایان نمود و از هر طرف پشته‌ها از
کشته‌ها ترتیب می‌داد و می‌فرمود:

أُقْسِمُ لَوْ كُنَّا لَكُمْ أَعْدَادًا أَوْ شَطَرُكُمْ وَلَيْتُمْ الْأَكْنَادَا
يَا شَرَّ قَوْمٍ حَسَبًا وَآدَا وَشَرَّهُمْ قَدْ عَلِمُوا أُنْدَادَا

«اُکْنَاد» جمع «کند» به معنای کتف تا پشت است؛ «آد» به معنای
قوّت است. یعنی به خدا سوگند یاد می‌کنم اگر ما در عدد و شماره
برابر شما یا نصف شما می‌شدیم، البته شما از ما روگردان و گریزان

۱. شیخ صدوق، *الأمالی*: ۱۶۰؛ محمد بن حسن فتال، *روضة الواعظین* ۱: ۱۸۶؛ ابن نما حلی،
مشیر الأحزان: ۶۲؛ ابن شهر آشوب، *مناقب آل أبي طالب (ع)* ۴: ۱۰۳؛ هر کدام از مصادر
حاوی بخشی از این اشعار می‌باشند و تمامی آن یکجا در کتب اهل سنت آمده است؛
رک: احمد بن اعثم کوفی، *الفتوح* ۵: ۱۰۷؛ احمد بن جابر بلاذری، *انساب الأشراف* ۳: ۱۹۵؛
اسماعیل بن اثیر، *البدایة و النهایة* ۸: ۱۸۳؛ محمد بن جریر طبری، *تاریخ طبری* ۵: ۴۳۹.

می‌شدید و به شانه‌های خود از ما اعراض می‌نمودید، ای بدترین مردم! از جهت حسب و قوّت و اعوجاج و میل نمودن بر باطل، و بدترین مردمان! در حالتی که خدا را شریک‌ها و ضدّها دانسته و اعتقاد کرده‌اید.^۱

آن بزرگوار عرصهٔ نبرد را به کافران تنگ نموده و می‌زد و می‌کشت، تا اینکه ملعونی از قبیله بنی تمیم نیزه‌ای بر آن بزرگوار زد، برو افتاد، خواست که از جای خود برخیزد، حصین بن نمیر حرام زاده از سر مبارکش شمشیری حواله نمود که سرش را شکافت، پس به زمین افتاد. آن تمیمی ملعون از اسب خود فرود آمد سر مبارک آن بزرگوار را از بدن نازنین او جدا نمود.

کشته شدن آن بزرگوار ارکان لشگر جناب امام حسین علیه‌السلام را در هم شکست و سبب حزن و اندوه آن جناب گردید و فرمود: از خدا اجر مصایب نفس خود و مصایب حمایت کنندگان خود را می‌خواهم. بعضی چنین گفته است که آن بزرگوار را بدیل بن صریم حرام زاده شهید نمود و سرش را برید و از گردن اسب خود آویخت، هنگامی که می‌خواست داخل مکه بشود پسر جناب حبیب سر بریده پدرش را دید، شناخت، آن ملعون را به جهنّم واصل نمود و هنوز آن فرزند رشید به حدّ بلوغ نرسیده بود، چون قاتل پدرش را کشت سر مبارک را برداشت.^۲

به روایت محمد بن ابی طالب جناب حبیب در هنگام مبارزت شصت و دو نفر از آن گروه بداختر را به سوی آتش سقر روانه نمود، حصین بن نمیر ملعون آن بزرگوار را کشت و سر مبارکش را

۱. این اشعار را فقط در کتاب طبری یافتیم؛ ر.ک: محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری ۵: ۴۳۹.

۲. همان.

به گردن اسب خود آویخت.^۱

رجز خوانی و مبارزه
هلال بن نافع
بعد از شهادت آن بزرگوار هلال بن نافع بجلی^۲ قدم مردانگی و
دلیری به میدان دلاوری گذاشت و می فرمود:

أَرْمِي بِهَا مُعَلَّمَةً أَفْوَاقُهَا وَ النَّفْسُ لَا يَنْفَعُهَا أَشْفَاقُهَا
مَسْمُومَةً تَجْرِي بِهَا أَخْفَاقُهَا لَيْمَلَأَنَّ أَرْضَهَا رَشَاقُهَا

با این تیرهای جان گداز شما را می زنم، در حالی که سرهای
آنها رنگین به خون بدن کافران علامت خورده می باشند، اعراض و
ترس از مرگ حتمی نفس را فایده نمی بخشد و آن تیرها به زهر جان
سوز سیراب گشته است، در هنگام جدا شدنش از چله کمان صداها
و اضطراب های آنها به همراه زهر آنها جاری می شود، پاره پاره
کردن آنها زمین و محل خود را پر می کنند.

پیوسته آن کافران ملحدان را نشانه های تیرهای خود نمود، تا
اینکه تیر آن بزرگوار تمام شد، بعد از آن شمشیر انتقام از نیام خود
کشید و بر کافران بداندیش هجوم آور گردید و می فرمود:

أَنَا الْعَلَامُ الْيَمَنِي الْبَجَلِي دِينِي عَلِي دِينَ حُسَيْنٍ وَ عَلِيٍّ
إِنْ أُقْتِلُ الْيَوْمَ فَهَذَا أَمْلِي فَذَلِكَ رَأْيِي وَ الْأَقْيَ عَمَلِي

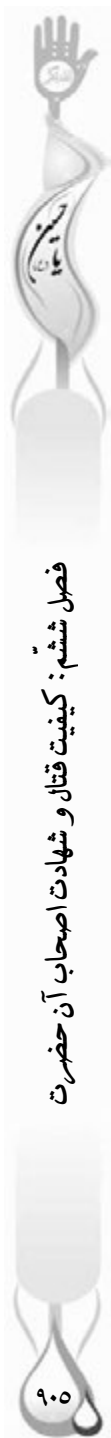
منم جوان رشید یمنی از قبیله بجل! دین من در سر دین جناب
امام حسین علیه السلام و جناب امیرمؤمنان علی مرتضی علیه السلام است، اگر
امروز کشته شوم ترس و واهمه از مرگ نمی کنم، زیرا که این

۱. ابن شهر آشوب، مناقب آل نبی طالب (ع) ۴: ۱۰۳.

۲. بعضی نام او را نافع بن هلال ذکر کرده اند؛ ر.ک: احمد بن جابر بلاذری، انساب الأشراف

۳: ۱۹۷؛ بعضی نیز او را هلال بن حجاج نام برده اند؛ ر.ک: شیخ صدوق، الأمالی: ۱۹۲؛

محمد بن حسن فتال، روضة الواعظین ۱: ۱۸۷.



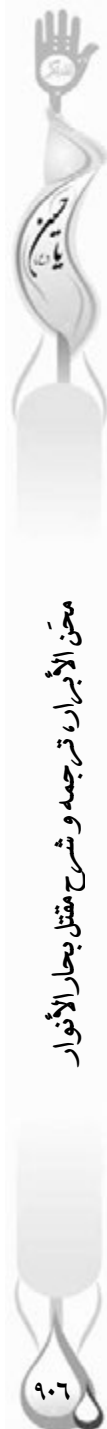
منتهای آرزوی من است و این رأی و فکر من است که امروز به سعادت شهادت فایز گردم و با جزای عمل خود ملاقات نمایم. پس سیزده نفر از آن ناکسان بداختر را به سوی آتش شقر فرستاد، آن ملاعین اشقیا دو دست و بازوی آن بزرگوار را قلم نمودند و دستگیر و اسیر کردند، به نزد سرکردگان لشکر اشقیای شیطان بردند، شمر حرام زاده از جای خود برخاست به شمشیر کین کردن نازنین آن بزرگوار صاحب یقین را زد.^۱

بعد از شهادت آن بزرگوار جوانی نیکو خصال بیرون آمد که پدر بزرگوارش در آن روز در معرکه کارزار به درجه شهادت رسیده بود و مادر آن جوان در عرصه گاه کربلا حاضر بود. مادر نیکو طینت به فرزند عزیز خود فرمود: ای فرزند گرامی! آماده جهاد کافران باش و در پیش روی فرزند عزیز جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله با گروه اشقیا کارزار و قتال نما.

چون آن جوان پاک طینت به فرموده مادر نیکو سیرت خود به خدمت سراسر سعادت آن حضرت آمد که اذن جهاد کافران و رخصت قتال فاجران حاصل نماید، آن معدن فتوت و کرامت فرمود: این جوان پدرش به درجه شهادت رسیده است شاید مادرش به قتال فرزند خود راضی نگردد و مبارزت او را خوش ندارد! آن جوان سعادت‌مند عرض نمود: مادرم مرا امر نمود که به جهاد این گروه اشقیا بیرون روم.

جناب امام حسین علیه السلام او را عازم کارزار و جان‌نثاری دید، رخصت داد آن دلاور شیر بیشه شجاعت قدم دلیری و مبارزت به

۱. همان؛ کامل رجزها فقط در کتاب الفتوح آمده است؛ احمد بن اعثم کوفی، الفتوح ۵: ۱۱۰.



میدان قتال اهل شقاوت گذارد و این ابیات آبدار را در مقام رجز خوانی می خواند:

امیری حسین و نعم الامیر
 امیری حسین و نعم الامیر
 سرور فؤاد البشیر النذیر
 علی و فاطمة والدة له
 فهل تعلمون له من نظیر
 له طلعة مثل شمس الضحی
 له غرة مثل بدر منیر

امیر من جناب امام حسین علیه السلام است! چه بسیار امیر بزرگواری است! سرور دل پیغمبر بشیر نذیر است، جناب علی مرتضی علیه السلام و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام پدر و مادر آن بزرگوارند، آیا در اهل روزگار برای این بزرگوار مثل و مانندی می دانید؟ از برای آن حضرت نور و روشنایی هست، مانند نور آفتاب عالمتاب خورشید جهان تاب روز روشن؛ و از برای رخسار و قد رعنائی آن بزرگوار روشنی و درخشندگی هست مانند نور ماه منیر.

پس مشغول کارزار گروه اشرار گردید، داد جوانمردی و مردانگی در داد و گروهی از آن اشقیا را به آتش دارالبوار فرستاد، آخر آن بزرگوار را به شمشیر جفاکار از کار افکنده، سر مبارکش را بریده، به سوی لشکرگاه آن شاه بی سپاه انداختند.

سر بریده نوجوان در
 آغوش مادرش
 مادر نیکو طینتش سر بریده فرزند رشید خود را برداشت و به سینه بی کینه خود چسباند و گفت: چه کار نیکو به عمل آوردی ای سرور دل من! و نور دیده مادر!، پس آن زن نیکوکار سر بریده فرزند عزیز خود را به یکی از آن کافران زد، آن ملعون به شدت ضرب سر بریده به جهنم واصل گردید و آن پاک طینت مانند مادر وهب عمود خیمه را گرفته، بر آن روبه صفتان حمله نمود، مانند مبارزان

عرصه قتال آن زن نیکو خصال این دو بیت را در مقام رجز خوانی می‌خواند:

أَنَا عَجُوزٌ سَيِّدِي ضَعِيفَةٌ خَاوِيَةٌ بِالْيَةِ نَحِيفَةٌ
أَضْرِبُكُمْ بِضَرْبَةٍ عَنِيفَةٍ دُونَ بَنِي فَاطِمَةَ الشَّرِيفَةِ

رجز خوانی و حمله
مادر نوجوان کربلا به
دشمن

منم! زن پیره زال ضعیف اندام سید بزرگوار خود، که شکسته بال و قد خمیده و جسد پوسیده و لاغر شده هستم، ای گروه کافران! در یاری و نصرت فرزندان عزیز جناب فاطمه زهرا علیها السلام صاحب عزت و شرافت، شما را به ضربت شدید سخت می‌زنم.

پس آن زن دلیر دو نفر از آن قوم شریر را به سوی بئس المصیر روانه نمود.

جناب امام حسین علیه السلام امر کرد که او را به سوی خیمه‌ها برگردانیدند و در حق آن پاک طینت دعای خیر فرمود.^۱

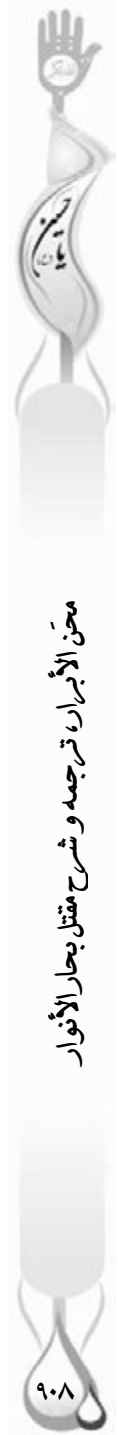
در مناقب فرموده است که قبل از شهادت آن جوان سعادتمند جنادة بن الحرث الانصاری عازم قتال گروه اشقیا گردید، دلیرانه به شوق شهادت قدم به میدان مبارزت نهاد و می‌فرمود:

أَنَا جُنَادٌ وَأَنَا ابْنُ الْحَارِثِ لَسْتُ بِخَوَّارٍ وَلَا بِنَاكِثٍ
عَنْ يَبْعَتِي حَتَّى يَرْتِنِي وَارِثٌ الْيَوْمَ شَلَوِي فِي الصَّعِيدِ مَاكِثٌ

رجز خوانی و جان
نثاری جنادة بن حرث

«شلو» به کسره شین و سکون لام، به معنای عضو و جسد و کالبد انسان است. یعنی منم جناده فرزند حارث! در کارزار دشمنان دین سستی کننده و ضعیف نیستم و در بیعت خود ناکث و شکننده

۱. خوارزمی، مقتل الحسین (ع) ۲: ۲۱؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل نبی طالب (ع) ۴: ۱۰۴؛ مشروح خبر و تمامی اشعار فقط در مقتل خوارزمی آمده است و صاحب مناقب اشاره‌ای به این نوجوان و دو بیت اول اشعار او ننموده است.



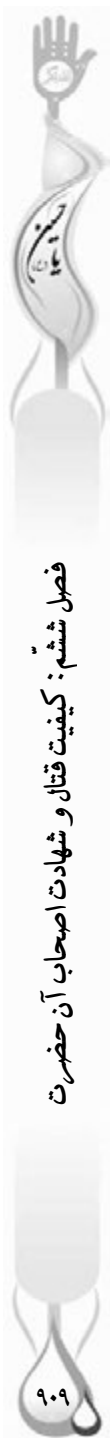
نمی‌باشم، تا اینکه کشته شوم؛ وارث من از من ارث برد، امروز جسد من در روی خاک کشته و مانده می‌شود.

پس به آن گروه ناکثان به شمشیر بران هجوم آور گردید، پیوسته مشغول قتال آن گروه بد فعال شد، داد جوانمردی داد، جماعت بسیار به سوی دارالبوار فرستاد، تا اینکه به درجه شهادت رسید.^۱ بعد از آن عمرو بن جناده مردانه و دلیرانه قدم به میدان کارزار گذاشت و می‌فرمود:

رَجَزَ خَوَانِي عَمْرُو بْنُ جَنَادَةَ	أَضِيقَ الْخِنَاقَ مِنْ ابْنِ هِنْدٍ وَأَرْمِهِ	مَنْ عَامَّةٌ بِفَوَارِسِ الْأَنْصَارِ
	وَمُهَاجِرِينَ مُخَضِّبِينَ رِمَاحُهُمْ	تَحْتَ الْعِجَاجَةِ مِنْ دَمِ الْكُفَّارِ
	خُضِبَتْ عَلَيَّ عَهْدُ النَّبِيِّ مُحَمَّدٌ	فَالْيَوْمَ تُخَضَّبُ مِنْ دَمِ الْفُجَّارِ
	وَالْيَوْمَ تُخَضَّبُ مِنْ دِمَاءِ أَرَادَ لَ	رَفَضُوا الْقُرْآنَ لِنُصْرَةِ الْأَشْرَارِ
	طَلَبُوا بَثَارِهِمْ بِيَدٍ إِذْ أَتَوْا	بِالْمُرْهَفَاتِ وَبِالْقَنَا الْخَطَّارِ
	وَاللَّهُ رَبِّي لَا أَزَالُ مُضَارِبًا	فِي الْفَاسِقِينَ بِمُرْهَفٍ بَتَارِ
	هَذَا عَلَيَّ الْأَزْدِي حَقٌّ وَاجِبٌ	فِي كُلِّ يَوْمٍ تَعَانِقٍ وَكَرَارِ

«خنق» بر وزن «كتاب» جمع خنق به معنای غیظ و کینه می‌باشد و مراد از «ابن هند» یزید پلید است و «مَنْ عَامَّةٌ» بیان از «ابن هند» است و «عامَّة» به معنای متحیر و ضال است و شاید «عام» به معنای سال مضاف به ضمیر غایب بشود و معنای هر دو در ترجمه ظاهر می‌باشد؛ «عِجَاجَةُ» بر وزن «سَحَابَةُ» به معنای غبار و مرد احمق است. یعنی غیظ و غضب را بر پسر هند ملعون تنگ بگیر، یا مراد این است: سخت بگیر گلوی پسر هند را و بر آن ملعون تیرانداز و

۱. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب (ع) ۴: ۱۰۴؛ احمد بن اعثم کوفی، الفتوح ۵: ۱۱۰.



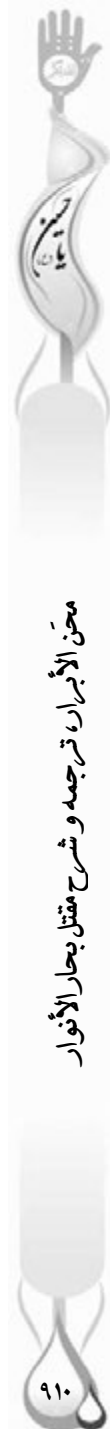
هجوم آور باش که جاهل نادان و متحیر و گمراه است، یا مراد این است: در این سال حاضر به تیر تیز به اعانت فارسان گروه انصار و مهاجران خوش کردار او را بزن، که آن بزرگواران در زمان گذشته سر نیزه‌های خود را در زیر غبار میدان کارزار از خون کفّار رنگین نمودند و رنگین شدن آن نیزه‌های تیر به خون کافران فتنه‌انگیز، در عهد و زمان پیغمبر عزیز جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله گردید، پس امروز نیز آن نیزه‌ها از خون فاجران گروه اشرار رنگین می‌باشند، امروز از خون اراذل و ناکسان رنگین می‌شوند که آن ملاعین لشگر شیطان به جهت نصرت و یاری گروه اشرار احکام قرآن را دور انداخته، عمل به آن ننمودند. آن ملاعین طلب خون‌های خود را نمودند که در جنگ بدر لشگر جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله ریخته بودند، هنگامی که با شمشیرهای تیز و نیزه‌های مرگ خیز به جنگ مسلمانان آمدند. به خداوند عالمیان که پروردگار من است سوگند یاد می‌کنم که پیوسته با شمشیر تیز قاطع بر آن گروه ناکسان فاسقان خواهم زد و این زدن و قتال بر ازدی - یعنی خود آن بزرگوار - در هر روز مبارزت و قتال و هجوم آوری کافران، تکلیف لازم و حق واجب است.^۱

پس عبدالرحمن بن عروه قدم دلیری به میدان کارزار گذاشت.

رجز خوانی و شهادت
عبدالرحمن بن عروه

قَدْ عَمِلْتُ حَقًّا بَنُو غِفَارٍ وَ خِنْدِفٌ بَعْدَ بَنِي نِزَارٍ
لَنَضْرِبَنَّ مَعْشَرَ الْفَجَّارِ بِكُلِّ عَضْبٍ ذِكْرٍ بَنَارٍ
يَا قَوْمِ ذُودُوا عَنْ بَنِي الْأَخْيَارِ بِالْمُشْرِفِي وَالْقَنَا الْخَطَارِ

۱. احمد بن اعثم کوفی، الفتوح ۵: ۱۱۰.



ترجمه این ایات در نزدیکی گذشت. مشغول قتال گروه بد فعال گردید، تا اینکه شربت شهادت را چشید.^۱

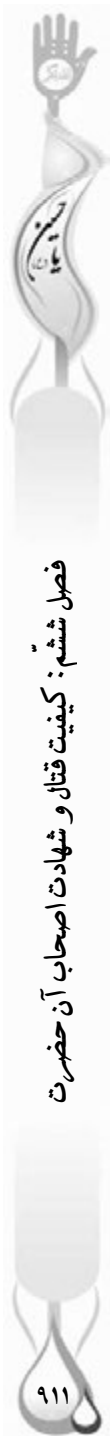
وفاداری عابس و غلامش شوذب
 محمّد بن ابی طالب روایت کرده است که عابس بن شیب
 شاکری عازم قتال کافران و معانقه حوریان گردید. شوذب نام، غلام
 او در آن روز در خدمت جناب عابس حاضر بود، آن بزرگوار به
 شوذب خطاب نمود: یا شوذب! در خیال خود امروز چه اراده داری
 و چه می خواهی بکنی؟

آن سعادتمند عرض نمود: هیچ چیز در نظر ندارم، مگر اینکه
 امروز با کافران بداندیش مقاتله می کنم تا اینکه کشته و به خون خود
 آغشته شوم.

جناب عابس فرمود: گمان من درباره تو همین بود، پس به
 خدمت سراسر سعادت جناب ابی عبدالله الحسین برو، تا اینکه تو از
 یاوران و قربانیان خود محسوب فرماید، چنانکه دیگران را حساب
 فرمود، زیرا که امروز روزی است که برای ما سزاوار است که به
 قدر طاقت و قدرت، طلب اجر و ثواب آخرت نماییم، زیرا که بعد
 از امروز نیازمند عمل کردن و عبادت نمودن نیستیم و حسنات و
 راحتی روز جزا در پیش است.

پس آن بزرگوار با شوذب خوش کردار به خدمت سراسر
 سعادت جناب سید ابرار و امام اخیار آمد و سلام داد، عرض نمود: یا
 ابا عبدالله! در روی زمین از خویشان و بیگانگان کسی در نزد من
 عزیزتر و محبوبتر از تو نیست و اگر قدرت و توانایی داشتم که
 امروز این ظلم و ستم و کشته شدن را از جان عزیز تو دفع نمایم به

۱. اسماعیل بن اثیر، البدایة و النهایة ۸: ۱۸۴؛ محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری ۵: ۴۴۲.



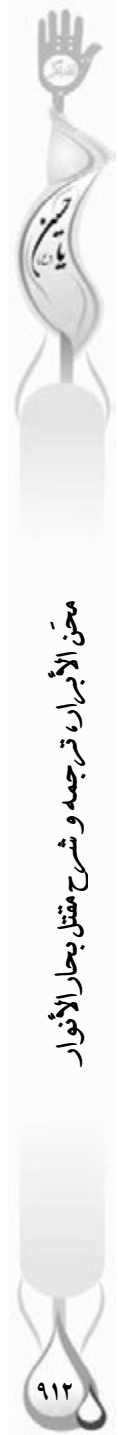
چیزی که عزیزتر از جان و خون خود باشد هر آینه می کردم السَّلامُ عَلَیْكَ یا اَبَا عَبْدِ اللهِ! شهادت می دهم که من در سر هدایت و دین تو هستم و در سر دین و هدایت پدر بزرگوارت جناب امیر مؤمنان علیه السلام ثابت قدم می باشم. رخصت جهاد کافران طلبید، چون آن شیر بیشه شجاعت اجازت یافت، شمشیر آبدار خود را از نیام انتقام کشیده، مانند شیر غران به سوی آن روبه صفتان شتافت.

ربیع بن تمیم می گوید: چون نظر من به عابس افتاد، دیدم که آن شیر بیشه میدان کارزار مانند شیر ژیان به سوی لشگر اشرار می آید و او را شناختم و مکرر عابس را در جنگ های سخت دیده بودم و شجاعت بی نظیر او را به تجربه رسانده بودم، پس مردم را صدا کردم: ایها النَّاس! این دلاور میدان کارزار که به عزم مبارزت می آید شیر خشمناک شیران، فرزندان رشید شیب است، نباید کسی از شما به مبارزت این دلاور هنر پرور بیرون برود.

پس چون به وسط عرصه گاه نبرد قدم گذاشت به صدای بلند ندای اَلَا رَجُلٌ؟ اَلَا رَجُلٌ؟ به گوش آن روبه صفتان بی شرمان رساند. کسی از آن ناکسان جرأت مبارزت آن بزرگوار ننمود، سر خجلت و بی شرمی به زیر افکنده، جواب از هیچ یکی از آن کافران نیامد.

چون عمر بن سعد حرام زاده مشاهده نمود که کسی را یارای مبارزت آن شیر بیشه شجاعت ندارد، آن کافر عنید لشگر شقاوت را صدا داد که آن بزرگوار را از هر طرف سنگسار نمایند، پس آن بی شرمان لشگر شیطان از هر طرف آغاز سنگ اندازی نمودند، چون غضنفر عرصه گاه مبارزت بی شرمی و بی غیرتی آن روبه صفتان را مشاهده نمود، زره خود را از تن و طاس کلاه و سپر خود را از سر

شهادت ناجوانمردانه
عباس



به زمین افکنده، خود را به دریای لشگر ضلالت اثر زده، هرگز اعتنا به باریدن سنگ‌های گروه اشرار ننمود. به شمشیر آبدار خود بر آن روبه صفتان بی‌غیرت و حمیت حمله‌ور گردیده، از کشته‌ها پشته‌ها ترتیب می‌داد.

ربیع بن تمیم می‌گوید: به خدا سوگند دیدم زیاده از دویست نفر را از پیش روی آن مبارز عرصه کارزار رو به گریز می‌نهادند و ایشان را به شمشیر آبدار خود می‌راند و می‌دوانید، پس از هر طرف آن بزرگوار را احاطه نمودند تا اینکه به سنگ اندازی و تیر افکنی او را عاجز از کارزار و قتال نمودند، چون عجز او را مشاهده کردند جماعتی از شجاعان لشگر ضلالت اثر سر مبارک آن بزرگوار را بریدند و چند نفر از ایشان با یکدیگر نزاع می‌کردند، هر یکی ادعا می‌نمود که او آن بزرگوار را به قتل آورد.

عمر بن سعد ملعون گفت: نزاع نکنید، این مرد را یک نفر نکشت، بلکه در میان همه لشگر کشته گردید و با این سخن نزاع و مجادله را از میان ایشان برداشت.^۱

نصرت و شهادت عبدالله و عبدالرحمن غفاری	پس عبدالله و عبدالرحمان الغفاریان به جهت طلب رخصت به خدمت سراسر سعادت آن حضرت آمدند و عرض نمودند: یا اَبَا عَبْدِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَیْكَ! دوست داریم که در پیش روی تو به سعادت شهادت برسیم و این گروه اشرار را به جان خود از تو دفع نماییم. آن حضرت فرمود: مرحبا به شما! نزدیک من بیایید و آن

۱. شیخ مفید، الإرشاد ۲: ۱۰۵؛ ابن نما حلی، مئبر الأحرار: ۶۶؛ اسماعیل بن اثیر، البدایة و النهایة ۸: ۱۸۵؛ احمد بن جابر بلاذری، انساب الأشراف ۳: ۱۹۷؛ محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری ۵: ۱۴۴؛ عزالدین بن اثیر، الکامل فی التاریخ ۴: ۷۳؛ نقل کامل علامه مجلسی رحمه الله در قصه شهادت عابس و شوذب در منابع اهل سنت آمده است.

بزرگواران بنا به امر و فرمان آن امام انام نزدیک آن حضرت آمدند، در حالتی که گریه می کردند و اشک حسرت به رخسار خود جاری می نمودند.

حضرت فرمود: ای فرزندان برادر من! چه چیز شما را می گریاند؟ به خدا سوگند امیدوارم که بعد از یک ساعت چشمان شما روشن و خندان باشد.

ایشان عرض کردند: جان ما فدای تو باشد، ما بر حال نفس خود گریه نمی کنیم و لکن بر حال خیر مآل تو گریه می نمایم، زیرا که می بینیم لشگر اشرار تو را از هر طرف احاطه نموده اند و ما را قوت و توانایی نیست که این بلا را از جان مبارک تو دفع نمایم و نفعی برسانیم. حضرت فرمود: ای فرزندان برادر من! خداوند عالمیان در برابر این اندوهی که به حال تنهایی من دارید و به جان خود برای من مواسات و یاری می کنید به شما بهترین جزاء پرهیزکاران را کرامت فرماید.

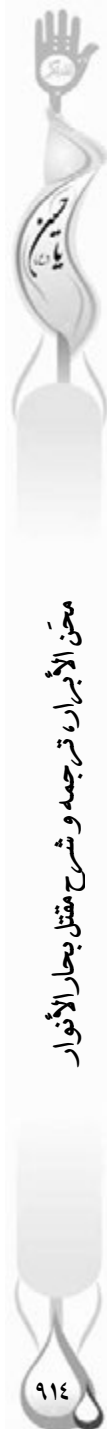
پس آن حضرت را وداع بازپسین نموده و عرض کردند: السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ!

حضرت فرمود: وَ عَلَیْكُمْ السَّلَامُ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ.

پس به شوق سعادت شهادت قدم مبارزت به میدان کارزار اهل شقاوت نهادند، شجاعت ها به کار بردند و مردانه مشغول کارزار لشگر اشرار گردیدند، تا اینکه از جام شیرین کام شهادت شربت سعادت و رستگاری را نوشیدند.^۱

پس جناب امام حسین علیه السلام غلام ترکی داشت، به زیب و زیور صلاح و ورع و تقوی آراسته و پیراسته بود و قاری قرآن و صاحب

۱. ابن نما حلی، مشیر الأحزان: ۵۸؛ اسماعیل بن اثیر، البدایة و النهایة ۸: ۱۸۴؛ محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری ۵: ۴۴۲؛ احمد بن اعثم کوفی، الفتوح ۵: ۱۰۷.



یقین و ایمان بود، قدم مردانگی به عرصه گاه نبرد نهاده این رجز را می خواند:

شهادت غلام ترکی امام حسین (ع)
 الْبَحْرُ مِنْ ضِرْبِي وَ طَعْنِي يَصْطَلِي وَالْحَوْثُ مِنْ سَهْمِي وَ بَلْغِي يَمْتَلِي
 إِذَا حُسَامِي فِي يَمِينِي يَنْجَلِي يَنْشَقُّ قَلْبُ الْحَاسِدِ الْمُبْجَلِ

«يَصْطَلِي» یعنی گرم می شود؛ «حَوْث» به فتحه جیم و تشدید واو، به معنای هوا می باشد؛ در بعض نسخه ها «مُبْجَل» وارد شده است و در بعضی از نسخه ها «مُنْجَل» وارد گشته، بر نسخه اول شاید مراد کسی است که از جهت شجاعت و دلیری، مردم او را تعظیم و تبجیل نمایند و بنابر نسخه ثانی کسی می باشد که جدال و خصومت کننده شود.

یعنی دریا از آتش شرربار شمشیر نیزه زدن و شمشیر به کار بردن من گرم می شود و هوا از تیر پی در پی من پر می گردد، هنگامی که شمشیر آبدار در دست راست من ظاهر و هویدا شود، دل حاسد مرد دلیر پاره پاره می گردد.

پس گروهی از آن حاسدان بداندیش را به آتش دوزخ فرستاد، از بسیاری زخم کاری به روی خاک کربلا افتاد.

امام حسین (ع) بر بالین غلام خویش
 جناب امام حسین علیه السلام به بالین آن مؤمن سعادتمند تشریف آورد و رخسار مبارک خود را به خد آن بزرگوار نهاد، چشم خود باز نمود، چون آن لطف و مرحمت را از آن معدن فتوت و کرامت حجت یزدان مشاهده کرد، از غایت شادی تبسم و خنده نمود و مرغ روح نیکبخت آن بزرگوار به آشیانه بهشت برین پرواز نمود.^۱

۱. این شهر آشوب، مناقب آل انبی طالب ۴: ۱۰۴؛ در مصدر چنین ذکر شده است که غلام ترکی برای حر بن یزید بوده است.

دعای امام (ع) بدرقه
تیرهای یزید بن زیاد

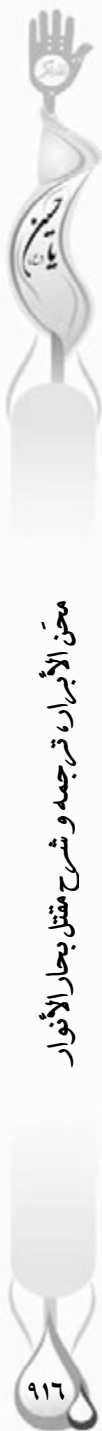
محمد بن ابی طالب فرموده است بعد از آن یزید بن زیاد بن
شعشاء هشت تیر بیرون آورده، هر یک از آن تیرها را به چله کمان
گذاشت، به سوی آن گروه اشقیاء انداخت، پنج تیر از آنها بر نشانه
برخورده، خطا نکرد. پنج نفر از آن گروه بداختر را به سوی آتش
سفر روانه نمود و هر تیری که به چله کمان می گذاشت و
می خواست که به سوی لشگر شقاوت اثر بیاندازد، آن حضرت
می گفت: خداوندا! تیر او را بر نشانه برسان و در هدف وی محکم و
ثابت نما و ثواب آن را بهشت قرار ده!

پس آن بی شرم از هر طرف به سوی آن مؤمن پاک طینت
هجوم آور شدند، تا اینکه او را به درجه رفیع شهادت رسانیدند.^۱

مترجم می گوید: بنابه ظاهر دعای سریع الاجابه آن حضرت نباید
یکی از آن هشت تیر خطا نماید، چنانکه از ظاهر روایت چنین ظاهر
می شود که پنج تیر از آنها بر نشانه برخورد. شاید دعای حضرت در
پنج تیرش بوده باشد، یعنی در هنگام تیراندازی در پنج باقی آن دعا
را نموده باشد که هیچ یکی از آن پنج تا خطا ننموده و شاید همه
تیرها بر نشانه رسیدند، لکن پنج نفر را کشته و سه نفر را زخم دار
کرده باشد و **اللَّهُ الْعَالِمُ بِالْحَقَائِقِ** انتهی.

شیخ بزرگوار شیخ ابن نماسیر از مهران مولای بنی کامل روایت
کرده است که من در کارزار کربلای پر بلا حاضر بودم، مردی از
اصحاب گرامی آن حضرت را دیدم که عرصه گاه نبرد را به لشگر

۱. محمد بن جریر طبری، **تاریخ طبری** ۵: ۴۴۵؛ عزالدین بن اثیر، **الکامل فی التاریخ** ۴: ۷۳؛
در کلام ابن اثیر آمده است که این یزید بن زیاد از لشکریان عمر سعد بود، زمانی که
دید عمر سعد شروط امام حسین (ع) نپذیرفت به لشکر امام حسین (ع) پیوست و در مقابل
ایشان جان فدای حسین (ع) کرد.



رجز خوانی و شهادت
ابو عمرو نهشلی

اشرار تنگ نموده، جنگ نمایان و قتال سخت و شدید می نمود و به هر جانب که به شمشیر آبدار خود حمله می نمود، ایشان را گریزان و پراکنده می فرمود و به سوی آن حضرت برمی گشت و رجز می خواند و می گفت:

أُبَشِّرُ هَدَيْتَ الرُّشْدَ تَلْقَى أَحْمَدًا فِي جَنَّةِ الْفِرْدَوْسِ تَعْلُو صُعدًا
یعنی بشارت باد! شاد و خرم باش به هدایت و رستگاری برسی، امروز به خدمت جناب احمد مختار خواهی رسید، در بهشت برین و جنت فردوس به آن حضرت ملاقات می نمایی و به مراتب عالیه و منازل بلند درجات بلند می شوی.

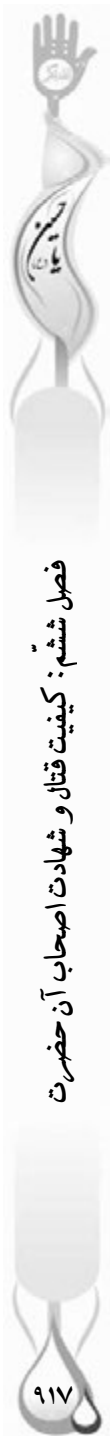
مهران می گوید: من از کسی پرسیدم که این مبارز دلاور کیست؟ گفتند: ابو عمرو نهشلی است و به قول بعضی ابو عمرو خثعمی است. ناگاه عامر بن نهشل ملعون که یکی از قبيله بنی اللات از ثعلبيه بود به سوی آن بزرگوار هجوم آور شد، آن نیکبخت سعادتمند را به درجه شهادت رساند و سر مبارکش را از بدن مطهرش جدا نمود و ابو عمرو مردی از بزرگان زاهدان بود، بسیار عابد و زاهد و کثیر الصلوة و شب خیز^۱ بود رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى قَاتِلِهِ.

دلاوری و نبرد یزید
بن مهاجر

پس یزید بن مهاجر به مبارزت آن گروه اشرار بیرون آمد با پنج تیر پنج نفر را از لشکر عمر بن سعد حرام زاده به سوی آتش دوزخ فرستاد و به خدمت آن حضرت آمده جان خود را در پیش روی آن جناب نشانه تیر و شمشیر لشکر اشرار سپر نمود و می گفت:

أَيُّ يَزِيدُ وَ أَبِي الْمُهَاجِرِ كَأَنِّي لَيْتُ بَغِيلُ خَادِرٍ
يَا رَبِّ إِنِّي لِلْحُسَيْنِ نَاصِرٌ وَ لِابْنِ سَعْدٍ تَارِكٌ وَ هَاجِرٌ

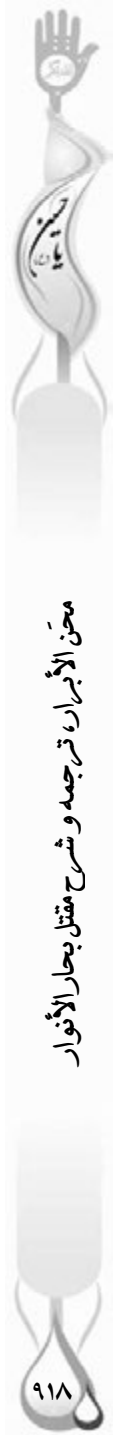
۱. ابن نما حلی، مشیر/أحزان: ۵۷.



«بَغِيل» به حسب لغت مناسب مقام نیست، مگر اینکه کنایه از بزرگی جثّه و جسد باشد، مانند استر بزرگ تنومند بوده باشد. یعنی منم یزید و پدر من مهاجر است، گویا من شیر بزرگی هستم که در بیشه‌ها می‌باشد، ای پروردگار من! به درستی برای جناب امام حسین علیه‌السلام ناصر و معین هستم و از پسر سعد ملعون بیزار می‌باشم. کنیه آن بزرگوار ابوالشعشاع بود و از قبیله بنی‌بهدله کنده بود،^۱ در آن هنگام ملعونی پیش آمد صدا نمود کجاست حسین علیه‌السلام؟ حضرت فرمود: منم حسین علیه‌السلام! چه می‌خواهی؟

آن حرام زاده عرض کرد: بشارت باد تو را به آتش دوزخ! که در این ساعت به توی آن وارد خواهی شد! حضرت فرمود: به آتش دوزخ بشارت داده نمی‌شوم، بلکه به ملاقات پروردگار رحیم و پیغمبر شفیع مطاع بشارت یافته و شاد و خرم می‌باشم، حضرت فرمود: تو کیستی؟ آن حرام زاده گفت: منم محمد بن اشعث! حضرت دست مبارک خود را به دعا برداشت و گفت خداوندا! اگر این بنده تو در این سخن دروغگو است او را به زودی به سوی آتش دوزخ بکش و او را امروز به یاران خود آیت و عبرت نما. همان ساعت جلو اسب آن حرام زاده برگشت و او را به زمین زد و پای آن ملعون در رکاب ماند، بدن نحس نجس او را به هر سنگ و کلوخ می‌زد و پاره پاره می‌نمود، تا اینکه آلت ذکوریت آن ملعون لعین از بدن نحسش جدا شد، به زمین افتاد و روح پلیدش به آتش دوزخ در پیوست لعنة الله علیه.

۱. همان: ۶۱؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ائمه طالب (ع) ۴: ۱۰۳.



راوی حدیث می گوید: به خدا سوگند از سرعت استجابت دعای
آن حضرت بسیار تعجب نمودم.^۱

معلون دیگر پیش آمد، صدا نمود کجاست حسین؟
حضرت فرمود: من اینجا هستم!

آن حرام زاده گفت: بشارت باد تو را به آتش!
حضرت فرمود: بلکه من به ملاقات پروردگار رحیم و پیغمبر
شفیع مطاع شاد و خرم می باشم، تو کیستی؟
آن حرام زاده ملحد عنید گفت: منم شمر بن ذی الجوشن!

جسارت شمر بن ذی
الجوشن به امام (ع)

حضرت فرمود: الله اکبر! جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است
که من در خواب دیدم که سگی سفید رنگ دهن خود را به خون
اهل بیت من آلوده می سازد،^۲ حضرت امام حسین علیه السلام فرمود: در خواب
دیدم که سگانی چند بر من هجوم آور شدند، می خواستند مرا بدرند و
در میان آنها سگی سفید رنگ بود، از همه آنها بیشتر شدت در حمله
می نمود، تو همان سگ هستی که جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و من در
خواب خود دیده ام و آن ملعون ابرص و به مرض برص مبتلا بود.^۳

رؤیای صادقه
پیامبر (ص) و امام
حسین (ع)

ترمذی در تاریخ خود روایت کرده است که شخصی به حضرت
صادق علیه السلام عرض نمود که تأویل و تأثیر خواب چه مدت طول
می کشد و به تأخیر می افتد؟
آن حضرت همان خواب گذشته جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله را

استشهاد امام صادق (ع)
به خواب رسول
خدا (ص) برای زمان
تعبیر خواب

۱. ابن نما حلی، مشیر الأحرار: ۶۴.
۲. همان؛ اسماعیل بن اثیر، البداية و النهاية ۸: ۱۸۸؛ ابن عساکر، تاریخ مدینة دمشق ۲۳: ۱۹۰ و ۵۵: ۱۶.
۳. ابن قولویه قمی، کامل الزیارات: ۷۵: ۱۴؛ احمد بن اعثم کوفی، الفتوح ۵: ۹۹؛ خوارزمی، مقتل الحسین (ع) ۱: ۲۵۱؛ ابن نما حلی، مشیر الأحرار: ۶۴.

نقل نمود که تأویل آن خواب بعد از شصت سال به ظهور آمد.^۱

سیف بن ابی الحرث بن سریع و مالک بن عبدالله بن سریع که جابریان از قبیله همدان بودند، در پیش روی آن حضرت ایستاده، مشغول قتال قوم کافران گردیدند، پس به سوی آن حضرت برگشته به یکدیگر ملاقات نمودند و عرض کردند: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ حضرت فرمود: وَ عَلَيْكُمَا السَّلَام.

پس مشغول کارزار شدند تا اینکه به درجه شهادت رسیدند.^۲

محمد بن ابی طالب و دیگران روایت کرده‌اند که هر یکی از اصحاب گرامی آن حضرت که عزم کارزار و مبارزت می‌نمود، به خدمت سراسر سعادت جناب مظلوم کربلا می‌آمد و عرض می‌کرد: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ!

آن حضرت جواب سلام او را رد می‌کرد و می‌فرمود: عَلَيْكَ السَّلَام! ما نیز به عقب تو می‌رسیم و این آیه را می‌خواند:

﴿فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا﴾^{۳ و ۴}

تا اینکه همه آن گروه ابرار و فرقه مؤمنان اخیار در خدمت و یاری آن حضرت و در نصرت آن بزرگوار به درجه شهادت رسیدند و در خدمت آن حضرت جز اهل بیت گرامیش کسی از اصحاب نماند و فرموده‌اند که عادت مؤمن چنین گونه می‌باشد که دین خود را به دنیای خود ترجیح می‌دهد و مرگ خود را بر حیات خود اختیار نماید و در راه رضای خداوند عالمیان کشته شدن برای مؤمن

تنها ماندن امام حسین(ع) با خانواده‌اش

۱. ابن نما حلی، مشیر الأحرار: ۶۴.

۲. همان: ۶۶.

۳. احزاب: ۲۳.

۴. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب(ع) ۴: ۱۰۰.

بهرتر و نیکوتر از زندگانی این چند روز فانی می‌باشد و پیوسته حق را یاری می‌کند هر چندی که بداند که در سر یاری دین حق کشته می‌شود، خداوند عالمیان می‌فرماید:

﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزُقُونَ﴾^۱

خطاب پیامبر (ص) بر شهدای احد چون جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله در بالین شهدای احد ایستاد که در میان ایشان جناب حمزه کشته و به خون خود آغشته شده بود، حضرت فرمود: من برای این کسانی که به خون خود غلطیده شده‌اند شاهد و گواه هستم که ایشان در روز قیامت محشور می‌شوند و خون از رگ‌های گلوی ایشان جاری می‌باشد، رنگ وی به رنگ خون است و عطر وی عطر و بوی مشک می‌باشد.^۲

پس محمد بن ابی طالب و دیگران روایت کرده‌اند که چون جمیع اصحاب نیکوکاران آن حضرت شربت شهادت را نوشیدند و جز جوانان بنی‌هاشم و ماه تابان خویشان گرامی آن حضرت کسی از اصحاب گرامیش زنده نماند و کسانی که از جوانان بنی‌هاشم در آن عرصه گاه کریلا و بیابان کریلا در خدمت سراسر سعادت جناب سید شهدا علیه السلام حاضر بودند، چند نفر از فرزندان جناب امیرمؤمنان علیه السلام و فرزندان جناب جعفر طیار و فرزندان جناب عقیل و از فرزندان جناب امام حسن علیه السلام و فرزندان خود جناب امام حسین علیه السلام بودند. چون نوبت کارزار بر آن بزرگواران رسید همه ایشان در یکجا جمع شدند، یکدیگر را وداع کردند، دامن شهادت بر کمر زدند و عازم

۱. آل عمران: ۱۶۹.

۲. ابن ابی جمهور احسائی، عوالی الآلئی ۲: ۲۰۸ و ۴: ۵؛ فخرالدین طریحی، مجمع البحرین ۲: ۶۶۹.

جانفشانی و سربازی گردیدند.

مترجم می‌گوید: به مقتضای محبت خویشی و برادری و مهربانی که در میان اهل بیت گرامی آن حضرت وجود داشت باید در هنگام وداع یکدیگر که وداع بازپسین بود بسیار گریه و ناله نموده باشند و دست به گردن یکدیگر انداخته باشند و از روی مبارک همدیگر ببوسند و بعضی سخنان دلسوز و مرثیه‌های جگرسوز جانگداز گریه خیز را گفته باشند و احتمال قوی هست که جناب امام حسین علیه‌السلام به حالت وداع ایشان گریه و زاری نموده باشد و حالت وداع ایشان، زنان حرم را به گریه آورده باشد، خداوند عالم لعنت و غضب خود را بر قاتلان و ظالمان آن بزرگواران نماید انتهی.

عبدالله بن مسلم اولین
شهید از اهل بیت امام
حسین (ع)

مصنف قدس سره روایت کرده است که اوّل کسی که از آن بزرگواران قدم دلیری و مردانگی پیش نهاد و به عزم کارزار گروه اشرار به میدان قتال آمد جناب عبدالله بن مسلم بن عقیل بن ابی طالب بود، آن جوان رشید در میدان قتال قوم عنید رجز می‌خواند و می‌فرمود:

الْيَوْمَ أَلْقِيَ مُسْلِمًا وَ هُوَ أَبِي وَ فِتْيَةٌ بَادُوا عَلَي دِينِ النَّبِيِّ
لَيْسُوا بِقَوْمٍ عَرَفُوا بِالْكَذِبِ لَكِنْ خِيَارٌ وَ كِرَامُ النَّسَبِ
مِنْ هَاشِمِ السَّادَاتِ أَهْلُ الْحَسَبِ

یعنی امروز به مسلم ملاقات می‌کنم که پدر بزرگوار من است و بر جوانانی ملاقات خواهم نمود که در راه ترویج دین پیغمبر خدا شربت ناگوار مرگ را چشیدند و ایشان در میان مردم معروف به دروغگویی نبودند، بلکه بزرگان و نیکوکاران و صاحبان نسب شریف و نجابت منیف از قبیله هاشم، سادات گرامی و اهل

بزرگواری و شرافت بودند.

محمد بن ابی طالب روایت کرده است که آن شیر بیشه شجاعت و غضنفر عرصه مبارزت نود و هشت نفر از آن گروه اشرار را در سه حمله به سوی دارالبوار فرستاد، بعد از کارزار بسیار و زخم بیشمار عمرو بن صبیح صیداوی ملعون و اسد بن مالک حرام زاده آن بزرگوار را به درجه شهادت رساندند.^۱

ابوالفرج اصفهانی گفته است که مادر عبدالله بن مسلم رقیه دختر جناب امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام بود، عمرو بن صبیح ملعون آن بزرگوار را به قتل آورد، چنانکه از مداینی روایت کرده است و از حمید بن مسلم مروی است که آن بزرگوار هنگامی که دست مبارک خود را بر پیشانی شریفش گذاشته، تیری از چله کمان نامردی رها شده، دست مبارکش را بر پیشانی آن بزرگوار کشته گروه اشرار چسباند.^۲

بعد از شهادت آن بزرگوار جناب محمد بن مسلم بن عقیل که مادرش ام ولد بود قدم دلیری به میدان گذاشت، مشغول کارزار گردید و به روایت امام جناب محمد باقر علیه السلام آن بزرگوار را ابو جرهم ازدی ملعون به اعانت لقیط بن ایاس جهنی حرام زاده به درجه شهادت رسانیدند.^۳

محمد بن ابی طالب و دیگران روایت کرده اند که بعد از شهادت محمد بن مسلم جعفر بن عقیل قدم شجاعت به میدان مبارزت

نسب عبدالله بن مسلم و چگونگی شهادت او

شهادت محمد بن مسلم

خروج جعفر بن عقیل برای مبارزه و رجس خوانی او

۱. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب (ع) ۴: ۱۰۶.

۲. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبین: ۹۸؛ درباره نسب او همچنین ر.ک: خلیفه بن خیاط لیثی، تاریخ خلیفه: ۱۴۵؛ محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری ۵: ۴۶۹؛ عزالدین بن اثیر، الکامل فی التاریخ ۴: ۹۳؛ شیخ طوسی، رجال الشیخ الطوسی: ۱۰۳.

۳. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبین: ۹۸.

گذاشت و این ابیات را در رجز خوانی می‌خواند:

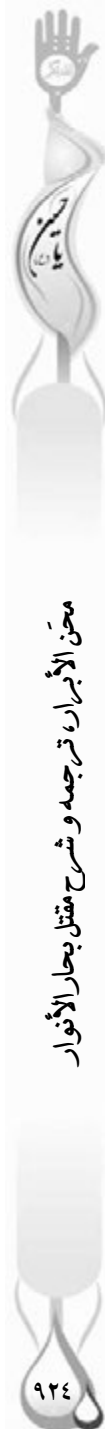
أَنَا الْغُلَامُ الْأَبْطَحِي الطَّالِبِيَّ مِنْ مَعْشَرِ فِي هَاشِمٍ وَ غَالِبِ
وَنَحْنُ حَقًّا سَادَةُ الذُّوَابِ هَذَا حُسَيْنٌ أَطِيبُ الْأَطَائِبِ
مِنْ عِتْرَةِ الْبِرِّ التَّقِيِّ الْعَاقِبِ

«أَبْطَح» مکان واسع را می‌گویند که سنگ‌های ریزه در وی بسیار بوده باشد؛ «ذَوَاب» جمع «ذَوَابَه» بر وزن «ثَمَامَه» به ضمه ذال که مرتبه بلندتر و بالاتر عزّت و شرافت است، چون الف جمع در میان دو همزه واقع شده همزه اول را بدل به واو نمودند، ذوائب گفتند؛ «عاقب» بر وزن «ثاقب» سیّد و بزرگ و رئیس قوم را می‌گویند.

یعنی منم جوان ابطحی مکی! از قبیله طالب، از گروهی که در میان هاشم و غالب و از فرزندان ایشان است و به راستی مائیم سادات و بزرگان عزّت‌ها و شرافت‌ها!، این بزرگوار که در عرصه گاه کارزار حاضر است حسین علیه‌السلام است که پاکیزه‌ترین پاکیزگان و نیکوترین نیکوکاران از عترت پیغمبر نیکوکار پرهیزگار و سیّد شریف بزرگوار است.

پانزده کس از آن ناکسان را به سوی آتش نیران فرستاد. به روایت ابن شهر آشوب دو نفر ملعون را به قتل آورد، بشیر بن سوط حرام زاده از قبیله همدان آن بزرگوار را به درجه شهادت رساند.^۱ ابوالفرج فرموده است که مادر آن بزرگوار امّ النغز دختر عامر عامری بود، قاتل آن بزرگوار عروّه بن عبدالله خنعمی لعین است، چنانکه روایتی از امام محمد باقر علیه‌السلام رسیده است و از حمید بن

۱. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب (ع) ۴: ۱۰۵؛ احمد بن اعثم کوفی، الفتوح ۵: ۱۱۱.



نبرد و رجس خوانی
عبدالرحمن بن عقیل

مسلم نیز روایت شده است که قاتل او عروه ملعون است.^۱
صاحبان کتب مقاتل از محمد بن ابی طالب صاحب مناقب و ابوالفرج
گفته‌اند که بعد از شهادت آن بزرگوار برادرش عبدالرحمن بن عقیل
به عزم جان‌نثاری و شوق شهادت قدم دلیری به میدان مبارزت گذاشت.
آن بزرگوار خود را به آن گروه اشرار به این ابیات نشان می‌داد:

أَبِي عَقِيلٌ فَأَعْرِفُوا مَكَانِي مِنْ هَاشِمٍ وَ هَاشِمٌ إِخْوَانِي
كُھُولُ صِدْقٍ سَادَةُ الْأَقْرَانِ هَذَا حُسَيْنٌ شَامِخُ الْبُنْيَانِ
وَ سَيِّدُ الشَّيْبِ مَعَ الشُّبَّانِ

«کُھول» شاید در این مقام جمع «کهل» بوده باشد که به معنای
صاحب حظّ وافر و نصیب کامل و اقبال بی‌متهاست.
یعنی پدر من عقیل است اگر مرا و شأن مرا نمی‌شناسید، پس
مکان و منزلت مرا از قبیله هاشم بدانید که ایشان برادران من هستند
که بزرگان صدق و صفا و سادات همگنان و اقربان می‌باشند، این
حسین علیه‌السلام در حسب و نسب بلند مرتبه و بزرگ و محکم بنیان است
و سید پیران و جوانان اهل روزگار است.

پس هفده کس از آن ناکسان کافران را به سوی آتش نیران
فرستاد، پس عثمان بن خالد جهنی آن بزرگوار را به درجه شهادت
رسانید^۲ و به روایت ابوالفرج عبدالله بن عقیل و مادرش امّ ولد بود.
قاتلش عثمان بن خالد بن شیم جهنی ملعون به اعانت بشر بن حوط
قابضی حرام زاده است، چنانکه سلیمان بن ابی‌راشد از حمید بن مسلم

۱. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبین: ۹۷؛ در نسب مادر ایشان اختلاف است؛ ر. ک:
محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری ۵: ۴۶۹؛ عزالدین بن اثیر، الکامل فی التاریخ ۴: ۹۲.
۲. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب (ع) ۴: ۱۰۵؛ ابن نما حلی، مشیر الأحزان: ۶۷؛ شیخ
مفید، الإرشاد ۲: ۱۰۶؛ ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبین: ۹۷.

روایت کرده است و عبدالله الاکبر بن عقیل نیز مادرش امّ ولد بود.
از مدائنی روایت کرده است که آن بزرگوار را عثمان بن خالد
حرام زاده با ملعون دیگر از قبیله همدان به درجه شهادت رسانیدند.

ابوالفرج عبدالرحمان بن عقیل را در میان شهدای اهل بیت و شهدای دیگر از
جوانان بنی هاشم ذکر ننموده است^۱ و بعد از ذکر عبدالله الاکبر بن عقیل
فرزندان عقیل

گفته است که از جمله شهدای بنی هاشم محمد بن ابی سعید بن عقیل
ملقب به «احول» است، مادرش امّ ولد است، آن بزرگوار را لقیط بن
یاسر جهنی ملعون تیری انداخت، به درجه شهادت رسید، چنانکه
مدائنی از ابی مخنف از سلیمان بن ابی راشد از حمید بن مسلم روایت
کرده است.^۲

محمد بن علی بن حمزه روایت کرده است که جعفر بن محمد
بن عقیل با محمد بن ابی سعید بن عقیل کشته شد و محمد بن علی بن
ابی حمزه باز ذکر نموده است که بعضی چنین روایت کرده است که
جعفر بن محمد بن عقیل در عرصه گاه کربلا حاضر نبود، بلکه بعد از
وقعه کربلا در جنگ روز حرّه به درجه شهادت رسید.^۳

مترجم می گوید: «حرّه» به فتحه حاء مهمله نام موضعی در
نزدیکی مدینه است، بعد از قضیه جنگ کربلای پر بلا یزید حرام
زاده طاغی با سرداری مسلم بن عقبه ملعون لشگر بیشمار را به قتل و
غارت اهل مدینه روانه نمود که سال دوم جنگ کربلا بود، اهل
مدینه به قتال آن ملاعین جمعیت کرده در حرّه در میان آن دو لشگر

۱. همان.

۲. همان.

۳. همان.

جنگ و قتال واقع شد. اهل مدینه شکست خوردند و لشگر شقاوت اثر شام شوم سه روز مشغول قتل و غارت اهل مدینه گردیدند، حتی اسبان خود را به ستون‌های مسجد جناب رسول خدا ﷺ بسته بودند و آنها را در دور مرقد مطهر آن حضرت نگاه می‌داشتند لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ انتهى.

ابوالفرج گفته است در کتب انساب از برای محمد بن عقیل پسری جعفر نام نبود.^۱

محمد بن علی بن ابی حمزه از عقیل بن عبدالله بن عقیل بن محمد بن عقیل بن ابی طالب روایت کرده است، علی بن عقیل که مادرش ام ولد بود در روز عاشورا به درجه شهادت رسید.^۲

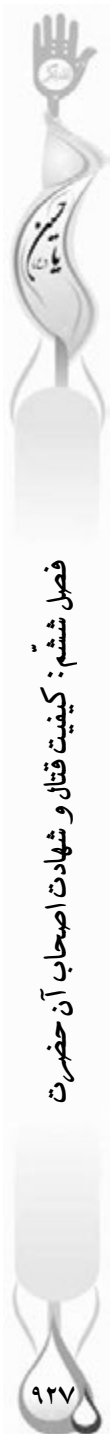
جنگ و رجز خوانی محمد بن عبدالله بن جعفر بن علی بن ابی طالب به عزم قتال آن قوم بدفعال به میدان کارزار قدم نهاد و می‌گفت:

نَشْكُوا إِلَيَّ اللَّهُ مِنَ الْعُدْوَانِ قِتَالِ قَوْمٍ فِي الرَّدِيِّ عُمَيَّانِ
قَدْ تَرَكُوا مَعَالِمَ الْقُرْآنِ وَ مُحْكَمَ التَّنْزِيلِ وَ التَّبَيَّانِ
وَ أَظْهَرُوا الْكُفْرَ مَعَ الطُّغْيَانِ

یعنی به سوی خداوند عالمیان شکایت می‌کنیم، از قتال گروهی که در راه هلاکت و ضلالت کوران و حیرانند، آن دشمنان دین به تحقیق شاهراه جاده‌های قرآن و محکّمات تنزیل و فرقان و ظواهر و نصوص تبیان را ترک نموده‌اند و کفر و طغیان را ظاهر و آشکار کرده‌اند.

۱. همان.

۲. همان؛ درباره فرزندان عقیل همچنین ر. ک: ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب (ع) ۴: ۱۱۲؛ شیخ مفید، الإرشاد ۲: ۱۲۵؛ فضل بن حسن طبرسی، إعلام الوری: ۲۵۳؛ احمد بن داود دینوری، الأخبار الطوال: ۲۵۷؛ محمد بن سعد هاشمی، الطبقات الكبرى الطبقة الخامسة ۱: ۴۷۷ و



پس مشغول کارزار دشمنان گردید، ده نفر از ایشان را به سوی آتش جانگداز نیران فرستاد، عامر بن نهشل تمیمی حرام زاده آن بزرگوار را به درجه شهادت رساند.^۱

بعد از شهادت آن بزرگوار برادرش عون بن عبدالله بن جعفر قدم دلیری به میدان گروه طاغیان نهاد و می فرمود:

عون بن عبدالله بن جعفر
رجز خوانی و مبارزه
إِنْ تُنْكِرُونِي فَأَنَا بَنُ جَعْفَرٍ شَهِيدٌ صِدْقٍ فِي الْجَنَانِ أَزْهَرُ
يَطِيرُ فِيهَا بِجَنَاحٍ أَخْضَرَ كَفَى بِهَذَا شَرَفًا فِي الْمَحْشَرِ

یعنی اگر مرا نمی شناسید من خود را به شما نشان می دهم که منم فرزند جعفر! یعنی نوباوه آن بزرگوار که شهید صدق و صفاست و به روی، مانند مهتاب درخشنده و نورانی است که در باغ های بهشت به بال های سبز پرواز می کند و این کرامت و بزرگواری در شرافت و رستگاری بس است.

قتال عون بن عبدالله
پس تیغ بی دریغ از نیام انتقام کشیده با گروه اشرار مشغول کارزار گردید، سه نفر سواره و هجده ناکس پیاده را از آن اشقیای بد گهر به سوی آتش دردناک سقر فرستاده، به تیغ جفای عبدالله بن بطّه طائی شقی جفاکار بد کرد کار در بهشت برین به جناب جدّ بزرگوار خود جناب جعفر طیار ملحق گردید.^۲

عبدالله بن عبدالله بن جعفر
ابوالفرج در مقاتل خود بعد از شهادت محمد و عون فرموده است که عون را عبدالله بن قطنه تیهانی حرام زاده به تنهایی به درجه

۱. احمد بن اعثم کوفی، الفتوح ۵: ۱۱۱؛ شیخ مفید، الإرشاد ۲: ۱۰۶؛ فضل بن حسن طبرسی، اعلام الوری: ۲۴۶؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب (ع) ۴: ۱۰۶؛ ابن نما حلی، مشیر الأحزان: ۶۷.
۲. همان.

شهادت رساند و گفته است که احمد بن سعید از یحیی بن الحسن روایت کرده است که عیدالله بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب در خدمت جناب امام حسین علیه السلام در کربلای پر بلا به سعادت شهادت فایز گردید.^۱

مترجم می گوید: به روایتی عون بن عبدالله هشتاد نفر از آن ناکسان را به جهنم واصل نمود،^۲ به روایت صاحب انوار نعمانیّه سید جزایری مادر محمّد بن عبدالله جناب زینب خاتون دختر امیرمؤمنان علیه السلام است^۳ انتهی.

شهادت قاسم بن الحسن مصنف قدس سره از ابوالفرج و محمّد بن ابی طالب و غیر آن دو بزرگوار روایت کرده است که بعد او عبدالله بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام به عزم مبارزت طاغیان امت قدم دلیری و شجاعت به میدان اهل شقاوت گذاشت،^۴ مصنف قدس سره می فرماید که در اکثر روایات و اخبار همین بزرگوار جناب قاسم فرزند رشید جناب امام حسن علیه السلام است.^۵

مترجم می گوید: چون حکایت عروسی جناب قاسم ورد زبان مرثیه خوانان و عوام مردمان است لهذا باید اوّل تحقیق کلام در این حکایت بشود، بعد از آن به ترجمه اصل روایات شهادت آن بزرگوار پردازم.

به روایت مصنف قدس سره در بعضی کلام خود در جلد اوّل این کتاب

۱. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبین: ۹۷ و ۹۶.

۲. همان.

۳. سید جزایری، الانوار النعمانیة ۱: ۳۷۱ و ۳: ۲۶۳.

۴. محمّد بن ابی طالب، تسلیة المجالس و زینة المجالس ۲: ۳۰۴.

۵. این کلام ادامه سخن محمّد بن ابی طالب است، نه مرحوم علامه.

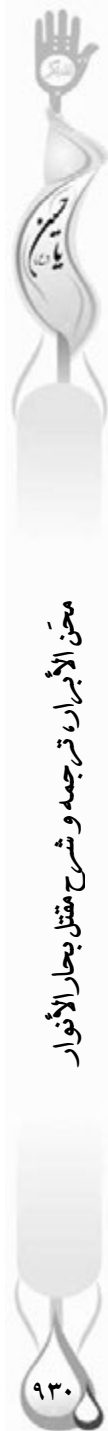
مستطاب روایت کرده است،^۱ سه نفر از اولاد جناب امام حسن علیه السلام در کربلا به درجه شهادت رسیدند، عمر و قاسم و عبدالله. در این جلد شهادت چهار نفر از فرزندان آن حضرت را روایت کرده است.

جناب امام حسن علیه السلام سیزده نفر پسر داشت، از جمله ایشان حسن بن حسن علیه السلام بود و آن بزرگوار مرد نیکوکار نیکو خصلت و پسندیده طبیعت و جلیل القدر و منزلت بود و در حیات جناب امیر مؤمنان علیه السلام والی صدقات آن حضرت بود. در فضیلت و جلالت و پرهیزگاری و بزرگواری سرآمد اهل جهان بود و در رزم گاه کربلا در خدمت عمّ بزرگوارش جناب مظلوم بیابان نینوا حاضر بود و در پیش روی آن حضرت جان نثاری به کار برده از بسیاری زخم

شمشیر و نیزه دشمنان در میان کشتگان افتاد و هنوز زنده بود، چون لشگر شقاوت اثر جناب امام حسین علیه السلام را شهید نمودند و خواستند که اهل بیت رسالت را اسیر نمایند، اسماء بن خارجه آمد حسن بن حسن را از دست لشگر کفار رها نمود و گفت: فرزند خوله - که نام مادر آن بزرگوار بود - اسیر نمی شود!

عمر بن سعد حرام زاده لشگر شقاوت خود را گفت: او را برای ابوحسان بگذارید.

۱. در مورد فرزندان امام حسن (ع) قاسم بن الحسن و عبدالله بن حسن سهو و سبق قلم در گفته مؤرخین فراوان است، خصوصاً در مورد عبدالله بن حسن (ع) چند نقل صورت گرفته است تا آنجا که نقلی او را فرزندی برومند معرفی می کند و نقلی دیگر وی را کودک معرفی می نماید. همچنین مانند قاسم بن الحسن فرزندی برای امام حسین (ع) با نام قاسم بن الحسن (ع) ذکر شده است. در هر صورت احتمال خطای در استنساخ وجود دارد و نیازمند بررسی است و اهل تحقیق می توانند با رجوع به مصادری که آدرس داده می شود مسأله را روشن سازند.



خواستگاری حسن بن
حسن از دختران امام
حسین (ع)

آن بزرگوار را به کوفه آورد و زخم‌های او را مداوا نمود، به
سوی مدینه طَیِّبه برگشت، چنانکه مصنف قدس سره در سابق و لاحق ذکر
نموده است و فرموده است در روایت آمده است که روزی حسن
بن حسن در مدینه طَیِّبه به خدمت سراسر سعادت عمّ بزرگوار خود
جناب امام حسین علیه السلام آمد و آن حضرت دو نفر دختر داشت، یکی
را از برای خود خواستگاری نمود.

جناب امام حسین علیه السلام فرمود: ای فرزند گرامی! هر کدام یکی از
دختران من می‌خواهی اختیار بکن.

آن بزرگوار حیا نمود که مختار خود را به آن حضرت عرض
نماید، سر خجلت به زیر افکنده جواب نگفت.

جناب امام حسین علیه السلام فرمود: من برای تو دختر خود فاطمه را
پسندیدم، زیرا که به مادرم فاطمه زهرا علیها السلام دختر جناب رسول
خدا صلی الله علیه و آله شباهت بسیار دارد.

عزاداری فاطمه دختر
امام حسین (ع) در
مرگ شوهرش

حسن بن حسن در سن سی و پنج سالگی از این دار فانی به
خانه جاودانی رحلت نمود و زنش فاطمه دختر جناب امام حسین
بن امیرمؤمنان علیه السلام در سر قبر شوهرش حسن بن حسن خیمه‌ای بر
پا نمود، شب‌ها در میان آن خیمه مشغول عبادت پروردگار خود
می‌گردید و روزها روزه می‌داشت و در حسن جمال و خوبی
رخسار شباهت به حوریان بهشت عنبر سرشت داشت، چون یک
سال تمام در سر قبر شوهر نیکو خصال خود مشغول عبادت
پروردگار خود گردید، در سر سال به غلامان خود امر نمود که در
هنگام شب خیمه را بردارند، چون شب شد خواستند که خیمه را

پایین نمایند و به سوی خانه برند ناگاه به گوش آن خاتون مکرّمه صدایی از هاتف رسید که می گفت: آیا آن کسی که گم نموده بودند پیدا کردند؟

شنید که هاتف دیگر او را جواب داد: پیدا نکردند! بلکه ناامید شدند برگشتند!

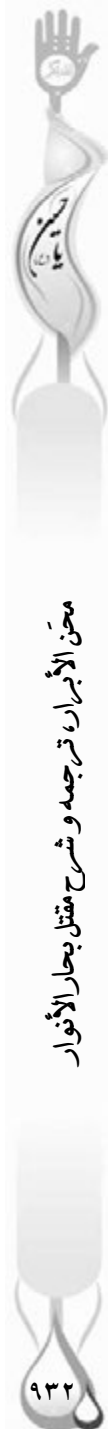
جناب حسن بن حسن از دنیا رحلت نمود دعوی امامت نکرد و کسی از شیعیان نیز نسبت امامت را بر آن بزرگوار نداده است، چنانکه برادرش زید نیز دعوی امامت نکرد.

این روایت را مصنف قدس سره در جلد اوّل این جلد عاشر بحار نقل کرده است و از این روایت مشخص و معلوم گردید که جناب فاطمه دختر جناب امام حسین علیه السلام زن حسن بن حسن بود.^۱

مصنف قدس سره در باب عدد اولاد جناب امام حسین علیه السلام دو تا دختر برای آن حضرت روایت کرده است که نام یکی سکینه و نام دیگری فاطمه بود، به روایت دیگر سه تا نقل کرده است که نام سوّمی زینب بود و به روایت دیگر چهار دختر روایت کرده است نام چهارمی فاطمه صغری بود که در مدینه مانده بود.^۲ بنابراین روایات ظاهر همان فاطمه که در کربلا حاضر بود زن حسن بن حسن است و علاوه بر این مانند مصنف قدس سره که در تتبع اخبار و در خبرداری از احادیث و آثار اهل بیت اخیار جناب احمد مختار صلی الله علیه و آله سرآمد علمای ابرار و ممتاز همه اهل روزگار است و استاد این فنّ و ماهر این علم است، در کتاب جلاء العیون خود فرموده است که عروسی

۱. همان: ۱۶۵.

۲. همان: ۴۵ : ۳۳۰.



جناب قاسم در کتب معتبره به نظر حقیر نرسیده است و از جمله چیزها که دلالت بر استبعاد این مطلب دارد آن است که جناب قاسم در هنگام شهادت خود به حد بلوغ نرسیده بود^۱ به روایت ابی مخنف چهارده سال از سن شریف آن بزرگوار گذشته بود.^۲

از جمله مبعدهات آن است که آن ملاعین کارزار را به حضرت در کربلا چنان تنگ و سخت گرفته بودند که هرگز مجال و فرصت نداشتند که به کار دیگر غیر از جنگ با آن کافران پردازد بلکه شهدای اهل بیت نمی توانستند که در هنگام مبارزت خود به نزد اهل حرم بیایند و ایشان را وداع نمایند، نمی بینی که مصنف قسیر^۳ برای هیچ یک از آن بزرگواران وداع زنان اهل بیت را ذکر ننموده است، به جز جناب امام حسین علیه السلام؛ چنانکه خواهد آمد. احتمال دارد که جناب امام حسین علیه السلام به علم امامت می دانست که حسن بن حسن زنده خواهد ماند و جناب فاطمه را تا آن روز به دست آن بزرگوار نسپرده باشد، در همان روز به دست او بسپارد و امر بر مردم مشتبه بشود و خیال بکنند که به جناب قاسم تزویج فرموده است.

با وجود این هیچ فایده ای در چنین تزویج در آن گیر و دار عرصه بلا به نظر نمی آید و اتفاق افتادن زفاف از جناب قاسم در مانند چنین روز مصیبت و محنت از جمله مستبعدات عقلیه و نقلیه می باشد

۱. علامه مجلسی، جلاء العیون: ۵۶۹.

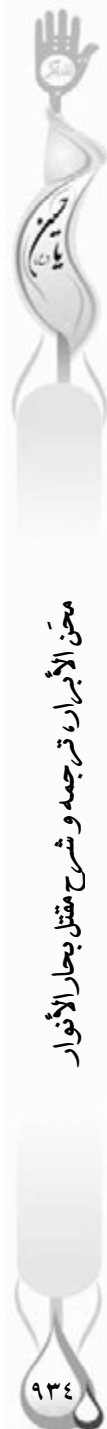
۲. ابو مخنف، مقتل الحسین (ع): ۷۹؛ کسانی که با نام عبدالله بن حسن ذکر کرده اند گفته اند: «غلام لم یراهق» و یا «غلام صغیره لم یبلغ الحلم» و آنانکه با نام قاسم بن حسن این فرزند امام حسن (ع) را در اینجا نام برده اند چنین عبارتی ندارند، ر. ک: شیخ مفید، الارشاد ۲: ۱۰۵ و ۱۰۸، فضل بن حسن طبرسی، اعلام الوری: ۲۴۵ و ۲۴۸؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب (ع) ۴: ۱۰۶؛ ابن نما حلی، منیر الأحزان: ۶۹ و ۷۳؛ سیدبن طاووس، اللهوف: ۱۱۴ و ۱۲۱.

وَاللّٰهُ الْعَالِمُ بِحَقَائِقِ الْأُمُورِ أَنْتَهَى.

به ترجمه روایت مصنف قدس سره برگشتیم، فرموده است که در اکثر روایات این است که آن کسی که به مبارزت بیرون آمد، جناب قاسم است و فرموده است که آن بزرگوار جوانی بود که هنوز به حد بلوغ نرسیده بود.^۱

چون نظر جناب امام حسین علیه السلام به فرزند عزیز برادر بزرگوار خود افتاد که عازم میدان کارزار و قتال گروه اشرار گردیده، دو دست مبارک خود را به گردن مبارک برادرزاده عزیز خود افکند؛ هر دو آن بزرگوار شروع به گریه و زاری نمودند و اشک حسرت از دیده پردرد و محنت خود به رخسار خویش جاری کردند، آنقدر گریستند که هر دو آن بزرگوار مدهوش به روی زمین افتادند، چون به هوش آمدند آن جوان مصیبت زده از عم بزرگوار خود رخصت کارزار گروه اشرار نمود، پس جناب امام حسین علیه السلام از رخصت دادن ابا و امتناع فرمود و رخصت قتال و اذن کارزار گروه بد فعال را نداد، پیوسته آن جوان نیکو خصال دست و پای آن حضرت را می‌بوسید، عجز و الحاح در طلب و اذن رخصت می‌نمود، تا اینکه آن حضرت رخصت داد. پس آن جوان قدم به میدان گروه اشرار نهاد، پیوسته اشک حسرت به رخسار خود جاری می‌نمود و این رجز را می‌خواند:

إِنْ تُنْكِرُونِي فَأَنَا بْنُ الْحَسَنِ سَبَطُ النَّبِيِّ الْمُصْطَفِيِّ وَالْمُؤْتَمَنِ
هَذَا حُسَيْنٌ كَالْأَسِيرِ الْمُرْتَهَنِ بَيْنَ أَنْاسٍ لَأَسْقُوا صَوْبَ الْمَزَنِ



احتمال دارد که «سبط» خبر بعد از خبر بوده باشد، برای ضمیر «أنا» یا صفت «ابن» بشود، به هر دو تقدیر مرفوع می شود؛ احتمال دارد که مجرور بوده باشد بنابر اینکه صفت «الحسن» بشود و «المؤمن» محتملست که صفت بعد از صفت برای «النّبی» باشد و فاصله شدن واو ضرر ندارد و محتمل است که مراد از «مؤمن» جناب امیرمؤمنان علیه السلام بوده باشد، بنابراین «سبط» خبر بعد از خبر یا صفت «ابن» بشود.

یعنی اگر مرا نمی شناسید پس خود را به شما نشان می دهم، منم فرزند جناب امام حسن علیه السلام سبط جناب پیغمبر پسندیده و مؤمن صلی الله علیه و آله و این مرد که به قتال او دامن همت به کمر زده اید مانند اسیری است که در گرو چیزی گرفتار باشد، در میان گروهی که هرگز از نزول باران ابر رحمت خدا سیراب نمی باشند.

رخسار مبارک آن بزرگوار مانند مهتاب چهارده شبه می درخشید و مشغول کارزار و جنگ سخت شدید و نمایان گردید، با وجود صغر سنّ و عطش خود سی و پنج نفر از آن ناکسان بد گهر را به آتش دردناک سقر واصل نمود.

مترجم می گوید: به روایت ابی مخنف هفتاد نفر ناکس از شجاعان لشکر را به درک اسفل جهنم فرستاد.^۱

قاسم سوار بر اسب
برای حمله به دشمن
حمید بن مسلم روایت کرده است که من در آن هنگام در میان
لشکر عمر بن سعد ایستاده بودم و به کارزار آن شیر بیشه شجاعت
تماشا می کردم که در تن مبارکش ازاری - یعنی عبایی - یا احرامی
در کمر و پیراهنی در بر داشت و در پای مبارکش نعلین بود که بند
یکی از آنها بریده شده بود و هرگز فراموش نمی کنم که آنکه بندش

۱. ابو مخنف، مقتل الحسین (ع): ۷۹.

گسیخته بود نعل پای چپ مبارکش بود، عمر سعد ازدی در نزد من قاتل در کمین قاسم ایستاده بود، آن ملعون گفت: به خدا سوگند هر آینه بر این جوان حمله خواهم مود.

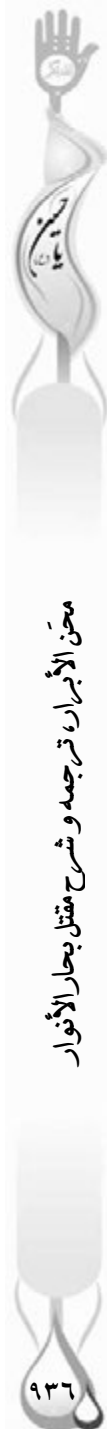
حمید می گوید: من گفتم: سبحان الله! از این جوان چه می خواهی؟ به خدا سوگند اگر به شمشیر خود مرا بزند هر آینه دست خود را به بدی به سوی او باز نمی کنم، این لشگر بی شمار که آن جوان را احاطه نموده اند از حمله کردن تو کفایت می نمایند.

ملعون گفت: به خدا سوگند هر آینه خواهم کرد، پس عمر ملعون به سخن من گوش نکرد، شمشیر خود را از نیام کین کشید، به سوی آن جوان مظلوم روانه شد دست بر نداشت و بر نگشت تا اینکه به سر مبارک آن بزرگوار شمشیری زد.

آن مظلوم به روی خود به زمین افتاد و فریاد کشید: ای عمّ بزرگوار! مرا دریاب.

چون جناب امام حسین علیه السلام صدای استغاثه برادرزاده عزیز خود را شنید، مانند شهباز خشمناک که از بالا به سوی شکار خود پایین بیاید به سوی جناب قاسم روانه گردید. صف های لشگر را در هم شکست و به آن گروه اشرار مانند شیر غضبناک حمله نموده ایشان را مانند مور و ملخ پراکنده نمود. رو به گریز نهادند تا اینکه آن یادگار حیدر کَرّار علیه السلام خود را به عمر بد کردار قاتل آن بزرگوار رساند، به تیغ شرربار خود ضربتی به آن ملعون بد گهر زد.

آن لعین دست خود را به دم شمشیر آتش بار آن حضرت سپر نمود، دست او از مرفق جدا گردید، آن ملعون مانند خر صیحه کشید رو به گریز نهاد سواران اشقیای اهل کوفه صدای آن ملعون را



قاسم زیر سم اسبان

شنیدند، از هر طرف به سوی آن حضرت هجوم آوردند که عمر ملعون را از دست آن حضرت نجات دهند، از هر طرف سواران اشقیا به سینه‌های خود در برابر صف کشیده جنگ در پیوست.

بدن مبارک آن جوان زخم خورده پایمال سم اسبان شده نزدیک شد که مرغ روح پرفتوحش به کاشانه بهشت پرواز نماید. آن حضرت به تیغ بی‌دریغ خود لشگر اشقیا را درهم شکست و گرد کارزار فرو نشست، تا اینکه خود را به بالین برادرزاده رشید خود رساند، در هنگامی که در حالت نزع بود، پای‌های خود را به زمین می‌سایید.

مترجم می‌گوید: صریح این روایت آن است که بدن مبارک جناب قاسم در زیر سم اسبان پایمال گردید و اضطرابی جزئی در متن روایت داشت، به نحوی ترجمه نمودم که اجمال و اضطراب متن برداشته شد، اما محتمل روایت سید بن طاووس در لهوف، بلکه ظاهر وی آن است که قاتل آن بزرگوار در زیر سم اسبان پایمال شده، به جهنم واصل گردید، زیرا که آن سید بزرگوار روایت را به چنین عبارت نقل کرده است: فَصَاحَ صَيْحَةً يَغْنِي قَاتِلَ الْقَاسِمِ سَمِعَهُ أَهْلُ الْعَسْكَرِ وَ حَمَلَ أَهْلُ الْكُوفَةِ لِيَسْتَقْدُوهُ، فَوَطَّئَتْهُ الْخَيْلُ حَتَّى هَلَكَ، وَ محتمل این روایت بلکه ظاهر وی این است که قاتل آن بزرگوار در زیر سم اسبان پایمال شد انتهى.

مصنف قدس سره فرموده است، چون غبار میدان کارزار فرو نشست، ناگاه دیدند جناب امام حسین علیه‌السلام بالین آن مظلوم ایستاده می‌فرمود: به خدا سوگند بسیار گران است بر عمّ تو که تو او را به فریاد خود بخوانی به فریاد تو نرسد، یا اینکه تو را اجابت نماید لکن تو را یاری

امام حسین (ع) بر بالین
برادرزاده خویش

نمایند، یا اینکه اعانت نماید اما فایده به حال تو ندهد، رحمت خدا دور باد از گروهی که تو را کشتند، پس آن حضرت نعش برادرزاده خود را از زمین برداشت به سینه خود چسبانید.

حمید می گوید: گویا می بینم آن جوان کشته جور و جفا را که دو پای او بر زمین کشیده می شد و به روی خاک خط می کشید و آن حضرت سینه او را به سینه مبارکش چسبانیده بود، در دل خود فکر می کردم که آن حضرت درباره نعش او چه خواهد نمود، دیدم او را در میان کشتگان اهل بیت خود گذاشت فرمود: **اللَّهُمَّ أَحْصِهِمْ عَدَدًا وَ اقْتُلْهُمْ بَدَدًا وَ لَا تُعَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا وَ لَا تَغْفِرْ لَهُمْ أَبَدًا، صَبْرًا يَا بَنِي عُمُومَتِي! صَبْرًا يَا أَهْلَ بَيْتِي! لَا رَأَيْتُمْ هَوَانًا بَعْدَ هَذَا الْيَوْمِ أَبَدًا.**

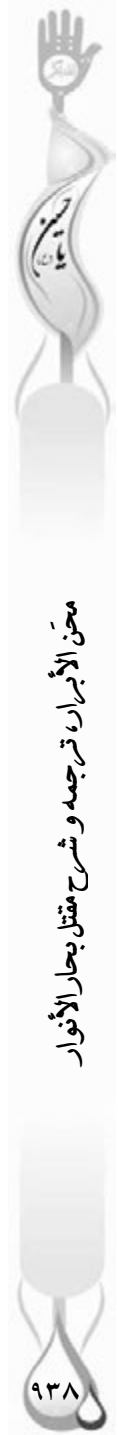
ظاهر «احصاء» در اینجا به معنای احاطه می باشد، «بدد» به فتحه باء و دال به معنای پراکنده است.

یعنی پروردگارا! جمعیت ایشان را به قهر و غضب خود احاطه نما و ایشان را پراکنده و جدا جدا بکش و در روی زمین کسی از ایشان باقی مگذار و هرگز ایشان را میامرز، فرمود: ای فرزندان عمویان گرامی من! و اهل بیت من! امروز به این بلا و محنت صبر و تحمل نمایید، هرگز بعد از امروز دیگر خواری نخواهید دید.^۱

مصنف قدس سره فرموده است که بعد از شهادت جناب قاسم برادرش عبدالله بن الحسن که در سابق مذکور شد، قدم دلیری به شوق شهادت به میدان کارزار گذاشت و فرموده است که اصح این است که بعد از شهادت جناب قاسم به مبارزت بیرون رفت و این رجز را می خواند:

رجز خوانی و مبارزه عبدالله بن حسن

۱. شیخ مفید، الإرشاد ۲: ۱۰۷؛ فضل بن حسن طبرسی، إعلام الوری: ۲۴۷؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب (ع) ۴: ۱۰۶؛ ابن نما حلی، مثير الأحرار: ۶۹؛ سید بن طاووس، اللهوف: ۱۱۴؛ احمد بن اعثم کوفی، الفتوح ۵: ۱۱۲.



إِنْ تُنْكِرُونِي فَأَنَا بِنُ حَيْدَرَةٍ ضِرْغَامُ آجَامٍ وَ لَيْثٌ قَسْوَرَةٌ
عَلَيَّ الْأَعَادِي مِثْلُ رِيحٍ صَرَّصَرَةٍ^۱

«حَيْدَر» بر وزن «صَيْقَل» و با حاء به معنای شیر دلاور است و از جمله القاب جناب امیر مؤمنان علیه السلام است؛ «صَرَّصَرَه» به ظاهر بر وزن «زَلْزَلَه» است، به معنای باد تند و شدید الصوت سرد است؛ «ضِرْغَام» به کسره ضاد به معنای شیر است، شاید صفت «حیدره» بوده باشد و احتمال دارد صفت «ابن» یا خبر بعد از خبر برای ضمیر «أنا» باشد.

یعنی اگر مرا نمی شناسید پس بدانید که منم فرزند امیر مؤمنان علیه السلام حیدر! که شیر خشناک بیشه ها و شیر خشناک دلاور عرصه کارزار است و بر جان دشمنان دین مانند باد تند است.

پس چهارده نفر از آن ناکسان را به خاک مذلت افکنده، به تیغ جفای هانی بن بثیت حضرمی حرام زاده به درجه شهادت رسید. روی نحس آن حرام زاده به سبب کشتن آن بزرگوار مانند قیر سیاه گردید^۲ لعنة الله علیه.

ابوالفرج از جناب امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که حرملة بن کاهل اسدی ملعون قاتل آن بزرگوار است، نه هانی بن بثیت حضرمی.

از هانی بن بثیت قابضی مروی است که نامردی از لشگر اشرا

۱. این اشعار با منبعی که مصنف از آن روایت کرده است کاملاً متفاوت است.
۲. ابن شهر آشوب، مناقب آل أبي طالب (ع) ۴: ۱۰۶؛ جای دیگری در مناقب این اشعار به قاسم بن الحسین (ع) منسوب است و همچنین مورخین اهل سنت هانی بن بثیت حضرمی را قاتل عبدالله بن حسین (ع) معرفی کرده اند، ر. ک: ابن شهر آشوب، مناقب آل أبي طالب (ع) ۴: ۱۰۹؛ محمد بن سعد هاشمی، الطبقات الكبرى الطبعة الخامسة ۱: ۴۷۵؛ عزالدین بن اثیر، التکامل فی التاريخ ۴: ۹۲. با این اضطراب در نقل که ما به منبع صحیح آن دست نیافتیم، باید مراد از عبدالله بن حسن همان کودک خردسال باشد و الله اعلم.

آن بزرگوار را به درجه شهادت رساند و گفته است که بعد از شهادت ابوبکر بن حسن (ع) مادرش امّ ولد بود.^۱

مدائینی به سند خود از ابی مخنف از سلیمان بن ابی راشد روایت کرده است آن بزرگوار را عبدالله بن عقبه غنوی حرام زاده به درجه شهادت رساند.^۲

عمرو بن شمر از جابر از جناب امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که عقبه غنوی حرام زاده آن جناب را به درجه شهادت رساند.^۳

مترجم می گوید: ابومخنف در مقتل خود روایت کرده است که احمد بن حسن بعد از شهادت جناب قاسم به شوق شهادت قدم مبارزت به میدان اهل شقاوت گذاشت و سنّ شریفش در آن وقت به شانزده سالگی رسیده بود، به تیغ بی دریغ بر آن قوم شقاوت اثر حمله نموده و می فرمود:

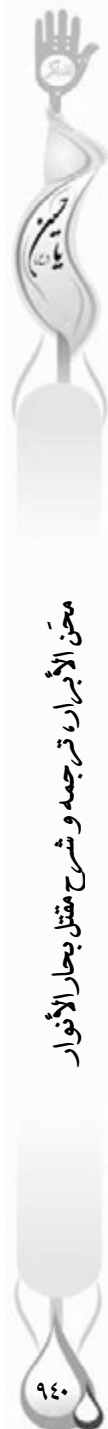
إِنِّي أَنَا نَجَلُ الْأَمَامِ بْنِ عَلِيٍّ أَضْرِبُكُمْ بِالسَّيْفِ حَتَّى يَقْلَلَ
نَحْنُ وَبَيْتِ اللَّهِ أَوْلَادُ النَّبِيِّ أَطْعَمُكُمْ بِالرُّمَحِ وَسَطَ الْقَسْطَلِ

«يَقْلُلُ» بر وزن «يَنْصُرُ» به معنای رخنه و صدمه افکندن شمشیر است؛ «قَسْطَلٌ» بر وزن «جَعْفَرٌ» به معنای غبار است.

۱. ابوالفرج اصفهانی، *مقاتل الطالبین*: ۹۳؛ در آینده خواهد آمد که قاتل عبدالله بن حسن کودک، که در آغوش امام حسین (ع) به شهادت رسید حمله بن کاهل بود؛ ر.ک: سید بن طاووس، *التهوف*: ۱۲۱؛ ابن نما حلی، *مثير الأحزان*: ۷۳.

۲. همان.

۳. همان؛ اینکه قاتل ابوبکر بن حسن (ع)، عبدالله بن عقبه غنوی است مورد اتفاق مورّخین و ارباب مقاتل است؛ ر.ک: احمد بن داود دینوری، *الأخبار الطوال*: ۲۵۷؛ احمد بن جابر بلاذری، *انساب الأشراف*: ۳: ۳۰۱؛ محمد بن جریر طبری، *تاریخ طبری*: ۵: ۴۴۸؛ شیخ مفید، *الإرشاد*: ۲: ۱۰۸؛ فضل بن حسن طبرسی، *إعلام الوری*: ۲۴۸؛ سید بن طاووس، *اقبال الأعمال*: ۵۷۴ و...



به درستی منم فرزند رشید امام حسن علیه السلام که فرزند عزیز جناب امیرمؤمنان علی علیه السلام است، گردن شما را به شمشیر آبدار می‌زنم، تا اینکه رخنه در شمشیر حاصل شود، یا مراد این است که رخنه به جان شما بیاندازد، قسم به خانه خدا که ماییم فرزندان پیغمبر بزرگوار، در میان غبار معرکه کارزار به نیزه جانگداز خود شما را می‌زنم.

پس آن شیر بیشه شجاعت به شمشیر آبدار شریار هشتاد نفر از آن گروه اشرار را به سوی دارالبوار فرستاد، از غایت تشنگی و عطش دیده‌های مبارکش فرو رفته به سوی عمّ بزرگوار خود جناب امام حسین علیه السلام برگشت، عرض نمود: ای عمّ بزرگوار من! آیا جرعه آبی پیدا می‌شود که حرارت جگر سوخته خود را با آن آب سرد نمایم؟ تا اینکه به جهاد دشمنان دین قوّت و توانایی داشته باشم.

جناب امام حسین علیه السلام فرمود: ای فرزند برادر گرامی! اندک زمانی بر عطش و تشنگی صبر و تحمل نما تا اینکه با جدّ بزرگوار خود جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله ملاقات نمایی، تو را به جرعه آبی سیراب نماید که هرگز بعد از آشامیدن وی تشنه نشوی. پس آن دلاور عرصه کارزار نوگل بوستان احمد مختار صلی الله علیه و آله قدم دلیری به جهاد گروه اشرار گذاشت شمشیر انتقام از نیام کشیده از کشته‌ها پشته‌ها ترتیب می‌داد و می‌فرمود:

إِصْبِرْ قَلِيلًا فَإِلْمُنِي بَعْدَ الْعَطَشِ فَإِنَّ رَوْحِي فِي الْجِهَادِ تَنْكَمِشُ
لَأَرْهَبُ الْمَوْتَ إِذِ الْمَوْتُ وَحْشٌ وَ لَمْ أَكُنْ عِنْدَ اللَّقَا ذَاتَ رَعَشٍ

«تَنْكَمِشُ» فعل مضارع باب انفعال از «كَمَشَ» به معنای سرعت است؛ «وحش» یا به معنای خطرناک یا مراد چیزی است که ازو

وحشت شده است؛ «رَعَش» بر وزن «فَرَس» به معنای لرزیدن اندام از ترس دشمن بد انجام است.

یعنی به تشنگی و بلا اندک زمانی صبر نما، زیرا که به متهای آرزو رسیدن بعد از رنج و مشقت تشنگی خواهد شد، به درستی روح من در جهاد کافران به سوی باغهای جنان سرعت می‌کند، از مرگ خود نمی‌ترسم هنگامی که مرگ خطرناک می‌باشد، در هنگام ملاقات دشمنان اعضای من لرزان نمی‌شود.

پس در این حمله پنجاه نفر نامرد را به خاک مذلت افکنده و این ابیات را می‌خواند:

إِلَيْكُمْ مِنْ بَنِي الْمُخْتَارِ ضَرْبًا يَشِيبُ لَهُوْلَهُ رَأْسُ الرَضِيعِ
يَبِيدُ مَعَاشِرَ الْكُفَّارِ جَمْعًا بِكُلِّ مُهَنْدٍ عَضْبٍ قَطِيعِ

«إِلَيْكُمْ» در اینجا محتمل است که به معنای اسم فعل امر به معنای تنَحُّ باشد، یا «إِلَيَّ» به معنای خود بوده باشد.

یعنی جان خود را از ضرب شمشیر فرزندان جناب احمد مختار صلی‌الله‌عنه‌وآله‌وسلم دور نمایید، یا مراد این است که از جهت ضربت زدن فرزندان احمد مختار صلی‌الله‌عنه‌وآله‌وسلم به شما بلائی خواهد رسید، که از ترس وی موی سر طفل شیرخواره سفید می‌شود. گروه کافران و زمره فاجران را به شمشیر هندی تند تیز برآن مرگ ریز، هلاک و نابود می‌نمایم.

پس به شمشیر آبدار شرربار خود آتش مرگ را به جان پلید گروه اشرار افکنند، شصت نفر ناکس نامرد را به خاک ذلت و خواری انداخت، تا اینکه به تیغ جور و جفای جفاکاران لشگر شقاوت اثر به

درجه شهادت رسید^۱ انتهى.

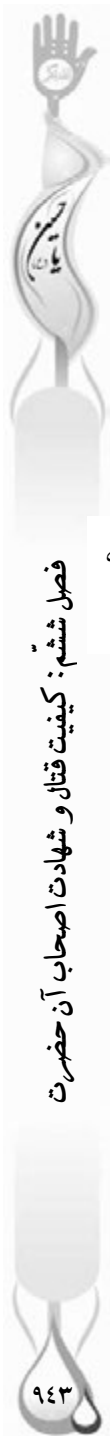
رجز خوانی و مقتل ابوبکر بن علی (ع) سابق نام ایشان مذکور شده است، روایت کرده است که بعد از شهادت فرزندان جناب امام حسن علیه السلام برادران گرامی آن حضرت عازم جان‌نشاری گشته، خواستند که جان خود را در پیش آن بزرگوار فدا سازند. اوّل کسی که از آن بزرگواران به شوق شهادت قدم ثبات به عرصه مبارزت نهاد ابوبکر بن امیر مؤمنان علیه السلام بود و نامش عبيدالله مادرش لیلی دختر مسعود بن خالد بن ربیع تیممی بود، پس از همه برادران خود پیشی گرفته به این ابیات رجز می خواند:

شَيْخِي عَلِيٌّ ذُو الْفَخَارِ الْأَطْوَلِ مِنْ هَاشِمٍ الصَّدَقِ الْكَرِيمِ الْمَفْضَلِ
هَذَا حُسَيْنُ بْنُ النَّبِيِّ الْمُرْسَلِ عَنْهُ نُحَامِي بِالْحِسَامِ الْمُصْقَلِ
تَقْدِيهِ نَفْسِي مِنْ أَخٍ مُبْجَلٍ

جناب امیر مؤمنان علی علیه السلام پدر بزرگوار من است که صاحب مفاخر بسیار و مناقب بی شمار است، از نسل هاشم صادق امین راستگوی صاحب کرم و جود و فضل بی انتها است، این حسین علیه السلام که دامن همت به جهت قتال او بر کمر بسته اید فرزند عزیز پیغمبر مرسل است، در حمایت و نصرت او به شمشیر آبدار صیقل شده خود جهاد می نمایم، نفس و جان من فدای آن بزرگوار باد! از جهت اینکه برادر بزرگوار صاحب عزّت و تعظیم و احترام است.

پس مشغول کارزار گروه فاجران اشرار گردید و جمعی از آن ملاعین را به خاک مذلت افکنده، ملعونی که او را زحر بن بدر نخعی می گفتند آن بزرگوار را به درجه شهادت رساند. بعضی

۱. ابومخنف، مقتل الحسين (ع): ۸۰.



گفته‌اند که عبدالله بن عقبه غنوی حرام زاده آن بزرگوار را کشت.^۱
ابوالفرج فرموده است که نام قاتل او معلوم نیست و به سند خود
از جناب امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که قاتل آن بزرگوار
ملعونی از قبیله همدان بود. مدائینی گفته است که آن بزرگوار در
کنار معرکه کشته یافته شد و کسی ندانست که کدام ملعونی او را
کشته است.^۲

بعد از شهادت آن بزرگوار برادرش عمر بن علی قدم دلیری به
میدان آن اشقیا نهاد و می‌فرمود:

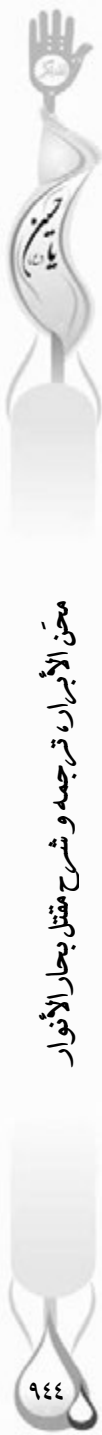
أَضْرِبُكُمْ وَلَا أَرِي فِيكُمْ زَحْرًا ذَاكَ الشَّقِيُّ بِالنَّبِيِّ قَدْ كَفَرَ
يَا زَحْرُ تَدَانٍ مِنْ عُمَرَ لَعَلَّكَ الْيَوْمَ تَبَوُّأُ مِنْ سَقَرٍ
شَرَّ مَكَانٍ فِي حَرِيقٍ وَ سُعْرٍ لِأَنَّكَ الْجَاهِدُ يَا شَرَّ الْبَشَرِ

رجز خوانی عمر بن
علی (ع)

«زحر» بر وزن «بحر» از برای ضرورت شعر به تحریک حاء در
مصراع اول عیب ندارد؛ «سعر» به ضمّه سین و عین نام جهنّم است و
می‌شود که «سعر» به فتحه سین بوده باشد که به معنای افروختگی
آتش است.

یعنی به تیغ تیز آبدار مرگ ریز خود پیوسته شما را می‌زنم و
زحر ملعون را در میان شما نمی‌بینم! این شقی بر پیغمبر بزرگوار کافر
شده است. ای زحر! نزدیک عمر بیا، شاید تو امروز به شمشیر من در
سقر در بدترین مکان آتش سوزاننده و افروخته جاگیر شوی، زیرا
که تو منکر خداوند عالمیان و رسالت پیغمبر آخر الزمان هستی، ای
بدترین بنی نوع بشر!

۱. ابن شهر آشوب، مناقب آل نبی طالب (ع) ۴: ۱۰۷؛ احمد بن اعثم کوفی، الفتوح ۵: ۱۱۲.
۲. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین: ۹۱؛ محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری ۵: ۴۶۸؛
عزالدین بن اثیر، الكامل فی التاريخ ۴: ۹۲.



انتقام کشی عمر بن
علی (ع) از قاتل
برادرش ابوبکر بن
علی (ع)

پس آن بزرگوار به زحر حرام زاده حمله نموده، قصاص برادر
بزرگوار خود را از آن شقی بداختر گرفته، آن ملعون را به خاک
مذلت افکند. پس آن گروه اشرار از هر طرف رو به سوی آن
بزرگوار نهاده او را احاطه کردند و آن یادگار حیدر کرّار و شیر
بیشه کارزار هرگز ترس از هجوم آن لشکر انبوه بیشمار نکرده، به
شمشیر آبدار خود دمار از آن روبه صفتان درآورد و می فرمود:

خَلُّوا عِدَّةَ اللَّهِ خَلُّوا عَنْ عُمَرَ خَلُّوا عَنِ اللَّيْثِ الْبُؤْسِ الْمُكْفَهَرِ
يَضْرِبُكُمْ بِسَيْفِهِ وَلَا يَفِرُّ وَ لَيْسَ فِيهَا كَالْجَبَانِ الْمُتَجَحِّرِ

«بُؤْس» بر وزن «صَبُور» شیر خشناک دلیری را می گویند، مانند
عبّاس؛ «مُكْفَهَر» بر وزن «مُطَمِّن» مرد ترشرو و خشناک است؛ و شاید
«خَلُّوا» دوّم به صیغه مصدر باشد؛ «مُتَجَحِّر» به تقدیم جیم بر حاء مهمله
به معنای داخل شدن سوسمار و نحو آن بر آشیانه خود است و به تقدیم
حاء بر جیم منع کردن است، ظاهر به حسب معنا و لغت اوّل است.
یعنی از عمرو دور شوید و کنار باشید، از شیر خشناک ترشرو
هنرمند کنار شوید، شما را به شمشیر آبدار می زند و از پیش روی
شما نمی گریزد و در معرکه کارزار مانند مرد بی هنر گریزان و پنهان
شده نیست.

پس مشغول قتال دشمنان گردید و می زد و می کشت، تا اینکه به
شمشیر ستم ستمکاران به درجه شهادت رسید.^۱

بعد از شهادت آن بزرگوار عثمان بن امیر مؤمنان علیه السلام به عزم
جهاد کافران بداختر قدم دلیری به میدان کارزار گذاشت و مادرش

۱. احمد بن اعثم کوفی، الفتوح ۵: ۱۱۳؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب (ع) ۴: ۱۰۷؛ در
کتاب مناقب فقط دو بیت دوم از رجزهای عمر بن علی (ع) آمده است.

امّ البنین دختر خرام بن خالد از قبیله بنی کلاب است و آن بزرگوار می‌فرمود:

إِنِّي أَنَا عُمَانُ ذُو الْمَفَاخِرِ شَيْخِي عَلِيٌّ ذُو الْفِعَالِ الظَّاهِرِ
وَ ابْنُ عَمِّ لِلنَّبِيِّ الطَّاهِرِ أَخِي حُسَيْنٌ خَيْرُهُ الْأَخَايِرِ
وَ سَيِّدُ الْكِبَارِ وَ الْأَصَاغِرِ بَعْدَ الرَّسُولِ وَ الْوَصِيِّ النَّاصِرِ

یعنی منم عثمان صاحب مفاخر و مناقب، شیخ و بزرگ من جناب امیرمؤمنان علیه‌السلام علی است که صاحب فعل نیکو و جود و کرم است، پسر عم پیغمبر بزرگوار طاهر مطهر است، برادر من جناب امام حسین علیه‌السلام است که نیکوترین نیکوکاران و بهترین بهتران و آقای بزرگان و صغیران بعد از جناب رسول خداوند عالمیان و وصی ناصر دین آفریننده جهان است.

ناگاه خولی بن یزید اصبحی تیری به جانب آن بزرگوار انداخت، بر پیشانی مبارکش چسبید، از اسب غلطیده به زمین افتاد، ملعونی از بنی ابان بن حازم سر مبارک آن بزرگوار را از بدنش جدا نمود.^۱

ابوالفرج از یحیی بن حسن از علی بن ابراهیم از عبیدالله بن حسن و عبدالله بن عباس روایت کرده است که عثمان بن علی در هنگام شهادت خود سنّ شریفش به بیست و یک سال رسیده بود.^۲

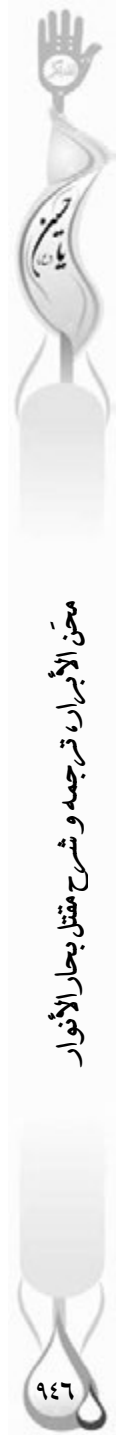
ضحاک به سند خود روایت کرده است که خولی بن یزید ملعون آن جناب را به تیر کین زد، ملعونی از قبیله بنی ابان بن دارم هجوم آور شده، سر مبارکش را از جسد مطهرش جدا کرد.^۳

سنّ شریف عثمان بن علی (ع)

۱. همان.

۲. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبین: ۸۹.

۳. همان.



مروی است که جناب امیرمؤمنان علیه السلام فرمود که من او را به نام
برادر خود عثمان بن مظعون نامیدم.^۱
ابوالفرج عمر بن علی را در میان شهدای اهل بیت ذکر نموده
است و از کشتگان روز عاشورا نگفته است.^۲

شهادت و رجز خوانی
جعفر بن علی (ع)

ارباب مقاتل معتبره روایت کرده‌اند که بعد از شهادت عثمان بن
علی برادرش جعفر بن علی قدم ثبات و قرار به میدان کارزار گذاشت و
مادرش نیز جناب ام البنین بود و آن بزرگوار این رجز را می‌خواند:

إِنِّي أَنَا جَعْفَرُ ذُو الْمَعَالِي إِبْنُ عَلِيٍّ الْخَيْرِ ذِي الْتَوَالِ
حَسْبِي بَعْمِي شَرَفًا وَ خَالِي أَحْمِي حُسَيْنًا ذَا لَنْدِي الْمِفْضَالِ

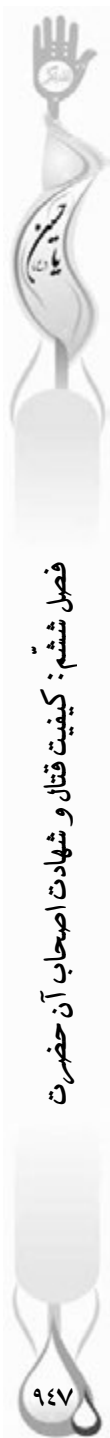
«حَسْب» که به معنای کفایت است شاید مضاف باشد به سوی
مفعول که ضمیر متکلم است و باء «بَعْمِي» زاید بوده باشد، چنانکه در
«كَفَى بِاللَّهِ» زاید است.

پس معنای کلام آن بزرگوار این است که عمّ و خال من در
شرافت و نجابت برای من کفایت می‌کند و احتمال دارد که مضاف
باشد به سوی فاعل یعنی حمایت کردن من برای برادر بزرگوار خود
در شرافت برای عمّ و خال من کفایت می‌نماید.

حاصل مراد از ابیات این است منم جعفر که صاحب مفاخر و
مناقب بلند هستم فرزند رشید جناب امیرمؤمنان علیه السلام علی عالی که
نیکوکار صاحب عطا و بخشش است کفایت می‌کند برای من در
شرافت اینکه عمّ بزرگوار من جعفر طیار و خال من از ارباب شرافت

۱. همان.

۲. همان؛ در حدیثی دیگر علامه مجلسی آورده است که گفته‌اند: «كُنَّا جُلُوسًا عِنْدَ عَلِيٍّ (ع)، فَدَعَا ابْنَهُ عُثْمَانَ، فَقَالَ لَهُ يَا عُثْمَانُ ثُمَّ قَالَ إِنِّي اسْمُهُ بِاسْمِ عُثْمَانَ بْنِ عَفَانَ، أَمَّا سَمِيَّةٌ بِاسْمِ عُثْمَانَ بْنِ مَظْعُونٍ»؛ ر. ک: علامه مجلسی، بحار الأنوار ۳۱: ۳۰۷.



و بزرگواری است حمایت می کنم از جناب امام حسین علیه السلام که صاحب جود و کرم و فضایل بسیار و مناقب بیشمار است.

پس مشغول کارزار گروه اشرار گردید تا اینکه خولی حرام زاده تیری به چله کمان کین گذاشته به جانب آن بزرگوار انداخت چون تیر از چله کمان آن ملحد بی ایمان رها شد به شقیقه سر مبارکش رسید یا به دیده حق بینش چسبید مرغ روح پرفتوحش به عالم قدس پرواز نمود^۱ لعنة الله علي قاتله.

پس برادرش عبدالله بن علی قدم دلیری به عرصه کارزار کافران بدکردار گذاشت و می فرمود:

پیکار و رجز خوانی
عبدالله بن علی (ع)

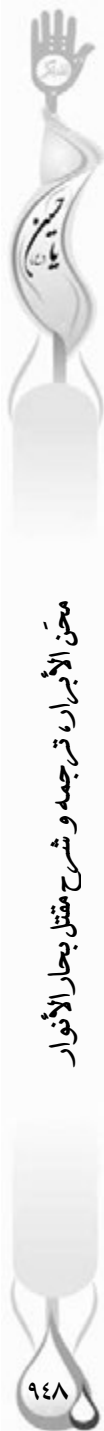
أَنَا بَنُ ذِي النَّجْدَةِ وَالْإِفْضَالِ ذَاكَ عَلَيَّ الْخَيْرِ ذُو الْفِعَالِ
سَيِّفُ رَسُولِ اللَّهِ ذُو النَّكَالِ فِي كُلِّ قَوْمٍ ظَاهِرُ الْأَهْوَالِ

جایز است که «إِفْضَال» به صیغه جمع و مفرد باشد؛ «نکال» بر وزن «سحاب» به معنای عقوبت کردن است که دیگران را عبرت می باشد. یعنی منم فرزند صاحب نجدت و مجدت و بزرگواری و فضیلت و دانایی، این شخص که پدر من است، علی نیکوکار صاحب افعال پسندیده است، شمشیر برنده جناب رسول خدا که صاحب انتقام و عقوبت است، در جنگ هر گروه ستمکار بدکردار ترس ها و صولت های وی هویدا و آشکار است.

بعد از مقاتله بسیار و کشتن جمعی از گروه اشرار هانی بن ثبیت خضرمی آن بزرگوار را به درجه رفیع شهادت رساند.

ابوالفرج به سند خود از عبدالله بن الحسن و عبدالله بن عباس روایت کرده است که عبدالله شهید مذکور در هنگام شهادت خود

۱. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب (ع) ۴: ۱۰۷؛ احمد بن اعثم کوفی، الفتوح ۵: ۱۱۳.



سنّ شریف عبدالله و
جعفر فرزندان علی (ع)

به سن بیست و پنج سالگی بود و برای او هیچ دختر و فرزند نبود و
جعفر بن علی که در کربلا کشته شد در سنّ شانزده سالگی بود.^۱

سفارش عباس بن
علی (ع) به دو برادر
خود عبدالله و جعفر

ابوالفرج باز به سند خود از ابی مخنف از عبدالله بن عاصم از
ضحاک المسرفی روایت کرده است که ضحاک چنین نقل کرده
است که جناب عباس بن جناب امیر مؤمنان علیهما السلام به عبدالله بن علی
برادر خود از طرف پدر و مادر، فرمود: در پیش روی من مشغول
کارزار باش، تا اینکه تو را کشته و شهید بینم و طلب ثواب و اجر
شهادت تو را از خدا نمایم، زیرا که تو را فرزندی نیست؛ پس بنا به
فرمایش جناب عباس علیه السلام آن بزرگوار به مبارزت بیرون آمد،
مشغول کارزار گردید، هانی بن ثبیت حرام زاده ملعون آن بزرگوار
را به درجه شهادت رساند.^۲

ابوالفرج گفته است که به همین سند روایت رسیده است که
جناب عباس علیه السلام برادر پدری و مادری خود جعفر را چنین فرمود و
او را به کارزار دشمنان مقدّم داشت، هانی بن ثبیت حرام زاده آن
بزرگوار را نیز به درجه شهادت رساند.^۳

به سند خود از جناب امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که
قاتل جعفر بن علی خولی اصبحی حرام زاده شد.^۴

محمد اصغر فرزند
علی (ع)

ابوالفرج گفته است که محمد اصغر فرزند علی علیه السلام که مادرش
امّ ولد است به روایت جابر از جناب امام محمد باقر علیه السلام و به طریق

۱. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبین: ۸۸.

۲. همان.

۳. همان؛ در اخبار الطوال آمده است که عباس هر سه برادر خویش را که از امّ البنین
بودند صدا زد و گفت: عبدالله، جعفر، عثمان از سید خویش دفاع کرده و جان فدای او
کنید؛ احمد بن داود دینوری، الأخبار الطوال: ۲۵۶.

۴. همان.

دیگر از مدائنی، در کربلا به درجه شهادت رسید و قاتل آن بزرگوار ملعونی از قبیله تمیم از بنی ابان بن دارم بود.^۱

ابوالفرج از محمد بن علی بن حمزه روایت کرده است که ابراهیم بن علی (ع) ابراهیم بن علی بن ابی طالب علیه السلام که مادرش امّ ولد است، در رزمگاه روز عاشورا به درجه شهادت رسید.^۲

ابوالفرج فرموده است که من ابراهیم را از غیر محمد بن علی بن حمزه نشنیده‌ام و در کتب انساب برای ابراهیم ذکری و نشانی نیافته‌ام و از یحیی بن حسن نقل کرده است که یحیی از ابوبکر بن عیدالله طلحی از پدر خود عیدالله نقل کرده است که او گفت: عیدالله بن علی بن ابی طالب علیه السلام در کربلا در یاری جناب امام حسین علیه السلام نیز به درجه شهادت رسید. ابوالفرج بعد از نقل این خبر فرموده است که این کلام محض خطاست، زیرا که عیدالله در روز جنگ مذار کشته شد که اصحاب مختار او را کشتند چنانکه در کتب مذار دیده‌ام.^۳

مترجم می‌گوید: کشتن اصحاب مختار جناب عیدالله بن علی را از جمله غرایب است، زیرا که اصحاب مختار به جز قاتلان جناب امام حسین علیه السلام و یاران ایشان را نمی‌کشتند و اینکه جنگ دار از جمله غزوات مختار بوده باشد معلوم نیست، مگر اینکه بگوییم که در میان جنگ بی‌قصد و عمد کشته شده، یا اینکه مراد از مختار، مختار بن ابی عیدیه ثقفی نباشد، چون اصل روایت از هیچ جا به

۱. همان: ۹۰.

۲. همان: ۹۱.

۳. همان.

۴. مرحوم مترجم سبق در قلم نموده‌اند. یوم الدار روز قتل عثمان است و عبارت سابق ایشان نیز یوم دار بود در بازنویسی یوم المذار نوشتیم و در متن بحار هم یوم المذار آمده است و بر اساس این التباس گفته‌اند مختار در یوم دار نبوده است.

دست مترجم حقیر نرسید، به همین قدر اکتفا نمودم.^۱

۱. در اینجا بسیار مفید است تحقیقی درباره عیید الله بن علی بن ابی طالب (ع) آورده شود. عییدالله بن علی بن ابی طالب (ع) مادرش لیلی دختر مسعود بن خالد بن مالک بن ربیع بن سلمی بن جندل بن نهشل بن دارم می باشد. ایشان یکی از شجاعان و زاهدان روزگار خویش محسوب می شد. از حجاز به کوفه آمد و بر اثر اختلاف با مختار، مختار چند روزی او را زندانی کرد و بعد آزاد نمود.

در سال ۶۷ هجری زمانی که عبدالله بن زبیر برادرش مصعب را به عراق فرستاد و او به بصره آمد، در این هنگام عییدالله به بصره گریخت و به مصعب بن زبیر ملحق شد. مصعب صد هزار درهم به او پیشکش نمود و از او استقبال کرد. مردم بصره از مصعب فرمانبرداری کردند و در مورد آنچه اهل بصره مهلب بن ابی صفره را بر سر کشتار و جنگ با ازارقه ولایت داده بودند، موافقت کرد و خود به همراه عییدالله بن علی به سوی کوفه روانه شد. مصعب در محل نهر بصریان بر کنار فرات جای گرفت و نهری حفر کرد که به همین سبب نهر بصریان نام گرفت. ابونضره منذر بن مالک بن قطعه نیز در این جنگ کنار مصعب بود و هر دو هدایت سپاه را به عهده داشتند. ابونضره از شیعیان علی (ع) به حساب می آمد. چون مختار به هنگام آمدن مصعب به بصره، مخالفت خود را با عبدالله بن زبیر آشکار کرد، خود را برای جنگ آماده کرد و احمد بن شمیط را بر مقدمه لشکر خود فرستاد. مصعب بن زبیر به مقابله با مختار آمد و بمردم چنین می گفت: ای مردم، مختار بسیار دروغگو است و شما را فریب می دهد که او بخونخواهی آل محمد (ص) قیام کرده است با اینکه این صاحب خون، یعنی عییدالله بن علی را عقیده بر آن است که او در گفتار خویش حرف باطلی می پروراند.

مصعب نیز عباد حطمی را به مقابله او فرستاد، عییدالله بن علی بن ابی طالب نیز با او بود. شب هنگام به یکدیگر رسیدند بعضی گفته اند بر مقدمه سپاه خود محمد بن اشعث، و عییدالله بن علی بن ابی طالب، که هر دو در این جنگ کشته شدند قرار داد. مصعب و اتباع او پیش رفتند تا هنگام شب به لشکرگاه مختار رسیدند و شب هنگام توقف کردند. مختار برایشان شبیخون زد و از یاران او شش هزار تن را کشت. عییدالله بن علی بن ابی طالب و محمد بن اشعث بن قیس که هر دو در پناه مصعب بودند کشته شدند و مختار از مرگ این دو آگاه نشد. همه شب را در نبرد گذرانیدند. جنگ سخت شد اصحاب مصعب عقب نشستند و به لشکرگاه خود رفتند.

بعضی گفته اند چون مصعب برای رویارویی با مختار حرکت کرد، عییدالله بن علی از همراهی با او خودداری کرد و میان دایی های خویش ماند. ولی دایی بزرگش نعیم بن مسعود همراه مصعب حرکت کرد. چون مصعب از بصره دور شد فرزندان سعد بن زید منات بن تمیم پیش عییدالله آمدند و گفتند: ما هم دایی های تو هستیم و تو برای ما منزلی بس بزرگ داری، پیش ما بیا که دوست داریم تو را گرامی بداریم. عییدالله قبول کرد و پیش ایشان رفت. آنان او را میان خود منزلت دادند و در حالی که خود کراحت داشت با او به خلافت بیعت کردند. عییدالله بن علی گفت: شتاب مکنید و این کار را انجام مدهید و آنان از پذیرش گفتارش خودداری کردند. این خبر به اطلاع مصعب رسید و موضوع را برای عییدالله بن عمر نوشت و او را ناتوان شمرد و گفت: چگونگی از کاری که در مورد—

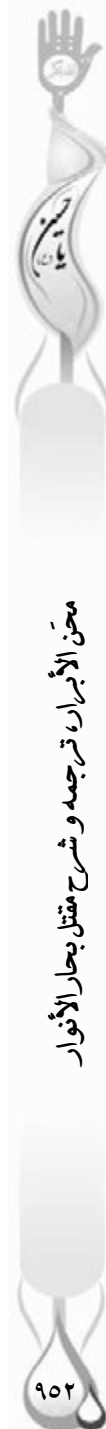
→ عیدالله بن علی شده است بی خبر مانده‌ای و چگونه آگاه نشده‌ای که با او بیعت کرده‌اند. آنگاه مصعب دایی عیدالله بن علی را فراخواند و به او گفت: من تو را گرامی داشتم و در کارهای میان خودم و تو همواره نسبت به تو نیکی کردم چه چیز باعث شد که با خواهرزاده‌ات این کار را انجام دهی و او را در بصره بگذاری که مردم را بشوراند و نسبت به آنان خدعه و خیانت کند. نعیم بن مسعود به خدا سوگند خورد که این کار را او انجام نداده و یک کلمه از این داستان را نمی‌داند. مصعب سخن او را پذیرفت و او را تصدیق کرد. مصعب گفت: من برای عیدالله بن عمر نامه نوشته‌ام و او را از غفلتی که در این مورد کرده است سرزنش کردم. نعیم بن مسعود گفت: هیچ کس نباید موجب تحریک بیشتر او گردد، من خود این موضوع را حل و فصل می‌کنم و او را پیش تو می‌آورم. نعیم حرکت کرد و خود را به بصره رساند افراد خاندان حنظله و عمرو بن تمیم را جمع کرد و با آنان پیش افراد بنی سعد رفت و گفت: به خدا سوگند در این کاری که کردید برای شما خیری وجود ندارد و گویا می‌خواهید تمام قبیله تیم را به هلاک اندازید. خواهرزاده‌ام را به من بسپرید، آنان ساعتی همدیگر را سرزنش کردند و سپس عیدالله بن علی را به او سپردند و او همراه عیدالله بیرون آمد و پیش مصعب رفت. مصعب به عیدالله گفت: ای برادر چه چیزی تو را به انجام این کار واداشت؟ عیدالله سوگند خورد که به خدا قسم نه آن کار را می‌خواسته و نه از آن آگاه بوده است و گفت: من این کار را خوش نداشتم و از پذیرش آن خودداری کردم ولی آنان انجام دادند. مصعب او را تصدیق کرد و از او پذیرفت. در این هنگام مصعب به عباد حطمی فرمانده جلو داران سپاه خود دستور داد برای رویارویی با لشکریهای مختار پیشروی کند. او حرکت کرد عیدالله بن علی هم همراهش بود و تا به منطقه مذار رسیدند. سپاهیان مختار هم با عده بیست هزار سپاه برابر ایشان فرود آمدند. ناگاه به لشکر مصعب شلیخون زدند و بیشتر افرادش را کشتند و فقط اندکی توانستند پراکنده بگریزند. عیدالله بن علی بن ابی طالب هم در آن شب کشته شد.

چون صبح دمید، مختار دید که یارانش به درون سپاه مصعب فرو رفته‌اند، و کسی در کنار او نیست، زمانی که بعد از شلیخون مختار مصعب توانست مختار را شکست دهد مختار به کوفه گریخت و در قصر پنهان شد. او یارانش را گم کرده بود. یارانش بعد از اندک زمانی به او پیوستند و هشت هزار تن همراه او به قصر داخل گشتند. مصعب چهار ماه آنان را به محاصره گرفت.

در الفتوح آمده است که در یوم المذار مردی از یاران مختار که عیدالله را نمی‌شناخت از پشت سر بر او حمله برد و با شمشیر به گردن او ضربه ای زد و او را کشت. در هر صورت ارباب کتب تاریخ مرگ وی را مستند به مختار دانسته‌اند البته با ذکر این نکته که عدم شناخت لشکریان مختار از عیدالله بن علی باعث مرگ او گردید. بدین ترتیب عیدالله بن علی در مکانی بین واسط و بصره به نام مذار کشته شد.

مسعودی در مروج الذهب می‌گوید: عیدالله بن علی در جنگ یوم المذار در لشکر مختار بود. مصعب باقیمانده یاران مختار را که در قصر بودند امان نداد. آنها نیز جنگیدند تا کارشان سخت شد. آنگاه مصعب امانشان داد و بعد همه را کشت از جمله کسانی که با مختار کشته شدند، یکی عیدالله بن علی بن ابی طالب رضی الله عنه بود.

مهلب پس از غائله مذار و شکست مختار و کشته شدن او به مصعب گفت: چه فتحی ←



→ بود، چه شیرین بود اگر محمد بن اشعث کشته نشده بود.
مصعب گفت: راست گفتی، خدا محمد را رحمت کند.
گوید: اندکی برفت آنگاه گفت: ای مهلب!
گفت: ای امیر! حاضر فرمانم!
گفت: می‌دانی که عیید الله بن علی بن ابی طالب کشته شده؟
مهلب گفت: انا لله و انا الیه راجعون
مصعب گفت: وی از کسانی بود که می‌خواست این فتح را ببیند، می‌دانی کی او را
کشت؟
مهلب گفت: نه!
گفت: قاتل وی کسی بود که می‌پنداشت شیعه پدر اوست با وجود آنکه می‌شناختندش
خونش را ریختند.
محشی انساب الاشراف گفته است که معلوم نیست که حقیقتاً مختار و یاران او عییدالله را
کشته باشند شاید در شب جنگ مذار بعضی از نواصب بصره یا بعضی از پشت کردگان
به مختار مانند شبث بن ربعی ملعون که در کربلا نیز حضور داشت او را با حيله و مکر
کشته باشند و موید این قول را فرمایش علی علیه السلام در کتاب اثبات الوصیه صفحه
۱۲۵ آورده است که مرحوم مترجم نیز بدان اشاره کرد و متن روایت چنین است: جَمَعَ
أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع) بَنِيهِ وَ هُمْ اثْنَا عَشَرَ ذَكَرًا فَقَالَ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ أَحَبُّ أَنْ يُجْعَلَ فِي سُنَّةٍ مِنْ
يَعْقُوبَ إِذْ جَمَعَ بَنِيهِ وَ هُمْ اثْنَا عَشَرَ ذَكَرًا فَقَالَ لَهُمْ إِنِّي أَوْصِي إِلَى يَوْسُفَ فَاسْمَعُوا لَهُ وَ
أَطِيعُوا وَ أَنَا أَوْصِي إِلَى الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ فَاسْمَعُوا لَهُمَا وَ أَطِيعُوا فَقَالَ لَهُ عَبْدُ اللَّهِ إِنَّهُ دُونَ
مُحَمَّدَ بْنِ عَلِيٍّ يَعْني مُحَمَّدَ ابْنِ الْحَنَفِيَّةِ فَقَالَ لَهُ أ جُرَاءٌ عَلَيَّ فِي حَيَاتِي كَأَنِّي بَكَ قَدْ
وُجِدْتُ مَذْبُوحًا فِي فُسْطَاطِكَ لَا يَذَرِي مَنْ قَتَلَكَ فَلَمَّا كَانَ فِي زَمَانِ الْمُخْتَارِ أَنَا هُ (أَيَ أَتَى
عبد الله المختار لبياع المختار له بالإمامة) فَقَالَ لَسْتُ هُنَاكَ (أَيَ لَا تَسْتَحِقُّ الإمامة) فَغَضِبَ
فَذَهَبَ إِلَى مُصْعَبِ بْنِ الزُّبَيْرِ وَ هُوَ بِالْبَصْرَةِ فَقَالَ وَلَئِنِّي قَتَلْتُ أَهْلَ الْكُوفَةِ فَكَانَ عَلَيَّ
مُقَدَّمَةٌ مُصْعَبٌ فَالتَقُوا بِحُرُورَاءَ فَلَمَّا حَجَرَ اللَّيْلُ بَيْنَهُمْ أَصْبَحُوا وَ قَدْ وَجَدُوهُ مَذْبُوحًا فِي
فُسْطَاطِهِ لَا يَذَرِي مَنْ قَتَلَهُ . به هر صورت متیقن است که عیید الله بن علی در زمان
خویش گرفتار بازی سیاسی و غفلت گردید و در یوم المذار کشته شد ولی قاتل وی
مشخص و معلوم نگردید، و الله عالم. (محشی)
منابع: قطب‌الدین راوندی، *الخرائج و الجرائع* ۱: ۱۸۳؛ علامه مجلسی، *بحار الأنوار* ۴۲: ۸۷؛
۱۵؛ احمد بن اعثم کوفی، *الفتوح* ۶: ۲۸۹؛ عبدالحی من عماد، *شذرات الذهب* ۱: ۲۹۳؛
محمد بن سعد هاشمی، *الطبقات الكبرى الطبقة الخامسة* ۵: ۸۹؛ احمد بن ابی یعقوب
عباسی، *تاریخ یعقوبی* ۲: ۲۶۳؛ عزالدین بن اثیر، *التکامل فی التاریخ* ۴: ۲۷۲ و ۲۷۷؛ علی
بن حسین مسعودی، *مروج الذهب* ۳: ۹۹؛ شیخ مفید، *الإعلام* ۴: ۱۹۵؛ مطهر بن طاهر مقدسی،
البدء و التاریخ ۶: ۲۳؛ عبد الرحمن بن خلدون، *تاریخ ابن خلدون* ۳: ۴۰؛ محمد بن جریر
طبری، *تاریخ طبری* ۶: ۱۱۵ و ۱۱: ۶۶۴؛ ابن حجر عسقلانی، *الإصابة فی تمييز الصحابة* ۶:
۲۵۹؛ المعارف: ۴۰۱؛ احمد بن جابر بلاذری، *انساب الأشراف* ۲: ۱۹۰ و ۶: ۴۳۹.

و در بعض کتب غیر معتبر^۱ از بحار الانوار نقل شده است که روزی جناب امیرمؤمنان علیه السلام فرزندان خود را که دوازده نفر بودند به سر خود جمع نمود، جناب امام حسن و امام حسین علیه السلام را برای خود وصی کرده، بر فرزندان خود فرمود: اطاعت این دو نفر فرزند مرا بکنید.

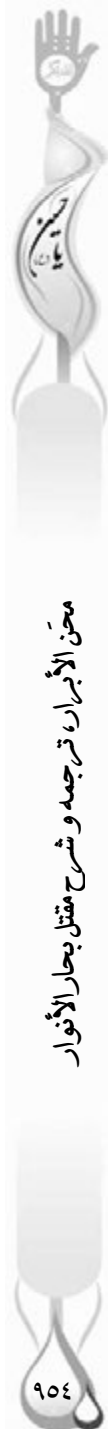
عیدالله که یکی از پسرانش بود عرض کرد: ایشان را وصی خود می‌نمایی؟! چرا محمد بن حنفیه را وصی نمی‌کنی؟
آن جناب فرمود: آیا در حال حیات من بر من جرأت می‌کنی؟
ای عیدالله! گویا می‌بینم تو را در خیمه خودت کشته‌اند و قاتل تو معلوم نمی‌شود.

چون زمان مختار شد عیدالله به نزد مختار آمد، در خصوص امری خشمناک شده از مختار قهر کرده به نزد مصعب بن زبیر لعین رفت و گفت: تولیت قتال اهل کوفه را به من واگذار نما و مقدمه لشکر مصعب شده، تا آنکه دو لشکر با یکدیگر ملاقات نمودند، چون شب به میان آمد از همدیگر جدا شدند، عیدالله را در خیمه کشته و مقتول یافتند و قاتلش معلوم نشد^۲ و الله العالم انتهى.

مصنف قدس سره شروع نموده است به ذکر روایات و کیفیت قتال شیر بیشه شجاعت فخر دودمان هاشمی ماهتاب و خورشید عالمتاب فلک شجاعت و دلاوری و آفتاب جهان تاب هنرمندی و وفاپروری،

۱. کتاب قطب الدین راوندی (م ۵۷۳)، *الخراج و الجرائح* از بزرگترین و بهترین کتابهایی است که پیرامون معجزات پیامبر و ائمه علیهم السلام نوشته شده است و تعبیر مرحوم مترجم قابل ملاحظه است.

۲. قطب الدین راوندی، *الخراج و الجرائح* ۱: ۱۸۳ به نقل علامه مجلسی، *بحار الأنوار* ۴۲: ۸۷: ۱۵.



فرزند رشید جناب امیرمؤمنان علیه السلام و برادر و وفادار جناب مظلوم بیابان کربلا، کشته گروه اشقیا، سید شهدا علیه آلاف التَّحِیَّةِ وَ الثَّنَاءِ شهید قوم نسناس، جناب حضرت عباس علیه السلام

سیمای عباس بن علی (ع) از ابوالفرج روایت کرده است که کنیه جناب عباس علیه السلام ابوالفضل و مادرش ام البنین بود، آن بزرگوار بزرگ فرزندان آن خاتون مکرمه و بانوی معظمه بود و آخر کشتگان برادران پدری و مادری خود گردید. چون برای آن کشتگان گروه ستمکاران عقبی و فرزندی نداشتند، همه ارث و اموال آن بزرگواران به جناب عباس علیه السلام منتقل گردید، زیرا که جز آن جناب وارث دیگر نداشتند.

چون آن جناب نیر بعد از کشته شدن ایشان به درجه شهادت رسید، موارث همه ایشان به عیدالله بن عباس منتقل گردید، در این باب عمّ عیدالله عمر بن علی با برادرزاده خود عیدالله به مقام ادّعا و منازعه آمد و به چیزی اندکی مصالحه شده آن را به عمر بن علی دادند و او را به اندکی از مال ایشان راضی نمودند، باقی مال برای جناب عیدالله ماند.^۱

ابوالفرج گفته است که جناب عباس علیه السلام جوانی خوش صورت و نیکو رو و خوش جمال و پسندیده رخسار و بلند قامت و رعنا قدر و هنرمند و تنومند بود که هرگاه بر اسب کشیده و بلند قامت و تنومند سوار می گشت، پاهای مبارکش از زمین کشیده می شد؛ در بلندی قامت و خوبی صباحت و حسن جمال و بسیاری شجاعت و قوّت از اهل روزگار ممتاز بود. آن بزرگوار را قمر بنی هاشم می گفتند و ملقب به ماه بنی هاشم گردیده بود و علم آن شاه کم سپاه در آن

۱. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبین: ۸۹

عرصه گاه بلا و بیابان کربلا در دست مبارک جناب عباس علیه السلام بود و علم دار لشکر محسوب می شد.^۱

به سند خود از جناب امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که چون جناب سید شهید علیه السلام لشکر خود را برای قتال قوم نسناس و لشکر ابلیس خناس آماده نمود، علم میمنت شیم خود را به دست مبارک جناب عباس علیه السلام داد و به سند خود از جناب امام محمد باقر علیه السلام

روایت کرده است که آن بزرگوار را زید بن رقّاد حرام زاده به اعانت حکم بن طفیل طائی زنازاده به درجه شهادت رساند و چون خبر شهادت آن بزرگوار با سایر برادران گرامی خود در مدینه طّیه

به گوش مادر دل سوخته ایشان جناب امّ البنین رسید، آن خاتون دل کباب با چشم پر آب و جگر سوخته و دل آتش گرفته پیوسته در روزها به قبرستان بقیع بیرون می رفت، با دل دردناک و جگر سوزناک، ناله جانگداز و گریه دلسوز و ندبه اشک ریز می نمود و در مصیبت فرزندان مرثیه های جانسوز و نوحه های جانگداز انشا می کرد و آه سرد از دل پر درد می کشید و قطرات عبرات از دیده های محنت و مصیبت چشیده خود مانند ابر نوبهار به رخسار خود پی در پی می ریخت.

مردم مدینه در اطراف آن خاتون مکرّمه مصیبت زده جمع می شدند و ناله های جانگداز آن دلسوز را گوش می دادند و به گریه او گریه می نمودند، مروان بن حکم ملعون با مردم مدینه به جهت شنیدن مرثیه های جانگداز آن جگر سوخته و دل کباب به قبرستان

علمداری سپاه امام حسین (ع)

ناله های امّ البنین در سوگ فرزندان

بقیع می آمد و ناله های دلسوز او را گوش می داد، با آن کفر و نفاق و قساوت و شقاوت پیوسته گریه می نمود.^۱

ابوالفرج فرموده است این روایت را محمد بن علی بن حمزه از نوفلی از حماد بن عیسی جهنی از معاویه بن عمار از جناب امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرده است.^۲

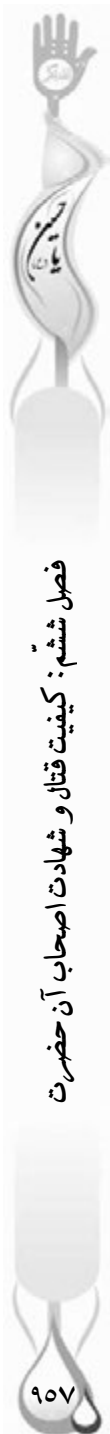
مترجم می گوید: مصنف قسیر بعد از نقل روایت مذکوره از ابوالفرج کیفیت قتال آن بزرگوار را به وجه مختصر از کتب مقاتل معتبره نقل کرده است. چون حضرت عباس علیه السلام در جلالت شأن، و بلندی رتبت و مکانت، و علو قدر و منزلت در غایت قوت و شجاعت بود، به مرتبه ای رسیده که دوست و دشمن اقرار و اعتراف به مناقب و فضائل آن شیر بیشه شجاعت و دلاور عرصه مبارزت دارند و شجاعت و دلیری و جانفشانی آن بزرگوار در هر کارزار، خصوصا در عرصه گاه بلا و جنگ گاه کربلا به مرتبه ای است که اگر نی ها قلم و اهل عالم نویسنده شوند، عשרی از اعشار و یکی از هزار وی نمی توانند بنویسند، لهذا خوش دارم که بیان قتال و شهادت آن بزرگوار را در دو مقام تقریر و تحریر نمایم.

مقام اول در ترجمه آن روایاتی است که مصنف قسیر در قتال و کیفیت شهادت آن جناب نقل کرده است.

مقام دوم در بیان بعضی فضائل و مناقب و کیفیت قتال و شهادت آن بزرگوار است که مترجم حقیر از سایر کتب جمع آوری نموده ام که فی الجمله تفصیلی در آنها هست که منافات با اعتبار عقلی و نقلی

۱. همان.

۲. همان.

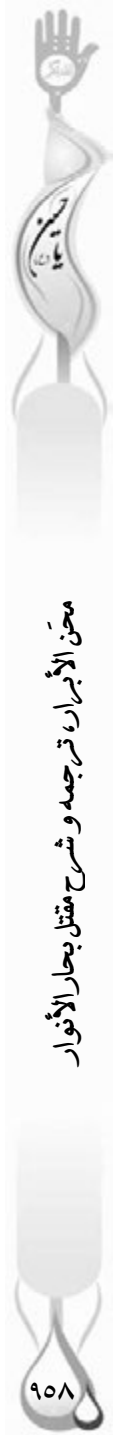


ندارد، بلکه تفصیل این مقام با مجمل اخبار و آثار معتبره موافقت دارد، نه به آن وجهی که بنای جمله‌ای از گزاف و جزاف گویان است که هر چه در نوشتن و گفتن به خیال ایشان می‌آید، از آن خیالات واهی و فکرهای باطله کاذبه هرگز پرهیز نمی‌کنند و ترس از روز قیامت نمی‌نمایند و خیال می‌کنند که گفتن بعضی از دروغ‌ها فضیلت گویی است و ترک آنها انکار فضایل و مناقب اهل بیت است؛ پس بی‌سند معتبر و صحیح و خبر موثق صریح، از کتب بی‌سوادان و تواریخ و سیر مخالفان که علمای اعلام به شأن آنها اعتنا ندارند، خبرها نقل می‌کنند؛ بلکه بعضی از ایشان به خیال فاسد خود روایت‌ها جعل می‌کنند و نسبت آنها را به اخبار و کتب علمای اخبار می‌دهند که هرگز اسمی و رسمی از آنها در کتب اساطین علما و معتمدین فضلا نیست و گاهی به جهت ترویج کتب تواریخ و سیر مخالفان نام مصنف آنها را چنان ذکر می‌کنند که عوام مردم را چنان به نظر می‌رسد که ناقل این خبر از فضلالی علمای اعلام است، به جهت اینکه صاحبان کتب بی‌سوادان آنها را به القاب شریفه علمای اجله ذکر می‌کنند سَيُجْزَوْنَ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ انتهى.

به اصل مقصود برگشتیم.

مقام اوّل

در بیان آنچه مصنف قدس سره در این کتاب مستطاب روایت کرده است و فرموده است که جناب عباس علیه السلام به سقا و ماه بنی هاشم و علم داری جناب امام حسین علیه السلام مشهور و ملقب است و آن



پیکار و رجزخوانی
عباس به هنگام آب
آوردن برای خیام

بزرگوار بزرگ برادران خود بود. رو به سوی نهر فرات گذاشت که
شاید قدری از آب فرات برای دلسوختگان و جگر سوزان اهل بیت
امام انس و جان بیاورد، گروه اشقیا و لشکر شقاوت اثر اعدا از هر
طرف آن بزرگوار را احاطه نمودند، آن یادگار حیدر کرار و شیر
بیشه عرصه کارزار هرگز ترس و واهمه‌ای از هجوم لشکر اشرار و
حمله آن سپاه بی‌شمار نکرده، شمشیر انتقام از نیام خود کشید.
مشغول جهاد و قبال قوم اهل شقاوت و ضلالت گردید و این ابیات
را به زبان شیرین مقال خود می‌خواند:

لَا أَرْهَبُ الْمَوْتَ إِذِ الْمَوْتُ رَقَا حَتَّى أُوَارِيَ فِي الْمَصَالِيتِ لَقَا
نَفْسِي لِنَفْسِ الْمُصْطَفَى الطُّهْرِ وَقَا إِنِّي أَنَا الْعَبَّاسُ أَغْدُو بِالسَّقَا
وَلَا أَخَافُ الشَّرَّ يَوْمَ الْمُلتَقَى

در بعض نسخه‌ها «رَقَا» به زاء معجمه وارد شده است که به معنای
صیحه و فریاد کردن است و در بعض نسخه‌ها به راء مهمله وارد
گشته است که به معنای بلند شدن است؛ «أُوارِيَ» جایز است که به
صیغه مضارع مجهول خوانده شود و جایز است که به صیغه معلوم
باشد؛ «مَصَالِيت» بر وزن «مَصَابِيح» جمع «مَصَالَات» بر وزن «مِخْرَاب»
است که به معنای مرد دلاور کارزار و کار آزموده کارگزار است؛
«لَقَا» بر وزن «فَتَى» به معنای دچار شدن به شر و مکروه است، یا به
معنای چیزی حقیر و بی‌قدر است که اعتنا به شأن وی نمی‌کنند؛
ظاهر از «نَفْسُ الْمُصْطَفَى» عبارت از جناب سید الشهداء علیه السلام است،
زیرا که آن بزرگوار به منزله نفس و جان شریف جد بزرگوار خود
بود؛ «أَغْدُو» یعنی می‌روم؛ «سَقَا» محتمل است که به فتحه سین بوده

باشد که به معنای تعیین آب از برای آشامیدن دیگری است، و محتمل است که به کسره سین باشد که نزدیک به معنای اول است. حاصل معنای بیت اول این است: از مرگ ترس و تشویش ندارم، هنگامی که رو به روی من بیاید و صدای رسیدن خود را به گوش من برساند، تا اینکه در شجاعان کار آزموده و نبرد دیده ذکت و خاری را داخل و پنهان سازم؛ این معنا بنابر آن است که «اُواری» به صیغه معلوم بوده باشد.

بنابه صیغه مجهول مراد آن است: تا اینکه داخل شوم به چاه مکروه و تلخ مرگ در میان مبارزان کارزار. بعضی از ارباب مقاتل این بیت را به چنین عبارتی ترجمه نموده است: «تشویش از مرگ ندارم، در وقتی که ظاهر شود و بر نمی گردانم تا خود را در میان شمشیرهای برهنه پنهان سازم»، این عبارتش بود، لکن در این ترجمه دو عیب به نظر می رسد. یکی اینکه در سابق دانستی که «مصالیت» جمع «مصلات» است که به معنای مردان کار آزموده و نبرد دیده است، چنانکه مصنف در بیان مشکلات لغات اخبار باب تصریح به این نموده است، نه جمع «صَلَّت» است که به فتحه صاد و سکون لام به معنای شمشیر است؛ و دیگری این است که «لقا» را الغا نموده، هرگز معنای وی را در ترجمه محل نگذاشته و متوجه نشده است.

معنای باقی ایات این است: جان و نفس من برای نفس و جان جناب محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله) که طیب و طاهر است فدا و سپر می باشد، به درستی منم عباس علیه السلام! شیر خشناک! می روم که تحصیل آب برای تشنگان اهل بیت نمایم و از شر دشمنان در روز جنگ و ملاقات مبارزان ترس و واهمه ندارم.



به تفسیر صاحب کتاب مذکور این است: «منم عباس علیه السلام که سقای اهل بیت می باشم»، این تفسیر خالی از عیب نیست.

فرار دشمنان از مقابل عباس و در کمین نشستن آنها پس آن شیر بیشه شجاعت و دلاور میدان مبارزت به شمشیر آبدار گروه اشرار را پراکنده نمود و به هر طرف که رخ می فرمود آن روبه صفتان رو به گریز می نهادند، زید بن ورقاء حرام زاده در پشت درخت خرما کمین نمود، حکم بن طفیل سنبسی زنازاده برای

قطع شدن دست راست عباس بن علی (ع) زید پلید اعانت کرده، دست راست آن بزرگوار را جدا نمودند، شمشیر خود را به دست چپ گرفته، باک از آن زخم کاری ننمود، بر آن روبه صفتان عنید حمله ور گردید و این ابیات را می خواند:

وَاللّٰهُ اِنْ قَطَعْتُمْ يَمِيْنِيْ اِنِّيْ اُحَامِيْ اَبَدًا عَنْ دِيْنِيْ
وَعَنْ اِمَامٍ صَادِقٍ الْيَقِيْنِ نَجَلِ النَّبِيِّ الطَّاهِرِ الْاَمِيْنِ

به خدا سوگند اگر چه دست راست مرا جدا نمودید، باز دست از جهاد شما بر نمی دارم؛ به درستی من پیوسته از دین خود به جهاد و قتال شما حمایت می کنم و به کشتن و قتال شما از امام خود که صاحب یقین درست و راست است و فرزند عزیز پیغمبر ارجمند طاهر امین است حمایت می کنم.

قطع شدن دست چپ عباس بن علی (ع) پس با آن گروه اشرار کارزار بسیار حمله نموده تا اینکه از بسیاری ریختن خون و زخم کاری ضعف بر بدن شریف آن بزرگوار مستولی گردید. حکم بن طفیل طائی حرام زاده در پشت درخت خرما کمین نموده به شمشیر کین ضربتی به دست چپ آن جناب زد دست، چپش را قطع کرد و می فرمود:

يَا نَفْسُ لَا تَخْشِي مِنَ الْكُفَّارِ وَ اَبْشَرِيْ بِرَحْمَةِ الْجَبَّارِ

مَعَ النَّبِيِّ السَّيِّدِ الْمُخْتَارِ قَدْ قَطَعُوا بَيْعِيهِمْ يَسَارِي
فَأَصْلِهِمْ يَا رَبِّ حَرَّ النَّارِ

ای نفس! از هجوم آوردن کفار ترس و واهمه نکن و به ملاقات
رحمت خداوند جبار در جوار پیغمبر بزرگوار سید ابرار احمد
مختار صلی الله علیه و آله شاد و خرسند باش! این گروه اشرار دست چپ مرا
بریدند، پس ای پروردگار من! ایشان را به آتش شرریار دوزخ برسان.

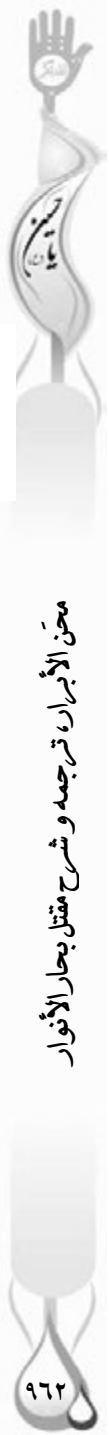
پس ملعونی از کافران اشرار عمودی آهنی از سر مبارک آن
بزرگوار زد که به درجه شهادت رسید.

چون جناب امام حسین علیه السلام برادر رشید وفادار خود را در کنار
نهر فرات کشته و به خون آغشته دید، اشک حسرت به رخسار
مبارک خود جاری می نمود و این ابیات را می فرمود:

تَعَدَّيْتُمْ يَا شَرَّ قَوْمٍ بَيْعِيكُمْ	وَ خَالَفْتُمْ دِينَ النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ	اشعار امام حسین (ع) بر بالین حضرت عباس
أَمَا كَانَ خَيْرُ الرُّسُلِ أَوْصَاكُمْ بِنَا	أَمَا نَحْنُ مِنْ نَسْلِ النَّبِيِّ الْمُسَدِّدِ	
أَمَا كَانَتْ الزَّهْرَاءُ أُمِّي دُونَكُمْ	أَمَا كَانَ مِنْ خَيْرِ الْبَرِيَّةِ أَحْمَدُ	
لُعْنَتُمْ وَ أُحْزِيتُمْ بِمَا قَدْ جَنَيْتُمْ	فَسَوْفَ تُلَاقُوا حَرَّ نَارٍ تَوْقَدُ	

بهتر آن است که نون «تُلَاقُونَ» در هنگام خواندن بیت اظهار
نشود، تا اینکه انزحاف در وی نگردد.

یعنی بسیار ظلم و ستم نمودید، ای بدترین و شریرترین مردم! به
جهت ستم و طغیان خود با دین پیغمبر بزرگوار محمد مختار صلی الله علیه و آله
مخالفت کردید، آیا مگر بهترین رسولان خداوند عالمیان سفارش ما
را به شما نکرده است؟ و دوستی و یاری ما را به شما ننموده است؟
آیا مگر ماها به گمان شما از نسل پیغمبر ارجمند مؤید مسدد نیستیم؟



آیا نمی‌دانید که فاطمه زهرا علیها السلام در میان شما مادر من است؟، احتمال دارد که مراد این باشد: آیا نمی‌دانید که فاطمه زهرا علیها السلام مادر من است نه مادر شما؟ آیا مگر احمد مختار صلی الله علیه وآله بهترین اهل روزگار نبود؟ از رحمت خدا دور ملعون شدید و خوار و زیانکار گشتید؛ پس به زودی به حرارت آتش افروخته جهنم خواهید افتاد.^۱

اذن جنگ خواستن عباس از برادر خویش به روایتی دیگر
مصنف قدس سره بعد از نقل این اخبار فرموده است: در بعض مؤلفات اصحاب گرامی ما گروه شیعیان دیدم که چون حضرت عباس تنهایی و بی کسی برادر بزرگوار خود را مشاهده نمود، به نزد برادر گرامی خود آمد و عرض نمود: ای برادر بزرگوار! آیا برای من رخصت کارزار و مبارزت گروه اشرار می‌دهی؟

جواب امام حسین (ع) به برادرش عباس
چون آن حضرت برادر خود را عازم جهاد و جانفشانی دید قطرات عبرات به روی خود جاری نمود و به شدت های‌های گریه کرد، فرمود: ای برادر! تو علمدار من هستی، اگر تو به سوی میدان بروی و کشته شوی لشگر من پراکنده می‌شود.

مترجم می‌گوید: این کلام به غایت شجاعت و نهایت دلیری و قوت جناب عباس دلالت دارد، زیرا که از سیاق روایت معلوم است که در هنگام رخصت طلبیدن از لشگر آن حضرت کسی نمانده بود، گویا با زنده بودن جناب عباس علیه السلام همه لشگر آن حضرت زنده بوده است و برابر و عوض ایشان کار و جنگ و قتال می‌نمود و از ترس شمشیر آبدار شرربار آن بزرگوار گروه لشگر اشرار خیرگی نمی‌کردند و جرأت نداشتند که آسیبی به جان عزیز جناب امام

۱. ابن شهر آشوب، مناقب آل ائمه طالع (ع) ۴: ۱۰۸.

حسین علیه السلام برسانند انتهی.

چون جناب عباس علیه السلام سخن برادر بزرگوار خود را شنید عرض نمود: ای برادر! سینه من از هجوم مصایب تنگ شده و از زندگی ملول شده‌ام، می‌خواهم خون برادران و برادرزادگان و یاران شهیدان خود را از این گروه ستمکاران بگیرم.

جناب امام حسین علیه السلام فرمود: چون عازم میدان شده‌ای از این گروه ستمکار اندکی آب برای کودکان تشنه بطلب.

اندکی آب برای کودکان فراهم کن!

پس جناب عباس علیه السلام به مقابل آن منافقان بی‌ایمان آمد و ایشان را موعظه و پند داد و از عذاب دردناک خداوند قهار ترسانید، آن مواظط کافیه و نصایح شافیه در دل‌های قاسیه آن گروه شقاوت اثر تأثیر نکرد و فایده‌ای نبخشید. چون از آن کافران سنگ دل مأیوس گردید و ناامید شد، به سوی برادر بزرگوار خود برگشت و از ابا و امتناع آن سنگ دلان خبر داد.

ناگاه ناله کودکان و ندای العطش العطش آن جگر سوختگان به سمع شریف جناب عباس علیه السلام رسید، بی‌طاقت و بی‌اختیار و بی‌صبر و قرار گشته، به اسب خود سوار شده، نیزه و مشک خود را برداشت. به سوی نهر فرات متوجه گردید، چهار هزار نامرد که موکل نهر فرات بودند از چهار طرف آن شیر بیشه شجاعت را احاطه نمودند و تیرها به چله کمان گذاشتند و به جانب آن بزرگوار انداختند. آن غضنفر میدان کارزار هرگز ترس و واهمه از بسیاری آن لشگر اشرار ننمود و ایشان را به نیزه تیز و به شمشیر آبدار خویش می‌زد و می‌کشت، تا اینکه هشتاد نفر از گروه بداختر را به آتش سقر فرستاد. ایشان را پراکنده و منهزم ساخت، تا داخل آب فرات گردید،

حرکت و حمله عباس به سوی شریعة فرات



یاد تشنگی اهل حرم
میان آب و فرات

دست‌های مبارک خود را پر از آب نمود و خواست جرعه‌ای از آب
بیاشامد، تشنگی جناب امام حسین علیه‌السلام و کودکان جگر سوختگان
آن سید کونین به خاطرش آمد، آب را از دست مبارک خود فرو
ریخت و مشک را پر از آب نمود و به کتف راست خود افکنده، از
میان آب لب تشنه بیرون آمد. به سوی خیمه‌های حرم متوجه گردید،
گروه کافران سر راه آن جناب را گرفتند و از هر طرف آن بزرگوار
را احاطه نمودند، با ایشان پیوسته محاربه و مقاتله می‌نمود، تا اینکه

ضربه نوفل لعین بر
دست راست عباس (ع)

نوفل ازرق حرام زاده به شمشیر کین ضربتی به دست راست آن
حضرت زد، دست مبارک آن بزرگوار را جدا نمود و پس مشک را
به کتف چپ مبارک خود افکند.

مترجم می‌گوید: گرفتن مشک به کتف چپ، اشارت جزئی دارد
بر اینکه دست راست آن بزرگوار به ضرت شمشیر آن نابکار از کتف
جدا شد انتهی.

قطع شدن دست چپ و
آماج تیر بر مشک و
سینه عباس (ع)

نوفل حرام زاده ضربت دیگر به دست چپ آن بزرگوار زد،
دست او را از زند جدا نمود، مشک را به دندان خود گرفت، ناگاه
تیری آمد مشک را پاره نمود، آب وی فرو ریخت و تیر دیگر به
سینه بی‌کینه آن مظلوم زدند، از بالای اسب خود فرو غلطید و به
روی خود به روی خاک گرم کربلا افتاد، برادر بزرگوار خود را
صدا زد: ای برادر! مرا دریاب.

امام حسین (ع) شتابان
بر بالین عباس (ع)

پس آن حضرت به سرعت به بالای سر برادر زخم دار کشته
گروه اشرار آمد، چون آن وفادار را به خون خود آغشته دید، گریه
بر آن حضرت مستولی گردید و آن بزرگوار را برداشت، به نزد

خیمه‌ها آورد.^۱

به روایت سایر ارباب مقاتل از ابوالفرج و دیگران چون جناب امام حسین علیه‌السلام برادر رشید خود را کشته دید، فرمود: در این ساعت کمر من شکست، چاره من بریده گردید.^۲

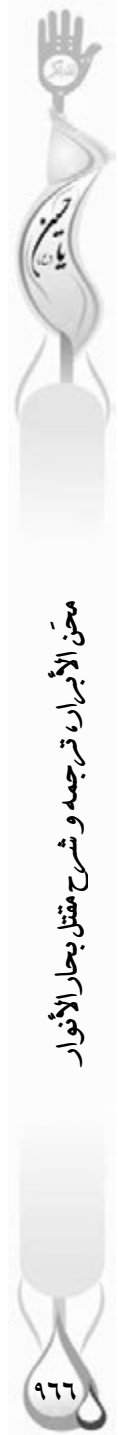
شهادت حضرت عباس
(ع) به روایتی دیگر

مترجم می‌گوید: مصنف قسمه در بیان شهادت جناب امام حسین علیه‌السلام در این نزدیکی از شیخ مفید، سید بن طاووس و شیخ ابن نما روایت کرده است که چون تشنگی به جناب امام حسین علیه‌السلام غالب شد و عطش آن حضرت شدت نمود، اسب خود را سوار گشته قاصد نهر فرات گردید و برادر رشیدش حضرت عباس در پیش روی آن حضرت بود، لشگر نامسعود عمر بن سعد مردود سر راه آن بزرگ بزرگواران را گرفتند.

ملعونی از بنی دارم تیر به چله کمان کین گذاشت و به گلوی مبارک جناب امام حسین علیه‌السلام زد، آن تیر به زیر زنخدان آن حضرت چسبید، تیر را از گلوی مبارکش کشید، دست مبارک خود را به گلوی شریف خود گرفت، چون از خون پر شد خون را به جانب آسمان انداخت و گفت: خداوندا! از آنچه این ستمکاران درباره فرزند دختر پیغمبر تو می‌کنند به سوی تو شکایت می‌کنم؛ پس میان آن حضرت و میان جناب عباس علیه‌السلام جدایی افکندند و از هر طرف جناب عباس علیه‌السلام را احاطه نمودند، تا اینکه زخم‌های کاری به جناب عباس علیه‌السلام زدند و آن مظلوم را کشتند و مباشر قتل آن بزرگوار

۱. کاشفی، روضة الشهداء: ۳۳۳.

۲. خوارزمی، مقتل الحسین (ع) ۲: ۳۰؛ در کتاب مقاتل الطالبین ابوالفرج مطلب را نیافتیم؛ همچنین ر.ک: محمد بن ابی طالب، تسلیة المجالس و زینة المجالس ۲: ۳۱۰.



زید بن ورقاء حنفی شقی و حکم بن طفیل سنبسی حرام زاده شد.
چون جناب امام حسین علیه السلام برادر خود را کشته دید، به شدت تمام شروع به گریه نمود. این بود تمام آنچه مصنف قسیره در کیفیت کشته شدن و شهادت جناب عباس علیه السلام روایت کرده است.

مقام دوم

در بیان فضایل و مناقب جناب عباس علیه السلام و کیفیت قتال آن بزرگوار به طریق دیگر که منافات چندان با روایات مصنف قسیره نداشته باشد، بلکه تفاوت اجمال و تفصیل بشود.

حضرت عباس (ع) در
توصیف امام سجاده (ع)
در سابق از خصال و امالی شیخ بزرگوار شیخ صدوق، مصنف قسیره روایت کرده است که روزی جناب امام زین العابدین علیه السلام به فرزند یتیم جناب عباس علیه السلام نظر نمود که عیدالله نام بود. اشک از دیده‌های مبارک آن حضرت به رخسار نازنینش جاری گردید و گریه بر آن حضرت مستولی گردید، فرمود: هیچ روزی از روزها به

سخت‌ترین روزها بر
رسول خدا (ص)
جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله بدتر و شدیدتر از روز جنگ احد نشد که در آن روز عم بزرگوارش حمزه بن عبدالمطلب که شیر خدا و شیر رسول خدا صلی الله علیه و آله بود کشته شد و بعد از آن روز جنگ مونه بود که پسر عمش جعفر بن ابی طالب به درجه شهادت رسید.

فرمود: هیچ روزی در مصیبت و اندوه مانند روز جناب امام

۱. شیخ مفید، الإرشاد ۲: ۵۸؛ فضل بن حسن طبرسی، إعلام الوری: ۲۴۸؛ محمد بن حسن فتال، روضة الواعظین ۱: ۱۸۸؛ ابن نما حلی، مشیر الأحرار: ۷۲؛ سید بن طاووس، اللهوف: ۱۱۸.

سخت‌ترین روزها بر
سیدالشهداء (ع)

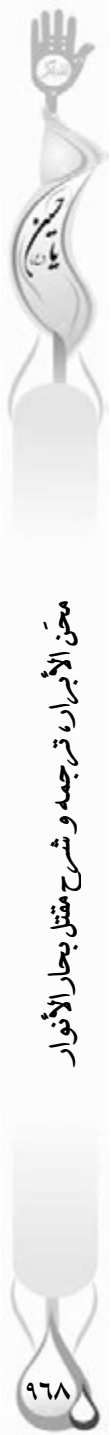
حسین علیه السلام نمی‌شود که در آن روز سی هزار نفر جمع شدند که گمان ایشان آن بود که از اَمّت محمد صلی الله علیه و آله هستند، هر یکی از ایشان با ریختن خون آن بزرگوار به سوی خدا تقرب می‌نمود. آن حضرت ایشان را به عذاب دردناک خدا می‌ترسانید و موعظه و نصیحت می‌داد، هرگز قبول موعظه نمی‌کردند و متعظ و متنبّه نمی‌شدند، تا اینکه از روی ظلم و عدوان و ستم و طغیان آن حضرت را کشتند.

فرمود: خدا عباس علیه السلام را رحمت کند، در بعض نسخه‌ها چنین است که آن حضرت فرمود: خدا به عمّ بزرگوارم عباس علیه السلام رحمت کند، به تحقیق کشته شدن خود را بر کشته شدن برادر بزرگوارش ترجیح داد و اختیار نمود، جان خود را فدای جان برادر خود ساخت و با دشمنان برادرش مشغول قتال و جهاد گردید، تا اینکه دو دست آن بزرگوار را قطع نمودند. خداوند عالمیان به عوض دو دست دو بال کرامت فرمود که با ملایک آسمان‌ها در بهشت پرواز می‌نماید، چنانکه به جعفر بن ابی طالب دو بال کرامت نمود.

به درستی برای حضرت عباس علیه السلام در نزد خداوند عالمیان قرب و منزلتی است که جمیع شهدا در روز قیامت آرزوی آن مقام و منزلت را می‌نمایند.^۱

مترجم می‌گوید: شاید مراد از مقام و منزلت حضرت عباس این بوده باشد که رخصت شفاعت عاصیان و گریه کنندگان و زائران را به آن بزرگوار بدهند و درجات و مقامات آن جناب از همه شهدا

۱. شیخ صدوق، *الخصال* ۱: ۶۸؛ ۱۰۱؛ شیخ صدوق، *الأمالی* ۴۶۲: ۱۰.



سخت‌ترین ساعت امام
حسین(ع) در روز
عاشورا

بالا تر و بلندتر گردد.

و نیز از سیاق روایت چنان مستفاد می‌شود که ساعت شهادت جناب عباس علیه‌السلام در شدت و مصیبت بر جناب مظلوم کربلا بیابان از همه ساعت‌های روز عاشورا سخت‌تر و شدیدتر گردید و کشته شدن آن بزرگوار دل پردرد آن جناب را از همه مصایب و کشته شدن سایر شهدای کربلا زیادتر به درد آورد و محزون و اندوهناک نمود. اگر در شأن و بزرگواری جناب عباس علیه‌السلام هیچ روایتی نبود جز این روایت، هر آینه در بلندی قدر و جلالت شأن آن بزرگوار کفایت می‌کرد و حال آنکه جلالت شأن و علو قدر و منزلت آن بزرگوار به مقامی رسیده است که در میان خواص و عوام و دوست و دشمن از جمله مسلمات بدیهیه و یقینات اولیه است.

جلالت عباس در کلام
امام حسین(ع)

در اثبات این مطلب کفایت می‌کند آنکه مخالفان اهل خلاف از روی دروغ به خدا سوگند یاد می‌کنند و هرگز چنین کاری را در حق جناب عباس علیه‌السلام نمی‌کنند، بلکه از قسم خوردن به آن جناب پرهیز می‌نمایند و می‌ترسند و معجزات و خوارق عادات قبر شریفش در زبان مردم مشهور و معروف است و در بسیاری شجاعت آن بزرگوار کلام شریف جناب امام حسین علیه‌السلام کفایت می‌کند که در هنگام طلب رخصت فرمود: تو صاحب علم من و علامت لشکر من هستی! اگر تو کشته شوی و به مبارزت بیرون روی، لشکر من متفرق و پراکنده می‌شوند و فرمود: أَلَا إِنَّكَ سَرَّ ظَهْرِي وَقَلَّتْ حِيلَتِي، اگر کسی به نظر دقت در این کلام تأمل و تفکر نماید که از مانند جناب امام حسین علیه‌السلام چنین کلامی در حق آن بزرگوار صادر شود،

می‌داند که شأن و مقام و شجاعت و دلاوری او به مقامی بوده است که قلم را یارای تحریر و زبان را توانای تقریر نیست، رُوحی و رُوحُ الْعَالَمین فدای چنین بزرگوار بشود.

از جمله بلندی مقامات آن بزرگوار این است که در کتب رجال علمای اعلام از غایت بلندی شأن و علو مرتبت و منزلت او اکتفا به ذکر نام و نسب و شهید شدن آن بزرگوار کرده‌اند. چنانکه طریقه علمای رجال این است که چون بزرگواری کسی به مرتبه‌ای از غایت و نهایت برسد و از جمله واضحات و مسلّمات بوده باشد، اکتفا به نام و نسب او نمایند.^۱

و نیز از جمله حکایات مشهوره و معروفه است که در نزدیکی اعصار ما از شخص بزرگواری از مجاوران کربلا نقل می‌کنند که گفته است هر روز سه دفعه یا زیاد و کم به زیارت قبر شریف جناب امام حسین علیه‌السلام مشرف می‌شدم و در عرض چند روز یک دفعه به زیارت جناب عباس علیه‌السلام می‌رفتم. شبی در خواب خود جناب فاطمه زهرا علیه‌السلام را دیدم، آن خاتون مکرّمه از من اعراض فرمود، عرض کردم: پدر و مادرم فدای تو باد! از من چه تقصیری صادر شده است که از من اعراض می‌نمایید؟

فرمود: از جهت اعراض تو از زیارت قبر فرزند من!

۱. در کتب رجال اکتفاء به «العبّاس بن علی بن ابی طالب (ع)» نموده‌اند؛ رک: شیخ طوسی، رجال الشیخ الطوسی: ۷۰ و ۱۰۲؛ ابن داود حلی، رجال ابن داود: ۱۹۴؛ علامه حلی، رجال العلامة الحلی: ۱۱۸؛ همچنین آیت‌الله خویی (ره) در معجم رجال خود می‌گوید: «اقول: ان فضائله و مناقبه سلام الله علیه اشهر و اوضح من ان یحتاج الی بیان»؛ رک: سید ابوالقاسم خویی، معجم رجال الحدیث ۹: ۲۳۶.

آن مرد می گوید عرض کردم: ای خاتون من! فرزند تو را هر روز زیارت می کنم!

فرمود: فرزندم حسین علیه السلام را زیارت می کنی و فرزندم عباس علیه السلام را زیارت نمی کنی؟!

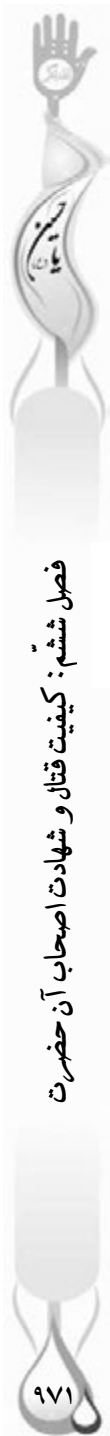
ادب عباس و برادرانش
نسبت به امام
حسین (ع)

و از جمله بزرگواری آن جناب آن است که در بعض کتب مقاتل مذکور است که جناب عباس علیه السلام به هر یکی از برادران گرامی خود می فرمود: امروز روزی است که باید بهشت را بگیریم و جان خود را فدای سید و امام خود نماییم و می فرمود: ای برادران من! امروز در جان نثاری تقصیر نکنید و کوتاهی ننمایید و چنین خیال نکنید که حسین علیه السلام برادر ماست و پسران یک پدر هستیم، نه چنان است! بلکه آن بزرگوار امام و سید و بزرگ و پیشوای ماست و حجت خداوند عالمیان در روی زمین است و فرزند جناب فاطمه زهرا نور دیده علیها السلام جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله است.

چون جناب امام حسین علیه السلام جان نثاری آن بزرگوار را مشاهده نمود گریه بر آن حضرت مستولی گردید، فرمود: ای برادر! خداوند عالمیان از جانب برادرت برای تو جزای خیر بدهد.^۱

از زهیر بن قین مروی است چون جناب امیرمؤمنان علیه السلام اراده نمود که زنی را به حباله نکاح خود در آورد، برادر خود عقیل را فرمود: می خواهم زنی از برای من خواستگاری نمایی که از خانواده شرف و نجابت و صاحبان حسب و نسب و شجاعت بوده باشد، تا

۱. قریب به این مضامین ر.ک: احمد بن داود دینوری، *الأخبار الطوال*: ۲۵۷؛ عزالدین بن اثیر، *التکامل فی التاريخ* ۴: ۷۶.



قصه ازدواج علی (ع)

با ام البنین

اینکه خداوند عالمیان از آن زن برای من فرزند رشید و شجاع و دلاور کرامت فرماید که فرزندم حسین علیه السلام را یاری نماید. چون جناب عقیل به انساب عرب خبر دار بود، جناب ام البنین را به نکاح آن حضرت اختیار نمود.^۱

از عوالم منقول است که چون جناب عباس علیه السلام بی کسی و تنهایی برادر بزرگوار خود را مشاهده نمود به خدمت سراسر سعادت آن حضرت آمد عرض نمود: ای برادر بزرگوار! مرا اجازت کارزار می دهی؟

عزم میدان عباس به
روایت عوالم

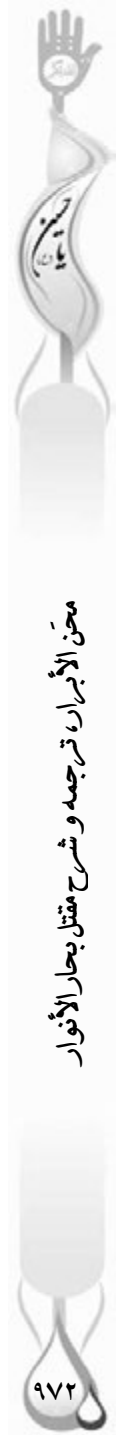
چون جناب امام حسین علیه السلام برادر بزرگوار خود را عازم میدان کارزار و قتال گروه اشرار دید قطرات عبرات مانند سیلاب به رخسار مبارک خود جاری نمود، تا اینکه ریش مبارکش به اشک دیده اش تر شد، فرمود: ای برادر! تو علامتی از لشگر من و محل جمع شدن سپاه من و سردار ایشان هستی! سپاه من به سر تو جمع شده اند و اگر تو به مبارزت دشمنان بروی و کشته شوی جمعیت ما پراکنده می گردد و عمارت ما رو به خرابی می گذارد.

جناب عباس علیه السلام عرض نمود: روح من فدای تو گردد ای برادر و سید من! از زندگانی دنیا به تنگ آمده ام، می خواهم خون یاران و برادران خود را از این منافقان بگیرم.

جناب امام حسین علیه السلام فرمود: چون عازم جهاد هستی برای این کودکان تشنه لب از لشگر کافران اندکی آب طلب نما.

به روایت دیگر جناب عباس علیه السلام بنا به فرموده آن حضرت برابر

۱. ابن عنبه، عمدة الطالب في انساب آل أبي طالب: ۳۷۵.



نصیحت عباس (ع) به
لشکر دشمن

اهل شقاوت آمد فرمود: حسین علیه السلام فرزند عزیز دختر جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله است، می فرماید شما برادران و برادرزادگان و عموزادگان و یاران او را کشتید، تنها و بی کس با عیال تشنه لب خود مانده است و ایشان تشنه لب و عطشان هستند که تشنگی دل ایشان را سوخته و کباب نموده است، ایشان را به جرعه آبی سیراب نمایید، زیرا که نزدیک است که ایشان از تشنگی به هلاکت برسند؛ با وجود این آن حضرت می فرماید که دست تعدی از گریبان او بکشید تا اینکه به جانب بلاد روم و هند برود و ملک حجاز و عراق را برای شما بگذارد.

آن ملاعین را این مواظظ شافیه ابدا تأثیر نکرد، شمر حرام زاده با شبت بن ربیع زنازاده به جناب عباس علیه السلام عرض کردند: برادرت را بگو اگر همه زمین را آب بگیرد و اختیار آن در دست ما باشد، هرگز قطره ای برای او نخواهیم داد، مگر اینکه به زیر حکم یزید داخل شود.

صدای العطش کودکان
اهل حرم

چون سخنان ایشان را به خدمت جناب امام حسین علیه السلام رساند آن حضرت گریست، چون حضرت عباس علیه السلام صدای العطش العطش کودکان اهل حرم را شنید، عرض نمود: پروردگارا! می خواهم به وعده خود وفا نمایم و این مشک را برای این اطفال پر کنم، پس نیزه خود را برداشت و مشک را بر کتف خود انداخت، به جانب نهر فرات روانه گردید.

به روایت صاحب عوالم که از شاگردان فاضل مجلسی است، چون جناب عباس علیه السلام رخصت کارزار و اجازت جهاد گروه اشرار حاصل نمود، به مبارزت آن کافران بیرون آمد و آن بزرگوار مانند

دلیر مردی عباس در
جنگ با دشمنان

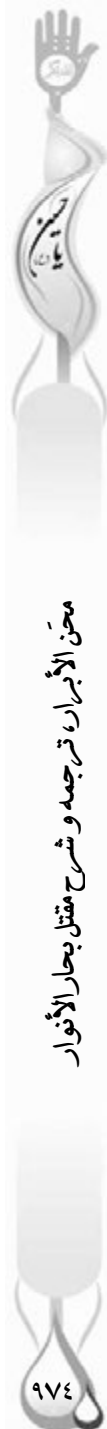
کوه بزرگ و دل آن بزرگوار در ثبات و قرار مثل کوه بزرگ بود که به هیچ چیز از جای خود کنده نمی شد و حرکت نمی کرد، زیرا که آن بزرگوار شجاع و نام آور و دلیر مانند شیر خشمناک از هیچ چیز ترس و واهمه نمی کرد، در میدان کارزار و نبردگاه مبارزان نام دار در طعن نیزه و ضرب شمشیر سر آمد اهل روزگار بود. به روایت ابی مخنف آن بزرگوار این ابیات را می خواند:

أَقَاتِلُ الْقَوْمَ بِقَلْبٍ مُّهْتَدٍ أَذُبُّ عَنْ سَبْطِ النَّبِيِّ أَحْمَدَ
أَضْرِبُكُمْ بِالصَّارِمِ الْمُهَنْدِ حَتَّى تَحِيدُوا عَنْ قِتَالِ سَيْدِي
إِنِّي أَنَا الْعَبَّاسُ ذُو التَّوَدُّدِ نَجُلُ عَلِيٍّ الْمُرْتَضَى الْمُؤَيَّدِ

رجزهای عباس (ع)

یعنی با این گروه اشرار با دل هدایت و رستگاری یافته مقاتله می کنم و از سبط پیغمبر بزرگوار احمد مختار صلی الله علیه و آله دفع می نمایم؛ ای گروه منافقان! شما را به شمشیر آبدار هندی می زنم، تا اینکه از قتال سید و آقای من بر گردید؛ منم عباس! صاحب محبت و مودت برای سید و امام خود فرزندی علی مرتضی علیه السلام که مؤید به تأییدات خداوند عالمیان بود.

پس بر آن گروه اشرار به شمشیر آبدار شرربار خود حمله نمود و ایشان را به یمین و یسار پراکنده کرده، آتش شرربار به جان پلید آن گروه اشرار می افکند. پیوسته آن روبه صفتان را به خاک هلاک و مذلت افکند، تا خود را به کنار نهر فرات رساند، موکلان نهر فرات از هر طرف به سوی آن بزرگوار هجوم آور شدند، آن شیر پیشه شجاعت هرگز از بسیاری اهل شقاوت ترس و باک ننمود، مانند حیدر کرّار گروه اشرار را به خاک هلاکت می انداخت و مبارزان



ایشان را شربت ناگوار مرگ می‌چشاند و از کشته‌ها پشته‌ها ترتیب می‌داد، تا اینکه گروه بسیار و مبارزان بیشمار از آن ستمکاران بدکردار را به آتش دردناک دوزخ فرستاد و می‌فرمود:

لَا أَرْهَبُ الْمَوْتَ إِذِ الْمَوْتُ رَقِي حَتَّى أُوَارِيَ مَيْتًا عِنْدَ اللَّقَا
نَفْسِي لِنَفْسِ الطَّاهِرِ الطُّهْرِ وَقَا إِنِّي صَبُورٌ شَاكِرٌ لِلْمُلْتَقَا
وَلَا أَخَافُ طَارِقًا إِنْ طَرَقَا بَلْ أَضْرِبُ إِلْهَامٌ وَأَفْرِي الْمَفْرَقَا
إِنِّي أَنَا الْعَبَّاسُ صَعْبٌ بِاللَّقَا نَفْسِي لِنَفْسِ الطَّاهِرِ السَّبْطِ وَقَا

یعنی من از مرگ نمی‌ترسم، هنگامی که مرگ به سوی من بیاید، تا اینکه مرده در وقت ملاقات مبارزان در روی خاک پنهان شوم؛ جان من برای جان طاهر و مطهر فداست، به درستی من بسیار صبرکننده هستم و بر ملاقات مبارزان شاکر و ممنونم و هرگز باک از دشمنی ندارم که هنگام شب تاریک در شرارت و هجوم آوری شمشیر بزند، بلکه به شمشیر آبدار سر او را می‌زنم و کله سر او را پراکنده می‌کنم؛ منم عباس! شیر خشناک! در هنگام ملاقات مبارزان بسیار شدت و صولت کننده و سخت گیر هستم، جان من به جان طاهر مطهر سبط رسول اطهر صلی الله علیه و آله فداست.

پس بر آن اشقیای بد گهر حمله نمود، آن روبه صفتان را از کنار فرات پراکند فرمود، رو به گریز نهادند، داخل آب فرات شده و مشک را از آب پر نمود، سرش را بست و دست خود را بلند فرمود که جرعه‌ای از آب بیاشامد، تشنگی جناب امام حسین علیه السلام را به خاطر آورد و گفت: به خدا سوگند هرگز از آب نخواهم چشید، مادامی که سید و آقای من حسین علیه السلام عطشان باشد. پس آن را از

ورود عباس به آب فرات و یادآوری عطش حسین (ع)

دست مبارک خود فرو ریخت و از نهر فرات بیرون آمد و رو به خیمه‌ها گذاشت و می‌گفت:

يَا نَفْسُ مِنْ بَعْدِ الْحُسَيْنِ هُوَ
هَذَا الْحُسَيْنُ شَارِبُ الْمُنُونِ
فَبَعْدَهُ لَا كُنْتُ أَنْ تَكُونِي
وَتَشْرَبِينَ بَارِدَ الْمَعِينِ
هِيَ هَاتَ مَا هَذَا فِعَالٌ دِينِي
وَلَا فِعَالٌ صَادِقِ الْيَقِينِ

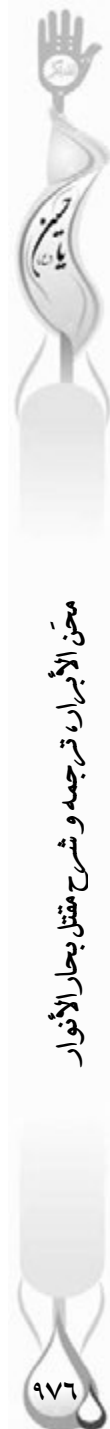
یعنی ای نفس! بعد از حسین علیه‌السلام خوار و ذلیل باش! بعد از کشته شدن آن جان جهانیان هرگز زنده و موجود نباشی! این حسین علیه‌السلام بی کس شربت ناگوار مرگ‌ها و غصه‌ها را می‌چشد و تو می‌خواهی که آب سرد و جاری بیاشامی؟ هیئات! چه بسیار دور است، این کار از کارهای نیک دین من نیست، یعنی به مقتضای دین و مذهب من آشامیدن آب با وجود تشنه بودن جناب امام حسین علیه‌السلام کاری قبیح است و فعل نیکوی صاحب یقین صادق و راست نیست.^۱

سید بن طاووس در کتاب لهوف این ایات را در شأن جناب عباس از بعضی شعرا نقل کرده است:

أَحَقُّ النَّاسِ أَنْ يُكَيَّ عَلَيْهِ
أَخُوهُ وَابْنُ وَالِدِهِ عَلِيٌّ
فَيَ أَبْكِي الْحُسَيْنَ بِكَرْبَلَاءَ
أَبُو الْفَضْلِ الْمُضَرَّجِ بِالْدِّمَاءِ
وَمَنْ وَاسَاهُ لَا يُثْنِيهِ شَيْءٌ
وَجَادَ لَهُ عَلِيٌّ عَطَشٍ بِمَاءٍ

یعنی سزاوارترین کس به گریه کردن مردم در مصیبتش جوانی

۱. شیخ عبدالله بحرانی، عوالم العلوم ۱۷: ۲۸۲؛ نعمان بن محمد تمیمی، شرح الأخبار فی فضائل ائمة الأطهار (ع) ۳: ۱۹۲؛ سلیمان بن ابراهیم قندوزی، ینایع المودة ۳: ۶۷؛ ابومخنف، مقتل الحسين (ع): ۵۷.



است که دیده‌های جناب امام حسین علیه السلام را در کربلا گریان و اشک ریزان نمود که برادرش و فرزند رشید پدرش علی علیه السلام بود، ابوالفضل است که در راه محبت برادرش به خون خود آغشته گردید و آن بزرگوار کسی بود که به جان خود برای برادرش مواسات نمود و هیچ چیز او را از قتال کافران بر نگردانید و با وجود تشنگی در میان آب - یا برای آب - در پیش روی برادرش با گروه اشرار مشغول کارزار گردید.^۱ به روایت ابی مخنف چون از مشرعه بیرون آمد آن کافران بدبنیاد تیرهای کین به چله کمان گذاشته آن جناب را از هر طرف تیر باران نمودند و از هر طرف تیرها مانند قطرات باران تند به جان مبارک آن بزرگوار می‌ریخت، آن شیر بیشه شجاعت هرگز باک ننموده با آن گروه اشرار مشغول کارزار گردید و مشک در کتف مبارکش بود. آنقدر تیر کین به زره آن بزرگوار صاحب یقین رسید که تیرها در زره‌اش مانند خارهای خارپشت به یکدیگر متصل و پیوند شدند. ابرص بن شیسان کافر بی‌ایمان به جانب آن بزرگوار هجوم‌آور گردید و شمشیری به دست راست مبارکش زد که دست او از بدن خود جدا شد، شمشیر را به دست چپ خود گرفته بر آن کافران ستمکاران حمله نمود و می‌فرمود:

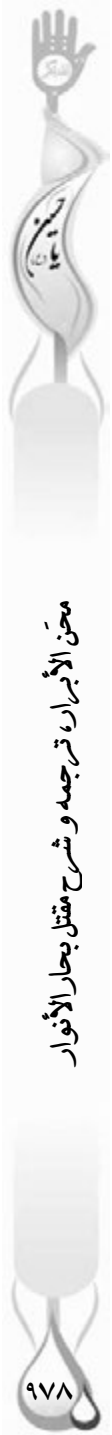
وَاللّٰهُ لَوْ قَطَعْتُمْ يَمِينِي	لَأَحْمِيَنَّ جَاهِدًا عَنْ دِينِي
وَعَنْ إِمَامٍ صَادِقٍ الْيَقِينِ	سَبَطَ النَّبِيُّ الطَّاهِرِ الْأَمِينِ
نَبِيِّ صِدْقٍ جَاءَنَا بِالْدِّينِ	مُصَدِّقًا بِالْوَحِيدِ الْأَمِينِ

۱. سید بن طاووس، *التهوف*: ۱۱۸.

به خدا سوگند اگر چه دست راست من جدا نمودید، من باز دست از جهاد شما بر نمی‌دارم، بلکه البته از دین خود حمایت می‌کنم و از امام صادق الیقین که سبط پیغمبر طاهر امین است شرارت شما را دفع می‌نمایم؛ پیغمبر راستی که دین حق را از جانب خدا به سوی ما آورد و پروردگار واحد لاشریک امین را تصدیق نمود.

پس آن دلاور عرضه کارزار و یادگار حیدر کرار اعتنا به آن زخم کاری نفرموده، بر آن گروه اشرار به شمشیر آبدار حمله نمود، جمعی از مردان جنگی و شجاعان رزمی را به خاک مذلت و خواری افکند. چون عمر بن سعد حرام زاده شجاعت آن شیر بیشه شجاعت را مشاهده نمود، به لشگر نامسعود خود صدا زد: وای بر شما! مشک را به تیر اندازی پاره کنید، به خدا سوگند اگر حسین از این آب جرعه‌ای بیاشامد، هر آینه همه شما را فانی می‌نماید، آیا نمی‌دانید که او شجاع و دلیر و فرزند شجاع مبارز علی بن ابی‌طالب است.

آن کافران بداندیش از هر طرف به سوی آن مظلوم دل ریش هجوم آور گشته، مشغول کارزار شدند، آن مبارز دلیر فرزند رشید شیر خداوند مجید با دست بریده حمله بر آن رویه صفتان نمود، دامن زندگانی گروهی را از روی زمین چید، تا اینکه صد و هشتاد نفر از آن قوم بداختر را به آتش سقر فرستاد. عبدالله بن یزید شیبانی شقی به ضرب شمشیر کین دست چپ آن فرزند رشید امام مبین را از تن اطهر خود جدا نمود، آن بزرگوار شمشیر آبدار خود را به دندان گرفت، بر قلب لشگر نامسعود عمر بن سعد مردود حمله نمود و می‌گفت:



يَا نَفْسُ لَا تَخْشَ مِنَ الْكُفَّارِ وَ أَبْشِرِي بِرَحْمَةِ الْجَبَّارِ
مَعَ النَّبِيِّ سَيِّدِ الْأَبْرَارِ مَعَ جُمْلَةِ السَّادَاتِ وَ الْأَطْهَارِ

ای نفس! از هجوم کفار باک نکن! شاد باش! بشارت باد تو را به
رحمت خداوند جبار در خدمت پیغمبر بزرگوار سید ابرار با گروه
سادات و اطهار.

قَدْ قَطَعُوا بَيْنَهُمْ يَسَارِي فَأَصْلَبَهُمْ يَا رَبِّ حَرَّ النَّارِ

این ستمکاران از روی ستم و طغیان دست چپ مرا از تن جدا
نمودند، پس ای پروردگار من! ایشان را به حرارت آتش دوزخ برسان.

با وجود آن دست بریده با ایشان به قدر مقدور مشغول قتال بود،
تا اینکه ملعونی به عمود آهنی به سر مبارک آن بزرگوار زده، سر
مبارکش شکست. به روی خاک افتاد، صدا نمود یا ابا عبدالله! از من
سلام بر تو باد.

استغاثه عباس به
برادرش حسین (ع)

چون آن حضرت صدای استغاثه برادر وفادار خود را شنید
فرمود: وا أخاه و عباساه و وا مُهْجَةَ قَلْبَاهُ، پس آن حضرت رو به میدان
نهاد و آن گروه اشقیا را به تیغ آبدار خود پراکنده نمود و صف‌ها را
در هم پیچید، تا اینکه به بالای سر برادر وفادار کشته گروه اشرار
خود رسید. نعش آن بزرگوار را برداشت، به سوی خیمه‌ها روانه شد.
چنان گریه و زاری نمود که جمیع حاضران از گریه امام انس و جان
به گریه آمدند.^۱

بعضی افاضل در مقتل خود روایت کرده است که چون جناب

۱. ابومخنف، مقتل الحسين (ع): ۵۷.

امام حسین علیه السلام به سر نعل برادر مظلوم خود رسید و آن بزرگوار وفادار را در آن حالت دید، گریست و صدا کرد: وا أخاه وا عبّاساه
الآن إنكسر ظهري و قلت حيلتي.

خواست که بدن زخم دار برادر وفادار خود را به سوی خیمه‌ها
ببرد، عبّاس علیه السلام چشم حقّین خود را باز نمود، دید که برادر
بزرگوارش در بالای سر او ایستاده، می‌خواهد بدن او را از میان
خاک و خون بردارد، عرض کرد: ای برادر! چه در نظر داری؟
فرمود: می‌خواهم تو را به خیمه‌ها ببرم.

عرض کرد: تو را به حق جدّت قسم می‌دهم که مرا در اینجا
بگذار و به سوی خیمه‌ها نبر.

حضرت فرمود: چرا تو را در اینجا بگذارم؟

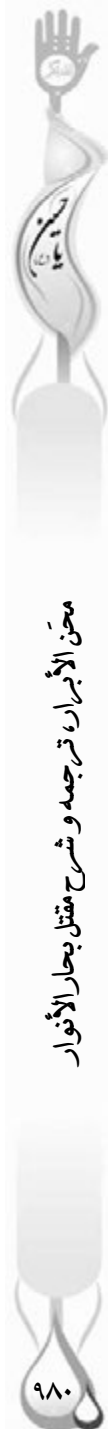
عرض نمود: به جهت دو چیز، اوّل آنکه به دخترت سکینه وعده
آب داده بودم، چون نتوانستم برای او آب برسانم از او خجالت
می‌کشم و دیگری آن است که من علمدار و سردار لشکر تو بودم،
چون این گروه اشرار مرا کشته بینید جرأت و جسارت ایشان بر تو
زیاد می‌شود.

حضرت فرمود: خدا تو را جزای خیر از جانب برادر خود بدهد،
زیرا که در حال حیات و ممات خود مرا یاری کردی.^۱

به روایت بعضی این مرثیه را در بالای سر جناب عبّاس
می‌خواند:

أخي يا نُورَ عَيْني يا شَقِيقِي فلي قد كُنتَ كالرُّكنِ الوَثِيقِ

۱. حائری، معالی السبطین ۱: ۴۴۹.



ای برادر وفادار من! و ای نور دیده و پاره تن من! تو برای من
مانند رکن و قلعه محکم بودی.

أَيَا بْنَ أَبِي نَصْحَتٍ أَخَاكَ حَتَّى سَقَاكَ اللَّهُ كَأْسًا مِنْ رَحِيقِ
ای فرزند پدر من! برای برادر خود یاری و نصرت نمودی، تا
اینکه خدا تو را به کاسه پر از شراب خوشگوار بهشت سیراب نمود.

أَيَا قَمَرًا مُنِيرًا كُنْتَ عَوْنِي عَلَى كُلِّ التَّوَائِبِ فِي الْمَضِيقِ
ای مهتاب درخشنده عالمتاب! تو مرا در هر مصائب و در تنگی
و هنگام شدت یار و یاور بودی.

فَبَعْدَكَ لَا تُطِيبُ لَنَا حَيَوَةً سَنَجْمَعُ فِي الْغَدَاةِ عَلَى الْحَقِيقِ
پس زندگی بعد از تو برای ما خوش و گوارا نخواهد شد، زود
است که در این بامداد در یک جای جمع خواهیم شد، که هیچ شک
و شبهه‌ای در وی نیست.
یعنی به زودی در این بامداد در بهشت یا به ملاقات خداوندگار
سزاوار حمد و ثنا جمع خواهیم شد.

أَلَا لِلَّهِ شَكْوَايَ وَ صَبْرِي وَ مَا أَلْقَاهُ مِنْ ظَمَاءٍ وَ ضَبَقِ
شکایت و صبر من به سوی خداست و هم آن چیزی که از
تشنگی و سختی دچار شده‌ام.

پس آن حضرت بدن برادرش را در همان جا گذاشت، به سوی
خیمه‌ها برگشت و قطرات اشک از دیده‌های مبارکش جاری می‌شد.
چون جناب سیکنه خاتون پدر بزرگوار خود را مشاهده نمود، از

بازگشتن امام حسین (ع)
از کنار علقمه و مواجهه
با سیکنه خاتون

جای خود برخواست و از جلو اسب آن حضرت گرفت، عرض کرد: ای پدر مهربان! از عمّ بزرگوارم عباس علیه السلام خبرداری؟ می بینم که در آمدن خود تأخیر نمود! برای من آب وعده کرده بود و عادت او چنین نبود که وعده خود را وفا نکند، آیا خودش برای اینکه حرارت دل خود را ساکت نماید آب خورد و ما را فراموش کرد؟ یا مشغول کارزار دشمنان است؟

چون حضرت سخنان دلسوز جناب سکینه خاتون را شنید گریه بر آن حضرت مستولی گردید، فرمود: ای دختر گرامی! به درستی عمویت عباس علیه السلام کشته شد و روح او به سوی باغ های بهشت پرواز نمود.

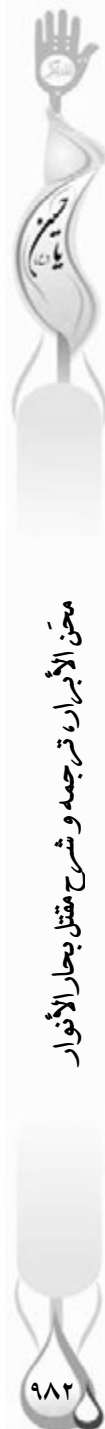
چون جناب زینب خاتون علیها السلام این خبر وحشت انگیز را شنید، صدا به ناله و زاری بلند نمود و گفت: وا أخاه وا عباساه وا قلّة ناصره وا ضیّعناه من بعدک، یعنی وای بر کمی یاران و ضایع شدن و پامال گشتن ما بعد از تو ای برادر!

حضرت فرمود: بلی! والله وای بر ضایع شدن ما بعد از کشته شدن عباس علیه السلام! وای بر بریده شدن چاره ما و شکستن پشت ما بعد از شهادت عباس علیه السلام!

پس زنان اهل حرم صداها به گریه و زاری و نوحه و سوگواری بلند نمودند، آن حضرت نیز با ایشان مشغول گریه گردید.

از تاریخ عصامی منقول است^۱ که ملعونی از لشگر پسر زیاد

۱. عبدالملک بن حسین عصامی، سمط النجوم العوالی ۳: ۱۹۶؛ ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبین: ۱۱۷؛ شیخ صدوق، ثواب الأعمال: ۲۱۸.



عاقبت شوم قاتل
عبّاس(ع)

حرام زاده سر جناب عبّاس علیه السلام را از بدن نازنیش جدا نمود و از گردن اسب خود آویخت، به سوی کوفه آورد بعد از چند روز همان حرام زاده خسران مآب را دیدند که روی نحس او مانند قیر سیاه شده بود، یکی آن شقی را گفت: روی تو در میان عرب از همه روها خوشتر و نیکوتر بود چه باعث شده که این نحو سیاه و بدگل گشت؟ آن خسران مآب گفت: از آن روزی که سر جناب عبّاس علیه السلام را آورده‌ام، شبی بر من نگذشته است مگر اینکه دو نفر به خواب من می‌آیند مرا به سوی آتش افروخته می‌کشند، من می‌خواهم برگردم، آتش مرا احاطه می‌کند، روی مرا احاطه می‌کند، روی مرا چنین گونه سیاه کرده است. در آخر به بدترین و قبیح‌ترین حالت به درک اسفل دوزخ در پیوست.^۱

مصنف قدس سره در باب عذاب قاتلان جناب امام حسین علیه السلام این روایت را به تفصیل ذکر نموده است، لکن در آن خبر تصریح به نام حضرت عبّاس علیه السلام نکرده است، بلکه آن رو سیاه گفت: یکی از یاوران حسین علیه السلام را کشتم که در جبین مبارکش اثر سجود ظاهر بود.^۲

إِنْتَهِي مَا أَرَدْنَا إِيْلَاحَاقَهُ مِمَّا فِي الْمَقَامِ الثَّانِي، آنچه مقصود از الحاق بود تمام شد.

۱. ما به تمام آنچه مرحوم مترجم از بعض افاضل ذکر فرمودند در منابع دست نیافتیم لکن برای دستیابی به بعض فقرات به کتب ذیل ر. ک: حاشیه دانشمند محترم مرحوم حسن غفاری بر مقتل الحسين(ع) ابی مخنف: ۱۷۴؛ ابواسحاق اسفراینی، نور العین فی مشهد الحسين(ع): ۴۲؛ طریحی، المنتخب فی المرائی و الخطب: ۳۰۶.

۲. مرحوم علامه مجلسی روایت را از ثواب الاعمال صدوق نقل کرده است که نامی از عباس بن علی(ع) در روایت نیامده است لکن همین قضیه را ابوالفرج با ذکر نام عباس بن علی(ع) آورده است؛ ر. ک: شیخ صدوق، ثواب الأعمال: ۲۱۸؛ ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبین: ۱۱۷.

برگشتیم به ترجمه روایاتی که مصنف بعد از شهادت حضرت عباس علیه السلام نقل کرده است. از ابن شهر آشوب روایت کرده است که بعد از شهادت جناب عباس علیه السلام قاسم فرزند جناب مظلوم کربلا جناب امام حسین علیه السلام به عزم شهادت قدم به میدان مبارزت گذاشت و می فرمود:

کـارزار در
رجز خوانی قاسم بن
حسین (ع)

إِنْ تُنْكَرُونِي فَأَنَا بَنُ حَيْدَرَةٍ ضِرْغَامُ آجَامٍ وَ لَيْثٌ قَسْوَرَةٌ
عَلَيَّ الْأَعَادِي مِثْلُ رِيحٍ صَرَصَرَةٍ أَكِيلُكُمْ بِالسَّيْفِ كَيْلَ السَّنْدَرَةِ
«سَنَدَرَه» بر وزن «دَحْرَجَه» به غایت سرعت کردن است و به معنای کیل واسع و بزرگ هم می آید، هر دو معنا در این بیت محتمل است، دومی بهتر است. در رجز جناب عبدالله بن حسن شرح باقی لغات ابیات گذشت.

حاصل معنای آنها این است: اگر مرا نمی شناسید پس بدانید که منم فرزند امیرمؤمنان علیه السلام حیدر! شیر بیشه ها و خشمناک دلاور عرصه گاه! بر جان دشمنان مانند باد سرد و تندباد هستم، شما را با شمشیر آبدار شرر بار خود به پیمودن پیمانه ای بزرگ می پیمایم.^۱
مصنف قدس سره فرموده است که ابن شهر آشوب مبارزت قاسم بن حسین علیهما السلام را بعد از شهادت قاسم بن حسن علیهما السلام ذکر کرده است و این ذکر نمودن آن بزرگوار بسیار غریب و عجیب است.^۲

از سایر کتب مقاتل معتبره روایت کرده است که جناب علی اکبر فرزند عزیز نیکو خصال خوش جمال شبیه پیغمبر بی مثال قدم

دلیمر مردی و مبارزه
علی اکبر (ع)

۱. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب (ع) ۴: ۱۰۸.

۲. ابن شهر آشوب شهادت قاسم بن حسن (ع) را همانطور که مشاهده فرمودید قبل از شهادت حضرت عباس (ع) ذکر کردند و بعد از شهادت عباس (ع) شهادت قاسم بن الحسین (ع) را آوردند. ر.ک. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب (ع) ۴: ۱۰۷.

دلیری به میدان آن گروه بدفعال گذاشت.

سیمای علی اکبر (ع)

محمد بن ابی طالب و ابوالفرج گفته‌اند که مادر آن بزرگوار جناب لیلی دختر ابو مرّة بن عروّة بن مسعود ثقفی بود و در روز شهادت خود در هجده سالگی بود. ^۱ این شهر آشوب گفته است که سن شریفش بیست و پنج سال بود ^۲ و گفته‌اند که چون جناب امام حسین علیه‌السلام نور دیده خود را عازم کارزار گروه اشرار دید، ریش مبارک یا انگشت شهادت خود را به سوی آسمان بلند نمود و گفت: خداوندا! تو بر این گروه ستمکاران شاهد و گواه باش که به تحقیق جوانی به عزم مبارزت ایشان بیرون می‌رود که از جهت خلقت و صورت و خلق و گفتار شبیه‌ترین اهل روزگار به رسول توست، ما هر وقتی که مشتاق لقای جمال با کمال پیغمبر بزرگوار تو می‌گشتیم

دعای امام به هنگام روانه کردن علی اکبر (ع)

به رخسار این جوان نظر می‌کردیم و گفت: اللَّهُمَّ امْنَعْنَهُمْ بَرَكَاتِ الْأَرْضِ وَ فَرْقَهُمْ تَفْرِيقًا وَ مَزَقَهُمْ تَمْزِيقًا وَ اجْعَلْهُمْ طَرَائِقَ قِدَدًا وَ لَا تُرْضِ الْوَلَاةَ عَنْهُمْ أَبَدًا، فَإِنَّهُمْ دَعَوْنَا لِنَنْصُرُوْنَا، ثُمَّ عَدَوْا عَلَيْنَا يُقَاتِلُونَنَا. «تَمْزِيقٌ» به معنای پاره کردن است؛ «قِدَدٌ» بر وزن «عَنْبٌ» جمع «قِدَدٌ» به کسر ه قاف و تشدید دال جماعتی را اطلاق می‌کنند که رأی و هوای ایشان مختلف بوده باشد؛ و «طَرَائِقَ قِدَدًا أَي فِرَقًا مُخْتَلِفَةً».

یعنی خداوندا! برکات زمین را از ایشان حبس و منع کن و ایشان را پراکنده و متفرّق گردان و آبرو و ناموس ایشان را بردار و ایشان را پاره پاره نما و رأی و هوای ایشان را با یکدیگر مختلف فرما که سخنان و فکر ایشان با همدیگر متّفق نشوند و والیان و بزرگان ایشان

۱. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبین: ۸۶.
۲. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب (ع): ۴: ۱۰۹.

را هرگز از ایشان راضی و خشنود ننما، زیرا که ایشان ما را به دیار خود طلبیدند که یاری ما نمایند، چون به دیار ایشان آمدم بر ما ظلم و ستم نمودند و جمع شدند که با ما جنگ و قتال نمایند.

بعد از آن عمر بن سعد حرام زاده را صدا زد، فرمود: چه برای تو باعث شده است؟ خدا رحم تو را قطع نماید و کار تو را برای تو مبارک نگرداند و کسی را بر تو مسلط نماید که در میان رختخواب خود تو را ذبح نماید و سر تو را بعد از من ببرد، چنانکه رحم مرا قطع کردی و قرابت و خویشی مرا با جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله حفظ و رعایت ننمودی.

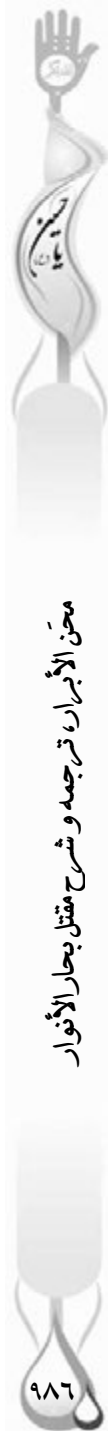
بعد از فرمودن این کلام صدای خود را به تلاوت این آیه شریفه بلند نمود:

﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ذُرِّيَّةً مِّنْ بَعْضِهَا مِّنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾^۱

یعنی به درستی خداوند عالمیان جناب آدم علیه السلام و جناب نوح علیه السلام و آل ابراهیم علیه السلام و آل عمران را بر عالمیان برگزید و پسندید، ایشان ذریتی هستند که بعضی ایشان از بعضی دیگر می باشند، خداوند عالمیان شنونده و دانای راز نهان است.

پس جناب علی اکبر میدان کارزار را به نور جمال دل آرای خود مانند خورشید فلک عالمتاب روشن و منور فرمود.

مترجم می گوید: در بعض کتب مقاتل مسطور است که چون شبیه پیغمبر ارجمند در وسط میدان میدان ثبات و قرار یافت، کسانی که از لشکر مخالفان رسول خداوند عالمیان را دیده بودند، گفتند: به



دلسوزی دشمن برای
جوان امام حسین(ع)

خدا سوگند این جوان گویا جناب رسول خداست که به میدان آمده!
بعضی از ایشان گریه کردند و بر حال سوگواری جناب مظلوم ییابان
نینوا رقت نمودند که کارش به کجا رسیده است که تن به مرگ
چنین گونه جوان خوش جمال عديم المثال در داده است انتهی.

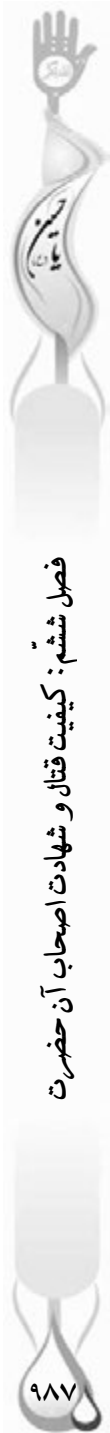
آن مبارز میدان کارزار و نور دیده حیدر کرّار به شمشیر شرربار
آبدار بر آن روبه صفتان اشرار حمله نموده، می فرمود:

أَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ مِنْ عُصْبَةِ جَدِّ أَبِيهِمُ النَّبِيِّ
وَاللَّهُ لَا يَحْكُمُ بَيْنَنَا ابْنُ الدَّعْيِ أَطْعَمَكُمْ بِالرُّمُحِ حَتَّى يَنْثَنِي
أَضْرِبُكُمْ بِالسَّيْفِ أَحْمِي عَنْ أَبِي ضَرَبَ غُلَامٍ هَاشِمِيٍّ عَلَوِيٍّ

منم فرزند حسین بن علی علیهما السلام! از گروهی هستم که جد پدر
ایشان پیغمبر خداوند عالمیان است، به خدا سوگند هرگز پسر زنازاده
حرام زاده در ما حکم خود را نمی تواند جاری نماید؛ به نیزه
جانگداز خود شما را خواهم زد، تا اینکه سر نیزه من بر گردد و
بشکند و به شمشیر آبدار در حمایت پدر بزرگوار خود گردن شما را
می زنم، به زدن جوان دلیر هاشمی و علوی.

پیوسته دامن زندگی آن گروه نابکار را به شمشیر آتش بار خود
از روی زمین بر می چید و آتش شعله ور به خرمن حیات آن قوم
بداختر می افکند تا اینکه آن روبه صفتان از بسیاری کشتگان به ناله و
فریاد آمدند.

مروی است که با وجود تشنگی صد و بیست نفر از آن قوم
بد گهر را به سوی سقر فرستاد. آشوب و غلغله به میان لشگر کافران
و ستمکاران افتاد، مبارزان سپاه و شجاعان قوم تباه از ترس شمشیر
شرربار آن شیر بیشه میدان شجاعت و غضنفر عرصه گاه رشادت

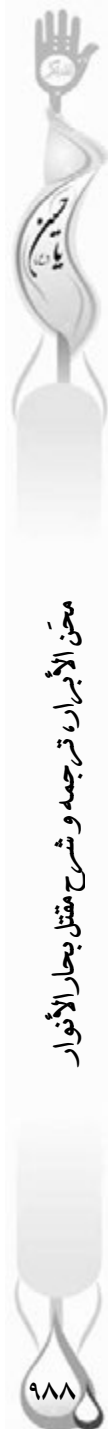


جرات مبارزت و جسارت، مبادرت به میدان مقابلت نکردند. به عطش علی اکبر(ع) سوی پدر بزرگوار خود برگشت و زخم‌های کاری بر بدن نازنین آن بزرگوار رسیده بود چون به خدمت سراسر سعادت امام سّعدا و خامس آل عبا علیه‌السلام رسید، عرض کرد: ای پدر بزرگوار! به تحقیق بسیاری تشنگی مرا هلاک می‌کند و سنگینی آهن سلاح جنگ مرا مانده و خسته نموده است، آیا برای من راه وصول به جرعه آبی هست که با آشامیدن وی به جهاد گروه اشرار و قتال قوم نابکار قدرت و قوّت یابم؟ و دمار از ایشان بر آرم؟

چون ناب مظلوم بیابان کریلا این سخن دلسوز و کلام جانگداز را از فرزند عزیز زخم دار دل کباب خود شنید، آه سرد از دل پر درد خود کشیده، قطرات عبرات از دیده‌های مبارکش به روی خود جاری نمود، فرمود: ای فرزند عزیز من! چه بسیار گران و دشوار است بر محمد مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله و علی مرتضی علیه‌السلام و بر من، که ما را به یاری و فریاد خود بخوانی، تو را جواب ندهیم و از ما طلب دادرسی و فریادرسی نمایی، به داد و فریاد تو نرسیم.

فرمود: ای فرزند گرامی! زبان خود را بیاور! آن امام انس و جانّ زبان فرزند دل‌بند جگر سوخته خود را به دهان معجزیان خود گذاشت و انگشت مبارکش را داد، فرمود: این را به دهان خود بگذار، بر قتال دشمنان خود برگرد، امیدوارم که تو امروز را به شب نرسانی تا اینکه جدّ بزرگوارت تو را با کاسه بزرگ و وفا کننده خود چنان سیراب نماید که هرگز بعد از آن تشنه و عطشان نشوی.

مترجم می‌گوید: چرا جناب علی اکبر از پدر بزرگوارش آب طلب می‌کرد؟ با وجود اینکه می‌دانست که در خیمه‌گاه ملایک علت طلب آب کردن علی اکبر(ع) با علم نبودن آب



پاسبان آن حضرت قطره آبی در آن ساعت پیدا نمی‌شود! در نظر قاصر از اعتبار دور است، در دفع این خدشه دو وجه وجیه به نظر حقیر می‌رسد.

اول آنکه تشنگی و عطش آن بزرگوار به کیفیتی شدت داشت که بی‌اختیار و اضطرار طلب آب از پدر بزرگوار خود نمود، نمی‌بینی کسی که به مرض سخت شدید مبتلا گردد پیوسته از پدر و مادر خود طلب علاج می‌نماید، با وجود اینکه می‌داند که از دست ایشان چیزی بر نمی‌آید.

دوم آنکه در بسیاری از اوقات معجزات و خوارق عادات آن پسندیده کائنات را مشاهده کرده^۱ و آن امام انام را بر همه چیز قادر می‌دانست، از این جهت طلب آب نمود که شاید آب پیدا کردن و سیراب نمودن آن بزرگوار از روی اعجاز در آن هنگام مصلحت بوده باشد، به جهت اینکه بر قتال کافران قوت و قدرت حاصل نماید.

عَلَّتْ مَكِيدَنَ زَبَانِ
عَلَى أَكْبَرَ (ع)

اما مکیدن زبان سوخته فرزند عزیزش را، شاید وجهش آن باشد که گرد بسیار و غبار بی‌شمار از خاک و گرد میدان کارزار به دهان شیرین بیان آن بزرگوار رسیده بود، از غایت تشنگی و نهایت عطش رطوبتی در دهانش نبود که دفع و رفع آن گرد و غبار نماید، و حضرت خواست که آن گرد و غبار را از دهن فرزند عزیزش بزداید و شاید مطلبی بالاتر از این در نظر داشت که به عمل آورد، و الله

۱. مانند اینکه حضرت علی اکبر (ع) در مدینه روزی از پدر بزرگوارش درخواست انگور نمود و ایشان در فصلی که هرگز انگور یافت نمی‌شد پاسخ به درخواست فرزندشان دست در ستون مسجد فرو برده و انگور و موزی بیرون آوردند و علی اکبر میل فرمود بعد امام حسین (ع) فرمود این کار در نزد اولیاء خدا کار زیادی نیست؛ رک: محمد بن جریر طبری، دلائل الإمامة: ۷۵.

أَعْلَمُ بِحَقَائِقِ الْأُمُورِ أَنْتَهَى.

چون جناب علی اکبر به میدان کارزار برگشت، می فرمود:

الْحَرْبُ قَدْ بَأْنَتْ لَهَا الْحَقَائِقُ وَ ظَهَرَتْ مِنْ بَعْدِهَا مَصَادِقُ
وَ اللَّهُ رَبُّ الْعَرْشِ لَا تُفَارِقُ جُمُوعَكُمْ أَوْ تُعَمِّدَ الْبُورِقُ

گویا مرادش از ظهور «مَصَادِق» تحقق کشته شدن جماعتی در میدان کارزار است.

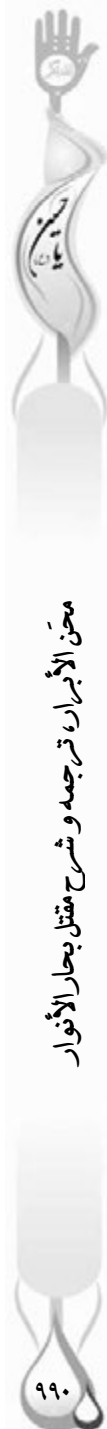
یعنی به تحقیق حقیقت‌های جنگ به ظهور آمده است و آتش قتال شعله‌ور گردیده است، بعد از برپا شدن حرب مصداق وی آشکار گشته است؛ به خدا سوگند از جمعیت شما جدا نخواهیم شد تا اینکه شمشیرهای برق زننده در نیام خود بوده باشد. پس مشغول جهاد کافران بدفعال گردید.

عکس العمل عمر سعد
در برابر شجاعت علی
اکبر (ع)

مترجم می‌گوید: در بسیاری از کتب مقاتل منقول است که چون عمر بن سعد حرام زاده شجاعت و مردانگی آن شاهزاده والامقام را مشاهده نمود، طارق بن کثیر ملعون را طلبید و آن ملعون به شجاعت و دلیری مشهور و معروف بود، پسر زنازاده سعد حرام زاده به طارق بخت برگشته خطاب نمود که هر سال جایزه و عطای امیر را می‌گیری، باید امروز به مبارزت این جوان هاشمی بیرون بروی و سر او را پیش من بیاوری.

طارق گفت: به مبارزت او می‌روم، به شرط آنکه حکومت موصل را از امیر برای من بگیری و در نزد او برای من در خصوص حکومت وی واسطه و شفیع بوده باشی.

عمر بن سعد بدبنیاد ضمانت حکومت نمود. طارق منافق سلاح



به درک واصل شدن
طارق و برادر و
فرزندش بدست علی
اکبر(ع)

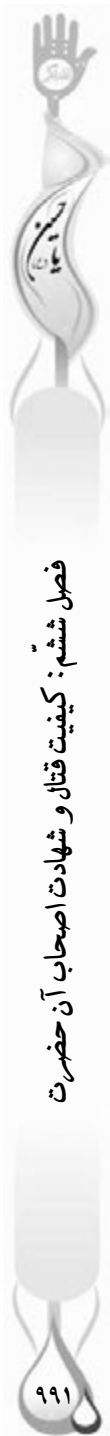
کارزار را بر تن خود آراسته کرده، با کمال تهیه و تدارک و غایت
غرور و نخوت قدم به میدان آن شیر ییشه شجاعت نهاد. با آن
بزرگوار مشغول جنگ و قتال گردید، کمال هنروری خود را به کار
برد و سعی و کوشش تمام تر بجا آورد، هیچ کاری از دستش نیامده،
مگر اینکه آن نور دیده حیدر کرار و سرور سینه احمد مختار صلی الله علیه و آله
فرزند ارجمند سید ابرار، به شمشیر آبدار خویش آتش شرربار به
خرمن حیات آن نابکار افکنده، به زودی روح پلیدش را در آتش
دوزخ به نزد پیشوایان ملاعین او فرستاد.

برادر طارق ملعون برادر خود را کشته دید، روز روشن در پیش
چشم آن لعین تیره و تار گردید، بی تابانه قدم به میدان مبارزت
گذاشت، بعد از رد و بدل آن نویاوه اسدالله الغالب به قوت زور
بازوی حیدری شمشیری به سر نحس نجس آن شقی زد که سرش
را مثل خیار ترد دو نیم کرده، روح پلیدش در آتش جانگداز دوزخ
به روح برادر عنیدش ملحق گردید.

چون پسر طارق پدر و عموی خود را کشته دید، روز روشن در
پیش چشمش شب تاریک شد. بی اختیار اسب خود را به میدان
کارزار تاخت، آن فخر دودمان احمد مختار صلی الله علیه و آله چندان فرصت و
امان به آن نابکار نداد، به پدر ملعونش ملحق ساخت.

چون عمر بن سعد حرام زاده شجاعت آن نور دیده حیدر کرار
را چنان دید، بانگ به بکر بن غانم زد که به مبارزت این جوان برو و
او را بکش! سرش را به نزد من بیاور.

آن ملعون بخت برگشته با نخوت و غرور اسب خود را به میدان

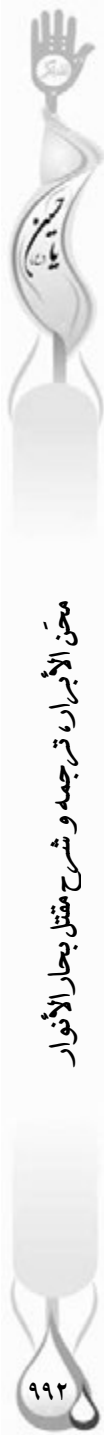


کارزار تاخت و در شجاعت و دلیری سر آمد اهل شقاوت بود، پس به یکدیگر حمله نموده، چند دفعه ردّ و بدل در میان ایشان واقع گشته و جنگ نمایان به ظهور آمد، ناگاه زره آن ملعون از زیر بغلش پاره شد، پس آن فخر دودمان احمدی و یادگار آل حیدر به قوّت و زور بازوی هاشمی از زیر بغل آن شقی چنان شمشیر زد که مانند خیار ترد دو نیم گردید و روح پلیدش در دوزخ به آتش در پیوست^۱ انتهی.

مصنف قدس سره فرموده است تمام دویست نفر را از دم شمشیر آبدار گذرانید، ناگاه منقذ بن مرّه عبدی حرام زاده شمشیری از سر مبارکش زد که سرش را شکافته، چون آن روبه صفتان حال را چنان دیدند، جرأت و جسارت ایشان زیاد گردید، از هر طرف به شمشیر کین آن نور دیده امام مبین را می زدند. دست مبارک خود را به گردن اسب گرفت؛ اسب، آن بزرگوار زخم دار را به میان لشگر دشمنان داخل نمود، آن اشقیای سنگ دلان بدن نازنین آن سلیل اطهار را به شمشیر کین پاره پاره نمودند. چون نزدیک شد که مرغ روح پر فتوحش به کاشانه بهشت برین پرواز نماید، به صدای بلند ندا نمود: ای پدر بزرگوار! اینک جدّ امجد من جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا به کاسه بزرگ وفا کننده خود سیراب فرمود که هرگز بعد از آن تشنه نخواهم شد و جدّ بزرگوارم می فرماید: بسیار تعجیل و شتاب کن که برای تو کاسه ای ذخیره کرده ام تا اینکه در این ساعت بیاشامی. چون جناب مظلوم بیابان کربلا صدای نور دیده خود را شنید،

استغاثه علی اکبر (ع)
به پدر

۱. به منبع آن دست نیافتیم.



فرمود: ای فرزند عزیز من! خدا بکشد گروهی را که تو را کشتند! چه بسیار بر معصیت رحمان جرأت و جسارت دارند و بر هتک حرمت جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله تجرّی می کنند! ای نور دیده من! بعد از تو خاک بر سر دنیا و زندگانی دنیا باد.^۱

شهادت علی اکبر (ع) ابوالفرج در مقاتل به سند خود از سعید بن ثابت روایت کرده است که چون جناب علی اکبر عازم قتال گروه بدفعال گردید، قطرات عبرات از دیده های مبارک جناب امام حسین علیه السلام بر صفحه رخسار شریفش جاری شد و گریه شدید بر آن حضرت رخ نمود و گفت: خداوندا! به کار این قوم نابکار شاهد و گواه باش، به تحقیق جوانی عازم مبارزت و قتال ایشان است که شبیه ترین اهل روزگار به جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله است، پس آن شیر بیشه شجاعت با آن ستمکاران اهل شقاوت مشغول جنگ و قتال گشت، از کشته پشته ترتیب می داد؛ پس به نزد پدر بزرگوار خود برگشت و گفت: ای پدر بزرگوار! داد از غایت عطش و بسیاری تشنگی.

حضرت فرمود: ای حبیب من! اندکی بر تشنگی صبر کن تا اینکه جدّ بزرگوارت جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله تو را به کاسه اوفی سیراب نماید.

آن تشنه لب به سوی جهاد کافران جفاکاران برگشت و پی در پی بر آن اشقیا حمله می کرد، تا اینکه ملعونی تیر کین به چله کمان گذاشته به جانب آن بزرگوار انداخت، آن تیر به گلوی مبارکش رسیده، حلق شریفش را درید و به خون خود آغشته گردید، به

۱. شیخ صدوق، الأمالی: ۱۶۲؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل أبي طالب (ع): ۴: ۱۰۹؛ محمد بن حسن فتال، روضة الواعظین: ۱: ۱۸۸؛ فضل بن حسن طبرسی، إعلام الوری: ۲۴۶؛ شیخ مفید، الإرشاد: ۲: ۱۰۶؛ سید بن طاووس، اللہوف: ۱۱۲؛ ابن نما حلی، منیر الأحزان: ۶۸؛ ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبین: ۱۱۴.

صدای بلند ندا نمود: ای پدر بزرگوار! سلام بر تو باد، اینک جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله در نزد من حاضر است، تو را سلام می‌رساند و می‌فرماید: به زودی به نزد من شتاب کن! این را گفت، صیحه‌ای کشید، مرغ روح آن مظلوم به سوی باغهای بهشت پرواز نمود.^۱

از حمید بن مسلم مروی است گویا در نظر من موجود است، هنگامی که جناب علی اکبر کشته شد، دیدم زنی مانند آفتاب عالمتاب از خیمه گاه بیرون آمد، فریاد واویلاه و واُنبُوراه می‌کشید و با دل حزین و جگر کباب و دیده پر آب می‌گفت: ای حبیب من! و ای میوه دل پر درد من! و ای نور دیده من!

حمید می‌گوید: من از بعضی پرسیدم که این زن کیست؟ گفتند: زینب خاتون علیها السلام دختر علی مرتضی علیها السلام است.

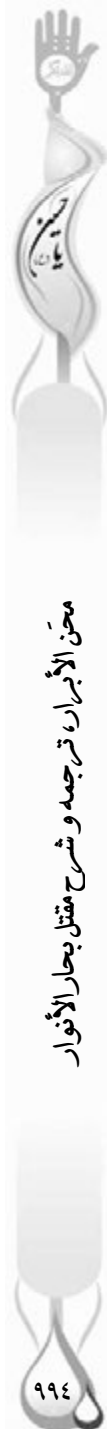
پس آن خاتون مکرّمه به سرعت تمام با دل ناتوان به سر نعلش برادرزاده خود آمد، بی‌اختیار خود را به روی آن نعلش زخم‌دار افکند و ناله‌های جانسوز و گریه‌های جگرسوز می‌نمود. پس جناب امام حسین علیها السلام آمد از دست آن خاتون مکرّمه گرفته و به سوی خیمه‌های حرم برگردانید.

پس جناب امام حسین علیها السلام روی خود را به جوانان بنی‌هاشم برگردانید و فرمود: بدن برادر خود را از زمین بردارید؛ پس ایشان نعلش جناب علی اکبر را برداشته در نزد همان خیمه گذاشتند که در پیش روی وی مشغول قتال اشقیا بودند.^۲

مترجم می‌گوید: بعضی از شیخ بزرگوار شیخ مفید قدس سره روایت

۱. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبین: ۱۱۶.

۲. دو منبع پیشین.



تأثیر شهادت علی اکبر
بر رخسار امام
حسین (ع)

کرده است که چون جناب علی اکبر به درجه شهادت رسید، جناب امام حسین علیه السلام از سر نعل فرزند عزیز خود به سوی خیمه برگشت، اشک از دیده‌های مبارکش بر صفحه رخسار شریفش جاری می‌شد و از حالت آن مظلوم دل ریش خبر مرگ جناب علی اکبر ظاهر و هویدا بود.

جناب سکینه چون حالت پدر بزرگوار خود را مشاهده نمود و دید که قطرات اشک مانند سیلاب از دیده‌های محزونش جاری می‌شود عرض نمود: ای پدر بزرگوار! تو را چه شده است؟ مانند کسی هستی که جانش از بدن بیرون بیاید و اشک حسرت به روی خود جاری می‌کند، برادر من علی کجاست؟

حضرت فرمود: قوم لثام و گروه فرومایگان برادرت را کشتند. چون جناب سکینه خاتون این خبر وحشت اثر را شنید، فریاد و آه و اُمُهِجَّةٔ قَلْبَاه از دل پر درد خود کشید، خواست از خیمه بیرون رود. جناب امام حسین علیه السلام او را گرفت، فرمود: ای سکینه! از خدا پرهیز نما و صبر و تحمل پیشه خود ساز.

آن دل افکار عرض نمود: ای پدر بزرگوار! چگونه صبر و تحمل نماید خوهری که برادرش را بکشند و پدرش را تنها بگذارند. حضرت فرمود: **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**^۱.

به روایت بعضی چون جناب امام حسین علیه السلام به بالای سر فرزند عزیز خود رسید، قطرات اشک از دیده‌های مبارکش جاری نموده، فرمود: **أَمَّا تُوَايَ فِرْزَنَدِ شَهِیدِ! پَسَ از مَصَایبِ دُنْیَا رَها شَدِی و از**

۱. بر مصدر آن دست نیافتیم.

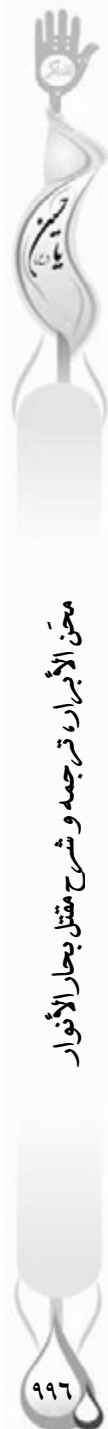
محنت‌های روزگار راحت گشتی و به سوی روح و ریحان باغ‌های
جنان رفتی، اما پدرت! پس تنها و بی‌کس در میدان دشمنان به هزار
محنت و عنا مانده، چه بسیار زود است لاحق شدن او به تو،^۱ انتهی.

شیخ بزرگوار و شیخ مفید^۲ و شیخ ابن نما^۳ بعد از نقل
شهادت جناب علی اکبر گفته است ملعونی از لشکر عمر شقی که
نامش عمرو بن صبیح بود، تیری به چله کمان کین گذاشته به جانب
عبدالله بن مسلم انداخت. آن بزرگوار خواست که تیر آن شقی را به
کف دست خود از پیشانی انورش دفع نماید، ناگاه تیر به کف دستش
فرو رفته و بر جبینش نشست و دست مبارکش بر پیشانی آن بزرگوار
چسبید. چنانکه نتوانست دست خود را از جبین انورش رها کند،
ملعون دیگر به نیزه کین بر قلبش زده او را به درجه شهادت رساند.^۲

عبدالله بن قطبه طائی حرام زاده بر عون بن عبدالله بن جعفر طیار
حمله نموده، او را به درجه شهادت رساند و عامر بن نهشل تمیمی
لعین بر محمد بن عبدالله بن جعفر طیار هجوم آور شده، آن بزرگوار
را به قتل آورد؛ و عثمان بن خالد همدانی شقی به سوی عبدالرحمن
بن عقیل شتافت، آن بزرگوار را شهید نمود.^۳

ابوالفرج به سند خود از جناب امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده
است که اوّل کسی که از فرزندان جناب ابوطالب در پیش روی
بنی هاشم و تحقیق آن

۱. این سخن که امام حسین (ع) فرمود: «و علی الدنيا بعدك العفا قد استرحت من الدنيا و همها و بقي ابوك فريداً وحيداً...» سخنی بسیار مشهور است و ما بر مصدر آن دست نیافتیم
لکن آن فقره که فرمود: «و علی الدنيا بعدك العفا» در تمام مقاتل آمده است چنانچه در
گذشته مذکور شد. در مقتل ابومخنف آمده است: «اما انت فقد استرحت من هم الدنيا و
غمها و سیرت الی روح و راحة و بقي ابوك»؛ ابومخنف، مقتل الحسین (ع): ۸۳.
۲. شیخ مفید، الإرشاد ۲: ۷؛ ابن نما حلی، مثير الأحرار: ۶۷.
۳. همان.



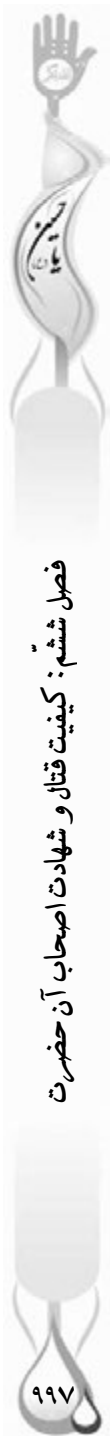
جناب امام حسین علیه السلام به درجه شهادت رسید جناب علی اکبر است.^۱
 مترجم می گوید: در میان ارباب مقاتل معتبره در اوّل کشتگان اهل
 بیت رسالت یعنی بنی هاشم اختلافی فی الجمله ظاهر است؛ جمله
 از ایشان قایل برآنند که اوّل شهید از آن بزرگواران جناب علی اکبر
 بود، با وجود این روایت مذکوره بعضی از ایشان بر حقیقت این قول
 استدلال کرده است، یعنی به فقره زیارتی که خواهد آمد السَّلَامُ
 عَلَیْكَ يَا أَوَّلَ قَتِيلٍ مِنْ نَسْلِ خَيْرِ سَلِيلٍ مِنْ سُلَالَةِ إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلِ،^۲ و این
 استدلال در مدّعی مذکور پر واضح نیست، زیرا که احتمال دارد که
 مراد از «نَسْلِ خَيْرِ سَلِيلٍ» جناب امام حسین علیه السلام بوده باشد^۳ و «مِنْ
 سُلَالَةِ إِبْرَاهِيمَ» یا صفت «سَلِيلٍ» است یا صفت بعد از صفت از برای
 «قَتِيلٍ» است و چون چند نفر از فرزندان جناب امام حسین علیه السلام در
 بیابان پر بلای کربلا به درجه شهادت رسیده اند و دو نفر ایشان یقینی
 است و سه نفر مظنون و شش نفر بنابه قول بعضی است، - چنانکه
 خواهد آمد - و اوّل کشتگان فرزندان آن حضرت جناب علی اکبر است
 و ذکر جناب عبدالله بن امام حسین علیه السلام بعد از شهادت جناب علی
 اکبر در زیارت مذکوره اشاره فی الجمله بر توجیه مزبور دارد.

کسی که در جان نثاری و بزرگواری شهدای کربلا درست تأمل
 نماید و بر صدق ثبات آن بزرگواران مطلع گردد، مبارزت جناب
 علی اکبر را پیش از ایشان بسیار بعید و دور می شمارد، زیرا که آن
 بزرگواران پیوسته همّت خود را بر این گماشته بودند که تا جان در

۱. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبین: ۱۱۶.

۲. سید بن طاووس، إقبال الأعمال: ۵۷۳ و ۷۱۳.

۳. اگر مراد از «خَيْرِ سَلِيلٍ» رسول خدا (ص) باشد، مدّعی آنان صحیح است و می توان
 گفت علی اکبر اوّلین کشته بنی هاشم است، مصحح.



بدن دارند نگذارند آسیبی به جان عزیز جناب امام حسین علیه السلام و فرزندان آن جناب برسد و دل مبارکش به داغ فرزندان خود داغدار گردد و از کیفیت نوشتن مصنف ^{قدس سره} چنان ظاهر می شود که آن بزرگوار نیز قائل بر آن است که جناب علی اکبر بعد از همه شهدا بنی هاشم به درجه شهادت رسیده است و الله العالم بحقائق الأمور انتهى.

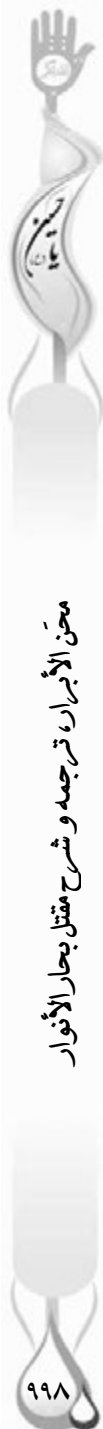
مصنف ^{قدس سره} از ابوالفرج روایت کرده است که جناب علی اکبر بزرگ فرزندان جناب امام حسین علیه السلام است و آن شهید فرزندی نداشت و کنیه شریفش ابوالحسن بود، مادرش لیلی دختر ابو مرّة بن عروة بن مسعود ثقفی است و فرموده است که او اوّل کشتگان در کربلا است، و مراد معاویه ابی سفیان بی ایمان از کلام خود همان بزرگوار است که روزی از مردم پرسید سزاوارترین مردم به امر خلافت کیست؟^۱ آن ملاعین گفتند: تو از همه کس به امر خلافت سزاوارتر هستی! آن ملعون گفت: نه چنان است! بلکه سزاوارترین مردم به امر خلافت علی بن الحسین است، زیرا که جدّش جناب رسول خداست و در آن بزرگوار شجاعت بنی هاشم و سخاوت بنی امیه و حسن و جمال قبیله ثقیف جمع شده است.^۲

یحیی بن الحسن العلوی گفته است فرزندان و خویشان ما که طالبیون^۳ هستند ذکر نموده اند که علی بن الحسین علیه السلام که در کربلا شهید شده است، مادرش امّ ولد است، نه لیلی! و جدّ ایشان علی بن الحسین علیه السلام جناب زین العابدین مادرش لیلی است و در ایام

۱. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبین: ۱۱۶.

۲. احمد بن جابر بلاذری، انساب الأشراف ۵: ۱۳۶؛ ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبین: ۸۶؛ شیخ مفید، الإعلام ۴: ۲۷۷.

۳. طالبیون نام پیروان زید بن علی بن الحسین (ع) بوده است.



تحلیل اقرار معاویه
در باره منزلت علی
اکبر (ع)

خلافت عثمان از مادر متولد شده است.^۱

مترجم می گوید: اگر چه گفته معاویه ملعون در خصوص جناب علی اکبر شهید، حق و صدق است، بلکه عشری از اعشار و یکی از هزار صفات حمیده و اوصاف پسندیده آن بزرگوار نیست؛ لکن باید مرد داناتی عاقل از مکر و حيله آن حرام زاده غدار غافل نشود، زیرا که آن بی خبر از دین پیغمبر و حرام زاده بی خبر از پدر و پسر خود، هیچ سخنی در مدح بنی هاشم نگفته است، مگر اینکه غرض باطل و مقصود فاسد خود را در آن سخن به کار برده است و در این سخن چند چیز باطل در نظر داشته و می خواسته که آنها را به گوش نادانان مردم برساند که هرگز به خیال شیطان چنین مکر و حيله ای به نظر نرسیده است.

اول آنکه آن محیل غدار خواسته است که برای مردم به طریق مکر و حيله اثبات نماید که جناب امام حسین علیه السلام سزاوار امر خلافت نیست، بلکه فرزندش از او سزاوارتر است و می دانست که اگر سزاواری جناب امام حسین علیه السلام را برای مردم بگوید، رغبت و میل به آن حضرت می رسانند و امکان دارد که گردن بر بیعت آن جناب بگذارند و دست از بیعت آن حرام زاده بردارند.

دوم آن است که مردم روزگار را امتحان و اختیار نموده بود که ایشان طالب مال و منال هستند و سخاوت بزرگ خود را دوست دارند، نه شجاعت او را؛ زیرا که شجاعت رئیس به کار بی غیرتان اهل دنیا نمی آید، آن ملعون اشاره نمود که در بنی هاشم جز شجاعت

خساست بنی امیه و
سخاوت بنی هاشم

۱. احمد بن جابر بلاذری، انساب الأشراف ۵: ۱۳۶؛ ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبین: ۸۶؛ شیخ مفید، الإعلام ۴: ۲۷۷.

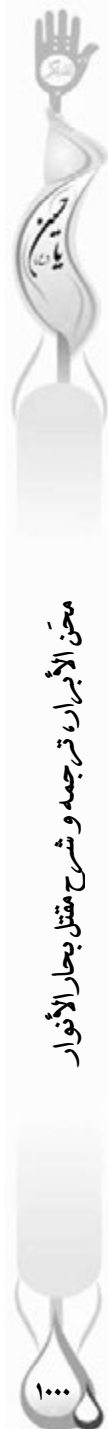
چیز دیگری نیست و سخاوت در بنی امیه است و حال آنکه هرگز در گروه بنی امیه سخاوت نبود و پدر ملعونش ابوسفیان بی ایمان در دنائت طبع و خست و بخل خود مشهور آفاق بود.

نمی بینی حکایت هند زناکار جگرخواره را که بعد از فتح مکه روزی به خدمت سراسر سعادت جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد، از نهایت خست و بخل ابوسفیان شکایت نمود و عرض کرد که ابوسفیان مرد بخیل است، برای آن ملعونه و فرزندانش بسیار تنگ می گیرد.

جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: برو از مال ابوسفیان آنقدر بردار که برای تو و فرزندان کفایت بکند،^۱ نمی دانم این سخاوت برای بنی امیه ملاعین از کدام یکی از پدران کافران ایشان ارث رسید. بلکه همه صفات حمیده که در جناب علی اکبر بوده همه آنها از اجداد طاهرین و پدران بزرگوارانش ارث و یادگار مانده است، زیرا که سخاوت و شجاعت و حسن و جمال از جمله صفات مشهوره گروه بنی هاشم است و غیر از این دو وجه، وجه دیگری باز در کلام آن حرام زاده موجود است، ذکرش به طول می انجامد.

در اینجا مطلبی هست که ایراد آن در این مقام از جمله مهمات و لوازم است. اکثر ارباب مقاتل در کتب فارسیه برای شهدای اهل بیت رسالت وداع زنان اهل حرم را ذکر نموده اند و قضایا و مکالمات بسیار ایراد کرده اند که هیچ یکی را در کتب معتبره علمای اعلام اسم

۱. مسلم بن حجاج نیشابوری، صحیح مسلم ۵: ۱۳۰؛ احمد بن حنبل، مسند احمد ۶: ۲۲۵؛ سلیمان بن اشعث سجستانی، سنن ابی داود ۲: ۱۵۰؛ احمد بن حسین بیهقی، سنن الکبری ۷: ۶۶؛ احمد بن شعیب نسائی، سنن النسائی ۳: ۴۸۱؛ علی بن حبان فارسی، صحیح ابن حبان ۱۰: ۷۲؛ سلیمان بن احمد طبرانی، المعجم الکبیر ۲۵: ۷۱؛ اسماعیل بن اثیر، البدایة و النهایة ۴: ۳۶۵؛ فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن ۹: ۴۵۷.

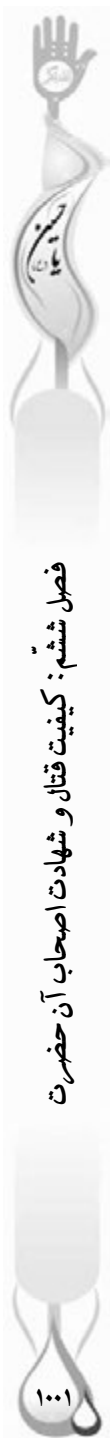


و رسمی نیست. خصوصاً در حکایات منقوله در کتب فارسیّه
بی خبران از حقیقت حال، سخنان نالایق و کلمات نامناسب مذکور
است که به جلالت شأن زنان اهل حرم نمی سازد.

نمی بینی تفصیل مفصلی در وداع جناب علی اکبر با مادر خود
ذکر کرده اند که به هیچ وجه با قاعده درست نمی آید. به خدا سوگند
با وجود آنکه آن کلمات را به دروغ نسبت داده اند، هیچ انصاف هم
نکرده اند؛ زیرا که از انصاف بسیار بعید است که مادر وهب که فرزند
خود را ترغیب و تحریص به جهاد نماید و آن جانفشانی و سربازی
به عمل بیاورد، اما مادر جناب علی اکبر، حرم محترم جناب امام انام،
راضی به جهاد فرزند دلبد خود نشود، با هزار معرکه جناب علی
اکبر او را راضی نماید. در حقیقت این جماعت ارباب مقاتل شأن و
منزلت امام خودشان را نشناخته اند که خیال می کنند که اهل بیت آن
جناب هم نشناخته اند.

اگر کسی درست تأمل نماید و اخبار کتب معتبره علمای اعلام و
امنای شیعیان ائمه انام را ملاحظه نماید، یقین می کند بر اینکه هیچ کس
از زنان حرم و دیگران یارای این را نداشتند که در خصوص فرزندان
و برادران خود سخنی بگویند و امر رخصت و فرمان فرمایی منحصر
به جناب مظلوم کربلا بود و پیوسته نظر ایشان به اطاعت و فرمان آن
حضرت بود. نه یاد فرزندی می کردند، نه برادری به جز آن جناب.

جناب لیلی خود را در حضور آن امام سّعدا صاحب فرزند
نمی دانست که اذن به فرزند بدهد یا ندهد، چگونه می شود زن
نیکوکار آن بزرگوار قدر و منزلت امام خود را نشناخته باشد، اما مادر



و هب با وجود تازه مسلمانی شناخته باشد.

اگر صاحبان این گونه کتب درست تأمل بکنند می دانند که کتب ایشان به جز طعن و نقص شأن اهل بیت رسالت علیهم السلام چیز دیگر در آنها نیست، از این است که مصنف قدس سره در این کتاب و کتاب مقتل فارسی خود هرگز نقل نکرده است که جناب عباس یا جناب علی اکبر علیهما السلام با سایر شهدای اهل بیت به نزد زنان حرم آمده باشند و ایشان را وداع نموده به جهاد دشمنان متوجه شوند.

ظاهر این است که چنین قضیه ای اتفاق نیافتاده باشد، زیرا که لشگر مخالفان و یاوران شیطان اطراف و جوانب آن بزرگواران را احاطه نموده بودند و از هر طرف هجوم می آوردند و مهلت و فرصت به جوانان اهل بیت رسالت نمی دادند که مجال به چیز دیگر جز دفع آن ملاعین نمایند و آن بزرگواران با وجود خستگی و تشنگی و قلت عدد و هجوم لشگر مصیبت و محنت، در برابر چندین هزار کس ایستاده و مشغول کارزار بودند و فراغت نداشتند که به یک چشم زدن از دفع آن گروه اشرار غافل شوند. در هنگام کارزار به جانب میدان قدری از خیمه های اهل حرم دور بودند و هرگز قدم از آنجا بر نمی داشتند که مبدا لشگر کفار به سر خیمه ها ریخته، مشغول غارت شوند و آن ملاعین پیوسته شمشیر کین از نیام کشیده، فرصت برای ایشان نمی دادند و طلب مبارزت می کردند.

تحقیقی درباره وداع

امام حسین (ع) با اهل

حرم

بلی! مصنف قدس سره و سایرین برای نفس نفیس جناب امام

حسین علیهما السلام چند وداع نقل کرده اند، وجهش این است که تا هنگام

شهادت همه شهدا، آن حضرت با گروه اهل شقاوت به نفس نفیس

خود مشغول جنگ و قتال نبود و اصحاب گرامی و اهل بیت صاحب عزّت و احترام آن امام انام جان خود را در پیش روی آن حضرت سپر نموده، نمی گذاشتند که آسیبی به جان عزیز آن جان جهانیان برسد.

چون ایشان به همین قدر توانایی داشتند که در برابر گروه اشقیا بایستند، ایشان را دفع کنند و نمی توانستند که ایشان را از اطراف خیمه گاه دور نمایند و پراکنده سازند، تا اینکه نوبه کارزار به امام ابرار و یادگار حیدر کرّار رسید. آن امام انام شمشیر آبدار را از نیام کشید، آن رویه صفتان را به ضرب شمشیر آبدار آتش بار خود از اطراف خیمه ها دور نمود و پراکنده ساخت. مجال فرصت وداع اهل بیت را یافت و ایشان را تسلیت ها می داد و به صبر و شکیبایی امر می فرمود و اگر کسی از اوّل جنگ و قتال تا هنگام مبارزت آن بزرگوار را دقّت و تأمل نماید، صدق این مقال و راستی این گفتار را نصب العین می داند و حمل بر این نمی کند که از خیالات مترجم حقیر است، بلکه یقین می نماید بر اینکه تفصیل از کلام مصنف قدس سره بر می آید انتهی.

فصل هفتم: کیفیت قتال و شهادت امام حسین علیه السلام



مصنف قدس سره روایت کرده است که چون جناب علی اکبر را شهید نمودند، ناگاه از میان خیمه گاه ملایک پاسبان پسری بیرون آمد که در دو گوش مبارکش دو تا گوشواره از لؤلؤ بزرگ داشت، آن مظلوم از غایت دهشت و وحشت لرزه بر اندام شریفش افتاده بود و از غایت دهشت و وحشت به طرف یمین و یسار خود به حیرت نگاه می نمود و گوشواره آن بیچاره در گوشش می لرزید.

هانی بن بئیت حرام زاده از لشکر کفار بیرون آمد، آن طفل مظلوم را کشت. در آن هنگام جناب شهربانو به مظلومی آن طفل کشته جور و جفا نگاه می نمود، مانند کسی که مدهوش شده و توانایی سخن گفتن و یارای تکلم نمودن ندارد.^۱

مترجم می گوید: مصنف قدس سره در بحار الانوار و جلاء العیون خود فرموده است که به مقتضای روایات معتبره جناب شهربانو در عرصه کربلا حاضر نبود و پیش از قضیه کربلا از دنیا رحلت نموده بود انتهی.^۲

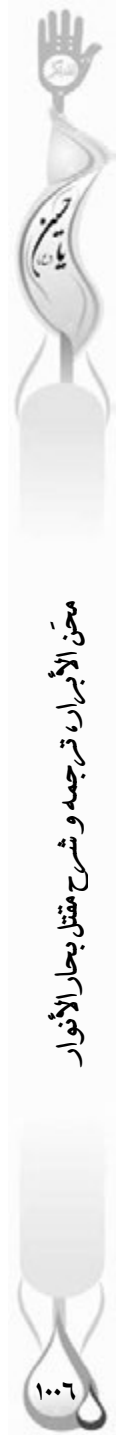
چون جناب امام حسین علیه السلام به جانب یمین و یسار خود نگاه

۱. خوارزمی، مقتل الحسین (ع) ۲: ۷۲؛ اسماعیل بن اثیر، البدایة و النهایة ۸: ۱۸۶؛ محمد

بن جریر طبری، تاریخ طبری ۵: ۴۴۹.

۲. مصنف فرموده است، «وَرَوَى أَنَّهَا مَاتَتْ فِي نَفْسِهَا بِه» ر.ک: علامه مجلسی، بحار الانوار

۴۶: ۱۰، ۲۱، همچنین ر.ک: علامه مجلسی، جلاء العیون: ۵۷۶.



خروج امام سجّاد (ع) نمود، کسی از یاوران و اهل بیت گرامی خود ندید. همه ایشان را کشته و به خون خود آغشته دید، در آن هنگام جناب فخرالسّاجدین زین العابدین علیه السلام چون پدر بزرگوار خود را بی کس و تنها دید، از خیمه بیرون آمد. از نهایت ضعف و شدّت بیماری خود قدرت و توانایی آن را نداشت که شمشیر بردارد و جناب امّ کلثوم علیها السلام از عقب آن بیمار تب دار صدا نمود: ای فرزند! کجا می روی؟ به جای خود برگرد! فرمود: ای عمّه! مرا بگذار که در پیش روی فرزند عزیز جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله مقاتله نمایم.

ممانعت امام حسین (ع) از ورود امّام سجّاد (ع) جناب امام حسین علیه السلام چون فرزند تب دار خود را عازم کارزار دید، جناب امّ کلثوم را صدا زد که ای امّ کلثوم! فرزند مرا بگیر و نگذار بیاید، تا اینکه روی زمین از نسل آل محمّد صلی الله علیه و آله خالی نماند. جناب امّ کلثوم از دست مبارک آن بیمار مظلوم گرفته، به سوی خیمه ها برگردانید.^۱

فریاد استغاثه امام حسین (ع) چون دل مبارک جناب امام حسین علیه السلام به شهادت اهل بیت و فرزندان خود به درد آمد، جز نفس نفیس خود و زنان خون جگر بی کس و دختران بی پدر و برادر خود ندید. از برای اتمام حجّت و اکمال برهان و قطع معذرت، ندای:

هَلْ مِنْ ذَابٍ يَذُبُّ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ؟ هَلْ مِنْ مُوَحِّدٍ يَخَافُ اللَّهَ
فِينَا؟ هَلْ مِنْ مُغِيثٍ يَرْجُو اللَّهَ فِي إِغَاثَتِنَا؟

یعنی آن مظلوم بیابان کربلا به صدای بلند خود ندا می نمود: آیا دفع کننده ای هست که این بلا را از حرم و اهل بیت جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله دفع کند؟

۱. محمّد بن ابی طالب، تسلیة المجالس و زیة المجالس ۲: ۳۱۱.

آیا موحدی و خداشناسی هست که در حقّ ما از خدا بترسد و پرهیز نماید؟
آیا فریادرسی هست که در فریادرسی ما امیدوار رحمت و کرم خدا بوده باشد؟

چون زنان حرم و دختران رسول اکرم صلی الله علیه و آله صدای استغاثه آن حضرت را شنیدند و سخنان دلسوز و جانگداز او را استماع نمودند، صداها به گریه و زاری و ناله و سوگواری بلند کردند. آن غریب بی کس چون شیون اهل بیت را شنید، برای تسلی ایشان به سوی خیمه‌های ملایک پاسبان خود برگشت.
فرمود: فرزند من علی، آن طفل صغیر مرا به من بدهید، تا او را وداع نمایم.

چون آن طفل مظلوم تشنه لب را به دست مبارک آن حضرت دادند، به روایت شیخ مفید قدس سره فرزند خود عبدالله را بر روی دست خود گرفت. از رخسار نازنین فرزند لب تشنه و جگر سوخته خود می‌بوسید و توشه‌ای از بوسه او بر می‌داشت و می‌فرمود: وای بر حال خسران مآل این قوم بدخصال! هنگامی که جدّ بزرگوارت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله دشمن ایشان باشد و با ایشان به مقام محاجّه و

مخاصمه برآید؛ هنوز آن طفل مظلوم در کنار شریف آن امام معصوم بود، ناگاه حرمله بن کاهل اسدی حرام زاده ملعون شقی، تیری به چله کمان کین گذاشت، گلوی نازک آن طفل صغیر را نشانه ساخت، آن طفل مظلوم را در کنار آن حضرت ذبح نموده، گلوی نازنین گل رنگ او را به تیر کین پاره کرد.

آن حضرت چون فرزند عزیز مظلوم خود را کشته دید، دست مبارک خود را به زیر خون گلوی زخم دار گرفت، چون دستش از خون زخم او پر شد، آن خون را به جانب آسمان انداخت.

به روایت سید بن طاووس آن حضرت فرمود: مصایبی که بر من رخ می‌دهد چون در راه رضای خداوند رحمان است بسیار سهل و آسان است.

به روایت جناب امام محمد باقر علیه‌السلام قطره‌ای از آن خون از جانب آسمان به سوی زمین برنگشت.

عرض نمود: خداوندا! این فرزند من در نظر تو کمتر از بچه ناقه حضرت صالح نیست، خداوندا! اگر امروز مصلحت نصرت و ظفر بر دشمنان را از ما حبس نموده‌ای، پس این مصیبت را برای ما ذخیره نما، به جهت آن روزی که از این روزگار فانی برای ما بهتر است.^۱

در احتجاج روایت کرده است که چون جناب مظلوم کربلا در عرصه گاه نینوا یگه و تنها ماند و هیچ کس از یاوران و برادران و فرزندان آن بزرگوار زنده نبود، مگر جناب فخر الساجدین امام زین العابدین علیه‌السلام و فرزند دیگرش که هنوز از شیر باز نشده بود و نام آن طفل تشنه لب عبدالله بود، آن طفل مظلوم را به دست مبارک خود گرفت که او را وداع نماید، ناگاه تیری از جفاکاران لشگر ستمکاران آمد و به گلوی نازک نازنین آن طفل معصوم رسید، آن

۱. شیخ مفید، الإرشاد ۲: ۱۰۶؛ ابن نما حلی، مشیر الأحرار: ۷۰؛ سید بن طاووس، اللہوف: ۱۱۵؛ فضل بن حسن طبرسی، اعلام الوری: ۲۴۶؛ علی بن عیسی اربلی، کشف الغمّة ۲: ۴۹؛ تمامی مقاتل و حتی طبری در احتجاج نام فرزند ایشان را عبدالله ذکر کرده‌اند و مصنف نام او را «علی» ذکر نموده است، البته گفتنی است که ابن اعثم نیز در الفتوح که قدیمی‌ترین مقتل معتبر در حادثه کربلاست و اکثر مطالبش را مستقیماً از مقتل اصلی ابی مخنف گرفته است و همانطور که گفته شد از منابع اصلی مصنف بوده است، اسم عبدالله رضيع را «علی» نامبرده است.

مظلوم را کشت.

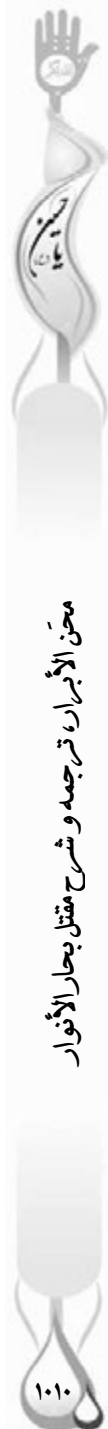
پس آن حضرت از اسب خود فرود آمد، به نیام شمشیر خود زمین را کنده، بدن خون آغشته فرزند مظلوم خود را در زیر خاک دفن نمود^۱

دفن کردن امام حسین(ع) بدن علی اصغر را

مترجم می‌گوید: در جمله‌ای از کتب مقاتل کشته شدن جناب علی اصغر را به نحو دیگر نقل کرده‌اند. بعضی از ایشان به سید بزرگوار سید بن طاووس نسبت داده‌اند که کشته شدن آن طفل معصوم در هنگام کارزار و اشتغال به جنگ گروه اشرار واقع گردید که چون آن حضرت از قتال لشگر اشرار به سوی خیمه‌های حرم برگشت، خواهرش جناب زینب خاتون علیها السلام - به روایت ابی مخنف جناب امّ کلثوم - آن طفل شیرخواره را به دست گرفته، به نزد برادر بزرگوار خود آورد و عرض نمود: ای برادر! یا حسین علیها السلام! این فرزند صغیر تو سه روز است که آب نیاشامیده است، از این قوم جرعه‌ای آب بطلب که بلکه اندکی آب برای این طفل تشنه لب بدهند. حضرت قنداقه آن طفل مظلوم عطشان را به روی دست خود گرفت، به مقابل لشگر ستمکاران آورد، فرمود: ای قوم! به درستی شما شیعیان و اهل بیت مرا کشتید، به تحقیق جگر این طفل شیرخواره از بسیاری تشنگی آتش گرفته، نزدیک به هلاکت رسیده است، جرعه آبی برای این تشنه لب بدهید.

هنگامی که آن بزرگوار مظلوم آن قوم ستمکار می‌شوم را مخاطبه می‌نمود، ملعونی از آن کافران لشگر شیطان تیر کین به چله کمان

۱. احمد بن علی طبرسی، الاحتجاج ۲: ۳۰۰.

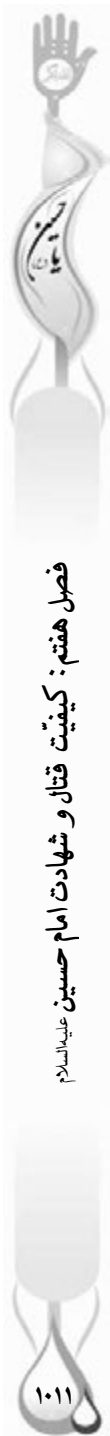


گذاشت، آن طفل تشنه لب را در کنار پدر بزرگوارش جناب مظلوم کربلا به خون خود سیراب نمود، گلوی او را به تیر جفا پاره کرده مرغ روحش در بهشت برین به جد بزرگوارش در پیوست.

آن حضرت دست مبارک خود را به خون فرزند دلبد خود پر می کرد، به جانب آسمان می انداخت و می فرمود: خداوند! تو بر کرده های این گروه ستمکاران گواه باش، به درستی ایشان بر خود واجب و لازم کرده اند که هیچ کس را از ذریه محمد مصطفی صلی الله علیه و آله در روی زمین باقی نگذارند. آن حضرت نعش به خون آغشته فرزند مقتول خود را به خیمه های حرم آورده به دست جناب ام کلثوم داد. به روایت دیگر آن حضرت گریه می کرد. چون زنان حرم صدای گریه آن مظلوم را شنیدند از خیمه بیرون دویدند، دیدند آن حضرت بدن خون آلود فرزند خود را به سینه مبارکش چسبانیده، چون آن طفل مظلوم را کشته یافتند، صداها به ناله و شیون بلند کردند.

از حمید بن مسلم روایت کرده اند که گفته است من از میان لشکر عمر بر آن طفل مقتول نظر می کردم که در کنار جناب امام حسین علیه السلام بود، دیدم زنی مانند آفتاب از خیمه بیرون آمد و پای مبارکش به دامن جامه خود بر می خورد و به زمین می افتاد و گاهی بر می خواست و صدا به وا و یلاه و وا قتیلاه و وا مُهْجَة قَلْباه می کشید، حتی گریه و فغان آن زن لشکر بنی امیه را با آن قساوت قلب گریان نمود، تا اینکه خود را به آن طفل مذبوح رساند و خود را به روی نعش برادرزاده خود افکند و بسیار گریه و زاری نمود و از عقب آن زن دختران مانند لؤلؤ درخشان بودند و در آن حالت جناب امام حسین علیه السلام

زنان حرم هراسان به سوی بدن غرق خون علی اصغر

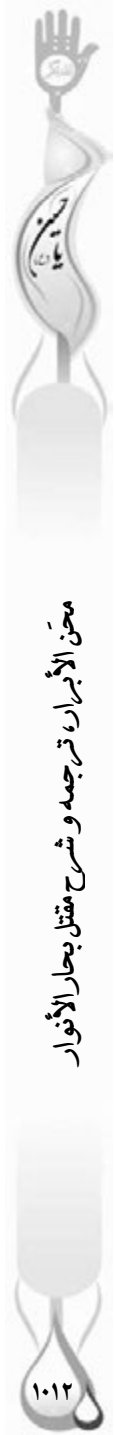


مشغول پند و نصیحت لشکر عمر بود. همان ساعت به سوی آن زن برگشت و سر او را چیزی افکند، به سوی خیمه‌ها بر گردانید. حمید می‌گوید: من از کسانی که در اطراف من ایستاده بودند درباره آن زن پرسیدم؟

گفتند: امّ کلثوم است و آن دختران فاطمه صغری و سکینه و رقیه و زینب هستند.

حمید می‌گوید: من از گریه کردن نتوانستم خودداری نمایم. از شعبی مروی است که چون جناب امام حسین علیه‌السلام نعرش خون آلود فرزند کشته خود را به سوی خیمه‌ها آورد و جناب مظلوم کربلا گریه می‌نمود، چون زنان حرم صدای گریه آن بزرگوار را شنیدند از خیمه بیرون آمدند و آن طفل معصوم را کشته دیدند، صداها به ناله و زاری بلند کردند.

جناب امّ کلثوم آن طفل را به سینه خود چسبانید و گلوی زخم دار او را به نزد گلوی مبارکش آورد و قطرات عبرات از دیده‌های مبارکش فرو می‌ریخت و با قلب دردناک و دل سوزناک صدای وا مُحَمَّده و اَعْلَیاه بلند نموده و می‌گفت: بعد از شما از این گروه ستمکاران چه بلاها به سر ما می‌آید! وای به سوز دل و حرقت جگر من! وای به بسیاری اندوه و حزن من برای طفلی که به خون خود آغشته گشته! وای به مصیبت و حزن من برای پسر شیرخواره‌ای که به تیر دشمنان از شیر باز شد! وای بر حسرت و کربت من! بر زخم شدن پلک‌های چشم! و سوزش احشا من! و این ایبات را در مرثیه خوانی می‌خواند:



مراثی ام کلثوم در
شهادت علی اصغر

لَهْفَ نَفْسِي عَلَي صَغِيرِ أَوَامٍ فَطَمَنَتُهُ السَّهَامُ قَبْلَ الْفِطَامِ
لَهْفَ قَلْبِي عَلَيْهِ وَهُوَ صَرِيحٌ جَرَعُوهُ بَخِيعَهُ وَهُوَ ظَامٌ
خَضَبُوهُ بَدْمِهِ وَهُوَ طِفْلٌ لَهْفَ قَلْبِي عَلَي قَتِيلِ الطَّعَامِ
أَحْرِقُوا قَلْبَ وَالِدَيْهِ عَلَيْهِ وَرَمَوْهُ بِذِلَّةٍ وَانْتِقَامِ
وَيَلِكُمْ يَبْنَا وَ يَبْنَكُمُ اللَّهُ لَدَي الْحَشْرِ عِنْدَ فَصْلِ الْخِصَامِ

«أوام» بر وزن «غراب»، به معنای حرارت تشنگی و عطش است؛
«بَخِيع» بر وزن «امیر» به معنای خونی است که از اندرون انسان
می آید؛ «دم» به تشدید میم، بعد از قلب یاء بر میم و ادغام؛ «طعام» بر
وزن «سحاب» مرد فرومایه و رذل و احمق را می گویند.

یعنی وای بر حسرت نفس من! بر مصیبت طفلی که تشنه لب و
عطشان بود؛ با آن تشنگی تیرهای کین قوم ملاعین او را از شیر باز
نمودند، پیش از آنکه او را از شیر باز نمایند. چه بسیار است اندوه و
حسرت دل من! بر آن فرزند مظلوم هنگامی که کشته شده است. خون
گلوی نازکش را از روی جور و جفا بر او آشامیدند، هنگامی که
تشنه آب بود. او را به خون خود آغشته و رنگین نمودند و حال آنکه
او طفلی صغیر بود. چه بسیار است حسرت دل من! بر آن طفل کشته
قوم اراذل و فرومایگان جاهل؛ دل پدر و مادر او را در مصیبتش
سوزاندند و گلوی او را از روی ذلت و انتقام تیر زدند. وای بر شما!
میان شما و میان ما در روز فصل خصومت‌ها خداوند قهار حاکم است.
بعضی گفته است که این ابیات را دیگری از زبان حال جناب ام
کلثوم انشا نموده است که مطابق مرثیه آن مظلومه است.^۱

۱. بر منابعی که مترجم از آن نقل روایت کرده دست نیافتیم.



پیام گلوی بریده به
سکینه خاتون

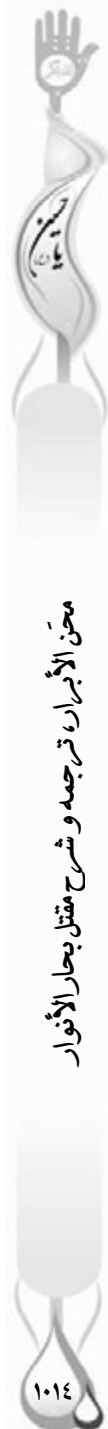
از جناب سیکنه خاتون بعضی روایت کرده‌اند که آن خاتون
مکرّمه فرموده است: هنگامی که در قتلگاه مدهوش به روی نعش
پدر بزرگوارم افتاده بودم، از گلوی بریده پدرم صدایی به گوش من
می‌آمد که می‌فرمود:

شِيعِي مَا اِنْ شَرِبْتُمْ مَاءَ عَذْبٍ فَاذْكُرُونِي
اَوْ مَرَرْتُمْ بِغَرِيبٍ اَوْ شَهِيدٍ فَاَنْذِبُونِي^۱
لَيْتَكُمْ فِي يَوْمٍ عَاشُورَا جَمِيعَا تَنْظُرُونِي
كَيْفَ اَسْتَسْقِي لِفُطْلِي فَاَبُوا اَنْ يَرْحَمُونِي
در بعض نسخ « كَيْفَ اَسْتَسْقِي لِفُطْلِي ثُمَّ هُمْ لَمْ يَرْحَمُونِي » آمده
است.

یعنی ای شیعیان من! اگر آب خوشگوار شیرین بیاشامید، از
تشنگی من یاد نمایید؛ اگر از نزد غریبی یا شهیدی بگذرید مرا یاد
کنید؛ بر غریبی و بی کسی من ندبه و زاری نمایید، آرزو دارم که
شما در روز عاشورا در هنگام کارزار حاضر می‌شدید و نظر می‌کردید
که چگونه از لشگر کفار آب از برای طفل تشنه خود طلب می‌نمودم
و ایشان از ترحم ابا و امتناع می‌کردند، یا ایشان رحم بر حال من
نمی‌کردند و طفل مرا آب نداده به خون خود آغشته نمودند.

وَ اَنَا السَّبِطُ الَّذِي مِنْ غَيْرِ جُرْمٍ قَتَلُونِي
وَ بَجُرْدِ الْخَيْلِ بَعْدَ الْقَتْلِ عَمْدًا سَحَقُونِي

۱. این یک بیت فقط در کتاب مصباح کفعمی آمده است؛ و صاحب مستدرک نیز از
ایشان در کتاب خویش نقل فرموده است: ابراهیم بن علی عاملی کفعمی، *المصباح*: ۷۴۱؛
محدث نوری، *مستدرک الوسائل* ۱۷: ۲۶: ۱.



یعنی من همان سبط جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله هستم که
بی گناه مرا کشتند و در زیر سم اسبان بعد از شکستن استخوان بدن،
مرا خرد کردند انتهی.

مصنف قدس سره از بعض کتب روایت کرده است که چون جناب
امام حسین علیه السلام به هفتاد و دو نفر از اهل بیت گرامی خود نظر نمود
و ایشان را کشته و به خون خود آغشته دید، به جانب خیمه آمد،
فرمود: یا سَکِینَ یا فَاطِمَةُ یا زَینَبُ یا أُمَّ کُلثُومَ عَلَیْکِنَّ مَنِّ السَّلامِ.
چون زنان حرم صدای آن مظلوم بی کس را شنیدند، به سرش
گرد آمدند.

جناب سکینه خاتون با دل بریان و دیده گریان عرض نمود: ای پدر
بزرگوار! آیا تن به مرگ در داده ای و بر کشته شدن آماده گشته ای؟
حضرت فرمود: چگونه تن به مرگ ندهد کسی که یآوری و
معینی از برای او نباشد!
عرض نمود: ای پدر مهربان! ما را به حرم جد بزرگوار خود
برگردان!

حضرت فرمود: هیئات! چه بسیار بعید است! دیگر امروز مرا
ممکن نیست که شما را به حرم جد خود برگردانم؛ هرگز دست از
من دست بر نخواهند داشت و اگر صیاد، مرغ قطا را بگذارد، هر آینه
در آشیانه خود به استراحت می خوابد.

چون زنان اهل بیت رسالت این سخن جگرسوز و جانگداز را از
آن حضرت شنیدند، صداها به ناله و زاری و گریه و سوگواری بلند
نمودند و قطرات عبرات از روی حسرت به رخسار خود جاری کردند.
حضرت آن مصیبت زدگان جگر سوز و دل ریش را تسلی داد و

به نصایح شافیه و مواعظ کافیه از گریه و ناله ساکت نمود.^۱

ابوالفرج گفته است مادر عبدالله بن الحسین رباب دختر امرء القیس است و آن زن نیکوکار همان است که جناب ابو عبدالله الحسین این دو بیت را در مدح او گفته است:

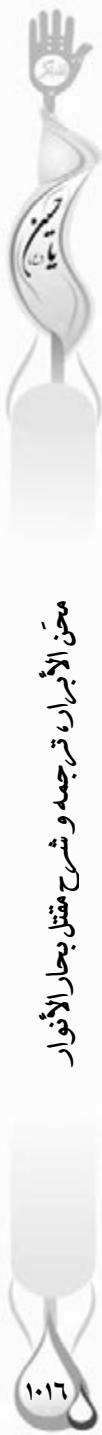
لَعَمْرُكَ إِنِّي لَأُحِبُّ دَارَا تَكُونُ بِهَا سُكِينَةٌ وَ الرُّبَابُ
أُحِبُّهُمَا وَ أَبْذُلُ جُلَّ مَالِي وَ لَيْسَ لِعَاتِبٍ عِنْدِي عِتَابُ

«عَمْر» بر وزن «فَلَس» به معنای زندگی و حال حیات است، که به عمر تعبیر می کنند و گاه به معنای دین و مذهب اطلاق می نمایند. چون سوگند به غیر خدا مذموم است شاید در امثال مقام معنای دوّم مراد بوده باشد، یا اینکه این نحو کلام، محض تأکید مطلب است، نه سوگند حقیقی، و در مثل مقام همیشه «عمر» از برای کثرت استعمال و تخفیف فتحه به فتحه عین است و در غیر این مقام «عَمْر» به ضمه عین مستعمل می شود.

حاصل معنای کلام خوش بیان آن حضرت این است: قسم به جان تو به درستی من آن خانه ای را دوست دارم که در وی نام سکینه و رباب بوده باشد، یا در آن خانه سکینه و رباب باشند.

مراد از احتمال اوّل همنام آن دو خاتون مکرمه است، بنابراین احتمال، ضمیر تثنیه در «أُحِبُّهُمَا» از باب استخدام به سکینه و رباب راجع است که دختر و زن آن حضرت هستند. در احتمال دوّم خود

۱. بر منبعی که مصنف از آن نقل نموده دست پیدا نکردیم لکن کلام مشهور امام حسین (ع) که فرمود: «لو ترك القطا لنام» درباره دلداری به حضرت زینب و اصحاب خویش از ارباب مقاتل نقل شده است ر.ک: شیخ مفید، الإرشاد ۲ : ۹۳؛ فضل بن حسن طبرسی، اعلام الوری: ۲۳۹؛ سید بن طاووس، اللهوف: ۸۲؛ ابن نما حلی، مشیر الأحرار: ۴۹؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب (ع) ۴ : ۹۹؛ محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری ۵ : ۴۲۰؛ عزالدین بن اثیر، التامیل فی التاریخ ۴ : ۵۹؛ احمد بن اعثم کوفی، الفتوح ۵ : ۸۴.



ایشان مراد هستند.

من سکینه و رباب را بسیار دوست دارم و معظم مال خود و بزرگ و نفیس آن را برای ایشان بذل و بخشش می‌نمایم و مذمت عتاب کننده در نزد من هیچ محلّ و اعتباری ندارد.^۱

شهادت علی اصغر به
روایت ابوالفرج

ابوالفرج بعد از نقل این کلام فرموده است، سکینه‌ای که در این بیت مذکور است دختر آن حضرت از رباب است، اسم سکینه «امینه» بوده و سکینه در آن خاتون مکرمه علم به غلبه شده است و نام اصلی او نیست و عبدالله در کنار پدرش به تیر کین کشته شد.^۲ ابوالفرج به سند خود از حمید بن مسلم روایت کرده است که جناب امام حسین علیه‌السلام فرزند خود را به نزد خود طلبید و در کنار خود نشانید؛ عقبه بن بشر ملعون تیری به چله کمان کین گذاشت، آن طفل مظلوم را در کنار آن حضرت مقتول و مذبح نمود.^۳

به سند دیگر از بعض حاضرین کارزار کربلا روایت کرده است که آن حضرت طفلی داشت، تیری از میان لشگر انداختند، به گلوی مبارک نازک آن طفل فرو رفت و آن حضرت خون گلوی فرزند مقتول خود را به دست خود می‌گرفت و به جانب آسمان می‌انداخت، قطره‌ای از آن خون به سوی زمین بر نگشت و می‌گفت: خداوندا! این فرزند در نزد تو از بچه ناقه صالح کمتر نیست.^۴

مترجم می‌گوید: ابومخنف در مقتل خود در این وداع کلامی ذکر کرده است که الحاقش به این مقام خالی از فایده نیست. گفته است که

۱. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبین: ۹۴؛ عبد الرحمن بن جوزی، المنتظم فی تاریخ الأمم والملوک ۷: ۱۷۷.
۲. همان.
۳. همان.
۴. همان.

چون فرزند آن حضرت را به تیر جفا کشتند، آن حضرت در درِ خیمه ایستاد، صدا نمود: یا اُمّ کلثوم یا زینب و یا سَکینه و یا رُقیه و یا عاتکه و یا صفیه، از من بر شما سلام باد! این آخر اجتماع ما در یک جا و مقام است، به تحقیق مصیبت و دلسوزی به شما نزدیک شده است.

جناب امّ کلثوم چون از برادر مظلوم خود این سخن محنت اثر را شنید، با جگر سوزان و دل بریان و دیده گریان عرض نمود: ای برادر بزرگوار! آیا به آشامیدن شربت ناگوار مرگ آماده و مهیا شده‌ای؟ آن حضرت فرمود: ای خواهر مهربان! چگونه برای مرگ آماده نشود کسی که نه ناصری دارد و نه معینی؟

عرض نمود: ای برادر مهربان! ما را در این بیابان بلا بی کس و تنها مگذار، ما را به سوی حرم جدّ بزرگوار خود برگردان.

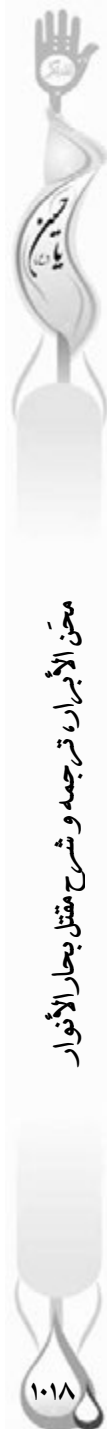
چون آن حضرت این سخن دلسوز را از خواهر مهربان خود شنید، اشک حسرت به رخسار مبارک خود جاری ساخت و فرمود:

لَقَدْ كَانَ الْقَطَا بِأَرْضٍ نَجْدٍ قَرِيرَ الْعَيْنِ لَمْ يَجِدِ الْغَرَامَا
فَوَلَّيْتُهُ الْبُرَاةَ فَهَيِّمْتُهُ وَ لَوْ تُرِكَ الْقَطَا لَغَا وَ نَامَا

یعنی هر آینه مرغ قطا در زمین نجد چشمانش روشن و دلشاد و خرم بود که هرگز بدی و غرامتی نداشت، مرغهای شکاری و شهبازان بازی آن مرغ را روگردان و آواره و سرگردان نمودند و اگر قطا را به حال خود بگذارد، به راحتی در آشیانه خود می‌خوابد، کوچ کجا میسر خواهد شد؟ که دشمنان از هر طرف ما را احاطه کرده‌اند، مصیبت از این مطلب نزدیک‌تر است بر ما.

چون جناب سکینه خاتون این سخن وحشت اثر را شنید، صدا

وداع امام حسین(ع) با
زنان حرم به روایتی
دیگر



به ناله و زاری بلند نمود، ناله جانگداز از دل پر درد خود کشید.
جناب مظلوم کربلا آن خاتون مکرمه را بسیار دوست می داشت، او
را به سینه خود چسبانی و از روی دختر محنت کشیده و مصیبت
زده خود می بوسید و به آستین خود قطرات اشک را از دیده میوه دل
خود می زدود و می فرمود:

سَيَطُولُ بَعْدِي يَا سَكِينَةً فَأَعْلَمِي مِنْكَ الْبُكَاءُ إِذِ الْحِمَامُ دَهَانِي
لَا تُحْرِقِي قَلْبِي بِدَمْعِكَ حَسْرَةً مَادَامَ مِنِّي الرُّوحُ فِي الْجُثْمَانِ
وَ إِذَا قُتِلْتُ فَأَنْتَ أَوْلَى بِالَّذِي تَأْتِينَهُ يَا خَيْرَةَ النَّسَوَانِ^۱

«حِمَام» بر وزن «کتاب» به معنی قضا و قدر مرگ است؛ در بعض
نسخ «تَأْتِينَهُ» با نون وارد شده است، که به معنای ناله نمودن است.
یعنی به زودی بعد از کشتن من گریه تو بسیار طول خواهد
یافت. پس این را بدان که تو گریه بسیار خواهی کرد، هنگامی که
مرگ مرا دریابد؛ دل مرا با اشک حسرت چشمت مسوزان تا هنگامی
که روح در بدن من باقی است. زمانی که کشته شدم، پس آن وقت تو
به آن ناله و گریه ای که خواهی آورد سزاوارتر هستی، ای بهترین زنان!

حضرت ایشان را به انواع تسلی ها تسلی داد، عازم قتال کافران
گردید، به طرف راست و چپ خود نگاه نمود، کسی را از یاران و
اهل بیت خود زنده ندید و همه ایشان کشته و پیشانی ایشان را به
خاک و خون غلطیده دید و مشاهده نمود که مرگ صدای ایشان را
خاموش کرده است.

غربت و تنهایی امام
حسین (ع) و سخن
گفتن با شهدا

۱. این ابیات را ابن شهر آشوب ذکر کرده است. رک: ابن شهر آشوب، مناقب آل
ابی طالب (ع) ۴: ۱۱۰.

از روی حسرت یکی یکی ایشان را به نام ندا نمود و فرمود: ای شجاعان میدان کارزار و مبارزان عرصه گاه نبرد لشگر اشرار! شما را چه شده است که من شما را ندا می کنم جواب به من نمی دهید؟
با شما سخن می گویم و شما را به یاری خود می طلبم مرا اجابت نمی کنید؟

آیا شما خواهید آید که امیدوار باشیم که بیدار خواهید شد؟
مگر محبت شما از امام خود اندک گردیده است که او را یاری نمی کنید؟

این زنان بی کس دختران جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند که به جهت کشته شدن شما ضعف و لاغری بر جسم ایشان غالب گشته است! پس از خواب خود بیدار شوید، ای بزرگواران گرامی! از حرم جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله طاغیان کوفه و شام را دفع نمایید!
به خدا سوگند شما هرگز بی وفا نیستید، ولكن مرگ ها به شما خیانت کرده است، این روزگار غدار به شما مکر و حيله نمود و الا هر آینه از استغاثه من تقصیر نمی کردید و از یاری من پنهان نمی شدید. پس ما بر مصیبت شما دلسوز هستیم ﴿فَإِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ و این آیات را در شأن ایشان می خواند:

قَوْمٌ إِذَا نُودُوا لِدَفْعِ مَلَمَةٍ	وَالْقَوْمُ بَيْنَ مُدْعَسٍ وَ مُكَرَّدَسٍ
لَبَسُوا الْقُلُوبَ عَلَى الدُّرُوعِ وَأَقْبَلُوا	يَتَهَاوَتُونَ عَلَى ذَهَابِ الْأَنْفُسِ
نَصَرُوا الْحُسَيْنَ فَيَا لَهَا مِنْ فِتْنَةٍ	عَافُوا الْحَيَاةَ وَ أَلْبَسُوا مِنْ سُنْدُسٍ

«مُدْعَس» بر وزن «مُصْرَف» به معنای نیزه زدن و مزراق به کار بردن است، یا در توی خیمه مشغول طعام پختن و گوشت بریان کردن است؛

و «مُكَرَّدِس» جماعت جماعت شدن لشگر است، شاید به صیغه اسم مفعول است؛ و ظاهر و مراد از قوم دوّم لشگر مخالفان است.

یعنی اصحاب حضرت جماعتی بودند هنگامی که به جهت دفع بلا و نازله خوانده شدند، در حالتی که لشگر اعدا میان نیزه زدن و گروه گروه شدن بودند - یا سرداری و سر عسکری می کردند - آن بزرگواران دل هنرمند را با زره خود پوشیده، به رفتن و کشتن نفس خود برای یکدیگر سبقت می کردند و برای حسین علیه السلام یاری می کردند. چه بسیار جوانان نیکوکار بودند که از زندگانی دنیا گذشتند و از سندس بهشت جامه های گوناگون پوشیدند.^۱

سید بزرگوار سید بن طاووس قدس سره این آیات را غیر از بیت اخیر در شأن اصحاب حضرت از دیگری نقل کرده است،^۲ در بعض نسخ به عوض «وَالْقَوْم»، «وَالْخَيْل» وارد شده است انتهى.

به روایت مصنف قدس سره، آن حضرت به اسب خود سوار گشته، عازم میدان کارزار گروه اشرار گردید.

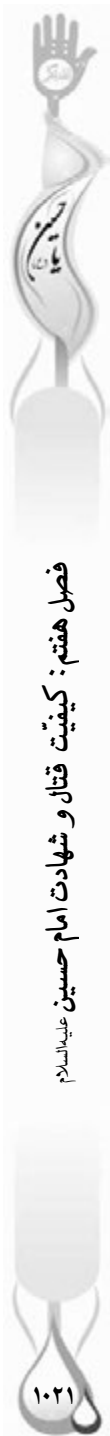
مترجم می گوید: در بعض کتب مقاتل در این مقام روایتی نقل کرده اند، الحاق وی به این مختصر خالی از فایده نیست، بلکه مناسب و موافق روایات مصنف قدس سره است.

بعضی از ارباب مقاتل روایت کرده است که چون زنان اهل حرم و دختران دل کباب رسول اکرم صلی الله علیه و آله آن مظلوم بی کس را عازم قتال گروه اشرار دیدند، عنان طاقت صبر و شکیبایی را از دست داده، صداها به گریه و زاری و ناله و سوگواری بلند نمودند، از روی

وداع امام حسین با اهل خیم و رفتن به جنگ و پیکار

۱. ابو مخنف، مقتل الحسين (ع): ۸۴.

۲. سید بن طاووس، اللهوف: ۱۱۲.



حسرت به رخسار گلغذار آن امام ابرار نگاه می کردند و بعضی از آن دل شکستگان قدم های مبارک آن حضرت را می بوسیدند و بعضی از دست های مبارکش بوسه می دادند و قطرات عبرات از چشمان آن بی کسان جاری می شد.

صدای الفراق الفراق و ندای الوداع الوداع از آن سرزمین بلا به ملکوت اعلا می پیوست و صدر نشینان بارگاه قدس دیده گریان و اشک ریزان بودند و به حالت آن بیچارگان، دلسوزان شدند.

آن مظلوم بی کس چون جزع و بی قراری و اضطراب و گریه و زاری اهل بیت رسالت را مشاهده نمود، دل پر دردش به حالت ایشان کباب گشته و ایشان را تسلی می داد و به صبر و شکیبایی امر می فرمود و می گفت: شما را وصیت می کنم بر اینکه چون مرا می کشند کلام ناخوش به زبان خود جاری نکنید که باعث نقض ثواب و پستی قدر و درجه شما بوده باشد و به رخسار خود مزیند و رو و سینه خود را نخرانید.

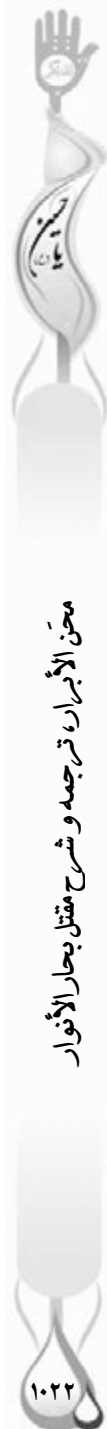
سخنان حضرت زینب
با امام حسین (ع) هنگام
وداع

در آن هنگام جناب زینب خاتون علیها السلام با دل بریان و دیده گریان عرض نمود: ای برادر مهربان! به مرگ خود یقین کرده ای؟ تن به کشته شدن خود داده ای؟

آن حضرت فرمود: چگونه به مرگ خود یقین ننمایم و حال آنکه هیچ یار و یاور ندارم.

جناب زینب خاتون علیها السلام عرض نمود: ای برادر بزرگوار! ما را به سوی حرم جد بزرگوار خود برگردان.

حضرت فرمود: ای خواهر! اگر این قوم اشرار دست از من



برمی داشتند خود را به این مهلکه و بلا نمی افکندم، گویا در پیش چشم من است که شما را در این نزدیکی اسیر می نمایند، مانند بندگان و کنیزان شما را دستگیر می سازند و شما را به جلو اسب خود می اندازند و اذیت ها و رنجها می رسانند.

چون آن خاتون مکرمه این سخنان دلسوز و کلمات گریه انگیز را از آن شاه بی سپاه استماع نمود، قطرات عبرات را از چشمان زخم دار خود جاری کرد، صدا به گریه و زاری و ناله و فغان بلند نمود و می گفت: وای بر بی کسی و تنهایی! وای بر کمی یاران و بدعاقبتی و شومی صبح ما! بی اختیار دست به گریبان خود زده گریبان خود را چاک نموده و سیلی به روی خود زد.

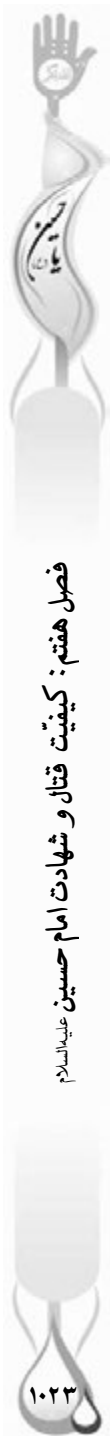
سفارشهای امام حسین (ع) به خواهرش زینب

حضرت فرمود: ای دختر علی مرتضی علیه السلام آرام بگیر! به درستی بعد از این گریه تو بسیار خواهد شد و فرمود:

لَا تَلْطَمِي يَا ابْنَةَ الزَّهْرَاءِ خَلَّكَ مَنْ
قَتَلِي وَقَدْ غَمَرَتْ أَعْضَاكَ أَشْجَانُ
وَلَا تُشَقِّي عَلَيَّ الْحَيِّبَ صَارِخَةً
فَالشَّقُّ كَشَفٌ وَ نَشْرُ الشَّعْرِ حَذْلَانُ^۱

یعنی ای دختر عزیز زهرا علیه السلام! به جهت کشته شدن من به رخسار خود طپانچه نزن و حال آنکه اعضای تو را محنت ها و غصه ها پر نموده و غالب شده باشد. در مصیبت من گریبان خود را چاک ننما، هنگامی که ناله کننده باشی؛ زیرا که چاک نمودن گریبان

۱. مضمون این دو بیت را شیخ مفید، سید بن طاووس و طبرسی نقل به معنی کرده اند: ر.ک: شیخ مفید، الإرشاد ۲: ۹۳؛ فضل بن حسن طبرسی، إعلام الوری: ۲۳۹؛ سید بن طاووس، اللهوف: ۸۲؛ همچنین ر.ک: احمد بن اعثم کوفی، الفتوح ۵: ۸۴؛ عزالدین بن اثیر، الکامل فی التاریخ: ۴: ۵۹؛ محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری: ۵: ۴۲۱.



کشف پرده عفت و حجاب عصمت است و مو پریشان کردن باعث ذلت و خواری است.

لَكِنْ إِذَا انْفَعْتُ فِي الرَّمْضَاءِ مُنْجِدًا
وَ انْحَطَّ مِنْ شَامِخِ الْمَعْرُوفِ بُنْيَانِي

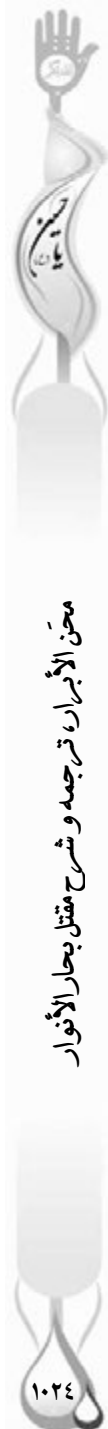
لکن هنگامی که در روی خاک گرم افتاده و پنهان شدم و با بدن زخم دار از بلندی معروف، بنیان من فرود آمد.

حَتَّى حَيْنَ حِمَامِ الْأَيْكِ نَادِبَةً
وَ اسْتَمْطَرِي الدَّمَعَ حَيْثُ السَّحْبِ أَعْيَانُ

در این بیت دو احتمال است، یکی آنکه چون بدن پاره پاره من به روی گرم خاک افتاد، مانند کبوتران درختان باغ ناله کن، در حالتی که ندبه کننده هستی. اشک چشم را مانند باران به رخسار خود جاری نما، وقتی که دیدگانت مانند ابر نوبهار بوده باشد.

این وجه بنا بر آن است که در کلام قلب بشود. دیگری آن است که اشک چشم به رخسار خود بریز وقتی که ابر سوراخ سوراخ بوده باشد، زیرا که در آن هنگام باران ابر بسیار تند می ریزد و قطرات وی پی در پی می افتد.

وَ إِن تَفَرَّقَتِ الْآيَتَامُ فَانْتَدَبِي
بِحَمْعِهَا فَالْجَزَاءُ فِي الْبُعْثِ غُفْرَانُ
وَ إِن يَشُقَّ عَلَيْهَا سَيْرٌ قَائِدَهَا
فَاسْتَرْفِقِيهِ وَ إِن عَازَاكَ إِحْسَانُ
وَ اسْتَسْقِي مِنْ خَصْمِكَ الْمَاءَ إِن شَكَتْ عَطْشَا
فَرُبَّمَا رَقَّ إِنَّ الشَّطَّ مَلَأَنُ



اگر یتیمان من به بیابان‌ها پراکنده شوند، به جهت جمع آوری ایشان ندبه کن و صدا زنا، جزا و اجر زحمت‌های ایشان در روز حشر غفران است. اگر راه رفتن و راندن شتربان ایشان برای ایشان بسیار سخت و گران باشد، با ساریان ایشان رفیق و مدارا نما، هر چندی که احسان و نیکی او از تو مفقود باشد. اگر یتیمان من از تشنگی شکایت نمودند از دشمن خود برای ایشان آب بطلب، شاید دشمن تو رحم و رقت کند، زیرا که نهر پر از آب است و سیراب نمودن ایشان بر دشمن مشکل نمی‌شود و آب به جهت بسیاری به نظرش نمی‌آید^۱ انتهی.

به سر ترجمه برگشتیم، آنچه که مصنف قدس^{رحمته} روایت کرده است که آن حضرت بر اسب خود سوار گشته، قدم به میدان کارزار گذاشت و این ابیات را می‌خواند:

اشعار امام حسین (ع) به هنگام ورود به میدان نبرد

كَفَرَ الْقَوْمُ وَ قَدْماً رَغِبُوا عَنْ ثَوَابِ اللَّهِ رَبِّ الثَّقَلَيْنِ
قَتَلُوا الْقَوْمَ عَلِيّاً وَ ابْنَهُ حَسَنَ الْخَيْرِ كَرِيمِ الْأَبْوَيْنِ

در بعضی از نسخه‌ها مصراع اول بیت دوم چنان است «قَتَلُوا قَدْماً عَلِيّاً وَ ابْنَهُ» و آخر مصراع دوم وی «كَرِيمُ الْأَبْوَيْنِ» است.

یعنی این قوم بدکردار به دین خداوند جبار کافر شده‌اند و از قدیم زمان از ثواب خداوند عالمیان که پروردگار انس و جان است اعراض نموده‌اند و علی^{علیه السلام} و فرزند او را که حسن^{علیه السلام} نیکوکار است و پدر و مادرش نجیب و کریم هستند کشته‌اند.

نسبت کشتن جناب امیرمؤمنان^{علیه السلام} و جناب حسن مجتبی^{علیه السلام} را

بر موجودین بنی امیه و حاضران کفار کربلا از قبیل نسبت دادن قتل پیغمبران است بر یهودان که در ایام حیات جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند.

حَقًّا مِنْهُمْ وَ قَالُوا أَجْمِعُوا احْشُرُوا النَّاسَ إِلَى حَرْبِ الْحُسَيْنِ
در بعضی نسخه‌ها مصراع دوم این بیت چنین است: «نَفْتِكَ الْآنَ
جَمِيعًا بِالْحُسَيْنِ». «نَفْتِكَ» از «فَتِكَ» است که به معنای هجوم آوری
است؛ و شاید «احْشُرُوا» فعل ماضی باب افعال بوده باشد.

یعنی کشتن علی علیه السلام و فرزندش حسن علیه السلام از روی کینه و
عداوت دیرینه آن ملاعین صادر شد؛ چون از قتل آن دو بزرگوار
فارغ شدند، گفتند: عزم خود را به کشتن حسین علیه السلام جزم کنید و
مردم را به جنگ آن بزرگوار برانگیخته سازید.
معنای نسخه دیگر چنین است که عزم نمایید که در این ایام بر
حسین علیه السلام شدت کنیم هجوم آوریم.

يَا لَقَوْمٍ مِنْ أَنْسَاسٍ رُذُلٍ جَمَعَ الْجَمْعَ لِأَهْلِ الْحَرَمَيْنِ
ثُمَّ سَارُوا وَ تَوَاصَوْا كُلُّهُمْ بِاجْتِيَاكِ لِرِضَاءِ الْمُلْحِدِينَ
لَمْ يَخَافُوا اللَّهَ فِي سَفَكِ دَمِي لِعُبَيْدِ اللَّهِ نَسْلِ الْكَافِرِينَ

«اجْتِيَاكِ» مصدر «اجتاحت» از باب افتعال می باشد که به معنای
استیصال است؛ لام «لِقَوْمٍ» لام استغاثه است که مراد از قوم در این
وقت قوم نیکوکاران و مؤمنان است، یا لام تأکید منادی می باشد.

یعنی ای گروهی که از مردمان رذل و ناکس هستید که به جهت
کشتن اهل حرم مکه و مدینه لشکر و جمعیت درست و مهیا کردند،
بعد از اجتماع به سوی جنگ و قتال اهل حرمین روانه شدند و

یکدیگر را به استیصال و هلاک نمودن من وصیت نمودند، به خاطر و خشنودی دو ملحد کافر که عبارت از پسر زیاد عنید و یزید پلید است. آن ناکسان ملاعین به جهت خشنودی عیدالله حرام زاده که نسل کافران است در ریختن خون من از خدا پرهیز نکردند. شاید کافرین به صیغه جمع بوده باشد.

وَ ابْنِ سَعْدٍ قَدْ رَمَانِي عَنُوءٌ بِجُنُودٍ كَوْكُوفٍ الْهَاطِلَيْنِ
«وُكُوف» بر وزن «دُخُول» به معنای ریختن شیر و مانند آن است؛ «هَاطِلَيْنِ» تشبیه «هَاطِل» است که به باران فرو ریزنده و تند می‌گویند، ظاهر آن است که تشبیه این لفظ محض تاکید است؛ و «بِالْجُنُود» احتمال دارد که متعلق «رَمَانِي» باشد که به باء تعدیه نزدیک باشد و شاید به معنای «مع» بوده باشد که مراد انداختن همان تیر کین است که آن حرام زاده در اول کارزار به سوی لشگر امام ابرار انداخت و لشگر نامسعود آن لعین مردود به تبعیت آن حرام زاده تیر اندازی نمودند. پسر سعد حرام زاده از روی عناد و عداوت و قهر و شقاوت، لشگر انبوه و بیشمار را پی در پی مانند قطرات باران به قتل من ریخت. یا مراد این است که پسر سعد با لشگر خود به سوی من تیر انداختند، مانند ریختن باران بسیار.

لَا لِشَيْءٍ كَانَ مِنِّي قَبْلَ ذَا غَيْرَ فَخْرِي بِضِيَاءِ النَّيِّرَيْنِ
بِعَلِيٍّ الْخَيْرِ مِنْ بَعْدِ النَّبِيِّ وَ النَّبِيِّ الْقُرْشِيِّ الْوَالِدَيْنِ
در بعض نسخه‌ها «بِضِيَاءِ الْفَرَقْدَيْنِ» وارد شده است.

لشگر بی‌شمار را به جنگ و قتل من آماده کردند، نه از جهت اینکه چیزی از من پیش از این صادر شده باشد که از جهت آن

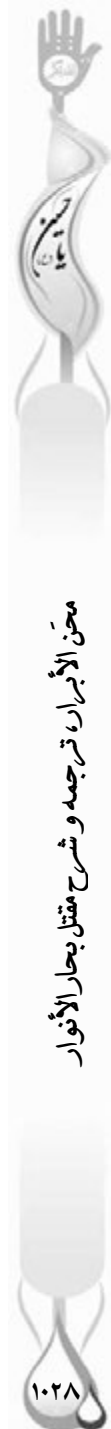
قصاص از من نمایند، جز اینکه به روشنی خورشید انور جهان و ماه منیر عالمیان مفاخرت دارم، به علی مرتضی علیه السلام که بهترین گذشتگان و آیندگان بعد از پیغمبر آخر الزمان است و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که پدر و مادرش از قریش است.

خَيْرَةَ اللَّهِ مِنَ الْخَلْقِ أَبِي ثُمَّ أُمِّي فَأَنَا ابْنُ الْخَيْرَيْنِ
در میان خلق جهان پدر بزرگوارم پسندیده پرودگار عالمیان است، بعد از آن برگزیده اهل زمان مادر من می باشد، پس من فرزند دو پسندیده و برگزیده هستم.

فِضَّةٌ قَدْ خَلَصَتْ مِنْ ذَهَبٍ فَأَنَا الْفِضَّةُ وَابْنُ الذَّهَبَيْنِ
احتمال دارد که مراد از فِضَّة خود آن حضرت بوده باشد و از ذهب جنس ذهب مراد باشد، یا از فِضَّة جناب فاطمه زهرا علیها السلام مقصود باشد و از ذهب جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده باشد. یعنی منم نقره که از طلا خالص شده است، پس نقره ای هستم فرزند دو ذهب. ظاهر از بیت همین مراد می باشد.

مَنْ لَهُ جَدُّ كَجَدِّي فِي الْوَرَى أَوْ كَشَيْخِي فَأَنَا ابْنُ الْعَلَمَيْنِ
در میان اهل روزگار کیست که جدش مانند جد بزرگوار من باشد؟ یا پدرش مانند پدر من باشد؟ پس من فرزند دو بزرگوار صاحب شأن و قدر و منزلت و سید عالمیان هستم.

مترجم می گوید: مصنف از مناقب چند بیت دیگر به این ابیات زیاده نموده است و فرموده است که در میان این ابیات دیگر نقل کرده است.



مترجم می‌گوید: چون مناقب در نزد حقیر حاضر نبود لهذا معلوم نشد که در کجا نقل کرده است، از آن جهت آنها را در اینجا ایراد نمودم. بعد از آنها باقی آیات مذکوره را ایراد نمایم.

ایات مناقب این است:

فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءُ أُمِّي وَ أَبِي وَارِثُ الرُّسُلِ مَوْلَى الثَّقَلَيْنِ
طَحَنَ الْأَبْطَالَ لَمَّا بَرَزُوا يَوْمَ بَدْرٍ وَ بِأَحَدٍ وَ حُنَيْنٍ
وَ أَخُو خَيْبَرَ إِذْ بَارَزَهُمْ بِحُسَامٍ صَارِمٍ ذِي شَفْرَتَيْنِ
وَ الَّذِي أَرْدَى جِيوشًا أَقْبَلُوا يَطْلُبُونَ الْوِثْرَ فِي يَوْمِ حُنَيْنٍ

«أَحَدٌ» به ضمّه همزه و حاء مهمله نام کوهی است که در نزدیکی مدینه منوره است و در این بیت به جهت ضرورت به سکون خوانده می‌شود؛ «وِثْر» به کسره واو و سکون تاء به معنای طلب خون و انتقام است؛ مراد از ضمیر «بَارَزَهُمْ» اهل خیبر است.

فاطمه زهرا علیها السلام مادر من و پدر بزرگوارم وارث پیغمبران و مولای انس و جان است که استخوان شجاعان کارزار را مانند آرد خرد خرد نمود، هنگامی که به مبارزت آن شیر خدا در روز جنگ بدر و احد و حنین بیرون آمدند. مبارز دلیر صاحب جنگ اهل خیبر است، هنگامی که با تیغ برنده که هر دو طرفش تیز و قاطع بود به مبارزت لشکر اسلام بیرون آمدند و ایشان را پراکنده نمود. آن بزرگوار کسی است که لشکر کفار را به خاک هلاکت افکند هنگامی که در روز جنگ حنین رو به روی لشکر اسلام آمدند و طلب خون کشتگان خود می‌نمودند.

مَنْ لَهُ عَمٌّ كَعَمِّي جَعْفَرٍ وَهَبَ اللَّهُ لَهُ أَجْنَحَتَيْنِ

کیست از اهل روزگار که برای او عمی مانند عموی من جعفر بوده باشد که خداوند عالمیان برای او دو بال کرامت فرمود.

جَدِّي الْمُرْسَلُ مَصْبَاحُ الْهُدَى وَ أَبِي الْمُؤَفِّي لَهُ بِالْبَيْعَتَيْنِ
بَطْلٌ قَرْمٌ هَزَبَرٌ ضَيَعَمٌ مَا جِدَّ سَمَحٌ قَوِي السَّاعِدَيْنِ

مراد از «بِيعَتَيْنِ» بیعت عقبه و بیعت رضوان است که در احوال جناب پیغمبر مذکور شده است.

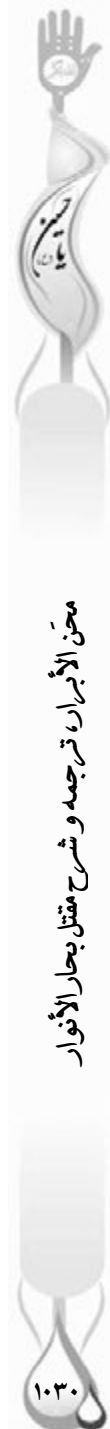
جدّ من فرستاده و رسول خداوند عالمیان است که چراغ راه هدایت بود و پدر من وفا کننده برای جدّ بزرگوارم به دو بیعت است؛ شجاع، دلاور، شیری خشمناک، جوانمرد، سید، بزرگوار و دارای بازویی قوی بود.

عُرْوَةُ الدِّينِ عَلَيَّ ذَا كُمْ صَاحِبُ الْحَوْضِ مُصَلِّي الْقِبْلَتَيْنِ
مَعَ رَسُولِ اللَّهِ سَبْعًا كَامِلًا مَا عَلَي الْأَرْضِ مُصَلٍّ غَيْرَ ذَيْنِ
تَرَكَ الْأَوْتَانَ لَمْ يَسْجُدْ لَهَا مَعَ قُرَيْشٍ مُدَّ نَشَا طَرْفَةً عَيْنِ

ریسمان محکم دین مبین علی مرتضی علیه السلام است و آن بزرگوار صاحب حوض کوثر در روز قیامت است؛ به دو قبله با رسول خدا صلی الله علیه و آله هفت سال تمام نماز خواند، که در روی زمین جز آن دو بزرگوار برای خدا نماز کننده نبود.

گویا مراد آن حضرت مردان روزگار است، زیرا که در اخبار معتبره وارد شده است که جناب خدیجه کبری علیها السلام نیز با ایشان نماز می خواند. پدر من تارک عبادت بت ها بود که هرگز به قدر یک چشم زدن از آن روزی که نشو و نما نمود با بت پرستان قریش برای بت ها سجده نکرد.

وَ أَبِي كَانَ هَزَبَرًا ضَيَعَمًا يَأْخُذُ الرُّمَحَ فَيَطْعَنُ طَعْنَيْنِ



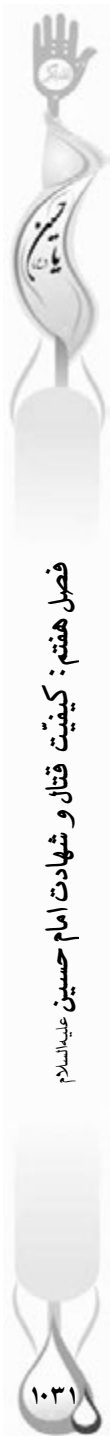
مراد از دو طعن به چند وجه محتمل است، یک آنکه تشنه وی از برای افاده مجرد تکریر است.

یعنی پدر من پیوسته در راه رضای خدا بر سینه کافران اشقیا نیزه به کار می برد.

دیگری آنکه مراد از بابت تغلیب طعن نیزه و ضرب شمشیر بوده باشد، چنانکه قمران و شمسان در تشنه شمس و قمر می گویند.

سوّمی اینکه زمانی بر سینه کافران نیزه می زد و زمانی بر سینه ناکثان عهد و ستمکاران بنی امیه و دیگران از لشگر معاویه و سپاه عایشه نیزه می زد.

كَتَمَشِي الْأُسْدَ بَغِيًّا فَسُقُوا كَأْسَ حَتَفٍ مِنْ نَجِيعِ الْحَنْظَلَيْنِ
آنچه که نسخ بحار در نزد مترجم حقیر بود، متن موجود بیت به این نحو است که نوشته گردید و احتمال دارد «كَتَمَشِ الْأُسْدَ» باشد، مشتق از «مَشَش» که به معنای شکستن استخوان است، چنانکه «تَمَشِي» به معنی سرعت و راه رفتن است؛ «فَسُقُوا» به صیغه فعل ماضی مجهول از «سَقَى» است و احتمال دارد که به صیغه معلوم بوده باشد؛ «بَغِيًّا» بنابر اوّل مصدر منصوب از غیر باب و لفظ خود برای «تَمَشِي» است و بنابر احتمال دوّم مفعول له برای «فَسُقُوا» است، بنابر اینکه تقدیم مفعول له بر فعل مصدر به لفظ فاء جایز باشد؛ تشنه آوردن «حَنْظَلَيْنِ» شاید به جهت تکریر و تأکید است و احتمال دارد که مراد از وی طعن نیزه و ضرب شمشیر مراد باشد؛ «بَخِيع» بر وزن «امیر» نخاله است که برای شتر درست می کنند و مراد در اینجا غذای تلخ حنظل است و شاید به معنای خون بوده باشد چنانکه در سابق گذشت.



یعنی نیزه جانگداز را به دست می گرفت و در یک دفعه دو طعنه می زد، مانند شیر به سوی شکار خود سرعت و شدت می نمود، پس دشمنان از شربت ناگوار خون و شراب حنظل مرگ سیراب می شدند. ابیاتی که مصنف قدس سره از مناقب نقل کرده است تمام شد، تتمه ابیات گذشته این است:

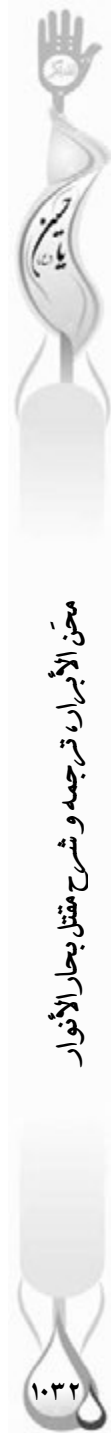
فَاطِمُ الزَّهْرَاءُ أُمِّي وَ أَبِي قَاصِمُ الْكُفْرِ بَدْرٍ وَ حُسَيْنٍ
عَبَدَ اللَّهُ غُلَامًا يَافِعًا وَ قُرَيْشٌ يَعْبُدُونَ الْوَتَنَيْنِ
يَعْبُدُونَ اللَّاتَ وَ الْعُزَّى مَعًا وَ عَلِيٌّ كَانَ صَلَّي الْقِبْلَتَيْنِ

مادر من فاطمه زهرا علیها السلام و پدر من شکننده و بر طرف کننده کفر بود؛ در معرکه بدر و حنین برای خداوند عالمیان در کودکی و اوایل جوانی عبادت و پرستش نمود، در حالتی که قریش به دو بت عبادت می کردند و پرستش لات و عزری می نمودند و علی مرتضی علیه السلام در آن وقت به دو قبله نماز می کرد.

این کلام اشاره ای است به مضمون آن اخباری که دلالت دارد بر اینکه جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و ع روی مبارک خود را در نماز به جهت بیت المقدس می گردانید، به وجهی که کعبه نیز در پیش روی آن حضرت واقع می گردید، که در یک نماز به دو قبله رو می گردانید.

فَأَبِي شَمْسٍ وَ أُمِّي قَمَرٌ فَأَنَا الْكَوْكَبُ وَ ابْنُ الْقَمَرَيْنِ
وَلَهُ فِي يَوْمٍ أَحَدٍ وَقْعَةٌ شَفَتِ الْغُلَّ بِفَضِّ الْعَسْكَرَيْنِ
ثُمَّ فِي الْأَحْزَابِ وَ الْفَتْحِ مَعًا كَانَ فِيهَا حَتَفُ أَهْلِ الْفَيْلَقَيْنِ

«فَيْلَق» بر وزن «صَيْقَل» به معنای لشکر بیکران است؛ تشبیه در «عَسْكَرَيْنِ» و «فَيْلَقَيْنِ» شاید به معنای تکریر است؛ و احتمال دارد که



مراد از کفّار بت پرستان و کافران اهل کتاب باشد.

پدر من خورشید انور عالمتاب و مادر من ماه درخشنده جهان تاب است، پس من ستاره درخشنده هستم، فرزند آفتاب فلک امامت و ولایت و ماهتاب آسمان عفت و طهارت می‌باشم. برای پدر من در روز جنگ احد به جهت پراکنده نمودن لشکر کفّار و کشتن گروه اشرار جنگ نمایان و مبارزت بی‌پایان هست که کینه و غصّه سینه‌های مؤمنان را شفا می‌بخشد؛ هم چنین شجاعت و مبارزت آن بزرگوار در جنگ احزاب و فتح مکه مشهور است که در آنها مرگ لشکر بی‌شمار کفّار بود.

فِي سَبِيلِ اللَّهِ مَاذَا صَنَعْتَ أُمَّةُ السَّوِّءِ مَعًا بِالْعَتَرَتَيْنِ
عَتَرَةُ الْبِرِّ النَّبِيِّ الْمُصْطَفَى وَ عَلَيَّ الْوَرْدِ يَوْمَ الْجَحْفَلَيْنِ

«فِي سَبِيلِ اللَّهِ» متعلق «حَتَف» یا «وَقَعَهُ» است که در بیت سابق گذشت؛ «وَرْد» بر وزن «فَرْد» به معنای شیر است که به تمام جرأت و جسارت شکار خود را هجوم آور می‌شود.

پدرم آن جنگ‌ها را در راه رضای خدا می‌نمود؛ همگی این امت بدکردار قبیح افعال، با عترت پیغمبر نیکوکار پسندیده پروردگار، و عترت علی مرتضی علیه‌السلام، شیر بیشه کارزار روز هجوم لشکرهای کفّار، چه بدی‌ها به عمل آوردند.^۱

چون آن امام ابرار و کشته گروه اشرار این ابیات را به زبان معجزیان خود راند، به تنهایی در برابر آن قوم کفار ایستاده در حالتی که شمشیر شرربار را از نیام انتقام کشیده و از حیات مأیوس و

۱. احمد بن اعثم کوفی، الفتوح ۵: ۱۱۵؛ احمد بن علی طبرسی، الإحتجاج ۲: ۳۰۱؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل أبي طالب (ج) ۴: ۷۹.

بر کشته شدن عازم بود و می فرمود:

أَنَا ابْنُ عَلِيٍّ الطُّهَرِ مِنْ آلِ هَاشِمٍ كَفَانِي بِهَذَا مَفْخَرًا حِينَ أُفْخَرُ
وَجَدِّي رَسُولُ اللَّهِ أَكْرَمُ مَنْ مَضَى وَنَحْنُ سِرَاجُ اللَّهِ فِي الْخَلْقِ نَزْهَرُ

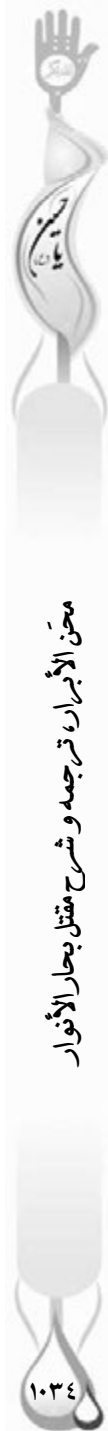
امام حسین (ع) خود را
در رجزهایش معرفی
می کند

منم فرزند عزیر علی علیه السلام مرتضای طاهر اطهر از هر عیب و نقصان و بدی و عصیان که از فرزندان هاشم است، در هنگام مفاخرت من این شرافت و بزرگواری برای من کفایت می کند و جد بزرگوارم جناب رسول خداوند عالمیان و بهترین و فاضل ترین گذشتگان از همه پیغمبران است و ماایم در میان خلق چراغ راه هدایت دین خداوند عالمیان و نور درخشنده پروردگار زمین و زمان، که در روی زمین روشنی می بخشیم.

وَ فَاطِمَةُ أُمِّي مِنْ سُلَالَةِ أَحْمَدَ وَعَمِّي يُدْعَى ذَا الْجَنَاحَيْنِ جَعْفَرُ
فاطمه زهرا علیها السلام مادر من است که از نسل طاهر مطهر احمد مختار صلی الله علیه و آله می باشد و عم بزرگوار من جعفر طیار است که به صاحب دو بال نامیده و ملقب گردیده است.

وَ فِينَا كِتَابُ اللَّهِ أَنْزَلَ صَادِقًا وَ فِينَا الْهُدَى وَالْوَحْيُ بِالْخَيْرِ يُدَكَّرُ
ماایم کسانی که آیات کتاب خداوند عالم به راستی در شأن و بزرگواری ما نازل گردیده است و در حق ماست؛ هدایت عالمیان و وحی خدا در حق ما به خیر و نیکویی مذکور می باشد.

وَ نَحْنُ أَمَانُ اللَّهِ لِلنَّاسِ كُلِّهِمْ نُسِرُّ بِهَذَا فِي الْأَنَامِ وَ نَجْهَرُ
در این بیت دو احتمال می رود، اول: ماایم امان خداوند عالمیان برای همه اهل جهان، گاهی به این شأن و مقام در میان خلق پنهان می شویم و گاهی آشکار، یعنی گاهی خداوند عالم بلا را به جهت



برکت وجود ما بر مردم نازل نمی‌کند، لکن ایشان مطلع نمی‌شوند بر اینکه بلا به جهت ما از ایشان دفع شده است و گاهی بلا به جهت ما از مردم برداشته می‌شود و ایشان مطلع به آن می‌شوند، چنانکه در سال‌های خشکی طلب باران می‌نمودند و به جهت دعای آن بزرگواران باران رحمت خداوند عالمیان بر زمین نازل می‌شد.

دیگری آنکه: گروهی از اهل روزگار امان بودن ما را از نزول عذاب، جاهل و نادان هستند و گروهی دیگر مطلع و خبردار می‌باشند.

وَنَحْنُ وَلَاةُ الْحَوْضِ نَسْتَقِي وَلَا تَنَا بِكَأْسِ رَسُولِ اللَّهِ مَا لَيْسَ يُنْكَرُ
وَشِيعَتُنَا فِي النَّاسِ أَكْرَمُ شِيعَةٍ وَ مُبْغِضُنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَخْسَرُ

ما ایم صاحبان حوض کوثر! دوستان و محبان خود را از حوض کوثر با کاسه جناب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) سیراب خواهیم نمود و این مطلب از بدیهیات و واضحات است که گرد و غبار شک و شبهه به دامن تحقق و راستی وی راه مجال ندارد و شیعیان ما در میان مردم بهترین شیعیان و تابعان هستند و دشمن ما در روز قیامت خائب و خاسر خواهد گردید.^۱

محمد بن ابی طالب فرموده است و همچنین ابوعلی سلامی^۲ در تاریخ خود ذکر نموده است که این ابیات از منشآت جناب امام حسین علیه السلام است که دیگر تو نظیر این ابیات را نخواهی دید:

فَإِنْ تَكُنِ الدُّنْيَا تُعَادُ نَفِيسَةً فَإِنَّ ثَوَابَ اللَّهِ أَعْلَى وَأَنْبَلُ

۱. همان.

۲. محمد بن ابی طالب، تسلیة المجالس و زینة المجالس ۲: ۳۱۷؛ ابوعلی سلامی بیهقی نیشابوری در گذشته در سال ۳۰۰ هـ ق که از ادیان معروف زمان خود بوده، کتابی داشته است بنام التاريخ فی أخبار ولاة خراسان که برخی از کتابها از آن نقل بسیار کرده‌اند و یکی از مهم‌ترین مراجع مورخان بعد بوده و اینک در میان نیست؛ ر. ک: عبد الحی بن ضحاک گردیزی، زین الأخبار: ۹.

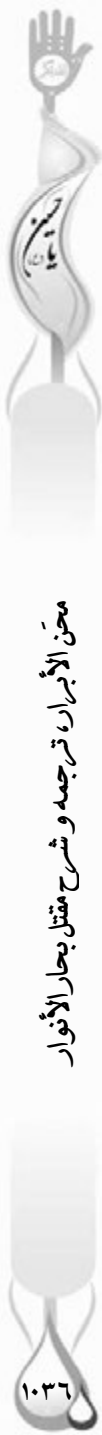
وَإِنْ تَكُنِ الْأَيْدِيانِ لِلْمَوْتِ أَنْشَتَتْ فَقَتَلَ أَمْرِي بِالسَّيْفِ فِي اللَّهِ أَفْضَلُ
وَإِنْ تَكُنِ الْأَرْزَاقُ قِسْمًا مُقَدَّرًا فَقِلَّةُ سَعْيِي الْمَرْءِ فِي الْكَسْبِ أَجْمَلُ
وَإِنْ تَكُنِ الْأَمْوَالُ لِلتَّرْكِ جَمْعُهَا فَمَا بَالُ مَتْرُوكٍ بِهِ الْمَرْءُ يَنْخَلُ

یعنی اگر دنیا در نزد مردم روزگار چیزی نیکو و پر قیمت شمرده می‌گردد، بازاری در دنیای فانی ندارد، زیرا که خانه جاودانی ثواب و جزای خدا، بلندتر و نیکوتر است؛ و اگر بدن‌های مردم برای مرگ مخلوق شده است، چنانکه حقّ این است، پس کشته شدن مردم در راه رضای خدا به شمشیر افضل است؛ و اگر ارزاق مردم مقسوم و مقدر است و مرد طالب رزق این را اعتقاد دارد، پس کمی سعی و تلاش مرد در کسب بهتر است؛ و اگر گمان این است که جمع کردن مال‌های دنیا برای گذاشتن است، پس مال متروک چه قدر و منزلتی دارد که مرد جوانمرد در دادن وی بخل و خست ورزد؟! این ابیات در سابق گذشت.^۱

پس آن مظلوم بیابان کربلا و فرزند گرامی جناب رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله مردم را به مبارزت خود طلب نمود، هر کسی که از شجاعان لشگر شقاوت قدم دلیری به مبارزت آن شیر بیشه شجاعت می‌گذاشت، آن یادگار حیدر کرّار به تیغ آتش بار شعله مرگ به خرمن حیات آن نابکار می‌افکند، تا اینکه گروه بسیار و مبارزان بیشمار را به خاک ذلّت و هلاکت افکند. دیگر کسی را جرأت مبارزت و جسارت مبادرت نمانده، آن غضنفر میدان کارزار به میمنه لشگر اشرار حمله‌ور گردید، می‌فرمود: الْمَوْتُ خَيْرٌ مِنْ رُكُوبِ الْعَارِ، مرگ از تحمل عار بهتر است.

مبارزه طلبیدن امام حسین(ع)

پس آن مظلوم بیابان کربلا و فرزند گرامی جناب رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله مردم را به مبارزت خود طلب نمود، هر کسی که از شجاعان لشگر شقاوت قدم دلیری به مبارزت آن شیر بیشه شجاعت می‌گذاشت، آن یادگار حیدر کرّار به تیغ آتش بار شعله مرگ به خرمن حیات آن نابکار می‌افکند، تا اینکه گروه بسیار و مبارزان بیشمار را به خاک ذلّت و هلاکت افکند. دیگر کسی را جرأت مبارزت و جسارت مبادرت نمانده، آن غضنفر میدان کارزار به میمنه لشگر اشرار حمله‌ور گردید، می‌فرمود: الْمَوْتُ خَيْرٌ مِنْ رُكُوبِ الْعَارِ، مرگ از تحمل عار بهتر است.



پس میمنه لشکر کافران را پراکنده نموده، آن روبه صفتان
فاجران از ترس تیغ بی دریغ آن امام ابرار رو به هزیمت نهادند، پس
بر میسره لشکر اشرار حمله نموده می فرمود:

رجز خوانی امام حسین (ع) به هنگام مبارزه و نبرد

أَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ أَلَيْسَتْ أَنْ لَا أَثْنِي
أَحْمِي عِيَالَاتِ أَبِي أَمْضِي عَلَى دِينِ النَّبِيِّ

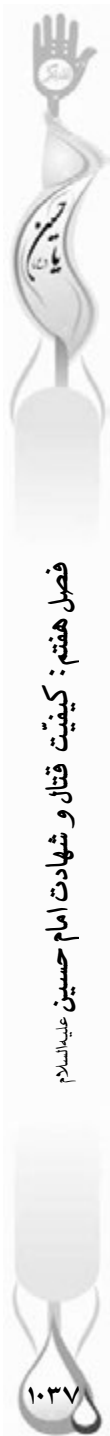
منم حسین بن علی علیه السلام! بر نفس خود سوگند یاد نموده ام که از
جهاد کافران رو گردان نشوم و اهل و عیال پدر خود را حمایت
می نمایم، به دین پیغمبر بزرگوار رفتار می کنم و در راه دین رسول
خداوند جبار کشته می باشم.

سخن تمیم بن قحطبه و پاسخ امام حسین (ع) در میدان کارزار

مترجم می گوید: در بعض کتب مقاتل مذکور است که تمیم بن
قحطبه معلون خسران مآب قدم دلیری به میدان نبرد آن فرزند عزیز
پیغمبر آخر الزمان نهاد و آن شقی حرام زاده عرض نمود: ای فرزند
علی! تا کی دست از جنگ و قتال بر نخواهی داشت و حال آنکه

یاوران و فرزندان و اهل بیت تو کشته شدند و در میان بیست هزار
کس تنها و بی کس مانده ای! به این تنهایی از دست تو چه می آید که با
بیست هزار کس جنگ و قتال می کنی و چه فایده به حال تو می بخشد؟
آن حضرت فرمود: آیا من به محاربه شما آمده ام؟ یا شما دامن
همت به کمر زده به قتال من آمده اید؟

فرمود: من راه را به شما گرفته ام؟ یا شما سر راه مرا گرفته اید؟ و
حال آنکه یاران و برادران و فرزندان مرا کشتید، در این حال در میان
من و شما جز شمشیر چیزی دیگری نخواهد شد! فرمود: بسیار
سخن نگو نزد من بیا تا هنر تو معلوم گردد.



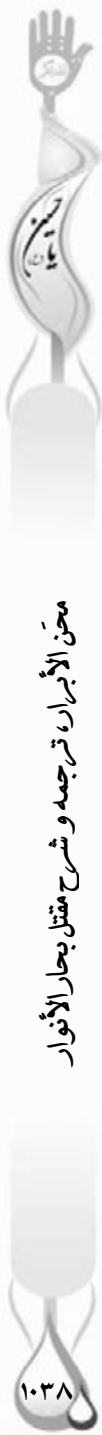
پس آن یادگار حیدر کرّار بانگ بر آن نابکار زده، دست به قائمه شمشیر آتش بار برده، مانند شیر خشمناک به سوی آن کافر ناپاک روانه شد. هیچ فرصت مجال مهلت و قتال برای آن شقی بدفعال نداد، شمشیری آتش بار به گردن آن خائب و خاسر زد که پنجاه ذراع^۱ به دور افتاد و مرغ روح نحس آن کافر نجس به آتش دوزخ در پیوست. چون این شجاعت را از آن فارس میدان کارزار دیدند، ترس عظیم بر ایشان عارض گشته، کسی را یارای بیرون آمدن نشد.

تحریک یزید ابطحی
برای نبرد با
حسین(ع) و کشته
شدنش بدست امام

یزید ابطحی ملعون به شجاعت و دلاوری مشهور آفاق و معروف اهل وفاق و نفاق بود، چون ترس عظیم در لشگر نامسعود مشاهده نمود بر آن روبه صفتان، زبان طعن و سرزنش گشوده و گفت: وای بر شما! آیا با این جمعیت بیشمار از جنگ و قتال یک نفر گریزان می شوید؟ پس آن حرام زاده بی سعادت بر اسب خود سوار گشته، با کمال نخوت و غرور به مبارزت آن حجّت خداوند عالمیان بیرون آمد. چون لشگر اثر عمر بن سعد حرام زاده بداختر یزید ابطحی ملعون را عازم مبارزت دیدند، اظهار شادی و سرور نموده، همدیگر را بشارت می دادند. آن ملعون خسران مآب بی باکانه رو به سوی آن شهسوار میدان شجاعت گذاشت و از غایت نخوت و غرور خود زبان نحس خود را بسته هرگز سخن نمی گفت. دلیرانه متوجّه قتال آن حضرت بود.

چون آن بزرگوار هجوم آوری آن ملعون را مشاهده نمود، فرمود:
آیا مرا نمی شناسی که به این جرأت و جسارت به سوی من می آیی؟

۱. هر ذراع به اندازه طول یک ساعد دست می باشد.



گویا هیچ ترسی از من در دل تو نیست؟

آن خائب و خاسر هرگز اعتنا ننموده از غایت کبر و غرور خود
جواب نگفت.

چون آن حضرت نخوت آن شیطان بد فطرت و خبث طینت را
مشاهده فرمود، با شمشیر آبدار و آتش بار تیز شرربار مرگ خیز خود
فرصت حمله بر آن کافر عنید نداد، ضربت حیدری بر کمر نحس آن
شقی زد، مانند خیار ترد دو نیم گردید، جان پلیدش به درک اسفل
جحیم در پیوست^۱ انتهی.

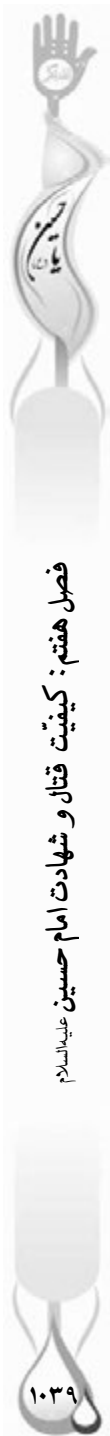
مبارز طلبیدن امام و مصنف قدس سره از سید بزرگوار سید بن طاووس قدس سره روایت کرده
بدرک واصل کردن آنها است که جناب مظلوم کربلا در برابر آن گروه اشقیا ایستاد، آن روبه
صفقتان لشکر شیطان را به مبارزت خود تکلیف نمود. هر کسی که از
آن اشقیا به مبارزت آن امام سعدا بیرون می آمد، به شمشیر آبدار
شرربار آتش به خرمن حیات آن نابکار می افکند، تا اینکه گروه
بسیار و جماعت بشمار را از دم شمشیر گذرانیده، به خاک مذلت و
خواری افکند.^۲

سه راه پیشنهادی امام مترجم می گوید: به روایت صاحب منتخب آن حضرت عمر بن
حسین (ع) به عمر سعد را در میان سه چیز مخیر نمود، یکی اینکه دست تعدی از
گریبان آن حضرت بردارند، تا اهل بیت و زنان بی کس را برداشته به
سوی حرم جد بزرگوار خود برگرداند.

آن ملعون جواب گفت که مرا به این کار اختیار نیست.

۱. حائری، معالی السیطین ۲: ۳۰.

۲. سید بن طاووس، اللهوف: ۱۸؛ ابن نما حلی، مشیر الأحزان: ۷۲.



دیگری آنکه فرمود: اندکی آب برای من بدهید که جگر من از تشنگی می سوزد.

این امر را نیز قبول نکردند.

سومی آنکه چون عازم قتال شده اید یکی یکی به میدان من بیائید. این تکلیف را قبول نمودند، پس در مبارزت جماعت بسیار به سوی آتش دارالبوار فرستاد^۱ انتهی.

مصنف قدس سره از سید نقل نموده که آن حضرت در مبارزت جمع کثیری به سوی بئس المصیر روانه نمود و می گفت:

الْقَتْلُ أَوْلَى مِنْ رُكُوبِ الْعَارِ وَالْعَارُ أَوْلَى مِنْ دُخُولِ النَّارِ

و بعض روایات اخبار روایت کرده است که به خدا سوگند هرگز کسی را ندیده بودم که لشگر بی شمار و گروه بسیار او را احاطه نموده و فرزندان و اهل بیت و اصحابش را کشته باشند در عین حال دل او ثابت تر و قلب او آرام تر از آن مظلوم بی کس و غریب باشد. هر وقتی که شجاعان لشگر به سوی آن مظلوم هجوم آور می شدند آن شیر بیشه شجاعت هرگز باک از ایشان نمی نمود و به شمشیر آبدار بر ایشان حمله می نمود و آن روبه صفتان از پیش روی آن یادگار اسد الله الغالب مانند گوسفندان از پیش روی شیر رو به گریز می نهادند.

والله با وجود اینکه ایشان سی هزار نفر کامل بودند، بر ایشان حمله می نمود و آن سی هزار ناکس از پیش روی آن حضرت مانند ملخهای بی شمار رو به هزیمت و گریز می نهادند. چون ایشان را پراکنده می نمود، به جای خود بر می گشت و می فرمود: لَا حَوْلَ وَلَا

۱. طریحی، المنتخب فی الموائی و الخطب: ۴۳۹.

قُوَّةَ الْإِلَهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.^۱

تعداد کشته شدگان بدست امام حسین(ع)
ابن شهر آشوب و محمد بن ابی طالب فرموده‌اند، پیوسته با ایشان جنگ نمایان می‌کرد و از کشته‌های لشکر اشرار پشته‌های بی‌شمار قرار می‌داد و می‌زد و می‌کشت، تا اینکه هزار و نهصد و پنجاه نفر به غیر از زخم داران لشکر به سوی آتش سقر روانه نمود.^۲

مترجم می‌گوید: مصنف^{قصره} در کتاب جلاءالعیون خود فرموده است که آن حضرت با لب تشنه و بدن خسته از کشته پشته می‌ساخت و مانند برگ خزان سرهای کافران را بر زمین می‌ریخت و به ضرب شمشیر آبدار خون اشرار و فجّار را با خاک معرکه می‌آمیخت و فرموده است که روایت کرده‌اند که در آن روز به دست معجزنمای خود هزار و نهصد و پنجاه نفر از آن اشقیا بر خاک هلاک انداخت.

به روایت مسعودی هزار و هشتصد نفر را به سوی عذاب سقر فرستاد، اما به روایت ابن بابویه ده هزار نفر از آن ناکسان را به جهنم فرستاد و به روایت صاحب روضه الشهداء دوازده هزار نفر را به سوی سقر فرستاد.^۳ تا اینجا عین عبارت مصنف^{قصره} است در کتاب مذکور انتهى.

ورود امام حسین(ع) به شریعه فرات برای نوشیدن آب
ابن شهر آشوب به روایت ابی مخنف از جلودی روایت کرده است، آن جناب در هنگام کارزار گروه اشرار به سوی لشکر نامعسود اعور سلمی و عمرو بن حجاج زبیدی کافر حمله نمود و آن ملاعین چهار هزار نفر بودند که به شریعه فرات موکل بودند. آن

۱. شیخ مفید، الإرشاد ۲: ۱۱۱؛ سید بن طاووس، اللهوف: ۱۱۹؛ فضل بن حسن طبرسی، اعلام‌الوری: ۲۴۹؛ محمد بن حسن فتال، روضة الواعظین ۱: ۱۸۸؛ ابن نما حلی، منیر الأحزان: ۷۲.

۲. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب(ع) ۴: ۱۱۰.

۳. علامه مجلسی، جلاءالعیون: ۵۷۶.

معدن رشادت و منبع شجاعت آن قوم اهل شقاوت را از سر مشرعه پراکنده کرده، اسب خود را داخل آب فرات نمود.

آن حیوان تشنه چون به میان آب داخل شد، سر خود را به توی آب فرو برد که حرارت آتش جگر خود را به آب فرات خاموش نماید. آن حضرت فرمود: ای حیوان! تو تشنه هستی و من هم تشنه لب هستم، به خدا سوگند هرگز از این آب نخواهم چشید، تا اینکه تو از آن بیاشامی و سیراب شوی.

چون آن حیوان کلام شریف آن امام انس و جان را شنید، سر خود را از توی آب برداشت و از آب نیاشامید، گویا سخن حضرت را فهمید.

آن معدن فتوت و کرامت بر اسب خود خطاب نمود: آب بخور! منم هم می خورم. پس جناب امام حسین علیه السلام کفی از آب برداشت، ناگاه ملعونی صدا زد: یا ابا عبدالله! تو با آشامیدن آب لذت می ببری و حال آنکه لشگر حرم تو را غارت می کنند!

آن حضرت آب را از دست خود ریخت، از مشرعه بیرون آمده، رو به خیمه ها گذاشت و بر آن اشقیای کافران حمله نموده، ایشان را از پیش روی خود دور می نمود و پراکنده می کرد، تا خود را به نزد خیمه ها رساند و دید هنوز خیمه ها را آسیبی نرسیده است.^۱

مترجم می گوید: در وجه اعتنا کردن آن منبع علوم ربّانی و معدن الهامات و فیوضات الهی به صدای آن کافر عنید شقی سه وجه به نظر قاصر می آید.

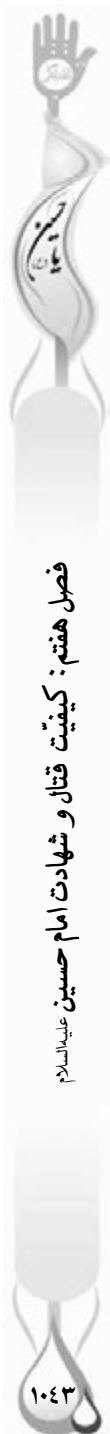
وجه اول آنکه آن ملاعین اعتقاد به امامت آن امام انام، بلکه به

۱. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب (ع) ۴: ۵۸.

الوهیت خداوند عالم نداشتند، حضرت به جهت شنیدن آن خبر آب را ریخت، تا اینکه در نظر ایشان چنین نباشد که ما خبر دادیم که حرم تو را غارت می‌کنند و آن حضرت غیرت حرم را نکشید، مشغول خوردن آب گردید. اگر چه آن حضرت به علم امامت می‌دانست که آن خبر اصل ندارد.

دوم آنکه شاید تکلیف آن حضرت چنین بود که باید به آن خبر اعتنا نماید و هر چه به گوش خود می‌شنید و به دیده خود می‌دید، تکلیفش عمل به آن بود. نه به علم امامت، چنانکه غالب افعال همه ائمه چنین است که در مقام رفع خصومات و هنگام مراجعات به شهادت شهود عمل می‌نمودند و به حلف و احلاف قطع مخاصمات می‌کردند. سوم آنکه شاید همان خبر صحیح بوده است، و در آن هنگام لشکر مخالفین نزدیک خیمه‌های حرم رسیده بودند، اگر آن حضرت تأخیر می‌نمود، مشغول غارت می‌شدند و ترسی از ایشان به زنان حرم آن امام محترم رسیده می‌شد؛ اگر چه هنوز از جهت غارت خیمه‌ها سالم بودند.

اصل اعتقاد به امامت سلسله اوصیای پیغمبر آخر الزمان آن است که مؤمن به قول و فعل ایشان گردن نهاده طاعت و انقیاد نماید و از علّت افعال ایشان جستجو و تفتیش نسازد، زیرا که غالب اوقات عقول قاصر ما به حقیقت و کنه اقوال و افعال ایشان نمی‌رسد و ظفر یافتن عقل نزدیک به سرحدّ محال است. چه نسبت خاک را با عالم پاک. به روایت دیگر تیری به دهان معجزیان آن حضرت رسید، آب



را از دست خود ریخت و دهن مبارکش پر از خون شده بود.^۱

مصنف قدس سره در جلاء العیون فرموده است که چون آن حضرت به سوی خیمه آمد، دید که هنوز خیمه‌ها سالم است. پس دیگر باز اهل بیت رسالت و پرده کیان سراق عصمت و طهارت را وادع نمود و ایشان را به صبر و شکیبایی امر فرمود و به وعده مثوبات غیر متناهی الهی تسکین داد و فرمود که چادرها بر سر کنید و آماده لشگر مصیبت و بلا گردید و بدانید که حق تعالی حافظ و حامی شما است و شما را از شر اعدا نجات می‌دهد و عاقبت شما را به خیر می‌گرداند و دشمنان شما را به انواع بلاها مبتلا می‌سازد و شما را به عوض این بلاها در دنیا و عقبی به انواع نعمت‌ها و کرامت‌ها می‌نوازد. زینهار که دست از شکیبایی بر مدارید و کلام ناخوشی بر زبان میاورید که موجب نقص ثواب شما گردد^۲ انتهی.

چون عمر بن سعد حرام زاده شجاعت آن یادگار حیدر کرار را چنان دید، به لشگر نامسعود خود بانگ زد: وای بر شما! می‌دانید با کدام کسی مقاتله می‌کنید؟ کسی که با او مقاتله می‌نمایید فرزند رشید انزع بطین است، یعنی فرزند کسی است که سرش از دو جانب پیشانی موی نداشت و شکمش بزرگ بود و این فرزند کشنده عرب می‌باشد؛ از هر طرف او را احاطه نمایید و همگی با هم بر او حمله کنید. چون آن ملاعین این را شنیدند دریای لشگر به جوش و خروش آمده، از هر طرف به سوی آن غریب بی کس هجوم آور گشتند.^۳

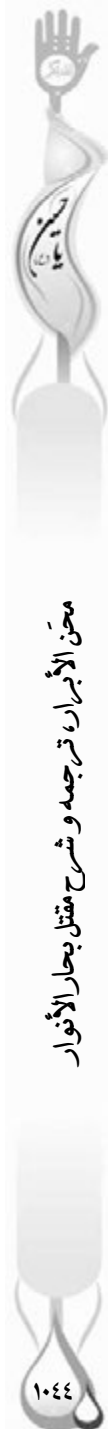
۱. اسماعیل بن اثیر، البداية و النهاية ۸: ۲۰۳؛ محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری ۴: ۳۴۳؛

نعمان بن محمد تمیمی، شرح الأخبار فی فضائل ائمة الأطهار (ع) ۳: ۱۹۲.

۲. علامه مجلسی، جلاء العیون: ۵۷۶.

۳. ابن شهر آشوب، مناقب آل ائمة طالب (ع) ۴: ۱۱۰؛ احمد بن اعثم کوفی، الفتوح ۵: ۱۱۸؛

عزالدین بن اثیر، التامل فی التاريخ ۴: ۷۸.



تقسیم لشکر برای
جنگ با حسین (ع)

مترجم می گوید: به روایت ابی مخنف شمر حرام زاده چون شجاعت آن شیر بیشه شجاعت را مشاهده نمود و دانست که هیچ کس تاب مقاومت آن معدن مبارزت و شجاعت را در مبارزت ندارد، به نزد عمر بن سعد زنازاده آمد، گفت: ای امیر! این مرد در هنگام مبارزت همه ما را فانی می کند!

عمر ملعون بی ایمان از آن لعین شیطان پرسید: چه باید بکنیم؟ آن ملعون حرام زاده گفت: مصلحت در آن است که لشکر را سه فرقه نماییم، گروهی تیر اندازی نمایند و فرقه ای به شمشیر و نیزه کارزار کنند و گروه دیگر به آتش و سنگ اندازی جنگ و قتال سازند. پس عمر بدکردار رأی آن نابکار را پسندید، لشکر را سه قسمت نمودند^۱ انتهى.

چهار هزار تیرانداز
مشغول تیرباران
امام (ع)

به روایت مصنف از ابن شهر آشوب و محمد بن ابی طالب لشکر شقاوت اثر عمر بن سعد بداختر از هر طرف به سوی آن امام فرخنده سیر حمله ور شدند، تیراندازان لشکر اشرا چهار هزار بودند. یک باره تیرهای کین به چله کمان گذاشتند، آن بزرگوار مظلوم را تیر باران نمودند و تیرها مانند قطرات باران تند، پی در پی بر بدن نازنین آن امام مظلوم می باریدند، تا اینکه آن اشقیا میان آن حضرت و میان خیمه های اهل بیت رسالت حایل شدند.^۲

حمله دشمن به خیمه ها
و فریاد امام حسین (ع)

به روایت محمد بن ابی طالب و صاحب المناقب و سید بن طاووس آن حضرت لشکر اشقیا را صدا زد: وای بر شما! ای شیعیان آل ابی سفیان! اگر چه شما اعتقاد به دین خدا ندارید و از عذاب روز

۱. ابو مخنف، مقتل الحسين (ع): ۸۹.
۲. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب (ع): ۴: ۱۱۱.

قیامت ترس نمی‌کنید و پرهیز نمی‌نمایید، پس لااقل در دنیای خود از آزادگان و ارباب غیرت باشید و اگر عرب هستید بر حسب خود رجوع نمایید و دست از غیرت و حمیت عربیت نکشید.

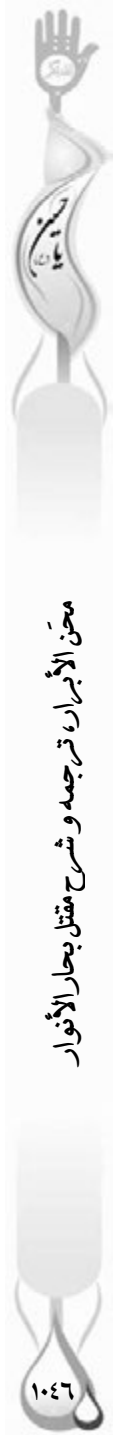
شمر حرام زاده عرض نمود: ای فرزند فاطمه! چه می‌گویی؟
آن حضرت فرمود: می‌گویم من با شما مقاتله می‌کنم و شما با من مقاتله می‌نمایید، زنان را حرجی نیست، طاغیان لشگر خود را از تعرض حرم من دفع کنید و تا هنگامی که من زنده هستم نگذارید کسی از طاغیان و سرکشان لشگر به حرم من متعرض شوند.

شمر حرام زاده گفت: این مطلب را از تو قبول داریم، پس سرکشان لشگر شقاوت اثر خود را بانگ زد: از حرم این مرد دور شوید و کنار باشید، به جان خود قسم که او نیکو کفوی است و مبارز کریمی است، اول جان او را قصد کنید و کار او را تمام نمایید.

پس آن کافران از هر طرف به سوی آن مظلوم حمله کردند و با ایشان جنگ و قتال می‌نمود، با وجود این از آن کافران طلب جرعه‌ای آب می‌کرد و هر وقتی که می‌خواست اسب خود را به سوی نهر فرات می‌راند، آن کافران لشگر شیطان میان آب و آن حضرت حایل می‌شدند و آن تشنه لب را احاطه نموده، از نهر آب فرات دور می‌کردند.

به روایت ابوالفرج جناب مظلوم کربلا پیوسته از آن کافران سنگ دل آب می‌طلبید و شمر لعین می‌گفت: هرگز تو را نخواهیم گذاشت که وارد آب فرات بشوی و جرعه‌ای آب بیاشامی، تا اینکه وارد آتش جهنم بوده باشی.

ملعونانی از آن کافران ندا نمود که ای حسین علیه السلام! آیا به سوی



جسارت دشمن و دعای
سریع الاجابة امام (ع)
به هنگام عطش

آب فرات نظر نمی کنی؟ گویا در رنگ و صافی مانند شکم ماهیان
جاری می شود! به خدا سوگند هرگز جرعه ای از آن آب نخواهی
چشید، تا اینکه تشنه لب بمیری!

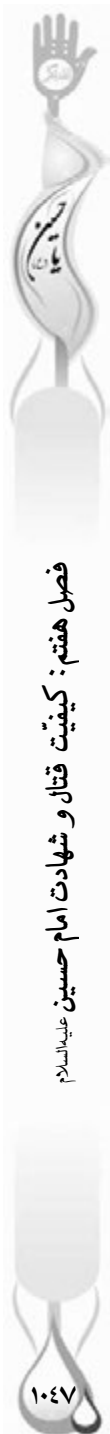
حضرت گفت: خداوندا! این مرد را تشنه بمیران.

راوی روایت کرده است که به خدا سوگند من این مرد را دیدم
که از برکت دعای آن حضرت که به نهایت تشنگی مبتلا گردید،
پیوسته فریاد می نمود که مرا آب بدهید. چون آب را در نزد آن
ملعون حاضر می نمودند، آنقدر آب می آشامید که از دهن نحس او
بیرون می شد. باز صدا می زد که مرا آب دهید که عطش مرا کشت.
پیوسته آب می خورد و از عطش داد می کشید، به این نحو به جهنم
واصل گردید **لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ**.

نامه فاطمه دختری از
دختران امام حسین (ع)
در مدینه به محضر پدر

مترجم می گوید: بعضی از علما روایت کرده اند که برای جناب
امام حسین علیه السلام دختری فاطمه نام بود که در هنگام بیرون آمدنش از
مدینه آن خاتون مکرمه ناخوش بود. او را در نزد ام سلمه گذاشت،
سایر اهل بیت را به مصاحبت خود بیرون آورد. آن بانوی محترمه از
آن روزی که جناب امام حسین علیه السلام با اهل بیت گرمی خود به
سوی عراق تشریف آورده بود، هر روز به پشت در خانه می نشست
که شاید کسی را ببیند از حال پدر بزرگوارش خبری بگیرد. چون
زمان مفارقت به طول انجامید و خبری از پدر بزرگوارش نرسید،
لشگر اندوه و مصیبت بر آن خاتون مکرمه هجوم آور گردید، پیوسته

۱. سید بن طاووس، **التهوف**: ۱۲۰؛ ابن نما حلی، **مشیر الأحرار**: ۷۳؛ احمد بن اعثم کوفی،
الفتوح: ۵: ۱۱۷؛ اسماعیل بن کثیر، **البدایة و النهایة**: ۸: ۲۰۳ محمد بن جریر طبری، **تاریخ**
طبری: ۴: ۳۴۳؛ نعمان بن محمد تمیمی، **شرح الأخبار فی فضائل ائمة الأطهار (ع)**: ۳: ۱۹۲.



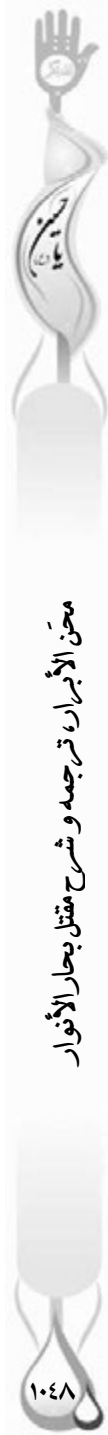
در مفارقت پدر بزرگوارش ناله‌های جانگداز و گریه‌های دلسوز می‌نمود که دل سامعان را پاره پاره می‌کرد. نامه‌ای به خدمت پدر بزرگوارش نوشت و در آن نامه احوال بی‌کسی و بسیاری مصیبت و غصّه خود را بیان نمود. نامه را حاضر کرده کسی نمی‌یافت که آن را به خدمت آن حضرت بفرستد.

هر روز در خانه مشغول گریه و زاری و ناله و بی‌قراری بود، ناگاه گذر اعرابی از کوچه جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله افتاد، ناله جانگداز آن خاتون مکرّمه را شنید، دلش به درد آمد، ساعتی به جهت ناله آن دختر گریه نمود، پس به پشت در خانه حضرت رسول آمد، به صدای بلند گفت: **الْسَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ بَيْتِ النَّبُوَّةِ وَمَعْدَنِ الرَّسَالَةِ**، من مردی از اهل بادیه هستم، عزم سفر عراق دارم، اگر شما را حاجتی و خدمتی هست به من بفرمایید.

چون جناب فاطمه صدای آن اعرابی را شنید به دم در آمد، جواب سلام را ردّ نمود و فرمود: ای اعرابی! من دختر جناب حسین علیه السلام هستم، مرا در نزد جدّه‌ام جناب امّ سلمه گذاشت، مسافرت نمود، حال طاقت من طاق شده، توانای صبر و مفارقت برای من نمانده است، این نامه را برای پدر بزرگوار خود نوشته‌ام و تا حال کسی را برای ارسال آن نمی‌یافتم. پس اعرابی نامه را گرفت به سوی عراق متوجّه گردید. در روز عاشورا در هنگام قتال جناب سیّد الشهداء علیه السلام به زمین کربلا وارد شد و نامه را به خدمت حضرت رساند.

چون آن مظلوم بی‌کس نامه را گشود و بر مضمون وی مطلع گردید، قطرات اشک را به رخسار مبارک خود جاری نمود، نامه را

امام حسین (ع) نامه دختر خویش را خواند



به خیمه‌های حرم آورد، مضمون آن را برای زنان حرم خواند. صدای شیون و ناله از آن بی‌کسان بلند شد. و حال آن اعرابی معلوم نشد که ملکی بود یا بشر؟ در معرکه شهید شد یا به وطن خود برگشت؟^۱ انتهی.

مصنف قدس سره از ارباب مقاتل معتبره روایت کرده است، ناگاه ملعونی از آن قوم اشرار که کنیه آن لعین را ابوالحتوف جعفری می‌گفتند، تیری به جانب آن حضرت انداخت، آن تیر چون از چله کمان کین آن کافر عنید رها شد، بر پیشانی آن حضرت رسید. آن تیر جفا را از پیشانی انور خود کشید، خون از جبین اطهرش مانند سیلاب آب بروی انور و ریش مبارکش جاری گردید.

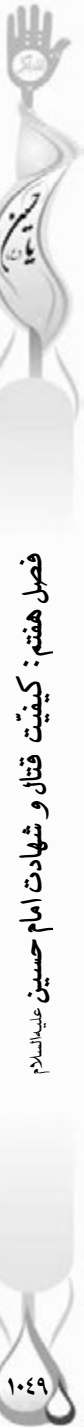
آن حضرت گفت: خداوندا! تو دانا و خبردار هستی و می‌بینی که از این گروه عاصیان چه بلاها به سر من می‌آید و از دست ایشان چه می‌کشم! خداوندا! به عذاب خود همه این گروه عاصیان را احاطه نما و یکی یکی ایشان را بکش و کسی از ایشان را در روی زمین باقی نگذار و هرگز ایشان را میامرز.^۲

پس آن شیر عرصه کارزار و فرزند عزیز حیدر کرّار به آن زخم کاری اعتنا ننموده، مانند شیر خشمناک بر آن روبه صفتان ناپاک حمله نمود. صف‌های لشگر را درهم پیچید. میمنه را بر میسر و میسر را بر میمنه و قلب را بر جناح زده، آن بی‌غیرتان لشگر شیطان از هر طرف رو به گریز می‌نهادند و از پیش روی آن حضرت رو به هزیمت می‌گذاشتند. به شمشیر آبدار آتش بار اسب رهوار خود را از عقب ایشان می‌دوانید و به هیچ یکی از ایشان نمی‌رسید، مگر

تیر ابوالحتوف ملعون
بر پیشانی امام (ع)

فرار دشمن از حمله‌های
امام حسین (ع)

۱. بر منبع مترجم دست پیدا نکردیم.
۲. احمد بن اعثم کوفی، الفتوح ۵: ۱۱۷.



اینکه آتش شرربار به خرمن حیات آن نابکار می افکند. روی زمین را از لوٹ وجود ناپاک آن ملعون پاک می نمود و به تیغ بی دریغ او را دو نیم می کرد. از کشته پشته ترتیب می داد.^۱

بارش تیرهای دشمن
بر بدن امام (ع) و
نقرین امام

تیرهای کین از چله کمان آن ملاعین مانند ابر نوبهار بر بدن نازنین آن جان جهانیان و حجّت قاطعه خداوند عالمیان می بارید و به گلوی مبارک و سینه پر از علوم ربّانی و صندوق الهامات الهی می رسید و می فرمود: ای امت بد کردار! چه بسیار بد مراعات نمودید حقّ محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را در خصوص عترت طاهره او! آگاه باشید که بعد از کشتن من از ریختن خون هیچ بنده ای از بندگان شایسته خدا پرهیز نخواهید نمود و باک از کشتن هیچ مؤمنی از مؤمنان نمی کنید، بلکه کشتن ایشان بعد از کشتن من بر شما آسان و سهل می باشد. قسم به ذات اقدس حقّ تعالی به درستی امید من از کرم عمیم خداوند کریم آن است که مرا به شهادت در راه رضای او و به خواری و رغم انف شما گرامی بدارد، بعد از آن انتقام مرا از شما بکشد، به وجهی که به خیال شما هرگز چنین انتقام نیاید.

حصین بن مالک سکونی حرام زاده شقی آن مظلوم کشته جور و جفا را صدا نمود: ای فرزند فاطمه! با چه چیز برای تو انتقام از ما خواهد کشید؟

حضرت فرمود: بأس و شدّت و عداوت به میان شما می اندازد که شمشیر به روی یکدیگر می کشید و شما را به یکدیگر مبتلا می کند که خون شما را به شمشیر خود می ریزد. بعد از آن به عذاب دردناک دچار خواهید شد. پس آن مظلوم بیابان کربلا پیوسته

مشغول جهاد کافران بود و دست از قتال بر نمی داشت، تا اینکه زخم های بسیار و جراحات بی شمار بر بدن نازنین آن بزرگوار رسید.^۱

زخم های بدن امام حسین (ع) به روایات ارباب مقاتل

به روایت ابن نما و سید بن طاووس هفتاد و دو زخم کاری بر بدن مبارک آن معدن علوم ربانی رسیده بود.^۲

به روایت ابن شهر آشوب از ابی مخنف از جناب امام جعفر صادق علیه السلام در بدن مبارکش سی و سه زخم نیزه و سی و چهار زخم شمشیر پیدا کردند.^۳

جناب امام محمد باقر علیه السلام فرموده است که در بدن نازنین آن مظلوم سیصد و بیست و چند زخم نیزه و شمشیر و تیر پیدا بود.^۴

به روایت دیگر سیصد و شصت زخم داشت، به روایت دیگر غیر از زخم های تیرهای گروه اشقیا، سی و سه زخم شمشیر در بدنش بود. بعضی چنین گفته است که هزار و نهصد زخم در بدن نازنین آن امام محترم بود و تیرها در زره مبارکش مانند خارهای خارپشت به همدیگر پیوند خورده و متصل شده بودند و مروی است که همه این زخم های فزون از شماره از پیش روی بدن مبارک آن حضرت بود، زیرا که هرگز پشت به جانب دشمنان نکرده بود.^۵

ارباب مقاتل مذکور گفته اند که چون جراحت بسیار بر بدن مبارک آن بزرگوار رسید و از بسیاری کارزار خسته شده بود، در جای خود

۱. همان.

۲. سید بن طاووس، *اللهوف*: ۱۲۰؛ ابن نما حلی، *مشیر الأحرار*: ۷۳.

۳. ابن شهر آشوب، *مناقب آل أبي طالب (ع)*: ۴؛ ۱۱۰؛ اسماعیل بن کثیر، *البدایة و النهایة* ۸:

۱۸۸؛ محمد بن سعد هاشمی، *الطبقات الكبرى الطبقة الخامسة* ۱: ۴۷۳.

۴. شیخ صدوق، *الأمالی*: ۱؛ ۱۶۴؛ ابن شهر آشوب، *مناقب آل أبي طالب (ع)*: ۴؛ ۱۱۰؛

محمد بن حسن فتال، *روضة الواعظین* ۱: ۱۸۹؛ احمد بن جابر بلاذری، *انساب الأشراف* ۳: ۲۰۳؛

محمد بن جریر طبری، *تاریخ طبری* ۵: ۴۵۳؛ عزالدین بن اثیر، *التکامل فی التاریخ* ۴: ۷۹.

۵. ابن شهر آشوب، *مناقب آل أبي طالب (ع)*: ۴؛ ۱۱۱.

اصابت سنگی بر
پیشانی مبارک و تیر
سه شعبه به سینه

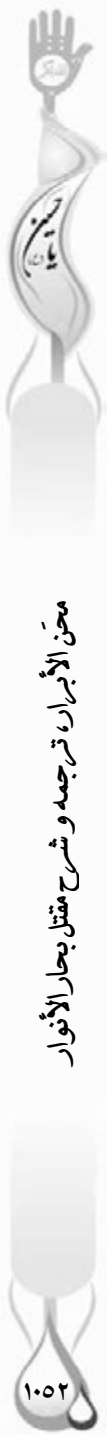
ایستاد که ساعتی آرام گیرد و راحت بشود زیرا که از قتال کافران ضعیف شده بود. هنگامی که آن جناب ایستاده بود ناگاه ملعونی به جبین انور مبارکش سنگی زد، آن مظلوم دامن جامه خود را بلند نمود که خون از پیشانی انور خود بزدايد، ناگاه تیر زهرآلود سه شعبه از چله کمان ملعونی رها شد، بر سینه مبارکش که صندوق علوم ربّانی است رسید. در بعض اخبار آمده که بر دل مبارکش واقع گردید، آن مظلوم بی کس فرمود: بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ عَلَيَّ مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ وَ سر مبارک خود را به سوی آسمان بلند نمود، عرض کرد: ای خداوندگار من! به درستی تو بر این ستمکاران دانا و آگاهی که ایشان کسی را می کشند که امروز در روی زمین فرزند پیغمبری جز او نیست.

پاشیدن خون بدن به
سوی آسمان

پس آن جناب آن تیر سه شعبه را از پشت مبارک خود بیرون کشید. خون از زخم آن تیر کین خون مانند ناودان جاری شد، دست مبارک به سر زخم خود گذاشت، چون از خون پر شد، آن را به جانب آسمان انداخت. قطره‌ای از آن خون به سوی زمین برنگشت. تا آن وقت سرخی در اطراف آسمان معروف نبود، بعد از انداختن آن خون این سرخی در آسمان پیدا و ظاهر گردید.

دفعه دیگر دست مبارکش را پر از خون نمود، به روی ریش مبارکش کشید و فرمود: این گونه می باشم تا اینکه جدم جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله را ملاقات می کنم، هنگامی که به خون خود آغشته و رنگین شده‌ام و چون به خدمت جدّ بزرگوارم می رسم بر آن حضرت می گویم: فلان و فلان از روی ظلم و عدوان مرا کشتند و به خون خود آغشته کردند.^۱ چون از قتال ضعیف شد در جای خود ایستاد، پس هر ملعونی که

۱. سید بن طاووس، *التهوف*: ۱۲۰.



تجرّی مالک بن یسر و نفرین امام (ع) به نزد آن مظلوم می آمد که به آن جناب ضربت زند، بعضی از ترس، بعضی از خجالت روی آن حضرت بر می گشت، تا اینکه ملعونی از قبیله کنده به نزدیکی آن بزرگوار بی کس بی یاور رسید که نام آن لعین مالک بن یسر بود، آن حضرت را ناسزا گفت و ضربتی با شمشیر کین بر سر مبارک آن امام مبین زد، طاس کلاهی که در سر مبارکش بود پر از خون شد.

پیچیدن عمامه به جای کلاه خود حضرت فرمود: هرگز با این دست نخوری و نیاشامی! خدا تو را با ظالمان و ستمکاران محشور نماید. پس حضرت آن طاس کلاه پر از خون را از سر مبارکش برداشت، به دور انداخت و کلاهی یا عرقچینی دیگر به سر مبارک خود گذاشت و عمامه را از بالای آن پیچید، بسیار خسته و مانده شده بود.^۱

کلاه خود امام (ع) در خانه مالک بن یسر ملعون آن مالک کندی ناکس حرام زاده آمد آن طاس کلاه پر خون را برداشت، آن طاس کلاه از خز بود. چون آن ملعون بعد از تمام شدن جنگ به سوی خانه خود برگشت، خون آن را می شست، زن نیکوکار آن حرام زاده بدکردار بر او گفت: آیا جامه غارت شده فرزند جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله را بر خانه من داخل می کنی؟ از من دور شو! خداوند عالمیان قبر تو را به آتش جهنم پر بکند.

اجابت شدن نفرین امام (ع) آن ملعون بعد از آن پیوسته به کمال فقر و پریشانی مبتلا بود و به بدترین حالتی زندگانی می نمود و دو دست نحس آن ستمکار شقی مانند چوب خشک شد، در زمستان خون از آنها جاری می شد و در تابستان خشک می شد، گویا دو چوب خشک بودند که هرگز حرکت نمی کرد.^۲

۱. همان؛ شیخ مفید، الإرشاد ۲: ۱۰۸؛ فضل بن حسن طبرسی، إعلام الوری: ۲۴۸.

۲. محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری ۵: ۴۴۸.

شیخ بزرگوار شیخ مفید و سید جلیل سید بن طاووس روایت کرده است که آن ملاعین اندکی صبر نمودند، در جای خود ایستادند، بعد از آن رو به سوی آن مظلوم بی کس و بی یاور هجوم آور شدند و او را از هر طرف احاطه کردند.^۱

چون عبدالله بن حسن عمّ بزرگوار خود را در آن حالت مشاهده نمود و او کودک کی بود که هنوز به حدّ بلوغ نرسیده بود، از نزد زنان اهل بیت جناب رسول انام بیرون آمد، به سرعت تمام خود را به نزد عمّ بزرگوار مظلوم خود رساند. جناب زینب خاتون علیها السلام از عقب آن طفل معصوم دوید، به جهت اینکه او را به سوی خیمه ها برگرداند. جناب امام حسین علیها السلام جناب زینب خاتون علیها السلام را صدا نمود که ای خواهر! او را بگیر و نگذار بیاید.

جناب زینب خاتون علیها السلام هر چه خواست که او را برگرداند آن طفل معصوم از برگشتن ابا و امتناع شدید نمود و گفت: به خدا سوگند هرگز از عمّ خود جدا نخواهم شد، خود را از دست جناب زینب خاتون علیها السلام رها کرد. وقتی به عمّ بزرگوار خود ملحق گردید که ابهر بن کعب لعین و به روایتی حرمله بن کامل بی دین می خواست که به شمشیر کین آن امام مبین را بزند، آن طفل معصوم فرمود: وای بر تو ای فرزند زن خبیثه! می خواهی عموی مرا بکشی؟

آن طفل معصوم دست خود را به دم شمشیر آن حرام زاده داد که نگذارد به عمّ بزرگوارش برسد؛ پس شمشیر آن لعین به دست مبارک آن طفل مظلوم رسید و دست او را تا پوست برید و آویخته شد.

۱. شیخ مفید، الإرشاد ۲: ۱۰۸؛ سید بن طاووس، اللہوف: ۱۲۱؛ محمد بن حسن قتال، روضة الواعظین ۱: ۱۸۸؛ فضل بن حسن طبرسی، اعلام الوری: ۲۴۸.

آن بیچاره فریاد نمود: یا عَمَّاه! یعنی ای عمّ بزرگوار! به فریاد من برس.
به روایتی فریاد: یا اُمّاه! کشید. جناب امام حسین علیه السلام برادرزاده
خود را گرفته به سینه خود چسبانید، فرمود: ای فرزند برادر من! به
چیزی که بر تو وارد شد صبر کن! در این مصیبت و بلا طلب خیر از
خدا نما، به درستی خداوند عالمیان در این زودی تو را به پدران
بزرگواران نیکوکاران خود ملحق خواهد فرمود.

شهادت عبدالله بن حسن
با تیر حرمله
به روایت سیّد بن طاووس ناگاه حرمله بن کاهل حرام زاده تیری
بر آن طفل معصوم زد، او را در کنار عمّ بزرگوار خود شهید نمود.^۱

قصه شمر بر آتش
زدن خیمه‌ها و فریاد
امام (ع)
پس شمر بن ذی الجوشن حرام زاده بر خیمه گاه ملایک پاسبان
آن مظلوم کشته کافران با یاران فاجران خود حمله نموده، خیمه‌های
حرم را با نیزه‌های کین پاره پاره کردند. آن ملحد حرام‌زاده طاغیان
لشگر خود را صدا زد: پیش من آتش بیاورید که این خیمه‌ها و هر
که در آنها هست آتش بزنم و بسوزانم.

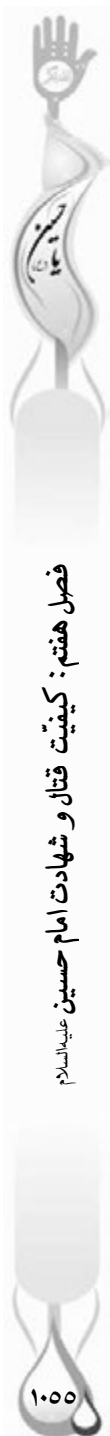
چون جناب امام حسین علیه السلام سخن کفرآمیز آن کافر عنید را
شنید فرمود: ای پسر ذی الجوشن! تو آتش می‌طلبی که اهل بیت مرا
بسوزانی؟ خدا تو را به آتش دوزخ بسوزاند!

در آن هنگام شبث بن ربعی آمد، شمر حرام زاده را مذمت و
ملامت نمود، آن حرام‌زاده از ملامت او حیا نمود، به جای خود برگشت.^۲

جامه کهنه پوشیدن امام
حسین (ع)
آن حضرت بر اهل بیت خود صدا زد: جامه‌ای پیش من بفرستید
که کسی به بیرون آوردن و غارت کردن وی رغبت ننماید که من

۱. شیخ مفید، الإرشاد: ۲؛ ۱۰۸؛ سید بن طاووس، اللهوف: ۱۲۱؛ فضل بن حسن طبرسی، اعلام
الوری: ۲۴۸؛ ابن نما حلی، مشیر الأحزان: ۷۳؛ محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری: ۵؛ ۴۵۱؛
عزالدین بن اثیر، الکامل فی التاریخ: ۴؛ ۷۷.

۲. سید بن طاووس، اللهوف: ۱۲۱؛ اسماعیل بن اثیر، البدایة و النهایة: ۸؛ ۱۸۳.

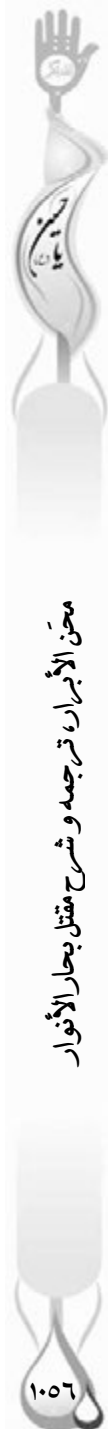


آن جامه را از زیر جامه‌های خود بیوشم، تا اینکه بعد از کشته شدن آن را در بدن من بیرون نیاورند و مرا عریان نگذارند. پس شلوار تنگی آوردند که محض ستر عورت می‌نمود که در زبان عرب آن شلوار را «تُبَّان» می‌گویند، بر وزن «رُمان» که در غالب اوقات لباس اهل طریست، چون آن شلوار تنگ را به نزد آن حضرت آوردند، فرمود: نه! این را نمی‌خواهم، این جامه کسی است که بر او خواری و ذلت رخ داده باشد.

پس جامه کهنه‌ای گرفت و آن را پاره نمود، از زیر جامه‌های خود پوشانید. چون کشته شد آن ناکسان همان جامه کهنه و پاره پاره را نیز غارت نمودند. شلواری از قماش منقش یمن طلید، آن را به نیز دریده و پاره پاره نمود، از زیر جامه خود پوشانید و وجه پاره پاره کردنش این بود کسی رغبت به وی ننماید و آن را غارت نکنند. چون آن بزرگوار را به درجه شهادت رساندند، ابهر بن کعب حرام زاده آن شلوار را از بدن مبارکش بیرون آورد و او را مجرّد گذاشت و دو دست آن حرام زاده بعد از قضیه جنگ نینوا خشک شد. در تابستان مانند چوب خشک می‌شد و در زمستان خون و چرک از آنها پیوسته جاری می‌شد، تا اینکه به جهنم واصل گردید.^۱

مترجم می‌گوید: در ابواب آینده خواهد آمد که جمّال ملعون خواست بند شلوار آن حضرت را باز کند، آن شقی را میسر نگردید، از آن حکایت معلوم و مشخص می‌شود که عورت آن حضرت پوشیده بوده است و به اعتبار عقلی نیز چنین است که عریان کردن

۱. سید بن طاووس، *التهوف*: ۱۲۱؛ ابن شهر آشوب، *مناقب آل ابی طالب* (ع) ۴: ۱۰۹؛ عزالدین بن اثیر، *التکامل فی التاریخ* ۴: ۷۸.



تمام بدن آن حضرت برای اهل شقاوت ممکن نشود و نیز مترجم می‌گوید: از ظاهر کلام مصنف قدس سره چنین معلوم می‌شود که آن حضرت در هنگام طلب لباس کهنه در میدان بود، به خمیه‌های حرم تشریف نیاورد، زیرا که عبارت حدیث را چنین نقل کرده است: «وَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ابْعَثُوا إِلَيَّ ثَوْبًا، لَا يُرْغَبُ فِيهِ أَجْعَلُهُ تَحْتَ ثِيَابِي لِنَلَأِ أُجْرَدَ، فَأَتَيْتُ بَنَانٍ فَقَالَ لَا ذَاكَ لِبَاسٌ مِنْ ضَرِبَتِ عَلَيْهِ بِالذَّلَّةِ» ترجمه این عبارت را در ضمن روایت مصنف نقل نمودم، اعاده لازم نیست انتهى.

به زمین افتادن امام (ع) مصنف قدس سره از لهوف سید جلیل سید بن طاووس روایت کرده است، چون بدن نازنین آن امام مبین پر از زخم کاری گردید و از

بسیاری زخم سنگین شد و تیر بسیار در بدن آن مظلوم چسبیده بود که مانند خارهای خار پشت به همدیگر متصل بودند، ناگاه صالح بن وهب مزنی ملعون نیزه‌ای بر پهلوی مبارک آن حضرت زد پس بر خدّ راست مبارک خود از بالای اسب به روی خاک گرم کربلا افتاد. بعد از افتادن از جای خود برخاست در آن هنگام جناب زینب خاتون علیها السلام چون برادر بزرگوار خود را در آن حالت مشاهده نمود، از خیمه‌های حرم بی‌اختیار بیرون دوید، فریاد و آخاه و سَیِّداه و اَهْلَ بَيْتَاهُ برآورد و می‌گفت: کاش آسمان در این وقت به زمین می‌چسبید و کوهها از همدیگر پاشیده می‌شد به صحراها می‌ریخت.^۱

بیرون دویدن زینب از خیمه‌ها

هجوم همه جانبه لشکر بر بدن خسته امام (ع) شمر حرام زاده لشکر شقاوت اثر خود را بانگ زد: در کشتن این مرد چه انتظار دارید؟ کار او را تمام کنید. پس آن کافران زنا زادگان از هر طرف به سوی آن مظلوم زخم دار بی‌کس حمله نموده، زرعه

۱. شیخ مفید، *الارشاد* ۲: ۱۱۱؛ سید بن طاووس، *اللهوف*: ۱۲۱؛ فضل بن حسن طبرسی، *إعلام الوری*: ۲۴۹؛ محمد بن حسن فتال، *روضۃ الواعظین* ۱: ۱۸۸.

بن شریک حرام زاده شمشیری بر کتف مبارکش زد، آن شیر بیشه شجاعت با آن لب تشنه و بدن خسته و زخم‌های فزون از شماره به شمشیر آبدار ضربتی به زرعه نابکار زد که آن حرام زاده را به آتش دوزخ فرستاد و ملعون دیگر ضربتی به میان دو کتف آن حضرت زد که به روی خود به روی خاک افتاد و بسیار وا مانده و خسته شده بود، گاهی به نهایت مشقت بر می‌خواست و گاهی به زمین می‌افتاد.

سنان بن انس نخعی حرام زاده نیزه‌ای بر میان گردن و کتف آن حضرت زد که به روی خود به روی خاک غلطید. آن حرام زاده نیزه خود را از جای زخم کشید و بر سینه مبارکش که صندوق علوم ربّانی بود دیگر باره نیزه‌ای زد و آن حرام زاده به اینها اکتفا نکرد، تیری به چله کمان کین گذاشته، به گلوی آن امام ابرار زد که به زمین فرود آمد.

باز برخاست و به زانوی خود نشست و تیر کین از گلوی نازنین خود کشید و دو دست خود را پر از خون زخم تیر نموده، سر و ریش مبارکش را به خون خود رنگین و خضاب می‌نمود و می‌فرمود: به این نحو به خداوند عالمیان ملاقات خواهم نمود، هنگامی که به خون خود آغشته و از حقّ خود ممنوع شده باشم.^۱

عمر بن سعد حرام زاده بر ملعونی از یاران که در طرف راست او ایستاده بود گفت: وای بر تو! از اسب خود فرود آی! سر حسین را بپر.

خولی بن یزید اصبحی حرام زاده پیشی نمود که سر مبارکش را از بدن انورش جدا سازد، لرزه بر اندام آن ملعون افتاد، جرأت آن

۱. همان.



کار قبیح نکرد.^۱ سنان حرام زاده از اسب خود فرود آمد به شمشیر کین سر مبارکش را جدا نمود و آن کافر عنید سر مبارکش را می‌برید و می‌گفت: به خدا سوگند سرت را می‌برم و می‌دانم که تو فرزند رسول خدا هستی و از جهت پدر و مادر بهترین مردمان هستی، پس سر مقدس آن بزرگوار را از بدن مطهرش جدا نمود.^۲

سرنوشت نکبت‌بار انس
بن مالک

و مروی است سنان ملعون را مختار قدس به دست آورد و انگشت‌های نحس آن کافر نجس را از بند بند جدا نمود. بعد از بریدن همه انگشتان دست و پایش دو دست و پای او را برید و حکم نمود که دیگی بزرگ را پر از روغن زیت نموده، روی آتش بجوشانند، آن ملعون حرام زاده را به میان روغن جوشیده افکنند. آن ملعون در میان روغن گرم می‌جوشید و دست و پا می‌زد لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ.^۳ صاحب مناقب و محمد بن ابی طالب روایت کرده‌اند که چون بر آن حضرت از قتال اهل شقاوت ضعف عارض شد، شمر حرام زاده یاران خود را ندا نمود: مادران شما در عزای شما بنشینند! در کشتن این مرد چرا تأمل و انتظار می‌کشید؟ به تحقیق زخم‌ها و تیرها بدن او را سنگین نموده است، از هر طرف بر او حمله کنید.

جراحات امام (ع) به
روایت ابن شهر آشوب
و محمد بن ابی طالب

پس آن حرام زادگان بنا به وسوسه آن شیطان از هر طرف به آن امام انس و جان حمله کردند، حصین بن نمیر شریر تیری به دهان معجز بیان مبارکش زد و از ابویوب غنوی تیر دیگر به گلوئی مبارکش رسید، زرعة بن شریک تمیمی حرام زاده شمشیری بر آن

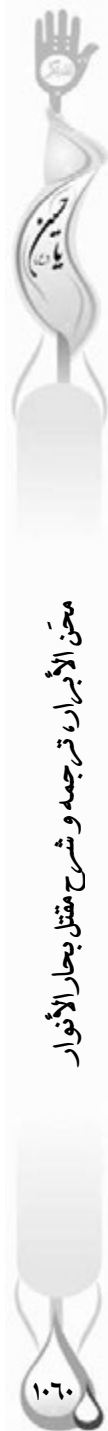
۱. شیخ مفید، الإرشاد ۲: ۱۱۱؛ سید بن طاووس، اللهوف: ۱۲۱؛ محمد بن حسن فتال، روضة الواعظین ۱: ۱۸۸؛ فضل بن حسن طبرسی، اعلام الوری: ۲۴۹؛ در مناقب آمده است که خولی سر مبارک را جدا نمود و امتثال کرد؛ ر.ک: ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب (ع) ۴: ۱۱۱.
۲. سید بن طاووس، اللهوف: ۱۲۱؛ ابن نما حلی، مشیر الأحزان: ۷۴.
۳. همان.

حضرت زد و سنان نخعی زنازاده نیزه‌ای به سینه بی‌کینه آن مظلوم زد. صالح بن وهب مزنی نیزه‌ای به تهی‌گاه آن مظلوم بی‌کس حواله نمود، به روی خدّ راست انورش بر روی خاک افتاد. باز درخواست نشست، تیر ابو ایوب حرام زاده را از گلوی مبارکش کشید، در آن هنگام عمر بن سعد حرام زاده نزدیک آن حضرت رسید.^۱

از حمید بن ملسم مروی است که زینب خاتون علیها السلام دختر علی مرتضی علیها السلام از خیمه بیرون آمد، از غایت دهشب و وحشت گوشواره آن خاتون مکرمه در گوشش می‌لرزید و می‌گفت: کاش آسمان در این ساعت به زمین می‌چسبید. چون نزدیک عمر بن سعد رسید فرمود: ای عمر! آیا ابو عبدالله را می‌کشند تو ایستاده‌ای تماشا می‌کنی؟ سخن آن مظلومه بر عمر تأثیر نمود، روی خود را برگردانید و اشک از دیده‌های او فرو می‌ریخت و مانند سیلاب بر خدّ و ریشش جاری می‌گشت و روی خود را از آن خاتون مکرمه علیها السلام برگردانید. در آن هنگام حسین علیها السلام به زانوی خود نشسته بود و جبه‌ای از خز در برداشت و مردم او را احاطه نموده بودند. شمر صدا زد: مادران شما در عزای شما بنشینند! چرا ایستاده انتظار می‌کشید؟ کار او را تمام کنید و او را بکشید.

زرعه بن شریک ضربتی به دست چپ معجزنمای آن حضرت زد، دست مبارکش را جدا نمود و ضربت دیگر از میان دو کتفش زد. پس برگشتند. آن حضرت از غایت ضعف گاه به روی زمین می‌افتاد و گاه بر می‌خواست. در آن حالت سنان حرام زاده بر آن

۱. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب (ع) ۴: ۱۱۱؛ محمد بن ابی طالب، تسلیة المجالس و زینة المجالس ۲: ۳۲۲.



حضرت حمله نمود و نیزه‌ای زد که به روی زمین افتاد. آن حرام زاده بر خولی بن یزید گفت: سر او را از بدنش جدا کن، چون خولی به نزدیک آن مظلوم بی کس آمد، لرزه بر اندامش افتاد و دستش از وحشت و دهشت سست و ضعیف شد و بدنش می لرزید. سنان ملعون گفت: خدا بازوی تو را ریزه ریزه نماید و دست تو را از بدنت جدا کند.

شمر در کنار بدن خونین امام حسین (ع) پس شمر ملعون از اسب خود آمد و آن لعین حرام زاده به مرض پیسی مبتلا بود و به پای نحس خود لگدی بر آن حضرت زد که به روی خود به زمین افتاد. بعد از آن از ریش مبارکش به دست خود گرفت.

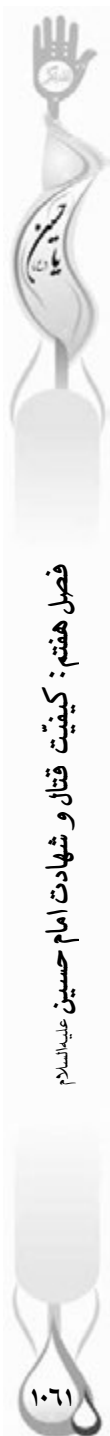
حضرت فرمود: تو همان سگ سفید رنگی هستی که در خواب خود دیدم که بر من حمله می کند.

آن حرام زاده خشمناک گردید، به شمشیر نحس خود سر آن امام ابرار را می برید و می گفت:

أَفْتُلُّكَ الْيَوْمَ وَ نَفْسِي تَعْلَمُ عَلَّمَا يَقِينَا لَيْسَ فِيهِ مُزْعَمٌ
وَلَا مَجَالَ لَا وَلَا تُكْتَمُ إِنَّ أَبَاكَ خَيْرَ مَنْ تَكَلَّمَ

یعنی امروز تو را می کشم و دل من عالم و دانا به علم یقینی است که غبار شکّ شکّ کننده بر دامن وی نمی نشیند و هرگز مجال انکار و کتمان بر آن علم یقینی که در دل من است نمی باشد، که به درستی پدر تو بهترین کسانی است که متکلم و سخنگو بوده اند.

احتمال دارد که «مجال» عطف بر «مزعّم» بشود و مضاف به سوی «لا» باشد و لفظ «لا»ی اوّل از برای تأکید نفی است، که از کلمه «لّیس» مستفاد می شود.



یعنی در آن علم، لا گفتن را مجال نیست.^۱

مترجم می گوید: ابومخنف این پنج مصراع را بر آن دو بیت

اضافه نموده، اسنادش را برای آن ملعون کافر داده است:

إِنَّ أَبَاكَ خَيْرٌ مَنْ تَكَلَّمَ بَعْدَ النَّبِيِّ الْمُصْطَفَى الْمُعْظَمِ
أَقْتُلُكَ الْيَوْمَ وَ سَوْفَ أَنْدِمُ وَإِنَّ مَثْوَايَ غَدًا جَهَنَّمُ^۲
أُفَيْضُ دَمَكَ بِالتُّرَابِ غُصَّةً وَلَا لِلْأَوْلَادِ النَّبِيِّ أَرْحَمُ

«غُصَّة» محتمل است که مفعول بر «أُفَيْض» باشد که به نوعی از

مجاز به معنای پر شدن سینه از کینه و عداوت دیرینه است و محتمل

است که به معنای اندوه و حزن باشد.

یعنی پدرت بهترین مردمان بعد از پیغمبر برگزیده صاحب تعظیم

و احترام است و امروز تو را می کشم و زود است که از کرده خود

پشیمان شوم و می دانم که جای من فردا جهنم خواهد شد. از روی

کینه ای که در سینه من است یا به اندوه و محنت، خون تو را به روی

خاک می ریزم و بر فرزندان پیغمبر رحم نمی کنم^۳ انتهی.

شمر همان سگ سفید
ابلسق در گفتار
پیامبر (ص)

در مناقب به سند خود از عبدالله بن میمون از محمد بن الحسن

روایت کرده است که محمد گفته است که در کنار نهر کربلا با

جناب امام حسین علیه السلام بودیم، چون به شمر بن ذی الجوشن نظر نمود

۱. شیخ مفید، الإرشاد ۲: ۱۱۱؛ اسماعیل بن اثیر، البداية و النهایة ۸: ۱۸۸؛ محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری ۵: ۴۵۲؛ ابو علی مسکویه، تجارب الأمم ۲: ۸۰؛ عزالدین بن اثیر، الکامل فی التاریخ ۵: ۷۸. احمد بن اعثم کوفی، الفتوح ۵: ۱۱۹.

۲. تا به این مصراع در ترجمه الفتوح نوشته مستوفی هروی متوفی قرن ۶، که با متن الفتوح تفاوت فراوانی دارد آمده است؛ ر.ک: ترجمه محمد بن احمد هروی، ترجمة الفتوح: ۹۱۱.

۳. ابومخنف، مقتل الحسین (ع): ۹۳.

و آن ملعون به ناخوشی برص مبتلا بود، فرمود: اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ! راست فرموده است خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله! جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است که گویا می بینم سگ سفید رنگ ابلقی را که دهان خود را به خون اهل بیت من آلوده می کند!^۱

دستور عمر سعد به خولی برای کشتن امام (ع) چون عمر بن سعد ملعون این سخن را از آن بزرگوار شنید، آتش غضب در سینه پر کینه اش شعله ور شده، به یکی از آن ملاعین که در جانب راست او ایستاده بود خطاب نمود: وای بر تو! پایین شو حسین را بکش.

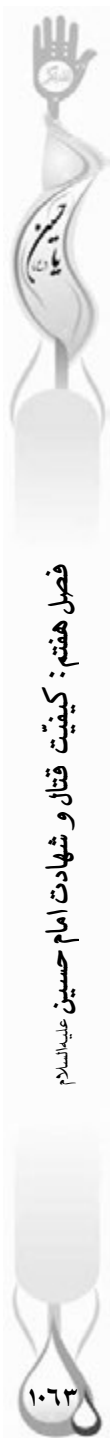
پس خولی بن یزید اصبحی لَعَنَهُ اللهُ از اسب خود فرود آمد، سر آن حضرت را از بدن مبارکش جدا نمود.^۲ بعضی گفته است که شمر ملعون با سنان بن انس لعین به سر آن حضرت رسیدند که آخر رمق او بود، از نهایت تشنگی زبان خود را حرکت می داد و طلب آب می نمود.

شمر حرام زاده لگدی بر آن مظلوم زد و گفت: ای فرزند ابوتراب! گمان تو این است که پدرت در کنار حوض پیغمبر می ایستد و هر که را دوست دارد از آب حوض سیراب می نماید؟ پس صبر کن تا اینکه از دست پدرت آب بگیری و بیاشامی. به سنان بن انس ملعون گفت: سرش را از بدنش جدا نما.

سرباز زدن سنان از کشتن امام (ع) به روایتی سنان گفت: به خدا سوگند هرگز من مرتکب این کار نمی شوم، تا اینکه فردا جدش محمد مصطفی صلی الله علیه و آله خصم و دشمن من بشود.

۱. در کتاب مناقب روایت علامه را نیافتیم، بلکه عینا با همین اسناد در کتاب ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق ۲۳: ۱۹۰ و ۵۵: ۱۶۰ و در کتاب اسماعیل بن کثیر، البداية و النهایة ۸: ۱۸۸ یافتیم.

۲. علی بن عیسی اربلی، کشف الغمة ۲: ۵۱.



شمر حرام زاده از سخن سنان خشمناک شده، به روی سینه بی کینه پر از زخم آن حضرت نشست و از ریش مبارکش گرفت، خواست که آن حضرت را بکشد، آن مظلوم در آن حالت خندید، فرمود: مرا می کشی؟! آیا مگر نمی دانی که من چه کسی هستم؟

آن حرام زاده عرض نمود: من تو را به حق شناختن می شناسم! معرفت شمر به جایگاه مادرت فاطمه زهرا و پدرت علی مرتضی و جدّت محمد مصطفی است امام حسین(ع) و کشتن و کسی که از جانب تو دشمنی می کند و طلب خون تو خواهد نمود، خداوند علی اعلا است؛ لکن با وجود این تو را می کشم و هیچ پروا ندارم، به دوازده ضربت سر مبارکش را از بدن انورش جدا نمود،^۱ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ لَعَنَ اللّٰهُ قَاتِلَهُ وَ مُقَاتِلِیْهِ وَ السَّائِرِیْنَ اِلَیْهِ بِجُمُوعِهِمْ.^۲

۱. محمد بن ابی طالب، تسلیة المجالس و زینة المجالس ۲: ۳۲۳.

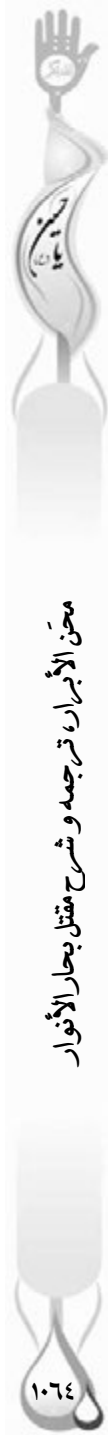
۲. همانگونه تا به حال گذشت اختلاف در اقوال ارباب مقاتل شیعی را درباره قاتل لعین امام حسین(ع) دیدید. حال جای دارد تا به اقوال دانشمندان اهل سنت نیز اشاره ای گردد، تا به واقع نزدیک تر شده و به قاتل ملعون منحوس آن حضرت ظن قوی تری پیدا کنیم. ابن سعد بصری (متوفی قرن ۳) در تالیف خود نوشته است: «نزل سنان بن انس علیه لیکنتر رأسه و نزل معه خولی بن یزید الأصبیحی فاحتز رأسه»^۱ بلاذری (متوفی قرن ۳) نیز در یکجا از کتاب خویش گفته است: «قال سنان لخولی بن یزید الأصبیحی: احتز رأسه. أراد خولی أن يفعل فضضع وأرعد، فقال له سنان: فت الله فی عضدک و أبان یدک! و نزل إلیه فذبحه ثم دفع رأسه إلی خولی»^۲ و در جای دیگر همان کتاب چنین نوشته است: «قتله سنان بن أنس و احتز رأسه خولی بن یزید»^۳

ابن اعثم کوفی (متوفی قرن ۴) نیز قاتل به این نوشتار است که در کتابش مذکور می باشد: «نزل إلیه خولی بن یزید الأصبیحی لعنه الله فاحتز رأسه»^۴ طبری (متوفی قرن ۴) نیز بیان کرده: «ثم قال انس لخولی بن یزید الأصبیحی: احتز رأسه، فاراد ان يفعل، فضضع فارعد، فقال له سنان بن انس: فت الله عضدیک، و ابان یدیک! فنزل الیه فذبحه و احتز رأسه، ثم دفع الی خولی بن یزید»^۵ در جای دیگر کتابش گفته است که سنان در مقابل حجاج سفاک ملعون اقرار کرده است که من قاتل حسین(ع)

هستم: «قام سنان بن انس، فقال (للحجاج) انا قاتل الحسین»^۶

حسن بن محمد قمی (متوفی قرن ۴) در کتاب تاریخ قم گفته است: «کشنده او لعاین الله علیه تتری مره بعد اخری سنان بن انس نخعی ملعون بوده است»^۷

ابوالفرج اصفهانی زیدی مذهب (متوفی قرن ۴) در کتاب معروف خود می گوید: «نزل سنان بن أنس النخعی فاحتز رأسه»^۸



ابن شهر آشوب از ابومخنف به طریق جلودی روایت کرده است که چون آن حضرت کشته شد، یا به زمین افتاد، اسب آن حضرت در مقام حمایت و یاری ایستاد. به هر سواری که می‌رسید او را از زین اسب خود به دهنش می‌کشید، با قوت تمام به زمین می‌زد و به دست و پای خود آن ملعون را خرد می‌کرد، تا اینکه به این نحو چهل نفر را از آن اشقیا را به سوی آتش دوزخ فرستاد. بعد از آن یال و کاکل خود را به خون آن حضرت رنگین نمود، به سوی خیمه‌ها

→ ابو علی مسکویه رازی (متوفی قرن ۵) چنین مسطور داشته است: «فتزل سنان بن أنس فذبحه و أخذ رأسه»^۹

ابن عبدالبر (متوفی قرن ۵) گفته است: «قتله سنان بن أنس النخعی»^{۱۰}
ابن جوزی (متوفی قرن ۶) می‌نویسد: «و حمل علیه سنان بن أنس النخعی فطعنه بالرمح، فوق، فتزل إليه فذبحه و اجتز رأسه، فسلمه إلى خولی بن یزید الأصبهی»^{۱۱}
ابن اثیر (متوفی قرن ۷) در اسد الغابه گفته است: «قتله سنان بن أنس النخعی، و قيل: قتله شمر بن ذی الجوشن، و أجهز علیه خولی ابن یزید الأصبهی، و قيل: قتله عمر بن سعد، و ليس بشيء، و الصحيح أنه قتله سنان بن أنس النخعی»^{۱۲} و همو در کتاب دیگرش گفته است: «سنان بن أنس النخعی قال لخولی بن یزید الأصبهی: اجتز رأسه، فأراد أن يفعل فضعف وأرعد، فقال له سنان: فت الله عضدك! و نزل إليه فذبحه و اجتز رأسه فدفعه إلى خولی»^{۱۳}
با دیدن و بررسی این اقوال اطمینان حاصل می‌شود که قاتل سنان بن انس نخعی ملعون بوده است. در این جا جا دارد به تعلیق تحلیلی و تحقیقی جناب علامه آیت الله شعرانی رضوان الله علیه مراجعه شود که الحق ایشان در ترجمه کم نظیر کتاب نفس المهموم آیت الله حاج شیخ عباس قمی رضوان الله علیه به حل غموضات مقتل پرداخته اند و از آن نمونه تحلیل ایشان درباره قاتل امام حسین(ع) است؛ ر.ک: ابوالحسن شعرانی، *دمع السجوم فی ترجمه نفس المهموم*: ۱۹۷.

۱. محمد بن سعد هاشمی، *الطبقات الكبرى الطبقة الخامسة* ۱: ۴۷۳.

۲. احمد بن جابر بلاذری، *انساب الأشراف* ۳: ۲۰۳.

۳. همان: ۲۱۸.

۴. احمد بن اعثم کوفی، *الفتوح* ۵: ۱۱۹.

۵. محمد بن جریر طبری، *تاریخ طبری* ۵: ۴۵۳.

۶. همان: ۱۱: ۵۲۱.

۷. حسن بن محمد قمی، *تاریخ قم*: ۱۹۵.

۸. ابوالفرج اصفهانی، *مقاتل الطالبین*: ۱۱۸.

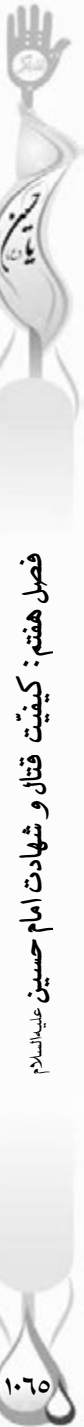
۹. ابو علی مسکویه، *تجارب الأمم* ۲: ۸۱.

۱۰. یوسف بن عبد البر، *الاستیعاب فی معرفة الأصحاب* ۱: ۳۹۳.

۱۱. عبد الرحمن بن جوزی، *المنتظم فی تاریخ الأمم و الملوك* ۵: ۳۴۱.

۱۲. عزالدین بن اثیر، *اسد الغابة* ۱: ۴۹۸.

۱۳. عزالدین بن اثیر، *الکامل فی التاریخ* ۴: ۷۸.



روانه شد و شیهه می کشید و دو دست خود را به زمین می زد.^۱

سید بن طاووس قسسه روایت کرده است که چون آن حضرت را به درجه شهادت رساندند، در آن هنگام غبار بسیار شدید و تاریک که با وی باد سرخ تند می وزید، از جانب آسمان ظاهر شد. گرد و غبار تاریک عالم را به نحوی گرفت که هیچ عین و اثر دیده نمی شد. آن کافران لشکر اشرار چنین گمان نمودند که عذاب خدا بر ایشان نازل شد، یک ساعت به آن حالت حیرت و وحشت ماندند، تا اینکه هوا صاف شد و غبار مرتفع گردید.^۲

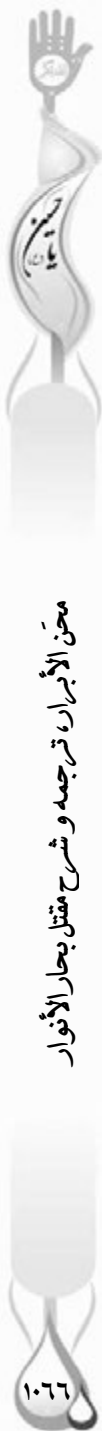
مترجم می گوید: بسیاری از اخباری که مناسبت این مقام است در باب شانزدهم خواهد آمد **إن شاء الله**.

از هلال بن نافع مروی است که من در میان لشکر عمر بن سعد ایستاده بودم، ناگاه کسی به صدای بلند صیحه کشید و گفت: بشارت باد به تو ای امیر! اینک شمر حسین را کشت.

هلال می گوید: من به میان دو صف آمدم که حقیقت امر را معلوم کنم، به بالای سر آن حضرت رسیدم، دیدم آن بزرگوار در حالت نزع بود و بیرون شدن روح را طلب می نمود، به خدا سوگند هرگز کشته ای و زخم داری ندیده بودم که به خون خود آغشته و غلطیده شود و خوبتر و نورانی تر از آن بزرگوار بوده باشد. نور رویش مانند ماه می درخشید، به تحقیق نور روی انورش و هیبت جمالش مرا از فکر کردن و ملتفت شدن بر کشته شدنش مشغول نمود که پیوسته از بسیاری نور درخشنده جمال روی انوار آن

۱. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب (ع) ۴: ۵۸؛ احمد بن اعثم کوفی، الفتوح ۵: ۱۱۹.

۲. سید بن طاووس، اللهوف: ۱۲۷؛ احمد بن اعثم کوفی، الفتوح ۵: ۱۱۹.



حضرت در حیرت و فکرت می بودم و مرا جمال با کمال روی مبارکش چنان مشغول نموده بود که هرگز کشتن او به خیال من نمی آمد. دیدم آن مظلوم در آن حالت طلب آب نمود، از مردی شنیدم که می گفت: یا حسین! هرگز آب نخواهی چشید، تا اینکه وارد آتش گرم جهنم بوده بشوی و از حمیم دوزخ بیاشامی.

شنیدم آن حضرت در جواب آن مرد فرمود: آیا من وارد آتش جهنم می شوم و از حمیم وی می آشامم؟ نه چنان است که گفتی! بلکه من به خدمت جدّ بزرگوارم جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد خواهم شد و با آن حضرت در منزل او می نشینم که مقام نشستن راست و درست در نزد پادشاه صاحب قدرت است و از آب شیرین بهشت سیراب می شوم که هرگز طعم و لذّت وی تغییر پذیر نیست و برای جدّ بزرگوارم از کرده های شما در خصوص خود شکایت می کنم.

هلال می گوید: چون ایشان این سخن را از آن بزرگوار شنیدند همه ایشان غضبناک گردیدند. چنان گونه غضبناک شدند که آن مظلوم را زدند که گویا خدا هرگز چیزی از رحمت و رقت در دل یکی از ایشان قرار نداده است. پس سر مبارک آن حضرت را بریدند، پیوسته تا جان در بدن داشت با ایشان سخن می گفت و احتجاج می نمود، من از بسیاری قلّت رحم آن ملاعین تعجّب نمودم و گفتم به خدا شهادت سوگند هرگز من بعد از این با شما در هیچ امری اتّفاق و شراکت نمی کنم.^۱

سید بن طاووس قدس سره روایت کرده است چون آن ملاعین حضرت را به درجه شهادت رساندند، پس به غارت کردن و سلب

غارت لباسهای امام حسین(ع) و غارتگران ملعون

۱. سید بن طاووس، *التهوف*: ۱۲۷؛ ابن نما حلی، *مشیر الأحزان*: ۷۵.

نمودن جامه‌های آن مظلوم کشته گروه ناکسان مشغول شهادت شدند. پیراهن آن بزرگوار را شهادت اسحاق بن حویه حضرمی لَعْنَةُ اللَّهِ برداشت، چون آن پیراهن را بر بدن نحس خود پوشید، به ناخوشی برص مبتلا گردید، موی بدن نحسش ریخت.^۱

مروی است که در پیراهن آن مظلوم صد و چند شکاف نیزه و شمشیر یافته شد که آنها جای زخم و علامت جراحت بدن نازنین آن حضرت بود.^۲

شلوار آن حضرت را بحر بن کعب تمیمی حرام زاده برداشت. مروی است که آن ملعون زمین گیر گردید که از جای خود نمی‌توانست برخیزد^۳ و عمامه آن حضرت را اخنس بن مرتد بن علقمه حضرمی لَعْنَةُ اللَّهِ برداشت.^۴ بعضی گفته‌اند جابر بن یزید اودی غارت نمود. چون به سرش گذاشت به مرض جنون مبتلا گردید.^۵ و در غیر روایت سید این است که آن ملعون به مرض جذام مبتلا شد^۶ و زره آن حضرت را مالک بن بشیر کندی ملعون برداشت، مجنون شد.^۷

سید بن طاووس رحمه الله روایت کرده است که نعلین آن بزرگوار را اسود بن خالد اخذ نمود و انگشتر مبارکش را بجدل بن سلیم کلبی حرام زاده گرفت و انگشت مبارکش را با آن انگشتر برید. مروی است که بجدل ملعون را جناب مختار به دست آورد، هر دو دست و

۱. شیخ مفید، *الإرشاد* ۲: ۱۱۱؛ سید بن طاووس، *التهوف*: ۱۲۷؛ فضل بن حسن طبرسی، *إعلام الوری*: ۲۴۹؛ ابن نما حلی، *مثیر الأحزان*: ۷۶؛ ابن شهر آشوب، *مناقب آل ابی طالب (ع)* ۴: ۱۱۱.
۲. دو مصدر پیشین.

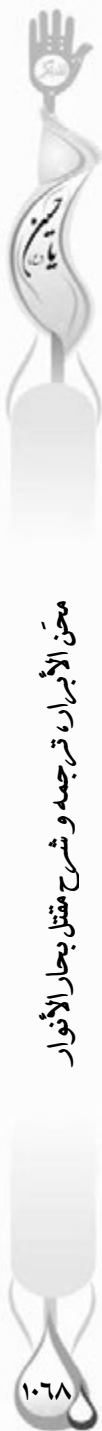
۳. شیخ مفید، *الإرشاد* ۲: ۱۱۱؛ سید بن طاووس، *التهوف*: ۱۳۰؛ فضل بن حسن طبرسی، *إعلام الوری*: ۲۴۹؛ ابن شهر آشوب، *مناقب آل ابی طالب (ع)* ۴: ۱۱۱.

۴. همان.

۵. سید بن طاووس، *التهوف*: ۱۳۰.

۶. ترجمه محمد بن احمد هروی، *ترجمة الفتوح*: ۹۱۱.

۷. در مقاتل آمده است که مالک بن بشیر ملعون دستار سر آن حضرت را ربود که از جنس خز بود؛ ر.ک: ابن نما حلی، *مثیر الأحزان*: ۷۶.



پای آن حرام زاده را برید، با آن حالت گذاشتند به خون نجس خود می غلطید و در میان خاک و خون مضطرب بود و دست و پا می زد، تا اینکه به جهنم واصل گردید **لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ**.

قطیفه آن حضرت را که از خز بود، قیس بن اشعث لعین برداشت و زره بترآ آن حضرت را که بسیار خوش رنگ و درخشنده بود، عمر بن سعد حرام زاده گرفت، چون به امر مختار بزرگوار عمر بدکردار را کشتند، زره آن حضرت را به دست آورد، آن را برای ابی عمره بخشید که قاتل عمر سعد ملعون بود و جمیع بن خلق از دی بدبنیاد شقی شمشیر آن حضرت را برداشت. بعضی گفته است که ملعونی از بنی تمیم اخذ نمود که نام آن لعین اسود بن حنظله بود.

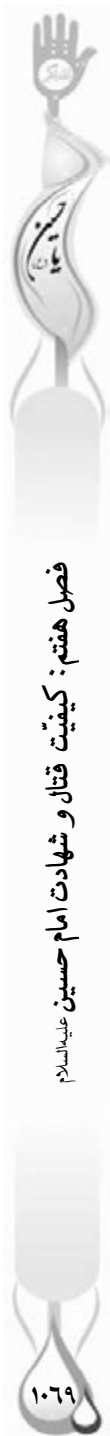
در روایت ابن سعد، قلافس نهشلی ملعون شمشیر آن حضرت را برداشت. محمد بن زکریا گفته است که آن شمشیر در آخر به دست دختر حبیب بن بدیل رسید و این شمشیر مغضوب غارت شده غیر از ذوالفقار بود و ذوالفقار مانند سایر ذخایر و ودایع نبوت و امامت در نزد اهل بیت رسالت محفوظ و مصون است.

سید بن طاووس بعد از نقل اینها که ذکر شد فرموده است: به تحقیق راویان، تصدیق آنچه که نقل کردیم و صورت چیزی که حکایت نمودیم کرده اند.^۱

مترجم می گوید: چند روایت از مصنف قدس سره و دیگری مروی است که ایراد آنها در اینجا بهتر است، اگر چه مصنف قدس سره در ابواب متأخره ذکر فرموده است. مصنف در کامل الزیارة به سند خود از حلبی روایت کرده است که جناب امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که

صدای هاتف آسمانی در مدینه بعد از شهادت امام حسین (ع)

۱. سید بن طاووس، **الهیوف**؛ ۱۳۰؛ ابن نما حلبی، **مثیر الأحزان**؛ ۷۶.



چون جناب امام حسین علیه السلام را کشتند، اهل مدینه صدای هاتفی را شنیدند، می گفت: امروز بلا بر این امت نازل گردید، هرگز شادی نخواهند دید! تا اینکه قائم آل محمد صلی الله علیه و آله ظاهر شود و غصه های سینه های شما را شفا دهد و مبدل به شادی نماید و دشمنان شما را بکشد و به عوض یک خون خون بسیار بریزد.

اهل مدینه از این ندا بسیار ترسیدند و مضطرب گردیدند و گفتند: این سخن به جهت حادثه ای است که در این ایام حادث شده است و ما آن را نمی دانیم.

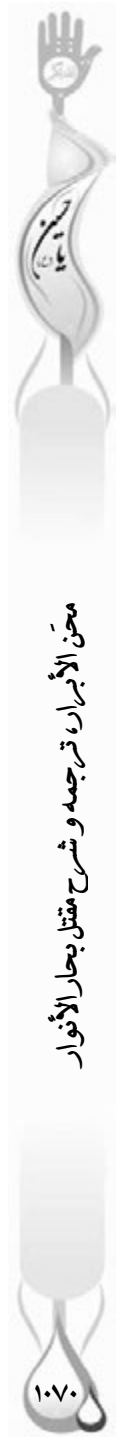
چون بعد از چند روز خبر شهادت آن حضرت به مدینه رسید، اهل مدینه حساب کردند، دیدند آن صدا در شب قتل آن بزرگوار بوده است.

حلبی می گوید: من عرض کردم فدای تو شوم، تا کی شما و ما در این کشته شدن و خوف و شدت می باشیم و کدام وقت برای شما و ما از این بلاها و ستم ها فرج خواهد شد؟

حضرت فرمود: تا هفتاد نفر فرزند برادر یک پدر بمیرند و وقت هفتاد نفر دیگر برسد، در آن هنگام علم ها عقب یکدیگر نمایان می باشد و گویا آنها را به رشته ای منظم ساخته اند، پس هر کس آن زمان را بباید چشمان او خندان و دلش شاد و خرم می باشد. فرمود: به درستی چون حسین علیه السلام را کشتند، در میان لشکر کسی ظاهر شد که پیوسته فریاد و صیحه می کشید، لشکر اشقیا او را مذمت و ملامت می کردند، او ایشان را گفت: مرا ملامت نکنید! چگونه فریاد نکشم و ناله نکنم و حال آنکه می بینم جناب رسول خدا علیه السلام ایستاده، گاهی

زمان فرج و انتقام
حزن حسین (ع)

فریاد فردی ناشناس
میان لشکر دشمن بعد
شهادت حسین (ع)



به سوی زمین نگاه می‌نماید و گاهی نظر به گروه شما می‌کند، من می‌ترسم که آن حضرت بر اهل زمین نفرین نماید، من نیز در میان ایشان هلاک شوم. بعضی از آن اشقیا برای بعض دیگر گفت: این مرد مجنون است. کسانی که از لشگر از کرده خود نادم و پشیمان شده بودند و از گفته آن مرد متنبه شدند، گفتند: نه چنان است! به خدا سوگند آنچه ما به خود کردیم هیچ کس بر ما نکرد! این چه بلائی بود که به سر خود آوردیم، به خاطر فرزند سمیه، سید جوانان اهل بهشت را کشتیم.

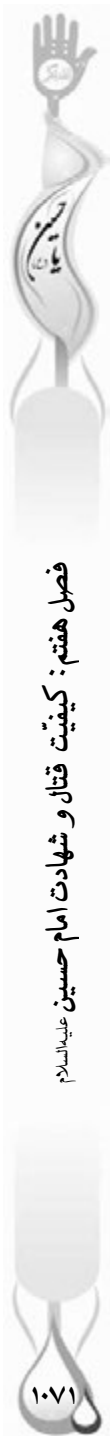
پس عازم شدند که بر پسر زیاد خروج نمایند و کردند، فایده به حال ایشان نبخشید.

آن فریاد کننده در میان دشمن؟
حلبی می‌گوید: به حضرت صادق علیه‌السلام عرض کردم: فدای تو شوم! آن صیحه کننده و فریاد کننده که بود؟

حضرت فرمود: گمان به کسی ندارم مگر اینکه جبرئیل بود. حضرت فرمود: اگر از جانب خدا مأذون و مرحض می‌شد بر ایشان صیحه می‌زد که همان ساعت روح ایشان از بدن مفارقت نموده، به سوی آتش می‌شتافت؛ لکن خدا برای ایشان مهلت داد که گناهشان زیاد شود و بر ایشان عذاب دردناک باشد.

حلبی می‌گوید عرض کردم: فدایت شوم! چه می‌فرمایی در حق کسی که زیارت امام حسین علیه‌السلام را با قدرت و مکتت ترک نماید؟

عاق امام حسین (ع) و اهل بیت چه کسی است؟
فرمود: به تحقیق چنین کس به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و بر ما عاق شده و اهانت به امری کرده است که نفعش به خودش برمی‌گردد و

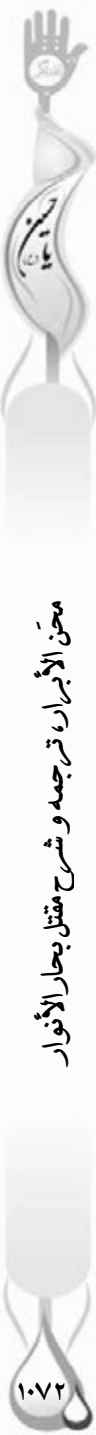


هر کس آن حضرت را زیارت نماید، خداوند عالمیان در صدد بر آوردن حوائج او می باشد و مقاصد دنیا و آخرت او را برمی آورد و کفایت می کند، و خدا به جهت زیارت آن حضرت روزی را به سوی زائر او می کشد و هر چه نفقه و خرج می کند برای او نگاه می دارد و گناه پنجاه سال را می بخشد، و به سوی اهل خود بر می گردد در هنگامی که هیچ گناهی و خطایی در ذمه او نماند و از نامه عملش محو می نماید، و اگر در سفر زیارت بمیرد ملائک آسمان نازل می شوند، او را غسل می دهند و دری از بهشت به قبرش باز می شود که عطر بهشت از آن در به قبرش داخل می گردد، تا اینکه از قبرش به سوی محشر بیاید و اگر زنده باشد در رزق به روی او باز می شود و بر هر درهم که در راه زیارت خرج کرده است، ده هزار درهم عوض عطا می فرماید و این را برای او ذخیره می نماید و به نظر رحمت به سوی او نظر می فرماید،^۱ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ.

باز مصنف قدس سره آمدن اسب آن حضرت را به سوی خیمه گاه به طریق دیگر نقل کرده است و در زیارت جناب صاحب العصر و الزمان آمدن اسب به نحو دلسوزی وارد شده است و جمله ای از مصایب را آن حضرت در آن زیارت ایراد نموده است.

پس مناسب آن است که اول جمله ای از فقرات شریفه زیارت قائمیه را به لفظ و عبارت آنها نقل نمایم، بعد از آن به ترجمه آنها بپردازم. چون بسیار زیارت طولانی است از فقرات وی اکتفا به آن فقراتی می نمایم که مناسبت با این مقام دارد.

۱. ابن قولویه قمی، کامل الزیارات: ۳۳۶: ۱۴.



مصنف قدس. در تحفة الزائرین از شیخ بزرگوار شیخ مفید و شیخ جلیل شیخ محمد بن المشهدی روایت کرده است که آن دو بزرگوار فرموده‌اند که زیارتی از ناحیه مقدّس حضرت صاحب الامر به سوی بعضی از نایبان آن حضرت بیرون آمده است که اولش این است:

السَّلَامُ عَلَيِ الْحُسَيْنِ الَّذِي سَمَحَتْ نَفْسُهُ بِمُهْجَتِهِ، السَّلَامُ عَلَيِ مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ فِي سِرِّهِ وَ عَلَانِيَتِهِ، السَّلَامُ عَلَيِ مَنْ جَعَلَ اللَّهَ الشَّفَاءَ فِي ثُرَيْتِهِ، السَّلَامُ عَلَيِ مَنْ الْإِجَابَةُ تَحْتَ قُبَّتِهِ، السَّلَامُ عَلَيِ مَنْ الْأَيْمَةُ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ، السَّلَامُ عَلَيِ ابْنِ خَاتَمِ الْأَنْبِيَاءِ، السَّلَامُ عَلَيِ ابْنِ سَيِّدِ الْأَوْصِيَاءِ، السَّلَامُ عَلَيِ ابْنِ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ، السَّلَامُ عَلَيِ ابْنِ خَدِيجَةَ الْكُبْرَى، السَّلَامُ عَلَيِ ابْنِ سِدْرَةِ الْمُنتَهَى، السَّلَامُ عَلَيِ ابْنِ جَنَّةِ الْمَأْوَى، السَّلَامُ عَلَيِ ابْنِ زَمْزَمَ وَ الصَّفَا، السَّلَامُ عَلَيِ الْمُرْمَلِ بِالدِّمَاءِ، السَّلَامُ عَلَيِ الْمَهْتُوكِ الْخَبَاءِ، السَّلَامُ عَلَيِ خَامِسِ أَصْحَابِ أَهْلِ الْكِسَاءِ، السَّلَامُ عَلَيِ غَرِيبِ الْغُرَبَاءِ، السَّلَامُ عَلَيِ شَهِيدِ الشَّهَدَاءِ، السَّلَامُ عَلَيِ قَتِيلِ الْأَدْعِيَاءِ، السَّلَامُ عَلَيِ سَاكِنِ كَرْبَلَاءِ، السَّلَامُ عَلَيِ مَنْ بَكَتْهُ مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ، السَّلَامُ عَلَيِ مَنْ ذُرِّيَّتُهُ الْأَرْكَيَاءُ، السَّلَامُ عَلَيِ يَعْسُوبِ الدِّينِ، السَّلَامُ عَلَيِ مَنَازِلِ الْبَرَاهِينِ، السَّلَامُ عَلَيِ الْأَيْمَةِ السَّادَاتِ، السَّلَامُ عَلَيِ الْجُيُوبِ الْمَضْرُجَاتِ، السَّلَامُ عَلَيِ الشَّفَاهِ الذَّابِلَاتِ، السَّلَامُ عَلَيِ النُّفُوسِ الْمُصْطَلِمَاتِ، السَّلَامُ عَلَيِ الْأَرْوَاحِ الْمُخْتَلَسَاتِ، السَّلَامُ عَلَيِ الْأَجْسَادِ الْعَارِيَاتِ، السَّلَامُ عَلَيِ الْجُسُومِ الشَّاحِبَاتِ، السَّلَامُ عَلَيِ الدِّمَاءِ السَّائِلَاتِ، السَّلَامُ عَلَيِ الْأَعْضَاءِ الْمُقْطَعَاتِ، السَّلَامُ عَلَيِ الرُّؤُوسِ الْمُشَالَاتِ، السَّلَامُ عَلَيِ النَّسُوءِ الْبَارِزَاتِ، السَّلَامُ عَلَيِ حُجَّةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ وَ عَلَيِ آبَائِكَ الطَّاهِرِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ وَ عَلَيِ أَبْنَائِكَ الْمُسْتَشْهَدِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ وَ عَلَيِ ذُرِّيَّتِكَ النَّاصِرِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ وَ عَلَيِ الْمَلَائِكَةِ الْمُضَاجِعِينَ، السَّلَامُ عَلَيِ الْقَتِيلِ الْمَظْلُومِ، السَّلَامُ عَلَيِ أَخِيهِ الْمَسْمُومِ، السَّلَامُ عَلَيِ عَلِيِّ الْكَبِيرِ، السَّلَامُ عَلَيِ الرُّضِيعِ الصَّغِيرِ، السَّلَامُ

عَلَى الْأَبْدَانِ السَّلَامِ، السَّلَامُ عَلَى الْعِتْرَةِ الْقَرِيبَةِ، السَّلَامُ عَلَى الْمُجَدِّلِينَ فِي
الْفُلُواتِ، السَّلَامُ عَلَى التَّارِحِينَ عَنِ الْأَوْطَانِ، السَّلَامُ عَلَى الْمَدْفُونِينَ بِأَلَا
أَكْفَانِ، السَّلَامُ عَلَى الرُّءُوسِ الْمُفَرَّقَةِ عَنِ الْأَبْدَانِ، السَّلَامُ عَلَى الْمُخْتَسِبِ
الصَّابِرِ، السَّلَامُ عَلَى الْمَظْلُومِ بِأَلَا نَاصِرِ، السَّلَامُ عَلَى سَاكِنِ التُّرْبَةِ الرَّائِكَةِ،
السَّلَامُ عَلَى صَاحِبِ الْقَبَةِ السَّامِيَةِ، السَّلَامُ عَلَى مَنْ طَهَّرَهُ الْجَلِيلُ، السَّلَامُ
عَلَى مَنْ افْتَخَرَ بِهِ جَبْرِئِيلُ، السَّلَامُ عَلَى مَنْ نَاغَاهُ فِي الْمَهْدِ مِيكَائِيلُ، السَّلَامُ
عَلَى مَنْ نُكِنَتْ ذِمَّتُهُ، السَّلَامُ عَلَى مَنْ هُنِكَتْ حُرْمَتُهُ، السَّلَامُ عَلَى مَنْ أُرِيقَ
بِالظُّلَمِ دَمُهُ، السَّلَامُ عَلَى الْمُغْسَلِ بِدَمِ الْجِرَاحِ، السَّلَامُ عَلَى الْمُجْرِعِ
بِكَاسَاتِ الرِّمَاحِ، السَّلَامُ عَلَى الْمُضَامِ الْمُسْتَبَاحِ، السَّلَامُ عَلَى الْمُنْخُورِ فِي
الْوَرَى، السَّلَامُ عَلَى مَنْ دَفَنَهُ أَهْلُ الْقُرَى، السَّلَامُ عَلَى الْمُقْطُوعِ الْوَتَنِ،
السَّلَامُ عَلَى الْمُحَامِي بِأَلَا مُعِينِ، السَّلَامُ عَلَى الشَّيْبِ الْخَضِيبِ، السَّلَامُ عَلَى
الْخَدِّ التَّرِيبِ، السَّلَامُ عَلَى الْبَدَنِ السَّلِيبِ، السَّلَامُ عَلَى الثَّغْرِ الْمُقْرُوعِ
بِالْقَضِيبِ، السَّلَامُ عَلَى الرَّأْسِ الْمَرْفُوعِ، السَّلَامُ عَلَى الْأَجْسَامِ الْعَارِيَةِ فِي
الْفُلُواتِ تَنْهَشُهَا الذَّنَابُ الْعَادِيَاتُ وَتَخْتَلِفُ إِلَيْهَا السَّبَاغُ الصَّارِيَاتُ، السَّلَامُ
عَلَيْكَ يَا مَوْلَايَ وَ عَلَى الْمَلَائِكَةِ الْمَرْفُوفِينَ حَوْلَ قَبْتِكَ الْحَافِينَ بِثَرْتِكَ
الطَّائِفِينَ بِعَرَصَتِكَ الْوَارِدِينَ لِرِيَاذَتِكَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ فَإِنِّي قَصَدْتُ إِلَيْكَ وَ
رَجَوْتُ الْفَوْزَ لَدَيْكَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ سَلَامَ الْعَارِفِ بِحُرْمَتِكَ الْمُخْلِصِ فِي
وَلَايَتِكَ الْمُتَقَرِّبِ إِلَى اللَّهِ بِمَحَبَّتِكَ الْبَرِيِّ مِنْ أَعْدَانِكَ، سَلَامٌ مَنْ قَلْبُهُ
بِمُصَابِكَ مَقْرُوعٌ وَ دَمْعُهُ عِنْدَ ذِكْرِكَ مَسْفُوحٌ، سَلَامٌ الْمَفْجُوعِ الْحَزِينِ الْوَالِدِ
الْمُسْتَكِينِ، سَلَامٌ مَنْ لَوْ كَانَ مَعَكَ بِالطُّفُوفِ لَوْفَاكَ بِنَفْسِهِ حَدَّ السُّيُوفِ وَ
بَذَلَ حُشَاشَتَهُ دُونَكَ لِلْحُتُوفِ وَ جَاهَدَ بَيْنَ يَدَيْكَ وَ نَصَرَكَ عَلَى مَنْ بَغَى
عَلَيْكَ وَ فَدَاكَ بِرُوحِهِ وَ جَسَدِهِ وَ مَالِهِ وَ وَلَدِهِ وَ رُوحَهُ لِرُوحِكَ فِدَاءً وَ أَهْلُهُ
لَأَهْلِكَ وَقَاءً، فَلَنْ أَخْرُجَنِي الدُّهُورُ وَ عَاقَنِي عَنْ نَصْرِكَ الْمُقْدُورُ وَ لَمْ أَكُنْ
لِمَنْ حَارَبَكَ مُحَارِبًا وَ لِمَنْ نَصَبَ لَكَ الْعَدَاوَةَ مُنَاصِبًا، فَلَا تُدْبِنَنَّ صَبَاحًا وَ
مَسَاءً وَ لَا بَكِينَ لَكَ بَدَلَ الدَّمُوعِ دَمًا حَسْرَةً عَلَيْكَ وَ تَأْسَفًا عَلَى مَا دَهَاكَ وَ

تَلَهْفًا حَتَّى أَمُوتَ بِلَوْعَةِ الْمُصَابِ وَ غُصَّةِ الْإِكْتِيَابِ؛ أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَقَمْتَ
الصَّلَاةَ وَ آتَيْتَ الزَّكَاةَ وَ أَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَيْتَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ الْعُدْوَانَ وَ
أَطَعْتَ اللَّهَ وَ مَا عَصَيْتَهُ وَ تَمَسَّكَتَ بِهِ وَ بَحَلَّيْلَهُ، فَأَرْضَيْتَهُ وَ خَشِيتَهُ وَ رَاقَبْتَهُ وَ
اسْتَجَبْتَهُ وَ سَنَنْتَ السُّنَنَ وَ أَطْفَأْتَ الْفِتْنَ وَ دَعَوْتَ إِلَى الرَّشَادِ وَ أَوْضَحْتَ
سُبُلَ السَّدَادِ وَ جَاهَدْتَ فِي اللَّهِ حَقَّ الْجِهَادِ وَ كُنْتَ لِلَّهِ طَائِعًا وَ لِحَدِّكَ
مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ تَابِعًا وَ لِقَوْلِ أَيْبِكَ سَامِعًا وَ إِلَيَّ وَصِيَّةً أَخِيكَ
مُسَارِعًا وَ لِعِمَادِ الدِّينِ رَافِعًا وَ لِلطُّغْيَانِ قَامِعًا وَ لِلطُّغَاةِ مُقَارِعًا وَ لِلأُمَّةِ نَاصِحًا
وَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ سَابِحًا وَ لِلْفُسَاقِ مُكَافِحًا وَ بِحُجَجِ اللَّهِ قَانِمًا وَ لِلإِسْلَامِ
وَ الْمُسْلِمِينَ رَاحِمًا وَ لِلْحَقِّ نَاصِرًا وَ عِنْدَ الْبَلَاءِ صَابِرًا وَ لِلدِّينِ كَاتِلًا وَ عَنْ
حُوزَتِهِ مُرَامِيًا، تَحُوطُ الْهَدْيِ وَ تَنْصُرُهُ وَ تَبْسُطُ الْعَدْلَ وَ تَنْشُرُهُ وَ تَنْصُرُ الدِّينَ
وَ تُظْهِرُهُ وَ تَكْفُ الْعَابِثَ وَ تَرْجُرُهُ وَ تَأْخُذُ لِلدِّينِ مِنَ الشَّرِيفِ وَ تُسَاوِي فِي
الْحُكْمِ بَيْنَ الْقَوِيِّ وَ الضَّعِيفِ، كُنْتَ رَبِيعَ الْأَيْتَامِ وَ عَصْمَةَ الْأَنَامِ وَ عِزَّ
الْإِسْلَامِ وَ مَعْدِنَ الْأَحْكَامِ وَ حَلِيفَ الْإِنْعَامِ، سَالِكًا طَرِيقَ جَدِّكَ وَ أَيْبِكَ
مُشَبِّهًا فِي الْوَصِيَّةِ لِأَخِيكَ، وَفِي الدَّمِ، رَضِيَ الشِّيمِ، ظَاهِرِ الْكَرَمِ مُتَهَجِدًا فِي
الظُّلَمِ، قَوِيْمَ الطَّرِيقِ، كَرِيمَ الْخَلَاتِقِ، عَظِيمَ السَّوَابِقِ شَرِيفَ النَّسَبِ، مُنِيفَ
الْحَسَبِ، رَفِيعَ الرُّتَبِ، كَثِيرَ الْمَنَاقِبِ، مَحْمُودَ الصَّرَائِبِ، جَزِيلَ الْمَوَاهِبِ،
حَلِيمَ رَشِيدَ مُنِيبَ جَوَادَ عَلِيمَ شَدِيدَ إِمَامَ شَهِيدَ أَوَاةَ مُنِيبَ حَبِيبَ مَهِيْبَ،
كُنْتَ لِلرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَلَدًا وَ لِلْقُرْآنِ مُتَقِدًا وَ لِلأُمَّةِ عَضُدًا وَ فِي
الطَّاعَةِ مُجْتَهِدًا حَافِظًا لِلْعَهْدِ وَ الْمِيثَاقِ نَاكِبًا عَنْ سُبُلِ الْفُسَاقِ وَ بَادِلًا
لِلْمَجْهُودِ، طَوِيلَ الرُّكُوعِ وَ السُّجُودِ، زَاهِدًا فِي الدُّنْيَا زُهْدَ الرَّاحِلِ عَنْهَا،
نَازِلًا إِلَيْهَا بَعِينَ الْمُسْتَوْحِشِينَ مِنْهَا، آمَالِكَ عَنْهَا مَكْفُوفَةً وَ هِمَّتِكَ عَنْ
زِينَتِهَا مَصْرُوفَةً وَ إِحْظَاظِكَ عَنْ بَهْجَتِهَا مَطْرُوفَةً وَ رَغْبَتِكَ فِي الْآخِرَةِ
مَعْرُوفَةً، حَتَّى إِذَا الْجُورُ مَدَّ بَاعَهُ وَ أَسْفَرَ الظُّلْمُ قِنَاعَهُ وَ دَعَا الْغِيَّ أَتْبَاعَهُ وَ
أَلَّتْ فِي حَرَمِ جَدِّكَ قَاطِنٌ وَ لِلظَّالِمِينَ مُبَايِنٌ، جَالِسُ الْبَيْتِ وَ الْمِحْرَابِ مُعْتَزِلٌ
عَنِ اللَّذَاتِ وَ الشَّهَوَاتِ، تُنْكِرُ الْمُنْكَرَ بِقَلْبِكَ وَ لِسَانِكَ عَلَيَّ حَسَبِ طَائِفَتِكَ

وَإِمَّا نَكَ، ثُمَّ اقْتَصَاكَ الْعِلْمُ لِلْإِنْكَارِ وَ لَزِمَكَ أَنْ تُجَاهِدَ الْفُجَّارَ فَسِرْتَ فِي
أَوْلَادِكَ وَ أَهَالِيكَ وَ شَيْعَتِكَ وَ مَوَالِيكَ وَ صَدَعْتَ بِالْحَقِّ وَ الْبَيِّنَةِ وَ دَعَوْتَ
إِلَى اللَّهِ بِالْحِكْمَةِ وَ الْمُوعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ أَمَرْتَ بِإِقَامَةِ الْخُدُودِ وَ الطَّاعَةِ
لِلْمَعْبُودِ وَ نَهَيْتَ عَنِ الْخُبَاثِ وَ الطُّغْيَانِ وَ وَاجَهُوكَ بِالظُّلْمِ وَ الْعُدْوَانِ
فَجَاهَدْتَهُمْ بَعْدَ الْإِعْزَازِ لَهُمْ وَ تَأْكِيدِ الْحُجَّةِ عَلَيْهِمْ، فَكَتَبُوا ذِمَامَكَ وَ بَيْعَتَكَ وَ
أَسْخَطُوا رَبَّكَ وَ جَدَّكَ وَ بَدَّوْكَ بِالْحَرْبِ فَتَبَّتْ لِلطُّغْنِ وَ الصَّرْبِ وَ طَحْنَتْ
جُنُودَ الْفُجَّارِ وَ افْتَحَمَتْ قَسْطَلُ الْغُبَارِ مُجَالِدًا بِذِي الْفَقَارِ، كَأَنَّكَ عَلَيَّ
الْمُحْتَارُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَلَمَّا رَأَوْكَ ثَابِتَ الْجَاشِ غَيْرَ خَائِفٍ وَ لَا خَاشٍ، نَصَبُوا لَكَ
غَوَائِلَ مَكْرِهِمْ وَ قَاتَلُوكَ بِكَيْدِهِمْ وَ شَرَّهِمْ وَ أَمَرَ اللَّعِينُ جُنُودَهُ، فَمَنَعُوكَ الْمَاءَ
وَ وَرُودَهُ وَ نَاجَزُوكَ الْفَتَالَ وَ عَاجَلُوكَ التَّرَالَ وَ رَشَقُوكَ بِالسَّهَامِ وَ النَّبَالِ وَ
بَسَطُوا إِلَيْكَ الْأَكْفَ الْإِصْطِلَامِ وَ لَمْ يَرَعُوا لَكَ ذِمَامًا وَ لَا رَاقِبُوا فِيكَ أَثَامًا فِي
قَتْلِهِمْ أَوْلِيَاءَكَ وَ نَهْمِهِمْ رَحَالَكَ وَ أَنْتَ مُقَدَّمٌ فِي الْهَبَوَاتِ وَ مُحْتَمِلٌ لِلْأَذْيَاتِ،
قَدْ عَجِبْتَ مِنْ صَبْرِكَ مَلَائِكَةُ السَّمَاوَاتِ، فَأَحْدَقُوا بِكَ مِنْ كُلِّ الْجِهَاتِ وَ
أَثَخْنُوكَ بِالْجِرَاحِ وَ حَالُوا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ الرُّوَّاحِ وَ لَمْ يَبْقَ لَكَ نَاصِرٌ وَ أَنْتَ
مُحْتَسِبٌ صَابِرٌ، تَدْبُ عَنْ نِسْوَتِكَ وَ أَوْلَادِكَ حَتَّى نَكْسُوكَ عَنْ جَوَادِكَ،
فَهَوَيْتَ إِلَى الْأَرْضِ جَرِيحًا تَطْطُوكَ الْخُيُولُ بِحَوَافِرِهَا، أَوْ تَعْلُوكَ الطُّغَاةُ
بِوَاتِرِهَا، قَدْ رَشَحَ لِلْمَوْتِ جَبِينُكَ وَ اخْتَلَفَتْ بِالْإِنْقِبَاضِ وَ الْإِنْبِسَاطِ شِمَالُكَ
وَ يَمِينُكَ، تُدِيرُ طَرَفًا خَفِيًّا إِلَى رَحْلِكَ وَ بَيْتِكَ وَ قَدْ شَغَلْتَ بِنَفْسِكَ عَنْ وَلَدِكَ
وَ أَهَالِيكَ وَ أَسْرَعَ فَرَسُكَ، شَارِدًا إِلَى خِيَامِكَ، قَاصِدًا مُحْمَحِمًا بَاكِيًا، فَلَمَّا
رَأَيْنَ النِّسَاءُ جَوَادَكَ مَخْزِيًّا وَ نَظَرْنَ سَرَجَكَ عَلَيْهِ مَلُوبِيًّا، بَرَزْنَ مِنَ الْخُدُورِ
نَاشِرَاتِ الشُّعُورِ، عَلَى الْخُدُودِ لَا طِمَاطٍ، لِلْوُجُوهِ سَافِرَاتٍ وَ بِالْعَوِيلِ دَاعِيَاتٍ
وَ بَعْدَ الْعَزِّ مُذَلَّلَاتٍ وَ إِلَى مَصْرَعِكَ مِبَادِرَاتٍ وَ الشَّمَرُ جَالِسٌ عَلَى صَدْرِكَ وَ
مَوْلُغٌ سَيْفُهُ عَلَى نَحْرِكَ، قَابِضٌ عَلَى شَيْبَتِكَ بِيَدِهِ، ذَابِحٌ لَكَ بِمُهْهَدِهِ، قَدْ
سَكَنْتَ حَوَاسِكَ وَ خَفَيْتَ أَنْفَاسَكَ وَ رَفَعَ عَلَى الْقَنَآةِ رَأْسُكَ وَ سَيَّ أَهْلُكَ
كَالْعَبِيدِ وَ صَفَدُوا فِي الْحَدِيدِ فَوْقَ أَقْتَابِ الْمَطِيَّاتِ، تَلْفَحُ وَجُوهَهُمْ حَرٌّ

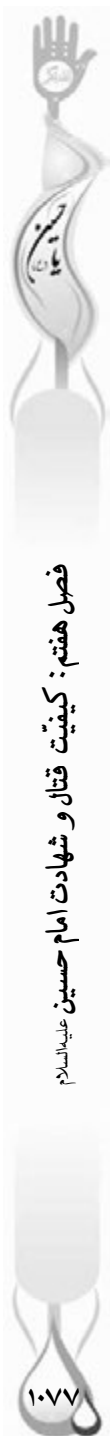
الْهَاجِرَاتِ، يُسَاقُونَ فِي الْبَرَارِي وَالْفَلَوَاتِ، أَيْدِيهِمْ مَغْلُولَةٌ إِلَيَّ الْأَغْنَاقِ،
يُطَافُ بِهِمْ فِي الْأَسْوَاقِ.

سلام بر جناب امام حسین علیه السلام باد که نفس طاهر مطهر او جان عزیز خود را در راه رضای خدا بخشش نمود، سلام خدا بر کسی باد که در پنهان و آشکار پیوسته اطاعت خداوند جبار نمود و بر کسی باد که خدا در تربت طاهره او برای هر درد و مرض شفا قرار داده است، سلام بر کسی که در زیر گنبد قبر مبارکش اجابت دعای حاجت‌مندان است.

سلام خدا بر وجودی که بدن مبارکش به خون خود آغشته، خیمه‌های او غارت گشته است و بر پنجم اصحاب کسا و بر غریب غریبان و بر شهید شهیدان و بر کشته زنازادگان و بر ساکن کربلا، مدفون خاک نینوا، و بر کسی که ملایک آسمان‌ها در مصیبت او گریان شدند.

سلام خدا بر گریبان‌های خون آلود و بر لب‌هایی که از تشنگی خشک و پژمرده شده بودند و بر جان‌هایی که از جور دشمنان مستأصل و هلاک شدند و بر ارواحی که به شمشیر فاجران از بدن‌ها ربوده و بیرون گشتند و بر اجساد عاریه، و اجسام ساکن از مرگ، و متفرقه به شمشیر دشمنان، و بر سرهایی که بر نیزه‌ها بلند شده، و بر زنانی که از پرده بیرون گشته، در دست دشمنان اسیر شدند.

سلام خدا بر فرزند شهیدش علی کبیر و بر فرزند شیر خواره صغیر و بر بدن‌هایی که جامه‌های آنها را به غارت بردند و بر عترت و خویشان نزدیک و بر جسم‌هایی که در بیابان‌ها به روی خاک



افتادند و بر کسانی که از وطن‌ها آواره شدند و بر کسانی که در زیر خاک بی کفن مدفون گشتند و بر سرهایی که از بدن‌ها جدا شدند.

سلام خدا بر کسی باد که در راه رضای خدا بر مصیبت‌ها و بلاها صبر و تحمل نمود و بر مظلومی که بی‌یار و یاور بود و بر کسی که به خون زخم خود غسل داده شد و به کاسه‌های نیزه‌ها شربت ناگوار مرگ را چشید و بر کسی که در حقش ستم نمودند و بر ریختن خون و غارت اموال و هتک حرمت او را مباح دانستند و بر کسی که در میان اهل روزگار سر او را نحر کردند و بر کسی که اهل بادیه و دهات او را دفن نمودند و بر کسی که بند و رگ دلش به تیر جفا بریده گردید و بر کسی که از دین خدا و رسول او بی‌یار و یاور حمایت می‌کرد و با دشمنان دین بی‌کس و تنها جهاد نمود و به ریشی که به خون خود خضاب گردید و بر سری که به سر نیزه بلند شد و به خدّ و گونه رخسار که به روی خاک گرم افتاده بود و بر بدن غارت و عریان شده و به دندانی که چوب به آن زدند و به سر بلند شده به بالای نیزه.

چون جور و ستم بازوی خود را بلند نموده و قوّت یافت، و ظلم پرده تاریکی را به روی زمین افکند و ضلالت و گمراهی تابعان خود را به ترویج خود خواند، در حالتی که در حرم جدّ بزرگوار ساکن و مقیم بودی و از کرده‌های ستمکاران دوری می‌جستی و کنار می‌شدی، پیوسته در خانه و محراب به عبادت خود ملازمت می‌کردی و از لذایذ دنیا و شهوات نفسانیه کناره می‌گشتی و دامن جامه عصمت و طهارت را به لوّث لذایذ و شهوات آلوده نمی‌کردی و



منکر و مناهی را ناخوش می‌داشتی و به قدر طاقت و قوّت خود به دل و زبان کراحت و نهی از گناهان می‌کردی.

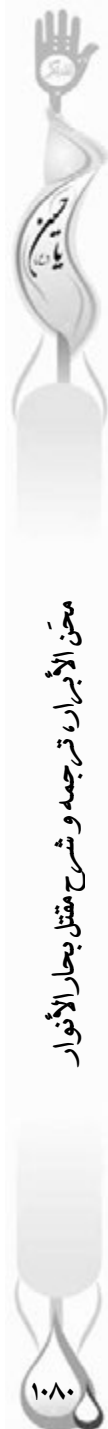
پس علم ربّانی تو اقتضا نمود که در ظاهر و آشکار نهی از منکر نمایی و بر تو لازم شد که با فاجران جهاد کنی پس برای جهاد کافران با فرزندان و اهل بیت و شیعیان و دوستان خود بیرون رفتی و با حقّ و برهان زحمت‌ها و مشقّت‌ها کشیدی و گروه ستمکاران را به حکمت بالغه و نصایح کافیه و مواعظ حسنه پند و نصیحت نمودی و ایشان را به اقامه حدود و طاعت معبود امر کردی و از خبائث و طغیان نهی فرمودی. آن ستمکاران به ظلم و عدوان تو را مواجهه و مقابلت نمودند، پس بعد از موعظه ایشان و تمام نمودن حجّت و برهان با آن ظالمان در راه رضای خداوند عالمیان جهاد کردی و عهد و پیمان و بیعت تو را شکستند، و در حقّ تو، خدا و جدّ بزرگوارت را بر خودشان خشناک و غضبناک کردند و به کارزار تو ابتدا نمودند و شیوه ظلم و عداوت را پیش گرفتند و دامن دشمنی را بر کمر بستند.

بر طعن نیزه و ضرب شمشیر صبر نمودی و ثابت قدم شدی و لشگر کفّار را در هم شکستی و به شمشیر شرّبار جمعیت ایشان را پراکنده ساختی و استخوان ایشان را مانند آرد خرد کردی و به میان گرد و غبار کارزار گروه اشرار بی‌باک و واهمه داخل شدی و به شمشیر ذوالفقار، مانند علی مختار علیه‌السلام شجاعت به کار بردی و چون لشگر اشقیّا تو را آرام دل و غیر خائف و ترسان و دلیر یافتند و هرگز در تو ترس و واهمه ندیدند، پس غوایل و مکاید مکر خود را بر تو آماده کردند و دام تزویر و حيله را در کارزار تو برچیدند و به

مکر و شرارت در برابر تو مقاتله کردند و به مردانگی و جوانمردی با تو جنگ نمودند.

پس به نامردی یاوران تو را کشتند و تو بر این بلاها و مصائب در راه رضای خدا صبر کردی و از زنان و فرزندان خود به تنهایی شرّ ایشان را دفع نمودی، تا اینکه به زخم‌های کاری فزون از شماره، تو را از بالای اسب به زمین افکندند. پس با تن زخم دار به روی خاک افتادی و اسبان لشگر کافران به سم‌های خود بدن نازنین تو را لگد می‌زدند، گروه طاغیان با شمشیر برآن در بالای سر تو ایستادند و تو را زخم‌ها زدند و پیشانی مبارک تو به جهت مرگ عرق نمود و جانب یمین و یسار تو به سبب مرگ گاهی پیچده می‌شدند و گاهی گشوده می‌گردیدند. در آن حالت به گوشه چشم خود به رحل و خیمه‌های خود نظر نمودی و حال آنکه به جهت زخم‌های بیشمار از مراعات فرزندان و اهل بیت بر جان خود مشغول بودی و اسب تو در آن هنگام رم نمود. با شیهه و صدای بلند و دیده گریان و همه کنان رو به سوی خیمه‌های زنان نهاد.

چون زنان حرم اسب تو را بی‌صاحب دیدند و زینش را در زیر شکم وی پیچیده و سرازیر یافتند، پس بی‌اختیار از پرده‌های خود بیرون آمدند موی سر خود را به روی خود پریشان کردند و به روها لطمه زدند و آشکار شدند و واویلا و ناله و فریاد نمودند و بعد از عزّت، خوار و ذلیل شدند، و به جای کشته شدن تو مبادرت و سرعت کردند؛ در حالیکه شمر به روی سینه تو نشسته بود و شمشیر خود را به گلوی تو فرو برده بود، از ریش مبارکت به دست خود



گرفته و به شمشیر فولاد نیز آهن هندی تو را ذبح می کرد.

حواس و اعضای تو از جهت مرگ ساکن بودند و نفس تو پنهان و مخفی شد و سر انورت به بالای نیزه بلند گشت و اهل بیت و عیال تو مانند بندگان اسیر شدند و دست های ایشان در بالای قتب شتران به زنجیر بسته شد و روی ایشان را حرارت هنگام زوال می سوزانید، در بیابان ها و صحراها می گردانیدند و در حالتی که دست ایشان را به زنجیر کین به گردن ها بسته، در بازارها می چرخاندند.^۱

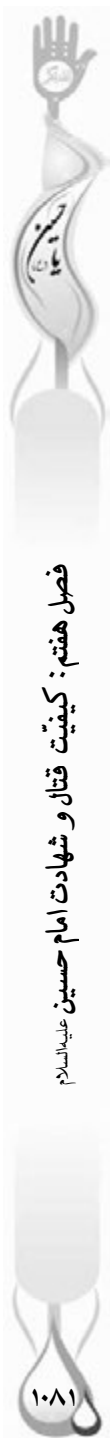
مترجم می گوید: از فقرات این زیارت شریفه بسیاری از مطالب و مصایب اهل بیت ظاهر و هویدا می شود که دل شیعیان را کباب و دل ایشان را پر آب می نماید. بعد از ترجمه احتیاج به تفصیل و بیان نماند، شاید جناب سید بزرگوار سید بحر العلوم طباطبائی قسره مضمون دو بیت خود را از فقرات این زیارت شریفه اخذ نموده که می فرماید:

يَلْقَى الْأَعَادِي بَقْلَبٍ مِنْهُ مُنْقَسِمٌ بَيْنَ الْخِيَامِ وَ أَعْدَاءٍ تُكَافِحُهُ
وَاللَّحْظُ كَالْقَلْبِ عَيْنٌ نَحْوَ نَسْوَتِهِ وَ عَيْنُ الْقَوْمِ لَا تُبَارِحُهُ

اشعار سید بحر العلوم
در رثای حسین (ع)

آن مظلوم بی کس با دشمنان دین به عزم جهاد ملاقات نمود، با قلبی که به دو قسمت منقسم شده بود، در میان خیمه های حرم و میان دشمنانی که در مقام کارزار آن حضرت ایستاده بودند؛ که یک حصه وی در فکر بی کسی زنان و مصایب اهل بیت بود که ایشان را به جز آن حضرت پرستار و پشت و پناهی نبود و نیم دیگرش در فکر جهاد دشمنان بود و نظر کردن آن بزرگوار بی کس مانند دلش منقسم به دو قسمت بود، چشمی از آن غریب مظلوم پیوسته به سوی

۱. شیخ مفید، الجمل: ۹۷.



حالت زنان و اهل بیت خود بود و چشم دیگرش به سوی آن قوم کافران بود که دست از او بر نمی داشتند.^۱

کیفیت شهادت امام حسین (ع) از زبان امام باقر (ع)

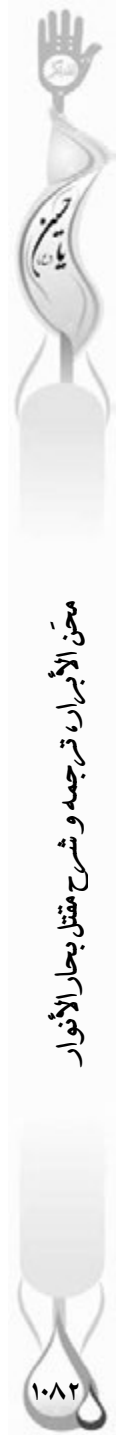
مصنّف قدس سره از کتاب نوادر علی بن اسباط به سند خود از جناب امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: پدر بزرگوارم سید سجاد علیه السلام در روز قتل پدر بزرگوارش به مرض مبتلا بود و در خیمه خوابیده بود، من به دوستان و شعیان خود نظر می کردم که چگونه در خدمت جدّ بزرگوارم مشغول کارزار گروه اشرار می شوند و چگونه جان نثاری می نمایند و چگونه طلب آب برای او می نمایند.

جدّ بزرگوار خود را می دیدم که بر آن اشقیا حمله می نمود، گاهی به میمنه لشگر اشرار و گاهی بر میسر، دفعه ای بر قلب لشگر کفار حمله می کرد، ایشان را مانند مور و ملخ پراکنده می نمود، تا اینکه آن بزرگوار را کشتند، به کشتنی که جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن نحو کشتن نهی کرده بود. حتی غیر انسان، انواع افراد حیوان را به چنین کشتنی نهی می کرد. به تحقیق آن مظلوم را به شمشیر و نیزه و سنگ و چوب و عصا می کشتند و بعد از کشتن بدن نازنین زخم دار او را لگد کوب سمّ اسبان کردند.^۲

مصنّف قدس سره آمدن اسب را به خیمه ها در نزدیکی به نحو دیگر ذکر خواهد نمود.

۱. این دو بیت از کتاب شعر مرحوم علامه سید مهدی بحر العلوم رضوان الله علیه بنام «العقود الإثنی عشر فی رثاء سادات البشر» گرفته شده است. شعر ایشان دوازده قصیده در دوازده بیت است که برگردان عربی دوازده بند محتشم کاشانی است که هر بند آن دوازده بیت است.

۲. نخبه من الرواة، الاصول الستة عشر: ۱۲۲.



آنچه مقصود بیان وی در اینجا بود و ایرادش مناسب باب و مقام تمام شد. مصنف قدس سره در ابواب متأخره بسیاری از اخبار مناسب این مقام را ذکر خواهد نمود إن شاء الله.

باید ذاکران به جمیع ابواب کتاب نظر نمایند، تا مطلع به آنها بشوند، زیرا که در میان آنها بسیاری از اخبار دلسوز موجود است و ترجمه را تابع سیاق اصل کتاب نمودم انتهى.

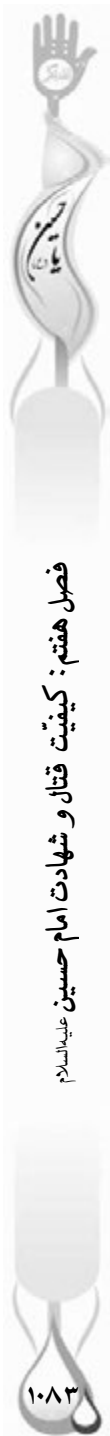
رسیدن خبر شهادت امام (ع) به خیمه‌ها
مصنف قدس سره از سید بزرگوار سید بن طاووس قدس سره روایت کرده است که چون آن حضرت را شهید نمودند، کنیزی از خیمه گاه بیرون آمد، کسی به آن کنیز گفت: ای کنیز! سید و آقای تو را کشتند.

همان کنیز می گوید: چون این خبر وحشت اثر را شنیدم، به نهایت سرعت به سوی خاتون خود دویدم در حالی که صدا به ناله و صیحه بلند کرده بودم، چون دختران جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و زنان حرم صدای ناله و فریاد مرا شنیدند، رو به روی من آمده، صیحه کردند و صداها به ناله بلند نمودند.^۱

سبقت و پیشی از هم برای غارت خیمه‌ها
سید قدس سره روایت کرده است که چون گروه اشقیا از قتل و غارت آن حضرت فارغ شدند، روبه سوی خیمه‌های حرم گذاشتند و به

جهت غارت اهل بیت رسالت به یکدیگر سبقت می کردند، برای غارت خیمه‌های بی صاحب آل رسول صلی الله علیه و آله و نور دیده زهرا بتول علیها السلام، آن قوم یهود جهول به یکدیگر پیشی می گرفتند، همه اموال خیمه‌ها را غارت نمودند، حتی چادرها را از سر زنان می کشیدند. دختران جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و حرم محترم آن پیغمبر گرامی از خیمه‌ها بیرون شدند، در گریه و زاری و ناله و

۱. سید بن طاووس، *التهوف*: ۱۳۰.



سوگواری برای یکدیگر مساعدت و یاری می کردند. در فراق حامیان و هجرت دوستان جان نثاران، ناله های جان گداز می نمودند و قطرات اشک حسرت را به رخسار مصیبت زده و محنت دیده خود جاری می کردند.^۱

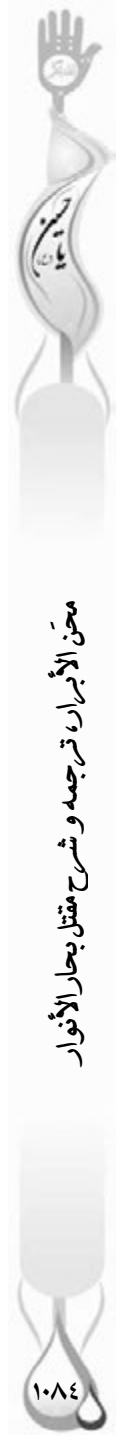
حمید بن مسلم روایت کرده است، زنی از قبیله بکر بن وائل در آن عرصه کارزار با شوهر خود در میان لشگر عمر بن سعد بود. چون بی حیایی لشگر اشرار را مشاهده نمود و دید که آن قوم بد کردار در خیمه ها به غارت حرم و اهل بیت جناب مظلوم کربلا هجوم آور شدند و ایشان را غارت می کنند، غیرت و حمیت بر آن زن رخ داد، شمشیری برداشت به سوی خیمه ها روانه شد که آن قوم را از غارت دختران جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله منع نماید. فریاد می کشید: کجایند مردان بکر بن وائل؟ آیا سزاوار و رواست که دختران جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله را غارت نمایند؟ در این کار قبیح حکمی نیست مگر برای خداوند قهار!

کجایند طالبان خون جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله؟ پس در آن هنگام شوهر آن زن به نزد او آمده از دست زنش گرفت و به سوی منزل خود برگردانید.^۲

سید بن طاووس قسره روایت کرده و فرموده است که آن ملاعین بعد از غارت خیمه های ملایک پاسبان، زنان اهل بیت رسالت را بیرون کردند. آتش کین به خیمه های غارت شده آن مظلوم کشته جور و جفا زدند.

۱. همان.

۲. همان؛ ابن نما حلی، مشیر الأحرار: ۷۷.



آن زنان بی کس از خیمه‌ها سر برهنه و غارت شده و پا برهنه
بیرون آمدند، گریه و ناله می کردند و فریادرسی نداشتند و در قید
ذلت اسیری بودند.^۱

نجابت ذوالجناح

گفته‌اند که چون آن حضرت کشته شد اسبش از دست قوم
اشرار گریخته، بر بالای سر صاحب به خون آغشته خود رسید،
پیشانی خود را به خون آن مظلوم آغشته نموده، از ترس اینکه مبادا
لشکر اشقیا او را بگیرند رو به خیمه‌های حرم گذاشته صیحه و شیهه
می کشید و آنقدر سر خود را در پیش روی خیمه‌ها به زمین زد، تا
این که روح از تنش مفارقت نمود.^۲

گریه‌ها و ناله‌های
جانسوز امّ کلثوم و
زنان حرم

چون خواهران دل کباب و دختران بی پشت و پناه و سایر اهل
بیت جناب مظلوم کربلا اسب را بی صاحب دیدند و در بالای وی
کسی را نیافتند، صداها به گریه و زاری بلند نمودند. جناب امّ کلثوم
دست خود را به سرش گذاشت، با دل بریان و دیده گریان فریاد و
مُحَمَّدَاهُ وَ جَدَّاهُ وَ نَبِیَّاهُ وَ اَبَا الْقَاسِمِاهُ وَ عَلِیَّاهُ وَ جَعْفَرَاهُ وَ حَمَزَنَاهُ
وَ احْسَنَاهُ می کشید و می گفت: این کشته و به خون خود آغشته
حسین علیه السلام است که در بیابان افتاده و در صحرای کربلا به خون
خود آغشته گردیده است که سرش را از قفا بریده، عمامه و رداء او
را غارت کرده‌اند.

آنقدر ناله و فغان نمود تا اینکه بی اختیار گشته و مدهوش گردید.^۳

۱. سید بن طاووس، *اللهوف*: ۱۳۰.

۲. محمد بن ابی طالب، *تسلية المجالس و زينة المجالس* ۲: ۳۲۷.

۳. محمد بن حسن فتال، *روضة الواعظین* ۱: ۱۸۸؛ احمد بن اعثم کوفی، *الفتوح* ۵: ۱۱۹؛
در این دو منبع بعضی از مضمون این روایت را یافتیم.



الإحتجاج، ابو منصور احمد بن على طبرسى، يك جلد، انتشارات مرتضى مشهد، ۱۴۰۳ هـ.ق.

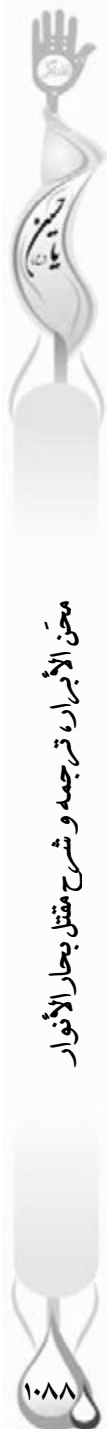
الإحصاء، شيخ مفيد، يك جلد، انتشارات كنگره جهانى شيخ مفيد قم، ۱۴۱۳ هـ.ق.
الأخبار الطوال، ابو حنيفه احمد بن داود دينورى، قم، منشورات رضى، ۱۳۶۸ ش.
الإرشاد، شيخ مفيد، ۲ جلد در يك مجلد، انتشارات كنگره جهانى شيخ مفيد قم، ۱۴۱۳ هـ.ق.

الاستيعاب فى معرفة الأصحاب، يوسف بن عبدالله بن عبدالبر، ۴ جلد، انتشارات دار الجيل
الإصابة فى تمييز الصحابة، احمد بن على بن حجر عسقلانى، يك جلد، انتشارات دارالكتب
العلمية بيروت، ۱۴۱۵ هـ.ق.

الأصول الستة عشر، نخبة من الرواة، يك جلد، انتشارات دار الشبستري قم، ۱۴۰۵ هـ.ق.
بيروت، ۱۴۱۲ هـ.ق.

الإعلام، شيخ مفيد، يك جلد، انتشارات كنگره جهانى شيخ مفيد قم، ۱۴۱۳ هـ.ق.
الأمان، سيد على بن موسى بن طاووس، يك جلد، انتشارات مؤسسه آل البيت قم، ۱۴۰۹ هـ.ق.

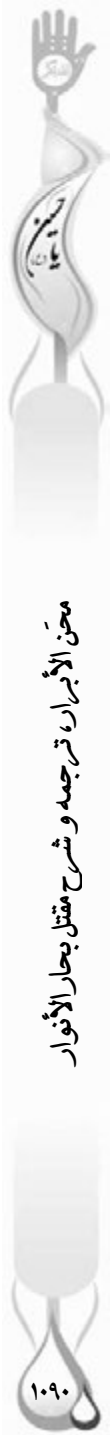
الأمالى، شيخ مفيد، يك جلد، انتشارات كنگره جهانى شيخ مفيد قم، ۱۴۱۳ هـ.ق.
الأمالى، شيخ طوسى، يك جلد، انتشارات دارالثقافة قم، ۱۴۱۴ هـ.ق.
الأمالى، شيخ صدوق، يك جلد، انتشارات كتابخانه اسلاميه، ۱۳۶۲ هـ.ش.
الإيضاح، فضل بن شاذان، يك جلد، تحقيق سيد جلال الدين حسيني ارموى.
الانوار العمانية، سيد نعمت الله جزايرى، ۴ جلد، انتشارات مؤسسه اعلمى بيروت، ۱۴۰۴ هـ.ق.



- ارشاد القلوب، حسن بن ابی الحسن دیلمی، ۲جلد، انتشارات شریف رضی، ۱۴۱۳ هـ.ق
- إعلام الوری، امین الاسلام فضل بن حسن طبرسی، یک جلد، انتشارات دارالکتب الإسلامية تهران.
- إقبال الأعمال، سید علی بن موسی بن طاووس، یک جلد، انتشارات دارالکتب الإسلامية تهران، ۱۳۶۷ هـ.ش.
- إمتاع الإسماع، أحمد بن علی مقریزی، ۱۵ جلد، انتشارات دارالکتب العلمية بیروت، ۱۴۲۰ هـ.ق.
- انساب الأشراف، أحمد بن جابر بلاذری، ۱۳ جلد، انتشارات دارالفکر بیروت، ۱۴۱۷ هـ.ق.
- البدء و التاریخ، مطهر بن طاهر مقدسی، ۶ جلد، انتشارات مكتبة الثقافة الدينية.
- البدایة و النهایة، اسماعیل بن کثیر دمشقی، ۱۵ جلد، انتشارات دارالفکر بیروت، ۱۴۰۷ هـ.ق.
- بحار الأنوار، علامه مجلسی، ۱۱۰ جلد، انتشارات مؤسسه الوفاء بیروت، ۱۴۰۴ هـ.ق.
- بشارة المصطفی، محمد بن ابی القاسم طبری، یک جلد، انتشارات جامعه مدرسين قم، ۱۴۲۰ هـ.ق.
- بصائر الدرجات، محمد بن حسن بن فروخ صفار، یک جلد، انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی قم، ۱۴۰۴ هـ.ق.
- التوحید، شیخ صدوق، یک جلد، انتشارات جامعه مدرسين قم، ۱۳۹۸ هـ.ق.
- التهذیب، شیخ طوسی، ۱۰ جلد، انتشارات دارالکتب الإسلامية تهران، ۱۳۶۵ هـ.ش.
- التاریخ الصغیر، محمد بن اسماعیل بخاری، دو جلد، انتشارات دارالمعرفة بیروت، ۱۴۰۶ هـ.ق.
- تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر، ۷۰ جلد، انتشارات دارالفکر، ۱۴۱۵ هـ.ق.
- تاریخ الإسلام، محمد بن احمد ذهبی، ۵۲ جلد، انتشارات دارالکتاب العربی بیروت، ۱۴۱۳ هـ.ق.
- تاریخ طبری، محمد بن جریر طبری، ۱۱ جلد، انتشارات دارالتراث بیروت، ۱۳۸۷ هـ.ق.
- تاریخ ابن خلدون، عبد الرحمن بن خلدون، ۸ جلد، انتشارات دارالفکر بیروت، ۱۴۰۸ هـ.ق.



- تاریخ یعقوبی، احمد بن أبی یعقوب عباسی، ۲ جلد، انتشارات دارصادر بیروت.
- تاریخ خلیفه بن خیاط، خلیفه بن خیاط لیثی، یک جلد، انتشارات دارالکتب العلمیه بیروت، ۱۴۱۵ ه.ق.
- تاریخ قم، حسن بن محمد بن حسن قمی، ترجمه حسن بن علی بن حسن عبدالملک قمی، یک جلد، انتشارات توس تهران، ۱۳۶۱ ه.ش.
- تاریخ مدنیة دمشق، ابوالقاسم علی بن عساکر شافعی دمشقی، ۷۰ جلد، انتشارات دارالفکر بیروت، ۱۴۱۸ ه.ق.
- تاج العروس، محمد مرتضی زبیدی، ۱۰ جلد، انتشارات مکتبه الحیة بیروت.
- تأویل الآیات الظاهرة، سید شرف الدین حسینی استرآبادی، یک جلد، انتشارات جامعه مدرسین قم، ۱۴۰۹ ه.ق.
- تسلية المجالس وزينة المجالس، محمد بن ابی طالب حسینی موسوی کرکی، دو جلد، انتشارات بنیاد معارف اسلامی قم، ۱۴۱۸ ه.ق.
- تحف العقول، حسن بن شعبه حرانی، یک جلد، انتشارات جامعه مدرسین قم، ۱۴۰۴ ه.ق.
- تجارب الأمم، ابو علی مسکویه رازی، ۷ جلد، انتشارات سروش تهران، ۱۳۷۹ ه.ش.
- تذکرة الخواص، سبط ابن جوزی، یک جلد، انتشارات مکتبه نینوی الحدیثیه تهران.
- ترجمة الامام الحسن (ع)، ابن عساکر، یک جلد، انتشارات مؤسسه محمودی بیروت، ۱۴۰۰ ه.ق.
- ترجمه فی الفتح، ترجمه محمد بن احمد مستوفی هروی، یک جلد، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی تهران، ۱۳۷۲ ه.ش.
- تفسیر امام عسکری (ع)، امام حسن عسکری (ع)، یک جلد، انتشارات مدرسه امام مهدی (عج) قم، ۱۴۰۹ ه.ق.
- تفسیر فرات، فرات بن ابراهیم کوفی، یک جلد، انتشارات مؤسسه چاپ و نشر، ۱۴۱۰ ه.ق.
- تفسیر العیاشی، محمد بن مسعود عیاشی، ۲ جلد، چاپخانه علمیه تهران، ۱۳۸۰ ه.ق.
- تفسیر قمی، علی بن ابراهیم قمی، ۲ جلد، انتشارات مؤسسه دارالکتاب قم، ۱۴۰۴ ه.ق.



- نواب الأعمال، شیخ صدوق، یک جلد، انتشارات شریف رضی قم، ۱۳۶۴ ه.ش.
- حلیۃ الأبرار فی الاحوال محمد و آلہ الاطهار، سیدهاشم بحرانی، ۲ جلد، بنیاد معارف اسلامی قم ۱۴۱۱ ه.ق.
- المجفوریات (الأشعثیات)، محمد بن محمد بن اشعث کوفی، یک جلد، انتشارات مکتبۃ نینوی الحدیثۃ، تهرآن.
- الجمال، شیخ مفید، یک جلد، انتشارات کنگره جهانی شیخ مفید قم، ۱۴۱۳ ه.ق.
- جلاء العیون، علامه مجلسی، یک جلد، چاپ اسلامیہ، ۱۳۴۸ ه.ش.
- جامع الأخبار، تاج الدین شعیری، یک جلد، انتشارات رضی قم، ۱۳۶۳ ه.ش.
- جامع الاحادیث، نرم افزار مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی، تحقیق پیرامون بحار الأنوار.
- الخرائج و الجرائح، قطب الدین راوندی، ۳ جلد، انتشارات مؤسسه امام مهدی (ع) قم، ۱۴۰۹ ه.ق.
- الحصال، شیخ صدوق، دو جلد در یک مجلد، انتشارات جامعہ مدرسین قم، ۱۴۰۳ ه.ق.
- خصائص الأئمة (ع)، سید رضی، یک جلد، انتشارات مجمع البحوث آستان قدس رضوی، ۱۴۰۶ ه.ق.
- الدعوات، قطب الدین راوندی، یک جلد، انتشارات مدرسه امام مهدی (ع) قم، ۱۴۰۷ ه.ق.
- الدّر الثمین فی ذکر خمس مائۃ آیۃ نزلت من کلام ربّ العالمین فی فضائل أمير المؤمنين (ع)، حافظ شیخ رجب بن محمد برسی حلی. یک جلد، دارالکتاب اسلامی قم، ۱۴۲۸ ه.ق.
- دلایل الإمامۃ، محمد بن جریر طبری، یک جلد، انتشارات دارالذخائر قم.
- دمع السجور فی ترجمۃ نفس المهموم، ابوالحسن شعرانی، یک جلد، انتشارات اسلامیہ طهران، ۱۳۷۴ ه.ق.
- دیوان امام علی (ع)، علی بن ابی طالب (ع)، یک جلد، انتشارات پیام اسلام قم، ۱۳۶۹ ه.ش.
- دیوان سید حمیری

دعائم الإسلام، نعمان بن محمد تمیمی مغربی، ۲ جلد، انتشارات دارالمعارف مصر، ۱۳۸۵ هـ.ق.

الذکری، شهید اول، یک جلد، مخطوط به خط کرمانی ۱۲۷۲ هـ.ق.
الروضة المختارة (شرح قصائد الهاشميات و العلويات کمیت بن زید و ابن ابی الحديد)،
انتشارات موسسه اعلمی، بیروت، بی تا.

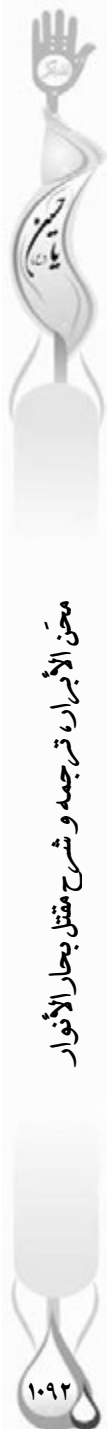
روضة الواعظین، محمد بن حسن فتال نیشابوری، یک جلد، انتشارات رضی قم.
روضة الشهداء، ملا حسین واعظ کاشفی، یک جلد، انتشارات اسلامیة تهران، ۱۳۸۰ هـ.ش
رجال ابن داود، ابن داود حلی، یک جلد، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۳ هـ.ق.
رجال العلامة الحلی، علامه حلی، یک جلد، دار الذخائر قم، ۱۴۱۱ هـ.ق.
رجال الکشي، محمد بن عمر کشی، یک جلد، انتشارات دانشگاه مشهد، ۱۳۴۸ هـ.ش.
رجال الشيخ الطوسي، شیخ طوسی، یک جلد، انتشارات اسلامی جامعه مدرسین، ۱۴۱۵ هـ.ق.
الزام النواصب، مفلح بن حسین راشد، یک جلد، ۱۴۲۰ هـ.ق.

الزهد، حسین بن سعید اهوازی، یک جلد، چاپ سید ابوالفضل حسینیان، ۱۴۰۲ هـ.ق.
زین الأخبار، عبدالحی بن ضحاک گردیزی، یک جلد، انتشارات دنیای کتاب تهران،
۱۳۶۳ هـ.ش.

سعد السعود، سید علی بن موسی بن طاووس، یک جلد، انتشارات دار الذخائر قم.
سنن أبي داود، سلیمان بن اشعث سجستانی، ۲ جلد، انتشارات دار الفکر بیروت، ۱۴۱۰ هـ.ق.
سمط النجوم العوالي فی انباء الاولاد والتوالی، عبدالمملک بن حسین عصامی مکی، ۳ جلد،
دارالکتب العلمیه بیروت، ۱۴۱۹ هـ.ق.

سیمای فرزندگان، رضا مختاری، یک جلد، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی قم، ۱۳۷۷ هـ.ش.
شرح الأخبار فی فضائل ائمة الأطهار علیهم السلام، نعمان بن محمد تمیمی مغربی، ۳ جلد، انتشارات
جامعه مدرسین قم.

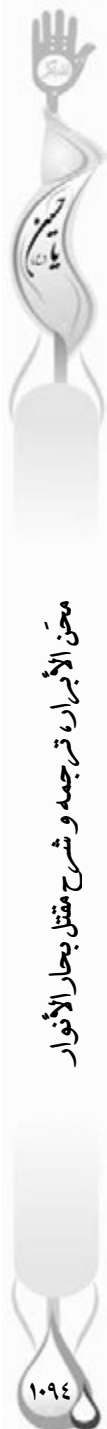
سنن النسائي، احمد بن شعیب نسائی، ۸ جلد، انتشارات دارالفکر بیروت، ۱۳۴۸ هـ.ق.



- سنن الکبری، احمد بن حسین بیهقی، ۱۰ جلد، انتشارات دارالفکر بیروت.
- شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید معتزلی، ۲۰ جلد در ۱۰ مجلد، انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی قم، ۱۴۰۴ هـ.ق.
- شذرات الذهب، عبدالحی بن عماد حنبلی، ۱۱ جلد، دار ابن کثیر بیروت، ۱۴۰۶ هـ.ق.
- شواهد التتیریل، حاکم حسکانی، ۲ جلد، انتشارات مؤسسه چاپ و نشر، ۱۴۱۱ هـ.ق.
- الصحاح، اسماعیل بن حماد جوهری، ۶ جلد، انتشارات دارالعلم لملايين بیروت، ۱۴۰۷ هـ.ق.
- صحیفة الرضا، علی بن موسی الرضا(ع)، یک جلد، انتشارات کنگره جهانی امام رضا(ع)، ۱۴۰۶ هـ.ق.
- صحیح مسلم، مسلم بن حجاج نیشابوری، ۸ جلد، انتشارات دارالفکر بیروت.
- صحیح ابن حبان، علی بن بلبان فارسی، ۱۶ جلد، انتشارات موسسه الرسالة، ۱۴۱۴ هـ.ق.
- الطبقات الکبری به همراه الطبقة الخامسة، محمد بن سعد هاشمی بصری، ۸ جلد، انتشارات دارالکتب العلمیة بیروت، ۱۴۱۰ هـ.ق - الطبقة الخامسة، دو جلد، مکتبة الصدیق طائف، ۱۴۱۴ هـ.ق.
- طب الأئمة علیهم السلام، عبدالله و حسین ابنا بسطام، یک جلد، انتشارات شریف رضی قم، ۱۴۱۱ هـ.ق.
- العدد القویة، علی بن یوسف حلّی، یک جلد، انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی قم، ۱۴۰۸ هـ.ق.
- علامة مجلسی بزرگمرد علم و دین، علی دوانی، یک جلد، موسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۰ هـ.ش.
- علل الشرائع، شیخ صدوق، یک جلد، انتشارات مکتبة الداوری قم.
- العوالم (الامام الحسین(ع))، شیخ عبدالله بحرانی، یک جلد، انتشارات مدرسه امام مهدی(عج) قم، ۱۴۰۷ هـ.ق.



- عیون المعجزات، شیخ حسین عبدالوهاب، یک جلد، منشورات حیدریه نجف، ۱۳۶۹ ه.ق.
- عوالي الآلي، ابن ابی جمهور احسائی، ۴ جلد، انتشارات سیدالشهداء (ع) قم، ۱۴۰۵ ه.ق.
- العلل و معرفة الرجال، احمد بن محمد بن حنبل، ۳ جلد، انتشارات دارالخانی ریاض، ۱۴۰۸ ه.ق.
- عیون أخبار الرضا (ع)، شیخ صدوق، ۲ جلد در یک مجلد، انتشارات جهان، ۱۳۷۸ ه.ق.
- عمدة الطالب، ابن عنبه، یک جلد، انتشارات مکتب الحیدریه نجف، ۱۳۸۰ ه.ش.
- عوامل العلوم، شیخ عبدالله بحرانی، جلد ۱۷، انتشارات مدرسه امام مهدی (عج) قم، ۱۴۲۴ ه.ق.
- الغدير، علامه عبدالحسین امینی، ۱۱ جلد، انتشارات دارالکتب العربی بیروت، ۱۳۷۹ ه.ق.
- الغارات، ابراهیم بن محمد ثقفی کوفی، ۲ جلد، انجمن آثار ملی تهران، ۱۳۵۳ ه.ش.
- غرر الحکم و درر الکلم، عبدالواحد بن محمد تمیمی آمدی، یک جلد، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی قم، ۱۳۶۶ ه.ش.
- الفتوح، أحمد بن اعثم کوفی، ۹ جلد، انتشارات دارالأضواء بیروت، ۱۴۱۱ ه.ق.
- الفضائل، شاذان بن جبرئیل قمی، یک جلد، انتشارات رضی قم، ۱۳۶۳ ه.ش.
- فرج المهموم، احمد بن موسی بن طاووس، یک جلد، انتشارات دارالذخائر.
- فقه الرضا، علی بن موسی (ع)، یک جلد، انتشارات کنگره جهانی امام رضا (ع) مشهد، ۱۴۰۶ ه.ق.
- فلاح السائل، سید علی بن موسی بن طاووس، یک جلد، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی قم.
- قرب الإسناد، عبدالله بن جعفر حمیری قمی، یک جلد، انتشارات کتابخانه نینوی، تهران.
- قصص الأنبياء (ع)، سید نعمت الله جزائری، یک جلد، انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی قم، ۱۴۰۴ ه.ق.
- قصص الأنبياء (ع)، قطب الدین راوندی، یک جلد، انتشارات بنیاد پژوهش های آستان قدس رضوی، ۱۴۰۹ ه.ق.
- اللاهوف، سید علی بن موسی بن طاووس، یک جلد، انتشارات جهان تهران، ۱۳۴۸ ه.ش.
- لسان العرب، ابن منظور، ۱۵ جلد، انتشارات دار صادر بیروت، سال ۱۴۱۴ ه.ق.



- الكافي، ثقة الاسلام كليني، ۸ جلد، انتشارات دار الكتب الإسلامية تهران، ۱۳۶۵ هـ.ش.
- الكامل في التاريخ، على بن ابي الكرم معروف به ابن اثير، ۱۳ جلد، انتشارات دار صادر بيروت، ۱۳۸۵ هـ.ق.
- الكني والألقاب، شيخ عباس قمي، ۳ جلد، انتشارات مكتبة الصدر نجف، ۱۳۸۹ هـ.ق.
- كتاب الغيبة، شيخ طوسي، يك جلد، انتشارات مؤسسه معارف اسلامي قم، ۱۴۱۱ هـ.ق.
- كامل الزيارات، ابن قولويه قمي، يك جلد، انتشارات مرتضويه نجف اشرف، ۱۳۵۶ هـ.ق.
- كثر القوائد وتاويل الآيات الظاهرة، محمد بن علي كراچكي، يك جلد، انتشارات مكتبة مصطفى قم، ۱۴۱۰ هـ.ق.
- كشف الغمة، علي بن عيسى اربلي، ۲ جلد، انتشارات مكتبة بني هاشمي تبريز، ۱۳۸۱ هـ.ق.
- كمال الدين، شيخ صدوق، ۲ جلد در يك مجلد، انتشارات دار الكتب الإسلامية قم، ۱۳۹۵ هـ.ق.
- المحاسن، احمد بن محمد بن خالد برقي، يك جلد، انتشارات دار الكتب الإسلامية قم، ۱۳۷۱ هـ.ق.
- المستقصى في امثال العرب، جار الله زمخشرى، دو جلد، بيروت، ۱۴۰۷ هـ.ق.
- المكاسب، شيخ مرتضى انصاري، ۴ جلد، انتشارات دارالحكمه قم، ۱۳۷۰ هـ.ش.
- المنتخب في جمع المراثي والخطب، فخرالدين طريحي، يك جلد، نجف، ۱۳۷۳ هـ.ق.
- المنتظم في تاريخ الأمم والملوك، عبدالرحمن بن جوزي، ۱۹ جلد، انتشارات دار الكتب العلمية بيروت، ۱۴۱۲ هـ.ق.
- المعجم الكبير، سليمان بن احمد طبراني، ۲۵ جلد، انتشارات مكتبة ابن تيميه قاهره.
- المصباح، ابراهيم بن علي عاملي كفعمي، يك جلد، انتشارات رضى قم، ۱۴۰۵ هـ.ق.
- مختار الصحاح، محمد بن عبدالقادر رازي، يك جلد، انتشارات دار الكتب العلمية بيروت، ۱۴۱۵ هـ.ق.
- مستطرفات السرائر، محمد بن ادريس حلي، يك جلد، انتشارات جامعه مدرسين قم، ۱۴۱۱ هـ.ق.
- مصباح المتهجد، شيخ طوسي، يك جلد، انتشارات مؤسسه فقه الشيعة بيروت، ۱۴۱۱ هـ.ق.

مشیر الأحرار، ابن نما حلی، یک جلد، انتشارات مدرسه امام مهدی (عج) قم، ۱۴۰۶ هـ.ق.
مقتل الحسين (ع)، لوط بن مخنف ازدی، یک جلد، انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی
قم، ۱۳۹۸ هـ.ق.

مقتل الحسين (ع)، موفق بن احمد اخطب خوارزمی، ۲ جلد، انتشارات انوار مهدی قم، ۱۳۷۷
هـ.ش.

مقتل الحسين (ع) و مصرع اهل بيته و اصحابه فی كربلاء، ابو مخنف لوط بن يحيى ازدی، یک
جلد، انتشارات اعلمی تهران، ۱۳۷۴ هـ.ش.

معالي السبطین فی احوال السیدین الحسن و الحسين (ع)، محمد مهدی حائری، منشورات رضی
قم، ۱۳۷۴ هـ.ش.

مقاتل الطالبین، ابوالفرج علی بن الحسین اصفهانی، ۱ جلد، انتشارات دار المعرفة بیروت.

مجالس المؤمنین، قاضی نوالله شوشتری، ۲ جلد، انتشارات اسلامیة تهران.

مجموعه ورام، ورام بن ابی فراس، ۲ جلد در یک مجلد، انتشارات مکتبه الفقیه قم.

مستدرک الحاکم، محمد بن محمد حاکم نیشابوری، ۴ جلد، انتشارات دارالمعرفة بیروت، ۱۴۰۶
هـ.ق.

مناقب آل أبي طالب (ع)، ابن شهر آشوب مازندرانی، ۴ جلد، مؤسسه انتشارات علامه قم،
۱۳۷۹ هـ.ق.

مسند احمد، احمد بن حنبل، ۶ جلد، انتشارات دارصادر بیروت.

مجمع البحرين، فخرالدین طریحی، ۶ جلد، انتشارات مرتضوی تهران، سال ۱۳۶۵ هـ.ش.

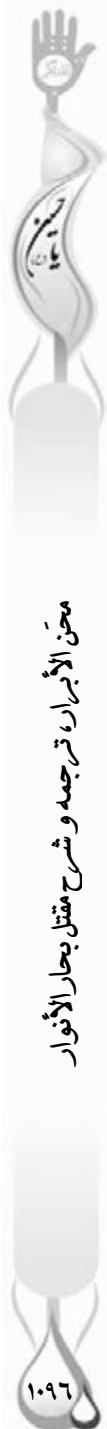
مدینة المعاجز، سید هاشم بحرانی، ۸ جلد، انتشارات مؤسسة المعارف الاسلامیة، ۱۴۱۳ هـ.ق.

مجمع البیان فی تفسیر القرآن، فضل بن حسن طبرسی، ۱۰ جلد، انتشارات ناصر خسرو تهران.

مکارم الأخلاق، حسن بن فضل طبرسی، یک جلد، انتشارات شریف رضی قم، ۱۴۱۲ هـ.ق.

مستدرک الوسائل، محدث نوری، ۱۸ جلد، انتشارات مؤسسه آل البيت قم، ۱۴۰۸ هـ.ق.

من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، ۴ جلد، انتشارات جامعه مدرسین قم، ۱۴۱۳ هـ.ق.



- معجم رجال الحديث، سيد ابوالقاسم خویی، ۲۳ جلد، آل البيت قم.
- مروج الذهب، علی بن حسین مسعودی، ۴ جلد، انتشارات دار الهجرة قم، ۱۴۰۹ ه.ق.
- مصادقة الإخوان، شیخ صدوق، یک جلد، چاپ لیتوگرافی کرمانی قم، ۱۴۰۲ ه.ق.
- نهج البلاغه، امام علی بن ابی طالب (ع)، یک جلد، انتشارات دارالهجرة قم.
- النص والإجتهد، سید عبدالحسین شرف الدین، یک جلد، انتشارات ابومجتبی، ۱۴۰۴ ه.ق.
- نهج الحق وکشف الصدق، حسن بن یوسف حلی، یک جلد، انتشارات مؤسسه دارالهجرة قم، ۱۴۰۷ ه.ق.
- نورالعین فی مشهدالحسین (ع)، ابواسحاق اسفراینی شافعی، یک جلد، انتشارات المنار تونس
- نظم در السمطين، محمد بن یوسف زرنندی حنفی م ۷۵۰ ه.ق طبع خطی کتابخانه امام
- امیرالمؤمنین (ع) سال ۱۳۷۷ ه.ق.
- وقایع الايام در احوال محرم الحرام، ملاعلی واعظ تبریزی خیابانی، یک جلد، انتشارات اسلامیه تهران، ۱۳۸۰ ه.ش
- وقعة الصفین، نصر بن مزاحم منقری، یک جلد، انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی قم، ۱۴۰۳ ه.ق.
- وسائل الشيعة، شیخ حر عاملی، ۲۹ جلد، انتشارات مؤسسه آل البيت قم، ۱۴۰۹ ه.ق.
- ینایع المودة، سلیمان بن ابراهیم قندوزی، ۳ جلد، انتشارات دارالاسوه، ۱۴۱۶ ه.ق.